

p. Cal
115

Co
Cal. Coll. 115

card

کتاب منہا دے کلام

Col. C. 115

81, NG 29 33

لحمده الذي وقسم سمعهم من مع خصمهم
 من الظلم وكرمنا بنبينا من أهل الخضر لا غمراضهم على حديث الخضر
 السار وفتح القلم وفضلوا والسلام على عبد الله الذي ضطف سببا من خصمنا
 العظمي بحرق السنان لينا ببع الحكر وعلى الله وحلفا له كربة المنة
 يشربون من السلسيل ولربيعوا حسنة محمد فغدا وسحقا للذين الوامر
 عنه من أهل كبدال يؤخذ بهم ذات اليمين وذات الشمال تحتجون دون الله
 فيقربون يدادور عن الانفجار ويساقون الى النار ولا يترددون على لاد
 فلا تدرون ان يخلصونهم لاهل النعم اما بعد يگوید بن بی بیله کتر خن
 عیدم الادراک فیهم الاخلاق کما زفت دان استعدا و سر عجیب است چنان ضرور بود که زخیله
 فصل و نه بر نمی دوازده از کما بد و ذیایم نفس با نوع سحای و صنف حرمان و کاره بد انسان
 که خود را در محام بلکه افراد اتمام هم نمی شمارد و شمر که نه ناله کند زرد و بیدار و خوشی که نه سوز و کافا
 خوشی چون قهقهه صبر و زهد مردان نشود و بخون می گردید رنگ نامردی خوشی لیکن بغیر از این اجاب

لا تقطع من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو العفو الغفار
ذنوب تيسر عيوب رحمت واسعه الهی پوشیده و مایه رحامی افش ازین ایضاً هدایت است
فیصل باب اعطاه الله تعالی الدنیا النفس للکوامه و متجاوز عن جبره یوم أم الفی
یعوب نفسه وجعل غده خیرا من امس به ابن صفوة احفاظ والعالمین
محمد حسن بن قدوة العارفين شیخ محمد زکریا ابن اسحق الوصلی شیخ عبد القادر و کما الظاهر فی
بالمعادلة واکرمهم بمحبته و فی زیاده که یکی از احباب صداقت انصاف که شب روز غم دین
میخورد و از رواج شیخ محدث و ضیق صدق و ارتقاء قلب حکم گرفت رسید و رساله امام شیعین نظام
التکلیفین محمد بن طحطاط و شهابی خرمی قی بلایت حق گذاری پس علی علی شان بجان علی خان
جنبه الله تعالی عن فساده اعتقاد آله و بصیرة بطلان حیا که آله و هفوا له بحج و تالیف
سندیکه از او و عهد و عهد از حجت البشیر شیخ محشر صلی الله علیه و آله و سلم بذریعه بعضی از صدقات
ایمانی او بهر سائیده روز پیش تنگ کلمات و در صفحه چند از تمهید و تقریرش در حدیث صحابی مسامح هم
رسانیده است آن شد که هر روز بقدر فهم و دانش خود آن با و اوراق را بر خسر نفس اتفاق گزرا ند چون
اشتیاق از حد گذشت و شوق صدقش با و ده از سابق تحقق گشت جز قبول چاره ندیدم ازین
مهم او را در چند هفته فایده کرد و چون بعد از تحصیل کتب منطق و حکمت مثل شرح مطالع و پسند
اعراض نمود و سبایل دیگر و وسیله او لیا مولف بدست آورده بطر غرور و محان نزد بچیدان مطالع کرده
بعد ازین صغیر زد و باغی اصرار بر زمین باغ فشرود که اکنون نتهای آرزویم انیت که جواب این مضلالت
بدلهای نمی ند و بلا حظه آن مانند بید بر خود میل زرم و از ضلالت و لغزش عوام که بختاق نمی رسند
بمیزرم طمسین نوم و عو که اهل الحق و الانصاف صون العقائد و عن الانحلال
او هم غمیت را باغخ مرشس منطف ساخته المنه که کسی نیاند که در خاطرش با و در طمیع
که آنچه مولف رساله صوخیالیه خویش را به بر این اشکالات ارسنه مانند صدقات و مولفات

[illegible]

خوش مروان محبت باید کرد باری این را می زرین را پسند کردند و استند که سحر
 هر کتا باند آفتاب است و اینهم خیال فقیر بلکه آن مردم نیز قسم شد که هر چه
 با جبر خلق و ربی استیصال شود و بلا خطه کتاب غیظ و غضبش هم درگیر و بلکه مبارک و موافق
 شام فیض تابش از پدش نصارتها پذیرد لیکن از فرزند اشک و تیره پذیرز گوار خود را
 دست داده بحکم عصبت و جمل در بر هم نمی ناموس مردم افتادند چندان باید بود و با دانافست
 درین مان که عاقل وقت انجوش عیوب بمقتضای الناس علی نین لو گنیم هر سید اند بلند شود و زینجا
 باب تدبیر فرو نه نشیند مع هذا بعضی از سر آمد صوفی صافی قدس سرار هم این خلک را از مناظره
 علم الهی امام اعظم اثنا عشریه رئیس المجتهدین ائیس المقلدین کاشف الغمما و الفاسد
 المهمه نائب صاحب الزمان مولوی محمد مستغنی از توصیف بیان که خود خا فاضل عالم
 والد ماجدش علی فی المقام امید رید و آینه حق بمقتضای این طر نموده تعریف و تفسیر یافته حضرت
 ملا لیک شاد خوان او که جن کوشه جلوه قربان او حقیقت اند اندال و او زاره و کثر سابقه و الله
 بعد از احوال که مزیدی بران تمجیل نباشد و تفضیلش در وفات نه کج و متوجر و اندیند و باعث بران شد که
 جلدی ضخیم درین امر خاص فراهم آمد امید از نیاس قویق سماوی تائید ازلی انکه جناب آن مجله ضخیم
 خاصه و عامه ساخته بطبع هم در آرد و اصل خلاف از امور یکم بر اصول شان در باره حضرت خاص
 ال عا علیه التعمیه و التثنا لازم می آید عبارت از تعبیر آن بحر می گراید جناب کس عطا فرماید ربنا
 قَبْلَ مِثْلِكَ أَنْتَ التَّوَكُّلُ الْعَلِیُّ الْعَزِیزُ تَحْرِیضُ بَعْضِی سَائِلِی لَطِیْفُ مَوْلَا قُرْبَاتِی
 باز به بعضی از وجوه تاخیری و تقصیری رفت تا در سال پنجاه و دو صد و پنجاه و دو از سنین هجری
 بیرون ختم در بر گرفت و رتبه تقدیم با شرف بران رساله حدیث الحوض می گشت چون سایل بدین
 بحسب سعی ترتیب یافت و تقسیم آن بدوم از نزدیک و دور شروع گردید کسی از حاصل حق نمی گوید
 می فرمود که فکر جواب باید کرد یعنی اوله رسائل خصوصاً رساله اولی که بملحقات هم تائید یافته

چنان چنین استوار است که کسی را مجال گفتگو در آن باقی نیست با جمله آواز زدن
 آوارش بلند می میگرفت و غلغله افتخار و لیامی و نشستن خضض بنین با روح آسمان میرسد که
 سه دانی نظر بخیر خواهی و غیرت یا با فی این اقدار از دایره و یاد لی عالی قدرت بلند است
 شجاعت و شیر سبب لا ابدان بسالت و دایره محیط دایره دانش و کابر کرم و عطا کمال
 اشهر شهرت شمارند اگر داده یک روزه او روز داد آید و آن اوده نیاید شمار و غنی حساب
فقیر محمد خان بجا و تهر جنگ لاکت کایات حشمتیه مرقوعه و عمارت ذوالکمال
 عداکاته مقلوعه که شمرن و صاف خیر و اخلاق جمیل و راکتانی با بد و دراز و دست
 ید بس طویل پس با ضرورت برد عانی او بر طبق و عید ما ثوره اکتفا و زرم و مشوبات خرومی که باقی و
 رستادم فانی و نا بیدار است از کبر بانی الهی برای او طلب و توفیق طبع مجلد مذکور که مثبت شجاعت
 حضرت شهید کرام علیه التحیه و الثناء و رافع او نام قدیم و جدید مجتهد و فرورست همچنین کتب دیگر از بیضا
 بنده که هم برین قیاس از جمله باقیات صحاحات آن گفت و نهند کتب بکیر خود به ترتیب بنیان رود و بدوخته
 و حاکم نزد اهل پیش بعد ازین ماند رجوع مردم عموما و خصوصاً و سباح کلام که بیانه فقیهین پس از وفات
 و درست فقط بدان خواهد بود و بر زبان آرم دست عایشین فی حق النخب الثومی بردارم
 اللَّهُمَّ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ وَ الشَّهِيدَةُ وَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ الْخَفِيَّاتُ مَعَ مَفْرَعِ الْمَقْرُونِ فِي الْمَكْمَلَاتِ وَ
 مِنْجَى الْخَلَائِقِ فِي الْمَهْمَاتِ اسْأَلُكَ بِحَبْلِ حَبِيْبِكَ وَ صَفِيَّتِكَ سَيِّدَاتِ الْمَسْلُوْنِ وَاللَّاهِلَاتِ
 وَ الزَّوْجَةِ الْأَهْمَاتِ الْمُتَوَعِّنِينَ وَ أَصْحَابِ الْجَاهِدِينَ أَنْ تَنْزِلَ فِي عَمْرِی وَ أَوْلَادِهِ وَ تُرْسِلَ حُسْبَانَا
 مِنَ السَّمَاءِ عَلَى حَسَدِهِ وَ تَعْصِمَهُ مِنَ الْأَمْرِ خَرَوَاهُ الَّذِي تَنْزِلُ اللَّعْنَةُ وَ تَغْيِرُ السَّيْمَ وَ تُؤْمِنُ بِهِ
 الْخَلَائِقِينَ وَ تَمْنَعُ بِهِ الصِّرَاحِينَ وَ تَوْفِقَهُ لِمَا يَرْثِيكَ وَ تَوْبَانِيهِ وَ تَصْنَعُ عِبَادَتَهُ
 وَ حَسَنَاتِهِ وَ أَلْتَبَّهُ مِنْ حُلُجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَ ذَوَارِضِ نَجِ رَسُوْلِكَ وَ تَرْثِيهِ وَ حَقْلَانِيهِ
 عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ اجْعَلْهُ رَجِيْمًا عَلَى الْعَمَلِ الْبَخِيلِ وَ لَا

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَفْتِيكَ فِي الْمَوْتِ + وَيَقُولُ يَا مُحَمَّدُ + وَاجْعَلْ عَنَّا إِلَيْكَ حُجْرًا
وَجَعَلْ فِيهِ مَقَامًا + يَا مُصْطَفَى السَّائِلِينَ + يَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّينَ + يَا عَيْنَ الْمُسْتَغِيثِينَ
وذكر که بحال محبت بآبای محمد خود را بمقتضای سابقه مبتدی داشت و خواست موافق موافقت
برداشت خویش گفت که بر دست طموتوفی که اگر قصد تحریر جوابش می نمودم دوم اینجاست که
بخالی از تعریف و خشونت باشد و مناظره عتراتی که از من درین امور صدر یافت آن بود که خطاب
بشخص عین ششم این عذر اگر چه نزد مخالفین مستم برانگناه بود کما لا یخفی علی من طالع صدق
ولیکن نظر بر احم ذاتی و آخر سنی ابدال و وصول رسالت فیض انا که بدین امر فرمود که اکنون جواب
بعنوانی مذهب باید نمود که از خشونت و تم طریقی و حکایات و واقعات این فن از اول تا آخر
معرا و جایزه رعایت و اطلب هر بی محلی باشد هر چند از ره گذر نیز بانی موافقت خم و ای می در جگر بود
چنانچه هست **شعر** حركات السنان کما التیام + ولا یلتکم ما خرج
اللسان + مگر بھر حال عنان گیس که تو حسن نمودم و این ای جهان ای ای که موجب خلق
و رافع خصومت و شقاق است بطیخ خاطر بسند کرده بدین هم مشغول گشتم و حکایات و کلمات موقوم
الصدر را از هر بقیام محو نمودم تا آنکه بغضایک عزوجل باخام رسید و بمنظر سخنان جلوس
گردید و همان وقت حکم طبع آن نافذ شد قضا را درین اثنا امراض صحت و راز حال جناب مدح
در شتد او آمد و فرید ایتام و استیجال طبع و در تعویق افتاد و بعد از حصول صحت صلاح رستم
احرف ان استقر که یافت که هرگاه طبع بنده حله متد اولیای بنحو ابد موافق را بمنظر باید بود
بشر آنکه قطعی شقیات و اوقیان رود و رفع کنم و محنت انتظار را که شد بدتر از موت است سبکایک
یعنی یک نسخه کتاب کاتبان نویسانده بر طبق و تئیکه حضرت فرید البریه صاحب مقامات علیه
صفت محمد شاعر بر قدس سره العزیز بخطاب این بنده عاصی نمود که نزد مجادل کتاب

کتاب خود را بجا زباید فرستاد بدفعات ارسال ارم و طبع کتاب بجای خود بود
 و بسکه این خبر بمساع مولف رسید بعضی از افادات خویش را و چند خبر صغیر متعلق به
 خود و هرگاه نظر بر آن افتاد معلوم شد که بخط جناب خاتم العارفین قاسم الحائری رسید که
 التکلین حجة الله علی العالمین شاه ولی الله و ملک انار الله بهر جانته الی یوم الدین خیلی زبان درازی را
 کار فرموده و لفظ ناصب یا ناله برای آنجناب که اشتباها نوصف لهم الله را از بدترین فرق می دانند
 استعمال نموده و دو از محاذ بعضی از مستشرقین و دو مان شاه صاحب صوف که از بریلی وارد شده
 شریک استماع آن بودند برآمد هر چند مرضی خدام خان صاحب مقام و این قتل الا نام هرگز نبود مگر شغف
 شان باعث بر آن شد که از نوع ^{لغوی} و تصریف و بیجا نمودن جواب و لغت مقام بعضی از آن چیزها که نحو
 شده سمعت که باید شاید از خواب غفلت بیدار گرد و آینه بهر روشش نگر و دوفقر و جناب مدوح
 در خصوص این با قراح لطیف و لطیف و از روی مولف تخلی برداشتیم و لیکن عایا محمد مشغول بنجام
 که اگر جناب مولف ازین مورد دست بردارند خدا شاهد حال است کفنی بایستد که جواب بسیار دیگر
 که تهنید و ترتیب بعضی از آن مجید نکات هشدان موانع و سوانح باقی اگر فی مثل تانی است و
 عالم شمس سلوک این باشد خدا شاهد که این ضامین بخاطر فائز خطور هم کند ^{مجلس} بعضی
 حضرت مولف را بنا بر نقصان استقامت کلامی خویش و مزید عصبیت خیال این نمی دوسر بود که
 تکلیف اهل سنت با مخصوص مصنف صواق و صاحب تحفه و الله مضعیم و شکر الله معهم اجمالی و عیالی
 می نمایند و تقریرات علامه شیعه بالا استیعاب نقل نمی کنند و احتمالات که فایده استدلالات
 قرویه می گذارند و با وجهی لازم در هر مقام مهول خود را داخل می دهند تا جاد و هم بحث طریق
 تفصیل سلوک اشته و بعد از واصل ساله میکی باز حواشی بنهیه که بعضی از آن منطبق شده و بعضی
 شروک که استعاره اشارت الله تعالی باقی نگذاشته و بیعرض ملحقات هم تسامح فرمودیم و با سقیفا
 افادات حکما و قوام نیز مها کن هر باب کوشیدیم و بعد از ابرار و تقریر و طبع نشان با لفظش سعی نمودیم

از قبل تقاریرشان خصوصاً اقوال مولف عالی شان با فحش و جوه متوجه
 بحاث را که اسفار فن کلام از ان خالی بود وارد کردم پس فقیر را در طول بحاث
 از کتابی که باید و شست شمر کین سخن را خود تو مبداء بوده که فرزون که دو تواتر فرود
 و احمد لنگه که بعد از تداول کتاب شهرتش نزد مخالفین که از چند سال با علان تمام اتفاق
 افتاده آنچه در باره جامعیت این اوراق بریشان زبانی اهل خصوصت بگوشت ثقات رسید و حضرت
 مولف بایان غلطای بکاتبش شرح آن فرموده و وجه ترجیح فعل نموده بنده مالایق کترین
 خلائی را مناسب نماید که بدگر آن پردازم و نفس شوم را مسرور سازم با بجله از آنجا که هرگز
 موافق مخالف بعد از مطالعۀ آن میگوید که جامع اوراق کلام را بنهایت قصوی رسانیده اند
 این کلیت را بمنتهی الکلام می گویند و حکم آنکه در هر ورقش بحجت اعتراض بر حدیث کون
 تنبیهی نسبت بمخالفین صدق آیت کریمه و کُنَّا نَخْشَوْهُمْ مَعَ الْفَاحِشِينَ واقع شده
 بتنبیها تامل الخوض لا اعتراضهم علی حدیث الخوض ملقب نموده حالیا چند مقدمه قبل از شروع نوشته
 می شود تا عاقل را بصیرت افزاید و هنگام دیدن این عجال البکار آید نخستین آنکه تفسیر الزامی تحریر جد
 درین اجزاء بخصوص مسکات ثانی بر اصول شیعه در باب قلب مطاعن بسوی مقتدایان دین و
 پیشوایان حق و یقین از حضرات انبیا و مرسلین و ائمه طاهرين صحابه کبار از مقبولین متشیعین بوده
 از شمار تعدد و اتفاق افتاده مانند عدم طلیق و لاوت و ناصبیت مبشرین و مندرین و عمام طاهرين
 سید الفریق نسبت ضلال و تبلیس بحضرات معصومین ابتساب حدیث لسان فارسی و ابوالوفاء غفر
 و عمار راسر و غیرهم من الاحباب الملکان با گزیر و داده و حکم الضرورات تلخیص المخطوطات این نوع
 مطالبی که ثبوت بطلان مذمت و شبهه بر زبان قلم تفویض یافته خیال فاسد را داخل نمیدهند
 که سیاح بیدلانی بیجهت ازین بزرگان مخرفی در احادیث و کلام بلکه اگر اندک متفکر و ایات با منیه نمایند
 روشن خواهند شد که در هیچ وجه نمی توان فیضیه مقتضیه را بدیندی که تصدیق حال آنکه از تصدیق و امانت

بخصوص تألیفات شیخ صدوق ابن ابی عمیر علی بن محمد بن عیسی بن سلیمان بن
 رضا نسبت بابنیه اولو الغرم علیهم السلام حضرت ابن بیت طاهر بن حکم کتاب بین فرض شکر و غیره در این کتاب
 کوشش باید شد حدیث احمد بن زیاد بن جعفر اهملانی و الحسن بن برادر امیم بن احمد بن هاشم
 ثقفی و علی بن محمد الله اوراق قالوا حدیثنا عن ابن هبیم بن هاشم عن ابیه عن صفوان بن
 یحیی صاحب الساری قال سألنی بقره صاحب الجملین ان یوصلنا الی ارضا علیه السلام
 فاستأذنته فی ذلك فقال ادخله علی قلنا دخل علیه فکل ساططه وقال هلکنا
 علینا فی دیننا ان نفعل یا سرفا هل زماننا ثم قال له اصحبک الله فما تقول فی
 فرقنا فادعت غوی فشرکت لهم فرقهم فرقاً اخری معدون قال علیه السلام الدغوی لهم
 قال فادعت فرقاً اخری دغوی فلم یجدوا شهوداً من غیرهم قال لا شیء لهم قال فانما
 نحن ادعیان ان عیسی روح الله وکلمته فواقفا علی ذلک المسلمون وادعی المسلمون
 انهم کما صلی الله علیه ووالله بنی فکلمتنا یعدم علیه واما جمیعنا علیه خیر منکم
 افترقا فیه فقال له ابو الحسن علیه السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انما
 انما یروح الله وکلمته الذی کان یؤمن بحمل صلی الله علیه ووالله ویشهد به ویشهد
 نفسه انه عبد من نواب فانک ان عیسی الذی هو عندک روح الله وکلمته
 لیس هو الذی امن بحمل صلی الله علیه ووالله ویشهد به ولا هو الذی اقر الله عز وجل
 بالعجج ذی و الرئوبیه فکفر منه براء فانما اجتمعنا انتم بلفظه محصل حدیث انکه یکی از
 علمای نصاری که یوحنا نام داشت قبول صفوان خدمت امام رضا فایز شد پس بدینکه و فرقه را با هم تخاصم
 و اختلاف داده یکی ازین برود و دعوی کرد و دیگران برید و ما نشان گواهی افند و فرمود که دعوی می خوا
 ثابت شد بر عرض کرد که فرقه دیگر را برود خود گواهی بریزد پس فرمود که دعوی می خوا

سلام بر اهل اسلام بران گواه شد
 گوای ندایم حضرت جواب او که بان
 میگرد پس اگر عیسی تم چنین نیست باز وی تبری کنیم اکنون قصاکن که اهل اسلام بدو شکاکی گوای
 و او را ندانتهی معلوم شد که در باره مسلمانان سلام بنی قسم اعتبارات را بر الزام اهل خلاف ذکر
 کردن جرمی انمی ندارد و موجب ظن بر حق حکم نمی شود و از اینجا قیاس باید کرد که فقیر بلکه تمامی اهل سنت
 به نبوت در سالکان بزرگان ندانند که جلای اهل لغوت خاتم فصاحت عقاد می گردند و ایا این
 اولو العزمی و انکدرین و ناسخ جمیع ادیانست میدیشند و بعد از استماع مناقب اصفیاء ایشان
 جان دل میسوزند نه کسانیکه عرق حشاشان بجز دوا و اک مناقب تصویبی اولاد طاهرش در جوش
 مدور ولایت امامت ایشان شکوک و او نام بلکه حجب و انکار و کذب را بر روی نامحی و آشکارا می کشند
 بنیق بانی بیک طبعیت و اصحاب اهل عقاد و داریم که ظاهرشان باطن یکی و عدت و خلفای ایشان
 هستند نه کسری مانند کی و قرآن مجید را که شرف میخیزات شرف المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
 در سید و ناقص عقاد نمی گردند و حضرت میرا به بعوضه و رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
 آیات بیانات به عکسوت و ذاب و ظلمت و سواد تبصیر میفرمودند و بوقوع غضب فرج معاذ الله بر مره
 بیت اطهار قائل نبودند و حضرت مر قنورا کا تم کتاب الله میدانستند و مانند چنین و خائنین
 فهمیدند الی غیر ذلک المذال الی اقیته و المطاع الی تحقیقه التي تعرفها و نذکرها من تفسیر العیاشی و العقی
 و الکافی و بحار المجلسی غیر انشاء الله تعالی پس ناظرین رساله و سامعین این مقال را باید که از امور مذکوره
 منع نشوند و مغلوب غیظ و غضب نگردیده با صیقل شعیر جموع نمایند و فقیر را در ذکر اشغال این آیات و
 اعتقادات و احادیث و تفسیرات و انچه بران ترتیب باید میعاد دارند و بضمون این بابیت حق و اذعان
 قطعی بهم رسانند **است** نه در خلا صدق م زخم بخلاف نه در عدالت فاروق مجسم سال

[illegible]

بجایار اسطخ نظر الگاشتم تا فارسی
بقول عنباد در هر مقام باعث آن بود که
چهارم آنکه بنام خیر و سید و اعیان عیالت میسر بود و اما که بعد از استقرار کتب غنی مناسبتی ظاهر آمد
بعد از آنکه از روزم چهارم شایسته است و ما بجای نام اصل کتاب که تاکنون دیدیم و مذکور کردیم و هر چه
اطلاعات کردیم هر کس که خواهد بی و غرض رجوع باخذ نماید و در بیان معانی و آیات ایجاز بعنوانی مرغی شن
که اگر اصل کلام در دست بود و ضمیرش با دست سلاست عیالت و در یک طرف فارسی نگاشته هم الاذنه و شند و ذکا
چهارم آنکه بنام خیر و سید و اعیان عیالت میسر بود و اما که بعد از استقرار کتب غنی مناسبتی ظاهر آمد
بعد از آنکه از روزم چهارم شایسته است و ما بجای نام اصل کتاب که تاکنون دیدیم و مذکور کردیم و هر چه
اطلاعات کردیم هر کس که خواهد بی و غرض رجوع باخذ نماید و در بیان معانی و آیات ایجاز بعنوانی مرغی شن
که اگر اصل کلام در دست بود و ضمیرش با دست سلاست عیالت و در یک طرف فارسی نگاشته هم الاذنه و شند و ذکا
چهارم آنکه بنام خیر و سید و اعیان عیالت میسر بود و اما که بعد از استقرار کتب غنی مناسبتی ظاهر آمد
بعد از آنکه از روزم چهارم شایسته است و ما بجای نام اصل کتاب که تاکنون دیدیم و مذکور کردیم و هر چه
اطلاعات کردیم هر کس که خواهد بی و غرض رجوع باخذ نماید و در بیان معانی و آیات ایجاز بعنوانی مرغی شن
که اگر اصل کلام در دست بود و ضمیرش با دست سلاست عیالت و در یک طرف فارسی نگاشته هم الاذنه و شند و ذکا

[illegible]

از احادیث خود ثمانی عشره برده و مانند آن ناکزیر
 باقی این خبری را فرودم و قیل و قال قد ما
 تا معلوم کنی که تعلیه نیست آن دایت خصوصیتی که
 خود نام است و وقت ضرورت بدینام انکس را که اصل دایت بتبع او پیدا گشته بود صراحت یا اشاره
 به بیان کلمه دوم تا از عهد بر الذمه بشوم و گاه مؤلف را خیال تصور و نتائج افکار خویش را
 انحصار از جای بجا نکرده و در آخر سبک دل جای که مؤلف دعوی تقدیر و الشهادت خود را در جمل
 مرده و در فصلی مستقل در تصدیق و بلکه بزرگانش نیز پرداخته و فقیه به خط تبانی از و می بیند
 خویش در همان طایفه جدید و یا تا مایه بر آورده لیکن هرگز سر قمار بر دعوی ناکزیر نمی فرزند
 تعلیه است و است مؤلف هر زبان و دو که از نامش بران باشد خارج ازین قانون خواهد بود
 اما کتب سابقین بنظم که اگر اهل علمان با و صفت صرف بودن باقتناع و این کتاب خیالیه و موهوم
 مد که در میان و وقت بخوبی بر زبان می آید بعد از نسخ آید و این معنی که حاصل رساله مولف را آن
 تا انجام نگیرد و بگوید که اثباتش خارج از حد امکان است و ابیات متناقضه در آن کتاب دیده شد
 جمیع شده که تطبیق آن با بعضی مباحثی که در مباحث صریح که کوچک اهل شان اند و تعلیه عرض که در کتاب
 و طایفه این را و ایامه علیه السلام بر اصول و با مبنی مرتب شده که تعلیه و یا آن بزرگوار این بعد از اتم
 علمای اندین ضعیف اند و منتهی تحت شکل و پوشش است چنانچه بسیار از کتابت شیعیان قبل است که کندن
 و گاه بر آوردن شغل شوند و بولوهی در و این براق شعار خود سازند و اول یک که تا و ملاست خفیه که گاه
 مذکور است آن مصدر آن شده اند و نموده آن جای آوردن کتابت چه هم یافته پیش نظر دارند و این
 اصحاب بعضی باشد که بشهادت قاضی نور احمد شمس و صفات ملا باقر مجلسی مولف است حضرت علامه
 از مجموع و مکتوب طریق جدل و الزام را علما شیعه فتوح ساخته اند و درین فن سخن نموده اند و این است که
 اهل سنت از کلام و ادباجات شان دست بر نهاده و حال آنکه معایب بعضی است و کسی میدانی این معایب است

تالیف یافت و تحقیقا و الزاما معنی الحق معلوم
شد که حال این زبان مثل زبان تو نیست که علمای
ه و از معارضات بالقلب جان بسط است و ترا
امام جنت سونین حالت سونین سریدند و دیدند که آخروزی علمای اهل حق را عبادت
کم زلی بدلائل الزامیه هم راه سخن برامی رسد و خواهند کرد با بجهل با اینهمه مورد عدم عبور سرسبزین
و فقر تحصیل معاصر قید و دفع و خلل مقدر که در مطا و عبارات جا بجا مری شده اگر تکلیف بشیعه
با خصوص جناب مولف حوصله گفتگو دست بهم دهد متعین گردد که در حدیث مخصوص مانند آن سخن
شیعه بر کرسی خواب نیست و مجال گفتگو برای اهل حق باقی نخواهد ماند و جواش از منع و معارضه تقصیر حیا
و تعصیب بی عبارت فلا مضائقه و لا ملائم عند العلماء الاعلام شتم بلکه چون از معمولات این فرج و بایه
است که در سنا طره شیعه بعد از تحقیق و الزام قلب تقریرات ایشان چون از مذهب اهل تسکین است
برای قلب قرار داد و م تا کلام اصول شیعه بلا خلط واقع شود و عبارات و مضامین رساله مولف از
مبتدا تا انتهای مکتوب گرد و از اینجا که درین مسک است امتیاز کلام مولف از کلام فقیر متخلل بود و بنا بر این عبارت
متن خطوط کشیدیم و بعضی از تقریرات که خارج از قلب عبارات این رساله مولف بود و تعلق با اصل
غرض داشت و تعییرش را لا یعلق بالمرام می توان کرد در خاتمه آوردیم پس کتاب یک خاتمه و دو مسک
جوابی و انقلابی نقش شد و از اینجا است که نامش بر زبان خان صاحب محدود و تسکین جاری گرد
اکنون بجز قوت لفظی شروع در مدعا میرود امیدوار از عجایب قدرت کردگار
است که از خطا و خط و لغزشش و زلل محفوظ مانم و
سخن را در سنا طره به نهایت قصه بی
+ رسام +
فقط

خداوند را در سبب حافظ

رب العالمین سید محمد علی بن علی بن ابی طالب

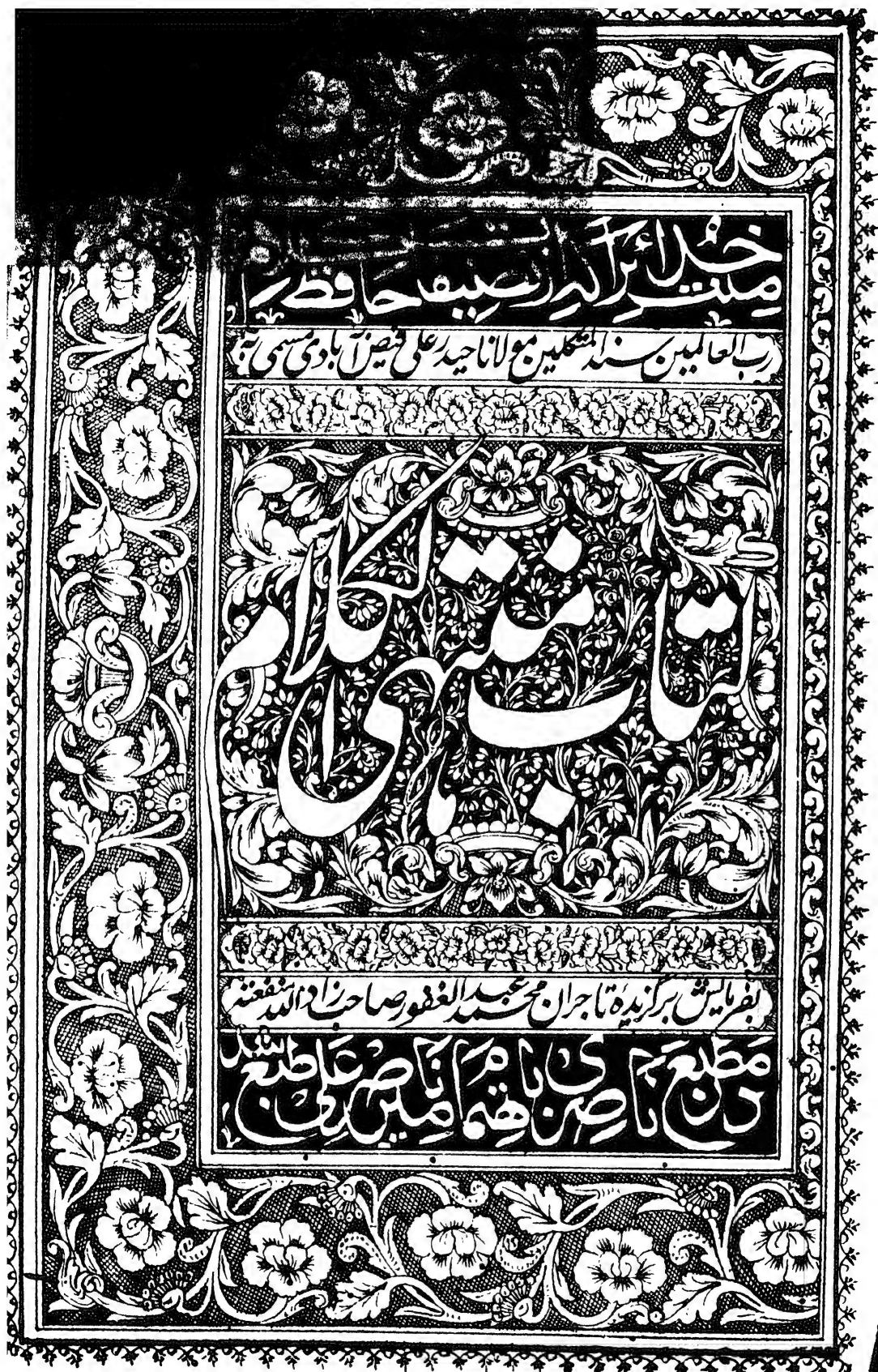


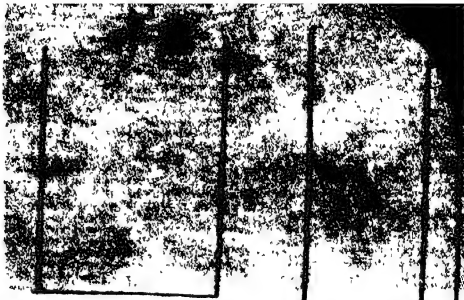
الحمد لله رب العالمین



بفرمانش بر کنده تاجران محمد الغفور صاحب الدفین

مطلع نامی با مکتوب علی بن علی





بسم الله الرحمن الرحيم

اما مسلك اول بن منوال منقول

قال لفاصل المتبحر الحكيم هذه الله تعالى الى الصراط المستقيم
 پیشتر از زبان ثقات اهل سنت به انا الله وایا هم چنان قرع صانع نقر کرده بود که اصح الکتاب کلام امام
 صمیم بخاری است و العجب کل العجب که این قول مقلدان حضرت امام عظیم کوفی است که در دیار هندوستان بخیر
 این مروه سینه کز فرق سینه از عنبدیه مالکیه برگزیده میباشند و شایسته است بدر حال آنکه معظم اعمال طایفه خفیه
 برخلاف مضمون احادیث مروجیه کتاب مذکور توان گفت حضرت است که چگونه تقوی ازین عهدهال خواهند جست
 اگر کتاب سطو مرسوم بصحیح اصح الکتاب بعد الفرقان است یعنی احادیث مندرج در اش بی شبهه از زبان مخبر صادق
 است تا بخلاف آن عمل کاروان عراف علی خلاف حکم الهی است و اگر معمول مطابق حکم الهی است البته بیشتر
 احادیث صحیح مرفوعه باز که صحیح طبری است و فعلا صدق نقیضین بکار اند که بخیر صدق و قبح از علم و کذب و غیره
 از جناب باری تعالی لک علو اکبر اجاز میدهند صدر حکم بالقیضین هم روا دارند و درین آوان بعضی از
 اصداغای ایامی از کتاب تطایبستان المحدثین تالیف فضل مشکل الاشاعره الشارحین شاه عبدالغفور
 دهلوی چنان روایت کردند که جناب مدوح کتاب بو طای امام مالک اصح الکتاب میدهند حتی که اگر کسی خلاف
 مجموعین کند عاقبت نیکو و دوا این مقوله هم باعث فرادوان حیرت است که در میان کتاب افاده فرمودند که
 که نه

که نسخ موطا باعتبار موطنین مجدد و اتم است و این نسخه در میان
 است که بر موطنین صحاح سته با احتساب نسخ و کتب معتبره
 نظر ازین تخلف و تناقض میگویم که در این نسخه
 اخلو اجماعی اهل سنت و هر کدام که در این نسخه
 المقدم جائز نیست و علی هذا احادیث مندرجین هر دو کتاب بعلم البیاض از زبان وحی ترجمان موسی
 انتهی بلفظ اقول و استعین بالرووف الحکم چند درین مقام خاری نامی خداست بسیار بیای
 این به بکاره روزگاری غلطه لیکن و اما للاختصار بر چند از ان اقتضای میکنم خدشته اول آنکه اگر مراد از این است
 که خط حنفیه صحیح محمد بن اسماعیل بخاری رحمه الله علیه را صحاح الکتب بعد الفرقان نبیند و من آنکه در این
 استو بر خلاف احادیث مرویه کتاب مذکور حکم نمیزند لاجرم اعمال ایشان مخالف مضا و حکم اقدس نبایست
 است یا اکثر احادیثش از علیه وصف مسطور معطل عاری پس ارمیشود آنکه زمره مالکیه و شافعیه
 حنبلیه از قاطعین این مقال نبینند یا بنعم حضرت مولف ثبوت ایمان بر فرق مذکور
 بلا و کالمعده اند اگر چه در ایشان در کتب اوله مضبوط و مرقوم است و می تواند باشد و هر گاه تری نبوده
 و بطلان ممالا یحیی زیر آن تدیس العلماء انیس الفضل و ارشای عبارت مرقوم الصد را فاده می نماید
 که صحت مطلقه آن هر دو کتاب است صاحب احدیها علی سبیل نفعه اخلو اجماعی اهل سنت است انتهی
 و مسدود و محسوب بودن این فرق در گروه اهل حق خود بدیعی غیر محتاج به بیان است مملو و غرض از این
 که در فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هر گاه یافته نمی شوند و شافعیه هم بدست بار خدا یا اگر ایامی فاضل منجز و باره
 تاویل حریف و کند و گویند که مراد از لفظ اهل سنت همان حنفیه اند که در فتح رساله ذکرشان بر زبان قلم فاوست
 گذشته لیکن قطع نظر از آنکه تحقیق نامیه جامع تمامی اهل حق مبین عوی نقل کرده اند نسبت به اهل فاضل
 جزوی و قاطعین حجج عظام درین اوراق و صفحات و قس علی هذا تسک کلام و ذکر بزرگان را کین اسلمین
 شافعیه و غیر هم این تاویل بلکه تسویل بلکه تحریف را بر نمی تابد و نزد احدی از معتلا بزرگوارین

وصی باشد بلکه وصی سیمین آخر زمان علی ابن ابی طالب است و برین دعوی دلایل بر
 پیشین بیان کرد بحجت مخالفت تطویل نفس قدر ضرورت را بجا آورد و دوم و سیمین از دو
 تشبیح و خلاص او دلیل است چنانچه بر طریقی ایفاش معنی نمی ماند و ملاصلحی ما در آن و شرح حکایت
 عالمی نموده و بر سر حکام عراق و خراسان آن کتاب بتداول گشته بقیام الباطل امید شریعت
 و ما افلقوا عرق سنی علیه السلام فریة ای کذبت که قد نسج هذا القول الی ابن
 البراء و ندی ليعار ضربه بنينا صلی الله علیه و آله فی دعوی رسالته و یؤیدہ الله کان
 صحیحاً لما اسلمت اخبارهم مثل کتب اخبار و عبد الله برسالة و وهب من منبته
 و غیر هم من العلماء المجتہدین و اعدا ضوایده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نانی مانع
 کون التامید بمعنی الدوام الخ بلفظه باز خدایا مکر و تفتیش کتب اخبار و روح مقدس حضرت
 ابو ذر غفاری که از شدت غیظ و غضب سر آن بچاره اکیه جواب ال فی النورین و سلمه زکوة کلمه حق زبان
 آورده بود و بعضا خویش گشت منظور باشد چنانچه خط التفسیر اهل بیت شاید عدل بر آن است که با وصف
 این ضرب و شلاق بدست نامهای تبیین کلمات خشن و بر جوی جمع کثیر و اذلیل ساخت لیکن در آخر این
 رساله بر اصول متحده امامیه دریافت خواهد شد که هرگز حضرت ابو ذر غفاری مانند اقراسانی امامیه
 کامل از دین و ایمان حاصل نبود اینست حال حق و دل بهی البطلان که تئیم الله امر و تحمید الکلام مضمون ان واقع
 شده اگر کنون ضمیر آنست که مفرقه خفیه نیز با وصف قول مسطور مخالفت آن کتاب میکند و باعث تخصیص است
 بدین بیان حدین بلاد و فرید مخالفت ایشان بکتاب استلاب نسبت بدگر فرق است پس با وجود عدم
 مساعدت عبارت خدام عالی مقام و نبودن نصیبی که مضیقه گشت باشد در کلام کما او مانا الیه انفا و حسن
 از آنکه در بحث را بر محاصره در انکار مخالفت احادیث و سجع تر میگردد و اندو اجاث و انظار ایشان
 تخصیص میرساند تبرعاً استوان گفت که هر صله اول و از حلیه سوق اوله برده حاصل ضمیر حضرت
 این مطالب عظیم را بدین قاست اوله قاطعه و حج ساطعه چگونه تلقی است پس اولی خواهد کرد که کنون

الحنفیه را اکثر کتب المذنب البرکة بالکتاب من زبور بر اعانت طیمه الاضافه جنب
 حسب العین و شستن تاویلات فرفه اصولیه را بخار و انا را مرد و از اهل بیت نبوک که در بیان مقامات
 الهیه بلکه بتفصیل تخریب است اکابر سیاف و زیت طاهر و مضمون میکشد غایب نمونج آن دین را و اوراق حکم
 در بیان علم خواهد رفت بتفصیل تمام در محضر بیان آن رند و مخالفت ساز فرق اهل حق را کلام کمین
 پس دارند و بتقدیر عدم استطاعت بشیبا کلام در مخالفت حنفیه نظر حضرت بشیبا سائر شیخیه
 از خرواری و اندکی از بسبار محصور و مقصور دارند یا دوست ازین مضامین نظر فایده که در حقیقت شیب
 شاعرانه است در استین کشند و انتم هیچ میسر را از منوت جویش نجات بخشند عطاءه امین تقریر را با
 و جود و باره حضرات اصولیه بر زبان برادر بزرگ کوفت منقلب میتوان کرد و دست معرفه فی المسکات الثانی
 ان شاء الله تعالی خدشه دوم آنکه در چند فصلی از اشکال نکرده و مؤلف رساله حجتی
 و حیرانی است لیکن بحال مدد قوت جویش نزدیک این همچنان تصف بحال آسانی سیانرا آنکه جناب
 مؤلف در مقام چند مخطئه ننگاه تحقیق شده مخطئه اولی آنکه ملازمش در بیان صحت حدیث صحیح
 و وجوب عمل بر آن تقلید صحتا نرسیده طاعت نمیده اند یعنی هر حدیثی که وجوب العمل است من بعد از
 تخریر مرده فتنه گفته اند که اکنون اعمال حنفیه مخالف حکم الهی است یا اگر اخبار مرویه صحیح بخاری صحیح
 و ما این تقریر از جهت طلبه و هم تسلط سلطان کور جوهر عقل است و الا بدین بر حد صحیح و العمل
 مخالف تصحیح علمای اسلام است شیخ الاسلام ابو زکریا می نویدی و تقریر بجه فرموده مالک است که هر
 حدیث جائز العمل بهم نیست چه جا آنکه واجب العمل باشد و الا این سله را از شرح آن مثل تهذیب
 و غیره مضل میتوان دریافت بلکه مخص کلام قدوة المحدثین و الفقهاء المتبحرین بحال الدین بن ابی هاشم بن
 عبارت میرسد که ضرورت نیست که هر روایت بخاری و مسلم و مانند ایشان وجوب القبولی شد زیرا که در
 حج و تعدیل بعضی از روایه اختلاف است ممکن است که نزد امام ابو حنیفه را وی مجروح باشد و نزد ثنیین
 مؤلف و همچنین چیزی که آنرا ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست

انشی بلکه از کتب لغات بوضوح می آید که در این کتاب هیچ اختلافی در روایات
 بخاری ترجمه داده اند بلکه علی گشتا شیعہ و رفع این کتب در حدیث کلام علم از حدیث کلام
 شافعی طبعی از بعضی روایات بخاری منقوله انشی و این کتب در حدیث کلام علم از حدیث کلام
 چنانچه ترتیب عقلا و عقلا این صورت مجتمع میتواند شد که در حدیث کلام علم از حدیث کلام
 باشد کمالا انشی و توهم نشود که حدیث کلام علم از حدیث کلام علم از حدیث کلام علم
 با حدیث اهل حق باشد زیرا که اکثر شیعین بقرار فاضل جالسی سابق الاقدام ندانند که گمان شیخ ایشان
 که جلالتا که در احکام قدما می مایه قوع یافته منشأ آن همین اختلاف قدما در تصحیح اخبار تضعیف آن
 بعینه است انشی محصله پس قوع اختلاف در قدما و متاخرین اهل سنت و را من مذکور البتہ بطریق
 اخر ضعیفیت کمالا انشی و نیز توهم نگردد که شاید اختلاف قدما می شیعہ مصداق آید که می آید
 قرآن و اینهمه و کافا شیعہ در مسائل فقهیه بعد اختلاف اهل حق باشد چه خود فاضل مذکور از
 شیخ در مقام نیز نقل میکند حتی آنکه کو ناملت اختلاف فقهی فی هذا الکتاب و وجدته
 یزید علی اختلاف الحنفیه و مالک و الشافعی و کمالا انشی علی من تتبع اسما و اصول
 و القول الذی لکندیه تمام حیرتست که اجتهاد امام عظمی سلمی در از بر جمع و توفیق صحیح بخاری
 بلکه اجتهاد سائر مجتهدین مقدم باشد در احکام فقهیه حکم رجوع باین کتاب کرده شود یا اگر گویند که
 چون اکثر این روایات بر زبان اواده و اربود و آنها این امانات را حکم آن تود و الا کما ناسبت
 بالاحکام از کسی خصوصاً مجتهدین و بلیغ میگردند پس می بایست که آن را نصب العین شیت از احادیث
 متاخرین بصنف بعضی از آن حکم کرده اند و جالبش از کلام شیخ ابن بام بعد از اندک غور و جان شکست
 می شود و هوید است آنچه شلح سفر السعادت فرموده که حکم صحیبت و ضعف احادیث در زمان متاخرین طبع
 زمان سابق نیست چه میتوان بود که حدیثی در زبان ایشان صحیح باشد البتہ تبعاً از حدیث قبول
 در رواة که در اسطه بودند در بیان ایشان حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلم پس از آن بجهت آقا

بوضوح می انجامد که بسیار از احادیث صحیح را روایت کرده اند و تا که ضرر موجب علم نباشد هرگز
 نباید نهادن بعد از هر یک از تصدیق و حقیقت بران نموده چنانچه قضا و انی و بران گواه است از این
 شایسته آنطور بود که حضرت مولف خلافت ظاهر دلیلی که مقتضای آنست نزد خصم قابل تسلیم است
 اصول استبدل و موافق بصورت خیال خودش تراشیده و صدق سزایش است که اینک بعد از
 ما تحقیق کرده و صدق الزام خفیه را داده اعادنا الدین مثال غده الهفوات و اگر نه ذی شبنم
 الطائفه ابو جعفر طو که باطنها را امام عظمی شان یعنی شیخ علی گماید علی و خاتمه که لا اله الا الله
 در میان کتابتین مطلب تحقیق است امام عظمی طائفه متشیعین است حیث قال فی مدح امام
 و علمائنا السابقین قد اوصحوا سبیل کل خیر و جمعوا طریق کل فائد و خصوصاً
 شیخنا الامام الاقدم و الامام الاعظم المستوحی لکرامته و المستحق لدرجات
 الامامة ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی فانما لو اقبل بنظره الشافعی الاعظم
 المطالب لثقت عبارته رجوع میکرد بعین یقین نمیدیدند که امام عظمی طوسی بسیار از صحاح
 احادیث ابن بیت طاهرین را بر می صاند و غرضش تسوول العمل قرار داده و او تحریف و کلام و احادیث
 حضرات ائمه علیهم السلام داده مجموع از متفرق متفرق را جمع ساخته و نظام ترتیب را فادات این در کتاب
 در ابواب که از نظر انداخته و شریک انصار او فهم معانی آن در دست یافته حتی که باطنها صاف و آید
 بنیاد و جابجایی و ترویج و متاخرین بر تالیفات بعد از وفاتده کماست و منمونه چه انشای است
 صاحب این و نشان سبب اضطراب قلب و در جگر ضبط نموده در خصوص ان مقام امام الصالحین
 و کشف تعلیمات امام عظمی خویش مذکور و نیز مایه العیارة لصاحب العالی بقدر قبح المقتدر
 و الکفری و لما التذات فیه و لکن جامعاً للاحكام و الاقوال من المقام
 الا انه کلفیه فی الخلق و الاصول مع استناده علی تالیفات بعدیه و وفایه
 غیر سزا و تفریق و تالیفات یعنی ان تفریق و وضع کثیر و این کتاب

حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام بنم خود فرمود که قیاس بر نص مقدم میگردد و
 در حدیث آمده که ابو حنیفه گفت حاشا و کلام ابن عبد البر که از ابو حنیفه می باشد
 یا آن گفت که زن فرمود نصیب از میراث چه قدر است گفت نصف مرد و اگر پنج اسمع شریف تو سید
 می بود خلاف آن حکم میکردم و حسن بن راد و حنفی گفتیم باز محمد پرسید که از صوم و صلوة در کدام یک
 بزرگتر است ابو حنیفه گفت نماز فاضل تر است و اگر مخالف نظر بقیاس جائز می باشد ششم قوی بقضای
 نماز بر جایض میدادیم بقضای نماز اگر چه سوال فرمود که بول نجس درست یا منی جواب که بول اگر غریب باشد
 واقعی می بود حکم غسل خروج منی نیکو در میان ابایی که من خلاف احادیث جدید و ترجیح بابی را داشتیم تا هم
 پس محمد بر حاشا و ابو حنیفه را در کنار گرفت و بر پیشانی او بوسه داد و گفت که حاسد آن را بره تو چنین اینجا نیستی
 سازند و نیز در کتاب میراث عراقی که برای تطبیق این چندین تا بلیف آمده شرح و سلطان واقع شده چنانچه
 مختصر روایت این مطیع بعبار است این است که در مسجد کوفه نزد امام ابو حنیفه حاضر بودم که ناگاه حضرت
 امام جعفر صادق و یحیی بن یزید و ثعلبی بن جابر و حاد بن سلمه که در آن وقت از فقهای سحرین بودند هم
 و چنین فقهای دیگر هم ایشان داخل شدند و چون قیاس ابو حنیفه بنوع دیگر شنیدند و از استماع
 آن خیلی تر و در فکر داشتند خوشند که مشافهت آن را تحقیق نمایند و علم قطعی بهم رسانند پس فامین بن یزید
 سلسله سخن جاری شد عمیر بن یزید بن یزید الحکمی گفتند که ما رسیده که تو قیاس بسیار میکنی و در برابر نص
 هم در نصنداری و رجعت بر تو خفت میکنیم و اندیشه می نمایم زیرا که اول سیکر و متقانه نص قطعی قیاس کرد
 سلطان رحیم بود پس ابو حنیفه بعد استماع این کلمات از صبح جمعه تا زوال قضایا نظر در و در و در
 بخیر ایشان گذار شد و او که در قوی کنار خدا را مقدم میداد بعد از آن چنانچه بر او احادیث
 به غیر جمعی از علمای اسلام نمی شمارم باز بقضایا و احکام صحابه عمل نمی نمود و اتفاق ایشان را بر اختلاف
 می نمود و در وقت قیاس می کردند پس از آن کمال بر خاستند و مرتب می نمودند و الوصف بجای آوردند و بعد از او عذر
 جبارت خواستند و گفتند که از زلات انجا و زکریا و نبال غفر الله له و لکم جمیع ما نجا حقیقت این منظره

شد و طبعات و تدلیسات و آهه اماسیه که این گفت که راز کجای بحار ساینده اند و از قعر و
 ابو حنیفه حسن اجتهاد بعضی وقیع بعضی دیگر خبری نگرفت و از آنکس که مورد شکیبای این
 برده است که آنرا فغان بن ثابت بن امام صادق از مد و گویند که امام او را و من شکی و او را
 از مسائل او را از مد و غیره و بنو خنیفه السید البهین با مریه کتا جامع الاسرار و ملقب الاوار از امام جوینفه
 رحمة الله علیه و ابی یحیی بن عثمان بن کثرت و انفاطها کما ما فتدک نقا انهم هذه انما الفتحت الى
 حجام یعنی اخذ و لست فقال له اذ رميا منك واستقبل القبلة و تم الله تعالى
 ففعلت بحجة تلك الصحابة كما كنز عذري فقلت له مملوك انت ام حر فقال مملوك اعففت
 قال الحجة من محمد بن الصادق عليه السلام قلت انما هذا ام غائب قال شاهد فصر
 الاباء واستاذت عليه فحجبتي وجاء قوم من اهل الكوفة فاستاذنوا فادركهم وقد
 معه فلما صر عندك قلت له يا بن رسول الله صلى الله عليه وسلم لما سئل اهل
 الكوفة ففقتهم ان يسموا اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فارني تركت
 بها اكنة من عشرين الف يسموهم فقال عليه السلام لا يضلون وني فقلت ومن لا
 يقبل منك وانت ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عليه السلام انت اول من
 لا يقبل مني حجت دارى بعير اذن وجعلت بعير امرؤ وذك كنت
 بعير ارنى وقد بلغنى انك تقول بالقياس قلت نعم به اقول قال وحيك يا نعمان
 اقول من فاسل بليس جين امس بالشجر لادم فابى وقال خلقتى من نار وخلقته
 من طين انما اباك بر يا نعمان القتل او الزنا قلت القتل قال فلم جعل الله تعالى القتل
 شاهدا ورس في الزنا استعابه انما سئل او هذا فقال لا قال فاما الكذب البول والمني قلت لمول
 قال فلم ار الله تعالى في البول البصير في المني البصير انما سئل ان هذا هو قال فاما الكذب
 الطلوة او الصيا قلت الطلوة قال فلم وجب على الخائض ان يفضي البصير ولا يفضي

سَأَلَكَ هَذَا قُلْتُ قَالَ فَأَيُّمَا أَضْعَفَ لَنَا أَمَّا الرَّجُلُ قُلْتُ لَمَّا قَالَ فَلَمْ يَجْعَلْ
 حَلِيلًا لِنَفْسِهِ لِلرَّجُلِ سَهْمَيْنِ وَلِلْمَرْأَةِ سَهْمًا أَيْنَقَ سَأَلَكَ هَذَا قُلْتُ لَا قَالَ فَأَيُّمَا أَكْبَرَ
 الطَّعْمِ وَالسَّرَقَةِ قُلْتُ الْقَطْعُ قَالَ فَلَمْ يَحْكَمْ اللَّهُ تَعَالَى فِيمَنْ سَرَقَ الدَّرَاهِمَ الْقَطْعُ وَإِذَا قَطَعَ رَجُلٌ
 يَدَ رَجُلٍ فَعَلَيْهِ دِيَّتُهَا خَمْسَةُ أَلْفٍ رَأَى أَيْنَقَ سَأَلَكَ هَذَا قُلْتُ لَا قَالَ وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ
 تَفْسِّرُ آيَةَ مَرَكَبِ اللَّهِ عَنْ رَجُلٍ وَهِيَ تَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ إِنَّهُ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ وَالْمَاءُ
 الْبَارِدُ فِي الْيَوْمِ الصَّارِفِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَوْ دَعَا رَجُلٌ وَأَطْعَمَكَ طَعَامًا طَيِّبًا وَسَقَا
 مَاءً بَارِدًا أَتَمَرْتُمْ عَلَيْكَ مَا كُنْتَ تَتَسَبَّهُ إِلَيْهِ قُلْتُ لَا لِلرَّجُلِ قَالَ أَفَيَحِلُّ لِلَّهِ
 تَعَالَى قُلْتُ فَمَا هُوَ قَالَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ هَذَا أَحَدُ سَلَمَاتِ كَرَامَاتِ رَايَاتِ صَابِغِيهِ
 بِطَبَقِ شَهَادَاتِ شَيْبَانِ ثَلَاثَ شَبْعِينَ حَيْثُ قَالَ تَعْبُدُونِي فِي الْأَحْقَاقِ قُلْتُ قَوْلِي لَدَى مَجْرَى السَّيْفِ
 ذَلِكُمْ فِي حَيَوةِ الْحَيَوانِ ثُمَّ أَجَابَ عَنْ بَعْضِ سُؤْلِهِ الْأَمَامُ أَوْرَدَهُ وَلَكِنْ مَقْصُودُ رَجُلٍ جَنَابِ
 عِبَارَتِ هَمْ مَسْتَطْبُورٍ أَرَادَ النِّسْبَةَ كَمَا رَوَايَاتُ شَيْخِهِ وَخُرَافَاتُ الْإِشَانِ بِي كَمَا سَتَ تَقُولُ كُنْ
 وَجْهَ الْبَشَرِ لَوْ يَسُدُّ رِجَالًا نَابِدَةً أَرَادَهُ الزَّامُ وَأَخْلَامُ الْبُخَيْفَةِ بَابِ مَنَاقِشَاتِ كَمَا دَفَعَنِي عَمَّا جَرَى قَابِ
 أَنْدَارِ نَصَبِ الْإِمَامَةِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجُودِ تَجَرُّ الْبُخَيْفَةِ لِبَابِ عَمِيدٍ بُوْدِهِ لِسِ تَقْلُ رُوحِ
 كَمَا دَرَكْنَا حَيَوةَ الْبُخَيْفَةِ تَفَاقُ قِتَادَهُ لَنَا بَسْتُ الْأَعْلَانَا وَأَرْجَحَالِ سَدَالِ عِلْمَانِي بَابِ مَنُهِمُ الْمَوْلُفِ
 فِي الرِّسَالَةِ الثَّانِيَةِ بَابِ رَايَاتِ بَرَامُورِ بُوْرَتَجَلِي وَرُوشَنِ سَكِرُوْدُ كَمَا تَلِيْعِي بَشَرِ نَيْسْتِ مُوِيْدَانِ بَسْتُ
 كَتَبْتُ فَنَالِ الْمَامُ الْبُخَيْفَةِ صِرَاحَةً أَرَادَ اسْتِفَادَ مَيَشُوْدُ كَمَا بَابِ مَقْصُودِ حَجَرِ قُوتِ الْكَفِّ عَزَمُوْدُ
 وَرَبَارَهُ الزَّامُ وَأَخْلَامُ الْبُخَيْفَةِ وَصَدِّ تَجِيْرٍ وَأَنْجِدَ رَايَاتِ فِي نَابِدِ خِلَافِ حَقِّ بُوْدِهِ خِلَافِ بَعْضِ رَفْعَاتِ
 مَسْنَدِ الْمَامِ طَلْحِي أَوْرَدَهُ أَنْدَكَ الْبُخَيْفَةِ زُورِي بَجْدَتِ الْمَامِ جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَارِشْدُ فَرَمُوْدُ كَمَا سَوْرَهُ بَاشَدُ
 كَمَا آخَارِشْ تَجْمِيدِ وَأَنْجَامِ أَنْ عَاوُطُشْ أَنْطَا صُرَتْ الْبُخَيْفَةِ كَفْتُ سَوْرَهُ فَاتَحَهُ بَارِزِيْدُ كَمَا أَنْ كَلَمَةُ
 اسْتَكْ أَوَّلِشْ فَرُوْا خُرُشْ بَابِ أَنْ كَفْتُ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَدِيْسُ فَرَمُوْدُ قُلْ بَكِيْنَاهُ كَبَرِ بَسْتُ بَابِ رَحَابِ

جواب داد که قتل نفس فرمود پس چرا او قتل مذکوره کفایت میکند و در زنا حاجت
 گفت که در زنا مقصود ستر عیوبست و در قتل جبا حقوق مردم علاوه برین زنا بر می آید
 آن برخفاست قتل که حق بنده است بخلاف آن بخیب بین مسائل دیگر را جو گفت تا آنکه حضرت امام
 جعفر علیه السلام دعائی نیک در حق ابوحنیفه نمود مخطیئه ثالثه آنکه چون درین دیار از کتب معتبره
 هدایه خاتمه المرجعین عین ابی بکر بن عبد الجلیل المشهور بر ثار الدین الفخرانی و بخیب کتب دیگر که بر خوا
 تالیف شده و اکثر اوله آن موسسین معقولات است و بعضی از انا حدیث آن ضعاف بنظر حضرت مؤلف بلکه
 بطلان بعضی از اصداق ایامی او در آمده فهمیده اند که بنمایند بکلی ضعیف و مردارائی قیاس
 است نه احادیث صحیح خیر الناس و علاج این مخطیئه آن بود که چند شیخ شروح این کتاب سیما شریعی مولانا
 کمال الدین بن همام نوشتند مشابه میگرد و قس علی نه اکتب بکیر مثل شرح قاضی القضاة به الدین
 محمود عینی که او تبحر و تائید مذہب است و از آن اده حال غزوات علوم و مهارت و در فن حدیث انجمن است
 که محتاج تقریر و تخریر باشد و ایضا شرح هدایه و تخریج احادیث فی فاضل المیمین حافظ لمبعلی الیف فزوه
 و از افادات صاحب کشف الظنون علی سامی الکتاب الفنون و بفتح می بخانه که جمعی از تهرانیان شیخ
 احادیث کتاب مذکور کرمیت بیان جان بسته اند حیث قال و خرج احادیث الهدایة
 فقط مع اسانیدها حافظ عصوه و وحید هره الشهاب محمد بن حجر العسقلانی
 المحدث الحافظ المتوفی سنة اثنتی و خمسين و ثمان مائة فی مؤلف متوسط الحجم سماه
 بالهدایة فی منتخب احادیث الهدایة و ذکر فیہ انه استوعب ما وجد فیہ من
 الاحادیث الا ناز و نظر فی اسانیدها و کاشف المذهب منصفاً قلیل الاعراض
 دلیل مذہبه و دلیل مذہب الحنفیة و ذکر ما وقع فیہ الخلاف بتر الامم
 الکرام الاسلاف من غیر اعتراض لا تشیع بل بطریق انصاف بؤیة انو اباً
 و ذکر فی کتب بار ما یناسبه من انار الی غیر ذلک و لهذا هو مؤلف مقبول و علق

خفيه من دون علاج از آنکه قانون اضافی است و در مقام بعضی از عبارات و
 که مؤلف آن بعد تنبیح و معنی کتب مجتهدین در باب ضعیف را مدلل ساخته و بحال تقوی
 باطنیه و غیره که در دست حاصل شود از آن جمله است که خود میفرماید قد تتبعت بحال احواله و آثاره
 اصحابه لما ألفت كتابا جازة للذاهب الجدل لا من أحواله وأقواله بآراءه ولا في
 يستدل بالآثار أو حديث أو أثر أو المفهوم ذلك والحديث ضعيف كثر طرافه
 أقواله قياس صحيح على أصل صحيح فمن أراد الوقوف على ذلك فليطالع الكتابي المذکور
 واز آن جمله است آنچه شمرانی از امام ابو جعفر شیرازی آورده و او بنده متصل تا امام ابو جعفر رسانیده که در مکتب
 کذب و الله و افتراء علی نامن بقول علی النافذ الم یقاس علی الثمن وهل يحتاج بعد
 الوقایس و كان رضي الله عنه يقول لا تبسروا في الدين عند الضرورة الشديدة وذلك
 انما انظر اولاً في دليل تلك المسألة من الكتاب والسنة أو قضية الصحابة فان لم يجد دليل
 فسألتهم يسألون عنه عما منطوقوا به بجامع اتحاد العلوة بغيرهما وفي رواية أخرى عن
 الأمام انما أخذوا بالكتاب ثم بالسنة ثم بقضية الصحابة ونقل ما يتفقون عليه فان
 اختلفوا فسألتهم على حكمهم بجامع العلوة بين المسائلتين حتى يتجمع المغيرة وفي رواية
 أخرى انما فعلوا ولا يكتب الله ثم بسنة رسول الله صلى الله عليه وآله ثم ليأخذوا بشي
 بكر عمر وعثمان رضي الله عنهم وفي رواية أخرى انه كان يقول ما جاء عن رسول الله
 صلى الله عليه وآله ثم فعلوا بالرسول والعينين أي وافي ولكن لما لم يوافقوا جاءوا بغير الصحابة
 وما جاء عن غيرهم فمذهب رجال ومذهب رجال وكان أبو طهية البلخي يقول قد لا يكاد أحد من خفينة
 رضي الله تعالى عنه أرايت لو أرايت رأيا ورأى أبو بكر يا أيا كنت تدع رأيك لرأيك
 فقال نعم فقلت له أرايت لو أرايت رأيا ورأى عمر يا أيا كنت تدع رأيك لرأيك فقال
 نعم وكذلك كنت تدع رأيي لرأي عثمان وعلي وسائر الصحابة كما دعا أبو هريرة و

و ستم که بن جندب است و از بخار روشن تر شد که مذنب بود حلیفه و اتباع سنن
 و قیاسات ایشان اید بذهب امام شافعی است بر آنکه وی جماعه تعلیه اصحاب در مجتهد است
 و ستم گفته که هم رجال و سخن رجال بخلاف ابو حلیفه که تعلیه صحابه را آنچه مذکور شد و حجت مذنب
 امام شافعی در باب صحابه گفته او در تابعین گوید پس اتباع قیاس مذنب بود حلیفه کمتر باشد و بنویسد
 این معنی است آنچه محقق بلوخی کس در شرح سفر السعاده از اکابر نقل میکند که امام حافظ ابو محمد بن
 گفته که اصحاب ابو حلیفه همه متفق اند که حدیث هر چند سنا و اضعیف بود مقدم تر و اولی تر است قیاس
 و اجتهاد و وی منی الله بنده تا بعد ضرورت رسید عمل قیاس نکند و عمل حدیث با قیاس درست بدو اما
 شافعی قیاس بر پدید از اقسام حدیث مقدم دارد و درین مقام تفصیلی است که در علم اصول فقهاء
 نظر باید کرد و از اقسام قیاس موثر عمل نکند و قیاس را قیاس شبه قیاس طرد نمیزد
 وی متروک غیر معمول است و در چندین موضع قیاس را عملی حادث ترک کرده و امام شافعی
 عمل قیاس کرده و اگر آنرا ذکر کنم کتابی بر آری کشد و ابو حلیفه تعلیه صحابی را در آنچه صحابی اجتهاد
 خود گوید واجب اند و شافعی گوید هم رجال و سخن رجال که ما و ایشان را اجتهاد و بربریم و مجتهدانیم مجتهد
 تعلیه مجتهد دیگر نیست انبیایی امام ابو حلیفه از اسی بعضی از اصحاب مثل ابو هریره و انس بن مالک و دیگر
 اجتهاد کمتر مطلع بودند و در سنباط احکام ملکه تمام ندانند عدول میکند و از اتباع مذنبان
 در هر مقام سر باز میزند و لیکن بن بزرگان کذاب مفری جناب سید المرسلین منبذ اند معاذ الله ایشان
 را در روایت حدیث وضع و جاعل اعتقاد کرده باشد چنانچه اکابر طائفه امامیه اصل این قصه اند که در
 باین مطالب مقاصد که مکنون خاطر ایشانست برگردانند و او کذب را قریب دهند و از بخاطر طول
 لا طائل جمعی از تخرین شیعه که بناسی بزرگان خویش نموده اند باطل و بی جهل باید که قیاسیه اصول
 نیز بر آنچه یاد کردیم دلیل واضح است احمد علی ذلک نشنیده که حنا کشف چه گفته اند او هم از در
 بعضی الصحابه و هو الله عنهم و طعن فیهم بالغلط و عدم الفهم کما تر و اعتد عنه یقول

وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا كُنَّا مِرْقًا مَرْتَضًا فِيهِ الرَّاوِي قَصْدُ الْعَدْلِ لَمَّا بَلَغَ حِفْظَهُ
بِمَاهُوفِهِ لَفْظُ النُّقْصَانِ عَلَى سَبِيلِ الْفُكْمَانِ نَقْيٌ لَهُ الْأَزْدِيَّةُ الْأَعْلَى
أَمَّا عِنْدَ ذَلِكَ فَإِنَّ حُكْمَ الْحِكْمِ عَنِ الْوَحْيِ فَهُوَ أَنَّهُ أَخْرَجَ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ
بِمَذْهَبِ أَهْلِ مِلَّةِ الْمُتَقَلِّدِ أَنَّهُمَا طَائِفَتَانِ فِي هَرَبَةٍ مَعَ أَنَّهُ أَخْرَجَ حَرْجَهُ فِي هَرَبَةٍ
لَا شَيْءَ لَهَا فِي الْعَصْبَةِ وَأَخْصَا صِلَ هَرَبَةٍ بِدَعَاءِ الرَّسُولِ إِلَيْهِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بِسَبَبِهِ كَرَامِ بْنِ هَرَبَةٍ مَرْوَةٍ وَلَكِنَّهُ لَا نَظْنَ بِهِ وَبِجَمِيعِ الصَّحَابَةِ لَا الصِّدِّيقَ فَإِنَّ الرَّسُولَ
كَتَبَتْ عِنْدَنَا فِي الْأَحْكَامِ فَلَمْ يَكُنْ إِلَّا فِي هَرَبَةٍ وَكَانَ حَدِيثُ رَوَى بِهَرَبَةٍ مِنْهَا أَلَا وَشَيْءٌ قَالَ
الْبُخَارِيُّ رَوَى عَنْهُ سَبْعُمَا يَتَعَفَّرُ عَنْهُ أَوْلَادُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَقَدْ رَوَى جَمَاعَةُ الْأَعْلَى
عَنْهُ فَلَا وَجْهَ إِلَى حَدِيثِهِ بِالْقِيَاسِ لَمْ يَتَقَيَّ لَفْظُهُ وَكَلَامُ قَاضِي خَانٍ عَلَى نَقْلِ فِي الْمَصَوِّرِ مَرَّيَا سِيدَ
فَهْمٌ نَدُو سَيَكُنْدُ لِسَانُ حَرَّتِ هَتَ كَخُودِ مَجْتَهِدِي دَرْسِ الْضَعِيفَةِ أَنْظُرْ مَجْتَهِدِي كَدِّ شَبَابِ بَلْ حَقِيقَةٍ
أَزْوَاجِ نَيْفِ أَوْتِ فَرَايِدُ كَذَبِ الْبُخْفِيفَةِ نَيْفِ مِيدَانِ وَشَافِعِي شَافِعِيهِ وَدَرْثِ شَابِ
الْبُهْرِيهِ بَاوَنْدَانِ كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ عَجَبَةً أَنْكَ الْبُطْطِ شَيْخِ دَايِنِي أَرْوَافِ نَقْلُ كُنْدُ الْبُهْرِيهِ بَرَاخُو
مَعَاوِيَةَ حَضْرَتِ أَمِيرِ رَامَتِدَعِ قَرَارِ دَاوِدِ حَبَابِ مَرْتَضَوِي نَامِ أَوَاكُذِبِ النَّاسِ ضَاوِفَارُوقِ عَظَمِ
بَحْثِ كَذِبِ وَاقْفَرِ أَوْرَهَ مَابِرِ أَوْرَهَ وَالْبُخْفِيفَةِ أَوْرَهَ عَدَالَتِ بِيْرُونِ كَرْدَهَ إِلَى عَمْرِو ذَلِكِ مَنْ
الْفَضْلُحِ لِسَانِ كَرْمَرِ أَوْرَاقِ بَقِيَّةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمِ صَاحِبِ عَارِفِ دِيْنُورِ لَيْسَتْ كَرْدَهَ أَوْرَاقِ زَمْرَهَ اَهْلِ حَقِ
شَمْرَهَ أَنْدَ فَذَلِكَ أَفْرَارِ بَلَا اِسْتِرَاجَايَكِ مَعَارِفِ وَنَزْدِ قِيَرِ حَاضِرِ عَيْنِي وَشَرِي اَزْ بِنِ مَنَالَتِ رَجَبِ
الْبُهْرِيهِ مَرْوِي نَيْسَتْ وَبَعْدَ اَزْ اِسْتِقْرَاجِ بِنِ اَزْ بَرْنِي آيِدُ كَبَا طِفَالِ مَرَاخِ مَيَكُودِ حَالِ اَنْكَ اَوْجَعِي
وَمَرَاخِ رَا عِلْمَا اَمَامِيهِ كُتُبِ بِنِ اَبَا بَانِ خُوْنِشِ شَلِ شَرْحِ مَجْتَهِدِيهِ وَغَيْرِهِ اَزْ فَضَائِلِ بَلْ كِبَرِ فَضْلِيَّتِ شَمْرَهَ
وَرَقِ مَرْتَضَوِي كَفْتَهَ اَنْكَ كَبْدِي خُوْشِ طَسِجِ لُودُ كَرْدَهَ اَوْرَابِدِ عَابِدِ مَرَاخِ لَسْبَتِ مَيَكُونَدُ فَاضِلِ طَبَرِي
كِتَابِ كَامِلِ حَالِي كَثَرَتِ مَرَاخِ رَاوَرِ بَارَهَ خُتْمِ الْمُسْلِمِينَ نَهْمُ مَنَابِتِ رَسَانِيْدَهَ وَكَثَرَتِ مَرَاخِ مَرْتَضَوِي

در کتب ما نیز مروی است و لعوب بازی از انیمه اظهار اگر چه در طفولیت باشد نیز در کتب ما نیز
احادیث مشهور و اینهم بر جای خویش کمالا یعنی علی بن طلح مجتبی الامام علیه السلام که علم عرفان این
بزرگان را ز غفلتی تا شیخوخت بلکه بزوالات تا وفات بنحوال واحد میماند لایزید علیه السلام نسبت منشی دیگر
مرا در معارف کتاب بر اسم بن قتیبه صفت است که تشیع او از کتب رجال با سینه شل منهج المقال کل نور علی کل
الطور هست لو بال ایضا علمیم زیرا که منا صور ام بر تقدیر یک اما سیه بدون آیات کتب معتبره اهل سنت
مثالب صحابه ذکر نموده باشند دعائی بدیعی میکند و جابجایی گوید که امامیه بر قبایل اعمال صحابه حجاج
بحسنیان نمی کنند مگر با جماعات فریقین و از اینجا معلوم شد که مقصود اصلی اهل مکیدات از تسبیح معارف
و انتساب این امور بحاجات بود که صاحبین ناظرین بر باره صحابه پستگاه فتند بلکه از ایشان سزاوارتر
شوند و یا بن مغلوبین فخر را راجع بخالف و تشار در باب اصحاب سالما صلی الله علیه و آله و سلم پیدا یابد
فَاعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ هَٰذَا وَ هَٰذَا كَلِمَاتٌ لَا يَمْلِكُ كُفْرُكُمْ وَاَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَّخْتَصِرَ فَلْيَكُنْ
اما آنچه صاحب مرتبه درباره ابوهریره و مثالش زبان بازی کرده و در فهم معانی احادیثیکه برای
نگهداشت آورده پیش از ما خود را گذر شرح انداخته بعد النقص علی تعاریف و بیان آن بدیع شنوی متبادرن
کاخذ شود مگر بر حرفی از ان آگاه میکنم که روزی عبد الله بن عمر روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم امر بهشتن گان فرمود مگر رنگ ثکاری و سگ گلکه گو سپند یا نمواشی عموئاکسی گفتش که ابوهریره
سگ زیارت داینور در حدیث مستثنی کرده عبد الله جواب داد که اور از ادعتی بوده صاحب مرتبه فهمید
که مقصود آنست که ابوهریره بر اداعت خویش بر آنحضرت قرائتموده و حالانکه مقصودش آنست که چون
او را تمی داشته تحقیق این اشتنا کرده باشد چنانچه در کتب معتبره بعضی از اصحاب بعضی در تحقیق بعضی از
اسرار ترجیح داده اند مثل ترجیح حدیفه اخبار متن حوادث شده اند و محض چه در تقییس آن از جناب
سروران و جان بشوق طبعی زیاد تر از دیگران سر گرم بودند پس اگر بعضی گفته اند نسبت بروی دیگری
در حدیث حدیفه زیاد باشد و کسی محمد بن گویدا لی شوفا الی بحث الفضل القیدی بن مخی محمود خواهد بود

کمالا یعنی علی مرتضیٰ که در این کتاب گفته اند که خداوند از طرف حقیش نام بعضی از گفته اختراع
این سید را که در کتب آمده لایزال و در حقش مثل پادشاه و روح آن جایگاه معین است که در کتب
که متعلق حکم قضاست گویند که قول ابو یوسف رجحانی بر قول محمد است بنا بر ضرورت قضایا و بعضی از
الی غیر ذلک گفته اند از جمله محال است که تفسیر و مکرر است که در اصحاب آن سرور و صلوات الله علیه بر او باد
معبره اهل سنت که در لایزال قطع بر دعای شیعیه باشد ثابت بخلاف کند که تفسیر صحیح است
امام مهدی علیه السلام شایسته شیطانی الطاق که درین دو یکی اعراف بابین و بعضی از آن عظام
امامیه نقل خواهد کرد زیرا که بدلائل یقینیه و آیات معتبره متقین شیعیه بر این است که تفسیر
الله تعالی ثابت است که آن خدا در سبایل توحید که اصل الاصول اسلام انواع افراد امامیه می گویند
و می گفتند که در اختر معصومین یقین کرده اند که جسم خدا را بقدرت شریعت اعتقاد کنیم و علم
بر و اصل را خالی معتقد شویم که کلمه توحید من افواههم ان یقولون که کلمه
باجمله اگر قلب مخالف بعد از این تصریحات که در باره ابو حنیفه گذشت هم متعجب باشد و گمان کند که معطر
ابو حنیفه بر حلال انصوح صحیح واقع است و او در مقابل نصیر قیاس میکند بر مسکات فی البراءة امامیه بلکه بر این
بر او بزرگ مولف این خطبان باطل خواهد کرد و انتظار از این معکم من الشیطان مغلطه
را بجهت آنکه چون مؤلف در کتب بعضی از شایعه یا متعصبان امامیه تصنیف در باب حنیفه و بعضی از مطاعن او و
یقین داشته که اینهمه واقعی نفس الامریست متعبدین او هرگز بررد آن بقدرتی ندارد و حال آنکه لغایت
زمره حنفیه ندارد که اجبی تحمل کرده توهمات شافیه و مطاعن امامیه از پنج و بنیاد بر کنده اند فقط جمیع کتب
آن روز و ال این مضمون دای شافعی و طالع وافی است هرگاه خود حضرت امام شافعی با اعراف اهل شافیه و طحا
علمای امامیه مثل جلال المدینی سیوطی و خضر بن علی الشهدی در توضیح انوار باحجج الواردة للرفع شبهة الامور
ابو حنیفه باشد و گوید اناس کلهم عیال ابی حنیفه یعنی جمله فقها محکوم و زیر دست اند و بسیار
اوصاف جلیل او علی را واه بعضی از ثقات در رساله کتب است که از ان جمله این است

لَقَدْ زَارَ الْمَلَائِكَةُ دَارَ مَنْ عَلَيْهِ	لَا مَعْلَمَ لِلْمُسْلِمِينَ أَبَوْ حَنِيفَةَ	يَا بَابُكَ وَأَسْنَدُهُ وَفِيهِ
كَلَامُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ	أَمَّا صَارَ فِي كِتَابِهِ	أَمَّا لِلرَّسُولِ وَلِلْحَنِيفَةِ
وَمَا الْمَشْرِقُ قَطْرُ لَهْ نَظِيرُ	وَلَا الْمَغْرِبُ وَكَانَ	وَرَضَ بَيْنَ قَمُوتِ زَوْقِ تَوَكُّرِ

وهدو معضن بای حفظ او دست از ان بردارد و بر طبق نقل محقق هلموی در کتاب مسطور در شان محمد بن حسن بیانی فرماید که اگر اهل کتاب ز بهود و نصارت تصانیف امام محمد بن حنفی اختیار بایان آرند و امام شمس کتاب تبصیف کرده که هر یکی از ان شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر از ان است و امام محمد اکثر مسائل و قیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و در ان کتب نظر میکرد و از ان استفاده می نمود و انهمی محدث فیروز آبادی در فایس محیط ابو حنیفه را امام الفقهاء نویسد کلام و مجلدی در مناقب و تصنیف نماید و مکتوبی در جواب ابو بکر بنی قسم کند و گوید که نسبت کتابی شملیه را امام ابو حنیفه و مکتبه او بمن فخر انحصار کتابت کور با تشن بنید از خواجه شیخ عبدالوهاب شعرانی در فصل اول از کتاب البیواقیت و اجوام فرموده و مکتب ان که سوا علی الشیخ که اسلام محمد الدین الهیروز آبادی صاحب القاموس بکتاب فی الزهد علی الامام ابو حنیفه و مکتبه او و دفعه السبع مکر الحیات الیمینی فارسل یوم الشیخ محمد الدین علی ذلك فکتبه لیه الشیخ محمد الدین ان کان بلغک هذا الکتاب فاحرقه فان الله اوفی ما علی من الاعداء و انما اعظم للعقید بنی الامام ابو حنیفه و ذکرک مناقبه فی مجلد استه و تحفه الاسلام ابو حامد غزالی حر و ارباب العلوم که بالاتفاق بلا شبهه از تصانیف دست بخلاف منحل که عند التحقيق از محمود غزالی مختصری است و خود امام غزالی خواجه بر ایل شهار پوشیده بدین ان انکار میفرماید مداح و مناقب و زاید الوصفت کند و بجم ابن حجر مکی با وصف شافعی بودنش کفافی رساله علی القاضی بنا تصریح اکابر و خیرات سالک مناقب ابی حنیفه النعمان و اودع و منقبش و بد حال است که خدیج بنده یغیر صلی الله علیه و سلم امن بقتل النفس فرماید و عمل خلاف احادیث صحیح نماید و از تصانیف قدما می پسندید این مثل صاحب کشف مکشوف میشود که خبر واحد علی الاطلاق نزد ابو حنیفه مقدم بر قیاس است

که متاخرین ذکر کرده اند بخلط شهرت یافته هرگز استبارا نشاید قد برقی بخار به حدیث قال بکل
 لتفعل من احمی انما خبر الواحد مقدم علی القیاس و لم یقل المقضی الا نوحی انهم علموا بحیر
 انی من یزید فی الصائم اکل و شرب ناسیا و انک انما یقال للقیاس حتی قال ابو حنیفه
 لو لا الروایه لقلت بالقیاس و نقل عن ابی یوسف فی بعض ما لیه انه اخذ بحديث المصنف
 و انبت البخاری المشتري و قد ثبت عن ابی حنیفه انه قال ما جاء عن الله و عن رسولہ فعلى
 الرأس العیر و لم یقل عن احد من السلف شراط الفقه فی الراوی فثبت هذا القول
 مستحدث و اجاب عن حدیث المصنف و العریک و اشباههما فقال انما تركوا صحابنا
 العمل بهما الخ الفیهما الکتاب و السنة المشهوره لقوات فقه الراوی فان حدیث
 المصنفه فخالف لظاهر الکتاب و السنة كما بینا و حدیث العریک مخالف للسنة المشهوره
 و هی قوله صلی الله علیه و سلم و التمر بالتمر مثل کیل کیل علی ناکه سلم انما یزید
 له یکن فقیها و لم یقدم مشیما من سبایک و جها و قد کان یکتفی فی دکان
 الصحابه و ما کان یکتفی فی ذلك الزمان الا فقیه یجتهد و یجود کتب احادیث کلامیه
 اوصاف خبر یله امام اعظم بنظر حاضر الناس و آده و گردین مقام تعبد و ان تو کتب کلام تطویل بخاندل
 مهلت و بدو نقدیر ساعد کرد کتابی جدا گانه درین باب تلف کتب با و ذیل بعضی از بها حاشات خبر یقین
 موافق و صیت الدفاحی شوشری شهر خواهی که شود خصم تو عاجز و عجز می بند بخار قبول بزرگان کهن
 خصم از سخن تو چون نگوید و لازم و اورا سخنهای خودش لازم کن و بلا لیل الزامیه هم چنین سازد که
 او با عراف عماد و اکابر حدیثی شیخ مثل محمد تقی در لوا مع و باقر مجلسی زند کرده و غیر او در غیر آن بر علم انچه
 فاضل اخبار و جواب ایضا و موافق ساله حدیث نقلین گفته اند از تلامذه المدخل بیت بوده اجازت الحث
 از حضور فایض النور ابن بزگان حاصل نموده و در محبت ابن بزگیدگان بارگاه احدیت نقد جان بخش
 و سعادت جبار و انی یافته در سبناط مسائل فروعیه لایل کتاب سنت و آثار سلف صحاحین نسب

الصمد بن شهاب و هرگز گمان مبر که حضرت مولف را بیلیکه بر عدم تعارف و تلمذ ابو حنیفه در رساله مذکور و اتفاق
 کرده صلاحت استقامت دارد بلکه فی نفسه متناقص و تهافت و از آثار قیامت اما امرا علی هر از آنکه این
 دلیل در مقامات دیگر تمسک نمی شود چه تلمذ و تعارف مانند دیگر مواردی است مثل زمانه بزرگوار و حکمت
 بقدم و غیر مسوق بعد از آن خواهد بود پس میتوان گفت که غلطی از مقبولین فنی و کاشانی و طالق نیست
 حضور بکتاب سنجید صلی الله علیه و سلم یا بعضی از آنکه طهر حاصل کرد و پرسیدند که چه نام داری خود را از که ام
 قبیله پیشامی باز بسیار از دلائل حقیقت دین اسلام و ابطال رسوم جاهلیت و مقبضات علیهم و سلک
 بیان کشیدند تا آنکه مخاطبش را وایرش و فراموشی او در کمال ضیق افتاد اینهمه را در آن شب که حضرت
 تعارفی بهم داشت تا بلند چه عطا و عطا شد بطوریکه بعضی از دلائل و نقیض آن نیست چه ابو حنیفه
 روایت جلیس الاسرار بعد ملاقات آن مجامع را بحال غولش برقرار شد و بناگاه از رهبری شوق بخدمت ایام
 فایز گردید هرگاه محضر خویش و تبحر آن عالم مقام در یافته باشد شوق و التبت از یکی بجزر او از رهبر بشمار
 رسید ساعه فساد زاید خواهد بود و نه زایل قد عرفنا زلفا فاضلا کذا منیر فی آو حواله لک لک
 نقض و اوان الحاکمیت یفسر بعضنا بعضا اما امرانی پس نکل تفصیل نخواهد کرد مگر علی عیادنی چون
 الرساله المرویه لکن مجلس آنکه مولف و صدر بحث فرموده که در کتاب احادیث یا میوه صلاحت تلمذ ابو حنیفه باقیه میشود
 تکلیف این نهانه را بر دایات بنیان فقط برای الزام و تکلیفشان و در حاشیه این کلام دلالت اعتبار
 این روایات میکند و الا خصم خواهد گفت که الزام و تکلیف ما از کتب معتبره و این قسم روایات از عجایب است
 است چنانچه از عبارات هم میسر است آنچه در حاشیه افاده نموده یعنی بعد از تتبع محرم غالبکه حکایت تلمذ از کتب
 معتبره اهل تسنن بر نیاید و فرض آن غیر واقعی باشد دلیل بر نیست که تلمذ صلی ندارد و اعتبار انشایه قصدا
 فساد قطعی از روایات معتبره است و افادات ملایم با و مجلسی بطریق تبیین در حله اول از جبار الانوار
 که ابو حنیفه بخدمت انعام صادق گذارش کرد که در کوفه قومی هست که گمان میکنند که تو امر کرده ای ایشان را که از
 یثخن بپراشوند فرموده اش و کلام و احادیث باز گفت که اخبار ایشان را عظیم می پندارند و موجب اب

جنیل می نماید فرمود که آخر چه آرزو داری عرض کنی که مکتوبی بنویسم یا نه فرستاد و آن
 مکتوب بن عقاید نمی باید نمود فرمود که هرگز اطاعت نمیکنی انتهی موضع الحاحه امر که بری استیصال
 الاصول متشعین نگاراید و از اینها فی اهل انصاف سوخ تمام یافت آن یکم هرگاه امام صادق رو بر روی
 احکم که با عارف مؤلف جمع نبی دم بود و راه صدق نباید و در باره قیاس ل نه زرش فرماید محال است که
 نسخی نام از تبرای صاحب سر و نام خاص و عام اهل کوفه را که بسیار از اکابر امانیه شوسه و مجالس
 بر شمع آنجا از قدیم الایام می نازند و چگونه بر خود بنانند شهر کرب هم مضایقه کردند کوفیان
 خوش داشتند حضرت همان که بلا به محمل برخلاف نفس الامر باشد لا والله ثم لا والله و بحمد الله که اری
 تلمذ ابو حنیفه بسیار از شواهد در ذهن فقیر موجود است که هنوز نگفتگوی علمای مجربین نباید بر حرفی ازان کتبت
 که مزید تعارف را مقتضی و عاده و عرفا تلمذ را هم مقتضای سبب میکند اسلام بنیایم که ابو حنیفه ربیب
 امام صادق بود و نسبت فرزندی با و داشت از رساله انوار بدیهه کالهنار اذاجلی روشن است که
 آن مولانا محمد یوسف وقت تالیف انیقام و ذکر مناقب ابو حنیفه تردد می و و او که کدام یک از این دو
 جناب ربیب بگرمی و کدام یک تلمذ بود و حضرت محمد بن علی الرازی الهوکرودی خازن مشیقه
 کمیل از ارباب تحقیق و تنقید و دامیه است و در علوم حدیث منصبی منیع دارد و در تکریم کلمن المملک
 الیوم می نواز و بسیار از کتب معتدیه در علم کلام مثل تحقیق متین شرح منج المسرشدین و جامع
 الاصول فی شرح الفصول جامع الدرر شرح الباری عشره برای اتباع و شیباغ خوش زمانه
 یادگار گذشته و در رساله انوار بدیهه مقتضای کمال غلو شرح چه علام محبت برسان نموده
 تلمذ ابو حنیفه و ربیب بن و از جمله اخبار شفیقه مشهوره انکاشته و مولانا محمد یوسف علیه الرحمه
 و تردد مرقوم سخی کمال تحسین و شمع نبی داشته چنانچه عبارت نقل از جمله شود و الهجرات اهل
 الصلاه کتبت ان شنبه علیه ما لا یستحقه علی لا علی و هو عین الزوج و اما لحق و منه
 معاشیه الصلوات و نهما الح با جمله چون ابو حنیفه ربیب نام باشد هم تعارف التبریه استعدا

خواهد بود چه جای اینکه برشته‌ها را ملذذ و نیز از خضرند کولص صریح واقع شود و از شمشیر تا ما صادق
 باین هر دو امر میتوان دریافت که اگر بعضی از علمای قصه ملذذ ابو حنیفه را ذکر کنند و دیگر بزرگان از
 اسانده او بشمار آزند بر جای خویش است نه محل فخر و تجلیل مخالف کینه کشی از بجا که صاحب کتاب
 کاشف تبریم جناب صادق زبانی ابو حنیفه منافق محمد شرفی که نموده و تصریحی باین ملذذ نفرموده
 لیکن مجشیان اشاراتی باین امر نموده اند کمالیغنی علی بن طایع کتب الرجال و این خیال که عدم ذکر ملذذ دلیل
 بر عدم است هم مستلزم تسنن امام است چنانکه آنجناب شیعه بودی البته ابتداء تعرض باین تسنن ابو حنیفه بود
 سیما و قلیکه ابو حنیفه استیصال مذکور است و دوست کند که معرفت آنجا چون روایات اکابر امامیه
 با وصف صرف بهم ایشان در شب و نام وی عیبرز از انکار قبایل جزیری مروی نیست چنانچه باین طریق متیقن
 کلینی در کافی بطریق متنوع در روایات صدوق در علل الشرائع از پدر خویش تکرار تمام و تطویل الی الکلام
 و هم از محمد بن حسن قطان نیز از حسین بن احمد در روایت شیخ در امالی از حسین بن عبد الله خضاری
 از ابن شبرمه مرفوعه در روایات ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب بطور کتاب جناب محتجب و مخفی
 نمی ماند بن سبب جبر عدم محبت قیاس علی بن حسین خواهد بود باقی اندک اگر تمسک می بود ترک قیاس
 میکرد و از تشیع امام نجاشی یافت جویش و مسلک آنرا مفصلا سامعه خراش خواهد شد کما اثر است الیه
 سابقا با جمله متشیعین زمان طاقی ندارند که حریفی در باره ابو حنیفه بزرگانی زند و قتل درین امام مالک
 شافعی احمد را چه مجال است که تضعیف مذکور در آنرا و با مرعات ادب شیعه اندک ایشان بوجه کمال
 مرت الیه الاشارة طعی بر ابو حنیفه نمایند احمد بن حنبل که لطیف هر حدیث میرود و درین کیفیت شریف
 با کمالی پس فیض و شرفی بس عظیم دارد اکثر روایات مذکور موافق تصریح محقق دیوبندی مطابق قیاسی امام
 چنانچه کتب معتبره نیز بر آن گواه است غالباً ازین بگذر است که در کتب فقهیه خلاف او بسیار دیده
 می شود پس آنکار شد که تضعیف و طعن جبر فیه خالی از عراضت اعتساف نیست و نیز واضح تر گشت
 که مداند سبب امام عظم بر کتاب سنت مروی نه سال تألیف و مجتهدات اصحاب علی معمول نموده او

بنابر سلیقه یائین که در زبان عباسیه بودند علوم عقیده فلاسفه در آن وقت مترجم شده آن بود که همایون نقل را
 بجهل منطبق میفرمودند و این مرتبه ایست که غیر ایشان را نصیب شده **خلاف فصل الله یوثیه من کتبه**
والله ذو الفضل العظیم اگر حضرات امامیه یا کسیکه بعضی از وجه طایفه نصیب ایشان فی الجمله در
 برین منصب عظیم حصد بدو اشعده باز می تحریری منقبت را بمنقصت تبدیل گردانند بمقام متفرع محل
 استعجاب نباشد مخطوطه خاصه آنکه مولف ساله مذکور مجتهدین هر دو یکی نوشته و یک نفر
 که در کتب معتده حقیقه که اسامی بعضی از آن بزرگان قلم رفت هر دو مذکور جدا جدا نوشته اند از متبع کتب
 و تصنیف مقالات جهان بوضوح می گراید که ترتیبیکه اهل حدیث در صحیحین مقرر کرده اند و این هر دو دیگر
 کتب مقدمه شده اند بر سنده اتباع مجتهدین از ضرب من تقلید جاری میشود و اما از آنکه بعضی جزئی من این بنا
 منقول نیست و چگونه تصور توان کرد حال آنکه علم غیب صدها بیت یا زوایا میفرز و حاصل است
 پس اگر شخصی بعد تا یافتن کتب پایه جهاد میرسد و تفسیر صحیح از تفسیر خود و اوستاد اعتبار میدهند و با جمیع
 و تعدیل بلا واسطه توجیه می گشت ضرور نبود که برقرار او همچنین در باب خود روایت میفرستد مخالفت
 ایشان را هیچگونه مباح نمیدانست آخرین بزرگان هم از جمله شریک بودند که در تصحیح حدیث لغایت قصد
 کوشیده باشند بیا محمد بن اسماعیل بخار که او درین مورگویی سبب از اقوال اشغال بوده لیکن باز جمعی
 مجتهدین با است بگردانی که درباره چند می از روش بعضی از علماء و فقها بحث دارند و شارحین در
 جواب آن و جوی نقل میکنند که بعضی از آن خالی از غرابت نیست از مطالبه صحاح سته روایت میشود
 که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی کردند بلکه خود جهاد می نمودند و تا به مجتهدات خود را درین
 کتب غالباً مد نظر داشته اند و بعد از آنکه از غایت انصاف مؤلفین صحیحین نقص قطعی تصحیح کردند که احادیث صحیح
 در جمیع و توفیق نامحصول باید پذیرفت بلکه حاوی صحیحی که بسیار که قصد ایراد آن نکرده ایم و ازین مقام
 خوش فنی بعضی از اکابر و اهل بزمه عجمان میرسد که این قسم مطالب را دلیل عدم صحت صحیح بخاری میگویند
 گروانیده جث قال نووی که از محدثان ارباب صحاح اهل سنت و شایع صحیح مسلم و تدریج مسلم

اصولی از رسائل شیخ مفید سید رضی و در شیخ صدوق و مانند او هم میرسد و اشارت المصنف
درین محاله نافه سمیت و فوج خواهد یافت که عمایه اصحاب الله چند اند که کلام الله انقطعت
انذار النبوة و انذار العلم و نشان انذار است کافی اسرار الاصول سلاله خلاصه آنها که
افقه و علم باشند باریز میاید و طعون مطرود بود و مانند فاطمات که بصر هم همه حیرت که موافقت ساله چگونه
تضیی این کمال خواهد است که خود که در دانی نیست باین معنی خوب بی تحقیق و متقی زبان اعتراض حقیقه
کشاون خیلی ناز باشد که چشم خدایی نبیند و بدینی بچشم عاجز تر از خوشی است گذارش است
خدا هم موافقت نخواهد که خفیه صدر ظلم کند از جناب رحمانی جابر رسیده اند مصداق غفلت شده اند بلکه حق
حق و نصیحت فاضل عالمی صوارم که کلام خصم را تمام و بی دلیل نقل کردن دلیل خیانت اقل میباشد براه
خیانت گرفته اگر کسی را مطالعه تصنیفا امام محمد بن را از مثل نهاده العقل بدیسه شود باید که بحجاب و صوارم کمال
قنای تبلیغ السیفه نامش که است جمع کند عبارتش بعد تقاطع بدین الفاظ حسن قلم میگردد که هر جا ظهور
بجیده و خوانده بعد از مرتب است و یغفر له و در تلاوت قرآن مجید صد بار این است
براسعاد و مرور کرده باشد قل من یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلك المسیح بن مریم
و لکنه و من یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلك المسیح بن مریم و در ادعیه صحیفه کامله حسن در خوانده باشد که امام مجاور و ادعیه خود
بفرمایند که اللهم انی کون عذاب بنی و عذاب اهل السموات و الارض من عذابهم و انت عذابهم
لهم بر بعد شهرات فطین رحمت بن عقیده دیگر زبان طبعی را از کردن انکار صریح از فطین کردن است امام
بچه معاصی تخلف است این باب یعنی اثبات انکار این فقره از فطین بجهت اراذل با اثبات شد و عمل است که
نسبت حق سبحانه تعالی مخلوقات خود و بدین کیفیت و الکیه و سجا یا الکیه مطلقه است این قیاس ملک
ما قتلوه ان ان یا صناعه تمام اینها نباید که در مرتبه مخلوقات است با تمام مرتبه نوکران خدای تعالی
و مردوانی فرمانان نباید فهمید که درین صورتها اوجیه لازم نمیشود و در صورت خالقیت الکیه مطلقه
هر چه بجای گفت نشیند نیست بلکه عقل محبت الال و نوکر این نیست اند و حاکم را مذکور را

و نظر دارند بشنیدن این عقیده صحیح و تعجب و تعجب بلاحق حال ایشان میکرد و بگوید که چگونه
 بالذات بشنوند چگونه ایاتنا و رنجها باید دانست که مؤلف بلکه سلف او نیز و نقل هر
 اشاعره برین سلسله و مسائل شیر خجاست عظیم بحار برد و اندوختن نیست که صد بار این افعال از جناب الهی یعنی
 تعزیر مطیعین ثواب او کفره و ملاحظین نزد اشاعره سزاوارتر نوشته اند حال آنکه چنین نیست اشاعره
 صد و در این افعال از جناب الهی جایز ندارد آری مذکور است ان نیست که صد و در این افعال از جناب الهی
 قبح عقیده ندارد یعنی عقل را چون بطور او و اگر ایم و عقل نسبت خالقیت و مخلوقیت و مالکیت
 مطلقه و ملکیت تامه ملاحظه نماید حکم متعجب این افعال نمی کند لیکن افعال بنا بر وقوع و عدمه از جناب
 الهی با ثابت مطیعین و تعزیر کفره و شکنجین محال و متمنع بالغیر شده قال الله تعالی لا تضیع
 اجر من احسن عملا و قال ام یجعل الذین امنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی
 الارض ام یجعل المتقین کالفجار و قال ان الله لا یغفر الذنوب له و قال و مکنت
 کلمه ربنا که املاک جهنم من الجنة و الناس اجمعین پس این افعال با وصف تفارح
 عقل بنا بر الصد و نیستند بنا بر وقوع و عدمه بخلاف آنها و بسا چیزها از افعال الهی فی نفسها ممکن اند لیکن
 بقسب قوی را و در ضده آنها یا اجابا بعد آنها محال و متمنع گشته مثل بیان ابی الهی توبه الیس و خود کلامی
 اما جواب از دعوی جواز صدور کند و ظلم جمیعاً بطور الزام پس گیر باید شنید که ابو جعفر کلینی در کافی که
 بر اصول مامیه اصح الکتاب قبل باض عثمانی است که ما تعرفوه به نشاء الله تعالی و محمد بن ابی ان
 بقطعت صد و را حدیثش قال ان الله و نهیب لفظ بقرینه تغییر از لفظ اصح الکتاب باره صحیح بخاری روایت و مقام
 صدور غالباً بهین اراکام صادق علیه السلام روایت میکند که محصلش این عبارت سید که حضرت یونس سر خود
 جزین نازک داشت و را بعبادت خود احیا میکرد و حی الهی کور رسید که سر خود را برد و اگر عذاب نخواستیم که عرض نمود
 که من بوعده تو گوش نمی دهم اگر بعد ازین عده هم عذاب کنی کیست که مانع و معارض تو اند شد آخر من بنده تو ام
 و تو پروردگار منی باز و حی آمد که من هرگاه و عده میکنم و فانی من بفرموده من لازم میشود انتهی از اینجا حیا

گشت که بروایت مقدمه ایان امامیه حضرات انبیا علیهم السلام بر السنه معصومین صدد و ظلم و کذب زفات
 با رعیای جاری می نداشتند بلکه بعد ازین شایع تمام خواهی داشت که انبیای او اخرم نیز از جمله نو و مبتکر
 امامت اند بهیبت و شمع ایشان بودند و از طریق ولایت بجهت نداشتند پس لازم آن بود که اولیا بر وقت
 شیخ سعد رحمه الله علیه اشهر زبان بریده بکمی نشست صدم کلمه باز کسی نباشد زبانش اند حکم کارستی
 و زبان بطاعن غیر و اقیعش عده هم نمی کشادند و بعد که علای امامیه مثال این مقامات عیال را که نشان
 گیرند و عند التیق از مذمت خود دست شینید و امید ان ساطره راه فرار جویند جوابی نمی توانند و او چنانچه
 بر منصف نفوس فاضل جالسی در جام مخفی نیست **تنبیه** اکنون خبر خاکسار بجنبانست عالم
 مقدار بعد از ارضا عنان بگویم که خدام حضرت در چند از اوراق که بخواه البصاح نگاشته اند و بحیث ضیق
 عطن از تمیم آن دست برداشته تا سیابا بالاسلاف چنین افاده میفرمایند که در کتب احادیث امامیه از
 معصومین صلوات الله علیهم مجمین باینده صحیفه از علان بقول است که دوازده صحیفه برای یکی از ائمه است
 جدا جدا نازل از جناب که بر مانند قرآن بر رسول است علیه و سلم و هر واحد بحسب حکام مندرجه صحیفه
 مخصوصه خود کس در عهد امامت عمل نمایند و بعضی را قیقه و بعضی را ترک آن موافق آن صحف و اب
 می آید انتهی قدر الضروره بلفظ پس معلوم شد که ائمه همی بامتثال احکام همان صحف طهره که هر یکی
 از ان بر او فرو می زین کرام برده مانند قرآن مبین جناب سید المرسلین از آسمان فرود آمد و او امر
 متناقضه و نواهی متخالفه در ان مندرج بود و ما مور بوده اند و باتباع احکام قرآن شریف احادیث
 عرضی متعلق نبود و هر کس که بجا را الا ان فاضل مجلسی مانند آن را از کتب متقدمه حضرات امامیه ششم عشرین
 دیده باشد بعلم یقین میداند که درباره امام باقر صادق علیهم السلام امر باطهار را با هو حق شرف نفاذ
 یافته چنانچه الفاظی که در خاتم ناس بر جناب امام باقر فرین و جعل بود ولایت لن از او می
 هذیه خلد الناس و اقربهم و انشر علوم اهل بیتک و صدق الله الذی الصلحین و کما
 تخافن احل الله فان الله لا یسبیل لا یحزن علیک اما تخافون ان یام امام صادق علیه السلام

برای احادیث و آثار ائمه است

ترتیب تمام و نقش هفتادم نیز مرتبه پس ترتیب الفاظش نیست حدیث الناس و افهیم و لا یخافون
 الحد الا الله و انشر عنکم اهل بیتک و صدق اباء الصالحین و انک و خیر و اما ان
 لا انتهی ازین عبارت صابیه او هویت که حضرت ملک عالم این هردو امام را از تقییه باز داشتند نظر حضرت
 را بحد و خطبای ایشان از شر کفار و منافقین هم در وقت خلافت بنی امیه و هم او ان حکومت عبا بر کماستیم
 معنی و از مدین علم و روشن تحریر آن تم بر جان کاغذ قلم نموده اند که فتا و ای جعفری نسبت بقفا و سایر امه
 هدی زیاد و محمول تقییه است مهمل بر آید و شاید که شعر بعد از شعر جعفری باشد اگر خدا خواست و زنی
 بر طریقی گرامی و با ضمیمه و حیثا و خصوص نسبت به شیخ بجای امام صادق و اما دیگر بگویند و خود
 و از عجاایم و غرایب و موثر و اویل بعضی از شارحین و الفاظ بعضی از روایات بخند نیست
 و کتابت تحت از کافی و در باب جاد و مستون مرویات آن نیست که آنست که خریز و اما ان جمله جالبه واقع
 شده فعلا بدل علی المقصود زیرا که نه خود این عزیزان برین و این که نقلش از کتب معتبره شیعیه کردم هرگز
 این خصال حال نمی تواند شد اطلاعی نداشته اند و این مقدار هم ندانسته اند که ان حدیث تفسیر بعضی کما قال
 المؤلف را و انچه در کافی باب مذکور است معاذ بن کثیر در حق حضرت امام باقر مرویات و قال الحق فی الامه
 و الحق و لا تخش الله فی صدورهم و قد استقامت و قاطع التیال بحال و او بر اعتقاد این مردم لازم
 می آید که اگر ایدیه حال بن هم طریقی تقییه می سپردند و عیاذ بالله خلق خدا را از راه می نمید خباخته از حاشیه
 معتبره که بلانی که قبل ازین عبارات صدر اشک بر این فتنه می توان فهمید که در حدیث لا یخافون
 عدا لا یخافون چون فصل بخیریت نبوت سیدیه این هردو امام با طهار حق ماور بعد انکون مدعیان انضال
 او فی غشی خود گویند که نه وجود معان ملاحظه فرمایند که احادیث این بزرگان بر تقییه خوف حمل کردن و
 ایشان از مداحان خلفا جو و مرایان بنی فروش خیال نمودن خباخته از تهدید و استبصال امام
 اعظم طوسی میاید می رود چه ضرورتی باشد کاش بقضای عقل دورانیش فقط احادیث این بزرگان
 و حضرت سید که بلا مصداق قیل شعری نرود و نرود و دست یزید و والد که بنامی

الا اله است سیرین و اصول عقاید دینی و همچنین رسائل فروعیه نصیب العین میباشند و هرگز تجاوز
 و تسویل و سخن بازی گاو نازی موجب نشد هرگاه عمو بخلاف احادیث صحیحیه عمل کردن عین اعتراف
 علی بن رضای کلمه الهی است پس لا محاله بسبب مخالفت با ظاهرین علی لا ینطق خصوصاً ما مورین باظهار و
 اتقان اعمال خود را باطل خوانند و در واقع صدق و تقصیرین اگر کلام حق را نام بر احوال محل حل فرمایند
 بنام خدا اینک و میدان در کتاب مختصر که استبصار نام دارد حسیه بعد از آنکه ملاحظه کرده شود از جمله
 احادیث نامورین باظهار حق حدیثی است عَنْ عَمْرِو بْنِ مُوَسًی عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فِي الرَّجُلِ يَتَوَضَّأُ الْوَضْءَ كُلَّهُ وَجَلْبِيَةً ثُمَّ يَخْضُ الْمَاءَ بِهَا خَوْضًا قَالَ اخْرُجْ ذَلِكَ
 یعنی بخارند که راز صادق علیه السلام سوال کرد که شخصی وضو کرده مگر هر دو بار از شسته باز بخیرش آمد
 پس هر دو بار او را غلبه داد و فرمود که نهایت میکند امام عظم طوسی این است برقیه حل فرموده برخلاف آن
 حکم نموده و از آنجمله روایت ابو بصیر از امام عاقلیه است قَالَ لَوْ نَسِيتَ فَعَسَلٌ فِي رَأْسِكَ
 قَبْلَ وَجْهِكَ فَادْعُ غَسْلًا وَجْهَكَ ثُمَّ اغْسِلْ رَأْسَكَ بَعْدَ الْوُضُوءِ فَإِنْ دَأَبْتَ بِذَلِكَ
 الْأَيْسَرُ فَرَأَيْتَ عَلَى أَيْمَرِكَ غَسْلَ الْيَسَارِ وَارْتَسَبَتْ مَسْحَ رَأْسِكَ حَتَّى تَغْسِلَ جَلْبِيَتَكَ
 فَاَمْسَحْ رَأْسَكَ ثُمَّ اغْسِلْ رَأْسَكَ بَعْدَ الْوُضُوءِ فَإِنْ دَأَبْتَ بِذَلِكَ الْأَيْسَرُ فَرَأَيْتَ عَلَى أَيْمَرِكَ
 وَتَبَاخُورًا أَوَّلَ شُغْوِي غَسْلًا وَجْهَكَ عَادَةً كُنْ إِذْ تَسْتَحَارُّ الشُّغْوِي وَكَأَنَّكَ تَسْتَحَارُّ الشُّغْوِي وَتَسْتَحَارُّ الشُّغْوِي
 نيز حکم عاده است اگر غسل جلیب بر سر مقدم داری همین حکم در آن نیز جاری است اما عظم الامامیه
 در این مقام طرفه سحرکاری بجا آورده که فرمای طویل به بیان آن تعجز و قصوی گراید چنانچه بزبان عربی بحد
 الاحکام موجب شده باشد و جماعه که مضر نام غلظت از غلظت و قری باره نمی توان کرد و العاقل به کیفیت
 الاشارة و العاقل لا یفید البیارة و از آنجمله روایت سماعین مهران عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ابْنُكَ إِذَا تَوَضَّأَ فَامْسَحْ قَدَمَيْكَ ظَاهِرَهُمَا وَبَاطِنَهُمَا ثُمَّ قَالَ هَكَذَا فَوَضَّعَ
 يَدَهُ عَلَى الْكَفِّ فَاضْرِبْ الْأُخْرَى عَلَى بَاطِنِ قَدَمِهِ ثُمَّ مَسَحَ إِلَى الْأَصَابِعِ يَدَيْهِ مَصْرُوفًا

این حدیث
 صحیح است

سماع بن مهراق امر نمود که در وضو ظاهر و باطن هر دو پا را مسح کن چنانچه من بکنم و امام عظیم درین مقاصد نیست
 بدامن تقیه میزند و بنیاد انصاف را می کند و بصیبت هرگاه حال امورین باطنها حق ضیق باشد که در غسل و
 که او درون شیعه اش را عشریه هیچ دقیقه نام نمی گذارند و طهر شریعت را بطن قلب زنده و ارشاد نمایند که در
 گروه شیعه اختلاف انداخته ایم و اینهم ازین بزرگان سجا خویش و می باشد که هر که باعث خلط شود
 و فصل است کما سیج تفضیل النساء السلام از خیال امورین بخلاف نفس الامر زعم حضرت شیعیان
 نمایند که چه خواهد بود و از آنجمله روایت حسین بن عبد الله است قال سألت أبا عبد الله عليه السلام
 عن الرجل يمسح رأسه من خلفه وعليه عمامة بإصبعه أي يحسن به ذلك فقال نعم
 یعنی حسین بن عبد الله پرسید که اگر بر سر متوضی عمامه باشد و او میکشست خود مسح سر از جانبی که
 او را چه حکم است صادق علیه السلام فرمود که در حوزة وضو نقصانی نیست و ریختن تاویل امام عظیم آنکه محتمل
 که مسح دست خود را از قفایر عمامه بر او واجب بر قدم راست مسح نماید چنانچه بدست است غالب این تاویل
 ما خود از افادش هیچ عیبی است که از وی پرسیدند که بینی تو کجاست بجز آنکه عنیف است خود را از پشت گردانید
 بر بینی بخواد گفت که نیست تاویل و می همان تقیه است که این کرد و بلا و غبار که با فراق آنجسته او شاز آنجمله
 حدیث حسن بن ساره است قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن أصحابي ثوبوني ثوباً من
 الخمر أصلي فيه قبل أن أغسله قال لا بأس إن الثوب كان يسكرو وقال الشيخ بعد قال هذا
 الخبر إن الرجل إذا على ضرب من الثوب لم يمسح به لم يمسح به ثم قال لا بأس به
 بن ابی ساره پرسید که اگر جامه من خمر آلوده شود بی شست و شو نماز در آن بگذارم فرمود هیچ عیبی نیست
 زیرا که بار چهره را با خمر متاثر نمی شود و عجب را که شیخ المشایخ طایفه که ویرا بصندوق مقبض خندانند و تقیه
 و دیگر است معتدله فتوی بر بنیض من جامه که نماز در جامه خمر آلوده است و اجابت این امورین باطنها حق را
 که در زانجا است خمر در و یافته و نورانیت قرآن مجید بر آن یافته معاذ الله بکد و تقیه حل میفرماید و میگوید که آن
 موافق اصل است و امام عظیم عادت شستن طهارت را مطابق کمال الشان اعتقاد میکند کما شرت الله

صدق عالم الایمونی و خزانة الحقایق
 محمد باقر

انفاقا عنكم يا اولي الابصار وانظروا الى هؤلاء الذين هم في كل امة يقيمون وفكا
 بيه يتبعون وكل ذلك شامرا من مخالفتهم سيد الخافقين وتركهم متابعة المقلدين
 كاش حضرت شيعين اين تمسحوا برأه منسوب كروند و دهن با آن طيبين طاهرين از لوث ايقان
 مبر او منزه مبد استند جف كبرين هم قناعت نفرمودند چنانچه بر تصفح شروع كليني و ديگر كتب دين
 و نه ايشان مثل علل الشرايع مخفي نيت قياست نيت كه جهوتماخرين برين قدر هم درباره تقيه قلبي
 نمي شوند بلكه امام عظيم خود را در باب حل احاديث بر تقيه يا نيم فراخ حوصلگي از نقصان شمارند چنانچه فوائد
 امين استر ابادي مضبوط و مرقوم است اين چند حديث كه در باب طهارت بخاطر و شتم و در نيقا شتم
 منوهم نسبت با احاديث امام صادق كه امام عظيم طوسي مقلدين و بر تقيه و اقرا و تاويلات لا طائله حل نموده
 بي شائبه بالغه قطره از دريا و خار و ذره از صحرای ناپيدا كنار است بجهت خوف طالت بر نيقه و اكفارت
 تا اوليائي فاضل مدوح بدحوال اجمال و كلام بنده ندارند و بعيت كور عيوب سازند لگن اجماع البريه
 يا ايمانيان نسبت كن رجاء عبارت آن مرجع اثنا عشر گيه گفتگو كنم و حرفي در باب قصور و عجز ملازمان زاي اوله
 بر دعو مخالفت حفيه با كتاب صحيح بخاري رخ زخم مكر عايت لا و ابني صاحب صومع ارم كه ملازمان نيز اورا مقتدا
 طافه خویش ميدانند سطر چند در مذمت اجمال بطريقي رجال نقل ميكنم گوش حق نبوش مسموع شود ميخايد كه كلي
 و افرجه و ما يگان قليل البضاعت و علم و كمال انيت كه در كتب ليه چون بر تحرير كلام خصم نيت كلام تحمل
 و اطراف و جوانب آن اهل ساخت و معرض توضيح و تبين آرند تا باين خيانت و ايمان شده كه مجال تفصيل
 ارباب كمال يابند و خود را در حساب و تعداد مردان اين ميدان آرند و در مواضع ديگر هم بحال تعجب و تعذير افا
 نموده چنانچه بر تقيه مخفي نيت و ايضا بسيار از علمای كرام و فضلائى علاما ماميه مثل فاضل محتاطا
 احمد و علي مجاور قد شريف مرقصوي كه بركز رسايل من مستفتا مامى مردم فتوى نمي نوشت تا آنكه از
 ضريح مقدس عو كرام الله وجهه جوابي شنيد و العهده على موافق الشا و لا ال تعقيد الاجتهاد و در
 آيات الاحكام و فاضل جالسي در صوامر و غير او و غير آن تصحيح كرده اند و اياك خبر خود نقل نموده كه در انشا

بخیسری علیه السلام بلکه ما را نبیای و سرسیدین تقیه را انجالی میست و اللفظ الاخر بهیچ
 قال و تفتیر لایه الکریمه و ما ینسبت الشیطان قال تقع بعد الذکر مع القوم
 الظالمین قال فی قال تجزائی و فی هذه لایه لایه ان قال ان قول الامامیه فی حمار التقیه
 علی الانبیاء و لا یمتد و ان النسیان لا یجوز علی الانبیاء و انت تعلم انه لا یدل علی عدم جواز
 التقیه علی الانبیاء فاما مطلقه جواز تفتیرها بعد ان اخبرنا صریحاً و عدم الفساد
 مع انهم لا یجوزون التقیه علی الانبیاء و من نقل من هذا الکتاب بعد ان یسقط
 ان الامامیه انما یجوزون التقیه علی الامام بافظهم و این عدم جواز تقیه را بر می جناب
 سید سلیمان در کتاب بکار از اسفار سمریه به الی بر این منوع می خواند که و اند و متبع خیر محقق
 که تا و بل و قبول تقیه بنابر این است که از ابرامی ان را حدیث خیر الامام علیه الصلوه و السلام بر این همه
 تصریح کرده استی هم راجع نموده باشد یعنی که حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در باب بار می بدو و من باب
 یخبر که ابوکر صدیق و در وقت قبل باند بار ابراهیم خلیل است و عمر فاروق رشیدت باشد نوح که استیج
 انشاء الله تعالی آخر بقصه ای مثل شهر که تذکار ان خالی از سوء ادب است بهر ارجح و وجهی و می آید
 و نیز حدیث انجالی که ابوکر بن عمر که گوش است عمر بن عمر که چشم من و غان حاجی دل برین است که را و حدیث
 سلطان ابراهیم شریف این بابو به قبی که تصحیح برادر بزرگ فاطم جواد البصاح فر و کامل الالبیه علی
 الاطلاق است کتاب عیون اخبار الرضا که باطهر مجلسی در بحار الانوار و شهرت اعتبار آنرا و تفتیر
 آورده و در تصنیف و تالیف همین است که به تفتیر می برد و در وضع ضعیف و محمول به تفتیر اظهر می
 سازد و الالبیه و بین انده حجتی و اند بعد از تاویلات بعدیه و کلمات یکیک است ان کسان ابو جعفر
 می آرند و از تکیه بلفظ صابین خویش هرگز منفعل نشده خبر ظلم بجلوئی انصاف نسیم و این مقدار هم
 به سببین بزرگان مدعی می آید که اگر انبیاء و سرسیدین تقیه و کذاب شعار خود می ساختند بقول
 کافی کلینی از کاتب علما شیعه که ایدل علیه نقل می توضیح الانور که را بار می اقامت شما

این حدیث در کتاب
 بکار از اسفار
 سمریه به الی
 بر این منوع می
 خواند که و اند
 و متبع خیر
 محقق

این حدیث در کتاب
 بکار از اسفار
 سمریه به الی
 بر این منوع می
 خواند که و اند
 و متبع خیر
 محقق

وینی می بود چنان چون فرعون شریعت از مصداق اصطفا ناکیت و قهر حقانی الشما می نمود
 سیما جناب سید البقیین که مبعوث با بود و هر تمامی جن بوشه بود چو ذیها که از دست کفر و فحش می شد
 و چه تعاب لام که از دست آنجا می شد با خصوص وقت ظهور سلطنت امام و نبوت کفار لایم که افاضی و ادانی
 قریش طلق اطاعت فرمان بردار و در گوش و غایت تنهال جان نثار بر دوش انداختند و حضرت
 حق تبارک و تعالی فرمود که ید حلوکن فی دین الله اقوالا و جوی خوش و باره ادانی شکر این عظم
 امر نمود که قسبح محمد ربک و استغفر الله کان تو آبا و این عازر تحمل ریحان چو لثقلین اعنی امام
 حسین حمل حدیث شیخ و نوری نورین حامل و ایت کردنش از قصه گواه عادل و محسن اجادیت و دیگر
 که فاطمه طوال نجایش آن اند و نوز و یکس از عتای جهان بنهار بر ترقیه و اقرار محمول نمیتواند شد من
 انصاف و فرید و لای ال بیت اصل اصول خویش تکلف و دراز کار تصنع بشمار می برند و حقیقه برده بهار
 عمایه و اکابر خود نرو اولی البصار و الالبصار می درند و از نجایا بدلیل قاطع روشن شد که این حضرت
 مؤلف در حاشیه منبریه عرض نموده است و انفعال در از دست و کونه اندیشی مینماید و از فارسی عربی
 انتقال نموده می فرماید لا یخفی علی احد ان الله لا یتبدل الا بشاءه و لا یزید الا کما یشاء
 بالمشا علی الامامیه لان اختلاف و الکحادیث المرویه من طریق الامامیه فی التوفیق و
 لا یستدل لهم لکنها انتقض بکلف یعنی ال سنت مجال آن ندارند که باز از شیعه آیات و روایات را
 زیر اگر این حاوی که مخالفیه و موافق سنایان اصول ماموست علیش خوف و تعظیم است و ایل نیست
 و این امر بیست هرگز اثری از تطابق نفس الامر ندارد چه بر افاضی و ادانی جمعا و قرا و معان ظهور
 که اکابر علما امامیه علیهم السلام گفته اند که شیخین امامین بن یزیدگان و یزیدیان و مقامات این علما بر حادیت محمد صلی
 که بلا رب و شک محمول یاظهار او حق بود و هست بر وجه اند و بصدا و قهاده انجاء الحلال الاصل
 که پدید آید ال حق آن احادیث را که در وفور و معتبر است ایشان موجود است و تمام معارف
 بالمشا و در کتب فضائی اول و تسوین با وجود و منش حقیقه تکلیفی می آنها عند العقل و نور

صد گونه عارفانک خواهد بود چه جای انکار احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصول و فروع اهل حق را موسس و بنیاد اهل خلافت محراب است هم سرت موجود باشد و ما ذکر کردیم و انکان قطره و این
 امواج البحار و ورقه قرآن و آیه استجاریه و آیات التوفیق الذین یظنون انهم ملاقا
 درتھم و انهم الیک راجعون علاوه سنان که در باب سنت و جماعت محل احادیث نبوی بر
 جناح تفسیر و دلائل عقیده و تقیید است و قد عرفت نمود چه مجهول است گفت و کرد و لیکن اجمال نسخ
 و یا تأمل ای دفع اختلاف احادیث مصطفوی و لیس توفیق بر روی ایشان مسلک و متفق حتی که در باب امر نیز
 انما اهل حق درین باب تصور نیست که یکی و دیگری دارد به بجا مجلسی جو کن در حدیثی طویل که از کلینی برآورد
 علی عن ابیہ عن ابی جعفر عن ابن حمید عن ابن حازم مروی است خواهی یافت که ابو جناب امام
 صادق علیه السلام فرموده اخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صدقوا
 علی محمدیم کہ ابوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال ما تعلم ان الرجل
 کان یأتی علی رؤسنا الله صلی الله علیه و آله و سلم فیسأله عن المسأله فیجیبہ فیها
 بالحکام ثم یحبب کعبہ خلک بما یستخرج خلک فجوک فستختلک احادیث بعضها
 بعضها لا غیر خلک من الروایات یعنی ابن حازم میگوید که از امام صادق پرسیدم از اصحاب پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم که اقرار بر جناب سید البیاد نمودند یا بر اصدوق رفتند امام فرمود هرگز اقرار نکردند بلکه بر آن
 متصف بوده اند که هم بین و با اختلاف ایشان حدیث امام جواب داد که شخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 می آمد و می پرسید و جوابی می شنید بار دیگر آن حکم مسلح می شد پس اختلاف پیدا شد حدیث سوم
 انکار روایت صدیق ابانی مخاطب مازانی که صاحب کتابان المحدثین موطا را اصح الکتب میدانند بحدیث دیگر
 کسی حلیف بر حسن بخوش کند حاشا نمی گردد حضرت مؤلف در وسط و هم افتاده که این مرتبه بر اصح
 بخاری حاصل نیست یا نه هم مثل دیگر امام است که ذکر شنید غریب خواهد آمد زیرا که صورت این مسئله
 بعینها در کلام بسیار علی از محدثین برائی صحیح بخاری نیز ثابت است بلکه در باب موطا آنچه در کتابان

الحمد لله من از حافظ ابو زرعه منقول است مقارن دعوی اجماع نیست بخلاف آنکه در حق صحیح بخاری است
 کرده اند و فرق دیگر بنا برند بکثری از متحققین چنانچه امام نووی در شرح مسلم تصریح نموده آنکه حکم این
 قسم در غیر صحیحین اعتبار جفت است و در باره صحیحین جفت جفت نیست بلکه احتمال است
 و نهایت ضعف است خوف آنکه لاطناب جذر عن لاسهات عبارت صحتی را که اگر تکفای کنیم قال
 بعض الحفظ اجماع اهل العلم من الفقهاء وغيرهم ان جعلوا حلفه بالطلاق ان جميع
 ما في كتاب البخاري مما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم قد صح عنه ورسوله
 الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا شك فيه انه لا يخفى امره انما يحالها في
 حبان الله و اگر علاوه بر موقوفی عدم قده این سلسله را در باب صحیح بخاری نقل نموده نفی این مرتبه صحیح
 لازم نمی آید فانه ثبت فی محله ان عدم انکسار سلسله عدم خدشه چهارم آنکه چون قوت
 حافظ از مولف ساله را سلسله است و با اینهمه طریق الزام علمای اعلام نزد او سلوک علیه
 و هم و استیلای اشتباه راه او زده یا این مغلطه از این حاجب مانع که قبضه همان مصداق
 وعید قرآنی و یحذف فیهم ممانا كما ستموا انشا الله تعالی سزده بیانش آنکه عدم خدشه قریب است
 مجموع کتاب موطا و استبان المخبون حافظ ابو زرعه را زنی منقول است قال ابو زرعه را که در مجلس
 است گفتند که اگر شخصی بطلان آن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلا شبهه مشک صحیح است
 نشود و این فوق اعتماد بر کتابی دیگر نیست این بلفظ و کلام حافظ ابو زرعه چون کتاب طحا بنی
 مصموده بقید نیست این قول حافظ صحت مجموع کتاب موطا را نفی نده و هم اشتباه مصموده با صحیح
 کتاب بخاری غایتی است که در باب آنکه نسخه بخیا مصموده مشتمل بر چند از او نام است این امر اخیر است کتاب
 موطا را قاضی بنی تواند شد و از اینجا که التزم لیکه البد و الصبح اذا سهر هوید اگشت که علامه دهلوی محض نقل
 این قول است اعتقاد او از این عبارت با صحت موطا بقوت آنکه صحیح بودن صحیح بخاری معارضه
 چنانچه از الفاظ مولف واضح است لازم نمی آید بلی شخصیت نسخه بخیا مصموده و مشابه بودنش

و احسن احوال علم است از بخاری بخاری

عند المطلق الموطأ وضمن بعضی از قیود کما لا یخفى علی من طالع لبستان المحمدين از کلام علامه بدرجه نبوت
میسر و اشهر بودن کتاب حمزه دیگر است و اصح بودنش چیزی نمی گیریم و بلکه اعتقاد علامه باصحیت
موطأ مانند اعتقاد حافظ البوزره تفرع بر آنست که او بمطالع صحیح بخاری شرف شده باشد و این در حین
منع است لیکن بنایه الامار ازجا مؤلف اگر چه نظر بکتاب حال ستم نیست آنکه حافظ مسطور یقل بعضی از اکابر
نجدت امام ضیاء الدین پور مشرف است و از افادات بخانیانند و در محدثین و مشایخ مستفیذ گشته و
بصحیح صاحب کرة الامیه بخاری هم معاصر آن امام بود و در او ان بامتنش احادیث کتاب صحیح خود را
جمع میکرد پس اگر چه فیما بین ایشان کما سبخی اجلد مشرقین بوده باشد ولیکن این هر دو بزرگ حاصر یکدیگر
بوده اند بلکه از خرمن احد خوشه بار داشته و بعد تسلیم این امور هم نقد مدعا بدست مؤلف نمی آید بلکه
بخاری و مدت شانزده سال از جمع و تلفیق صحیح خویش فارغ گشته که ما سرفه انشاء الله تعالی از کجا که حافظ
البوزره تا این حدت در از از گزند موت محفوظ باشد و کوسلنا فاعلم که صحیح مزبور بمطالع او در آمده باشد
چه خبر برای شهرت و ادول کتاب هم آمده او را نه در کار است بقیس معاصر که مستلزم مطلوبت و بعد
تسلی تسلیم جمیع این مقدمات محتمل است که مراد حافظ البوزره رازی ترجیح کتاب موطأ بر کتاب فقیه باشد و قریه بر
اصابت این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقیه کتاب امام مالک را مولی و اقوی بی نظیر دانسته اند از
جمله علمای محققین و متبحرین و علامه دلموی از شارح موطأ است در مصفا صراحت فرموده که تعیین معلوم
شد که امر و ترجیح کتابی از کتب فقیه اقوی از موطأ نیست باجماع کلام علامه و بگویم در میان هم در دیگر
تصانیف او دلیل صحیح بر آنست که قول جمهور محدثین در باب صحیحین ترجیح دارد یعنی اصح الکتابین کتاب البکر
مسلم و بخاریست ولیکن در نفس حقیقت انتخاب اختیار احادیثیکه با علمای رجحان صحیح سیده بخاری بر مسلم قویتر
است چنانچه الفاظ او در کتاب بیان ترجمه ابو عبد الله بخاری تا سیدنا محمد بن کماله شرح الکرامی
اشعار بر آن آمده و آن نیست که از جمله شش حدیث که نزد او وجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسا
صحیح بود بر آن که فاهمو و بعضی از احادیث صحیح که هم با این بجهت اند ترک هم کرده بخلاف تطویل یا

بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند اصح الکتاب بعد کتابی است بخاری و بعضی از مخالفه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را
 بر صحیح بخاری و میگویند این ترجیح باعتبار حسن بلیغ احادیث و وجود وضع و ترتیب تهذیب است
 و مانند آن و هیچ کتابی چون صحیح مسلم درین اوصاف نیست و این خارج از بحث است سخن در قوت
 و آنچه بدان متعلق است میرود و در صحت و قوت هر یک کتابی مساوی این صحیح نیست بدلیل وجود کمال صفا
 که در صحت معتبر است در سناد وی چنانچه از بیان شرط معلوم شود الی ان قال و نسائی صحیح که از
 قدیمی المحدثه حدیث نقد رجال است تا آنکه مقدم کرده اند آن را قوی از حدیث در معرفت آن بر این صحیح
 گفته نیست درین کتاب همه حدیث را از کتاب محمد بن اسماعیل و دارقطنی که میگویند بعد از او مثل وی درین بابند
 هر گاه مذکور شدی نزد وی هر دو صحیح گفتی اگر نمی بود بخاری نمی رفت مسلم و نمی آمد یعنی اینهمه صحیح حدیث
 و ضبط طرق و اختلاف در کتاب خود از بخاری آموخته چنانچه دارقطنی بار دیگر گفت و چه کار کرده است مسلم
 نگرفته است مگر کتاب بخاری را بحسب میل کرد و بوی با تخراج و زیادت کرد و بر آن با دوات خوان عالم ابو احمد
 بنشاپوری نیز گفته و بگوید مسلم که شهادت میداد بخاری را بتقدم درین فن طلاست در آن و تفرد
 بمعرفت آن تنهی خود چشم بهم آنکه گفتگو درین است که موطن امام مالک و در کتب معتبره محسوب
 یاسنن ابن ماجه جامع الاصول قول اول را اختیار کرده و همچنین بعضی دیگر از اکابر و جمعی قول
 را برگزیده اند چنانچه از شروح مشکوٰۃ شریف هویدا میگردد و صاحب تحفه الاشراف جامع صحاح و سنن از
 جمله ایشان است من اجبا اختلاف است که صحت موطن اجماعی است یا اختلافی با قاطع بنجر شهاب الدین
 عسقلانی بصحت بیع مافی الموطن قائل نیست و قس علی هذا بعضی دیگر از اساطین مذہب شافعیه که علماء دارند
 ایشان بعضی از وجوه بحث کرده باشند بخلاف صحیحین که صحت آن اتفاق است پس معلوم شد که قول طحاوی
 اعنی صحت مطلقه آن هر دو کتاب است و بصحت حدیثها علی سبیل مائعه اجماعی اهل سنت است نیز بخاری
 خودش نیست همچنین حکم تقدیم موطن و تلمو بخاری یا عکس آن شیخ از حضرت امام شافعی رحمه الله علیه
 بعبارت متنوعه و بطریق مختلفه این مضمون نقل کرده اند که نزد وی زمین کتابی از کتاب عظامی امام

فَتَكُونُ أَلْفٌ تَحْتِهَا أَلْفٌ فَتَكُونُ أَلْفٌ مَا أَهْلُهَا كَمَا دُعِيَ فِيهِمْ
 درباره اشراط عدالت علی حجاج بآن می نمایند هنوز بر ساسه کوف عبور نکرده الارادت مقتول مهانی که شیر
 مانند صورتش بود و چگونه قبیل میفرمود یا مانند بعضی آیات قرآنی که سبج انشا الله تعالی بجای صغیر
 و خیال کوف صغیر می بود و شخص قال نگردد و صحت الموطا و صد اشتباهات از حجتی که فراوان
 حیرت حضرت مولف میسر اهل خبرت را عارض می شود و لیکن هرگاه در مسلک آنی از اکابر علما یا تفصیل
 خواهم کرد که فلان کتاب در ایشان با وصف ششوی بکند یا قمر در کتب صحیح است و یا تعدد و بلکه فضل
 گفته می شود غلط گفته میسر از قرآن است فی سبیل از کلینی نزد شیعیان است معلوم نیست که مرض حیرت
 از کجا بکجا خواهد رسید و بکدام مرض صحیح است خواهد گردید چون تفصیل حال کتاب بکند ششوی بکند یا غلط
 افزون می شود یا شد و اصل الاصول یا بی نظایر اکابر بود و بیسلک ثانی گویند و عود است بدین مقام بر
 تفسیر ساسعین نظار و تفسیر اولی الاصل حال تحلیل اهل حیرت را بر سر و می شوند پس بعد از آنکه هرگاه
 اغما و دارند بقصا و تبدل قرآن مجید با الفاظیکه معاذ الله خلفا و عواث الاضارشان بحیرت
 اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلکه دشمنی اسلام از طرف خود تراشیده باشند چنانچه از تفسیر الهیست و صواب
 و ذالفقار و تفسیر منبرج اسدا و مانند آن از کتب ما و ما خرن هویدا می شود و صحیفه سجادیه را علی مرتضی علیه
 آلاف السلام التی کما فی تحلیل و زمانی بزبور تعبیر نموده اند چه اگر بعضی اهل بیت گفته شود نقصان
 صحیفه لازم می آید بجلال تعالیست یعنی مذکوره که هر چند در تحلیل و زبور ششوی است و در تحریفی تبدیلی
 واقع شده لیکن مانند بیاض عثمانی برصول امیر که بعد از سقا و دولت تخمینا کما فی کلینی باز بحال خود
 باقی مانده بلکه بعضی الفاظ را اند هم مانند او و شله و خاله که میسر است از آن و آنسها کانت
 بخیر و منها انداج یافته و بسیار از الفاظ و افعیل الامر به برعم انشا الله تعالی به مثل لفظ عمر لفظ فلان
 سبل استالی غیره و الا بابت التی و رد بعضی کابر هم فی کتاب التالیه و سیم سیم و هم
 ایها امیرت و علی را از غیر القی فی تفسیر فی الذی سیمو تفسیر اهل البیت و دعول

نقصانی پیدا نیاید و در بخا قول بسبباتی از شی و حکم بقا حقیقتش بنال شجعه که تا حدیاد باره
 رواه اهل سنت عناد و عداوة زبان بازی کرده اند تا حضرت مولف که با این همه عیوب غافل و غرض من حق
 افتاده نمی گذارد و اکنون عبارت شرح مذکور ملاحظه رود که دلالت بر آنچه گفتم دارد و این است که
 بهاء الشرف لیکن که ذکر کنی الرجال و لکن آنکه انت نسبت به الضعفاء الشرفیه الی
 صحاحها علی السلام باینکه باینکه استیفا صند التزکات تلک حد التوازی که یقین
 فی صحیحها الجمل باحوال بعض رجال آسانیدها و ذکرهم لیس لیس الخ اما هو کجل
 التماسن باینکه تصال فی الاستناد بالمتصون علی السلام انتهی بلفظه والعجب کل
 العجب که ملزمان مولف مجرد وقوع شتمات از مثل نجای صمد که بالا جماع معروف بحال بوده و من
 حدیث و تفقه اخایت قصور سید و صحت مطلقا و ان حیرت بهم رسانند و همت خود را بد ریافت حال
 رواه بخیل و زبور اهل بیت که آنرا دلیل و اطراف النهار میخوانند بگویند اندامی عاشق سلیبت صحیفه بنجاب
 امام سجاد آیات فیض و شهرت و نسبت موطا با امام مالک قدسیر از کس از محدثین از و فرار کنند
 و روایت نمودند که فی استبان الحدیث و غیره من کتب الفتن مستفیض و مشهور نیست که در اول جهالت حال را و
 قاصد نباشد و در ثانی چند شتماء صمد و چند اتساح کند که صحبتی از خود باقی نماند و قریب که در یا
 عرش عظیم در جوش و صورت افاضل در خروشان بد و خیمه آسمان بر زمین فند و ستون عرش و کرسی عجب است
 میلا حال حضرت مولانا خورشید الدین بهار شرف المذند الامامیه اما رومی و دیگر که عکس
 بس ترک فرشت و لیسر چه صدر الدین مذکور با وجود بحر شرف و رفیع جلال مهول بودش نیز اقرار کرده و گفته
 که هیچ ذکرش در کتب ندیدم و آخر لا چار شد به بحال این سمعانی که در انس است التجار به و بعد شمشید
 لفظ صنف و در حق بدیش و لفظ تشیع بلضام صدق و حق عرش و در و خا چار عبارتش و در و خا است
 و هو هیه و العکری المذکور المذکور له اجدله ذکر کما ایما وقف علیهم میز کتب
 الرجال لا ضمایا و ذکر کما ابن السمعانی فی کتابه کتاب الرجال هو ابو منصور

محمد بن محمد بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبري كتب عن جماعة من الرجال
يعكبري وغيرها حادثة جماعة من الشيعة بغداد واصحابها مات سنة ثمانين
ومسعين واكبر مائة وابو نصر محمد بن محمد بن احمد بن يوسف بن خالد بن علي
بن الصواف وابو محمد بن الحسين العكبري عنه انه ابو منصور محمد وابو عبد الله محمد
بن علي بن محمد بن الصوفي وابو طاهر عبد العزيز بن احمد الكفاري ومات بعكبري في
شهر ربيع الاول سنة عشرين واكبر مائة وكان صدوقا وعمه ابو الحسن عبد الواحد
بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبري المفضل بن احمد بن ابو منصور
كان صدوقا متشيعا ومات في رجب سنة تسع عشرة واكبر مائة بعكبري في
كلام السمعاني كونه مني كونه مني من زكحل الجوابي عدل والشاف محول وطبع في مشرق
وراستي محول باشد كونه اين همه كونه كذا هي برون است تحرير حالش از كتب اهل سنت انكاه نقل
صدوق بودن پدر و عمش بعد نص قومي بر نمي خي كه علماي رجال شيعة از حال او خبري اوده اند سخن از ايمان
و جواني ريسان و با دشت نبودن اين سرور ابدست نرم نمودن است چه بسا باشد كه در حق سپر
انكه عمل غير صحيح صدور يابد پدر در جواريت بلكه نبوت بلكه مرتبه اولو الغرهي سپر سد بس صدق
بودن پدر كي براي بس كفايت تواند كرد فيكف از تشيع و صدق و راستي عمر وثاقت شخص نبوت نجاة
كه گفته اند شهر اما نبود و صف اصنافي نه ذات و اين قومي است بدار باب هم را به مع هذا
لذالك ما يستدعي تشيع عرفي مراد باشد چه اطلاق اين لفظ بر پدر بفضيل حضرت امير بر خاست خين در كتب
فن پيش از پيش وقوع یافته و قريه بر نمي لفظ صدوق است چه لكابر علماي اهل سنت و جماعت مكفرين
و متفقين اهل بيت اخبار اصحاب كبر صدوق يعني گویند بلكه راه تكفير و تفسیق شان می پونید اگر اوقات
نیاید بقدر رجال با مجموع كن در باب كبر اين مطالب بكتاب كبر موجود است چنانكه ترجمه ابان بن
تعلی بن خول شده و مختصر مقال او جواب سوال است تقریر سوال آنكه ابان بن تعلی بن خول

طائفتی از فهرست امام عظیم طوسی نیز معلوم می توان کرد و این غضائری که صحیح را از سقیم جدا میکند
 و او انصاف و او در هیچ فرموده که او با تحقیق که او به ضاح بوده امام عظیم ثانی یعنی شیخ علی را نیز غرض صدق
 و محبت در نوشتن آن مدور خلاصه الاقوال فی معرفة الرجال و در البوصع و اقرانها نیا ذکر کرده و این داود
 اگر بحاجار و او در تفاسیر هیچ نماید صهار را نشاید زیرا که دو بار او را در محراب و صحن مسجد تبریز
 انچه شمس بن یحیی انفس گفته ام بلکه این بمناسبت بجز یکصد الدین بنی و شرح مسطور افاده داده
 محل است و انظر الى عبد الله و اشركه هو الوافضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
 البهلان بن همام بن المطالب بن همام بن محمد بن مسروق بن علقمة بن همام بن مسروق بن همام بن
 شيبان قال البخاري كاتبا في طلب الحديث عنه وكان في قول غيره ثباته خطأ
 ورايت جمل اصحابنا يعرفونه و يضعفونه له كتب كثيرا منها كتاب مشرف الذرية كتاب
 من ائمة المؤمنين عليه السلام كتاب من ائمة الحسين عليه السلام كتاب فضائل ائمة
 كتاب ائمة اهل البيت من روى حديث عن ائمة كتاب من ائمة سألته في التقيفة
 واذ اعدوا كتاب من روى عن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام كتاب فضائل
 زيد بن علي بن الحسين عليه السلام كتاب من ائمة اخبار ابي حنيفة كتاب من ائمة اخبار ابي حنيفة
 وسمعت منه كثيرا ثم توفيت عن الرواية عنه لا يوا سطوة بن يونس ونبهت
 انتهى قال الشيخ في الفهرست محمد بن عبد الله بن المطالب الشيباني يروي عن الفضل
 كثير الرواية حسن الحفظ غير انه ضعفه جماعة من اصحابنا الهكاهذا الهكاهذا
 الطيبة واهلها ابنا الفاضل الهكاهذا الهكاهذا الهكاهذا الهكاهذا الهكاهذا الهكاهذا الهكاهذا
 من اصحابنا انتهى قال ابن الصغري في كتابه وضحك كثير المتأخرين ايت كتابه و
 فيها الاسانيد مردون و التوثيق مردون لا سانبند و اوى تر اعمان في خبره
 و ذكر العلامة في الخلاصة من خبره في ذكره البخاري و غيره كذا

ابن الفضل ترقی و ذکر کان ذی اود فی رجاله ثلث مراتب مگر که فی المؤمنین و مرتب فی
 الحزب و خیر است به باطنه چون حال معروف چنین باشد اکنون چه ضروری که بذکر حال یا مجملین
 اصول است صدر افترا هموز السجایا جوف الباطن که با کبر کبار و مخالفت با ایام مدبری لطیف
 و نفوذ از شیعه صدق و رستی و عدالت و ثباتت اجماعی مستقرتی بود و اندک رایم و معایب بخار بر ملا
 ظاهر نیام و مخفی نهاند که هر یکی ازین مشایخ سکان را وی صحیفه سجاده ای است میان آنها ای خدایا بخلاف سنجایا
 منتهی که اشتباه و وهم او در بعضی از مقامات معینه است کما سیح افشار الله تعالی و درین هر دو نیز
 فرقی است بین ابونی است نهایت روشن هر گاه حال انجیل و زبور اهل بیت طاهرین بر نعم حضرات شمعین
 چنین باشد که باز آن را افتاد و امی بر حال دیگر کتب بدین درجه نرسیده اند عقیاس کن کلستان
 من چهار مراد و از بنجامند صدادق و آشکارا شد که امامیه را در صحت انتساب صحیفه و نیلی نمائند شاید
 که با قندار اکا بر خویش فرمایند که بلاغت کلام در رعایت مقتضای مقام و غرابت اسلوب فصاحت
 عبارات مرغوب لیل شبن است که تکلم آن حضرت سید الساجدین است چنانکه مجلسی در شرح از حسین
 فرموده که هر چند سند خطبه طالوتیه بر عرف قوم ضعیف است لیکن اسلوب تطم بدیع ابامی کند که از غیر
 امام صادر شود معلوم نیست که ملاء مجلسی در خطب عربی با و کتب مذنیات بلغا که بر دقالت کائنات
 و معارف خالق موجودات هم شامل باشد چه عقاد و از عجب ترا کند اعجاز قرآن مجید بر علم المله و حساب
 بالغیب باشد بهجت بلاغیکه بغایت قصوی رسید کما یظهر من شرح نهج البلاغه و نه الا عقاد فی القم
 المحفوظ البترل فضلا عن المحرف لبدل نقد بر و تامل خدشتم آنکه حیرتیکه جابج را در شهرت
 نسخیه یحیی بن محمد و صحت باطن الموطا دست داده و مرث از یاد حیرت او موجب تدها و پریشانی است زیرا که در
 روایتش بهجت کثرت و هم که جامعین صحاح القول صاحبان الحدیث در تفرقه یحیی بن یحیی صحیفه
 یحیی بن یحیی تمیمی اتفاق افتاده منافی نسخه مذکور نیست چه علما و یقین در کتب معتده خصوصاً مفسرین
 کتاب الله از اکابر طبرستان در مثل بابیکه بر لفظ اکثر مفسرین نص صریح بر یحیی فرموده اند که کثرت بر دو

قسمت یکی ذاتی دوم اضافی یعنی اول در مقام آنکه بحیای احمدی او ترتیب تالیف مطابقت با
کثیر بوده و این عام است از آنکه در مقام واقع شد یا کمتر از آن باز از این جهت عام است تا به
خاص نیست یعنی ثانی آنکه خطا و بهم از اصابتش باده است چنانچه سبب آنکه مدعی ناقص کثرت هم
یعنی صحت مجموع موطا است واجب لازم است الباطل یعنی اول اثبات نمی دوم به لائل قاطع و سیز
ترقیم آرد نه یعنی که کثرت هم فی حد ذاتها با ضبط راوی عند الفریقین منافاتی ندارد کما فی فصله
السد تعالی بخلاف نصب چنانکه توجیهی پیش نیست و قد تقریران الموجه مانع و المانع بکیفیه الاحتمال
و انه اذا جاز الاحتمال لطلال الاستدلال لیکن فقیه باخضار از بن افریج بحواله و قد تاذل قاطعه
معنی اول ابر عا بمعرض ثبوتی آرم و محبت برایش نگارم اول آنکه امامت بعد از آنست
بودن بحیای بنکورد روایت و درایت و استیفاء و استیعاب نمودن او این هر دو خصایص را کما فی
بدل لایطع البقی خود از کلام ارشاد الدیام علامه دلموی در کتاب بیان مثل ظهور رگهای جبر و جوامع
بجسار و نور آفتاب در رابعه النهار است و این معنی در صورت ظلمه و غیر و تسبیح مع ظهوریت ضبط
و اتفاق عقلا و افتک از محالات و تبعات است و عبارت نه بیهی بن یحیی از فرقه بر سر است و جد
مسلمان شد و در قرطبه از زیاد بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود و بعد از آن خاق علم او را
عنان بخشید و او بست ساله بود که بیست و شش رقت نمود و از امام موطا را استماع نمود و اتفاق با امام
در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام است و در وقت وفات امام حاضری بود و در تجزیه جنازه
او خدمت کرده و از عبد الله بن سبک اجل شاگردان امام است نیزه طای اوزا و جامع او را روایت
کرده و جمعی کثیر از اصحاب امام دریافتند و از ایشان با خذ علم نموده است و او را در حلت بر
طلب علم از وطن خود اتفاق افتاده و یک حلت از امام و از عبد الله بن سبک از ایشان بعد
مصری و میان بن عیسی و ناص بن نعیم قری علی خذ علم نمود و در حلت هم محضی است فاده و خدمت بن
که جدا شده بود و یکی از شاگردان امام مالک است که اتفاقا نموده و در حلت اولی بر او نقل استیفا

وهو حلال لا ندكر وسكر قرطبة سمع بها من زياد بن عبد الرحمن بن زياد المعروف
بسيطون القرطبي يروي موطأ مالك بن أنس رضي الله عنه وسمع من يحيى بن أبي العيص
الأنديسي أنه دخل إلى المشرق وهو ابن ثمان وعشرين سنة فسمع من مالك بن أنس
المطاع غير أن أبا بكر في كتابه لا يحكي في سماعها فأثبت روايته فيها عن
زياد بن أنس وسمع بكاء من سليمان بن عيينة ومصر من الليث بن سعد رضي الله
عنهما وفي عبد الرحمن بن قاسم وثقة بالمدنيين والمصريين من كبار اصحاب مالك
بعد انتفاعهم بمالك وملازمته له وكان مالك يسميه عاقلا لا ندكر وكان سبب
ذلك فيما روي أنه كان في مجلس مالك مع جماعة من اصحابه فقال قال قد حضر
القبيل فخرج احدهم إلى مالك لينظر في اليه ولم يخرج يحيى فقال له مالك مالك لا تخرج فقلنا
لأنه لا يكون يلا ندكر فقال لما خرجت من تلك المظلة ليالك وانعم من هديك
عليك ولما أجي لا نظرك القبيل فاعجب ما لكا وسمائة عاقل اهل لا ندكر وان
يحيى ما لا لا ندكر وانتفتت اليه الرئاسة بها وبها اشتهر من ذهب مالك في ذلك
الياد وانفع به جماعة لا يحضرون عدة او روى عنه خلق كثير واخسن
روايات المطاع وأشهرها رواية يحيى بن يحيى المذكور وكان معهما من روى
معظمنا عنده لا مروه كينا عفيفا عن الكايات من ما جلت شيبه على القضاة
وكان أعلى قدرا من القضاة عند ولاه لا مروه ههنا على هذه في القضاة وممن نفعه
منه بارفاهه جند سطران شيخ ابو الوليد الطرطوسي روى انصرف يحيى بن يحيى الأنديسي
فكان امام وقته وبلاده وكان خليلا عاقل الى ان قال وكان أحمد بن حنبل الى
يقول لم يعط احد من اهل العلم بالا ندكر منذ دخلت الاسلام من الخطر عظم
الفقر وحالة الذك من الخطية يحيى بن يحيى الخ بلفظه وارجع من عبارات

افادات دیگر بزبان که بجهت خوف طول کلام متروک شد واضح گشت که کثرت کلمه علامه دلیلی بر
 نسبت داده از کثرت بیرون نهاده و هوالمطوب اکنون کلام در تعداد او نام میرود تلافی داشته
 است بمنصه ظهور گرفته و پس آنکه محل این اشتباهات در انساب اوست که با دینی تو به خلل میگرد
 در روایت امام مالک از عمرو بن عقیل در کیفیت ضریح خد اعلی الله علیه وآله وسلم و هم میگوید
 که عبدالله راجد عمرو گمان کرده حال آنکه عماره بن ابی حسن الهامانی جداست از اشتباهی بجوایح برنور
 و کس را که از بعضی اندکی شمردن است حدیثش باطنها را بعضی از متبحرین آنکه امام مالک گاهی در حدیث حدیث
 نیز فرمود که روایت کنیم از شهاب او از محماد بن زیاد و او از غیره و زمانی در روایت همین حدیث سون
 برین هیچ بود که روایت کنیم از پسر شهاب او از ابن مغیره بن شعبه و او از پدر خود پس مصعب بن عبد بن
 زیاد را از ولید مغیره بخمال آورده و درین متن دیگر ان شاء الله تعالی بخوبترین وجه خواهیم دانست که حضرت
 مؤلف در مقام نقل عبارت کتاب اعلام که چند سطر پیش نیست پدر را صلی الله علیه و آله برده من بعد و هم
 در باب سوره الهرة است که بنی العبد بن فرقه را بنی عبید بن فاعه خیال کرده و بالستحالی تصدیق
 و تصوم و متوضا کمال صلوة اضافت لفظ زینب است و از ان دریافت می شود که او در کتاب عبد الرحمن بن
 عوف بوده و حال آن که خواهرش وجه عبد الرحمن مذکور است در باب دیگر بجای محمود بن الربیع مخون
 لبید رسیده آورده و قس علی هذا و غلطی که از وی در باب قبضا الاعکاف روایت می نمایند احتمال این
 هم دارد که شاید از زیاد بن عبد الرحمن باشد زیرا که عیاضی هم در باب عوطار ابو سلمه او روایت می کند
 که با قبضا المعکاف جمله است و هم او در باب المحرم بغسل لاسه و بغسل زیادت لفظ نافع است بهرین
 منظر اگر جمله حالات کتاب مذکور تصحیح نماید شاید چند مغلطه دیگر دست یابد لیکن اعتقاد احقر البر
 این است که در جمله حالات این مقدار هم هم نرسد و احادیث آنرا که از حضرت سید ابرار صلی الله علیه
 و آله و صحابه کبار و تابعین چهارده و طایفه است و یا و شیخ خود قریب و نیز خواهد بود و از بجا معلوم شد که
 او نام و اشتباهات او چنان است که قطره در دریای عمان موزه را بگریک بیابان نسبت دهند و این چند

چند و هم هم بعد منزل و تسلیم است و الاور بقا بل شیعیه موافق لقریر صاحب خبر ته می توان گفت که آن
 بمیانی صحنی و وزمان خویش را ملا اندلس پس علمای و فقها و محدثین بود و رجوع فتا و بذات و شیعیه خانی از
 و فیات الامحان و بنیان ثابت گردیده و معروفه اتفاق فرستش مانع از گزینش جمع و مکر از انظار گزینش است
 اقامه ناسخین و خبر کی اخبار کاتبین این مغلطه با واقع شد حضرت امامیه را شیخ المغضلی بن علی امام عظمی
 همدان و دیلمانی نمایند و در وجهات کثرت امام و مغلطه های وی می نویسد و اللفظ للفقاحی
 الخلیفۃ فی رجال روضه المتقین حیث قال کلما یقع منه من السهو و الغفلة فکان
 یا اعتبارا کثیرا فی تصانیفه و مشاغل العظمیة فان کان یرجع الیه ففصله من زمان و
 سمعنا من المشایخ و حصل لنا الطعن من الشیخ ففصله تا لم ندیه الا ان یزکوا من
 الجهد ینزدون علم ثلاثیة فاضل من الخاصة و غیر العامه که لا یحصل فی الحکف
 اعطاه کرمی الحکم و کان ذلک لیکان و خیار ذلک العصر و انک نرا انصافا
 کان فی ازمه الخلفاء العباسیة کانهم کائوا یما یعون فی تعظیم العلماء و الفضائل
 من العامه و الخاصه و لکن فی الزمان شیخ الطائفة فیه کثیره بل کاتب خاصه
 فی الاصول و الفروع حتی فی الامامه فی الجاهل و ما یحاشا لفاصلی عند الحجا و الاول
 و غیر همدامع البیاد و المرقی و شیخ الطائفة مشهوره مدد کوی فی توحید
 الخلفاء فلهذا المشاغل العظمیة یقع منه السهو عنه ابحاصل نقضای
 ترکیب شیری که عرض سهو و بیان تلعب مرجع طالبین کثرت شاغل و توفیق تخصص بالعلم
 علمای امامیه قدیمی نمی کند بلکه امامت شخص با وجود عظمت نیز حال خود باقی می ماند پس نه بجا می رسد
 جز از وجه اعتبار ساقط گردد و لیکن جابحین صحاح بمقتضا کمال احتیاط بعد از علم و امام که انبجبت
 عدم ضرورت اخذ حدیث از نسخه مصدق و یا از روایتش و کشیدن بخلاف حضرات متشیعین که
 ابو جعفر طوسی شیخ المغضلی را امام عظمی لقب میدهند و قدیمی در عظمت او روانه هستند

بلکه علم الهی در محال عظمیت نزد خواص و محام برافراشتند و کثرت غلط او را کاهی بزیلات
کاتبین کاهی بخرت مستفیدین محفل کردند و زانی برای و مثل سار سربزبان آوردند که ان بجا و قد
یکم و ان لصارم قد یبوجا پنجه بزبان تصانیف قد انا و طائفه و مثال محتبست غلط یکم
در اذهول و سیان می یومیم هرگاه هر یکی از اکابر شیعه را نامش شیطانی لطاف که بر سه
مقدسه نمیده می علمیم سلام شرک و ملعون بود کافی روایات الکلینی و با عتارف معتدین طائفه یقین
مستشده چنانچه عنقریب بقول نمی شود کمرت محکم بنید و اکنون محال کیست که برش موهوم
حضرات خند و کاش زوال مر بالزام اهل سنت و دعوی فحاشی این اصول فروع و جرح رواه و
الطهاره و محمد بن ثقات که حقیقه بری بودند نمی پروا و بشود و جابجی در امهبط کلخ و سنا
ساختند و از تکلفات باده و تاویلات بعید غیر داده و حتمی یافتند حالا احکام بنیان و ضبط
راوی قیراد و فریقین و اقوال و عد سابقان بد شنید و از ان دریافت بد کرد که و هم می محفل مرتبه سنا و تنوید
بود چه با حد و جبهه و طامطاعا کمالی و من کلام المولف من بداند که در نخبه افکند و شرح آن که از
ملا علی قاری است چنین فاده نموده اند که اگر خطای راوی اصابتش غالب مساوی باشد التی در
روایت قاضی است و مغلوبیت خطا و غلبه اصابت قاضی کند فاک الا حسن ان لیس بمضبوط
من الخطا خلافا لبقال فیمین وقع له الخطا مره او مر تکرار مره لا اذ که سیمی الخط
الی ان قال و بدل علی انکه اذا کان غلطه اقل من اوصافه او قلیلا بالنسبه
الیها فهو مقبول و از کلام شیخ متحقق بلوی شرح صراط مستقیم نیز همین متحقق معلوم می شود
افا و ا جاد اگر خطا و سنا غالب مساوی بود با جبهه با نفس این هر دو صورت و خل بود و در
خط و اگر یاد و کمتر بود اعتبار ندارد معتبر غلبه صورت اتقان است و خط اگر لازم حال جمیع
اوقات عمر کرد و حدیث معتبر بود بطرفه انکه حضرات امامیه نیز همین سبک گزیده اند و غلبه
و کرا و اعتبار در شرط نیست و مغلوبیت سهوا و می را قاضی نمی شمارند و

في ذلك الأصول وسرهم الملائكة والنفوس الضبط في أجزائه عليه الذكر هو السهو
ليتمكن الاختلاف عن إسقاط بعض الحديث مما يشتمل به فائدة وتختلف الحكم بعد ما
واند ياد ما اضطرب معناه وابتدأ لفظ آخر مما لا مدخل له في البدلية والرواية
عن غير من يروى عنه فيحصل السلام مع رجحان طرف الإصالة فيحصل الظهور فيجب
العمل بخلافه إذا لم يتحقق الضبط فانهج إما أن يكون الشيء أكثر من الذكر أو هما
متساويان وعلى التقديرين لا ينجح بطرف عدمها إذا هما متساويان فإذا لم يحصل
ظن الإصالة فلا يجب العمل وقال العلامة يعرف الضبط بكثرة استعماله
الشيء منه مرة بعد أخرى وطلب فيه إعادة ما حفظه بعد وقت لو قد على
ضبط قصص الأحاديث أدون مطول لا تقابل ما عرفت ضبطه فيه دون غيره
وقال المحقق في مشرق الشمسين فإن قلت كيف يتم الحكم بجمع الحديث بمجرد وثوق
علماء الرجال على سنده من غير تصريح علم ضبطه قلت أنهم يريدون أنه عدل بضبط
لأن لفظ الثقة غير اللوثوق ولا وثوق لمن يتساوى سهو ذكره أو يغلب سهوهم على
ذكره وهذا هو الشرعي عدولهم عن قولهم عدل إلى قولهم ثقة أنت خير من هذا
الكلام ظاهر في الجزم بكون الحديث صحيحاً أو موثقاً لكذلك نعم بقاء الإشكال في الحكم بكونه
حسناً لعدم تعرض علماء الرجال لضبط المرفوعين وقد غلبت أئمة العدل عن شرطه
إلا بضبط ولذا لم يذكره جماعة من المتأخرين بطريقه أئمة العدل عن نقل ما لضبطه
لأن العدل إذا عرف من نفسه كثرة السهو لم يجز له على الرواية تحريراً عن إدخال
ما ليس من الدين في أمر ذلك الظن لعدم معونه عن نقله ساهياً عن أنه لا يميز
السهو فضلاً عن أنه غير مضبوط أو غير ضابط لهذا النقل لا بناء على العادة والى
المناهي فلا يفتقر إلى السهو لعدم الضبط الفضيحة الكثرة على ما انتهى إليه

و اما ابو القاسم قمی آنچه در توفیق خود که در اصول فقه مبرور واقع شده و نسخه معتبره آن
 بدست پیچیده آن افتاده گفته است خلاصه این عبارت شیخ بهائی و ماصالح زنده رانی زبیر است بعضی از
 نوایده که برای توثیق بیای جسمه و کجا آید کثیر یعنی نه درست با اجماع که راوی حدیث ضابط و متن باشد
 و الا سبب بیست اعتقاد در نفس حدیث و قبح استنباط در سند آن قول و را اعتبار خواهد بود لیکن این
 ضبط و اتفاق غلبه و در مکتوبیت سهو و نسیان است به صورتی که اجماع عالمین قهر غفلت آن تحقیق پذیرفته
 و از آیت شریفین بر حسب القبول و ریاست شود که قبول خبر طولی شخص ضابط تخصیص یافته و الا فاسق و
 عادل غیر ضابط و خبر دون خلاف نفس الامر هر دو برابر اند و یکی عاقل و دیگری سانی باشد و حصول
 مرتبه بن نیز تقصیر ضابط است زیرا که بغیر ضبط حصول ظن از ممالک است بعد از خواهد بود و مقصود
 از لفظ نقد که در کتاب رجال می نویسند عدل ضابط است و از اینجا است که لفظ نقد را بر لفظ عدل گردانند
 که هم عدالت شخص از آن بر می آید و هم ضبط اتفاق مقصود از ضبط آنست که از طرف خود کثرت اهتمام
 بحدیث و سماع حدیث غلبه و بخت مباحث حفظ آن پردازد اگر چه کثیر السهو و نسیان باشد چه نسبت
 که شخص در مطالب عالی و متقاعد غاصه احادیث غرض کند و مقصود آن فوراً در یاد بگردد و عرض گذشت
 سهو مجبوری شود پس آنگاه در کتابت ضبط اهتمام نمود و او را ضابط خوانند گفت و ازین تحقیق شکالی عظیم
 رفع می تواند شد و آن این است که علمای رجال حبیب شعی التوثیق کرده اند و حال آنکه روایت
 صاحب من لا یحضره الفقیه دریافت شد که او بجزت صادق گفت که من مردی کثیر السهو ام حتی که حفظ
 نماز بر من ثواب است و ممکن است جواب بگیر که کثرت سهو در نماز منافات با ضبط روایت نیست با آنکه مراد از
 سهو معنی شک است الی آخر ما قال و از اینجا واضح شد که و هم هشباه بیای مصدومی که بعضی شمر
 و هم نسیان مثل حبیب اندر سید کما یدل علیه قول التمی ظاهر حدیث الفقیه بعد از مرید آنها مصدوم
 در تحصیل حدیث چنانچه قصه خطاب و بعاقل و حکایات از وفیات لامعانی استبان منقول و االی
 بر آن ارجح گردد و اعتبار نسخه و قانع نیست که هیچ نفرین شد خالی از خطایه و محذور

انکه اگر مراد از قول مخاطب علی بن ابی حمزه حدیثی است که در این حدیث آمده که باجماع یقیناً از زبان شیعیان
 نبوی است اینست که جمیع احادیث مندرجه صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ابی داود و صحیح ترمذی و صحیح ابن ماجه
 صحیح ابی یوسف و صحیح ابی حنبله و صحیح ابی شیبه و صحیح ابی نعیم و صحیح ابی حاتم و صحیح ابی زرعه و صحیح ابی
 سلمه و صحیح ابی یونس و صحیح ابی اسود و صحیح ابی حنبله و صحیح ابی یوسف و صحیح ابی حنبله و صحیح ابی یوسف و صحیح ابی حنبله
 سلم بمقامیکه قطعیت صدور جمیع احادیث مرویه صحیحین را که قول شیخ ابن صلاح است رد فرموده گفته
 هذا الذي ذكره الشيخ في هذا الموضع خلاف ما قاله المحققون واهل البيت من انهم
 قالوا لا حديث صحيح في الحديث النبوي إنما يثبت الظن في الأحاديث والآحاد واما
 يثبت الظن على ما ذكره في كتابه في تاريخ البخاري ومسلم وغيرهما في ذلك ان قال
 ولا يثبت من من جملة الأحاديث على عمل بها فيهما إجماعهم على أنه مقطوع على أنه كلام
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم انتهى بقدر الحاجة وموسم نشود که از این طریق
 کلام امام نووی حدیث است فلا بد علی بن ابی حمزه نیز که ملاذ این و دیگر بزرگان از محدثین این علم
 رفع کرده و حاشا لفظه فی ترجمه البخاری حیث قال و باید دانست که حکم صحیح و ضعف لفظ ظاهر امر است
 نه انکه قطعی است که خلاف آن گنجایش ندارد بجهت اضمحلال خطا و بیان در تقیه و ضبط و سد و غیره و
 شیخ تقی الدین ابوعمر بن صلاح بعضی دیگر قطع کرده اند و صحت آنچه یافته شده در صحیحین باینکه از این و بخاری
 جهود انتهی بجزوفه و اگر مراد از احادیث مذکور فقط متواترات هر دو کتاب است پس سلم است لکن ثبوت
 این حکم برای حدیث الحوض و حدیث شهادی حد جمیع اثبات تواتر آن بکلام متفقین این نیست که
 جانی خودش نیست گو باقر اما و شیعه در ساله اثبات بداد و تواتر حدیث الحوض نموده باشد کما یحیی علی
 من طایفه و نظری زلات مصنفها و شرات مؤلفها و کتبنا فمروا بالوفاء لایتم ذلک باجماع مؤلفه سال
 بافتدای فاضل جالی حیث قال فی احسام طعن بر بنیان تنها ازین جهت است که ایشان و ابی
 کفر و ندیه را در حدیث خود ذکر کرده اند و بس که ازین جهت است که ایشان تصحیح حدیث احادیث
 کرده اند و میگویند که این قطعاً جایز نیست و مسلمین فرموده انتهی یا بحجت حسن ظن و باره

بعضی از اصحاب قاضی ابیانی خویش که واهی پیش نبود با یاد این مقدمات اظهار اباحت علمای اهل
 سنت اصدق من عافا مضاعفه گردانیده و انشاء الله استعان در مقامات متقبله خوانی دانست که
 فیرقه اخباریه که سواد اعظم امامیه بل این بودند بلکه باطهار برادر بزرگ مخاطب در مذمت الاجتهاد و معجز
 جماعه اهل لغا و شیخ ایمنه هدی منحصرا نشان اصولیه مقلدین شیطان اند و با الله المیت کار ندارند
 بر طبعیت صدور اخبار اصول رابع بلکه رابع مایه با وصف شمول آن بر انواع خرابیهها که استمر
 انشاء الله تعالی جامع دارند قال انما مثل المتبحر حکیم مداه الله تعالی اصرط المستقیم
 و هرگاه نیمقدار جاگزین مدرسه حسین گشتی گشتن سخن این پیغمبر زننده که در هیچ عبارتی این عبارت
 ذیل خطبه نبوی صلی الله علیه و سلم مزیست الا و الله یجاء بر جلال من امتی فینخذهم ذات
 الشمال فاقول لا یرئصیحائی فقال لا تدعی ما احداثا بعدک فاقول کما قال
 العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما اتوفیتنی کنت انت الذی یقرب
 علیهم فقال انت هو لا اله الا انت فاما ما یرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم الحدیث
 و چون بحالی عظیم از فحاشی بخیرت ابریل سنت دهمی و بعضی بیان جنمی بودن بعضی صحابه و خطبان بعضی
 بقاین جلیله علیه افزون سینه کرد و مهاکمنی رطخانی این ناره افواه خود را معذور نمیدارند و
 بحجج میانی جواب میدهند و مایه دور علیه دخی الحجاب ان هذا الحدیث و درم فی حق
 المرتدین الذین کان معهم المتکسرون انفسه انفسه خلیفه رسول الله صلی الله علیه
 چنانچه مصنف فتح الباری و شرح سلویه اصیحائی گنایه الا که ترا بالضعفین
 و لا کس شیهه فی غیر الضعیف قال الخطابی قل فله عده من وقع له ذلك
 و اما وقع لبعض جفاه العرب که یقع من احد من الصحابه المشهورین و شارح کرانی
 در حدیث قبل ازین حدیث باونی تفرقه عبارت کور است که یو قال محمد بن یوسف العزینی
 ذکر عن ابي عبد الله عن قبيصة هم المرتدون الذین ارسلوا علیهم رسول الله صلی الله علیه

اَوَّلُ بَيْتٍ وَكَفَرُوا بِرَبِّكَ قَوْلَهُ اَصْحَابُ الْاَهْتِمَامِ هُوَ تَقْبِيلُ عَدُوِّهِمْ
 وَلَمْ يُزِدْ بِهِ خَوَاصِرَ اَهْلِيهِ الَّذِي لَمْ يَمُوتْ وَكَرَفًا مَحَبَّةً فَقَدْ صَاحَهُمُ اللَّهُ وَأَعَمَّهُمْ
 عَنْ التَّبْدِيلِ لِدَلِيلِ الْمَرَادِ مِنْ لَمْ يَزِدْكَ الرَّجُوعَ مِنَ الدِّينِ اِنَّمَا هُوَ التَّأَخُّرُ عَنْ بَعْضِ
 الْحَقُوقِ وَالْقَضَاءِ عَنْهُ وَلَمْ يَزِدْ وَاحِدًا مِنْ اَهْلِيهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ وَكَأَنَّمَا ارْتَدَّ قَوْمٌ مِنْ جِهَانِ الْاَعْرَابِ مِنَ الْمَوَافَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ كَلَامِ
 بَصِيْدٍ قَلَمُهُمْ فِي الدِّينِ وَخَلَّكَ لَا يُوْجِبُ قَدْ خَافِيَ الصَّحَابَةُ الْمُشْهُودِيْنَ وَضَمُّوا لِلَّهِ
 تَعَالَى عَلَيْهِمْ جَمْعُهُمْ اِنْهَتْ عِبَادَةُ الشَّارِحِ حَتَّى لِلتَّحَايِي مَعَ عَدَمِ الْوُجُوْدِ عَلَى
 تِلْكَ الشَّيْخِ الَّذِي كَانَتْ فِي اَيْدِيْنَا اَنْتَهَى لَفْظُهُ اَقُولُ اَسْتَعِيْنُ بِالرَّوْفِ الرَّحِيمِ
 دَعْوَى دُرُودِ اَكْمَالِ عِضَالِ نَظَرِ غَيْرِ بِلِ تَوْقَانَا مَنْدَ اعْرَاضِ سَابِقِ حُنْ هُنْ بِصُورِ خَالِيَةِ حُسْنِ
 اسْتِ كَدِهِمْ بِشَيْئِ بِلَا خَطِّ صَوْلِ تَعْمِدِ حَضْرَاتِ اَلِيَّةِ كَمَا سَعَرُ فِهَامِي تَوَانِ كُنْتُ كَدِ جَوَانِ عِضَالِ عِظَمِ
 فَوَاحِي اِنْ جَدِثَ بَرَانِيَا دَعْوَى كَرُوْجِ بَيْتِي كَدِ نِيَا وَنَدِ الشَّيْخَانِ مَهْدِمْ وَارْكَانِ دَعَا مَسْكَ الشَّيْخَانِ
 تَنْزِلِ اِنْ مَضَى مِيْكَرُ حَتَّى اَلَا كَانِ نِيْجُوْهِنْدِ كَدِ تَبِيْمِ تَابَسِيْرِ اِنْ يَزْدَنْدِ اَلِي لِهَمْ دَلِكِ اَبْدِ اَلْتَمَاسِ
 اَنْتِ كَدِ دَرَجَاتِ فَاهِلِ كَرَانِي تَحْقِيْقِ بَعْضِي زَهْمَا اُمُوْرٍ جَزِيْرَةٍ قَوْلِ اَنْ نَكْدِ تَصْغِيْرًا بِتَقْيِيْلِ عَدُوْجِ
 كَرُوْنِ كَدِ اَمَّ جَدِثِ جَوَاشِ اَنْ نَكْدِ لَفْظِ جَالِ اَوَايَاتِ جَدِثِ اَكْدَهْ فَوَاحِي دَرَجُوعِ بَاسْتَعْمَالِ قَلْبِ
 بِرِ تَصْغِيْرًا بِتَقْيِيْلِ عَدُوْجِ كَرُوْنِ تَابَا لَفْظِ جَالِ اَلْمُشْتَرَحِ حَدِثِ وَاقِعِ هَتْ مَرْتَبَةً شُوْدِ وَبِضَا لَفْظِ سَطْرِ
 كَدِ بَخَارِي حِ رَوَايَاتِ اَبُوْهَرِيْرِ رَضِيْ اَلْعَنِيْهِ اَوْرَدَهْ تَحْقِيْقِ صَاحِبِ قَابُوسِ وَثَبَاتِ اَلْتَقْيِ
 عَدُوْجِ كَدِ زِيْرِ اَلِهْ اَوْدِرِ بَيَانِ مَعْنَى اَيْنِ لَفْظِ جَبِيْنِ مَبُودَهْ قَوْمِ اَلْحَجْلِ وَقَبِيْلَتُهُ مِنْ
 ثَلَاثَةِ اَوْ سَبْعَةِ اَلْعَشْرِ اَوْ مَادُوْرَ الْعَشْرِ وَمَا فِيْهِمْ اَمْرًا وَهَرَجِ بَعْضِي اَشْرَافِ
 صَحِيْحِ بَخَارِي طَلَا شَنْ بِرِ كَسْرِ اَزْ اَلْبَعِيْنِ هَمْ تَوِيْرِ نَبُوْدَهْ اَنْدَ لِيْكَ خَالِي رَضْفِ نَيْتِ خَانِجَانِ طَلُشِ
 شَهَادَتِ سَبْ اَلْمُخَيِّ عَلَى اَلْحَدِيْثِ مَوْيِدِ اَلْصَنِيفِ اَلْمَجْمُوعِ حَتَّى جَزِيْرِيْ خِ دَرِ نَهَا يَحْقِيْقِ

نموده چنانچه قال وَالَّذِي خَطَمُنَا إِلَى جَانِبِ الْجَبَالِ مَاءً كَمَا كُنَّا نَقِيلُ وَالَّذِي كَفَّنَا
 فِي أَفْخَانٍ غَمْرًا مِّنْ عِلَاقٍ تَنُوْنُ جِبَالٌ مِّنْ جِبَالٍ أَن رَّابِعُ صَوْتٍ نَّكُرُهُ وَارْتَفَعُوا فِي سَمْعِهِمْ تَقْلِيلٌ مِّنْ تَقْلِيلٍ
 که اگر جسمی طرقی جدید را متعین کنی بقول بعضی از محدثین الفاظ دیگر نیز موندن علی بن حماد دوم
 بلکه باعث عدل این بزرگان از معنی حقیقی ارتداد که برگزیدن از اصل دین و اسلام است تبدیل
 اخلاق و سبب تغییر روح نیز نزل یعنی اختیار و تکیه عین کفر نباشد حدیث و جوابش آنکه باعث
 عدل چند دلیل است ۱- یمقام برود دلیل اکتفا می در زم و گرد قیاس نمی گردد مکی آنکه در کتابت
 برود کار عالم و خطاب پیغمبر یا فخری یا آدم بر جای خود با آیات قاطعه و بدیات ساطعه وقت ریافته
 که حاشاک ظلمات غم و اندوه را بشاست اعمال فاسده و عقاید زلغله بر وجه کفار زکوة سازند
 نیست بلکه آن گروه شقاوت پیرو را در روز قیامت بر عکس علی باین حالت سواد و جهل خوانند
 تا هر یکی از اهل محشر از مؤمنین و کافرن با هم گریختار گردد و پیروده ناموس کفار رو بر روی غافلین
 آخرین دریده شود قال اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ
 اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ
 فَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَيُحْمِلُهُمُ اللَّهُ فِيهَا خَالِدُونَ مولانا الطام الدین شیری
 رحمه الله در تفسیر فرموده و ذُوقُوا الْعَذَابَ هَذَا الْوَارِثُ الْمُتَّخِذِينَ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا أَوَّلِيهِ مِثَالُ مُسْلِمٍ
 أَوَّلِيهِ مِثَالُ مُسْلِمٍ أَوَّلِيهِ مِثَالُ مُسْلِمٍ أَوَّلِيهِ مِثَالُ مُسْلِمٍ أَوَّلِيهِ مِثَالُ مُسْلِمٍ أَوَّلِيهِ مِثَالُ مُسْلِمٍ
 أَحَدُهُمْ بِالْأَنفَى ظِلٌّ وَجَهَةٌ مَسْوُودَةٌ وَلَمَّا سَلَّمَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَلَى
 الْأَمِيرِ الْمُعَاوِيَةِ قَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا مَسُودٌ وَجْهٌ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَنْ قَالَ وَتَابَهُمَا أَنَّ
 السَّوَادَ وَالْبَيَاضَ مَحْمُولَانِ عَلَى ظَاهِرِهِمَا وَهُوَ التَّوْبَةُ وَالظُّلْمَةُ إِذَا الْأَصْلُ فِي
 الْحَقِيقَةِ الْأَظْلَاقُ فَكَانَ مِنْ أَهْلِ نُورٍ الْحَقِيقَةُ وَهُمْ بَيَاضُ الْوَجْهِ قَائِلًا
 وَأَمِطْتُ حَقِيقَتَهُ سَعَى التَّوْبَةِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِثْلُهُمْ وَمِنْ كَانِ مِنْ أَهْلِ ظُلْمَةٍ

متکلفا لکن بعد از این که بر تغییر و تبدیل محمول شد و هر چند رجوع از اصل بنی کی از افراد
 تغییر و تبدیل باشد لکن چون نفس حدیث موجود است فلا آراه یخلصونهم الا مثل اصل
 النعم کما سیجی انشا الله تعالی شفاعت از ان روگیر خات نخواهند یافت مگر قید ایتدا و راجع
 از حقوق و تاخیر از بعض حقوق فرو آورند فان حدیث لغیر بعضه بعضا و بدیهی است که اگر رجوع از
 اصل بنی اختیار کند بفساد و سرکین محمول می نمودند خلاص بعضی از اعضا و لو کان قل قلیل از محال است
 می بود زیرا که نجات کفار کونسا از عذاب الهی سر و تکلیف بنی یقین مخالف نص صریح قرآنی و احادیث
 رسول ربانی است فکنه که تغذیر یا بشوند و در جهنم نروند و هر ظاهر پس معلوم شد که آن جماعت برو
 حقیقی مصنف و مانند گواری کتاب برسخی جهنم باشند اما اصل حدیث بر فساق و کفار جمیعاً پس اگر چه
 از امکان ثانی و نجات میشود ولیکن بعضی از الفاظ مساعدت نمی کند چنانچه مفصل خواهم نوشت
 انشاء الله تعالی و حضرت مولف نیز از محل روضه شریف اختیار کفر بعد از اسلام نکیر شده خواهد کرد
 اکنون بجماع خلاصه معنی عبارت فاضل کرمانی که بجماع الکلم تعبیر و تقریر فرموده متوجه باد شد که
 تصنیف لفظ اصحاب صحیحاً برای قلت عدد آنهاست و خاص و حواریین سلطان بر ختم رسالت
 که ملازمین آن جناب و مافیه حقوق تعالی قباب بودند و نه از ان مباح و مناقب آنجا بعد از ول و حتی شرف
 حق ایق بر زبان صدق ترجان سگیده خلایق گذشته مراد نیستند زیرا که ازین نیز کما
 بغایت الکتاب تاخیر از حقوق و تبدیل خلایق نسبت به هم بطریق پیوسته بلکه ایشان اقدام نمایند
 دین و اسلام نمودند و اساس کفر و فساد را بنهادند و او عدالت و انصاف دادند و در صدد
 ارکان جوهر و عتساف با وجود کمال زهد و تقوی خوف و خشیت خدا افتادند پس صدر را بر تبدیل
 و تغییر و تاخیر از حقوق نیستند مگر غیر ملازمین اعراب بصیرتی و دین خطی کامل و در اسلام حاصل
 نموده بودند و بجماع خبر وفات سید کاینات اندوخت و از خود صدقه دادند و شایسته اند
 بلکه بطلان طعن و عدم رسوخ دینی بکرو حیل یعنی از ان عذر که در نزد کفار و منافقین آورده اند

از فرضیش بعد حیانت منکر شدند و حق تلفی عباد و تاخیر از حقوق ذمه ایشان لازم افتاد و کمال
از تبدل و تحول شان که اسلام را بر بصیرت قبول نکرده بودند و بعد از وفات سر عالم علم
و غلبه بر فراشتند قدیمی در صحابه کبار سید ابرار لازم نمی آید و الحمد لله العبد العبد العبد
فاضل بتجربہ چنانچه لفظ خواص اصحاب و جفاة اعراب برین هر دو شاید عدل است کوفرتی در اصل
عبارت او و این سبب همان تفصیل و اجمال در میان باشد و گمان میرسد که صابنه بنایه محمد الدین یا ابوالستاد
و صاحب مجمع العبار یعنی محمد طاهر متوطن کجرات است خلاف و برادر دیگر رفته باشند و صاحب فوین
و شهرتین و جوارین خاتم النبیین را عاود در دایره روت مستقیم ارتقا کبابا و معالی و تاخره
حقوق دینی و دنیوی اخل نموده باشند فانه خلا و الاجماع چنانچه در کتب اصول و کلام مثل تصنیفات
امام ساجد و زید و قی و تحریر و تفسیر الایصول معتدیه و توضیح و تلخیص و تفسیر و شرح و تفسیر آن
و کتب احادیث مفصل شرح است که اهل حق بر بعدیل بن بزرگان اتفاق دارند و افاضل و اهل طایل
مبتدعین را مثل خواجه و نو صفت و صیغی بوی نمی شمارند حتی که علما می نامیدند این مطالب را در کتب
خویش نقل کرده اند کما لا یخفی علی الطالبین فضلاء من المتبحرین بسن بالیقین حضرت مولف در فهم مودع
عبارت این هر دو بزرگ با اینهمه خوبنها راه خطا نبوده و هرگز با صیل مدعای شان اتفاقی افتاده
چنانچه عنقریب می دانست انشاء الله تعالی **فصل المخرج حکیم بده الله تعالی**
صیلا مستقیم و جوابیکه محتوی باشد بر قرینه و سند چنین تفسیر یقین کرد که صدق فحوائی است
الان ردوا و اند که بعد از ارتحال جناب بایات مرتد شدند و سندا بمعنی اولام قوله جناب
محرر است یعنی قول **کما قال العبد الصالح و کنت علیکم شهیدا** الایة چه حضرت
عبد بعد توفی جنابشان با عطاء الوهت جناب کلمه الله شرک باشد شدند همچنان بعضی قایل بر عدم
مثل بنو خیف که رئیس شان با کائنات نوبه بود بعد از ارتحال جناب ختمی نباشد شرک باشد گردیدند و لهذا جناب
شفیع الدین بن بقوله جناب عبودی را عاود فرمودند تا بنیاد و غایت حدیث لفظ مرتد بن مسیح

و در این سن است و اینکه بخندیش حتی اهل رات دارد و دیده و بنده همچو ابدان با و صفت
 است که او به بعضی بکشت شصت و نعل و اشاعت حق بدلائل با هر یقینیه بر تبه بدیهی اولی واضح گردیم
 که این حدیث نشان میبخشد که برای تمام علی رغم اهل سنت که بنابر ضحان و برینه و حبابه طمع زحارف کینه
 بموجب بیت تنوع غایب از حرافیت بصنعة الکی و حتی مع من یدعی حتی علی اولی کما فی
 الا سنیة عارف زالق الخفلة بالتصمیم نمودند و در است بچاره اعراب بلکه الاک بن نویره و اضرا
 او در چه حسابان مراتب فی اخبار اکی حاصل بود و الاظطرار لما التی لک به بعین الانصاف
 نیرا عن الحدیث و الا حدیثا فغیر کما ظریر فی کذا بصنعة الغافل بل ناقدا و ناقدا کلا کلا
 فاقول اما ان تری کما لا یزنی و تری کما لا یزنی ففزیله بکلامه که چه آن مومن باک اعتماد فقط
 منکر خلاف فی مضمونه حضرت صدیق اکبر بود و تفویض زکوة به کام نصب کرده شان جایز نیست و بر کینه
 رسید با و آنچه رسید چنانچه علمای مازنیان علیه السلام کاشمیر را بجه النهار عدم و تشریف روشن
 ساخته اند بن شان الزج الی کتبهم الکلامیه و اینهم یکسو شباهت حضرت فاروق اعظم او مومن زبان
 و مقال جناب شان بخلاف یا مخالف و مالک است و ترنم بود چنانچه روایات متواتره مضمون اینجی کتب
 سیه موجود از آنجمله صاصو حق نقل میکند ان عسکرا نکر علی ای بکر بکون الی یقتل خالد بن
 الولید یقتل لعمراک بن نویره و هو مسلم و کانه تزوج امرأه من الکفر و دخل بها
 و ملا حسین کاشفی در مقدمه تحفه النوادر در بیان خلاف مضمون میگوید و راسی عمر بن خطاب آن قرار
 یافت که اساری و هو الی ان طائفه را که زکوة میدادند باز و بد و گروسی که اوقات خلافت
 صدیق محبوب و ندر با فرمایند و صاحب مقصد اقصی روایت کرده چون تفصیل این قصه بحدیث
 رسید و گفت ظلم کرد و دشمن خدا که مزیمی را از مسلمانان بخت و زن او را گرفت و انتی بلفظ
 اقول و استعین بالروف الکریم از اضافت لفظ قرینه و سند منقول میشود
 حضرت مخاطب جو افاضل کرمانی و صاحب مستح الباری و تحقیق و گریزگان را از شرح صحیح

خواهی داشت نشان الهی بر او عالمی ضعیف بر برتری و کینه‌های قدیم در سینه‌های
 خلقی نشسته اگر عیش قبل از قاریب عشاء ایشان از گروه کفار بر سرست حضرت امیر بود چنانچه از ایشان
 انصاف نمی‌بود و حضرت قبله که سید امیر امام الانبیا متبعین کتاب فی یکی از خوشه چنان خبر می‌فرست
 می‌داد می‌شود و افاده امام عظمی علیه السلام در صفاتش از آن در و در علماء و ائمه ایشان که عظم
 بنانند نایب او می‌کنند کمال انجی علی بن طالب احق از حق و محقق پس باید که باعث طیب قلوب خلایق
 و موجب مزید محبت با علی مرتضی باشد چه سماعی مشکور این بزرگان در اتصال ال کفر و ضلالت هم
 در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هم بعد وفات آن سرور آن قدر لعان نمی‌وردا که بر احدی غلبه
 مصداق و مرکب آن **فَهَذِهِ اَعْمَى فَمَوْءِيهِ الْاُخْرَى اَعْمَى وَ اَضَلَّ سَبِيلَ الْاَعْمَى**
 حضرت امامی چنانکه سید در تصانیف خویش می‌فرماید که نزد علماء و حکما بدلائل و براین تقریر یافته‌است
 که دوست یا نند و دشمنی هم نمی‌باشد دوست خود و دوست خود و دشمن دشمن خود با نصیحت
 می‌نمایند که صدیق و درجک احد قبل بدر خویش غم با بجزم کردن آنگاه اگر جناب قدس نبوی صلی
 فرمود و قتل و حالت مشطه باقی نبود و بحدی که هر دو امام عظمی امامیه بر این اعتراف دارند و اللفظ
لَا مَوَدَّةَ بَيْنَهُمَا وَ لَا بَيْنَهُمَا فِي تَذَكُّرِ الْفَقْهَاءِ فِي الْفَضْلِ لَسَادِ سِرِّ الْقِيَامَةِ اِنْعَتَدَتْ
اَحْكَامُ الْبَقَاةِ قَالِ الشَّيْخُ بَكْرٌ لِلْعَادِلِ الْقَضَاءُ اِلَى اَيَّامِ الْبَاغِي اَوْ ذُو رَحْمَةٍ وَ هُوَ
قَوْلُ اَكْبَرِ الْعُلَمَاءِ اَلْقَوْلُ اَلْعَالِي اَنْ جَاهِدَكَ اَلَا يَكُونُ اَبَا بَكْرٍ اَرَادَ قَتْلَ بَنِي هَاشِمٍ
يَوْمَ اُحُدٍ فَهَاجَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ خَلِّكَ وَ قَالَ دَعَا لِحُلِيِّ قَتْلَ الْغُرِّ
 از شکی بلفظ و نیز در کتاب سنت مثل از انجمن و خبره دوست که ابو بکر صدیق بر او و پدر خود
 ابو قحافه محبت بد گفتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنی زد که بر زمین افتاد چون حکایت نزد آن
 سرور سید حضرت بنام نمود صدیق عرض کرد که بخدا اگر شنی بدست خویش رسد شنی
 بروی می‌زدم پس آن سید که می‌خواست خود را با الله و خلق و اهل بیت خود از خون من بکشد

اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَمَلَهُمْ تَحْتُمِ إِلَيْكُمْ
 نازل شد توجیهت فاروق اعظم که خال خویش را در راه خدا کشت بطرف اتصال که کفر و جود
 حصول قرابت آنجا وقتیکه جناب سالت بآب در باره اسارای بدشوری نمود انقدر شصت یافته
 که در تفاسیر شیعی مثل مجمع البیان منہج الصادقین و خلاصه تفسیر جبرانی و نعمت خان عالی الی غیر ذلک
 بتفصیل تمام مروت که فاروق عرض کرد که عقل را عقل و نوقل را بر من فلانی را اعلان محاله باید نمود
 تا مدامی شان که آنکه انرا از دشمنان برداریم و دمار از روزگار اهل کفر برآیم و آنچه درین دنیا
 مندرج است که آنجناب صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر خدا آید غیر عمر و سعد بن معاذ که قاتل
 کفار را رضی بودند بجات نیافتی و قتل کردن فاروق اعظم منافق را که از حکم پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 عدول نموده حکمی دیگر از وی طلب کرد و نیز در تفاسیر یقین باید دید حتی که لغت خالص است اما آن علو و تصدیق
 دارد و تفسیر خودش بلا تکلف و کرمی نماید و همچنین علمای دیگر مثل ابوالحسن بن علی بن جبرئیل و تفسیر خویش
 از ابوالحسن تعلیمی که بر جهان شیخ او مجلسی در جلد اول بحار حکم فرموده نقل کرده و اگر اینهمه مجاهدات یعنی
 و سنائی و مطارحات لسانی فقط برای طمع خلافت و امامت که از کاهنان شخیده بودند
 صدور یافت چنانچه از تصانیف ملا باقر مجلسی مثل بحار و عین الحیات و غیره با وضوح می بخشد
 معمول بر همه و ریاض بر چندین مخرجات حضرات امامیه بر خیال خام غمزه و راحت افزا باشد
 خواجه و نواصب و سید و جوهر هم را مژده فتح و ظفر و دست مع ذلک برین تقدیر می یابند که عدو
 این بزرگان با جناب سید المرسلین می بودند با امیر المومنین و اگر اهل بیت طاهرین زیر که
 مستألف اینهمه مجاهدات و مقاتلات و قتل و اسرا را در ذلایل و تفهیم کفار ذات مقدس نمی بود
 علیه و آله الصلوات السلیمات چنانچه امام فخر المکملین را در بحایه العقول و بین المتبحرین یعنی حضرات
 قره عینین بتفصیل شیخی را رسا و نموده اند و قس علی هذا اگر علت اینهمه ضغائن نصب و منصوبی بر
 خلافت ملا فضل و یا ماطله بودی بلکه یا ایست که این کینه و عداوت نسبت بذات احدیت بهم بر سر

نه بجا طلب علم السبق زیرا که حضرت احدیت بر طبق این اصحابی که استقیم از بعضی متقدمین و مجتهدین
 بحار نبوت صدوق صفا یکایک و نسبت باریعینند اصلی علیه السلام باریعینان طلب فرمود و در هر بار
 ولایت خلافت طایفه المؤمنین باینکه از طاهرین پادشاهان بر ارض مقرر شود و کایت زاید الوصف است و کرد و حضرت
 علیه السلام بر اصول مبنی و اساسیه چه تعلیمات و کاسلها در دنیا بلکه در باب نصب تصدیق مخصوص وقت حضرت
 از حجة الوداع برو کار نیارده چه حرکات و صاعقه و شورش را و حضرت جلالی را در الفاظ آیت کریمه
 يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْآيَةَ خَاصَّةً وَنَدَاوَهُ مَكْرَهٌ مَقْبُولٌ نَسَبٌ وَدَارِ
 دوم بلکه سوم کافی مصایب القاضی من یقوم مقامه بلکه پادشاهان و جانشینان و بحار مجلسی عابدین
 در سیمکه و آن که تفعل فما بلغت رسالتک خاتمه بر تفصیل این قصه وایت جامع الاخبار حضرت
 زرا و کنوا و اصدق الصادقین لقب او اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن اود و لالت بران کند
 و جرابناشد که بارها از زبان امام مثل صادق علیه السلام لفظ لغته المدد حق و بی با نام و قبلی
 دیگر که ترک ذکر شن اولی زنی نماید کافی منج المقال مودعی شده دلیل واضح است قال سمعت
 الصادق علیه السلام قال لما خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى مكة
 في حجة الوداع فلما انصرف منها وحدثنا آخر وقد شيعه من مكة انما عتلف
 رجل من اليمن وخمسة آلاف رجل من المدينة فجاءه جبريل في الطريق فقال
 له يا رسول الله ان الله يقرئك السلام وقرأ هذه الآية يا أيها الرسول بلغ ما أنزل
 إليك من ربك فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا جبريل اني انزل
 حديث عهد بآل اسلام و اخشى ان يضطربوا ولا يطيعوا فعرج جبريل عليه
 السلام الممكنة و نزل عليه في اليوم الثاني وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 نازلا بغدير و قال له يا محمد يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك
 و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك فقال يا جبريل اخشى من اهل مكة

مِنْ أَنْ يَخْلُفُونِي فَعَرَّجَ جِبْرِيلُ وَنَزَلَ عَلَيْنِي فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَوْضِعَ قِيَالٍ لَهُ عَدِيدٌ قَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
 وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ كُلِّكُمْ سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ الْمَقَالَهَ قَالَ لِلنَّاسِ لِيُخَوِّنَا قِي فَوَاللَّهِ مَا أَرَجُ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ
 حَتَّى أَبْلِغَ رَسُولَ اللَّهِ فِي الْخَبَرِ فَظَهَرَ عَمَلُهُ بِرَأْيِ كَرْنِكَ اسْتَقَرَّ نَائِدُهُ هُنَا وَهُنَا كَرْنُ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَرَا مَثَالِ بْنِ أُمِّ سَعْدٍ كَرْنُهُ رَوَيْتُكَ أَنْ كَرْنَهُ بِنِ مَعْنَى سَمِعَ
 مَقُولُ رَبِّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَعَالَى سُبْحَانَ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْ حُجَّةِ الْوَدَاعِ وَالْوَحْيِ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ يَكْمَلُ
 إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ أَنْصِبْ عَلَيْكَ الْإِمَامَةَ وَنَبِيَّكُمْ عَلَى خَلْقِهِ
 فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَخِي جِبْرِيلُ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بَعْضَ أَصْحَابِي لَعَلَّ إِنْ أَخَافُ
 مِنْهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا عَلَيَّ فَهَرَبْتُ فَاسْتَعْفُوكُنِّي فَصَعِدَ جِبْرِيلُ وَعَرَضَ جَلَالَهُ عَلَى اللَّهِ
 فَأَنْزَلَهُ اللَّهُ مَرَّةً أُخْرَى وَقَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَ مَا قَالَ أَوَّلًا فَاسْتَعْفَى النَّبِيُّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى ثُمَّ صَعِدَ جِبْرِيلُ فَكُنَّ حَوَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَرَ بِتَبَكُّرِهِ شَرُّهُ لِمَعَانِيَتِهِمْ شَرَُّهُ عَلَيْهِ يَقُولُهُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
 بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ
 مِنَ النَّاسِ لَا إِلَهَ إِلَّا جَمْعُ أَصْحَابِهِ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 خَلِيفَةُ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَيْسَ وَاحِدًا أَنْ يَكُونَ خَلِيفَةً بَعْدِي سِوَاهُ مَنْ
 مَوْلاهُ فَعَلْ مَوْلاهُ أَلَهُمْ وَالْمَرْءُ وَالْأَهْلُ وَعَادُهُمْ عَادَتُهُمْ أَنْتَهُنَّ حُقُوقُهُ وَالْأَهْلُ
 بَاطِلٌ عِنْدَ الْحَقِّ طِفْلٌ لَمْ يَكُنْ رُومٌ مِثْلَهُ زِيرَاكُهُ أَوْ بَاسِلَامٍ بَزْكَانٍ وَبُودُونَ
 قَائِلُ تَوْحِيدٍ أَرَى تَعَالَى وَنَهْوُ جَنَابِ سَيِّدَانِيَا سَعْدَتِ خِيَانَةُ رِجَالٍ بِرَأْيِهِ جَابِجَا

خواهد فرمود بار خدا یا اگر عداوت تو و عداوت حبيب تو را با برعم موافق در قلوب سوره یحیی
نبوت سید سلیمان مع تواند شد که لا اله الا الله لا یفطر من له و تشرق الارض و تخرج الحیة
هنگام این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه مثل سلمان ابوذر و عمار و
که اواد جان شاکر حضرت غیر بر اهل بیت اطهر میدادند و در مشاهد شرف و علمی طاعت بزمین نیاز می نمود
چرا محبوبان شدند آیا دوست این جماعت هیچ از قبایل قریش و احدی از منتسبان خلفاء و احوال و انصاف
شان مقبول نکشته و کافر می که از اقرار ایشان گشته شد بدست حضرت ائمه گشته شد اینک
تو این طریقی حاضر است نشان باید و او از خدا شرم باید کرد و بیمه طساف باید گذشت و حیرانم که
خود اکثری رضای دیدنی ما شتم که فطرت سلیم گشته و علم هدایت ارشادی فرشتند و در زبان خلا
مرضوی سرگردان کردند بلکه از این فاش شدن بهر تویی ندوند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت است
و ما بزرگان شان بعلل آورده بودند آنها بعد از انصاف بیان بلکه شیخ فرمودی چگونه این بافت را
علت عداوت قرار دادند و علی هذا القیاس در مروه انصار که با وصف خلوص این عاقل عقایدی که طاعت
ایمان اتفاق بر محبت و شقاق مرخص و چیزی دیگر نیست چنانچه اکابر اسیل شیخ فرمودی میکنند از
عداوت مذکور پاک و امن بودند و زیاده از این چه مراعات مصافا باشد که خلفای راشدین
اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه حکومت قضای بصره و کوفه و دمشق و شام و غیر از کردند
چنانچه شافی سید مر و تصانیف باقر مجلسی خاتمه الحمد بن ایشان مثل مجله فتن از مجار لاف و گواه است
و ایضا از دست خالد بن ولید بسیار از کفار لاتعد و لا تحصی بقتل درآمدند و نعم سعادتش و
بترقی آنها و چنانچه بر او انی محض نیکی و محبت علی بن ابی طالب پس معلوم شد که این همه تمهیدات
باوایل طایفه آن سبب ظاهرین نسبت کرد و مانند الحجب کل العجب که حضرت امامیه
ضغائن در پی نیکی با کبار و حواریین سید ابرار را قرار دهند و اثر را بنوا میدار بطلاق نهند و برین
قدوم طلب ایشان ثابت نمی کرد که اگر مهاجرین را با جناب مرخص و انهمه کیست و در کس بود

بعد از شهادت فی النورین چرا بدامن مبارک کس نمی آویختند و خود متصد خلافت گشتند و مثل
 مروان بگزین برای امام حسن نگینند و جناب امیر مکنون بر صواب دیدن بزرگان خلافت و امانت خود را
 موقوف به دست فاروق عظیم بعد از النجاح امام حسین غاشیه اسب ایشان کی در بازار مدینه بر دوش خودش
 می نهاد و فی النورین بعد از استراحتی زره حضرت امیر و او ای قنیش زره مذکور را چرا بجنابان باز
 میداد و بعد وقاص بعد استماع خبر قتل ذوالشعبه بحسرت عدم معیت مراد و چرا ندانند است که کشید
 جاک گریانش چگونه نادان می رسید چنانچه از مطالعه نهج البلاغه و جلال العیون و بحار الانوار و
 کاشف المسفیه النهار و تفصیل قصه النجاح شهید گرامی و آنچه از فاروق عظیم در باره استیلاج و سرور
 این کتبه ای صد دریافتی عبارت کامل بجمالی مسجع فرمایند فائده فی ترویج شهر بانو من
 انسین علیه السلام عمر فرمود که شهر بانو را بر سر برایش نشانند و مهاجرین و انصار از نظر بگذرند
 که او را رحمت و آب است خستبار کند بشوهری اول عمر بگذشت پرسید که این کیست گفتند که خلیفه
 وقت است و میر است لایق من نباشد بزرگان می گذشتند تا امیر المومنین بگذشت گفت این مرد
 گفتند علیه السلام شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت و لایق نیست ایام پیش فاطمه
 در روز قیامت بخت برم دیگر حسن علیه السلام بگذشت گفت این کیست گفتند که شوهر
 احوال او برسد پس گفت حسن بزرگست ولیکن زن بسیار میخواهد حسین علیه السلام بگذشت
 او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود عمر فرمود تا سه روز در مدینه آئینها باشند
 و انشا الله می گردند حسین را برایشان دهند و گویند که عمر غاشیه حسین بر دوش گرفت و با او
 در مدینه بگردید تا سه روز در سوم زفاف کردند و شهر بانو را حسین را دند بعد النجاح انهمی موضع
 الحاحه بلفظه قطع نظر از نیمه زبان مخبر صادق مورد و ما این خطو نحن الهی ان هو الا وحی وحی
 بر مناقب این بزرگان و تشبیهات و تشبیهات ایشان با اعضای ریه خویش و دست
 مقدسه دیگر انبیاء اولوا العزم که شمه از ان قبل ازین گذارش یافت تفصیل آن بعد ازین خواهد چو

می گردیدند انی که مدح منافقین و کفار که سبهای شان معلوم از کینه امیر المومنین بود بمشایک
 فرست بران تصور نباشد در مدالتش شخص قانع است چه با سیادت مسلمین الی غیر ذلک من
 الذل لا یل انفا طعه التي تدل علی خلاف هذه التهمة العظيمة والایجابا حسن مجتبی بود
 باسد بر حصول حجه و مضامین و غوامض را منسبت میوان کرد که خلافت بر غیر امام حسین بشماران
 سپرد و ازین رو بگذر ابو صلیب را بلام وجه این نیست که امام و تابع و شیاع ایشان باشد بلکه است
 که امامها و آحاد و شد و بجناب سلطان که برادر سید خجیر که بکیت که تفصیل آن را بآینه جذبانیه
 و از اینجا است که حضرت امام حسن علیه السلام در حالت حقضار بخلاف ائمه الهیار که بر زبان بولف
 رساله و علمای نه پیش از این انبساط امام و شمسند کاستند ایشان ائمه است بجهای مانی میباشند
 که در این وقت این گریه و زاری فرمایند و تفسیری شود نذر و حکما قال الله تبارک و تعالی یومئذ یتدکسر
 انفسان و انی که الذکر می اگر اجل مهلت سید تفصیل این با جرایبانی خود شن می بینا و بیا که
 علمای قوم از راه ناعاقبت اندیشی بکار برده اند و شتمبر کاکت و شرافت است نیز در مسکن ثانی
 معروض خواهد شد در خصوص بنیقام تعرض این نموده باستیصال مقدمه دیگر از مقدمات مؤلف
 گرایم و میگویم که باقیما نداد بعی تصمیم غرض حراق مبتنی فاطمه که صاحب سب که تعلید
 مجتهد در رساله طعن الریح و ماسی کننوری را بر ابرام طاعن خلفا تحریر نموده بپسرجو ایشان آنکه اوقات
 حدیث را زاله انحصار و استعجاب بقصد قلبی و اراده حتمی حضرت فاروق مدلول عبارت مؤلف باشد
 ممنوع است مبنی که روایت کتاب اول بر نظام کیانیت عن زید بن اسلم عن ابيه انه حين توبع
 لا و یکنی بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم کان علی و الزید یک حلاز علی فاطمه
 بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فلبسا و روثها و یرتجعون فی امرهم فلما بلغ ذلك عمر بن
 الخطاب خرج حتى حل علی فاطمه فقال یا بنی رسول الله صلی الله علیه و سلم والله ما یجوز
 اجلسا من ابناء و ما من حل علی فاطمه بعد ما یات منک و انتم الله ما ذلکما یعملان اجتماع هو

التفرع عند ان امرئهم ان يخرج عليهم البيت قال فلما خرج عمر بن الخطاب
 قال فاعلموا ان عمر قد جاني وقد حلف بالله لا اعدكم ليخرج عليكم البيت
 وايم الله لما حلف عليه فانصرفوا رايندين فراقا ارايكم ولا رجوعا الي فانصرفوا
 فلما رجعوا اليها حتى يبايعوا في كل امة وبعثوا بين رت از ريد بن ارم وبيت بجا
 افترسهم ان يخرج عليهم البيت فعلن ولا فعلن وبقوله فاروق بن مالك بن فضل صحبت
 الاثرين بن عبات سيره فاروق بن عظم راجع في نبع فضل الصدقين خويفا و ترسا بر زبان
 كه ايا در گرفت آنها خواهم شنيد خانه را بر آنها خواهم سوخت يا ائش قهر و غضب ايم افروخت لاهم
 كه اين نهد بدو ترسيد واقع مستلزم نصير غم حراق خانه زهر ارضي الله عنها باشد فضل العنيت
 اكابر علما طائفة در كتب دين و ايمان خویش تنگوار تمام می نویسند كه بسا اوقات آدمی بكمالات
 متكلم می شود بلكه شش تیر بدست كبر و قتل غا طبعين دروش نمی شنيد بلكه در استكلى
 شكرو انا و گى اسباب قتال بغایت قصوى مىكوشد و زنجار مثل حسن مجتبی علی صاحب
 ریاض السالكين قصد بازار در سر دارد و از خبا گفته اند كه امیران سخن اصبلات گویند و با شد كه
 در نهان صلح جویند و در بیکه خلیفه ثانی را الفجوا می رود و ایت شمع له شامخ و در طلال شر الع خیر و قفا
 حضرت زهرارسانیدند او بحال جزیع و فزع همراه صدیق تقیرب تغیرت نزد امیر المومنین حاضر
 و شكایتش رو كرد و گفت كه نه طلبیدن ما بر جنازه فاطمه زان بیل است كه در غسل آن حضرت بار
 و خلی نداد می حسن تعلیم كردی كه با بوبكر گفت كه ترا با منبر خیمه چه كار است اینهمه لیل كه درت و غما
 است حضرت امیر بن مرودا كرفتم شمر با و كنم تصدیق خواهد كرد و گفت ندلی پس در مسجد
 غسل شد و گفت كه دو امر اول از ان بود كه بنمبر صله الله علیه و سلم و غسل و فاطمه زهرا و باره
 نماز جنازه و با تعلق به صیت كرده بودند كه اجازت بدخلى ندی حاشا كه آن كلمه بفرزند خود هم
 كرده باشم بلكه چون الف و الن بنام عطف می زاید الوصف داشت حتى كه كه در مین نماز و در

مبارکش سوار میشد و در اثنا خطبه و من مقدس میکشید بر آمدن ابوبکر بالایی بمنزله آن سوار
 بروی شاق آمد فاروق این کلمات طیبات را معاوضه از مصلحت نسبت و صلاح او بنشین قبر فاطمی بر ای داد
 نماز جنازه قرار گرفت پس صحبت بخر کلقت گوید و نوبت شد او غیظ و غضب سید قریب بود که ذوالفقار از نام
 بر آید و قتاله عظیم و صحابه کرام واقع شود زیرا که امیر المومنین ششم سر یاف نمود که بر این بت سید سر فاروق
 از دشمن بر دارم بلکه قبل ازین مطلب ویرانده نگذارم پس بهر جریب انصار بهیت مجموعی در مصلحت افتاد
 و برابر او فاروق تن برضاند او ندانستی طغنه و حال آنکه اصول معتبره بر عزم امامیه یا از بلندند امی.
 اینمضی بگوشت خاص عام و میدید که هرگز حضرت امیر بکشیدن شمشیر از نیام درین وقت مامور بود و چون
 قتل فاروق چنانچه مطالعه کتب فتن بر این باشد عدل است معذکات گزاند که حظی از جزو در اندیش
 و از نیک میداند که هرگاه حضرت قانع با خبر میقت حراق بیت فاطمی و سقاط محراب بنبر دیانسان
 کار و یاد نباله شمشیر بکشد علی خمار و ایا تم المقربات و زول سوط بضعة سیدالانبات تا آنکه بازوی
 مبارکش گشت و انتساب بهمت زنا سعاد الی سیر منابر که موی بل سلام از آسمان آن برین میخیزد
 حقیقه مثال بر خرافات آبروی روانه این گجایات نبض قر و الذی تو که که خون من که عذاب عظیم
 می ریزد و مامور بسیف نباشد بر مجروح شدن قر بنیت نماز جنازه چگونه بجا و سنی است مامور خواهد بود پس این
 جوش و خروش چنانچه تهدید او ترسید بود همچنین است حال فاروق چون درین مقام دعوی چند سیمیده
 ناگزیر بانشات آن از کتب معتبره امامیه صرف نمیشود و میگویم که اما انتساب است فاحش
 آنچه در تذکره الامیه وارد است بمنزعه امامیه حجت شافی است و روایت شیخ مشیخ و در علل از امام
 ابو جعفر دلیل کافی است حینث روی آنکه قال علیه السلام و اما الشریک یا لله فقد
 انزلنا انزل و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فینا ما قال فکذبوا الله
 و رسوله و اشرکوا بالله و اما من النفس التي حرم الله فقد قبل الحسن بن علی
 و اصحابه و اما اكل مال الیتیم فقد قبل یحیی الذی جعله الله لنا و اعطوه غیرنا

وَأَمَّا عَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ فَقَدْ أُنْزِلَ لَهُ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ السَّبِيُّ أَوَّلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ
 أَنْفُسِهِمْ وَأَرْوَاجُهُمْ تَعَقُّوا رَسُولَ اللَّهِ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَعَقُّوا أُمَّهُمُ خَدْرًا لَمْ يَكُنْ
 ذُرِّيَّتِهَا وَأَمَّا قَاتِلُ الْمُحْصَنَةِ فَقَدْ قُتِلَ قَاتِلُهَا فِي مَكَارِهِهِمْ إِلَى آخِرِهِ مُخْتَصِرًا بِعِبَارَتِ
 تَذَكُّرِهِ إِنْ شَهِدَ كَيْفَ بَيْنَ جَنَيْنٍ نَسَبَ بِلَيْتِ رَسَاتٍ وَاقِعَ سَاقَتَهُ نَسَبَ نَسَبًا سَعْفًا
 بِخَصْرِ فَاطِمَةَ دُونَ دُونَ شَامِ دُونَ بَارِ وَخَصَّ بِكَ خِلَافَتَ مَنْ دُونَ كُثْنِ زَوْجِ مَطْلُوبَةٍ سَقَطَتْ عَنْ شَيْخِ
 مَابِرَةِ أَقْسَاجُ بِنَايَةِ بِنْتِ خُزَيْنِ إِلَى آخِرِ النَّبِيَانِ وَأَمَّا احْرَاقُ وَغَيْرِهِ بِسَبِّهِ جَالِسِي دُونَ الْفَقَا
 مَصْنُوعٍ لَصَحَّتْ وَقُوعُ أَنْ مَدْعَى شَدِيدٌ وَعِلَّتْ تَجَرُّدُ خَوَاجِكَا شَيْعَةٍ عَنِ فَاضِلٍ مَعْرِفِيهِ لَنَا وَكَلَامُ
 إِمَامٍ عَظِيمٍ عَلَى وَشَرِّ عِبَارَتِ تَذَكُّرِ بَابِ أَنْ يَكُنْ حَيْثُ قَالَ وَبَعَثَ إِلَى بَيْتِ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ لَمَّا أَمْتَنَ مَرَّ إِلَى بَيْتِهِمْ فَيُطْلِقُ فِيهِ قَاطِمَةً وَجَمَاعَةً بَنِي هَاشِمٍ وَأَخْرَجُوا عَلَيْهِ
 كَرَاهًا وَكَانَ مَعَهُ الزُّبَيْرُ فِي الْبَيْتِ فَكَسَرُوا سَيْفَهُ وَأَخْرَجُوا مِنْ الدَّارِ مَنْ أَخْرَجُوا وَحَرَّ
 قَاطِمَةً عَلَيْهَا السَّلَامُ فَالْقَتِ جَنِينًا أُمَّهُ مُحْسِنٌ إِلَى آخِرِ النَّبِيَانِ وَلَمَّا بَارَقَ جَالِسِي دُونَ تَذَكُّرِ
 الْأُمِّ نَزِيدٍ عُمَرَى شَلَّ شَلَّ أَنْ مَدْعَى شَدِيدٌ وَعِلَّتْ تَجَرُّدُ خَوَاجِكَا شَيْعَةٍ عَنِ فَاضِلٍ مَعْرِفِيهِ لَنَا وَكَلَامُ
 وَصَاحِبِ ثَبَاتٍ الْحَقِّ نَزِيدٍ صَحِيحٌ بِأَنْ كَرِهَ دَادَ عَارِ شَكْسْتَنِ تَجَوَّاهُ بِحُلُومِي سَبَّارِ فَاطِمَةَ زَهْرَةَ أُمِّهِ
 وَعِبَارَاتٍ بِيَكْرِ كَسْبِ شَلَّ تَجَمُّزِ بَحْثِ وَغَيْرِ أَنْ كَرِهَ زَالِيغَاتٍ مَعْلَدِينَ فَاضِلٍ جَالِسِي دُونَ وَغَيْرِ كَيْفَ لَيْشِ
 سَجَانَةِ زَهْرَةِ زُونَدِ بِحَالِ رِوَايَةِ حَضْرَتِ مِيرِ بَارِ وَنَ كَرِهَ زَالِيغَاتٍ مَعْلَدِينَ فَاضِلٍ جَالِسِي دُونَ وَغَيْرِ كَيْفَ لَيْشِ
 دُرُكْتُ مَقْبَرِ طَاعِنٍ وَقُوعُ احْرَاقِ هَرِ كَرِهَ زَالِيغَاتٍ مَعْلَدِينَ فَاضِلٍ جَالِسِي دُونَ وَغَيْرِ كَيْفَ لَيْشِ
 احْرَاقِ حِزْبِي وَبِكْرٍ وَمَطَاعِنِ خُلَفَاؤِ كَرِهَ زَالِيغَاتٍ مَعْلَدِينَ فَاضِلٍ جَالِسِي دُونَ وَغَيْرِ كَيْفَ لَيْشِ
 وَفَرَادِ كُنُفُورِي بَاكَاتٍ نِيْكَامِي بِأَنْ شَدِيدٌ سَبَّارِ فَاطِمَةَ زَهْرَةَ أُمِّهِ وَغَيْرِ كَيْفَ لَيْشِ
 وَفَرَادِ كُنُفُورِي بَاكَاتٍ نِيْكَامِي بِأَنْ شَدِيدٌ سَبَّارِ فَاطِمَةَ زَهْرَةَ أُمِّهِ وَغَيْرِ كَيْفَ لَيْشِ
 بَوَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَيَكُونُ الْفَعُولُ وَاجِبًا وَأَمَّا مَا مِثْلَهُ لَقَوْلِ

خواهی داشت که چون صدیق خواست که برای تنبیه العین ذکوة برادر فاروق بجای ایشان حیات
 حق که کوی آنها بیاورد و قضا آنکه در اهل بیت علیهم السلام عندنا فیصل الصدقین
 و صاحب عباد السلام و صف کمال غنا و عداوت صحابه اجماع و ادعا صحت ایت حراق و کما یخبر
 مطبوع که مسفت الی الاثارة چون زوار و گریه ابحاث طمانی هلام نضری نیافته درین وادی
 شامه از مقتضای تلك الروایات میخواندیم که مقتضای قصد اخراق است علی طمانی
 و انی بالخطیبه جمعه علیک به لا انة وقع منه الا حرقا و قلنا کما ان غرضه
 مجروح الخوفین یعنی وایاتیکه در باب نشردن در کتب و ارو شده اند مضمون آن جز این
 نیست که عمر با اتباع خود و بطایفه قصد بوختن خانه ائمه بیت نمود و همه در جمع کردند آنکه التماس فرست
 و خانه را سوخت غالباً عرض و فقط خائفین بودند و هر چه و احمد مدعی است که هرگاه
 مقصود از جمع کردن حطب و میا نمودن سباب لبیب مجروح و خوفین تهدید باشد فقط قولی فعلک
 و لا فعلک یا امرت ان یحرق علیکم البیت بطریق اولی تهدید و ترغیب بود
 که برای تمام خلف صدیق که مثل حضرت خلیل و اده و منیب بود وقت شورش اعراب و حاطه
 آنکه کفار و مرتدین مثل عیسی و ساج و سید که کذاب از فاروق اعظم که بشدت خشونت فوج علیه
 الاصل و است سرز این همه و صورتیست که او مؤلف از تصحیح علم حراق آن با که حضرت
 معا و المدلل بوختن بجای آنها و نیست آن مصمم که و اگر معنی است که تهدید و ترغیب این کلمات
 بر زبان آورد و روشن نمود فمعنی مخالف الفاظه منافق خاتمه رساله دیگر است که در حدیث نقل
 نوشته زیرا که از مطالع آن واضح می شود که حراق بعمل آورد و فقیر و افاد است هم حیرت
 چه مدلول عبارت این رساله آنست که فاروق بحال جدو جهد را و ده حراق مصمم کرد و خواست که خانه
 مرتضوی را سوزد و کلام او در صدر رساله دوم که محتوی بر لفظ خوایف است دلیل بر آنکه مقصود از
 احتیاج از خلف بود و نه بوختن عبارت آن خزان بدالت میطالبی است لال بر وقوع آسودن

است نافع و تهاوت کلمات و غیر باب از علایق قوم سیرند تا شاکر ادنی است که کلمی مو
 اسحاق ارند و بعضی تذکره شایان می برآرد و در وی ولایت صریح کرده اند که فارق است که تصور من مجرد و محض
 بود و وقت حسد این کلمات با جری تضاد و کمال جوش و خروش آید و با جانب ایلست تو به بند و به
 جانی هم در حلق میکند و هم قرار از ان بنیاید حتی که جمع کردن همه را بالوازم دیگر بخوانی و نه بدلیل صریح
 و حضرت غلام این همه بکنید و از دل تن بر آنها نوزد است حراق قصد خویش شد و باز بر وقوع آن
 سئل می شد با حضرت دیدن خویش که خود را قائل است و مکارا او هم بد آن اعتراف گویند که معرفت آن
 او شادی نماید که آنچه در می نیست ضرر و جزئی که از آن در قطع بالائی نشی عجاایب مثال انما صانع محمل
 عالم واضح و روشن گردد که دروغ خلاف فرغ نمی باشد و هر گاه علما مخالفین و دیگر می نمایند ایشان و من
 آنجا که قاضی غیر سید فایز و ابوالوالی الانبیا این همه که کشید می بر آن بود که در آنست که حراق این
 المعارض باشد و هو خیر من دار مجرد و وجه ذکر آن صحبت اعتبار لازم نمی آید و بر اهل استقامت و درود با
 که بصراحت معارض آن باشد و در واقع سناط عماد و تقاضا و محبت و صریح قرائن بلکه دلائل قاطعه کما شایسته
 بعد از آنکه بودی و شکی نمی ماند بعضی تبصر بر اهل حق بعضی بزدان با نشانی هم اما اصول این است
 روایت کتابت با سید الفاضل اعین الغایه و خلاصه آن که حضرت سید طریب خاطر در سید خلافت
 صدیق اکبر بیعت نمود و بخطاب صحاب فرمود که چگونه است یکم یک که او را جانب خیر امام مسجد خویش
 گردانیده و در آن وقت تندرست بودم نه بیمار و حاضر بودم نه غایب اگر قدم مرا می خواست هیچ مانعی
 در میان نبود الفاظ حدیث است عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الصَّرِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 قَالَ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى بِالنَّاسِ وَابْتِغَاهُ مُعْتَمِرًا
 وَأَبَى الصَّحَابَ غَيْرَ مُرِيضٍ وَلَوْ شَاءَ أَنْ يَقْدِمَ لَقَدِمْتُ فَرَضِينَا الدُّنْيَا نَأْمَنَ بِرَضَى
 اللَّهُ وَرَسُولِهِ لَدَيْنَا لَفِظَهُ وَشَاهِدَهُ رَوَايَاتُ صُنَائِضِ الْفَضْلَةِ فِي مَنَاقِبِ الْخَيْرِ أَزْكَرَ
 نَبِي تَائِسٍ مِمَّا يُنَادِي عَامِيكَ وَازْجَلَهُ ثَوْبٌ وَبِكَرٍ كَرِهْتُمْ بِمَقْدَمِهِ كَوْنُهُ هَسْدُ لَالِ الْحَقِّ

خلافت ملا فضل ابو محمد صدوق فرمود گفت که لا اله الا الله کاره نیست همان خدا که او را آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم مدام می فرمود و در عهد ما اینکه با نظام ملا و نظام منوچهری قلع و معرکه
 امام ندانم و ناخشنود نشدم مگر بدیعت که در مشهور خلافت مرا شریک نکردند انهی محصلها و دین باستان
 بسیار و درست خواجه معنی نیست منطبق نهایت بدیعت حضرت امیر المومنین و بیعت کردن آنجناب بعد
 از تحویل و تمهید بیت امیرین ظاهر با هر جمعی صل و و افسر امام و میستام روایت تمهید کما اشرنا الیه لایعبار
 بحاست اما اصرافی پس سلمای امامیه ز قدیم الامام گفته اند که اجتماع بر خلافت خلیفه اول
 هرگز وقوع نمی پذیرفته زیرا که جزو است صحیحین معلوم شد که حضرت امیر هرگز اقدام بر بیعت ابو بکر صدیق
 نکرد و تا زندگی جناب طاهر هر اول بعد اتمثال آنجناب چون رجاء است بماند راه مدار او است و خود و دیگر
 احوال انصاف شد پس جمیع و استحقاق محقق نباشد خواجه شافعی علم الهدی امامیه و بخاری مجلسی بر آن گواهی است
 و تا آخرین تائید آن نیز بهین تقاریر اعاده می کنند و تطبیقات محققین اهل سنت که درین باب بحث است
 و بعضی بیان گوش نمی دهند پس گاه مدلل محاج و ایات اهل سنت بر این باشد پس وایت که بدان اسلام
 التمسد لا یصلح شیخ و عفا و نخواهد بود زیرا که مدلولش آنست که حضرت امیر و دیگر متخلفین بحسب استماع
 تخلف و تهدید فاروقی زبانی جناب سیده الشانیه بانی خویش رجوع نمودند و تن به بیعت صدق
 و رد او نمودند و این مدلول و ایات صحیح بخاری و سلم مخالف سراج و اردو کما علم و تیر مدلول روایت زید
 آنست که جناب سیده به جهت تهدید فاروقی راه نیست اختیار کرد و چون اینکه خوف و عیب و قلوب
 متخلفین انقام نمود و مدلول روایت صحیحین بر مسلم امامیه آنست که هرگز بطریق مدار او تسلیم نمودند و بیعت
 نباشت هم و راسخ دوم باقی اند و ایضا بر ایات صحیح علوم میشود که زیر چنین تخلف نکرد و وایستی
 مخالف آنست و نیز روایتی دیگر است هم جناب روایت زید که زیر پرست کشیده آخر وقت بدان
 رسید که شمشیر از دستش گرفتند و پرسنگ زدند تا آنکه پاش پاش کرد و دید و حکام کارزار بر پا
 خواجه این شهادت گفته و ازین روایت صحیحین زیر بعد استماع تهدید و یافت میشود پس نهایت لازم

آمد و محتاج بر دایت شهید باجماعی در باره اثبات جنیان از جهت ظاهر و باطنی از مرتبه جمادات
ساقط گشت اکنون بعضی از مضامین که در روایات مختلفه موجب بطرد و تطبیق از این مجموعه
باید شنید که لایسم که حضرت امیر با اعتقاد عدم استحقاق طایفه اول از مخلصین باشد و از اخبار است که
احمدی از روایات صحاح و لائمی بر قبیل و قال جناب امیر در استحقاق این منصب بحضرت فضل
الصغیرین ندارد ولی از ظاهر است همچنین مقتضای عدل که برای امیر نسبت صدیقیه بنیان یافت که در وقت صدیق
تا زندگی فاطمه زهرا اکتفا نموده و این را خیر چنانچه در عدم این صدیق لغویت چنین تا خیر مذکور در کتاب
تخلف هم نص می تواند شد زیرا که بجای حضرت امیر قسم خورده بود که بعد از عبد الکونین در بار خود
نه فایده است که سوره آیات قرآنی را حفظ یا کتابت جمع نکریم کافی الاستیعاب الصواعق من کلها و غیره را
من کتاب الامامیه مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی و قد عرفت محصل بار و آه اخیر این امر عظیم که اهتمام شش
بر وجهی محال واقع شد بدون امتداد زمانه تصور شود و هر چند حلل جمیع این است و صحابه غیر از
سعد و دی کفافی تا یغاث المحقق الدهلوی تا مدت دراز و فراق برگزیده تمامی نفس فاق و اگر کون
و بیانش از حوصله شکر بیرون باشد لیکن درین باب جناب سیده رضی الله عنها اختصاصی در مرتبه
زاد الحنف نسبت به بزرگان حاصل بود که بنا بر این دو متعین است و اول اینج پوشیده نمی تواند سکنا
نزد حضرت شمعین تا بعد و تقویت حفظ و حیانت حضرت قبول هر آیه وقت استغاث محسن بگناه و فراق
بیت ائمه است سید ابیله الی غیر ذلک من الاقرات خلاف مقتضای شکایت بنده و باره مقبولین شیعه
احمدی از بنیاد روایات مذکوره با عانت فاطمه زهرا نخواهد بود ائمت کاسیجی الشهادت الله تعالی مستقر
و اولی هم نیاخذ کمن نخواستید بیمار ایشان هم در محبت هم در ایام مبارک انتقامات بود
نه حاصل بجان مولی الثقلین که بر مردکی و فرسودگی ایشان روح و دامن موجب کایش جسم جان
نموده و بعضی از روایات و سندها مثل استبداد و تقریر خلافت و مقصود مانند آن نیز ضمیمه است
غیر ذلک لکن الامامیه حضرت المصلوات تسلی علیهم و این جوهر اگر آمد لایستی در محبت است

همان آید بجای خویش است نه مثبت و عامی بدی بداند پس مکلف که در سایر صحاح و سایر
 از علی بن محمد با کید اول مطابق آن جتایر در منید انکشاف صبح خلافت سید سلیمان انکشاف
 منقاره ترا که این حد حاکم و بعضی از ابی سعید حد در قصه بیعت تقریر خلافت ابو بکر صدیق روایت
 میکند که در همان روز که عمر رضی الله عنه بیعت نمود و مهاجر و انصار بر خلافت صدیق گرد آمدند صدیق
 بر سر برآمد و در قوم نظر کرد و دریافت که زیر در حاضرین نیست پس راجع داشت خطا بود
 تو ضاعل خویش را شمار میکند و مخالفت جماعت کمین بخوای زیر کفست سلامت کن ای خلیفه غیر خدا
 علیه السلام و از انچه بر زبانم رفت بگذرد و در پی مواخذه شوم بعد معلوم کرد که علی رضی الله عنه نیز شریک
 قوم نیست پس شتافت و او نیز حاضر شد و همین میل و قال مسعود در بیان آن بدو این هر دو بزرگ
 بطیخاطر سرداران و در بیعت کردند و انتهی مختصر انچه در روایت صحیح موسی بن عقبه و عالم از عبدالرحمن بن
 عوف گفت که ابو بکر صدیق خطبه خواند و فرمود که بیا الی گاهی حرص امارت لیل و نهار استرا
 و علانیته نکردم و لیکن این فتنه رسیدم و در امارت احتیجی بنیم و طاعتی و قوتی ندارم مگر آنکه حق تعالی
 دستگیری فرماید بعد از آن وزیر معذرت گوید و گفت خدا خشنود شدیم مگر بحیث تاخیر نشود
 و در سینه او از بودن صدیق باین منصب جلیل شک نداریم او یار غار پیغمبر خدایت صلی الله علیه و سلم
 و شریک او ابوالعباس سیدانیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حیات خود او را امام و پیشوای ما قرار داده
 طعنا پس احوال و احباب همه الله عنهم که شریک افعه باشند بقای خود بلیس الحکیم که معانی
 بر حدیث امام المؤمنین منظر که حضور او در جماع مانند حضور حضرت زهرا بر اصول امامیه برقرار باشد
 و استند باشد چه جا آنکه محصلش نفی بیعت باشد نه بود و محصل و آیات اصحاب بیعت نفی
 قرینات جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد که اسهل از نفی مذکور است قد ثبت ان الاشیاء
 مقدم علی النفی در روایت معرفت امام یعنی من که یعرّف امام زمانه ما تسمیته حجة الله
 و انخذلان که در کتب معتبره مندرج است موندن است که طول کشد در بیعت واقع نشود و هر چه

سعد بن عباد و بر خلاف طایفه الصواعق الضعیف و مردود بلکه خلاف آن را زنی است
 با وصف سخت و تمام طرق نزد محمد بن مردود و مردود و نحو خلاف اسماء بنند که قال بحلی فی نهج الخوارج
 از احادیث مطرود و افضل سید مرتضی در شافعی و مجلسی و بحار متبوعان یافت که نزاع سنت جمیع سعد بن
 عباد و راجح است در جمیع این علوم بلکه اتفاق کلامی که از صحیحین دریافت می شود در جمیع مت ارجح
 نیست باینکه نماند خنی و مگر که نقلی بسند احادیث از دو آن است باسی بهی مثال او یا بنجه بر ناظرین شرح
 تجارتی ال زناد ساری مخفی نیست می توان گفت که این بر آن که دال بر با خبریست و ابو سعید را و آن
 بسبب عدم اسناد زهری ضعیف است و غیر مقبول در روایت ابو سعید که منطوق آن است که این
 حضرت زبیر رضی الله عنهما ز اول است سند و موصول پس این البته صحیح خواهد بود و بعد از طریق
 تطبیق و دفع اختلاف باین اعتبار و تفصلاً آشکار شد و ضرورت بدان ماند که گویم بحیث او نوعی ختفا
 و نامیه علامت واقع شده این همه که دید می و سبب و تقدیر تسلیم لفظ احرار است ال الجوال و قوته
 در تمام طائفه امامیه که درباره سخن ساری سعد و م نظیر اند می توان گفت که در حدیث فاطمی لفظ یفعلن بود
 چنانچه صاحب کتاب تصریح جامعین باضی برای می و است کرده اگر چه نسخه قدیم آن که از نسخه
 منقول است لالت استنباه شان دارد و حکم می نماید که لفظ یفعلن از فاعلی جمع باشد و لفظ یفعلن
 و قن در لغات غرائب احادیث مثل نهایی هر چند بمعنی قتل و احرار می اثم و کفر الی غیر ذلک متعلل است
 در اصل بمعنی استخوان سوال واقع شده پس محتمل که مراد فاروق تهید یا او نحو یافانه عزنا صمیماً سز نشین
 باشد که لفظه نیز و آواز تند را هم شامل است و چون جناب صمدیه حکایت قول و لا یفعلن می نماید
 پس باینکه تخصیص با حقیق نماید خنی بملوک الحکامیه علی الحکم غنه لیکن با وی برجم خویش و است یعنی مذکور
 سخن احرار علی که در این تطبیق هم حاصل می شود و لالت بر نهید یا احرار هم ندارد و فصلاً عن التخصیص و بر نهید
 کتب مقدمه یا حضرات امامیه که در احادیث بسیار بلکه و ابانیت شمار استنباه و او را داخل می نماید
 چنانچه از حدیثات بحار و شرح کلینی روشن آشکار است و غفین است که استنباه و هم را

استبعادی ندارد و هذا غاية ملکی للعقل و لا يخرج بعدا لایضا حکم قوله بچاره عرب آه
اقول اگر بنیاد کلام بر ذنب اهل سنت است پس حاشا که بروفتن مویات و تصریحات علما گرامی
دو می الارب الرفیعة مصداق تجدید باشند چنانچه در عبارت فاضل کرانی و حافظ ابن حجر عسقلانی
خود نقیض فرموده و اعطای نموده باشد حاجتی بذكر نیست و اگر اساس آن اصول است و نقیض نظر
بر محل خود نیست کما لا یخفی صدر دعوی آیت نبیه برای کسانی که مورد ارتداد و احداث تو اند بود از جناب
مؤلف بقیله گفتورنی را بر ارم طاعن که الفاظ حدیث لایست کند بر آنکه این ساختن بر کسانی خواهد بود
که مزید قریب خصوصیت آنها تجدید نیست پس صلی الله علیه و سلم ثابت باشد انتمی محصله معین یا مضرت
شدید میسرانند کما سنین انشاء الله تعالی فی المسکات لا مفسد قول فانظر فی ما آتیتک فی المسکات
اقول لان عنیتکم بکلامی تداد رجوع للمالك بن نويرة و اتباعه و أشیاعهم عن أصل الحق
التجید و الشیوخ و المعاد کما بدل علی هذه الأداة انباء اسلامهم فی الأقالیم لانیة
و العبارة التالیة المنقولة من نسخة النوادر و المقصد لا أقصى و الصواعق لا الاشارة
بنای الرجة المذكورة لا ادر تداد بمعنى تبديل الامور الشرعية و التقصير عن الحق
الحقمة فحق لا تدعى انه كان مشكرا لا أصلا له بمان و برفعه و قاتله ابو بكر الصديق و هذا
السبب لا نقول انه لا يشك بالله كما ادعيت في القول السراويل نقول بانه لو كان
كذلك لما وقع الاختلاف من اكابر الصحابة في قتاله بل و جب تفاقم حبيذ
و استعصاليه فان من أشرك بالله تعالى و أسكره اسلام بعد قبوله فقيله واجت
محلا الخلاف الشقاق بل هو عند جميع موضع الوقوف و ان عنتهم باز تداد للمالك
لذلك لا يخفى أنه عن بعض الخوف و احداثه في الشريعة ما لم يؤذن به الله سبحانه
وهو انه كذلك لا يمنع اجتماع الاسلام مع هذه المزية على القول باسناد
قبل تنقيح الاخبار كما وقع من الفاروق لا عظمه لا يقال على طهارة اخيه تداد

کمال ایمانه و عبادته فی القایع آدم را بنات تبدیل و تقصیر احداث بالکتاب
نویسه که بحیث الحارز کون بر منبذ لازم افتاد پس بنویسند که این عابدین روایات فریقین مذکور است و بناتش
از کتاب فقیهین غیر متعسر اما اثباتش از کتاب اهل حق پس از غایت وضوح ظهور من الشمس و این بر اهل
مطالع کثر علی ز صلح سند و شریح آن کتاب مبرک آن کافی است لیکن در بنی مقام عبارت صحیح بخارا تصفا
منوده می شود و می خنده و رای ابو بکر قتال من منع الزکوة فقال عمر کیف تقابل وقد
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فقالوا
قالوا لا اله الا الله عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله فقال
ابو بكر و الله لا اقاتل من فرق بين ما جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم تابعه بعد
عمر فلم يلتفت بونكر المشرك فادكار عند حكم رسول الله صلى الله عليه وآله في
في الدين من قول بين الصلوة والزکوة و ارادوا تبديل الدين و احكامه قال النبي صلى
الله عليه وسلم من بدل دينه فاقتلوا و اما اثبات ان ارباب امير المؤمنين مع البحرين
اینک حاضر است بوفور تحقیق لفظ و در آنچه نوشته است از ان بنده صریح صادق و بیدار
اشکار است که ادب استماع خبر قیامت و فوات خیر البشر منکر زکوة شد و مقتضای عدم سوغ ایما
فرضیت زکوة را نظر آیت کریمه خدا من اموالهم صدقة تطهرهم و یؤتوهم بها و عدم لحاظ
ایقمو الصلوة و اتوا الزکوة مختص بان نبوت اعفاد کرده و در حدیث خود اینک احداث این قول و تبديل
ما تصر فی الشریعة الغر حایث منظره باقی نیست قال صاحب الکتاب المذکور و الردة بالکسر
و التثدید اسم من لا یرتد و اصحاب الردة علی ما نقل كانوا ضعیفین و ارتدوا عن
الدیور و كانوا یستنبطون احوالهم اصحاب سبیل و الاخری ارتدوا عن الاسلام و
عماد و اقلی کما و علیه فی الجاهلیة و انتفت البصمات علی قتلهم و سبهم و استولوا
علی علیه السلام منهم الحقیقة و الضعیف الثانی که بر تدا و عن الایماز و لایح کن

انكروا فرض الزكوة وذكروا ان خذ من اموالهم خطاب خاص بوزنه
 صلى الله عليه وسلم لم يمتحى بالقطعة وانما الله تعالى جبارا روايات غير كرهه اثبات قصه و
 ترفيد خواهد بود دين نزدیکی محض خواهد بود و کسانیکه لور با وجود ثبوت روشن بالمعنی المذکور در
 امامیه بعلت اتحاد مذہب ملت مومن پاک عقاود می پذیرند اگر دعوی تشبهاد برای اولیای العین
 دارند اثباتش بر ذمه شان خواهد بود و اما قبل ملت نگفتند که با تو کاره
 ولیکن جو گفتند و بدیش سار و محمد مد که ملوک کان مالک و طر فدا ان آن بی نصیب و مالک بر اثبات
 اجتهادش قدرتی ندارد مگر اگر مالکشان اعتقاد خالص تهیت خلاصت الی الصدیقین شد
 جناب میرالمومنین امام برحق و طایفه مطلق سمنداشت کماضح تشکر فی مجالسه و غیره فی غیره و کلام
 المؤلف الضایع بنده که در صورت نیر اطاعت عمال بویکری صدق عطاء صدقات مال زکوة ایشان
 تقلید المذہب الامامیه در عاید لوجوب التقیه بر ضرور بود چون او از خست بارسکلت انشاء دست
 نشید و بر مخالفت جناب مرتضوی و شیعیانیش که با مرتضی حسن همان مطاع لازم الاتباع بنوعی
 نمودند کما فی الجار مصر گردید و قد تصر فی خاتمه التقریر ان خالفه فسمعه تبتهاد و استیاضه
 شریعیه محو الخار و منع زکوة از دلائل فکریه کما برای او در اصول امامیه بقیمان پس بچوبی رسیدار خدا
 رسید زایده برین لکچیت تباه کافر نباشد لکن اینک گناه کبیره بلکه امر ارشادین گناه امری است
 که بر جا خود موصول از بر این یقینیه کشف بلکه منصوص **قله** چون مومن پاک عقاود **اول**
 است بچند وجه **اول** آنکه سکر زکوة را که سفار معتبره فریقین بران لالت دارد مومن پاک عقاود بند
 بخجرتیز و تنجیب در این الضایف را بر دین دوم آنکه عتبار جمیع الحزب که آقا منقول شد و فی ان
 که شرح سخافت و خرافت مالک است بعد ازین خواهد آمد نص **ت** و اما نیکه هرگز وی اعفت
 و خلوصی جناب مرتضوی حاصل بود حضرت امامیه محض بر حسب عتاد اهل حق و انما ک مطاع من عمو
 حضرت صدیق این بهم در نفسی اختیار کرده اند بلکه قال و عتبار سرد و امارت و بجهت

و اگر آنکه که مخالف است با ما است در صحت آنکه اگر او مومن پاک است و معتقد
 بتعلیه مرگ و خلوص و ایمان که حساب او بر صدق نماز و دیگر اوردن و چنانچه حق البقین باقر مجلسی و دیگر
 کتب احادیث و کلامیه همیشه بعد از آن دلیل است بر اثنی و چهارم مخالفت و عدم اوست و این
 و خروج بر خلیفه وقت بعد از آنکه زمان جایزه پنداشتی و قد تقر فی البیضاء ان فی التالی جواب
 لرفع المقدم کیف ما کان چهارم آنکه در بعضی از تفادیرین مومن پاک اعتقاد و اس و شیعیان را مجاب
 صدور بود که کار پردازان اثنی خلاف سیف است که سیف زکوة و صدق اگر نرزد و اینها را هم رسانید بلکه حضرت
 مرگ و کوه خلیفه حق و امام وقت است و او را آنکه سیف است که بعد از وفات سرور کائنات اصدار زکوة
 فرض نیست و اما اینجی علی حدیث اهل فضل اهل فضل و قوله درین گناه رسید این **قول** حصر که از
 فیه فقط مقبلا و می شود یعنی گناهی زوی صدور یافت که اینک و خلاف صدق است و حضرت بر نصیحت
 پند نیست و این جرم با هم باعث قتل بخوان نری او و موجب در نهان و این اموش که وید و این است
 عبارت مجمع البحرین است که در معرفه ائمه فلا حاجه الی اما و نه نایا با جمله چنانچه شیطان در مخالفت
 الهی خود را از موجبین طعن شد و مالک هم با وصف طاعت و کتب نسبت به حضرت یونس سر از
 جید پس چگونه مومن پاک اعتقاد نباشد که ایمان خود را بر نعم حضرت مؤلف بحال رسانید و بر این محال
 قاضی نماید و شوشه بلکه وفیات الامعین از امامیه بوشید نیست که کسی بیانده باشد
 که او را و در اثر تشیع و اهل نکرده باشند و بانه و دقیق و بالذات حقیق و بحال که علای اهل حق
 شکر الله سیاحیم فی الدین در آنکه جمیع در شرح احادیث خیر الانام علیه الصلوة و السلام نیز در
 معینه حکم کلام تحقیق و از اطرحت افادت اوله بر دت است و این المشرار الیه فکله مطالع
 از اهل بنیاد و شن سکنه اند و این الاطلاع علیه مع فوائد حقیقه فطالع ثم قوله چنانچه علای اهل حق
قول اهل امامیه درین مقام هم نگفتند و نهواتی که از ائمه ایشان در محبت و وفادار مالک
 یافته پس هم تدبیر نفی نیست بلکه زبان حال هر کس از سلف و خلف ائمه شیعیان بیت است

مشرحت بيت عشق از لای میا برده لغوی بر شوبه جل جلاله چو زخم شست من از بام
 افتاد و در بر اکثر شریف تصنیف با هم الا مطافه و کتاب شایقی که بر او مشتمل قاضی القضاة عبد الجبار معزلی بقا
 تألیف کرده بتقصای حکم الشریعی بصیر و صدق آن شده که روت مالک المعنی النکاح زکوة و در اثره
 بیرون نماید چنانچه عبارت شریف مذکور که حیرانگاه خلایق است بجمیع مرتبین ملاحظه باید کرد و اما صبیح
 خالدی قتل مالک بن نويرة واستباحة ماله و زوجته و نسبت به الی الردة القوی لم یظهر
 منه بل کان الظاهر خلافا من الاسلام و یجری مجرای العظیم من تقاضا عن
 امره و لم یغم فی حکم الله تعالی و اصبر علی خطاء الذی شهید هو به و قبل ان
 یصطح ما روى من الاخبار کیف یجوز عند حصصنا علی ما لا یجوز عند
 الزکوة مع المقام علی الصلوة و هما مجعوا فی القرآن لان العلم الضروری بانهما
 من دینیه علیهما الساکه و شریعتیه علی حد واحد و هل نسبة مال الی الردة مع
 ما ذکرناه الا قدح فی الاصول و نقض ما یضمنه من ان الزکوة مغلوقة و قد رده
 من حیثیه صلی الله علیه و سلم و اعجب من کمال عجیب قله و کذا لک سائر اهل الردة
 یعنی انهم کانوا یصلون و یحذفون الزکوة لانه لا قدسیا ان خلایق استجیل غیر ممکن
 و کیف یصح ذلک و قد روی جمیع اهل الثقل ان ابائک و صنی الجیش الذین انقضت
 بان یؤخذوا و یقیموا فان اذن القوم الذین یبازر انهم و اقاموا کفوا عنهم و ان
 لم یفعلوا اغلوا و اعلیهم فجعل امارة الاسلام و البراءة من الردة الاذان و الا قی
 و کیف یطلق فی سائر اهل الردة ما اطلقه من انهم کانوا یقیمون الصلوة و یحذفون
 ان اصحاب مسئلة و طلیعة و غیره امرا بر علی النبوة و حکم الشریعة ما کانوا
 یرون الصلوة و لا شیئا مما جاء به شریعتنا الشریعیة من کمال حق رب العالمین
 انما یبغی قدیما و حدیثا الذین یبغی استامیل نوره اند و قبل ازین روت مالک ما یحیی بنی مذکور

كتب حامد طایفه بمحض ظهور جلوه مگر گردید پس حاجتی بان منتفی نیست که کلمات شریفه از آن افاض
 تانها هم در بر گیریم و با جماعتی فیض در سه مقام حرف زدیم مگر انقطاع الناس من تنبیهنا للعالمین فی
 شریف مذکور باستان منع زکوة و اقرار بادی صلوٰه قبل قال کرده بحث کنیم بمقتدا عموم و اما
 بایمان بیانی مذکور هیچ بر همه کس هوای او آشکار شود و ششین آنکه اگر مرد از مقارنت صلوٰه
 زکوة و دعوی یعنی است که اکنون ممکن نیست یکا حدی مرم لغزیت حد ما دون الاخر قائل گردد و منع
 اغرب من کل غریب عند النصف اللیب بکذاش شبهه هورت که علای غریقین در کتب
 خویش آورده اند اما کلام علای مخالفین پس قبل ازین گذشت و اما کلام علای حق پس بمقام
 آنچه فی المحیطین ایام المتبحرین و تفسیر که تفسیریش فرموده و کثوری رفوات خود نقلش نموده بر آن اقتفا
 میرود فأنظره الى عبارته اجمع ما لعوا الزکوة فی زمان انی بکبر الصدقات فی هذه الايام
 و قالوا الله تعالى امر الرسول ياخذ الصدقات ثم امره ان يصلي عليكم وذكركم صلواته
 سکن لهنه فكان وجوب الزکوة مشروط بحصول ذلك السکن و معلوم ان غیر الرسول
 لا یقوم مقامه فی حصول ذلك السکن فوجب ان لا یُدفع الزکوة الى احد غیر الرسول
 و اگر مقصودش اینست که حق تبارک و تعالی در جامای بسیار هر دو عبارت را در کتاب ستطاب
 خویش جمع کرده و بی هم آورده پس مسلم است لیکن مدعای شریف استحالہ الخاراک بن فخره از اد
 زکوة و اقرار صلوٰه مثبت بطلی ندارد زیرا که بدیهی است و نه برانی بران فاعلم شده که هر گاه دو چیز در کلام
 شارع مقارن یکدیگر کند که شود مامی حکام و قیود و جهات هر دو مساوی الا فدام باشد فکیف هم مرم
 درین مورد بر سلاک احاطت معنی ششند و در مقام خود او کیا شریف را حکم میکنیم که خدا را بی رود و یا
 و بعد من غفاق و تفتیر اشد فرمایند که در محاورات کتاب مجید هر جا که زکوة مقارن صلوات می آید
 مصطلح شرعی مراد می گردد یا تصدق کل الاطلاق پس غیر از غناد یا عدم نیاز در طلب با پس دیگر چه
 باعث شده که در کرمه امانا و لیکم از زکوة را خلافا للدرایه معتدایان و تصدق حل فرمایند و خدام

شریعت میگوید هر گاه کسی از کوفه بیرون آید و در کوفه ای که در آن کوفه است
 نماند بلکه تحقیق بود که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 صله بر سر می نماید و این است که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 نیست که بگوید که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 علامه این بیان را در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 و اگر در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 قایل می باشد که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 ضاحت و بلاغت پیش از آنکه در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 بات پیوسته علی علیه السلام میفرماید که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 رسایل الهی و انبیاء و ائمه علیهم السلام میفرماید که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 ممکن نیست که شخص مجتهد بگوید که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 اولیا و ائمه علیهم السلام میفرماید که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 قبل از این که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 تجاوز کرده و هرگز لیاقت اجتهاد ندارند پس این است که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 از شخصی که بگوید که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 اختیار بودند چنانچه آنکه در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 بلکه گفت و اخلاف و عرض آن که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 و از آن دستند که در کوفه ای که در آن کوفه است نماند بلکه تحقیق بود که در آن کوفه است
 چه خرد و کل می باشد و اگر اجماعی صحت بخشد و اگر اجماعی صحت بخشد و اگر اجماعی صحت بخشد

مجامع اصحاب بر السنه اصاغروا کما به جاری نمود از محالات و ادویه است چنانکه گفته اند ع خنان که
 ماند آن از می کز سوزند مصلیاء و علا و ذکر اذان مصلح و مصلح و ذکر شکر و ذکر شکر بر آن است
 که مقصود بالذات از فرستادن شکر قائل است اتصال این دو شکر است که اکثری عوی نبوت
 آغاز کرده و از شریعت غرا کلیه خلیع العذر اگر دیده اند و تنبیه و تادیب باغبین کوه مقررین صلوة ضعیفان
 و ازینجاست که مزید اتهام خالد بن لید علی با نقل را با السیر و التواریخ با مرادول بوده حتی که در حقه ایشان
 نیز منقول است که خالد بعد هم طلحه بنحو بطاح توجه کرده و سرایا با طرف جوانب فرستاده تحت حیت اخ
 که چون انظار زکوة که از اسرار سرزده در صحاح خصوصاً صحیح بخاری مندرج باشد و علمای فقهیین
 بر او پیش نظر کنند شریفی نصیحت را در انکار آن غیر از تجايل و مناظره قاضی عیالجا که دام باعث
 بوده انشاء الله تعالی بعد ازین حوا و انست که شهادت و نه از جمله بشر شریف ثانی گرد آمده بود و بعد است که هیچ
 بخاری از نظر او نگذشت تا شد برین ابتعاد چه موقوف بر آنکه خود از عبارات تالیفاتش مثل شانی غیره
 معلوم میگردد که جامع مذکور را چشم سر دیده که با در آن حالی آن بروجه بصیرت متوجه نگذیده و این
 و اخبار اگر فقط بر آیات خویش است پس قطع نظر از مخالفت واقع کما عرفت بر مخالفین شریف چگونگی
 حجت تواند شد کما لا یخفی علی الوضیع و الشریف اگر بر آیات مخالفین است پس بر آیات آنها بنده
 بلند آواز میدهد که او التبعیه از ادن زکوة باز زده که در وقت قدوم لشکر ظفر بیکر برای پاکدانی
 خویش حلیه یا انگشتر باشد و آنچه شریف کور در قول صاحب معنی یعنی که از اسرار اهل اروة گفتگو کرده
 قابل آن نیست که طلبی هم نمیی محل آن پروازند زیرا که مراد از سائر آیات متعبد کذاب دیگر
 مدعیان نبوت کاذب و عابدین اصنام نیستند بلکه افراد قوم دیگر که عاشق با لک شوند پس بعضی
 کلاش را نیست که مالک بن نویره چنانچه از زکوة انکار کرد همچنین با اهل روت فلا القباس و غلاب
 و ازینجاست که در کلام صاحب معنی هرگز از وجود عدم سبیل که از بطویه و غنی خانه خراب معنی و آری
 پیدا نمی شود کلاش را در قوم مالک است که با است خد صدقات بر آنها داشت و هم کسانیکه از

جماعتی دیگر اسباع او اختیار کردند و در این طوطی صنعت دیگر است که شریف مرتضی عبارت
 خصم خود را بر غیر محل صور خیال خویش فرو آورده و در بعضی نقض آن شده و بر ظاهر است که اگر چنین
 حیل را و تجالیب بکار نمی برد چگونه عند اجمال مشهور می شد که شریف از عهده جواب سبکدوش
 و فایع البال گردید و چگونه سخاست کتاب بدو بخود متوسط میرسد و کیفی که از شخصت هم تجاوز با
 و اگر کسی در کلام کفرین ضلایق هنوز شبیه نماید باید که عبارت قاضی مزبور که خود شریف در کتاب
 شانی آورده و مسلم در کف خویش داشته ملاحظه فرماید و آن عبارت اینست شُبْهَةٌ أُخْرَى لَهُمْ
 وَ ذَكَرُوا قِصَّةَ حَالِ الدِّينِ الْوَلِيدِ فِي قَتْلِ مَالِكِ بْنِ نُوَيْرَةَ وَمُصَاحَبَةِ امْرَأَتِهِ مِنْ لَدُنْهِ
 وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ تَرَكَهَا مَمْلُوكَةً لِحَدِّ عَلَيْهِ وَنَحْمُ أَنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سَيْفِ اللَّهِ سَلَّهُ اللَّهُ عَلَى
 أَعْدَائِهِ مَعَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَوْجَبَ الْقِتْلَ وَ حَدَّثَنَا زَيْنَا عَنْهُ وَأَنَّ عُمَرَةَ وَقَالَ لَهُ أَقْتُلْهُ
 فَإِنَّهُ قَتَلَ مَوْفِقًا قَالَ الْحَبَابُ عَزَّ وَكَلَّ مَا قَالَه شَيْخُنَا أَبُو عَلِيٍّ وَهُوَ أَنَّ الرِّدَّةَ طَهَرَتْ
 مِنْ مَالِكِ بْنِ نُوَيْرَةَ كَمَا فِي الْأَخْبَارِ أَنَّ رَدَّ صَدَقَاتِ قَوْمِهِ عَلَيْهِمْ لَمَّا بَلَغَهُمْ مَوْتُ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا فَعَلَهُ سَائِرُ أَهْلِ الرِّدَّةِ فَاسْتَحَقَّ الْقَتْلَ ثُمَّ قَالَ فَإِنْ
 قِيلَ كَانَ يَصِلُ قِتْلُهُ كَذَلِكَ سَائِرِ أَهْلِ الرِّدَّةِ وَ إِنَّمَا كَفَرُوا بِإِقْبَاعٍ مِنَ الرُّكُوعِ
 وَ اسْقَاطِ وَ جُلِيهَا دُونَ عَدِيهِ انْتَهَى مِنْ شَأْنِ عَمْرِتِ وَ وَ هَمَّ شَرِيفُ مَرْتَضَى أَنْ يَتَّكَرَّ بِإِدْرَاكِ مَحَلِّ
 صَحِيحِ كَيْ عِبَارَتِ قَاضِي بَرَانِ مَحْتَوِيَّتِ وَ فَرَقِصِي وَ آيَتِ كَرْدِه اند متوجه نشده شمع را ذاکم یکن در لکون
 عَائِلٌ صَحِيحٌ فَلَا عَرَفَ أَنَّ يَرْتَأِي الْقُبْحَ مُسْفِرٌ الْكُنُونِ بِأَنَّ كَيْ عِبَارَتِ مَكْشُورٌ وَ مَحَلِّ دَارِ
 بَلَى كَيْ تَقَرُّ بِشَمْسٍ مَعْدُ رُغْدَتْ وَ مِمَّا حَالِكُهُ مَبْدَأُ عَمْرِتِ شَرِيفِ هَسْتِ وَ شَكْتِ كَيْ رِگَاهِ
 تَجَسُّلِ فَاسِدِ أَوْ رَابِدِ قَاطِعِ بَاطِلِ كَيْ لَمْ لَا مَحَالَةٍ لِمَتَعِينِ غَوَابِدِ بَوَابِدِ أَنْتِ كَيْ خِيَالِ فَاسِدِ
 وَ هَسْتِ عِبَارَتِ صَاحِبِ كَيْ بَقِيدِ قَلَمِ آدَمِ هَسْتِ كَالْكَلْبِ نَوِيرِهِ بِمَجْدِ اسْتِمَاعِ خَبَرَاتِ بَرَانِ صَالِحِ
 وَ صَدَقَاتِ اَبَرِ قَوْمِ خُودِ كَرْدِ چنانچه سایر اهل سنت مثل سید و طهرانی و غیره با صدقات ابر قوم

خویش را گردانید و ادا می نمازد و ایمنی از کوه طعن پاک بود بلکه مستجاب شد و هر که اهل زهد و عبادت
 این طریقی شارب این حقیقت را دیده اند و در طلال انجمنی که شریفی از منی انفس شوقه بان شده
 چند میل قاطع در عبارت شریفی واقع است و لطف از همه آنکه شریف هم بدلول آن با قرار دارد لیکن در قسمتی
 صحیح و دل عبارت بر مطلق است عصبیت بر او عالمی رد حالا آن لایل را بسع صفتش و اول
 آنکه باز پس از آن کوه فرغانه جان وصل است که سید و گرد میان نبوت کاوه پیش از آنکه
 بر اخذ صدقات منصوب باشند یا اتباع و اتباع این شهر اصدقات را نزد آنها جمع میکردند
 و بواسطه ایشان بخواب خاتم نبیان میفرستادند هرگز این امور را بخار و اثنا عینی و اثنا
 نمی شود بلکه خلاف آن در کتاب بیحد و منی است و تفاضه موعی است که معید که انتخاب
 رسالت نمونی فرستاد که **مُرْسِلُهُ رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَكْبَرُ**
فَإِنَّ الْأَرْضَ لَنَا بَضْفًا وَلَقَرْتُهُ بَضْفًا وَلَكِنْ قَرْنُ يَتَدُونِ وَأَعْرَضَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلْبَنِي بِنُفْمُ فَرَمُو که در صحیح محمد رسول الله المسیح که **لَا كَذَّارَ إِلَّا بَعْدَ فَرَاتٍ**
لَا كَذَّارَ اللَّهُ يَوْمَ تَقَامَرُ تَبْنَةُ كَمَنْ عَادَهُ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ آن شریف بعد از روایت
 خیلی بیج و ناخوب بوده و جمع ملاکی فوج کوشید تا آنکه زیاده از حد هزار کس شهادت را باین شکل
 صاحب ملاج النبوة کرده اند و جوهر و باغ شان مختل کرده بود و بار او را اصدصال شریف غرضی
 کردند و قریب بود که آن شور و خیز دعوی نبوت را فراتر نهد که ناگاه اینو که با بر طبق حد و قرآنی نفس
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي كَفَرُوا بِهَا عَلَى الْأَكْثَرِينَ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي كَفَرُوا بِهَا عَلَى الْأَكْثَرِينَ
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ شران بیکر در این دست اهل صدیقین کفایت فرمود و بعد از آنکه شریف
 بکفر و مادی طاعت انداخته و قال است حاجت تفصیل نیست چنین نیست بلکه صدقا
 بخواب خاتم نبوت نیست اما طالعین خود را که عروج و خروج از دنیا

نمود

شریف تغاتی است محوی یکدیگر که حامل وحی او جبریل امین است چند بار سید راج از وی وقوع
 یافتن بسیاری از اعراض و بیماری و گردید و اهل بداد و اورا لمجاد و او ای خود مقرر ساختند و او تا
 شمس خال دین و لید نیارده هر میت خرد و بنویس تمام رفت هرگز گاهی میدقات قوم را بستی
 و نه زکوة فرستاده اگر چه بعد ازین خرابیها که مذکور شد تو فوق اسلام یافته بلکه در حریف مذکور است
 شهادت شده اما اسود و عسلی که نام او عیله و لقب او ذوالنارخا بمعجمه یا بجا بهله در شیر کور است
 پس گاهی مشعبه بود که جمعی از مردم بکارهای خوشی و شکر و بشارت و بشارت عظیم خروج نمود در باره
 اختلاف است اکثری از محدثین می گویند که درست فیروز دینی شتم حقیقی در عهد کرامت محمد پیغمبر
 علیه السلام بود و او را کفایت نمود و جمعی از ارباب سیرا اعتقاد است که بدم اساس و محسوب
 کا و به قتل آن بعین زمان خلافت افضل الصدقین است بعد از آنکه اجماع بر آن از آنکه قاتل او فیروز
 مذکور است هرگز یعنی اثری در کتب مذکور نیست که او بخلاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم ساختگی کرده باشد و
 زکوة را از آنجا فرستاده دوم آنکه صاحب گفته اگر کسی گوید که مالک آن نوبه نماز می کند
 بنسبت از او با وجهی دارد خواهیم گفت و دیگران هم از بقیه اهل دین نمازی خوانند و تخصیص
 حیست ندانی که نسبت از او با این مردم بدان جهت اوفاد که بمنع زکوة و فتنه و باسقاط وجوب
 خیال استند این قول و اول دلیل بر بطلان فهم شریف مقتضی است زیرا که اهل دین شرعی و بیعیان
 بنوت کا و به که معارضه قرآن مجید دارند و در از از اسوره الفیل این مملکت مریضه اند الفیل
 ما افضل و ما در یک الفیل لغزب فی خرطوم طویل با نماز اهل اسلام چه کار است مصرع
 سگ مسجدی غافل از عقل و دین و و اینهم شریف مخصوص کلام خوشی شعاری کرده جانیکه گفته
 ما کانوا یرون الصلوة و الاثام جات بشر یقتنا پس علم شد که از سائر اهل دین و عرفان
 بی ریلوع مراد او اند و هو المطلوب سحر مکره خاتمه جانشین عی حکم و تالک اتباع او بجهت انجاء
 زکوة بود و در کتب نیز بر آن قاطع بر بطلان تخمین اتمام شمس عیسی علیه السلام کفر می کند از

بر خلاف واقع بسبب تهازل زكوة لازم آید و ايضا مستلزم اين معنی است كه كفرو ارتداد اولين صبر
از جهت دعوت نبوت كافيه نباشد و اين جزاء امام شيعين صحيح مافى تجويز نتواند كرد باقى ماند كه طهارت
كفروت برالك بن نويرة و باعش كيدام معنی است اين مرعده بذكر عبارت صاحبناج شرح مصابيح
مانداولى مى شود و همي هذه قال الخطابي راجع تعلفت الروايف برواية ابي هريرة للظعن
الامامين الي بكر وعمر رضي الله عنهما وادعوا فيهما المناقضة لنعننا والحاد
فان راسهم الكذب والطعن في السلف قالوا قد اجعلوا هريرة في اول الحديث
عن كافر العرب وارتدادهم وفي اخره عن ابي بكر انه قال لا فائت من فرق بين الصلوة والزكوة
ولم يكن في الحديث ذكر الصلوة والزكوة حتى يقول ابو بكر فانك من فرق بينهما وقالوا
ان عمر لم يوافق على الحرب لقيام الدليل على قوله ولكن مساعداً وتقليداً له كمن يمد
العصمة له وان له خلك واذ كان كذلك فالتكليف مسليكم كما في اخر الحديث
فكيف حاز لهم قتلهم وسبيهم وان كانوا كفارا مرتدين كما في اول الحديث
فما معنى القول بان لا فرق بين الصلوة وما مضى سبيهم واستبعادهم وقد اجمع
على ان المرتد لا يسبى ولا يستبعد فلم يخل فعله وصنعه عن تعسف وسوء سيرة
وسريرة وقد كان القمام متاولين بمنع الزكوة محتجين بقول الله تعالى جد من امرهم
صدقة ومثل هذه الشبهة توجه الكف عن قتلهم وسبيهم قلنا قد ثبت بروايات
صححة عن ابي عمر رضي الله عنهما واسر وغيرهما ذكر الصلوة والزكوة كل ما ذكرت
في الطرق ورواية ابي اوهب رضي الله عنه ايضا رواه محمد بن اسحق بن خزيمة امام
الائمة في الحديث باسناد صحيح الى ابي هريرة ومع ذلك يشتهر ان ابا هريرة انما
لم يذكر الحديث بمائة اعتماداً على معرفة الحاطين فانه كان شاكراً ووجه
الجمع بين اول الحديث وخرجه ودفع شبهة الرخصة ان الذي ارتد في كونه صديق

ارْتَدُّوا عَنِ الدِّينِ وَخَرَجُوا عَنِ الْإِسْلَامِ وَعَلَى الْكُفْرِ وَهُمْ الَّذِينَ عَنَاهُمْ يَقُولُ الْبُحْرَانُ
 مِنْ كُفْرِهِمُ الْعَرَبُ وَهُمْ مُسَيَّلَةٌ وَأَحْبَابُهُ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ وَلَا سَوَاءَ الْغَنِيَّةُ وَأَحْبَابُهُ مِنْ
 أَهْلِ الْيَمِينِ وَغَيْرِهِمْ وَنَاسٌ آخَرُونَ ارْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ وَلَا يُؤْمِنُونَ وَتَرَكُوا الشَّرَائِعَ مِنَ
 الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَغَيْرِهَا وَعَادُوا إِلَى مَا كَانُوا عَلَيْهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَلَا يُكْرَهُ لِيَسْجُدَ لِلَّهِ تَعَالَى
 لَيْسَ بِطَرِيقٍ إِلَّا فِي مَسْجِدِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَمَسْجِدِ عَبْدِ الْقَيْسِ بِالْحَبَشَةِ فِي مَقَرِّ قَيْسٍ
 لَهُمَا جَنَائِمُهُمْ الَّذِينَ عَنَاهُمْ أَبُو مُرَّةٍ فِي أَوَّلِ الْحَدِيثِ وَالصَّنْفُ الْأَخْرَهُمْ الَّذِينَ قَرَأُوا
 بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَأَمَرُوا بِالصَّلَاةِ وَانْكُرُوا الزَّكَاةَ وَوَجِبَ الْأَدَاءُ إِلَى الْأُمَامِ وَهُمْ
 الَّذِينَ عَنَاهُمْ أَبُو مُرَّةٍ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ وَعَرَضَتْ لِعَمْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ تَعَالَى عَنْهُ الشُّبُهَةُ وَ
 نَظَرَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى قَالَ وَاللَّهِ لَا فَاتَلَ مِنْ مَن قَرَأَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
 وَهَذَا الصَّنْفُ عَلَى الْحَقِيقَةِ أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّمَا يُدْعَوُ بِهَذَا الْأَسْمِ فِي ذِيكَ لَوْ قُتِلَ بِحُجَّتِهِمْ
 فِي عَمَارِ أَهْلِ الرِّدَّةِ فَأَصِيفَ الْأَسْمُ فِي الْجُمْلَةِ الرِّدَّةُ إِذَا كَانَتْ أَعْظَمَ الْأَمْرِ مِنْ خُطْبَا
 فَإِنْ قُتِلَ لَوْ كَانَتْ مِنْكُمْ وَالزَّكَاةُ فِي زَمَانِ بَيْتِي بِكِرْ أَهْلُ بَيْتِي وَلَمْ يَكُنُوا كَمَا رَأَيْتُمْ كُنْتُمْ فِي زَمَانِنَا
 كَذَلِكَ فَلَمَّا مَرَّ بِكِرْ هَذَا الزَّمَانِ كَفَرُوا بِهَذَا جَمَاعٍ وَالْمَرْءُ أَنَّهُمْ وَأَنَا فِي زَمَنِ تَبَدُّلِ
 الشَّرْعِ وَأَحْكَامِهَا وَلَيْسَ لَنَا كَذَلِكَ وَأَنَّهُمْ وَقَوْلُوا فِي الْفَرْدِ بَيْتِي النَّبِيُّ صَلَّيْهُمُ وَكَانُوا
 جَمَاعًا بِأَمْرِ الدِّينِ يَعْنِيكَ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَأَمَّا أَنَا فَقَدْ شَاعَ وَأَسْبَغَ قَاضِ الْعِلْمِ يُوجِبُ
 الزَّكَاةَ حَتَّى عَرَفَ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ وَالْجَاهِلُ وَالْعَالِمُ فَلَا أَحَدَ رَنَمَ لَوْ كَانَ قَرِيبًا بِالْعَهْدِ أَوْ
 بَعِيدًا مِنَ الْعُلَمَاءِ فَقَدْ وَرَوَاهُ الشَّيْخُ فَإِنَّهُ كَانَ أَمْرًا لِاحْتِجَادِيًّا رَأَيْتُهُ لِلصَّحَابَةِ وَقَدْ
 اسْتَوْفَى عَلَى رَضَى اللَّهِ عَنْهُ جَارِيَةً مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ فَوَلَدَتْ لَهُ مُحَمَّدٌ حَنِيفَةَ وَلَمْ يَمُتْ
 الْعَصْرُ تَغْيِيرًا بِهِمْ وَاجْتَمَعُوا عَلَى أَنَّ لَرْتَدُّكَ لَا يُسْمَى وَفِي الْجُمْلَةِ إِنَّ سَدَّ اللَّهِ الْإِسْلَامَ وَقَرَأَ
 الَّذِينَ كَانُوا هَذَا الْقَتْلَ وَالْقَتْلَ فَلَا يَسْتَدْفِعُ مِثْلَ هَذِهِ الشُّبُهَاتِ الْحَسَنَاتِ كُلِّ

یرومی و همه قبیل که بر شمشیر خود آه و آتش از آتش عفرین حصبه از رویات امام علم طوسی
 مداندند مافرج صحاح مستحقین خا هم که اکنون در ثبوت این امر که بعضی دیگر غیر از بنی یروم مملات ملک بن
 نویره ارد بند که ام حالت بنظره باقی ماند و صحت قول صاحب منصف و کذا لست از اهل الرده چه نزد و
 مجال و کنج ایشانست محمد که کاین روایات چنانچه بر بنید عاد لاکت یکند برای تکذیب شریف ثانی
 که او امی صلوة و ابائی زکوة را از دایره امکان خارج نموده بود هم بجاری آید و بر فرض محال اگر اولیای
 شریفین دعا و لاطاله خود اصرار نمایند و با وصف این روایات و عبارات از دایره ترمیمات
 خویش بر اینند البته نزد احد از طبیان مر این مرض صحت ادوای خواهد بود این است حال شریف
 امام الامام مامیه و بطلان استماع او از مقصرین منخرین که نوبت یا بخاریدیهات اولیای سیده تا بقوم
 دیگر علما که برای سرستمالک خویش با طرین را بسط فلک دهند و زیاده بر اهل کتاب باره
 صلوات علی کینه نورانند چه گفته آید فی نفس الملک و نفس المملوک و نفس الطالب و نفس المظلم
قوله و اینهم یکسوخ **اقول** متحقق اهل سنت کثر عملی فی العالمین و کتاب امیه ثابت نموده اند که
 حضرت فاروق بحیث عدم اطلاع بقصیل حقیقت حال چنین فرموده بود مس ذلک رجوع او هم غریبه
 و بیاع رسیده و غافل از قصاص و ان فرمان واهی خود نیز دلیل انید عاست کما لا یخفی و ایضا
 که باقر مجلسی در عدم قصاص و ضرب فاروق با صدق شریک است نه چنانچه عبارت حق البقین در بیان
 وجه طعن بر بکر صدیق این خصوصیات است می ندیده یکی آنکه خالد را بر بعضی ملک قصاص کرد و دیگر آنکه
 حذرتنا که خالد بازن مالک است اما مت نمود و دیگر آنکه خون سائر مقتولین باطل کرد و قصاص و شایان
 را گرفت و درین کار با عمر باو شریک است و در تفسیر قصاص مالک از خالد عمر شریک غالب است اما
 و طاحسین کاشفی **اخ** **اقول** حاجی بکر روایت طاحسین که عاشر شش شش شود باقی مانده
 بروایت متعبر مایل است ثابت فرمایند که فاروق اعظم بکر خود اصرار داشت پس چرا انهمه گفت
 انزال بن روایات می باید کشید مگر در ذین حضرت حسن طاحسین باسخ و ثابت است

که برایشان است انداخته بالزام سنیان بر و اخته و آنچه ملا محمد تقی داشته اند و در حق ملا حسین مذکور
 زیر تبسم نموده اند غالباً که در تصانیف ایشان ندیده بلکه بسامع حکایه کوفه هم نرسیده پس این اگر تخیص مقال
 محقق اصحاب در اوسع صاحب خبر اجتماعی دیگر از اساطین مذہب سید که کشف حال ملا حسین کاشفی قلم
 تراشیده بر فرعون خود پرده را از روی کار بر انداخته اند اینست که ملا با باشند سبزواری از شیعان
 رفوکار بود پسر از ان انتقال کرد و در هرات آمد و بمصاحبت و رفاقت امرار و ملا طین آنجا توریه
 و تفریح در ساخت و نشو و نمائی تمام پیدا کرد بعد از گذشتن شهر بلکه مرود و چون بوطن خود گشت
 باران در دریای کیش ام و غده غریبه پیدا شد که شاید در صحبت اهل سنت از مذہب آبائی خویش نایب گشته
 بخدمت سنیان پیوسته باشد یکی از حرفیان برگماشتند که در اشائی و عطا قبا و یافته با وی هم زبان
 کنند تا حقیقت مذہبش بخوبی منکشف شود اتفاقاً ملا حسین در اشائی تقریر افاده نمود که جبرئیل
 امین و از ده هزار بار بر جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله الهی فرود آمده آن شخص که در کتب گماشته بود پیر
 که ملا راست گو که حضرت جبرئیل بر جناب مرتضوی چند بار نزول جلال فرمود ملا فی البدیہ گفت
 که نسبت چهارم از مرتبه تمامی حضار بعد این حساب شمار در ورطه تحیر فرو رفتند و آخر الامم گفتند که
 از کجا در یافتی جواب او که از حدیث انکم ذین العلم و علی بابکها و آیت کریمه فَاُولَئِکَ یُتَوَاتَرُ مِنْ
 ابوابکها چه معلوم شد که آن وقت حضرت روح القدس از همین در بود و نگاه باران انبیایت منبسط گردید
 و اطمینان قلب هم رسید که از مذہب سبزواریان انحرافی نور زیده و هر چند این جواب محمول بر بعضی
 و ایہام سائل میتوان شد کما لایخفی لکن باطنی طرای صفهانی و شائش بعد صدوز این جواب هیچ ترد
 و احتمال در قلوب حرفیان نماند که کل حزب بما لکینہم فرعون قولہ و صاحب قصه الی آخره
 اقول در بنیام بر تقدیر صحبت اعتبار این روات با تمام عوام را غلبان می شود که خالد بن لبید هم از مرف
 طبعه اصحاب کرام است او را باین لفظ شنیع و کلام فطیع یاد کردن چه منسی داشته باشد و از آن
 و هم برین پنج است که صحابه کبار را اگر چه خلفای راشدین عنوان شد علیهم السلام باشند

از حقیقت بشری منزله نباید فهمید در تواریخ و کتب سیر و حدیث مروی و هر قوم است که معاملات
گوناگون و مطامع و بطلان در نعمات دینی و دنیوی فیما بین ایشان افتد و مسائل و مضامیر
بهمینا ظهور می بخشد که ناظرین قطعاً امید است که بارگزار زینهار ملاقات خواهند کرد و بعد از آن
مثل شیر و شکر می نمایند و لانا رشید المصلحین علی المدعیان فی العینین در کرده صفدر میرزا بیکه تو
سناظره و سازد و بیان حضرت عمر و حضرت عثمان و مسائل بجای میرسد که ناظر گمان می نمود که ایشان
گامی با هم متفق نخواهند شد چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی و تاریخ اختلاف از ابی سلمه بن عبد الرحمن و
بن السیب است که گفته اند ان عمر بن الخطاب عثمان بن عفان کانما یساکر کان
والمستلزم بینهما حتی یقول الناظر لیهما انهما لا یجتمعا ابداً فما یفترقان الا
علی احسنه و اجمله انتهى بلفظه و اگر چنانچه بحث اختلاف را در وهول و بیان ابی غیر ذکر
من الوجع حق لمفی احدی با بنین بنون باشکوک نیست پس از انقضای حکم می بردند تا آنکه یکی بظهور منصور
و دیگری مخدول و منکوب می گردید و خلیفه وقت نظریات قدیم و رعایت قواعد سرعت نمی
مصطفی قربت و آشنائی را بطور اتمی داشت چنانچه کتب معتبره حدیث تواریخ مکتبه مجلدات فضل
تخلیف فتح القدر شایع عمل این مدعاست و اللفظ للاخیر و ذکر المقداد بن الاسود حنفی
من عثمان رضي الله عنهما سبعة آلاف درهم ثم قضاه اربعة آلاف درهم فترأفوا
عمر رضي الله عنه في خلافته فقال المقداد ليخلف يا امير المؤمنين ان الامر كما يقول
وليأخذ سبعة آلاف فقال عمر لعثمان انصفك المقداد و أخلف كما يقول و أخذها
فلم يخلف عثمان فلما خرج المقداد قال عثمان لعمر رضي الله عنهما انك انت سبعة
الاف قال فما منعك ان تخلف قد جعل ذلك اليك فقال عثمان عند ذلك
قاله فيكون حليلاً للسأفة على جواز رد الميراث على المدعي الجواب انه كان يكره
الافياء على عثمان انتهى چون مناظره اینهمه اختلافات و مشاجرات نمود و بنویس و بنویس تو

برای اطمینان عبادات خالق الموضع السموات و فاء الموعود و تفرقه سلیق و انش کفار و مشرکین
 و تحقیق سایلین بود بجهت حسنیت خورشاد و نبوی هم و حق پرستی و حق گزینی و عبادت و نبی اخل شد
 هرگز خشونت و دشمنی این برگزیدگان کبریا را که انچه چوین و شیخ عوام نباید فهمید چشم پوشی از حق
 نباید گزید آیا بر احدی از اهل سنت و جمیع حق تواند بود که حکم بخین بر باب انارای بدگو یا هم در
 مناقض و مخالف بود زیرا که صدیق است بخیر است که دست این فدیاء و نیرند از سر خون آنجا
 بر خیزند و راجی همان اگر افاروق باستیصال شان متوجه بود خیال تقدیر می چوین نسبت هر کسی را
 با تنها مرصیات الهی را نسخ می و بدرافت صدیق بقرت خلیل علیه السلام مایل و انست شد فارق
 بخشود حضرت لوح موازن فرمود و فضائل هر یکی بشمار و ناخنی برای احدی نهد و چنانچه مختصر
 امامیه بر او این گونه احادیث کشف حقیقت می پردازند و اهل حق را بیل عطوفت و امثال این مواضع
 منت میازند صاعقه الی اللالی یعنی این جمهور که در کار امامیه و فضل معروف شهرت کتاب او است
 مشایخ و معنی شایسته فاضل کتاب مطبوع بیان نموده شکاف و صادق می یکدک لایخی علی بن
 اسال اصول و ایستیکند ان النبی صلی الله علیه و سلم اخذ سبعین اسیرا یوم بدر فزک
 العباس و عقیل از عقیله فاستشار ابابکر فیهم فقال قومک و اهلک استبقوا لعل الله
 یتوب علیهم و خذ الفدیة یقوی بها اصحابک فقال عمر بن الخطاب و اخرجوا فخذ منهم
 و اضرب عنقهم فانهم طردوا الکفر و اخذ منهم الفدیة من علی بن عقیل و حرم علی العباس
 و عقیل من فلان فقال صل الله علیه و آله ان الله یلک قلوب حال حتی یقول لک من الدین و
 یقسی قلوب حال حتی یقول ان الله یلک قلوب حال حتی یقول ان الله یلک قلوب حال
 فان الله منی و من عباد الله فانک عفو رحیم و مثاک یحرم منی و قد قال لا تدبر علی
 الارض من الکرافین دیا را انک صراحت نداده اند بجهت عبادت و کمال و کمال و کمال
 کفار انما قال ان شئتم قتله و در شئتم فادینه و یستشهد منکم بعد فیه فقال ان یل یلخذا

الْقِدَامُ فَاسْتَشْهَدُوا مِنْهُمْ بِأَحَدِكُمْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِلَفْظِهِ وَتَحْتِمْ مَنْ يَنْدُ
 كَتَبَهَا ابْنُ جَبْرِ نَاقِلُ ابْنِ دَاوُدَ نَبِيَتْ بَلَكَمْ جَبْرِ نَافِيسُ ابْنِ الشَّيْخَانِ نَزَاهَاتِ كَتَبَتْ خَانِجِيَةً بِرِصْفِ
 كُنْزِ الْعِرْفَانِ تَفْصِيحُ فُخْرِ الدِّينِ بَارِزِي أَمَامِشِيلَ بِدِهِيَّاتِ أُولِيَّةِ سِتِّهِ بِمَقَامِ بَعْدَ رَازِمِي قِيَامَتِ
 مِيكَمْ كَرَامَتِ أَكْمَرُ دُورِ دَهْرِ مَقَاتُونَ سِيرُ كَرْتِهْ بُوْدَنَازِ اَجْمَلِ عَبَّاسِ عَمَلِ بُوْدَنَ حَضْرَتِ سَالِحِ
 اَلْمَدِينَةِ وَهَلْمُ وَبِالْإِشْيَانِ بِاصْحَابِ ثُبُورِ فَرْمُو بُوْدَنَ كَرْتِ كَا بِرِ اَصْحَابِ عَرَبِ قَوْمِ قَارِبِ عَشَائِرِ تُوْنَدِ
 اَكْرَمِ كَرْتِ رِطَافِ رِطَافَتِ خُدَايِ بِدِهْنِدِ بَاشَدِ كَرْدِ زِي بَدِ وَهَاتِ بِرِ نَدِو حَالِ اَصْدُودِ وِدِ
 سَلَامَانِ زِيَادِ وِدِ مَكْرَتِ بَارِ سُولِ اَلْمَدِينِ تَكْذِيبِ كَرْدَنِ تَرَاوِ بِرِوَانِ كَرْدَنِ اِنْهَا اَلْمَدِينَةُ فَضَائِدِ
 بِضَائِعِ تَاكُرْدِنِ نَدِو كِلِزِ اِلِشْيَانِ فَدَا رِ اَعْتِمَالِ اَلْعَبْلِ سَبَاوِ عَبَّاسِ بِحُجْرَةِ فُطْلَانِ اَبْنِ تَاكُرْدِنِ نَدِو حَضْرَتِ
 صَلِّ اَلْمَدِينَةِ وَسَلْمُ فَرْمُو كَرْتِ حَقِّ سَجَانَةِ وَلَقَا دِلِهَائِي حَرَمِ رَا اَكَا سِتْ كَرْمِ مِيكَارِو دِهْرِ تَبَنِيَهْ كَرْمِ تَرَاوِشِيرِ
 اَسْتِو دِيكُو دِلِهَائِي بَاشَدِ كَرْتِ نَزَارِ سَنَكِ سَتْمَلِ نَوَائِي بِاَكْرَمِ اِشْيَانِ اَبْرَاهِيمِ سِتْ عَلِيَهْ اَلْهَامُ كَرْتِ
 فَمَنْ تَبَعْنِي فَلَا يَفْنِي وَمَنْ عَصَاكَ اَلْكَ عَقُوبٌ عَزِيمٌ وَشَلِ تَوَائِي عَمَّ بِحُوشِ نَحْ اَسْتِو كَلِكِ كَرْتِ اَلْمَدِينَةِ
 عَسَا اَلْكَ اَصْرُ مَلِكِ اَلْمَدِينَةِ اِيَّاكَ اَبْنِو حَالَتِ كَرْمِي وَخَشِي اَسْتِو كَرْتِ اَلْمَدِينَةِ اَبْرَاهِيمِ عَلِيَهْ اَلْهَامُ مَكَاوِشِيرِ
 بِمَقَامِ مَقَامِ وَفَتْحِ سِتْ حُجْرَةِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ سَبَاوِ اَسْتِو كَرْمِ سَبَاوِ اَسْتِو كَرْمِ سَبَاوِ اَسْتِو كَرْمِ
 مَتَوَقِعِ نَبِيَتْ نَزَارِ اَعْتَابِ اِلِشْيَانِ اَبْنِ اَسْتِو كَرْمِ نَسَا سِتْ دِلِ غَمْتِي وَاَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَبْنِ اَسْتِو كَرْمِ
 خَوِي اَبْدَانِ اَبْنِ خَضْرَتِ صَلِّ اَلْمَدِينَةِ وَسَلْمُ فَرْمُو دِلِهَائِي اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ
 اِلِشْيَانِ مَتِ اَخْتِيَارِ كَرْدَنِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ
 اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ
 نَائِدِو رِخَا حَكَايِ طَيْفِ سَاوِيَهْ اَبْنِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ
 بِاَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ
 مَحْرُومِ نَائِدِو حَكْمِ ضَرُورَتِ وَجْهِ خُودِ اَلْمَدِينَةِ اَدَاوِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ اَكْرَمِ اَسْتِو كَرْمِ

و همچنین استائش و آفرین و آویزش و پیش و ضرب و شلاق و وفای و شقاق چون صد و هجده
حسبه بود و عبادت کثرت به چون خالد را معصوم ندانستند و هنوز حقیقت حال الطور دیگر دریافتند از
اخبار غیبیه اطلاعی ندانستند و باره خالد و مالک گفتند آنچه گفتند بخلاف جناب امیر المومنین ابو تراب مستنده
که با وجود حصول مرتبه عصمت این صغیره و کبریه سهوا و عدا از ابتدا عمر تا آخر آن که قسم حضرت زهرا را که هم محفوظ از خطا
و خط و معصوم از لک زلال بود و بر نفس الایم نبودند و فرمودند آنچه فرمودند برای طاعت قلبت بیعین
مخلص این قصه طویل از بحار الانوار مجلسی اردمی گنم تا منظره تهمت میان بر خیزد و اصدار طبعه بگریبان
این سجدان بنیاد و آن این است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجهت امیر المومنین فرمود که من امروز
بخانه شما افطار خواهم کرد و حضرت امیر خلی نادوم بود و بجهت آنکه از چند وقت در خانه می آمد می پرسید که چه
هست فاطمه زهرا رضی الله عنها ششمی می خورد که خبری نیست با جمله هر دو جناب خانه آمدند و خانوان
جنت تمام بر از طعام که گاهی مثل آن دیده بودند بر ستار خان پیش و رانس و جان بنیاد و حضرت امیر
ملاحظه این امر فرمودند حضرت قبول فرمودند و ریافت گفت که امم حصیتی از سر صاع رشده که موجب تهنیت
افتاد علی قضی کرم الله وجهه فرمود زاید ازین که امم حصیتی خواهد بود که از چند وقت قسم می دادید با کسی خبری
موجود نیست این قاپ طعام از کجا آمد حضرت سیده النساء و آبسان کرد و گفت که او نه تو خود
میدانی که قسم من کذب بیفرغ و اظهار من هرگز دروغ نبود انگاه جناب سالتما بقیه را بتوفیق کامل تمام بیان
فرمود که این قاپ طعام از درگاه ملک عالم در جلد و آن چند در هم که براه نهاد و او فرارسید یعنی تغییر در
بهوقوف کن فاطمه را از دروغ گویان پندار و بالا اتر از همه که برای استیصال اعدای نامیه در باره
ادعای وضع مناقب نمایان شدن قطع مطاعن این بزرگان دین که اسب بچه انشاء الله تعالی بکار آمد
که چون بر محبتی خلع خلافت خویش شمشیر و معاویه بن ابی سفيان را بجای خود حاکم ساخت و بخت
نواخت حضرت سلطان کربلا هیچ دقیقه تذلیل اهل علم وقت فرمودند که است حتی که بابت صاحب الفهم
و دیگر اکابر امامیه و کتب شری فرمودند که والله اگر بنی امی بریدند بهتر بود از آنکه وادی سلسله و آت

می‌دیدند و بعضی از رفقای آنجناب در تفضیح و تبصیح جایز نیم کردند شدند حتی که لقب مبارکش سود و جوده
سوسین و نعل سلیمین گذاشتند یعنی بپاه کشتند و می‌نمایان بایان رسوا سازنده سلمان و نام قائل این کلمه
نام که نزد شیخ از خلص شیعیان می‌جستنی است سفیان بن عقیل است العجب و ما او را
ما العجب که حضرات امامیه فقط نفر ریشه هوفاروق را که بشهادت قرآن مبین بود انداخته علی الکفار
و حدیث سید المرسلین بر او اربعین کما عرف مثل قائل فحوائی لا تدار علی لا و ضرونی الکفارین
و دیگر است و بر و خاشاک روز صلح حدیبیه معاویه که فرمود و حدیثی که فرمایند و سخن
در از و استین انضا گواه مانید و در حق آن بزرگ که مثل حسن مجتبی علیه السلام و در وجه المومنین و المومنین
اختلاف این ابیات نمی‌تواند نمود سر پرستی را با قصی لغایت رسانند و او را بمناقب و محامد
می‌ستانید و این تلقیب را بجزارت نبی و محبت اهل بیت برگردانند چنانچه ترجمه ایشان در کتاب کشف
بر نمی‌خشد و در و این شخصی شخصی است که گویا بانی بانی فن تفسیر رجال است شیخ حلی امام عظمایان
اگر خلاصه الاقوال محرم و تعدیل رجال تعلید او می‌نماید و راه تحقیق بقصدش می‌پایانزد و او
مقام شمر است که این بزرگ دو گروه تقدیر از کار او اوصاف و صفات عالی معنی که سواد بسوی
امام عین بی اندامی نسبت به پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام است فکیف حسن مجتبی رحمان هر روز بسیار
و اطراف سفیان مسطور چندان با فخر و زناوند که او را در حواریین آنجناب قرار دادند فقط گفتند که از کتاب
تخصیص ابامی‌ان می‌دید که حواریت از خواص این اصل خوب است و طریقه را آنکه این حکام فقط بزرگان
سفیان هدانی بر موقوف نیست چه بن سعد بن عباد و انصار را که در وقت نقولض خلافت معاویه
ازین قبل بخان و رشت بخط ابامی‌ان وقت بزرگان اند که بار بار ذکر آن خلافت می‌نماید و بحال و است
و از و گلی از شکر حسن بن عیون فت حضرت امامیه بحال طریقه در زمره طایفه صحابه ابرار گریه
رنگ گریه بیکانگی متصف ساختند و این را می‌نمود این در غمخوار می‌نمود و سومی شمار کرده اند چنانچه ترجمه
در مجالس المومنین باید و دید و افرادان صحبت این است که تحسین مصالحه حسن مجتبی علیه السلام یا امیر شام

حضرت خیر الانام صلی الله علیه و سلم با اتفاق فریقین رجم خویش مرویست اما تروایل خون پس با یکدیگر
 ایشان بر پنجه‌ی ناطق و اما ترویش یسین تا این سفرای دستا بلکه غالی ابن جمهر مرانی مور که او ه صد
 است عبارت کتاب حدیث که بر عزم خا صین جو صواب عقیقت اینها است ابتدا از آنکه شومی مکر و فریب
 و عزم و نفاق در بیان شد که آنحضرت بهم رسید و دست که خون پریشان فساد و لیسر جدا فرط می کشند چمن
 آن که رسول الله صلی الله علیه و سلم مکر فرموده بود آن نبی هدا کاستید لعل الله یصلح به بین
 الْعِشْتَنِ الْعَظِمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ تا بعدگان خدا در میان کشته نشوند با معاد صلح نمود و آن که
 عظیم از قتال جدال خلاصی شد و جزای عمل کاران بر وی قیامت حواله نمود پس انصاف فرماید که تعلیق
 صلح و انهم بدین مرتبه که کشید آن نرزه بر اندام مخلصین افتد و ارتعاش قلب بکار از تصوان و معنی بد
 بجای می کشد و امصفا اگر این مضمون از خیال سلطان که بلا و غلصت میا حسن مجتبی برفت باری
 اینهم تعجب مبارک شان در نیاید که در دستور عمل نبی کتاب خجتم بخواتیم اند بیکر طرند راج یافته که
 مجتبی با معاویه با حکمی فرمایند و بن بخلج خللا و در پس نیمه خاشاک و غبار را که بجای می رسد تا کبریا و تقدس
 اسماء اینهم که طرب و درین افتاد هم مستی نه یافت که امام عصمت از خطا و کار است غضب و جود
 نقطه برای از آنکه خطا از صفی و در کار و اوایل امام عظم شیعین شیخ علی بن ابراهیم عصبیت
 امام مرتباید و تصنیف الفین فرماید حضرت امام حسین علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و سلم با یکدیگر
 سر سر مقلد برانامیه زبانه عصمت امام وقت نیز حاصل نباشد با بجهلند و همچنان بکنوبات قاطع خویش با گویم
 و در اینهمه امراض فریاد نامه که جویم بر میان تبر که از تعداد این شبهه بخوبی بطریق از آیم بمطالع دیگر
 بهنوت مخالف الامر تب که ایم قال فضل المکرم حکیم به ما الله تعالی الی انصر اطل
 المستقیم باقیانده کلام و قیام که علی صدق الروایه بالیقین بخاتم شد باشد و حال خاشاک
 بی حقیقت باشد پس یکویم بر خطا هرست که هرگز مضمون حدیث بر خاصا و غمی باید چید که معنی لفظ خدا
 پیدا کردن جز تازه است اما در هر یکی احادیث گویند و لهذا لفظ اساده مسدود در

کتاب قوم شایع است احداث معدوم صورتی از جواز ندارد صاحب مراح و ترجمه لفظ حدوث میگوید
شدن چیزی که نبوده باشد و این نفس است و آنچه گفتیم نیز کریمه لعل الله بحدث بعد ذلك امر
و ذکر همین از تحریر محدث که مفسر بتجدد و مجدد است شاید صدق است برین و محو نیز حدیث حضرت
المؤمن عاتقه صدیق علیه السلام نقل العالم الثقة عن النضر بن ابی المظفر یوسف بن الحسن بن محمد بن
محمد بن الحسن البرزنجی محدثی معتدلی مؤلف الاضواء و نسب الحديث بالحق
الشریف الشیخ صاحب کتاب اعلام سیدی الشیخ فی الباب الثالث والعشرون من کتاب
الکتاب انما احضرت قبل ان اناذ فک مع رسول الله فالتقاء ففونی مع اخوانی
بالقیع فانی قد احدثت اموراً بعد ذلك و لالت صریح دارد بر سیکر احداث ابداع امور جدیده منکر را
میگوید نه اعاده را و کلمه فی الله در اینجا کيف عرفت علی نفسها و استحیث من قرب سید
الانبياء و بهرگاه اینها یا قبی پس بی مانند که احداث برآورد و بعضی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد
و علی بن ایا احد ثواب بعد کمال بقاء دارند و البعد نخواهد بود و لم یزل الامر یزدین علی اعتبارهم تفسیر و تاجید
اولین معنی کافرن بعد الاسلام هرگز نمی تواند افتاد چه در معنی احداث دارند و تفسیر است بدین تفسیر
المفسر و التاکیه و الموکد تطابق واجب اعلام و ما انصوب من لفظ مرتدین و در محکم حجت اینجا زینهار از
لفظ مرتدین مصطلح شرع می توان گرفت الا لفظ علی اعتبارهم شود و لغو خواهد بود هرگاه بالاتفاق من کافره
اختلف بعد از حال حول رتبه حال همین و سابقه حادث شده الا ثالث ایما یکی امر حکما و انصر علیها و دو صورت
بعضی نازل عربی بر صدق است بر حین ان مرثانی از یحیی مراد توان گرفت و لیکن صریح خواهد بود و حکما
نصر علیهم صریحاً یا نه الا کثیر و صاحب مجمع البحار فی لغات العرب و الکلمات و جمع البحار
وفی حدیث الحوض فقال الله لم یزل الامر یزدین علی اعتبارهم و فی حدیث اخر عن
الواجبات لم یزد رتبه الکفر و لهذا قد باعقبا بهم لانه لم یزد احد من اصحابه
بعداً و اما ان تدفع من جفاة لا عار لاهل الهت فانظر فی معانی السبل و کیف

اَبْلَا رَادَةً رَحْمَةً لِّكَ لَا غَرْبَ لَكَ مِنْهُمْ وَتَقَرُّمْ اَنْ لَا تَنْزِلَ مِنْ سَبْعَةٍ وَاعْتَرَفَ
 بِاَنَّ الْمَرْءَ مِنْ لَهْ صَوَابٍ الْبَعْضُ مِنَ الشَّهْوَةِ يَصْغَبُهَا وَقَدْ وَفَّقَهُمُ التَّحْلُفَ عَنْ كَيْفِ
 الْوَدَّ جَابَ وَاسْتَحْقَقُوا سَبِيَهُ السُّقْرَ كَادَ عَلَيْهِ لَاحِقُ مَنْ الَّذِي يَدْعِي اَنْ ذَلِكَ
 التَّحْلُفُ كَانَ سَبِيَهُ التَّخْلُفَ عَنْ سَهْنِهِ عَنْهُ رَسُوَالُ الْمُتَكَلِّينَ وَجَبَّ الْحَسَنِينَ حَتَّى
 صَارَ سَبَبًا لِلْعَارِ وَالسَّيِّئِ بَلِ الْغَرَفِ فِي حُلَّةِ الثَّقَافِ بِالْأَمِينِ وَأَيُّ وَاحِدٍ الْغُلْفُ عَمَلُهُ
 يَدْخُلُ أَصْحَابُ الرَّسُولِ فِي حُلَّةِ تَمُوكَ لَا يَشْفَعُ مِنْهُ شَيْعُ الْمَدِينِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَكَرْبُ شَيْءٍ مَرْبُورٍ مَعْنَى حَدِيثٍ وَضَعِ تَامٍ وَارِدٍ بِنِي مُنِيْدَانِي كَهَبِ احْدَاثٍ كَرْدَنَ بَعْدَ تَوَارِغِ غَضَبِ خِلَافَتِ
 احْدَاثِ الْفَلَيْحِ بَعْدَ مَقُولَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُنْتُ مَيِّ شُودُ كَرْدَنَ اَخْبَارِ كَرْدَنَ بَرِيَا شَمْنِيَا
 خَوَارِ وَفَتِيكَ مَنَارِ فِتْنَةٍ تَوَارِ اِيْشَانِ بِنِي بَعْدِ بِنِي وَطَفِي وَعَدَاوَتِ كَرْمَوَالَتِ اِلْمَاعَتِ تَوَارِغِ اَكْرُوْدَه
 بِهَانِ مِيُوْنِ تَدِيْدِيْ جَمْعِ وَطَرِيْقَةِ تَرُو كَرَابِي سَبَرُ كَرْدَنَ كَرْمَوَالَتِ اَكْرُوْدَه شَتْنَدِ وَطَرِغِ اَكْرُوْدَه
 وَمَقُولَةِ نَبِيِّ كَرْمِيْ سَمْنِي رُتِ قَرَارِ اَدَا مَنَارِ قَلْتِ تَعْمُقِ اَيْتِ فَذَكَ اَعْلِيْهِمُ اَلْهَمَّ جَا كَرْمِ اَيْتِ
 اَزْ اَعْقَادِ الْوَهِيْتِ حَضَرَتْ عَيْشِي تَلَقُّوْنَ اِرْشَادِ جَنَابِ اَنْ بَا زَمِيْ اَكْرُوْدَه وَبَعْدَ عَرُوجِ جَنَابِ وَجْهِ اَلْهَمَّ
 بَا زَا اَنْفَقِيْدَه رَا اَزْ سَمِيْ كَرْمِ اَلْبَحَايِثِ قَوْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرْنِيْ اَرَادَهَ سَمْنِي اَرْتِدَادِ مَلِيْ فِتْنَادِ اَلْهَمَّ
 فَلَيْسَ بَلْ كَرْمِ اَمْتِ مَرْبُورِهِ هَمَّ احْدَاثِ اَمْرٍ جَدِيْدِيْ اَعْقَادِ الْوَهِيْتِ حَضَرَتْ سَبِيْحِ مَنُوْدَه اَمْتِ مُحَمَّدِيْ هَمَّ
 احْدَاثِ اَمْرٍ نَا زَهَ بِنِي غَضَبِ خِلَافَتِ اَيْتِ اَعْلِيْهِمُ اَلْهَمَّ مَنُوْدَه بَلْ مَقُولَةِ نَبِيِّ قَرْمِيْ عَدَمِ اَرَادَهَ سَمْنِي
 اَرْتِدَادِ اَزْ احْدَاثِ اَيْتِ بِالْعَكْسِ اَكْرُوْدَه كَرْمِيْ كَرْمِيْ كَرْمِيْ كَرْمِيْ كَرْمِيْ كَرْمِيْ كَرْمِيْ كَرْمِيْ كَرْمِيْ
 اَلْاِسْلَامُ نَسَبِ لِيْ كَرْمِيْ اَرْتِدَادِ سَمْنِيْ هَمَّ فَرْدِيْ اَزْ اَفْرَادِ اَرْتِدَادِ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ
 اَخْلَاصِ كَرْمِيْ اَمْرٍ نَا بَعْدِ اَيْتِ اَزْ مَرْدِيْنِ اَعْلِيْ اَعْلِيْ هَمَّ كَرْمِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ
 اَلْبَحَايِثِ اَخْرَاجِ اَيْنِ خَوْصِيْنِ مَطْلُوبِ بَعْدِ اَيْتِ كَرْمِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ اَعْلِيْ
 جَنَابِ تَرَكِ اِسْلَامِ اَرْتِدَادِ مِيْ كَرْمِيْ تَرَكِ اِيْمَانِ هَمَّ رُتِ خَوَانِدِ كَرْمِيْ لِيْ غَرَضِ اَيْنِ اَيْتِ اَعْلِيْ

احدوا بعدك اريد او شرعي مراد و اگر ضیق و علم بر الو امر تدین علی اعتبارهم مراد و آن که مراد او آن است
 از عبارت کرمانی و فتح الباری مستفاد میگردد و مستقیم نیست اینکه از ما احدوا بعدك حدیثی است
 که تفصیل آن مع وجه تعیین المراد اتفاق گذشت و از مرتدین علی اعتبارهم اريد او شرعی من حیث الترتیب علی
 الامور المحدثه مراد باشد فجبذ الاتفاق و نعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خطبان کنند که سنان از احدیست
 ابداع لغته اريد او مراد توان گرفت لیکن باید که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوئیم که حدیث
 چنانکه تر لوف کفو بالفظ بدعت و ابداع دارد و از ترادوف شرعی هم دارد و این نیز مراد حدیث گفته
 فِي حَدِيثٍ لَدَيْكَ مِنْ أَحَدٍ فِيهَا حَدَّثَنَا الْحَدَّثُ الْأَمْرُ الْحَادِثُ الْمُنْكَرُ الَّذِي كَيْسَ
 بِمَعْرُوفٍ فِي السُّنَنِ وَالْحَدِيثِ بِكُسْرِ الدَّالِ وَفَتْحِهَا عَلَى الْفَاعِلِ وَالْمَعْنَى الْكُسْرُ مِنْ تَصَرُّفَاتِهَا
 وَاجَارَهُ مِنْ خَصْمِهِ وَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَنْ يَمِيزُ بَيْنَهُ وَبِالْفَتْحِ هُوَ الْأَمْرُ الْمُبْتَدِعُ نَفْسَهُ
 وَمِنْهُ الْحَدِيثُ يَا أَدَا وَخَدَاوَا كَلَامًا مَوْجَعًا مَعْنَاهُ بِالْفَتْحِ هُوَ مَا لَمْ يَكُنْ مَعْرُوفًا قَبْلَهُ
 وَكَسْرُهُ وَلَا أَجْلًا أَنْتَهَى وَلَا يَخْتَصُّ عَلَى ذِي مُسْكَةٍ عَدَمُ صِدْقٍ هَذَا الْمَعْنَى عَلَى لَا تَدَادُ
 و نیز در بعضی طرق حدیث که الفاظ بعد بعدا و متخفا متخفا المعتبر و بدل بعدا واقع است
 که از احد اريد او مراد نیست اطلاق تبدیل و تغییر بر اريد او پس تبعه است بلکه بصراحت آن است
 متبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام و از آنچه تصریح
 بر نیکی از حدیث زینار اريد او مراد توان گرفت ما روى فی مشکوٰۃ عسکرة بن عامر قال
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلِمَاتٌ لَمْ يَسْتَحْشِ عَلَيْكُمْ أَنْ تَشْرُكُوا وَلَكِنْ اخْشَوْا
 عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا أَنْ تَتَنَافَسُوا فِيهَا وَوَجْهٌ لَدُنَّ غَايِبٌ ظُهُورُهَا زَيْرٌ كَرَاهٍ بَعْضُ نَحْمٍ يَأْتِي بِهَا
 از بعضی اصحاب احد واقع می شود و معنیها بر بنهم نص واقع شود که مشرک نخواهد شد بلکه خفاقت منافق در دنیا
 بود پس بصراحت ثابت شده که اول حدیث دارای شرک که تصریح بر خاطب مسلمانان انجام مراد از اريد او
 خواهد بود علی بن ابیشر از مسلمانان مطلقا بنی تعالی سول واقع نشد و یا مرتدین و اهل اصحاب

بودند و الا خلاف قول خبر صادق لازم آید و ذلک محال بالبداهه و هرگاه از احداث ارتداد مراد
 نباشد لامحالاه امر متکلم که هیچ منصبی نام از ان بالاتر نیست متناقص درین باخبار نبوی واقع شده از
 عایت علموز حایان ندارد خواهد بود و اذما وقع امرنا لک بعد انتقال الرسول یترک علیک
 استحقاق الناس لک لا امر یرک امر غیر مرتبه و اگر کسی تضعیف و تفصیل در کتب
 حدیث اهل سنت بیشتر احادیث خواهد یافت که الی برقع عصافرون خبر صادق است و بنا علی ما و این خبر
 نبوی است که بر امر مستقبل متنبه گردند و بچنان واقع شد از جمله که بحال صحت دلالت دارد علی ما قلنا و آیتی
 دلالتی حدیثی است که در شکوه و هم در بخاری باب الاحکام مروی است عَنْ یَحْیَى قَالَ قَالَ النَّبِيُّ
 اللَّهُ وَ عَلَیْکُمْ سِتْرٌ حِصْنٌ عَلَى الْإِمَارَةِ وَ أَهْلُهَا سَتْرٌ نَوْمٌ یَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ لَمْ یُضِعْهُ وَ شَتَّ
 الْفَاطِمَةُ بِنْتُ صَفْوَى لَمْ یَأْتِهَا نَوْمٌ تَامِلٌ سَازِ که ازین باده اخبار از منصب خلاف خبر است چگونه میفرمودند یا نبی
 که ایراد سین بر استقبال قریبت و مخاطب اصحاب بصیغه جمع چگونه دلالت دارد بر اینکه حصر
 امارت عاقرب که عبارت از بعد وفات رسول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد و اذ انکرت
 خَلَاکَ فَتَدَّ وَ هَمَّ لَکَ غَايَةُ الْوُضُوحِ اِنَّ اَدَّ عَلَیْکُمَا اِنِّی وَ صَلَّی عَلَیْکُمَا الْبَارِئُ
 اَنَّهُ عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ مَا اَرَادَ حَاصِرٌ اَحْصَا بِلَیْلِ لَمْ تَدَّ اِنَّ مِنْ جَفَاةٍ اَعْلَمَ
 لَیْسَ بِسِتْرِهِمْ بَلْ اَرَادَ اَبْصَارُهُمْ بَلَا دِیْنٍ نَصْرَ عَلَیْهِمْ اَلَا فَاِنَّ اَنْتَهِی بِلَفْظِهِ
اقول و استعین بالروف لرجم تضعیف است و بعضی قبایل قصور طالع
 موافق جامع فضائل است زیرا که باصول مقدمه و آیات معتبره و تعیین این بیت بر جا خویش نفع و
 حاصل بلکه روت مالک اتباع او را که در تحلیله موافق مومنین پاک تمام بودند نیز شامل امارت اهل حق
 ایراد اکثرش موجب اطاعت کلام است لهذا بر یک آیت که فاضل بنیابوری تفسیر کرده بآیهها الذین
 اٰمَنُوا مِنْ یَزْدَکُمْ کَعَنْدِیْهِ لَآئِمَةٌ تَقُلُ فَمُرْودُهُ لَمَّا فَمِی نَامُ مَعْرُودُهُ وَ کَرِیْمٌ اِزْ اِزْ اِزْ
 ارتدادش غرض از محاربه سبیل کذب که در اینها آمده از کتب سیر یا در حال شیر الاغفل آنهاست و این آیه

می نوب و سبغ فی عهد ابی بکر علی الله عنه فرارده قوم عیینة بن حصین و غطفان
 قوم مرة بن سلمة القسیری و بنو سلیم قوم الفجار بن عبد الیل و بنو بکر نوع قوم مالک
 بن سنان و بعض بنی تمیم قوم سجاح بنت منذر المنتبیه التي زوجت لها
 من مسیله الداب کذا قوم الا شعث بن قیس و بنو بکر و الیل الخ بن قوم الحطیم
 بن زید و حاکم بن ابی بکر و کفی الله امرهم علی بدایه و فرقه و اجداده فی عهد عمر رضی الله
 عنه غسان قوم حنیله بن الا بهم الا الحری فصدته تنصیره و ذهابه الی القوم
 امام ربات مسندت معتبرین شیعه پس انکه حسین بن حسن بن جعفر مشهور ایشان تفسیر است
 دانی هدایت سطره می فرماید که در تواریخ آورده اند که سیزده قوم مرد شدند در عهد رسول صلی الله علیه و سلم
 ده قوم پس از رسول باز تفصیل جماعت اولی بر اخته و فقیر خاکسار احد از علمای شیعیان بر بنی قاضی بنی
 که با وجود عدم تعداد و انحصار کوفه و شال اینها که در کلام مولانا نظام الدین بنیابوری نقل از قسیر الامام الرازی
 رحمه الله علیها تفصیل شان گذشت استیعاب بن سیزده قوم ناید فتح الله بن شکر الله کاشانی در منبع الضمان
 در شمار هفت قبیل که در عهد خلافت صدیقی که راه ارتداد پیوندند قوم مالک بن نویره را نیز شمرده میگوید که در عهد
 ابوبکر هفت قبیله مرد شدند یکی فراره قوم عیینة بن حصین و غطفان قوم مرة بن سلمه و بنو سلیم قوم فحاة بن
 الیل چهارم بنو بکر و قوم مالک بن نویره پنجم بعضی از قبیله تمیم قوم سجاح بنت منذر که زوج سید که بر او
 و نحو نبوت کرد و ششم قوم شیب بن سنان بنو بکر بن الیل و بحرین که قوم حطیم بودند و کما شراشیان که غایت کرد
 و بر سرستانان قبایل مذکور که از انکه بعضی تحتی انعالی که او را در شیع عرفی غالی توان گفت بهمان مقام فخر و جلال
 خدا را اهل سوره قلند نموده و دعوات شیعیه پس بر دت بعضی از مذکورین فرموده و عبارتش این است
 دیگر عهد مبارک آنانکه جمیع خاص و عام ارتداد ایشان را حکایت کرده اند و اختلافی ندارند هفت طایفه
 بودند بنو فراره قوم عیینة بن حصین بنو غطفان قوم مرة بن سلمه و بنو سلیم قوم فحاة بن عبد الیل و بنو بکر و قوم
 مالک بن نویره و بعضی بنو تمیم قوم سجاح بنت منذر و آن زمان که نبوت کرد و آخر زوج سید که گذشت

و چند گاهی بر دو کلمات باطل و شرکات لا طائل بر تافته میخوانند و او عامی نموند که این وحی است
 بر ما نزول یافته و مانند باد منزع است که شبها بر همه امیکو و زنگولهبران میستاید و صدای آن
 گمراگان فریاد که آواز پرچم جلیل است غزالام سجاج بعد از تقابل شدن سیل کندا بطرف بحر رفت
 و بختان و غوغا مردم کوشش داشت تا آنکه شست بن بن غالب بدو خوش فرستاد و گوید گمان ایستاد
 و هر سزا داد و بختن در عهد خلافت خلیفه دوم عمر غسان قوم حبشه را بهیم از اسلام گشته نصرت داده و بکشت
 رفت و از نویدات این فصل رسول امام غلام طبعی است که با عترت صاحب رود کنایه ای از ابراهیم
 که گفت مرید شش بن پس از مردم دیگر از عترت اوقات پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتند که ناز را با
 و زکوة را و انمی کنیم پس بگویم با که گفتند بایست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرده باشد پس آن را بخوانیم
 کند و بر همه زد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از شما میگرفت من چیزی از آن نخواهم کم نمود از برای شما و الله
 بک گفتیم کرد با شما و اگر خواسته باشید که زکوة یک ساله شتران یا باریسان که شتران یا باریسان
 میدارید بیدار بنمایان آنچه رسول خدا از شما گرفت هر یکینه باشد جنگ خواهیم نمود پس از این
 آیت خواند و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افا ان مات او قتل انقلبتم
 علی اعقابکم و من یقلب علی عقیبه فلن یصل الله شیئا و سنجع و الله الشکر رب العالمین
 اخرا لقصد ان شئت توجهه روایة الطوسی علی لسان بعض الصحابة ان اگر از مندرین کوة
 مالک ایشان را نباشد باری بفرماید که عاید من ایشان بکدام معنی در زمره اهل بیت
 داخل کرده اند انکار زکوة عین بد عا و نیتقام است و بقدری از اد شرعی حکم با ایمان مالک ملک و اهل بیت
 چگونه جمع تواند شد با کمال استماع این هم روایات از کتب معتدله اما سید اهل سنت متوجه می شود که مالک با عقیبه
 جدا گانه مایع می شود و اگر پس از بعضی قابل اصد و انت شروط گفتن بعد از خیر است تعین آن گونه
 روایات که در حدیث است لا غیر بلکه بوقت تصریحات ایضا عظام مذکور است که شش نهصد و بیست و بعضی
 و بعضی از این شیعه خصوصاً که یک شیعه است و سامعه حرا شیوه دیرینه او حکم بر او سدید او باشد حیران

این حدیثی که لازم می نماید با روایات اهل سنت بس از جمله آن حدیث جناب رضوی است
 بنافه مخالفین که در کتاب تطابقه العینین است که یا فتعلی ابراهیم الخنقی قال ضرب علقمه
 بن قیس هذا النبأ وقال خطبنا علی علی هذا النبأ محمد بن الله واثنی علیه وذكرنا الله
 ان تذكر وقال الخنقی الناصر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر ثم عمر ثم
 اجدنا بعدهما اجدنا ابقصى الله فيها آخرجه احمد وبقول مخالفین حل چنین اقول
 برضی نفس است بعد و معتبر است اقول بعد از آن باشد که شخص که گناه مخصوص خودی
 را منسوب بخود سازد مثلاً گوید که من زانیم یا شارب خمرام یا قمار می بازی یا زانی یا زانی
 را که در حقیقت لیکن هیچ تغییر و تبدیلی در دین که ملزوم کفر معصیت است اطلاق می آید و لیکن نسبت میدهد
 و بعضی محال را از راه نهضت نفس نهی می نمایند یا بی بصیغه کلمه مع الفیه و کراهیه جبراً و تعین
 کیست شریکی که در این طریقی گفت است که هیچ رسول یا خود را نسبت چنین گناه عظیم شرک بگرداند
 بلکه در این انبیاء علیهم السلام نیز ثبوت نمایند اینها که شنیدنی بشوق اول تعلق دارد و اگر قصد عام است
 یعنی فی الجملة یا زانی در مفهوم لفظ احد معتبر است خواه آن امر جدیدی باشد یا کبیره یا شخص و گناه
 بودنش تردد بود و فهمیده می نمایان یا هو فی صده کمالاً یعنی چه در صورت تطویل و تسویل که در حد
 برابر بن جازب بزرگ خویش فاعده بکار برده باش پس می شود در از تعلیماتش بنامی خویش
 و بگانه فاش گردد و کماله انشاء الله تعالی قوله عاده امری را احداث نمی گویند الی آخره
اقول و حضرت که بر تقدیر اراده اهل سنت سوا مالک توبه و مانند و از حدیث انحض
 خلاف محل و در عرب لازم می آید زیرا که انحصار عاده امر اول کرده بعینه و احداث بداه امر جدید
 ملزوم کفر معصی است مجرد اما حکم است عند القطار غیر مسلم و منتهی انیس که حکم فیه
 در بسیار از امور امر آخر است که کفر طاری علی الاسلام میگرداند و اینهم نزد فقین بر جا خود
 ثابت است اما عندنا ظاهر کمالاً یعنی علی مرتضی مع سفار المذهب بالاربعه

روایت بخاری است که از لفظ مذکور عاری و می‌هضم و عن هشام بن عروجه عن ابي
 عن عائشة رضي الله عنها انها وصت عبد الله بن زبیر که تدفني معهم وادفني
 مع صولحني بالقبور لا اذني به ابدا فلا يبدل على صدف ولا خدات عن ابي القاسم
 وروایت صاحب اعلام در باب سیزدهم از کتاب کورنی ذکر سند مروی است و دوم آنکه آنکه شسته
 که در مفهوم احداث تا یکی معتبر است اعم از آنکه بدعت ابتداع باشد یا نه پس نیز آن تسلیم اقسام حد
 منجوزی لازم نمی آید فان العام لا دلالة له على الخاص باصحاب المذاهب الثلاث پس بی بیان نمی رسد که در
 ذکر مطاعن اودیه و شینیه و سونات و تصریحیات و تعریضات آن است از میان بشویند و هر چگون
 خاطر باشد نیز بان بگویند يعطكم الله ان تعوذوا بالمثابة ابدا ان كنتم مؤمنين
 سوم آنکه بر تقدیر صد و امور مذکور قطع نظر از حدیث ابن ابی عیوف و معارضت بحديث امام
 صادق که ما مور باطهار حق بود و روایت شیخ المثلث می فرمود که اختلاف طبقات شیخ از جانب من
 في البحار المحلستی عن ابي عبد الله عن محمد بن الوليد والسنيد عن ابيان بن عثمان عن محمد
 بن بشير و جابر عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له انك ليس شيعي فقلت له
 من اختلفوا اصحابنا قال ذلك من قبلي يعني بجناب صادق جبر عرض کرد که از احادیث
 شیعه چیزی بر من سخت تر نیست فرمود اینهمه اختلاف از زبان من است و هم در کتاب کورانی شیخ
 مرویت و محدثین دیگر هم روایت نموده اند از زرار که پاره او صا جلیله او قبل ازین قلمی شده که حکام
 را از امام باقر پسندم پس جوابی ارشاد نمود پس مروی آمد و از همان خبر در همان وقت پرسید و جواب
 اول شنید و مروی دیگر جوابی مضاد هر دو مخاطب گردید بعد از شنیدن گفت که این و کول از شیعه شما
 باشند کان عراقی اند نه از اهل شقاق پس نتیجه خلاف از برای منی چیست فرمود که این اختلاف انداختن
 است از برادر شما اگر این اختلافی انداختم بقای ما و شما کمتر می شد زراره گوید که حضرت صادق علیه السلام
 گفتیم اگر شیعیان خود را پسندند ما نیز ما را پسندند حکم فرمائی البته بگذرند و از شما ان تشریف ترسند

و حال آنکه خود شما در حالت اختلاف بر می خیزند و با هم گری آویزند اما مکتوت نمود و هیچ گفت پس
 سیه را عاده کردم پس آن فرمود که امام باقر علیه السلام تفریر آن کرده بود اکنون چند حرف دیگر از
 زبان این فقیر بایستد که اختلاف این قوم مورد کرم ایشان الذین مفرقوا دینهم و کثروا شعبه
 بحسب هایت و ارشاد حضرت معصومین در توحید رب العالمین که اصل الاصول منسبت بجای سید
 که قدوه صدر اول ایشان یعنی متون لطاف و شایان جناب قدس حدیثی جسمی از بالاتر آناف
 مصمت و پرواز نافع تا باین اجوف خالی اعتقاد می کردند و می گفتند که این اعتقاد از امیجا
 فر گرفته ایم چنانچه روایتی از کتاب التوحید بایستد آنی **قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَادٍ عَنْ يَحْيَى**
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ صَفْوَانَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ قَالَ لِي
عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَسَمٌ
صَدْرِي لَوْ رَأَى مَعْرِفَةَ صُورَتِي يَمُنُّ بِهَا عَلَى مَنْ تَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مُبَحَّانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ لَا هُوَ لَيْسَ كَشَيْءٍ شَيْءٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَا يَحُدُّ
وَلَا يَحْسُ وَلَا يَمُسُّ لَا يَدْرُكُهُ الْحَوَاسُّ وَلَا يَحِيطُ بِهِ شَيْءٌ لَا جِسْمٌ لَهُ صَوْنٌ وَلَا
تَحْطِيطٌ وَلَا تَحْدِيدٌ لَنَافِثِهِ بِلَفْظِهِ وَارْجَاؤُهُ لِكِتَابِ كَلِمَتِي كَمَا بَرَهُ أَرْوَضُ قُتُبِ بِلِزْزَتِي
عُلُوِّهِ تَزْجِرُهَا شَيْعَةُ تَوْحِيدِهِ تَأْكُلُهُ جَمْعِي شَافِعَةُ وَكُرُوبِي كَاتِبَةُ وَهَرَسَةُ مِي بِرْسِي
وَفَرَاةُ وَفُضَانٍ يَكُونُ كَرَامِي مَدُونَتُهُ سَكَنُهَا تَعْلِيمُ كَرَمِي تَأْنِصُهَا بَوَالِي خَوْدُهُ تَوْحِيدُهُ اخْتِلَافُ
وَأَشْتَدُّ تَجَرُّدُهُ و این را اختلاف در سبک عدل باری بمقتضای آن که بد که گناه از زید صدر و
 یا بد و عمر و بغداد و محبت گرفتار آید که استغفر الله عما و در باب نبوت بد امر تباه انجامید که
 از شیعیه صراحتا بقطع آن قائل نبودند و نحو نبوت کاذبی نبودند و بعضی از فرق ایشان در حق
 حضرت روح الامین که وسطه نبوت و سالت است اعتقاد بدید دارند بلکه شیعه در باره ایشان
 می زند چنانچه مذکور شد و غیر این بر آن لایق است و در توحید و کتب معتدلات اهل عالم این مو

برده سخن قناعت از اعم از و بر تفصیل قادر نمی توانم شد فی الواقع نشان از این که اصول علم
مستمع قال سالت بالحق فقلت انک من اصحاب فقه و الحجازیه و قرنها ختمها ان قال کما
انتهی بلفظ اعم یعنی از حدیث که ما شمس مع بود از امام کاظم علیه السلام پرسید که منی را از منی باشم
و کثیر از قریب من میگذرد و بگویم منی را بسوی خود میکشم و آن غوش را با غوش من و اتصال سیدم امام
ایچ باکی نیست و العجب که منی از معانه من و منظره این کثرین استبعادات او امام و خیالات خام
که حضرت صادق چگونه این بازی را توجیه فرماید و حال آنکه در باره لعب شطرنج لفظ شرک و کفر ارشاد نموده اند امام
اعظم کی در استبصار آورده باشد پیش کردند و لیکن وقار و خشوع و خضوع ایام اظهار اوقات نماز و حجاب
کشیدن تیر از جسد حضرت امیر و خیر علی بن ابی طالب سبب مفراق و انشای تقریر کرده اند فقیر عرض کردم که
استبصار من نمی صحیح بود و اینچنان موجود است طالع من نمایند و مطلقا باید با غی نفع نمایند مقدمه اول
البتة بلای سبب است و حاشا که اهل حق نسبت این خبر را بجناب آنکه مدعی از راه اعتقاد نموده باشند لیکن منشا
از طریق جرمی یا تعامی چیزی دیگر خیال نمی آید علاوه بر این امام اعظم شایسته تر از این و اینها بر سبیل خرم وین
در انبیا و خویش نگاه میدارد و چون تخم ضغائن می ریزد می کارد این قسم کفریات با اسامی آن طبعین
طاهرین فرود می آرد و غایت الحمدین شاد و تالیف بخار جهان هسته مهارست که بعضی از خصائل را که از
خصائص سینا و بگناه گمان می برد و ذکرش با اشاره و کنایه هم درین مقام نمی نرسد و در هر طالع خویشین تقلید
شیخ المشایخ از ان منزله نمی نماید بعنوانی ذکر کرده که همگدورت و غبار اینها نشان معاذ الله منی که راه
می یابد فبا بعضی من الله منی قری علی بن سید المورعی افسوس که مخافت طولی جابست
که مسائل فرود می آید که متعکد را با علم و دانش است هنوز دست قرار نایستین است عدم تدافل و هر
کتابین در دست یاده در مقام یاد کنم یا بعد از معاصرین قوم که کاسه لیس و تقلید فاضل کشید اشعا
خویش ساخته اند چه نام برده شکایت آنها کنم زیرا که خود او در ترجمه خویش آنچه در جواب این است
بازی باشد این گفته موجب خیر کی حاصل روشن است حیث قال فاضل منی در مقام خطرا

بابستان و اقرا جمع نموده بلکه بنا بر اینها طبع مستقیم آن از خطابت انتقال می شود و روح
 صیدای کماکارا شاد و فرموده بکلمات مشککه غبار طلال از خاطر استماع در ده در مضار کجای افق
 و سابقیت از مثال افرازی در بلو و بتبعان جبر و نایقه ان بصیر که سنجیل خیال شان از ننگ ساوین طایفه
 و هوای سحر و اویله طلمایه ظلمت پذیر نیست قضی و سیر است کلام نزل نظام من محمد و جبر و در اول
 اول آن که این هر دو مسئله که در اینجا ذکر فرموده اند محض افرازی می باشد در هیچ کتابی از کتب امامی
 از این نیست عجب است که جناب فادای ما بده حیا و آرزوم از رخ برگرفته مسئله اول را بشیخ ابو جعفر طوسی
 و دیگر معتقدین امامیست نموده است رجوع بکتب امامیه که در طرف الکاف خصوصاً در مالک کثرت
 الارواح هندوستان سازد و از اند شاه عدل کذب افرازی است طرفه اگر که عدالت و تحریر از کذب
 شرط راوی است لیکن فاضل صاحب شیخ المشایخ وقت خود است اصلاً و طلقاً مبالغاتی از کذب افرا
 ندارد الی آخر الهذیان بر دقیقه سنجان سخن کالین هر فن مستتر نیست که این کوفت زبان
 حیران تیر ضلالت و گمراهی گستر باید یا فادای فضل خور صید از کاف و تقفی آثار و سواست
 که نقایح از چهره ظلمانی بر داشته و حق سائده خویش علم لغت و عدا و فرشته جوین و یونان نصیب
 العین اردو خوار و کوه کند و افرا مضری نمی باشد بیا بکلمه مضاد آن که کما که مضاد است
 الحی و می گوید که حضرت علامه طوسی قدس سره العزیز در انساب این نجم نیراه بیتان فقه و گزافری
 ازین لعل و بازی در کتب امامیه جلوه ظهور گرفته و حال آنکه محبت لزوم و استلزام و استنباط و جزئیات
 از کلیات فقه شیعیه هم هرگز تمام نموده چه با آنکه صورت خاصین این خصائص بکتاب و این ایام
 درست موجود باشد چنانکه دانشی و در کتب انبیاء از شیخ طوسی و عظیم امداد آن می نماید و بر این
 استبصار پوشیده نیست که از فوق حادث که امام عظیم طوسی رین کتاب نموده و تصریح است که این
 روایا حکم علیها منی سنجان و طایفی که بعد از آن جابر بن سواد حضرت ابی عبد الله علیه السلام باب آورده و غیر
 از شیخ المشایخ کسی بر این موضوع مذکور از نو اسع لعمان ظهور پیدا و محسوس نیست اگر شخصی

وضو کنند باز باطن سعه خویش دست زانند وضو بر باد می رود و همچنین اگر باطن سر ذکر را مس کند و بهم
 صورتها وضو نماز جدید می باید انتهی تا و لایق این بریده این کلمات جاویده که مراد امام آنست که متوجه
 جندان در بر و قبل غلبه انگشت خلافت که نجاست طایفه کرد و برین تقدیر عاده هر دو چیز واجب الایجاب است
 نماز و وضو مجزا و او جنبی نبود یا بجلد بدو است که مخصوص منوطین با مودین با طهارت که اجتهاد را در
 احادیث شان بدخلی و احتمال نسخ از حقیقه و ان گنجایش است بنده اختلافات و آنچه شمه از آن متعلق با طهارت
 است قدم قبل از آنکه سجد مخصوص تجزیه این از بیهای خاص با موضع مخصوص وقت مناجات حضرت
 ملک فی منصوص گردید اکنون بعضی از احادیث شیخ المشایخ صاحب قسعه فرموده در کتاب جلال الشرائع
 باید و بعد عن عبد المؤمن لا تصداری قال قلت لکبری عبد الله صان قوما یروون ان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اختلف امتی رحمة فقال صدقوا فقلت ان کان
 اختلافهم رحمة فایضا فھم عذاب قال لیس حیث تذهب ذھوا انما اراد الله فلو
 نفر من کل فرقة منهم طائفة لیس ففھو فی الدین ولینذروا قومهم ان ھو الذین یعلمون
 فامرهم ان یتفرقوا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ویتخلفوا الیہ فیتعلموا ثم یرجعوا الی
 قومهم فیتعلمون فما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلاف فی دین الله انما الذین
 واجدکم انما الذین واجدکم انتھی من عبد المؤمن انصار پرسید که سنیان است میکند که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است را صحت فرموده امام صادق را شایسته که است گفته اند و برام فراموش
 را وی گفت هر گاه اختلاف است رحمت باشد اتفاق است عذاب خواهد بود و امام فرمود که در فهم غلطی و او
 اختلاف در هر صورت بود در رحمت تواند شد زیرا که دین خدا نیست مگر یکی بلکه مراد از اختلاف سفر
 نمودن از بلاد مختلفه و باز جدا گانه است بر تحصیل علم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیم قوم خود
 بعد مراجعت چنانچه در قرآن مجید امر آن نموده اختلاف دینی موجب ضلالت و گمراهی است
 نه صدق و افضح رحمت انتھای اسرائیل بصیرت انصاف بر عیان است که حدیث حضرت عائشہ

صدیق رضی الله عنه و اعراف بعد و احداث مشعر برانستند امتش بخلاف حدیث باقری و
 و البیاض مختلفان و طبقات شیعیه که مقتضی اصرار و افتخار است و شتان بنیان انصاف را نیست که خود را
 اختلاف دانست و اختلاف را در جنسالت و کماهی لغتن اعراف بعد از آن خویش بسجل اهل بدیعی
 الانساج است باینه و لبعظم ما قبل علی ستم شمر این است با وجود این صفات و هست در اتم قرار
 و بر ثبات و بر شستن اخل نکرد و لا یوسس این مامت هست که و قیاس می نباید خلل
 از تیغ خنجر و چون وضوی محکم بی تمیز و اینهمه عاریب در باره اهل بیت امجاد و یکپارده و در عیب
 تراشی و خوده گیری بر صحابه کبار افتاده اند چهارم معارض است بکلمات طایبات بعضی از ائمه که صبا
 و ظلم بلکه فانی شدن عمر خود را در معای بصیغه تکلم و احکام بلاغت نسبت بخود نموده اند و حضرت ابی
 بحکات عنفیر بجای شیعیه ان اجم می نمایند کما کنک کنت قلوه هم که از رضی بذلک این
 صیغ را جمیع غائبه بر می گردانند و این تکلم را از لولش ارتکاب آن مور یا اعراف سانی پاک می خوانند
 چنانچه تعصبات از کتب مستعده اما سیل تصانیف سی و شرح اربعین و شروح زبور و انجیل اهل بیت ظاهرین
 که حال صحت مجعوش قبل ازین گذارن یافته می توان دریافت پس با عن فیه محتمل است که عند
 الاستفسار از دفن ام المومنین عقیقه شریفه سید المرسلین برایت مولانا ابو عبد الله محمد انصاری
 ابن مولانا عالدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و شرو بودند بطایفه حجاب مقدس صبیحه
 مسکات حسن اعتقاد می نمودند حاضر باشند با درین حال یعنی مذکور کسی رسول الله که بصیغه تکلم مع
 مبرو می است بی واسطه یا بواسطه دیگران شرک باشند و جناب ام المومنین بعضی از وجوه در آن وقت
 پی رده باشند که اکنون موضعی که در روضه شریف باقی است بر شخصی دیگر است چنانچه اصل این
 قصه انشاء الله که عنقریب خواهد یافت پس بطاهر اگر چه نسبت احداث بذات مقدس است مگر مقتضای
 اصلی تعریف بطریق بعضی از حاضرین یا یا یلین است گو یا میفرمایند که قریب و جوار رسول ثقلین و سید
 انجمنین مثال شخص را می زید که هرگز در این هست شان بغیر شرو و محدثات امور بسیار

غلبه ای و کوه امارت محبتات و فتن و مثلث امارت ناز و صفای و من بوده اند کمال است
 چنانکه در موطا گفته و الا حضرات متبعین طعن تشنیع را در باره ملوک مومنین بعد از من میسازند
 یعنی خود را نیز به راکب ایشان تمسک نمود و بر تقدیر تقسیم میباشند قطع نظر از تو چمن فدک با یو بکر صدیق
 و یار و یار یک شجر حق ایشان بود پس فن چگونه ساغی داشته باشد اینهمه کطیف تجویر ضرب کند
 و کسی که خجاست و کانیات بلای رسیده چه در از غیرت نبی بعید است چنانچه صاحب توضیح انور و مانند او از
 علمای شیعه است این طعن را از غایت کوه اندیشی بجای شمع در دار نموده اند لکن بحال شان در دنیا مد
 که اگر چه بی از ملائکه تفریق موم بقالین باشد مای تشیع را اگر چه در غربت مشرق دفن شده باشند
 بدون ضرب محال گرد اگر چه شریف السین در زمین سپارند تمامی من محبتی در باره و دفن بمقبره
 مطهره و استقامت آن از حضرت ام المومنین صدیقه که متفق علیه فیه است بدون ضرب محال کی
 ممکن و انجاریا با وصف اینهمه قرب صورت و معنوی حاجت سوال چه باشد با جمله سخن بدین که شمع
 و از سبب کمال انسان من سوره نفسه فیمن سوا طعن المذنب کثیر یسلم و اوایل
 بعضی از قدما می شیعیه که تارک سادات شما امام صادق علیه السلام بودند و در رفض و عزال عمر
 خود بسر نمودند مانند عبد الله سکان بر آنها علمای طائفه تاویل حراب مرا تا اجلال اما فرمایند
 چنانچه قدومه لیسین سوره طیس فی فضل شمیری در ترمیم نقل میکند و بگوید آنچه بعضی از علمای جبال امیه
 نوشته اند این قدرت که یانی ن بدخل علیه اخله که و خوفاً من التقصیر فی
 القيام بوظائف عظیمه و الا جلال بنا دیکه ما یستحقه علیه السلام من
 الجلال و الا خیر ما استحقی یعنی راوی مذکور از ملاقات امام صادق اعراض و انکار می کرد
 و میفرمود و مقصود از این است کاف استبازان بود که مبادا در وقت شرف بودند و نشخصوا لهم
 و تطیعوا و تعیروا و تعوی و قهر می کردند و برای جبار صدیقه که نص قطعی قرآنی و ادنیو سین
 و عیالات که میزدند و در فی بعد طاعتین او قطعاً و یقیناً بهره از دین ایمان ندارند حضرت امین

جز بان قرارها از کس قوت بفعل نیارند و توجیه قواضع و مضمّن تصریح در ذایت بخاری کافی حمده
 القاری التوشیح و الخراج جاری روان دارند و عمل در ذایت موطا امام محمد را بر حجاب فاروق عظیم کافی شرح
 علی القاری صحیح ندارند بلکه استدلال بر کفر آنجا نفوذ با همه من کایه اخوان شایعین در عین حساسیت
 المسلمین از شوبات احرار و انکارند چنانچه کتاب تجرید بخش کس غنمی فرشتگان اول دلیل است مال آنکه بود
 و قرآن مجید یوسف الخیئات الخیئین فاعبده و ایا معاضر المسلمین و حدیث صحیح بخاری
 از ابن ابی لیه قال استأذن ابن عباس قبل موتها علی عائشه و هو مغلوبه قال لا یخصنی ان
 یفنی علی یقول ابن عباس رسول الله صلی الله علیه و سلم و من وجوه المسلمین قال ابی ذر قال
 فقال کیف تجدینک قالت تجدین ان اقیمت قال فاستخیر ائمة الله و وجهه رسول الله
 و لم یسبح بکرا غیره و نزل عذرا من السماء و دخل ابن الزبیر خلافاً فقال لست
 دخل ابن عباس فاشنی علی و قد دثرت انی کنت نسکاً منسکاً سویة عینی و صاحب صحیح حمزه
 جاسی ازیر که ازین معلوم شد که آمدن ابن عباس بی ناگوار بود از آنکه در سناش و حدیث خود
 کوشید پس ازین تذکره خود را در باره و فن بسیار در وجع خود نیز فرمود و مویید توجیه اخیر است آنچه از جانب
 المؤمنین در جواب بعضی از سائلین مروست که بعد از دفن عمر بن الخطاب حتی العنقه که غیر محرم است
 در احتجاب استنار می پردازم چنانچه در مشقه شریف نیز از مسند امام احمد مندرج است خود قول ام
 المؤمنین اوفی مع صواحبی او خواتمی مر احوال خواهران من که از وجع مطهرات خیر الامام علم اند
 و فن کن نیز بهین است و احتجاب میخواهد و بدن فقیر بجهان میگردد که جلله از کی بدرانیت امام محمد
 ابو عبد الله بخاری بر حق حقیقی خویش است چنی دفن کن مراد جمع باز وجع مطهرات ثنائی و خود امام
 شد هرگز بدفن در مقبره شریف بجا فاروق بلکه موم خواهند گفت که جوار فاقه و معیت او چنانچه
 صلی الله علیه و سلم اعتبار نکرد و حال آنکه کتب دفن فاروق را احتجاب استنار می بود و نیز حدیثی که
 بنا بر آنست که فضائی باقی از جانبش در مقبره شریف بر آنحضرت و مرگش است

از مواب و دره شریفه و تذکره قمر طبعی تصنیفات شیخ جلال الدین سوبلی واضح می شود پس محتمل است که
جله لاهوتی بحال باشد از ضمیر منصوب لایق فی جهم و غایت است که جمله ستانف باشد کان فاعله بقول
لم تهت عن هذا الشر و المنکر لفقالت صیغه المذهب الا ازکی به ابد اجناحه مثل این تقاریر در ترکیب
آیات که در تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاور رحمه الله علیه مثال و دیده با و توجیه وایت بکر که در کتاب
وارد است بر یکب شده فالاعاده لیس فی محلها اعدم بر سیکه باعث تاویل در کلام امام نشنا
و نوبت که با سر خود و بعضی از اندیا فرموده حصول عصمت است که برای همه ملازم بود و از اوج
و حجت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بالاتفاق مسلم و مفقود و کفایت تسوغ هذا التاویل و يجوز صرف الکلام
عن الظاهر بنده الا باطیل و اصل بن تقریر که از کتب قوم مثل تصانیف قاضی نور الله شریعتی و غلوا
ما خود است که بلبان طبعه صبیان پیش نیست چاره اول و ثبوت عصمت لیس خصوصاً مستحکم کلمات
شار الیه بالمعنی الذی اعتقدوه و هیچ قاطعه الزام و افحام است که لا یخفی علی من طالع مصنفات
الامام کالنهایه و غیره من کتب الکلام بخلاف عدالت صحابه کبار از مهاجرین و انصار و اول بیت طهارت
جناب المومنین و الطیبات للطیبین و مبطل اولئک صبرون و مما یقولون هم
مغفورون و یرزقون که بر تقدیر عدم عقاد بعدالت و ثبات و عفت و طهارت منصوص قرآنی
ایان نخل نه دست می رود و هر گاه ایمان زهد یعنی اختیار محبت خدا و رسول و دار آخرت و عرض اخلاص و تقوی
و بنا بر خصوص قطعیه برای انجذاب فی مجمع البیان و غیره من تفاسیر المفسرین بهر خود ثابت باشد و نسبت
احد که با طهارت و تقوی لازم مفروض است چنان تاویل جایز نخواهد بود بلکه در وجوبش نظر را بی نیست
فضلا من چاره و اگر تاویل موقوف بر حصول عصمت پس حیرانم که قدام و متاخرین
شعیه و باره مشایخ و بطلان اطلاق که با اعتراف و الدلائل با قمر مجلسی در وضعه متعین و فاکا بر
قدیمه باین لقب طبق بوده چرا از سر انصاف برخاسته از حق گذشته لظایق است بیکر جان بسته
علیه السلام بیان آیه کار آن شده و نه عبارت الخطاب المذکور بلیقب مؤمن الطبا

وصاحب الطاق ویکلمه الحاکم شیطان الطاق وکان کما یکنه فی طاقه الحاکم
 الکوفه فیخرج الیه فی التقدیر رد یا یخرج کما یقول ائی کلمه قال هذان قب و
 ستور مقشوش فاذا کسر کانت ذلک فجلده بصیریه قال شیطان الطاق
 ویکون ان یتکون اکثره مباحنا مع العاده والزماهم وهما ظاهر لکن الشیخ روی
 الاول انه جش نبذ قوله کما یقول فیقال شیطان الطاق نمی شخص کور اما میرزا الطاق
 وصاحب الطاق یگوید اول خدا شیطان الطاق لقب نهاده و مازاد و طاق الحاکم کوفه و کان می ران
 و مردم بر آنقدر در هم و دیار بر جوع میگردند و هرگاه او حکم میکرد که این در هم ردی است بشکستن
 همچنان بر آمد پس بیکر وجودت بصیرت و همه کس شیطان الطاق میگفتند و ممکن
 که این لقب بکس نیست پس از این ایامات مخالفین باشد و ظاهر همین است که قدماست به همین جوت
 و حاضر جواد در مناظره مخالفین او را شیطان الطاق می گفته اند و لیکن شیخ الطایفه امام عظم او را که
 لقب مذکور بجهت بصیرت و در نقد است رد نموده و از کلام نجاشی استقد رجال نیز همین معلوم می شود زیرا که
 او لقب شیطان را بر نجاشی تفریح کرده که در باب قلب هم نجاشی می گفت طاق نفس الی مرتب آمد پس معلوم
 شد که راسی نجاشی بر طبق مواهب شیخ است انتی محصله و از تمقام واضح تر شد خطای نجاشی
 صاحب وضعه البتین یعنی باقر مجلسی و اتباع و شیعیان او که بنا بر اقامت اندیشی می بوده کوفی و جبا
 کیشی بر اهل حق نبایان طعن لعن شده وضع این لقب برای ابو جعفر مذکور در حق البتین غیر آن محصل
 ایشان است اندر زیرا که از تحقیق امام عظم نجاشی صاحب تنقید و بد را بر مجلسی معلوم شد که قدما را اما
 نیز و نجاشی باین لقب بدست نهاده اند از فرق نیست که اهل سنت نظر بصلوات اهل و در سر و
 وصول چنانچه کتب فیهین لایسا کتاب فی کلینی و کتاب توحید قمی بر آن گواه است و درین
 گذشته که آن شیخی و برادرش طایفه التره اکفربات خویش را بجهت المصنوع نسبت کردند
 به شیطان الطاق و خطا را یاد می نمودند بخلاف امامیه که بصورت لقب برای شما می نمودند

مع او می باشند و بعد از آنکه بر تمامی عقلا حال خطا و صواب اما میز اول حق و درین تعلیق روشن و طلب
 نشینیم نیک دانسته باشند که زبان بنابرند **الاهیه مالداهیه و ما**
ادریک ماهیه که ملا محمد تقی مجلسی ند کورد و تصانیف خویشین مجرب و ثبوت بیان مخصوص از
 هفتاد و تاویل فتوی می دهند و اولیایان بیک تاویل مقبول کما در باره زوجه محبوبه حضرت سیدین
 قدوه طیبین طاهرین گوش نمی دهند جز احکام احکامین که است که بداد اهل ایمان رسیده و متعصبین جهاد بشیعه نیست
 اندیشه را بدیارات غفلت و سفلت فرستد سنا که اندر کافه جمیع مرتبه عصمت بعد حصول درجه امام
 حاضر بود و این مرتبه برای شان باشد بنای قلعه فارس مضبوط و مثل بنیاد هرمان مرصوص است که بعد م
 طوفان هیچ گناهی و طمطمیح عصیان نمی ترسند زلزله نمی شد حتی که با وصف اقباع اصطفا و طبقات شیعه
 و امر نمودن سائکین را بدعات و محدثات بزرعم امامیه مثل شستن پا و وضو و استناب باطن
 و ظاهر قدسین در سجده بر حسین کما در مجمل و دیگر مخالفت های رسول الشقیین مثل انقار کسانیکه برگزیده ایشان
 بالوات و خواص نیاموده و مدح آنانکه هر یکی از آنها سر و طالع شیعه از بدترین خلائق بوده بنیان
 کما کان است لیکن لزوم این عصمت از ابتدای عمر تا آخر آن نظر بانچه استاد امام عظیم امامیه در بعضی از
 تصانیف خود افاده فرموده و فاضل جانی در این حق غما که موضوعش نزد ادبیای او حق و ثناء و از الله
 ضلال و گمراهی است هم خود و بشر و منجوع است پس تواند شد که چون بعضی زلزلات قبل از است
 آمده علیهم السلام صدور یافته بود باین عبارت و کلمات آن با و فرموده باشند پس که ام حاجتی
 و حقیقت و امر کنشیده که موجب از کتاب این تاویل گردیده که صیغ متکلم واحد را بر جموع غایب حمل
 فرمایند و آن بحاصی و کبار را بر بفرق شیعیه بچاره محمول نمایند این تاویل بدون چاره
 این سلف چگونه حلی از جوار پیدا خواهد کرد علاوه از کتاب حق البقیین طابوا و مجلسی و وضع تمام
 دارد که تمامی اوزار حاصی شیعه بر تصور انقضای مذهب لک سگرون مبارک مصطفوی بنا کرده اند
 و از این مقام آن در گذشتند بار خدا یا مگر این حال مختص شیعه معلومی باشد دون غیر هم

مشرقیه الائمه لکن مراخیر و تفکری مافراید که درین هر دو قوم غما من الماصولیه والاخباره طبق
 قول و تمنا و قالوا کونوا ههنا اذ نصاری بحیث اتحاد اصول فروع فرقی ملحوظ نیست پس
 چگونه تصدیق بلکه تصور سازج کرده شود که در باب جماع و اتباع مرتضی کلوی حق جو سید بن کربلای
 است و باره مقلدین دیگر آمده که فروع و وضع یک شیخ و ثمره فواد خیر البشر اند جاب سول نهال سبکدوش
 و فارغ البال با یکی اگر از شیعه فقط شیعه اولی و مخلصین از انصار و مهاجرین مراد گیرند این همه
 استبعادات یکسوی میگیرند و شاید مدعیان کسری می شنید تاکی در البطلان حق احتاق باطل کو شنید
 و مناقب جمعی را برای جمعی دیگر فروشند غرض بصراحت این چند کثر احادیث و خبریه بعضی از ان رجال المؤمنین
 قاضی شود که بلفظ بشارت سمت ذکر یافته و در مناقب مرتضی بجز رقم ده و مخلصین بدین
 عبارت سیر که صفوان بن بهران بحضرت صادق عرض کرد که تو سیف مانی که شیعه در جنت روند و در
 داخل شوند و طائفه شیعه طوایف اند که گمانان کیره و فواحش قلیجه از ایشان سیرند نام اینها
 می نوشتند و در متع زندگانی میگوشتند فرمود همه در جنت خواهند رفت بر اعفوی جرم ایشان ابتلا
 به بیکار و تقاضای دین امتحان اینها همسایه مودون بدگماست اگر احدی ازین مورخات کلی
 یافته صعوبت تزع برای رفع ذل و ادوای شافی است اوستی گفت که این همه موجب درد و آتیه حاج
 است لیکن در مقام راجه علاج امام فرمود که حسابی خلقی خرد است حضرت علی مرتضی علیه السلام
 مهم ندکور و نمده است و حضرت امام رضا و خطاب کرد فرمود که از شیعه مرتضی علیه السلام کتبین جرائد اعمال سلم
 بروشته اند و در ثبوت نوابشان از بارگاه آفریدگار جهان پروا کنی نیافته الی غیر ذلک من الاموال
 نص صریح است و اینکه شیعه عموم از هیچ گنای سوال نخواهند کرد و فیکت که سبب ایشان سیدان است
 خواهد بود بلکه عبادات مخالفین را میده و فائز اعمال بنام شیعیان جاری و معاصی بن گوه انصاف
 پزده انصاف بطه عدل باری بر مخالفین شیعه سربار است در نیمه مقام بمقتضای الکلام مخبر الی
 الکلام حکایتی بر عجیب و طریف و خاطر گذشت که یکی از ملا فضلای اهل حق دوستی بود که پیوسته

طایفه شیعیان را که از امامان و ائمه است
 و ناموست که از ان و در حدیث است

ملاقات مجتهد متوفی تحریر می نمود آن بزرگ خود را ازین کلفت باز میداشت اتفاقاً روزی در منزل
 حضرت بزرگوارش جاری شد که اگر مجتهد مذکور شکلات را با بنساط نام حل فرماید و این کلفت باکی
 نیست فعلاً از آن شخص بپایان شرط نامور گردید و فاضل سنی بعد از احوال سعادت قدم بوس پیسید
 اما بیدان خود را حدینه نمایند که عقاد حدیث است و در از خصایص خویش فرمیدند چنانچه در مطاوع
 عبارات صوارم قلمی شده پس بپایان رسید که در مقبره ایشان دیده می شود که روزی باز بر عبادت دیگران
 بشعبان معالی ایشان باخا خواله خواهد شد اگر حقیقت عدل داد همین است که گناه از گناه
 و دیگر می بجای او عاقبت گردید و در آنش جنم سوز معلوم نیست که مخفی ظلم در اذان علیه جبر را یافته گویند
 که مجتهد عالی از جلالی طبع فاضل سنی اندیشیده همه جوانان را که اولاد خویش او اند فیضه و فضل
 و جلالتی بخیر آله سپرد و فرمود که حدیث طینت با و تلقین کن شاید که از خواب غفلت بیدار و از غرور و تکبر
 بهوش یار شود پس جناب مجتهد احمی حدیث طینت از علل شیخ المشایخ روایت فرمود و خلاصه آنست که
 امام ابو جعفر علیه السلام جواب یک حق فرمود که از مومن بنا و لواط و شرب خمر و صدقه ندادن یا دیگر گناه
 میکند را و می گوید که آن حکایت فرمود که نص قرآنی گناهان بلا قصد از و صادر می شود و در آن لغزش
 و بی رویی بدو می گوید بعضی از شیعه را می بینم که ارتکاب کبایر بر مسطور نماید و عیوس باشد و وقت
 تعلق حاکم تخیر می گردد بخلاف ناصب که اما نماز می گزارد و صیام میدارد و زکوة را می بپردازد
 می نهد اما نیکو باطنش باز می رسد و در انجام حاجات منبسط می باشد فرمود که حق تعالی بر زمین پاک
 تا بهفت روز شب نشین جاری نمود من بعد خمیر را از آن جدا کرد و طینت می را از اسفل آن گرفت
 اگر طینت شما مثل مانی خلط می بود شما نیز معصوم بودید و لیکن حق تعالی بر زمین ملعون تا قید آرست
 روان کرد تا خمیر و دشمنان با تا ماده شد و اگر بجایش میگذشت حدی از آنها اسلام نمی آورد
 و عمل نکند و دیگرین هر دو را خلط فرمود پس آنچه از معالی در شربت می ظهور میگرداند اثر غصه و حسد است
 و اعمال صاحبش از تاثیر چون در پاک شمس است روز قیامت آثار هر غصه با اصل خویش خواهد

بیست چنانکه نور محمد غروب باز با قلب بر میگردد و او می گفت قربانت شوم حسدات خلیف
 را بسوی ما باز میدهند و او را از ما می باران می نشاند می بخندند و بخند او کند می خندیم و می خندند
 عرض کرد که در قرآن مجید هم از این امر نشان آمده اند فرمود بلی جایی که میفرمایند **وَلَا تَكُن مِمَّنْ**
سَيَاوِسَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ اللَّهَ يَتَخَفُونَ كَيْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمُ الْقَوْمُ این حدیث سراز
 جنت که بر آورد و گفت که اگر بای خاخر بن غار عمر رضی خدا را جاز است و می که بسوزان نان
 بر آرم فرمود رضایت است گفت که حق تعالی از مال فرشتگان در محکات قرآنی خبر داده که
يُخَوِّضُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و در حق خویش چنین است و ساخته که از خدا
 پسند و که کفر است که غفلت و عیب این بجا می آید می تعالی بولایت می گنجایش نباشد
 بسط خود هر دو خمیه آید از جناب ملازمان قوم بافته باز حضرت مجتهد کابان و اگر جناب و سحانه محمد این
 خلط را تجویز فرموده و مخالفین را بی فسیل و اراده خامه برای جنم پیدا فرمود پس طبق افلاک
 عابدان اما مه همان آشنی در کاسه مجتهد متوفی بغایت تغیر و بحال غیظ و غضب فحاش و بغیر زند
 و بلند خویش را هر کرد که بگذارد این نایب که هرگز متهمی نخواهد شد القصه مقصود این است که چون شیعه
 واقع و کوفت و لشکر می نمایند معای که لطیف است از ایشان صدور باین وقت و اگر که و قیامت
 خود رسد پس حاجت اینها و دیلات که صحن متکلم و احدا بصیغ جموع غایب گرد و هیچ معلوم نشود
 خدا یا مگر از شیعه در بنا و دیلات کلمات شار الیه طائفه کیسانید و هشتا مشیه و طایفه مراد باشند
 لکن چون مقصود از این کلمات طیب است طلب مغرب فیض این حجت است از قصه شفاعت مغار شریع
 فرق که بلا شد از اتباع و شیاع طریقت و با دین ملت کاری ندارند و صد اولی را طایفه و چون
 الا فی حق و در اندام فهم و فرست قالب نمی می کنند بلی اگر باره سنیان که بمعای خویش می
 میکنند این جای شفاعت اگر دانند بعد از خود دو را ندیش می خواهد بود و که مستحق کرامت گنبد
 فقیر محمد ان را اگر خوف طاعتی نبوده در حدیث طینت را الیه خلاط فاسده و باقه

تَلَوْنَهُ تَصْلَحُ تَارِخُ حَامِيَةٍ وَحَالِ كَلَامٍ وَنِقَامٍ أَنْتَ خَيْرٌ صَادِقٌ عَلَيْهِ سَلَامٌ مِثْلَهُ نَازَكَ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ
 است و زنا که اخس است و سیا چون از غایبین واقع شود و تفاوتی و فرقی ملحوظ ملاحظ حضرت نکشته
 انهی بقطر وارد شد و بجهت امانت نوب که از حضرت امام حقین تعلق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 مرویست که فرموده که یبایا انما صلب علی ما قد کنی میان ما زکون زنا کاری ناصبی هیچ مفرق
 نیست خواه باین مشغول باشد خواه بان اشتغال داشته باشد پس هر آنکه مخالفان اهل بیت تصدیق
 نکنند و رنج بپهوده و نماز کردن روزه گرفتن بزنند انهی بعینه و از آنجا میداشد که در روز دارد و گیر و برود
 هر صغیر و کبیر بحیث عود ثمرات چنین عبادات عذاب عقوبت شعیان از ضیاف مضاف خواهد بود
 پس در مقام کریمه اُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ اِنَّهُ اَضَعُ حَدِيثَ كَثِيرًا
 از قدمای کلینی و صاحب فروع و بوزن قصوی و موصور سر زده و سهو و ذهول رفته بالیستی که آیت و ابدان
 وَ لَیْسَ لَکُمْ اَنْفَکُمْ وَ اَنْفَکُمْ اَمَعَ اَنْفَکُمْ ذَکَرٌ یُکْرِوْا و این سباده چه ناست بپا و لیه بود که ماقال
 العارف الرومی علیه الرحمه فی الشیخو شعر در بیان قوم موسی چند کس بی او گفتند که سیر و حدیث
 بی او خج و رانه تنها داشت بدو بلکه آتش در همه آفاق زده زیرا که معاصی شیعه که خارج از دقت
 حساب است بعبادت اهل خلاف که باشد و رنج است بدل شد فبطبق علمیم جنبه قوله تعالی حکایتین
 الطیم علی بنیاد علیه الصلوه و السلام اَمْسُجِدْ لَوْنِ الَّذِیْ هُوَ اَدْنٰی بِالَّذِیْ هُوَ خَيْرٌ عَلٰوَهُ
 محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن بحر العالمی در کتاب فصول مهمی احوال المائتة بابی بنقل کرده که در
 مخالفین شیعه باطل محض است و درین باب بتواتر احادیث اهل بیت و مؤمنان آورده و آنچه قاضی نور الله
 از تحقیق اکابر علما خویش در سبب کثرت عبادت اهل بیت قلت عبادت اهل شیعه و ببالش مؤمنین نقل
 می نماید مقتضی آنست که ازین تبدیل و تحویل فائده بر شیعه ترسب نشود و عبادت اهل بیت است که چون
 اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است باخته اند شیخ را از نزوت تعرض نمود و طر جمع ساخته اند لاجرم
 شیخا بپا و بی حاصل ایشان کار ندارد و بهیچ موسساتشان را نمی کار و چون در قبه شیعه

على نفوسهم القادسية وذكروا فيها عايشة العظم وفناء عمارهم في الدنيا والمضيان
 وطلوا من الله تعالى الصلوة والعفو يوم الحقة ونقل الميزان وان يتخذهم بالرحمة والرضوان
 وليكن منهم قاسوا على نفوسهم بعض الانبياء وادعوا اليهم وقولهم في
 الاحداث الذي هو كفر معقوي عند الخاطفين والاذكياء من بعد جهل
 وعلوم با وصف فقدان ابحاث علوم يكيو بدمولف تحرر رادو تحرير عبارات كتاب اعلام كنج مطهر
 ليست درنج مقام اشتباه ووداده وغلط او اوما فاده مختصين انك نام وكنيت
 كتاب اعلام ابو عبد الله محمدت نام ولقب كنيت بدر بزرگوارش يوسف عز الدين
 ابو المظفر ومضى طهيبم وشمركا قديم اباينهم من تراني ولبند آنگه مايد را عين بكن برده
 وباي تحقيق الشان بنگايش تبايه درخوده خباخه از عبارات كتاب بوزا وضوح في مودحتهم
 بعد الحمد والشكر والصلوة على سيد الانبياء وآله واصحابه السادة العظام ان العبد
 الفقير الى المولى اللطيف الجليل ابو عبد الله محمد بن الشيخ الامام العالم محمد بن محمد
 ابو المظفر يوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن بن زندي محمد بن الانصار بن حسين
 المديني مولد في الحجاز بالحرم الشريف النبوي اولاه الله سعادة الدارين ومم انك
 زندي را كه بر وزن مرند نام شهرى معروف است كما في القاموس المحيط برزند نوشته وقال
 وشرح جامع بخارى سني بكو اوت را رمى وتحقيق ابن الفطيف مايد الزندي في بعض الزايات الجوهري والآله الخمدية
 واسكان التوكل الانصارى كان عالما للدين في اوانه المضرب بآله اكباد المصطفى في
 زمانه باقواما و طائفه در تعليمات تقوم الايمان بن عبادت كنه واطن شيخهم كمالهم الفائق
 الحديث بالحرم الشريف النبوي جمال الملكة شمس الدين محمد بن يوسف الزندي في الحان سوم اكنية
 بجافظ مولد كما في الفسخه الصحيحه كليمه لودو جبره قراكن شبه خيال خوش علم غويت وقران كلامات بلذرا
 چهارم انك رساله مرقوم بر يا بنزده باب مخوم است اول رسل نخت صلي عليه وآله وسلم دوم در

ترویج والد آنجناب سوم در تاریخ مولد شریف خلیل و در حوادث و وقت ولادت با سعادت نجم در ذکر کرامت
 ششم در حکایات ائمه ائمه فرامی رسیده است و در ذکر ائمه ائمه کتب متعدده است و در این کتاب است و در این کتاب
 در حراج کرم هم در حجت قادس با زعم در اسمانی ظاهر و در هم در خصوصیت بگردگی سیر و هم در ذکر
 اعمام و عمارت از و اوج چهارم در فتح و غزوات با زعم در مرض و فاجعه حدیث ام المومنین کبریا و از خزان
 تعمیر و ابهام نموده در باب سیر و هم سیر است کما اشرفنا الیه فی الصدر بالیت سوم از کبریا
 بیچم آنکه قواعد و نواحی نیده و فایق برانید و نسو صحیح تقاضی است که لفظ رسول باضافه شمس
 اسم مقدس الهی یعنی رسول الله نقل میفرمود و حال آنکه مولف سال خاتمگی می بینی لفظ رسول بی افت
 آورده کاش حرف تعریف بیان می افروزد و از دایره نکات مصطلح اخراج می نمود و بنده کترین خلایق
 از حضرت مولف است حذف صلوة و سلام از عبارت کتاب اعلام درباره حضرت خیر الانام بود و در صحت
 علیه و سلم است و شکی نیست که بیایکون کوه فضل کشمیری ریس باب کردن زبان در جمله
 از حضرت علامه مولف که در الفریکه از زمره فرقه سینه فدا نیان المذیت و صاحب بود تقدیر
 حذف لفظ تعظیم درباره بنی از ائمه بیخیلی زیباست که علیه و آفری نجم آنکه لفظ علیه السلام بعد از حضرت
 که در اصل واقع است ساقط کرده با آنکه اطلاق این عبارت در حق کافر مسلمین جواز دارد و ناصحت نجم مختص با
 سوائی المذیت بخو علیه السلام نموده حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام ازین حکم که شامل جمیع مسلمین است
 نموده من بعد که از شمس است که در مثال بنی لاث ظهور این عمارت از جناب مولف بیاطمینان
 خصما رساله آخرین که عیان است که محتاج تنبیه هم نیست چه جاکامت بران را که از مطالعه آن هویدا می شود که
 هنوز بر باب شمس آنرا عشره مجبور سر هم اتفاق و افتاد و من غرض البصر نشان لکات است جبار مولف بر تب
 رسیده که در فصلی از مقام آن رساله تعلیم و تلقین ابوعبد الله محمد بن اسماعیل نجار در اخیه جمل لفظ از پیش خود برافه نموده
 خود را آیتی از آیات قرآنی نامیده و با او شناخته میگوید که آیتی بخارجی از قرآن میگوید که ساخته بدعائین نجاری حقایق
 می باید پس اگر این آیت باید عبارت تمام به بنی قلمی میگوید که آنچه زیاده تر تمجید ساخت این بود که آیا

احتیاج سند چنین مطلب اصرح چه بود و اگر باشد این مطلب ازین آیت بکلف بر آید و کلام الله
 آیه است یا در ال زیریکه اوراک و عنان فی تفقه و فهم افعال قسبت پسند بایستی الدالّه درینجا
 می و در مثل لا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا اتی موضع الحاحه من افاداته اکنون سلامتی
 حفاظ قرآن مجید را که نشان دهند که این آیت معاذ الله در کدام سوره واقع شد مکرر لا تقولوا
 و قولوا اسلمنا شاید که حضرت مولف این آیت از جواب امام منظر که حاضر فی الامصار و غایب
 از البصار است بمحقوق تعالی محیط غریب است بهادث قبول بعضی از علمای بر اصول موضوعه طایفه
 مصداق کلام قدس است اما یکنون من تجوی نلتق الا هو لا یعم و لا یعم و لا یعم
 هو اسناد ستم و لا ادنی من خذک و لا اکثر الا هو معهم ایما کالوا استفاده فرموده
 زیرا که قرآن مجید کامل بی تحریف و تبدل خلفان و زمین امام هم غرض عنایت و بعضی از علمای با غیبت
 کبری هم شرف و تیش شرف دهند و فیضها بر شریعت بنای بعضی از اکابر شیعه نوشته اند که استفاد
 بیو اسطر را اخض خاص و غیبت کبری نیز مقصود است یا باین روش که امام بصورت شناسنت
 در مجالس و مواضع که خواهند حاضر شوند یا با آنکه بعضی خواص بجان سکونت خود رتبه می سازند
 که آنها رسیده مراتب حق را از ان جناب بکشانند و حکایات تصنیف اند غالباً در کتب
 دیده شدالی ان قال اگر از نظر ما وجود آنحضرت مانند ذات مقدس الهی غایب شد باز از نظر
 ایشان غایب تیم هر جا که ضرور میدانند و من عند الله مود میشوند افاده علوم و حل مشکلات
 خلق میکنند و فریاد رسی مظلومان و راه نمایی گمراهان رفع مکر و وبال بوجود فایز وجود آنحضرت
 صورت گیر و انشی و آنچه اکابر علمای امامیه در حق آقا احمد موم الصد نوشته اند از انهم بدین
 می رسد که خود جناب مرتضی و او را با امام مهدی هستند و نشانهای صورتی بسیار در میان
 و فرمود که امام خود در مسجد بعلان طرف غازیس گراوه نزد او برو و مسائل و تحقیقاتی که
 بنایچه مجتهد مذکور خصوصاً امام علیک السلام شرف و از تحقیقات انبی و مسائل و تحقیقات

بمحرور گردید بلکه از روی روایات صحیح در یافت شده که احدی از شیعیان نیست که بشرف
قدوس مشرف نشود کما فی الجاسس کو تو قیع و قیع ناحیه مقدسه که بروایت شیخین
طائفه در بخار و دیگر تصانیف منقول است لالت بر لعن شیعیان که قبل از خروج
سفیانی و ندائی آسمانی و عوی رویت نام نایند و اشتباهند و اشغال این روایت اگر چه
نزد عوام منزلت مولف کما فی خواص طائفه امامیه است بسته گرداند لکن نزد کالمین بهترین
نگاه گوشت او را بهر شناسین می رساند زیرا که اخلاص الخواص آمده مانند زراره که با صدق
الصادقین او را ملقب نموده اند چنانچه کتاب سن بن علی بن داود و لالت بر ان می کند
و همچنین این مثال او مورد لعن تبر بوده اند چنانچه از مطالع کتب جالی خصوصاً تصنیف مرزا محمد
جندان واضح است که حاجت بیان ندارد و احمد لند علی ذلک که بسم سعادتش هنوز در مرتبه
است و حقیقت المیسر است که چون قوت حافظه از یوف کلیه مسلوب است
لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا بَلَا تَقُولُوا اسْمَا وَقُولُوا اسْمُنَا و تخیلش مبدل و مقلوب
است کاش تجربه العقاید خواجگان خود رجوع نموده آیت را بلا تحریف و اصلاح نقل می نمود
که قَالَتْ لَعْنُ الْعَرَبِ اَمْثَا قُلْ لَمْ تَقُولُوا وَ لَكِنْ قُولُوا السُّلْمَانَا و این هم بدین بقا و در نیامد
هرگاه حق تعالی را طلاق لفظ مؤمن نهی فرماید غیر از حضرات شیعیان حالیکه خانه خراب که بروایت
جالی در صوارم لامتی و بروایت ملا حسن و وفی ملعون و کذا است یکست او باین لقب ملقب
تواند شد سخن همین است که چون حضرت مولف با این همه مراتب علوم و ربی بحدود اهل حدیث یعنی محمد بن
اسمعیل بخاری افتاده و گمان برده که اولفظ ایما کلم را و آیت کریمه یا کلم بالکسره تلاوت کرده حق تعالی
جزای او در همان مقام بجا نرساند و نعم با قبل من خبر بهر الاخیه قد و قع فی قول که هرگاه اینها را یاقی
اقول قبل ازین گزینش است که احادیث را بر تدا و یعنی عاده کفر و طریان کن علی الاسلام علی المصنف
اسبقین بریت مرد که فرمود بر جای خوش نباشد و علی ما حدیث العدل بر تدا و العبد می تواند شد و هم لم یز الواد

مرتدین علی اعتبارهم تفصیل و تفسیر عبار اولین به معنی کافرین بعد الاسلام می تواند افتاد پس کلام باری
عزوجل ترقی از ادنی بسوی اعلی است زیرا که در مرتبه اولی محض حقیقت جالی است آنکه علی شریعت
این گروه بسوی جهنم دریافت شد باشد هرگاه جناب سید المرسلین خواهد فرمود که ایشان را می نمایند
یعنی امیدوارم که ازین وارد گیر و عقوبت و نکیر نجات یابند و از دوزخ بازمانند حکم خواهد شد که بعد از
وفات تو ازینها احوادث سرزده و محبت آنها بآن احوادث مستوجب عذاب جهنم گشتند لیکن
مقام گفتگو برای جناب سید المرسلین که شفیع المذنبین و رحمة للعالمین است با بود چنانچه تبارک
کریم و کائنات عظیم شهنشاه کما دمت فیهم الخ بحال مراعات ادب را خواهد نمود و پست
ارشاد خواهد شد که اینها از احوادث رجوع و انابت نه نمودند و مقصود از احوادث ارتداد ایشان
بعد وفات تو و اصرار بر این حالست بلا توبه و ندامت پس این ترقی است از ادنی باعلی و اجمال
بعد تفصیل است هر چند در معنی احوادث و ارتداد تغییر باشد لیکن صدق احوال را علی الاخر محکم است چنانچه
صدق حیوان بر ناطق و ناطق بر حیوان باجماع اهل میزان مع الغایر منها قوله علاوه الخ اقول
کسانیکه در سخن مولف بذات بر تو تصریح بر آنها متوجه نیست شش فاضل شمس الدین کرمانی چنانچه مایه و
علیه حی جواب دلیل بر آنست که تصحیح کرده اند که لفظ مرتدین در ردست تحقیق یعنی رجوع عن اصل اسلام
نص واقع شده بلکه این بزرگان بخلافش تصریح فرموده اند چنانکه بقصیر حقوق و تفصیر از اجابات
فرو آورده اند کما یظهر من فصل المؤلف و اگر مردان این است که عمل مرتدین بر اهل رست یعنی اهل تقصیر
تبدیل هم حکم نیست چنانچه این بزرگان گفته اند پس کلام حضرت که زمینها را از لفظ مرتدین مصطلح
شرعی مراد نمی توان گرفت همه بوجه و بعضی میگوید و یا یال شدن تحقیق متعین شیعیان که در اشال
این حادث مصطلح شرعی مراد نیست بلکه عام از آنست علاوه بر آن صدق احوادث بر ارتداد
و مکس آن برین تقریر ظاهر است زیرا که نزد این بزرگان مراد از ردت و ارتداد تقصیر حقوق و تبدل
اخلاق است و این معنی مالک بن نویره و اتباع و شیاع او کما ینسب منطبق است بر لالت کلمات

علمای تحقیق شیعه را اگر اعتراض بزرگان مذکور نیست بلکه بر خود غیاث سابق است من حیث
 ی این مرضی و مرضی که هست همه بر و عاید گشت لان انشاء الله تعالی بر این کمال قدح ایضا قول
 دوم در این **اقول** حال تضعیف و تضعیف قبایل عرب قبل ازین بعین این که برای الزام و
 انحام مخالف بکار آید و موافق و موافق البصیرت کلی اقرارید بزرگان مسلم رفته فلا فیده موه
 مکره صوره تازه و نصارتی اندازه بعد از ایت امام طوسی و ابن طاووس و سیز نفر به کثیر حجت نظر
 است که در مطلق و توج از داجمی از صحابه بعد از ایت خضر **صلی الله علیه و سلم** لعالم بقا و قدوح بودن
 بعضی از صحابه اجماع اهل سنت معتقدند و جدا فیکه هست درین است که آن اشخاص که امام اند
 و سبب این حدیثی بلفظ قول چون امرثانی **اقول** غلط مختص است چه است که ازین حدیث
 بقراین حدیثی که شماریان نموده شد امرثانی مراد توان گرفت و قرآن دیگر و قنیکه در طعنت این
 رساله قبل و قال خواهم که مسرود خواهد شد **قول** فاما علی صابنه ابی الاثیر **اقول** و
 تخصیص صاحب بنیاد و صاحب مجمع البحار برین معنی که خلفاء و عوام انصارشان بصدای این حدیث
 اند که حقوق متضوی البیت مصطفی غضب نمودند محل استعجاب و مقام احترام است بعد که
 خارج از احاطه تقریر و افاده تحریر تواند بود زیرا که این شیرو صاحب مجمع البحار این حدیث را
 بر کسای مطبوع فرمودند که تخلف از بعضی اجبات و مقصرین حقوق عباد و خالق کائنات بودند
 و این بیان سبب است که فاضل کرمانی و شهاب الدین عسقلانی بدالالت عبارات که مخاطب نقل نموده
 و صاحب مفتاح بر نقل کلام خطابی موبدان بوده اختیار ساخته اند و دهند عبارت هر دو کتاب یعنی
 نه با به مجمع البحار عاده لفظ شارج کرمانی و مثالش کرده اند گفت: و کلمه یکتا الحدیث اصحابه
 بعد از انما از تدقیق من جنفا که اکثر اصحابه الباری و شیع این را به بین الفاظ قوم
 است و اما وقع که جنفا که اکثر اصحابه الباری که یقع من الحدیث اصحابه المشهورین
 و کلام فاضل کرمانی این حرف کتب است از کتب ائمه و از کتب اهل بیت و از کتب اهل سنت

انما هو التاخر عن بعض الحقوق والمقتضيات عنه ولم يتركها واحدا من اصحابه صلى الله
 عليه وسلم واتخذ الله رب العالمين ولما ارتد قوم من جفلة لا عرب من المؤمنين
 قلوبهم مكن لا بصيرة لهم في الدين ذلك لا يوجب قدحا في الصحابة
 للمشهورين رضوان الله عليهم اجمعين پس مراد او مراد صاحبان بهايه مجمع هر دو در حقيقت
 يكی است زيرا كه ردت اصل فاضل گراني بر قصير از بعض حقوق فرو داده اند گويسير في الجملة
 مختلف باشد آدم بر اتحاد مطلب قلاني و اين هر سبزرگ پس انكه خود جابجاء جاينكه در اصل
 قصير بر تعليل كلام كرده و در واقع نموده ميفرمايد كه نحوه ديگر بايد دريافت كه شارحين ضروريين بر قصير
 لفظ اصحابي را على بعض الروايات بر تعليل حد بيان كرده اند غرض انجا صديقت اكثر صحابه است
 از اين عار بلكه ناراهتي پس معلوم شد كه مطلب صاحب فتح الباري نيز همان است كه فاضل گراني به
 نظر داشته چنانچه خلفاء و عوان انصارشان از غوائل فسق و فجور و ظلم و جور نشسته بودند فضلا عن الكفر
 و الشرك سم ذلك نعم عار و نار و عيب شين از صحابه سوال ثقلين و قتي است كه ردت بر قصير حقوق
 و تخلف از واجبات عمل كرده باند صحابه مشهورين كه خلفاء و عوان انصارشان بودند كما همونست
 المؤلف متقني نمايند و الا لازم آيد كه صاحب فتح الباري در فسق و تخلف از واجبات قصير حقوق
 اين بزرگان ثابت كرده باشد و اين مخ و عار و نار براني صحابه كبر است انجا بوضوح انجاميد كه
 مطلب عبارتش كما نقل المحاط بان قصير از بعض حقوق و تخلف از واجبات است كه آن را بقول خود
 و لم يقع من احد من الصحابه المشهورين منقبي ميگرداند و مقصودش از مشهورين همديان است
 فسقي نبوده بلكه مصداق اين بعض قبائل عرب اند كه حديث الموضن را برده آنها و در بافته و ديگران
 از اين احوال فرشته باشند پس مطلب اينهمه كابر امري و احده عبارت مجمع البحار كه در حقيقت
 عبارت نهايه است كالا يخفى و محض خلاف نص گفتن باجراي عيب و عريبت امثلا اين بهيلا و انكه
 مراد از نفى ارتداد در عبارت مجمع البحار اعني لم يرتد احد من اصحابه ردت عن اصل الاسلام

است و اثبات یعنی انکارند قوم همان را رد و شرعی است که اول منفی شده بود چون در صدر عبارت
 مردین را متخلفین عن بعض الحقوق تل بخوده گفته است لم یرووه الکفر پس معلوم شد که مصداق جمله
 اصل اولم نیز الو امر دین علی اعتبارهم خلفائی راشدین بودند نه اعراب که از اصل برگشتند و
 حال آنکه چنین نیست بلکه مرادشان همان است که شارح کرمانی تصریح بر آن کرده بود یعنی در صحت
 مشهورین احدی متخلف از واجبات و مصداق تغییر و تبدل با ثبوت الشرح نبوده چنانچه اعراب
 التبعه متخلف از حقوق و واجبات شده مصداق حدیث المحض است مثل ما که در نظر اراو
 كما ترى فانظروا معاشر الناس عینک سجایه و قیس که وقت که استدل
 بالخطأ و الخطی و کلامه که لا شئ ماله علی خلط و لا شئ بهاء بیکر مرقص
 الجمل و کل ذلک شأ من سوء الفهم و قله التأمل فی عباد الله لعلماء و الفضلاء
 الا اعلام کما لا یخفی علی من لا حظ ما قلته فی معنی عبارت الکرمانی و هو احد
 هؤلاء الکرکام و جواب کلام بنی خطاب استغاثه و فریاد او از خلفائی راشدین نیز زبانی او و
 این بزرگان که دین خودی را رونق تمام بخشیدند و در تبصیر ادیان باطله پیرو و انصار و مجوس را برین
 و جان کوشیدند و حق تعالی شهادت ائمه معصومین از مجاهدت ایشان خوشنود شده و انوار ایمان ظهور
 نیست اینها را بجامی فاق محیط گردانید که استغرف فی هذا المسک در مسک دیگر خواهی بود استغاثه
 قوله و یطبق شئ الخ اقول و یطبق شئ مزبور علی مراده الفرقان کما غیر مره معنی حدیث شریف من یخرج
 یعنی تو نمیدانی که چه حادث کردند بعد از تو از انکار دادن کوه بلکه فرضیت آن با خضوع بعضی از شهادت
 و ترک حد التعلین بلکه کلاما و اصرار بر آنکه فرضیت کوه مقید بر آن جناب هر و کائنات بود پس
 مقوله رسول گفته می شود که بودند آنها برگزیده بر پاستنها خود از تملیکه مغلوبت کرد قومی از ایشان
 یعنی نسبت طغنی عداوت که موالات طاعت آخر عمر تو اختیار کرده بودند بهمان شیوه قدیمه خلیج العدا
 و مطلق العنان بودن از فرضیت کوه است که در نظر تقدیر و که این پیرو نمودند که اطاعت نرا گذشتند

علم گفت و عناد برافراشتند من بعد التماس است که مراد از قول جناب ایشان
قدیمه رجوع و طریقه متروکه را بی سپردن که اطاعت ترک کنند و علم گفت معناد برافراشتند
چیت اگر معنادش این است که چنانچه سابق عبادت است و عمری شغول بود و توحید بکار اعتقاد
نی نمودند و انکار شریعت و معاد جسمانی و نبوت پیغمبر این میکردند بعد از مفارقت ختم المسلمین بهمین یک
شما نقد پس من باید که جمیع علما امامیه را بخصوص حضرت مخاطب تبیین قوی دهند که خلفای راشدین
معاد الله عنکم اصل اسلام بودند و حال آنکه بعد از این ساله انکارش جایز واقع شده از آنجمله آنکه هرگاه اینها
یافتی پس بی مانند که احداث برآورد و بعضی اعاده کفر زنی برصادق نخواهد آمد و علی بن ابی طالب
دال بر معاد ارتد و البعد خواهد بود از منی و این صریح است درینکه کفر خلفا بعد اسلام قائل نمی باشد
و الا لازم آید که خلفای راشدین در صورت خیالی و مورد حدیث انقضی باشند و هو ظاهر البطلان
و از آنجمله آنکه این خود عین مطلوب چیست که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمی شود
چنانچه ترک اسلام را در حدیث گویند ترک ایمان اہم روت خواهند گفت و از اینجا دریافت شد
که مؤلف بعد از ایمان خلفای راشدین تبعاً لاسلاف قائل است بکفر آنها بکفری ترک اسلام قبل از این
از عبارات نمره کشید و تحقیق احادیث و توضیح شده که امامیه خلفای راشدین و انصاف چون
شان البتہ دلیل خلاق و ظلم و جور بر این طایفه این محسوب این بزرگان معاد الله عنکم
میگویند بجهت ترک توحید و عدم اعتقاد نبوت معاد جسمانی و برادر مہدیین مؤلف در جواب
افصاح لطافه المقال آنچه فرموده موضوع مدعی این قبل قائل است و مہذباً حالاً انجواب معارضه که
حضرت مخدومی فرموده اند هر چه حاضر طبع قائل است گذارش میسر دارد و آن نیست که لخص
معارضه جناب نیکو قدامی امامیه طلبه معتقد کفر سنکران امامت بوده اند و از کلام خواجہ نصیر الدین
طوسی علامہ حلی و میر نور الدین شوشتری فسق ایشان استفاده می گردید و عرض می کنم که مختار جمیع
امامیه شاعر مشرقی و از متقدمین و یا از متأخرین همین است که مخالف امیر المومنین علی بن ابی طالب

علیه السلام اعلم ان يكون محاربا ام لا كما فرست لیکن اطلاق کافر بر او نظر الی دار الاخره و سوره
 مآل دست باعتبار دار دنیا مثل جواز سنا کتبات نجاست و امثال آن و وجه این عقیده آنست که ملازمان
 خیال فرموده اند عینی و رودی که منضموش نیست که بعد از صلح حضرت سالتاب صلی الله علیه و السلام
 همگی صحابه بر قدش ند بخبر چهار کس و جناب عصب هم خود این حدیث را منافی آیات کثیره احادیث شریکه
 فهمیده اند مع ان الامر لیکند لک خا که که جید بعدین حدیث بموقع مناسب بد آید بلکه بجهت اینکه است
 بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام و چنین امارت را نموده اند و اما مایه از اصول این مثل توحید نبوت
 در کنی بازار کان ایمان نه بنیز و سلام است و این مائت اعتبار دار آخرت یعنی منکر هر کس که زیاده
 مخلد بجهنم است باعتبار این که به توفیق هادین و در دنیا کافر نمی گویند گویند نباشد این بلفظ کلمه
 خطبه تشبیه محرفه که معاصرین ما و منهم المؤلفات متساکن هوی امیر المومنین می نازند و تحقیق قدرتی
 بران ندارند که صحتش را بر اصول خود کلمه تا کتبند چنانکه بر ناظرین جال کشی و شالش مخفی نمی ماند و ان شاء الله
 بعضی از روایات معتده امامیه که مستلزم عدم صحت این خطبه در حقیقت نزد ایشان است در مسکن ثانی
 معروض خواهد شد خود شعر بر آنست که همان جل و صغیر کن راه مخالفت مرتضی گرفتند و بر
 محاربه او و کوه خون عثمان را بجای سب کردند متعده حقیقت خلافتش بود و ندکن جبهه و شروت
 این طایفه جل و مورث ابن جنگ و جدل شدیث قال رضی الله عنه علی رواه یحیی و سلم
 هَضَّتْ بِالْأَمْرِ نَكْتُ طَائِفَهُ وَ عَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَّ الْأَرْوَكَ أَهْلَهُمْ كَمِ سَمْعُوا
 كَلَامَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَقُولُ تِلْكَ الْأَافِرَةُ تَجْعَلُوا الَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا لِي
 الْأَرْضِ وَلَا فِسَادَ أَوَالِ الْعَاقِبَةِ لِلْمُتَّقِينَ بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوا هَؤُلَاءِ وَ عَوَّاهُ الْكُفْرَ تَخَلَّتْ
 الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَأَوْا قِسْمَهُمْ فِي رَحْمَتِي وَ أَرَادُوا نَجَاسَتَهُمْ بِأَعْرَافِ رِجَالٍ مَوْلَى لَفْظِ كَافِرٍ وَ حَقِ
 ایشان اطلاق نفرموده و لفظ مارق و ناکث و فاسط آنها نموده و مجمله که علمای تشیعین چنانکه بر سبکه
 اصول فروع انهار انصاف و جوی کرده باشد مخفی نیست و عوی ناسیده ازین العجز و زبونی و در وادیه

که احدی از علمای با اهل علی و صفین راست کرد و حید و نبوت نه نوشتند ایست مال گسایک کار
 آنها سیف و سنان رسید بخلاف خلفائی ثلثه که مشتهای کارشان با اعتراف امام عظمی علی و خواجه
 خواجگان دیگر بر توحید و مخالفت مراعات است بش حرب و قتال نیز و بچگونگی این بزرگان قهر و
 تکلیف شیعه چنانچه در شرح نجر پیش علی است و جنب و لول بعد تغذیر و بپایند رفت و بعیش و سرور
 جاودانی احتیاط خواهند یافت بآنچه بر تقدیر حق و تعالی عباد رسالت و غرضی عداوت رسیده
 انبیاء صریح ناقص و بهائت نظام مؤلف است که بعضی از این بدگوش و بعضی بر مقام خویش خواهند
 و قس علی نه آن ناقص عبارت علمای نابرابر و اگر مراد آنست که قائل به حید و نبوت بودند لیکن شکی
 جناب رسالت با عداوت حضرت کمانی سالف الزمان خستیا کردند ازین هم مرتبه اسلامی است
 رفت و الا قائل شوند بجمع اسلام و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ازین عبارات که دین
 فصل یابد و در موضح است که منکر نبوت و دشمن جناب رسالت متصف با سلام تواند شد و اگر
 مراد از طریق قدیمه و عداوت و عین صبر صلی الله علیه و سلم دشمنی این بیت امجاد است پس
 علمای امامیه که در احادیث و صحاح بهجت صحاح ساخته تقدیم رسانیده اند و محصل آن همه بر وفق
 تقریر صحاح شریقه است باین جمله می رسد که مراد از عداوت خلفاء و انصارشان آن است که
 ترک محبت و مراعات حقوق اهل بیت کردند آنکه از دین و اسلام شستند کما عفره سابقاً
 همه بر آدمی رود زیرا که این روایتی صورت امکان نخواهد پذیرفت که در زمان نبوی صلی الله
 علیه و سلم الفت محبت با اهل بیت گشته باشند و بعد از پی حید و نبوت گوید که مشیر و
 آنها عداوت و عداوت با اهل بیت بود و محمد الله که احادیث را بر اینست که خلفا قبل از وفات
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم عداوت با اهل بیت تصاویر شدند بر تقریر فاضل شریقه
 که با اتباع بزرگان خویش نموده همه وضع و بی اعتبار بر آید و در اینجا استقامت می رود که سید
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم با همه عداوت و عداوت با افراد و قرآن مجید و احرف

سازد بلکه هزاران نسخ آن آبش اندازد و خانه و خرد و اما و سید المرسلین که هر یک جبرئیل من بود
 آبش سوزد و بخت غصب حقوق بلکه قتل و مضموم کافی تذکره الامم بیه تفاوت بدی نفوذ او را
 مسلمان توان گفت یا لولا که بعضی انکار اسلام است مینو آید و قوله و مقوله نبوی **انما قول**
 اگر مرا و این است که صاحب فتح الباری یا صاحب کواکب دراری یا مجد الدین ابوالسعد یا قاضی
 محدث تعظیم کجرات یا ابوسلمان خطابی یا ابن التین یا داود یا ابوزکریا یا قاضی عباس مالک یا ابن
 بیضاوی یا دیگر بزرگان زینال و اقران ایشان جمعا یا فردی مقوله نبوی **صلی الله علیه**
و سلم سند معنی روست قرار داده اند پس حاشا که در عبارت بعضی از ایشان که در اصل ساقیه قول
 است از آن پدید باشد و اوراق ملحقه که مؤلف تعالیب طبع در آورده ضمیمه این رساله مطبوع
 ساخته از آن هم معلوم نمی شود که احدی از این محدثین مقوله مرقوم را قریه شرک مالک بن نویره و نظری او
 قرار داده باشد و اگر خدام حضرت مؤلف بر احوال طبعی از جانب اهل حق ترش شدند
 و باز بدفع آن لهاسی تضعیفین خراشید و خوانند که بدون توکیل از طرفشان وکیل شوند و براه ایله
 فریبی روند هیچ نقصان ازین تدابیر اهل حق عاید نمی گردد بلکه ترشش اسر حضرت مؤلف میرسد
 بصورت خیالیه و نتایج افکار مرقومی خود را لباس تقریر خاطر خواه در برگرداند و اصداف کریمه
التم نقضت غزاکم من بعد قوقا نکا گوی سبقت بود و فذاک علیا علیه و آله هر ا
 اصلی ازین حرکات غیث تقریرات سخیف است که عوام بدانند که تقاریر اهل سنت بدان مرتبه ضعیف
 است که با دنی اشاره نیست تا بود می شود و مجد الله که از طرف اهل طحا اعتراضات و شکالات
 بطریق مناظرین تقریر کردن باز تقریر و تمیز بعنوان معقول و مقول ترغیف نمودن و غضب این
 اهل الانام افتاده المنه که قبل ازین کبریات مروض شده معنی انجذب پنجه در او مان صافیه شارج
 کرانی و حافظ این حجر عسقلان و اتباع ایشان در آمده حضرات امامیه مجالس نیست که بدلیل عقل
 یافتند بطرف ساخته دست طغیان شدند بنصوان علیه السلام جمیعین ازین حدیث ثابت نمایند

و ان شاء الله تعالی عن قرب التوضیح یکرده ام که اعتراضات سامی برین فضلاء سامی جز نامی بکار نماند
بیش نیست **قوله** مستخرج اقول هر کس که کتاب عاویشه را دیده و پست بلند این میدان
و سجع نوز دیده بعین القیاس بداند و دیده حق برین می بیند که ابرام خلافت صدرا را بکینست
نبویه علی صاحبها آلاء الصلوٰۃ و التحیة توان گفت اطلاق احداث بران با جرائی عجبت زیرا که
مخاطب الامراتب از خصایه ابن اثیر انچه نقل کرده مخفی آن نیست که حد امیر منکر است
که درست معروف نباشد و قرین تفسیر کتاب امیه مثل مجمع البحرین نیز مسطور است بر آوردن
خلافت خلیفه اول را بر اصول اهل سنت و خلافت فخر فرمودن کاری بیش گرفت امری مستحسن
است چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر از ان با فضائل و کمالات و ابراهیم و دو باره استماع
از خلفائے سابق شده چندان راه تصریحات سپرده که قریب بض بر خلافت بلا فصل می شود و
الله تعالی در تعنا عیف کلام با حصول معتبره امامیه که موافق آیات قرآن نباشد واضح
خواهد شد که خلافت از آنجانی شایعین نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت ظاهر می شود
و سلم بوده اما امر اول بحسب عاویشه بسیار بران نااطاق است از انجمله روایت ابو سعید خدری
است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بر ثمر بن جهمان صدیق کبر قال دَسَّوْلُ اللّٰهِ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اَمْرَ النُّكَاثِ عَلَیَّ كَمَا فِي مَالِهِ وَصُحْبَتِهِ اَبُو بَكْرٍ اَخْرَجَهُ
الشَّيْخَانِ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابُو عَرَبَةَ حَدَّثَا بِرِسَالَةِ عَلِيٍّ مَّا لَعِنَ ابْنُ مِقْوَلٍ وَمَخَاصِيتُ جَانِحٍ
رجال فاضل استرا با دو نفر ته کشیدیم بآن نااطاق است از انجمله حضرت صدیق عجمه سلیمان
بر عرض کوثر حدیث عبد الله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قال لا یُبْکَرُ اَنْتَ حَتَّى
عَلَى الْخَوْضِ وَصَاحِبِی فَمَا اَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ شَفَعَتْ لَهُ بِرَايَةِ
علم امامیه مثل صاحب ثبات الحق چون معاویه باث و لشکرش نمود اجازات از جناب امیر
گرفته همراه بعضی از اجله صحاب کرام تفسیر او فرموده و مناقب بر تصور ابرار گفته و معاویه از خلافت

سحر و سحرهای نامر و معین جو شربت اهل بیت طاهرین برزید بی دین بعد سماع و تضرع
 خروج کرده و باده تکفیر و تفسیق می می دوس لاشها و تا دوشق شافقه خاچه کتا فعلت فلا تلم وار و سحر
 و اکثر نسخ از جمله عاشر بحار الانوار نظر بعضی از وجوه استدلال مرصع در جنگل بمقابل زبیر بن عوام
 علی مارواه صاحب الحنفی و مجلسی بر آن دلیل است لفظ با یعد و کلام عبد الله بن کور و خطا عبد الله بن
 مطیع ملاحظه تا ویلا شربت معین که صیغه متکلم واحد را بجمع غایب را جمع سازند کلام دلاتی بر عیش
 بخلافت نیز ندارد و کیفیت تالیفات قدما در تواریخ و سایر کلام نص صریح و عدم بعیت علیه السلام
 واقع شود و حاشا و کلام که ابن عمر موافق زعم ضلال است آباد در نهج المقال فی تحقیق الرجال بتعلیسی
 و دیگر برادرش شریک معاویه بن ابی سفیان بوده باشد زیرا که برین تقدیر لازم می آید که حضرت
 در جنگ صفین بمهرکاب باشد و الا لازم می آید بی بطلان فاعلم و ممتد بیان ملازم است که ضلال است
 در کتاب کور در ترجمه او که چند سطر ترجمه عبد الله بن عمر بن العاص شد که بگوید و فی کتب
 سیارات فی عمار از عبد الله بن عمر قال بلغنی ان معکم و لست اقاتل ان فی شکر
 الاله صلی الله علیه و سلم فقال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اطع اباک
 ما دام حیا و لا اقصیه فانما معکم و لست اقاتل ان فی محسوس بعد ملاحظه ترجمه
 در کتاب مرقوم آنکه عبد الله بن عمر بن الخطاب صحاب کرام علیه السلام مع دوت
 و ابو عمر و کسی در ترجمه عمار گفته است چون شکیان معاویه سر عمار را پیش می بردند و اختلاف
 کردند کسی گفت که او را من کشته ام و دیگری گفت بلکه من عبد الله بن عمر را کشته ام شما افتخار میکنید او
 کمی نسید و حال آنکه حضرت غاتم النبیین بود که ای عمار با عیان تر خواهند گشت معاویه گفت پس
 تو چرا رفیق ما شده گفت پس پدر من شکیانی را پیش ازین بمهر صلی الله علیه و سلم برد پس حضرت مشرودا
 عبد الله تا که بدر لیتید حیاست اطاعتش کن حیا انش و امار و بن پدرم رفیق است
 همراه تو شده ام و لیکن قبضه شمشیر بدست گرفته ام انتهی پس بقت بر بعیت عبد الله

بن عمر که با اتفاق روایات کتب طبرین مثل استیجاب و اصحابه فی معرفة الصحابة و مسالفة
و شافعی هر قاضی علم الهدی امامیه جوابات اول از محمد اثنا عشریه الی غیر ذلک من کتب المعتمد
درین مقالات و محاربات منوروی بود لازم آمد که حضرت فاروق از لشکریان جاوید با وفیر ایشان
و اخراجات الایحی و لا یحیی نیست حال متقین طائفه که هنوز در جمعه عبدالمد بن عمر بن الخطاب و جمعه
عبدالمد بن عمرو بن العاص هر یک نمی کنند تا بمطالعته این فن چیده و او یلدا و انخی علمای شیعه
این مقولات منتهی بکتاب منینه و ابی حنیفه محمد بن ابل حق نقد عمر خود را در بنی زید بن جهمان تخطی است
تقریب زاید سن است و در ماده ترازین برده ناموس کار بر خالفین ندریده باصل و عار جوع
سیکرم و یگویم که از انجمل آزاد بود و صحتی است است از شش روایت جناب ام المومنین که ایمان
وزیر و حجت و عدالتش بنص و من طبعه در کتاب مجید نابت گشته از زبان صدق رجحان الخاضعین
است عقیق من التار اخبره الذمیدت و لکاکه و از اهل روایت عبدالمد بن عباس بن
المدنها که در خلاصه الاقوال بر زبان امام اعظم علی بن اویق اندر ج است هم از انحصار
المد علیه وسلم ابوبکر مری و انا مع له و ابوبکر اخی فی الدنیا و الاخره علی ما اوجیه
جلال الدین السیوطی و غفر له من المجلدین بار خدا یا مکرار باب خلافت و شقاق از
مزید عداوت و فتنای عوی بی صل نمایند و گویند که خبیث اهل سنت بر نام ابن بزرگان و شال
ایشان که احادیث آنها بعد ازین می یابد احادیث مزبور را برافتنه اند که بن قول صاحب هر مراد و باشد
او علی نقل کذب بن عوی است که اهل انصاف و فقه سببان محمد بن ایشانند که هر جلد از کتاب
صلی الله علیه وسلم با اینها رسیده که دو کاست است می نمایند نهی طعنها علاوه سابق گذشت که
بروایت صدوق طائفه صدوق نبای گوش آنحضرت و بروایت ابن جمهور مثل بر اهدیم علیه السلام بود
بروایت تفسیر امام حسن مکرری علیه السلام نمبر که اسر و حاکم بنید کجاست مفر انشاء الله تعالی
نقد و شنیدن بزرگد از ان باب احادیث و بدعت گان و درون کار علمای امامیه مخصوص حضرت

حضرت مولف است و بس و انار و اخبار مرقنویه در مناقب صدیقیه بد فضیلت او اگر بر شمام
 بحدیث توأم رسید چنانچه حدیث محمد بن یحیی و حدیث عقیقه و حدیث عقیقه و حدیث عبد الملک بن سیر
 و حدیث عبد الله بن سلمه و باینده ایشان لالت تمام بران ارد و اصل این قصه که حضرت امیر المومنین
 علی کرم الله وجهه هرگاه خبر فضیلت خویش استماع فرمود و دریافت کرد که بعضی از شیعیان بجناب
 از شیخین فضل می بیند بحال غیظ و غضب بر سر نه بر آمد و ارشاد نمود که بحد افرامه و دوا هم کرد
 یعنی هشتاد تا زیاده ویرا خواهم زد و در کتب و رسائل قدما و متاخرین باینه معنی افادات این علم
 و حضرت شیطان لطاق مفضل و فضل و فضل یزدی موجود است و در کتب معتبره این فرق و خصوص
 قطعیه اینهم اندراج یافته که جناب امیر خلیفه چهارم است و آنجناب باین لقب باید کرد و چنانچه
 در مسکات فی خواهی دریافت لیکن در تاویل حدیث اول میانه اکابر افضلی و قال واقع است
 بعضی گفتند که اینهمه بنا بر تفسیر و اندیشه و خوشایند اصحاب تصور نمود که سیرت شیخین را مثل سنت
 سید الکونین اعتقاد می کردند و جمعی گفتند که این همه سخن ساز می غا و غل است چگونه اعتقاد
 توان کرد که آنجناب در اوقات خروج خویش بر اقصین و قاسطین که تفسیر از جمله محرمات شرعی بود
 زبان خود را بکذب و دروغ که لازم این حکم است آلاید و حکم واقعی را بیان نفرمایید مقصود
 آنجناب از این تهدید آن بود که این تفضیل موجب دفع شیخین و کشان و تقصیر و حقوق من
 است چه ازین تفضیل لازم می آید که شیخین و فضل و جابرت دینی شریک مقصودی باشند
 زیرا که تفاضل متصور نمی شود مگر میانه و کسی که قریب بود و فضل باشد و فضول با فضل در
 اصل فضل شریکی تواند بود و اکثر شیخین درین امور با جناب علوی خلا ضروریات دین است از
 حدیثی از اکابر امامیه سمع شده که شیخ علی امام عظم شیعه از علمای متاخرین روبرو بعضی
 از سلاطین این تاویل را ذکر کرده و جان بلاست برده و تا سیاه است تا و الا امام عظم الطو
 راضی آن گشته و العجب العجیب که شیخ علی عبارت تجرید است و خود که نزد امامیه

سلطان المتقين كما في شرح حارث جالون على الاربعين ثم يادرسا وحيث قال في اثبات
افضلته على رضى الله عنه من الصحابة المشهورين كل الخلفاء الا الشيدي كان اعبدكم
واشرفهم خلقا واطلقهم وجها وادبهم مائنا وافصحهم لسانا واسدكم
رايا واكثرهم حرصا على قامة وحدود الله تعالى بلكه حضرت امام عظيم امامية انهم يادرسانه
که من شرح ابن من چه نوشته ام کن این مثل است که مراد و ترا فراموشی بیا که او در شرح
آدم هم یاما میفرماید قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لفاطمة عليها السلام
زوجتك اقد منهم اسلاما واكثرهم علما وقال عليه السلام يوما على المنبر انا
الصديق الاكبر وانا الفاروق والا اعظم سلمت قبل ان اسمع النبي كبر
وامنت قبل ان امن ودع جانيك شيخ جليل امامه وفضائل غاربه حضرت امير زيارت کور
شرح و بسط کرده و اما دعای نجابت ذکر نموده میگوید که هر چند ثمان شهر که یا بن فضلت است بکیر
بجانب المومنین نمیرسد زیرا که مرتبه فاطمه هر از یاد میست تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
وقت قدم او بر خاک است محصوره انوار الله تعالی بعد از بن احادیث دیگر از امامه بدی منقول
خواهد شد که این نوع تفضیل حضرت امیر که شیخ جلی آن را حجب صدق و استعدان موجود
و بعضی مثل فضل اتباع او چنانچه بر اطرین کتاب شیخ از امامان شریف مرتضی در کتاب
مستدرک علی القله ثقاتهم مخفی نیست که فضل بر نهادن اتباع و شیاع او بدان رفتند
راوی خبر تفضیل مذکور از جناب امیر سوید بن غفاله است که بالا اتفاق روایتش لایق اعتبار نیست و ملاحظه
این نهوات و تعصبات باعث کمال وحشت میشود زیرا که هر دو امام عظیم در کتاب جان خلاصه
الاقوال علی بن احمس حقیقی حسن بن اود و صاحب تلخیص اطراف و مبالغه در مدح آورده
از جمله اولیا جناب مرتضوی و صلح اصحاب بنین بلا عیب و ریب احدی از آنها اندک
سکندر و برایش گفت که کرده ناشی از کمال عدل و عناد با اصحاب مرتضوی و اهل بیت

امجاد بوده که مفضل یا از اصحاب علم و فضل باشد و معلوم نیست که اولیا فضل انیم و اینست
 یانه که علمای رجال بر توثیق شخصی کی این قدر فراهم می نیند سیاکه تمامی مشهورین و اکابرین قرن شانزدهم
 و هجدهم و کتب اینده الغرض اینهمه تشایر و تخصیص کما قال الله تبارک و تعالی ان ذلک لکون محض
 اهل الشار از بزرگان امامیه درین حدیث بلاشبکه قطع است اما اصرافی برین تأمل
 است حدیث حلیفه که شلالی دروسمان فائز مناقب از انسند کما بر مخالفین مروی است
 و جلال محمد بن رجب الشیخان محلی است چنانچه بعونه تعالی در مسلک ثانی نمونه آن برادر خواهیم کرد
 الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدوا بالذین بعدي ای بکبر و عمر
 غایه السعی با میزورده این حدیث و ایست که صدق این شمع که با عارف صنا خلاصه الاقوال
 و غیر او در حفظ حدیث کثرت علوم نظیرش کم هست و بدعا حضرت صاحب الامر و الزمان خلعت وجود
 یافته در کتاب عیون اخبار الرضا بذیل فادیه مامون قاتل مامون موصو امام الشکلیان با سیه و ده و فایق
 فلسفه ران نقل کرده و آن انبیت که یکی ز اهل خلا گفت که افضلیت ابو بکر صدیق بر وایت مجمع
 علیها دلل است زیرا که امر نبوی تمامی است با قندامی شخین با مخصوص نخواهد بود الا بحجت افضلیت
 مامون جواب داد که احادیث بسیار و روایات بی شمار از جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم مروی شده
 لیکن غالبی ازین حقوق نشسته نیست که جمیع آن حق است یا جمیع آن باطل یا بعضی از آن حق است
 بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم آید که همه باطل باشد از راه تعارض و تناقض و اگر همه باطل باشد
 لازم آید انطواء دین اندر سلت سید المرسلین پس حکم ضرورت بشق ثالث قائل باید شد حالیا
 لابد است مد ا حقیقت روایت بر عاضدت دلیل عقلی باشد و آنچه بر افضلیت ابو بکر است دلالت
 کردی محض باطل است و هرگز عقل آن را بر نمی تابد زیرا که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که احکام حکما
 و بهترین بنیاد بود نهایت تبعید است که است خود را با محال مر نماید و لازم باطل فالن لازم
 بیانش آنکه شخین من جمیع الوجوه متفق بودند یا مختلف بر تقدیر اول می باید که بحکم و صورت

متفق باشند و این محال است که وفرا انسان در اعیان خارجی من جمیع اجهاج المحدثات
 موافق باشند پس امر بافتدای شان معانیه مالا یتطاق است چه اگر یکی افتد کنی لامحاله نقص
 دیگری باشی دلیل بر اختلاف شان نیست که ابو بکر تقبال و سبی بن ابی دت متوجه شد و عمر بر خلاف
 آن فتوی داد و عمر خواست که ابو بکر خالده را بجهت قتل لاکت نوبه مغرول سازد و ابو بکر و عمر هر دو
 نکرد و عمر متعه النساء و متعجب بر احرام کرد بخلاف ابو بکر و عمر دیوان محط مقرر نمود و در زمان ابو بکر از آن
 اثری نبود ابو بکر وقت رحلت استخلاف کرد و عمر خلافت را بشوری انداخت همچنین امور دیگر
 من بعد شیخ المشایخ می خواهد که بر فائده جلیله که مامون امام التحکیم بنابر مصلحتهای ساخته که متفق
 در تضایف کلام اشارتی بدان خواهد رفت که آن در وقت منظره فرو گذارشته از پیش خود
 آگاه سازد و آن نیست که روایت بنیان در دو وجه رفع و نصب محصور است یعنی اکثر محدثین
 اهل سنت افتد بالذین بعد ابو بکر و عمر روایتی کنند و بعضی افتد و بالذین بعد ابو بکر
 و عمر و صورت ثالث را کسی روایت نمی نماید پس بر صورت روایت مذکوره خفی انصبت که افتد کنید
 بدو شخص بعد من که آن کتاب عزت است ابو بکر و عمر و خفی مرفع اینست که افتد کنید می مردم
 بدو شخص ابو بکر و عمر بعد من بحداب عزت انتهی بخصیصه من بعد افادات علم الهدی که در کتاب
 بتقلید مامون و شیخ صدوق و شائش ثبت نموده باید شنید که علمای ما جواب حدیث افتد این
 طور داده اند که حکم بتقلید شیخین را مستحیل است بسبب آنکه در بسیار از افعال و احکام اختلاف داشتند
 پس هر دو را نمی توانیم نباشد و ایضا می باید که معصوم باشند و احدی بنان قائل نیست علاوه بر این روایت
 بسبب عبد الملک بن عمر که از کاسه لیسان بنی امیه منحرف از اهل بیت بود حتی که بی اندامیها
 او نسبت باصحاب امام حسین که بدشت کرد با افتاده بودند مروی است و بعضی از محدثین حدیث
 مذکور را نصب ابو بکر و عمر روایت نموده و الذین بعدی را کنایه از کتاب عزت گردانیده و بجهت
 تعلیق و تاسیس آن قصد کرده اگر چه مخالفین در باره روایت نصب کمال انکار دارند و بدفع

آن می گویند و اگر مخالفین خواهند گفت که چون افتد و اصیغه جمع است و خطاب جمیع اصحاب
 باز توجه بدو که چنانچه می باشد علامی جواب داده اند که مذاکره و عمر بر سبیل تخصیص واقع شده تا
 بر آنها تمام شود و نیز اگر موجب نص نمی بود بایستی که ابو بکر در سقیفه احتجاج بآن میکردند بر وایت لایمه
 مرتفع بشکستند و شغب درین صورت بخوبی دفع می شد و نیز بایستی که ابو بکر وقت نصی خلافت عمر
 رو بروی طلحه که درین باب نزاع کرد می خواند و نیز بایستی که تمامی صحابه بقوت تمامی احوال شان رزومه
 خویش بیکدیگر گفتند و حال آنکه بسیار خلاف هم دو اختیار کردند عاقل شده باشند و نیز بایستی که خود ابو بکر
 و عمر مخالفین را بشناسند و نیز بایستی که مخالفان را مخطوط است علاوه این که اگر این
 اسامی نص امانت باشد باید که جمیع صحابه با هم باشند بحدیث نجوم و نیز امانت بسیار و عید
 بن مسعود و حکم است و ابجد و شمار و مسکو و عید المدینه بن ام عبد لازم می آید انهی محموله و برناظرین چون
 کتب قوم منغی نمی مانند که بعضی از علمای آن و عوفیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث دارند
 و در وجه و روش هر خرافات عجبه که ترک و کثرت مناسب است بیان میکنند چنانکه فاضل جایی
 در سلم با و از مدینه می گوید که اجمال حدیث بخوض این بر تفسیر حضرت است صلی الله علیه و سلم که هر چه
 انشاء الله تعالی و از گفتار آنست از ما که مولف آن بسیار از او آید را بر اصول خویشین که چشم
 ندیده و گوش احادیثی شنیده و روایت نماید گل دیگر گفت بر آنست ناظرین و سخت
 سامعین ناظرین نیز عبارت فارسی یا دمی که شیع و ناصبی با هم مناظره کردند ناصبی گفت مرا از
 الدین بن علی و در حدیث آنست از خیر اندیش می گفت غلط گفتی بلکه مرا از آن ابو ذر غفاری و ابن
 مسعود اند و نیش آنست حضرت امین بن در حق ابو ذر گفته که آسمان هر چه کس را بپوشاند
 و زمین کسی بر پشت خود ببرد است که از ابی ذر و صدق احمد زیاده تر باشد و برای ابن مسعود
 فرمود بر اضمین برای است خود در آنچه مضامین ابن مسعود است و مکره میدانم که راست خود آنچه را
 ابو بکر و میدانم و شینین که تو ذکر کردی باین شان مشکوک است اما این و صدق مناسبت جلله

این مرد و بزرگ متیقن و مقطوع بس اینها را میباشند و چنین و چون آن رحمت صلی الله علیه و سلم
 این بصیت برای جمیع است خود فرموده و خطای علم نموده اما حاکم شیعین را هم اقتدای ابو ذر
 و ابن مسعود واجب باشد پس باین ناصبی را لغزش آمد و هرگز نتوانست که این دلیل را مخدوش کند
 مگر بعد از تامل گفت که اگر حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حقیقت خویش محمول باشد ترجیح و
 تفصیل ابی ذر بر جناب رضوی لازم می آید و باین بنی کسی مقتضی نیست یعنی جواب داد که چون
 ابو ذر با اینهمه فضل مقتدی تابع جناب میر بود معلوم شد که این جناب اصل است ناصبی گفت که
 خود حدیث اقتدا نام شیعین روایت بس حدیث بسوی ابو ذر و ابن مسعود راجع نمیدانند
 شیعه معارضه کرد و حدیثی که نام ابی ذر و ابن مسعود در آن صراحتاً مروی شده یعنی قتل بالذین
 من بعد ابی ذر و ابن مسعود و هر یکی بر حال رواه خود سند حدیث بیان کرد و آخر شیعی گفت که
 اکنون بر حکم عقل کل رنبد باید شد و ائمه ابو ذر و ابن مسعود را لازم باید گرفت زیرا که در ایام ان
 شیعین اختلاف است من مگر آنهم بخلاف ایمان فضل ابو ذر و ابن مسعود که تو هم او را باین میبندی و اتفاق
 بهتر از اختلاف است من بعد گفتگوی بار و معارضات از جانب پیوسته که تعرض آن جای از طول
 و طلال نیست و صاحب آن را که باره از رجال او دریافتی در جای دیگر برین حدیث آنچه گفتند کرده و من
 اینست که اگر مراد از اقتدا آنست که قطر روایات و احادیث مروی بر شان نصب العین دارند و احادیث
 و مرویات دیگران به جوتی نشمارند لازم می آید که در باب شیعی حار و دین اسلام که غیر شیعین روایت کرده
 باشند زیرا که روایات ابن هر دو کس اصول و فروع شریعت فائمی کنند و اگر مراد آنست که آنچه ایشان
 در ایام خلافت خویش بعمل آورده بآن تمسک است ثابت نمایند پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 که بالاتفاق محمد علیه است یعنی کل بد غصب الله و کل ضلالت فی النار اینچه عار است حمل میکنند زیرا که
 امور محدثه ایشان را در حدیث متذکره اند و مع ذلک آن کریم الله تعالی کما کملت لکم
 دینکم و اتممت علیکم نعمتی هم عمل آنست اگر اینست که بگویند که بعضی را میباشند شیعین

بعد من ایشان را امام عالم و نید گوئیم که در عصر واحد چگونه دو امام جمع شوند مگر گویند که مراد
حضرت است که یکی را بعد دیگری پس از من امام و نید گوئیم که این قول یکی و غیر مضبوط است
آن جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بی ادبی و باون گوی زیرا که امامت بر نعم شایع است بکر است
حضرت پیغمبر و اگر اقتدا عام است پس تعیین را جز راه شهادت و دست او ه صلت خروج پوشیده اند
اقتدای ایشان چرا انحراف گردیدند مگر برای اقتدای ایشان بر حدیث اصحابی کالنجوم و دست
در این صورت خصوصیتی برای ایشان باقی نمی ماند موافک کتاب کامل بجای نیز نفقات مخرقا
مامون امامیه را مثل شیخ و سید بطریق آورده و بر صحت خیالیه خویش کوئی سبق از بدان مناظره برده
ایراد عارض آنکس خالی از تطویل کلام که نالایم این خاص و العام نیست ای برادر گاه
بر غایت سماعی از متشیعین در جواب این حدیث خاطر کردی پس بدین آنکه اگر دیگر کتاب تصانیف
سازین قوم در مطالعه خویش آری معلوم خواهی کرد که اکثر تقریر آنها ما خود از همین اصول است درین
ادراک بضبط آن پرداخته و این معنی مانند ظهور شمس در راتبعه النهار است که اطفال محدثین و تکلمین را از
الضلمات بن مخرجات تنگ عار است بخدای کریم و آنکه لَقَسَمَ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ بگویند که این
سخن متجرب است دریکه اگر زن زند و التفت بقرآن تقاریر بقدریکه تعلق بین فصل دارد کند علمای
قوم بر عجز و زبونی محل کنند و اگر چیزی بر صفحه قرطاس نرزد بطلانش از هر طرف تانه تر بر می خیزد
ناچار حکم من بنی بلیتین فاختار اهلون منها هر چند حرف بطور اجمال کفای سازد و تفصیل و بسط
کما یبغی نمی برد و اول آنکه شیخ صدوق از پدر موسی بن نصر الرازی در همین کتاب یعنی
عیون اخبار که از افادات امام المکملین شیعه یعنی مامون که جمهور ایشان و منهم الصدوق و ملعون
میداند مملو و مشحون است و ایت کرده و از مطالعه بخار نیز دریافته شود که شخصی از امام رضا
علیه التحیه و الشنا سوال کرد که آیا جناب صبر علی الله علیه و سلم فرمود که اصحاب من مثل
مستار گانند بهر که اقتدا کنند راه خواهند یافت و بهم فرمود که بگذارد از برای من اصحاب

و صحبت مراد حق ایشان رعایت کنید امام رضا علیه السلام حکم بصحت این هر دو حدیث نمود
و گفت که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از این اصحاب بن بزرگان آن که تبدیل و تغییر از ایشان
نیافته اند و از مطاعه این حدیث باطل است و اما واهی شریفی که حکم باقی است
مسئله صحت این است لا یقول احد ذریه اگر در تحقیق این اعتراض بطریق اولی بر حضرت امام رضا
نام است جای که حکم بصحت حدیث بخوم فرموده و هر یکی از اصحاب را بشط عدم تغییر تبدیل مقتضای اطلاق
دست است که معرفت آنرا و اگر این بخوم بدی در اهل بیت مخصوص سازند قطع نظر از آنکه ظاهر لفظ
حدیث آن ساعد نیست لازم می آید صدور تغییر و خلف از اهل بیت نبوی بحکم حدیث صومعی از خلا
یا بحر علی است و انکان یعنی بذاک اقتضای تم و احترام العباد را اعتقاد است که آن اصحاب که نسبت
اصلی با عرفان لسانی امامیه قیام ورزیدند و صدور تغییر و تبدیل نکردند نیز اصول و روایات قیوم
که در واقع دشمن همه اصحاب از مور و ملح برایش بودند برای دفع کار و تشیعین در مقام بر و ایشان
صدوق در کتاب خیال ترجمه آن بلفظ با ترجمه علی بالغه اکابر هم کفای نمایم الفاظ حدیثی
جواب امام صادق علیه السلام نیست کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
عشر الف ثمانیه آلاف من المدینه و الفین من غیر المدینه و الفین من الطالق
یرفهم قد رئی و لا حرق و لا معز و لا صاحب و لا یبک و لا یبک
الکلیل و التها و یقولون فی فضل ز و احنا قبل ان ناکل جمل الخیر یعنی اصحاب رسول خدا
دوازده هزار نفر بوده اند هشت هزار نفر از مدینه و دوازده هزار نفر از غیر مدینه و دوازده هزار نفر
و یکی از ایشان که نبوک که بجز قابل باشند و مزجی بودند که گویند ایان همه یک قسم است و
نبودند که امیر المؤمنین علی را ناسر گویند و عزلی بودند که گویند خدا را در عمل ندیدیم و علی نیست
خدا برای خود سخن نمی گویند و در شب در گریه می کردند و می گفتند خداوند اقبض کن بر حوائج اربابین
نان مید بخوریم انهی و در بعضی از روایات بخورن نان بنین استماع خبر و اقبض

مثل نامه ای اعمال سیاه ساخته و تا و لیکه امام الائمه شیعین یعنی شریف مرتضی در قتل سلمان
 از جانب ابوذر عفار نموده مایضک علی الشکلی و تعرفه انشاء الله تعالی اکنون حال مخالف ابوذر و سلمان
 باب فروع باید شنید که حرفی از ان بر زبان سیرانم که در کتاب عیون مزیور از امام محمد بن علی بن سید رضا
 بر می خیزد بنی سیدی بن سید اصوات بن سید عین جده مروی است که روزی سلمان محمد ابوذر را بضیاط طلبید و
 بزومی او و قرصان حاضر کرد ابوذر بار بار قرصان را طر فی بطرف دیگر باز میگردد و بغیر و بر جان سید
 سلمان بپوشید ابوذر گفت مباد که خام باشد سلمان بحال غیظ و غضب در آمد و بعد مملکتی گفت
 که خیلی جرات کردی و برگزشت که خدا بجا نیارد و دندانی که آب ریایی عرش عظیم و ملائکه مقربین آسمان
 و زمین و هوادار و دیگر چیزهای بسیار را در آن ضلی تمام بشکست ابرو باد و سه و خورشید و فلک
 در کار انداخته تا توانی بگفتی و بغفلت نخورد همه از بهر تو کشته و فرمان را به بشرط انصاف باشد
 که تو فرمانی برمی ابوذر عفار نمی نام شد و معذرت نمود و اوستی گوید که بار دیگر سلمان و سیدی بضیاط
 کرد و بار چه نامی ان خشک را ز کرده پیش می گذاشت ابوذر گفت اگر یک یا حتی چه خوش بودی سلمان باز خانه
 بیرون آمد و مظهر خود را برین گذاشت و نمکی بدست آورده نزد همان نهاد ابوذر نمک را می باشد و بلند
 تمام می خورد و می گفت شکر خدا را عذر وصل که مرتبه قناعت ببار روز فرمود سلمان جواب داد که اگر ترا
 قناعت بودی مظهر من برهن زرفتی پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت انتهم خلاصه این
 روایات را مجلسی نیز آورده و اگر فقط از اصحاب غیر صلی الله علیه و آله و سلم که مانند سنا گانند دلیل
 قصیده که صاحب نامه از مستحکم شیعه روایت کرده همان دو کس یعنی ابوذر و ابن مسعود و دیگران هم
 تقریر یا مومن بر حضرات ائمه حرف بحرف منقلب بیکدیگر و بیانش آنکه معیار معرفت حق و باطل را حد
 که بجانب حق است و نسبت منسوب کنند باظهار مامون اتباعش اوله عقلی است و دین مقام دلیل قاطع
 و حجتی لامع بدست داریم که دلالت بر وضع این حدیث می نماید چه حال عقل است که حضرت در
 انبیا که در تحقیق تکالیف شرعی برای است خود می کوشید بحدیکه بر احوال بسیار خجسته و ناز را

پنج باز گردانیدست خود را بحلیف مالایطابق سپارود بدالایطابق بارگاه حدیث داد و فرار از تحالف
 و نتایج آن را پس بگیریم که بود و این مسعود از جمیع حقیقات متخیل بود نه لازم می آید که اطلاق بود بر واحد
 و این خود بردگبری درست نکرد و واحد عام را لاخر ممتاز نشود و همو مال بدیهه چه در سارک حکما بدلیل
 قاطعه تقریر یافته که هر چه خارج است وجود پدید در سبک خیزیت منسلک گردید و اگر باشد گوناگون و اختلاف
 و اشتباه تقدیری یکی از اقسام دیگر خواهد بود و اجتماع نقیضین بل انقراض الکثیره بنی که بود و از جمیع
 احمق و آن است که خود تین جزو قرآن مجید است این مسعود بحکم وایت است و حکمی در تفسیر این است
 بود که هرگز داخل قرآن مجید نیست بلکه معمول در محو کردن این سوره از قرآن مجید بود و این حکم او محض برای وجه
 و تعلیل شیطان واقع شد عن ابی بکر الخضر می قال قلت لابی جعفر علیه السلام
 ان ان مسعود کان یحیی المعوذتین من اللصص فقال کان ابی یقول انما فعل ذلک
 لیس مسعود براء و هما امر القرآن بلفظ و اما مجلسی رجایان اطلب بود و نام و مطاع
 در احادیث آمده می اعراف کرده و امر او را مشبه گفته بدی و اوج و یکی او را مرجع و بسته بلکه
 صاحب غیص الاقوال فی تحقیق الرجال در ترجمه ضمیمه ابن مسعود را از مولین خلفا و تقدیر ایشان دانسته
 غلط گفته بلکه امام اعظم در خلاصه الاقوال و تقدیر ایشان ابو عمرو کنشی در از جمله خالطین و بالکین نموده اند و در
 زمره مریدین اصحاب کثرت نامش برده اند پس محال عقلی است که خیال باشد حاتم الرسل قدیمی است
 باین بزرگ تجویز نماید و ایضا در حضرت ابو ذر باب کوه نخالف عبدالله مسعود است چنانچه این ماجرا
 هم از کتب معتبره امامیه مثل تفسیر قمی مذکور در یافت تواند شد و نیز ابو ذر بخاری در اخبار نبویه بلکه تصدیق
 خدا و رسول و نبی علی مورد مذنبی و است این قصه در جای خود بحول الله و قوه غفر بکبارش
 خواهد پذیرفت پس معلوم شد که آنچه کابرا امامیه در حدیث تقدیر تحریف تبدیل بکار برده و در
 ابو ذر این مسعود حدیث مذکور را آورده اند همیشه موضوع و باطل است دوم آنکه اگر تحریف شیخ
 صدوق و سید مرتضی و غیر هم کشته را باری فرض کنیم و گوئیم که مراد از الدین کتاب الله

و حضرت اندلس بنی بکر با قدامی امام دون مجریه مخصوص کند درین کلام اشاره هم به طاعت بصیرت
 چه رسد پس می باید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم است بقول امیر المؤمنین و الخلیف المایطاق گذشته
 باشد زیرا که از روایت علل شیخ اشباح بر فهم متبیین شیعه چنان واضح میشود که در کس که معصوم باشد
 ممکن نیست که با هر کس تخلف نشوند و این حکم در معصومین بر علم امامیه بطلان هرست چه مخالف جناب مرتضوی
 و فاطمی و جهاد و عدم جهاد با خلفاء بعنوانی وقوع یافته که اکابر علمای طائفه اهل بیت بعد از تدبیر انوار
 پوشند تا آنکه کلمات تبیین که موی مخلصین انصوار آن بر بدن میخیزد و دود آه از دلهای ایشان بر آگیزد و بر
 اصول امامیه بنیان استوار گذشت که مانند جنین حمیده نشین شده و مثل خانان رخا نه گریخته الی آخره
 و آنچه بکمال رسول اهل بیت حضرت امام حسن و امام حسین و باب صلح معاویه و جهاد و حبش
 مجال کسیت بنگران آن تواند کوشید و قد مر مجرای سلما که مراد آنست که افتد اکتید بعد من لقرآن
 معید و امامی که از حضرت می باشد و در وقت امامت شیخ گز افتد ابدیکر معصومین نماید پس کاشان
 در اوقات امامت خویش بر اصول امامیه خلاف خطا نشیعه می افتد و با و امر مخالفه مثل سج
 و غسل جلین و طهارت و غیره و جاست کن الی غیر ذلک است اما مویدینا خند و قبل ازین گذشت
 که حضرت امام صادق و امام رضا و این اختلافات افتخار تمام بوده تا بنده است انضجار چه رسد و اگر
 اقوال و افعال ائمه دیگر را از کتاب بیامان که در پرده و حکومت بکار خویش بر خسته اند بر تلام
 معلوم شود که قول یکی با قول دیگر نمی سازد و ربطی ندارد و بر طاعت که هرگاه یک امام انهمه اختلاف
 درین مرحله ایجاد و حادث نموده باشد پس اختلافات در اقوال جامع از ائمه بی بطریق اولی
 خواهد بود لیکن حسن علی الطبری با و عویمه و اینها پرده عصیت بصیرت خویش می بند
 و چند نمی مخالفه شایعین بر عزم خود مثل انساب مضامینا که بکسر صدیق و مدینش تقاب
 میگوید که افتد ابهر یکی مخالف افتد است و دیگر یکی فلا یتد برون القرآن و لو کان
 غیر الله و محمد و ائمه اهل بیت و انما یخبر فی ان خلاف نیست کلام هر که از قرآن عمل کند بر هر

نمیشد چنانکه ائمه شیعه و ازو اند و آخر ایشان همان گفت که اول ایشان نه چنانکه این مخالفان
 که هر یکی مدعی تجدیدی نهادند و عموماً خلق میکردند انتهی بلفظ قد ختم الله علی قلوبهم و آینه‌ها بعد تسلیم و فرض
 محال است و الا تو ال صدق که مراد از الذین کتاب عمرت اند خود مخدوش است زیرا که بروایت صاحب
 از ما زود نیست متصل الذین بعد نام ابی در عفا و بعد الله مسعود مرو است فتعارضنا فسا قطعا
 و بعد الله که نام شخین چنانکه اهل حق روایت کنند بر حال خود باقی و اعتراضات ائمه امامیه کما عرفت
 بهشتم متصل و اجماعی هویدایم معنی مطلقا لایمقام از عماد الاسلام فاضل جالسی است که محصلش این
 است که خبر اقدار مثل حدیثی است که محلان شد زیرا که هیچ بیان نفرموده اند که در چه چیز اقدار شخین
 کرد و در لفظ بعد و الا لای نیست که آیا بر کدام طور بعد وفات یا در حالات دیگر اقدار اشیان باید بود
 و از نجاست که بعضی اکابر امامیه گفته اند که سبب حدیث آن بود که روزی بنی صلی الله علیه و آله وسلم
 در بعضی از طرق بیفت و شخین بتاخر از حضرت بودند و عقب شریف می رفتند و بعضی از اصحاب از راهی
 سوال کردند که سلوک آن مستلزم حقوق یا نجاست شد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که پیرو شخین باید کرد
 تا بمن نوا میدارید پس ائمه مقصوده و وجه تائید و تقویت خود ظاهر است زیرا که این بزرگان باطنها را فاضل
 جالسی حدیث مذکور را در شان شخین قرار داده اند آمدیم بر اینچه مجتهد متوفائی مذکور بحث کرده پس آنکه
 افادتش ضحکه صبیان است احسن تا که کسی بخدشت و لیا می او از جانب کترین عرض نمیدهد
 که اجمال و احتمال بسیار از احادیث رسول تعالی در باره اهل بیت علیهم السلام هم واقع است
 شهادت حدیث ثقلین که در باب است با عتراف مؤلف بر ساله حدیث ثقلین هیچ نصی صریح تر
 از این احادیث رسول کونین بر این و در بر نکرده فرموده اند که تسک یا ایشان سبب نجات
 است لیکن بیان نفرموده اند که حقیقت این تسک چیست آیا مراد آنست که محبت این بزرگان
 دارند و در ایصال نفع و دفع ضرر ایشان بوجه شرعی سعی نمایند و توقیر ایشان بجا آرند
 یا اتباع و پیروی اینها لازم گیرند اینهم محال است که در اصول باید بود و فرموده و جمیع سائل

فروحمیه مراد است حتی که بازمی معلوم و ترتیب مدارج سیادت تمامی شهیداء و ائمه و اصفیاء بلکه در جمیع
 الوهیت خدا و ملکیت مطلقه بعد از اربعه متناس و بهیشت عین شریعت بر و خول و بر منوعه
 فاضله بهیشت که از نذکار آن بقول علامه دهلوی علیه الرحمه غریبان القیود و دیگران را احاطه می نماید
 و کسی نداند در اصول خصوصاً توحید باری که اصل الانعزال است و ائمه امامیه مثل مشایخ و پیروان
 الطاق تقریر آن میگردند و معنی باین بیت میسر نمایند من بعد سخن در بیت که جمیع این بیت مرادند
 یا بعض و جناب سیده بضیع غیره داخل اند یا خارج اصول امامیه علی سببی بیانها فی المسالك انما
 انشأ الله تعالى بمقتضای ان التشیع العرفی مستلزم للنص صبیح مقتضی خروج است و خروج است
 حال عمده احادیث که امامیه بعد از تسویل و تادیل فی الجمله کجاء آید اما احادیثی که بلفظ طریق و سلوک
 و حقوق و کشتی و دریایا بیان صحرا مراد است پس لالت آن بعد از این احتمالات شیعیه و حدیث ائمّه من تلقا غیر
 پیدا کردند خود مضمحل چه تمحیل که کسی سپیده باشد که در فغان شهر چگونه برسم و حال آنکه در شانهای راه
 صحرائی بشمار در دریای نامی ناپیدا کنار واقع است حضرت فرمود که بجهرا علی بن ابی طالب که است و
 بلند این سید آنها نور دیده باید رفت مع که سالک بخیر نبود و راه در رسم منظر لها الی غیره و لکن الاشمال
 و اشیاء تا اقصای او نمی رسید می شود که آنچه صاحب مار بار و کر گفته بود تماشا نشی از غلبه
 سود است و بادنی تغییر بروی منقلب است باین آنگاه اگر مراد از احادیث پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم که بعد از من تمسک علی مرتضی نماید و قرآن شریف باوست و او با قرآن است و بعد از
 و اتباع و محصورانید و بغیر او النجاشی است که فقط روایات و احادیث احکام آنجناب را
 نصب العین در اید و احادیث روایات دیگران که معصوم نبوده بلکه در طوفان کبی تمیز گرفتار
 شدند به جوی انشاید لازم می آید تمسک بامی شعار دین و اسلام که غیر آنجناب است کرده باشند
 زیرا که روایات احکام جناب میر در اصول مفروض شریعت غر او فاعنی کند و همی قیاس است
 حال حضرت امام حسین که احکام دینی بگوای مطالعه کتب حدیث امامیه روایات آنجناب

اشاف و نادرست و زیاده تر کلام و باره امام زین العابدین است که با عتراف مجلسی صاحب اثبات الحق
و شال ثلثین و عترت شسته بود و در خروج و دخول بر روی مردم نیز بشدین برستد و احدی از
سفیدین یا سویی خویش را نمی داد و اما بعبادت و تعالی اشتغال میدشت سایل مدینه سائر
علوم کمتر از آن حضرت منقول گردیده و بر دشمنان عالم ازین تصریحات ظاهر و روشن است که هرگاه
طریق فاده و مستحلوه سد و باشد سایل منی از آنجناب چگونه باشد و لهذا اخبار را ما میخیزد و عجم
آنجناب که هر چه باره تعبیر آن تعین عبارات واقع شود کمتر است که سابق تفصیل منقول نیست
کمالا یغنی عن سائر طالع اثبات الحق و شرح الحقیقه و اگر از حالات بعضی دیگر از آنحضرت چیزی نقل
کنم دایره بحث زیاده و وسیع میگردد بلکه اگر دیگر آمده باشد مثل امام صادق که مذکور است شش
مفسو یا ایشان است و نیز برزخ عم علامی طائفه مثل شمس و مجالس المؤمنین تعالی سلفه لمقرین
راویان احادیث آنجناب کوفه و بغداد و زیاده از آنها و نهرا بوده اند ضمیمه گردانند بلکه افادات همه را
از جناب تصویب تا حضرت امام مهدی نصب العین ازند باز هم بخیریات سایل وافی نیست والا
اگر بعضیهای اینمقدّمه جراضه را بر منی قیاس کن با عترت ایشان از محدثات اهل بیت با جمیع که در
چنانچه نمونه آن در مسلک آنرا بنظر سایلین ناظرین خواهیم گنجانید و اگر مراد آنست که آنجناب از علی مرتضی
بعد از من و یا امام امت خلافت بعمل بیاوردان ثبت نماید پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم که باقی
مستحق علیه است یا منی کل من بعد صلواته و کل صلواته فی النار این مدعا را مستاصل میکند زیرا که امور محدثه جدید
آنجناب بر اصول موضوعه و حدیثی نشی نگرفته اند و حرفی از انانیت که هر چه بر اهل بیت است
اعداد بگذرد و سیر و مقامات آن نمایند هرگز برای سرپرستی ایشان برنخیزند اگر چه فلان فلان یا فلان
که ذکر شش اهل خلاص را موجب انصاف و اهل نفاق را باعث نهان از ان فخار گذشته باشد و اگر
گویند که مقصود امر امامت ایمنی بعد از من اهل بیت امام عالم اند گوئیم که در عصر واحد چگونه دو
امام جمع شوند و چگونه یک نفر یا دو از ان بگویند که یکی را بعد دیگری گوئیم که این قول سخت یکبار

است انما ان بحجاب تمام پیغمبران که بلاغت کلامش شگفتا می سبحان است کمال بی ادبی
ولی اندامی بر آنکه امام حسن شابعه حضرت ابی ترث خلافشیر و نذیر و اگر افتد علم سبک اکثر برادران
و فرزندان امه می چه بد کرده اند که اکابر امامیه با خراج شان خلعت نزوح ناصبت پوشیدند
بار خدا یا لکه برای اقتدای ایشان را عادت دیگر که در مدح محمد بن حنفیه حضرت زید شهید و مجاهدین
و از شایسته و دوست است زنده در صورت شخصی بر طبق زعم شیعه بر ایشان باقی می ماند و اگر
گویند که حج مرتبه عصمت که در آن اعمش موجود و از غیر شان سلوک و نفوذ گویم هرگاه صلا او تمیز و
ایضاح اختلاف الی غیر ذلک المعاصی التي کادت ان تكون کفرا بر هم زن بنیان عصمت
بیچاره اقرار است که مالک شان هرگز باین حد نمی رسد بلکه در حقیقت آمرین با معرفت و ثابین عن المنکر
بودند چرا محروم باشند سوم آنکه عمومی صدوق که اهل سنت نام بخین در دو صورت دفع و نصب
روایت کرده اند و بن جنزیت که اطفال اهل حدیث هم باین فرقی نمی شوند باطله علوم و منیر
چهارم بعد از روایت ابوعلی ترمذی و ابن ماجه قزوینی و امام احمد بن حنبل و حاکم غیبی بوری و انچه در
جامع صغیر مروند کورست بر تصدیق صدوق امامیه است و بعد از آنکه درین قسم تصدیق کلام
مرفعی خود اول دلیل است باینکه تصدیق کرده که خاضعین انکار شدیدا از نصب کنند خاندان
با کمال جنایه برای تصدیق صدوق کتب کرده بکار می آید قول خریف مرفعی اینست که سند حدیث
قابل اعتبار نیست فقط بواسطه عبدالملک عمیر تصدیق می نماید و سببی زیاده تفسیر بیان
فی ذلک الشارح است اینست حال حاضر این بابویه حدیث افتد از او دفع و نصب با تو جهی است
بر صفحه قرطاس بن حنیف میان کافیه خوان هم بر این فاه فاه می کنند و صا از ان پداه است که بعد
امامیه حقیقه مرفوع تعلیم بود و خطی و افراز نصب او است پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشت که حدیث
را برین کتاب حمل نمود و مشحون شد بحدیث کذا و ذلک و غیره و این کتاب را یاقوت
فعلی و علا و بنیاشین نامیده اند که دفع و نصب بر لفظ عام یعنی با کلام مرفعی اهل سنت است

چهارم آنکه از امام الحکامین امامیه یعنی ماسون خلی محبت است که مخالف و متناقض احوال بود و آنچه
 فیما بین مصنفین گذشته کامرت ایة الاشارة لنصب العین اند و عین نصب اختیار ساخته بر ذکر یکدیگر و امر که
 فیما خلا مثل معتدین واقع شده چنانچه قبل ازین چون ابن بطریق احوال اند که شد بهمت بر نگار و طرفه ترانگ حکم
 کلی میکند که صحت و سقم حدیث بالمحض لای عقل معلوم توان کرد و حال آنکه خود حضرات ائمّه فرموده اند
 که حدیثیکه بواسطه کسی آمده معتد می خواهد غیر آن نزد شمارسد زبان با نکارش نکشاید و گویند که این
 کلام محصور نیست شاید که از احادیث باشد و در صورت انکار تکذیب آید و نفوذ باشد لازم آید
 چنانچه روایت امام صادق علیه السلام بران ناطق است و بنده الفاطمیه علی النقیل الحلی
 فی البحار لا تکنه لواء الحدیث آنکه به مرجی و لاف در می و لا خارجی نسبت الینا فانکم لا تدرون
 لعلی شی من الحق فکنه لواء الامه عز و جل فوق عرشه نیز دلیل عقلی را هر جا سمعید صحت و سقم قرار ندهد
 بلکه بر طبق روایات معتبره چنانچه در بحار مضبوط است معیار صحت و سقم را موقت و مخالفت قرآن مجید
 مقرر فرموده اند الی غیره و لکن باقر مجلسی در شرح اربعین میگوید که ترک روایات بمحض الاستبعاد لکن
 شأن امتدین یعنی احادیث بمجرد استبعاد عقلیه ترک نمودن دست از ان برداشتن درین امر نیست
 بلکه بی دینی محض است اگر درین مقام روایات ائمه بدر آنکه مضاد لای عقلیه بلکه نقلیه مثل ان ریش و آورده اند
 و ائمّه مذہب این قوم صحبت آن حکم کرده اند بر شمار غرض اصلی که از تحریر این اوراق است
 میگرد و چنانچه ائمّه اگر مراد شریف قضایین است که ناصبیت را و نمیکرد بی ادبی او نیست
 بشمار که بلا یالیکتت کنت معکم فافوز ففوز اعظم و در کتاب اهل حق و موافق با ایشانشان
 و نه که در فلان کتاب واقع است علاوه بر گزینای دینی که اهل تقید مثل عبد الرحمن بن اسماعیل و غیره
 و همی در ان ایشان نصب و عدالت اهل بیت با و نسبت داده باشند و اگر بر تصریحات علمای خویش صحت
 را بوی بزرگروند فلا ینتهضن حجت علی الخصوم چه بعد ازین در رجعت و رفض و نصب خود نیست که امامیه
 و برین تعلیق حق صریح و عزال کردند و جوهر و جف از نصب العین و شتند و تحسین را

درین باب فضل نمودن و بر تقدیر تسلیم افادات شریف باز هم تقدیر عابد است که بجز آنکه فقط از
 مطالعہ کتب حدیث مثل ترمذی در یافت می شود که بواسطه غیر او نیز این حدیث را محدثین و این گونه
 فکیف که بدین شرح و حواشی بسیاری از طرق برائی این حدیث واضح است و مخفی نماند که از حدیث
 اقتدای البیہ تخصیص بخین بدست و بظاهر است که مدلول حدیث بخوم بجهت اطلاق و عموم است و دیگر
 است و مال این حدیث بجهت خصوص جزو دیگر خود علمای مذہب ابابیه باظهار شریف تفسیری بقدری
 منصوب بودن لفظ ابابیکر و عمر قایل تخصیص است اند چنانکه گذشت فلایزم امامه کواحد من الصحابة
 کما و هم المیر تفسیری فکیف که علمای اهل حق مثل علامه ثانی سعد الدین نقض ازانی در شرح صحیح و سید
 سند شریف جرجا در شرح مواقف مطابق کلام حضرت فخر المکملین و حجت الاسلام المسلمین حاج میرزا
 کرده اند که درباره فعلیت امامت فقط استحقاق شخص کفایت کند و هرگاه بجای شخصین برقرار داد
 اهل سنت منسوم بودند و نه منزه از منسوبان پس اگر صدیق در تفسیر یا وقت وفات این حدیث
 را ذکر نکند قباحتهی لازم نمی آید آری قباحتهی این است که حضرت امیر با وصف عصمت فرعون می
 و منزه از منسوبان وقت انعقاد بجهت ابوبکر صدیق یا مودیکر که تفصیلات در کتب ابابیه مثل بحار
 و غیره مرقوم است ثبت فرماید و لفظ عن برائی یا و نه نماید پس واضح شد که غایت آرزوی شریف
 مرتضی در صدر عبارت شافی زبان دراز و باره امام رضا است و در خاتمه آن بهره جانکی
 در باب غایب نام خلفاء است متن بعد مخفی نماند که صحابه کبار سیرت بخین را مثل سنت رسول تعظیم بنظر سید
 جدیکه قلوب سید خوب میدهند و از نجاست که شریف مرتضی بقیه جناب مرتضی بعد حصول خلعت
 هم قایل است و کتب حدیث و کلام از فریقین مثل نهاییه و بجا و شرح مقاصد ازین امور معلوم
 است که هیچ سیرت بخین زبان و خاص و عام از صحابه خیر الا نام علیه الصلوٰۃ و السلام نبود و مانا
 این از ثمرات حدیث اقتدای تخصیص سرور انبیاء و باره این هر دو بزرگ است معاذ الله لیس
 از صحابه مخالفت ایشان کرده باشند چنانکه و هم شریف مرتضی است و کتب

که کسی خلاف کرده باشد برین دعوی مصیبتان محض به دلیل هرگز نور علمای اهل حق ثابت نشده که مخالفت
 خلفای راشدین خصوصاً شیعیان هر چه که باشد موجب مصیبت مصیبتان است و از اینجا است که در شرح قدیم و جدید
 نخبه العنایه طو جاییکه عبارت بخارفت علی فسطحاً وارد است بحث و اعتراض کرده اند و اصل عموم این قضیه
 را بنحال برابر ساخته ششم آنکه دعوی کابریه که حضرت ابوذر با وجود مراتب جلیله و ائمه
 جمیده خویش بنحیج موافق با حضرت مرتضو نمینمود و هرگز خلاف انتخاب بزرگوار نموده و از
 اطاعت شیعیان کاره دستگفت بود باعث کمال تحیر میشود این دعوی را بر و علمای اهل حق که
 که از هزار ستمه امامیه نیز بچشم عبرت دیده اند از غرایب امور و عجایب مورث سر کوب حبار را که
 از خلص صحاب مرتضو و فدایان اهل بیت بود شکستن در و بروی خلیفه ثالث رضی الله عنهم تکرار
 اینهمه جنگ و جدل کردن و دشنام دادن از حصن حصین تقیه پائین نهادن کما مرت الیه
 الاشارة فی صدره العجالة اگر مخالفت حضرت مصطفی و مرتضو نبود باری از باب موافقت
 و تقلید و اطاعت چگونه توان گفت تمویخ مخالفت او است آنچنانکه صاحب تلخیص در بیان
 او آورده اند که المومنین را بسکوت امر کرد و او برگزین قبول نمود کما سیج مفصله ایشان است
 و ازین مقام پوید که ادعا مقطوعیت ایمان و فضل ابوذر و این سخن خود علماء قوم از توهمات
 عجیبست عقرب بی مسک آخر خواهی است که اصول معتبره شیعه بر خلاف آن تلقی است بروایات
 موصوعه طایفه برگزین قطع بر فضایل این بزرگان امکان ندارد با جمله بدین چند بحث اکتفا کرده
 دیگر اباحت را بر فطانت از کیا گذارسته باز اصل مطلب جمع میکنند و میگویند که از آنجمله است
 قصه خلوت بنیاسید المرسلین با مرتبه قطعیه روز نوبت ام المومنین حضرت عظمه و دختران او
 و شکوه آنحضرت صلی الله علیه و سلم باینجا و بشر بودش بحديث نبوی ثالث که بعد ازین خلوت برآ
 او بکر باز بجز قرار خود دریافت و رقی و فوق است بدست ایشان هیچ اید بود چنانچه تفاسیر اهل سنت
 مثل تفسیر کبیر بر این میده و در تفاسیر امامیه نیز مجمعیان طبرسی و خلاصه المصباح کاش

و تفسیر قمری و جانی و غیره این قصه ثابت شده و روایات معتبره تحقیق یافته پس این طریقی که از کاتب
از امامیه در شرح الوار البدریه که بحجت خصومت عداوت در ابطال این قصه بعضی متوجه و بعضی عبارته
انتشار شده است و این اخبار برای مالمونین مسطوره که کمال ایمان و خلاص و زبد و عفت از قرآن
مجید قطعی یقینی است کامرین قبل دلالت بر استحقاق تخرین و حسن ریت ایشان عدم غضب
خلافت و انچه بدان مغفل است از دیما و فیکه قصه غرور خندق بان الضمام باید که البصار مخالفین از
معاینه برقی لمعالتش خبر و فلو شب عین زاورا که آن تنگ تیره باشد و بجهت الله که این قصه هم
بر روایات معتبره و فقیهین ثابت شده و درین مقام بر روایت مجلسی در حیات القلوب کتفانایم که چون
رسول خدا صلی الله علیه و سلم لوجی آسمانی را می سلمان فارسی در حفر خندق پسند فرمود و میبایست
و انصار را امر کرد که پلهها و کلنگها آورند و حضرت خود تها که در حصه مهاجرین و کلنگی برداشت
و خود میکند و حضرت امیر المومنین علی السلام خاک را نقل میکرد تا آنکه عرق کرد و مانده شد و
فرمود که عیشی نیست اگر عیش آخرت خداوند بیا مر از انصار و مهاجرین و چون مردم دیدند که حضرت
خود متوجه کردن گردیده اهتمام بسیار کردند در کندن خاک را نقل میکرد و چون روز دوم شد
با داد آمدند بر سر خندق و حضرت در مسجد نشست و صحابه مشغول کنند شیدند ناگاه یکی رسید
که کلنگ در آن کار میکند و پس جابر بن عبد الله انصاری را بخدمت حضرت و تها که تحقیق
حال را عرض نماید جابر گفت که چون مسجد فتح فرمودیم که حضرت بر پشت خوابیده است و در
سارک در زیر گداز است و از گرسنگی برنگام خود شکم است گفت یا رسول الله شکم در پی
پیدا شده که کلنگ آن اثر نمی کند پس جابر حاضرت و بر عت روان و چون آن موقع رسید
طلبه و از آن آب صوم ساخت و گفت آبی در دهان حکمت نشان نرود و منضمه نمود و در
ساخت پس کلنگ را گرفت و ضربتی بر آن سنگ زد که از آن قی سالع شد و در آن قی قصه شامی را دیدیم
پس بر دیگر کلنگ زد و بر قی سالع شد که قصه شامی را دیدیم پس بر دیگر کلنگ زد و بر قی سالع که قصه را دیدیم

ویدیم پس فرمود که این مواضع را که برق بر آنها تابیده شما فتح خواهید کرد مسلمانان از استماع
 این نبیارت بسیار شادمان شدند و خدا را حمد کردند و منافقان گفتند که وعده ملک سر می دهد
 میدهد و از ترس و دروغ و خندق میکند پس حقیقتی که **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ** برای تکذیب و غیب
 منافقان فرستاد و این بابویه وایت کرده است که چون کلنگ اول را زد و ثلث سنگ را شکست و فرمود
 الله که کلید نامی شام را خدا بمن داد و بخدا سوگند که قصر نامی سخن آن امی نیم پس کلنگ یکم زد و
 دیگر را شکست و گفت الله که کلید نامی ملک من را بمن داد و بخدا سوگند که حال قصر فایز را
 در نیم چون کلنگ سوم زد و باقی سنگ جدا شد گفت الله که کلید نامی من بمن داد و بخدا سوگند
 که در ازه نامی صنعا را می نیم انتهی بقطعه چون حدیث فرد کامل مایه غیر او اطلاع یافتی بدانکه
 خالق جلوه و اعراض بنیاق و مجامد از زبان چنین شناسان جاری گردانیده و قدرت کامله خویش را
 مانند روز قیامت **يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
 بر تریه ظهور رسانیده که اگر دفا تر طول در شرح فوائد این احادیث رسول متعال مشک گیر که در وفا
 تواند کرد لکن حکم الیسیه بر علی لکثیر بر چند فائده اطلاع و هم دستبند و دیگر فوائد را بر ذکا استماع
 و ناظر گذارم فائده او را آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در هر ضرب کلنگ فرمود که
 سفا تیج این بلاد را بدست من بردند و انبغی نزد اهل حق و تبیین صوت منی نبود و دیگر آنکه خلفای من
 بلیاقت و احتیاق شایان برگزیده نفس و آفاق باشند تا فتح این بلاد که از آنها وقوع یافته و نور
 رضای من یزوی بران تافته عین تسبیح و فیوز منی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشند فائده دوم
 آنکه سنگ که در سه حصه شد و در هر حصه برق و احسان پیدا گشت و بر اطراف عالم احاطه کرد و این
 نیست مگر نور اسلام و ایمان پس معلوم شد که خلفای منی ثلثه ایمان کامل و فضایل بسیار بدست
 و قیمت از داد و کفر بلکه احتمال فسق و فجور کماست و نیز باطل بر آید و العجب کل العجب که کابر
 علمای قوم هر جا که در قرآن حدیث لفظی عشر نقیبا یا امیر یا بنده نفس می دران جیمه ای در میان

برند که در واقع مستلزم سلب اثبات باشد و برین تصریحات که خلافت خلفای مکتبه است
 صادق و قد نبوی مثل کفایم روز روشن شد و عالمی را گرفت که غرض ظاهر هم نه نیست تا یقین قبی جبر
 و از اینجا واضح می شود که روایات اهل حق مثل آنچه در ذیل میزان آسمانی حدیث و لو و مانند آن خصوصیت
 متضامی نیست و در باب خلافت شیوه نامی اسلام متضاد نیستی بر عصیت و عداوت نبوده چنانکه اهل خصوصیت
 و عداوت می پندارند و احمدیه علی لک فائده سوم آنکه سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بنیاد این خانه بر خنک خندق است بر تسلط خلفا ثلثه دلائل تام بر آن دارد که حق است از خلافت و غلبه
 ایشان را بر این است و آنچه امامیه بر آن شان است از زینهار در واقع صلی شد است چه حال عقل است
 و خلافت نقل که با وصف صدق این ابیات موضوع مفسری تسلط خلفا ثلثه خوشوقت شوند و بر سر
 و فیروزی ایشان نازند و اهل اسلام خصوصاً حضرت امیر و شیعیان و اتباع ایشان را بشارت رسیده
 چنانکه خلافت عین غصبی شریع خداوند لیل این است بکلی اتصال شجره اسلام بود دیگر یادگار
 که هزاران نسخ قرآن مجید را که اشرف معجزات سرور کائنات بود تعنتا و عداوت ایشان
 و آنچه نگارنده است بدین اصلی نگذاشته و جناب امیر را معاذ الله بر اصول افاض است
 اخس حیوانات و ردینه کشیده و جناب سیده النساء و محسن شهید کردند و ام کلثوم را
 بغصب و عداوت و انجانه خویش بردند و تجلیل است عاده و عقل که محاربات و مقامات ایشان
 جهاد باشد و حق تعالی از آن تشنه شود چون نفس نبوی صامی الهی ثابت شده است باقی قطعاً
 و یقیناً از سر و بنیاد بر گزیده شده و نموده این مقصود حدیث کلینی حضرت امیر است که مازون
 بجایا و نمی شود مگر یک صفات است که میمیر النابیون العابدون الحامدون
 الساکون الزکوة الساجدون الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
 و الحافظون لحدود الله و الطباة و عوان الضالین مازون بجایا و از بارگاه
 رب العباد بودند پس معنی که ذوات عالیات شان است جمع این صفات که الیه بود

مجوسیان ایران انواع مشال قبل کح در مقابل این مناقب محامد خلافاً در سوره انطرف خویش
 تراشند و این حدیث نام زین العابدین در کافی و وافیه و جند ورق طمان منقبض است بقدر ضرورت آنگاه نمودم
 حضرت **شیخ عین** بن حادیر است و باکم کردند و آنچه در سطره فقیر بعد قبل و قال بسیار آفوده
 نمودند و لکن آن در چند سطر ثبت نمایم که در اسامی فریقین ثابت شده که خدای عزوجل تأییدین
 خویش بر صلح جبرم می کند پس آنچه از خلفا صدور یافته موجب نباشد فقیر عرض کردم که ای شیخ
 بخصوص حضرات معصومین و محققین البته تأییدین خدا کرده اند پس اگر نواصب این احادیث
 درینند جایش با عین جواب است علاوه از دین بی حقیقت مرا می گیرید یا باطل گویید معاذ الله
 که باطل مقصود باشد گفتم چون بر جا خود با رسول فریقین ثابت و کسی نکار نمی تواند کرد که در زمان
 خلفای راشدین تأیید مذکور حاصل است واقع شده پس حقیقت مذکور بی شکی ترتیب مقدمات
 با ثبات رسیده و الحمد لله علی الظفر بالملطوب از جمله امور که اعلام آن پر ضروری نماید آنکه مجلسی بعد ذکر
 روایت ابن بابویه در خرقه خندق چنانکه در انست و ایت کلینی و ال برینکه شیخین معاذ الله در زمره اهل نقی
 بودند و ذکر کرده چه با هم ذکر گفتند که ما را وعده ملک کسری و قصر میداد و حال آنکه قدرت نداریم که بقصفا
 حاجت بیرون و میم مقصود از ایراد این اقرا و بتان آنست که این نوع منقبت را هم بمنقصت میل
 سازند کلاً **لَا يَفْقَدُونَ فَإِنَّ اللَّهَ مَتِّمٌ تُوْرُهُ وَ تَأْصِرُ جُنْدُهُ وَ مُمْجِسُ وَعْدِهِ**
وَلَوْ كَرِهَ الْمُعَانِدُونَ برای البطل این شجرت باز به هر سه فائده مزبوره کافی و وافیه است
 مع ذلک **لَيسَ** و بگردن بخار برای تبکیت اهل عدا و قائم است یا نش بر پنج اجمال آنکه از احادیث
 مزعومی امامیه چنانچه در تصانیف مجلسی از بخار و غیره مروی است در ایت می شود که شیخین و امثال شان
 اینهمه خفا کشی همراه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و امانت و نصرت آنجا بیک روایات و علمی نیز در ارشاد
 القلوب ال بر آنست از ان اختیار افتاد که با جناب کاهنان حاکمان و سلطنت و غلبه نمود را بر کسری و نصیر
 اعتقاد می کردند و می دانستند که بلای **لَيسَ** این شوکت و بدیه و سیرت ما خواهد افتاد و پس بشارت

پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر طبق اخبار کاتبین بود تردد و در پی معنی ندارد و احمد صلی الله علیه و سلم علی انعام النعمة
واکمال الحجة و از آنجمله است امامت صدیق و راز بمشهور یف با وصف حضور تمامی اصحاب
کبار از مهاجرین و انصار حکم جناب سالتاب و آیات اجله صحابه که جمعی از آنها بر زبان امامیه هم
در اعداد موثقین و محدثین شمرده می شوند بعنوانیک که مرتبی بران هرگز تخیل نباشد چنانچه در ضمن دفع
اعتراضات قوم مورد لوم مذکور خواهد شد مذهبهای سماعی اهل خلاف که در شب مطاعن فرعون می اهل
بیت اختیار و نشر می نمایند مجهولی صحابه و در برابر نقد انصاف را که از دست خویش و بر بازند و ابواب
جور و اعتساف را بروی خویش مفتوح می سازند آنست که عائش صدیق و دختر ابو بکر صدیق بلال
غلام آزاد کرده او که حل و عقد امور خانگی و پیام رسان امامت نماز ایشان تعلق داشت بخوانند
که این امر جلیل و ذکر جمیل ابوسوی مولای خویش باز کردند و در اینجا نیز بنده کسرتین خلایق در دفع
این تمتهای که محبت محکم می بندد و می گوید که اما بلال پس هر چند غلام آزاد کرده صدیق اکبر باشد
ولیکن نسبت بیض صحبت و ملازمت حضرت سید النبیین و جان نثاری بران امام طیبین و طاهرین
مرتبه او بجای رسیده که بر اصول و روایات فقیهین بسیار از اشرف قریش و صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بنقل او هم نمی رسد چون درین مقام هم کار به بحث و جدال باشد عین افتاده و احادیث اهل سنت
را این فرقه بگوشتن اصفا جانی می بندند ناگزیر از اصول موضوعه چیزی منقول می شود که این بابویه
با عتراف مجلسی در حیات القلوب من معتبر از امیر المؤمنین روایت کرده که سبقت گیرندگان رسول
ایمان پنج نفر اند پس من سابق عرجم و سلمان خالق اهل فارس است و صهیب بن یزید و بلال سابق جیش
است و جناب سابق قبضه است انهمی و در تفاسیر اهل بیت روایات ایشان حدیثی است که در چند
ورق ثابته گشته بر قدر ضرورت اکتفا می کنم و عبارت مجلسی در حیات القلوب ترجمه آن حدیث
است نقل می یابیم تا هر یکی از خواص و عوام بهره از ان بگیرد و آن اینست که از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مروی است در تفسیر این آیت که وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

مرتضیٰ علیه السلام قال الله ذاق باللعنة یعنی زمره کسی هست که بفروشد نفس خود را برای طلب
 خوشنودی خدا خدا مهر بان است نسبت به بنده گان خود و حضرت فرمود که این آیت در شان
 جماعتی از بنیان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که عذاب کردند ایشان را اهل
 برای آنکه از دین اسلام برگردند و از جمله ایشان بودند بلال و صهیب و عمار بن یاسر و بدر و اوس
 اما بلال پس از ابو بکر بن قحافه خرید و عظام سیاه و چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه
 و سلم آمد حضرت امیر المؤمنین العظیم بنمو باضعاف انچه ابو بکر العظیم میکرد پس جماعتی از اهل فساد
 گفتند ای بلال کفران نعمت کردی و کم کردی فضیلت ابو بکر را که مولای امت ترا خرید و از او
 گردانید و از قید بندگی و تعدیک از ان رهایی بخشید و علی بن ابیطالب هیچ یک از اینها نسبت
 به تو نکرده است و تو تو قیر و تعظیم او زیاده از ابو بکر بجای آری این کفران نعمتی است که نسبت با او
 میکنی و حق ناشناسی است که در حق او بعمل می آری بلال گفت آیا لازم است مرا که تعظیم ابو بکر
 زیاده از تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعمل آورم گفتند محاذ الله چون تو اینم گفت ابو بکر
 را زیاده از انحضرت تعظیم نمی بلال گفت این سخن شما مخالف سخن اول شماست که میگفتند جایز
 که من علی را زیاده از ابو بکر تو قیر نمایم بسبب آنکه ابو بکر مرا از او گردانیده است ایشان گفتند
 مساوی نیستند رسول خدا و علی زیرا که رسول خدا افضل خلایق است بلال گفت علی نیز بهترین
 خلق خدا است اجد از پیغمبر خدا زیرا که در وقتیکه مرغ بریان برای حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم آوردند و عاگرد که خداوند بیاورد بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که با من
 ازین مرغ بخورد پس علی آمد و با او تناول نمود و علی شبیه ترین خلق است به رسول خدا صلعم
 زیرا که او را خدا برادر رسول خود گردانیده در دین خود ابو بکر از من توقع ندارد انچه شما توقع می کنید
 زیرا که میدانند که علی از فضل است و میدانند که حق علی زیاده از حق اوست پس آنکه علی مرا از
 عذاب برورد و کارهای بخشیده است بسبب احوالات او و تفضیل او و ان او برتر

دیگران مستحق تعظیم ابدی بهشت گردیده ام انشی توانیجا است که صاحب تخیل القوال و صلی
 امام اعظم شیعین در خلاصه شال ایشان در بحال روح و غریب ستوده اند بلکه خود حضرت امام
 باقر و صادق از مداحان او بوده اند پس معلوم شد که رادامی رسالت بمسئور کائنات و مظهر این
 جانب طال بهم رسانیدن بخار تهمت مذکور بر او نشانشانند چنانکه از کتاب المیه شال حادث
 کتوری و غیره و صحت و ضوح دارد که از افترا و بهتان طایفه ذابیه و خرابیه ز طوائف شیعه است
 که با آن عقاید آنها بطاهر این بیت میرسد بیت جبریل که اندر بر خالق چون و شیر می شود
 مقصود علی بوده اما ام المومنین عا لثه صدقه رسی الم عنصا این توفیق مبارک
 ازین بود که حاجی باین معنی فهمید که خود جناب اقدس الهی حکمات قرآنی متکفل جواب
 این تهمت از طرف ام المومنین شمره خباخته گشتند که افترا و بهتان سید انبیا که با است
 صدیق ام میفرماید و با است دیگری با وجود اور ضعیفی نمی شود البته که با راست قطع نظر از آن در
 کبره بودنش شال رنگاب گنای که سر آمد اهل نفاق و جاهل آن غرض کرده بودند و احدی بیست
 پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می باید که از ذکر این تهمت و نسبت این لبت به امر آن
 عقیقه صاحب مطهره نادوم و شیما شوند چه جا آنکه بقبر این رسول و اهل بیان گردن کنند چنانچه
 بر متبعین بخار و شافی ابوالقاسم که او را علم المهدی لقب بخشند و از جندی جز آن بهره نگارند
 و جستجو اندک اندک عاریت بهم میرسد محبتی ماند در مقام بر تخیل فاداش که با عرف و جامع
 تقریرات قدما و شیعین نظر بجموع فائده بعبارت ظاهر متوجه می شود و بر مواضع غلط فیهما
 و دعاوی لاطاله اوگاه می سازم در جواب صاحب معنی میگویم که بزرگان یاد آورده
 خبر ناز که منسوب بابو بکر است قبل و قال بسیار نموده اند و دلیل آورده اند که در امامت
 خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نسبتی و ربطی نیست بجهل تقا و ایشان نیست که اول خبر
 ابو بکر و پیغمبر بود و پیشتر از او مرض آن حضرت صلی الله علیه و آله خبر و است که در این

خلافتش کجای نمی آید و میباید عالمی شود من بعد امر امامت از جانب عایشه بود نه حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و بر بنید عاقده مایه و دلیل آورده اند یکی آنکه هرگاه آنحضرت بعد استماع قرات دریافت
 کرد که ابوبکر امام جماعت است بجای آنکه فرمود که ما البته مثل صو حجت مسندید و دم آنکه آنحضرت بعد از این
 عتاب باست عانت امیر المؤمنین و فضل بن عباس بنهر ارجو و جهد و مجتهد و آمد و بر ابوبکر تقدم شد
 و این دلیل صریح است بر نیکی امر امامت از جهت عایشه بود و بسبب بعضی از مخالفین گفته اند که سبب
 تعیین بجای آن بود که اول حضرت فرمود که امر کنی که ابوبکر امام شود و عایشه گفت که او و قریب
 است بر او نتواند کرد که در تمام است تا ده شود با امامت عمر حکم کن آنوقت فرمود انکن بصو حجات
 یوسف و این تقریر محض و ای بی اصل است زیرا که کلام آنحضرت بالمبد است متعلق بخرض و اید بود
 نه خارج از بحث و حراشه میدانیم که صحابات یوسف علیه السلام مخالف و مراجع و پیچ امر
 نبودند بلکه همه و الله رشید احسن و جمال او شدند و مراد است بیکر و نند و هر یکی بسوی خود مشی
 و گیری و اورا الفت میکرد و ایندیشیه تمام شد بحال عایشه که برای افتخار تقدیم بدو خود اقامت متعال
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواسته بود و دعوی مخالفین که حضرت صلعم و عقبه مسجد الشریف و ابوبکر را
 بر قرار داشت اعتبار نیست زیرا که این غلط فاش است که بنوعی مطلقا تا این سازند و حالا آنکه نزد
 فریقین لایل بسیار دلالت میکند بر آن که بشو انشود مگر افضل قوم برتر تیبیکه در حدیث و فقه کور است
 و دلیل دیگر که دعوی مخالفین است اصل کنایه اختلاف است که حضرت صلی الله علیه و سلم و عقبه مسجد
 الشریف آورد از ابتدا قرات ابوبکر قرآن مجید خوانده با آنها آن این اختلاف بیرون غزل
 ابوبکر مکن نیست من بعد علم اکثر شیعیان گفتگو درین باب کرده که آیا این امامست ملزم خلافت
 ابوبکر است بانه و دعوی نصین خلافت ابوبکر بجهت امامت و بر نماز که از حسن بصر صاحب
 حکایت کرده صحیح تواند بود بانه و بنده کثرین ائماقی را که در صد و جواب لست ساله است و خود
 که مذهب مستحق و مبتدع بودن خلافت حضرت صدیق از میان بردارد و بر عزم مؤلف مناقب

جلیل و استحقاق و اهلیت آنجناب با ثبات رسانند چندان غرضی باوردش مشغول نیست کما الحق
برگاهه **بسمیع** اطراف و جنب کلام امام ائمه شیعین لغو و اسعان و بد و بخت و بلند کلام
منزخ و قدما و او نور و بدی کنون بر تمام غفلتها و عا و لا طاعه شان توجه شو اما آنچه است
که ضوابط حدیثی خبر غایت است و دیگری میواسطه اوزنیهار و است نکرده چنانچه مجلسی نیز در
بدی این معنی شده و بزرگان مترجمین بعد گرد آوردن آثار و ابیات این قصه بزم خود گفته که این اخبار
احادیث بعد تو از هر رسیده و از رجال مخالفین و است کرده شد و روایات مذکوره منتهی شود
بسوی عالیه و ابیاتفاق غیر نقیصین معصومه نبوده و در توشیح او در میان ما و مخالفین شکست
بس مقام آنست که او لایبی او خاک است بر بغارق خویش بریزند و از افتخار بوجود او
و طایفه خود بر خیزند چنان عوی نظر بر روایات خویش است بابر اصول اهل حق علی السلام
افزای محض است کما استعمده النصار الله تعالی و علی الاوال الزام اهل حق بر روایات منقربات و کلام
علمای خویش و خواستن مخالف تصدیقات کما بر قوم است که ما اهل سنت را در اصول و فروع بر روایات
مسئله آنحضرت الزام میدیم و اخبار اسکات و افهام با قدرتی ندانند ادم بد که بعضی از روایات
و کبر و صد و ارم نهوی کلمات و مراتب است صدیق پس ابیات اول از ابو عبد الله بخاری است
عن ابن عمر قال لما اشد رسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه فبذل في الصلوة
مرا ابا بكر فبذل لانس اهل بن روایت صحیح از صحابه دیگر و است و اینجی مستدر
ما کرم و سیما ابو عمر عن عبد الله بن مسعود قال لما قص رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال لا تضار منا امنير ومنكم امنير قال فاتهم عمو قال يا مفسر انضار
النس فعلن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر يومئذ الناس فاليكم ليطيب
ففسد ان يقدّم ابا بكر فقال لا تضار لغو يا الله ان يقدّم ابا بكر يعني عبد الله بن
میگوید که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از بن حیان تا بر اسمی جاودا تشرف بر وضو و برقیضه

بار آورده است خلاف سعد بن جباد و جمع آمدند و بعضی از اصحاب مهاجرین اولین را خبر دادند و گشتان ایشان را
 در سقیفه آوردند و سلسله گفتگو را رسد و انصار از خبر زبان برانندند که یکی از نادانان و یکی از شامیر شود و فاروق
 اعظم ایشان خطاب کرد و گفت یا تمیدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم البته ابو بکر را امام
 مسجد خویش قرار داد پس کسیت از شما که در تقدم از ابو بکر خاطرش خوشوقت گردد انصار بعد استماع این
 کلام پناه بخداستند و از قول خویش برگشتند و از اینجا باطل شد آنچه جمعی را متکلمین و محدثین تبعیه که حسب
 بخارا از جمله ایشان است از راه محبت و تمکبار گفته اند که اگر قصه امامت نماز صحیح می بود و دلالت
 بر امامتش میکرد بدلائل دیگر در سقیفه حاجتی نمی افتاد پس ابو بکر و صحابش چرا این قصه انصار احتیاج
 نمودند و دلیل با منتهی انحصار نیامورند پس معلوم شد که درین امر صلاحتی نیست انتهی و محله که ملا
 مجلسی مانند او مثل مشهور که در وضع کورا حافظه نمیشد صادق آمد زیرا که در مجلس فتن از بخارا انوار
 همین و ایت که برای کذب در کرم از استیجاب لفظ بلفظ آورده در جایکه باعث عاشر
 صد یقین بر وضع حدیث امامت ابوبکر صدیق رقم کرده میگوید که عمر بن الخطاب را استماع مطلع خوا
 شد که عهده استبا انصاف و خلافت برادرش همین امر امامت نماز بود و چنانچه در اخبار ایشان
 مروی است در جای دیگر گفته و امامت نماز با مردم دلیل بر استحقاق خلافت بوده باشد
 چنانکه در روایات ایشان خواهد آمد که با حجاج عمر با مردم از بیعت ابوبکر تمام شد انتهی قال المجلسی
 علی لسان الترمذی بن بعد گذشت است که بطریق خود مجلسی چنانچه قبل ازین در جواب شریف مرتضی
 اتفاق افتاده بود باید که اهل حق بگویند که اگر قصه غدیر نجیه فرعون شیعین است صحیح می بود و دلالت
 بر طلب ابوبکر و حضرت امیر در روز خلافت صدیق بدلائل دیگر و الهده فی روایاتها علیه السلام
 نجی علی ناظر الحار محتاج نمی شد پس انهمه در از نفسی در واقعه غدیری از ان قبیل است که مدعی
 است گواه است و از جمله روایاتی که از انس بن مالک مجلسی در بخارا آورده یکی این است که
 صحابہ نماز فجر روز دوشنبه بودند و ابوبکر با آنها امامت نماز میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

پرده حجره برداشت و نظر کرد بسوی آنها و آنها در صفوف بودند بعد از آن مجلس فرمود ابو بکر
 بسوی عقب خود آمد تا با صفها شامل گردید و گمان کرد رسول خدا اراده کرده است که برای نماز برین
 آید و قصد کردند که از نماز کردن بازمانند سبب جت و خوشی بدین حضرت رسول خدا پس آنحضرت شاره
 کرد بسوی ایشان که تمام کنید نماز خود را بعد از آن اندرون حجره رفت و پرده را فرو انداخت و روایات
 دیگر از عبد الله بن مسعود است که بر مقام خود بعضی از آن سرود و خواهد شد و احادیث دیگر از ابو موسی
 اشعری که بپارشد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و نخست مرض آنحضرت گفت امر کنید ابو بکر را که
 با مردم نماز کند عایشه گفت ای پیغمبر خدا بدستیکه او مردی قوی است هرگاه که در مقام تو خواهد
 ایستاد استطاعت نماز کردن با مردم خواهد یافت اینهمه روایات و احادیث مجلسی معتبر
 از کتاب جامع الاصول ایراد نموده و بعضی از روایات منقوله و بعد ازین گذارش خواهم کرد و چون
 مجلسی کور بمقتضای طینت خویش مدعی آن شده که خبر واحد است و انتهای همه روایات بعایشه
 صدقه است کما عرفت روایت دیگر هم در صحیح بخاری هم در دیگر کتب معتده عن عبد الله بن
 عبد الله بن عثمان بن عفان قال دخلت على ابن عباس فقلت له الا امر
 عليك ما حدثني عائشة عن مرض النبي صلى الله عليه وسلم قال حدثت
 فعرضت عليه حديثها فما انكره منه شيئا غير انه قال سمعت لك الرجل الذي
 مع العباس قلت لا قال هو علي بن ابي طالب و الحديث را بعضی از محدثین بطریق دیگر مفصل
 روایت نموده مخصوص آنکه راوی خبر از صدقه در باب مرض پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از عثمان بن عفان
 صدقه هماد یا بن الرطین و تقریر یا است صدیق تبریک تمام و خروج شریف نامیده بصفت کور شنیده
 بود بر این عابر خبر که او همه تصدیق نمود و گفت که صدقه نام شخصیکه همراه عباس بود و زبان آورد و گفت
 نه گفت که او علی بود مخفی ماند که حضرت ام المومنین عایشه بسیار از مناقب حضرت امیر و جلال پیرا
 و ذریب طاهره ایشان بار بار زبان آورد و چنانچه محدثین مجتهدان درین مقام ناگزیر بعضی

مسترد باشند و این امر قطع نظر از نهول و سببان چندان مستبعد نیست زیرا که حال هر یون حجره المیه
 اورا معلوم نخواهد بود و مگر با سماع کاهو الظاهر و محتمل است که راوی گاهی نام شریف لغوی است که نام
 اسماء بسطیل گرفته باشند و ممکن که اختلاف در بعضی از اوقات در جانبی واقع شد که امیر المومنین در آن
 طرف بودند و در جانب حضرت عباس پس خصما و احتیاطا اظهار حال کرده و فقط اسم المومنین را بر لفظ
 اختصار و ایهام نه برموده که تحقیق بسطیل حدیث مثل بن ابی قریب از سالم بن عبید نیز لفظ مذکور را
 نموده اند و درین تعبیر هیچ نقصی هم نیست مگر در محکات تقریر موجود است که مومن آل فرعون
 حضرت علیه السلام را همین لفظ تعبیر کرده و گفته اند **لَقَدْ كُنْ دَجَلًا اَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ** و ابو
 صدیق که نزد حضرت بن ابی طالب حاجی انشاء الله تعالی بحجت اظهار ایمان کرده از مومن آل فرعون را نیز
 حفظ پیغمبر صلی الله علیه و سلم از شر کفار این لفظ بر زبان آورده و ملائکه قبر وقت سوال از نبوت پیغمبر صلی
 علیه و سلم این لفظ را استعمال نمی نمایند و خود قدیمی شیعه که فرید بنکاحش بن محمد بن ساهم خوانی است
 مطابق اصول را رابعه و کتب رجال را این لفظ را نمی شناسد با جمله عدم ذکر نام شریف لغوی است که در
 است نه مستند لغض صدیق و بعضی گفته اند که باعث عدم ذکر آن بوده که حضرت امیر علیه السلام
 بر آن صدیق بنی نبوی عرض کرده که اگر در روی من سینه را اطلاق باید و او که زنان بسیار
 و ام المومنین را بعد استماع آنان است و این سبب نام آن امام ذکر نفرموده و فاضل کرمانی
 در کواکب و در احوال یعقوب و خیر می صاحب مرقات یعنی ملا علی قاری و سایر از
 محدثین قدما و حدیث این وجه را رد کرده اند پس از احوال نهیقات استدلال بر بعض صدیق مذکور
 چنانچه مجلسی شیعاع او بدان نمی زند خلاف عقل زیرا که است آیات مجامع سید شهاب ابن ابی حمزه
 که در کتب او امیر را بخیر و تشبیه می نمود بخیرین **الاسلم** که واقع جمیل مری کا بطرفین
 بود و اما بلکه بعضا انجا سیده بود و او با شش باعث شدند و پروختند با نچه پروختند
 چنانچه در تاریخ طبری ترجمه آن کتاب اعلام و مانند آن منمض است که آنکه بر فائز موصوفی

و دو اوجان شامی و او د از تیر زبانی و لاف زنی اما میه نجات می یافتند اینهم صورت نه بسته
 کما تعرفوا انشاء الله تعالی و بر تقدیر یکدم المؤمنین صدیق بنیض امیر و ذریه طاهره او باشد محال عقل است
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلا وصف اطلاع اینمغنی چنانچه طالع تصانیف مجلسی مثل حواله یقین و جلالت
 العیون حیات القلوب بجا را انوار بران شایسته است و عمر او را و رجاله نکاح خود نکاح دارد و
 حال آنکه اجماع طایفه شیعه بر عدم جواز نکاح مومن با با صبیحه اتفاق یافته چنانچه تصانیف امامین اعظمین
 ایشان لایزال بران یکسانند و کذا صبیحه و امهات المؤمنین داخل فرمودن دیگر محامد و مناجات
 در محکمت و آنرا نازل نمودن پنج دنیا و مذهب قوم رستماصل مینماید با آنکه سیکه بر کاید قوم جم
 یافته نیکم اند که محدثین شان را و ان تفرقه چیز یادت و تحریفات که بروی کار نیامورده اند
 و جده زینها که نکرده و از نجاست که زیاد است همان وقت اعتبار دارد که خلاف اصول و فتح
 نشود حالیا باز بر سر طلب بوم و گویم که تنها جماعت صحابه را و این حدیث پیوسته
 بلکه قبل ازین بین و راق گذشته که خود جناب مرتضی را و می این حدیث است **فَوَاللَّهِ لَئِنْ**
عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ قَالَ قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَضَى إِلَيَّ وَأَيَّامًا بِنَادَى بِالصَّلَاةِ فَيَقُولُ مَرُّوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّ بِاللَّيْلِ
فَلَمَّا فُطِنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَظَرْتُ فَأَدَّ الصَّلَاةَ عَلَيَّ السَّلَامَ وَقَوَامُ
الدُّنْيَا مَرْضِيًا لَدُنِّي نَأْمَنَ رُخْوَى سَوَالِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَدُنِّي مُبَايَعًا
أَبَا بَكْرٍ رَوَاهُ أَبُو عَمْرٍو فِي الْأَسْتَوْعَابِ این بزرگ در کتاب تهجد بسیار از اخبار را و نمغنی
 روایت نموده و بر استحکام خلاف صدیقی بکار برده کما لا یخفی علی من طالع الکتاب المذکور
 عالم با وجود محکوم بودنش تشیع کما افاد الموفق فی الرسالة الاخری در ستم که این حدیث را
 هم از جناب امیر و شیخ بر روایت نموده با جمله خبر ما را صدیق او را از خبر واحد گفتن و ازین
 جهت حکم بعدم اعتبارش نمودن چنانچه از جواب جامالی مجلسی صاحب بهود او استکرات

و قدرت عبارت من قبل جز علم الهدی و تقوی و مجلسی غیر هم کار دیگری نیست اگر خدا و ائمه
 شریف و طاهر و مجید و عا و لا طائفه نفرایند حب و امن مبارک شان کی از دستها تشیعین سلا
 می نماند چون مثال این حادث که اکثر فقهای صحابه بلکه خلفای راشدین ملازمین صحت خاتم النبیین
 و اهل بیت طاهرین را و آن باشند و بتواتر و استفاضه رسد بعدیکه قاطع نزاع ساز عین مجمع
 مهاجرین انصا شوند و بر تبره لال حجاب مرقص و حضرت زبیر فایز شوند برای تحقیق صدیق
 و تائید خلافتش بکار نیایند پس از خبر طبریکه بای صحت و ثباتش هم در هوس و حدیث نامد نیت
 العلم و علی بابها در و از مقصودش نمی کشاید چگونه مفید مدعا مخالفین شود حال آنکه امامت در
 حقیقت اصل الاصول گردانیده اند و هزاران بار گفته اند که خبر روایات تواتر و درین
 بخیار بکار نمی آید بخلاف جمهور اهل سنت که از فروغ میدانند اما آنچه گفته که امر است
 ابو بکر از عائشه صدور یافت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 پس بجای طریقت آنچه برای ایت حله اصفا در سفارحه و زیر بختی با ثبات سیده که امر نبوی بود
 حاشا که عائشه صدیق را که مره بعد از امامت بگری غیر صدیق بنده و عرض ساینده و ضعیف
 درین امر باشد مع ذلک قبل ازین گذشت که احتمال افزا و تبیان ام المؤمنین عایشه کما
 البها و غیره موجب بیان از امامیه است و آنچه گفته که دلیل دلالت است که حضرت بعد
 دریافت امامت ابو بکر عتاب بجای نشد نمود و او را بصحیح بابت یوسف تعبیر فرمود امری است
 که اطفال اهل حایت هم بتجمع آن تزلزل نمی شوند و از جان نمی روند بلکه برایشان هووم خنده
 می تند زیرا که این تعریض و عتاب وقت مراجعت حضرت عائشه و خصمه بوده که در باب
 امامت صدیق بر وقت قلبه او که متفق علیه روایات فریقین است کما اثرنا قبل ذلک امر است
 نموند و در عهد امامت دیگری نشودند اگر باور نیاید بحدیث نکه شریف متضمن در قبول غفلت
 آنها که مینایید بر روایات سابقه رجوع کنند باید دانست که خاتم روایات ابوی

ابن ت قال عائشة يا رسول الله لرجل رقيق إذا قام مقامك لم يستطع
 أن يصلي بالناس فقال مري أبا بكر فليصل بالناس فعادت فقال مري أبا بكر فليصل
 بالناس فأتى ففعل ما سأله فقال يا رسول الله فليصل يا تاسر في حياة رسول الله صلى
 الله عليه وسلم وخاتمة رواية بن عمر بن مريم قال عائشة أن أبا بكر رجل رقيق
 إذا أمر عليه الجاء قال مروة فليصل بالناس فعادت فقال مروة فليصل إن كان
 صواحب سيف وخاتمة رواية عائش صدقته في الغين لبطاط أن خبروا عبد بن قيس
 الطلاق مري كند ودرست كلاميه كفار بن نموده حتى يوشبها لبار مري بن ت فقال
 عائشة فقلت لحصة قول العوان أبا بكر إذا قام مقامك لم يسمع الناس من الجاء
 فأمرهم فليصل بالناس ففعلت حصة فقال رسول الله مه إنك لا تدري
 صواحب سيف مري أبا بكر فليصل بالناس فقال لحصة لعائشة ما كنت
 لأخيب منك خيرا بأجل من إياي بوضوح انجاسه كقول شريف مري
 اتبع وشياع او عين ببيتان ست ع جد لا درست فزدي كلف جريح واد واجبة
 كقصود از خروج الى مسجد يا نفعه جد و جد عزل بو بكر بود خرافتي است كبايش بن يدي
 غيت يرا كرا غرث من معاذ المد من لك تقصو بود مري هر بار مروا ابا بكر يا وصف بنهم جيتا
 كما صالة ووكالة اتفاق فنادى معنى ند اشى الكون انص بكير بنوع عن عبد الله بن زمعة
 قال لما استعز بر رسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه وانا عند في نفر من الناس
 دعاه بلال لي اقبل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مري أبا بكر فليصل بالناس
 قال فخرجنا فاذ اعر في الناس كان ابو بكر غائبا فقلت لي بكر فم فصل بالناس
 فقدم فكبركم فسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته وكان عمر رجل اخر
 قال فابن ابو بكر يا بني لله ذاك والمسلمين يا بني لله ذاك والمسلمين فبعث الى

ابی بکر فجا بعد ان صلی عمر تک الصلوة فصلی بالناس ورا فی رواقه قال لمان
 سمع النبی صلی الله علیه وسلم کتب عمر خرج النبی صلی الله علیه وسلم حتی
 اطلع رأسه من حجره ثم قال لا لا یصل بالناس ابی فوافقه یقول ذلک
 مفضبا اخرجه ابوداود وغیره من الحدیثین زیاده تراکب ازین چه نماید بود که امام
 عمر فاروق هرگز تجویز نفرمود و بار دیگر ابوبکر را امام کرد و بان شدت و اتهام بیرون داد و سید بار
 فرمود که عمر امامت نکند و این هم ارشاد فرمود که هرگز خدا و مسلمانان از امامت دیگری
 راضی نیستند و این خلافت ابوبکر صدیق بهم ثابت شد و معلوم گردید که مقصود از اینها کینه است
 و نقص امامت دیگران که بلاشبته امامت از لایق بودن و استحقاق آن داشتند همین بود
 که و می خلیفه سازند و فقهای صحابه کبار بوقت خلافت و امامت باین دلیل ثابت نمایند
 و احمد علی آنکه هر چه کنون خاطر مقدس بود همان واقع شد بعد از دریافت اینهمه تلویح و توضیح
 و اشارات و تنبیهاست دعوی اینهمه رد و بر وی مشکلین و محدثین ال حق که مقصود شریف عزل
 صدیق بود و اجرائی عجیب غریب است که در خیر تحریر و تقریر نمی توان گنجاند و خروج از جناب
 باستغاث امیر المؤمنین و فضل بن عباس و کمال جد و جهد و مسجد رسیدن قریه اینهمه نیست
 که امامت صدیق را مکرر دانستند تا بدلیل بودنش چه رسد به پنی که روز امامت فاروق کمال
 کوشش خروج فرمودند و سربارک از حجره بمقدس بیرون کردند و امامت صدیق را بنای مقصود
 که زیادت بران در خیال کسی نگذرد و بخاطر احدی خطور نکند ابرام و احکام نمودند بمانی
 حدیث عبد الله بن زبینه چه جای آنکه عزلش مقصود داشتند خدا شاهد است که کفی باشد
 شهید که مرض عصبیت شریف مرتضی و مقلدان او را دوائی و بمبارک خصوصت و عناد
 ایشان ایضا شفا می نیست بلکه چون دران فرسازگرا فی مرض خفی یافتند بودند فرستادن
 خیران کچھ باصحاب و بهر حاجی میل ثواب جامعیت نمایند باقر مجلسه این روایت است

در مجله فتن از مجلدات بخارا آورده که ترجمه آن بر زبان مجتهدین باین عبارت اقامی شود که بخاری
 با سند خود از عروه روایت کرده که پس یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در نفس خود سبک
 و رفت بسوی محراب پس ابو بکر نماز میکرد بخاری رسول خدا و مردم نماز ابو بکر یعنی بتکبیر او آهنگی
 حیف از شریف مرتضی که دعوی اصف و همه را می کند چنانچه بر ناظر تصانیف و تحقیق بخاری
 و هنوز وی ازین روایات مستفیضه مشهوره که در صحیح بخاری و دیگر صحاح مندرج است خبری
 نیست که خروج آنجناب اگر چه با اعتماد بر اصحاب و لیکن بجهت خفت مرض و گردن زدن
 بجاعت بودند برای امری که او خیال کرده و فهمیده که در عین شدت مرض نشاء یافتند
 اکنون این ضامین بر روایات مستعده نه زیادات غیر معتبره بلندی هم از تنزل روایت
 نهم که جمیع نمازهای اصحاب شست سر ابو بکر صدیق در اوقات شدت او مرض بعد تکرار اقامه سر
 که مروا ابو بکر فیصل بالناس فتهدی می شود و ابتدا این امامت بروایت مثل صاحبان
 القوة فی سوانح سنی النبوة از عشاء شب جمعه است انتهای آن بر نماز فجر و شنبه است درین شب
 روزی در نماز ظهر کما نقل فی البحار تحقیق در مرض حاصل شد چنانچه باستئانت اجله اصحاب
 منور فرمود ابو بکر صدیق را از نماز منع نمود و حاملین را فرمود که اجلسانی الی جنب الی بکر
 لیکن اختلاف است که حضرت امام بود یا مقتدی کثیری مثل جامعین صحاح و غیرهم باول فتی
 اندب بعضی از ایشان غالباً بظاهر حدیث تمسک استمجتوبید و امام درین جماعت
 خیال است و جمهور میگویند که مراد از مقتدی بودن صدیق برای مردم نیست که چون او از
 شریف ضعیف و ناتوانی خصوصاً در آن بیدلالت تکبیر و نماز صدیق نماز میکرد و روند
 با و از او بر اتقالات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وفای یافتند و برخی ثبانی قائل
 گشته اند و بر این ثبانت دعوی خود مثل روایت سالم بن عبید که در سنن ابن ماجه روایت آورده اند
 که آنکس که پیش از آن با آنحضرت و جمعی متحد و رفقه آنجناب را و یکی نام و در دیگر ماموم و نهسته اند

بعد چهره برین من حدیث شریف و ناظر شرح صحاح مثل توشیح و غیره مجتبیست و این
 اختلافات در نماز ظهر است که جناب غیر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خفت وضو دستها اجله
 روز شنبه یکایک بنه بسجده در آمد و در بقیه اوقات امامت صدیق امری دیگر وقوع یافت که بسجده
 از اکابر علما و اعیان اهل ان میوزند و بخلط بحث می پردازند و آن نیست که در صحاح روایات
 و حسان سلسلات چنانچه در جامع ترمذی و سنن عبدالرحمن سانی علی مافی شرح علی نقاشی و
 از انس بن مالک و مانند وی مروی است که آخر نماز سرور و جهان محبت خلیفه اول واقع شد
 و متبهمی اشکال برین روایات نظر با حدیث صحیحیه زیاد است که در جانب خلاف واقع
 شود آنکه جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه که باتفاق فریقین ازین جهان
 گذران رخت افاست بست و بر فوق اعلی پویست پرده حجره شریف برداشت و با امامت
 صدیق سرور شد و قریب دو که مردم بگمان خروج شریف شوق تقامی سعادت تمام او
 نماز را بشکند و صفوف بابر هم زنند پس بعد تبسم و مسرت پرده را بر افکند و در میان و
 وفات یافت و آن نماز نبود مگر نماز صبح زیرا که بالاتفاق ظهر آن روز هرگز در نیافته و وفات
 آنجناب وقت صبحی یا زوال شمس از خط استو است چنانچه در مواهب اعلام و شرح شفاست
 علی الاول نماز از جمله محال است و علی الثانی وقت نماز یثیمین وفات حضرت سید المرسلین بود
 پس محال نماز صبح و دوشنبه در حجره صدیق ادا فرموده باشد پس نه آخرین چگونه باقیست
 صدیق تواند شد و جو البشیر آنکه بر روایات معتبره موسی بن عقبه از زهری کافی المرقه
 شرح مشکو و روایتیست که این اشکال رفع می شود و اطمینان کلی بحصول می انجامد
 زیرا که بجای خود این مقدمه تابست که زیادت ثقات را که مخالف اصول نباشد عتبا
 میکند و ما وقتیکه محل صبح بهر سبب در انکارش پیش نمی آید و تفصیل این بابت بر
 قراین و وجوه تطبیق است که در نماز صبح دوشنبه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر او

انصاف برده باشد و طاعت خیر و نیابت قرائت صدیق طویل بود پس از برده بر انگشت
 و بر سر غلطی که ختمی بهم رسید که بعضی طبعیت معبر تواند شد پس بر فضل بن عباس و نکاش
 در آن وقت که به فرموده مسجد شریف در و ابوبکر خواست که از مصلی باز پس گردد و شش
 مبارک گرفت و او را بر تقاضای نبوت است خود با هر دو رفیق در صف داخل شد لیکن بحیث ناخواسته
 مرشش شد و بود و این وقت در رکعت نماز واقع شد و بعد از اتمام نماز ساعتی در سجده است و
 و اصحاب و بعضی از اصحاب است که با یکدیگر بیخ فرموده قاضی الاکمال بخدا فیروز و نیز باطل شد
 آنچه بعضی از اصحاب بن امامیه بعد از کربلا و سرور شدن جناب سالک با نوشته اند که این معنی و احوال
 بر تفریق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ندارد زیرا که عدم التماس تحمل است که از راه عدم استطاعت بر کلام
 با از جهت تنبیه و از روی باری باشد الی آخر البقیات و مخفی نماید که تصحیح مخالف حدیث موسی
 بن عقیبه و بهر معنی بر وجهی تناقض است تا فکیک که آن در متن چاپچه با حدیث تردید و سنائی
 است با روایات معتبره که در آن وقت مرض و وفات شریف باشد حتی که اکابر اصحاب بهر که در مبارک
 آن مبارک با و گفتند و پروا نمی قضای حاجات خویش و خواهند کافی المومنین و غیره و گفت
 تمام دارد مع ذلک استدلال فقیر با شریف است که مروا ابوبکر فیصل بانسان پس با
 صدور می یافتند برین خصوصیات کمالا یعنی و از آنچه درین اوراق مجتهد
 مسلم المدنی امامیه گذارشن ادم و میا ادم معلوم شد که ترتیب عتاب بر مراجعت اصحاب
 المومنین الی آخری گفتن بی اصل قرار دادن ناشی از هلاک و تبلیس و عناد و تدلیس و محض سب و
 بلکه از روایات معتبره تعامی و کوریست ادم بر دفع آنکه معنی صواب یوسف و حقیقت تشبیه
 درین حدیث درست شود و تعریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ابلغ بلغا و فصیح عرب
 عربار بود و منطبق بی کرد و پس آنکه این دعوی از شریف معترضی طرفه تر از دعوی سابقه است و اول
 دلیل بر آنست که علم الهی هیچ کتابی را از اساتذہ فن فرا نگرفته و مجتهد باهری و عربی

و تحقیق علوم دینی را نوی ادب تکرره بلکه اورا عبور برکت احادیث اهل حق که از زمان تا اینک
یومنا نه از افتاب کیم مشهور تر است اتفاق نیفتاده غلط گفتیم بلکه او محض کنه نه تراش و چوب
ناهموار مصداق کائناتیم ^{و محض} خشک نیست که غالی از علم و نظر و محفل از حلیه و لباس و خبر بود جمع
کتب و حل اقبال باب به به خبری دیگر است سر آن تپی مغر را چه علم و خبر که بر او میزیم است
یا فقر یا مورش کن شیخ مفید درباره تعلیم این معصوبید و بر او شش متقشف بلید از دست
رسالت صلی الله علیه و سلم و تلمیذ حضرت تفضی اورا بلفظ علم الهدی در نوم بعضی از روز را
عباس بن سیر و ابی شمیم امامیه در کتاب البین و مانند آن مطابق تحقیق مولف را الاوار که سبط
را بر بعضی از آنها و در یک حضرت انبیا و ائمه علیهم السلام تصرف عجیب غریب از قسم مذمت
شیطانی و خیالات نفسانی است با جمله از معنی الفکن صواب یوسف او لیا اورا خبر دار میکنم و انعاما
لانا فهم از طبیعت باوصف ایراد سند از محمد بن ابیامیه حرف میزنم بگوشتش حق پوشش میباشند
و سره از ناسره میگرد باید دانست که بر وفق تصحیح اهل حدیث مراد از صواب زیلتهاست
و صیغه جمع نظر بخدیه است که مراحل حلیه برافتش نمی میوزند و در بخار آوردن او امر و مسا
بلغمی نموند و مقصود از این تشبیه آنست که حال عالیه در مخالف ظاهر و باطن مثل زنجرات
که زمان مصداق الضیافت طلبید و مجلسی بر آینه ترتیب و مراتب بهما زائد الوصف بخا آورده
هر یکی را ترنجی و کار فرمی حواله کرد و مقصودش ازین امور از امشان بود تا بشاید به جمال الوصف عینا
اختیار از دستشان و و حتی که دستها بریده شود همچنین در دل عالیه خیال تشام نشسته
و ظاهر برقت و خرن الی حکم برای امرت غیر او تمسک است و مدعای حضرت و خبر صلی الله
و سلم ازین خطاب عتاب که عالیه صد لقمه بار و اگر حرف امت غیر او بر زبان نیاد
و دست ازین عذار بارده بردارد و تفصیل این تشام خود روایت امام المومنین صده لقمه
کتب متجده مثل صحیح بخاری و صحیح ابن حبان موجود است و اللفظ للحديث الاصحی کتب

الناس به و اظهرت كونه لا يسمع لما يؤمنون و زليخا ارا دت ان ينظر بحسن
 ليعدارها في محبتته و اظهرت كم كرام في الصنفاة و توجيه ثانی که بلفظ او آورده و
 بعد ظهور کرده این است او ارا دت تشوش را که علی کماله ان تشوش علی یس
 معناه انک صوابی و سق و الظاهر علی ما ترون و کثر في الحاح کس انتی
 و بر عاقل یلمی پوشیده نیست که از بنهم مد عا می بل حق حاصل می شود و چه مقصود است که باینچه زلفا یو
 علیه السلام امشوش میکرد شما از ذکر این عذر طبیعت مرا که ریکنه ازین تشویش با ن زانید و قصه دراز
 نکنید و با مرا بامت ابو بکر کار نباشد و عجب از فاضل جالسی که در عباد الاسلام خود دروا
 امامت و عونا قضی بعضی از روایات که حضرت البریه در مقام استدلال ذکرش نموده دارد و در خصوص
 این مقام میگوید که آنچه از عالیه و سبب اجبت مروی است انهم متناقض و نهافت است زیرا که
 گاهی علت اجبت باین طور بیان میکرد که در خاطر منی آید که مردم دوست نمکن باشند که فایده مقام نخست
 صلی الله علیه و سلم شود و در شهادت و مرض انجا ابام ناز باشد و گاهی میگفت که مردم بخین سفال میخوانند
 زد و نشام خوانند که انتی مخلصت سره و سخافت این کلام بعد ایا و تقریر جناب صدیق
 باشباع تمام نموده باین است که حاجت بیان است که حاجت بیان است که حاجت بیان است که حاجت بیان است
 نتواند کرد که یک مضمون در دو تقریر ادا کردن یا برای محلولی و علت قرار دادن مستلزم
 تناقض می باشد چه خوش بودی که او بر بنهم باین ثبات و قرار می نشد و راه فرار نمی سپرد که در خصوص
 اکثری از علل شیخ المشایخ در کتاب علیل الشرائع با عراف شیعین و متقلدین السی و حمله عظام
 یسگر و کماهی فی الواقع کذا که مانده اعتراض قدیمی شیعه که اهل سنت نمیکند حدیث
 مراجعت عالیه افتخار بامت ابو بکر میکنند و از حضرت یحیی است که سراسر عداوت و مخالفت جناب
 مصطفی و اذالتی نمی نمایند و مؤلف عماد بعد نقل این خرافات بی بنیاد و بی ایت صاحب
 روضه الاجاب کمال شوسری در مجالس المؤمنین تا سبب اجبت المقتدر را و او را و زمره

شیعه داخل کرده است لال بر کذب امام موسی صدیق و اصراری او دمام امامت ابو بکر پیغمبر صلی الله علیه و سلم می نماید و آن دایت با طهارش این است که عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا فرستاد که نازنی که دایمه خطبه او داشت پیغمبر رفتم و دیدم و باز آمدم و گفتم چیزی ندیده ام که بخار آید حضرت فرمود تحقیق خالی دیده برخ و می که گیسوان تو از رشک آن بزرگوارند نصف گشتم و گفتم که با رسول الله که می تواند که از تو چیزی پنهان کند پس مومن عالسی بجهت فوه کرده شخص آن این است که عجب از سیدان که در اثبات امامت ابو بکر روایت و حشرش که عاشر معلوم شد تمسک جویند و دعوی غلطه زهر او شهادت آل عبا بر سه فک کلمات فاسد میگوند انتهی و بحمد الله که جواب تحقیق از عرض بر تقریر جناب صدیق و اوضح شد و طریق جدال نکه درین مراجعت شاید تعلیل شود و کمال انس و الف با عادات آنحضرت صلی الله علیه و سلم منظور باشد چه دانی که بر اصول طایفه با وصف مزید تاکید و غایت بدینی و آن که قفعل فما کلفک رسالت که مزید بران مقصود نباشد در استخلاف حضرت امیر القاضی روز غدیر جمل و مراجعت که واقع نشد که امر من قبل و تازه نیست که از مطالع عبارات کتب امامیه منافی تصوی که قبل ازین تعیین آن بر بان خامد فیه واضح و هوید است که جبریل امین با هم حضرت ابی العالمین در باره اقامت جناب مصلی تصوی بر امامت در رسانید لیکن سودی نه بخشید یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم غدر بر محبت و گفت که اگر من چنین کنم قریش من نهبت نهند و گویند که قریش قریبه باعث این امامت نیابا گردیده و برین قدر قناعت نوزند بلکه از محمد گرجا شوند و بغض و خند خود را ظاهر کنند چون بدیدند رسم و رنج این مهر را با انجام رسانم درین سفر مرا سعد و و ازند بس خطاب عظیم و عتاب شدید و رسید که قلعلک تکلفک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدق و باز خیمه کثرت بعلل و در محبت واقع شد تا آنکه انیمضون بوحی الهی در رسید که ای رسول زودتر راجع به که من زنده از قریش است آورد و پس تواند شد که حضرت صدیق

در آنجا که معاودت بعد صد و مر و ابا بکر علیه السلام با آن سبک و خواجه خیمه صلی الله علیه و آله
 و سلم مد نظر داشت چه فیه باشد که مقتدر امامت باعث تحاسد و تباعض میگردد و بی محبت و
 معاودت تمام نمی شود یا ام المومنین صدیقه را اتباع علوی نصیب بن خواهر بود که با حضرت محمد بن
 اقامت بنده را بر خلاف امر نبوی گذشت و راه سفر اختیار ساخت بعد از گریه و زاری و فریاد و بیهوشی
 گفت که مرا همراه خود باید برد و حشرش نان طفلان بدست من نباید سپرد که مردم بدیند میگویند
 که غیب صلی الله علیه و سلم از آنجهت علی را همراه نگرفت که پوشش لشکر شوم بود و چنانچه
 و تفصیل این ماجرا موجود است حَبِّثُ قَالَ وَحَلَفْتُ بِمِرْاثِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْمَدِينَةِ
 فَأَرْحَبُ الْمُنَافِقِينَ بِعَلِيٍّ وَقَالَ مَا خَلَفْتُكَ إِلَّا شَتَامًا ۖ وَفَكَرَّ خَلَاكَ عَلَيْكَ قَاتِلُ
 سَيْفِهِ وَسِلَاحُهُ وَحَقُّ رَسُولِ اللَّهِ بِالْجُورِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ أَلَمْ أَخْلِفْكَ
 عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ نَعَمْ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ زَعَمُوا أَنَّكَ خَلَفْتَنِي شَتَامًا ۖ فَقَالَ
 كَذَبَ الْمُنَافِقُونَ يَا عَلِيُّ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ كَمَا وَأَنَا أَخْلَاكَ عَيْنَ لِقَاءِ هَارُونَ
 مَوْسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْتَعِبُ دُرِّي أُنْشَاهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ عَمَلَاتٍ مِثْلِهِ مِنْ مَعَالِيهِمْ
 روایات شیعین با جواب و رد اعتراض ثانی بخند و جمل نموده می شود اول آنکه ممکن است
 که مخطوبه با حسن صورت نیکند شسته باشد پس کلام را بایهام ادا کرد یعنی مجبور حسن و جمال را
 دیدم که بکار حضرت آید و در احادیث فریقین موجود است که در باب نکاح می باید که نکاح
 حسن صورت زن مقصود نگرداند بلکه اخلاق حسن مد نظر دارد و جمال را تابع آن سازد مقصود
 از ایهام آنکه جناب خانم انبیین محبت که است منظرش که متبادر الی الاذهان است
 قصد نکاح نفرماید و کاشش روحانی و الا لامر بمانی بر اصدیقینه افزاید و آنچه آنحضرت صلعم
 فرمود تفصیل این جمال بود و از اینجا است که یکسر بر صدیقینه نمود و هم مطلق نظر آن است که
 حقیقت واقعه قبل از آنکه کشف شده یا نه بر تقدیر اول موجب طهور عجز و حجاب با نیت عبادت

مزید اعتقاد و تمسک و کعبت منافقین بآریب خواهد بود و این تقریر بهتر از تاویل مخالفین است که
 مکنون خاطر محمد بن حنفیه از انکار امامت سید الساجدین و دعوی امامت خویش تا آنکه شهادت
 و شهادت حجر اسود نوبت رسید و بحال جدان جدال انجامید اظهار مدارج علیا او بود و مردم
 با ماتمش مقصد شوند و بظهور این معجزه عظیم که حجر اسود زبان فصیح با ماتمش اقرار کرد و محمد
 بن حنفیه را از انکار منع نمود راه مدار او تسلیم نمایند کافی مجالس المؤمنین نقل این بجزایح و نیز
 تاویل کثیرین خلاصه بتر از تاویل مجلسی است در حق ابوذر غفاری این موقوف بر بیان قصه طول
 است غالباً بگوشت سمعین نخورده و مخلص آن وارد میکنم تا گوش سامع و ناظر طاف شود
 عبدی در حیات القلوب غالباً از کلفنی نقل کرده که آنجایی مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون
 بمزاج ابوذر موافقت نکرد او از جناب پیغمبر دستوری خواست که با کسی گوی خود بسوی حمله
 فرماید و حضرت منع فرمود و گفت من اندیشه نمیکنم که فراقان پس برادر تر اکتفا کنند و اهل و عیال
 را بنارت برند و تو در کمال پریشانی و زوایای نزدیک است خاشاکش ابوذر گفت که ازین بگریز
 هیچیک واقع نمی شود بلکه بخیریت تمام ره بمنزل مقصود می برم انشاء الله تعالی چون حضرت
 سواران در رسیدند و پس برادرش را به تیغ بیدریغ کشتند و اثاث و اهل را بتاراج بردند
 و ابوذر بطعن نیزه مجروح گشته در کمال تنگی و پریشانی در رسید و درین وقت اقرار
 کرد که خدا و رسول سرت گفته بودند پس جناب سالت آب صحابه را صد از تا تبارک این طلب
 و جور برداشتند یعنی جمعی را کشتند و مال و ناموس ابوذر را باز پس گرفتند مولف کتاب
 مذکور ازین نکال دو جواب نوشته که یکی آنکه در آن وقت ایمان و تصدیق و می کامل نشده
 بود و دوم آنکه عرض صلی می ازین مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کشته
 شدن پس برادرش تلف جان مال و گرفتار شدن زن او بدست ظالمین آن بود که
 سحرة حضرت ظاهر شود و مردم بدینند که انجناب ابوحی الہی از خبر غیبی اطلاع دست

داد و برای ابو ذر ثواب آخرت زیاده تر مهیا کرد و فاجعه و ایا اولی الالباب بنی عجا
 و حال این تاویلات در آخرین کتاب مفصل معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی ان شاء الله
 که صد و این قسم دروغ که مقتضای طبایع نسوان و برافش کاره صرا و قبیان و انهامک
 در محبت سرور نسوان جان بود مستلزم کذب و افرا یا رضع است و این چیزها را مؤدبانی باشد الا
 لازم آید که حضرات امامیه اگر در دین و شریعت باشند از روایات ایهات المؤمنین قاطبه حتی حضرت
 ام سلمه و زینب و دیگر از واج طهارت مقبولین لسانی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند
 که بوی مخافه از دهن مبارک می آید و درین تمثیل و افرا یا رضع صد لقمه شریک شده چنانچه مفسرین
 امامیه نیز مثل ملا احمد در زنده و غیر او تصحیح بدان کرده اند بآمر دست بردارند و اینها را نیز وضع
 حدیث پندارند چه جا آنکه در کتب رجال بتوثیق شان پردازند بلکه تطرق این جمال بجناب فاطمه
 هم عجیب نماید زیرا که در علل الشرائع و دیگر مجلدات از تصانیف باقر مجله می شال می رود و می گویند که جناب
 و فیکه سر مبارک مرصع بر انومی نیست که جعفر طیار رضی الله عنهم اجمعین فرستاده بود و دیدیم
 و تا به که خود حتی قسم شرعی آنجا را که و الله چیزی واقع شد دروغ پنداشت شکایتش
 پیش خاتم النبیین بر و جبرئیل مین نازل شد و پیام آورد که شکایت او هرگز نباید شنیده پس آنحضرت
 فاطمه زهرا را فرمود او جوابی بلیه فتولی له رغم الفی رضاک الی آخر القصه و قبل ازین گذشته که حضرت
 امیر قسم شرعی سیده النساء را که چیزی در خانه موجود نیست بکرات مورات مخالف نفس الامر و بسته
 پس این است حدیثی که از جماع الاخر هم قابل اعتماد خواهد بود که گفته بود که شخص و جناب او از کذب و دروغ
 باخصوص موکه قبسمها شرعی از شرط اعتماد او می است چنانچه از زبانه شیخ بها و الدین علی
 و شرح آن از نازند رانی و قوانین ابوالقاسم هم در سابق وارد کردم و جو از ثبات
 آنکه فاضل جاسسی در اجزای بحث امامت که بهر از سفت و محنت بواسطه فاضل معاصم صاحب
 تفسیر منهج الداعی لطالب الرشاد نرود بنده رسیده بر روایات صحیح است و مانند آن که با اثبات

رسانیده که حضرت زهرا و عمو به فدک نمود و مقبولین لسانی امامیه شهادت دادند و بخشی نماند
 که حضرت فخر المله والدین رحمة الله علیه اگر چه نزد اهل سنت امام الحاکمین است لکن در فنون حدیث
 و تفسیر آن آثارش مسلم نیست چنانچه در کتاب طباقه اربعه العینین تفصیل سخن اشارتی بدان فتنه
 تابعه شریف جرجا و بعضی از محشین شرح عقاید سعد الدین نقارانی چه رسد و این عقائد
 از ان قبیل است که نصیر الدین طوسی را که حضرات امامیه سلطان المحققین یا میگویند و بحال
 عظمت جبروت ناس می برند لیکن کلام او را در انکار شهرت احادیث بدگما لایحقی علی بن نظر
 و بیاجه بر السضیا بجوی نمی خرد بلکه در وقت تشریف مقال و کلمات درشت بر زبان قلم
 میکند و اگر فرق بین است که در تدین امام و حضرت او در باره تشریف غرامی مصطفی و محمد بن
 بنجم طوسی مورد قول حضرت شیخ سعدی شهر تو بر اوج فلک چه در بحلیست و چون بداند که در
 ساری نکبت و باعتراف علمای امامیه هم شکری بر امون غلامی گردو چنانکه از ساری
 صغیر برادر مبین گفت که در ناسی اخباریه و توضیح اصولیه نوشته واضح می شود حیث بیان و م
 این که چندان از علمای امامیه هم متقدمین هم متأخرین می بینیم که از عبارت و اقوال انبیاء
 کالی جنوف بلکه مذہب مذهب صوفیه و فلاسفه می تراود و از انچه خواجه نصیر الدین طوسی است که مصنفات
 ایشان از تحقیقات سلسله وجود و بیان تعامات عارفین بر طریقه متصوفین و متفلسفین مجاہد است علاوه
 و فلسفیت حکمت یونانی بر تبه غلو میدارند که در مقابل فخر الدین را در شرح اشارات او تالیف
 و حمایت شیخ رئیس و متقدمان او از حکما داده اند و درین خصوص حمیت ایمان از دست داده
 و از ان افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی بودن ایشان هر دو برمی آید انتہی مع ذلک
 و عبارت بنندگان مرقوم الصدر بر نقل مخالفین که تبلیغ تبلیغات تعبیه شده نیز قریب الحقیقت
 که بنای او بجا شان از طعن به فدک برنزل و تسلیم است کما لایحقی علی بن له و سن سلیم و طبع
 تسلیم بآنکه محدثین تعامات هرگز بر عمو به عقائد نمی کنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی

که تجرید و برین منف حدیث شریف علم النبوت است صراحت دعوی مزبور و مستند است
 را قابل اعتبار نشمرده و حضرت فداء المحدثین اسوة العارفين صاحب فرة العینین تقضیل الشیخین
 فرموده که باطل محض است هیچ بار و اثباتی بان صحیح نشده و علامه دلموی در تحفه عشتی از تقریبات
 و تکاید امامیه گمان برده و فکیف که بخلاف احادیث صحیح سلسله بر بعضی از تواریخ غیر معتبره است
 اندازند چه جای آنکه روایات ابن ابی محذبه که از حق تعالی گزیده منظره اهل حق میسازند
 اعادنا البعد عنک و هذا الذی اشرته الیه ضلال ابواح و زلیع صراح کما وقع فی طعن الریح
 المحجب امور آنکه باید فکرا که سیر خلاف اصول است ولیک الزام پیدا نده و جابجا
 علماء و لو شیا سربایه سند لال گردانند و در باره حدیث تمهید بدست لفظی بوضوئیت شیخین که
 اصول بامینیز منطبق است کید تعلیمی مجدد احداث نمایند و شکر که به می رسند و هرگز اقوال قدما
 خود را یا ونمی دارند اکنون از روح علم الهدی می پرسم و همین حال از اولیای مجتبی است که از شما
 صواح فقط زنجار را اراده می کنید یا پرستارانی و یا زتان و بگردا که بلا تشن بر و چند ستمهای
 خود بریده است از سر نشا و بر دستند بر ظاهرت که فقط بر زنجار تقریر علم الهدی و بنوعین و
 تأییدین و منطبق نمی شود و کاسته صدقه با دوت معذره و تمثال تشبیه الشی نفسیه علی غیر ذلک
 المفاسد التي لا تخفى علی العوام فضلا عن العلماء الاعلام و پرستارانش از کینه کان و کان کینه
 مطیع و مقادومی بودند و دوت افتخار انحصار مع است لایله امر القیامه الدلیل و در عر قدیم و جدید
 صحبت بر همان قوم اطلاق یافته و می باید که غالب اوقات ملازم و فوق شخص باشند چنانچه ولف و کال و غلام
 عدم لطیفان صحابا عرب تقریر کرده و زتان صر خود از لایین و طاعنین زنجار بودند چنانچه عامه هم
 مخفی نیست پس اودت چراغ اندک و زیاده برین نیست که از طاعت زنجار دست برداشتن
 که بعد از الزام انعام حجت زنجار حضرت پور قضا ندها و اسبوز زنجار ایل کنند و سلمنا که عرض اصلی آنجا
 از ابتدا اما که فلک حضرت یوسف علیه السلام بجانب خوشش بود پس کن این معابله غیازیست

بار اتفاق افتاده آنها را بلفظ صوح که صحبت و ملازمت را مقتضایست تعبیر فرمودن خلاف
 ظاهر و مخالف عرف است بخلاف آنچه که دایما باید صحبت آن محبوب و ملازم و دوستان حبیب
 و اصطفا بود و بحدی که محبتش قلب را بنفش آبی غمی قد شفقاً حاکم گشته و در گریه و ریش و ریشیه
 و نهیده و خطا است که این چنین عاشق زار و شیدا و بقیار که ضرب الشبل در زمره عشاق است چگونه تجویز
 کند که رقیبان غالب اوقات با محبوب خلوت کنند و او این همه بخت بخانه خویش نگاهدارد که عرفاً عاده
 از جمله مستبعدات بلکه محالات است و نعم ما قال العار الشیراز شاعر سیف کس بر این نیست یار
 با اختیار و بسی مانند که غیرت وجودش بشکست و بزرگی دیگر نظم کرده شعر بخوانم از خدا و نمی خواهم
 از خدا دیدن حبیب و ندیدن قریب و از مویات است بنای عشق آنچه در کمال جهانی
 مندرج شده که رسول صلی الله علیه و سلم با عایشه گفت در مرض موت در آن جن که او بی اجابت
 رسول صلعم بدر مقدم کرده بود و بر این ناز که آنکس صحبت یوسف صاحب یوسف و ندیده حق تعالی
 و نشان ایشان فرموده آنکه من کی بین کن **اگر کید که عظیم و همچنین و استغفر الله**
 انتهی و از تفاسیر فیر لقین بلکه خود و خصوصاً واضح که اینهمه در مخاطبات اینجا و نوح یا قبه حکما
 عن الحزین مع هذا التبییه علم که بدیادش بر قدمات ضعیفه است چنانچه شارحین صحیح
 مثل فاضل کرمانی و غیره و بر کاکت و و نشر شماره می نمایند بر تقدیر تنزل تسلیم و قبی الطبا و باید که
 که هر یکی از امهات این چنین خواسته باشد که این شرف جلیل و دو کر جمیل بذات پدرش باز گردد
 و هرگز در کتب حدیث از نظر اقل الخلیفه نگذشته که ام المومنین فاطمه زهرا علیها السلام بجای فاروق
 کشیده باشند و لکن در وقت عقد از جانب ابی بکر صدیق و استمداد امامت و دیگری با عمر
 فاروق بنی عاتشه صدیق بوده و بر عقلاً عالم بلکه جمیع بنی و م غیر از شریفی و عیسی هر دو در
 که سفارست را نمی نیست که مقصود حضرت ام المومنین فاطمه زهرا علیها السلام است بجانب
 فاروق یا کلین که با جابر بنی ام المومنین فاطمه زهرا علیها السلام معنی باشد که خلیفه اول اهل فضل

ابو بکر صدیق است پس چنانکه هستی و بر تقدیر تسلیم این معنی که سند عام است فاروق
 که لازم المومنین جنس صادر شد محض بطور و کالت نبود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح می شود و عجب که اکابر علما
 طاهر را در این مورد ظاهر مغلطه کا صحت پیش آید تا آنکه نظیر این سفارت و نحو نمایند که هر یکی از ایشانست
 و جنس عام است را بجا نباشد خویش می کشند و اگر این محمول بر ظاهر حصول موضوع خود باشد پس احتجاج است
 باین بمقابل اهل حق چگونه صحیح خواهد بود و کا صحت غیر موضع و آنچه شریفی گفته است و اولیا او گفته اند
 که بر تقدیر عموماً اهل ابو بکر لقب موضوع و کشتان متبوع لازم می آید و محال عمل خلاف نقل است یا ابو بکر افتد
 شخصی که افتد انبیا علیهم السلام و ثبوت حجاج نکرده باشد بلکه جمیع انبیا و رسل تابع و مقتدا او باشند ب عقود
 و معانی حج عکس است نماید چه تنبیه که صحیح و کتبه معتبره فقیه از ان ملو و شجاعت در صورت است
 که هنوز کسی بر امامت نایز قائم و دیگران با او افتد نکرده باشند و از افعال شریفی صلی الله علیه و آله سلم
 بعد از تصفیر روایات چنان ثابت شود که انجمن را بعد از تقدم احمد از صحابه کبار و انعقاد جماعت اقتدار
 و امامت هر دو درست بود بلکه از حدیث شریفی که در مثل کتاب اعلام مرو است معلوم می شود که
 هیچ بنی از حلت عالم فانی بسری جاودا پیش نیامده قبل از آنکه در پس امتی نماز نگذاره و بنا بر هر
 امامیه نیز مانند این روایات را در لوامع خود آورده و بر وفق علوت مقتدا ایمان خویش تحریر می کار زده
 و بزعم خویش مورد طعن گردانیده چنانچه عبارتش جمع کند و روا که صلی الله علیه و آله سلم
 خَلْفَ عُمَرَ ثَلَاثِينَ صَلَاةً وَصَلَّى خَلْفَ عَلِيٍّ عَشْرًا مَكْتُومٌ وَقَالَ لَا يَخْرُجُ نَبِيٌّ مِنَ الدُّنْيَا
 حَتَّى يَصِلَ خَلْفَ جُلٍّ مِنْ أُمَّتِهِ كَيْفَ جَازَ اللَّهُ عَمِّي أَنْ يَقْتَدِيَ بِرِعَّتِيهِ وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ
 يَقْتَدُوا بِهِ وَالْعَقْلُ السَّلِيمُ يَنْكَرُ هَذَا وَيَكْفُرُ مَنْ قَالَ بِهِ انْتَهَى وَجَمْعُهُ تَعْلَاكَ بِاتِّهَامِ
 فَوَقِّرْ رُفُوتَ تَعْلِيلِ اِمَامِ رَبِّي مَسْجِدَ خُودِ كَلَامِ اِسْتَدَا و مَضَى لَوْ جَزَا أَبُو بَكْرٍ صَدِيقٌ لِكُلِّ اِمْرِئٍ مَفْرُودِ
 چنانکه مصلحت او دانست که بروایات مخالفان هم امر امامت صحیح و بدایت صدق که بوده و احداث صحاح
 در دنیا با او شرک است پس گشتن کفر و تبت ایست که شریفی گفته و با غرض برین مقام نهاده اند شریفی

بدین ایشانت از بار الزام و عراج از سخت و عرض است بلا امتناع علی مقصود از انکار امامت فاروق
بر سر او عبد بنی نبی و مانند او تحمیل دلیل امامت صدیق بود نا صحابه که بار وقت مراجعت و تخاصم کاین بنی نبی
که با وجود او بکر امامت دیگر می مطلوب شرع نیست و بر یکنای ظاهر و روشن است که امامت در دو جهان افتد
و غیر این در شعب احراج این قصه بطبیعی در چنانچه در حدیث یا کردیم می اگر احدی از انبیاء و رمازمی یافت
می فرمود قیل و قال انما علم الله کجایش سید است اولین علم او در قیام با او بود بکر صدیق مظهر امامت
شخصیت بخلاف انبیاء که برین تقدیر بخالفین ملک است اما را شبهه قوی است بدی افتاد اول اسم الله معراج حضرت
که سنا طائبات افضل است حضرت صلی الله علیه و سلم بود معاذ الله غلط می شد اعتداف می نمودن و غیرتیک
بر سر بجا پیغمبر صلی الله علیه و سلم برآمد و خطبه خواند و مخالفت ختمین لطایف خستیار کرد چنانکه عارف
رومی علیه الرحمه بسکنت کشید بدین نکته و فوق و فصل این لطیف است و الالباب هسته

لما لم یکنی نبی	قصه عثمان که بر سر برت	خداوند است با لغیت	بسر حضرت که سید باید
نمیگوید و با نیست	سوم با بعد و در خویش	از برای است اسلام خویش	دو عثمان مدد و بالاحی
بشدت نمی بخت	این که در شخصی قبول	کان دو شمشیر بر جبار	بن چون خنجر از ایشان
چون تیر توار ایشان	گفت بر پایه شوم شکر	و هم آید که منم بجو شمر	دوم با به شوم من جبار
گویم مثل ابو بکر است	است این بالاتمام	و هم علی نیست شمر	چه بلا عصمت و عبادت

که افتد امامی حضرت صلی الله علیه و سلم را در انسانی ناز عصبیت است با انچه دعوات و عمارت و عمارت و عمارت
افتاد و قریب باینی مرخصی و غیر مصطفی است که از تعلیمش آمد حضرت و باز تا و درین خصوص ضحویان
نرسند که اسرار ان شاء الله تعالی تا هم بخلاص می آید هم قیام طاعتی است که از سر است
که هر چند داده ابامیر حق گوینا بکار بعد دعای ان شاء الله حق یو را بهیم جو خیزد لیکن که در مریا اینها تصفح نام و قصه
اما اگر از خود شود و در این باطل شمر که در حق که تعصبین قیام طاعتی که خیزد لیکن پس نشیند مانند ابو جلی صاحب
بجای هم برین را و از سکنه که چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم وقت شد او مرضی مان فرموده بود که صاحب است جای بر

در این کتاب
از حضرت ابو بکر
صاحب این کتاب
است

ترجمہ ابو بکر اور وہ ان وایت است روی از حضرت عن عبد اللہ بن ابی بکر عن عبد اللہ بن
عمر بن عبد اللہ بن معمر بن الا سوج قال كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو على قدمه يلازل الصلاة فقال لنا امرؤ من يصلي بالناس قال فخرج فلذا اعمر في
الناس وكان ابو بكر غابا فقلت قد يا عمر فصل بالناس فقام عمر فقامت كبري سمع رسول الله
صلى الله عليه وسلم صوتا وكان مجيها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فابن ابوبكر
ياي الله ذلك والسلمون فبعت الي ابوبكر فاجابه بعد ان صلى عمر تلك الصلاة فصل
بالناس طول علة حتى مات من عبد الله بن زعيم يگوید که من نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در وقت شهادت حضرت حاضر بودم که بلال خبر افتاد و دم بدم شریف سید حضرت فرمود امر کنید
که امامت کند و نماز باروم می گزارد پس چون بنعم و ناکاه با عمر و خود دم و ابو بکر حاضر بودند پس گفت که ای
تو امام شو عمر بر خاست و بکبر گفت چون حضرت کبیر عمر که بلند آواز بود شنید پسید که ابو بکر بجا رفته است
حق تعالی و جماعت سلمان ازین انکار دارند که با وجود ابو بکر کسی امامت قیام نماید کس فرستاد تا صدیق را حاضر
کرد بعد از نماز عمر بن ابوبکر درین طول مضامین کرد تا آنکه وفات یافت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون حضور بود با ابوبکر و مجلسی
موافق روایات محدثین مایست خود مجلسی را برادر بجا نقل کرده و پیشین شد حال از او که آنحضرت
بحال می پس که اگر توافق روایات خوش تر است صاحب تعجب است الی اللهی ملو شاست که او ظاهر حیا
بالوافق و جدا الانیاف و اتفاق و اگر از موافقت بیک توافق صدق می نماید یعنی موافق بصلی الله علیه و سلم
مقصود و ارید باز هم معانی حق از دست نمی رود و اگر ایشان چیزی که نمی شود زیرا که برین حکم است
بر فرض منتشر بوده کار نعمت یا بر شخص علی اللول سیکار از معتدا و شکلات است بگرمایان امامی میزد بیکدیگر
سایل اجماع ایشان را بیکدیگر اول آنکه شریف امامی در شافی چنانچه و بجا و ترجمه آن منقول است گفته که
بدلائل قاطعه ثابت گردیده که جایز نیست تقدم و نماز مگر کسی که فضل باشد برتر و برتر از هر چه باشد
و مجلسی بجا بعد از این میگوید که این معنی از اصحاب امامیه معلوم است و محتاج به بیان نیست انتهى پس

بر تقدیر حکم امام است که فرمود منتشر لازم می آید که خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذ الله بر حکم شرعی
 مطلع نباشد بخلاف ائمه شیعیان که در یک بحث مصدقند گویند خطای منکر شده فاعبروا یا اولی الاصباء
 دوم آنکه این سخن با عترت مجتهدی زمان مجتهدی که این امر عام است هر یک کار و بدکار را ستم لازم است
 و امام است مسجد شریف محفوظ و معصوم و عادل و فاسق مساوی الاقدام باشند و لم یقل به احد و حال آنکه
 بلکه عدوت امام بر اصول خودشان بجنایه الهیه لازم آمد زیرا که ابتداء و بقا امامت مفضول با وجود
 افضل تجویزی است که بخواهد با طهارت قضی و مجلسی دانستی خلافاً لیسید المسلمین که حکم بجاز املت فاسق و اقله
 عادل هر دو علی السویه می رود و دوم آنکه خطاب سید المسلمین صلی الله علیه و آله و سلم است که الیومین قائم
 الغر المحجلین بصیوة التقیین علی بن ابیطالب را با بل فاسق و فجور و محدثات و شر و بدتوزیر و فرموده باشد ع چون از
 کعبه برخیزد و کجا ماند سکا چهارم آنکه تطبیق عتاب خطاب کنج صواب یوسف است و ستم ام المؤمنین بر
 تفسیر سید مرتضی خلیه و شوارب است زیرا که چون آما برای فرود منتشر بود گنا ما و در باب امام کردن حدیثی که متداول
 الی اندرین مشاکل خطاب خلیل عا بنیاد علیه الصلوة و السلام بدالالت حدیث نبوی بود و کامر هیچ نخواهد
 شد پس خطاب عتاب به بی محل بی موقع خواهد بود عجب آن علمای قوم که هرگز غور و تأمل بکار نمی برند
 و علی و اول الاصباء و غیره را بل حق مستعد میشوند و آنچه را می تقدیم می خویش شایسته شد و باره این
 کما لمن زریف هم یفرمانند یقول نجاشی فی العماد انه قال التشیع وقد تعلق القوم من ذوال
 قول النبی صلی الله علیه و سلم انکم لاصون حجاب یوسف یبدل علی جفاهم صفات لول
 لهذا القول من النبی صلی الله علیه و سلم سبباً معروفاً و هو انه علیه السلام قال مر
 ابابکر قال عاتشه یا رسول الله ان ابابکر رجل سیف فان قام مقامک لم یملک
 العبرة فممن یرید یصل الی الناس فقال النبی صلی الله علیه و سلم عند خلافها علیه
 لانک لاصون حجاب یوسف وقد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشایخ
 اصحاب اجدادنا و اعتمدت فقلت له اول ما فی هذا الباب انک قد اعترضت بخلاف

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردّها عليه أمره حتى انكر عليها ذلك وفي
 الأعراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ورسوله صلى الله عليه وآله
 وهذا اعظم مما تنكرونه على الشيعة من شهادتهم عليها بالمعصية لعن النبي
 صلى الله عليه وآله عند محاربتهم لا مير المؤمنين عليه السلام والثاني انه خلاف ان
 النبي صلى الله عليه وآله كان من احكم الحكماء وافصح الفصحاء ولم يكن لشيء من الشئ عجزا له
 ومثله بضده وانما كان يصع المثل في موضعه فلا يخرج مما مثله به في معناه شيئا ونحن
 نعلم ان صور حجاب يوسف مما عصين الله وخالفته بان ارادت كل واحدة منهن
 من يوسف ما ارادته الاخرى وفنت به كما فنت به صاحبها وبذلك نطق القرآن
 قال الله جل اسمه فلما راينه اكبرته وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا
 ان هذا الا ملك كريم قالت فذا لکن الذی لم نشتی فیہ ولقد اودنه عن نفسه واستعصم
 ولئن لم يفعل ما امره لسبحن وليكونا من الصاعرين فلو كانت عائشة رفعت لامر عن
 ايها ولم ترد شرف ذلك المقام له ولم تفن محبة الرئاسة وعليها المنزلة كما قال النبي
 صلى الله عليه وآله في تشبيهها بصور حجاب يوسف قد وضع المثل في غير موضعه قد
 الشئ بضده وخلافه ورسول الله صلى الله عليه وآله يخلو عن هذه الصفة ولا يجوز
 عليه النقض ويرفع عن الجمل بحقيقة الامثلة واذا كان الامر على ما وصفناه
 ثبت ان المثل لما وقع من النبي صلى الله عليه وآله لم يوضع خالف المرأة له و
 نقده ولا يثبتها له كما عليه في تشبيهها بمحبة الاستطالة والرغبة في جوار الفضيلة
 بذلك الرئاسة على ما قد منا انتم في ما في الاجراء المذكورة الحيدية بالظاهر وانما
 واضح شدة شيوخ سيد ابن تومر وروايت حضرت خاتم النبیین افضل الصلوة من ائم المؤمنين جدا
 وكرهوا اصلا لا تليس منها ثم انه انكره من ان سيد خاتم النبیین ايشان من محبهم خوفا

موضوعه في ما يشيخون كماله من مجلسي زعمه في جوار روضته كذب من الفضل بن عمر
 قال وكان بلال مؤذنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤذن بالصلاة في كل
 وقت فان قد عدل الخروج كما مل وخرج وصلى بالناس وان لم يقد على الخروج
 من ان طلب صلى بالناس كان على بابي طالب الفضل بن عباس بن ابي
 في مرضه ذلك فلما اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم من امكوا تلك التي قد
 فيها القوم الذين اوتحت بالاسامة ادين بلال ثم اتاه بجارية كعادته
 فوجدته قد نزل فمنع من الدخول اليه فامرته عائشة صهيبا ان يمشي الى ابيها
 فيعمله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد نقل في مرضه وليس يطيق النهوض
 الى المسجد وعلم ان ابي طالب قد شغل به فمشا هديته عن الصلاة بالناس فخرجت
 الى المسجد فصلى بالناس وانما حاله فنهيك وبجدة لك بعد اليوم قال فلم يشعر الناس
 وهم في المسجد ينظرون رسول الله صلى الله عليه وسلم او عليا يصليهم كعادته
 التي عرفوها في مرضه اذ دخل بونكر المسجد فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد
 نقل وقد امرني ان يصلي بالناس فقال له رجل من اصحاب رسول الله وان لك ذلك
 وانت في خير اسامة والله اعلم احدا بعث اليك ولا امر بالصلاة ثم نادى الناس
 بلال فقال علي بن مسلم رحمكم الله استاذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك
 كما سارع حتى الباقية فقامت فداشدا فسمعه رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فقال ما هذا الذي الغيف فانظروا ما هو قال فخرج الفضل بن عباس ففتح الباب
 فاذا بلال قال ما وراءك يا بلال قال ان ابا بكر قد دخل المسجد وقد تقدم حتى و
 مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يرد ان رسول الله قد امر بذلك فقال وليس
 ابو بكر مع خير اسامة هذا هو والله الشتر العظيم الذي طرف المارحة المدينة

لَقَدْ أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذَلِكَ وَدَخَلَ الْمَضِلَّ وَبَلَغَ مَعَهُ فَقَالَ
مَا وَرَأَيْتُمْ يَا بِلَالُ أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَ فَقَالَ أَتَمُّوهُ
أَتَمُّوْنِي أَخْرَجُونِي إِلَى الْمَسْجِدِ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَقَدْ نَزَلَتْ بِهَا سَلَامٌ نَزَلَتْ وَ
فَتَنَةٌ عَظِيمَةٌ مِنَ الْفِتَنِ ثُمَّ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَهُ الرِّسَالَتَيْنِ
بَيْنَ عِلِّيٍّ وَفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَرَجُلَةٍ تَحْمِلُ فِي الْأَرْضِ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَأَبُو بَكْرٍ قَامَ فِي
مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ قَدْ دُيِّمَ عُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَسَالِمٌ وَصَهْبٌ
وَالنَّظَرُ الَّذِي دَخَلُوا وَكَثَرُ النَّاسِ قَدْ قَفَوْا عَنِ الصَّلَاةِ وَيُظْهَرُ أَنَّ مَا يَأْتِي بِهِ بِلَالٌ قَدْ
النَّاسِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ دَخَلَ وَهُوَ بِذَلِكَ الْحَالِ الْعَظِيمِ
الْمَرَضِ عَظُمَ خِلَافُكَ وَقَدْ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ فَجَذَبَ أَبَا بَكْرٍ مِنْ دِرَازِهِ فَجَاءَهُ مِنَ الْحُلِيِّ وَأَقْبَلَ
وَالنَّظَرُ الَّذِي كَانُوا مَعَهُ قَوَارِدَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَقْبَلَ النَّاسَ فَصَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ بِسُرٍّ وَبِلَالُ السَّمْعِ النَّاسِ التَّكْبِيرَ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ ثُمَّ لَفَّتَ عِلِّيَّ
أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَحْبُوا مِنْ بَنِي أَبِي حَفَافَةَ وَأَحْوَالِهِ الَّذِينَ أَفْدَهُمْ وَجَلَّاهُمْ
تَحْتَ نِيَّاسِ اسْمِهِ وَأَمْرُهُمْ بِطَبِيعِ الْوَحْدِ الَّذِي وَجَّهُوا إِلَيْهِ فَخَالَفُوا خِلَافَكَ وَرَجَعُوا
إِلَى بِلَالٍ يَتَوَلَّوْنَ بِنِعَاءِ الْفِتْنَةِ الْوَثْقَانِ اللَّهُ قَدْ أَرْكَسَهُمْ فِيهَا أَعْرَجُوا إِلَى الْمُسْبِرِ فَهُمْ هُوَ
مَرْبُوطٌ حَتَّى يَهْدِيَ أَدْنَى مِنْ وَأَوْفَى فَحَمْدُ اللَّهِ وَاتَّقُوا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ جَاءَ مِنْ
أَمْرٍ بِمَا النَّاسُ لَيْسَ بِصَارِئٍ وَإِنِّي قَدْ كُنْتُكُمْ عَلَى الْحِجَّةِ الْوَاحِدَةِ وَلَيْسَ لَهَا كُنْهٌ
فَلَا تَحْتَفِلُوا مِنْ بَعْدِهَا حَتَّى تَمُوتُوا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَكُمْ أَجَلٌ
لَكُمْ لَا مَا أَحَلَّ الْفَرَارُ وَلَا حَرِّمْ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا حَرَّمَ الْفَرَارُ حَتَّى تَخْلُفَ بَيْنَكُمْ الْفَقْدَانُ
مَا نَزَلَ تَسْكِينُهُمْ أَنَّهُمْ تَضَلُّوا نَزَلَ الْوَلَايَةُ كُنَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَهْلُ بَيْنِي وَالْجَنَّةِ بَيْنَكُمْ
وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ تَفَرَّقُوا حَتَّى يَرُدَّ عَلَى الْخَوْضِ فَاسْأَلَكُمْ بِمَا خَلَفْتُمْ فِيهَا وَلَمْ يَذَنْ بَيْنَكُمْ

رَجُلٌ خَوْضِيٌّ مَا يَدَّ الْعَرَبِيَّةُ مِنْ لَوَائِلِ فَيَقُولُ رَجُلًا ثَائِفًا لَكُنْ وَأَنَا فَلَانٌ فَأَقُولُ
 أَمَا لَكُمَا قَدْ عَرِفْتُمَا لَكُمَا زَنَدَةٌ ثُمَّ مِنْ بَعْدِ فَسُحْقًا لَكُمَا ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِنْدَرِ وَعَادَ
 إِلَى حَجْرَتِهِ وَلَمْ يَظْهَرْ أَبَوَانِكَ وَلَا اصْحَابُكَ حَتَّى قُبِضَ سُؤَالُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْتَهَى صَنِيعُ
 الْحَاجَةِ مِنَ الْحَدِيثِ الَّذِي هُوَ مِنْ أَطْوَلِ الْأَحَادِيثِ بِعِنِي عَادَتِ شَرِيفٍ بَعْدَ إِعْلَامِ بِلَالٍ أَنَّ
 بُوَدَّ أَنْ يَكُونَ خَرُوجَ بَاقِيِ السَّعَاتِ بِمَسْجِدِكُمْ وَالْإِجَابَ بِمِيرَابَا مَسْتَمِرٍّ مَرْمُودًا كَمَا كَرِهْتُمْ لِي صَحَابًا
 بِغَيْرِ مَسْلُومٍ مِنْ قَدَرٍ وَأَنْتُمْ وَبِأَمِيرٍ بُوَدَّ أَنْ يَكُونَ نَاكَاهُ أَبُو بَكْرٍ بُوَاطِرٍ بِأَمٍ عَالِيَةٍ كَمَا بُوَاطِرٍ بِسَبْعِي هَرَجَةٍ مَرْمُودًا
 بِرَحْمَةِ دُورٍ مَسْجِدٍ وَأَمَّا مَسْجِدُكُمْ فَسُؤَالُكُمْ شَدِيدٌ وَبِلَالٍ أَنَّ بَكْرًا كَمَا بُوَاطِرٍ بِسَبْعِي هَرَجَةٍ مَرْمُودًا
 أَوْ رَأَى أَمَامَتِي يَزِيدُ بِكَفِّتِ وَسِرِّسِيمَةٍ كَوْنَتْ دَوِيدُ وَبَدْرُ عَصْرٍ سَائِدَةٍ سَائِدَةٍ عَرِيبَةٍ شَدِيدَةٍ أَبُو بَكْرٍ
 جَعَلَ سَائِدَةً خَلْفَ دَوِيدُ أَمَامَتِي خَلْفَ شَدِيدَةٍ كَبَالٍ غَلِيظَةٍ وَغَضَبَةٍ فَفَضْلٌ تَحْمِيدُ زَوْجٍ بِرُونٍ أَمَّا بَكْرٍ
 عَمْرُو شَالٍ قَدْ أَبَا بَكْرٍ كَرْدَنُ الْكُرْمِيِّ بِخَطَارٍ بُوَدَّ أَنْ يَكُونَ بِلَالٍ جَعَلَ رَأَى دَوِيدُ بِسَبْعِي هَرَجَةٍ مَرْمُودًا
 شَدِيدٌ بِلَالٍ كَبِيرٍ كَفِّتِ أَبُو بَكْرٍ وَفَقَارٌ أَوْ بَعْدَ زَيْنَتِ دَوِيدُ سَوَا جَانٍ وَبُوشِيدُ بَكْرٍ نَاوَقَتِ فَأَخْضَرَتْ كَأَنَّهَا بَكْرٍ
 وَنَضْرُ صُلَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِجَبَّتِ دَوِيدُ مَرْضَى أَمَامَتِي دَوِيدُ بِبَايُزِيدٍ بِرُونٍ بِشَدِيدَةٍ سَائِدَةٍ أَيْشَانٍ بِشَدِيدَةٍ وَبَدْرُ عَصْرٍ
 خَرَادُ بَدْرٍ وَخَانِ بَايُزِيدٍ أَتَى بِمَصْلُوحَةٍ عَادَتِ شَرِيفِيَّةً وَبَقَائَتِ عَادَتِ مَرْضَى حَكْمُ نُوْدُنٍ بِبَايُزِيدٍ بِشَدِيدَةٍ
 بِدَوَالٍ بِبَايُزِيدٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ
 خَوَابُ بُوَدَّ أَنْ يَكُونَ بِرُونٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ
 عَتَابٌ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ
 وَبَدْرُ عَصْرٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ
 مِنَ الْحَيَاتِ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ
 بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ
 بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ
 بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ بِشَدِيدَةٍ

اما اول این نکته روایت حسین کردن امامت مرتضوی که مجلسی و نجاشی و دیگران و شعرا آورده
راویان چند نفر است و مثالی مطاع این او بر روایات طائفه زیاد از حد شمار اگر چه این مثل طاعت
برزبان نیارند چنانچه کتبی این بران گواه است بلکه خود تفسیر این بیت علیهم السلام که مولف این استاد
ابو جعفر کلینی است تمام بران دارد که او در بعضی از غروات و او مخالفت جناب سید المرسلین داده
و از روایاتی که در این ابواب است و بسو و محال و مثالش نامطمئن است و در کتب شیعه مثل حیات القلوب
بیش از پیش مر و است چنانچه نام توان برد اگر برای ابقا حکومت خویش وقت خلافت مرتضی کجایی
انشار الله تعالی فرماید بعد خواهد بود و کفایت که روایت و مخالف روایات تفسیر مشهوره واقع
شود و کما سرف انشاء الله تعالی اما ثانیاً این آنکه صاحب از چهار و دیگر اکابر امامیه بلکه خود مجلس
بجای کما عقیقه سابقاً اقرار کرده اند که اصحاب روایت کنند که حکم بنوی مخصوص نبوده بلکه همین
فرمود که امر کنیدی تا نماز با مردم گزارد و چنانچه در بجا و ترجمه آن منصوص است پس و اینکه
مجلس در بجا آورده و وقت لقمه با مع محصلها آنفا و دلوش تعیین است مرتضوی است بهر منثور
گشت و بر تقدیر تعارض هر دو از عرض اعتبار ساقط و از زوده قبول مایل باشد و امامت صدیق مخصوص
سالم از معاض است و هو المطلوب اما ثالثاً این آنکه این روایت مجعوله و بایش هیچ منفید
و هیچ طبری که ائمه اثناعشریه که مجلسی و تصانیف خویش مثل حیات القلوب آورده صراحتاً ماکت
قد ضرور روایت چنین طائفه می آرم بگوش حق نبوشن باید شنید که حضرت صلعم و خانه جناب ام
المومنین ام سلمه یکد و روز در ایام مرض پس بر بعل نشسته از واج دیگر را راضی کرد و نزد حضرت آمد و گفت
کرده این جناب را بخانه خود برد چون بخانه عائشه رفت مرض شدید شد پس بلال هنگام نماز صبح آمد و
در آن وقت حضرت متوجه عالم قدس بوده چون بلال ندائی نماز در داد حضرت مطلع شد پس عائشه
گفت که ابو بکر را بگویند که با مردم نماز گزارد و حفصه گفت که عمر را بگویند که با مردم نماز کند حضرت چون
سخن ایشان شنید و غضب فرمود ایشان است فرمود که دست از این سخنان بردارید که شتم

بزنانی نمی مانند که یوسف را بخت استند که گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که ابو بکر و عمر بالشکر اسیر
 بیرون نهند و شوق از خندان داشت و حفصه یافت که ایشان بر آفتاب بنی بر گشتند بسیار عکس داشت و با آن
 شدت مرض فحاشی که بهاد ابو بکر و عمر با مردم نماز کنند و این باعث شب بیدار مردم شود
 بردوشان میراث موئین و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی با جمعی خود را می کشید بمسجد
 و چون نزدیک محراب رسید دید که ابو بکر سفت کرده است و محراب بجا آنحضرت صلی الله علیه و آله است
 و نماز شروع نموده است پس سببارک خود اشاره کرد که پس بایست خود داخل محراب
 نشست و با مردم نماز نشسته ادا کرد و نماز را از سر گرفت و اعتبار نکرد با آنچه ابو بکر کرده بود و چون سلام
 نماز گفت بخانه برگشت ابو بکر و عمر و جماعتی از مسلمانان اطلبه و فرمود که من بکفتم که شما بالشکر اسامه بیرون
 روید گفتند یا رسول الله گفتی فرمود پس چرا اطاعت نکردید ابو بکر گفت که من بیرون رفتم و بر شرم برای
 آنکه عهد خود را نازده کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون رفتم و بر شرم بر آنکه نخواستم که خبر بیماری تو از
 دیگری برسم پس حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه و بیرون روید بالشکر
 خدا العنت کند کسی که خلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه این سخن را فرمود و بدو شش از تعب متن بسجده
 بر گشتن و از خرن و اندوهی که عارض شد آنحضرت السبب بخیب مشاهده نمود و از اطوار با پسندید منافقان
 و دولت از فتنه های فاسد ایشان پس مسلمانان بسیار گریستند و صد گریه و نوحه از زنان و فرزندان
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و سیون از مردان زنان مسلمانان بوقت آنحضرت سببارک
 کشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیا و درید از بر امن و آسود گفت که سفت تا بسیم از برای
 شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دو ات و گفت بیا و در عمر گفت که برگرد که
 این مردان میگویند و بیمار بر و غالب شده است را کتابت است پس اختلاف کرده اند
 آنها که در اینجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و گفته اند که قول قول نبول خدا است
 علیه السلام و گفتند که چنین حالی چگونه مخالف قول خدا را باشد پس با دیگر پرسیدند که آیا بیا و دریم آنچه

کردی فرمود که بعد از این سخن آن که از شما شنیدم مرا حاجت باین نیست لیکن صحبت میکنم شمارا که باطل
 ببت من نیکو سلوک کنید و در ایشان بگردید و ایشان بر خاندن هرگاه برتر محمد و ائمه شیعیان طاعت و طاعت
 باقر مجلسی اطلاع یافتی اکنون ناقص در حدیث منور ایت بحار نصرت در سیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 بعد از آنکه ابوبکر صدیق را از محراب باز پرسید و خود امام شد از نماز فارغ شده بود که ابوبکر در قعای و
 متواتر می نمود و قبل از آنکه بیرون بیاید صحابه مانند خاندان که بختند و مثل چنین چهره نشین شدند و در لول
 روایت شیعیان این است که بعد از آنکه رفتن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه ملائیکه ایشان همه کس عم با
 با خصوص ابوبکر و عمر و حنیف آمدند و عذای می فرستادند و مختلف از جیش اسامیه بپایه عرض می کردند
 و حضرت در باره رفتن ایشان همراه ستماء که بدین منع نمود و بچکاند که چنانچه و ایت موضوعه بحار نصرت
 حدیث شریف است همچنین با روایات دیگر که شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار و شیخ طبرسی این شهر آشوب
 ما زنده را و دیگر مستندین امامیه سبند که متواتر و طرق متکاثر از جناب امیر و امام باقر و صادق و مانند
 ایشان با اعراف مجلسی رجایات القلوب ایت کرده اند منافات صحیح دارد و تلخیص روایات نشان
 اینست که حضرت امیر المومنین روز برخلاف عادت بر اضروقی از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 جدا شده بود و حضرت فرمود که بطلبید یار و برادر مرا حالت و محضه بدان خود را خواندند و حضرت
 بعد دیدن ایشان چادر بر سر کشید و باروی خود باز گردانید چون هر دو برگشتند باز جامه خود را دور کرد
 و فرمود که زود بطلب محمد بن حنفیه برادر مرا باز شیخین اطلب و خزان خویش و یزدند باز بپای پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم و می مبارک از ایشان در هم کشید ایشان گفتند که علی اطلب کند پس باطله
 زهر امیر المومنین علی را طلب کرد و حضرت نادیده وی سرگوشی نمود و ابوبکر و عمر بیرون استاده بودند
 چون برآمد پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با تو چه گفت جواب داد که هزار باب علم تعلیم نمود که از
 هر بابی را بمنتوح شد اتمی که بیکه خصال این ابوبکر شیخ اشباح انا عشر موطا لعه خویش و ده مبداء
 که مثال این روایات را بقرآن بطریق متکاثر از جناب امیر المومنین ام سلمه خود حضرت امیر المومنین

و عبد الله بن عمر و امام محمد باقر و صادق رضی الله عنهم جميعهم مرویست اکنون کسی از روح
 مجلسی و لیامی بپرسد که این محیی و ذناب کشتن ابرار با اتفاق قمار و بدون ظهور چگونه مقصود بود
 خدا یا مگر قمار شوند که ایشان نیز مثل حضرت صاحب الزمان غایب عن الابصار و حاضر فی الایصار
 بودند فلیضحکوا فلیلا ولیس بکذا کثیر اجزا کما کأنما یکسبون یا بخرق عادت شاید
 نقب پوشیده می دهند که معاول عقول را بفضول ترا کافیه و در کامل بجای سمت ترقیم یافته که از
 ظلم نوبت بد بخار سیده بود که عمر در شب بیزان نیامدی لهذا بقبی کنده بود از ان نقب رسید می آمد
 و نماز میکرد و چون ظلم عثمان بنیایت انجامید از خوف جان حدیثی افزا کرد که رسول صلی الله علیه و سلم
 و سلم فرمود یور و الفی فانما اعظم الاحیاء چون صبح روشن شدی مسجد رفتی تا از خوف بمن بپشت
 انتمی نهاد خرافات متناقص و گیر آنگاه خطوط ایت بجا قبلت واقعه قرطاس است از ایت
 ابو بکر صدیق و الا لازم آید که فاروق اعظم وقت طلب قرطاس شرف حضور نیافته باشد و مطاع علی با
 و باب قرطاس نظیر بعضی از وجود بر هم شود کمال انجمنی و در لول روایات دیگر که شایخ امامیه آورده
 و قد خصتها انما بعدت است چنانچه معلوم شد پس ایت موضوعه بسبب مخالفت این روایات تواتر
 از امامیه می علمیم السلام با قطار و درجه اعتبار خواهد بود متناقص کثیر تقریرات مجلسی و جالسی که
 درباره امامت صدیق خیال نشاء امام المومنین صدیق صد و ریافت آنکه از صدر روایت مقری
 مجلسی سخن بران می رود و ریافت میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم در شبیکه ابو بکر صدیق را رقتا
 خویش با جازت سامبر گردید قبل از آنکه عاقله صدیق او را طلب کند ازین سخن خبر داد و تلفیق تا سفت
 چنانکه عبارت از نیست و قالوا لو سامة کیف یبعثی لنا ان نخلف عن مشاهدته
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و استاذن فی الدخول فاذلهم و امرهم ان لا یعلم بشیء من
 احد و ان عوفی رسول الله رجعت العسک کرم و ان حد حاکم و ثلثت عن قونا
 خلک لکن فی جماعه الناس فدخل ابو بکر و عمر و ابو عبیده لیل الدنیه و رسول الله

صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم قَدْ تَقَبَّلَ فَاَقَافَ بَعْضُ الْاَقَاۃِ فَهَلَّ قَدْ طَرَفَ لَیْسَ لَنَا هٰذِہِ الْمَدِیْنَةُ
 شَرَّ عَطِیَہُ فَعَبَّلَ لَہٗ وَمَا هُوَ اِلَّا رَسُوْلُ اللّٰہِ فَقَالَ اِنَّ الَّذِیْکَ اَنْوَا فِی جَبِیْشَ اَسَامَۃٌ قَدْ رَجَعَ
 مِنْہُمْ نَفَرٌ حِجَابُ الْفَوْنِ عَنْ اَمْرِی الْاَکْبَرِی اللّٰہُ مِنْہُمْ بَرَاءٌ وَیَحْکُمُ لِقَدْ وَاَجِیْشَ اَسَامَۃٌ فَلَمْ یَزَلْ
 یَقُوْلُ ذٰلِکَ حَتّٰی قَالَا کُلُّمَا کُنْتُمْ کُنْتُمْ وَاِیْنَ رَوَاۃَ بَا یَمْنَعُی نَاطِقٌ ہِیَ کَہْ کَاہْ اَنْ تَبَا مَشْ
 سَنِدِہِ صَحِیْحٌ مُمَوَّارٌ کَرُوْدٌ یَدُ بِلَالٍ اِیْمٰی اَعْلَامُ بَرُوْدٌ رَسِیْدٌ صَدِیْقٌ حَفْصٌ بَاہِتٌ بِدِرَانِ جَوِیْشِ
 کَرُوْدٌ جَنَابٌ بِیَمِیْنِ عَلِیِّ عَلِیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم اَزِیْنِ لَیْلٍ مَّرَاجِبُ شَخِیْنٍ دُرِیْدِیْنِہِ بِلِیْ بَرُوْدٌ وَخِیْلٍ وَفَلَقٌ وَفُطْرٌ
 اَقَاۃُہُ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ مِنْ اَلْسِنَاتِھِمْ التَّہَافُثُ کَالَا یَجْزِیْ عَلٰی مَرْبِیِّ اَدْنِیْ سَکَۃٌ وَاَحْمَدُ لَعْدٌ کَہْ
 مَثَلُ سَارِی صَادِقٌ اَنْ یَدَ کَہْ جَاہِلٌ کَہْ رَا جَاہِہُ دِیْشِ فَرَقٌ نَبِیْتُ کَہْ دَعَاوِیْ کَیْکَہْ بَا قَرْمَاجِیْ رَا تَابِیْ
 رَوَاۃُ اَلْکَہْ حَضْرَتٌ صَدِیْقٌ بَاوَنِیْ تَوَجُّہٌ مَخْذُوْشٌ کَرُوْدِہُ جَاہِلٌ دِرِیْنِہُ یَدِیْ مَعْلُوْمٌ خَوَاسِیْ کَرُوْدِہُ دِرِیْنِہُ
 تَنَاقُضُہَا یَصْرِیْحُہُ اِکْرَہِہُ یَمْلِکُ اَرْشَاخٌ اَمَامِیْہُ صَدَاقٌ فَاِنَّکَ مِنْ اَلْمُنْظَرِیْنَ اَلْیَوْمَ اَلْوَقْتُ الْمَعْلُوْمُ
 نَمُوْدُ وَاَقَامَتٌ مَہَلَّتْ یَا دُوْ اَنْہَاکُمْ خِرَافَاتٌ خَوِیْشِہُ سَرَا یَدِیْقِیْنِہُ کَہْ تَرَاہِیْلَاتٌ دَکِیْکَہُ وَاَسْمَہِیْلَاتٌ
 اِیْشَانِ خَاجِ اَرَا صَوْنٌ مَخَالِفٌ قَانُوْنٌ خَوَاہِدُ بُوْدُ اَمَّا رَا اَلْعَیْشِ اِیْنِ اَنْکَہُ بَا تَفَاقٌ رَوَاۃُ اَلْمَشْرِیْقِ
 رَسُوْلُ خُدَا سَلَامٌ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم بِسْمِیْ تَشْرِیْفِہُ اَوْدُ بَا اَلْاِجْمَاعُ حَضْرَتٌ مِیْرَا بِرِیْضِیْلَاتٌ قَامَ نَفَرٌ مُمَوَّارٌ
 بَلْکَہُ کَبِیْرٌ مَعْمُوْدٌ خُوْدٌ تَحْلِیْفٌ قَامَ اَمَامُ شَدُوْا کَانَ نَمَازُہُ حَالَاتٌ جَلُوْرٌ دَاکَرُوْدٌ مَحَالٌ عَقْلٌ سَہْوَ کَرُوْدٌ
 کَمَالٌ شَدُوْا مَرْضِیْنِہُ دِنٌ حَصُوْلٌ خَفِیْتُ کَا زَعْمُ اَلْاِیْقَہُ وَفَدُ مَرَا بَقَاہُ کَرَاتٌ غَیْفَہُ بِسْمِیْ اَیْنِہُ اَلْبُوکَرِ
 صَدِیْقِیْ رَا بَا نِہُ جَدُوْہِہُ کَہْ نَدُ کُوْرُشْدُ مَعْرُوْلٌ کَہْ دُوْرُشِیْجٌ وَنَدِیْلِیْ اَوْنَا اَلْکَہْ جَدُ رُوْرُشِیْہُ اَنْہَا
 دُرُشْدُ لَقِیْمَہُ اَزِیْنِہُجِ کَہْ نَسْنَسْ دُغْلَامُ اَزَا کَرُوْدُہُ اَلْبُوکَرِ رَا نَا یَ خَوِیْشِہُ کَرُوْدِہُ وَاَمَامُ زَبَانِ اَبِیْہُ صَبِیْشِہُ
 بَا مَصْفِیْہُ مَقَارِیْتُہُ وُرُوْدُہُ وَاَللّٰہُ یَعِیْظُکُمْ مِّنَ النَّاسِ خُصُوْبٌ نَفَرٌ یَا یَدُہُ وَاَنْہَا
 بِصَدَاقِہُ اَلْاَمَلِیْنِہُ اَلْعِلْمُ وَاَعْلَاہُ کَاہْ کَاہْ کَاہْ خَلَاوِیْقٌ مِکِشُوْدُ زَبَانِ اَرْخَاوِیْنِہُ مِیْدِیْہُ نَمُوْدُ شَاہِدُہُ
 بَرُکَرِیْہُ فِیْ نَظْمِہُ اَنْزَاعٌ وَجِدَالٌ زَبَانِہُ بَرِیْہُ غَلَسَتْ وَاَلَا قُلْ بَرَامِیْ اَلْاِزَامُ مَخَافِیْنِہُ

می آمد و بنیاد استدلال بر تقیض می ساعد بر باد می رفت طرفه آنکه معمول سلاطین بود کار که برین
 عقل و فراست اقتصاد دارند همین است که هرگاه کسی منصبی را از انانیت آنها غصب کند و بجز وجه
 بر جایی بومی نشیند و خود بنفس متوجه بشوند مظلوم و مملوک بر معاش می نشانند و ظالم و جائز را
 بباد افراه می سازند بلکه دمار از روزگار می آرند کما یفنی بستیعیاتش است علیا می کارند نه آنکه
 خود بجای آن استم رسیده مسلط شوند و غلام آن غاصب ظالم را بجای ناسب خویش قرار دهند ازین
 معنی صحیح می تراود که او را مغضول کردند و دانستند که در می این میدان نیست با غاصبین و ظالمین
 مقابل نمی تواند شد بلکه مضایق دیگر هم در بجانب ظهور دارد که در بیانش نظم سهوا و اجازت
 نمی دهد پس معلوم شد که دعوی تعیین امامت مرتضی محض بمعنی ولی حقیقت است و روایت بجای فقر
 و موضوع تعیین ابوبکر صدیق لایا تمهید و المطلب است خدا یا مگر گویند که فضیلت است
 المؤمنین فضیلت خاتم المرسلین از اقدام مانع شد چنانکه از کلام شریفی مضبوطی غیر او ظاهر
 می شود و جوابش آنکه لایسکه که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر اصول موضوعه امامیه افضل حضرت
 امیر المؤمنین مغضول باشد علاوه بر کتب اقصیه معلوم توان کرد که اقدام مصوم بجهت مصوم و غایب است پس
 و در حصول عصمت بر انجبات و اوقات حالت منتظره باقی بود و دوم آنکه اگر نقطه بر حادثی شمعند
 مضایق شریعه مساوات شوم بلکه فضیلت بجانب مقتضو کنیم بر جا خویش است زیرا که در مدارک
 امامیه آن مبرحق بریده که متحقق صوفیه کما قال الجالی فی حمله این رفته اند یعنی مرتبه امامت هزار درجه
 و رسالت خلعت است و لهذا حضرت خلیل المرتبه امامت بعد این همه مدارج حاصل گشته و از پنج خطا
 اکثری از تکلیف حتی که حاصل نکور نیز واضح شده که در اثبات فضیلت جناب امیر از انبیاء علیهم السلام ثابت
 بسیار و مانند آن استدلال می کنند و در آخر وقت شنبه حاج می گویند که چون عدلیت نمی تواند شد لابد
 مساوات در جمیع مراتب جناب مصطفی مراد خواهد بود و کبروت و رسالت است زیرا که این هر دو از
 مرتبه امامت کمتر اند نه از اید بر آن پس شناسایی داشته باشد و اینهم در اصول روایات امامیه بر جا

خویش از اخبار نامبرین شده که حضرت امیر را جمیع فضایل مصطفی و وجه کمال مع المناقب المحصنه
 التي تو جده فیہ والا تو جده فی خیرہ حاصل بود چنانچه از مصنفات کرامیکی و برسی شیخ صدوق و کتاب صلیح
 القلوب و روضه الاممیه بجا را از او روشن است اگر گوشر را پیغمبر صلی الله علیه و سلم تفویض کند پس
 بحضرت امیر سپردند و با اینهمه یک عوض کثر حضرت امیر است نه جناب بشیر و نذیر که ایدل علیه یسبح من
 حدیث انحصال المروی عن الرسول لم تعال و اگر انحضرت صلی الله علیه و سلم را بجموع احکام تخصیص
 بخشیدند علی مرتضی را بجموع علوم و بلاغی که کلامش فوق کلام مخلوق باشد برگزیدند و به
 ظاهرت که مرتبه کلمات او در و صفات منزلت علوم او می و اثر است اگر رسید
 المرسلین النفس نبوت و رسالت دادند جناب مرتضوی را با ما است که با عارف محققین
 شیخ زاهد برین مناصبت کما عرفت سبب از کردند و با اینهمه کمال نبوت و رسالت محمد
 صلعم و بسته توجه و عنایت نیست که استغفار انشاء الله تعالی و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را
 بوحی مفرز کردند منزلت الهامی نام علی مرتضی قرار دادند مع ذلک ان تصانیف علم البدی و شیخ
 الطائفة بلکه شیخ المشایخ و بجا و جلاء العیون مجلسی عوام هم از ان بهره وافر بر می دارند در باب
 میگرد که جناب امیر باین بزرگی هم بار نامشرف شده آری فرق نیست که وحی پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و سلم جنیض من بود و وحی علوی بمقتضای ماده نام مبارکش در اوج آسمان فرق دوم آنکه مقتضا
 انصراحا علمای قوم کاسمعی فی المسلسل الثانی کلام و پیام بلا و سطر که برای حضرت سر تصدق حسین بود
 اشرف از کلامی است که بواسطه فرشته ادکنند فرق سوم آنکه مرات و کرات نزولی وحی بر جناب
 دوازده هزار و مجتبی و ذاب جبریل بسوا امیر المومنین است و چهار هزار و چنانچه در عنوان و راقی است
 و اگر جناب مرتضوی شریک صحاب نبوی نبود بر اصول مایه هرگز قد رسید الکونین نفیرود بلکه برین
 مقام نیز تفوق برای امیر کمال امیر بود زیرا که وحی فرشتگان برین بدینند که حضرت صلی الله علیه و سلم
 بر عرش برین فرق است که پیغمبر خدا را از تقایم الایح علیه بعد طی زمین و آسمان و انتقال از مکان

ملاکان بهم رسید و حضرت امیر را بلا مشقت و کربانیم درین سفر قلب اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم سوخ تمام یافت و خبر روایت کرد که ای از این عباس که در جبار منقول است شاهد عدل بر این است
 که نام علی بن ابی طالب تمامی سمانها و حشرش کرسی از نام من شهرت راست بهیچ جماعتی از فرشتگان
 ننگه نشنند که آنها از جناب انصوی نرسیده باشند ناگاه ناگاه آنجناب امیر المومنین افتاد که زیر عرش
 ایستاده فرمودند که درین غم سقت از من بزرگتر چنان گفت که این فرشته است که آفریدگار جهان
 به صورت امیر مومنان پیدا کرده تا هرگاه اشتیاق زیارت ملائکه را زاید الوصف بهم رسد صوتش
 بمیند و با وصف این فضائل که با عترت لایحی در گوهر مراد و زیاده تر از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم نزد علمای شیعه رسیده توله آنجناب در عین کعبه است که برای حضرت سالکین نیاز منقول نیست
 زوجه اش قول زهر اسیده نسار العالمین ملائکه و فرزندانش حسین اندک سید شباب اهل خمیه
 که ابراهیم فرزند خاتم النبیین ایشان خدا شده تمیذش جبرئیل امین که بغض آنی حکایت شد ایضا
 معلوم شد المرسلین بود پس جناب پیغمبر بیک واسطه بنا گردی امیر المومنین مفتخر و تملوات ناد علی با مورو و ظهور
 شجاعتش مرتب رسیده که عشره عشرش از آنحضرت صلعم منقول نگردیده و متممی شمشیر زنی رستم و هفتاد
 در از آن محض ایگان و گیاره یک نام تمامی گردان که زیر گردون گردان عوی خدای می گردانند از
 یاد جهان و جهانیان رده سخاوتمند بجای کشیده که حکایات حاتم طائی را همان نسبت که برگ کاه
 بگلزار بلاغت کلامش رونق باز از حجاب ایل شکسته و ازین است که کلام حجه نظا مشرحت کلام
 خالق و فوق کلام کل مخلوق گفته قصه نزول سوره ایل که عنقریب کور میشود حرفی از ان کتاب
 و حکایت فروختن خود در راه خدا چند بار بر توی از ان افتاب رکشیدیت و کلام با خصوص
 حکایت حلیمه که رواه امام پیغمبر ایتام آورده اند ثابت است که معاتب الهی از غیر معاتب افضل است
 و نزول عذاب باره حضرت سالکین جابجا در کتاب طباب موجود است و خبر بعضی از
 روایات بطریق نمونهای خوار و باره نصیب امیر المومنین تصحیح واقع شد و تازه تر اینکه

و تکلمه حیات القلوب مرویست که نازل شد آیت امامت امیر باین نحو یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا
 الیک و علی و ان کنه تفعل عندک عذابا الیم یعنی ای پیغمبر رسان بپست خود اما علی را و الاغلب
 و در ناک گرفتار خواهیم کرد و بخلاف جناب امیر که در هر مقام بتائیس و محبت موصوف و امامت آن
 جناب صیحه آیت سبین و مضمون مخفی نماند که هر چند خلفای شش رضی الله عنهم اجمعین بر اصول شیعین نام
 مبارک علی مرتضی ازین آیت محکوم شده باشند لیکن در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا محاله احسان
 بکار برده اند که بجای و ان لم تفعل عندک عذابا الیم و ان لم تفعل فما بلغت سالتهم نهاده و بکار
 که ازین استنباط وجهات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشفاعت ایشان در روز قیامت
 متوجه خواهد شد و خواهد فرمود که اصحابی صحابی سحران را که بجای است هر دم گرمی و غرض نیک
 کند بجز میسمی چون برین چند حرف اطلاع یافتی دریافته باشی که اکثری از احادیث نبوی که
 فضیلت عکرا بر تمام کائنات قاطبه مقتضیست مثل علی خیر البشر من ابی فقه کفر الی غیر ذلک اما لاتبعد
 و لا تخصی ضرورت که بر اصول اولیه خاصه که باره از ان مسموع شد بظاهر خویش که عموم افراد است محمول
 باجمعه بر اصول این فرقه اگر مباح و مناقب مرتضوی را باره فضیلت تنج کرده شود چندان خواهی یافت
 که عشر عشر آن برای جناب پیغمبر صلعم هم نخواهد رسید و از نجاست علمای کرام ایشان اعتداف هم
 باکرده اند کما و مانا الیه بلکه اگر بغور و معان ملاحظه و در فرقه و مدافع و محامد هر دو جناب مانند ظلمت و نور
 خواهی دید و قد قال رسول الله ﷺ قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل یستوی
 الظلمة و النور و این مضمون هم من تلقا النفس لکفته ام عیاشی بل عتراف مجلسی در جازاز البواضر
 قابوس بن امام صادق روایت میکند قال لسواد الذی فی الفم محمد ﷺ رسول الله ﷺ
 الله علیه و سلم یعنی ظلمت که در میان قمر است از پیغمبر است و باقر مجلسی از سخن سازمی و ایجاد
 بعضی احتمالات بهر تکلف و تصنع دانسته و سواد را حقیقتش حل کرده و در باره نورانیت جناب امیر
 بسیار از آیات قرآنی شایع گشتن احصیاء فی امانهم و امیر الخیر حکم من

جنت است بدست حق برست جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از آنکه این منصب ب
 او و نایب ایدار بوش مثل عمده وزارت دار السلطنت که منسوباً منصب بود که اشرف و ابله
 و ستم است نسبتی ندارد اگر روایات امامیه را تصحیح کنی و آنچه بر سنی در لوا مع در باب اعراف آورده
 سر سبزینی بلکه بفضل خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را درین باب هرگز مستقل نخواهی
 و اول دلیل برین مورد روایات تفیضه امامیه است که صاحب لوا مع النوار التمجید نیز اشاره بآن کرده که
 مراد از مالک یوم الدین حضرت امیر المومنین است و از روایات این فصل است آنچه در کتب
 اهل تشیع با خصوص محکمات حیات القلوب که محمد رضی بن محمد نقییر المجلسی تالیف آن بر دواحه مرویست
 که اگر تمامی درختها افلام شوند و بحر محیط سبزه گردد و تمامی جن انس محاسبین و کاتبین باشند
 هرگز فضائل علی بن ابیطالب را شمار نتوانند کرد پس معلوم شد که فضائل کسی نسبت به فضائل
 علوی شاکل نمیتوان گفت مگر شاید بحامد جناب قدس الهی هو الزان با چنانچه در بیاض عثمانی است
 وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَفْلَاحٌ وَالْجَبَلُ مِزْبَعٌ سَبْعُونَ نَجْمًا تَأْتِيكَ السَّمَوَاتُ
 اللَّهُ مَخْضُوعٌ لَكَ خَلْقُهُ كَفَافٌ أَنْ يَأْتِيَهُمْ لَفْظٌ رَانَ دُجَاوَانِعُ هَتِ وَجْهٌ أَلْ تَشِيعُ
 و آیت که میباید ملاقات بقیه و وجود یومئذین ذاکر الی رتبه ناظره جناب امیر را
 راوه می کنند الوا مع المذکور عجیب است که در مقام ایزدین جا به مسلک نمایند بلکه اگر لفظ السد جمع
 جمیع کمالات است ذات امیر را در کنند استعجاب است و اگر اندک ایمان نظر را کار فرمای بقصین خواهی
 دریافت که در این جمیع غیر تفوق را می خداید است نه برای علیم و جبر زیر که مقسوم امامیه مثل طبری
 و غیره میانی و غیره الفاظ کلمات را که در آیت کریمه واقع است معلومات و مقدرات الهی حل میکنند
 و بر ظاهری است که بسا چیز است مقدرات او تعالی که بجهت تعلل راوه اضداد آنها در متعین اخیر
 داخل اند پس چه فی حد آنها ممکن باشند لیکن خروج آن را در وقت ظهور فعلیت ظهور آن که در
 دایره الیس که سلطنت بخانی است محامد مضمون که بیزایه ظهور و فعلیت بیزا گزشت و بعضی

از ان تعلق بر روز قیامت نوشته باشد اینهمه تزیین و تسلیم است الا ناظر کتاب محمد مصوم بن محمد بن
 بن علی بن الحسنی لاسر ابادی که کتاب قدیم عربی را با پارسی نقل کرده و تفسیر آیات قرآنی را در
 فضایل جمع ساخته نیک میداند که مراد از لفظ کلمات در آیت مذکوره یعنی و لو ان مکات فی کاف
 الاية بحديث امام حسن عسکری ذوات قاضیه اهل بیت اند که در فقر آن جناب میرالمؤمنین که فضایل و
 کمالات ایشان با دراک در نیاید و بیابان نرسد و موبد این معنی با عقاود او نیست که خدا تعالی
 چند جا این بزرگان را بکلمات تعبیر فرموده از ان جمله آنکه فتکلی آدم من لایه کما کتبت
 القصه اینهمه مراتب ساقب جناب اقدس حدیث ثابت باشد یا نه و باره جناب پیغمبر صلی الله علیه
 و آله وسلم همیشه با حصول بامیطالب معرفت جناب امیر لود چنانچه از تفسیر الطیبت ابرم می آید هرگز
 نیست ها اولیها که انکم صداد قین و در افضلیت امیر مفضولیت
 حضرت بشیر و نذیر باین پنج هرگز استبعاد نباید کرد که منصب بر چند با علی رود لیکن مرتبه مستخلف
 نمی رسد چنانکه قوتی را که عقل خواجه استبعاد نمیکند که تمیز شخص بعضی از وجه بر ستاد خویش
 پیدا کند همچنین اگر مرتبه ناسب است شود که ام استبعاد خواهد بود و بر امتناع آن بعد ملاحظه فعال الهی
 که در کتب مضبوط و مرقوم است که ام دلیل اقامت توان کرد و با ناسبان رعایا باشند که گوی
 از مستخلفان می رانند و ایشان را علم مراتب ایشان حیران میماند پس چه مجال که نام از نظر افضلیت
 کلی و مزید ثواب خروجی کثرت فضایل و زیادت فو اصل زاید بر تخلف باشد چه جا آنکه همسری او
 امور با جناب اقدس حدیث بلکه زیاده از ان نیز بعضی ثبوت رسد و احادیث که چنانچه مصنفات
 مجلسی آن گواه است موجود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق شهید کرد و فرمود که پس امام و برادر
 است و با اینهمه امام از منصب لود خود خواهند آمد نه شان قائم آل محمد است علم هم فضل هم وظایف هم
 آن که مطابق عقاید امامیه باشد و رساله حسین شد فم که نزد شیخ عالمی فرستاده بود تا بیدان کند
 همین است که در زمره ائمه هر که زیاده در علم و ادب و افضلیت خواهد نام ناسب شد و خواه مستخلف القصه در

زیادت و وفور فضائل و کثرت محامد و حجرات مرتضو نسبت لفضائل و کمالات محمد صلی الله علیه و آله
 بر اصول مایه کسی گفتگو نمی تواند کرد و ازین است که چندین فرق از فرق شیعیه با وصف عقل و تفکر
 انجناب را با لوهیت ستایند و همه در خدائی او توقف نمایند اگر منصفیت و عدالت
 با حضرت احدیت متحقق نبود باری این محمل را باین عقاید گردیدند و باره پیغمبر صلی الله علیه و آله
 که و سلم چرا این عقیدت بهم رسانیدند و این تقریر نیز از کتب قوم استنباط میتوان کرد و باید که راجع
 افضلیت مرتضو میگردد که انجناب شخصی است که مردم خدائی او قائل شده اند و با نام شریف
 بسیاری را مشعرا داده اند که از انجمله در احقاق ثبوت بی بی بیات مرتضو است ابیات
 لَوَ انَّمْ رَضِیْ اَبَدِیْ مَحَلَّهٗ ۝ لَا تُضِیُّ النَّاسُ طَرًّا سَجْدًا ۝ لَکَ ۝ کَفِیْ فِیْ فَضْلِکَ مَوْلَاکَ اَعْلٰی ۝ وَ وَقَعَ الشَّاقُّ
 فِیْهِ ۝ اِنَّهُ اَللّٰهُ ۝ وَاَکْثَرُ کُتُبِ قَوْمِ نِکَیْلَ خَطِّ کُنِیْ بَخْتَرِیْنِ وَ جَوَہِ مِثَابِہٖ ۝ وَ مَحْسُوسُ غَمِّ اَبَدِ شِدِّہٖ اَنْجَبَا
 مرتضوی و خطیب و دریافت اقتدار اکابر قوم بران زیاده از حد است از الفاظ خطبشان رسیدیم
 اَنَا اَحْبَبُ اِلَیَّکُمْ وَاَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَاَنَا الْکِتَابُ الْمُبِیْنُ وَاَنَا حَمَلْتُ نَوْحًا
 فِی السَّفِیْنَةِ وَاَنَا صَاحِبُ یُوسُفَ فِی بَطْنِ الْحَمِیْتِ اَنَا جَاوَزْتُ مُوسٰی فِی الْخَرِّ وَاَهْلَکْتُ الْدَّوْنَ
 لَا وَاَعْطِیْتُ عِلْمَ الْاَنْبِیَاءِ وَاَلْکُصْبِیاءِ وَفَضَّلْتُ لِحَطَابِیْ وَیَمَّتْ سُبُوْحُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ
 وَاٰلِہٖ وَسَلَّم اِنْ کَلِمَاتِ طِبِّیَّاتِ رُلُوَاسِ اَنْوَارِ رِوَاِیْتِ ابُو ذَرٍّ و سَلَمَانَ اَمَّا خُطْبَةُ فِخَارِہٖ بَاظْہَرُ کَرَامِہٖ
 بِنِیَّانِہٖ رَوَاِیْتِ مَنُوْدَہٗ اَنْہُمْ رَاِیْمَالِ بِنِیَّانِہٖ رَوَاِیْتِ بَکْرَہٗ وَفَرَّہٗ اَنْ نَزِیْرَتِ مِیَّہٗ وَاَنَا الْحَاسِبُ
 لِلْخَلْقِ اَنَا مَنَزِلُہُمْ اَنَا عَدَا اَبْہَلِ لَنَا اِلَّا اَنْ قَالَ نَا صَاحِبُ الْاَبَاۃِ الْاَحْمَدِیَّیْنَ اَنَا عَالِمُ
 اَسْرَارِ الْبَرِیَّاتِ لَا مَانِزِلَ لِمَلٰئِکَہٗ مَنَازِلَہَا اَنَا اَخِذْتُ الْعَهْدَ عَلٰی لَا رَوَاجَ فِی الْاَزْلِ اَنَا
 الْوَاضِعُ عَنْ اُمَّہٖ مُحَمَّدٍ الْوَرْدُ اَنَا بَابُ السَّجْدِ اَنَا الْعَابِدُ اَنَا الْعَوْدُ اَنَا الشَّاهِدُ اَنَا الشَّہُوْدُ
 و در خطبہ طنجیسیہ کہ بیانہ کوفہ و مدینہ اتفاق افتاد این مضامین در صدد دریافت ناصحاب
 الطوفان لا وُلَّی نَا صَاحِبُ الطُّوْفَانِ اَنَا صَاحِبُ سَبِیْلِ کَعْرِہٖ نَا صَاحِبُ الْعَرَمِ اَنَا

صاحب کلام سراسر المکتوب ثابت انا صاحب غل و الحجات انا صاحب کتب و لا یارت انا
مدررها انا من لیکها انا مرجعها انا مهملکها انا مدبرها انا مخبرها انا محققها
انا اول انا الاخر انا الباطن انا الظاهر انا مع الکفر قبل الکفر انا مع الذور
قبل الذور انا مع القلم قبل القلم الاخرها و متوهم نشو و کنز علما و ایدین
افا و ایتسم کلماتی باشد که از صوفیه و بعضی از اوقات بعد صد و یک یا دیگر که متکلمین و محدثین
ایشان که صوفی و مایل تصوف بود و در بدتر از کفارینند این قسم روایات بحال تفاخر و کتب وین
و ابان خویش و ایتسم کنند و فضیلت سیر المتوسلین بان مقصود دارند و ازین مقامات همیشه
که مرتبه جناب سیر حضرت الوهیت رسیده بلکه از آن هم در گذشته چه جامی جناب ختم ریالت
فکیف که نام نیابت و مفضلیت بر زبان آید و آنچه اساطین علم کلام و حدیث که از صوفیه
انفست کلا دارند چنانچه اشارتی بدان نمودم در تاویلات و درستی این نوع کلمات طبقات و حیثیات
و تسمیلات بحال آورده اند و روایات موضوعه و احادیث مجعوله از صنفه و شیخ صدوق و ابن ابی
شیخ الطائفة امام عظیم خویش بر می زند و داد تحریفه و آتی و احادیث غیرت رسول بانی مذهب خدا
شاید حال است که مجرود ملاحظه اش بسیار بی فایده است بر غیر از آن مجلات و حکما و فی
خرافات آگاه می گنم باقر مجلسی در جوار جناب بام باقر علم اولین و آخرین روایت می کنند که ایتسم
که میرد و آن سر سوره غاسیه چنین نازل شد و انزل الیک ایاک هذا الخلق و علیک حسابهم
یعنی باز گفت خلق نبوی باست و علی حساب آنهاست مقصود ازین تحریف است بود آن است که آنچه
جناب مرتضوی در خطبه افتخار فرموده که ان محاسن خلق ام مطابق آیت قرآنی است سبحان
الله کتابت راجعه بر طبقه اطفال ساخته اند و برای درستی نزافات مذکورین چه پنهانها که در کتاب
آن نکرده اند که بگوید و حرف از توحید است هر چه در حقیقه متقین باید شنید میگوید که نابراین علی
محضوف است ایضا بود و خبر علیا حسابم خواهد بود و تقدیر چنین می شود که ان علیا حسابم

علی حساب ایشان است یا به تعدیل بر صاف است یعنی صاحب حساب با بالعدله محل واقع شده چنانکه
 چنانکه این دو وجه جاریست و چون مدار حساب بچار ایان لایت آن قمره اعمین و دو دمان امکان است
 پس گویا چنانچه در دست است که علم سوم آنکه چون خود حساب بخیر علی الله علیه و السلام
 با فضیلت است معصوم فرماید و بعد از کرمضا علی خوش که مناط فضیلت باشد که است مرتفعه و اما
 نماید و اشتهار کند که در فضائل و حسن شریف است چنانکه در کتاب فضیله و بحار موجود است اکنون
 کلام فضیلت آن عالی مقام علمای شیعه عین جور و بنا است چهارم آنکه سنان که حساب
 بخیر علی الله علیه و السلام فضل بود چنانچه بر زبان امامیه اوبالمدار است و التقیه جاری میشود و سنان
 که فضیلت است از اقدامی شد لیکن نصب امیر المومنین در محراب مسجد بعد از ائمه ابو بکر صدیق و علی
 اقدامی آنحضرت بود زیرا که مانی است که حق را بر مرکز نشاند به حجه خویش معاودت می نمود و باز
 می کرد و الی غیره و اگر این احتمالات صحیح است که در تصانیف مجلسی مثل بحار و حق البقیه جاری خویش
 مراد است که بخیر علی الله علیه و السلام اول از همه با اعمین بیت امام مهدی می آمد نمود و اینهمه فقیرانی
 که در اشتهار امامیه کور است که حضرت سلطان ختم رسالت است صاحب الامر نماز خواهد کرد و افضل می
 منصف و حلیق اولی جای خواهد بود **علاوه** نظر بکجاست فضایل و وفور محامد و مناقب عبا بنجد
 از مناقب مرتضی و انصاف و اللوح است با مبارکش بر کشف خویش نهاده اند پس اقدامی جبار باینجا
 و در باب فضایل عجب بکثر است بر اساس بکار مثل سید و یوسف و خورشید سبیل افراد سلک و نظم
 کشیده اند غلط گفتیم از زبان صدق قبیان حضرت خاتم پیغمبران و اخبار نقل می نمایند و انبیا و ائمه
 و ائمه بنظم و لیدیر بر وفات بر طبق مثل حسن الکبار فی مغفره الایمه الاطهار نام حسان بن ثابت
 فرماید بر چند از ابیات که حدیث سرور کائنات است و ناظم مذکور با این قصیده و التمجید
 یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَاهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَمِينٍ خَشَعُوا لِأَنَّهُمْ يُخَيَّمُونَ
 قَدْ قَالَ لَنَا الْمَلِكُ الْمَغْلُوبُ لِمَا صَوَّرَكُم مِّنْ طِينٍ فَحَاقَ لَقَبُكَ قَدْ حَرَّمَ

وَاصْنَعِ رَحْلَيْهِ لِي ۚ وَمَكَانٍ وَصَنَعَ اللَّهُ يَدَكَ بِمَعْنَى بَابِي كَمَا يُزَكِّيهِمْ دَسْتِ مَبَارَكِ رَبِّكَ
 مَرَكِبِ نَسْتِ دَلَمُ بَدُوتِ أَنْ رِيَا فِتْ بَرَمَانِ قَامَ امْرِئُ الْيُونَنِينَ بِرِدِّ بَابِي خُودِ نَهَادِ وَآكَرْ كُوتِ كَرِ اِنِ
 سَحَابِ بَحْتِ ضَرُورَتِ بُوْدَةُ الضَّرُورَاتِ تَلِيحِ الْمَخْطُورَاتِ كَوْمِ قَطْعِ نَظَرِ اِنْكَ اِنِ تَقْرِيرِ خِلَافِ اَصْحَوَالِ مَوْضُوعِ
 اِمَامِيَّةِ سِتْ كَمَا عَرَفْتَ اَنْفَادِ رَايِجَا وَفَتْ عَزَلِ صَدِيقِ ضَرُورَتِ شَدِيدِ تَرَا سِتْ كَمَا اَلَاخْفِي اَلْعَجَلِ اَلْعَجَبِ
 وَحَمِي اَلْهِي وَرَحْمَنِ نَا زَرَسِدْ كَرِ سَجْدِ دِي كَرِنِ مَبَادِ اَخَا طَرِ حَسِينِ كَرِ بَرَكْدِنِ تَوْ سَوَارِ سِتْ زَرْدِهْ وَطُلُوعِ شُودِ
 اِلِسْتَادِنِ بِخِمْبِهْ خَدِ اَصْلِي اَلْمَدِينِ اَلْمَدِينِ اَلْمَدِينِ اَلْمَدِينِ اَلْمَدِينِ اَلْمَدِينِ اَلْمَدِينِ اَلْمَدِينِ اَلْمَدِينِ اَلْمَدِينِ
 نَوُشِنِ بُوْدِهْ وَفَتْ شَدِ ضَرُورَتِ هِمِ تَجَوِزِ نَفَرَايِنْدِ حَالِيَا بَا زِ اَصْلِ مَدِ عَا شَغُولِ شُومِ وَكُومِ اَمَا
 خَاصَّ اَبْرَا اِنْكَ كَلِمِ بَا قَرِ مَجْلِسِي رِي جَا رُ كَمَا عَرَفْتُمْ مَفْصَلَا اَوَّلِ دِلِيلِ خِلَافِ اَبُو بَكْرِ صَدِيقِ سَقِيفَةِ
 نَبِي سَاعِدِهْ هَمِينِ اِمَامَتِ بُوْدِ وَنَزَاعِ اَلضَّرَارِ هِمِ بَرِينِ دِلِيلِ اَلْقَطْعِ بَا فِتْ اَبْنِ مَعْلُومِ شَكْلِهْ دَعْوِ
 اِمَامَتِ مَرْتَضَا وَرِ سَجْدِ شَرِيفِ اَفْرَا مَحْضِ وَبَحْتِ اَنِ صَرَفِ سِتْ هَرِ كَرِ سِي اَزْ عَقْلَا تَجَوِزِ تَوَانْدِ كَرِ اَوَّلِ وَاقِعِ
 اَصْلِشِ مِي بُوْدِ فَا رَوَقِ اَعْلَمِ چَكُونِهْ بَرِ خِلَافِ اَنِ كَرِ اَكْذِبِ مَقْدَا تِ بُوْدِ اَسَاسِ دِلِيلِ اِنِ رَا نِ مَجْمَعِ نَهَادِ وَبِهْضَا كَرِ
 مَنَازِعَتِ اَشْتَنْدِ وَخِلَافِ سَعْدِنِ عَمَادِهْ خَوَاشْتَنْدِ چَكُونِهْ تَلَقِي اَلْقَبُولِ مَنِي مَوْزَنْدِ بَلَكِهْ اَلِيسْتِي كَرِ وَجَوَابِ
 كَرِ اَمِي عَرُوفِي كَرِ اَبُو بَكْرِ اَزْ جِشْنِ سَا مَتَخَلَفِ كَرْدِهْ بِسَجْدِ بَوْرِ سَيِّدِ اَجَا زِ پَرِ مَعْبُودِ اَلْمَدِينِ اَلْمَدِينِ اَلْمَدِينِ
 اِمَامِ شَدِ جَنَابِ بِخِمْبِهْ اَوْرَا اِحْجَالِ نَدَلِتِ دِ خَوَارِي مَحْزُولِ فَرَمُودِ وَازِ دَسْتِ مَبَارَكِ نَبِي اَقْدَرِ شُودِ
 كَرِ مَدَنِي بَا رَهْطَا مِي خَوِشِ رِ وِ پُوشِشِ نَدِ كُوسِي اَزْ وُجُودِ وَعَدَمِ شَا خِزْمِي نَكْرِتِ عَوْنِ اَوْرَا بَا قَاتِ اَمَاتِ
 نَا زِ نَبَا شَدِ اَسْتَحْقَا قِ خِلَافِ بِخِمْبِهْ خَدَا وَا هَلِيَّتِ زَعَامَتِ كِبَرِي چَكُونِهْ دَهْشْتِهْ بَا شَدِ اَمَا
 سَا وَا اَبْرَا اِنْ كَرِ تَعْيِينِ اِمَامَتِ مَرْتَضَا مَطَابِقِ وَاقِعِ مِي بُوْدِ چَكُومِ بَا قَرِ مَجْلِسِي سَبْقِ وَبَحْثِ شَا رَحِ
 اَنْوَارِ بَدْرِ يَحْيَى يَقُولُ اَنَّ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلْحَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ اَزْ اَبَا بَكْرٍ
 وَابَاكَ اَلْيَلِيَا نِ اَمْرًا مَبْنِي مِنْ تَعَالَى اَبَا طَلْحَةَ مِنْ وَجْهٍ مِنْهَا اَنَّهُ اَخْرَجَ يَوْمَ السَّقِيفَةِ اَلْقَبْلَ
 اَلْاِمَامَةَ مِنْ فَرَشِشِ اَلْمَدِينِ وَهُوَ اَوَّلِي لَدِكَا لِيْنِهْ عَلَي التَّغْيِيرِ كَرِ اَلْفَنَاءِ اَوَّلِ اَلْحَا

جناب مرتضو و مقام استدلال تحقیقا و الزاما بآن نسبت مفروضه و عجب که از امامت خویش در سجد
 نبوی معزول گردیدن ابو بکر صدیق بآن نصیحت و رسوائی و افتخائی او در دیده دران نزدیکی که اول
 در مقصود و امر واقعی بود و استحقاق و لیاقتی که بکبرای این مجلس از پنج و بنیاد متاهل می نمود
 نرسند و با وجود قرب عهد و عدم فحول و سیاه فطری ازین واقع بر زبان نیارند بلکه خلاف آن کما
 ثبت فی روایاتنا و قد حملوا علی التقیه بر زبان حق گو آرندان نه الشی عجا **این روایت**
 که ولایت امامت مرتضوی دارد و حالش دریافت شد فقط در بجا مجلسی بنظر کمترین
 خلایق رسیده و دیگر بزرگان امامیه بجهت حق پوشی و ترفوشی الاطافه منهم کان شیر
 الی بعضهم عن غیر الشار الدیقالی همین می سرانید که امر نبوی بر فرد منتسب بود پس
 تعیین امامت مرتضو برای نماز با عتراف مجلسی کاظم سبب و اظهار این جماعت کثیر
 ندانسته باشد قس علی هذا حال سایر صحابه که نه ماموش شدند و نه امامت کردند مگر فاروق اعظم که
 روزی بگفته عبد المدين زمعه که از حجه شریف برآمد و صدیق حاضر نبود امامت کرد و مقبول
 نشد و الا نسلم که این عدم قبول که برای تاکید امامت صدیق بود و دلش جز این نیست که کون
 با وجود او کسی امام نشود و اولویت خلافت برای عبد الرحمن بن عوف که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 اتفاقا قبل از سانحه مرض یک رکعت نماز عقبش گزارده است کرم باشد یا مرتبه استحقاق خلافت
 رانده از فاروق اعظم که فضائل و کمالات و زاید بر فضائل فی النورین است چه جامع الجوز
 بن عوف سلیکاید چنانکه مجلسی در بجا و دیگران در غیر آن مجبور و مستعاض و معبار گما این
القصه مفاد مروا من تصیالی بالناسین روایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق
 که در روایت ابو داود و ابن عبد المدين زمعه در قره العینین تفصیل بیخین و رساله الهیه
 الصدوق لولانا محمد فافخر قدس سره و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد
 کرده ام و احد است و ازین است که عبد المدين زمعه که محاورات عرب نیک نیست

از مردی بنام سحراناضل الصدیقین دیگر می را فهمیده و برایت امام احمد و رسیده و حاتم
درست کرد و غیر او غیر آن وقتی که فادق اعظم و بر او کتابت آغاز کرد و ملاتش نمود که بدولت حضرت
چرا این گفتی که امام شوا بن جواب او و الله ما امرنی رسول الله صلی الله علیه و سلم و لکن
حين لم ازل ابا بكر رايتك اتي من حضرت الصلوة يعني سوكند خدا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مرابا است تو امر نظر مودیک کن بقصدا ضرورت شر و غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو در حاضرین
که اندام و ابو عیسی تر مذکور جامع خویش پس ذکر حدیث مروا بابر فیصل بالناس و حکم
بحسن و حسن گفته و فی الباب عن عبد الله بن مسعود و ابی مؤمنی و ابن عباس و مسلم
بن عبد الله و عبد الله بن زعمرة انهم یلفظه و ازین مقام هم کالذکر فی الظاهر
شد که ترجمین بجا در ترجمه صد و ایت صاحب تیجا باند مجلسی در مخطوط طریح فتاویٰ زیر که
بر صوخیانیه اینها حکم امامت بر فرقه منتشر است و اراده پیغمبر صلی الله علیه و سلم امامت
صدیق معلق نبوه و هوید می البطالان بل هو اقر او بیان کما لا یخفی علی من تتبع روایات الکتاب
المذکوره و می ماخذ کتب السیر اما سابع ابرار آنکه جمعی زانیه شل صاحب مجمع البحرین
که در بیان آن محل غرایب حدیث مذکور است فقط اقرار کرده در تحقیق معنی لفظ صویبا و یخلف خبر و کار
کرده و ملائمت بر آن را و که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر حضرت اید می بر امامت صدیق
در وقت تشدد مرض خود نفس فرموده اگر بنده من یا حسین یا طهرین عبارت مجمع البحرین که در برابر
سابق منقول است غلط و مرکوز نباشد از تطویل نمی اندیشم و بار دیگر نقد حسن حسبت که هم
اراد تشبیه عائشه زلیخا و جداها و ان جمع فی لفظ و فیه انهما اظهرتا
خلاف ما ارادنا فاعائشه ارادت ان لا یشام الناس به و اظهرت کما لا یسمع
الما مؤمن و زلیخا ارادت ان ینظرن حسن یوسف لبعذارهما فی محبتهم و اظهرت
الا لکن فی الحقیقه جبهه ایشان است که ام المؤمنین صدیق است خیال شام سابق الکریم است

که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت را بدو صدیق گذارد بلکه برای این کار دیگر را از صحابه
 کبار بردارد و هر چند مراجعت کرد لیکن بذروه قبول نرسیده و مخفی نماید که این نوع استدلال
 بعد از آنست که مخالفین با قدیما و حدیثا بر احادیثی که معانی غریبانش در نهاده و مجمع البیان
 و مانند آن سبب شده عموماً تثبیت نمایند چنانچه برناظرین بکار و رسائل مخاطب مانند آن
 نیست اکنون در اطلاق این موضوع ملا با فرد و نیز گاه نفس و دعوی را طاعیل نصیب امامت مرقوم
 بعد از آنکه مدعی بر امامت صدیق کدام خطا را بقیست طرفه آنکه باقر مجلسی به صنف او عا
 بحر و رفن کلام و حدیث تطبیق روایات متعارضه حضرات ائمه علیهم السلام که در مذاهب امامیه پیش
 حد شمارست روایات امامت صدیق با ضم خمرعات نفسانی در بحار آورده و در عموماً ناقص و در آن
 بزرگان مسلم سوره میگوید که از بعضی احادیث قعود بنوی در سیکو ابوبکر و از روایات دیگر تقدم
 آنحضرت و از بعضی و صنف بودنش واضح میشود و همچنین نیاز مردم نیاز ابوبکر و دعوی فتدا
 قوم و دلائل که بر یکدیگر بودن او قسند از اراده تا خبر با وجود منع انجذاب مخالفت کردن
 ابوبکر باز پس آمدن از همین جهت بدلول برخی از احادیث قدما و بحضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و منطوق حدیث شد و جامع الاصول عکس آن هم برین سوال است صد و
 عتاب شریف عبارت از وقت مراجعت و مقصود روایات خرائست که رجوع این غائب بقیست
 فرستادن پیام امامت کوید خویش و هم بر قیاس با دیگر و عزیزت و خزان ابوبکر و ویدایش برامی طلب
 خلافت جانب تحقیق و گذشتن خبازه شریف و هم برین صفت است دلائل اینست
 برینکه حضرت سید و فریرون نیامد و ابوبکر امامت میکرد و بدلول حدیث عبارت است که وقتی
 درین ایام با شما اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافق است با روایتی که آنرا
 خلف ابوبکر بود و هم رنگ این ناقصست قول انس فذهب ابوبکر تقدم فادعی عبیده الی بکر
 تقدم چنان می خواهد که رفع حجاب را بقبل نماز بود و روایت دیگر مشکی مردم خواستند

از مردی بصلی بالناس غیر از افضل الصدیقین دیگر می را فهمیده و روایت امام احمد و مسند و حاکم
در سند و غیره و غیر آن وقتی که فادق اعظم و برو او کایت آغاز کرد و ملاش نمود که بدو و اللفظ
چرا این گفتی که امام شوا این جواب او و الله و امرنی رسول الله صلی الله علیه و سلم و لکن
حین که امرایا بیکدیگر آیتک احق من حضرت با الصلوة یعنی سوگند بخدا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مرابا است که امر فرموده پس بکن بمقتضا ضرورت شرعی و غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو در حاضر
کلیه شد ام و ابوعلی ترید و جامع خویش بعد ذکر حدیث مروا ابابکر فلیصل بالناس و سلم
بحسن و محض گفته و فی الباب عن عبد الله بن مسعود و ابی مؤوی و ابن عباس و مسلم
بن عبد الله و عبد الله بن زمره انتهی بلفظه و ازین مقام هم کالنور فی الظلام
شده که ترجمین مجاور ترجمه صد وایت صاحب تیجا بانه مجلسی در مخطوط طرح افتاده زیرا که
بر صوفیانی اینها حکم امامت بر فرد منتشر است و اراده پیغمبر صلی الله علیه و سلم امامت
صدیق متعلق نبود و هویدی بی البطالان بل هوافر او سنان کما لا یخفی علی من تتبع روایات الکتاب
المنکوره و بی ماخذ کتب السیر اما سابع این آنکه جمعی از اشیاء شل صاحب مجمع البحرین
که در بیان این محل غرایب و اثباتی است فقط اقرار کرده و تحقیق معنی لفظ صوفی را بویض نموده
کرده و الا انت قطع بر آن را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزد حضرت ابوبکر ایستاد و امامت صدیق
و وقت استاده مرض خود و نص فرموده اگر بنده من سامعین ناظرین عبارت مجمع البحرین که در بار
ساتون منقول است غلط و مرکوز نباشد از تطویل نمی اندیشم و بار دیگر نقل حسن است که هم
آرد تشبیه عائشه بن لیثا و حدها و ان جمع فی الظاهر و وجهه انهما اظهرتا
خلاف ما اردنا فاعائشه اردت ان لا یتشام الناس به و اظهرت کونه لا یتبع
المامه من ورنی ارا دت ان یتظن حسن یوسف لبعذارها فی محبتهم و اظهرت
الا کرا فی الضیافه جبهیا و ان ان اکرام المؤمنین صدیق بیعت خیال تشام ساتون الذکر میجو

که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت را بدو صدیق نگذاشت بلکه برای این کار دیگر را از صحابه
 بجای آورد و هر چند مراجعت کرد لیکن بذروه قبول نرسیده و مخفی نماید که این نوع استدلال
 بعد از آنست که مخالفین با قدیای حدیث را عادی می که معانی غریبانش در نهاده و مجمع الیها
 و نهاده آن سبب شده عموماً ثابت بنمایند چنانچه برناظرین بحار و رسائل مخاطبند آن جناب
 نیست اکنون و اطلبان روایت موضوعه ملا باقر و بزرگانش و دعوی لا طائل فیین امامت در صورت
 بعد از آنکه مدعی بر امامت صدیق که امام شطرا باقیست طرفه آنکه باقر مجلسی با وصف او عا
 بحر و رفیع کلام و حدیث و تطبیق روایات تعارضه حضرات ائمه علیهم السلام که در مذاهب ائمه پیشین
 حدیث است روایات امامت صدیق باضمم فخریات نفسانی در بحار آورده و دعوی ناقص در آن
 بزرگان مسلم بوده میگوید که از بعضی احادیث قعود بنوی در سبکو ابوبکر و از روایات دیگر تقدیم
 آنحضرت و از بعضی وصف بودندش واضح میشود و همچنین نیاز مردم نماز ابوبکر و دعوی میهند
 قوم و ولایت بر بکر بودن او پس ندانند از او تا خبر با وجود منع اجتناب مخالفت کردن
 ابوبکر باز پس آمدن از همین جهت مدلول برخی از احادیث قدیانه و حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و منطوق حدیث شریف و جامع الاصول عکس آن هم برین حال است مدو
 عتاب شریف عبارتست وقت مراجعت و مقصود روایات خراست که رجوع این عتاب بخصه است
 فرستادن پیام امامت بکعبه خویش و هم برین قیاس با بکر و حدیث و خرن ابوبکر و دویدنش با جمعی
 خلافت جانب پیغمبر و گذشتن خارزه شریف و هم برین صفت است ولایت ابوبکر
 برینکه حضرت سید زبیر بن نباد و ابوبکر امامت میکرد و مدلول حدیث عبارت است که وقتی
 درین ایام با شما اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم سنایی است با روایتی که آن خرنما
 خلف ابوبکر بود و همگرا این ناقص است قول اسفند بکر تقدیم فاعنی سیده ابی بکر
 تقدیم حدیث ۱۰۲ که رفع حجاب با قبل نماز بود و روایت دیگر مشکی مردم خواستند

که نماز را بشکند و ارشاد شده که مأمورید دلیل بعدیت است همچنین روایت عبد الله بن معمر نیز که
منطوقش غیبت ابو بکر است از روایت عبد الله معلوم شد که فرستاده حضرت آمد و پیام با ابو بکر
رسانید و الحال تعارض و تناقض است می بینیم حال که فی عبارات المطب و فقیر کم مایه بدون مرا
باعتدایات مذکوره که غالباً کاشف لطیحات و باطنی است بر چه تاسیر میگویم که اینهمه لاف
و کزاف علمای قوم است مآش که تعارض و تخلف بوده باشد اما **الاول** پس از آنکه نمود
انجذاب نماز ظهر که روز شبانه اتفاق افتاده و در پیروی بسیار صدق بود لیکن روایت تقدم
باعث بار امانت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و روایت بودنش در وصف مخصوص این ائمه
غیر مسلم بلکه در وصف بودنش و زوفاات است و در نماز صحیح چنانچه از شرح ملا علی قاری مشکو و شریف
هویدا و اشکارس می شود و قد تقررت ان الله لا تناقض بین قولنا زید قائم یصفى لفقار و
ليس یفائى و قد انزوال فما ظنك بالتناقض فی دعوا قیامه یوم السنی و سلب
القیام عنه فی ایوم الاثنین پس مجلسی می تناقض هنوز من می تهدیب نیز یاد شد اما
انچه گفته که انجذاب را از پیشین در پیروی چیست بود پس بر کسانیکه خدمت حدیث کرده اند متعجب
نیست بکراطمینان طلب عوام از صحیح بن حبان و اتی منقول میشود بدانکه محدث مذکور فیه که
حدیث ام المومنین صدیقه که روایت طولانی است و تمیز تفصیل بعضی از نقدها است لیکن در
باره جلوسش یف که آیا بجانب بزمین بود یا بطرف سیاه جبل واقع شده میفرماید انا الحسن بن
سفيان قال حدثنا محمد بن عبد الله بن عمر قال قال حدثنا ابو معوية عن ابي الحسن
عن ابيهم عن الاسود عن عائشة رضى الله عنها قالت لما وجد رسول الله صلى الله
عليه وسلم من نفسه خفة جاء حتى جلس عن يسار ابي بكر و كان الشی
صلى الله عليه وسلم يصلى بالناس و اعد ابو بكر قائماً انتهى **واما الثاني**
پس مراد از اقتدای مردم با ابو بکر صدیق نماز کردن شان است بلکه او گویند با او نموند

بر شایسته امامت صدیق و دعوی اقدای مردم درین ساغر و لغی آن با تبار اختلاف نیست
 حقیقت و عجاز هر دو صحیح کافی قولنا زید اسد و زید لیس اسد و اما الثالث بر شایسته
 ادب مخالفت نامیدن و در تاخر کلامی یا اراده آن مدعی تعارض متناقض گردیدن نیز
 حضرت ملا باقر مجلسی بانی بهائی تشیع کار کسی از بنی آدم نیست زیرا که صدیق برایت حق نبوی
 خواسته بود که از مقام خود باز استد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بمقام امامست و مستند
 لکن بمنع حضرت باز بر مقام خویش عود کرد پس او درین وقت خاص که آنی پیش نیست مانند کسی
 که یقین از جلال و یو خاخری در شان اوست عجب از شریف مرتضی ملقب بعلیه الهدی و تابعین
 و متبوعین او که این اسرار نامند و از نهوات خویش باز نماند و اما الرابع بر شایسته
 ابو عیسی تردیدی و مانند او مناطق بقصه دیگر است آن اقدای جناب سرور انبیا با بوبکر صدیق
 در نماز صبح و شنبه است که وقت زوالش وفات شریف واقع شد و در آخر آن روز جمیع
 مردم تحقیق یافت بعد از آنکه بعضی در موت آن سرور تردد کرده بودند پس کجا قصه یوم السبت کجا
 واقع یوم الاثنین بگر اشعار مشهور که عبدالعزیز دی در شرح تهذیب گردیده بر سامعه ملا باقر
 هنوز عبور نکرده شعر در تناقض نیست حدت شرط و ان وحدت موصوع و محمول یکسان
 وحدت شرط و اضافت جزو کل قوت فعل است در آخر زمان و در نیمقام نیز مطابق صحیح
 ابن جابر کار آمدنی است بعد روایت مسروق از حضرت صدیق که جلوس شریف و صفای آن
 معلوم می شود و میگوید هذا خبر یوم من کم یحکم صاعدا لا جا و لا نقه فی صحیح
 الاخبار انه یضاد سائر الاخبار التي تقدم ذكرها و ليس بين اخبار المصطفی صلی
 الله علیه و آله و سلم تضاد و لا تناقض و لا یکذب بعضها بعضا و لا ینسخ بعضها
 منها القرآن بل یفسر عن مجمل الکتاب و مبهمه و بیان عن مختصره و
 مشکله و قد ذکرنا الحمد لله و منه علی ان هذا الخبر الذي هو في کتاب

صلاتین لا فی صلوة واحدة علی حیا و صفناة فاما الصلوة الاولى فكان
 خروج النبی صلی الله علیه و آله و سلم لیلته بنین الرجلین و کان فیها اماما و صلی بهم
 قاعدا و امرهم بالتعزیر فی تلك الصلوة و هذه الصلوة کان خروج النبی صلی الله
 علیه و سلم بنین بریداة و توباة و کان فیها اماما و صلی قاعدا فی الصف خلف ابی بکر
 و ذکر لیسان بآر هذه الصلوة كانت اخر الصلوات التین و صفناهما قبلنا
 بحمد الله و ما فی هذا حدیثنا شیخ بن ابراهیم بن سعید الرمی قال حدیثنا ابوبکر
 بن سلیمان قال حدیثنا ابوبکر بن ابی اویس عن سلیمان بن بیدل عن حمید الطویل
 ناسب لیسان عن انس بن مالک قال اخر صلوة صلاها رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مع القوم فی توباة و حدیثنا شیخنا فاعدا خلف ابی بکر قال ابی حاتم هذا الخبر یسفی
 اکثریاب عن القلوب شیعنا من هذا الاخبار یضاد ما عارضنا فی الظاهر و قد
 تنزل و تسلیم فی مجلس فمید و قوع شباه و بعضی از روایات تحمل است و چندان بعد نیست تا مگر
 مقیده امامیه مثل شرح اربعین و مجلدات بحار الخیر و لکن یکمید اند که حدیث شیخ در یک از مقامات
 اشتباه رواه می شود بر صاحب فی سبکد که قوع عدم سلمات و بلاغت در کلام آمده است
 رواه است که اکثر از محاورات عرب بر با حایل و از علیه فیم و فطانت عاقل بودند و هذه
 عبارته علی ما اورد هال بعضه که کبر نور الله ضیاعهم و لکن کان هذه الاحادیث
 من تقریرات الرواة فان رأیت لا ضمیم فی عباراتها فهو من الرواة لا نفهم کأول
 علامین فی الکتاب فی انهم معانیه الی حق و عوی می کنند که اکثر غالب قات رواه احادیث
 انحضرت صلی الله علیه و سلم چنین باشد و لیکن مقصود است که احیاناً اشتباه از ایشان صدور
 یافت و محتمل است که راوی تقدیر انحضرت بعد یقینیده بود و باز با اشتباه عکس آن نقل کرده اند
 و اما اشخاص بن عوی پیام داود جفیه یافروغی عظم که بامت تو امر شریف صدور

یافته ممنوع است این را بعد از ثبوت آن دانستند و آنی که در آن ذکر اگر بر اقرآت خود ارام اهل حق میخوانند پس
 بلاشک شبیه باظهار کار خود قاطبه عین بود و الهی خود بود و کامر عیسی مرده
 و اما السادس پس مقصود صدقه رضی الله عنهما از ترتیب این مقدمات که مبنای آن
 متفق علیه فریقین است چنانچه بارها گذشت و در خصوص این ایام بروایت کار محمد بن محمد
 سید جمال الدین در روضه الاحباب شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب ثابت بالسته آثار آن میر
 شد که چون ابو بکر صدیق تا کیه شریف می محراب رفت و مقام امامت از جناب اقدس خاتم
 النبیین خالی دید آبی سر و از دل کرم بر کشید و بر زمین افتاد و تمامی حضار ناله و مصیبتا بلند
 کردند و شور قیامت برخاست الی آخر القصه همان بود که مردم فال بد نریند و رفتن بسقیفه بعید
 اطلاع حقیقت حال مثل شغل بودن اهل بیت غسل شریف عین در دینی بوده زیرا که در
 مقامات آئینه تفصیل هر چه تا متر خواهی هست انشاء الله تعالی که از جنازه شریف گزینا و زنی کرد
 مگر اکابر مهاجرین و اربابا بر اشد ضرورت بجهت سبب سقیفه برده اند چنانچه ابو حاتم بسنی نیز
 صحیح خویش آورده و از عبارت فضلاء شیعه که اصل تاریخ طبری از عمر خویش بعینه در عباس فارس
 نقل کرده اند واضح خواهد شد که غسل و کفن و تعیین موضع دفن همه بعد تجویز و اهتمام اهل الصدیقین
 واقع شده و اما السابع پس چون خروج شریف بر آغا از آخرین صبح روز وفات
 وقت نجات از اغمار و میبشوی بود که بفضل فی مقام و بر روایت صاحب جرحه ان از دست
 مرض نجات یافت که نماز صبح در مسجد گزارد و خطبه طویل خواند زنان اهل بیت بالیقین هستند
 که نندرسند تا آنکه بویهای خود را شانه زدند و سر مه در شپها کشیدند با قضیه لم یخرج
 ثلثا من فانی ندارد چه روز دوشنبه روز چهارم از امامت صدیق تعیین یکم جمعه بدان فقه
 بوده یکی در ابوابی قول نسب حدیث صدیق متعارض منماید و جواش بقضای مدلول
 عبارات بعضی از شرح بخاری مثل غایه التوضیح و عمدة القاریان هیچ میتوان گفت که ابتدای این

ایام نشسته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شان آن خروج فرموده از وقتی باشد که آنجناب
روز شنبه در نماز پیشین میباید یا بین الاصلی و مسجد آمد و این مجاز و محاورت مردم کثیر الوقوع است
که اگر زیاده مطالعات کتاب باشد از نماز جمعه تا صبح یکشنبه ترک نماید و وقت چاشت از دنیا میفرات
فرماید و حکایت عالیشان گویند که روز مطالعات کتاب و ده پس محصل روایت انس بطریق نقل مجلسی که
بَخْرَجْنَا وَابْنُ بَكْرِ يَصْلِي الْيَوْمَ لَنَا بِطُورِ كُنَا يَكُنْ أَنْتَ رَسُولَ خَدِصَاصِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَوْز
امامت با مردم نموده و ابوبکر بجای آن سرور امامت میکرد و العنيد ذلک من اهل حمله
واما الش من پس دعوی تناقض و اجمال تفصیل بخیر از مجلسی امامیه کار دیگری نیست
مراد از اشاره بهت دم الی بکر همان اشاره است که در روایت آخر فصل مردمی شده
یعنی بعد پرده برداشتن ابوبکر صدیق بجان خروج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شان نماز
باز پس آمد و حضرت پیغمبر صلعم تقدم او اشاره فرموده فَيَنْطَلِقُ كَالْجَالِ الْفَصِيلِ شَائِدْ زَوْلًا بَابًا
مجلسی آیت قرآنی که تعلق بقصد حضرت کرده و از بعضی از آن تنهایی آنجناب از برخی همراهی ال
آن عالی قیاب الی غیر ذلک من الامور معلوم میشود چنانچه مفسرین حفاظ قرآن مجید ستر نیست نیز
متناقض باشد فاعْتَدُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ وَخَفَى نَمَانْدَ كَقَوْلِ بَعْضِ رِصَاحٍ بِرَوَايَاتِ حَدِيثِ بَعْضِ
حجاب که در نظر ابیج منظر می تر از منظر شریف نبوی نمود چنانکه مجلسی در جبار آورده علی الظاهر
بر آنست که مثلاً فاعلمین صدواقده باشند یا بنظر اتفاق و بسط او نظر کرده باشند و غالب کمال
مجلسی در مثال این روایات که بمعنی شرح نزد محدثین است کما لا يخفى علی من طالع شروح
الصحيح وغيرهما استخرج المشكوك في القاري بمعنى رفع من حمل نموده و در مخطوطه افتاده و اما
اقتباس برین سطور سابق لاسم که قصه روایت عبید الله و عبید الله مع و وقت واحد بوده باشد
مدعی تناقض را چنانچه گذشت لازم که حد زمان ثابت فرماید تا بجهت حضور و غیبت در وقت واحد
تناقض لازم آید درین ایام این قصه در دو وقت وقوع یافته و از جمع روایات واضح نمی شود که دو قصه

روایت عبید الله مقدم بر واقع روایت عبد الله از معصوم و این را تبرعاً بدو دلیل ثابت
میکنم اما اولاً پس بداند که در حدیث عبید الله مرویست که چون فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله
بیام امامت نزد ابوبکر صدیق آورد و فاروق را گفت تو امام شو پس معلوم شد که هنوز
انکار امامت عمر از انصار و صلح با کیدات مرقوم الصدور نباشد بود و الا خلافت غیر
صلی الله علیه و آله و سلم با اینجهت شد و لازم می آید و هنوز مستبعد و اما ثانیاً پس لفظ غیر
الله علیه و آله و سلم روایت عبد الله از معصوم که مجلسی نیز آورده و اتفاق محدثین بر آن
واقع شده مبرور امن یصلی بالناکس است و آن مقتضی تفرامامت ابوبکر صدیق قبل از صد
این امرست و لازم می آید که حکم امامت بر فرد منتهی باشد و قد عرف بطلان کلام
مذهبی لفریقین باجماعی که محصوریم که درین روایت عمومی تناقض چهره می داشته
باشد با خدا یا مگر زعم مجلسی است که در روایات اهل حق غیر از یک باب نماز و انهم لفظ من
یصلی بالناکس شریف لغاذا نیافته و این ضلالت و ابیج و وائی علاج نمی توان کرد و من یقبله
من بعد الله افلا نکرون عجب از فاضل مجلسی که عمومی تناقض درین موکره بودنی
توجه بعد از نزول تسلیم انچه نقل کرده و یا فدرائی آغاز نموده در مبطوط مضبوط گشت بنماید و اتحاد
کتاب خود را که در هیچ بابی از تعارض و تناقض نیست ملاحظه می نماید که قطره و تریه
با عتراف امام عظیم طوسی زیاده بر پنج هزار حدیث متعارض و تناقض در ابواب است و او
و آیزر علانی کبار امامیه مستبعد بودن تا و یلائش نص می نمایند که گفت فی صدیکه لا و یق
اینهم مجلسی مجزیه از تریات خویش درین نمی جنبند و از نفوات خجسته با اتباع شریفی نص می
منی گزیده عبارت امام عظیم او علی نقل صاحب الفوائد المذنبه این است حتی ان با کلمین
الوفقه لا یسئل الا و جئت العلماء من الطائفة المختلفة فی مسائل منه او مسئله
مفتاونه الفتاوی و قد ذکر ما و رده عنهم علیهم السلام من الکتاب

الخلفه التي تحض الفقه في كتابي المعروف بالاسم اعتباراً في كتابي قد نيب
 الحكم ما يزيد على خمسة آلاف حديث قد ذكر في أكثرها اختلاف المطائفة
 في العمل بما و ذلك أشهر من أن يخفى انتهى بالفظاه بل لا أرتفع منوده سوء طاهر گردد که توحید
 ابری سبحانه و تعالی عما یقولون علی کثیر از عزم امامیه و احادیث ائمه علیهم السلام مختلفه
 شدید است حتی که جمیع ساجانه بمنی العباد و تلمذ تبیین عرض و طویش نیست مانند آن
 و برخالی بودن اعلی و غش معاذ الله علی غیر ذلک من الکفر الصریح نیز مروت
 چنانچه در سابق اشارتی بآن نموده ام و مازده اینکه صاحب ثانی در حق هشام که اینهمه
 کفر ضلال از معتقدات وی بوده میفرماید کان من اجله احکام لا حکم جعفر
 الصادق علیه السلام هو کما فی الله عنه استقادم سائل التوحید من حضرت علی علیه
 السلام باجماع اهل اصفاف مخفی نیست که قول بید و عین ساق مانند آن که در قرآن و حدیث وارد است
 و آنرا مجهول الکلیف استن خیر می گیری است تا اینکه محمد بن از ائمه مدعی رنرم کشیری جابجاء و
 بخلاف این کفریات که ائمه با و صف اخلاق کریم در کفر و تضلیل ائمه امامیه و قیقه فرونگی هستند
 باجماع چون عشاوه عصبت و عناد بر طبر بصریت علم الهدی مجلسی جالیسی و غیر هم فقیده فاضل
 تعارض احادیث فرعی ائمه را ندیده دعوی آن لاعن دراک و شعور در روایات امامت
 صدیق نموده بعد از رد اجمالی برو عاوی و سخره ایشان میخاهیم که بر مثال از تعارض و تضاد
 روایات قوم که پیش از حصار و خزانه خاطر محفوظ دارم برای نشاط سامعین و نظار و بساط
 اولی لا بصار کتفا نمایم پس باینکه اگر کسی روایات شان نزول آیات سورم هل انی
 که در حق حضرت امیر و جناب سیده حسین و فضه کثیر ایشان در تفسیر اهل بیت و فرات ابن
 ابراهیم و مجمع البیان تفسیر صاع و علوی و صابر و عالی و کاشانی و جبر جانی و رازی و تالیفات
 مغری و امانی و سنج و مثال آن مروت جمع کند سر خود را بدیوار حیرت خواهد زد و تکیه

مجلسی و جالسی و قدماى ایشان البته حکم بوضع اصل آن هم خواهد کرد و در اینجا بعضی از آن اختلافات است
 تطراد و بعضی را بالذات ذکر کنم **تین اختلاف** درین است که چون چنین بعضی اند عجمیها
 شدند و حضرت امیر و فاطمه زهرا و کثیر مذکور سه روزه نذر بیت حصول شفا بر خود واجب گوانید
 آیا این نذر تعلیم و تلقین و حج عرب ز صحابه کبار مثل صدیق و فاروق بود که همراه جناب مصطفی صلعم
 برای عیادت شدند چنانچه در کشف الغمّه با طهارت ترجمین بخارود و مجمع البیان و دیگر تفاسیر است
 با فقط بگفته فاروق که **کَمَا يَظْهَرُ مِنْ تَفْسِيرِ قُرْآنِ بَرَاءَتِهِمْ** یا با بر شریف آنحضرت
 علیه و آله و سلم چنانچه از مطالعۀ جرجانی طاسری شود یا مضمون نذر بطور کشن و الهام و نقل
 مرتضوی بخند که **كَمَا فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ الَّتِي رَوَاهَا فَضْلُ بْنُ شاذَانَ** **اختلاف**
ووم آنکه حسین هم شریک این نذر بودند که **كَمَا هُوَ مُدْلَوٌّ بِبَعْضِ الرِّوَايَاتِ الَّتِي**
رَوَى الشَّيْخُ فِي الْأَمْرَانِ فِي الْحَلِيسِ الرَّابِعِ وَالْأَرْبَعِينَ یا نه بودند چنانکه برخی از قرائن و بعضی
 از احادیث بآن شعر است زیرا که از ملاحظۀ آن آیات ثابت میگردد که نقطه سه قرصان جوین
 سه بزرگ هر روز نخته می شد و همین سه صدای خود را در راه خدا میدادند **اختلاف سوم**
 آنکه سه صاع جواز یهودی فرض گرفتند یا با جرت غزل صد یا موزد آب و این بخاستن که
 از حضرت امیر از شام تا صبح اتفاق افتاد و این سه صاع از عطیات نبوی بود که روزی طی زبارت
 آنحضرت صلعم جناب امیر و فاطمه زهرا و جاریه ایشان حاضر شدند و وقت رخصت هر یکی اصاعی از
 طعام بخشید که **أَفْضَلُ فِي الْجَارِ** **اختلاف چهارم** آنکه جناب بنده در غزل صوف شریک
 حضرت امیر بودند یا نه مقتضای آنکه از احادیث اول است بلکه استقلال فاطمه زهرا علیها السلام
 کما فی الامکان و غیره و خطوط و آیات خرابانی **اختلاف پنجم** آنکه غذا در وقت طهارت بود
 مدلول آنکه هر سه روزه سه قرصان مذکور می نختند و دیگر هیچ یا سه قرص روزی بر جناب منبر
 صلی الله علیه و آله و سلم فرض گرفتند کما فی شرح الجواهر و بعضی از احادیث بخلاف آن ناظر است

اختلافات
 درین است که
 چون چنین
 بعضی اند

که حریره بود فقط و جمعی غذای دیگر روایت می کنند چنانچه از تفاسیر و بحار الانوار ظاهر است و محبت
 اهل بیت علیهم السلام و عدم الف و الف الشبان اطعماهما ی رکنانک و غذای گوناگون و ضیق سحاش
 و ذکر معا و تقضی همین است که از اینک امیش بود و هرگاه خلفای شمه با عترت اکابر عسلائی
 طائفه کما یظهر من تصنیفات الشیخ المصنفی مثل الشافعی و محمد بن الحنفی کمال
 زهد بکسند و او ترفه و تملذ و نهند و مردم آن زمان بجایه دو کاسه نان خوش و بر روی فاروق
 که در یکی سفیدی و در دیگری زردی پیخته ماکیان بود و تغیر شوند چنانچه حجة الاسلام و صاحب
 خیر البحار می اشال و در اسفار معتمده آورده اند قما ظنک یا هلبیت النبوة اختلاف
 ششم آنکه چون اهل اسکینی بر دروازه آمد و از گرسنگی خویش خبر داد حضرت امیر سفیر
 او بجناب سیده و اشعار نظم نمود چنانچه در تفسیر جرجا و صحیفه المتقین است یا در شهر چنانچه در رویا
 دیگر است اختلاف هفتم آنکه جواب سیده النساء بر طبق سوال منظوم بود یا منثور
 کما مر آنف اختلاف هشتم آنکه جناب سالت ابی سلمی له علیه و آله و سلم
 شریک صحبت بود یا در غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این بنا را و خاوت بمنصه ظهور سیده نقل
 صاحب کشف الغم و روایت فلت ززد بن بیج التفات باقل دارد و روایت دیگر ششم
 اختلاف نهم آنکه سیده فور مسکین و یتیم و اسیر بی هم آمدند یا این اتمه غیر از اینست وقوع
 نیافته حدیث جعفر و تفسیر اهل بیت با او بلندند امید بلکه محبت و ذاب سالتین خبر بکوفت افطار
 نبود و روایت صاحب قبایل و غیره که ائمه اهل بیت و شبست و پنجم ذمی الحجه واقع شد و نزول سوره
 اهل تی در روز شبست بم این است تا سید آن بکند و احادیث دیگر اقتضای آن می نماید که روز
 اول مسکینی وقت افطار آمد و روز دوم یتیمی حلقه بر روز و روز سوم اسیر سوال کرد و هر سه روز
 باین هر سه بزرگ سیر و هر آن چوین می بخشیدند و بخوردن قطرات آب قناعت می کردند
 و خنجران نیز گرسنه و تشنه اختلاف دهم آنکه ائمه مسکین و یتیم و اسیر

بر نفوس مقدسه بجز و بختن حرره و غیره بود یا بعد از آنکه از نماز مغرب و تعقیبات فراغت یافته و ستاره
 خوان کشیدند و خواستند که دست لطعام دراز کنند منطوق بنده می از احادیث مهلت است
 که ما فی املا الصدوق و مقصود بعضی عدم آن اختلاف یا زوهم در محبت سالکین است
 که این بزرگان از نماز مغرب متعلقا تشریف فرام شده بودند یا قبل از آن چنانچه روایات بعضی از او
 و ال بر است زیرا که طنج غذا البته قبل از آمدن وقت مغرب خواهد بود که ما هو موضح
 فی بعض الروایات که شیخ الصدوق بن تقدیر یکم بجز طنج بخشید باشند قبلت آمدن وقت
 سالکین لازم آمد و آن سنائی بعدیت اختلاف و زوهم آنکه انبیا و مجتاهین
 بعد طنج عجم بود و کما المشهور یا قبل از آن چنانچه روایت ابن عباس و صحیفه الثقلین است اختلاف
 نیز و هم آنکه حضرت امیر هر روز سفارش یکی از مسکین و یم و امیر هر روز و جناب سید
 شریا تظلمه انشا فرمود چنانچه مطالع الایمانی بر آن گواه است یا این سفارش یک روز پس از چنانچه
 روایات دیگر آن بان ناظر است و فریضه عقیده نیز می دان اختلاف چار و هم آنکه
 جمعی مثل کاشانی نقل کنند که جناب فاطمه زهرا تا هر سه روز پنج قرص می بخت و ابتداء عطا
 جناب امیر می بود و دیگران بعضی هر چهار تن بدیدن سخامی او بی آنکه نوبت بسفارش مرقه بعد او
 رسد و جناب فاطمه نیز هر روز سوم فرماید که دست من نبحر جرح شده از آسیا گردانیدن و
 جز یک صاع نرو من صیر می مانده و فرزندان از غایت گرسنگی جان آیدند خداوند ائمه ایشان را
 صنایع مکرر کافی منجیقین دست از حصه می خویش برید هستند و روایاتی که دلالت بر بختن
 یا استقراض سه قرص عدم شرکت چندین ارد قبل از زن شارق رفت و طائفه روستا می یابند
 که فضیله نیز هر روز یا بر سبیل عدلیت قوت هر روزه طیار می کرد اختلاف یا زوهم آنکه
 بعضی از احادیث ال برین است که حضرت امیر سه صاع حوراک بفرموده است و هم سیده بود و در
 کشید و مدلول پاره اخبار آنست که خاتون جنت یا فضیله نیز درین مهلت و شفقت بودند و جناب

مرصعه و قد عرفت انما اختلاف شام و حم آنکه طایفه گفته اند که از ملت جو حری
 پنجه بودند و سکین با تمام خمپسند پس از ملت دیگر طعامی دیگر است کردند و به قیمی دانند با رنگ
 باقی را همان شخت بند و سیری را که از اهل شرک بود و حاله فرمودند و معارضات این با تباکند
 و تازه تر اینکه جناب قدس الهی هر روز حضرت جبرئیل را در لباس سکین و نیمه و اسیر برانجام
 میفرستاد و قلیه بران رفته اند که فرشته دیگر بود چنانچه از کتاب مخری دانند او را
 می شود و بر هر تقدیر ظاهر روایات کتب امامیه مثل تفسیر کاشانی و غیره که اسیر از مشرکین بود
 جبرئیل ایان میخاشد و دعوی تلبس این ملائکه مقربین و مثل ایشان بصورت مشرکین نمک
 جراحته باشد اختلاف معتد هم آنکه در روز توالی بی طعام روزه داشتند
 یا یک روز فقط کما هو الظاهر بعضی از روایات باول نظر میکند و بعضی نظریه اختلاف
 هم آنکه طریق ایثار چه بود بعضی گویند که هر تن در یک وقت خوف و شبت الهی دست از
 طعام برداشتند بعضی باین ترتیب گفته اند که اول حضرت امیر تحقیقا باز جناب سیده باز گشته
 سماء بفضله تعلیه و از روایات قومی از قدما می امامیه بشود رسد که مؤثر جناب پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم بود و حضرت امیر درین ایثار امتثال آنحضرت مینمود و همچنین جناب سیده کما نقل
 المجلس فی البحار و از تقریر جمعی دریافت میشود که مقصود اهل بیت نبشیدن قرص اول بود چنانکه
 و دعای این بزرگان متوجه خود هستند که کافات دعا او بکنند لیکن معلوم نیست که بعد از یافتن
 نان سوم سائل دعا کرده و بوقت ایشان کما هو الظاهر بیان نموده با این بزرگان او را منع
 فرمودند اختلاف نوزدهم آنکه پنجه سکین و نیمه و اسیر عنایت فرمودند همان
 قرصهای نان جوین با حلوا و غیره بود که بجه حال در خانه خفتند کما فی کثر الروایات
 و بعضی از اعاذین بجا و تراجم آن نیست که شریعی بود که بصیافت از خانه حذف نمید
 اختلاف بیستم آنکه محبت سائین تر قریب فرانی بود کما هو المشهور یا بعنوان دیگر مثل تقدم

یقیم بر همه چنانچه بناظرین بکار و غیر آن مستثنی اند که حضرت امیر حصه خود را که از خانه حذفه و تنیاب
 شد زنی را در انبار راه حواله کرد تا ایمان خود را خوراند و در وقت محبت مسکین نیز و بناظرین را
 علیه السلام شهادت مرتبه ایشان را شناساند و فرمود تا جبار سید و از حصه خود گذشت همچنین خادم انجانب
 اسیری تضرع و زاری نمود اختلاف است و کلمه آنکه نفس حدیث را وندی حضرت خاتم
 المرسلین صلعم با امیر المومنین بر طلب قربت بهایع مقدس او قلیل از و روایات که مدیه شریف و
 حکماست **عَنْكَ أَنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى** و روایت تفسیر قرات غیر اودال برین است که حضرت امیر تنها
 بعد از ول آیات فور انجانبه بعضی از انصار قدم رنجه کرد و دیناری بر سبیل قرض از وی در دست
 او نصف مال خود را بر انجانب حلال فرمود حضرت امیر فقط دیناری بطوریند کور گرفته و انبار راه
 بمقداد بخشید بحکم آنکه وی از چار روز گذشته بود و تخالف این روایات با هم دیگر کاشمیر
 رابعه النهار است زیرا که اول این قبلیت بعدیت استبه متع الا اجتماع است کالانجمن دوم و
 اگر سنگه مقداد از مدت چار روز یا نصف سودگی او با تمامی اهل و عیال از انبار خرمای عجب
 بنوی حمل الله علیه و آله و سلم که بطریق مثل مشهور هم خرد و هم ثواب بود هرگز مقبول نمی شود مستبعد
 بلکه محال است که این قسم بعد الطیف را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیده و دستا عنایت فرماید
 نخورند و از اگر سنگه جان سلامت نبرد سوم است متراض منقوضی بعد از انجمن خرمای
 آسودگی تمامی اهل عیت بلا ضرورت بطریقه بن نشین نمی گردد وجه چهارم آنکه وسعت رزق تا چند روز
 برای این بزرگان بلکه مسایگان ایشان نیز از احادیث اضع میشود و کما هو منقول فی البحار
وَالظَّاهِرُ أَنَّ هَذَا مِنْ حَاوِسِّ عِلْمِ مَا قَالَ لَا دَسْتَانِ اختلاف است و سوم
 آنکه جبرئیل امین بعد از آسودگی ایلست سوره بل اتی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 و سلم نازل نمود یا در عین شمه او که سنگه و بقراری مال برخی مثل روایت داوودی
 در جراح اول است و مفاد برخی ثانی اختلاف است و سوم آنکه خبریکه این است

خیر الانام علیه وعلیهم التحية والسلام وفضله کثیر بخوردنش آسودند جبرئیل علیه السلام ز دار السلام
 آورده بود یا از مشقت خود بجهت و جهت تمام مثل نان جوین تحصیل کرده بودند مقتضای محضی از روایا
 که در تفسیر صافی است اول است فحوائی روایت قطب الدین راوندی در کتابش که اگر آنکه
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در آن ایام از چهار روز سنگت شکم مبارک است به بوس
 با جناب ترکتوبانغ مقداد است در نیمه فرمود و چیزی از خربا در انجانیافت پسترا شاد و
 که امی علی ابن سید را بگیر و بسوی این رخ خربا برو و اشاره نمود و یکی ازین در خربا و بگو که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من از تو طلب میاید چون پام بد رخست رسید میوه دارد و چشمت
 امیر رحیم و نوزاد حضرت صلعم آورد با هم تناول فرمودند و برای مقداد و اهل عیال و حسین و فاطمه
 علیه السلام آوردند اختلاف است و چهارم آنکه سوره ال فاتی بعد خوردن آمده
 منزل کهن السما بود یا قبل از آن بر شق اول بلا مهلت بود یا بعد از آنکه امام حسین محبوب
 زوال بن نعمت عظمی علیه کسب شد تفصیل این اجمال و توضیح این مقال آنکه چون حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم حسین را که از مرید گرسنگی بجان آمده بودند تسخیر یافت و سخت ملول
 شد حضرت جبرئیل بلا مهلت در رسیده و قلابی مرصع بدو بآبوت برآورد و عراق بطریق
 ارمغان آورد که راحه آن رواج باز از شک زعفران می شکست و از لطافت ذائقه اش
 بهترین انواع طعام و نیاید کان خجسته نشست پس همه بزرگان با اتفاق خوردند و بخوبی
 آسودند و لقمه از آن کمتر نشد و تقارن این حال امام حسین از خانه بیرون برآمد و باره از آن بانج
 همراه داشتند و نه بود و بعد از استتمام آن زبان سوال کشود امام حسین است و در آن
 تا باره عراق را در پیش گذارد که بکنا گاه حضرت روح الامین بعبادت تمام در رسید و آن
 استخوان از دست او بستم و قلاب آسمان بر وجه ختم المرسلین صلعم فرمود اگر حسین انجکت
 نکرده ای بن نعمت بطنها با و صفا سودگی بل بهیت تا قیام قیامت ایشان باقی ماند پس آیت

کریمه یونون بالذکر و یخافون یوما کان شمس مسطرا و یطغون الطعام علی حین
 منکینا و یتیمنا و یتیمنا الی اخرها نازل شد هذا ما نقل فی الصافی و صحیفه المبین
 و غیرها و مقتضای روایات دیگران بخلاف آنست اختلاف بست و نیم کلمه
 سوای اینست اگر کسی ز اهل بیان سببند سکینی و یتیمی و اسیری و در مدته العمر بغیر خود ایشان کند
 مورد این آیات کریمه تواند شد کما و اه الفی استاذ الکلبینی فی تفسیریه یا مرتبه انوار و محبت
 صد و نوا بیان بالغیب فائق از ایشان این بزرگان تواند شد چنانچه بعضی از عبارات لغت
 رساله اشعاری بران دارد و ستعرف ان من الله تعالی یا آنکه مرتبه ایشان را در تفسیرین
 بزرگان تخصیص یافته کما فی بعض الکتاب کلامیه و البحار و ترجمه با آنکه جمعی از ایشان
 تفوه می کنند که اگر چنین مروت و سخا و انوار و اتقا از کسی گیر نخله صحابه در زیادت براسی او هم
 مثل سوره اهل تی پیرایه و رود در سبک شید و اذ لکس فلیکس و ین مقام خبر آنکه علمای امامیه
 بگویند که سوره اهل تی با خصوص آیات معلومه چند باری یکی در وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و یک در وقت نزول صحیفه فاطمه باز در اوقات دیگر امیه نزول جلال یافته جوابی مدعی شده
 نیست و این معنی بر اصول امامیه متبعاد می ندارد چنانکه بناظرین این اوراق پوشیده نمی نماند
 بخلاف آنکه صاحب رساله ضعیفیه نسبت بعضی از بزرگان سنی به تفوه شده و گفته اند که اگر بگویند
 چنانچه نسخ متحررین شده است نزول آن نیز مرتین واقع شد یکی در وقت پیغمبر خاتم صلعم و یک در
 وقت ضعیفه ثانی فاقربا یا جمله اگر تمامی و آیات امامیه ین یک قصه همه کتب اختلافات عجیب
 تعارض و تناقضهای عریض باید بر آنچه ذکر کردم محسوس شود و نه از این روایات بهم سبب حصول
 اربعه است متکفل باین نیست و بر آنچه گفتا کردم بر اهل بصیرت موجب شخیزه اذمان است
 و اگر تناقضات مرویات این طائفه در امور دیگر مثل واقعه نزول و انقضا باز آسمان بهم رسید
 و سیلاح بعضی از کافران که قتلش بر دست مردان اتفاق افتاد و الفقا در واقع شاخ و خست

خرابا یا قاش سبب خمر برده بود که بمجره نبوی در صورت خود ظهور نمود یا دیگر که در بخت و سبب ترمی شود
 و مقصود این فصل که قتل موده فاسده تقریر ثانی است یعنی شریف علم الهدی که بر نقل فاضل شری
 و مجالس المؤمنین شناسد و هزار مجلد از مقروآت مصنفات محفوظات بعد از وفات خویش در کتبخانه
 یادگار گذاشته و زندگی هشتاد سال یافته و کتابی از مصنفات است که بنام ثانی ملقب است
 از دست خود پس ناچار بعد از اگر اجماع و بقیه اخلاط رویه و انجیره سود او بطلانید و از اهل نهام
 و گویم که آنچه شریف مرتضی گفته که بر تقدیر عدم عزال بود که وقوع اختلاف قرار
 آنحضرت صلعم که از ابتدای تلاوت ابو بکر بوده یا انتهای آن یعنی میگرد و جوابش آنکه اگر مراد از
 آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن نماز خود امام شد و ابو بکر صدیق بجایش برقرار شد
 چنانچه از روایات منقوله مجلسی در بحار و اوضح تر است مذهب اکثری از محدثین و متقدمین همین است
 و در بعضی حفاظ شیخ شهاب الدین بن حجر عسقلانی و ملا علی قاری و دیگر بزرگان از متحققین تنفیج آن کرده
 و بتائید آن پرداخته پس مسلم است لیکن ازین امر سلب امتش بر اصحاب لازم نمی آید و مخفی نماند که
 مقصود اهل سنت عموماً و خصوصاً از ذکر اخبار نماز ابو بکر صدیق این معنی نیست که امامت او بیاد
 برای جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نمایند چنانکه حضرات امامیه از ذکر فضائل انصوری
 و دلائل امتش پیش نظر دارند و این مکنونات قلبیه ایشان آخر بر صفحات السنه محدثین رواه با
 مفسرین جلوه ظهور می یابد بحکم عرفت مؤخره کما یقیناً با جمله دعای قدیمی امامیه از روایت
 خروج شریف میا و یا بنی الرطین که سلب امت صدیق بر سببی است ثبوت نه بیوت آنچه
 به ثبوت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صدیق بازن پس بخشد و خود امام شد و او بکبر میگفت بواسطه
 بکبر او مردم بر افعال شریف اطلاع می یافتند باید دعای امامیه بطبیق و تنبی و حقیقه مؤید دعای
 سنت است که آن نیابت ابو بکر صدیق است و اگر مراد آنست که صدیق مغرول فرمود و از آن باز
 تقریر بر امتش بر سایر اصحاب نمود پس مذهب و احادیث صحاح است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح روا

دو شبانه پوره بر داشت و از مشاهد امامت صدیق و اقداسی اصحاب و عقباء و اتفاق کلمه اسلام
 خوش وقت شد و بسم کرد و حکایت گرفت هرگاه علاوه بر این عین امامت صدیق قائل تبعه و این قصه بود
 چنانچه شریف صحیح بخاری و واضح می شود قال الشيخ جلال الدين السيوطي في التوشيح عند قول
 الراوي عن نبيك قد اختلفت الروايات هل كان النبي صلى الله عليه وسلم
 في هذه الصلوة اماما او مأموما فمن الناس من يجمع بالتعدد ومنهم من يفتح
 رواية انه كان اماما لان ابا معوية اخفظ في حديثه لا عمن من غيرهم ولا بن
 ماجة فابندك النبي صلى الله عليه وسلم القرأة من حيث انتهى ابو بكر رضي
 پس تقریر فاضل ثانی چگونه بر ایشان وارد خواهد شد چه آنهامی توانند گفت که وقوع اختلاف
 ابتدای قرائت انتهای آن روقت دیگر بوده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آن زمان امامت فرموده
 در وقتیکه ابوبکر صدیق امامت نموده و سجده که درین مقام که علما ابوبکر غزل صدیق اند
 بغضای بعضی از افادات مجتهدین مایه رساله ضعیفه و متقصنا قول بزرگان معمر عدد و شوبسب
 خیر که خدا خواهد نه خمیر مایه دو کان شیشه گرنگ است و دلیل دیگر برای امامت فضل الصدیقین هم
 رسید بیا نشین سبیل ایجاز آنکه مجلسی خاتمه المحدثین شیعه آنچه گفته دلیل نیست که با امامت ابوبکر
 امر نبوی را ایضا پذیرفته بود چنانچه تفصیل و استی عدمای امامیه تصریح شریف ثانی گام و نحو
 غزل صدیق می نمایند و بسیار از محدثین طائفه این غزل را مثل و اتعذر ستاد ابوبکر صدیق
 برای تلاوت سوره برات میدادند و بگویند که مقصود تنگی بر علیه الصلوة والسلام از مر و ابابکر صلی
 بانا تسبیح خلیفه اول بود و کمالیج من الجار ایضا پس یافت شد که صد و امر مذکور بر جا
 خود ثابت است اکنون بدلیل که زوال این امامت از ابوبکر صدیق در شمس و مرض آنحضرت صلی
 الله علیه و آله وسلم نایب ثابت باید کردند و رفتی که احتجاب حقیقی از مرض بهم رسید و با ستان اصحاب
 تشریف داد و این تسبیح را بعد منهم کائنات من کان چه دانستی که مخالف با وصف کذب افترا که

از ذرات مذہب دست در انبات امامت حضرت امیر وقت استند و مرضی شریعت بر سر نگذرد
 بحیر حکم که شریف مرضی در سخن بازی خویش چنان منکشت که امور بدیهه که درین فصل باید و مردم ندانند
 حکم امور نظریه پیدا کرد با وصف لغزشها و اغلاط بی انتہا درین بحث و احدی مع قطع النظر عن اغلاط
 و نہوات وقت فی کتابہ المسمی الشافی کاوشان نمون غیر متناہیہ حضرات ماسیہ و العجلم اللہ
 تعالیٰ و اند بلکہ این تہمت اندمہ جناب امیر المؤمنین نہادہ اند کما مر التالیہ الاشارہ ویدل علیہ
 کلام الفاضل القسری فی مجالس من بعد التماس است که اگر سماعین باطنین و اوراق این
 تشنیعات ابرو ترش کنند و سرکہ بر و مانند و از ملاحظہ تقریرات فقیہ تعلید صاحب صوارم نہانند
 کہ چنین فاضل جلیل القدر عظیم الشان رفیع المنزلہ منبع المکان را السبغات نسبت کردن بہ تبصیر
 انصاف نمودن و راہ منتساف نمودن است چہ از کلام با فنی و جزو و مثال ایشان از کما بر
 سنیان علی نقلہ اجمالی ظاہر میگردد کہ ریاست علوم ادیبہ و حدیث و تفسیر و دیگر فنون از حقیر
 اصول بذاتش شتمی می شود و در وقت خویش مروج مذہب سبعہ بوده و اجماع ایشان بر سبب
 قدر و رفعت ذکرش انعقاد یافته فقیر کم مایہ بخوابش خواهد گفت کہ ہر چند استثنائہ مومن
 جالیسی نظم و فریاد مقلدین او از سہام تشنیعات علامہ و علوم نورانیہ مرقومہ و این ہجمن
 درباره شریف ثانی در باب الارای لغایت متین استوار نماید بلکہ قلوب ناظرین سماعین باید
 لیکن بعد اندک غور و امعان تلاوت آیت کریمہ **وَ اِنَّ اَوْھَنَ السُّبُوتِ لِسُبُوتِ الْغَیْثِ**
 در حق شان می شاید و لغایت آیزد و توفیقات عکوہر گز مخرج آن نیست کہ احدی از سبب
 سنت در ابطال آن برخیزد بلکہ بجز و نقل فادہ قدیم فاضل جزائری در کتاب الانوار النعمانیہ
 از ہم میرود و این موقوف بر بیان قصہ است کہ طول عرض بسیار دارد لکن بہترین خلاصہ
 عادت مستمر خویش مختصر آن را در مقام می رود بدان کہ علم الہدای قوم بعلت ننگ شمشاد
 یعنی صدوق نامی کہ استاد الاستاد است قابل سہو جناب خاتم النبیین و بعضی از نماز باشد

حاکم بنیاد استغاثه جالسی و مقلدین او از تشنیعات صاحب تحفه و این کترین مثل عبارات از تند باد
 نیست و نابود میگردد و بطریق اولی جواب فاضل جزائری از طرف این قاصر الباع هم جاری نشود زیرا که
 فاضل ثانی با علایق اهل سنت از مذسبین و طلبین بیدارند و کفر و فسق او بحسب عداوت صفات ایشان
 و اهل بیت طاهرین حضرت سید المرسلین صلعم و دیگر مقدمات باطله اش مثل ملحدین حکم نمیشد
 گو شریف اند که در طائفه شیعیه عدیم النظر و معدوم المثال باشند چه جای آنکه او در محبت ائمه
 صدیق رضی الله عنه سهوا ببرد و قضا بخورد و به جای نبود که اطفال دبستان هم بر این خنده
 میزنند و بنیاد تضریر ایشان بگشت میکند و حاشا و کلا که جناب علامه دلموی نور الله مقدر
 و این اقل الانام را در تضاعیف کلام مقصود از تشنیعات ثمانینی تعلی خویش نباشد بلکه مطلوب
 همین است که کسی از ناظرین سامعین بتقریرات عامه فیه پیش مذسب باطل را اختیار نسازد و از
 مذسب حق است بر ندارد و چنانچه جزائری تضریر آن کرده اعجاب است که متنبه جالسی در صهارم
 قصه سیادت ثمانینی را به نظر داشته بنیاد استغاثه خود را بر آن گذاشته و در قضا و اخویش بر ملا
 از لحن بسیار از سادات بلکه جگر پاره مایه امجاد و جناب سیده و حضرت سیدالابرار صلعم در بیغ
 نمی کند و قاضی در مصایب غیش سیدنی را بدتر از سگ داند و فاضل کاشانی در خلاصه المنهج
 عند ابنه ما شتم در ارتکاب گناهی روایت بنماید و دیگر علمای امامیه در کلمات مقدسه مرتضوی که بر
 ترتیب جعفر و فخری جمع کرده اند نقل میکنند **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَطْلَعِ**
اللَّهُ وَإِنْ بَعْدَتْ حِمَّتُهُ وَإِنْ عُدَّ حُجَّتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عَصَةِ اللَّهِ وَإِنْ
قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ باینهمه مؤمن جالسی اهل حق چشم آن را در که اکابر مذسب را بیدار کند و شعر
 گریه مولی زان تر نشین که تو هم در میان ما تلمیذی و فقیری **لِإِصْبَاعَتِ** بر و اما حق
 و جمیع دیگر در باب تشنیعات ثمانینی هم بقید علم می آرد که هر چند شیخ مفید در منامات خویش بر
 تعلیم ثمانینی بیشتر شد چنانچه در کنکول شیخ عاملی منقول است که مرتبه این بشارت کمتر از دعا

صاحب الامر در باب شیخ المشایخ است چه توفیقات آنجناب در بعضی از مقامات اند بر فواید
 روایات کلینی می باشد چنانچه از کتب معتبره هویدا میشود و تفصیل آن بزرگواران صاحب صواعق و
 البریه صاحب نفعه آنرا عشریه میسر و مع ذلک از خواب تابید از فرق بسیار است ابالسه و جاجله
 کما فی البحار و الباسا انبیا و ائمه علیهم السلام تصرفات بشمار کما استعرف نمود و جانشان الله
 تعالی پس امام الاممه و فرد کامل بامید را با عتراف برادر مهین مؤلف که بدعا می حضرت
 امام مهدی در رساله نصرت اخباریه لباس روح پوشید و زندیق گفتن و بی دین ندان
 قرار دادن و زبان کمال طعن و تشنیع در حق او کشادن عین الحاد و زندقه خواهد بود پس فاضل ثانی
 مستحق هر گونه تشنیع و تفضیح بوده باشد و هر چه که رسد از خدا رسد و ما حسن باقی شیخ
 بزرگش نخواهد اهل خرد که نام بزرگان بر شتی بر و او الحمد لله سبحانه اعظم حده و تعالی
 شانه که هر جا سار بادت دشمن میگویم و خار و خاشاک این راه را از دستها اعدا بیا
 میر و بجم غایبه و ابوالی الا بصار نیست انتهاض یکید و دلیل بر استحقاق و لیاقت حضرت ابوبکر
 صدیق که مبراعت ایجاز و اختصار اتفاق افتاد غالباً بر آن کتفا نموده با صول و صول دیگران
 و بر بقیه اقوال دیگر از رساله حضرت مؤلف خود را متوجه میسازم **قوله** و اگر کسی بدین **اقول**
 اینهمه تحالب بصور خیالته خویش است و احقر العباد و السبب عدم مضرت تعرضی بدان
 ضرورت **قوله** بی اعتقاد و اصل چهارم **اقول** جبرانم که اصل پنجم را بخلاف شهید
 ثالث و حقائق و دیگران از علمای خویش اصل چهارم چون گفته مگر آنکه نبوت با توحید یا
 با عدل را که با عتراف کار بر طایفه از منصوصات قرآنی است موخر از آن فهمیده باشند با خدا یا
 شاید محمول بر بدست امام و یا نظر بر خیزانی به بعضی از وجوه خواهد بود لیکن بر اصول طایفه اصل
 الاصول باید گفت اصل چهارم چنانچه روایات اصولی بعبایه گواه بر آنست که بعد از معرفت
 امام و حصول تشیع هیچ صغیره و سیره بد قرع حال نداج نمی یابد کما استون لایا و الیه احوال

اعتقاد قدما می امامیه درباره توحید باری تعالی که سابقا و لاحقا با خدا آن اشارتی نمودم ناگفته
است حال عمل محاکمه که بنا بر این شیعه فرق دیگر در شجره خدایتند و غافلان محض اعتقاد میکنند
بر زبان نیاوردنی باقی ماند نبوت آن بر صور خیالیه و معتقدات مجتهدان امامیه که سزاوارتر به ولایت
و امامت است کدام فلا تفعل قوله چنانچه ترک اسلام را دوست میگویند الی آخره **اقول** بسیار
از احادیث کافی که نزد امامیه در صحت و عدم وقوع تحریف در آن بهتر از قرآن است بر خلاف
این و محو واقع است چنانچه بر باطنین مفتاح مخفی نیست و بمجمله که مامورین باطنها را چون خود
نص صریح فرمودند که اعتقاد با امامت از ضروریات نیست پس حمل احادیث بر کذب یا فراق اصول
از جو از ندارد اگر چه شارحین هوسها بخت خرافتها گفته باشند در نی مقام برین اجمال اکتفا تمام و تفصیل
این مطالب از این خبر و اختتام که در قریب طومانی در آن فائده خواهد بود و ناظرین و ساسین بسبب عدم تامل
خوانند **قوله** غرض اینست **قول** تلف رساله عبارت که از فتح الباری شرح کرانی در ابتدای اوقات
خویش قلمی نموده اکثر از معنی در آن نبوده که از جمله احد ثواب بعد از تداو شرعی مراد و جمله لم یزوالوا
مرتدین علی عقابهم مراد آنست و در هیچ حیرت و امواج فکر تم که چون صاحب کلب را رومی صاحب
فتح الباری اشاره و صراحت در همان عبارت رتدا و را بر ترک حقوق و تقصیر از واجبات محمول گرد
باشند از احداث رتدا و شرعی چگونه مراد شوند گرفت لم یزوالوا و ادان چگونه قرا خوانند
داد و بر فرض محال اگر این هر دو بزرگ بجای دیگر تصحیح بخلاف این امر کرده باشند بی نوشتن عبارت
شان کلام در امثال این مطالب کردن و بمرعوم خویش گوی سبقت از رسیدن این سناطه بر
خارج از آنست قانون تصنیف و تالیف است با مجمله اگر مراد از عبارت کرانی و عسقلان همان
عبارت است که در صدر رساله مرقوم شده پس لالت آن بر آنچه مؤلف نموده ممنوع است
لا بدله می قاتله دلیل و اگر بنیاد این قیاس قال عبارات دیگرست پس نقل کردنش از شرح
کرانی و غیره ضرورت این بحث و نظر در آن غور و فکر نمایند و دریابند که بر طبق زعم مؤلف است

یانه و غالب همین است که در فهم عبار بزرگان مرقوم الصدر و مغلطه ما گرفتار شده یا نسخه شرح
 کرمانی و عثمانی نزد اوستقیم نیست کما اعترف به قوله و اینکه از اصد فوائخ اقول درین
 نزدیکی بخوبترین جوهر دریافت شده که ادعا صدق احداث بخلاف خلفای رشدین باین
 جناب میر در هیچ البدا غم نموده و موعود من بعد بودند بدیهی البطلان است و شکر تر
 آنست که این دعوی بر اصول مقرر اهل سنت نمایند معاذا الله من تلک الهویات علایه
 و دعوی ترتب اشد اشرعی بر غصب خلافت امیر المومنین و مخالفت او که از خلفای رشدین بر
 زعم مخالفین صدور یافته نمودن بلکه راه تکفیر و لعن کسی که خلفا را مسلمانان اندیمودن چنانچه
 از جراح طاهرست و قابل اسلام آنها بودن و وقت دارو گیر از اجاث اهل حق ازین دعوی
 قرار کردن باراده تبدیل اطلاق حسنیه از لفظ ارتداد با فشرودن باید گریستن اقص
 و قد عرفت تفصیل با ذیل البیاد کابر هم فیا سبق تا آنکه با عراف شیخ حل و شرح تجربید غیات
 خلفا از غدا ربکه بدخل ایشان در فردوس صدق جنات تجری من تحتها الانهار قابل
 می شوند مع ذلک دعوی موافقت از قبیل بنا فاسد فایست زیرا که بنیادش بر آنست که حساب
 نهایی صحای کبار را مورد مرتدین علی عقاب هم قرار داده و بجاه اعراس از دایره این سخا
 اخراج کرده و هو مالا یرضی به العقل السلیم کما من و استسمع که زانکه البیاد
 و التقریر عند قول المؤلف المحریر کما انض علیه ابن کلا ثلین و بعد تقدیر بر جها
 خود مقرر است که اوجاه الاحمال البطلان استدلال برین وجود احتمال صحیح و عبارت صنادید
 که تقریرین سابق مذکور از استدلال ایشان نامی اشری نیست قوله و نیز اگر خطا کسی
 اقول عبارتیکه از بنیاد نقل فرموده با وصف حد فبعضه از الفاظ تبدیل بعضی بعضی دیگر
 بعد از آن واقع است اول تصحیح آن حرف هم من بعد در این عبارت نش نموده پس اقل کخم
 بدانکه لفظ اواده بعد لفظ جانیا از قلم ساقط شده و لفظ جانیا یعنی شمار اجایا مقابل اوایا هم

کرده و علامت خبره که از یا بیدل است بر آن نوشته من بعد لفظ یقصر را که مشتق از انقصاص بمعنی
 قصاص گرفتن است در مواضع دیگر برده چون عبارت صحیح شد اکنون میگویم که منکر مقابل معروف
 است و معروف بمعنی نیکی و آن عام است از واجب ندب چنانکه در بنای مذکور تصحیح حدیث
 واقع است پس تها بشس که منکر باشد نیز اعم است از آنکه مکروه باشد یا حرام و گناه صغیره باشد
 یا کبیره آری قرآن عبارات و الفاظ را باید دید و بریناسبات آن حل باید کرد ازین است
 که جمعی از شارحین شافعی قاضی عیاض هم برین تمهید تصحیح کرده اند کما لا یغنی فان اراد
 بَعْدَ صَدَقَ هَذَا الْمَعْنَى عَلَى مَا تَدَّادَ أَنَّهُ لَا يَصْدُقُ عَلَى مَنْكِرٍ مِنَ الزَّكَاةِ مِثْلَ الْمَالِكِ
 وَغَيْرِهِ فَهُوَ بِحَالٍ أَنْ لَمْ تَنْطَقْ بِهِ أَخْبَارُ الْفَرِيقَيْنِ وَشَهَادَةُ عَلَيْهِ إِذَا ارْتَضَى تَقْبِيلُ
 أَخْبَارِ الزَّكَاةِ الَّذِي صَدَقَ مِنْهُ هُوَ عَلَى مَا عَرَفْتَ سَابِقًا كَمَا أَنَّهُ رَجَعُ وَرُجُوعُ عَلَى مَا عَرَفْتَ
 الَّذِي كَأَنَّهُ عَلَيْهِ كَذَلِكَ لِحَدَّثَ فِي الدِّينِ وَابْتَدَأَ فِي مِلَّةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ لَا أَنَّهُ
 لَمْ يَكُنْ مَعْرُوفًا فِي الْكِتَابِ لَا فِي السُّنَنِ وَلَا فِي إِجْمَاعِ الْأُمَّةِ فَكُلُّ أَحَدٍ مِنْهَا قَرِيبٌ مِنْ صَدَقَ
 بِإِعْتِبَارِ الْمَعْنَى بَلْ يَصْدُقُ كُلُّ مَنْهَا عَلَى الْآخِرِ مَنْ يَتَدَعَى عَدَمَ صَدَقَ الْأَخْدَانِ
 عَلَى هَذَا الْأَرْتِدَادِ كَيْفَ يَتَدَعَى لِنَصَافٍ لِنَفْسِهِ بَيِّنَ أَيْدِيهِ لَا شَهَادَةَ وَإِنْ أَرَادَ بَعْدَ
 صَدَقَهُ أَنَّهُ لَا يَنْطَبِقُ عَلَى مَنْ أَخْبَارُ الْكُفْرِ الْبَوَاحِ مِثْلَ عِبَادَةِ وَلَا هَتَمَامِ وَارْتِكَابِ
 الشِّرْكِ بَعْدَ تَوْجِيهِ الْمَالِكِ الْعَلَامِ فَيَرْجِعُ حِينَئِذٍ إِلَى الْإِتْفَاقِ قَوْلِهِ وَنَزَلَ بَعْضُ
 طَرَفِ آهَ اقُولُ مَا جَرَى عَجَبٌ أَنَّهُ مَوْلَفٌ غَيْرَ از او عَامِي استبعاد و دلیل بر این فایده
 نمی تواند کرد مخفی نماند که اخبار زکوة بلا ریشه بر او افراد تبدیل و غیره و این را خود بلد و صبیان هم
 فهمید که اگر زید در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زکوة میداد و بعد از آنجا بوقوف کرد یا غیر
 از بعضی از وجهه مخفی اخبار نمود و البته بروی حدیث و تبدیل تغییر بر صادق می آید و همچنین اگر زید
 از اصل سلام رجوع کند بمعنی تبدیل ترشال است تحقیقا المعنی العموم فلیف که در و لفظ تبدیل بعضی

از طرق دلیل عدم صدق احداث برآرد او باشد محجب است که قریب بعید نامند و برین کجروی
نام انصاف باشد **قَالَ كُنْ اِلَهِ نَصْرًا وَهَذَا فَالْظُلْمُ وَالْغِيَاثُ مَا خَذَ اَقُولُ** که
بلکه بصراحت **اَلِ** است الی آخره **اَقُولُ** الکی گفته ایم که دلالت بر تبدیل ساختن امری که قرار یافته
بود ندارد زیرا که امر زکوٰۃ و فرضیت آن و اخذ صدقات امری بود که در ملت اسلامی بلکه در
ادیان سابقه هم قرار یافته بود جفاۃ اعراب آن را تغییر و تبدیل ساختند و بجهت استماع خبر
وفات شریف نرود و غا و غل باختند چنانکه نقلش از مجمع البحرین گذشت مقام حیرت
و استعجاب است که این امور را حضرت مولف بر طاق گذارد و بدعوی منحصر بودن امر مقبر می در
خلافت بلا فصل مقتضوی سر بردارد و این مقدار هم بدش نخله که دعوی قرار یافتن حکمت
جناب امیر افضو است که میان شیعیه و سنی محل تنازع است اما دلیل علی ذینهار نداشت
و حقیقت الامر این است که چون ضعف و رکاکت اوله طائفه خویش بر امامت بلا فصل جناب
امیر نیک و اندیشه بدیسه هم نمی کنند بصراحت چه رسد از نجاء و نفع ترشد که بنیاد تقریر
اثر فاسد و متاع تحریرش غالباً کاسه میداشد **قوله** و از آنچه تبصریح **اَلِ** است **اَقُولُ**
که سیکه حدیث الحوض را برآورد و کفر منطبق میگردد و جماعتی را که نزد محققین در کمال فسق و شتم
بودند بار تعدا شرعی متصف میدانند تواند گفت که درین حدیث خطاب بر و عالم صلعم بعضی از
اصحاب است اگر چه از کبار مهاجرین و انصار باشد یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از
ایشان خوف ارتداد بحکم لای تصور الضلال بعد الیه حاصل نبود الا تنافس و نبوی که از بعض
اصحاب واقع شد کما قال بعض العلماء و این خطاب مخصوص لالت بران ندارد که احدی از
حتی که جفاۃ اعراب من بخند و خند و هم نیز مرتد نشوند منتهای کار جز تنافس چیز دیگر نباشد
مقصود فقیر ازین تقریر آنست که ارباب نظر بخوبی دریابند که مولف رساله بر الزام شان
هم قدرتی ندارد و مقلدین فاضل کرمانی خواهند گفت که تنافس و نبوی زیاده ازین چه

خواب بود که از مالک بن نویره و اتباع و شیعیان او از مقصرین حقوق و سبیلین امور سرزد
 نه بینی که روایات سابقه مقصود ذاتی و مطلوبی این کرده دین فروش دنیا خرمین غربت
 دنیا دوستی نذر بود که زکوة ندادند و عهد یک در وقت اسلام در باب کوة و جسمع و تفویض
 صدقات استند بجه و علم بوفات سرور کائنات صلعم کما یدل علیه استدلایم بالکرمیه ع
 حذ من اموالکم بایستند اینجه بایسته الاولیة تنافس نبوی بود بلکه احداث و ارتداد
 بالمعنی معلوم نیز بود و از اینجا مانند تباشر صیغ صداوق بر صفت ظهور جلوه گر نمود که قول مؤلف
 از احداث ارتداد و مراجع باشد لا محال امر خلافت خواهد بود که خلفای راشدین بخصب آن خفتند
 باطل محض است اول باید که دلیل بر صراحت است نماید باز باین فرخ زفات کشاید قوله و مع
 الخ اقول سرگاه بر عدم وقوع شرک این نص موجود باشد پس تضعیف جواب فاضل کرمانی و محلا
 دستایش جوابیکه خود مؤلف تحریر آن بهادرت فرموده و بعضی از مقدمات در آن فرو
 بر جای خود نباشد و احمد مد علی ذلک قوله سرگاه از احداث الخ اقول اگر مراد از ارتداد
 رجوع از اصل اسلام است پس بر تقدیر شارح کرمانی و صاحب نهضیه و مجمع البحار التبه مراد
 لیکن لازم نمی آید که امر بخصب خلافت مرتضوی که معاذ الذر عجم ما میسر از خلفا
 ثمة ظهور آمد خواهد بود زیرا که تنافس نبوی منحصر در خصب خلافت نیست جماع عرف
 لا نطباقه علی من ینکر الزکوة مستدلین بالقران قائلین بان فرضیتها
 مختصة بزمان سید الانس و الجان ولا یخفی ان عدایة لشار لیلو لالعاندین
 من اهل البغی و العدوان بدیهی کما یدل علیه صحاح الاحادیث بل ظهور
 الذم ان قوله و اگر کسی اقول دلالت صریح بر این حدیث بر خصب خلافت مرتضوی
 و منوع است چه احتمال دارد که این حدیث در مخاطبه زمره انصار صید و یا فتنه باشد چنانکه
 مؤلف بعد ازین خود برگفت که خطاب او بر می باشد چون ابد مخصوص بجناب صدیق

و اتباع و شیع است و حال آنکه مؤلف در مقام مشارالیه مستدل است اختراع انحال و بر
 کفایتی که بخلاف نصبت این همچنان که تو جمعی منعی پیش نیست پس معنوی ازین حدیث آنکه
 ایگروه انصار جهان بیناید که از شما هر چه بر امارت و خلافت صادر خواهد شد و این سرور و رانا
 و خلافت که خاصه منصب قریش است موجب است در روز قیامت خواهد بود و همچنین واقع شد
 که گروه انصار بعد از واقعه سیدالابرار در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد بن عباد را
 بر سنده امارت نشانند و بعد از آنکه انصار بعد از غفلت و لغزش خویش در آن روز که
 منون روز قیامت مورد کریمه آن ذلزاله الساعة شی عظیم توکم ترونها تذهل
 کل مضعه عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس
 سكارى و ما هم بسکاری بود و بر سبب حاصل شباری رسیدند و بحد القیاط جناب
 افضل الصلین و تنبیه فاروق اعظم متنبه گردیدند پس حدیث مذکور مثبت خلافت خلفای
 راشدین باشد نه بسطل خلافت ایشان ضوان الله علیهم جمعین و ایضا با اصول امامیه محتمل
 که جناب امیر و بعضی از اتباع و شیع او مراد باشند که شب هنگام بر سواری دل جناب
 فاطمه زهرا و حسین در بدر گزاشیدند و با وصف نسبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که بارها بصیر سکون امر فرموده خود اسقند که بتفرقی جماعت مشق عصائی سلمین مشغول شوند
 و این قسم احادیث که در آن تذکره از حصص علی الاماره مذکور است در کتب فقهین مروی بطور
 چنانچه بر اطرین مجلدات بجار الاوار مخفی نیست و چون معاذ الله بر روایات امامیه از جناب
 سیده هم ترک وصیت بجهت صنعت مصارعت با عمر فاروق واقع شد چنانچه روایت مجلسی
 و بحسار بر آن شاهد است و از اینجا است که در مجمع البحرین میگوید و مِنْ حَدِيثِ فَاطِمَةَ
 فَأَخَذَتْ سَيْلًا بِدِيْعٍ مَرَّحًا يَلُكُّ إِلَيْهَا لَيْثًا وَ هُمْ تَرَكُوا لَفْظَ بَيْتِ الْفَاطِمَةِ
 قدر بسیار است عاशा جنابها عنی لک و نیز محتمل است که اکثری از مقبولین امامیه

مراد باشند که ستر اشیاء بیند و بروقت موعود و توفیق باب میر شرف حضور نیافتند و مصداق
حاص حقیقه شدند کافی البحار و سبجی تفصیل الشأ الله تعالی و طلیح غیر از کاسه لعیسی خلفا و چرخ
امارت تضاد و شوق و حکومت کوفه و بصیر و چیزی دیگر نبوده باشد و بر عاقل نیز پوش مخفی نیست
که اگر کسی تصحیح و تفصیل کند و کتب حدیث اهل تشیع بیشتر امارت خواهد یافت که اهل حقیقت
خلافت خلفائی باشند پس است و این بحجّه نبوی است که بر امر استقبال مقبله کردند و بحکم الله تعالی
و برین آن عالمی را فر گرفت و موجب بصیرت اولی الالبصار و باعث کموت و ستر نش بلکه
استیصال مفسدان روزگار گشت چنانچه و آیات کتب معتدّه محدثین ایشان قبل ازین
برزبان قلم تفویض یافت و تازه تر است که فاضل کاشانی در خلاصه المنهج صاحب
علوی در ذیل تفسیر است که میباید یا ایها الذین آمنوا ذکر و انعم الله علیکم کم اذ
جاءکم جود فارسلنا علیهم ریحاً و جود الم تر وها و کان الله یاتکم بکم
که بغیره خندق تعلق دارد می نویسند که حضرت خودم و کشیدن خاک و بالا آوردن شل از خاک
شیریک صاحب بود و دو عادت حق ایشان میفرمود که اللهم ان العیش عیش الاخره فاغفر
الا نصادرو اللهم اجرین درین اثنا سنگ در غایت صلابت بدید آمد آن حضرت صل
الله علیه و آله و سلم را خبر کردند پس بدست گرفت و بر سر سنگ زد و دانه شکست و نوری
بر دست گفت که اگر بفتح شام بمن داند نوبت دوم دانه دیگر شکست و نوری دیگر
ظاهر گشت فرمود بملازمین بدست من داند سوم بار تمام سنگ را در هم شکست گفت الله
اکبر تعالی ملک فارس بغضه اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی
میدهد چه امر و از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و بمن عده میکند آنگهی عباده الکتاب
الثانی مختصره همچنین صاحب مجمع البیان مفسرین دیگر بطریق متنوعه و سناد مختلفه این قصه را
وارد کرده اند پس معلوم شد که روایات تفصیل بر نبوت این ائمه و اهل بیت دارد و احادیث را

انکارش نیست و در اینجا حکایتی عجیب طولانی است که مفادش بعبارت
 موجز ادامی شود و آن اینست که بعضی از مدعیان علم و فضل در وقت ذکر این روایات بعضی از احادیث
 که ظاهرش دلالت بر نفاست اصحاب دارد چنانکه گذشت و محصل بعضی تشبیه مخالفین بنبی سراسر آن
 است پیش کردند گفتیم اگر این احادیث که مجلسی هم بطریق متنبه و دیگر اساطیر تشیع با سند و خوش
 در بجا و غیره آورده اند دلالت بر لطایف خلافت خلفای طئه کنند خلافت حضرت امیر بطریق اولی
 برهم نشود و امامت یازده امام که بران مبتنی است بکار نیست و نابود گردد و چه خوش گفت صاحب
 خفیه انارالد برانه شهر شادم که از رقبان و اسن نشان گذشتی و گوشت خال با هم بر باد رفته
 باشد **قول** پس منصفی باید که آن **اقول** چون بر احتمالات مذکوره اطلاع یافتی دریافت کرده باشی
 که دعوی مؤلف که اینجا شایع و در غصب خلافت است تبلیسی شینیت و بر سلسله امامیه صراحت
 زاید در صورت بسیار متصور بود و مثلاً میفرمود که شما ای فلان و فلان غصب حقوق ائمه است
 اراده میکنید و این موجب تفاوت است بدی و مستوجب مزید عذاب کمال سرمدیت دایمی
 فلان و فلان از خواب غفلت بیدار باشید و بنیة ذموم از گوشه بیرون آرید و بدینکه
 خلیفه بر حق و امام مطلق علی بن ابی طالب است و علامات امامت فقط در ذات او گرد آمده
 که اگر ما در مختون زائیده و بشهادتین بلکه کتب سجاده گو یا گردیده و بر بازوی راست او آیت
 کریمه و **مکتب کلمة ربك صدقا و عدلا** زین قم پذیرفته و از خمیازه بدین کشودن بعد
 کشیدن منزه گشته و گاهی محلم نشده و سایه شن بر زمین نیفتاده و بوی دهن او در عبا حست نرفته تا
 تا تازی نهاده و بر سنگ مهر زده و زمین بر از او را پوشیده و دعایش مستجاب شده و در عین رکوع
 انگشتری که قیمتش خراج شام باشد و حله هزار دینار بسایه کشیده و از صغیره و کبیره عمو او
 قبل الا امامت بعد با معصوم بوجود آمده الی غیر ذلک یازده کس از اولاد او نیز به همین صفات
 متصف خواهند شد و در عین کوع خواهیم حلال بعنوان کوع خواهند داد کما فی انوار العرفان الصراط

المستقیم علی فی الفتح والکافی ودر فضیله اخبار و العمد و البحار و شیخ نوید و بر اقوال و کوش
 فرادید و اطاعت او کنید و از نصیبان و هدایتش اجتناب کنید و مثال ذلک من الباری است
 الواضحة الداللة و حال آنکه بر اصول طائفة متشیعین و صحتیکه باب سالتما بصلی الله علیه و آله و سلم
 و حالت حقضار بقضائی و آنند عن غیر ذلک الا قرادین به عبد الله عباس فرمود و بتأکید
 ارشاد نمود و نیز عم شیعه از دلایل بامت حضرت امیر و نصب عددان اصحاب است کما یلوح من فتن
 المجلسی موید خلافت صدیق می باشد و بعد خلافت بلا فصل حضرت امیر ندای می دهد و می بیند
 به قدر ضرورتی مقتضی می شود قال ابن عباس فکم ازل له کما امر فی ربه رسول الله صلی
 الله علیه و سلم و وصانی و مودة علی و انه لا کبر عمل عنده قال ابن عباس ثم
 مضی من الزمان و حضرت رسول الله الوفاة فحضرت فقلت له فذا الطائی و امی یا رسول
 الله قد دنی اجماک فما تأمیر فی فقال ابن عباس خالف علیا و لا تكون له ظهیرا و لا
 ولیا قلت یا رسول الله فکم لا تأمر الناس بترك مخالفتیه قال قبلی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم حتی اعمی علیه ثم قال یا ابن عباس سبوا الکتاب فیهم و علم ربی و الذی
 یقتضی یا حسن نبی لا یخرج احدا من خالفه و انکر حقّه من الدنیا حتی یغیر الله ما
 به من نعمه یا ابن عباس ان اردت وجه الله و لقاءه و هو عنک ارض فاسأل الله
 علی بن ابیطالب فعمل معه حیث ممالک و ارضیه اما ما و عاده من عداة و و ال من
 و لا که یا ابن عباس اخذ لک لک خلیفک شک فیہ فان الشک فی علی کفر انتهی
 اکنون بخانی این حدیث بر زبان مجتهدین نقلی می شود که ابن عباس گفت که همیشه لازم بود
 علیه السلام بودم پس از زیدتی هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و می فرمود
 که اکنون اجل تو رسیده است مرا بچه چیز امر می نمائی فرمود و مخالفت کن موافقت ننمایم و او
 البته نوز برای او عین مددگار و ناصر و تابع و دوستدار باشی این معنی که بحسب حالات ظاهره

بسبب مصلحت تقیة از فرقه جانزه فاجره کافره برای متابعت و ملازمت علی را ترک نمود و عرض
 کردم چرا مردم را امر نمی فرمائی که ترک مخالفت او کنند بجای گریست که بپوشش شد باز فرمود اصل
 میرم است سوگند یاد می کند از دنیا یک کس برودن نخواهد رفت از گردنی که مخالف است نموند و
 انکار حق او کردند تا خدا تغییر فرماید آنچه باو عطا نموده است از نعمت خود و از سلب نماید
 فرمود که براه علی کین دشمن باش بپیمان تحقیقی که شک کردن در حق علی کفر است و لفظ
 این حدیث در خطاب ابن عباس که بدو کار علی شوالی صراحت بر دعوی فقیر دالالت دارد زیرا که
 هرگاه جناب عیسی بن علی علیه السلام ابن عباس را اینی از اطاعت نصرت امیر المومنین
 فرمود ضرورت است که او باطاعت حضرت صدر لقی بخانه حدیث معرفت و اطاعت امام
 تمکیم کلام علانی امامیه است ماسور خواهد بود و به ثبت المقصود امام بر تقیض شخصی مذکور
 و جوالین چند و به تواتر است اول آن که آنچه جناب امیر بر روایت صاحب اباثات است
 و مانند او در جنگ جبل و بر دخی سیر بن عوام که حدیث غشه فی الجمله باید آورد و نه در امام در
 ایشان اخل کرد افاده نموده بر این مقام کفایت میکند و خلاصه اش آنکه ای زبیر تو قایل بقطعیت
 جنتی من شدنی من ای لحن تو دین مرده گوئی تمیز این مخالفت است بنیای کد و انتهی حال یا
 معاشر اهل سنت بتقلید جناب امیر بر عم امامیه میگویند که آنچه را سعید بن جبیر را وی حدیث ابن عباس که
 انفاذ استی وایت کرده و بر مخالفت صدیق تائید میکند ناگزیر قبول کردم و آنچه او مطالب
 اند بر امامیه خراج نمود چون کسی صاحب تلخیص و غیر جماعت او می نمایند و بر تبصره او گواهی میدهند
 و کنشوری و زکانه خود و دیگران نیز تشیع او را با اثبات میرسانند از نظر اعتبار ساقط نمودیم
 فَإِنَّ أَكْبَرَ الْعُقُلِ عَلَى الْفَسَادِ حُجَّةٌ وَزَلَالَةٌ كَقَوْلِهِمْ كَمَا قَالَ الْعُلَمَاءُ الطَّائِفُونَ فِي وَاجِعِ
 غَيْرِ مُتَنَاهِيَةٍ دَوْمِ آنکه چون از حال ابن عباس تسخیم نایم و روایات قدما شیعه را در
 مطالعہ آرم نیک معلوم میشود که او ناصر و معین مطیع خلفای راشدین بود و بر این مذهب تسلط

شد که عبدالمعین عباس را که در خانه حدیث امر باطاعت و القیاد نموده اند محمول بر وقت
 امامت حضرت امیر است نه قبل از آن صین مذکور است و حق است و مؤید این مدعا است قیام
 امامان در جسد وارض به امامت یعنی اطاعت و القیاد کن و باو خوشنود باش و حالیکه او امام
 باشد و مراد از آنکه تردد و حق علی کفر است تردد و شک نمودن در استحقاق آنجناب است
 چنانچه مذکور است و خارج است سودا و بدو وجه هم و موکد و مؤید این فهم است حال
 عبدالمعین عباس که در وقت خلافت مرتضوی اعانت حضرت آنجناب بشل امامت
 خلفای شمه اختیار کرد و برای الزام آن اشیاء جنیکه که حضرت مرتضی سزاوارست
 کردند که هر محبت محکم برست و حق جل و علا بخلوص نشین و ساطعه آن گروه بی دین و ایمان
 کرد و الحمد لله علی وضوح الحجة البالغة و در وقتیکه حضرت مرتضوی جناب سید را برادر
 و دل دل کو بگو گردانید هرگز دلش برید و حضرت آنجناب قرار گرفت بلکه حقیقه اطاعت
 و القیاد خلیفه اول را پیش نهاد خویش نمود چنانچه از بجا و غیر آن بایشرا چهارم
 آنکه عرض ابن عباس کن زندگی تو آخرت و اجل تو نزدیک رسیده اکنون زمان
 علی مرتضی مرا چه حکم میفرمائی و چه مردم را تبرک مخالفی که امر نمی نمائی علی بانی الرواق
 المذكورة دلیل صریح بر آنست که تا آخر حیات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 صحابه با مور تبرک مخالفت نموده اند تا بامامت مرتضوی چنانچه در اذان اول شهادت
 چه رسد چه اگر جناب مصطفوی در روز غدیر بر خلافت بلا فصل امیر المومنین را تعیین نمود
 و نص بر امامت مرتضوی می نمود و الی غیر ذلک من المقامات المزعومة و حق این جناب
 بجناب شرف الناس صورتی از اسکان نمیداشت و مؤید همین است سوالات اصحاب
 دیگر از ملازمین وقت بیماری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب قوم پیشان
 پیش بطرق متنوعه معتبره مرویت از جمله که در باب شخصت چهارم از حیات اقلوب

که بیان وفات شریف و کیفیت غسل و کفن و دفن و نماز و آنچه مفارقات آن گذشت منقذ
 آشته. **سوال** عبد الله سعه است که با رسول الله که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی
 خدمت فرمود که هر چه بر او صی و ناسب غسل میدهند گفتیم و صی تو کبست با رسول الله
 گفت علی بن ابیطالب علیه السلام آخره و **سوال** ابن عباس جواب فضل الناس صراحتاً قمصاً
 آن میکند که اصحاب مختار گفتند نمی کردند و الا با بایستی فرمود که هنوز مخالفت و عداوت
 و اجبار و نکرده اند از ترک خلافت علی چه نام منی برمی و از اینجا واضح تر شد که و عداوتی طایفه
 و اجبار و الله بر امامت افضل است و اگر چه امر امامت منقضی و منقضی از جناب حدیث بود و
 خلافت خلفای ثلثه مبتنی بر نصب عدوان و اینهمه بزرگان واجب التبری و العداوت
 ساخت و پروا خسته عبد الله بن سبا و اتباع اشیاع آن توده الاشقیات خاندان
 آخرین اوراق با عتوف کا بر طائفه حال آن لیم بر همین سلبت خواهم که انشاء الله
 مقصود اصلی آن لعین و الا استیصال نبوت جناب سید المرسلین صلعم بود که مردم با یقین بداند
 که با وصف تاکیدات ایزدی و عتبات الهی که زیادت بران تخیل نباشد حتی که گرفتار
 عذاب الهی بر تقدیر ساهله برای آنحضرت صلعم نازل شود و باز تعلل و تساهل میان آید و ثانیاً آنکه
 اراد او کفر تمامی اصحاب الهیت امجاد و در قلوب بنی آدم رسوخ یا بدود عامی بهود که از دنیا
 در دلهای ایشان مریکز بود و بظهور نمی انجامید بخوبترین وجه بر آید و از عرض ابن عباس و مسعود
 اینهمه توضوح انجامید که مثل حدیث تزل و نجم و حدیث مکالمه شمس و حدیث نزول و تداول جام
 که صدوق و مجالس و دلی در ارشاد و اخراج نموده اند و در بیان تحلاش و انی نیست
 همه ز موضوعات بنا گردان شیخ نجد است بعنایت الهی اگر زنده مینامد و در رسائل دیگر ضبط میکنم
 و نیز حضرت مولف ارسال سید ارم سحر و در نایم عذر را بنذیر * امی بآرزو که خاک شده
 بیچشم آنکه جواب سید الرسل بعد از حصول فاقه و دعوی شیعیان که جناب امیر خلیفه بل افضل بود

و خلافت خلفای ششم باطل و بی اصل از بیج و بنیاد برکنند زیرا که مائش انبست که در علم الهی
قرار یافت و قضای سمرگشته که خلافت بسوی دیگران منصرف شود یعنی ازین سبب بخلاف
انصاف نمی گنم و مردم را تبرک مخالفتش علی العموم امر میفرمایم که در نصیحت مجاوله با جناب اقدس
الهی خواهد بود و از مجاوله انبیاء علیهم السلام را تحذیر فرمود قال الله تبارک و تعالی فلما
ذهب عن ابراهيم الرُّوع وجاءته البشرى انكنا في قوم لوط انا ابراهيم لحكم اوا
صنيك بلا ابراهيم اعرض عن هذا انه قد جاء امر بك واتهم ايتهم عذاب غير
اصح و و د و ايند عاز اصول رابعه بلكا ابراهيمه بجا خود روشن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
قبل از واقعه غدیر مکه قبل هجرت مدینه شناسف بود که خلافت بلا فصل علومى شدنی نیست و صفای
بر سمرگشته نه معلق پس انصاف غدیری بر امامت ائمه مومنین و مجتهدین دیگر و اوقات که آن در انصاف
می شمارند اصلى نه شده باشد و پاره پاره شده آنچه از اتباع و شیعیان ابن سبأ مثل مجلسی و بجا و غیر او
میگویند که عرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از فرستادن لشکر سامه خراج و هجاء بوج و با بعد
انجناب ائمه المومنین منازعت نکنند و جمعی از کماشت تا ایشان را خراج نمایند انبست
حال و عامی منشیعین اخباریکه لغاتی با خز زمان حیات شریف دارد که برای خلافت
صدیق موبد و بنیاد فرمودی خلافت بلا فصل امامیه را مخیر است و در بخار و ایام
و دیگر است که بعد از آن در باره امامتشن تصریح تمام در مکه قبل از هجرت مدینه بر بنیاد
اصول خویش کامر سابقا و انفا معتقد اند چنانچه امام اعظم علی و شرح تخریج تفصیل قول استا و
اعنی و النص الحلی فی قوله سلمی اعلیکه بامر من المومنین و انت الخلیفه بعدی و غیر ما گفته
اقول هذا دلیل ثانی علی ان امام هو علی علیه السلام و هو النص الحلی من قول
الله صلی الله علیه و آله فی مواضع توارثت به الامامیه و نقلها غیرهم فلا شایع اذا انما من
انما انزل قوله تعالی و انذر عشیرتک الا قرین امیر رسول الله علیه و آله و سلم

اَبَا طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ يَضَعُ لَهُ طَعَامًا وَجَمَعَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُمْ اَتَكْتُمُ
 يَوَارِدِي وَيُعِينُنِي يَكُنْ اَخِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَوَصِيَّتِي فَقَالَ اَنَا اَبَا بَعْلَكَ وَارِثُكَ
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا اَخِي وَوَصِيَّتِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَوَارِثِي فَاسْمَعُوا لَهُ
 وَاطِيعُوا لِاَخِيهِ عَجَبُ **از شیخ حلی** که خیال نمیکند که غایه الامر خصیصه تصویبی بنی
 عبدالمطلب است که نفاق و کفر نشان الایه و ذاب روایات شیعه خواهی شینیه نسبت بخلافه
 که حاضر نبوده معتمد صدق بعدیت بگوای شافی براتصال و انفصال بر دوسو برابر است :
علاوه بر تقدیر اتصال کلام مخبر صادق مخالف واقع می افتد و الا با وصف تسلیم
 و ایات خلافت بلکه ایست نیز کما فی الصوارم ثبوت خلافت لازم می آید تعیین انحصار
 و هو المطلوب پس **بدانکه مذهب** این روایت قطع از انچه در سابق است
 و انچه اهل حق گفته اند حدیث امامی شیخ المشایخ است عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ سَأَلْتُ
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ وَصِيِّكَ مِنْ أُمَّتِكَ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْعَثْ اللَّهُ
 نَبِيًّا إِلَّا كَانَ لَهُ وَصِيٌّ مِنْ أُمَّتِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمَّا بَعْدُ
 بَعْدُ فَمَكَتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ أَمُوتَ ثُمَّ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَنَادَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا سَلْمَانُ سَأَلْتُ عَنْ وَصِيِّي مِنْ أُمَّتِي فَهَلْ تَدْرِي مَنْ كَانَ وَصِيِّي
 مُوسَى مِنْ أُمَّتِهِ فَقُلْتُ كَانَ وَصِيِّي يُوْشَعُ بْنُ نُونٍ فَقَالَ فَهَلْ تَدْرِي لِمَ كَانَ وَصِيِّي
 إِلَيْهِ فَقُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ أَوْسَى لِيْكَ لِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمُ أُمَّتِهِ بَعْدَهُ وَوَصِيَّتِي وَاعْلَمُ
 أُمَّتِي بَعْدِي عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْنِي سَلْمَانَ فَارِسِيَّ يَكُونُ يَوْمَئِذٍ مِنْ بَنِي خَبَّابٍ
 رَسُولُ خَدِصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرَسُولِهِمْ وَصِيٌّ تَوَارِثُ امْتِكْنِيسْتِ نَبِيٍّ اَللَّهُ تَعَالَى
 اَلْبَيْتُ نَبِيٍّ مَبْنُوتٍ نَكَرَ لَمْ يَكُنْ وَصِيٌّ وَارِثٌ لَمْ يَكُنْ فَرَادِ اَوْ حَضَرْتِ فَرَمُودُ كَهْوَزِ بَرْمَنٍ وَاضِحٌ نَشْدَهُ كَهْوَزِ
 كِهْوَزِ بَرْمَنٍ وَرَكْبِي كِهْوَزِ خَدَامِ اَلْمَدِينَةِ وَرَجُلٌ اَصْلُهُ شَدْمُ حَضَرْتِ مَرَاوَزِ اَوْدُ وَفَرَمُودُ كِهْوَزِ

سلمان توار تعین و صی بن سوال کرده بودی میدانی که وصی موسی از پیشش که بود گفتیم که پوشش
 بن فون که لفظ فتی در حق و بختاب مجید استعمال یافته فرمود هیچ سید آن که سبب وصی بودن
 بود گفتیم که خدا و رسول و نیک میدانند فرمود و همیشه نیست که او اعلم است موسی بود و امام
 و وصی اعلم است بعد من علی بن ابیطالب است و در بعضی از کتب معتده از ارکان اربعه امامیه
 سوال در زمان اخیر نبوی منقول است جواب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باین نهج میاید
 ازین امر گاهی کسی از من پرسیده و من گاهی باین از در میان نهادم اکنون بدانید که علی
 بن ابی طالب خلیفه من است و وجه دلالت روایت شیخ صدوق بر دعای بنده نیز کمالش
 انصف النهار است زیرا که باتفاق فریقین بلکه تمامی است هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 در یوم عید و فات حضرت ابی طالب است کمالا نفی و در مجار و حیات القلوب هم مصرح
 است که سلمان بعد هجرت بزبان در از نبوت مصطفوی صلعم مشرف شده کما سکن
 المسک لاتی انشاء الله تعالی و از حدیث امامی اینهم بنفوس است که اعلیت حضرت امیر
 خود جناب نذیر و بشیر را تا این وقت معلوم نبود پس دیگر کسی را چگونه معرفت بآن باشد و اینجا
 بسیار از روایات شیعین را برده اعلیت مرتضوی که قبل ازین زمانست مضمون و فقری
 میگردد و باین قدر چه متوقف است زیرا که از لوازم انوار برسی لامع است بروایت ابن عباس
 رضی الله عنهما که بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در آخر عمر بعد از مراجعت بسو سیریل و مرا
 جعت با سیریل و مراجعت اسرافیل بسوی حضرت ربیعیل این عقیده حل شده که محبت مرتضوی
 در آخرت محبتی است که جایی تقرر امامت و خلافت بلا فصل و ازین مقام تمامی
 احادیث این قوم از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که در باره محبت امیر المؤمنین روایت یدینام
 و الی اینست که فقط این محبت است و جل جنت کافی و وافی است بلکه هیچ گناهی بعد از
 بضر نمی شود الی غیر ذلک من الامور الثی اشرت الیها سابقا و انفا از هم نخت با این همه

که متعلق با پس پیش متوجه رو سید می کشند در تقعه صدق منظر فرج و ذکر جمیل آباء و اجداد است
 خود اندر سبب اجتماع ملائکه مغربین و غیر ایشان نیز وقت واحد از محالات فرق درین فرق مین است
 که حکم بعضی مرتضو در زمره انبیاء کما ستم فدا نشاء الله تعالی فضا ثابست در ملائکه باین عنوان که مجادل
 ازین قوم بگریبان غلبت فرو شود بسبب آنکه نام کتاب فکر فقیر افلاک بهیوشنه پیوسته و تلبیل اگر بعضی از
 بطلد مائی بحار و تصانیف حسن صفار بالاستیعاب بهم رسد این آرزو هم خواهد بود باید بدین
 و اویم نشان از گنج مقصود تراجم اگر مانر رسیدیم تو شاید برسی چنان بعد معنی نماید که معانی چنین
 این عباس رضی الله عنهما و ما یعلق و در ذین قصیر بجا رشتن مرقعی میشود اول آنکه چون حکم جدید در حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم برانفت و فرمود اگر ترا مودت منظر نیست بجز اختلاف و انجیا کن و آل و عشیره
 آنکه هرگاه وجوب مذمت منظر است آنکه از سوال من بخبری راه یافت چنانچه باید که نه انفتش
 منی فرمائی بعد از گریه فرمود که در ایامه نشان اجل بهرم رفته پس با من مذکور عمل نمی توان کرد باینکه بفرموده شود
 که منکر استفاق و مطلوب النعمه خواهد بود پس قنات است اتباع و طاعتش باید کرد و دوم آنکه او را خفیه خدایا
 کرد و یانه فرمود خلافت و خلافت مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و بخلاف باید کرد و باید باز معتمد بود
 و بخواهی که در مجلس گردید سوم آنچه تشریف بجا گرفتند چهارم آنکه امر ترک مخالفت مرتضو نایند و خلا
 را مدخل نمود و بعد از آنکه تا ناید مدعای را قلم احروف در هر یکی ازین حقوق موجود که بعضی از آن فی النفس
 صحیح و بعضی باطل باشد چنانچه بعد استعمال در ابجاث کتاب کاشم فی رالعه النهار است
 والله یحکم بیننا و الی صراط مستقیم

معجزة الیوم القیامه یقین و انعطاف کتابه یحیی

مخصوص بسیار دیکشیده و از وفات شریف تا این افراق زمانه منتهی برگزیده و از خجاست
که فاضل طبری در کتاب خویش که ناش برنام بها والدین صاحب الدیوان گذشت توبه ذکر توبه
اعتراف و غیر آن گفته که این مذاکرات از رسول صلی الله علیه و آله و سلم با صاحب پدید آمدن
در مقام بر یکدیگر از کتاب مذکور که بر بشارتی عظیمه بر اهل حق متضمن است اسلام می نماید
فاضل مزبور میگوید بدانکه حق جز یکی نمی باشد ازین مذاکرات دلیل بر این راستی است
شرفی خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم حیث قال الله تعالی فی انزال الامامة و احد
و سبعین ملة و ستفرق امتی علی ثلاث و سبعین ملة کلمة فی النار لا ملة و احد
قالوا من هی یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیهم و اصحابی یعنی بدستی و رستی که نبی
اسرائیل یعنی فرزندان حضرت یعقوب متفرق شدند بر بیست و دو ملت و فرقه و زو باشد و سرانجام است که
متفرق شوند امت من بر بیست و دو ملت همه ایشان را نشانی باشد که ملت احد گفتند کدام است ملت
یا رسول الله فرمود آنکسانیکه بطریق من بر طریق اصحاب من اند انتمی کلام مجرب و نه و حمد الله که این بزرگوار
نوشته می بخیزد بفصله چند سطر در بیان اعتقاد شیعه و شیعیان گفته بدانکه فرق اسلام اخیر عظم است
بدو مدار میگوید اول جمعی اند که ایشان را اهل سنت و جماعت میخوانند و نظایر افتد الصحابة رسول الله بعد از
رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انتمی بلفظی قیاس شکل و این معنی لا تخرج بربا بن بزرگ که عنان
و تعصب از هر مقام بیکمال قدرت آید که تسلیم او و روبرویش فرود و بدین پنج مکتب شود که سنی
همانست که بطریق اصحاب رسول است و هر که بطریق اصحاب رسول است نام است سووم آنکه در واقعات دیگر
که در احادیث شریف منکر شده مثل واقعه شهادت سلطان کر بلا علیه التحية و الثناء نیز حرف سیدین روایات
فرصتین عثمان بن عفان که استقل الحسین بن علی و از آل الحنفیة و مقلان عدیه من عکله الشیعة و کمال
الصدوق و بلاریق بعد سیدین بنین هجرت حضرت خاتم المرسلین قلوب اهل خلاصت کافه
و بر از خجاست سال تقریباً از وفات شریف شرف المخلوقات است ظهور یافته و اگر حضرت مؤلف

رواق را در احادیث رسول بانی و تحریفات خلفا را در آیات قرآنی بخیاں رود و بمقتضای مدح محمد بن
 به اهل انجوی و عجمت صاحب مجمع البحرین که برای همین فرزند خود نگاه میدارم برک الزام او درین مقام
 نیست و آن نیست مثنوی طبرستان السیر حضرت توسع و ذلک لا تنها قلب المضارح من الرحمن
 الضیق و هو الحال الی الذمین للتوسع و هو لا استقیال پس عجمیت تصدیقا باقی ماند بنوام
 و بگزیده اشاره بکلیت صبح بر خطا صغیرا لیه یواف کرده چهارم آنکه این همه بعد نزل تسلیم بوده و الا مارا
 مبرس که بگویم که شهید ثالث امامیه کتاب حقائق عقی بعد از آنکه حدیث نبوی را بکم استخراج نمودند
 الامارة و انما سکتوا زینا کما یوم القيمة فعممت المصنعة و یستل انفا کما برای همین عرض
 که یواف صدق است و در از شایع هر و نقل کرده که سین در حدیث بر استغلا شایع است و اما باری
 می رود که تحمل است که سین بر آنکه باشد چنانچه درین کتاب کریمه واقع است سنا کما قال فی المصنعة
 پس او نیست که درین نبوی از بعضی بلاد استحق خدا شده و مخفی نماند که از عبارات حدیث بر او انطبق
 که از تعبیه و اتفاق و در و بر فرد صحیح می تراود که حدیث کنندگان را از حقائق و بیانات امارت نماید و پی
 باشد و این برایش از بنی سیه بطریق سید حسن عمل که خطاب بشان باشد بارها یا اگر حضرت یحیی عجلت
 که خطاب بصحبه جمع مقتضی است همه مخالفین و زمان آن سرور و وجودها لیکن از المایلین را بر این طایفه امامیه
 چنان ریاضت که این ضرورت چنانچه در اکثری از آیات قایل اند و نمیدانند که مراد از صدق کریمه ازین
 منکم عز و ذل فی حق کما فی الله یقوم و آیت کریمه و بعد الله الذی یزانی و فی حق منکم حضرت امام هادی و
 و اتباع او میباشد که در زمان نزول این آیات از ایشان عینی اثری نبوده بکلیا بنی امیه که از این طایفه ایشان بودند
 وقت حاضر بود و قبل ازین کلام کتاب محدثی که تحمل است خطاب کرده اند و انصار باشند همچنین بعضی از اصحاب
 دیگر که متصل و فوات شریف واقع شده و قد کرد الا من من الغافلین قوله و تحاطب اصحابی اقول اگر
 مراد جمیع صحابه اند چون است قبولین امامیه لازم آید که در حقیقت خطاب بمرتبه و داد و خواطرشان راه نیست
 و شک که او امام متطرق شد و کالیسی می خواند خلفا بکار بودند و حکومت شوق و امارت کوفه و مصر را رضی شدند

حالیا باید دانست که درین عبارت چند احتمالات محتملین آنکه لام اول متعلق بر مریضی
 صغیر خارج مضمون باشد و لام ثانی بتفسیر یک مضمون برین محلیست که تخلصین در مقصرین از اجتناب مریضی را
 وارد آورده و مقلم سلب از اسماء و اجابان برین اعراب همان تخلص و تفسیر که موضوع این کلام و حدیث
 مجبور و مراد از صحابه بدلیل تعادل صفات اعراب و ملازمین جناب الینین پس کاش اجبار فاعلی
 بدان کشیده که مقصود از آنکه او کفر نیست و الا قیاساً عقاباً هم نخواهد شد و تخلصین و مقصرین از انجبت را
 که در ملازمین و خواص صحابه تخلص و تفسیر از اجابان بر و کائنات کرده این معنی را قومی از صحابه اعراب
 که بصیرت داشتند و از زمره مؤلفه القلوب اند که صورتی بر ایشان شد که مورد عتاب جناب است و صحابه ملازمین
 رسالت با صلح احتمال دوم که در هر دو جایگزینی کفر محمول است بر تخلصین از انجبت حمل کردیم که وارد بقید عقاب
 مقید است و در کفری ایشان را نتواند بود که کسی از صحابه فرشته جز این نیست که قومی از جنات اعراب
 کافر گشتند و اول دلیل بر این معنی آنکه صاحب خطبه لفظ علی الاعتقاد بعد لفظ از مراد و فریه اراده معنی بوده
 قرار داده و هر دو جای باستعمال لفظ مذکور اطلاق اختیار ساخته و تقدیر از نظر اعتبار انداخته پس چنین می
 که معنی کفر اراده میکنند و تخلص بر اکیار اصحاب ثانیاً بنیاید و مقصود احتمال سوم آنکه هر دو لام اول متعلق شود
 هر دو جای لفظ و تخلص محمول گردد و صحابه ملازمین صحابه اختصاص بدان احتمال چهارم ممکن یعنی هر دو لام
 را ثانیاً انباشتارند و در تخلص و صحابه تخلص و بصیرت است که هر دو احتمال اخیر را قواعد عربیت عدلی شود
 زیرا که در هر دو صورت عطف بلام ثانی کار است و لیس فلیس در احتمال اربع قبائح دیگر هم پیدا میشود و اینست
 و ضمن اینجای خیال باید داشت که بعضی از ایشان را خواهد رفت من بعد گذارش است که هر چند احتمال عطف دیگر هم
 باشد لیکن چون مقصود اصلی در مقام ابطال اضمحلال عمومی جواب و اثبات حجاب معنی اول و مرجعیت معنی اول است
 تبعا برین اگر نیز توجه نمیده شود و این احتمالات دیگر طریقی کشیم بنیاید آنکه احتمال اول و این دو وجه جمع بلکه مقصود
 و احتمال ثانی که لفظ از نظر ساختن قطع می باشد مرجع بلکه نمی باشد اما اول این است که هر گاه تخلص
 از صحابه یکبار گردید بری جناب ثبات نمود و حدیث تعیین شد چنانکه دانستی و بطریق اولی معلوم گردید

که احد از صحابه کبار بر او کفر فرموده تا مبنی بر این عبارات علماء برین کفر غیر عبارات علماء که میگویند و نیز
 بهر که انطباق میاید اصل علی الاتفاق ولی اصل علی الشقاق و اگر چه در مقام اتمه و رابر کفر حمل کنیم و
 جفاة اعراب از صدق و شخص خارج نمانیم چنانکه مولف کرده و نتیجه برین آید و مقرر بر این مترتب نمی شود و تقدیر
 اینست که احد از صحابه کبار را اختیار ساخته بلکه کفر بعد از اسلام شخص در جفاة اعراب است و نه تقدیر که شنیده
 مثبت است عامخاط که بخلاف صحابه مشهورین است خواهد بود مگر نمی بینی که نفی کفر مستلزم تخلف نیست
 لوجود الوسطه و کمال الایمان و الاصل الی الالاختصاص کما لا یخفی علی العوام فضلا عن الخواص باقی ماند که
 جوان غیر علی علیه السلام و اگر بنا را بر صحابه تغییر فرموده میباید که شخص خاص تخلف باشد منع قطع نظر عن کونه
 مجر و اعانسه عن الخلفاء علیهم السلام و بی جایان قاطع قولهم و قاطع فرود عینم بالقطع و ایضا علی بالظن
 القصین کما تعرفه انما الله لک اما انما یسیر خیال مولف لازم می آید که اتمه او شرعی و قلبی نیست
 اعراب بمصوبه و قبل ازین گذشت که این اتمه در بسیار اقوام اعراض پیدا کند بل تخلف از جفا
 شرعی مثل زکوة از بعض جفاة صدوقه باطله انطباق عبارت نماند قوم جفاة الاعراب بمصوبه است
 بخلاف اول اما انما یسیر یعنی که بر او کفر و غیره و مقام خیال کرده بول گرد نیست بلکه تصدیق بر غیر
 که اتمه او تخلف مراد از ضرورتی نیست که هر جا قید علی اعتبارهم ضافه کند و تکیه کلام خویش کند و نه بلکه میباید
 گفت که صاحب نیاید جایگزین کفر بعد از تصحیح درین عبارت که اتمه او تخلف محمول است اتمه او کفر
 را مصنا بکفر نموده و صاحب مجمع البحار لا عن الاسلام آورده حیث قال فی حدیث یحیی لم یزلوا امره بن علی
 اعتقادهم متخلفین عن بعض الواجب الا عن الاسلام الی آخره پس این فریضه معلوم شده که در همه مقام نفی
 و اثبات همان تقصیر تخلف مراد است که خرج دران می رود و لا غیر و الاطاهر ان بود که می گفتند که کفر اعراب
 اصحاب بعد و اما کفر قوم من جفاة الاعراب اما را بعباس پس از آنکه درین ایام مجتبه آغاز فرخنده انجام چند
 و یکبار از مسجد اشرف صبح بخار که در صحت اعتبار آن هرگز نیست بر امویان طاعت خدین می کرد و خاصه محله
 از شرح کرمانی مجتبی امید آسمانی بهم رسیده که از نظر شراح مولف جمله اتمه خیر انجرا و او صله الی حسن

کبار است عبارات صاحب بنیاده و مجمع البحار که برعم مؤلف است بخلف این اصحاب و را جمع توان گشت
 و هم آنکه قبل ازین گذشت که مؤلف از عبارت فتح الباری که را فی نهیه که انصار اهل اهل زهد و سراجیه
 فرو آورده اند و بر تقدیر نیز اجاع عبارت که را فی ابوی نهیه و جمع بر صور خیا ایه مؤلف از سبب است و چه گفت
 هر که گفت خود کرده و را فی نیست سوم آنکه بر تقدیر هر دو عبارت که را فی تناقض خواهد بود زیرا که مؤلف در صدر
 انچه از کلام فی نفس کرده هر چند محض از موضع خویش است چنانکه خواهدی است دلالت بر آن ارد که او کمال جودت و وفای
 و محظوظ و انصاف آن کتاب همه بخار می بده لیکن ایند از آن بخوبی معلوم شود که عبارت مذکور در برات است
 از خلف و تلف حقوق اجدیه نفس واقع شده زیرا که از آن برون می بخاند که حق تعالی اصحاب شهیدین از بدیل تقصیر
 تلف محظوظ و حصول و آیفی چنانچه این بزرگان حیات شریف خیر علی السلام و سلم در اعلام کلامه السلام
 و عبادات خالق الامام و اجنادی بهی و انما یکوشند بهای طریق روح تمام بعد از سر و علیه الصلوة و السلام
 و شسته در دنیا برست که بدیل تقصیر و قمار حقوق عام است نفی عام مسلم نمی خاص است پس نبوت سید
 که انما الله و تقصیر و استیلا و بدیل نداد و حسیه نموده و بدیل از آنکه و اتفاق و از آنکه و نموده و بدیل
 قوی از جبار است و مورد شده و بنا به خیر علی السلام و سلم که گفت و تقصیر بدیل از انما ثابت است و از عبارت
 نهایی مجمع ایه و مواضع مجمع فضایل و ادبیای و آمده و از آن است ثابت شد و پس طایع این بات است
 مذکور مسلم تناقض خواهد بود و فی نیست که تقدیر اول است و من این عبارت اتم میشود و بر این همان کمالی که را فی
 بر صور خیا ایه مؤلف است که عبارت دوم را مد علی و ان شید جبار آنکه خطاب که را فی و شایع بود و از آن
 اجماع کلام از این است که پس حسن و مطوع است پس تقصیر پس محمول بر آن خواهد بود و بطریق اولی الصلوة
 به هم آنکه بر تقدیر اولی که را فی عبارت سرفه منور که در میان است که سطور چندین میشود و در حق تمام بعد از علی السلام
 و سلم خوش طالع از این خواهد بود زیرا که انما الله تعالی تقدیر از تقصیر باز داشته بامر الله و رجوع از زمین بلکه
 تأخیر و تقصیر کسی انما کافر شده بلکه تخلف از حق تعالی نمی شنود و مورد حدیث انقض کرد و بند شکوند است صحای
 ملازمین سید سلیمان بن محمد فغان و شفاعت و حق شان قبول نماید و جزین نیست کافر شده قومی از جهاد عمار

مؤلفه القلوب کسایکه بصیرتی درین نداشتند و کمتر صحبت از جناب شریف میشدند و ازین آید اود
 و صحابه مشهورین لازم نمی آید انتهی و بنوعی بخیر از شیخ خلی و بنفقه یا شخصی که بتقلید ایشان خود را در مقام سعادت
 الا را که کند که ما تعرف انشاء الله تعالی تن خواهد داد و او یا کسی که طینتش از کفر و نفاق بهم رسد زیرا که آن بین
 قاصد و در ابابک صدق است و مشهورین لولا که است که ملازمین صحبتش معاذ الله چنین باشند و علمای طائفه برین
 قناعت نوریده و احادیث فرمودی که تمام صحابه مرتد شدند و بر طلاق طلاق تصریح می کنند چنانچه از رصا
 فاضلی است بنور بوضع خواهد بنجامید که ملازمین صحبت و اصحاب مشهورین که شب و روز صحبت و رفیق
 حضور شدند مرتد شدند و اسباب از جناب اعراب از جناب غیر صلی الله علیه و آله و سلم و دو دور می مانند ازین جناب
 ازین اعراب یک و صا کنند هم آنکه بقدر علم و شایسته بلیقی نمی آید بایشان بطور اجمال آنکه شایع کرانی می خواند
 اعراب بنیه بن یا کرده و بنا بر تعمیم و اراده محمول غیر لفظ نحوه گفته اکنون بکتب معتبره رجوع باید کرد و
 دید که او را از یاسین علی الکفر می نویسند یا از کفر صریح شمار میکنند آنکس که بیکار از محملات معتبره موجود در بار
 او علی الفاظ که بآخر و تقصیر عدم صلاح و تقوی لایزال نوشته اند و هر کسی را در زمره آن مردم که موتی بخدا
 بر کفر واقع شده و داخل کرده و از جناب است هر یکی از متقدمین و را باین الفاظ باید یکدیگر و هو الله اهل کفر
 قلوا بحد و کان من جناب کفر کتب علی از بعضی کتب چنان نبوت میرسد و متفاد میگردد و اعراب
 وفات و غیر صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از محدثین مخصوص آن زمان شریک شده و فی الفور بدست عازبان
 کشیده و اصحاب کبار او را را کردند و سلاسل را بخت را می دانستند و لیکن بحد جناب اسلام رسیده و صلاح
 تقوی اختیار نکرده بلکه بهیچ کتابی نظیر این بهمیز در نیامده که خاتمه او کفر باشد کسر عبارت کرانی را
 بطرف عبارت خبر رحمة الله و غیر او را جگه کشیده است نخواهد شد زیرا که ردت اعراب عبارت
 این بشیر و صاحب مع نزد مؤلف محمول برودت کفر است کما عرفت و این معنی در عبارت کرانی
 تصویبی شود و در مقام اگر طلبه علوم دینی ادنی غور می آید معانی نمایند و دیگر وجه نیز بهم خواهد رسید
 وَلَکِنْ فَمَا ذَکَرْتُکَ فَاَیُّهُ الْمُسْتَفْهِدُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ

قال الفضل المتبحر حکیم ہدایہ اللہ تعالیٰ الی الی اصرار المستقیم
 و نکته دیگر باید و یافت که شارحین مذکورین که تصغیر لفظ اصحابی را علی بعض الروایات متکسر
 تقلیل عدد بیان کرده اند غرض آنها صیانت اکثر صحابہ است ازین عار بلکه در حال آنکه خافیت
 قول بر هر کس ادنی او را در وظایف است چه مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شمس
 محضر تصدیق کرده یارب که احب الیہ است باضاوت بیک متکسر جناب ایزدی است شفاع
 آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد چه مصرف دارد مگر معنی این خواهد بود که اینها چند از صحابہ
 اند اگر بکثرت بودند آفرینش اینها بر تو دشوار بود یا من نمیخواهم چون قلیلند یا مژده الهی عاقبت
 با معنی ضایع خواهد بود و علامه مخاطب عالم الغیوب الشہادۃ است حاجت اشاره به تقلیل و کثرت
 پس نیست مگر اینکه مثل لفظ یا نبی که معنی تصغیر مراد نمی باشد جناب التماس غافقا و غافقا و غافقا
 کردند و لیکن توجیه نما کرانی لغوی قوله اولئک المراد من الذین الرجوع من الذین الخ فافهم
 در کما کتبه و سخطا فکذا بلکه بابت فور جرت میگوید که خزان شخص هم از ضمایم است و تا و یابی این است
 که غالباً هیچ مبتدیان عالمی هم متفوق برین غوات نگردد و لغوی چه غلط گفتیم از غایتی انصافی و صحت
 کتمان حق حال جمیع علماء اعلام است بعین است اگر خارج از مقصود می بود لفظاً کثیره برای این دلیل
 در کتب نقل میکردیم باجماع این فاضل جلیل القدر بقدر هم خیال نکرد که در شریح حدیث جملہ فیجاء یکنیم
 ذات الشکال موجود است پس اگر تاخیر از بعض حقوق نقصیران را از احداث مراد باشد مگر بقدر انصاف
 رسول جنمی خواهند بود و بعد ازین هم مخوف نگردد که جناب شافع المدینہ رحمۃ اللہ علیہم بر این قدر جرم
 از شفاعت در گذشتند کلا سیکہ حضرت روح المدینہ حق کفار است خود میفرمایند خواهند فرمود که شفاع
 و کشیدن از شفاعت نگردد خود بالفاظ بعداً بعداً و سخطاً سخطاً لک الی الی و ابانہ کما
 بدو عا خواهند کرد و نیز نمیدانید که احد مراد نیست کما بینا انفا و متبع سخن جنیم است پس این مو
 سله چگونه حل میتوان کرد و نیز بر معنی هم نظر فرموده که ابهام احد ثواب شفاعت امر محدث

والا لست أدريه که تا آخر از بعض حقوق و تقصیر در آن مگر گفته شود که تقصیر در حق قبول عذر او ام لا اثمه الخبا
 مراد باشد تا البته تاویل خیلی چپان می افتد المختصر این همه یک طرفه است کسی انصاف کند از مدعا علی الا
 ربا تا آخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت لفظی یا معنوی انتهای ما آخر تا زیادۀ علی کلام هذا انتھی لفظ
اقول واستعين بالروف الرحيم قبل از این جوه علی تصغیر بقلیل فصل گذشت
 فاما هذه ليست في حقها من بعد اگر مقصود اینست که شارحین در بی تخلص خلفای رشدین اعوان انصاف
 شان شده اند از همین جهت قیلت بعد محل کرده اند پس باید دانست که چون باخاطر بوجه کثیره انجذبت را
 بر کسانی منطبق فرموده باشند که از حجاب اعراب بودند کما مرسلها و انفا عاجی باین نیست که برای اخراج
 خواص سخن تصغیر بقلیل حل کند و اگر مطلب چیزی دیگر است فلا بد من اصلا حجة او الاشارة اليه
 حتى ناتي بما لك وما عليه قوله و حاله انكم اقول خافنا ان فهم بر هر که ذره از ادراک دارد ظاهر و باهر
 چه با تجربه شش تمام مقام شفاعت و معایت جناب شفعیج مشرب بر کلامه یا رب که احب اسم الهی
 است باضافت یا سکنای جناب ایزد شفاعت آنها خواهند کرد پس بجا قلیل عدو مصبر تمام داد
 گو فم غاطب و لا مقام و امدت ایا فی او بان نرسد مدعا نیست که می پروردگار عالمی با نظر رحمت و بخشید
 و از سر انتقام تمام نام گذشتی این قلیل را هم بخش چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمة در بحث شریفم نموده
 مشهور که هر که در دای صدف فرخنده بی زرق و رفیع بدرگاه حق که باشند شستی گدایان خیل
 بهمان دار السلام از طفیل چه چاره صین کلام شیخ مثل مستعد خان بخیر اومی نویسد که لفظ شت بر اقلیل آمده
 در اینجا هم عرض مؤلف نشیند که لقلیل آنها شیخ شیرازیان کرده مصغرند و مگر غیش این خواهد بود که کسی در
 عالم آنها چند کسی گدایان اند اگر کثرت تصدیع بودند شفاعت آنها بر تو دشوار و گران می بود یا من در صورت
 کثرت بجنس خود مید شفاعت از تو نمید آتم چون قلیل اند شفاعت شان تو چه جو معاذ الله که کسی از ازل
 اسلام این جمعیه باشد هرگاه شفا عالم فرماید و بحال طیب خاطر این منظور دارند و تمامی افراد است مرحوم
 بلکه محاسبه تفسیر و در صفا قیامت و از بدان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشند شفاعت خویش را

در تعلیل عدد که باین در نحو استن شعر بر کمال بی ادبی و سوء عقیدت بر صوم خیا ایه مولف خواهد بود ولیکن آنست
از غصلا باین اعتراضات بلکه و ایراد استیحه بنا خواهد داد و طرفه اینست که خدام حضرت مؤلف رقم آن مجید هم
غور و نامل بکار نه برید و برگردانستند که این ندارد و کلام خالق چون که در حق منزل است هم موجود بقوله
تعالی و هُوَ هُوَ عَلَمٌ یعنی باز گردانیدن بحالت زندگی بعد از مرگ آسان تر است بر خدای
تعالی مدعا اینکه آفریدن بار اول آسان است و بار دوم آسان تر است زیرا که مواد قریب
موجود است انهمی ما فی نفس فی العدم و در مجمع البیان گفته اند التانی انه انما قال هُوَ لَمْ يَكُنْ
وَالْعُقُولُ نَظَرُ عَادَةِ الشَّيْءِ اَهْوَنُ مِنْ اَبْتِدَاءِ هُوَ وَمَعْنَى اَهْوَنُ اَيْسَرُ اَسْهَلُ وَهَمٌّ كَالْوَقْفِ مِنْ
بَلَا اَبْتِدَاءٍ فَكَانَ قَالَ لَهُمْ كَيْفَ تَقْرُونَ بِمَا هُوَ أَصْعَبُ عِنْدَكُمْ وَتَسْكُرُونَ مَا هُوَ أَهْوَنُ
عِنْدَكُمْ بِالْجَلْبِ اَبْدَاعِ جِبَادِ وَاَعَادَهُ اَنْ رِجَالُ رُؤُوسِ بَارِی عَزَّ وَجَلَّ هُوَ بِلِیَ اَوْ كَرِهَ اَحْکَامُ
ندارد لیکن سق کلام بر مقتضای شری است که ابداع بر شکل و اعاده را آسان بنهند و این محال است و کلام
این دو سبب و افع است از وقوع اشغال بن امور کلام سبب المرسلین که از جمله شری است چه خبر مانع تواند شد
و درین کلام کدام قباح است که این چند کس هم بخشش بخشدن ایشان آسان تر است و اگر باطل است
بر دلیل قرآنی بقضائی احادیث کلینی بلکه علی بن ابراهیم سند او که در صدر اوراق اشاراتی
بدان نموده اند و فراموش کردیم که شاید خلفا و جمعی از انصار ایشان بن محاورات قیمه اضافه کرده باشند
پس کلام مرصود در هیچ البلاغه رضی الله بر سر و چشم گذاشته است که در خطاب عاصم بن زیاد است
صَدَّوْا بِمَنْ اَتَى اللّٰهَ اَجَلَ لَكَ الطَّيِّبَاتِ هُوَ بَكْرَةٌ اَنْ نَاخُذَهَا اَلَيْسَ هُوَ اَعْلَى
اللّٰهِ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ بِمَنْ اَتَى لَكَ اَقْوَالُ بِطریق جعل تو ان گفت که چون بخوابی عالم غیب
شهادت است و لا یغرب عنه مِنْكَ ذَرَّةٌ فِی السَّمٰوٰتِ وَلَا فِی الْاَرْضِ عِبَارَت از علم او
و هیچ امر از امور فعلی از افلاکش بجز اتم مصاح نیست و عطاوت او به هزاران مراتب بوده و ترا عطا
آبایی و مهبات بلکه زاید بر نفقت و عطاوت همه کائنات صلوات علی جنت این اتفاق

و استعطاق چیست و بر فهم مولف بسیار از مضامین درین مقام برای الزام در خاطر
 کترین مرکز است مگر تذکار آن خالی از مواد نیست قول دیگران توجیه ثانی اقول این که توفیق
 تفصیل کشف این تلمیح موقوف برین است که باز عبارت کرمانی بر طبق صدر سالی قلمی شود لکن
 و فهم مولف قبل و قال رود انگاه نقل اصل عبارت نسخه شرح کرمانی علی الرحمن بر دارم و بحث
 بر آن تتم سازم بدو الکه مولف بعد ایراد عبارت فتح الباری که مختصر بعضی از احکامش
 نیز شده می شود می فرماید که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث بود فی فقره
 عبارت مذکور است گوید و قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الْعَزْزِيُّ ذَكَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ
 قَيْصَةَ قَالَ هُمْ الْمُرْتَدُونَ الَّذِينَ ارْتَدَوْا عَنْ عَهْدِي بَكَرَ فَقَاتَلَهُمُ الْوَلَدُ وَ تَفْسِيرُ عَزْزِي
 قَوْلُهُ اصْحَابُ النَّصْرِ لِلْاَصْحَابِ وَ هُوَ تَقْوِيلُ عَدَدِهِمْ وَلَمْ يَرِدْ بِهِ خَوَاصِرُ اصْحَابِهِ الَّذِينَ كُنْ مَوَ
 وَ عَرَفُوا حُبَّهُ فَقَدْ صَدَّقَهُمُ اللَّهُ وَ اعَصَمَهُمْ عَنِ التَّبَدُّلِ اَوْ لَيْسَ الْمَرَدُّ مِنْ لَوْنٍ اَوْ رَجْعَ
 مِنَ الدِّينِ اِنَّمَا هُوَ التَّارِكُ عَنْ بَعْضِ الْحَقُوقِ وَ الْقَصْدُ بَعْدُ وَ لَمْ يَرِدْ وَاحِدٌ مِنْ اصْحَابِهِ عَلَيْهِ
 الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ اِنَّمَا ارْتَدَوْا قَوْمٌ مُرْجَوْنَ اَعْلَى مِنَ الْمَوَافِقِ
 قُلُوبُهُمْ مِمَّنْ لَا يَصْبِرُونَ لَهُمْ فِي الدِّينِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُمْ قَدْ حَافُوا الصَّحَابَةَ الْمَشْهُورِينَ رِضْوَانُ
 تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اِنْ شِئْتَ عِبَارَةُ السَّارِحِينَ لِلْبَخَارِيِّ مَعَ عَدَمِ الْوُثُوقِ عَلَى تِلْكَ
 النُّسخِ الَّتِي كَانَتْ فِي اَيْدِيْنَا بِعِطَالِ الْمَانِدِ بِهِيَ وَلِي هِتْ كِه بِطَبَقِ عَادَتِ شَرِيفِ بَابِي اَفَادَ
 مولف درین مقام هم لغزیده و درین باب قبض و فهم معنی آن نارسا گردیده بچند وجه و اول آنکه
 و معنی بن معنی که قول کرمانی اولیس لم او توجیه ثانی است در خبر منع است فلا بد علیه من اقامه
 الدلیل بلکه بر الطائش دلیل برای تنبیه تبرعاً قائم میتوان کرد و باینش آنکه ادعا توجیه ثانی و قبیح
 شود که توجیه اول قبل از آن تمام گذشته باشد و در نیم مقام هر چند غور و فکر میرود که توجیه پیش نمینماید
 پس عوی توجیه ثانی چه معنی داشته باشد زیرا که اقول و لَمْ يَرِدْ بِهِ خَوَاصِرُ اصْحَابِهِ مَا لَفْظُ عَنِ التَّبَدُّلِ

این قدر معلوم میشود که ملازمین و خواص اصحاب مراد نیستند و ازین قدر مراد حدیث متعین معنی
 ازید او متعین نشده بلکه تعین معنی ازید او تعین مراد حدیث رسول العباد و آنچه بدان تعلق دارد در
 عبارت بعد است پس محل عبارت کرانی یعنی قوله لا یفعل المکره بر توجیه ثانی بدیهی بطلان است
 بار خدا یا مکر او ببارد و توش بگوید که عبارت قبل یعنی قال محمد بن یوسف العزیزی که در صدر
 رساله مذکور است قد عرفت انفا توجیه نیست افیکون قوله لا یفعل ذلک و لیس توجیه ثانی
 لیکن هرگاه اندک غرور و معانی بکار رود اینهم بوجه بسیار محکم محض غرض بود و الا آنکه دعوی
 مؤلف که شارح کرانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث بادی تفرقه عبارت مذکور است بگوید وقت
 بر آنست که این تقدم و تاخر که ای در صحیح بخاری یافته شود و حال آنکه هرگز چنین نیست کما لا یجوز
 علی لایطریقه فضلا عن حدیث سید ملک علی آن در جامع صحیح برجا خویش ثابت است زیرا که ابو
 عبد الله بخاری آن حدیث را که بادی تفرقه وارد شده بعد از حدیث مؤلف روایت فرموده و لایطریقه
 نیست انکم تمسکون و اننا سألوا خذیمه ذات السمال فاقول کما قال لعبد الصمد کما
 علیهم شهید ما دممت فیه مال قوله العزیز الحکیم پس معلوم شد که مؤلف در صحیح بخاری شبهه و دواو
 یا او بر روایت بعضی از اصحاب ایما یا غول یا بانی بنیاد نهاده ثانیاً آنکه مقدم حکم مذکور است که
 شارح فرمود بر آن حدیث تقدم را شرح کرده باشد و حال آنکه نسخه متعده که حاشا بالاندکورشده موجود است از
 حدیث مشارالیه و شرح آن درین مقام که تمام تفسیر کلام المحدث عینی و اثری و حرفی در آن
 یافته نمی شود و وجهش هم از شرح کرانی مستظهر دارد زیرا که اول آن حدیث را شارح موصوف
 کتاب لابن ابی عمیر بن ووجه شرح کرده چنانچه عبارتش در خبر و سابق گذشت اکنون بوجه
 حدیث دوم چه ضرورت باقی ماند که در همین مقام حدیث ثالث را هم شرح نماید کما لا یجوز پس معلوم شد
 که اولیای مؤلف کتابی دیگر دیده و شرح کرانی هم بایشان افتاده اند یا که این نسخه صحیح
 بخاری محشی بخاشی عذبه که عبارتش را هم مختلط گردیده است ایشان رسیده عبارت

معلوم را از آن حواشی نگاشتند و تنقید و تفسیر را به نظر نداشتند و از اینجا عقده دیگر متخلل شود
 و آن اینست که آنچه از فتح الباری قبل عبارت کو اکب داری و صدر رساله حضرت مولف
 قلمی کرده قرین تعیین نیست که آن الفاظ از کتابت کور باشد غالباً بمقتضای شرح و حواشی شرح
 بخاری آنست که آن کلام عبارت شیخ جلال الدین سیوطی باشد و مویده این معنی یکی آنکه عبارت شیخ
 الباری در ملحقات رساله از کلام مذکور عاری است دوم آنکه در باب ملحقات نیز بر آن دلیل است که آن الفاظ
 عبارت کتاب مسطور نیست حیث قال برابر باب انصاف مخفی میا و که بعد مدتی در از آن تالیف این رساله
 نسخه فتح الباری بغایت باری تخریص بدست افتاد و این مقام که در آن دیده شد چنان
 مدغم گشت که اگر کسی از اولوالباب انصاف قطع نظر کرده بعین انصاف فیما حرره نظر کند در
 اثبات آنچه این تخریص در رساله آن بوده ام کافی و بسند انکار و چه ازین عبارت صاف است
 که نسخه فتح الباری هرگز ازین مقام وقت تالیف رساله بمطالع مولف در نیامده و الا عباراتی
 را که بدون تخریص است لال دل علی المقصود بود و درست نیست و او دلا محاله بذکر آن تعرض مینمود و لیکن
 طرفه ما جاست که قول مولف بعد نقل کلام عسقلانی و کرمانی **اعني انقضي عبارة الشافعي**
 الی آخره دال بر آنست که مقام حدیث حوض درین هر دو شرح بحثیم دیده شاید بنیاد انکاری
 از دیباجه ملحقات برمی آید برین باشد که نسخ این شرح که وقت تحریر نزد مولف بود و وجودش
 بسبب کثرت اغلاط برابر می نمود فاندفع الشافعی و لیکن محل اینست که وقت تنقید
 فتح الباری در ملحقات بر کسری از خاص عام هویدا خواهد شد که این نسخه هم بر غلط بود حتی که اگر بعد
 بر وجودش ترجیح دهند بجای خویش است من بعد گذار است که در عبارت مجبوره که بطرف
 کرمانی انصاف فرموده محمد بن یوسف قزوینی را که ببلده فخر بفتح فا و را و سکون با موده
 آخر آن را ثانیه بر طرف همچون متصل بخاراء واقع شد منسوب است و از آخرین و اوه صبیح بخاری
 محسوب چنانچه تاضی القضاة در وفیاء ذکر کرده بقطعه زیری تعبیر فرمودن بر کمال تبحر مولف

و غرارت علومش بر بان قاطع و بر بولوش از کلام کرانی و دلیل ساطع و حدیثیکه این لفظ در بعضی از
رسائل مؤلف عبارات علمای برآمد و حیرتی بر مؤلف و موالی او متولد شد پس جمعی قریزی بقای
و رای می شد و ویای منشاء تحتانی و ای مخف ثانیه خوانند و بعضی لفظی بیانش در حکایات
طویلک بنجایش ارد و در رسائل دیگر بنجایت لفظی خواهی داشت ثالثا بر تصدیق بر سلسله
عبارت مذکور از شرح کرانی است مسلم این بنی که او قبل از حدیث مذکور حدیثی را که با دینی تفرقه
عبارت فردی است همین عبارت شرح کرده اند که شیمه الضاف او بالاسه عاره از اولیا
مؤلف مطلوب است که این کدام طور برای شرح متن است که حدیثی را عبارتانی شرح کنند
باز افاضله چند ورق یا چند صفحه مثلا حدیثی دیگر آرند و عبارتانی برای شرح آن بنهی نویسند
اگر مرد و انضمام یا بدکتو جیه شود باز عبارتیکه ذکر کنند توجیه ثانی باشد بنا برین خرافات بیول
گفت که عبارتیکه شراح و حدیث ماقبل گفته توجیه ستین است و آنچه در انای آن افاده کرده گویند
و دم و آنچه بعد از آن آورده توجیه است و هم جز اینها تارقیاست که چنین بزرگان بعد از
درفن کلام شوند و با ستمین مثل عقابانی و کرانی اراده مقابل دارند و هرگز نهوانت خویش را به
نه پندارند انشا الله تعالی عقریب حضرت امام مهدی اصحابش بدار که این را به منصوب بنی ند
و ظلم و جور را بمقتضای حدیث فریقین از میان برسد آرند و چه و و هم آنکه برگاه خود
مؤلف معترف بسقم نسخه شرح کرانی است چنانچه دستی پس است که اینقدر هم بنجایش نگذاشت
که چنانچه الفاظ دیگرش خلاف محاوره اهل لسان واقع شده کما سیحی نیکان بعینه انشا الله
تعالی نموده از لطیفان مسلم ناخ افاده و در صورت هرگز دعوی توجیه ثانی نمی کرد و کاش شرح
و دیگر از صحیح بخاری نظری نمود و اگر دستیاب نمیشد بر شرح مشکوٰۃ شریف نسبت میفرمود
تا این نقطه پیش نمی آمد و از عباراتش تعیین معلوم میشد که حرف فضل در عبارت کرانی واقع نشده و اینهمه
کلام توجیهی پیش نیست فلانک نیست فی ریهیم فلانک فالتوجع اما قال الحق

الذی یلوه قولہ اصحابی اصحابی مکراً علی صیغۃ التضعیف لعلہم قد یزعمون
 ولا صحاب صیغۃ جمع فلهذا ولأول أو قولہ ان ناساً اصحابی قال الکرمانی لعمریہ
 خواص اصحابہ ولا یکرر تکرار الجمع من الذین وإنما هو التاخر عن بعض حقوق وکیف یکرر
 بحال الشاخص من الصحابة وإنما ارتد قوم من جفایة الکفر من اللؤلؤة فلو کہم انہ قد انصرف
 وجہ دوم آنکہ سلمنا کہ اولیا مولف برادران مضامین این عبارات و تدارکات و وسعت
 و اوقات باوصف مرحبت کائنات قدرتی نیافتند باریقتہم جمع تملوب خوش نکرند
 کہ شاید حرف تعلیل باشد و برین تقدیر رستی معنی متصوہست چنانچہ باستیشارتی بدان تفصیل
 معنی آنکہ بغیر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواص اصحاب یا ارادہ نفرمودہ زیرا کہ حق تعالی ایشان را بعد
 علی الاطلاق محفوظ داشته و علت حمل ارتداد بر معنی تبدیل آنست کہ رجوع دینی از ان مراد
 بجهت آنکہ در کتاب الانبیاء گذشتہ در تفسیر این حدیث کہ قید علی الاعقاب بن حمل آنست
 بلکہ مراد تا خرا از بعض حقوق و تقصیر در آنست و ازین تبدیل و تقصیر ہم خواص اصحاب بر آن
 مانند انحرع عجب است کہ ذہن مولف این حمل نرسد و بسو باطل متبادر شود لغوی باللہ عزوجل
 النفس و هم انما کنون عبارت ششم شرح کرمانی کہ توصیفش بار بار بر زبان خامہ قریب
 عنایات مجددہ سبحانہ و رفیعہ باید شنید تا اطمینان تام حاصل و احتلاج قلوب حاصل
 ستل شود و محبت کرمانی یفرایہ من الحدیث فی کذا الانبیاء فی ما یزعمون علیہم السلام
 الخطابی اصحابی تصغیر الاحکاف هو تخیل عدلهم و کم یزید به خواص اصحابہ الذین من موع
 و عرفوا بصحبۃ قد صابہم اللہ و عصمہم من التبذیر و کم لا یرتد الجمع عن الذین انما
 هو التاخر عن بعض حقوق و التقصیر فیہ و کم یرتد احد من اصحابہ صلی اللہ علیہ وسلم و الحمد للہ
 و انما ارتد قوم من جفایة الکفر من اللؤلؤة فلو کہم انہ قد انصرف
 یوجب مقدحاً فی الصحابة المشہورین رضوان اللہ علیہم اجمعین و ازین عبارت کہ تحتش نرد

نزد احدی کلام نیست و هر کس که از ما هرین فن آزامی بیند مطمئن میشود و صریح دریافت کند که هرگز
توجیه ثانی را مدخل در این نیست بلکه معنی محقق سابق را تحریر فرموده اتفاقاً اثر بحث خطابی نموده
بمن بعد باونی همان نظر باید دریافت که جمله عَرَفُوا الصَّحْبَةَ در نسخه مؤلف بدون حذف تقدیر و
تکلف درست نمی شود بخلاف عَرَفُوا الصَّحْبَةَ مع هذا لفظ عصام بمعنی عصمت از نظر فقیر گذشته
و استعمال مجرب و جایز و کلام عرب را بلکه احادیث رسول بانی بلکه آیات قرآنی و اوست
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وَنِيرُ فَرَموده لَا حَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَفِي
الصَّحِيحِ الْخَارِجِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَرِئْتُ أَنَّ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى
يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالَ الْإِسْلَامُ اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي مَا كُفُّوا وَأَمَّا لَهُمْ عِلَاوَةٌ عَلَيْهِ
این لفظ بحرف مینماید چنانکه از قرآن مجید و حدیث شریف واضح شد وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى حُصُولِ الْمُنْتَهَى
وَرَفْعِ الدُّرِّ وَالظَّنِّ هِرْگَاهِ اینهمه موطن شد اکنون مستبد مؤلف عرض مینماید که گمانی بجایزه و بر
حضرت جبار است که در کمال فضل و بلاغت کند بلکه از رد تحقیق سامی محض است بلکه عامی مینماید
کتمان حق که اهل سببیت فرموده خالی از فضول نیست چه هرگاه تقیه و استتار قلب
موضوع شریعت چنانکه سابقاً استیحاذا کند شیوه و برین پایه میباید بر علم مامیه تسلط معر بوده
باشد کتمان حق نزد اهل انش و بغیثش بخیار باگناهاران منسوب نخواهد بود و مؤید این مدعاست
انجبه علمای علام مامیه گفته اند و صریح از آن هوید می شود که محدثین اهل سنت باطهار یا هو الحق پرور
ملیف که جمیع ایشان کاتم حق باشند ان نه الشی عجاب قوله و اگر خارج از قول ان لطایف خارج
از مقصود باشد یا نباشد لیکن اکنون که حرف کتمان حق نسبت به جمیع اهل حق بر زبان صدق
گذشت است باالضرورة بچندی از نظائر آن اشاره اجمالی فرمایند که بقضیل ان فاویر باشند که
برین تقدیر کثانی ضخیم بحواله الملک القدر تدریجیم و عین این و نحو برای علمای طائفه شیعیه از
ادانی و افاصی بدلائل تحقیقی و الزامی ثابت لنم و این قبل و قال حضرت مؤلفان

میماند که در عنوان رساله نسبت به علمای خفیه نیز زبانی نموده و دعوی مخالفت محال ایشان با جادریست
 مروجین بجا فرموده مگر هیچ دلیل بر آن قایل نگردید و بلکه او را بزرگشالی هم از مخالفان ایشان شمرده
 بهم رسید عارف شیراز در حکایت جدال مدعی چه نیکو گفته شعر بان سپهر نیکی از جمله فصیح و کورا
 جز این بهالغی استعار نیست و دین و زور معرفت که سخندان هیچ گوید بر در سلاح دارد کس حصار است
قوله بالعلمی **اقول** این بسته عامی خیال این معنی در است و آنکه جمله فیوخذهم ذات البشکال
 نص در تفسیر نیست اکنون بنده بمقتضای نیاز مندی سبگویم که اگر مرد از جنمی بودن کسانیکه حدیث
 احوض بر آنها منطبق میشود و محله بودن شانست در نار بهنم پس ممنوع است و لیش کجاست و اگر مرد
 مجروح تعذیب است اینهمه استبعاد و استخرا بچراست آیات از بعض حقوق و تقصیر دینی و دنیوی
 موجب تعذیب نمیشود و باید که ام و دلیل بر استماع آن قاست فرموده مگر در کتب کلامیه ندیده که حق
 تعالی را مواخذه بر گناه صغیره هم میرسد فکیف گناهان کبیره که تبدیل امور مقرر در شرعیه و تقصیر از
 واجبات باشد و مویده فاضل کرمانی است آنچه خدام و الاما مقام در ملحقات رساله من حیث است
 یسعون از فتح الباری نقل نموده اند و الفاظش اینست **وَفِي حَدِيثٍ ابْنِ سَعْدٍ فِي بَابِ حِفْظِ**
النَّارِ اَيْضًا اَنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اُحْدَثُوا بَعْدَكَ فَاَقُولُ سُبْحًا سُبْحًا لِمَنْ غَيْرُكَ وَنَادٍ
فِي دَوَائِلِ عَطْرِ نَبِيِّكَ فَلَا اَرَا اَنْ يَخْلُصَ فِيهِمْ اَلَمْ يَمْلِكْ هَلْ لَيْتُمْ وَاَزِينَ قَوْمٌ بَعْضُهُمْ زُرُوا
 در ذوالفقار صنوع فاضل عالمی قدس سره صلی در کشف الحق نیز منقول پس اگر این مردم از مخلصین فی
 النار می بودند نجات بعضی از آنها بعد تعذیب هم ممکن نمیشد فکیف که قبل تعذیب در جهنم باشند و مع ذلک
 اندک انصاف کار فرمایند و ملاحظه کنند که اگر مضمون جمله فیوخذهم ذات البشکال خاصه اهل
 خلوه می بود شفاعت جناب بید المرسلین صلیع می نداشت چه شفاعت و باره اهل خلوه که اراده الهی
 بتعذیب آنها چنانچه اهل خلق گرفته عین مجاوله با جناب احدیت است و معاذ الله که جناب فایم المرسلین
 با وجود نزول آیات قرآنی مثل **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا هَذِهِ أَلَمَةٌ كُنْتُمْ تَدْعُوهَا قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ رَبِّكُمُ**

ائمه علیهم السلام علیهم السلام وودار کتاب مجاود فرمایند چه جای آنکه بالتخصیص بر آنحضرت
 علیه السلام و سلم و مؤمنین عموماً این هم واروده باشد که از شان بعبیه و اتباع و شیعیان او بعد
 که برای صحاب مجیم استغفار کنند اگر چه آنجا قرابت قریبه و شسته به اکنون ارشاد شود که هم مستند
 عامی صواب است با فمهم گرامی مگر نظراین عوام بر طبق ارشاد است که که بر اصول و ابواب
 شیعین معتبر به باض عثمانیت قوله و بعد از این اخ اقول خوض در قرآن و حدیث نمودن
 حکم بعضی از آیات و آئی بر جناب مولف زیب اختتام یافته بحال نیست که کسی را اهل حق چنان
 کرانی را از ازل غرض ندارد و شر یک شیب لاف جامع الفضائل و الکمالات انکار و غالباً چنان
 معترض نمیده که تلاوت کریمه از تعذیبهم و ائهم عبادک و ان تغفر لهم و انک انت
 العزيز الحكيم از شفاعت گذشتن و از شفاعت اشخاص بازگشتن است و هو منوع فیه علیه السلام
 و سندش بلکه دلیل شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم است آنچه امام المکملین حضرت محمد بن
 رازی علیه الرحمة و تفسیر کسیر فرموده و اجمع بعضی اصحاب مجتهد الاکابر علی شفاعت محمد
 صلی الله علیه و سلم فی حق الفساق قالوا لا کان قول عیسی علیه السلام ان تعذبهم
 و ائهم عبادک لیس فی حق اهل التواریک ان التعذیب لیس لیس و لیس ایضاً فی
 حق الکفار لان قوله و ان تغفر لهم فانک انت العزيز الحكيم لیس لیس
 فدل علی ان ذلك لیس لیس فی حق الفساق من اهل الايمان و اذا ثبت شفاعت الفساق
 فی حق عیسی بنی فی حق محمد صلی الله علیه و سلم بالطریق الاولی و الاکابر
 بالفصل انتهی که از مآله علم الله مقامه قوله و نیز فیه شبهه اخ اقول اگر مراد
 نیست که هر متبع مقلد فی النار پس از تقدیم هنوز بدلیل ثابت نفرموده و اگر مراد دخول نار است و لو کان
 اخلاص بعد فلا ضرر و لا ضرر و بطا است که اتمام و ارتکاب مالک و تابعتن بر گناهی که در کتب
 قرئین منقول است مرست که ان اکبر کبار می توان گفت پیش هر واحد از مالک و غیر او

برای دخول خست اهل است و نه کارا که انکار زکوة و عدم صلاح و لغت بی اود امر سهل قوله و نیز بر عین
هم انهم اقول از کجا دانسته که فاضل کرانی بر ایهام و فحاشی لغت فرموده شاید از تبدیل و تقصیر
مراد او نزد حضرت مولف صغیر باشند و لابد علیه من دلیل قوله المختصر آه اقول انهم ساعین
ناظرین ازین متوقد خبر سوال کند که شخصی خود زکوة می اودارد دیگران تحصیل میکند و بعد زمانی بمحض اجتماع
خبر وفات سرور کاینات گفت که مراد او آن کج کنون یعنی تعلقی باقی نماند آن شخص بر پاشنه پای خود
برگزیده یا نه و قسم عین اخوان و شمع من پیش که او مرز سبقت فریاد هم پیش تو اورد دست تو
میخواهم داد و العجب کل العجب که مناسبت لفظی و معنوی از فاضل کرانی درخواست می نماید
و علمای خود را که لفظ ارتداد را بدون تفسیر علی اعتبار هم در احادیث مرعومی ایه اعنی ارتداد است
الصحابه انهم بر تبدیل اخلاق حسنه بسیم حیل کرده اند چنانچه گذشت مرفوع الا قلام سید اندکس اول بابیه
از انها استفسار کنند که ارتداد کدانی را با تبدیل اخلاق کدام مناسبت است بخلاف علمای اهل حق
که قید علی لا اعتبار بقرینه بر عدم اراده کفر ارتداد دانسته اند و ارتداد علی اعتقاد برگنیان
کسر از تبدیل امور شرعیه و تقصیر از حقوق واجب فرود آورده اند مثل کرانی و خطابی و جزو مشائره هم سوال
او از علما شیعی می باید ازین بزرگان و شیخه علی کذا قال افاضل المسیح احکیم علیه السلام
المد تعالی الی الاصر اطیقم و هر چند اقتدرا که معروض سیده تری و منصف
لبیب بر اثبات ناگناخن بعد ده کافی و بسند بود لیکن ثناء للعیل و ارواء للعلیل هنوز دست
ایراد دیگر بر این در استین نمیکشیم بگوئیم مبنی بر این که لفظ اصحابی که در حدیث از دست امامت
دارد ازینکه اصحاب است مراد باشد بلکه دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که بار و مصاب
دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که بمغنی اول اطلاق این لفظ
بر اهل دست و دست چه آنها اهل قبایل بودند و موطن مساکین و غمنا می گذرانیدند و بخیر می بار
انهم بعضی از انها جارسا التاب ندیده باشند چنانچه بنا علی هذا قال الکرماتی و کلمه تواتر و

ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا العظیم جناب آنست که گناه کردند و ستم بران مانند پس از
 حدیث بنی کسانیکه قبول ال سنت بر روی الفور گشته شدند و او باشد البته لفظ لم یزالوا بی محل بکبره شو
 خواهد بود و تعالی الله عن ذلک علما کبیرا و حاشا لک لکنه عن مثل هذا چه او امری طلب و تقید
 می شود که ارتداد و ابعاد و قتل و عینکه که یزالوا مرتدین چه فایده دارد پس و نخواهد بود و مگر امر خلاف
 که تا زمانی دراز بران حدیث وارد او علی الاعقاب نسخ و قانم مانند بلکه بعد شان الی یومنا هذا این سخن
 دارند و علاوه اینهمه و چه آخر که ولایت اردو بر نیکه از ما اخذ الله ابعداک ارتداد بعضی از قبایل عرب مرآت
 بلکه خصی خلافت و یا تفرع علیه تعیین است که کلمه منند فار قتم نص است و وقوع ارتداد علی الاعقاب
 بمجر و مخالفت رسول کبریا اصحاب البتة به صرف صارف بعضی حقیقی محمول خواهد بود و ظاهر است که
 اگر بالفرض بعض قبایل عرب ارتداد واقع شده و آنما که بعد بر هله من الزمان من انتقال
 الرسول علیه و آله صلوات الله علیهم اجمعین عند طلب الذکوة کما لا یخفى علی احد من
 خلافت که بمجر و مخالفت روح طیب حبیب ایزد ابدن طهر جسد منور را بی غسل و کفن گذشتند بر
 سقیفه سارمی به سقیفه بنی ساعده شتافتند و بر افتند با نچه بر افتند و ساختند آنچه ساختند پس
 ارتداد علی الاعقاب ابتدای زمان فراق جناب خنمی آب ازین دار من و شاق که مدلول صریح احادیث
 صحیح است و او صد و اثناشن بودیم بلا شبهه و ارتباط تحقق گشت و معنی منند فار قتم مطابق
 واقع افتاد و علی نداهم و خواهد بود از ما احد و اگر امر خلاف مقتدا که لطیف و احوال و التمسک فی
 محال تاویل و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث آنچه بیان کرد بسباق عبارت مناسب است لکن
 مجال تاویل وسیع و ذیل غلط احتمال وسیع و اذا جاءک الاحمال لعلک لا تستیکال گویم که اینجا بجز
 این دو احتمال یکی ردت بعضی از قبایل عرب دوم خصی خلافت لطرف احتمال ثالث امکان ندارد
 چه حدیث حکایت از واقع میکند و چون حاکی خبر صادق است وقوع لابدی و بجز این دو قول نماند
 بعد نهال رسول العجا لعلین امری دیگر که استحقاق جهنم بران برای مرتکبین آن از صحابه متفسر

شود صورت و قیاس گرفته بلکه توان گفت که آنچه بعد ازین هم رود او و صلاحیت لغز استحقاق
 جسم بران بوده باشد از فروغ همین دوام خواهد بود بلکه فروغ یک امر متحد اگر احتمال درگرا باشد پیش
 بر عصبه طرف ثانی و الطالاش بر ذمه است اینک کی و اینک میدان آنچه در بار داشته باشد
 بمسخر اظهار آورد انشی بلفظ اقوال استعین بالزوف الرحیم هر چند جناب
 سرآمد املی الالباب است از ذکر دلائل بر دعوی خویش در استین نیکند و افادات جدید می
 باطل شوق بخش لیکن من بمقتضای نیازمندی و غمخواری و محبت و اخلاص تحقیقات و غور
 تامل بکار برده و طلب از این کامل از ناقص منیر میگروانم و میگویم که در شق اول دلیل که بر
 ایراد ایراد کرده صریح البطلان است زیرا که فاضل کرمانی اول در عبارت معلوم اصحاب پنجواست
 کرده و گفته که **رِذْوَانُ خَوَاصِّ اصْحَابِهِ الَّذِينَ لَمْ يَمُوتُوا وَ عُرِفُوا بِخَيْرَاتِهِمْ** یعنی خواص اصحاب
 آنجا که بجزو مقدس خاص شدند و بصفت شریف مشهور و معروف بودند مراد نمی باشد بلکه
 مراد از آن قومی از خدایه اعیان عوام اصحاب اند که در زمره مؤلفه القلوب شمرده می شدند باز گفته
 که **وَلَمْ يَزِدْ أَحَدٌ مِنْ اصْحَابِهِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهُ سَلَامٌ وَ أَكْبَرُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ** یعنی
 بعد از آنکه احد از اصحاب آنحضرت صلواتی بر او نداشتند و تقصیر در واجبات و حقوق ضروری نموده و این خود
 بدیعی غیر محتاج باشد لال و احتجاج است که در اینجا همان خواص اصحاب مراد اند نه عوام اصحاب بجا
 اعراب الاکلام او متناقص و سهافت خواهد بود با جمله قول جناب معترض نفی از مراد اصحاب
 کلمه همچون الی قوله شمرده دلیل صریح بر آنست که مطلب کرمانی را با وجود وضع و ظهور هرگز
 نفهمیده تا بمطالب دقیقه و خیایا و زوایای خفیه چه رسد اما وقوع نکودر سباق نفی و دعوی
 این جنی که فاضل کرمانی مور و این حدیث از اصحاب شمرده پس از جناب وزگار و غایت لیل
 و مختار است چه اگر مقصود آنست که در خواص اصحاب شمرده **فَذَلِكَ مَسْئَلٌ لَكُمْ تَنْهَاهُ لَا يَسْتَلْزِمُ**
 المطلوب و اگر مراد این معنی است که در عوام اصحاب عدد و ذکر و پس از آن فاضل القلوب است

که در آن عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ در مقام دال بر آنست که آنها صاحب بودند لکن این
 اختصاص قوت ایان بجهنده نهند از بخار یافت شد که هنوز مؤلف را بر معنی لفظ مؤلف باوصف
 اتحاد ملت داده اطلاعی نیست و تقابله قرآن مجید درند بابل حق مسلک خویش مثل خلافت
 المنهج کاشانی و مجمع البیان طبرسی نیز بکتب فقهیه مثل قواعد و غیره رجوع نکرده و باین پایه علم و نحو
 مناظره با علمای اهل سنت نیندر سر و آرد و الفاظ شنیع در حق کابر محدثین بر زبان می آرود معنی
 لفظ مذکور در اینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بتالیف قلمشان مرمی نمود و در وجه
 عنایم زیاده بر رعایت آنها می فرمود پس صحابیت کما معنا می سر می طایه شدند که از زمره عوام باشند
 زیرا که ارتداد و معنی تبدیل و تقصیر و تحلف از بعض حقوق است نه بمعنی کف بعد الاسلام کما یزید
 دانستی و چون این جباه مقصرین از زمره مؤلفه القلوب بهم از جهال بودند لکن در شرح کرمانی و دیگر
 شرح که محل این بحث است لفظ مؤمن لا البصیرة لهم نیز افزوده اند تا معلوم شود که هر یکی از مؤلفه
 القلوب این دار و گیر پیشین آمده بلکه جهال الشیاء درین بلا گرفتار شدند و از کتب جهان پیدا
 است که بعضی از مؤلفه حدیث حسن سلام رسیده اند بآنجه فاضل کرمانی ارتداد را و آن مرد مخمور کرده
 حَمِثٌ قَالَ وَإِنَّمَا أَرَدْتُ قَوْمٌ مِنْ جَاهِلَةٍ لَا عَرَبٌ مِنَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ مِمَّنْ لَا نَصِيحَةَ
 لَهُ فِي الدِّينِ بَرٍّ أَوْ شَرٍّ عَمُومٌ نیست بلکه احدی از خویش صدق این حدیث نگشته و کسی ازین عبارت
 مرتد نشده و بناگه عوام هم مثل خواص بودند حالیکه با اختیار شونانی نظریه بعضی از وجوه جواب
 میدهم و بگویم که معنی ثانی برین مرتدین صادق نمی آید زیرا که فاضل کرمانی این را بر تداور او عبارت
 منقول بر هر دو نسخه صحیح و تقییم بر تصنیع و اجابات و تقصیر حقوق حمل کرده و لا المسلم که این معنی منافی
 اصل اسلام باشد و جناب مولانا زکریا ناست نموده که فاضل کرمانی که روی سخن غالباً بسوی اوست
 را است علی الکفر اعتقاد میکنند بلکه او در همان عبارت منقول فی الصدور رض نموده که مراد از ارتداد
 رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و تقصیر و بظایر است که کفر مقابل اسلام است پس مسلک او آشکارا

بابت عدل کفر اعتقاد کردن یعنی چه بی میتوان گفت که نزد او اینها مانت علی التبدیل و التقصیر و
 اتماخر عن الحق بودند و منافقان این موربا اصل اسلام باعتبار نقل عبارت فاضل کرمانی نه بدینی نه
 مثبت بالبرهان است قوله چون قول شرعی نه آلت اه اقول تسلیم قول حضرت نمودن میانی
 را اولی الامر و نه لفظ اختیار اضافه کرده ام کفر قول خائب عدم صندقه علی المرتضی غیر محکم
 استما بیتیما نخذ و شت فان الطباقة علی هؤلاء الذین ارتدوا عن بعض الواجبات و اخرجوا عن الکتاب
 و ارتکبوا المنکرات کما قال الکرمانی و غیره غیر محتمل علی من له ادنی بصیرة فی الدین فکیف
 یخفی علی الماکهین و ویرجا سحرین نظار را بفرایده عظیمه که عقاید متشیعین در باب غفای شیدین
 از اصل قلع باشد و پنج و بنیادین فقره را از رسم باشد آگاه کنم و آن نیست که هرگاه بابت لال بولف
 همین معنی بر بی لفظ اصحاب باشد و لا ثالث و رابع لها پس میگویم که اگر مراد از لفظ صاحب کبر
 اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا استعمال او است تحمل بلا ریتب شد که بگویم بقره
 بارونی و دینی سید الم سلمین صلعم بود مع قطع النظر عن الفاظ اخر ففعل فی الکرمیه
 المذکوره دلت علی ایمانه و ما ورد فی شان نزولها پس ضحیات خضر امامیه قاضی شریعی
 در حقایق حق و غیره و غیر آن که لفظ صاحب گز و دلتی برایشان بگویند ارد و همراه گرفتن او
 از انرا راه محبت خیال این معنی بود که بباد کفار ازین رفر آگاه کند و موجب ایصال بکار شود
 و هرگاه کفار غیر رسیدند با گشت با ایشان و دلتی که کوتا نیکه بفرمانه مار بباد افراه
 رسید بابر اعلام کفار بایامی یکسر است الی غیر ذلک من لا فترت الی کاد السموات
 یفطر زمین و تنشوا الارض و تخالجهال هذا کان لیکر شیهه مذکور می شود که نه
 استدلال اختیار کرده و اگر مقصود جناب قدس الهمی از لفظ مذکور حضرت مولف معنی ثانی است
 فتن یذبحوا له انا باللیل و اطراف النهار و تستغفر له فی العشی و لا یسکرا طحال
 الله یبانه و یسر له و ادهام الله ما له و جعل کل خیر ما له زیر کاه موت

ابو بکر صدیق بر اسلامیکه مراد ایا نیست از اینجا می باشد و حسن خاتمه سائر خلفای راشدین
 باجماع مرکب الا لازم آید که جناب لطف حکم باسلام کسی کند که قرآن مجید را محرف سازد و نیت
 فاشه معاود المدبر این بآن سیده النساء خدیجه و دختر و داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 دشنام دهد و مبطوحی را سوزد و دو مصوم را قتل کند و این بحث قبل ازین تفصیل هر چه تمام تر
 گذشته فتنه گران و کافران و اگر مولف از راه هتساف حکم باسلام این شخص نماید و ارتداد او سر را
 فقط در انکار توحید و نبوت معاوضه صراحتی نماید و امور مذکور را از موانع اسلام و مقتضیات
 ارتداد و کفر نداند فتنه گران و کافران و اگر مولف از راه هتساف حکم باسلام این شخص نماید و ارتداد او سر را
اقول مخفی نماند که این اعتراض هم بدستور اعتراضات سابقه هرگز وارد نمی شود چه احتمال دارد
 که آنچه جناب خاتم النبوت را از وحی الهی در باره دارو گیر اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد از نبوت
 احداث و فنی درایت بطور اجمال بعضی از وجوه معلوم شده هم بدانگونه خبر داده که چنانچه از اصحاب
 بسوی دوزخ خواهند کشید و من شفاعت آنها بکنار متوجه خواهیم شد لیکن آن شفاعت در مجموع
 آنهاست قبول نخواهد شد و بلکه در حق بعضی فائده خواهد کرد که در همان وقت ازین دارو گیر بخت اندیشا
 و ظاهر همین است که حکایت مطابق محکم عنده باشد پس واقع را که بعضی از وجوه محل بود هیچ اجمال
 هوافسوده اند و هر کس بخلاف این معنی قائل شود و گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را پس
 این امور و اسامی و ذوات آن بساوی محدثات و شرور معلوم بود باز راه اجمال و طریق
 توریه و تفسیر پیچیده پس دلیل آن بر فتنه اوست زیرا که بسا اخبار که تعلق باحوال خود دارد و حضرت
 باعلام ملائکه معلوم شده مفضل و شر و محذور روایات دارد گردیده که پرده از روی فسق و
 کفر برافند پس در آخر عمر شریف چگونه تصور یا اذعان کرده آید که حضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم بمفضل را مجمل بیان فرمود و از تفصیل خوف و تقیه ننگ داشت چنانکه جاسی
 بعد تصحیح بر این معنی که تقیه در کلام این جناب گنجائشی ندارد و عموماً خواهد کرد و آری روغور حافظه نباشد

بر قول موهب که مولف آن را بصورت و هم نقل نموده و تصبها و عنادا بر صحت که صبیان حل کرده برجا
 خویش باقیست و نفی و رأیت و احداث بر ظاهر خودش محمول باجملا زنیف در هنوز لازم نیاید که
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بتفصیل تمامی احداث آنها معلوم بود و با عیانهم آنها را می شناسخت
 و چیزی را که خبر دادن بدار دنیا و حکایت آنچه بوحی الهی حضرت را دریافت شده بر اصول
 حق کی استلزام این امور است که تفصیل محذورات و شواهد آنها میداشت و ذوات آنها را می
 شناخت این استلزام را هم بدلیل ثبات فرماید و بر مانی بر این معنی قایم کنند که این حدیث بدین
 علم تقصیر ممکن نیست و انی لهم ذلک بآر خدا یا اگر حدیث طبرانی را پیش کنند و گویند که ابودردا
 راوی این حدیث عرض کرد که یا رسول خدا کن که خدا تعالی مرا درین زمره محشورین فرمود
 که تو از آنها نیستی و این دلیل است بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذوات آنها را
 با عیانهم می شناخت و الا جواب آنجا که ای ابودردا تو از جمله آنها نیستی چگونه می شناسی
 حاکم را که تبصره مولف در رساله اخیر محکوم تشیع است یا و نماید که ابوبکر صدیق رضی الله عنه
 استماع حدیث حوض نظر بغلبه خوف و خشیتی که داشت تماس نمود که شاید من از آن زمره باشم
 حضرت صلعم فرمود که لا و انشاء الله تعالی بعد ازین بر مقام خود این حدیث مذکور شود و بنده و جوی
 و ظلم با وجود عدم تجربه و علوم میگوید که این هر دو دلیل هرگز به عای مولف و ابی ای الطباق
 ندارد و استلزام قصود نیست چه تمحیل که آنجا بجهت حسن خاتمه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ابودردا
 رضی الله عنه که از حضور در جنگ و دیگر شایسته که اعلموا ما ائمتهم فقد غفرت لهم
 و بسیار از بشارات عالیه بران ترتیب فقه و اولین اصول اربع مآثر حضرت شمعین بر آن گواهی
 معلوم بود چنین فرمود و مباحث این از کجا که ذوات مرتدین که انی را بعلم تفصیلی می شناسخت
 و المقصود هذا و ذلک باجملا آنچه بخواهد صدیق و ابودردا را ارشاد شده و محبت صدور آن
 علم خاتم پیغمبر این سخن خاتمه این بزرگان از جهاد فی سبیل الله و حضور در مشاهدت فتر که بارها

بنا کینام فرمودند که هرگز از حاضرین کسی در دوش نخواهد رفت چنانچه از تقاسیر امامیه مثل خلاصه
 المنهج نیز در واقع بحسب الرضوان واضح و لایح است وافی و کافی است و صحت جواب موقوف برین
 نیست که با عیانه هم معرفت اهل روت و تفصیل محذات آنها داشته باشد و هو ظاهر عند المصلح
 فضلا عن الفضل کبر عدم درایت جلال خود باقی و از چنانچه طرف شد بجا تا بدلی که بسند زود
 بر موه اهل حق ثابت فرموده گویند متعرض بوجوب آن هنوز مشغول بوده باشد و در حقایق عظیمه
 بدست آمد یعنی معلوم شد که این حدیث نیز شیعیه هم بر زبان مولف مخبر است و متعرف تفصیل انشاء الله
 تعالی چهل بجز از او بدلیل قبول است چه جا و جوب آن که بدون حکم بصوت و اعتبار روایت معتدل نمیکرد
 اکنون میسریم که مولف از ارتداد علی الاعتقاد چه اراده کرده در صورت حمل آن بر تبدیل تقصیر
 چنانکه علامه خطابی و فاضل کرمانی و جزیری و شاکر کرده اند همان سببیم که جناب مخلص قبل ازین
 فرموده بود که ارتداد علی الاعتقاد با تاخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت یافته با معنی
 بر تقدیر یک ارتداد شکر مرادش باشد پس قول باین و سلام صحابه کما امر نقله سابقا با این ارتداد
 چگونه جمع تواند شد قوله هم دلیل لطیف اخ قول حل تزکات و لطافت این دلیل شرح و لطیف
 بنده ذلیل باید شنید که اول این احتجاج و استدلال از برای این دیرینه بلکه تقویم بار نیست زیرا که
 قاضی شوهری و بکته نبیره در احقاق الحق و غیره در غیر آن فکر کرده اند کاش لطافتش با اعتبار
 تناسل بعضی از مقدمات حاصل می بود و حال آنکه عنقریب واضح می شود که مدار علیه آن و من من العیون
 و بنا بر آن بی ثبات نبوت است معاصی دروغ و زمین الحق که بر کتای قاضی مذکور در احته اند بعضی
 و قصیده این دلیل مدخل احته اند پس لطافتش کجا باقی ماند بنده بهچندان اول تبرقیم عبارت
 هر دو از من بعد او را با اتباع و شیاعش زوال لامل جدید و بر این سید صحرای ساز و عبارتش
 وَالْإِصْرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا نَزَلَتْ عَلَيْهِ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ بِدَلِّ عَلَى حَوْلِ مَدَنِيَّةِ الْمُتَدِينِ
 وَأَسْمَاءُ لَهُمْ وَهَذَا أَنَا نَظَرُ فِي غَاوِي خِلَافَةِ دُورِ خَلِيفَةِ الْعَرَبِ لَيْزِي فَتَعْلَمُ عَنِ الْكُلِّ

حسن مجتبیٰ نظر آن حضرت صلعم چون ویرا دید بگریه درآمد باز فرمود که ای فرزند من نزد یک یا پس نیست
 آنجناب بن مجتبیٰ را نزد یک خود میگرد تا آنکه او را بران برست خود نشاند چهره حسن شهید که بار او دید
 و بسیار گریست فرمود نزد یک یا پس همیشه او را نزد یک خود می نمود تا آنکه او را بران چپ نشاند باز
 قاطع ز بهر او دید و زاری کرد و بسوی خویش خواند پس همیشه او را قریب سیف می نمود تا آنکه
 او را برو خود نشاند باز علی بن ابیطالب علیه السلام را دید و بگریست و بسو خودش طلبید
 پس همیشه او را نزد یک کرد تا آنکه او را بدست راست نشاند و درین یکدست محاوره مذکور در چهار
 مقام متصل شده و چه ظاهر است که محیی این بزرگان بحسب اتفاق در یک زمانه واقع شده و مراد از کلمه
 مذکور غیر ازین نیست که چون هر یکی ازین اصحاب بعد قریب آمد او را از زیاده تر نزدیک میکرد
 و بصورت خیالیه مولف آن شخص قاضی شوشتر که امتناع عن الزکوة را که با عترت افسان و سوره
 استد او کشید مصداق لم یزالوا منی و اند میباید که صحبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با آن
 مناسب و تقریب بها بجانب خود و چند سال محل فرماید فَاَعْتَدُوا لِاُولٰٓئِكَ الْبَصَارَ و الايضاً
 در امالی شیخ احادیثی مرویست که این محاوره در آن وقوع یافته از جمله قصه بهلول است که بسبب
 ارتکاب گناهی عظیم یعنی بعد از قبر زنی از جمله انصار و اتراغ کفن از بدن باغواشی طایان مجاز
 باز نمود و یاس کلی از رحمت پروردگار بهرسانید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد اجتماع این
 قصه و در محکم کشید و از نزد خود برانند و او چهل روز و شب بقصر ع و زاری میکرد تا آنکه آیت کریمه
 وَ الَّذِینَ اِذَا قُلُوا فَاِحْسِنَ اِلَیْهِمْ اَجْمَعُوا عَمَّالٌ بِمَنْزِلِ شِدَائِهِمْ اَمَّا هَکَذَا فَهَکَذَا هَکَذَا هَکَذَا هَکَذَا
 مذکور در فعال غیر قاره که آنی بیش نیست و است باشد و باره جفاة اعراب ز مسکین زکوة که زمان
 مصیبت آنرا نسبت با موزند که و یعنی محیی و تا کی با نسبت احقان ندگی جاب میتوان گفت چه امنو
 انکار خواهد بود و انشاء الله تعالی در سلاک ثانی واضح خواهد شد که آنچه علما و انامیه درین باب امتداد
 و استمرار زانند و عدم آن ذکر کرده اند برای ایشان سم قائل لوجه المختصر مراد از لم یزالوا در حدیث

شریف است که تا زندگی برآید او معلوم صراحت نمود و توبه و انابت از نصیب می آید نه از افتاده و بگوید
 راه صلاح و تقوی اختیار کند و ندین عوی و نیمی که کلمه یز الوابی محل بلکه حسو خواهد بود و از پدر کلام و
 ناظم بین خاص العام است و بلاریت یک بی حکام و در نیتقام با برادرشالی تقریر مذکور را واضح
 گردانم که در خانه زید فرزندی متولد شد که خالد نام او گذشتند و او سه روز زندگانی کرد لیکن از اول
 وقت ولادت تا آخر حیات غیر از لجا و زاری قلع و بقراری چیزی از وی صدور نیافت پس
 در حکایت از حال خالد مذکور البته این حرف میخوانند زو که کم یز ای کی گشتند و لک من
 بطن او و همچنین این کلام صاوق است اگر خالد تا دور فرزندان گانی کند و قس علی خدا چه جلالت
 سه ماه زمانه ریاض است و باید آدم بربا و یارتد و بعد که قتل علی که مولف بدین آن شده پس بدانکه
 هر گاه معلوم است که دست از اصل سلام و اختیار کفر بواج مراد نیست پس لای محاله لفظ علی قیام
 چنانچه گفته اند و مولف هم تو را این وارد کار است الا مجرد ارتد و او هم خلاف مقصود خواهد بود
 ای تقدیر قید علی قیام هم باشد یا نباشد عبارتیکه مولف جامع الکلمات خود انشا فرموده صدق است
 سو قف بر آنست که تا زمانی که فضل الصدیقین احد از ائمه این کوه ازین جهان رنگدست یا
 بلکه کلام مجموع طبع شمشیر قتلین شده باشند و انبات آن البته از حضرات مؤلف ظاهر امکان نیست پس
 وقت تهاض همان محتمل است جمعی از انان دست بخلاف مرده باشند و از آیات قرآنی ظاهر
 است که قتل خبری بگرفت موت چیز دیگر و کافی است زبوت لغا را احد با عیال از عیال
 بر دیگری و قرآن مجید حیث قال الله تبارک و تعالی فی محکمات کتاب ما اتوا و ما قتلوا پس بعد تسلیم
 و ايجاز جمله نحوه جناب متعرض حد و اتها کلام مذکور از مطابقت فصل الامر عطل خواهد بود و این بیان مثل
 که علاوه بر ظاهر از این عیال خیرات نمایند چنانکه در شرح تلخیص مذکور است از اینجا که اول در کلام
 بعد از درستی الفاظ و ترکیب عیال متعصا مقام می باید کرد نه آنکه نفس بعد از ان منقوضه صنایع علم
 از مثل نصیب العین از زمر اول از زمر تبار و اصل مطلب را بعنوانی باید نمود که مطابقت فی الامر می جرم

نشود بخلاف افاده حضرت مولف کما عرفتم و ظاهر است که جمله لم یزالوا باوصف افاده معنی متداو
 که تصریح کارامیه واضع از ان در خواسته بر نقد یحیاد است فلا بد منه و ما قاله
 الْمُعْتَرِضُ السَّلْمِيُّ وَحِينَئِذٍ يَصُدُّ هَذِهِ الْجَمَلَةُ أَغْنَىٰ لَمْ يَزَالُوا كَمَا رَوَىٰ فِي الْحَدِيثِ عَلَى
 جَهَادٍ الْأَعْرَابِ سَوَاءٌ مَا تَوَلَّوْا أَوْ قَاتَلُوا فَإِنَّهَا أَعْمُ مِنْهَا وَتَعَالَى اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ عَلَى الْكَذِبِ غُلًّا
 كَبِيرًا وَالاِضْطِرَّاقُ وَنِقَامٌ وَجَبِي بَكْرِيٌّ وَأَنَّ نِكِدَ از افعال معجرات مولف در بیان سبب و سائل آخری
 چنان معلوم میشود که لفظ بعد در بعدیت تصلة حقیقت و منفصله مجاز است پس نباید از جمله
 منتهی مولف اغنی از تدا و البعد و قتلوا علیه ایست که بجز وفات سر و عالم مرده گردیده بلامهلت
 و راندن و انبیه خلاف واقع رونود چنانچه از کلام فاضل خوشتر می گذشت که آنجا بعد چند ماه هجری
 کردار خویش سیدند و مولف هم ارشاد کرده که اگر بالفرض بعض قبائل عرب ارتداد واقع شد
 فَأَمَّا هُوَ الْعَدُوُّ مِنْ الزَّيْنَانِ مِنَ انْتِقَالِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ وَاللَّهُ صَلَوَاتُ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ طَلَبِ
 الرُّكُوعِ كَمَا لَا يَخْفَىٰ عَلَىٰ أَحَدٍ وَازِنِجَا بوضوح می بخاک تدا و البعد و ما تواتر علیه نیز موهم خلاف
 است و بتقدیریکم دورا ذکر کنند و گویند از تدا و البعد و قتلوا و ما تواتر علیه قطع نظر از انکه در صورت
 قید علی عثمانیم اختیار طنان بنیاده یقین است و در صورت تخرید باعتبار حروف ترجیحی لم یزالوا
 مراد نیست علی عثمانیم ندارد از نکته افاده انداز مانه یعنی باوصف مهلت بافتن مدت و از
 فزائبات اصلاح ایشان بهم رسیده کما اعترف للمولف این مضمون دل در تشفیج و تفضیح است
 است فیکون مرجوح حالا کما جماع علیه علوا و سیر که سنده فارقم اگر می باید پس آن ش و کما
 بود بلکه بجهت اتصال آن با لفظ قتلوا علیه انیمضی متبادر خواهد بود که بجز و فراق برگزیده تمامی نفس
 اتفاق بر ارتداد است شدند و بظاهر الفساد و الایمی بایست که مولف سبب پیغمبر و که نیز الاقرتین
 چه فاده دارد و درخت یا لفظ منند فارقم که ام لطف صورت کما لا یخفى علی المتوكلین
 البصیر و لا یتنبأ مثل چنین و وجود دیگر برای رحمان لم یزالوا بر افادات حمل غلب

بعد از تامل بسیار بر آید چنانچه بر طلبه علوم بسیار نیکه و در فن بلاغت و در طوائف دارند مخفی نیست قول
 علامه آن قول هر چند این دلیل در تصنیفات حضرت ابن طاووس شیعین جلوه گرفته و علماء دیگر
 در ابرام و احکام آن کوشیده باشند چنانچه بر تصنیف کتب مهم مخفی نیست لیکن نزد بعضی از اهل بیت تراش
 و دلیل سابق است چه اگر مراد از مجرد مفارقت سید خافقیین عدم حیل است نه است ولو ساعه او
 ساعتین پس بر این خصوص اصل صحایب کتب خلفا راشدین هرگز صادق نباشد زیرا که ابو بکر صدیق
 استماع ساختن وفات سرور کائنات که در عوالمی مدینه بلکه آثار راه اتفاق افتاد هرگز بسقیفه رفت
 و پیش قدمی نگذرد بلکه خطب مستقیم در مسجد نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم آمده باز بر حسب مبارک بن جلال و
 مناقب و وصف که به روزگار آغاز نموده و پیشانی نورانی رسول یاقینی را بوسه داده باز بتغیر اهل بیت
 بنوی برداشته و تسلیم حضار خصوصاً عمر فاروق که قبضه شریف در دست گرفت و گفت که هر که رو بر او
 من خواهد گفت که آنحضرت صلعم وفات یافت کسرش نمودن جدا خواهم کرد و شغل شده و او را از سینه
 غفلت و نوم حیرت مستقیماً و بیدار ساخته و از معلومات خویش اختلاف صحایب و تعیین موضع
 و فن که مکمل باشد یا بیت المقدس یا گورستان بقیع از میان برداشته و هرگز از مجاورت آن مکان پاک
 آشیان تجاوز نکرده آخر بعد گفتگوی بسیار قبل و قال بشمار التماس صاحب کسان را که بجا سقیفه
 دعوتش کردند و در آن کوفت بیدار و خواستند که فتنه الضار را فروشانند و آنهارا از غفلت تنبیه
 گردانند قرین آنجا گردانیده چنانچه روایا کتب فقیهین مثل صحیح بخاری و تاریخ طبری و ترجمه آن و
 تصانیف ابن اثیر و سیف ابن عبد البر و تالیفات مجلسی مانند بحار الانوار الی غیره فلک من التمس
 الاسفار و لالت باین متون و در لکراین اجمالاً و نه باین تفصیل بعضی از ان باید بشنیدیم بحقوق
 و بلوئی حمید و کتاب ثابت باشد از صحاح نقل کرده ان انکاد کتبه فی علی بن ابی طالب
 مشکنا بالشیخ مازن بن الحارث بن الخزرج بعوا الی المدینه بینه و بقره منزل
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم میل است نزل قد حل المسجد فله بیتکم

للناس حتى دخل على عائشة فسلم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو مفتي بنو
 حذرة فكشف عن وجهه ثم ألت عليه قبلة وبكك ثم قال يا بني وأنتي والله لا
 تجمع الله عليك وتبخرنا من المنة التي كتبت عليك هذا فبشر شيخ مذکور بن کنا
 نظر من يد اخذ عمر بن الخطاب سيفه وقال لا اسمع احدا يقول مات رسول الله صلى الله
 وآله وسلم الا حضرته يسف هذا واما عثمان بن عفان فخر من حتى يذهب هبة وبجاء ولا
 تكلم الا بعد الغد واقعد على فلم يستطع حراكا واضنى عبد الله ابن ابي بن
 كندا ولم يكن فيهم ثبوت واخرهم من اربك والعباسوني رواية وكان
 اتبتهما ابا بكر جاء وعيناها قهلان وزفراته تنزوا وعصيفه يصاعد ويرفع وقد
 على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فكشف الثوب عن وجهه وقال طبت حيا وميتا
 وانقطع بموتك ما لم ينقطع لاحد من الانبياء فعظمت عن الصفة وحللت عن
 البكا وكوا ان الموت كان اختياريا لجدنا الموتك بالنفوس اذ كننا يا محمد
 عندك ولتكن بينك وترجم تاج طري که باعراق مرهمه کشمی و نیز به از شعیان
 آنچه عبارت مطبوعه آورده خلاصه اش بان سطور سیر که وقت وفات شریف جا شستگاه روز و دو
 بود و در او هم هیچ الا اول بن سانج و قوع یافت و آنرا که دوم ربيع الاول گفته اند درست شد
 و فاروق وفات آنجناب بنکر شد تا آنکه صدیق و ابابیت کریمه و امجد الا رسول خدا
 من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم على اعقابکم ملام ساخت و ناره غیظ و غضب
 و در پیشه اورا منطقی فرمود پس صحاب در خانه مقدس را ندید و بسیار گریستند باز در مسجد جمع شدند تا آنکه
 شخص در مسجد آمد و گفت چشمه ای که انصار در تقیض گرد آورده اند و با سعد بن عباد به بیت یک
 صدیق با عمر بنار و دفع این کار را در او تقیض نمود و در شان راه با ابو عبیده جراح و در خود او هم قصه
 انصار بیا و ایشان و او تا آنکه جمع انصار رسیدند و حال برین نوال بدید و بعد گفت کوی

ایشان انصار از کرده خود بدست برداشتن و عمر و سعید و ابوبکر صدیق نمود پس انصار و شریعت
بدست فضل الصدیقین دادند بحکم مردم زیاد و از حد واقع شد و فریب بود که از کثرت ایشان حد بین
در معرض هلاک ابدالی ان قال ابوبکر صدیق گفت من این کار از ان کردم که خون مردم ریخته شود
و اختلاف ایشان بطرف کرد و باز گفته که ابوبکر صدیق رضی الله عنه اختلاف مردم در آب غسل
شریف باین وضع دفع کرد که شنیدم از انجناب که گفت اهل بیت مرا بشویند بگوید علی عباس
را که غسل منند انگاه ایشان باین کار مشغول شدند و او با مهاجرو انصار بر دربارک نشست
از انصار گفت که در غسل شریف انصار را افتخاری بهم نرسید اجازت ده تا یکی از ما هم در اینجا حاضر
شود و صدق اول اجازت داد و شمران و اسامه بن زید و او نه و فضل و قثم از جمله پیغمبر و میکرو بنید
و امیر المؤمنین می نشست و عباس و اس انصاری مذکور از دور ایستاد و بودند و میکرو بنید باز در
دفع اختلاف افتاد صدیق بنده کیر حدیث الانبیاء ید فتنون حیث یوثقون دفع کرد چون در حجره
ام المؤمنین عایشه قبر را درست کردند جنازه را لب گور نهادند خلایق می آمدند و نماز می امام می
گذازند چون مهاجرو انصار فارغ شدند نوبت بزنان کوکان رسید و در نیمی از شب جا برشته دفن
کردند و بعضی گویند شب نیده بود علی و فضل و قثم و شمران و در گور نهادند انهمی مخصوصا صدق و ابوبکر
گوید که ابوبکر صدیق بمنزل خود که در محله سنخ داشت رفته بود تا از اهل و عیال خویش خبر می برد و عیال
رضی الله عنہا شخصی طلب فرستاد که هر چند زود تر خورار برسان که و قومه مشکل دست او را بوبکر سوخت
و تعجیل باید چون رسیده رسول صلعم قدم نهاد و علی اصحاب ید که سر در یکدگر آورده اند و هر گوی ایشان
مدعای دارند و حجره عائش و رفت و گفت کجاست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت اشاره
کردند که نیست و ابرو داشت و پیشانی نورانی و ساعد با دولت مساعد را پیوسته و کمر پیکان صفت
و انهم یقولون بخوانند گفتند رسول الله خوش بختی استی تواری هم در زندگی و هم در مردگی شمر
انصاری ترن اندام چو گلرنگ تو باد و هر خار همه آفاق گل اندامی هست به پیشانی ان که بجز

عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَسَلَّمَ لَمَّا فُضِلَ اجْتَمَعُوا لِنَصَارَى سَقِيقَةٍ فَقَالُوا تَوَلَّى هَذَا الْأَمْرَ
 مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَعْدُ عِبَادَةِ أَخْرَجُوا سَعْدَ الْيَهُودِ وَهُوَ مِنْهُمْ قَالَ فَلَمَّا
 اجْتَمَعُوا قَالَ لَا يَلِيهِمْ وَلِبَعْضِ بَنِي عَمَلَةَ لَا أَقْدَرُ سَتَوَأَى سَمِعَ الْقَوْمُ كَهْمًا لَانِي وَلَكِنْ
 تَلَوْا مِنْ قَوْلِ أَتَمَعْتُمْ كَأَنِّي كَأَوْ خِطُّ الرَّحْلِ قَوْلُهُ فَيَرْفَعُ بِهِ صَوْتَهُ وَيَسْمَعُ بِهِ
 أَصْحَابُهُ فَقَالَ بَعْدَ خُرُوجِ اللَّهِ وَأَنِّي عَلَيْهِ يَامَعَاشِرَ لَا نَصَارَى لَكُمْ سَابِقَةٌ بِاللَّهِ وَفَضِيلَةٌ
 وَالْإِسْلَامُ لَيْسَتْ لِقَبِيلَةٍ مِنَ الْعَرَبِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَضَعْ عَشِيرَةً
 فِي قَوْمِهِ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ الرَّحْمَنِ وَخَلَعَ الْأَوَانِيَا مِنْ يَدَيْهِ قَوْمُهُ الْأَرْجَالُ قَلِيلٌ
 وَاللَّهُ مَا كَانُوا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَمْنَعُوا رَسُولَهُ وَيُغَيِّرُوا دِينَهُ وَلَا أَنْ يَدْفَعُوا عَنْ أَنْفُسِهِمْ
 ضِمًّا عَمَّا بِهِ حَتَّى إِذَا دَبَّرَكُمْ الْقَبِيلَةَ وَسَاوَا لِكُلِّكُمْ الْكِرَامَةَ وَخَصَّكُمْ بِالْغَنَمِ وَزَكَاةِ
 الْإِيمَانِ وَرَسُولُهُ الْمُسْلِمُ وَلَا أَهْلِيهِ وَلَا عِزَّائِهِ وَلَدِينِهِ وَالْحَجَّادِ لَا عُدَايَةَ وَكُنْتُمْ شَدِيدًا
 النَّاسَ عَلَى عَدُوِّهِمْ وَأَتَقَاهُ عَلَى عَدُوِّهِ مِنْ غَيْرِكُمْ حَتَّى اسْتَقَامَتِ الْعَرَبُ كُلُّهَا لِلَّهِ عَلَى
 مَوَكِّهَاتِهَا وَأَعْطَى الْبُعِيدَ الْمَقَادَةَ صَاعِدًا خَرَجَ حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ رَسُولُهُ بِكُمْ الْأَرْضُ دَابَّتْ بِكُمْ
 لَهُ الْعَرَبُ تَوَفَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَهُوَ عَنْكُمْ رَاضٍ وَبِكُمْ قَرِيبٌ اسْتَبَدَّ وَاهْدَأَ الْأُمُورَ دُونَ
 النَّاسِ وَأَنَّهُ لَكُمْ دَوْرُ النَّاسِ فَاجْتَابُوا بِهَا جَمْعَهُمْ بَانَ قَدْ وَفَّقْتُمْ فِي الرَّأْيِ وَأَصَبْتُمْ فِي الْقَوْلِ لَنْ
 نَشُدَّ وَمَا لَيْتَ نَوَلِيكَ هَذَا الْأَمْرَ فَإِنَّكُمُ فِينَا مَقْنَعٌ وَلَصَاحِبُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا نَحْمُ أَهْلَهُمْ رَادُّوا الْكَلَامَ
 فَقَالُوا فَإِنْ أَبَيْتَ مُهَاجِرَةً قَرَسْنَا فَقَالُوا لَنْ نَحْنُ الْمُهَاجِرُونَ وَصَحَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَوَّلُونَ
 وَنَحْنُ عَشِيرَتُهُ وَأَوْلِيَاؤُهُ فَعَلِمْنَا أَنَّ عُنَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ سَطَأَتْ لَهُ مِنْهُمْ فَإِنَّا
 نَقُولُ إِذَا مَنَّا أَمِيرٌ مِنْكُمْ أَمِيرٌ لَنْ رَضَى يَدُونِ هَذَا أَبَدًا فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ حَتَّى
 سَمِعَهَا هَذَا أَوَّلَ الْوَهْنِ وَأَنَّى عَمَّ الْخَبْرَ فَأَقْبَلَ إِلَى مَنْزِلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَيْوَلُ
 فَأَرْسَلَ إِلَى رَبِّكَ وَالنَّوْكَرُ فِي الدَّارِ وَعَلَى بَنِي لَبِيْطٍ فِي حِجَابِ النَّبِيِّ فَأَرْسَلَ

فتح الصار بقیفه و خبر فرمود و از روایت ابن ابی الحدید نه که مجلسی اباصله یسیر بار و اگر فعل کرده
 معلوم میشود که خبر خبر سقیفه بخبرین مد بود که بعد از اخبار دست فاروق گرفت و بسوی خود کشید
 گفت بر خبر که رفتن تو در مجمع انصار درست و فاروق گفت که من را بر عیال و بیعتی که بر من است
 و درین درد و الم گرفتارم من از بخار هرگز حرکت نخواهم کرده او قبول نکرد و گفت که تمام بود و رفت
 بر ضرورت عبارتش در بی مقام نیست و از آنکه عمر فاروق میزد آن رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم و کان الذی اذاکه مغیر بن عبد الله فکذب بیده و قال ثم فکان
 الذی عنک مشغول فقال لک کذب من فیکم مقدم معک باجل این همه روایات و عبارات
 دلالت صحیح بر آن دارد که رفتن شمعین بعد ازین گفتگو و قبل از آنکه بود و آنهم بنا بر منع غنم انصار بر آن
 خطب خلافت نفرین آن کما رساله آمده کرده بودند چنانچه در طلب سید اخراج در ورود الامام بیست و یکم
 صدیق مجید و استماع خبر وفات شریف از آن راه بر خطب یتیم بسوی سقیفه سید وید و حریفانش نیز مشایخ
 نیستند و سبب انصاری می کردند و از نویسین این است حال ثنی اول و اگر اخبار است از این
 مجوز سیر می یابی که من آن بگویم که لا اوهکذا و اقل من ذلک و اگر گفتند که این را که کعبه
 و نظرای و از ما تعیین زکوة و تخریف از احکام موبده شریعت سید کائنات معلوم نفع منافع سقیفه
 شوب گفت و ایضا بطن صدوق می بد و انقباق می باید زیرا که استدلال جماعت بر دعوی اهل
 خویش کبریه خذ من اموالهم صدقة و دلیل صحیح بر آنست که یحیی و استماع خبر و استماع
 وفات سید عالم زکوة را انکار کرده اند که طهراراده و شقاوت آنها علی رسول الله صلی الله علیه و آله
 زکوة بوده باشد و بر ظاهر است که صدور این کلام اغنی کم بذا و امر تثنی علی انکاف اهلهم منذ
 فارقتهم از حضرت ملک علام است چنانکه روایت بعضی از اجل محدثین بر آن گواه است چنانکه بقول
 تعالی ان هکذا کم بذا و امر تثنی فعل کرده اند که لا یخفی علی من ماکر سکر لاهم
 و رد و ایا که هم و بعد ازین روایت باقر مجلسی نیز میگوید خواهد شد که قائل بن کلام آن فریدگار امام است

مسلمانی که این کلام از ما نیکو بفرستد لیکن تبدیل و تغییر وقوع اشتباه از آنها خبر بدید بعضی
 شیعه پس بعد از آنکه گفتند انهم یفعلون ما یؤمرون والای ما بدید که خود ملاکه از اهل حدیث
 و تبدیل و تغییر باشند و در حق ایشان صادق است انهم و الناس بالذین یؤمنون انفسکم و انتم تشکون الکفار اهل
 تعقلون باجماع صدور این کلام در حقیقت اگر کسی که پیدا و پنهان نبوده است پس نگاه حق جل و بالا را عدم
 روح اسلا آنها نیست و نه اندامند فارقم حقیقت خودش محمول خواهد شد که در ظهور و شهرت آن هنوز است
 باشد علاوه بر این که فارقم فرموده اند و نه اندامند فارقت اندام و مفارقت انجنان از بعضی کوه و معتصین عن
 الصدقا و مثالیهم من الی الخدایات همان وقت است که آنها خبر و فاش نشینند که در نفس الامر مکر و روزگار
 از ان سانح و فاش اتفاق افتاده باشد و درین مقام نکته پس عموم و لطیفه پس دقیق است که ادنی
 عذر و تاویل بخار بند و الی نیکند فارقم شعر بر آنست که علت نامه ارتداد و انحراف شان مجروح و فاش
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و انید عا بحقیقه درین مقام تنه برین مردم صادق
 است که زندگانی انجنان را علت فرضیت کوه و استند بخلاف ابو بکر صدیق و اتباع او که خبر
 فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باعث گریستن و تعزیت نمودن و متعلق بذکر گریده و جنوب
 رفتن بقیعه بلکه باعث توجیه بقیعه شامل خبر سانحه خلافت حدیث عباد و جماع الضار و خلافت
 و امامت و وقول بعضی از ایشان با امامت و کس از مهاجرین الضار در یکوقت بوده و جماع دو امام
 موافق اصول امامیه کما فی علل الشرائع گویند جماع دو خداست مطابق و آیات اهل حق و جب
 قتال بین المسلمین است و بلکه رسیب و فریقین خلافت سعد و خلافت ابراهیم و عالم بود و با این
 تفصیل در باب که گویا بجهت و سر رشته اند و خواهند که و بی ازین ابراهیم باز دارند و حق را بر مکرر سازند
 و نامه این فتنه را باب تفسیر و نشانند و بهر حال نیمه کوشش بر طبق حدیث متفق علیه یقین بود
 که امام از قریش می باید نه از غیر ایشان و محمد است که الایمه من قریش حدیثی است که اکابر امامیه شری
 گواهی داده اند چنانچه از مطالع محمد بن جالبی و کتب حدیث امامیه سمت و ضوح دارد گو

بنام و بزرگ مخاطب بنا و جواب ایضاح بحجت کثرت استقامت و تحریر علم کلام الحارحی از ان
 فرمایند منت خدا را که رفتن این بزرگان اگر چه با حجاج و دیگران باشد لیکن باعث رفع فساد عالم شد
 والا که اقامت نه بعد خلافت بعد که شاق بر جمیع مهاجرین و خلافت حادث شد لکن سیرت
 بود بر پائی شده و هرگاه خود در اسلام این فتنه پیدا شود چه قباضتها که در ان لازم نمی آید از وقوع
 این سوخ و اختلاف اکثری از اهل اسلام طعمه شمشیر کفار اهل دلت میگردد و بنیاد عمارت اسلام
 خراب میگردد و کلمات مسلمانه که ای باب ناب میشد چنانچه از ترجمه تاریخ طبری بقدر فضل الصدیقین عدم
 انبیه اصحاب سابقان که کثرت بخلاف خلافت صدیقی که بار بسخ و بنیاد کفر و فساد از عالم
 برکنند و بعد انبساط اهل اسلام و نشاء القباض فساد تمام گشت **كَيْفَ لَا وَهُوَ ذِي اللَّهِ الَّذِي**
أَظْهَرَ وَجْدَهُ الَّذِي أَعْرَضَ وَأَيَّدَهُ حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ وَلَحِزَ عَلَى
مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ مُنْجِرٌ وَعَدُهُ وَكَانَ صِرَاطُهُ جَنَّةً چنانچه حضرت امیر عریف توصیف آن
 در خطبه مهج البلاغه مشغول شده و قطع نظر از ان خود علمای امامیه با وصف فرید عدا و خلفا
 که اباسر السبب من آدم هم آن مقدار نخواهد بود قابل جود و روح می شوند و ایشان را بخلقت
 ظاهری ایمر ابا امامت منوی تصف میداند چنانچه برناظر شافی رسید و شافی شرح
 کافی و بجا مجلسی مخفی نمی ماند و اگر سناط اینهمه بر توجع نمی بود بایستی که مثل یزید و مروان از هم رین
 زمره می شمرند و آسمی آنها بزرگان می بودند اقدم برین که محل حدیث الحوض از احد ثواب
 بعدک وارد و اعلی العتبات بنشینند فارغتم بر کرده الضام صادق می آید و المظنون الحاطب
 ایضا لایستی ببلک و جوابش آنکه چون توبه و انابت و اصلاح الضمار بعد از ان مجلس بحال عجلت
 و رکت فریقین مثل صلح ستم و حصول امامیه بجا مجلسی نتوانست و مقتضای جمله لم نزلوا
 آنست که توبه و انابت و اصلاح و نصیب مصداق حدیث حوض مثل لک و عیینة بن حصین قنای
 جماعت سالت البس لایستد و من ایشان جسم از عمار و کدورت منزه خواهد بود

و از نجاست که خاتمه خطبه آخرین جناب سید المرسلین در سفارش گروه انصار بود و چنانچه مطالعه
بجای مجلسی دیگر تصانیف طایمی مذکور و کتب اهل سنت بر آن شهادت میدهد و این از جمله محالات
باخصوص برقرار و او مولف ساله که جناب سید النبیین صلعم بذوات مخصوص صدق حدیث الحوض
عارف باشند کما عرفنت بر تقدیر صدق حدیث مذکور بر گروه انصار معاذ الله من ذلك فشار
ایشان فرماید والفاظ خاتمه خطبه مشارالیه اینست **اَلَا وَاِنَّ اَلْاَنْصَارَ كَرِشَى الَّذِیْ**
اَوْفَى الْبَهَاءِ وَاَزَادُوْهُمُ یَكْمُلُ تَقْوَى اللّٰهِ وَاَلَا حَسَنَ الْیَقِیْنِمْ فَاَقْبِلُوْا مِنْ مَّحْسِنِهِمْ وَ
بِحَاوِزٍ وَاَعْنِ مَسْجِدِهِمْ یعنی آگاه و بیدار باشید و بدانید اسی مهاجرین که انصار محل عماد
و موضع امانت اسرارین اند بر ایشان اعتماد میکنم و شمارا بخوف و خشیت الهی و حسان کسب انصار
و صیت نمایم پس قبول کنید و خوشنود باشید ازینکو کار ایشان در گذرید و چشم پوشی نایید از بدکار
و بجهل که در آن خواص صحاب کبار از مهاجرین انصار ازین که در وقت و غبار باک و پاکیزه است **اَلَا حَسَنَ الْیَقِیْنِمْ**
عَلَى ذٰلِكَ وَهَنْ تَمَّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی فِی مُحْكَمٍ مَا رَسَخَ کِتَابُهُ وَلٰكِنْ اللّٰهُ حَبِیْبُ الْیَقِیْنِمْ
اَلْاِیْمَانُ وَرَزِیْنُهُ فِی قُلُوْبِهِمْ وَكَرِهَ اِلَیْكُمْ الْکُفْرَ وَالفُسُوْقَ وَالعِصْیَانَ اُولٰٓئِكَ
هُمُ الرّٰشِدُونَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً وَّاللّٰهُ عَلَیْكُمْ حَکِیْمٌ هر چند از قول مخاطب بیان
تا قول آگوستی گوید در عبارات فقیر مخدوش گردیده و از هم ریخته لیکن چون تفصیل رنگ بگردان و وفا داده
بعوام هم میرسد ناگزیر شرح و بسط بعضی از اقوال دیگر هم بگرایم **قَوْلُهُ وَبِظَاهِرِ سِتِّ اِلٰی خَرَفَ اَقْوَلُ**
مسئله که ظهور از تداو مالک بن نویره و برادران و بعضی معلوم وقت طلب کوه باشد لیکن معنی از تداو در
آنها بمجرب و استماع خبر وفات رسول علیه الصلوة و السلام تحقق یافته و لانسلم که قبل از طلب کوه منع آن
باستدلال ز آیات که میزدن ایشان در نیامده و این رتبه اصداد نشده مگر وقتی که اعوان انصار علیه
اول کوه را از ایشان طلب کردند فامده می مطالب ابیته **عَلَا هِمْ** چون نه لایم زیر الوارشان و بنا
افندنی آهی است و بنامی این ماجر از قبیل جبار واقع قبل از وقوع است و در معنی که آن مردم مجرب

خبر مفارقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تبدیل و تقصیر کردند و راه ارتداد سپردند هیچ عبادی
و که در قی لازم نمی آید زیرا که خبر از قی است که در اذان شان مغنی تبدیل سئله زکوة راجع شد
گویند هر آن بر مردم بعد چند اتفاق افتاده باشد و نهایت از عمل زمین بعید است که مؤلف دعوی نماید
که ارتداد مانعین زکوة بعد از طلب زکوة بود این دعوی نیز از قبیل دیگر تر بات مؤلف است که اما پیشتر
از وی ممکن نیست **قوله** بخلاف مخالفت **اقول** انساب تفرقه سازی کمال کشاکی و گاه نازکی
بجانب سبیل جریان و لین است فالامین کذلک الماعرفه و اگر بطرف انصاف است پس بر فرض تسلیم خبر
انصار من حیث لا جماع فی السقیة مصداق ارتداد علی الاعقاب منتهی فافهم پسند لیکن
بالاجماع مصداق لم یزوا که اصرار و استمراری خواهد نمود و هر دو امر از ایشان متغنی و سلب
است مقصود مؤلف اینست که یکی از قیود حدیث ابو حنیفه بر صحابه تطبیق دهد و بر استدلال رندی علی
الغدار بر حرمت نماز لجملة لا تقربوا الصلوة گوش نهد بلکه مطلوب و آنست که خواص اصحاب خباب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد تمامی قیود حدیث مذکور اند و بحمد الله که نفس حدیث مقصود او را
بر نمی تابد بلکه بنابر بلند باطل میسازد و دلالت بر آن دارد که احدی از خواص اصحاب بر او از این
حدیث نتواند بود و لهذا محجة الباقی **قوله** قد برناه فی لطف **اقول** لیت شعری ماذا اراد
من التشفیق ان كان المراد منه ما قلناه في الفصل السابق یعنی ان اردت من مجر
المفارقة عدم خيلولة الزمان كما بنا ما كان فهو ناقض ما روى لفريقان من ان
الشحناء لم يبرح عن مكانها الا بعد برهة من الزمان اعني بعد تعزیه اهلبت سید
الافرنج انجان و دفع بعض الاختلافات التي وقعت بين الاعيان مع ان دهاهما
السيفه ما كان الا بعد اجتماع الاخبار الشجفة و ظهور شدة الضرورة وان اردت
تجوير الخيلولة فالامر بوجوبه واضح بتر علی الله بظن حقيقة قوله تعالى و ملائكتهم منذ
فارقهم علی ملائک و نظر ایه فهو باطل و الباطل كان زهوقا **قوله** ان الله

سَيَوْمَ ذُنُوبِكُمْ أَكْثَرُ مِنْ فَعَلِكُمْ الْبَيِّنَاتُ وَعَلَيْكُمْ آذَانُ قَوْلِهِ كَرِهِيَ كَوْنُ أَخِي قَوْلُ
 حَالِهَا بَرْنِ شَبَهْ كِبَرُ عِيَالٍ مَشْهُورٌ بِرِكَ نَبْدَه نَالُوَانِ بَحَالِ لَدِ قَوْتَه بِرَقَامِ غَوِشِ ثَابِتِ كَرْدَمِ
 كِه اِصْدَى اَز قِيودِ اِحَادِثِ بِرِ مَسْلَكِ اِنَامِي نِي بِرِ خَلْفَا مِي ثَلَاثَه وَاعْوَالِ اِنِضَارِ اِنِشَانِ جِهَادِ قِ نَبِي اِيَدِ
 بِرِنِ بَصَفِ مَلاَحِظَه اَنِ چَكُونَه خَارِشِ بِنْدَه كُورِ نَجَا طَرِ كَسِي خَوَابِ خَلِيدِ مَلِكِه نَاظِرِ مَسْلَكِ قَوْمِ بَالِيَقِيْنِ بِلَاكِ
 بِخَوَابِ كُفْتِ كِه اِنْجِهْ مَوْلَا فِ سَالِهْ ضَمِيدِه وَدِرِ بِي اِنِشَاتِ اَنِ كِرْدِيدَه هَسْتِ قَطْعَا وَبَقِيْنَا بِدِيهِ اِلِطْلَا اَنِ
 وَ اَز رُومِي اَوْ خَارِجِ اَز رَقْعَه اِمَكَانِ عِلْمَا مِي اَمِيهْ مَحَالِ اَنِ نَدَارَنِدَه كِه رُوتِ خَلْفَا اَرَا شَدِنِ اَزِيْنِ حَدِيثِ
 نَدِهْ بِرِ ثَابِتِ كُنْدِنَا بِمِرَاعَاتِ اَصُولِ اَمِلِ هَسْتِ چِه رَسَدَا يَنْ عِدَه يَوْمَا فَيَوْمَا بَلَكِه سَاعَهْ فَيَا نَزْدِيكِ
 مِي هُوْدِ اَلَيْسَ الصَّبْحُ بِقَرِيْبٍ قَوْلِ كِه كَوْنِ اَلِي خَرَه اَقْوَالِ عَمُو حَصْرِ دُرُو اَحْتِمَالِ غَلْطِ مَحْضَرِ هَسْتِ بِرِ كَسِ كِه
 مَلْحَقَاتِ اِيْنِ سَالِهْ رَا وِيْدَه وَاقْوَالِ عِلْمَا يَادُو شَسْتَه نِيكِ مَسَدَانِدَه كِه اِيْنِ حَصْرِ مَخْذُوشِ هَسْتِ بِرَا كِه نُو
 مَحْدُثِيْنِ دِرِ مَصْدَقِ اِنْجِيْدِثِ مَنَافِيْعِيْنِ بِدِيهِ رَا هِمُ نِهَسْتَه اِنْدَه مَكْرُشَا يَدِ اَز اِيَادِ حَضَرِثِ فِتَاوَهْ بَاشَدَه كِه عَمُو
 حَصْرِ مِيكِنْدَه بِمَطَالَعَهْ عِبَارَاتِ مَلْحَقَاتِ نِي بِرُو اَزُو اَكْنُونِ عِبَارَتِشِ تَصْرِيْحِ مِيكِنْدَه اَنِ اِنْفِيْتِ قَالِ اَنْ
 اَلْتَّائِيْحَتِ مَحَالِ اَنِ يَكُوْنُوْا مَنَافِيْعِيْنِ وَ لَا يَتَبَعْدُوْنَ اَنِ يَدْخُلُوْا فِيْ ذٰلِكَ اَيْضًا مَرَكَبِيْنِ فِيْ مَنَافِيْعِ
 مِّنَ الْمَنَافِيْعِيْنِ وَ سَيَأْتِيْ فِيْ حَدِيْثِ الشَّفَاعَةِ وَ يَبْقَى هَذِهِ الْاَمْتَهْ مَبْهَمَانَا فَيَقُوْهَا فَاذَلِ
 كَلِمَاتِ اَلْهَيْمُ مَحْشُوْرُوْنَ مَعَ الْمُؤْمِنِيْنِ فَيَعْرِفُ اَعْيَانَهُمْ اَلْحَقُّ وَ بِلَا رِيْبِ اَمِلِ اِنْجِيْدِثِ بِرِ مَنَافِيْعِيْنِ
 وَ بِيكْرِ اَسْتِ دِرِ اِيْنِ هِرُو اَحْتِمَالِ كِه دِرِ اِيْنِ عَمُو حَصْرِ كَرْدَه بَا رِخْدَا بَا مَكْرِتَاعِ وَ شِيَاعِ مَوْلَا فِ كَوْنِيْدَه اِيْنِ
 اَحْتِمَالِ بِهْجِ صَوْرَتِ مَحْصِيْحِ نِيْسْتِ كِه كَوْنِ عَمْرِيْبِ كِنْدَارِشِ مِيكِنْدَه كِه تَعْلِيْطِ وَا حَالِهْ اَنِ غَيْرِ مَحْصِيْحِ هَسْتِ بِلَاوَهْ
 مِيكُوْنِمِ كِه اَحْتِمَالِ اِتْمَعْنَهْ اَز قِبَالِ چُوْنِ تَرُو بِيكْ مَخْلُفِ مَحْصِيْحِ نَبُوْدِيْ اِيْسْتِ كِه دِرِ بِيكْ اِمْرَا خَاصِ حَصْرِ
 وَ نَامِ دِيكِرِيْ بِرِ زَبَانِ نَحْوِ اِيْنِ كُفْتِ كِه اِنْجَا بِخَرِ اِيْنِ اَحْتِمَالِ اَحْتِمَالِ اَتِ اِمَكَانِ نَدَارُوْدِرِ ظَاهِرِ هَسْتِ
 كِه مَسْنَدِ رَا بِاِيْدَهْ كِه جَمِيْعِ اَحْتِمَالَاتِ خُصْمِ رَا تَعْرِضِ كُنْدَه وَ بَدَلِ اَبْلِ بِرِ طَرَفِ سَاوِ وَا يْنِ صَوْرَتِ نِهْ اَسْتِ
 فَا يَنْ اِمْدَعُوْ اِيْنِ لِمِ اَبْلِ اَكْنُونِ يَا يَدِ شَنِيْدَه كِه اَحْتِمَالِ اِنْطَبَاقِ حَدِيْثِ بِرِ مَنَافِيْعِيْنِ اِيْنِ حَضَرِثِ اَزْ كَلَامِ

از علما دریافت شد نیز صحیح تواند بود زیرا که منتهای اعتراض بر آن نیست که آنها چنانچه بگویند و بر
 کما فی القرآن المجید در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بسر میکردند در وقت خلغای ارشدین چنین
 جاوه می سپردند پس احداث و ارتداد علی الاعجاب معنی داشته باشد گوئیم لاسم که حال آنها یک
 پنج و یک تیره بود بلکه خود قرآن مجید بر آن ناطق است که حال آنها در وقت عرس سلام بطور دیگر و در
 ایسر سلام بر سبیل آخر بود چنانچه مفسرین در تطبیق بعضی آیات قرآنی تفسیر آن کرده اند پس چون
 شوکت اسلام در وقت خلفا زیاده شد و ابتدای آن صحیح خلافت افضل الصدیقین است احتمال قوی است
 که آن منافقین بحال آن سر و اخفای حال خود مانند عبد الله بن سبا پرداخته باشند و بنا بر طبع دنیا که بجهت
 بران بودند بجهت طلب هرستقاسی را اختیار نموده باشند جناب قدس الهی که دانای مخفی
 و آشکار است ریاض و سمع آنها را که بعد کمال رسیده بود و بر یک طور واقع شده با حداث تعبیر نموده
 باشد و در احداث آن نسبت بر آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرارشان بر یک حال نبود
 کلامی است باز ارشاد شده که آنها همیشه بر ارتداد و احداث مذکور اصرار نمودند یعنی توبه دلی
 و انابت قلبی نصیب آنها نشد بلکه بر همان ارتداد و احداث از دنیا رفتند و سندی بر قول
 علمای امامیه بخصوص شیخ مدائنی ابن ابی حمده غیر اوست که فاضل جالسی در عا و خود نقل کرده
 و در صوارم جوین بحال تحسین و آفرین و اعتراف بحال متانتش ترجمه آن پرداخته است قال الضیاء
 ابن ابی حمده معتزلی با وجود اینکه از اهل خلاف بوده در شرح نهج البلاغه کلامی بسیار شنید
 گفته که هر که از اهل انصاف باشد بر او و بر کلام او حسین و آفرین البته خواهد نمود و حاصل مضمون
 آن بجا می آید نیست که شبه نیست در نیکی منافقین در وقت حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بودند و بعد وفات آن حضرت هم باقی ماندند کسی نمی رسد که بگوید نفاق مرد بعد از آنحضرت
 و سبب مخفی شدن منافقین بعد وفات آنحضرت است که در وقت حیات آنحضرت صلوات الله علیه
 بر آنی متضمن ذکر منافقین نازل می شد چنانچه قرآن مجید مملو است از ذکر آنها و بمعنی حسب انشا

و شهرت نفاق آنست پس هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از نجاران انتقال فرمود و جوی
 منقطع گردید کسی نماند که آنچه امارات نفاق از ایشان بطریق جوی پیوست آنها را ناید و آنها را باین
 در لالت سزائش فرماید و کسی که متولی امر خلافت گردید همه را بحکم ظاهر اسلام و مناسبی است بنوبه
 در یک سلک کشید نمی بینی که حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمود که **كُتِبَ عَلَيَّ اَحَدٌ مِنْهُمْ مَاتَ اَبَدًا**
 و این دلالت دارد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنها را با عیال هم می شناخت و چون حضرت از
 جهان فوت نهایت اینکه بسبب غلبه اسلام منافقین نفاق خود را مخفی می کردند و با مسلمین معامله اهل
 مینمودند بعد از این چون بلاد مفتوح گشت غنائم بسیار بدست آمد باخذ غنائم و سبای شمول گردیدند
 و از آنچه که مقتضای نفاق بود و آن در وقت آنحضرت صلعم واقع میشاخته مشغول و غافل گردیدند
 و چون فتوح بلاد و ترقی اسلام و کثرت غنائم قسمیکه حضرت خبر داده بود بعمل آمد بسیار از منافقین مشاهده
 این مجرمان از اهل اسلام اقامتی گردیدند و بسیار همان نفاقیکه داشتند داشتند انهمی بلفظه آدم
 بر سرش که در آفات قراریده برای آنها درک اسفل من النار مقرر گشته و خداوند را تسبیح گردیده اند
 پس نجات بعضی از آنها که بفرمانی روایت این حدیث از ابوسعید خدری است **لَا سَعْيَ لِمَنْ جَوَّالِشَ اَنَّهُ**
بَرٌّ هَبْلَيْنِ مَحْدَيْنِ نخل است که منافقین در اعمال این منافقین فی الاعتقاد و الاعمال کلینا نخل
 اتحاد و در نفس نفاق مشهور شوند و بعد شفاعت از گیر و نجات یابند و آنها بدرکات اسفل شناسند
 باقی ماند آنکه شریک منافقین با بیعت منون چنانچه از عبارت منقوله **لَمَحَنَاتٍ سَالَهُ لَطِيفُ**
اَنْجَامُهُ معقول نمیشود و از آنکه این خلیان آنست که در تفاسیر فریقین در مقامات بسیار خصوص در ذیل
تَفْسِيرُ اللَّهِ تَسْتَفْهِمُ لِيَوْمِهِمْ می نویسد که مراد از آن استنبر اجماعی است منصوص که از بر تعالی شانه
 در روز قیامت درباره جزای ایشان معامله مستهبران خواهد کرد و چنانچه آنها خوشوقت شوند و با یقین یابند
 که مار شل موشان غدا بجم نجات بخشیدند و بیشتر جاودگی رسانیدند و احتمال دارد که خشر آنها با جا
 منون بر این نکته باشد تا در وقت ورود بر عرض شریک صورت واقع جزای آنها نمی نمودار شود و سزا

اعمال خویش بایند بعد از آنکه قطعاً بداند که بارشستل مومنین در عرصات قیامت بر انگشته اند و این
 معامله که با منافقین پیش آید بحسب آنست که اینها با خدا و رسول و مومنین مخادعه میکنند کما قال لهم
 تبارک و تعالی إِنَّ الْمُنَافِقِينَ إِجَادِ عَوْنَ اللَّهِ وَهُوَ جَادٌ عَزِيزٌ وَنِزْفَرُودَهُ إِجَادِ عَوْنَ اللَّهِ
 وَالَّذِينَ آمَنُوا مَا كُنْهُمْ عَوْنًا لَّأَنفُسِهِمْ وَمَا كُنْهُمْ عَوْنًا لِّلنَّاسِ اگر با اینهمه تصریح و ظاهر
 و غرضه باقی باشد باید که عبارت تفاسیر رجوع کند و در باید که در مجمع البیان طبرسی باین معنی از جابیه تفسیر میکند
 و سدی نقل کرده که مخادعه با منافقین اینست که بگویند که نور ایوم القیامت میشود هم مع المسلمین هم
 یسلیمون و لکن لنور یضرب بنهم بسواری و در تفسیر معروف بعلوی گفته که خدا تعالی خبر دهنده است
 ایشان را بر کفر و ایمان و آنچنان است که در قیامت ایشان را بر نور می زند چنانچه مومنان را و او را چنانچه
 قدم بر لطمه نور مومنان باقی ماند و بنور خود از راه لطمه زد و نور منافقان سطفتی کرد و تا در طمعت ماند و بخت
 و در و زخ افتند و جرجا نوشته اما ضاع ایشان قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد و تا در عقب مومنان
 میروند و عقبهای قیامت بر ندانند که پیشترند فرشتگان عذاب را ایشان رسند ایشان را
 بدوزخ بر ندانند و علایم حق نیز باین امور تصریح میدهد باینکه حاجتی ندر دلیل نرسد عبارت مجمع
 البیان در بیان نیست سخت سحر نیست که مجتهد جالسی باینهمه دعوی تجبر و اجتهاد که دارد از این امور
 و اضمحله جلالاً و غباوة یا تجاوز کتاب حسام از خدا قیامت و تفضیح نمی دم نمی اندیشد و بر مثال این
 روایات که در مذنب یقین ثابت است میخندد و این اسم از اسم محبوبانسته بر ذمه اهل حق
 می بندد که طرفه اینکه حق تعالی در حق منافقین میفرماید إِنَّهُمْ فِي الدَّارِ الْكَافِرَةِ كَسَقِلَ مِنَ الدَّارِ
 و ایشان برخلاف مدلول آیت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که حق تعالی با آنها نور
 گرامت خواهد فرمود و آیه بلفظ از اینجا واضح میشود که فاضل جالسی بر آیاتی و اخبار که اهل حق
 دارند و اطلاع کامل حاصل کرده و قرآن مجید را از تهاد کامل فر گرفته و نفع ما اندیشد فی الضیقه و یلطفه و اولاً
 تو چه سحرگر تو قرآن بدین فطخانی و بر می و نقی سلمانی با کمال ازین مقام هویدا شده که صدق

این حدیث بر اهل نفاق که از باشندگان مدینه بودند و درین صفت بلکه را ستم بهم رسانیدند و حق تعالی
 در حق شان سزاوارده و حق تعالی را که این حدیث را در حق تعالی نفاق و لا تقلمه و لا تعلیمه شکل اند و مؤمنی است
 که مدینه بنا بر آنچه در تفسیر علویست که یعنی از اهل شهر مدینه قومی اند که خورده اند و اقامت بر نفاق نموده اند
 تا در منافقتی جهان ماهر شده اند که قوامی محمد کمال فطرت و صدق فراست نمیدانی ایشان را یعنی کفر
 را در سواد اول خود پنهان دارند و آثار ایمان و حسان بطهوری آرند پس ایشان را با عجمان ایشان
 نمی شناسد و اینم ایشان را که بر سرال ایشان مطلقیم استحقاق از نجاست که رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم لفظ اصحاب را بر خلاف روایات در حق ایشان رساند و خواهد نمود و ایشان
 ایشان مستعد خواهد بود و ازین تمام نیز مثل مقامات دیگر هویدا شد که مؤلف ساله در دفع این
 احتمالات که محدثین در توجیه این حدیث ذکر کرده اند هرگز قدرتی ندارد و مقصود اصلی از این تقریر
 همین است که بعد گذارش است که امام اعظم علی و سایر از علمای متبحرین شیعه با اهل طهارت و حق
 در حقایق الحق معتقد نفاق غاصبین خلافت بر عجم خویش می شناسند و با اینهمه حدیث حوض و ایشان بر آنند و
 و احداث خلفاء را شدین معاذ الله من لک تهل لال میکنند و آخر نوبت تا و بیانات
 انجامد که نفاق آنها نه بمعنی الخار تو حید و نبوت بود بلکه از اصل خاص یعنی خلافت بلا فصل مراد است و احکام
 میگویند و این الخار هم بعد وفات آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم سمت ظهور یافته پس ابتدا و نفاق همه برین
 جمع تواند شد و حال آنکه در مسکاتانی انشاء الله تعالی غصه بر جوید امی شود که اصول و روایات متضریات
 اما میر که علمای محدثین ایشان بضبط آن پرداخته اند این تا و این تسویل را از اصل و بنیاد بر میکنند بجلال این التقریر
 غیر از آنکه ما که آنچه در تطبیق حدیث حوض بر منافقتی مان حضرت سید النبیین گفته اند مقدمه است چنان
 که هیچ مؤلف و اولیا اربع تدبیر و لقتیر میسر نزل نمیتواند کرد که معرفت نفاق و اتحاد لیدر این عالمین
 تحول مع هذا الزمان و اول کسی را طلب علم دینی از این فصل مدعی انصاف سوال کند که چون از عبارت فتح الباری
 که در فائده این رساله ملحق شده احتمالات که چنانکه یکی از این انصاف در خبر بیان کرده پیدا باشد پس فائده این

همانا حضرت زار کشمیر است که عابرین و ناظرین آن از غایت سرور و انبساط محو حیرت و قهقهه می شوند
 هرگاه عبارت فتح الباری را قبل از طبع این ساله بنظر آورده و با این ساله ضم کرده چنانکه از صدر
 عبارت لمحات واضح میشود باقی گفته شدن این عبارت علی حالها شاعر بر کمال وقت فهم مخاطبان
 شمرود بر تقدیر بیست و نه پند فطانت مولف با بلحاظ عبارت فتح الباری توان برود
 عجاست که احتمالات خود در شرح بخاری موجود باشد و حضرت مد انصاف چنین فرماید و بعد
 لا طائل روی مناظرین کثیر و لفظ کو و میدان بر زبان تسلیم آرد جزاه الله عما خیر
 انجزا و عن جمیع السنین تنبیه باید داشت که قدامت کلین با میثقیل شیخ مفید و مسدود قضا و انباء و
 اشباع اینها از متاخرین مثل قاضی نور الله در احقاق الحق و عر او برین وجه که حدیث مخصوص بر صلی
 راشدین منطبق میشود و در غیر هم و جمعی میگویند که نیست ثم التبت که من کما خلاصت
 لا تدیر ما احدثوا بعد انما یکنون فعلا کفصی خلافة النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 اخذ من الله و هضم اقدار اهل بیت و اکل مال فذل و ظلم او جورا علی فاطمة علیها السلام
 و لهذا قال فیه من حقها انما یکنون تکاکب نزع الزکوة عن ابک ای ما افاجیه
 الفاضلی و معلوم نیست که مولف ساله چه او ذکر این وجه هر جمعی را بنا بر دو دو لیکن نزد فقیر بر جوان
 و همان وجه اخذ بعضی و ترک بعضی دیگر قطع نظر از قوت و ضعف در گمان مولف است که احتمال
 توارد این مطالب در رساله بدکاران کردن افتخار بر افراخته و کلاش منطوق باشد و الا هرگز
 صغیر و کبیر تواند گفت که مولف طبعی کاسی و تعلیق قاضی نور الله است اختیار ساخته اند که
 بحر خورشید با بکالای دیگران را راسنه خیا نهج حاشیه مولف که بر خاتم رساله مطبوع است و این
 است و تحریف عالها انشاء الله اما هم برینیکه دلیل مذکور که قاضی نور الله در واقع متناهی دارد
 با مثل افادات سابقه اما نه خرافاتی بیش نیست پس بدانکه این وجه نیز مثل وجه دیگر ضعیف
 است بخند وجه اول آنکه موقوف است بر حقیقت خلافت بر افضل ای یوم نبین باطل و باطل

بودن خلافت سایر خلفای راشدین و الكل منقوض و مردود و كما عرفت مفصلا و ووم انكلمه شریف
 بر اثبات میراث است و در تری که جناب سید البینین صلی الله علیه و آله وسلم و هو منوع و سند منوع اما در
 معتبره و معتبرین است اما حدیث اهل حق پس الظاهر من الشمس این است اما روایت اهل شیخ پس
 از انجمله است روایت عوات الراوندی قال الصادق علیه السلام ان العلماء ورثة الانبياء
 و ذلك ان الانبياء لم يورثوا دینهم و لا دینا را و اما اوردن اسنادیست من احادیثهم
 فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ حظا وافر محمد بن الحسن عامل و فصول مهمه در باب عدم جواز اخذ
 شی من علوم الدین من غیر النبی صلی الله علیه و آله وسلم و الایمه المعصومین بعد ذکر اشغال بقی است و دعوی
 توانش کرد که اکنون منحصرا نیست تواتر شنیده امام بنی ناطق جعفر صادق علیه السلام میفرماید که جمیع علمای
 علوم دینی ارث بنیاد و مسلمین اند و علتش آنکه انبیاء علیهم السلام میراث در هم دو بار یکدیگر نمیدهند بلکه میراث
 ایشان در احادیث و علوم منحصراست پس هر که احادیث ایشان را فراموش کرد علوم دین حاصل کرد و
 نصیب کمال یافت و عارث ایشان شد و صاحب کتاب بنیه المرید نیز از جناب صادق علیه السلام انجمله
 را روایت کرده و کلینی در جمعی روایت نموده که ابو النخعی در آن واقع است همچنین در بعضی از طرق صاحب
 بصائر لیکن در طرق دیگر محدثان ایشان سلسله رواه اینست محمد بن حسین بن الولید عن الصادق علیه السلام
 و بعضی از معتدین باین سلسله آورده اند احمد بن محمد بن بن فضال رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام و ما یحیی
 بخارا الا نواز بران گواه است و درین هنگام از وجود و عدم ابو النخعی شری عینی و رسان نیست و صاحب
 امالی امام بن جعفر رواه و ایضا رواه است حدثنا الحسن بن بنواheim رحمه الله قال حدثنا علی
 بن ابراهیم بن ابراهیم بن هاشم عن عبد الله بن ميمون عن الصادق جعفر بن
 محمد علیه السلام عن ابي عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله
 و سلم انی و صاحبی و اولادنا و اولاد صاحبی و اولاد صاحبی و اولاد صاحبی و اولاد صاحبی
 متصری نیست از بنده چون جز آنکه در فاضل جاسمی و در بن سنان از قصه است و میراث در آینه حق

نسخه کتب معتبره
 در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

چنانکه بحديث کلینی فضل علم و علمای دین احتجاج کرده میفرماید که در کتاب کلینی که در مذہب ما نیست
 و معتقد تر از آن کتابی نیست اگر مذہب ثانی عشری حق است آن کتاب حق است از جناب صادق علیه السلام
 منقول است بلفظ و از جناب امامت ائمه اربعین صنف آنها را شمار شد که در حقیقت این حدیث و آنکه این امر
 واقعیت است و در دوری از خللی نیست و از اینجا واضح تر شد که در طریق این حدیث گفتگو کردن با روایت را
 برقیه امه بار داده حل نمودن این عتساف و کجروی خواهد بود و آن مسلم است اتصال به دلالت مجتهد جالس
 است زیرا که ائمه علی بن ابی طالب برای رعایت مذہب اهل سنت ذکر فرمایند و برگزیند و فقر لغو نام نمایند
 بنیاد و دلالت بر این چنان و این کلمات و حق آن گفتن معنی ندارد و الا مذہب اهل حق الحق باید پذیرفت
 و برای وقوع آن آئین نباید بر ذریه راه کلینی بحال تسلیم و رضا اختیار باید کرد و ایضا فی سبیل الفاسد لا
 یجفی علی احمد بن العقیل فضلا عن الفضل و محبت ابراهیم از صناعات کار بر طائفه که خود بر اهل حق زبان بران
 کند و گویند که چون ایشان از روایت جامع تر ندی مثلا الزام داده شود میگویند که در معین نیاید چون
 روایت هم پیش میگویند که بخاری صحیح الکتاب است و با مبدارش هیچ کتابی نمی رسد هر گاه این مرحله
 شود کتب بحال میکشایند و در مرجع و تعدیل رواد و دخل میانند سحر یک حال خوب شستن ایده بلیغ بر
 دیگران چنانچه و در مقام نیز اگر تتبع نام نموده آید خواهی انت که آنچه علمای شیعه طعن زنی کردند از
 لاف و کرات بخلاف این طعن شنیع اهل حق که بر طبق فضل الام و عین انصاف است آنهم بهچنان بنا بر
 قصد مختصاری و ذکر نبردند که نام ابوالجهمی در آن واقع نشده اگر نمود اگر مخالفت طالت سیال
 نمی بود و سناد دیگران نیز و کبریک و که از نام و نشان اوی ندگودران صلی و اثری نیست و از اینجا مسلم
 شد آنچه بعضی از معاندین بنابر دلیل و قیاس و سند حدیث کلینی از فهرست فی الطائفة و خلاصه امام عظیم
 خویش از کلام صدق شیرازی در شرح کلینی قبل مقال و کلامه و جدال کرده اند و شبهای سعی ایشان با وجود این
 خلافات حل روایت بر احتمالات و اسبیه خصمه انصاف برقیه است مجددی که منتهای تمامی طرق و ادیان
 حدیث بحال نام صادق است بواسطه آنجا که در کتاب معتقم خوانیم الذہب کما لم یؤ

بالمها حق و منوع از نقیبه بود بجناب سید المرسلین منتهی می شود اگر علمای امامیه برگفته خویش را نسخ کنند
 انحال نقیبه در آن بر طبق ادایات سابقه از دست بکشند و محالات است و الله دیگر البته در وقت نقیبه برقرار
 ضرورتی که نمی باشد چنانکه از کتب این ایالت بیان می آید نه آنکه اقرار بخدا و رسول باین تفصیل نمایند پس بعد
 متحقق نمایند که نفی میراث برهم و دنیا فرقی با بعضی نیست که در غیر آن از ارض و عقار و مایه آنها این حکم جاریست
 و من آن فعلیه البیان چنانکه ذکر در هم و دنیا را بنا بر شرافت باشد و از نجاست که بر حمله لم یورثوا در بها
 و لا و بنا را اکتفا نفرموده اند بلکه آنها را و ثروا احادیث و حدیث افزوده اند تا احتمال جریان
 میراث در ارض و عقار و غیر آن را ساسلوب نمود و معلوم گردد که میراث انبیا علیهم السلام منحصراً در علم
 حدیث است و مگر هیچ وجهی که بعضی از شرح کلینی مثل محمد صادق در نفی میراث و جریان حکام که
 در رسوالات انبیاء بر راه تعمیم گرفته اند پس تامل عناد و آنچه در دلالت آن حدیث از غایت اعتساف و تعصب
 گرفته و بسیر از مفرخات یاد نموده اند و ذکر آن ضاعت اوقات است و آنکه ذلک المفسران و است
 بر استیصال آن قادر اند فان کلمه من المضحکات و المخرفات و ایضا ظاهر حدیث همانست که جمهور
 بدان خیال بسته اند یعنی نگار میراث انبیا علی الاطلاق بر آنکه علمای امامیه هزار جا گفته اند که میراث مال حقیقت
 است پس بنا علی هذا حاجتی تحلیل افتاد تا آنکه امام فرمود که انبیا مال نمیکند از بدست بر ارفع شبهه عقار و مانند
 آنها و ندو و حرام و اسائل للصلو بر جا خویش ثابت شد مگر ظاهر حدیث و قرآن حجت است با و سکه دلیل
 قطعی بر خلافت آن قائم نباشد فاعمل علی الظاهر تعین مجتهد علی دلیل استیقن سوم آنکه دعوی بعضی که خلقت
 مال فدا را خورند یا نصف قرار بتورع و زهد ظاهرشان چنانچه از مطالبه سید مرتضی و غیر آن ظاهر
 است و کلام فاضل طریقی رکابن جهانی نصرت آن میکنند حیث قال دشمنان محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم طاهر الشکر بودند و اعدای علی ظاهر الصلاح و العدا و باطن الشکر و المعصیه ما جرمی عجیب
 غریب است در صحاح و غیر صحاح مروی و سطور و قصائد و لائل عقلیه نیز همین است که شخص بعضی الله
 عباد زندک بر عمل جناب سید المرسلین را نسخ و موقوفیت قدم بودند و حاشا که دست ظلم حقوق

فاطمی علیها السلام وراز کرده باشند چهارم آنکه قبل ازین گذشت که باطهار صاحب
اکابر ائمه اربعه و دیگر خلفا عمل کرده گفته اند که ایشان در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عبادت حقوق
این بیت می پرورختند و بعد از وفات شریف طریق الترویج نمودند و خود فاضل شوهری در مقام طهار
کرده که امام عظمی مثل دیگر اکابر خلفا را از این اتفاق می تهدید و پس استدلال و بحدیث حوض برآورد و این
صورتی ندارد و باز در پی توجیه شده و گفته نفاق آنها با بخارا است مگر تصور بعد از وفات شریف از قلوب
برالسنه برور نمود و این همه شعر بر آنست که خلفا طریق سابق را ترک فرمودند و مولف سواد و بی
معنی حدیث سابق ازین گفته بهمان شیوه قدیمه رجوع و طریق است و که را می سر فند که
اطاعت نرا گذشتند و علم گفت و عمو برافراشتند و نیز از عبارات دست که ترک التوفیق
نمودند پس فهم شوهر که خلفا را از فاضلین و محدثین می پندارد و از او را از ائمه تارکین خبر کرد
قرار از منظر و قوت تحت المیزاب بر علمای طائفه اش انطباق صحیح پیدا کرد و مع ذلک شیخ
زکوة و امتناع از صدقات که از مالکین امامیه سرزدستند غصب حقوق مساکین و اهل اموال
ابن السبیل و دیگر محتاجین است بانه و از بنیاد واضح شد که مخاطب الاما قبل بنا بر وجه سابق و این
بودن ترجیح فاضل مانند نسج الفناکب کما عرفت از ذکر آن دست برداشته **قال النبی**
المبتمر الحکیم هداه الله تعالى الى الصراط المستقیم و چون افضل است
و حسن تا بده از بیان این که حدیث فرور با فقراده دلالت صریحه دارد بر آنچه وارد فراغ
دست و اکنون بدلیس آخر که اولی و اجلی است غلط گفته منحصص صریح مبرهن بگوید و آنکه حدیث
فرور در شان صدیق کبر و شرکار و مدگار آن شان واقع است حاجت بخش منزه است دلالت که کجا
رفت نیست بر آنکه صاحب جامع الاصول زموطار وایت میکند که آن رسول الله صلی الله علیه و آله
وَاللَّيْلُ قَالَ لَشَهَدَاءُ أَحَدُهُمْ كَذَّابٌ شَهِدَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ بَوَيْكُمُ الصِّدِّيقُ لَوْ اسْتَبَايَا
رَسُولَ اللَّهِ لَخَوَّاهُمْ فَاسْلَمْنَا كَمَا اسْلَمُوا وَجَاهِدُوا كَمَا جَاهَدُوا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بَلِّغُوا

لا ادرى ما تجد ثون بعدى فكل ابو بكر ثم كل ثم قال انما لكان ثون بعدك
 و سلم الثبوت که حدیث خود تفسیر حدیث پیدا شد و در سخن فیہ ابغنی غایت وضوح دارد چه صریح است
 لا ادرى ما تجد ثون بعدى تفسیر و تبیین احد ثوا بعدک هست و بشهادت حدیث از رجال مذکورین
 الغایه حدیث بخاری که مرجع ضمیر با احد ثوا باشند و مرجع انحاء حمیم باشد مخاطبین مذکورین حدیث موطا
 مراد هستند و نهایت توجیه حدیث موطا نیست که این حدیث بطریق خمال و همی واروده مکن نزد اولوالعصر
 که رضی الله عنہم بن مانع حدیث بصیرت از الصهارحق نیست و اصرح است که حدیث بخاری جسم ماوه این دلیل
 میکند چه حدیث بخاری که از زبان مخبر صادق است خبر از مستقبل سید پیش قوع آن واجب هرگاه همان
 کلمات اصراف تفرقه ضمیر ضمیمه صیغه مخاطب بحق مخاطب من صناماه اعاده فرمودند و معنی البکر رسول
 از اصحاب حدیثی واقع نشده الا همین حدیث مختص مخاطبین پس سیرین گشت که این کلام خبر بوده
 است از مستقبل نه احتمال و همی اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که ضمیر این حدیث بطور احتمال محلی است
 تا قول رسول صلعم بطور احتمال هم خبر از امور اقصیه بد آسان نیستی که در غرضه متوجه بظنا بر سبیل احتمال
 عقلی فرمودند که اگر زید بن جابر رضی الله عنه شهادت حضرت جعفر طیار علیه السلام سوار است باشند و
 اگر او شان بدرجه شهادت رسند عبد الله بن رواحه سرگره بکشوند و اگر او شان هم شهید گردند
 مسلمانان هر کرا خواسته باشند سوار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگواران شهید شدند و دلیل
 فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند پس پدید آمد که گویا هر حکم علی سبیل الاحتمال و بشرط وقوع بود و مگر در
 حقیقت اجبار غیب بوده است علاوه اگر از رکذ احتیاط صرف با احتمال عقلی میفرمودند خصوصیت این
 معرکه چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرا یا میفرمودند و هر گز در هیچ سر میفرمودند
 نمیفرمودند پس بنا بر علی نه اینچنانکه انجام لا ادرى ما تجد ثون بعد خبر از احداث یقینی میدهد نه مجر و احتمال
 و همی است و دلیل من برین عا و اگر آنست که اگر فقط باین جنسیت مخاطب میفرمودند که اینها شهید
 شدند و خاتمہ ایشان بخیر شد شما و ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید و معلوم نیست که

بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود همین ارشاد میشود که حسن خاتمه اینها که این جهان فتنه یقین
 میوست و شما هنوز زنده اید و الا در آنصفتون و تقصیرون بعد الیوم این لفظ احدیست و تنبیه آن بلفظ بعد
 صریح دلیل است بر اخبار از حال استقبال که این بزرگواران بعبت رسول بر رو کار آوردند و الا ایشان
 مورد کریمه و آنکه لعلی خلق عظمه و محافل غلاب و جاد لهم بالقیام الحسن استمع
 بلکه بعد است که بخبر و احتمال می بخشد بنین بار غار در جواب سوال حسن خاتمه خودشان کلام ارشاد سازند
 که از آن شباهه نام در خبر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلامه دال بر نکات ارشاد کردن ضروری بود و بنظر خود
 که ان شاء الله تعالی یا بشو حسن عمل تا آخر عمر خاتمه تمام بخیر است نه که عدم از عان مغفوریت
 با احتمال حدیثی بعد احتمال خود مدلل فرماید که اینگونه کلام بدون شتال بر لمی از ادبها بلکه واسط
 الناس پس بعد است چه جا که ممن کلامه دون کلام خالق و فوق کلام الخاق بلکه اگر اخبار استقبال
 نباشد قید بعد است لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب شتال بین شان رسول الله الملك العالم
 و مثل هذا الکلام انهی بخبرده **اقول و استعین بالرفوف الکریمه** اگر او منزه است
 که از تمام او و سو خاتمه صحابه کبار بطریق اصول مناظره با ثبات رسانیدم اکنون فتنه کمن بدان شمول
 نیست پس اظهار نظر این اجراء از اجلائی بدیهیات است و بدو شمول فضل الهی گردان فراتر
 بغایت زیاده این فقیه بجهان می رسد که با دینی توجه کنی مسائل این اقل بخیل لاشی فی الحقیقه نامی
 مقدمات رساله حضرت که بعد تالیفش خلوه و جلوه لفظی من بسیار بر زبانش میگذشت که
استدل به الراجح فی یوم عاصف گردید و حال تمیعات و تالیفاتش همراه نهوت
 علمای دیگر قید ما و حدیثا باخصوص آنچه در کتاب محمد شیع برادر همین مؤلف فاده نموده بر همه
 افراد کانیات مانند آفتاب نیم روز روشن شد و تعرف الشاء الله تعالی غصلا و اگر مراد شال است که
 بصوخیای خود و مقابل اهل سنت و جماعت فایز گشتم پس بنا بر این تمهیدات فائده است که خود را درین
 از انصیر الی حق است پس بکار بر بخلق احتمالات ضعیفه و ایراد خد که خفیه خاطر خویش را

هم استقلال زند و هنوز او را حقیقت خود واضح نشود که من مانعم یا مستدل ان خصم من کلام جانب است
 در چه منصب رو بلکه درین حرکه باشد کلام انت انما من اننا خود را کم کند نفوذ باشد من تدلیسات
 المدلسین و تبلیسات المدلسین وجه سوم آنکه مطالعه تصانیف امام عظیم ثانی یعنی شیخ طوسی
 مثل کشف المحجوب و دلیل صریح است بر اینکه او در اواخر حدیث الحوض زند او کفر یا فسق صحابه ثابت
 کرده اند و عبارت شیخ طوسی و ثنائین بعد ازین می یابد انشاء الله تعالی یعنی مستدل نیست مگر اینکه
 شخص دعوی کند و بر این دلیل قامت نماید چنانچه شیعه گوید که خلافت بلا فصل حق حضرت امیر
 بود زیرا که جناب امیر سلیمان کینجا را وقت سفر تبرک در مدینه منوره بجای خود خلیفه ساخت و ارشاد
 فرمود که انت منی بمنزله هارون من موسی لا انا که لا نبی بعدی و صحت استثنای موسی
 بر آنکه تمامی مراتب روانی بر این جناب بر تصویب تحقق باشد پس خلافت بلا فصل ثابت گردید و تصدیق
 مانع خیرین نیست که شخص در جواب خصم گوید که آنچه تو گفتی مسلم ندارم مثلاً منی در جواب این مستدل
 کند که لا نسلم که جمیع منازل روانی حضرت علی مرتضی حاصل باشد و لا نسلم که خلافت موسی از مرتب
 مارون بود چه و صورت حیات مارون بعد از موت موسی نبوت بلا استقلال حضرت مارون
 حاصل میشد که بهر آن مراتب قومی از خلافت است و آنچه تو گفتی که صحت استثنای موسی در حصول
 جمیع مدارج مارونی است نیز ممنوع است بحکم استثناء منقطع باشد با جمله چنانچه اهل سنت درین مقام مانع
 اند تبرعاً یا بر او سبب بر دارند کمالاً یعنی علی مرتضی طالع سطولات الکلام مخیران را توجیه حدیث الحوض مخصوص
 در مقابل حضرت امیر نیز منصبان خبر منع پیش نیست لا نسلم که انچه درین در شان خواص صحابه در
 شده باشد بلکه محتمل است که در شان بقصر بن محمد بن ابی زخاوه اعوان باشد اگر با وجود اینهمه تصریحات هنوز
 بنیائش در نگذرد که منصب اهل تشیع حدیث الحوض در لال بر آید و او اعدا صحابه کبار است و منصب
 اهل تشیع است استلال پس بگویم که اکنون در میان منصب بدل مرتب استلالانی نمی خواهد بود
 و شیعه در اینجا مستدل باشند زیرا که در شان گذشت می باید که طایفه این استلالان نیز بر در شان این

و قبح یافته تمام عبارت معتد السعده در اینجا نقل خواهد کرد انشاء الله تعالی در این مقام بر قدر ضرورت گفته
 شد کماعت و التماس دیگر آنکه الطال از عم مؤلف برین وجه موقوف نیست بحواله و توثیق بعضی
 از وجه دیگر برین ماعضرب و خواهد شد قوله اکنون انخ اقول این کلام بغایت اوجیل
 و نجم است برین که حضرت مؤلف بر سر خاتمه اعد افضل الصدیقین امثال و استلال سینه و مصفا
 لفظ آخر است که دلیل برین و محو قبل ازین گذشته کمالا خفی علی الطالبین قوله غلط گفته اقول
 این دلیل ششم است بر استدلال مؤلف چه لفظ دلیل و بران الی غیر ذلک نص منجبت استدلال است و مخفی
 نماند که اینهمه تعدا و شمار بجز بعضی از ذکر اولی دیگر است الا بعد متبع تام و غور و فکر در کلام مؤلف و
 علای کلام میتوان گفت که غالباً هیچ صفحه ازین ساله نباشد که دلالت بر استدلال برین مؤلف ندارد بلکه
 چنانچه مقولات سابق در خیال مؤلف لامل قاطعه و بر این تعینیه بود و در واقع از قسم نه مرتب و حسن
 حال این نص صریح فرمودی نیز بدستور سابق است که بنیادش بر خویا الیه قناده استغفر الله که جناب
 الصدیقین که نص قرآنی صاحب رسول تعلین و اما شین است حق تعالی جایز در محکات قرآنی او را
 با احوال و بشارش می نماید و بحال این مخلص در کتاب قرآنی نص غیر مایه که یا ایها الذین امنوا
 من بینکم منکم عن دینه فسوف یاکفی الله بقوم یحکم و یحکونه اذله علی المؤمنین و یحکم
 علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون کومة لا یموت ذلک فضل الله یؤتیه
 من یشاء و الله و اسع علیکم و در سوره نور در نما می که تطهیر فی الام المؤمنین صد بقیه نازل نموده و
 بحال علوشان و علمت ملفط اولو افضل که دلیل بر فضیلت است با و فرموده فقال تعالی و لا یأتل و لو
 الفضل منکم و السعرة الایه از محشین مبتدین باشد و چون بالبداهه تمام مقتضی است استیصال
 و میبوی و نخواهد بود و ذلک قید و استعد لغو خواهد شد و تعین الفضل الدینی علی الاطلاق و احدی که مفسرین باین
 صاحب مجمع البیان غیر ازین آنچه در و جزوالت کریمه کوره ذکر کرده اند دلالت صریح برین دارد که او مورد
 است و درین مقام تعبیر که امام فخر التعلیم انار الله بر هسانه الی یوم الدین بدینی و سید

بهر سید و جفاة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابو بکر صدیق که هنوز
 علم او بحدیث المحض در خیر منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند فقط از شخص
 انخوا که در اصحاب کبار و ملخص جاب سید النبیین است که حال اسلام و جهاد شما معلوم است لیکن حسن خاتمه
 تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهداء احد که بنصوص قرآنی جنتی باشند متیقن نیست که تحمل است که درین
 سلسله حدیثی سرزند و ازین لازم نمی آید که حضرت ابو بکر صدیق و دیگر خلفای راشدین بعد از حضرت صدیق
 علیه و آله وسلم متصرف حدیث گردند و سنده این معنی که حدیث المحض بعد از قصه شهداء احد است مطالعة بعض
 از اخبار فریقین است و روایتی از بخاری با تقریر مجلسی امامت صدیق بنیایه عن النبی صلی الله علیه و آله که
 و سلم فی مضعه مرت قبل ذلک القصه مدعا مولف که ابتدا ابو بکر صدیق و دیگر خلفای راشدین
 است خاصه ثابت نشد و آنچه ثابت شد مدعا مولف نیست من بعد اتماست که اگر مخاطب والا
 مراتب اعتقاد آن را در که غیر از ابو بکر صدیق و سرکار او از غاصبین خلافت دیگری را از اصحاب و تابعین
 و عابر شهداء احد مخاطب بنوع و کمایدل علیه قوله هرگاه همان کلمات را صرف بتفرقه ضمیمه غایت
 مخاطب تحق مخاطب و من ضمایه اعاده فرمودند پس باید که بدلیل این حصر اثبات فرماید و او پس که
 اقامت ادله تواند کرد احتمال راجع وطن غالب مبین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی و در و همان
 که در آخر عمر شریف نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و
 تکالیف شریعه جهاد البته بر بنیای هم صادق می آید پس اگر نبوت حدیث برای جمیع افراد و مخاطبین
 باشد حتی بلزم منته حدیث خلفاء الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر و فر آنها نیز از دست میروند و اگر
 خطاب بعضی دون بعض باشد کما ادعی المصنف پس ما میگوئیم که محتمل است که مورد حدیث المحض افراد
 خوانند بود که تعبیر از آنها بلفظ رجال واقع شده و خوال ابو بکر صدیق و امثال او که در وفات
 حدیثین مثل فادات حاکم نصوص قطعیه بر آن موجود است که ابو بکر صدیق و ما تذاو حکم نبوی از زمره
 حدیث المحض خارج اند و از جمله آن حدیث امام المومنین ام سلمه است که امامیه هم بجلالتش اعتراف

سانی دارند علی ما نقله بعض المحققین أنه قال صل الله علیه وآله وسلم یا ایها الناس انی
 فرطکم علی الخوض ان تسعته ما بین الکوفه الی حجر الاسود و انیته کعد جالوت
 و انی رایت ناسا من امتی تا د نوامنی خرج علیهم رجل فقال بهم عینی ثم اقبلت
 زمره اخرى ففعل بهم کذاک فلم یفلت منهم الا کثیرا ثم قال ابو بکر لعلی
 منهم یا بنی الله قال لا و لکنهم قوا یمخرجون تعبدا یضیعون و یشون الفهم
 سلم سلم ناقض مخالف اصول فیهین است کما عرفت بجای بعد ذلک فصل الشاء الله تعالی گو بادی سوائ
 ابو بکر باشد و الا هم که بدیل سوال جوابند کور ابو بکر صدیق و محمد بن اخیل گردد و قبیل زین استی
 که شیعه صدیق سلم واحد را که بنیادش بر خصاص است بر جمع غایب حل میکنند و در این حضرت امیر از علم خود
 لوث عصیان نمره میدارند و التبرین مریدون مساعدت محاورات عرب کافی ندارد و در این فیه
 که جمیع افراد اهل اسلام بنیاد صحیح حکم مع الغیر شرک باشد احتمال توجه اصل خطاب آنها و پاکد امینی
 صدیق امثال از حواریین خاتم المرسلین بملو نطن بلکه یقین نیزند فلیف که نفوس هم از حواریین
 صلعم موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق ازین تهمت احداث و بدعت نماید و بساست که
 خطاب بدو جماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین امامیه مثل طبرسی و کاشانی و
 غیر هم نیز نوشته اند که رسل از جن جنیان نبایده اند و حالانکه حق تعالی در کتاب مجید خویش سفیر باید
 یا معشر الحق و لا تسئلکم یا تکلم رسول منکم و علی هذا القیاس آیات دیگر پس خول صدیق
 اکبر درین جماعت متضمنین بالا احداث ضروری نباشد زیرا که سوائ از جمیع افراد است بود و جواب
 آنست در صلی الله علیه و آله وسلم سلم احداث همه کس نیست و ایضا فصل است که وقت دعا
 بر شهاد بعضی از رجاء اعراب نیز حاضر باشند که قراین احداث آنها محتمل نبود پس گو خطاب صدیق
 اکبر و حضرت امیر و ابو ذر باشد لیکن مراد از ان صدور احداث و احتمالاً از امثال ان مردم است
 که بولف مع تقدم جدیت الخوض بر حدیث عاست پس آن حضرت صلعم را با الهام بالوحی معلوم بود که

بعضی از صحابه غیر مشهورین مصدر احداث خواهند شد اگر چه احداث معلوم نباشد لهذا اینجانب
 تفاوتی سیر این مضمون با اعاده فرمودن این سلبو خاص که خطاب بخواصن باشد و مراد حقیقه باشد تحت
 زیادت خوف و فزیه خشیت بر آن جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین میفرمایند
 بر حال آنکه هنوز بحال ایمان و اخلاص رسیده ایم و بنا بر فواید درجات اخروی عدم ارتکاب احداث و بدعت
 بجای آوردن اعمال صالحه است مانند علجان عوام که خطاب بصورت یکسخت و مقصود سزایش دیگری
 صاحب یک کثرت وقوع این امر در محاورات عرب فرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند که خطابات
 الهی که در بعضی از آیات مثل فتکفی فی حجه مکه و حوزة الجناب غایت الم سلیمین لکن منظر
 تهدید و ترس است و این طریق ابلیغ فی الزجر است و بر توفیق خیر روشن است که چنانچه نزد اهل سنت
 عصمت بنیای بجای خویش منصوص است بنیاد عدالت حفظ اهل بیت الطهار و صحابه که با نیز مرصوص است بر
 و الحجب کل العجم که علامی امامیه مثل این حال را که ابو بکر صدیق نموده زبانی ابوذر غفاری را چنین
 احوال نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در معرکه بدرین حکم خداوند است
 بخود فرمود ابوذر بنزد من عرض باینکه که آیا ما را و این تو نیستی فرمود هرگز نیستید چنانچه این امر در
 مسلک آخر خوابی است انشاء الله تعالی و حال آنکه ابوذر را احضرات امامیه و این خطاب خلعتی
 و از وصف اخوت اسلامی خارج نمی گردانند و در مقام احداث را بر ذمه ابو بکر صدیق ثابت میکنند
 قاتل و ایا اولی الا بصار باجماع اگر حالیا علامی قوم ابوذر غفاری متصف باخوت اسلامند
 و اگر محامد که در حدیث مشارالیه برائی متاخرین مخفی شده و در روایت امامیه خاصه کثرت تمام
 مروجی گشته از ابوذر صدیق بنیادین باب ابو بکر صدیق هر چه خواهند متفوه بآن شوند و الا جوامع
 نعم فرق نیست که در جواب عدال صدیق بل و لکن لا ادری ما قد ثون بعد از شایسته
 یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن معلوم نیست که بعد از من چه احداث سزاند بخلاف جواب رسول
 ابوذر که نفس در نفس اخوت ابوذر است که سبب مع ذلک لا ادری که مضمونش نفی درایت

احداث است بر اصول فریقین آبی و مستنکف از محل بخند بر خلفای راشدین است اما بر اصول اهل
 حق پس از آنکه خلافت آنها بصورت قطعی مرضی جابجاء بود و چنانچه آنموجب آن در سابق سمت گذارش
 یافته و اینهم از نو حدیث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یافته که هرگز ابو بکر صدیق و یا رانش با جماع مکرر از
 حدیث انحضرت نیستند اما اصول ما میگوید که لائل عقلی و نقلی مثل اصول اهل حق باشد پس آن
 نیز موکد میگوید اصول ایشان است چنانچه اینهم قبل ازین دانسته است اما اصول موضوعه ما میگوید
 خاصه پس اینان در مسأله خرمی بدانشاء الله تعالی خلاصه شد که بنحویه معلوم طبعی حال حدیث و حدیث این
 بزرگان تفصیل نامیده است پس چگونه معاذ الله از کتاب کذب سلب بایت از نفس نفیس خود فرموده
 باشد با آنکه تفسیر نزد جمعی ما میگوید خصوصاً در انوقت آنجناب را جابر بن عبد الله عرفتند و باقی این معلوم شد که
 آنحضرت صلعم نظر بصفت اسلام بعضی عدم استقامت با احتمال حج ارشاد فرمود که درین سلسله احادیث صدق
 خواهد یافت گو امر معلوم نباشد و مخفی نماند که تشبیه اسلام و جهاد و شهادت احد ضروری نیست که از باب
 تشبیه کامل باشد چنانچه در مطاوعت معلوم شده و هرگاه ما بلیه مصنف تسلیم بودن در اثبات ما مستلزم
 فصل مرقوم حدیث است نمی تواند بودن من موسیٰ بن جابر که اصل آنرا نیز از آنکه ضعیف شدیدی بدعا
 ایشان دارد چه در صورت معنی تشبیه است که امی علی غیر از نبوت در جمیع مرتبها کمال را درونی و بیکی از سنایل
 آن بود که در زندگانی موسیٰ حکمرانی بر روی اسرائیل اختصاص با و داشت و بعد از خلافت بدیگران رسید
 پس نیز بعد از من خلفه نخواهی شد فیلزم نقیض یا بدعونه اهل حق که در مقام منصب دارند اگر تشبیه را بر
 کامل محل کنند مورد سرزنش نباشد تشبیه محتجبات و که حضرت مؤلف در مقام حاشیه منهدم دارد که تعرض
 آن پر ضروری نماید عبارت از آنکه مخفی میباید که در بعض نسخ جامع الاصول و مطاوعت بعض سائل نیز آنرا
 لکانون بدون نموده استفهام دیده شد لیکن چون استفهام بسباق کلام مناسب بگو یا حجت حرکت
 ظاهر بود و همان نسخه را اختیار کرده شد بلفظ کنون خاطر سزاوارترین حاشیه یافت که من در اختیار نسخه
 استفهام تسبیح و جهان را بطریق کرده ام زیرا که در استفهام علمای ایشان تو نه گفت که از وجود خود بعد از

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابو بکر صدیق خبر نمیداد بلکه اظهار تاسف مینماید یگویی انکار است
 خود بعد مفارقت آنجا یک یک پس لازم نمی آید که صدیق بقا خود با عوان انصار بصفت احد
 بعد جناب سید المرسلین فمیده باشد بخلاف نسخه انا لکائنون که طایرش است که الله تعالی
 باقی می نمانیم و احداث را بر او کار می آریم و این منتهای مقاصد شیعه است پس حجت حرف
 آور دن از آنچه فیه مدعا خود زیاده تر باشد اغماض و اعراض نمودن کمال تر و حسن
 بر مخالفین قوت و طاقت مؤلف در فن مناظره است که با وصف ایراد آن نسخه که بطایر
 حجت حرف بود باز او را در شکی دلائل کشیده و کوش او چنانکه باید بالیده فاقول ان هذا الشرف
 باطل زیرا که در صورت اختیار نسخه که خالی از بزه باشد نیز این قول را حرف او شکست و آنرا که
 بیانش آنکه موافق در جایا بسیار بقلیل صاحب معتمد شیعه میفرماید که حدیث تفسیر حدیث می باشد
 چون اصل قصه واحد است و در یک قصه دو حدیث پراکنده در پوشیده یکی همزه و دیگری بدون
 آن در قواعد ادبیه تقریافته که ذکر شی اصل است و حذف فرع آن و فرع محمول بر اصل میباشد
 و مخالف اصل میباشد پس حجت حرف بر حال خود است خواه نسخه اولی اختیار فرماید خواه نسخه
 ثانیه و مؤلف یعنی فمیده که در نسخه انا لکائنون حجت حرف بحسب طایر هم باقی نماند و هوکار
 و الضاحیه حرف میتواند گفت که تطبیق در احادیث بقول برادر همین جناب در کتب مذکور
 مما اکثر احب بر ضرور و انا لکائنون یعنی نسخه استفهام محمول میتواند شد زیرا که عرب کما
 منراه را ذکر می کنند و کما با اعتماد قرائن حذف می نمایند و مقدر میدارند بخلاف حمل انا لکائنون
 یعنی نسخه اول بر ثانی که مؤلف آنرا جمله خبریه می پندارد و این موجب حمل لغتض بر لغتض دیگر
 است پس بدون حمل ثانیه بر اولی تطبیق در حدیث بحکم صاحب معتمد شیعه و آنست
 نمی بندد فیل خصم للمؤلف بحال و قد کان منده و ثانی باله و محمده که جناب مؤلف درین جمله
 خود اقرار کرده که استفهام بسباق کلام مناسب تر است پس درست که منده و ف را برابرند و بر

و هجرت از مدینه به بلوکی که از بن محدثات و آشوب و فتن خالی باشد نمی گزیند بلکه اگر ادنی غم و فتنه
 بکار برسد و آنچه در عهد مطهر خلافت قریش مطبوعه پیش کند و قیاساً از ترتیب نه نصیب بعین و از نه خوا
 دریافت که درین نکایات و حکایا کار از تفسیق هم در گذشتن عین تفاوت از کجاست تا کجا مراعات ادب
 اجازت نمی دهد که تفصیل این حال پر دانه و زیاده و تر موجب پریشانی تاویل مجلسی صفتبانی است که
 درین کلمات مبارک مقصود آنست که مردم قعود و رقص و ترک خلافت را بر شنودنی جناب محل خنب نما
 سبق زیرا که وقت اعلام حضور غیار و رخا نه هدایت کاشانه ممنوع است اهل بیت و کسانیکه در حکم شان
 بعد از آنکه کوه حجاب و کردیدین بر دروازه کامها جریین انضار کی این و هم در خاطر شان راه یافته بود و از اول
 آن روز کار باشد و آنهم بعد از آنکه شست از بام افتد و خاصصین و خالمین مرهمو متشیعین بر و دولت
 هجوم کنند و انواع اید و امانت با طبیعت ظاهرین رسانند که بجز غامه از تحریر حریفی از ان شوق می بود
 و آنکامایین مطالبات که مانند جنین رحم پر نشین شده و مثل خانیان رخا نه گر ختیه و خود را دلیل کردی
 و حکایت من بسویدر من است و محاصمت من بسویدر و در کار من است اَعَاذَكَ اللَّهُ عَنِ امْتِنَالِ
هَذِهِ النَّوَابِلَاتِ وَالتَّحْرِيفَاتِ اِنَّیْ لَکَادِلُ السَّمَوَاتِ یَقْفَرُ فِیْهَا عِلَاقٌ و دعوی اینست
 که حدیث موطن تفسیر بهم میکند و مصداق حدیث الحوض را معین مینماید که معاذ الله فضل الصبیحین و هو
 خوانان او بوده اند فرع انبغی است که حدیث الحوض را اعتبار زمانه تقدم و حدیث شهدا اعتبار خزان
 باشد و غصه ریختن ای و آنست که مولف در اثبات این تقدم و تاخر هر چند بیچ و تاب بنجود و گوشت شلیخ
 مینماید مگر دست او بخانه عارگین نمی شود قوله و غایت توجیه آه اقول اگر احدی اهل حق
 مصدق این توجیه شده حاصلش بنابرین غالب آنست که تحمل که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور
 احتمال عقل قبل از حدیث الحوض وقت و عابر شهدا را معدا اجابت سوال صدیقی فرموده باشد که
 لا ادر می یا نه چون بجه و مبار این توجیه هانست که در مناظره با ثبات رسانیده اند که الموجه بان و المانع
 یکفیه الاحمال چنانچه قبل ازین زبانی مولف درین اوراق گذشته و از اینجا بوضوح می انجامد

که مولف رساله بی توجیه موجب نبوده و آنچه بران وارد کرده وارد نمی شود زیرا که اساس مختصر
بر نیست که حدیثی مختص مقدم بر عاقل باشد و اثباتش بر ذمه استدلال است و انی له ذلک
زیرا که از عبارت آیه عجز مؤلفین این امر نیز واضح است و مقصود از این تقریرات آنست که اهل قرا
و فطانت بلکه عوام نیز دریافته نمایند که هنوز مولف از بله استدلال و اصول مناظره ناقد است
و بر اثبات انجمن مضدات هم قدرتی ندارد قوله و هرگاه همان که اقول چون نزد مخاطب لائل
و بر این مدلل و میرین شده که جلای او راوری ماتم ثلثون سیدی بسبیل حمال نیست بلکه اخبار غیبی
است و گفته درایت قطعا و یقینا ما اول کما یجی فی کلامه و برجا خود ثابت شده که این نحو کلام نزد
علمای شیعه نیز وقت ثبوت اسلام نمیدرخد بلکه قریب فاش شریف صد در یافته کما سنعه فی
المسلک الاخر انشا الله تعالی و قبل ازین گذشت که تحقیق با سیه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم تفسیر اوضح نمی داند و هرگز جنابان سرور در عموم اوقات بخوبی نمیکند پس رین وقت که توضیح
قرآنی و الله یعصمکم من الذلالتین طینان کللی هم رسید بطریق اولی تفسیر و اعتبار گذشت جائز خواهد
بود پس خطاب شخصی که بر اصول موضوعه مابین این افاضلین باشد البته این قسم تفصیل واجب و محتمل بود
یَعْنِي كَيْفَ شَهِدَ عَلَى حَسَنِ عَاقِبَتِكُمْ وَ الْحَالِ أَتَكْمُنُ تَقْصُوبًا لِعَبْدٍ فِي الْخِلَافَةِ الْعُلُوَّةِ وَ
تَحْدِثُونَ أُمُورًا مُنْكَرَةً تَخَالِفُ التَّوَاظِعَ لَا سَلَامَةَ فِيهَا ثُمَّ مِنَ الزُّمَرِ الَّتِي تُوْخَذُ بِهِنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
ذَاتُ الشِّمَالِ وَ تَدَّادُ مِنَ الْخَوْضِ بِأَنْوَاعِ الْعُقُوبَةِ وَ النَّكَالِ فَأَقُولُ هُوَ لَا إِصْحَابَ وَ أَرِيدُ
نَحْنَهُمْ يَسْفَعُنِي فَيَقَالَ لِي إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَلُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ كَمَا قَالَ لِعَبْدِ
الصَّلَاحِ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّاقِبُ عَلَيْهِمْ
وَ أَنْتَ عَلَيَّ كُنْزِي شَهِيدٌ أَنْ تُعَذِّبَهُمْ فَأَهْمُ عِبَادَكَ وَ أَنْ تُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ فَمَا يَكْتَفِي عَلَى الْقَوْلِ مَذْكُورٌ وَلَا يَنْجِي الْقَوْمَ الْمَرْبُوبِينَ يُقَالُ لِعَبْدِكَ
الْكَلَامُ إِنَّكُمْ أَهْلُ الْوَأَمْرِ تَدْرُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ فَأَقُولُ سُبْحَانَ وَبَعْدًا فَكَيْفَ أَقُولُ

انکم مثل هؤلاء الشهاداء الذين قال الله تبارک و تعالی فی حقهم ولا تقولوا لم یقتلوا
 سبیل الله اموات بل خیاء ولكن لا تشعرون وقال فی موضع اخر من کتابه المجید تبارک و تعالی
 ورجلین ما انهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ان لا خوف علیهم
 ولا هم یحزنون اما سمعتم بامعشر الاصحاب قال الله عزوجل لا یستوی اصحاب النار
 اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون فانهم بشهادة ما یوحی الی من اصحاب الشمال و
 تریدون ان انی علیکم مثل هؤلاء الذین قتلوا فی سبیل الله کبیر المتعالی انکم خباب
 بعبیر صلی الله علیه و آله و سلم امثال انیمه فی اصل واقعه نفس الامر به را که است به حال جان انیمه مثل
 که ب صریح معاذ الله الکفار ما ید و لقی درایت احداث مخاطبین از خود نماید و ارشاد کند که بدانم
 که شما بعد من چه احداث کنید از هذا الشیء محجوب و در اینجا قول معتبد جاسسی در سام تا شاکر نیست
 که حدیث الحوض از دلائل تقیه خباب بعبیر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد ایراد حدیث بطول و وجه
 بدین لحاظ علی کرده چه در مقام اگر مقتضا تقیه کار نیکو می بایست که یا عیانم و یا ان باین اخبار
 تا انیمه اختلاف تعیین بخاطر اتم می شد انبی بلفظ سبحان الله حضرت جاسسی با وصف عو جهها و بلکه
 یگانگی خود در علم کلام این مقدار هم باو نباشد که وقت ارشاد حدیث الحوض که نزد فریقین به آن عمر شریف
 مروی است وقت تقیه بود بانه من در باب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جا عتقاد دارم و در لقی تقیه
 از انجباب چه تصریحات که نکرده ام با محله جوان قتال تقیه در حدیث الحوض لا اتفاق نمیتواند
 چنانچه علتش و انستی پس حدیث عابر شهید را حد که نزد مؤلف بعد از حدیث الحوض بطول تفسیر واقع
 شده بطریق اولی تقیه نخواهد بود پس لا محاله بر صو خیالیه جاسسی تقسیم تفصیل که یا اگر دم و در عمر شریف
 ضرور بود و الحمد لله علی ذلك قوله مع ندای اقول اگر قصد مؤلف از اصحاب اربعین و طارین
 خباب سبب نبین اند پس معاذ الله که از ایشان حدائی بوفوع آمده باشد چنانکه او خیال دارد بلکه آنچه
 از ایشان مجاب است یعنی انسانی و نوع و تقوی بطهور رسیده بحکم احداث میخیزد فریقین مصداق

معنی تقیه
 معنی تقیه
 معنی تقیه
 معنی تقیه

رضوان الهی گردیده پس نسبت احداث با ایشان بدلیل حدیث حضرت سیدالسادات رضی الله عنین
 احداث و خروج از او از شمع حضرات ائمه اجدد است و اگر مقصود از نسبت که احد از اصحاب
 انصاری است باشد خواه از جفاة اعراب صدر احدی نشده مگر غرض خطابت پس این صریح است لا بد علیه
 من اقامه الدلیل و سند من روایا و تقریر است که سابق است گذاریم بنیرفته من اجد حیرت عظیم روایت
 که مؤلف رساله بار بار ذکر این معنی میکند که در هر دو حدیث خبر تفرقه ضمیر غیبت و خطاب
 فرقی ملحوظ نیست و مآل اینهمه تقریرات بدان میگردد که شاید بحث فطنی مناظر اعتبار بوده باشد
 مستحکم این کلام مفید عاقل و هوکس من حارب المصلین هنوز در نمی یابد که اگر تفرقه ضما
 هم در میان نبوده چون مناط جمله لا افرقی لا افرقی بعد منی بر احتمال عقلی است یعنی شاید از شما
 احدی سرزند و مناط جمله لا افرقی با احدی لا افرقی که بر جزم و یقین است پس تفاوت در هر دو مثل عب
 آسمان زمین است کما لا یفرقی علی المصلین جالیا تطبیق لفظی بجهت کار نمی یابد و کدام فاعله بر مؤلف افزاید
 نمی بیند که زید فاعله جمله خبریه است و زیادت کفر مثل غمزه استقام اندازد خبریت بدر برود و کل
 لغت باید منساک شود و درین هر دو جمله باعتبار احکام لفظی فرقی غیر از زیادت حر ملحوظ نیست و حال آنکه
 بنا بر احکام معنوی یعنی انشاد و اجناس فیض یکدیگر واقع شده اند و قس علی هذا المثلثة آخری لا تنکاد
 شخصی قوله و اگر بسبیل آه اقول این کلمه نیست بلکه بعضی زینات من شریف بنو صدی علیه
 و آله و سلم بمقتضا صلح علم خبر کل ظاهر است و دیگر برآمده کما یشکر به قصه زید بن ادم که رحمت
 بتجارب تطابح صحیح بخار و نوار موجب است بر این شرح آن باشد کما مر بار بطل عکاسه شامه الدین
 نصارتانی رجوع کند و باید که او در سادای آن کتاب بر نقل فرموده ملخص این
 قصه بدان میرسد که زید کور و بعضی از غوغات از اس و یمن اهل فضول عبدالعزیز ابی بن سول
 روزی سماع نمود که او در خطاب بعضی از اعراب اقران خود میگوید که خرج کنیند بفرستادن
 که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشند تا آنکه از آنجا بفرقی شوند و جدا گردند و اگر سماع

می کنیم و بصحت و سلامت بسوی نیر بر می گردیم البته من این بنی را از مدینه بیرون می کنم زیرا که میگوید
 که من این مقوله را بجم خود باز گفتم و او نزد آن سر و صلح حکایت نمود حضرت مرا نزد خود خواند پس
 قصه از سر آغاز نمود و تا انجامش معروض داشتیم مقرران این حال بجم خبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 رئیس اهل نفاق را طلب نمود و اشقی و رفقا را و بحضور مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایمان
 غلط یاد کردند و گفتند که هرگز این کلمات زبان نیاورده ایم محض افترا و بهتان بر ما نموده اند
 پس جناب بر تصدیق نمود و مرا تکیه نمایی بر من بود پس ای بر من ازین افترا عاری شد که گاهی
 ز سیده بود انگاه در خانه نشو و قدم من سر زش کرد که چه افتاد ترا که نوبت بدین تکیه رسید
 من بعد سوره منافقون نازل شد و تصدیق من از آسمان فرود آمد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 انواع عافیت تو که می بد تو راست گفته بودی چنانچه قدس سبحان تعالی تصدیق نمود آیات قرآن
 مجید نازل فرموده و تحمل این قصه مختص بکتب حدیث و تفسیر اهل حق نیست از تفسیر علی بن ابراهیم قمی
 ابو جعفر کلینی نیز بوی این معنی بشام اهل تبع میرسد بلکه تفصیل این افترا زیاده تر در آن واقع است
 قَالَ تِلْكَ فِي غَزْوَةِ الرَّسَيْبِ وَهِيَ غَزْوَةُ بَنِي لُصْطَرٍّ فِي سَنَةِ خَمْسٍ مِنَ الْهِجْرَةِ وَكَانَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ إِلَيْهَا فَلَمَّا رَجَعَ مِنْهَا نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ الْمَاءُ جَلِيلًا
 فِيهَا وَكَانَ أَنَسُ بْنُ سَيَّارٍ حَظِيظًا لَأَصْحَابِهِ وَكَانَ جَهَّاهُ بْنُ سَعْدٍ لِفَقْدَائِهِ أَجِيرًا لِعُمَرَ بْنِ
 الْخَطَّابِ فَاجْتَمَعُوا عَلَى كَيْفَرٍ فَعَلَقَ دَلُوسِيَّارٌ بِدَلُوسٍ جَهَّاهُ قَالَ سَيَّارٌ دَلُوسِيَّ قَالَ جَهَّاهُ
 دَلُوسِيَّ فَضَرَبَ جَهَّاهُ بَدَاهُ عَلَى وَجْهِ سَيَّارٍ فَسَالَ عَنْهُ الدَّمُ فَتَدَايَ سَيَّارٌ بِالْخِرْبِ وَنَادَى
 جَهَّاهُ بِالْقُرَيْشِ وَآخَذَ النَّاسُ السَّلَاحَ وَكَأَنَّ نَفْعَ الْفِتْنَةِ فَمِيعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 أَبِي النَّدَاءِ قَالَ مَا هَذَا فَأَخْبَرَهُ بِالْخَبْرِ فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ قَدْ كُنْتُ كَرِهًا
 لِهَذَا السَّبْرِ لِي لَا ذَلَّ الْعَرَبُ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقِيَامَ لِي أَنِ اسْمَعُ مِنْ هَذَا فَلَا يَكُنْ عِنْدَ
 تَعْيِيرٍ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى صَحَابِهِ فَقَالَ هَذَا عَمَلُكُمْ كَمَا نَزَلَتْهُمْ مِنْ أَلْفِ كُرٍّ

وَأَسْنِيَتْهُمْ بَارِئًا وَالْكَرْمَ وَوَقَيْتُ مَقَامَهُمْ بِأَنْفُسِكُمْ وَأَبْرَزْتُمْ خُزُرَكُمْ لِلْقَتْلِ فَأَرْسَلْتُ نِسَاءَكُمْ
وَأَيْتُمْ صَبِيَانَكُمْ وَكُوْخَ جَمُوءَ كَانُوا عِيَالًا عَلَى عِيَالِكُمْ ثُمَّ قَالَ لِمَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ
لِيُخْرِجَنَا مِنْهَا أَدِلَّ وَكَانَ فِي قَوْمٍ زَيْدٌ بَارِئًا قَوْمٌ وَكَانَ غُلَامًا قَدْ لَهَقَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمَّ فِي ظِلِّ شَجَرٍ فِي وَقْتِ لَهَا جِرَّةٍ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْ الْمُهَاجِرِينَ وَالْهَمَّ
فَجَاءَ زَيْدٌ فَأَخْبَرَهُمَا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي لَعْنَةُ اللَّهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمَّ لَعَلَّكَ
وَهَيْتَ يَا غُلَامُ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا وَهَيْتُ قَالَ فَلَعَلَّكَ غَضِبْتَ عَلَيْهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا غَضِبْتُ عَلَيْهِ
قَالَ فَلَعَلَّكَ شَرِبْتَ عَلَيْهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمَّ لَعَلَّكَ شَرِبْتَ مَوْلَا
الْخُرُجِ فَخَرَجَ رَاحِلَتَهُ وَرَكِبَ تَسَامَعَ النَّاسُ بِذَلِكَ فَقَالُوا مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَالْهَمَّ لِيَرْجُلَ فِي مِثْلِ هَذَا الْوَقْتِ فَرَجُلٌ نَاسٌ رَحِمَهُ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ فَقَالَ لَسَلَامٌ
عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَقَالَ وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ قَالَ مَا كُنْتُ لِيَرْجُلَ وَمِثْلُ
هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ وَمَا سَمِعْتَ قَوْلًا قَالَ لَهُ صَاحِبُكُمْ قَالُوا وَآيَ صَاحِبِنَا عَيْرُكَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ذَعْمٍ أَنَّهُ إِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا مِنْهَا أَدِلَّ
فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنْ فَاتَتْ أَصْحَابُكَ لَعَزَّ وَهُوَ صَاحِبُكَ أَدِلَّ فَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَالْهَمَّ يَوْمَهُ كُلَّهُ لَا يَكَلِّهُ أَحَدٌ فَأَقْبَلَتْ الْخُرُجُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْنِي كَوْنَهُ
فَحَلَفَ عَبْدُ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَفَقُمْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمَّ
حَتَّى أَقْبَلَ إِلَيْنَا فَلَوْ عَنَّفَهُ فَلَمْ يَجْلُ لِلْبَلِّ وَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمَّ لَيْلَهُ
كُلَّهُ وَالنَّهَارَ فَلَمْ يَزَلْ لَوْلَا الصَّلَاةُ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمَّ
وَنَزَلَ صُحَابُهُ وَقَدْ أَهْدَاهُمُ الْأَرْضَ مِنَ السَّهْلِ لِذِي صَاحِبِهِمْ فَجَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الرَّسُولِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمَّ فَحَلَفَ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ ذَلِكَ وَأَنَّهُ لَشَهِيدٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ يَا رَسُولَ
اللَّهِ وَأَنَّ زَيْدًا قَدْ كَذَبَ عَلَى وَقَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَمَّ وَأَقْبَلَتْ الْخُرُجُ عَلَى زَيْدِ بْنِ

از قم بشمر که و بگویند که کذبت علی عبد الله سیدنا فلما رحل رسول الله صلی الله علیه
 و آله کان زید معه یقول اللهم انک لتعلم انی کذب علی عبد الله بن ابی قحاسار
 الا فلیلا حتی اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله ما کان من البراءة عند نزول الوحی
 علیه فقتل حتی کادت ناقة تدرک من نعل الوحی فصرخا عن رسول الله صلی الله علیه
 و آله وهو یسلب العرق عن جبینیه ثم اخذ باذن زید فرقعاه من الدحل ثم قال اعلام
 صدق قولک و وعی قلبک و انزل الله فیما قلت قلنا فلما نزل جمع اصحابه و قرأ
 علیه حدیثه المناقبین و بریقیدار هم موقوف نیست زیرا که ظنون اگر معصومین که در حکم اهل بیت
 بلکه با اصول خاصه اهل شیعه مرتبه شان از مراتب نبوت رسالت هم گذشته برخلاف واقع
 بر آمده محام بر کس هر گاه حال چنین باشد فاطمک فیما صدقهم علی نزع الاحتمال بر عقل عالم محتجب
 نیست که مقصود فقیر از این روایات و مقالات انکار صدور اصداث از موافقه القلوب نیست بلکه از این مجاز
 مقصود اصلی اینست که موافقه در علم کلام و فن مناظره و تفحص و بیات چنانچه میدانی و بعد از این
 هم خواهی دانست جنبی محض است و از طریق استدلال بلدیتی ندارد ولیکن خول نیست
 که با اینهمه در سنه اخ و صلگی و اراده مناظره با علمای اعلام و متبحرین کرام از مجتهدین و متکلمین
 مذہب شیخ یا فراتر خاده و داد مصارعت و اخذ ملائیم بنیت تحصیل ثواب داده مگر چون
 مصارعت قدیم خلاف عهد و موافق مضار و تقیه و مقتضیات عقلیه و قوع یافتن حیران
 که این مصارعت جدید چگونه شمر یکتا و متشج حسانت خواهد بود قول حضرت جعفر طایر علیه السلام
اهول این خلاف محاورات شیعیان است که برای غیر معصومین لفظ علیه السلام با بالاستقلال
 نویسند و اختصاص علیهم السلام را ملحوظ ندارند زیرا که از اصطلاح شریع اصولی و بعد ترجم
 فارسیه یا الوامع واضح می شود که لفظ سلام بخبرات اهل بیت اطهر مرتبه خصاص یافته و تشایان
 از اغیار و دان مرعی ملحوظ است بلکه اگر اسامی متبرکه ایشان با دیگران جمع شود مثل حضرت جعفر

که علمای شیعه ایشان را از وصایای انبیا علیهم السلام میدانند و میگویند که وقت موت خویش تمام امانات را بحجاب سر و کاسات تفویض نموده اند چنانچه در بحار و حق القین باقر مجلسی مرقوم است و مشرف حاله مفصله الشارحه لکتاب التلخیص که اینک اندین آنجا بدینست پس در ذکر لفظ علیه السلام در حجاب نه چنانست باشد و نه مراعات اصطلاح مخاصمین آنرا خدا یا مگر از باب صلوات الله علی محمد بن ابی بکر خوا بود چنانچه از کتب قوم این با جواد مذکور خواهد شد لیکن برسانیکه تا دیلات و تسویلات علمای طائفه نیکو اند معنی نیست که در احتمال لفظ صلوة و آیه بصیغه جمع بر نام محمد بن ابی بکر توریه و تقدیر امام بحق ناطق که در عبارت دستور العمل یعنی صحف آسمانی مامور باظهار حق و ممنوع از کذب و باطل بود از بعضی حضار که در اولاد محمد مذکور باشند بر مختصرات توهمات امامیه محتمل است بحال مؤلف رساله که برخلاف تقدیرناطره علمای اهل سنت مینماید و خلاف حدیث آمده که بعضی از این در کتاب توحید ابن بابویه روایت و بعضی در مصنفات دیگرش منقول از منطوقات آن صریح معلوم میشود که حالش مثل خمر است و ان الله اكبر من نفعه قطعاً و یقیناً اگر کتاب میفرماید پس کلام جبرانین تاویل توهم نمیشود چه جا آنکه مذکور خصم او نیز این احتمال را بنماید فافرقا قول علاءه از قول سندل را بحسب احوالات و اثبات مدعا که حدیث عانص بن یمنیست که از حدیث خود خلاصی را شنیدیم مراد اند کافی نمیتواند شد مگر و قلیکه لازم ثابت فرماید که چون رغووه مشهور خبر از امر یعنی بوده مورد احتمال این حدیث مطابق برین قیاس اخبار از حدیث قطعاً و حتماً وقوع یافته و آتی که خلیف و از انجامات که حضرت مؤلف کو دستیار باوشه در دلیل دیگر دست زنده و بر کار اخذ در مقام اثبات جود خویش تمیز باشد بلکه حقیقه قلوب اهل بیان است کار آن منجر باشد قوله و دلیل من به اقول اگر این را بکلیج و لا از دلالات ثابت نمی شود که جناب افضل الصلین بعد حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در دین چنین حدیث کرده باشد و وقوع شبهه تام در خبر عانت از ارشاد کلام مذکور نیز منوع است هرگز جمله لا ادبی مکتوبه چون بعدی بر مدعی مؤلف لا اله الا الله و مگر در دلیل قطعاً و یقیناً باشد که

دخول صدیق در زمره محدثین و متبیین بر ضرورت و هوکایق در علی که بعد از سب و واضح
 شده که دخول صدیق که بر حقیقه و خطاب هم ضرورت تا بعد در احداث از چه رسد با بکلیه اینها
 که است نظر بدخول ضعیف درین مجرب است گما عرفت سابقا فلا ضعیف و کما عرفت فی حق الضعفاء
 و کما عرفت فی حق الثقات و غایت توفیق مقام آنکه من شوق در معنی جمله لا ادر ما بعد ثلثون کعبه محفل است
 آنکه خطاب انصاری علی علیه السلام مخصوص خلفای شدند چون انصاریان یا شیعیان یا صدیقان احداث و بحث
 از توفیق شیاع تو خاصه صدور خواهد یافت پس چگونه حسن خاتمه شما گویای هم و این شوق مدعی شیعه
 شما می آید و می حضرت خلف ساله است و دوم آنکه از جمیع شما بحث که اینک از فرجه واحد
 احداث و بدعت صدور خواهد یافت اگر چه قبضل آن مرا معلوم نباشد و ضرر این شوق با اتفاق خاص
 عوام بر امامیه که در و است مثال این حادثه در بیخ نکرده اند کما عرفت ان شاء الله تعالی نسبت بسبب فاعل
 زیاده تر متیقن است چه امامت یا امامه منصرف بر امامت متضمن است هرگاه اصل فاسد منصرف بطریق اولی
 فاسد خواهد بود سوّم آنکه حال مجموع شما مثل مجموع شهداء احد نیست بلکه بعضی از افراد شما مثل موافقان
 صدر احداث خواهند شد معلوم نباشد و بر ظاهر است که تا موافقان این شقوق را بدلائل باطل نخواهد کرد
 مقصود او چگونه نبوت خواهد رسد و اگر فقط خطاب صدیق و من جنا ما مقصود می بود میفرمود که ای یو یو
 دعوی سلام و جهاد که از قصد یافت همه محمول بر بابا و شمع است هرگاه اسلام تو و احباب تو مقبول نیست
 جهاد کی مقبول تواند شد چه جائی آنکه از جهاد در فلان و فلان مقام مراد دست دشمنان سپرده راه
 فرار اختیار کردید و بار داد و مخالفت و شقاق دادید پس دعوی جهاد کجا راه داشته باشد پس گوای
 خاتمه بر شما که بعد از من هم الاحواله صدر احداث و بدعت خواهند شد چه معنی دارد بلی برای
 امیر المؤمنین یا تابع او گویای صدیق و دیگریم لا ینبئنا منک در زمره شهداء احدانند بلکه مراتب علیت
 یا نه از یاد و دارند این لفظ خاص یعنی احداث و تفصیل آن لفظ بعد صریح دلیل است بر اخبار از حال
 مستقبل که مالک بن نویره و شانش بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروی کار آورده و آن

امری بود جدید که هرگز از مالک و اتباع او نزد فریقین مد زمان آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم صدور یافته
 بخلاف خلفای راشدین که تصریح علمای امامیه مرتبه بعد از آنکه مصدر احداثهای بسیار در زمان خیرالایمان
 شدند گماستند **نَفْضُ بَدْعِ مَنْشَأَ اللَّهِ تَعَالَى وَالْكَفَرَاتِ يُدْخِلُ الْمَحْطُوتَاتِ** و اصولی چون علمای
 مراتب دین ایمان ترقی کرده بودند گماستند **لَا يَخْتِاجُ الْإِسْلَامُ قَوْلَهُ لَكُمُ الْكَلِمَاتُ** **أَوَّلُ**
 حاشا که عدم اذعان نفی بویکر صدیق و صحاب و با احتمال حدوثات امر بعد انتقال خود مدلل
 فرموده باشند بلکه تصدیق نیست که حال جمیع اصحاب که بقید حیات اند چنان نیست که برای جمیع خبر
 احداثات شده است چه عجب که بعضی از این سلسله مصدر حدوث شوند و در حقیقت آنها علمای راه یابند و
 بلکه اگر آه **أَوَّلُ** بقید بزرگ تزلزل تسلیم نمی لغو شود که مراد از آن حضرت ابو بکر صدیق و حواریین است
 المسلمین پسند و این منسوخ است چنانکه بار بار استی بلکه تبرعاً به لامل و بر این این مقدمه را مدلول برین
 کردم که خلفا بر اصول فریقین هرگز مورد این حدیث نتوانند شد و بعد از این تفصیل بر چه تمامه بر سر جان
 کرد که هرگز برای دنیا خلافت نکرده اند علای و چون لغو کلام بول مقبول که کلامشان با عرفای
 مؤلف دون کلام خالق و فوق کلام کل مخلوق است محال بر یافتن قید سبب در حدیث مطابقتی
 که احداثات نخواهد بود و مگر بعد از من و این با خود علمای امامیه از اصل برگزیده اند که تا سفره انشاء الله تعالی
 و اینهم بعد از این سیرایه تفسیر در بر خواهند کرد که امثال این جاوید و کتبشان نیز موجود است بلکه شیخ
قَالَ لَمَّا نَزَلَ الْكِتَابُ حَكِيمٌ مِمَّا هَدَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى صِرَاطٍ يَتَقَيَّمُ و اگر اینهمه
 دلائل و اضمحلال مع تصدیق کافی نیست بر این محمدان خود حضرت صدیق کبر را شاهد قول خود می
 که این حدیث اخبار از استقبال است تا بعد از آنکه عرف صدیق کبر رخنه از نیات کلیتیه منسوخ گردد و آن
 اینکه خود حضرت شیخ اول از کلام مورد ما یطوق **عَرَّاهُ اللَّهُ فِي مَا أَخَذَ كَوْنُ بَعْدِي**
 بالیقین نیستند که من بعد پیغمبر خدا زنده می نم که بر افعار خود گیرند **مَا يَكُنْ عَلَيَّ وَحْدَهُ أَنَا بَدُونَ**
هَرَفَ الْأَسْتَقْوَامُ عَلَى مَا فِي بَعْضِ طَرِيقِ الْحَدِيثِ مَا كُنْ كَمَا وَأَنْصَادُ وَنَدُونَ تصدیق خلق

بودند بافتخانی اثرشان مطلق بهم برین دواهی کبری می باید که گیت پس هم اینکه ارشاد رسول
 فقط با حمال می بود کجا مانده چه کیدون ابقان نقال رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیش از خود کجا
 نه است غایتش نیکه چون لفظ بعد احتمال می بود هم تعالی بود و جواب باشد نبوی عرض می دادند که لا
 ابقانا الله بعدك يا رسول الله و عرض بکار بعدیق اگر بر تقار خودشان بعد الرسول تنها با ط
 کلمه بعد بریدیل تسلیم و فرض مسلم داشته آید و الا جای می بر زدنست که کسی که مجروح طبرین روح و جگر
 با علی عظیمین سقیفه بنی ساعده نشاند که محار و انجا بخت و جدال بود از دو لامل ولایت و محال
 بحال طلاقت که سازد حتی که خلیفه شان یعنی حضرت فاروق مدح حسن باین جناب مدح و چنانکه
 در حدیث زورت فی نفسی تعالیه صرح است و انا سنکف عنک من ذکک اباکمال تعالیه
 سازند و اصلا فطره اشکی از چشم نظر خلافت و امارت دوخته بر نیاید و هرگز تعالیه بقاده نبودن آن
 روح نبوی موجب تکرر و طلال مانع حسن نفر میو حبه و کد و طلک نیست بفرقه بلکه بموجب ایت
 ثقة المحمدين صاحب کتب الاعلام سیره الرسول علیه السلام بعد مبارک نبوی تدلی بی غل کفن
 افتاده بود که زبا غم بسوزد و خاک بدینم باد چنان گویم که در مثل آن مدت حساب و معنی غیر
 میگردد پس حجاب این حضرات دیدن دارد که آیا امری مهم تر از تجزیه و تفتین موتی هم می باشد چنانکه
 حاتم التمدین شفیع التمدین جریب العالمین و هرگز خیال سامان آخرت او بر امون و طاعت
 نگردد و فقط بر ریاست تانی نظر دوخته باشند فامی شیع اجماع بر ذلک و از آنکه ممکن مدعای
 لما قلنت فاستمع ما في ذلك الکتاب ذکره بالا لنفاط و لا انتخاب انفق اهل السنه و اهل
 رسول الله صلى الله عليه وسلم توفي يوم الاثنين شهر ربيع الاول بخصه من الله و
 قبل عهد الشهدا الضم و نقل الاستاذ ابو سعيد عبد الملك في حقه و
 الشیخ انه توفي يوم الاثنين للثمنین من ربيع الاول و هذا أقرب والله اعلم قال ابو حنیفه
 و كانت سبعة ايام في مفارقة بني ساعدة بعد ان قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم

وهو في بيته لم يفرغ من امره قد أغلق دونه أهله الباب فلما نزع أبو بكر في
 السفينة وكان الغد جلس أبو بكر على المنبر فقال يا أيها الناس إن الله قد جمع
 أمركم على خيركم صاحب رسول الله ونازحين إذ هما في المغاربا نعوذ فبايع الناس أبو بكر
 ببيعة العامة بعد السقيفة فلما بويع أقبل الناس على تجهيز النبي يوم الثلاثاء وقال
 بعد ذلك بقليل ولم يظهر منه شيء مما يرى من الموت ولا تغير في رائحته وقد طال
 مكثه في البيت قبل أن يذفن وقال بعد هذه ثم دفن وسط ليلة الأربعاء بضع عشرة
 خلت من ربيع الأول وقيل لأنه دفن ليلة الثلاثاء حين غابت الشمس لول أحسن
 لا انتهى جنين كالمحجر وتصوير تعالي خود بعد الرسول با دراك از فحواي لفظ بعد می گریه در گلو کرد و با
 نزد عاقلی کان اردو الودم لا والدم و حکایتی بس طرف مناسبم بیاو آمده که هرگاه علما می بینست
 از اثبات شجاعت حضرت صدیق اگر که مدت العمر غالباً خون شهیدم از دست مبارک زخمیده باشند و در
 شجاعت امیر البره و قاتل الکفرة العجوة لیث بن غالب غالب علی بن ابیطالب عا خبر می شوند
 دلیل شجاعت شان می آرند که از وفات رسول مطلق تغییر می حال شان واقع نشده از برای خدا
 انصاف کند که این قساوت قلبیت با شجاعت این دال است بر عدم محبت با جناب سالت
 یا دلالت دارد بر لبالت و این معنی نقطه شهادت عقل نیست بلکه امیر المؤمنین علیه السلام در جواب
 سوال جناب بن ابی قحافة از وجه خزن ملال جناب بن کلماتی فرموده اند که دال است بر عدم
 تأخر عمری الیزوفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هو هذه في كثر العمار عن سفيان
 ابن برقوق جاء علي بن ابي طالب ما منعنا متحازنا فقال له ابو بكر اراك متحازنا
 فقال له اغاروا ما لي بعينك فقال سمعوا ما يقول انشدكم الله اترون احدا خرب
 على رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم مني مجالس لم ياتهم ولم يدرج سكره في ربيع خود گوی
 خود من صدق صراخ شهواتی از دست چه لاورست و زود که کف جرح خود را در وجه این بجا کون حیات

شهادت بر چنین کذب می یافتم و سکوت برداشتم و الاصل و انبیه ارشاد مرقصه نفس است
بر عدم تحزن الی بکر فانه من الصادقین الذین و در فی شکیفتم کو انا مع الصادقین
باجمله امر حضرت علما اهل سنت پس غریبت که بجا توبیه نگار حضرت عمر از وفات رسول آن میکنند که از فرط غم
این آیه کبری هوش و لاعقل شده بودند و یکی عدم عقلنا حضرت بکر را بر انتقال خاتم النبیین دلیل محبت
شان می زنند و باز ادعا می سازند که حضرت صدیق را محبتی با حبیب نبرد بود که بجز و تصور و همی بقای خود
بعد الرسول گریه شرار بر و شان طاری گشت چنانچه از جمله یکی ابوبکر صدیق هم یکی غلام است
و در غار که بدالالت بعض قرآنی اضطرار اضطرار لاحق شان شده بود و از ابراهیم ماول بنحزن بر جفا
بنوی می سازند و مطلق چشم مال انصا دیده بصیرت شان را از تعلیمی نمی کشاید که اگر آیه همه الفت بود آن
چیز سنگد نیاید بود که در یوم وفات سمت ظهور گرفت حضرت سینه از خدا و رسول صلعم شرم نموده
ناش شجاعت میگذازند و اگر اینها شجاعت باید که حضرت فاروق اعظم که آنچنان بدشوق و همیش
شده بودند و نهایت مرتبه جفا نبند و اگر دین باید جناب عمر را از رسول صلعم بود که بجز و جماع ظهور و
زوال عقل رود و باز آن حالات در ظرفه العین چگونه زوال پذیرفت که تحمیر و تکفین را هم نموده است و
در صد و اخذ خلافت و امارت افتاد و دوا و کار بر و ناظره دادند آیا کسیکه انقدر با خزن و اورا بگیرد
گرمایان با رضی سازد و سرزنش کنی زند سلنا که از غایت و رع اقدام بر اینها فقر و فاقه و با وجود سهو
آیات قرآنی مثل اِنَّكَ مَكِيَّتٌ وَاَنْتَ مَكِّيَّتُونَ ا فظ و غم مسایل جزیه با تم از سباحت و کرمات
از فکر پخته و بود و بار فقط گریه که مانع بود و محل انصاف است که کسی که تاب شنیدن حرفات بزرگوار
نمیشد باشد و این آیه کبری را از نکلمات شمارد و بجز و قریح صانع کردن خبر ناخوش از جبار و درگاه
بعد از افاقه یقین موت آن بزرگوارش خواهد شد حاضر چه خواهد شد اقل مرتبه نیست که سرکارش با بکار
و التویل خواهد بود و زینهار از سر قبر بدین جبر و قسر بر نخواهد خاست و بدو دنیا و دینها و او را خوش نخواهد آمد
که در میان آن احمد و سرور و خواهد پرداخت و سوستیفه خواهد دید و بجز شور و شجاعتی با توبی

ریاست خود بفاداخلک حبلک منکسر یک است و ناله بر درو خا بد کشید است و کلامه
 بعینه اقول و تعیین بالزوف الرحیم کار تصدیق همین است که وقت مباحثه و ظاهر
 اصول را سخن را محفوظند اردو یا بنا بر ابله فریبی الزام خصم خویش نیست لیس بجای برد و منصب را که است
 است براموش سازد و طیلان خصم خود را که موجه مانع است کمال جور و جفا بردوش خوانند
 و عجب نیست که خدام مؤلف بسبب بدو کا و فطانت چون استند اند که دلیل دوم نیز را یکبار
 خواستند که دلیل سوم را ترتیب دهند و مرهمی بر خاطر ریش نهند و انشاء الله تعالی مقرب است
 و است که این دلیل دوم هم نام است مقدماتش خارج از قانون ظاهر و علم کلام قول خود حضرت
 شیخ اول اقول هیچ خبر نمی که حضرت مؤلف المعنی را سابقا فاده معلوم فرمود و در اخبار این صلا
 آن محمود بیانش آنکه خود گفته که حدیث تفسیر حدیث میباشد و اینها اظهار بیگانهی علمای خود است
 خصوصاً مؤلف الشیعه مقتضی است که این نسخه محمول بر غیره استقام باشد زیرا که در حدیث
 بلا ریشک و یک یا نه مکلفه واقع است پس حصول یقین درین وقت خاص را بر نهند که خود حضرت
 و دلالت علی یقین نیست مگر بدون بهره و مقارنت بهره بر ضرورت لما عرفت پس یقین عدم یقین
 جمیع شده و اجتماع نقیضین درین قدرت است که آنچه بر اشاعره بحجت عدم فهم از مصطلحات و افادات
 ایشان در صدر رساله بر زبان آورده بود و ناقض ابلا دلیل بر این نیست بدیشان کرده و جلوه
 آن درین خبرانی گرفتار آمد و از اینجا گفته اند که من حق را بدو که خصمیه تقدیر و قدیم بحسب
 قول و احمق که او انصاف است اقول اگر بطور ظن و تعریض مراد از دواهی بقای صدق و مثال
 بعد آن هر دو است پس هر جای خود نیست زیرا که بر آیات خلقت مصومین علی بن کزنده که نیاید
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با صحاب خویش نشان تحارب بقای صدق و یاران بوداده و در وجه دین
 ستم کسا و باز از قندلیل کفر و کافریان بردست صدق و ارشاد ساختن فرایع البال و منشرح الحال
 باید زیست و اگر مراد وفات شریف است با وجود قلم عمر پس البته نمی باید گریست و

ولیکن بحکم شریعت عزای مصطفوی از جنس و فرع که عادت عوام و معمول و مرسوم نهنگان
 در بای غفلت است مماکن احترام باید نمود چنانچه جامع بیاضن ایمنی هم از جناب مصفوی
 ابن رضائین نقل کرده بحکم حدیث استرجاع که منفق علیه یقین است باید خواند که سَکَانَ الْمَدِیْنَةِ
 لَا یُتَمَنَّى اَللّٰهُ لَیْسَ اِلَّا بِرَحْمَةٍ مِّنْ رَّبِّهِمْ قَوْلٌ مِّنْ اَقْوَلِ مِمَّا رَاكَ زَوَاوِدُ و در احادیث صحاح اند
 غور نماید میتواند دانست که این دعوی هم از قبیل صور خیالیه و همیه است و سخت بوج و غلط است
 دیگر وجهه که به تحمل است یکی آنکه صدیق اکبر اقل عمر است بنوک اکثرین لالت احادیث و تشرین
 سجدین محاط است و کثرت عمر شریف بلاخطه ظاهر آیات و انی مثل آیت کریمه لَظَهَرَ عَلَى الدِّیْنِ کُلِّهِ
 و روایا احادیث که در بعضی از عز و اشاد و ریافت و بجهت و تواتر رسیده منطون بود اکنون که فلت
 نبوی از حدیث ولو احتمالا استفاد شد بنا بر آن صدیق اکبر کشتیا بلکه در عدم بکار بوج صدق با
 سخام استعجاب و استغراب است آنچه مذکور شد مستلزم آن نیست که ابو بکر صدیق ندغن انتقال نخست
 صلی الله علیه و اله و سلم پیش از خود بود و گریه نمود پس کجا دعوی و کجا دلیل دوم آنکه تحمل که محبت احد
 بعضی که باعث عدم شهادت آنجناب بر مجموعه سلین اصحاب آن وقت شد موجب مفضولیت
 این مجموعه از مجموع شهدا اُحد که دید بکار و زار و فریاد و بقراری فرموده باشد لیکن در فعل ابو بکر صدیق
 و دیگر حواریین جناب سید المرسلین مهاجرین انصا و حضار بجهت از عنوان و جناب بدو بگویند
 غَفَرْتُ لَکُم اَزْ جَنَابِ صَدِیْقِی دَر حَقِّ شَانِ بَر و آیات و یقین در صحاح ستده و مجمع البیان و خلاصه
 المنهج و غیره با وارد است در اهل احداث لازم نمی آید چنانچه بارها دانستی و تازه نیست که با
 که مخاطب با وصف خطاب احد باشد کثرت غیر هم مراد نمی باشد مَتَا اَمَّا کَلَامُ فِیْ اَلْاَشْکَا لِهْ یَیْ
 که نزد اکثری از امامیه غیر از شیخ صدق نج این شیخ الشایخ یعنی محمد بن الحسن بن احمد بن ابونبیه
 که انکار به غیر صلی الله علیه و اله و سلم را که در نماز واقع شد موجب درجه اول از غلو میباش
 و غلطه را از بدترین گناات احمقا و دیگر دند و تصنیف کسبی منجم را فقط بر اثبات قوی ظهور

سيد المرسلين و در دفع بر سنگين باعث حصول جبر و ثواب پنداشتنه چنانچه بنا بر اين روايت بخير و النعمه
 و افادات مسكين شده قم در مقياس مشربيت در خطابيت كرميه و اما كَيْسِيَاكَ الشَّيْطَانُ
 فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ذات مقدس بوزنها و غلبت بحسين است
 مصداق كلام قدسى فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَيَّاتِ وَ الْآحَادِيثِ اگر اندك غور
 و تامل رود و رايقت خواهد شد كه سوال صديق از پيغمبري خواهد بود كه قابل پيديدن باشد و
 طاهرش نيست مگر سوال از مغفرت جميع اصحاب كه بعد از فتح مكه بگذشت تمام بهر سبب نود سلام و درند
 و در شاق و تكليف شرعى شريك شده اند از خاتمه خود و در حار بين كه بارها مناقبشان بر زبان
 مخبر صادق و ملكه اصدق الصادقين با تحريف و اظهار يقين گذشته و مانند اعضاء ريشه نزد آن
 جناب عزيز بوده اند و چند بار در حق شان ارشاد شده كه هرگز احدى از پياد و درون نخواهد رفت
 و همه با من در پشت غيبر سرشت خواهند بود و تمام و ستعرف انشاء الله تعالى بلى حالت غلبه خوف
 و خشيت مستغنى است چنانكه حضرت امير وقت استماع اخبار فتن از جنگ جبل و غيره زباني جنابش
 و تدبير روايت عامه غيبن اصول شل سليم و غيره و كافى الجارمى پيديد كوين و ايان من در ان وقت سالم
 خواهد ماند بانه اگر ابو بكر صديق نيز در بعضى از اوقات حال خویش بجا سوال كند بعيد نخواهد بود و فلما
 تَهَلَّلَ الْقَصْدُ لِحَضْرَاتِ شَيْعَيْنِ بَجَلَّةٍ اَزْ اَعْتِسَافٍ سَتِ بَرَزَنَدُو اَرْتَبَاعِ اَوْنَامِ خَوَلَسُو اَبْرُو اَوْنَامِ
 حضرت خاتم النبیین باز مانند پيروايات اهل حق كه مويديا بياشتنى است ابو بكر صديق اول كسى است كه
 در جنت داخل خواهد شد و اول كسى است كه در جنت جناب سيد المرسلين ملاقات خواهد كرد و در انجا هم
 مصاحب خواهد بود چنانچه بغوى در صبايح و ديكران در كتب بكار آورده اند عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَنَا نَجِيْبُ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَافَ بِي فِي ابْوَابِ الْجَنَّةِ
 فَلَا بِي الْبَابَ الَّذِي دَخَلَ اَنَا وَاَمْتِي مِنْهُ فَقَالَ اَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ يَا بَنِي اَنْتَ وَاَمْتِي
 مِنْ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ كُنْتَ مَعَكَ نَالَ اَمَّا اَنْتَ يَا اَبُو بَكْرٍ اَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ اَمْتِي

وَعَنْ أَبِي الدُّدَّةِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلُ مَنْ يَرُدُّ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ وَعَنْ أَبِي عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
 لَا يَنْبَغِي أَنْتَ صَاحِبُ عَلَى الْحَوْضِ صَاحِبِي فِي الْغَارِ أَخْرَجَهُ الزُّهْرِيُّ وَقَالَ حَسَنٌ وَصَحِّحَ
 بَسْ سَوَالُ مَنْ خُودُو دُكَرِ انْصِلْ انْخُوصِ انْجَاجِ إِلَيْهِ نَيْتُ بِلِي بِسَيِّدِ أَنْتَ كَبِيرُ مَعْنَى ابْنِ زَمَانِ شَل
 مجموع شهادت احد است يانه كما عرفت مرارا و ايضا اگر حضرت مولف و گراياي صحيح انچه در باره
 احاديث ميگويند كه همدگر تفسير ميباشند نصب العين در اند نظر بحدیث حاكم و غير او در خصوص اين مقام خود
 دانست كه ابو بكر صدیق بری الذمّه است و دخول و در زمره محدثين مستلزم تناقض صريح است نیز اگر دوى
 توجه با حاديث معتبره آند باري بارياب غايب اند در يافت كه ابو بكر صدیق بسبب قتل كلبى كه او را
 شل حضرت خليل عليه السلام بمصول پيوسته بود در اشغال ان مقامات بگيراست چنانچه در زمره
 حضرت سلطان سر بر نبوت قریب فوات خویش خطبه خواند و در ان اعلان فرمود كه حق تعالى كلى را
 از بندگان خود در آسایش و نيا و اختيار ثواب خرت مخیر كرد پس آخرت را برگزيد بهين صديق
 اكبر روايت جامعين صحاح گريه و زارى غازنها و با سماع خبر وفات شريف مضطرب و اصحاب
 بفرید فطانت و ذكا و رقت قلبى او اقرار كردند و قس على نذا و ايام ديگر و قتی كه بغیر صلی الله علیه و آله
 و سلم بشدت تمام بيارشند و ابو بكر صدیق با بابت سجد شريف مورد دید و محراب از انجذاب غالى و بیهوش
 بر زمین افتاد و از معاینه اين بهوشی خيامين اصحاب بر شور قیامت برخاست چنانچه قبل ازین گذشت
 پس لفظ فرض و تسليم در اینجا مناسب افتد بلكه خطای نكته غلط گفتم كه كبر است زیرا كه مستلزم است
 كه نهاد انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم كه بر ايات فريضه در رقت قلبى ابی بكر صدیق شل حضرت ابراهيم
 خليل قبل ازین ايراد افتاد تا قبول باشد و اين بابيه است خلافت عودين ايمان است علاوه شهادت
 شير خدا كه بر طبق ارشاد مصطفی و است عقل نرين بود انست نیز از حیر قبول مابط و از مرض
 اعتماد ساقط می شود و حقیقتى كذا حفظ ابو سعید بن مسعود بن علی بن الحسن السكاني

الرار في كتاب الموازنة بين أهل البيت والصفوة وقال قبل صاحب باطن النصرة
 مناقب العشرة عن علي رضي الله عنه قال أبا بكر أو أبا منيب ابن هريرة قال راكع
 تنزل برأي حضرت إبراهيم خليل وأروست وخصوص بوبكر صدق لا وزن لما شهد نبوي
 تذكير من دون كمال الخبي ويزروا بيت امام صادق رضي الله عنه ان امام محمد باقر رضي الله عنه
 تدير معاه المودود وسكره والله فحصل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأبو بكر غائب الشرح عند
 زوجته بنت خراجه فسل عن الخطاب سيفه وتوعد من يقول مات رسول الله صلى الله عليه وآله
 وسلم وكان يقول إنما أرسل الله رسلا إلى مؤمنين عليه السلام فلبثت عن قومه أربعين ليلة
 والله لا رجاء أن يقطع أيدي رجال وأرجلهم فأقبل أبو بكر من الشرح حين بلغه الخبر إلى
 بيت عائشة فأومت له فدخل فكشف عن وجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فجعل
 يقبله ويبكي ويقول توفى والذي نفسي بيده صلات الله عليك يا رسول الله ما
 أطيبك حيا وميتا ثم خرج سريعا إلى المسجد حتى جاء المنبر فقام عليه وادّان الناس
 اجلسوا اجلسوا وانصتوا فشهد شهادة الحق ثم قال لا الله تعالى تعانينكم وهو حي
 أظهركم وتعاكم أنفسكم وهولت حتى لا يقبل جلا الله عز وجل وما محمد إلا رسول
 قد خلت من قبله الرسل فإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن يتقلب على عقبيه فلن
 يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين وقال إنك ميت إنهم ميتون وقال كل نفس ذائقة
 الموت قال تعالى كل نبي هالك إلا وجهه وقال كل من عليها فان ويبقى وجه ربك
 ذو الجلال والإكرام ثم قال لا الله عز وجل عمر محمد صلى الله عليه وسلم وأبائه حتى أقام
 دين الله وأظهر مر الله وبلغ رسالة الله وجاهد أعداء الله حتى توفاه الله وهو على ذلك
 وترككم على الطريقة فلا يهلك هالك إلا من بعد النبوة والشفاء والنور
 فمن كان الله توبة فإن الله حي لا يموت فليعبده ورتك ان يبدل الله صلى الله عليه وسلم

وَبَرَاءَةُ الْفَاقِدِ هَكَذَا اللَّهُ فَأَمَّا كَلِمَةُ الْإِنْسَانِ وَاحْتِصَامُ يَدَيْكُمْ وَتَوَقُّفُ كُلِّ عَمَلٍ رَجَائِي
فَلَمْ يَحْزَنَ اللَّهُ فَأَمَّا وَكَلِمَتُهُ بَاقِيَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ نَاصِرٌ حَنِينٌ وَمَعْرُوفٌ أَهْلُهُ وَأَنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَ
أَظْهَرِ نَافِهُ الْوُجُوهِ وَالشَّيْءُ وَبِهِ هَذَا اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِيهِ حَلَالُ اللَّهِ وَحَرَامُهُ
وَلَا وَاللَّهُ مَا بَالِي مِنْ أَجْلِ عَيْنِي مِنْ خَلْقِ اللَّهِ إِنَّ سَيُوفَنَا مَسْئَلَةً مَا وَضَعَهَا بَعْدُ
وَلَنَجَاهِدَتْ مِنْ خَلْقِنَا كَمَا جَاهَدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا يَنْبَغُ أَحَدًا لَنَا
نَفْسُهُ لِيَتَمَتَّعَ قَدْ لَمْ يَزِدْ مَا يَصْحَابُهُ كَرِيحًا قَوْلُهُ وَالْأَجَاجُ أَقُولُ نَبِيَّهُ خَرَجَ وَفَرَعَ عَقْدَاتِ مَيْمَنَةٍ
وَنَدِيَّتَانِ زَوْجِ الْإِسْلَامِ بَلْ بِنَايَهُ جَبَرَتَا بِأَفْزُقِيْنِ الْإِنْسَانِ كَمَا بَرَزَ بِمَجْدِ طَيْرَانِ رُوحِ مَجْدِ بَنِي
نَبِيِّهِ سَوِي سَفِيْفَتِ تَنَافُثَ مَلِكِهِ لِيُخْبِتُ قُوتَ وَدَفْنِ وَدَفْعِ اخْتِلَافِ مَعْضَى أَصْحَابِ الْبَحْرِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِإِحْبَاحِ تَامِ دَمِي أَهْمَاهُ بَرَزَ وَبِحُجَّةِ الْمَدِينَةِ أَنْفَارُ رَايَتِ أَمَامِ صَادِقٍ وَ
أَمَامِ بَاقِي رُوشَنِ شَيْءٍ كَمَا الْبُوكُ صَدِيقِ أَوَّلِ بَرَانِي أَغْرَبْتُ دُرْخَانَهُ لِنَخْصَرْتُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
جَبَرَتَا مَبَارَكُشْ بِوَسِيدِهِ وَزَارَ أَرْكَرِيْتَهُ وَصَلُوهُ وَدُرُودِ بَرُودِي فَرَسْتَادَهُ بَارِزِ مَبَاهِثِ دَوَاكِدِهِ أَرْكَرِ
أَعْظَمَ أُمُورٍ بِوَدُودِ أَخْتِهِ وَتَضْيِيقِ الْأَهْمِ كَمَا الْأَهْمُ رَاضِي الْعَيْنِ كَمَا أَشْتَهَى وَاحْتَدَى لَدَى كَمَا مَشْتَهَى كَمَا أَهْرُودِي
أَهْلُ الْإِسْلَامِ يَزِيدُ اعْطَى وَفَضْلُ الْإِسْلَامِ تَرْتَبُ بَلَى لَطْفِ لَطَافِ كَرَامَتِ سَمْعِ وَتَرَاتِ
الْإِشْثَانِ هَمَّ جَائِي أَنْتَ كَمَا سَرَسَنَاتُ خَارِزَنْدِهِ هَمَّ مَقَامِ أَنْتَ كَمَا بَرِجَانِي بِأَجَاكُنْ لَدَيْكَ
بِيَا بَانِ بِرِفَارِقِ خَوِشْتَنِ بَرَزَ دُوسَمِ أَشْتَنِ مَصْلُ بَرَزَ وَبَدَلِ بَرِجَانِي بِوَدُودِ وَشُورِ
أَغْرَامِي وَآهْمِي وَاصْبِيَّتَا بَرَامِي تَمَّ وَبَسِيَّتُهُ بِرِخْزَنْدِ جَدِّ رَوَايَاتِ الْإِشْثَانِ جَانِبُهُ أَرْخَانِ بَرِجَانِ
تَالَيْفِ كُتُورِي وَاضِحِ مَبْشُورِ كَمَا رَفْتَنِ جَنَابِ سَيِّدِهِ وَرَجَابِ أَصْحَابِ بَرِجَانِ مَطَالِبَةِ زَمِينِ فَدَكِ
أَدَامِي خَطْبَةِ طُولِ الدَّلِيلِ لَنْ مَطَالِفِ لِسَانِي رَشْكُ أَهْمِي بِلَاغَتِ سَمْعَانِي مَصْلُ دَاهِي عَظْمِي
وَفَاتِ سَيِّدِ أَنْبِيَاءِ كُنُونِ الْإِصْطِفَاءِ كَمَا فَرَمَانِي كَمَا أَرْخَنْ طَالِ جَنَابِ سَيِّدِهِ كَمَا بَرِجَانِ
شَبِّ وَرُوزِ دَاوُسْتِ نَقِصِنِ بَرِجَانِ كَمَا أَرْخَنْ طَالِ جَنَابِ سَيِّدِهِ كَمَا فَرَمَانِي كَمَا أَرْخَنْ طَالِ

و کرد و سر که چیزی از او صدور یافت سیما سلاطین زمین مذکور و آنچه بدان تعلق دارد چه جا آنکه با هفت
 تمام محبت عمو چشم بر زمین مذکور و در و آتش طمع ز خراف و نیوی خلاف مذکور و توکل و کفایت
 سینه مبارک افروز و اصداف طهره آبی از چشمه چشم مقدس در آن وقت بر زمین نیفتد و هرگز تصور
 با تصدیق سانه وفات شریف مانع از این حرکت مخالف مقتضای همت انسانی و اینهمه طلاق
 لسانی نگردد بلکه بموجب ایت الله المحمدین که امام امیر امامیه است با فاروق اعظم که بر اصول
 موضوعه ایشان در میان کی نظیر خود داشت معاذ الله خیال صنعت مصارعت و دهر و دست
 مبارکش بگریبان و گردنش رسد و اینهمه کشاکش در اصح الکتاب یعنی کافی موجود است
 چنانچه مولف بحار از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده و روایاتیکه متبع کتب قوم بر این
 اطلاع دارد و در بحار جایجا موجود است شعر بر آنست که این مصارعت و کشاکش بکرات اتفاق افتاده
 عجب عجب آنکه بر اصول موضوعه اهل فراق که از قوت حافظه بصره ندارند گرفتارند فک حضرت را
 را هم روانه و بخلاف خلافت بر اصول اهل حق برای حضرت صدیق از معانیه روایات امامیه
 چنان گل میکند که اگر خیر غضب تقدیر یکدیگر خلفای روز وفات سرور کائنات زمین مذکور را بصورت
 خیالیه قوم قورق میکردند بگوش حق پوشش قبول عذر امیر سید غالب که لسان نبی ماضی و عجله
 باشد با تیر و تفنگ و تمامی آلات جنگ همراه خویش گرفته و در خیمه میرفتند و بار و گرامها را قلع
 با بنجیری بر روی نمود لیکن خلفا عجب تدبیر رسانیدند که این کشاکش و فوج کشی همچنان پوشیده
 و پنهان ماند فلله درهم ما آد و نظر هم و اگر صد و اینهمه از جناب فاطمه زهرا بقول مجلسی در
 بحار و حق یقین بود فی الله بود بند و لبست مدینه رسول مختار و حفظ حوزه اسلام و نگاه بایستی
 ساکنین آن خیر القایع زاده الله شرفا و مکرمته از سر مردین و اعدای و دفع اختلاف آراء از اصحاب
 الانبیاء چراستبه الله طلبا لمضاته تقدس تعالی نباشد خصوصاً وقتی که بعد از این فرموده باشد
 که بضرورت مذکور و دفع گزند خانه جنگ در آنوقت نازک خلافت را قبول کردم اگر شما اکنون

انكسرت و بگری کنید من اول سیاهین خواهم بود بلکه ازین هم کارش رو گذشت و آخر خانه
 منروی گشت عوارین بنمبر صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً جناب بنمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 رسیده و اخروئل نمود و در بر مردم فرار کند اگر تعطش و آب است شسته باشی بجای باضنه
 رجوع کن قال ابرشها فی لئما یفرع لای بکر قام فخط الناس واعتذر اليهم قال
 والله انك انت حر بصل على الامارة يومها ولا كيلة قط ولا كشت فيها راغبان سالتها
 الله فی سیر ولا عارینة و لكنی استغفرت من الفتنه و مالی فی الامارة من راحة و لقد
 قد رت امر عظیم الی اخره و فیہ ایضاً فی ذکر استیفاء الی ابی بکر من البیعة عن زید بن اسلم
 قال دخل عمر علی ابی بکر و هو اخذ بطرف لسانه و هو یقول هذا ورد فی الموارخ ثم
 قال یا عمر لا حاجة لی فی امارتکم قال عمر و الله لا نقبلک ولا نستقیلک خرجہ حمزة
 ابن الحارث عن ابی الجحاف قام ابو بکر بعد ما یفرع له و باع له علی و اصحابه فقام ثلث
 یقول ایها الناس قد اقلتکم بیعتکم هلم من کاره قال فقیومتم علی رضی الله عنه فی اول الناس
 یقول لا والله لا نقبلک ولا نستقیلک قد مات رسول الله صلی الله علیه و سلم من قبل ان
 یؤخرک و خرجہ من السماء فی الموافقة و عنه و قال حجاج ابو بکر عن الناس ثلثاً یفرع
 کل یوم یقول قد اقلتکم بیعتی فبايعوا من شئتم قال فقیوم ابی بکر یقول لا والله کم
 نقبلک ولا نستقیلک قد مات رسول الله صلی الله علیه و سلم من قبل ان یؤخرک و خرجہ
 السلف و المشیخة البغدادیة و ابن السمان فی الموافقة و ابو الجحاف هذا هو اود بر عن ابی الجحاف
 القیمی مؤتم کونی فقلد و عن ابی الجحاف المتابعین و هو حدیث مرسل لطیفین و عن جعفر
 ابیه و رضی الله عنهما قال لئما استخلف ابو بکر خیر الناس سبعة ايام فلما کان الیوم الثانی
 اتاه علی بن ابی طالب فقال لا نقبلک ولا نستقیلک و لا انا رأیناک اهلما بانها اهل
 ابن السمان فی الموافقة و در باب السیارة از روایات مؤلف کتاب ذکر فرموده تا کجا نقل آن

نمود و شود در باب کرامت وی صلی الله علیه و آله از امارت روایت را فتح آورد و محصلش است
 که او وصیتی مختصر در خواسته و صدیق بنماز و روزه و حج و زکوة امر نمود و گفت امیر باش
 و جوه آن بر بحر چون خلیفه شد رفع میگوید که من پیش پیدم فتنه انصاف و تفریق و خوف
 بیان نمود اتمی محصله طرفه افکاح علی المیه در خصوص انیمقام کایو ح من عاد و الحالی غیره
 از ایراد انیمقام و آیات است که کرامت خلافت از صدیق ثابت نماید باز بر همه کس فاش کنند که قول
 خلیفه اول باشد مخالفت کلی دارد و حال اینست که او با وجود این ضرورت سر و تدارک و
 که در اقاله از مرثیه بعد از وی دریافت نزد خواص عوام بر طاهرست فاعندوا باکوا و الا کما
 و در مسلک ثانی عنقریب جای است که صدیق الکرامیه یعنی ابو در غفاری توصیف و صیت و
 خلب سید المرسلین مصداق گردان هوا که کوی کوی که ای ابوذر بدستیکین دوستدارم
 از برای تو آنچه از برای خود میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر باش بر دو کس
 و تکفل الی یمیم مشوقضار و شوق در وقت فاروق اعظم اختیار کرد و بر گزیند صیت نخست
 صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب و تفسیر دست مثل بجا محلی صحاح اهل حق و شروح آن
 سیما شرح حکام امام نووی و جرح مسلم نوشته کار نیست قوله جید بارگاه اقول اگر مقصود از آن
 نماید وصف خیال تنیر کوجب اتفاق واقع نشده اراده اخذ ریاست مصمم گردند فلا سئل ذلک چه
 مکنون بلکه متیقنست که زبانی مخبر صادق چنانچه در احادیث صحیح مندرج است شیده بشکند حاد
 مقدسه انبیا علیهم السلام در عالم قبر هم تغییر نشود و خلعت تغیر آن دنیا بعد بید و روزی که
 ملاحظه این قسم احادیث که بواسطه اجله اصحاب ضعیف عنهم مرویست باید که بر اهل شیخ طبرانی
 ضعیف و روایات محدث دلبوی جمع کنند پس خالی که مولف بهین و انداخته بجا خود رسیده
 الکسر و لا تقصر و اگر را دیگر است فلا بد من تصنیف یعنی تصنیف است و لا یحذف
 قوله یا امری مهم ترا و اقول معنی قول مولف آنست که من تمام تر از تجزیه می یابم و نیم بدستور

و عادی سابقه او منع است و منع درود اخبار و آثار در اراده اعراب مخبرین از قواعد و احکام
 اسلام مثل سید کذاب تخریب نه حضرت سالک است چنانچه بعضی از احادیث که اعا که گشته
 اشارات آن مطوی و کتب بسطه بقا صیل آن محو است و الله در الحقیقه حجت قالوا لا یسئل
 الکذاب والعسیر و من تبعهما من الاعراب ینظر فین وفات التبی صلی الله علیه و سلم
 حاقین حول المدینه متوجهین علی ان یخرجوا ترابها یمطوونهم و ان یتعرضوا
 لاهل یقیع العرق و یقتلهم و یقتلهم کبکها و صغارها و یهدیها بنیان الشریعه
 و یخرجوا اناکها و یقیری برسم که اگر سعه خلیفه میشد و آخر کار مهابین خلافتش را سجد انست که بر می
 و بعضی بر بعضی در خی بخت عباس ضی اید هم جمعین مایل می شدند چه شور و شغب و انصافی شدند و هم
 و فتها که بر بنیاست از بنیاست که در انشال شهر است که ده درویش در گلین میسند و پادشاه
 و اکتی می بختند کفیف که از کس هم تنجا و باشند و در کتاب علی شیخ المشایخ انحرار احادیث
 انهم منع شده است که فساد و فتنهای تعدد خلفا شلی تعدد واجب الوجود در ارض مسات
 باجمعه مخبرین عن الاسلام و مریدین پیام بکطرف می ماندند غلط گفتیم بلکه برای ایشان عید
 بحصول می پوست که صد عید قواش میشد تا شای این برای بعین می دیدند که اصحاب مجید
 وفات سالکین بجهت اختلاف و تشا جبراهم می و نیزند و بروی یکدیگر می نیزند پس نصاف
 فرایند که انچه واقع شد از اتفاق بر خلافت افضل الصدیق و لشکر کشی بر بلا حده و ندیمین بهر بود
 انچه مذکور شد از اختلافات و وقوع فتنها و صحابه کرام و ظهور سچ و در گره اسلام غیر از طبعی
 زندیق بد باطنی مستقیم احدی از اهل ثن ثانی را قبول نخواهد کرد و علاو فرض سیکم که پادشاهی
 عظیم نشان از جهان گذران علت فرمود و شورشی عدا و در بکار او بهم رسیده بود و بمجود وفات او
 شوریدگی شان یکی نهاد و از هزاره به شمار رسید گرویی از یارانش که خلافت بر او ایستاد
 که نصبت شلی از قوم خود بردارند و امامی مقرر سازند تا درین نزدیکی لشکری در مقابل اهل مدینه کفر

که بعد از آن ملک رفیع الشان بودند آرایه و برق و فتن بدینند او کوشش نماید و حاصل آن ملک خلافت
و ایشان بود اول مراسم تعزیت بجای آورند و بر قدر ضرورت گفتا کرده احتلافها که نظر بجلب مردم
در سوت و غل و دغش بدیده آمده بود و بدلائل قاطعه برشته مشغول غسل و بودند که بیکانگاه برآورد
زمره اولی اطلاع یافتند پس جمعی که امر غسل و کفن بآنها بوضت او متعلق بود برای کفایت مهم غسل کفن
برجائی خود ماندند و کسانیکه این خبر بگوش آنهاد و خود بسبب حال گرویی نظریه دفع این فتنه بسوی آن مجلس
شناختند و اهل محل را به این ساطعه از خیال زد کور باز داشتند و بجهت ضیق وقت دفع فتن و دفع
آشوب حوادث و محن با وضعت تلویح و توضیح آن بادشاه بخلافت آنها متوجه این امر شدند و دانستند
که اگر اول منصب رئیس توجیه نشوند و کافیه قاطعه بر غسل و کفن که بجهت کس تعلیق داشتند با جماعت تمام
خلایق گردانند و بجهت عمل بر وضیتش که برای غسل من آن فلان چاه که از شهر دور واقع است
با بدین هیئت جماعتی فراهم کردند و با اختیار حاکم توجیه کنند هم تعیین است و از آن است هم مظهر
است که منصرفین و مریدین بدان خالی یافته و شهر در آیند و فتنه و فساد یکرازد تها و قلوب خراب بشود
کرده اند بفرار خاطر و جمعیت باطن طاهر آغاز نمایند و بر صفت ظهور آردند لاجرم هم هم ملاک هم خوف
اندانی بخانه مقدس ازین قوم پیاکی است پس برینصورت واقعی کدام یک را ازین هر دو ترجیح
باید داد منصب رئیس دفع اختلاف که مثل دایمی از جنازه فردوسی و کربا بحث اندک مکث است مقدم
کنند من بعد بدین پروازند چنانچه واقع شد یا اول تمامی صحاب اجماع بر غسل و کفن نموده نهاتنها
جنازه که بی استدا و زمانه نمی تواند شد بعمل آورده منصب رئیس را راده کند بجهت که شوق اول نزد جمیع محصل
عالم ترجیح دارد بلکه از سمتها است از اینجا است که از سنده و ستان با ایران و توران بلکه روم و شام و چین
محمول و مرسوم است که کار پردازان شغال سلطنت ریاست بخیر و هم هجوم اعداء و توهم و آراء اعداء
اول منصب رئیس مشغول میشوند من بعد برای تجهیز جنازه میروند لطف از همه اینک شیعیان بر
مخالفین خویش هنوز قیام دارند و فعل جالسی وقتیکه بعضی از احکام و دوی لافند از شهر گنهورا

نصب میس که بد رنگ واقع شد بر زمین می سپردند و الفاظ ملقین بر زبان می بردند گفت که عجب از
 اهل تشیع که عداوت کلی لعبر دارند و ملت او را هنوز بر سر و چشم میگذرانند چنانچه از ده امامیه یعنی جناب
 تقدس آب مرزا کاظم علی که مثل سواحل بر لب دریای فارسیا و صفت خشک لبی و قفسه زبانی روزگار
 بسری آورد و درین سیره و غمخواره کمال فقر و فاقه می سپارد فقیر بجهان ازین جای خیر داده است تقدیم
 ریشین بلاحظه اینهمه تورات بود و عجب از علما می طالعند که از هجوم واقعه ازل زنج و صلال که روایات الله
 می برفساده و شورش نهالین است کما عرفت انکار نمایند و ناکید می که در باب تجنیز حدیث اسامه وارد است
 و دلیل عدم هجوم و عدم اقتدارشان فرار دهند و حالانکه مقرر فرمودن لشکری برای استیصال آنحضرت
 ظاهر این نظر است که چون همه کس گردیده محیط اند هر یکی برای استیصال آنحضرت خواهد کرد و نصب
 العین خواهد داشت غفلت از آن عاده ممکن نیست بخلاف انتقام از کفار که جلیل اسامه بر اقل آنها فرو
 شد و بر سر در تانکیده تجنیز است که مبادی بجبهت مقامات اهل رتبه و غفلت کلی از آن بود و چنانچه فاروق
 لشکر دشمن شجاعان عرب که بشکر اسامه نامزد شده بودند بخیا آلود و صدیق اکبر برگزین قبول فرمود
 پس معلوم شد که مقصود از ناکید آن بود که اتهام تمام در آن رود و اگر احیاناً احدی ذایل شود و دیگر
 را یاد آید **قوله** فقط بر ریاست آه **ما قول** کذب این دعوی آنجا بوضوح بیست و یک بر مذنب
 امامیه میتوان گفت که جناب سیده النساء فقط بر باغ خرم چشم دوخته این حرکت فسریر اراچه
 را صدق هم خرم و هم ثواب اند و خیال فاتحه و درود و خزن ملال این صحبت عظمی را ز وقت سران
 خاطر صفا مطهر نگردد و فائی شوی اعجب من ذلک وان کم تکرر من عینا فاستمع ما قال الله عز وجل
 بل کابرهم انه ثوبی صلی الله علیه و آله یوم لا یشئین و کانت فاطمه رضی الله عنها تطعم من لیس فیها
 من لیس بعد ثلثة ايام و اربعه و قصص الدهاط لی عجل برانی بکوه و هو مملو من انصاره
 و اعدائه کانه عرسه الیام و یجمع لا ولین و لا خیر الذین حرروا الکتاب کل حرف و من
 کل من رف مع جماعه من سباء بنیها یشی و لانت حمارها بعد ان رکبت حمارها

ودارت مع بعلها واولها على الاضحاب صغارها وكبارها كما امر معمر بن زوابة
 الطائفة واسفارها حتى دخلت على ابي بكر فجلست ثم انشأت اجهش النعم اياها بالتمجيد فارتج
 المجلس ثم اتممت هنيئة حتى اذا سكن بشيع القوم وهدت قوتهم انشأ المكالمة
 يا احمد والثناء عليه والصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم فعاد القوم في بكاؤهم
 فلما امسكوا عادت في كلامها فقالت عليها السلام الحمد لله على ما انعم
 وله الشكر على ما اكرم والثناء بما قدم من نعم ابتلاها وسبوع الايام اسداها
 وفما يمد ولاها ثم عن اخصاء عدها وما هي عن الجزاء امدتها وتفاوت على ابدانها
 ابدانها بيدهم لا شذوذ بها بالشكر لا نصا لها واستجد الخلق باجرها
 وثنى بالتدبيل المثلها واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الخلا
 تاويلها وختم افلق موصولا وانار في الفكر معقولها الممتنع من البصار رؤيته من
 الاكسر صفة وزوالها وكيفيته ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها
 وانشاها بلا اخذ امثلة امثلها كونها بقدرته وزراها بمشيئته من غير حاجته
 التكوينها ولا فائدة له وتصورها الا تشيئا لحكمته وتبنيها على طاعته واطهار
 لقلبه وتعبد لبريته واعزاز الدعوة ثم جعل ثواب طاعته ووضع العقاب
 على معصيته زيادة لعبادة من تقىه وحياشه منه الجنة واشهد ان ابي محمد
 عبده ورسوله اخاره واتخذه بل ارسله وسماه قبل ان اجتساه واصطفاه قبل ان
 ابشعته والخلق بالغبس كنومة وسيرة الاكها ونبيل مصونة وبنيهاية العدم مفرقة
 علما من الله تعالى بما ائلا لموم واحاطة بحوادث الدهر ومعرفة بمواقع اللقد
 ابشعته الله تعالى لتما ملازمة وعزبه على مضمار حكمة وانفاذ المقادير حكمة وفي
 الامم فرقا في ديانها علما على ثمراتها عابدة لا وانها منكر لله مع عفاها

اللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظَلَمَهَا وَكُفَّ عَنْ الْقُلُوبِ هَمَّهَا وَجَلَّ عَنْهَا بَصَارَ عَمَّهَا
 وَقَامَ فِي النَّاسِ بِهَا كَيْدًا وَتَقَدَّ هَمُّ مِنَ الْفَوَائِدِ وَلَبَّسَ هَمُّ مِنَ الْعَمَالَةِ وَهَدَاهُمْ إِلَى
 الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَبَصُرَ رَأْفَةً وَاخْتَارَ وَغَرَّبَهُ
 وَابْتَارَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ نَعْبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ قَدْ جُتَّ بِأَلْمَلَا تَكَلَّمَ لَا بَرَارَ
 وَرَضَوَانِ الرَّبِّ لِنَفَارِ وَجْهِهِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمَنَ بِهِ عَلَى الرَّحْمَى
 وَصَفِيَّةٍ وَخَيْرَ نَفْسٍ مَخْلُوقَةٍ وَرَضِيَّةٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ إِنَّهُ نَزَلَ الْفَتْحُ
 إِلَى أَهْلِ الْحَبَشَةِ وَقَالَتْ نَتَمَّ عِبَادُ اللَّهِ نَصَبُ أَمْرِهِ وَهَيْبَةُ وَحْكْمَةُ دِينِهِ وَوَحْيُهُ وَأَمْنَاءُ
 اللَّهُ عَلَى النَّاسِ كُلِّكُمْ وَبَلَّغَتْهُ إِلَى الْأُمَمِ وَرَحِمَتْهُمُ حَتَّى لَكُمْ فِيكُمْ مَعَهُ عَهْدٌ قَدْ مَلَكَكُمْ
 وَبَقِيَّةُ أَسْتَحْلَفَهَا عَلَيْكُمْ كَيْدًا لِلَّهِ النَّاطِقِ وَالْقُرْآنِ الصَّادِقِ وَالنُّورِ السَّاطِعِ وَالضِّيَاءِ
 الْأَوْجِعِ بَيِّنَةً بَصَائِرُهُ مُكْشِفَةً سَائِرَةَ مُجَلِّبَةً ظَوَاهِرَهُ مُغْتَبِطَةً أَشْبَاعَهُ قَاعِدَهُ
 إِلَى الرِّضْوَانِ الرَّبَّاعَةِ مَوْدِعَةٍ إِلَى النِّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ بِهِ مِثَالُ حُجَّجِ اللَّهِ الْمُنِيزَةِ وَغَرَامَةِ الْمُنِيزَةِ
 وَتَحَارُمِهِ الْمُنْكَدِ وَبَيِّنَاتِهِ الْحَالِيَةِ وَبَرَاهِينِهِ الْكَافِيَةِ وَفَضَائِلِهِ الْمُنْدُوبَةِ وَنُورِهِ
 وَرَحْنِهِ الْمَرْهُومَةِ وَشَرَائِعِهِ الْمَكْتُوبَةِ انْبِهَارَاتِ حُجَّجِ وَتَقْنِي وَفُتْرَتِ رُكْنِيَّةٍ بِطَلْعِ شَرْعِ
 وَتَبَرُّقِ رُكْنِ فَرَاغِي بِلَاغَتِ صَمِيٍّ وَفَرْوَقِ مَجْمَلِ الْوِاقِعِ بِمَنْعِ خَيْرِ بَدِشِلِ عَشِيٍّ وَجَرِيرِ كَيْدِ مَنْ
 بِرِصْفِهِ كَبِيرٍ رَأَى بِسَمِ السَّدَانِ خُطْبَتِ كَيْدِ عِلْمَا مَخَالِيقِ تَصَحُّحِ أَنْ هِيَ مُشْكَلَاتُ لَفْتَا رَشْدِ زَادِ
 وَانْجِدَ وَرَأَى شَأْنِي أَنْ يَخْجَابَ مَهَاجِرِي الصَّارِ بِاخْصُوصِ حَضْرَتِ صَدِّيقِ الْكَبِيرِ وَتَقِيٍّ وَكَفِيرٍ وَنَهَادِ
 تَزْيِينِ عِبَارَاتِ بَلِيغَةٍ وَكَلَامَاتِ فَصِيحَةٍ بِظُهُورِ انْجَامِ سَيِّدِ دِينِ وَشَيْخِ اسْتِ بَلَاكِ أَرْحَضَاتِ الْمَاهِيَةِ
 قُرْآنِ الْبَيِّنَاتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاخْصُوصِ سَعْدِ النُّورِ دِلَالَتِ كَيْدِ وَتَصَانِيفِ الْمَاهِيَةِ لَعْنِي تَذَكُّرِ الْمَاهِيَةِ
 سَدِّ رَجْتِ كَيْدِ نَشْدِ رَاوِحِي نَزَلِ مِنْ السَّلَامِ عَلَى لِسَانِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ بِنْدَةِ ارْتِدَادِ بَرِيَّةٍ خَلْقِ
 بُوْدِ خِيَابِ بَعْضِي الْمَاهِيَةِ بِرِصْفِ دُرِّ خَطَابِ فَرْزَنْدِ خُوشِ كَيْدِ بَقِيٍّ وَبَضَائِي مِنْ عَشِيرَةِ مَحَادِ وَهُوَ

نظم کرده بود و نقل آن خالی از سفسکه نیست فرمود که چون در بلاغت نهایت رسیده و صفت آن می بینم
 که ضمیمه قرآن مجید شود و نموده این معنی است افتخار امامیه بیا بینیم بلاغت این خطبه که بر تبه قصوی درجه علیا
 رسیده و از این خواست که با عارفان چهار مجلسی بعد از نقل خطبه و اختلافات نسخ آن در محله فتن از بجا رانند
 بوضوح می بینید که علای امامیه زبان قدیم درس این خطبه در درسه های گفته اند لیکن تقصیر مختص
 است که از واضع این خطبه مغری یعنی ابو العینا مغری چنانچه قدما محمد بن اهل حق گفته اند در روایات
 بحار نموده است قصود و مقوری رفته و آن بنکه جواب صدیق را که معاود الله بر عم شیعہ در جبل و بلاد
 ضرب المثل بود و بهره از فصاحت و بلاغت ندشت نیز عبارتی آورده که سبک بلاغت کلام سیده
 نسا العالمین سیرند بلکه اگر اندک غور و فکر واقع شود در سلاست الفاظ و بلاغت معانی حد تقوی
 بر خود می تند که یا بابت رسول الله لقد کان ابولہ بالمؤمنین عطا کریمار و وار حنیما
 و علی الکفرین عذابا الیما و عفا با عظیمافان غرونا و حذناه ابانک دون النساء و اخا
 یعلاب دون الاحبار اثره علی کل جمیع و ساعده فی کل مر حیمه لا یحبکم الا کل سدید
 ولا یغضبکم الا کل شقی انتم عتره رسول الله الطیبون و الخیرة المنجبین علی الخیر
 ادلتوا الی الجنة مسالکنا و انت باخیر النساء و ابنة خیر لا نبیاء صادقة و قولک
 سابقه فی وفور علیک غیر مرد و دة عن حقک و لا مصد و دة عن صدیق و و الله
 ما عدوت رای رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا عملت لا بدایه و ان الرائد لا یکذب
 اهله و ان اشهد الله و کفایت شهیدانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یقول نحن معاشرة الانبیاء لا نورث ذهابا و لا فضیلة و لا دارا و لا عقارا و اما نورث لکتاب
 و الحکمة و العلم و النبوة و ما کان لنا من معة فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیہ بحکمه
 و قد جعلنا ما حافی لکراع و السداح یقاتل به المسلمون و یجاهدون الکفار
 و یجاهدون المکره و التجار و ذلک باجماع من المسلمین لولا تفرقه و یحکم و لم استبدل باکان

الرأفة عند هذه حال ومانی می ملک و ما بین بدایک لا تروى عنك ولا
 تدخرك فذلك أنت سيدة أمه أبك والشجرة الطيبة لبنيها ولا تدفع مالا من
 فضلك ولا توضع من فرحك وأصداك حكمك نافذة فيما ملكت يداي فهل ترين
 أن اختلف في ذلك أبالك أنت وکلک و چون سلاط و بلاغش مثل آفتاب روشن مجلس
 و شرح آن حاجی بقاموس فیروز آبادی فی نهایت خبری صحاح جوهری مبتداه بخلاف لغات و محاور
 جناب سیده النساء که در اکثر فقراتش حاجی باین کتب و دواوه کمالا بخنی و مجد المد که انچه علمای
 مثل ابو الفضل و غیرا و خصوصا ملا باقر مجلسی در بحار برای صحت اعتبار این خطبه است و پانزین
 اول دلیل بر وضع آنست زیرا که مال اینهمه ساعی بدان میرسد که زید بن علی بن الحسین
 المد عنهم اجمعین تصحیح آن نموده و خود را وی آن را از ابا راحماد خویش بود و کس اینک لب لکار
 کشاوه اند انچه را در وضع گویند داشته و بمضامین این خطبه اعتقاد کامل داشته و حال آنکه سفار
 معتدله حتی کافی کلینی دلالت بر سنن او دارد و دیگر کتب معتبره بنده از سید مد که گفت باین
 روافض را فاضله برای پیشوایان اثناعشریه از افادات و کرامات اوست چنانچه بعد از این تفصیل
 تمام خواهی دانست پس انتساب و این خطبه مجبوره بآن بزرگ اقرار بر او شکست
 افتاده و این سخن از راه تدقیق تحقیق است الا این خطبه برای تفضیح علمای قوم برابر بر دلیل
 است چه خاتم آن که افتخار اکابر امامیه بآن منوط و غرر ایشان بآن مربوط است همانست که بر
 زبان مجلسی در حق البقیع و دیگران در غیر آن بیان سماع آن گذشته که مانند جنین حمیده زایش شده
 و مثل خانان و خانه گریخته گمان گرفته می مواضع حد نده باجماع غبار یک مولف رساله در قبول
 بر این نکته هرگز بر این تفصیل اصد نفسین نمی نشیند لیکن باصول موضوعه شیعه انچه لازم بدیهیج تدبیر
 نفسی نیست ع که خود میدویده خویشتن قوله و حکایتی از اقول این حکایت مانند ثبت است
 هرگز بر او مال حق ازین قسم حس و عشا ک غباری نمی نشیند چه قطع نظر از آنکه در متن تجرید شرح

بجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
 که علی امیه در باره شجاعت و خلافت علوی خباثت از نصایف سید مرتضی و ابو جعفر
 فیه و جتهد جاسی در عماد عیان بگرد و تقریری که اندک زشت و آنچه مشککین اهل حق سجا حضرت
 رازی را رسانده و تفسیر کبری و در کتب خویش آورده اند بر خلافت و شجاعت صدیق که نهاده
 یا و زعفران اهل ردت رفته بود و حضرت علی مرتضی و در احادیث اصحاب را با صلاح تمام از اشارت
 باز گردانیدند تا سبینه انشاء الله تعالی دلالتی تام دارد و لفظ از تدا مدین قیام علی الاعقاب
 همین است که ابو بکر صدیق مراد است نه جناب امیر خباثت بولت هم را آن اعتراف کرده و جا بجا گفته
 که کنه اصحاب احداث و بدعت ایشان تعلق با مرتبت از توحید باری و معاذ و نبوت و غیر
 ذلک تخصیص و فیکه احادیث کلینی و در دلائل و قرآن و تفسیر از این لازم لکن وقت مسامحه نبیند
 آیات دیگر مثل **قُلْ الْخَلْفَاءُ مِنْكُمْ** اگر است دعوی علی قول و باین شدید تفادیم و یسئلونک
 تطیعوا و یؤیکم الله اجرا حسنا و ان تنو لو انما تولیتم من قبل لعدا بکم عدا با انما خصوا
 وقتی که حال لشکریان امیر المومنین از کتب امیه حرف بحرف گفته شود و خطب و کما قبل و موافق
 سر و در دو در تفسیر فریقین باید دید که در معنی اولی با شدیده چه گفته با باین لفظ مثل لفظ
 دیگر ایات بر کسان طلاق می یابد که واقعات دیده و ثبت و لهذا این سیدان نور دیده با و لای
 راسخه و برادرش حاصل نموده و بعد از آنکه موده با ملک بر انجبت صدیق شهادت و غیر
 کافی و انی است و عهده و فی کتاب المواقفه لایزال الشان و روی غیره ایضا هذیه الشجاعة
 عن محمد بن عقیل عن علی بن ابي طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ يَوْمًا وَهُوَ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ اجتمع
 قَالُوا إِنَّتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ مَلَأَنِي مَا بَارَزْتُ أَحَدًا إِلَّا انْتَصَفْتُ مِنْهُ كُلَّ أَجْمَعٍ الْقَائِمِ
 أَبُو بَكْرٍ لَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ جَعَلْنَا الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَرِيبًا وَقُلْنَا مَنْ يَكُونُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَصِلُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قُلْنَا مَا دَنَى مِنْ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ

فَبَيْنَاهُمْ ذَلِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَسْجِدَ فَصَامُوا إِلَيْهِ وَكَانُوا إِذَا
سَأَلُوهُ عَنْ شَيْءٍ صَدَقَهُمْ فَقَالُوا لَسْتَ تَقُولُ فِي الْبَيْتِ كَذَا وَكَذَا قَالَ بَلَى قَالَتْ فَلَمَّا شَبَّوْا
بِاجْتِمَاعِهِمْ فَأَتَى الصُّرُحَ إِلَى بَيْتِكَ فَصَلَّى إِلَيْهِ أَدْرَأَ صَاحِبُكَ فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ
فَوَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسَ مُخْتَمِصِينَ عَلَيْهِ فَقَالَ وَلَكُمْ أَنْ تَقْتُلُوا رَجُلًا أَنْ يَقُولَ
رَبِّي اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَقْبَلُوا
يَضْرِبُونَ لَهُ قَالَتْ فَرَجِعْ إِلَيْنَا فَنَجْعَلْ لَكَ مِثْرَ شَيْئَانِ مِنْ عَدَائِهِ إِنْ جَاءَ مَعَهُ وَهُوَ يَقُولُ تَبَاكَ
يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ مَا سَمِعْتُ نَكْرَةً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَيْءٍ مِنْ خِلَافِ مَا جَاءَ بِهِ مِنَ الْحَقِّ
بَابُ مَكْفُوفِ أَصْحَابِ الْأَمْرِ الْخَيْرِ لَا تَمُوتُ بِلَا مَوْتٍ وَلَا تَبْدُو بِأَنْفُسِهِمْ بِرَأْسِهِمْ وَلَا تَبْدُو بِأَنْفُسِهِمْ بِرَأْسِهِمْ
وَالْبُكْرَةُ لَوْ أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ بِمَوْلَاكَ لَمْ تَكُنْ بِمَوْلَاكَ وَلَا تَكُنْ بِمَوْلَاكَ وَلَا تَكُنْ بِمَوْلَاكَ وَلَا تَكُنْ بِمَوْلَاكَ
بِأَجَلِهِ صَدِيقُ الْكَلْبِ بَارِئُ الْأَوْسْتِ كَفَارِئُ الْأَمْرِ شَدِيدُ الثَّلْثِ رَوَاهُ الْإِسْلَامُ كَمَا أَنَّ لِسَانَ الْغَامَةِ زَيْبَانِ
أَنَّ الْكَلْبَ وَزَيْبَانَ مَعْلُومٌ أَنْ يَزِيدَ فِي الْكَلْبِ وَفِي الْكَلْبِ وَفِي الْكَلْبِ وَفِي الْكَلْبِ وَفِي الْكَلْبِ وَفِي الْكَلْبِ وَفِي الْكَلْبِ
وَلَيْسَ هُوَ وَشَنْ أَرَا أَجْلَهُ اسْتِ رَأَيْتُ حَافِظِينَ لِسَانَ صَاحِبِ الْفَضَائِلِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهَا قَالَتْ خَرَجَ ابْنُ شَاهِرٍ اسْتَفْتَى رَأْيَ أَهْلِ الْبَيْتِ لَعَنِي يَوْمَ الرِّدَّةِ فَجَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ فَأَخَذَ بِيَمَامٍ رَأْيَهُ فَقَالَ إِلَى ابْنِ أَبِي خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَقُولُ لَكَ مَا قَالَ لَكَ وَهُوَ
اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ أُحُدٍ سَيْفُكَ لَا تَقْبَحُكَ بِنَفْسِكَ وَأَرْجِعْ إِلَى الْمَدِينَةِ وَاللَّهُ لَكُنْ
أَصْنَابُكَ لَا يَكُونُ إِلَّا سَلَامٌ مَعْدُ لِنِظَامٍ بَدَأَ فَرَجَعَ وَالْفَاظُ رَأَيْتُ كِتَابِي أَنْفُسَ فِي
لَمَّا هُوَ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْ الْمَدِينَةِ وَالسَّيْرِ إِلَى أَهْلِ الرِّدَّةِ وَأَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
وَقَالَ لَهُ أَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ أُحُدٍ سَيْفُكَ هَارِجٌ إِلَى
مَكَارِكٍ وَمَوْفُؤُكَ بِنَفْسِكَ وَأَنَا أَقُولُ لَكَ لَنْفَذُ جَيْشِكَ وَأَرْجِعْ إِلَى الْمَدِينَةِ فَإِنْ هَلَكْتَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا
بَعْدَ لِنِظَامٍ فَقِيلَ إِنَّ آيَةَ وَرَجَعَ وَصَفَتْ أُمَامُ رَازِمِي بِنِزَارِ بْنِ قَبِيصَةَ بِأَنَّ عُرْفَ جَالِسِي عَمَّا وَرَأَى

باین عبارت بیان فرموده و فی الجمله امر اغنی و نت خلاف آنکه بکفتم بگویم ای قول حایر و اصبر
 علی آنکه لا یکن من المحاربین معهما یعنی از کوفه حتی ال لامر الی ان خرج و حمله حتی جابه است
 الصحابه و قضاة و الیه و معونه من الذهاب کما بلغ العسکر الیهیم الله و جعل الله ذلك
 منبدا لک و لک لا سلام انتی اصل این قصه است که ابو بکر صدیق روزی از راه او حمله اعرابی القوی بر
 یا اسب و ارشد و شمشیر بر زمین کشیده تنها بجها و قصد کرد و قضا را حفر امیر و بعضی کمر از اجله نهادن
 و الضار بر رسید و گفتند ای خلیفه رسول خدا کجا می رسی و چه نیت پیش از مد زمام نافه را بدست گرفته اند
 با کمال نام گفته که سیف خود را و غلاف کن و بار به تنهار رفتن خویش در اندوه مطلق بی بسوی مدینه قصد فرما
 و اگر روانه کنی اگر بار امصبت و افقه تو پیش از بدیده تو کیست که بانتظام مسلمین در نزد اگر این نوع و شای
 را که اهل سنت و جمیع انضاد خود بخاری بر بند و برای نقض شبهات شیعه و اظهار عدم تقریب لایل
 ایشان از کین قوت فاعلی می آرند بر شمار گنابی براسه بقدر این رساله باید به نوشت حضرت امامیه
 اگر اندک انضامیه است نه بالزام اهل سنت و اشغال این مقامات بر داختند بلکه از شجاعت ابو بکر قصد
 و کمال ثبات قلب و در حرکه های منزله الاقدام زینهار رود و صور خیالی خود را راه نمیدانند چه جا آنگذ
 چنین بلک شیه و غاوتنگ رایی ایجا رجا بان نام و قرار دهند کبریت کلمه مشهوره من افواهم
 ان یقولون الا کذا باقی ماند آنکه خون پشه هم در نام عمر از دست خویش نریخته اگر
 کلام مولف مبتنی بر حقیقت است جوابش نظر باصول خاصه امامیه بسیار آسان است تقریرش که غالباً
 زنجین خون پشه و کس احاطت ادب جناب مطعوی و مرتضوی که در قرآن مجید بذب عکبت و عیوب
 معجزه اند کانی تفسیر شیخ الکلبینی و سبخی در ابتهای المسکال الشانی انشاء الله تعالی لخط ابو بکر صدیق
 باشد و موید این توجیه است آنچه از احق بن عمار و کافی مرویست که نجست امام صادق علیه السلام
 و خلعتش از تن او و بپوشید که مردم فرمود محمد بن اسماعیل و دشمنی گفتیم علی فرمود ما را بدین شنام باد کن از سر
 و شلاق محفوظ از انهمی مختصرا و این قسم مراعات ادب سامی دیگر از امیه ابن یسیر مرویست

اینست محافت الطناب بر بنیاد انکشاف واقع شده و قبل ازین در عبارات تشریحیه کشمیری گذشته که صحاح
 کبار را چنان سید برادر باره الطناب را رعایت حقوق میکند و از بعضی تفسیر شیخ کلینی است آنچه مذکور
 این فقره بر سامی حضرت مصومین بسته اند این وقت نام کتاب از فکر زمین بر افتاد که مراد از شباهت در
 قرآن مجید نبی بِقُلُوبِهِمْ يَفْقَهُوا قَوْلَهُمْ و بعد از وَصَلُّوا عاذا الله من یحتمل با کند بار خدا یا
 مگر حضرت کلیم کَلِمَاتٍ و در حق ایشان اطلاق کرده و این همه بزرگان را بچشم استحقاق
 و نیز غما خبر عنه الله تعالی أَسْتَبْدِلُكَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ بر اصول خاصه
 تشبیه معجزه الهی از خود و صاحب لَوْ هُوَ دُونَ و این از قسم طرافت نیاید فهمید بلکه از سهولت ایشان
 تا سببیت تمامی بنیاد بلکه جمیع غیر از لَوْ هُوَ دُونَ نیز بر می آید که مانند شیره الیه انشاء الله تعالی و نیز
 که مراد مولف مهال و مجاز باشد چه قبا حتم است که وارد نمی شود و مثلاً بر اصول موانع ساله که نزد
 ادوی ریختن خون شجاعت شخص است همیشه میتوان گفت که غالباً از جناب مولف شجاعت بر صلی
 الله علیه و آله و سلم نیز معجزه ثبوت نرسیده باشد که چنین افادات بفرماید زیرا که با وصف خطاب است
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَامْنُتْ لَهُمْ و مانند آن که بالذات انجذاب یعنی دارد معجزه
 آری است و گمانگوسار را بر خاک عدم انداختن و بمنزله و بدیهه و شکستن و دست یلان بکینه بستن و
 شمشیرنی و نیزه بازی کردن و در هجوم کفار در آمدن منقول نیست بلکه خلاف آن که اقامت
 و رعایت و کمال حفظ نفس است توده توده در سیر و تواریخ منقول است غلط گفتن در وقت هجوم
 اندازی آنکه زخم کاری رسد اگر بفرمود يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَامْنُتْ لَهُمْ چنانکه گمان
 کشف المراد از عَلَيْكُمْ اما میهم بران گواهد است سلمنا که روزی بگریم بر کافران و دشمنانی از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بجا و سزاوار است که ازین کیفیت در ماعمر با وجود کثرت شاد و این
 وقت خاص ضرورت بلجه که طفلان هم قفسه شمشیر و دست میگیرند و مصدق خود و دلاوری می گویند
 نفس شجاعت بر اصول انانی و قول ایشان که وَمَنْ يَمُنْ بِهِ يَمُوتْ سَلَامًا و در آخری با منی که برسد محبت و

اتفاق هرگز محمول نتواند شد جماعت کسی به نبوت نمیرسد و در حیزر امکان نیست تا با جماعت چه گفته اید
 و الا فاروق اعظم نیز که روزی منافق را کشته کافی لغات شیعیه مثل خلاصه المنهج و غیر آن که در میان شما
 بپراود احوال مغیرین که در مذہب شیعه معتقد باشند اقرار رفته و در حساب نزول بند کرده و یا تکیه با شیعه
 وارده شده محمود و موافق بر زبان قلم لغزش مغرض گشته شجاع و دلیر باشد بر همین قیاس است
 اثبات اشعیت مرتضی بر اصول مدین مزید و الا طبیعت نیز که آنچه از انجنا ب حضور پیغمبر صلی الله علیه و
 آله و سلم از قطع باب خیرری الی غیر ذلک صمد یافته بلاریب قبل معجزات و برکات سر و کائنات
 بود و بس اگر در واقع به صفت اشعیت انصاف میداشت لا اقل در وقتیکه اعوان انصار خلیفه
 اول عیاد با لعد خانه او را سوختند و دروازه را بر شکم مبارک سیده النساء فرو کوفتند و قرآن مجید را
 تحریف تملق کردند و ام کلثوم را بفضیلت مذخیری از شجاعت بر فرمود و حال نکیر تکیه تمام
 ملامت ب حفظ ناموس طبیعت بود و اثری از ان ظهور نمود پس دعوی شجاعت یعنی چه تنها این نقشه
 بطور عمو خیا لیه مؤلف نیست بلکه اول دلیل بر نیمه حاکمات لطیبات سیده النساء است که مانند
 چنین حمید و دشمن شده و مثل غانسان در خانه گر نجیده الی خیرات فقه المجلسی بر که این خطابات مدون
 آنکه صفت شجاعت را ساسلوب اصل آن کلیه بر اصول تشیعین مقلوع باشد تصویر نمی توان کرد و کفیف
 که انجنا ب تمام ضلالتی اشجع باشد لا اله الا الله و لا اله الا الله بدل هیچ مسلمانی بر اصول موضوعه مامیست
 نمی نماید که با وصف مرتبه اشعیت بضعة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اهل البیت آخر فی عالم البیت
 و در شان است زبان خود را این کند و اقرار آلوده فرماید و لا اله الا الله که ارشاد جناب سیده النساء فی حدیث
 شجاعان هر بر بختا کنگدی مثبت مهل شجاعت باشد چه با جماعت فرمود زیرا که در مقام تعرض هم این
 سخالات را استعمال میکنند گالایحه مع آنکه آخری همتا و اگر قتل عمر عبید و در ابرار شجاعت
 مرتضی دلیل آید که انصاف علی ذلک ضعیف و احدی هم جامی سخن برای الحق و سیدان مناظره برای این ضلالت
 که در این الزام مل نیست بدین حدیث که فرار شخص از مرقه واحده عند الامه غیر دلیل بر نبوت است

چنانچه از کشف الحق و حق البیقین احقاق و مصایب محاسن و انس و انس است و عمره کور و زنگ
 بعد از خمی خورده به شهادت کتب نوارخ از مقابل اهل اسلام گنجینه بود پس قبل نام و می آنهم لطیف صلوات
 علی البحار و حیات القلوب حسب رفعت سان نباشد چه جای آنکه بر خلاف فعل و نقل چنانچه عادت
 وضع است از جناب سید المرسلین این نایب کشف علی یوم الخندق حیث من عباد الله الثقلین
 و از ان افضلیت الاطلاق احتجاج فرماید منهد چون اینهمه مقالات بخوبی غیره سلی الله علیه و آله وسلم
 وقوع یافته بکمال شهادت امام عظم در شرح تجرید العقاید برکت مائی آنجناب بر این ظهور و بر برگزیده
 و از بحث خواهد بود و کما سبقت الیه الاشارة فی مقتضای الفضل ما شهدت به لا خفاء به
 ذکر حکایت عمر عهد و که امام عظم و شمس الثم و نموده بر این حق در مانع فی فیه است چه در کتب فی تفسیر
 که چون آن شیخی حضرت امیر را برابر خود بمقام دست دید گفت مرا شک می آید که بر تو شمس زخم اگر بگویم
 تیغ می کشیدم و اگر عمر مبارک تو صد کردی سر از مقابل او می چیدم پس شکر خود طعن شود کسی از این
 بمقام بلین بفرست صاحب علم خیر و یا وصف فرید صبیح و عناوید که در یگوییده مشعر بدو گفت
 عمو منی لا ور سپهر جوانی و از عمر ناخورده بره ترا نیست نگام پر خاش و کمین و علم از برایست بسند و بین
 از خویش و تبار تو هستند نیز بسی نام جوینده باستیز و جهان بسزوده با جیش کام که من جلدی می شناسم
 بنام و اگر من چنین دستم و نظر که بگویم و دیگر با عمر تو بر کرد و بفرست از اینا می که که با من بگوید و بفرست
 و اینمضمون نزد منصف بسبب تصور نیکو و مگر آنکه که بگویم صدیق بلکه فاروق نیز کمال شجاعت و دلیر
 و مردانگی و شیر مشهور باشند و بر تقدیر یک شمعین جان می بودند و فرار از جنگ احد و مانند آن بجهت بزد
 می نمودند یا در غارتها نامرد می نزدیق ظاهر میشدند سبک بود که حضرت امیر فیصل جین ایشان
 میکرد و الاقل محل می فرمود که نامردی تو خود ظاهر است که اشال خویش را در میدان طلبت میکنی کنی
 ذوالفقار بر آواز آسمان زوئل یافت و صبت کافی که علی لا سیف کلاه و الفقار است
 ملاک طلبند شد و از مقابل خویش دور میکنی و ندانی که در هر غزوه شمشیر و طعنه نام من بوده و هزاران کفار

نکون را رسیده است که مرا بچو اطفال پیدا می و چون بعضی بیاورند و بعضی
 بلکه خلاف آن که شوکت و شان بچین از آن دو بالا می شود و دولت بقین دانستم که نسبت حبس این
 بزرگان ساخته و پرداخته کاسه لسان بود و اله منته بعد که اگر کسی چشم حقیقت و عین حیرت
 نگاه کند شجاعت فاروق زانمانا بجا می آید صدیق خواهد یافت زیرا که در روایت آمده و آمده است
 عمر بن خطاب بجز در شرف یان اظهار شعار در هیچ اسلام التماس نمود در سول مختار با اکابر یاران
 خود که سلاح بر تن است کرده بودند و قدر آنها فاروق اعظم بود از دولت سر بر آید و گفت
 محنت انتظار می کشیدند و میدانستند که چون عمر کمال حسی و دلیری بقتل پیغمبر صلی الله علیه و آله
 رفته بی نیل مطلوب بنخواهد دید در نیوقت که او را در خواص آنحضرت مسلک دیدند و در آنجا
 آنها برآمد و مقارن این حال فاروق اعظم بانک بزرگ که بان از جا خود مجنبد و رنه باد و سر از درون
 بردارم و اطفال را تمییم کرد انم و از و اج را بیوه کنم مخاطبین شمرار یکبارگی بر فاروق ریخته او را
 در مقابل ایشان پائین افشرد و بصورت فاروقی جمعیت شان را پرانده گردانید و حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسلاست حال او شادمان شد و دو گانه باز در خانه کعبه آمد و آنچه از
 روز هجرت از که بدیده علی رؤس الشهاد و قوع یافته قدر دانی آن خود از حضرت شاه مردان برداشت
 معتبر و دولت اهل بر کمال ثبات قلب اوست کما لا یخفی علی المستیعین قوله عاجز میشود اقول
 درین نزدیکی هویدا شد که سرگز اهل حق عاجز نمی شوند بلکه بمقتضا حدیث متفق علیه و یقین که
 ضرورت که اهل حق تا قیام قیامت با وصف اقصاف بظهور و غلبه بر هر عصر موجود باشد و مقابل
 هر کس آنرا صاحب خارج و شیعین امثال ایشان اهل احشای چهره دست اند و هفت عجز و بونی و
 دولت و انجام و از ام خوردن لوازم دایه حضرت امامیه است که هنوز مانند خنجر خاشین پرده بر
 اند و با نیمه صباحیت و ملاحت در پیرو تقیه مثل مندر است اسیر بر ند و آنکه تخریقیه از سر و در
 پیرداشته اند بحکم احادیث متواتره قوم که بر که تا خروج امام مهدی علیه السلام تقیه نگذرون و

وایمان ندارد و کمالاً یحقی علی من طالع کما کمالاً غنایه است لیکن کمالاً و حقیقت
مقتدر است که هر چه درین محض باشند و چون برجا خود ثابت بلکه مثل بهی اولی است که در آخر زمان
صفت سلام خارج از حد بیان هم خواهد رسید و عیت تشیع و تقلید لاهوده اهل کتاب شکار خواهند
کما کمالاً یحقی علی من طالع کما کمالاً غنایه است لیکن کمالاً و حقیقت
البیضین مملوت خلافت و بدیه سلطنت آن امام بر حق بر تنبیه و تادیب اهل ایشان که در اوقات
جلباب تقیه بدرآیند و بید غده مکنونات ضما رخوشی آنها نمایند و آنچه طرزه آنکه هنوز علماء
انامیه تقلید قاضی و بید نموده و حقایق الباطل خاطر خوش را خوش می کنند و مکایه شیطانی
و هوا جس نشنا را دلائل قطعیه گمان برده علی رؤس الشهاد میگویند از لغت و در حدیث جناب سید
المرسلین حضرت و غلبه اول است و این در نصیب انامیه افتاده است و آن غیر هم و در زمان حساب
الام مکنونات ضما رخوشی را کوکبو بلکه بر بازار و هر دیار ظاهر خواهیم کرد و انهمی خرافات هم و لغت
ما قال العارف الشیرازی شهر گراز بسط جهان عقل مغدم گردد و بخود گمان نبوی و بیخس که
ناو انهم قوله دلیل شجاعت می زند اقول اگر مراد آنست که برین امر نام شجاعت می زند
و غیر ازین حرف حکایت که در حقیقت عین قساست دلیل شجاعت ندارد پس بعد از آن که می گویم که
این دروغ بیفروغ مصداق این اهتسان عظیم است چنانکه مجاز است و تسویم نشود که معاذ الله
حضرت مؤلف من تلقاء انفس این حرف حکایت و اقرار بهتسان را وضع کرده باشد زیرا که مقتدایان
او در بیان سابقه الاقامه انداز بجل جابح بیاض را بهی این قصه را ذکر کرده گفته که سنیان این امر را
که در حقیقت قساست قلمی است موجب شجاعت بود که گمان می برد و نام نهو بران نمی نهد چنانچه
بر تبیین مجلدات بیاض مذکور واضح است و اگر مراد آنست که این قصه را در وجه مقام شجاعت
میشمارند فذلک کذلک در وقت وفات سرور و جهان با وصف ثور شرع اهل اهل تدواد که
مزیدی بران شتمیل نباشد که معرفت باجی ثبات افشرون خیم و قریح را بخود راه ندانند و کمال

بهره از فهم و فراست دارند بلاریب کمال نبات قلب استقامت است و الله تعالی که برین
 استقامت احادیث بسیار دلالت میکند چنانکه دانستی تا زمانیت که فادوق اعظم بزرده عرض
 رسانید که اعراب کمال شورش میدند و تو میخواهی که چنین سامیه روانه کنی چون سبک از شجاعان
 بشکر او نافرود شده اند مصداق این می بینم که ایشان نزد خود نگاها داری که باعث قوت و فراغ خاطر است
 ابو بکر صدیق هرگز قبول نفرمود و جواب داد که اگر با یقین دانم که سباع و بهایم را بخورند و هرگز از آنها نجایابم
 باز هم در روانگی این لشکر بجهت وصیت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم تا خبری رواند ارم هرگز مصیبتی با
 نخواهد رسید مگر عافیت در که در تقدیر است از برشته گویا اعراب شورش آنها خوفی و باکی نمی بینم انهمی
 محصل مافی الریاض و برد الشوران عالم و عتای بنی آدم مخفی نیست که درین مقالات و مستقی
 بعد از نبوت مرتبه امامت نیست آنروز و اشعارات مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم در لعان دین و اسلام و یما
 فیوما و ساعه فساد طهوری نمود **ذلک تقدیر العزیز العظیم علا و** سید فقیه منی آید که کتاب الحاشیه
 که بر همه خلفا را شنیدند و او جان نثار میدهند باز از شجاعت مرتضوی شجاعت صدیق را باین مقدمه
 با نبات رسانیده باشند کمال لوح من کلام المؤلف چشم آنست که حضرت مولف از اسامی این بزرگان
 اطلاع و بدلی آنچه بخاطر فائز است آنکه حال صدیق را بطریق روایات سیرت باستقامت یاد کرده
 در مناقب و شمرده اند و بدینجهت این امر است آخر جانچه مطالع کتاب یا من النضره و مانند آن تصدیق
 مکنون مخیر دلیل واضح است قباح مرتضوی مولف آنست که غیر ازین دلیل بدست خود نمیدانند و گویان
 بمناسطه تشیعین آنکه تقریباً ایشان تمام است افراشتند و او لیس فلس قول از برای خدا
 اقول چون حال محال زنده و توکل جناب سیده یعنی تحصیل بانغ فدک در مجالس اهل دین گردیدن
 دیدن انقیاد و تفسیق جناب مرتضوی نور دیدن گریبان روق کشیدن بر اصول امامیه بار بار شنید
 از برای خدا کسی انصاف کند که این قسوت قلب است یا استقامت اینهمه حرکات ال است عدم
 و توکل عدم محبت با جناب افضل اربل یا دلالت بر بابت قوت و پی می کند و نمیشی فقط نشهاد

اما میده از خبا سبیده نقل میکنند و فاطر طه لانی بچنانند نقل وافی نیست سئل که مزید در مع بود
 و از غایت تقوی اقدام بر اینها نمود گوایم دیگر مثل امام رضا و غیر او با طهارت اکابر مدینه و مدینه
 این بیت طاهرین بعضی از این امور را عمل آورده باشند لیکن خیال خدمت معانی و واکند نیست زیرا که
 چه معنی دارد و آنهم باین جرئ نقل که سائر سنا بنی ششم را همراه گرفت توقع این بود که اگر رفتار اولاد
 امجاد و تحریض هم می نمودند دست از ان برداشت بلکه نظر باصول شرعی کما یجوز باینجا علی
 روا با تهمیض انجاء می پرداخت بلاغت عباد و حق آنها صریح است و لا اقل از بقدر نمی گذشت که بعضی
 خدایت و ناپاک میشد و گرفتار خود نشمارا کی سرت و تمام محبت ابرام وقت است که ما و شما هر دو
 او تهمیض آنچه او خواهد کرد معین صواب مسئله لا جواب قطع نظر از نیمه امام الایده جز الامه بلکه افضل
 الانبیاء و المرسلین ایضا و ان متبعین بخندین و خائنین تعبیر کردن تشبیه او ان از مرتبه تنقیح
 و زکات شدن در توره چنگیز بخانی کی رواست تا شریعت رسول ربانی چه معاذ الله من هذله
 الحکما فان علی اصول التوحید بسیار از اصول طائفه که دلالت بر فضیلت علم از جمیع انبیاء و مرسلین
 قبل ازین گذشت و فیما بایه التفتین در رتبه التشریف تحمل انصاف است که کسی که تاب نشیندن در
 وفات بزرگوار می نداشتند و این دایره را کمتر از زلزله ساعت نشمارد و مجرد قریع صماخ
 کردن خبر ناخوش از جبار و دود و دوشس کرد و حالش بجز نشیندن قصه غضب حق خود
 چه خواهد بود و اقل مرتبه آنست که سرو کارش با بکاء و الویل خواهد بود و هرگز تبارک غضب حکام
 التفتانی نخواهد نمود و زنجار از سر قبر بدون جبر و قسر نخواهد برخاست مدتی دنیا و مافیها او را
 خوش نخواهد آمدینه آنکه در انظار اایام مصیبت بعد و هروله خواهد پرداخت و سوی مجامع حکام
 خواهد دوید تا حقوق خود را از دست آنها بازستاند و بجز شورش و غضب نظم برای توطیه فرار
 خاطر و وسعت مثل ولاد خود که ما بشعر به عبارت کفار و حق الیقین یکایک سر و ناله و
 نخواهد شد و اعجوبه روزگار و منجی که هر دایره مجلسی در بجا و قاضی در مجالس و دیگران

در ایام خلافتش منقول نیست و این دلیل بر عدم تاثیر است پس عدم محبت لازم می آید چنانچه
آنکه عاشقانه چنین باشد بلکه در روایات موجود است که ابو بکر صدیق در میان خلافت خویش وقتی که بنابر
برآمد و گفت که در سال اول بر همین منبر از حبیب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم بی اختیار
گریست و پیشکش گشته و از منبر بر افتاده باز وقت افاقه چون نام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر زبان آورد حالش عموماً در آنجا که چنانچه قاصدین عبد القادر در رساله مباح و منسوخ روایت نموده و
احادیث صحاح و حسان روایات شروح صحاح سسته بلکه تنویر نماید این امور میکنند و لکن مستلزم
آنست که مقبولین امامیه بن سرور صلی الله علیه و آله و سلم محبتی نداشته باشند چه گریه و بکا ایشان بر
سبب آنست که هم منسوخ تا با ابجد چه و الاضاح بطریق اولی لازم می آید که فاروق با صدیق صدیقی نداشته
باشد هر باطل با جامع انفریقین زیرا که وی روز وفات صدیق خیال بود که صدیق بعد وفات سر کار است
و سببی تفصیل انشاء الله تعالی اما ثانیاً پس از آنکه دلالت حدیث کثرات مال بر عدم مالک منسوخ
است چه محتمل که مراد مرتضو کرم الله وجهه از نفی خزن حدیثی نفی خزن طلالی باشد که خاصه آنجا
را بمقارنت حبیب با عالمیرون نظر بکارش لطیف ظاهرین خود داده بود و مقصود فضل انصاف
از اثبات غم و اندوه برای خود خزن و غمخواری در باره علایق دین چنین و استیصال مرتدین کافران
بود که عین خزن بر آنسرور بود بلکه فوق جمیع قسام آن لغم یا قبل شعر غم دین خود که غم دین است
همه غمها فروتر از ایست و از نجاست که صیغه تفصیل بر خود استحال نمود و چون هر دو جناب دین
نفی و اثبات بر او صواب بود و غماطین طریق سکوت می نمود پس عموماً کذب مثل دعای قساوت
صدیق که و اما ملازم صدق و صفا بوده حتی که وقت اخبار غیبی که از حضرت سلمان فارسی در یافت بر
سفر خود گواهی داده و دست از راستی که موجب رضای خداست برداشته که سببی انشاء الله تعالی
فی المسکال انسانی بر جای خود نباشد عجب اگر آنکه سکوت غماطین حضرت موافق سر آمد مجاولین کند
افضل الصدقین حل می نماید و آنقدر هم ملاحظه نمی نماید که سکوت در امثال این مقام قرب

بشهادت است با دلالت بر کذب بجهل میکنند و ندانند که باقر مجلسی در بحار الانوار آنچه در سخن صدیق
 تحقیق کرده ملازم صدق و صفا و تحقق این امر و ذات صدیق اگر مانند صبح صادق بخلاف آنجا
 ایا میره باب حضرت امیر که گویند العزم الکبیر ازین ملازمت بر اصل بعید و دور میدارند و از نجای
 ظاهر شد که ذکر کریمه و کوفای مع الصادقین در باب حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام مصلحت و مقتضای قیاس
 و قبح باقیه بلکه برای مقبولین ایا میره مخصوص و صدق ایشان مثل ستم قاتل است کما ستم فی انشاء الله
 تعالی باجمعه بنا، اینها تاویل و توجیه که ذکر کردم نیست که وقت صدیق رضی الله عنه از روایات باقر
 سابق بوضوح انجامیده و مجدد آنکه او را بجهت کثرت گریه و زاری بکار می گفتمند بنابر آنچه صحیح بخاری و دیگر
 کتب احادیث مثل باض النضره شاهد عدل نیست و بجا خود بدلیل و مبرهن تبصرجات صفا معتبر
 کما مر از او پیش که مما امكن تطبیق و بیان معانی احادیث مختلفه از تحتمات است این بعد از تسلیم
 حدیث کثر العمال توجیه ندکورتیوان کرد و ادسیکه مؤلف این جمال زیند ارد استلال و نام است
 و ازین توجیه ایجه و جبهه سوال صدیقی اعنی ما اراک مستحکم یا متعقبا بشام اهل فطانت و فراست
 که شاید مقصود صدیق استیفای این معنی باشد که این تحزن و فوات رسالتا بجهت غمخواری و
 فتنهای اعراب گشت اول اظهار کند من با و لویت مرثانی اشعار کنم و انجناب بعد و خود گوی
 و در شاد است امور همه خلافت انتظام خلایق از اعتمادین که فضل عبادت است شریک نایم
 در شوق نانی گویم که پس از در خانه خویش چرا میباید و در این بیت خود چرا میباید که هم موجب انصاف و هم بطور
 بر تعلیل جواب است و مجد الله که حضرت امیر بعد از مثل تحریف کنا یا بلغ من التصحیح شریک نهات حدیث
 شد و اعانت فضل الصبیح اختیار نمود که مایدل علیه روایات الفریقین عاقل از روایات تصیری
 تواند دریافت حاجت استعهاد و برایت دیگر نیست قوله لا انقل الخ اقول انجین استلال
 علمای طائفه مثل شهادت علی النقی استند و کثرت علی بنجر در کتاب خویش با فادات فاضل جاسی
 گفته اند این واضح میشود که این قسم دلایل موقوف نیست که جمیع کتب احادیث و سیر و لو این مشلا و قفا

از نظر استدلال گذشته باشد و مستبعد جدایی محال عاقله و این تقریر در باب مولف سال که منقول
 بمطالعه کتب این فنون بمنزله آنچه خواند لبستان است و قدر ضرورت هم از نظرش گذر شده مگر بواسطه
 از اصداق ابائی و خیلی مقام خودت چنانچه بر عقل عالم غنی نیست قوله و اینست که مراد از
 آنفا گذشته است که هرگز بر عدم تحریک بکر صدیق علی الاطلاق که فی الجمله بکار مولف آید نص نیست
 شهادت فاطمه و حکایت آنجناب لالت بر آن ارد که جناب بر تصور اصلا و مطلقا با تمام اینست
 و اعلا کلمه الله و غمخواری طبیعت و غیر از هنر و مثل چنین و فرار مانند خائنین که بلاریست و دم فواید
 سکه و قلع جناب لایل عقل است و ندلیل خود که منطوی تبدیل طبیعت خصوصا سلاسل ایشان
 بود و حقیقت اگر کبار میدان گفت کاری دیگر نبود و نشان مینویسند قوله که کجا توجیه آه اقول اگر مراد
 عدم غنا رفتن صدیق بقتضای تنبیه انصار است پس این عدم غنا را به انتقال خاتم النبیین یعنی از
 عجایب ربیات است تکلیف که بعد از حال مهاجرین و قیام باید پس چنانچه حضرت امیر و کاروان طلبت است
 برای غسل و تجنیز و کفین افضل المرسلین قیام نموند و براه صواب فتنه را می جهان آرا حضرت
 صدیق و تنبیه انصار و نهد دست مینه و رتق و فتق مهابت نیز عین مصلحت و صواب آرد و می حضرت
 رسالت با جلال بود شکر حکمت حضرت اگر لطف جهان آفرین با خاصر کند بنده مصلحت عالم را بدو بخا
 ست که اصحاب کبار و اهل بیت خیار و مناقب بکر صدیق در میان شما گفته اند حضرت شیعین
 حسن ظنی که با منتسبان هر دو انس و جان دارند بمقتضا الامر بقیس علی نفسه خوشایند و اتفاق
 حل خوانند کرد و اگر مراد عدم کسر و غسل است مثلا پس بعد از اینم بنده مثل شوق مرزوب است زیرا که
 این امر بلا شبهه بسبب محبت خدای تعالی و الله و سلم که بشارت افند بکر صدیق و ابن مسعود
 رضی الله عنهما فرموده بود با امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تعلق داشت این عدم است
 ناسیدن با جراح و غریب بلکه از جاییدن است و اگر مراد عدم شرکت در نماز است چنانچه بعضی از
 مقلدین شیخ حلی امام عظم علیه و بعضی از اسرائیل که مقصود از این تعلق مذکور است

برین بک میوه حکایت فرستاد و بعضی از سلاطین است که شیخ علی باظهار او در وقت نماز بود و
 اندک ماحضه احدی علی بن محمد و تکفیه نه الا علی الله و ما اصابی علیه احدی علی
 یسین تبعه و کلامه مامیه ایضا علی ذلک و فاضل طبری در کمال مجاهد دعوی جماع بران کرده گفته
 که بلکه علما اهل سنت باشند که خلفا بدفع عزا و نماز رسول حاضر نشدند انتهی پس آیات فریقین بر
 البطلانست چنانچه از کتاب اعلام واضح شده و بالیفات ملا باقر مثل حلال العیون بخیر آن نیز بهین مطلق
 است که خلفا وقت نماز حاضر بودند بلکه قصد امامت کردند و منع امیر متعین شدند تا آنکه آنجناب خود
 امامت کرد و ستر اصحاب رخصت او کرده و نه نفر داخل شوند و صله فرستند و حید شوند و از بجار و دیگر
 تالیفات ملائی مذکور هم وضوح تمام دارد که خلفا حاضر شدند و لیکن باز یک گزاردند آن نماز جبار و
 نبود و این ماده سودا و ظلمانی بالقول شیخ شیراز علیه الرحمة که مرین مرض ادوائی نیست از ال
 نمی توان کرد باز خدا یا مگر ملا و اولیائی و در بی تمام نیز او عا مایند که جبرئیل امین باید اگر ملا مکه مقربین
 لغو و بالبد شیخ شیطین اختیار ساختند و ایشان نیز مثل حالت صدیقیه ازین عبادت باز داشتند
 کما صح به المجلسی فی الکتاب المذكور علی اگر مراد از عزالتیه مصطلح است و اگر بایتم و شیون یعنی که قیام
 موسیقی و وزیر و جم الطریق باید از نماز باز یک نزد مجتهدین امامیه قرار یافته و الحی علی الدن و
 قد یصدق و اگر مراد از عدم اعتنا عدم شرکت و دفن است چنانچه بعضی از عبارات بر تفسیر
 نقل موهوم این معنی افتاده فهو لا یستحق ولا یغتنم من جوع چه لفظ دفن علی بانی النهایه خبریه
 القاموس المحيط و غیر تمام کتب الفقهی بوشانیدن آمده و خود مؤلف گفته که ما من علم و الا
 و ترا دهنه الخاص که سبق پس استدلال بر لفظ دلیل نبوت فیهی علمای فقه باشد پس سنی
 عبارتیکه نفی حضور وقت دفن را نگویند چنین باید فهمید که در تخریر و تکفین حاضر نشدند تا و آیا بعد از الطریق
 باید و قبل ازین ضرورت دفن بخیرین تنقیض قلمی شده و موند این معنی است آنچه در کتاب امیر بر و آیات الحق
 آورده اند که ابو بکر صدیق تخریر وصیت کرد که تو بجزیره من مشغول شو چنانکه من بوفات آنحضرت

المد علیه و آله وسلم منتقل گشتیم و مصیبتا و اسفی اگر این بقیه هم وصایا که مبین در دینی بود و حالت
 بر آن حضرت شریف بن سید الکونین نوشته باشد چنانکه علما می طائفه بان آویخته اند البته آن حضرت غایب ثانی از
 اول و ثانیه حلیه ثانی در وقت نماز چهاره او شریک قوم نبوده و آنکه صدق قول در این عداوت خود شناسخت
 لازم خواهد آمد و الحاصل باطل بالاجماع با بچله نیز فقیر اقل الانام امر علما امیه پس غریب قناده که بجای
 خود میفرمایند که فرار از خوف خصوصاً جهاد و یکدیگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن نفس منسوج
 باشد کیره ایست بلکه اگر کبار و مستلزم کفر و نفاق است یحجا خود میگویند که عمار بایست و مقتدا و پیغمبر
 و عبد الله مسعود که از مهاجرین مقبولین اند و در جنگ احد همه گرفتند حتی که امام عظیم حلی در کشتن
 الم و بعد از کشتن جهاد حضرت امیر میفرماید و مضافی غزاة احد جمع له الرسول بکین اللوایه
 و الزایه و کانت زایه المشرکین مع طلحه بن ابی طلحه و کان ستم کتب الکتیبه فقتله
 علی علیه السلام و اخذ الزایه غیره فقتله علیه السلام فلم یزل یقتل واحدا بعد واحد
 حتی قتل تسعة نفر فافترم المشرکون و اشتغل المسلمون بالقتال فحمل خالد بن ولید
 بأصحابه علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فضره بوالسيف و الرماح و ألیح حتی
 غشی علیه و افترم الناس عنه سوی علی علیه السلام و در روز حنین نیز همین قسم
 اعتمادید و در تخریج احادیث فراتر تفصیح مقبولین لسانی می بردارند بر مکرر روایت از آن
 روایات لا تعد و لا تحصى قصار میروند که در چهار از شیخ مفید و شیخ طوسی بنده معتبر مرویت که تمامی صاحب
 در آن فرشت و او در در و بفرار نهاده اند الا شت کسک بلاش مقبولین لسانی شیعیه در او
 ملازم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند شریک نهان بودند پس با حکم نفاق و کفر مقبولین خود کردند
 و باز از امور مذکور تائب شوند جمع این هر دو امر از قسم محالات است و حیرت دیگر آنکه کجا فرار ایل
 بر چنین شخص قرصی نهد و جامی دیگر مقتدا و بانند و او را از مقبولین خود که با طهارت امام عظیم کما عرفت
 و بر روایت شیخ المشایخ و ذوالکمال مامیه علی از طایف در علمان شریع و بفرار نهان بودند

بِمَوَاسِفَ النَّبِيِّ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَصَصِهِ وَتَقْدِيرِهِ وَاحْتِسَابِهِ نَبِيَّزَامِ عَظِيمِ شَيْعَةِ الْمَعْلُومِ
 نشد که مدلول نمی چه جزو مقصود از آن صحت هرگز نمی از شی مستلزم وقوع نمی باشد غلط گفتیم استاد امام غفر
 اول این از شیسم مخطوطه باشد آمده چنانچه حکایت اصغرات اسلام که منشویش با السه لیام از شیخ مفید بقید
 تاریخ و ریاض بر اسمی کتب دیگر و دست ال بر است با بجز صیغه نمی هرگز با حدی از دلالات وقوع
 دلیل نمی شود و از اینجا است که در مخاطبات و وصایا یا مصطفی در حق خباب میر طرا مجلسی بجا را انوار دارد
 کرده خلاصه اش آنکه ای علی زنا و لواط و منمعه مکن و قسم دروغ مخور و گدازدی مگرد و از نهاده زور برآور
 با بعد بر حد را بش اطالم مایل مشوار قدف محضه تبلیس و بر هوای نفس کل رنبد و ریا را بسوی خود راه ده
 که اندک زیا نبه له شد که با خدا است تا آنکه فرموده باید که ظاهر و باطن یکسان شود و الا اذله
 منافقین خواهی بود پس اگر بصیغه نمی از فصل بر حد و شش از مخاطب ته لال تمام شود چه فایده ما که
 بر با نکر و لغو باشد سنها و ازین قسم وصایا و کتب قوم بسیار شیخ المشایخ که فرد کامل است
 علی لا طلاق است در علل شراعی بر ایت آن بر عم امام غفرم علی بلکه شیخ مفید نیز اذنا صبیح
 بر چند از کلمات شرکاء مکن و هی هذه یا علی لا تمکک عند الجماع کثیرا و انه ان قضی
 بینکمما و لکما یؤمن ان یکون اخرس و لا یستظر الی فرج امرأتک و عین بصرک عند
 الجماع فان النظر الفرج یورث العمی یعنی فی الولد یا علی لا یجماع امرأتک بشهوة امرأت
 غیرک فانما یحشر فی قضی بلیکما و لکما ان یکون محنتا مؤثما مبدلا یا علی اذا
 کنت جنباً فی الفراش مع امرأتک فلا تقرأ القرآن فانما یحشر ان یدل علیکم
 نادر من السماء فتحرق یعنی ای علی وقت صحبت با زن در آن وقت مکن که اندیشه لالچان
 زبان فرزند است و هم در وقت لبس نگاه زن نظر مکن که باعث کوری فرزند است و ای
 صحبت با زن خود بشهوت زن دیگر مکن که اندیشه محنت بودن فرزند است و هرگاه همراه زن
 باشی پس تلاوت قرآن مفید بران فرش مکن اندیشه است که آتش از آسمان افتد و بسوزد

و این حدیث که از احادیث وصیت نام هند پس عیسی و طویل است بر محصل چند فقره آن با مختصا
 اکتفا واقع شده و آن حدیث که متضمن این مثل صفائی و جلال الدین سیوطی و محقق فیروز آبادی بلا عافی
 و غیر هم بگویند که این همه احادیث را ملاحد و زنادقه وضع کردند و چه خوش گفت هر کس که گفت کننده
 بزرگی کننده خوری است اگر این صایار امین نامی آوردند حضرات امامیه چه فاشا کجا بر او یال سلطان
 نمی فشارند و لیکن قرآن بر سرچته های حضرات شیعه که ابن بابویه قمی را این همه خرافات که در حقیقت
 عین ناصیت و عداوت این بیت است رطافه خوش معدوم المثال و مفقود النظر میدهند کام مرار
 و امام جعفر حق ناطق صادق و اور البیضه سباله یعنی صدوق می نامند و باز در مناظره اهل تکران
 می کشند و هم بر فرض تسلیم آنکه چون صدیق اکبر الواع شده اند و مصابک بر خود اختیار
 سازد و از کفار شراره صوف اندا و الوف نج و غما بردارد و ذات سید المرسلین صلعم را از مصابک
 و محن بارانجات و بد چنانچه از استیعاب اسد الغابة و ریاض النضره الی غیره و کسب الصوح انجا مید
 پس سخت تبعید بلکه محال است که او غمخوار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نباشد و در وقت معلوم
 بر ذات خود خزن و اندوخته که بنا تشیع و طعن است ننماید و حال آنکه علما نوشته اند که خزن غیر بسیار
 اکثر و خوف بر نفس مال است و لا تخزن علیکم و قال خطا بالک لیم لا یحقیق
 الا غیر ذلک سوم آنکه بر روایات فریقین سابقا و مجتهد حضرت مرقس و لا خلا معلوم
 که صدوق اکبر مثل حضرت ابراهیم خلیل او و منیب و اینهم تقریباً تقدم اول دلیل بر آنست که این
 او فقط بر آنف خویش نبوده محال غفلت است خلاف نقل که چنین او و منیب و شفیق و رفیق در باب
 المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم با نامت مرقس و اینهم از کتب معتبره فریقین بشود میرسد که جناب سالت
 مابینه الله علیه و آله و سلم با نامت مرقس و اینهم از کتب معتبره فریقین بشود میرسد که جناب سالت
 روایات هم که لا علی هذا انشاء الله تعالی بر خانچه این نامت بکمال بیان خلاص شجاعت
 دلالت دارد و مالات منحصه و وجه یککه نوصیب نند و جو هم که در اینفات مجلسی مثل بجا و غیره مرقوم

گفته بر اصول اهل حق لایق التفات نیست استصحاب صدیق اکبر که برای جان نزاری شرف
 حضور است بطریق اولی مقتضی ایمان و وفاء خلاص شجاعت و مزید اختصاص خواهد بود و مقتضا
 او ایضا نحواری و خشن او ای مومنین است که کفار و رصده و ایدارشان باشند قماظتک یا فضل
 الصلوة فیمن فی حوضه للصلوة صلح بهم آنکه اگر فقط خزن ملال ای نفس خویش می بود بر
 ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس او بکر صدیق نبض قرانی و رعیت خاص جناب اقدس امین
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چگونه شریک بشد نماید علیه قوله تعالی اذ يقول لصاحبه لا تحزن
 ان الله معنا مگر حضرت ندیمین مزید و لای اهل بیت مقتضای او عای فطانت و رشاد و شمیم
 الصفات و سدا و میفرماید که این محبت بر عیال تهید بود و کقولک الظالم افعلا ما شئت فان الله
 معنا ای یعلموا انما یجوز لنا علی قدر انما کنایه مطلب نیست که خدا همراه ما نیست نمی اعمال
 مرا می بیند از نیکی پس چرا آن به نیکی خواهد داد و ای او بکر خدا همراه نیست یعنی اعمال ترا می بیند از بدی
 و نفاق پس چرا آن روز قیامت بخوار تو خواهد نماید و این احتمال بر صورت خیالیه شمع و باره
 حضرت امیر نیز ممکن است چنانچه محقریست ارباب بدان می رود و این تقدیر و معنی معاذ الله اوست خضر
 اما میست که جلالت لدا و عبادت هدایت بنوده معمر سیدستان تمت آنچه از بدیهه علی که خضر از
 آبجوان تشنه می رود سکنه راه فرق نیست که اسکنه را زنده می دنیا که آخر فنا نیست و علم ندو اما
 بتعلیل خضرند که در بحیران هم آغوش بلکه بوال خردی مهدوش گردیده بترک اند بهی سبب آنکه که صغیر
 حکم مع الغیر نظر شرکت مر تصوی است این معنی فقط از افادات محدثین این قوم نیست بلکه از بعض
 تکلمین نیز بان گردیده اند فاضل مغزی نور الله بنو سترنی رود و قدح تقریر میولا نا نظام الدین بنیابور
 علیه الرحمة در رساله آیت غار اشار مبدان کرده قال ان ابا بکر قال یا رسول الله حزنی علی
 اخیک علی بن ابیطالب ما کنا منه فقال له النبی صلی الله علیه و آله لا تحزن
 ان الله معنا ای معی و ای نبی بنی طالبی منلی قدرا الضمیر و عبارت خضر

مشبه می ایست و ایضا مما استقر من لدغ الحية اياه ائناك ان لم يدخله رطلها
 امره والله لما لم يحصل بذلك عرضة شرع يودي بالشئ صلب تدك ارجال علي واطهار
 الحزن على جرحه او قتله او غيرهما فقال عليه السلام لا تحزن اني لا تظهر الحزن
 على امر علي ولا تؤذي نبيك ان الله معنا اني معي ومع علي يكن حرف ونيست
 موجد اين تقرير كيست مطلقون بلكه متيقن است كه مخترع اين قسم افادات ابن سبأ العين بلكه ليس بهم
 است كه روح است و امام اعظم اول را درين خرافات مذكبا بجا برده كمانى البياض الهندى كونه من
 كبرهم با جمله از اين محدثات بوضوح نى انجا كه علمائى مابيه حزن و اندوه صديق را بجانب تصوف نى
 ميگردانند پس خدا را اندك خورد و معان فرموده شود كه اين حزن و اندوه كه بمنزله حديث است الا
 بائسى كه نكند بى صديق صديق و بائسى و حضرت خواجه از گناه حزن منع نمود و از كذب هم بطريق اولى
 منع فرمود و بجانب مصطفويست بانه فان تحب محبت محبت و اين غمخوارى و دلسوزى براى حضرت
 امير باعث دخول صديق در معيت است يا موجب خروج از ان و ارشاد و كرده كه حزن روايات الهيه
 اقرب الى العقل است يا حزن كه در روايات الهى حق در و بافته يعنى چون كفار بر سر غار رسيدند
 ابو بكر صديق سخت محزون شد و عرض كرد كه اگر برين قابو يابند حرجى در اسلام واقع نخواهد بود و اگر
 بر تو دست رسانند تمام ملاك بشود پس جناب نبوت ما تبسليه او فرمود لا تحزن ان الله معنا
 حالا در امثال اين مواضع مثل مشهور كه فلان فراق المصطفى و وقف تحت الميزاب در حق الهيه
 صادق مد يانه مگر گويند كه حضرت صديق را بر سلامت حال حفظ و استعدن نهى از شر كفار و ثوقى
 بود بخلاف حضرت على مرتضى فقول انما قلتم موجب للتطبيق هذا كمال الله سواء الطريق و
 جعل لكم التوفيق خير رفيق و مشهور نشود كه در تحرير فقير تهافت و منافست زير كه
 كلام اول لالت بر كفار ضد و حزن دارد و اين مقام بصد و آن وجه دفع اين توهم است كه در
 ضد مقصود عدم تمام تقرب دليل شيخ حلى مانند است فقط و در بخا ضد و حزن بجهت ورود

و با اینست که اینست که این قرانی ولایت برود جمع میکنند البته تا نفس لازم می مدو اولیست
 ششم آنکه با این وقت فاضی نور احمد شریک در جهان رساله که دو ابعابش نقل شده ابو بلید
 صدیق وقت شب دوران غارتنگ تاریک دل خود داخل شده پس محال است که چنین بار غارتنگ
 برای حفظ ذات سرور کائنات اوجان شامی و به وقت حقوق کند فقط بفرات غولش متفران
 باشد و عبارت فاضل نیست لکن آنکه تعالی ثانی الثنین بیان حال لک رسول صلی الله
 علیه و آله وسلم با عتبه که در حوله فی لغار ثانیاً و در حواله بی بکر او که کما نقل فی السیر
 انتهی و بعد اتفاق جمیع بندگان اعتراف موجود است درین معنی اما بیتی مستفیض است اصحاب
 انصاف و مانند اکثری جمیع کرده اند متصل آن نیست که چون صدیق هم او آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بارش
 شریفه توجیه نماید که این پیش میرفت و گاهی و عقبه زانی بجا نرسید که تو به میکرد و ساعتی بطرف
 قطع راه معین حضرت پرسید که ای ابو بکر گازی ترا چنین ندیده بودم جدا افتاد که در رفتن راه خجالت
 بیکه عیب کرد که قسمه من بجا بیانی حضرت از شرف و شهنش است مباد که ازین حیات دورند و مگر و بی
 رسانند و هرگاه ابو بکر صدیق کجاست آنجا که بفرمود میرفت تا اثرش بر زمین بنفیدی بر حضرت
 راه تا غار روشن بود و تجویز نکرد که حضرت اول غار در راه پس در دوران غارتنگ تاریک آمد و سوار
 را نید کرد و در سوار خجی که بار چهارم بر بند کردن و فاکر و باقی خود محکم گذاشت بعد آنحضرت صلی
 علیه و آله وسلم را بخواند ابد است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم غار انداز شد و بعد بقی رسانیدند و کمال
 ثبات قلب بجا ماند و باقی ثبات انشرد و بی آرامی تا ثبات گوارا نمود چون حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 و سلام آورد اعرابان و کزیند مار مقرر دیدار شاد نمود و لا تحزن ان الله معنا و مع الصبر و حق
 بود که رحمت خدا باد بر تو ای ابو بکر صدیق که تصدیق من بسیار است و وقت یکم مردم را دروغ که
 به اشتند و نصرت من کرد و می گفت که مرا خدول نمودید و النبی من یؤمن فی روشت من و محمد که از
 تمامی آفات ببرکات شریف مخلص گشت بابت مفرم آنکه خود حضرت مولف آنچه در فصول سابق

ازین رساله افاده نموده و در باره حقه حق تعالی حمایت در و امر حکم فرموده نص قطعی بر این تعیین است
 که لامحال این خزن فقط بذات خویش نبوده و لکن افاده اینست که لفظ اصحاب با تمام دارد از نیکه اصحاب
 روت مراد باشد چنانچه در حال خالی نیست باز اصحاب عرف عام که باریه مصاحب نبی و نبوی می گویند
 مراد باشد بایف خاص یعنی کسی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیده و بسلام ایستاده است
 گردیده باشد نه بی مخصوص پس اگر مؤلف لفظ صاحب را باین معنی اول اراده کند فذلک الفصل
 و کذلک علی المقصود زیرا که از جمله محالات است که یار نبی و نبوی یعنی مجبور و غیر و از فقط
 بر خزن ذاتی خویش گفتار سازد و اگر معنی ثانی قصد کند فقولاً یضاهیان لطلوب زیرا که
 این اسلام لامحال مرادف ایمان خواهد بود و الا ندرست اصحاب که مؤلف اختیار کرده و بخود
 رساله خویش بر این قرار داده و جایجا درین افادات بر آن تصریح رفته و گفته که خبر منافق نبوی
 و خصیفات مرتضو بعد رحلت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم دیگر که متعلق با عقاود و رباب
 الکیاب یا نبوت و معاود باشد صحابه را اتفاق نیفتاد و الا غیر ذلک من التضرع بحاکم سیحی
 قرین ان شاء الله تعالی لغرض و باطل بحث می گرد پس معلوم شد که ابو بکر در آن وقت که بالاتفاق
 و بطریق اولی از رضویان است مرتضوی رضی و اقع نشد چنانچه وجوه آن درین کتاب در یافته باشد
 مثل دیگر مومنین صحابه بود و حدیث کتاب کلینی که در باره هجرت وارد شده نیز بر این دلالت
 الاجرم ابو بکر صدیق خزن اندوه فقط بنفس خود شد بلکه خزن او بذات نبوی یا علویا جمیعاً واقع شد
 مع ذلک چون از اجلای بدینمایاست که سوت آیت غار بر آمد و وقوع یافته بشا بیکه ترجمه جو الفایظ
 و منطوق کریمه مذکور بدون منضم ضمیم بر آن دلالت میکند یعنی ای مومنین اگر شما نصرت پیغمبر خود کنید
 و دوست از زفاقتش بیارید هرگز او محتاج مدد شما نیست مگر یا ندانید که خدا او را نصرت کرده
 و قلیک کفار مکه بیرون کردند و خبر ابو بکر احدی با و رفیق نبوده پس لامحال یکی ازین دو معنی که
 مؤلف لفظ اصحاب در آن محصور کرده مراد خواهد بود و نه وسوس و ضحکات و دیگر که ترک

ذکر شایسته است قیامت نیست که حضرت مولف بعضی از خلاص صحابه و ائمه را
 آورده و خلوت بر حقیقت آیت غار از قرآن مجید و بر او انعامی کشاید و می پرسد که خدا را حاضر و نا
 هسته بگویند که از منطوق الفاظ قرآنی در باره ابوبکر چه بر می آید فضل و نقت با وجود نقص آنچه
 جماعت مذکور متفق الکلمه شده بعد از خوض و همان بگویند که در نقت شک نیست لیکن چون این چنین و
 چنان است مولف درین وقت میفرماید که این امر آخر است از منطوق آیت صحیح ابان و خلاص این بزرگ
 بیوتی رسد و آنجا نیز شاید بکشد لیکن چون نوبت بآلیف و راق مناظره اهل حق رسیده بعضی
 صاحب تجربه و بعضی دیگر از مجتهدین متأخرین بستانی شوند قال البدع والوحدة لله و
 استقیقتهم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبة الكافرين ثم انکم
 اگر مرد از خزن فقط اندوه است که بعوارض شرعی عوق می یابد فقد اعترف الشیخی انک
 لیکن محال التزاع كما عرفت من قبل و اگر بکار و زاری و فریاد و بغیر اینست که ما هر دو هم مخالف
 پس چنانچه خلاف حفظ وصیای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ضابطه نفس است و لا یقدم علیکم
 احدا من العقلاء بآر خدا یا مگر گویند که دل صدیق معا و الله با کفار بود و این هم بعد از
 این با راق پریشان از نمرات نفسا و لذات شیطان است که ما اینجا را بکار از وجوه لا تعد و لا تحصى
 بعضی از این بطریق اخف و جریز بان قلم حال شده اهل حق این چنین اندوه را بر طبق روایات کما مر
 شطرنجا بناقب صدیقی می شمارند بخلاف مدعیان مزید و لا اهل بیت که مطلق خیر مال انسا
 دیده بصیرت شان از تعامی نمی کشاید جمعی گویند که بکار و زاری اعلام کفار بود و صدقه گرفته
 افعی با بوبکر صدیق از همین جهت رسیده چنانچه کذاب مفسر در همان ساله و دیگر ابیات خویش گفته
 بان نموده و خضر اما سیر هم در کتاب مرقوم الصدور قول بان کرده و هرگز از جلالان که براهی و
 روح متعین نمی صدم خوف و شرم نیکند و محو فرمایند که بقدر عداوت صدیق نفس المومنین
 و آیت نبوی باینهمه است و زمانه و معاشرت و مصاحبت و پریش چه ترو و ماد و ثروت

مختصر و اجمال آنکه از مطالعه بحار مجلسی اصفیاء الدرجات و کمال طهور است که چون جناب
 سید النبیین را به حیرت مأمور کردند و ارشاد نمودند که علی بن ابی طالب بر فراش خود بگذارد و خود
 لغبار توجه شود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المومنین شوری نمود و این را از راز او باز
 گفت بذروه عرض ساند که آیا از خوابیدم برین فراش فاسد تو سلامت خواهد ماند و از صول
 مکاره محفوظ خواهد بود فرمود بلی محلاً چون این کفر و ضلال بپوشیده رو بغبار رضا وند خونی جز
 امیر المومنین لاحق شد که مباد آسیب بآنجناب ساند تا آنکه باین فلق و خطراتش برآمد
 و طی مسافت نموده بشرف حضور نایز گشت آنجناب صحیح و سالم یافت حضرت از سبب حرکت
 بر سید بس خطرات فلق خود را اظهار نمود پس کنون رسوخ و ثلوق مرا بخوی بر سوا عبد الطی
 و باره حفظ سید النبیین اید می کفره و شکرین و هم و تا و بعدیت شریف که از ناست تو
 سلامت خواهم ماند کجا باقی بماند و احد از اولو الالباب بنیاد و شجاعت و ایرتنی این
 همه اضطراب و اندوه که موجب قطع مسافت شد را با شد و کشید بخلاف ابو بکر که از جایی
 خود جنبید از زلزله محفوظ و مصون نماند و غالباً نزد شوستر بی اتباع او
 که افعی را موبد اما لیت صدق گمان برده اند آنچه لغار با جناب سیرا لیک کردند که از
 کثرت ضرب و شکت تمامی بدن مبارکش متهم شد چنانچه در بحار مجلسی تلذذ قبیل تنبیه تا و
 باشد که علاج واقعه پیش از واقعه کردند و باز هم فایده بران مترتب شد عا شفا جنایه عن فکالک
 و از نجاست که ماند خورد و معان و مطاعن حواریه میسید انس و جان بشین جازه معلوم تو
 که اکابر علماء و قدما را مایه لباس محبت ادعائی از نوصب خوارج قضایات حق میرایند
 و از عدالت اهل بیت علیهم السلام باز نمی آیند بر اصول خاصه ایشان از شجاعت و کمال
 ایمان و صدق شیر خدا شری و نه از اصول و فروع شریعت غرور قی و مفری و فذلک اثر است
 مفسری که از علماء را بدینش لغرضی رود و در بیان ساله آنکه محمد بن جزیر طبری می نویسد

که ابو بکر از هجرت در متن پیغمبر صلعم بسوی غار جبری نبود تا آنکه از امیر المؤمنین رسید او از تو جبریف
 بسوی غار جبرید و گفت که اگر ضرورتی داری با جناب بلقیس ابو بکر سرعت میرفت تا آنکه در رسید
 و حضرت در تار یکی گمان برد که کسی از مشرکین هست پس نشی سرعت فرمود و درین اثنا شرک
 فعلین مبارک از هم جدا شد و انگشت بابی شریف بعد از ملاقات سنگه فکار گردید و سیل
 خون از ان زخم تا ویر جاری بود و در مقام کسی که زیارت کتاب مذکور که از ابیات و در
 الوجود است مشرف شد و یا آنچه علمای اهل حق از کتاب مزبور قصه هجرت افضل کرده اند
 دیده بی اختیار خاتمه آیت باطله تلاوت میکنند و قرینه هم بر بهمت دلالت دارد زیرا که ترجمه
 طبری که با عتراف کشمیری در نسخه مطابق اصل است نزد فقیر موجود و بعضی و اثری ازین بیان در
 یافته نمی شود پس معلوم شد که عین فقر است و الا شیعی کی این و است را فراموش گشت و العجب
کل العجب که حضرت مولف یا اینهمه دعای انصاف و تجنب اندک جوئی اعتساف بجهت
 گردانیدن این خزن بذات مقدس نبوی چندین سخریه و مضحکه نماید و بلاحظه اینهمه روایات
 مذکور که بیخ شجاعت و رسوخ اسلام اعداء تصور میکنند و خزن را بسوی انجناب اجمع میگردانند
 قاه قاه میکنند شعر چشم بد اندیش برکنده با و ده در نظرش میب نماید نه هر قول سلنا الخ
اقول این از جمله کرامات فضل الصديق است که بمجرب تسلیم و موصلت عمر فاروق که در چنین
 مدینه گرفتار شده بود و بخت هشیار شد و بر ترق و فتح خلافت و تدارک انچه از انصاف صدور یافته بود
 کم است و خواست که بجهت تمام باین امور پردازد و اینهمه بعد از ان بود که ابو بکر صدیق و خلفا
 مردم را در غسل و مدفن از میان برداشت و اجله اصحاب بطبق صیت شریف برین امور گماشت
 چنانچه از ترجمه تاریخ طبری گذشت و بسیار از تواریخ مؤید این مضمون است کما لا یخفی علی من تتبعها
 بلکه از کتاب نوار بدیه میتوان یافت که اجتماع و رقیفه و شغل بهات خلافت بعد از دفن پیغمبر
 الص علیه و آله و سلم است و این کرامت بدان میانه که علمای جلال و تواریخ امیدوار کرامات و معجزات

حضرات ایام می آرند که شخصی در کمال اضطراب و بعضی از حوادث روزگار گرفتار شده بود چند انگلی
و بی موعظت میکرد شورشن می رو بزیادت می نهد قصداً اولیائی او با یکی از اصحاب ایام وقت
در خوردند و این واقعه را نزد او ذکر کردند تا آنکه او ماجرا بجناب ایام در رسانید امام بر سر نقش رسید
و یکد و کلمه موعظت که نسبت بمواعظ مردم حرفی بیش نبود بربان صدق ترجمان ارشاد فرمود
بمجرد استماع کلمات موعظت آن شخص فاقه کلی یافت و بکار خود ستافت و از حال کثرت بسیار
از کرامات امام صادق درین باب که فلانی از جهیمه فلانی از ملاحده و زناده که در مذبح بخت بخت
متصدیج فرمود و موعظ کسی از بزرگان گوش نمیکرد بمجرور رسیدن بحدیث آن امام بدین جهت
گرددید و از معصیات باطله خویش تائب گردید و بجمال زیاده حسن ایمان رسیدیمت و صانع
دارد و حکایت فاروقیه درین شورشن و اضطراب بیهوشتی بر عزم بی هوشتن
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الطمینان فاقه اوج از حصول یقین بموت آن سرور درین عالم بسیار
مثل حال بعضی از ایام است که صحابش در کمال قلق و اضطراب بودند تا آنکه روزی بسیر چند
در خانه رفت و باز آمد و دشمنی گرفت چون ناگاه آواز نوحه از خانه هدایت کاشانه
بلندی گرفت هیچ اثری از تغییر و اضطراب زمانه وقت باقی نماند اصحاب کبار از علتش سوال کردند
فرمود که از درد و تعب فرزند سخت در قلعی بودم اکنون که روح او بدست قایض الارواح در آید چرا
از جباروم و مخیر شوم سبحان الله لا یوموت انا الله وانا الیه راجعون بلیه محتجب اند که قصه
مولف درین مقام حاشیه نوشته بغایت لطیف و گزنفروانی آن عجلائی جهان را رسد خوانند و ریافت که این
کرامات اکبر است که بر زبان قلم بذله قسم زده و آن نیست که از اتفاقات عجیبه گرفته با لفظ
لفظ عدو و هروله از قلم این سچان چکیده بود صدیقی از نهاییه بن شیر داده نو و حدیثی نقل کرده
که این الفاظ بر منی جمعی معمول شدند فی حدیثنا السقیفه فانطلق ابو بکر و عمر بن الخطاب
انتم ای یزید هارثه عذرا کان کل واحد منکم یفوح الاخری عنک انتم ای اکنون این عذر

و اضطراب نور استقام که از ارباب مذکور بر اهل دین است و معلوم آنست که نه است
 سفید و جواب نه نهایت نادرستند با رسول خواهند گفت که اینها از دین بوده است پس این
 در زمان نظر از تفسیر و تفسیر کدام بلیه برین نازل میشد و المقام تقیضی التفصیل و کن علی موعود نمی توان
 آخر است ملاحظه **قول** متبکیه اند شیخین یعنی مذهبها در باب عقن شان بجانب حقیقه بعد از آن
 صحابه کرام اگر چه سرعت تمام باشد خوبتین جود ریافتی و حال اضطراب و بغیر این فاطمه
 و مطالبه فدک **جواب** اینست که کسی باعث خروج باشد خلاف هد و توکل حضور در مجامع
 اصحاب صلوات ششانی حاجتی بدان نماند که بر دین کلام التفاتی ننموده شود و هیچ تردیدی درین
 امر باقی نمی ماند که اکابر علمای طائفه از نهایت نادرستند با رسول مقبول میگویند و ادعای جود و جفا
 میدهند از رز و او زینهار تر می نگرد و افاده می نمایند که اینها از دین بوده پس کویا بلکه
 جناب العسب المومنین از دین و اسلام خارج میگردد و چرا نباشد که حضرت امیر را
 مثل فواصی است ائمّه اجمعین مانند جنین رحم اعتقاد میکنند سبحان الله اگر بعد از امتداد زمانه
 و رفع و صدق یافت سر و عالم این طالبه را قلم بنشیند که ام بلیه زیاده تر از آن نازل می شد که
 حضرت امام حقیقت را نماند و نیز اگر جناب علی مرتضی در تفسیر نه و من بشیر نه و رعیت یفرمود و برادر
 خوشامد خلفا مجری ذنات سید انبیا میرفت که ام دایه عظمی برین امر منزل می یافت که بعد
 ازین نازل شد و جناب امیر بر العلم قطعی معلوم نبود و حکام تفصیل مراراً اینها امتداد زمانه که بر دین
 جناب نوع یافت اتفاق روایات فریقین تجویر حضرت امیر بود و المقام تقیضی التفصیل و کن علی
 موعود نمی توانی مقام آخر خلافاً لما وعد الموائف لایستند فی الا خلاف جث و مع عن
 الا حلال الله الا ان یضیم الیه الضام مع ذلک محبت مجبیه افزاید که مؤلف سرت شیخین باقیقت
 و ساهوین طایفه خویش خلاف تمام دانسته و هرگز غرض نموده که خصم او نظر با مؤلفس الامر میستواند
 گفت که این سرعت برای آن بود که انصار را از غفلت فارغانند و بزودی تمام خود را

و درین سرور عالم رسانند و این تو حیدر که جناب سید بهمنش می شود که باریت هم نام و شون را
گذاشته خلاف ایند قول چنانچه از منطوق عبارات حق العین منموم آن پیر آید زیرا که طایفه را بر هرگز
استظار و آن حال گشته نبوانی از خانه بعد از جمع افواج قاهره بر آید که رواه محدثین قوم خاک بدین
شان قاطبه متفق الحکم میگویند که حرام آن مخدرة تنوعت و طهارت بعینه حرام جناب رسالت علی
الصلو و السلام بود و تمامی مسافت را تا در خلافت نهیمین طور بحال شرم و حیا قطع ننموده مجلس
اصحاب را بیکجا بر عیان لا یتحاج الی البیان رواه المجلسی فی البحار و حق الیقین و غیره من
الاسفار و در روایات این کتب موجود است که وقت مذکور چادر در پای مبارک فاطمی می و عجب
چون فرآن بر حال بغیراری و لالت در کمالا بنی بس پچیدین چادر و لیل بر عت خواب بود و نا
یا اولی الالباق قال انما لیس فی الحکم بداهه الله تعالی الی صراط مستقیم
القصه تا کجا کسی شرح تهاوت و تناقض کلمات این حضرات تواند پرداخت و بجز بوم
از که توان خواست لهذا رجوع با سخن کنایه می سازم که هرگاه حال نبات نفس و قوت فطری
یا غشما به باشند گریه محض نهم یعنی خود بعد الرسول فریب استخوان عقل است بلکه بر اقیان
و اگر کسی گوید که شاید در دین سوره خاتمه خود بجهت غصب خلافت که مضر خاطر است
باشند از کلام رسول بایضن نمیده گریست باشند گوئیم که این امر خود ظفر بالطلوبه دیر باز در
دل این زرد گره بود پس گریه بران یعنی چه مگر اینکه هرگاه از کلام رسول نام صراحت با و احد
ست نماید و دریا للناس کل ربنا کی فرموده باشند و علی نه در جمله جواب عنی انما کانوا بعد کمال
قرینه حد واقع شده یعنی غصب ما خبرت یا رسول الله انما کانوا بعد کمال و محدثون و آنچه در الباطل
احمال نمی آید از او شده برای نگه این همچنان خود مختار ساخته که آنچه دلائل از جانب اهل سنت ظاهر
ندارد آن افراد نگارند بلکه بفرقه قطب فکر کرده بالباطل آن بپردازد و الا اجماع عمومی می باشد
از سید محمد زرقانی شایع موطا در شرح انجده میگوید انما کانوا بعد کمال استکمالا

وجاهدنا كما جاهدوا يعني فلم تضحوا بشهادتك عليهم فقال عليه السلام
 بلى انتم اخوانهم ولكن لا ادري لم تحذرون بهذا فلذا خصصتهم بالشهادة من صرح المبتدئ
 على الخبر بقوله هو لا اشهد عليهم قبل ان يكرهتم بكي كرهتم ان يدا سفاهه على فراغ
 المصطفی ثم قال اننا الكائنون بعد استيفائهم تأسيفا حقيقيا لا مستحالة الله من ادب
 بكر بعد ان اخبر النبي صلى الله عليه واله وسلم قال ان عبد البر فيل من شهد احد
 ومن ساءت قبله صلى الله عليه واله وسلم افضل من خلفهم بعدة وهذا اجل كون
 مؤوم من اصحاب الدنيا بعدة اما الخصوص والتعيين فلا سبيل اليه استهملنا نظر
 الى ما تضمنه الخبر المذكور على كون ذلك الحديث اخبارا بالغيب فرغ عليه
 استحالة كون الاستفهام حقيقيا وهرگاه كه استفهام حقیقی كه از قبیل انشاست بنا
 لا محاله سنی جمله خبریه خواهد بود پس بیان البكر لكلمات توکید یعنی ان ولام تاكيد ویدنی است
 كه چون اینجا كلام بامتنك نیست و از جمله مفروره فائده خبر هم مقصود نیست بلكه لازم فائده خبر
 است پس كلمات توکید مبتنی بران خواهد بود كه سماع از كلام رسول یزوی الاقان بقای خود حاصل
 كرد و زبیار بی ندارد و بخاطر کسی خطور نکند كه قول شارح مفرور حجت نیست چه عجب استفهام حقیقی
 باشد زیرا كه اگر چنین میبود اول جناب صدیق اکبر استفهام میکرد و بعد جواب بشو شروع میکرد
 میفرمود لا بالافس علاوه در صورت استفهام حقیقی جناب نبوت تا بعنوان كلام البكر تیراگاه بودند
 پس البته جواب استفهام بلا و نعم میداد و بی شبهه در خانه حدیث منقول میشد كه در معرض بیان سکوت
 میفرمودند و هرگاه واضح شد كه جمله اننا الكائنون بعد استغنی جمله خبریه است و وثوق صدیق اکبر
 بر اخبار بالغیب روشن تر از سفیده صبح بود اگشت پس کسی كه بغرض غیر واقع در پی اثبات احتمال
 دمی انشاده كاسه گرم تر از آتش محقق صادق غلط گفتیم توجیه القول بلكه انوصی قائله بلكه بلكه
 قول صدیقی نمی نماید و هرگاه اینها بافتی فذلك الكلام را تبصری میجو زبان میکنیم كه اگر نسبت احد

بطور احتمال و همی است بعد از هم بطریق احتمال و همی است چه لفظ بعدی قید ماخذ ثون افتاده
 است یعنی لیس لم علم لعلکم تتقون بعد از او متحد ثون اشیا و یكون مسبباً لشيئ
 و اگر بعد از تعیین است احداث هم تعیینی است که هر ظاهر یعنی تتقون یقیناً و متحد ثون
 اشیا که و چون بدلائل با هر ظاهر گشت که تطرق تو هم احتمال و همی صورتی از جواز ندارد بلکه
 بشهادت علمای اهل سنت غلط گفتم با عتراف خود صدیق اکبر ثابت شد که حدیث اخبار با غیب
 است شق ثانی متعین شد و الحمد لله علی ظهور الحق و پوشیده بیاو که در باد می نظر شبیه می افتد که تصدق
 کلام بحکم لا ادر خود اهل است بر شک احتمال و همی باز انکار از ان یعنی چه لیکن در نظر دقیق و محکم
 است چه اولاً قائلش اینجا صدیقی عرض نماید و اد که لا ادری حال بر شک بود شما چرا یقینی دانسته
 گرستیید و باستفهام تا سنی اعیان خود را بر سید المرسلین هم ظاهر گردید و ثانیاً لا ادری متعلق با حدیث و عدم
 احداث ندارد بلکه بای موصوفه متعلق است یعنی منبذ انتم که چها امواد احداث خواہید ساخت بعد از ان
 پس نفی متعلق بفاصلی عنذنا است با مطلق محدث و ثانیاً این کلام بر حسب محاوره واقع است
 که هر چند مخاطب از حال مخاطب گاه باشد مگر گاه است که تفصیلش از جهت فطاعت و شجاعت
 یا بصدقه آخر نمی کند و با بیام می اندازد که من نمیدانم یا خدا میداند که شما چه کرده اید یا خبر آید
 کرد و این معنی که یکسکه سلیقه فهم کلام ملغی از مخفی نیست و این کلام فقیر محض بنده محاوره نیست بلکه
 از لفظ صقرانی و آثار نبوی هم مستفاد است که جناب سالک اب حال خلافت شیخین خیر بود و بند
 احتیاجی فرمودند چه در صورت تحریر اکثر مفسرین تفاسیر است و آخر عن بعضی نہیں گفته اند
 خبر از خلافت شیخین داده بودند و از بعضی احادیث حکم صابر علی بن ابیطالب متفاد می شود و نیز
 در مشکوٰۃ بخاتمہ حدیثی مرویست و ان یوم یوم فی اعلیٰ و لا اراکم فاعلم ان یوم یوم و لا یوم یوم
 و اینها دلالت می دهد بر علم نبود هر چند آثار وضع بر او اهل فقرات بخدیث ظاهر است لیکن از ان
 بحجت لالت بن حنیس و یون مخبر صادق مذکور شده فان مقصود ما یمیزد لک احتیاجی این امر و همی

که دارد و کلمات غامضین هم می باید حاجت اظهار نیست و اینها تو عیبه که لا تدری و در حدیث بخاری حمل
 بر معنی حقیقی نیست الا در قیاسهای مذکوره الصدق عدم ادراک روح جو بعد فراق از حسب لازم می
 آید و این خلاف مقتضای سلامت الاسان شد منتهی بلکه خلاف تقرر عند حکما هم هست عموماً اینجا هم
 از لا ادری معنی حقیقی مراد نیست حالیا انصاف عبد البر هم دیدن دارد که صاف اعتراف کرده
 گفته که من هم این صواب ندانم بعد و ظاهر شد که احداث ضروری بود و جناب بنو مسلم بطریق اخبار
 بالغیب فرموده بودند قل الله ذکره و جناب ابی انصاف او هم دیده نیست که با وجود اتمراف این امر
 باز میگوید که اما خصوص تعیین فلا سیل الیه و اسفاه جناب صدیق اکبر بذات خود مخاطب باشند
 و اصحاب دنیا فی الحکله برای صحاب یقینی باشند و آنچه وقوع گرفته خلیفه شدن جناب مدوح است و با وجود
 اینهمه سبیل بر خصوص تعیین نباشد و آنچه از اخبار بالغیب بودن حدیث گذارند او شده سوید
 آنست از حدیثون صبیح بودن زیرا که درین احداث بعضی از صحاب شرکامی غالب بودند فقط کما
 حضرت شیخ اول نبوی بلکه متوان گفت که با حجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه تکلم مع الخیر که استعلام حال
 و احوال منو خود بود برآمد تا هم جواب جو مطابق سوالی شده و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین
 پذیرد و اگر کسی اطمینان توهم و گیرد که این توجیه وقتی درست افتد که حدیث مروی فی البخاری و لا از
 زبان صحابه نبوی برآمده و حدیث موطن بعد از این تقدیم و تاخر از کجا اثبات می شود
 که گوئیم ازین قبلیت بعد بترت و حدیثین فرقی در اصل مدعا روئی و بد در شق تقسیم حدیث
 اول و لا بالا بهام حال بعضی صحابه برشاد کردند و بعد آن بهام را بعد حدیث ثانی تفصیل فرمودند که
 آن حال کیستند و در صورت تاخر حدیث اولین و لا ارشاد کردند که خلائیها بعد انتقال من حدیث
 امور میکنند و ثانیاً حال آن محدثین آنچه در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و ازین است که در حدیث
 بخاری تفسیر لفظ حال من امتی به لفظ اصحابی فرمودند تا سماعین در شبهه یقینند که حال
 من و لبر از اصحاب نباشند بلکه لفظ تصغیر یا فرمودند تا ظاهراً شود که انصاف بود و اتفاق

بنویسند و اندک امر نه از احادیثی فای فرق بکن تقدیم نهد و تا خردا که جعلنا الله من
 و اباک و اینجا لطیف است پس دقیق که در حدیث بخاری از احادیث زینهار از بعد او مراد نمیتوان گرفت و الا
 در حدیث موطن هم مراد باشد لیکن باز فرط ادب سارت نمیتوانم کرد که حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله
 اکبر بطریق احتمال کفر و روت فرموده باشند و اگر حیانا حضرت اهل سنت بر او پوشش سخن در نه و
 حدیث معنی احداث از او که ندانم نداریم و دیگر نیم لا ضیاع لیکن باز هم وجه وقوع در تداو
 همان مضطرب نیست و فک و خمس غایب بود لا غیر و هرگاه اینها یافتی بر تو که شمس وسط السماء
 روشن گشت که از ضیاع غایب احد ثواب فرستند مگر مخاطبین بخطاب با خود ثواب بکند و خبر شود
 گردید که هر واحد ازین هر دو حدیث با نفی و ال است بر آنچه و ال است دلالت بر یقینیه و اگر با نفی
 دلالت بر واحد نوی نمی بود تا بی شبهه مگر واحدنها با انضمام الشانی قوتی تمام تر میده امی کرد
 و مصروف با نفی نه میگشت فکیف و ما فو یأیض فی هذا الباب من غیر حاجة الی انضمام
 الثاني بل اننیاب لیس ظننا انما اجماعا معنی واحد کما مر و اعتضد احد کما بالآخر
 و لهذا با بی انصاف اگر در میان باشد همین قدر باند و کافی است که ضیاعین زبور را با اجتماع بعضی
 ضیاعین ذکر کرده آید باز سامع منصفه از عیان است بهم میده که جناب مخبر صادق از ما جوا افتاد
 اخبار بلکه فرغ عصاف فرموده اند لیکن جب جاه و طمع ریاست عثمان تا که از دست حضرت در بود
 و بنا علی فلک از ذکر این حدیده و در اصل تشدید بن سوختن عای مصارعت از جلیف مقصود بود
 گو با بعضی تنبیهی هر چه تا متر هم بای مخالفت واقع شود انهی کلام المولف بعینه اقول
 و استعین بالاروف الرحیم بنظرین و سامعین که عجب عا و اول او عیون ایشان
 کور و اذان اینها را اگر ساخته باشد طبع صلیع صادق میده و آشکار است که حقیقت نشان
 و تفاوت صحت وقوع آن در کلام نیست و انا و ایا هم علی مدعی و فی ضلال معین و با اینهمه کسی
 برین خط تناقضات خود اصولا و فروغا در سر باشد بکتب ایا هم طوسی قوم بر جمع کنند

بلازیم تناقض و تهاوت را در اجاد و بیکی او جمیع کتب برداشته غیر متناهی بسبب مجموعی بر خلاف
 تصریحات حکامی فلاسفه خواهد یافت و اگر از اصول اربعه ای بعضی از کتب رسائل چنانکه ملا محمد علی
 بهر سید و بیاب شود و طشت از لایم و پرده از مکاند ناف جام می افتد و بر هر صغیر و کبر مانند یک
 اجلی میشود و علم اصطرک حاصل میگردد که مذربط لغز ساخته و پرداخته جنبه ملی از بهر و شفیقا است که
 بنا بر ابله فریبی و شائبه نفیس بحباب مدهدی نسبت او اند قوله و اگر کسی گوید آه اقول
 این سوال جواب گویا خطاب بازید فرضی است لغات بردان محتاج الی نیست و این را در این
 قسم کدو گیسوا پاک است و شیعین بدان که در حقیقت مطلق الغنائل مذهر چه خواهند گفته باشند بقول
 شیخ سید از مصرع و لیکن سلم در کف دشمن است و از این مقام معلوم توان کرد که حضرت صدیق
 سابق اراده غصب خلافت مصمم داشت و در تهیه سباب آن یکوشید و بهر خواهش نیز
 در پی این امر بود پس لفظ بعدی بعدک در احادیث فریقین بر فهم امامیه نسبت باین بزرگان
 بی محل خواهد بود و نه یعنی که در بسیار از مقامات اراده یا مخفیة ایشان بحال ظهور و قوع یافته چنانچه
 در طعن قراطس مانند آن تصریح کرده اند و از استیلا محاسن برای تحریر صحیفه ملعونه دعوت نموده و
 و در انقیاس **تک** بجناب صدیقی باوصفای خیره روایات و قتل و شهادت مصلحت
 و در تضوی و افتادش نیز بر سر و بهوش کشیدن و بجز جریان نام مبارک حبیب جانی زبان
 که سمت فکریافته طرّف جوری و جنائی از حضرت موافق چند از اخوانش صدور یافته هنوز ندانم
 که این همه تکلفات خصوصاً در بجاواری کار حضرت شیعین است و بکن در بیان ثوابی و مشیون
 بر خاسته پسید که بلاجه روایات که در کتب معتدّه خود نیافته اند پس نیمه تباکی و فتاکی بی یکی خاصه
 بزرگان گان امامیه است که در تکلف و تصنع معدوم النظایند و تاخرین هم باو امرائی که اکثرین انواع
 فقرات توهمین بجهت داده مشتمل میباشد و پیران نامانغ کمال حسان در حق اهل بیت می پندارند و توانین
 موسیقی قوی میدهند و هنوز در کمال ایشان صدق او و نه قوه رقیب نمی شود تا آنکه مرشد و کتاب خانی

شل میرعلی صاحب آقا محمدی باید بلکه بران هم بدون تقریر و طیفه یا امید قاف پلا و بهایه شیر
 برنگ کریم نمی آید باز هم بتخیل و تصویر ضرایح مقدسه اسیران نیست که بلا حاجت می افتد بلکه در
 طیفه خویش یکی را نیز بدینهاد و دیگر را شمر و طیفه اندر زیا و میسازند و حقیقه باشد اطف اهل بیت
 شاه بخت تعلیم قدما خویش که شعیان کوفه بودند کافی الحار و غیره من الاسفار زود و غا و غل می یابند
 انصر هذا الحديث تجوز و كذا كنون و كذا كنون و انتم ساكنون قول و آنچه در اطلاق
اقول که درین ادوات نظر کند بر وی منجلی است که اینهمه لاف و گزاف و نهال بیجان و نالیش
 سر است هرگز حضرت مؤلف درین رساله بر قانون مناظره عمل نرفته بلکه منصب و اهمت داشته
 و در هر مقام احتمالات ضریح را گذاشته بلکه صراحت از حق چشم پوشی اختیار ساخته **قول** الیاسیه
اقول درین فادات هم بحث و نظرات بخند و جد اما اولاً پس از آنکه لایم که هرگاه استقامت
 حقیقه نباشد لامحالہ سخن جمله انسا لکانون خبریه باشد و مقصود ابو بکر صدیق ازین جمله لازم
 خبر بود و اگر حضرت مؤلف درنمیقام هم بر تقریرات رکیکه و صور خیالی خود یا بعضی از اصد قاضی یا
 در قواعد علم معانی فریب داده و قصه اطول را اختصر کرده و را بطلب مطول و مختصر نبرده عبارت
 علامه شمس الدین تقی زانی نصرت در آنچه بنده بهچندان فهمیده پس سبغ فضل و بلاغت صد
 مؤلف هم از بنجا بخوبی تمام ظاهر میشود و بطور می پیوندد که کتب رسیده هرگز این بزرگان اقمیده
 بودند تا بحضرت مؤلف چه رسد و آن عبارت نیست که **لَا تَكُنْ أَنْ قَصْدُ الْحَيَاةِ مَنْ يَكُونُ**
بَصْدُهُ لَا خَبَارٌ وَلَا غَلَامٌ لَا مِنْ يَتَلَفُظُ بِالْجَلَّةِ الْخَبَرِ فَإِنْ عَمِدَ أَمَّا يُؤَدِّ الْجَلَّةِ الْخَبَرِ
لَا غَلَامٌ خَرَسَ سَوَى فَاذِلًا حَكَمَ أَوْ لَا رَمَّةَ كَلَمَةٍ تَعْلَمُ كَمَا يَكُنْ أَمْرٌ عَنْ رَتِّ رَتِّ
وَصَفَرُهَا أَتَى طَهَارًا لِلْحُسْرِ عَلَى خَبْلٍ وَرَجَائِهَا وَعَكْسُ تَقْدِيرِهَا لَا كَمَا كَانَتْ خَدَّ وَتَقْدِيرُ
أَنْ تَلَذَّذُوا قَوْلَهُ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ نَكْرٍ بِأَعْلَى السَّلَامِ رَبِّ بْنِ وَهْنِ الْعَظَمِيِّ لَهَا
بِلِلْضَعْفِ الْجَمْعِ قَوْلَهُ تَعَالَى لَا يَسْتَوِ الْأَعْدَاءُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَهْدِي أَدَارًا لَهَا بَيْنَهُمَا

مِنَ التَّوَاتُتِ الْعَظِيمِ لِيَأْتِيَ النَّاسَ عَدُوٌّ يَرْفَعُ بِنَفْسِهِ عَنِ الْمَخْطِاطِ صُنْعَ لَيْلَةٍ وَمِنْ ذَلِكَ
 هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ تَحَرُّجًا كَحِمَّةِ الْجَاهِلِ وَمِثَالِ هَذَا كَثُرَ
 مِنْ أَنْ تُحْصَى ذِكْرًا شَاهِدًا عَلَى مَا ذَكَرْتُ قَوْلَ الْأَمَامِ الْمُرُوفِيِّ فِي قَوْلِهِ فَوَيْلٌ لِمَنْ تَمَلَّكَ
 أَمِيمٌ اسْمُ هَذَا الْكَلَامِ تَحَرُّجٌ وَتَجَعُّعٌ وَلَيْسَ بِإِخْبَارٍ لَكِنَّهُ إِذَا كَانَ بِصَدْرِ الْإِخْبَارِ فَلَا
 شَكَّ أَنْ قَصْدَهُ تَحَرُّجٌ إِفَادَةُ الْمَخْطِاطِ إِلَى الْحُكْمِ كَقَوْلِكَ زَيْدٌ قَائِمٌ لَمْ يَلَمْ يَعْزُفْ لَهُ قَائِمٌ
 أَوْ كَوْنُهُ أَيْ الْخَبَرُ عَلَيْهِ أَيْ بِالْحُكْمِ كَقَوْلِكَ قَدْ حَضَرَتِ التَّوْرَةُ لَمْ يَحْضَرْ لَهُ أَنْ يُلْغَى عَلَيْهِ
 أَيْنَ بَلَرَتْ خِطَابُ مِي بَنِي نِسْتِ كَمَا صَحَّ بِخُصِّ الْقَضَاءِ قَصْدٌ مُخْجَرٌ رَادٌّ وَجِبْزٌ حَسْرَتٌ يَكُونُ بِكَ بِأَ
 عَمَلٍ لَيْسَ بِإِخْبَارٍ كَاهِ سَارُوكَ وَدِينِ وَنَاشِدٌ خِطَابٌ كَوَيْدٌ بِسِتَادَةٍ بِأَلْفِ أَيْ خِطَابُ عَالَمٍ
 أَيْنَ حُكْمٌ رَا جَابِلٌ كَانِ بِسَرِّ خِطَابٍ كَيْفَ قَرَأَ قُرْآنَ حَيْدٍ كَوَيْدٍ كَوَيْدٍ كَوَيْدٍ كَوَيْدٍ كَوَيْدٍ كَوَيْدٍ
 اسْتَعَالَ بِنَبَا وَتَصَرَّحَ عِلْمًا بِمَعَانِي اعْتِرَاضَاتٍ وَارْتِشَادٍ بِأَشْأَلٍ نَكَبٌ حَوْنٌ مَرِيْمٌ بِبَدِيشَةٍ وَشِ
 لَوْثٌ بِرُودٍ كَارِمْ وَحَسْرَةٍ عَانَهُ مِنْ سَوْدَةٍ وَدَرِيْنٍ كَلَامُهُ جَابِلٌ بِسِتَادَةٍ قَصْدٌ تَحَرُّجٌ أَوَّلُ
 اسْتِوَانِي بِجَمِينٍ قَوْلُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَوَيْدٌ طَلَبُ فَرْزَنْدِ كَلَفْتِ أَيْ بِرُودٍ كَارِمْ وَعَالِمٌ بِسِتَادَةٍ
 كَوَيْدٌ اسْتِوَانِي سَسْتِ شَدَّةٌ وَوَاخْبَاهُ مَرُودٌ مَرُودِيَّتِ فُسْ عَلَى نَدَاوِ قَوْلِ وَتَعَالَى كَلَفْتِ كَلَفْتِ
 وَجِبْزٌ كَلَفْتِ كَانِ بِرُودٍ بِسِتَادَةٍ اسْتِوَانِي اسْتِوَانِي كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ
 مِي بِسِتَادَةٍ قَوْلِ أَوْ تَعَالَى كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ
 ابْتِدَاءُ خِطَابٍ تَعَرُّجٌ بِرُودٍ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ
 بُوَدُ قَصْدٌ وَنَحْوُ بَرِيْنٍ دَامَتْ قَصْدٌ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ
 كَلَفْتِ بِرُودٍ وَتَعَرُّجٌ وَتَعَرُّجٌ وَتَعَرُّجٌ وَتَعَرُّجٌ وَتَعَرُّجٌ وَتَعَرُّجٌ وَتَعَرُّجٌ وَتَعَرُّجٌ
 حَالٌ نَشِدٌ بِرُودٍ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ
 اسْتِوَانِي بِسِتَادَةٍ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ كَلَفْتِ

قول امام مازنی بر آن دلیل است و خلاصه تقریرش آنکه برادر عارف را قومی قتل کرده بود
و ایم ترخیم ایمنه بنابر مشهور و قول جمهور محققین کتاب مذکور ازین است که شاعر در بر بزرگ انتقام است
سکندر پس قصد او بالذات در قول خود قومی قتلوا ایمین را نشان افشوست یعنی قاتلین از جمله
و حشره من انبلا مازنی گفت اینکلام جمله خبریه است لیکن واقع اخباریت بلکه انشا فوس
و اندوه است سرگاه غمطلب بسیار پس از آن ناظرین با معین میگرفت و غالباً بدین مؤلف
هم در آمد اکنون بگویم که صدیق در قول خود انشا لکاتون فائده خبر مقصود دارد نه لازم فائده
آن بلکه شل و دریم علیها السلام که تقدیرش متعکس شد و امید او بر هم خورد و اظهار خسر و فوس
و انشا حسرت میکند یعنی و حسرتا که عمر تو بیا قصیر است اما بیا طویل و معین منبذ ایشتم و یا
خسر یعنی است که فوس که بعد تو زندگانی کجاست و هر حال چنانچه در عرف قدیم و جدید
جاریست مقصود او بگو صدیق انشا خسر و فوس است و لازم فائده خبر وقتی خسر و فوس باشد که
حضرت مؤلف بر آن قطعی ثابت نماید که او در آنجا بود لازم فائده خبر قصد کرد و انانی که
ما عرفت آنفا اما ما نیا پس حضرت مؤلف آنچه در رد حدیث افاده نموده خود مخدوش است
جایی آنکه حدیث را ازین و بنیادست حاصل کند زیرا که محتمل است که که حضرت صدیق نظر علیها
شهادت آنحضرت برین مجبوره باشد که بجهت احتمال احداث در مرتبه از مجموع شهادت احد کثر
و استقام از وجود خود بعد انجذاب استقام حقیقی باشد و خباب بنیر صلی الله علیه و آله و سلم حجاب
سم را شامو باشد و در کتب احادیث محدثین و ایت نموده با و لیکن از نظر مؤلف که متواتر
مطلوب مختصر از کتب و قد فادرا شده اند که شیه با پس اینجه و قبل شهادت علی النقی مستحکم
برسته علی طائفه قبل ازین محبت گذارتن یافته فلا فیده حره آخر اما الشا پس از آنکه در آن
تفضیل هر چه تا تر بوضوح انجامید که بعد از خبری آنکه صد بسمه استغیا باشد و انشاد و فوس
خبریه با پس با وجود آنکه شارح بوطانی پیوسته در فائده خبریه که مؤلف در استقام و انانی فادرا

او سنا منجر به آن نبوده که جمله آنها را محمول استقامت ماضی است ایجاب از معنی خبریه گرفتن از
 عیال با افتادات خواهد بود پس احتمال سابق را اهل استدلال توجیه القول بالا برضی به قائله لازم آمد
 تا تکذیب قیل صدیقی سزاوارد که بوجدت ابرادیش قهری منقطع شده و بنور اسلام مشرف گشته
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بار بار در اصحاب کبار قدرش افزوده که صدیقی ابو بکر جلیل
 کذابی الناس چه رسد قوله هرگاه اینها یافتی الی آخر التفریر اقول این تقریرات نیز مخدوش
 در غل و مورد ابحاث دقیقه محول است بوجه بسیار لیکن چون لا الاختصار بر بعضی از آن مکتفی
 نتخین انکه محتمل است که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لا نسلم که بجهت قید بعد
 که بر اصول خاصه امامیه از خسوز و اندک محال و واقع است که سبقت الیه الاشارة هر دو
 متلازم باشند یعنی هرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و ملازم وجه دلالت بسیار
 مادی که تقریب دلیل نفرماید احتمال مذکور بر حالت خودست و مؤید این احتمال است که بعد از جمیع
 و یقین احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخلافت خلفا راشدین و انکه اول
 ایشان ابو بکر صدیق است و بردست او اهل ارتداد و خذلان مقتول خواهند شد و در اوقات این
 گروه حق پرده دین اسلام مؤید خواهد گردید بوجی ابهام علوم فرموده بود و انیمه امور بر وجود ایشان
 بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متفرع است چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
 نبوی بیض قطعی واضح میشود که آن جناب باین خلافتها واقف بود و سببی انشاء الله تعالی بخلاف علم
 احداث مؤلفه القلوب جفاة اعراب به تعیین فوات آنها که وضوح آن از احادیث و قرآن مجید
 باین هیچ در خیر منع است علاوه محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضی واحداث
 محتمل است پس چگونه برین مجموعه شهادت کواهی باجمعه انیمه احتمالات را نگذاشتن و
 رد بر او اهل حق کردن ایشان که منقیر و قطعی را ذکر می کنیم و باطل آن می پردازم خبر تبیین می کرد
 مقصود نیست بلکه هر دو را این سزاوارد که باین دعوی اجماع که بسبب کذب قول صدیقی و اراده ایشان

احداث این بزرگان که قرآن مجید و احادیث حیرالمری بر شاقبتان مخصوص طبعیت است
شاید شاکست دوم آنکه بنابر آنچه اول از وجوه اولیه منطوق باره طرح و لایق است که اگر بر احوال
افادات سالقه است که مقتضی و اندیشه اشاعه سوانی فایده لازم خبر است چنانکه شخصی بجا فطرت آن
گوید که تو حافظ قرانی و جوانی مقتضی گذشت که این همه منطوق پیشیت و دلالت بر آن دارد که
معتقد ببلوغت از نظر سارکنش بلکه صدقای ایمانی او نیز بوجه بصیرت گذشته و طوای کلام علی
اعلام کشیده علاوه بر گشتن بر حوضی عین قوت نیست سیاه کشتن چنین اواده منیب که بجای و زاری
از عادات او باشد و وقت ظلمی او از قطعیات سوهم آنکه قبل ازین بزبان قلم رفته کبر اصول
و تفسیر احداث حضرت محمد بن محمد لغت نفس الامر است و انشاء الله تعالی در مسلک آخر تفصیل
که فریدی بران تصور نباشد خواهی داشت که مرکز این احادیث بر خلفا طبایق نمی باید و
خیاب تحمیر صلی الله علیه و اله وسلم بر حال خلفا و قوت تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک
خلایف نفس الامر است چهارم آنکه در کتب کسبیه هم باید تفسیر نمی آید که چون نوبت به بیان
معنی مایع صوفیه رند صیغه جمع بجای آن نهاده یا بلکه لفظ مفرد مثل امروشی مثلا تعبیر بنیام
بر تعذیرت لایم موصوف معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزی را که احداث کشیده بعد
از من سرکار محلت غلامی از تخم زاین ساله قریب عوام است در معنی آن متغیر باید یعنی نباید نام
که چنان امور احداث خواهد کرد بعد از من عوام کلا اتمام بدانند که هم درین جمله اشاره
خلافت او هم انکار انصاف است که درم تحریف قرآن مجید الی غیر ذلک علی اصول انشعین
نموده باند من انشعین هم آنکه بر لغت خاندن درین یکی صیغه مفرد که در معنی بیان سکوت
نمیاید که در محال است که در محکم فصل و کلام و کلام منافی و در محال غمزه خویش فصل لغزیند و در
احمال هم احتمال کلام بر بزرگای معنی و در محال بر خلاف واقع از خود نمایند و این شان علمیم بعد بنمایه کیفیت
این امر سلین است که از این است بهار تحقیق حق بر تمامی عربی بر جوت کشیده بود ششم آنکه عبارت

اوست انصاف برسان نموده که محله انصاف است و استغناء تام تا سخی است انجمله از معنی خبریه گرفتن از
 علمای کتب فادات خواهد بود پس احتمال سابق را این چندونه توجیه بقول بالا یوضی به قائله لازم آمد
 تا تکذیب فی صدیقی سعاد الله که بوجدت از ادبی قهری غوطه شده و بنور اسلام مشرف گشته
 و بنحضر صلی الله علیه و اله و سلم بار بار در اصحاب کیا قدرش با فرو در که صدق فی ابوبکر حبیب
 کذابی الناس چه رسد قوله هرگاه اینها یافتی الی آخر التفریر اقول این تقریرات نیز مخدوش
 در محل و مورد ابحاث دقیقه فحول است بوجه بسیار لیکن بر کمال اعتبار بر بعضی از ان گفتنی
 مختصرتن آنکه محتمل است که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لاسم که بجهت قید بعدی
 که بر اصول خاصه امامیه از خود زوایا ملکه مخالف واقع است کما سبقت الیه الاشارة هر دو
 مستلزم باینست سرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و ملازم وجه دلالت میباشد
 مادامیکه تقریب دلیل نفرماید احتمال مذکور بر حالت خودست و مؤید این احتمال نیست که بعد از جمع
 و تلفیق احادیث واضح میشود که جناب غیر صلی الله علیه و اله و سلم بخلاف خلفا راشدین و آنکه اول
 ایشان ابوبکر صدیق است و بر دست او اهل ارتداد و خذلان بقول خوانند شد و در اوقات این
 گروه حق پرده دین اسلام مؤید خواهد کرد دید بومی ابهام محوم فرموده بود و انیمه امور بر وجود ایشان
 بعد انحضرت صلی الله علیه و اله و سلم منفرع است چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
 نبوی بنص قطعی واضح میشود که آن جناب برین خلفا واقف بود و سببی انشاء الله تعالی بخلاف علم
 احداث مؤلفه القلوب جفاة اعراب به تعیین فوات آنها که وضوح آن از احادیث و قرآن مجید
 باین پنج درخیز منع است علاوه محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضی احداث
 محتمل است پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهداء احد کوا می باشد انیمه احتمالات را گذشتن و
 رد بر او اهل حق که دلنی شدن که نقیر و طمیر را ذکر می کنم و باطل آن می بردارم هر چند چنانچه ذکر
 مقصود نیست بلکه هر دو بر این سالک کذب این دعوی محتمل است که موجب کذب قول صدیقی و اراده باشد

[illegible]

مؤلف یعنی مخفی نیست آه اذل لعل بر است که آنچه مخفی در سوره تحریم آورد انداز این سلام
 میشود که انجناب بجهت فداعت و نجات امر تفصیل محبتات فرمود و ایهم بسورتر است و
 و حال سابق سخت بود و پادشاه است زیرا که اقوال مفسرین فی یقین خلاف آن دلالت داد
 و بتمام عبارت خلاصه کاشانی که عبارت فارسی است گفت میگویم که روایت است
 است که سبب آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم روز باران افتست کرده بود میان و جات
 اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود باینکه گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدین پدر و دم صحبت
 رخصت فرمود و بعد از آنکه او رفت آنحضرت باریه قلبید که مادر ابراهیم بود و حقوق که باو
 اسکنه ریه بود او را تهنه نمود حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در انجا خدمت خودش
 شرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سر راسته دیدیم انجا نشست تا رسول الله را
 آید عرق از رو مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده برگشت و گفت یا رسول الله کنیز را بخانه
 من آوردی با او خلوت کردی حرمت من نکند است و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت
 فرمود که ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای منای خود
 خود حرام کردم اما سخن سرست نزد تو با نیت باید که بکسی نکوی و در آن خیانت نکنی حفصه
 قبول کرد و چون میان او و عائشه مصاحبت و صداقت بود در پس دیواری که میان خانه او و خانه
 عائشه بود آن دیوار را کوفت عائشه خبر داشت حفصه با وی گفت ای عاشره فزده
 که رسول ما بر بر خود حرام گردانیده و ما از قشور او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه عائشه این
 حکایت بریل کنایه بازگفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدا بر تو حلال ساخته
 یعنی باریه قطیه و عیاشی پسند خود از عبد الله بن ابی لهب و عبد الله بن ابی جعفر صلوات الله علیه است
 که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم باریه را بر خود حرام گردانید و در اخای آن حفصه امر فرمود
 حفصه را گفت مرا سر دیگر بست باید که از این باریه بکس نکوی و در کتمان آن کوشی و در اخای آن

ثانی و آن نیست که بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک این است شوند و پادشاهی کنند و حضرت
 این سخن خوشحال شد و شادمان گشت و این هر دو سر را با مالش گفت و هر یک ایشان این سخن را
 باید بخوابد و بگفتند ایشان آنهارا در افشای قصه ماریه عتاب کردند و در افشای قصه عتوت
 خود عتاب بر زنش کردند حق تعالی این آیت را مل ساخت و آیهی و از اینجا ظاهر شد که چنانچه
 از محرم ماریه مقصود تفسیر و تفسیر ام المومنین و چنان از امر ثانی و کبریا که ادنی بهره از اسلام داد
 میداند که چون این خلافت را اصولی المیه در حقیقت کفر معنوی و تخریب بشریت است و مصطفوی
 بود و بشارت مومنه بلکه مادر مومنین جناب سید المرسلین بغایت مستعد بلکه محال است پس معلوم شد
 که چنانچه در غزوه خندق مومنین با این نشانات عاکیه بیشتر کرده اند از ورام المومنین با مخصوص
 این اوقات بشارت داده اند پس این اخبار دلالت بر نقیض فهم مؤلف داشته باشد و سیاق و سباق
 این خبر از قسم چنانچه بقرآن میسر بود چه جا که بر او دعا و لاطاله مؤلف بکار آید یا خدا را که اگر
 که ام المومنین سلام و ایمان و پادشاهی و در نصیبت امیر المومنین و ذریه طاهره
 او علم عباد بر او داشت لیکن در نصیبت لازم می آید که نکوت مصطفوی و الله صحیح باشد چنانچه
 و در او کتب مایه بر معنی نقل کرده اند که نکوت مومنین با صبیحه صحیح نیست و نواصب و خوارج در حکم کفار
 حربی مستعد کما لا یخفی علی من طالع الافحام چه جا که آن صبیحه زود انگریزی از مملکت شیعیه حضرت
 و حضرت اشعل بن خنیز کفار و منافقین شمارند توحید و نبوت هم قائل نباشد و در قرآن مجید ارشاد
 نند وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَشْرَکَ الَّذِیْنَ یُحِبُّونَ دَیْنَهُمْ وَکَیْدَهُمْ مؤمنان! پیروی نکنید از مشرکان که دوست دارند دین خود را و فریبکاری
 آنحضرت اسلام است چگونه بزلفاق محول تواند شد خصوصاً و فیکه تعلیل قرآنی را در معقلم ضم
 نایم چنانچه برای تفسیر و تفسیر نیست مع ذلک بشارت غزوه خندق طبعان و برقی اسلام در
 خلافت خلفا نص قطعی بر خلافت خلفای راشدین است و احمد مد علی ذلک سقتم حدیثی که در آن
 حضرت امیر الصبر و خاموشی با مور ساخته اند الفاضل صیت ظاهر اجابت مؤلف نظر بدین

میکند که چون بصیر ارشاد فرمود خلافت خلفا از قسم مصیبت و بلا خواهد بود زیرا که بضرر بدین مصیبت
 نمیتوان شد و هنوز حضرت موافق غافل از آنست که خبر این خبر بر مصیبت میباشد بطاعت و حیانت
 انضیا و اطاعت هم اطلاق میباشد پس میتوان گفت که حکم مصیبت در بعضی از وجه کاشتر تا انصاف
 مدعا محقق خواهد بود بل هر دل علی المقصود از اینجا و عام رساله حدیث شریف را با واده فوجی و آیه علی
 عرق شوق و غالب هر گاه موافق آنست که عبارت حدیث مصیبت برائی مدعی من کافی
 و دانی نیست لفظش را ذکر نموده هشتم آنکه لفظ اینها و لفظ او اهل و لفظ فقرات بصیر
 جمیع با و از بلند امی بن نمی رسد که آنچه قبل ازین خاتمه و حدیث المحقق و حق البکر صدیق
 زمانه او آمده و آن برخلاف آنست و آنها دلالت دارد بر موصوفات است این خاتمه سلام از جمیع
 و اقرار است که بن گویم که هر گاه انصاف حدیث از اخبار مطعومی است و دلالت بر بعضی میکند که حدیث
 از حال قوم خبر میدهند و میدانست که اصحاب من علی مرتضی خلیفه با فضل نخواهند کرد و این امکان
 است هرگز باز از الله عزوجل زوال نخواهد پذیرفت پس معلوم شد که هرگز آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم روز غدیر با قبل و تا بعد آن علی مرتضی را خلیفه خویش نگذاشته و کما هو فی الواقع که مذکور بود
 الفصل فی نقل الضیاء و عمر زوال است که میباید آنها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
 و ان که تفعل فمما یکتب لک یا فعد بک عذابا الیما و مخصوص بن امر از سفر باقی
 است و الا لازم آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وصف گناه میدانست که مجاهده با انقدر
 البر و حق هرگز صحیح نیست چنانکه گذشت جدال را اختیار ساخته و خلاف مصالح و حق عباد الله
 صحابه را زمین که محل شفقت و عطوفت بودند بعمل آورده که باین سبب و بن ایان گشته و آنرا که
 این قبل از آنکه در مدینه متعصبان لعین بود و کما ان بعضی علی من در سقیما ان القوم سبوا الضیفه السکینه
 الحسری حکم آنکه از لفظ لا از کم فاعلین لفظ تا میرسد و آن در یافت که اهل عمل و عقیده را در میان
 تمام است آنچه در خیالات امامیه مذکور شده که امامت مثل نبوت است از جانب حق تعالی و الهی از

علماء و سادات آن مدخل نیست و موبدایم یعنی سبک آنکه چون مردم بجا بیت نزد امیر المومنین شدند
و خواستند که دست حق پرست خود را دراز فرمایند و اینهمه را شرف نماید فرمود اگر مباحترین دین
و اهل بدست جمع شوند آنوقت خلیفه میخوانم شد چنانچه از خط انعامت نامه مثل سنج البلاغه و شرح
آن موبدایم شود و این هم در آن مردی است که حضرت امیر خطاب اصحاب گفت که یکبار الهی بر یک
خلافت مرئوسانیدید و با من جیت کردید و حال آنکه خلافت و ولایت زینهارند ششم و اینهمه کلمات
طبیات بر خلاف معتقداث مایه لالت دارو کاتو لعلمون و لایتمکلفون فاضل جالبی در عماد
الاسلام که جامع نفوس علمای قوم است در تادیل این قسم احادیث مرآتوی در مقابل حضرت
امام راجه هیچ و تاب که خورده و چه تسویات فرخنده و تاویلات سنجیده که بر زبان نیامده و از
عناد قوم صحیح دریافت میشود که هیچ حدیثی را بر جانش نگذاشته اند و همه انجیالات و اوامر خویش را
ساخته اند و باله نه و هم آنکه حال با وجه اخفای امر خلافت در قلوب مخالفین هم در آمده باشد
که چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام نظر شفقت بر یوسف علیه السلام فرمود یا نبی که انقضی

رَوَاكَ عَنْكَ اخوتك فكيف ذلك كيد الشيطان لا تشكروا على ما بين
و از افشای آن منع نمود همچنین جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این اشارت عالیات او را
حضورش چنین مباحث میساخت تا موجب حسد نشود و منافس پیش نیاید باز و هم آنکه از قبیل
مذکوره فی الصدر بعد ازین و وجه مسطوره نیچو توان بود فایده مضیق ما قال الله تعالی کما
اعجاز الخلق خاویه فصل تریه من بایقیه و وارو هم آنکه مختل است که حدیث طاعت
باشد و حدیث تجارتاخر چنانچه حدیث بجا الانوار تر تا بر آن لالت دارد و قدرت من قبل مطالع
روایات صحیحیه اهل حق نیز موبدایم عیانت کالانحنی علی التجرین مختل است که عدم درایت حدیث
موطا محمول بر سنی حقیقی بود پس قناعت عدم ادراک روح نبوی از کمال لازم سنی آید سیر و هم
آنکه در عموماً تلازم درین هر دو امر که چون عدم درایت حدیث محض محمول بر سنی حقیقی

منیت در حدیث احد هم منیت موقوف بر آن است که مؤلف در سال که منصب هدایت را در پیش
 بر مقدم اول تا خوانی پایان کند و هنوز او در بیابان حیرت کمال انجمنی پیش روی می گوید و این
 فاسد بفاسد خواهد بود چهارم و هم آنکه آن معنی مجاز در این دو حدیث چیست اگر همین است
 که نوشته گمان حدیث انجمن سلطنت است آنجا از تفصیل محدثات نیامد پس همان آتش
 و کاسه زیر که عدم درایت و عدم ادراک روح بود بعد از قراق از حد لازم آمد و حال آنکه
 مقدس متوجه بطلان تفصیل است استغفار است در وقت که نام حقائق بهم باقی نماند خواهد بود و اگر
 این پنج بار و اعلام الهی تعلق داشت پس چنانچه مصالح الهی مقتضی علم تفصیلی است
 محتمل که علم قطعی اجالی هم مقتضای مصلحت نباشد یا نزد هم آنکه آنچه شارح در قافیه و
 استیفاء نقل نموده مؤید فهم صحیح است زیرا که مقصود از غلبه آنست که مجموعه شهداء را
 روبرو سرور کائنات از جهان فداخت بجام بقا کشیدند فضل انداز مجموع کسانی که حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم استند و در این فضیلت آنکه بعضی از این اصحاب تعلق دنیا دست و پا
 مجرور اولی از ثانیه فی الجمله فضل با و خصوص بنی بریل یقین قوی می بود که شارع از اینان
 میفرمود و تفصیل آن لب سیکند و یا فضیلت و فضولیت با اعتبار هر فردی بود با جمیع ائمه
 صاحب مقام لازم نمی آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برین جزم و یقین خبر از غیب بود
 اینقدر ثابت میشود که آنچه حضرت فرمود اگر چه بریل احتمال بود بر طبق واقع برآمدن مقصود غیر
 ثابت و ثابت غیر مقصودشان و هم آنکه در کلماتی الصافی ابو عمر که خلافت صدیقی را مبداء
 خلافت باشد میداند و نظر با حدیث مستفیضه و یقین کثرت من قبل شارح نورانیت و ضابطه اعتقاد
 سیکند کابل علیه تصانیل تمهید و الاستیعاب غیر تا تعیین انصافیت مقدم آنکه در حدیث
 حلقه اش درین بدلت فطیحه احوال و یقین می رسد سلام و برین مخرب کفر و کافران با این ائمه
 شوند قبل ازین آیات و مادیث برین معانی شتازد آنکه تا کلینی در تفسیر طبری و تفسیر طبری

شریف زمام صادق علیه السلام بذیل برنج سبزان الذی اسری بعبدیه لیکلا آورده و با
مجلسه و زالیفات خود مثل شرح اربعین و غیر آن نقش نموده الفاظ حدیثیست ثم انانی الخازن
یقلنا و اننا فی لبن و اننا فی ماء و اننا فی حجر فسمعت قائلا ارأی احدث الماء غرق و
غرق منه و ان احدث الحجر غرق غرق منه و ان احدث اللبن هادی و هدت
امته قال فاحذت اللبن و شرب منه فقال لی جبریل هدیت و هدت امته
ثم قال لی ما ذرا بیت فی مسیرک قلت نادانی مناد عن عینی فقال لا و اجبت
قلت لا و لم التفت الیه فقال ذاک دعا علی لیهود فلو اجبت لتهودت امته
من بعدک ثم قال لی ما ذرا بیت قلت نادانی مناد عن نسیائی فقال لا و اجبت
قلت لا و لم التفت الیه فقال ذاک دعا النصار و لو اجبت لکنصرت امته
من بعدک ثم قال لی ما ذرا استقبلاک قلت لیت امره کاشفک عن ذرا عینها
علیها من کل رینه الدنیا فقالت یا محمد انظر الی حی اکلک فقال لا اکلها
قلت لم اکلها و لم التفت الیها فقال تلک الدنیا و لو کملها لاحذات
امته الدنیا علی الاخره من بعدک انتهت الروایة بلفظ منی جلیب ما خدا
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و قصه شب حراج میفرماید که خازن خست سه قدح نرود من بخاور و در شیر
و دروم آب و دروم خمر بود ناگاه شنیدم که اگر آب خواهد نوشید غرق خواهد شد و آب نیز و در شیر
همه بی بهره شوند و در شیر هم شهت گردند پس من شیر نوشیدم باز جبریل گفت از عجا زوگار و شیر
چه دید گفتم شخصی از رستند که جبریل گفت جواب داده بود گفتم نه جواب دوم و اتفاقا کردم
گفتم خوش شد و الا امت بیوم می شد بعد وفات تو باز گفتم دیگر چه دید گفتم آوازی از جلیب گفت
جواب داد گفتم هرگز جواب ندادم بلکه انفات هم نکردم گفت اگر جوابی نیست تو در بنیاری
اختیار میکرد پس ز تو باز گفت که چه پیش از گفتم زنی هر رفت کرده و گفتم ای محمد نظری

بن سخن تا سخن تو گویم نه گاهی بسوی او کردم و نه التفاتی با او نمودم جبرئیل گفت از زن دنیا بود و خوشه که التفاتی نکردی الا است تو بعد از وفات تو دنیا را بر آخرت اختیار میکردی و نه میخواستی
چون مؤلف لفظ بعد از اد اتصال حقیقت میداند و در انفصال مجاز نیگوید و صیغره الی المجاز
مادامیکه غرض از حقیقت بر آید و امنیت پس ثابت شد که بعد از سرور صلی الله علیه و آله و سلم
صحابه کبار دنیا را بر آخرت ترجیح نداده اند و هرگز خلافت ایشان بر ما دنیا نبود و بقول مؤلف احد
ایشان در عصب خلافت اختیار اوست و سلطنت منحصر بود و اینهمه عین اختیار دنیا بر آخرت
پس اگر صحابه کبار عصب خلافت کرده باشند که بسوچ الامین بلکه جناب سید الانبیین بلکه حضرت
رب العالمین صلی الله علیه و آله لازم می آید و الا لام بطل فاما لزوم شده و در صورت بعدیت منفصله آنچه
علی الاطلاق قطع نظر از آنکه مخالف مسلک مؤلف اسوة المحققین است لازم می آید که در وقت
نبی امیه با مخصوص نیز پیشقی نیز اختیار دنیا بر آخرت وقوع نیافته باشد و هو خلافت با تقرر
عند الفریقین کما لا یخفی باجماع این بزرگان از اصحاب نیایمال کردن که حضرات امامیه است خصوصاً
منصب حضرت مؤلف که با تکرار قرآن حدیث کارش از اعتقاد هم در گذشته و هر یکی از سخنان
او در مخالفت واقع را مذکور دیگری بود چنانچه شاعری نظم کرده نظم ای دہانت زلب لب دہان
شیرین تر خند شیرین سخن گفتن از آن شیرین تر و بنابر ضرورت یکجا بجا و اسطفا و اجاث این سالہ
بوضوح انجاسیدہ بجای گفت می پردازم و الا بر قول شیخ مصلح الدین سیدی شیرازی عمل میکردم
شعر آن کس که بقرآن خبر زواری ؛ این است جوابش که جوابش نهی احمد هم آنکه بعد از مطالعه
این همه احادیث و دلائل قطعیہ بر خلافت خلفا راشدین و کمال تقوی و زہد ایشان با یقین
این احتمالات در شان ملازمین و وارثین سید النبیین از نوع بخاراتی است که جوهر دماغ مؤلف
فاسد کرده بی میتوان گفت که با عجز جناب نبوی از زبان حضرت صدیق سوال نکرد که لصبیہ تکلم
مع الغیر کہ اشکاف از حال مجموعہ صحابه بود کہ مؤلفہ القلوب و جفاہ اعراب نیز عموم و عموم و شول داشت

بر آید تا هم جواب نبوی مطالعت لبوال پذیرد و هم اخبار مستقبل از حال محدثین یعنی ملک بن
نویزه و آضراب از نو سلمان صورت گیرد تا همه مد علی ذلک و بر تقدیر صد و صیغه متکلم و حدود
صیغه مخاطب احد هر چند می گفتیم که این مجاوره مثل دعا بعضی از ائمه اهل بیت است که با خصوص
در مرتبه عصیان فطلم شمرده اند و صدیق اکبر در انساب اسلام و جهاد فقط بذات خود مدعی خصوصیت
نیت بلکه معنی کلامش همین است که گواهی بر حسن خاندن دیگران هم ارشاد شود که اسلمو او جاهد و کاما
و جاهد نهند را احد حضرات امامیه کوش برین تقریر نمی نهاده و داد و مضحکه و سخریه میدادند تا آنکه فقیر
بچیز در نیوقت نبار شد ضرورت بر وصایا امامه غلام علیه السلام که بر حکمت ارشاد فرموده و در
پانزده ورق بجلد اول بجا تمام کشته دست میزدم زیرا که از مطالعه آن بهتقاد امامیه دریا میشود که
با وصف خطاب بصیغه واحد و عدم حضور دیگر فی مابین خصوصیت مقتدا می تشیعین بخوبی متکلم نبود
عبارت حدیث **اَبَا هَاشِمٍ كَيْفَ تَدَّكَ اَعِنْدَ اللَّهِ عَمَلُكَ وَاَنْتَ شَغَلْتَ عَقْلَكَ عَنْ اَمْرِكَ** ملک
وَاَطَعْتَ هَوَاكَ عَلَى غَلْبَةِ عَقْلِكَ تو این شام شخصی است که بحکم ابو عمر و کشتی بر جمیع اصحاب
صادق در فصل بزرگی فائق بود و صریح از عبارت وصیت معلوم میشود که باشد کاملی مقبولیت
اعمال او نزد ایزد سبحانه مستبعد بود و علت آنکه نامبرده پیرو خواش نفس شیطان میکرد و هو اس
بر جوهر عقل نورانی غالب افتاده بود و حال آنکه علمای امامیه ویرایش حضرت شیطان الطاق کجا
سبق اعترافهم بهذا اللقب المبارک بی نظیر میدادند و میگویند که در اشال این کلمات حضرات
خصوصیت مخاطب مخطوط و مرعی نمی با نوز و هم آنکه آنچه مؤلف در باب تقدم حدیث موطا
تقریر احتمال نموده هرگز از جوابش بر طرف نمیکرد و چه متوهم را میرسد که بگوید که بر تقدیر تا خورشید
صحیح بخاری و عدم انکشاف حال مصداق حدیث الحوض لازم می آید که تفسیر قل از علم نفس
و متوکل عملاً و نقلاً و این از هم برزعم مؤلف است که حدیث موطا را تفسیر حدیث بخاری قرار
و بنیاد استلال و قطعیت غصب خلافت و صدور احداث بران نهاده و بر ظاهر است که مفسر

بودن ثانی و مجمل بودن اول بر اعتبار معتبر و فرض فارض موقوف نسبت برین خردند کتاب
 مستحکم خصوصاً هرگاه که دلیل فرعی محاطی در محققاً برآ خردند مطایم کرده که می باشد
 انشاء الله تعالی ضمیمه تقریر مذکور گردانید شود زیرا که در نصیحت ناقص صحیح لازم می آید
 تناقض دیگر که بکلی خط تقریرات حضرت مولف در مقام تطبیق می یونند و انشاء الله تعالی در محقق
 رساله جایگزین است باضدیل قوی بر آن قطعی بر عم خویش بر آن خردند مطایم و تقدم صحیح بخار
 خواهد فرمودند که خواهد شد فاسطرا انظاراً لیسر اولاً انضرب اصطراباً لیسراً
 انکه استدلال با احتمالات او نام دست انداختن زینبید بدلی بدلیست ثابت کند که تصغیر
 برای اشفاق و فریاد عطف و ذلت جماعت قبل ازین بوجه سده در یافتی که انچه مولف
 عبارات شارحین کتاب تطایب صحیح بخاری قبل و قال کرده ان تخيلات فاسد بود پس نه هرگاه
 فرمودند که صدیق و فارق صدر کفر معنوی خوانند شاید اینهم لطیف و انجا می دانند که مورد عطف
 و مهربانیت از محبت محترم خواهند رفت آری فرق نیست که نکته عطف
 از تصغیر و وصف احتمال دیگر معاشرت الصدور خیر خفاست بخلاف نیست حال گفته مذکور از
 حدیث مطایب بستم و بکمال آنکه ان فارق و تقدم تاخر بعد ضمیمه تقریرات سخت بمعنی افانک
 قد عرفت ان فی هذا التکلم والتاخر فظاهر لا مکاره الا قول واستعمال التکلم
 علی ههنا فها هو جواز حمل عدم الدایه علی المعنی الحقیقه فی تصویر الدانیه
 اعنی تقدم حدیث مطایب علی حدیث بخاری وعدم جوازیه فی انعکاس لا سبغاله
 جمال النبی صلی الله علیه وسلم و کذباً حاشاه عن ذلک لعلیه بان الصدور و استلزامه
 یصدق منهم الکفر المعنوی و غرض خلافت الوصی و بداحل و التکمال
 الاخری فالقول بانه لا فرق بينهما وان کلاهما محتمل ههنا مما استحصله
 است و دوم انکه حال وقت مسامت این لطیفه تازه از فضول سابقه بوجه بی انداز

معلوم توان کرد و الا عادة بلا فائدة از این مقام نیز واضح میشود که مختار مؤلف بهرست که خلفا
 توحید و نبوت و معاد بنود و احداث ایشان منحصر در ابعاد انحضرت است طرفه تر آنکه با این همه
 تصریحات بخرن صدیق بر نفس نفیس حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم دندان سفید میخائیم
 و سرخ و زرد میشود و حال آنکه در الوقت که اتفاق هجرت افتاد بالا جماع از امام است مرتضو خبر
 و اثری میسران و این عصیبت و عناد را نهایی نیست من بعد گذارش است که انهمه تحریر و تقریر
 مؤلف ال است بر آنکه ابو بکر صدیق در محدثین سجدت موطا داخل است و حال آنکه بسیار
 از احتمالات بلکه اکثری از ادله و بر این بر عا در سابق مرتب شده که مراد از ضمیر غائب با خود
 و مانند آن همان لفظ اقلوب و حفاة اعراب اند معاذ الله که حواریین سید المرسلین مراد باشند
 نسبت و سوم آنکه جمعی از ضعفاء مسلمین که انحراف از اتباع شریعت کردند و خستراع
 بدعت در دین نمودند و در کتب سیر و کلام همه را تفصیل تمام یاد کرده اند عجب که در این مؤلف
 باینجه دعای مزید انصاف با آنها نمیرسد و بلازمین و احضن خواص اصحاب که انصاف و انصاف
 بعد الهدی در شان آنهاست متبادر میشود و بل هذا الا اخر و ج عن الانصاف و الولوجی
 من بعد میگردد که اگر سماع و ناظر بر طبق فرض مؤلف متصف بانصاف خواهند بود و تعیین کنند
 که جناب مخبر صادق بلکه اصدق اصدا و حقین از اجرای خلافت را شده و غرضه خندق و مانند آن
 خبر داده و درین بر دو حدیث اشعار بر حال حفاة اعراب نموده ولیکن چوب جاه و طمع ریاست
 و مرجع خلایق بلکه سیران را از الخلافة بکنو و خل جهات ملی و ملی انچه و در که غایت قصود آن
 بدون اختیار شیخ طاهر امکان نیست عثمان تا آنکه دست مؤلف رپوده و بنا بر علی ذلک خبر
 استدعای مصارعت نماید و خیال تحصیل ثواب بر روایت کلینی و امثالش در مصارعت دارد
 لیکن فقیر بقلی حضرت فاروق اعظم این مصارعت را با جناب مؤلف بجهت انچه صلیت صاحبین
 حق شیعه گفته اند و قد ذکر فی النصیحة المومنین فضیلة الشیاطین و حجب روتنگ می نپازد قال

الفاضل لمبتهر حکیم براه المدد تعالی الی الصراط المستقیم و اگر بین
 هم فائد نو بین کدام بتلای عامی تعصب بر کوه حق منی نبرد و از بحث و جدال بے فکر شود
 نمشد هنوز این کینه بر بگردد و برای مبارزه شش کینه نوز در کنش دارد که بسیاری هزاره و را می بهم
 میدوزد آن انکه روی فی الصحیح البخاری فی باب غزوہ الخندق یدعی علیہ علی بن ابی طالب
 عن ابيه الذین هما یقنان علی ما فی فیض البخاری قال لقیته الذیاء برعنا رب فقلت طوبی
 لک صحبت رسول الله و باقیته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی اویا ابن اخی لک لا
 تدعی ما احداثا بعدة اکنون نکه تامل بیاید غلط گفتیم اصلا تا ملی در کار نیست بلکه از اجلا می
 بدیهی است که این صحابی حسان اعتراف وقوع مضمون لاندی ما احد ثوابه که لاوری متحد ثون
 بعدی نموده اکنون کجا مانده گمان آنکه حدیث اول در حق جفاة عرب و شان اصحاب نسبت
 پس از رفع است که جافت شبهه آنکه در حدیث ثانی جناب خاتم النبیین با حمال می مخاطبت با
 صدیق کبر فرموده بودند و نهایت بذل جهد در تأویل این حدیث است که شیخ نور الحق بن شیخ
 عبد الحق محدث دہلوی در ترجمه صحیح مزبور تصدی آن شده است حیث قال گفته است این
 سخن را از راه تواضع و شکست نفس اشاره کرده است به فتنه ما یکده واقع شده بعد خلافت
 عمر بن الخطاب نکه از احادیث سابقه معلوم شد که فتنه مسدود و بود و بعد از انتهی و سخافت این
 توجیه بخوانست که عاجت تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت مخالف از رگد زنی همکار
 و نظر غائبان مجمل عجز و اینها بیدار صدع با حق فاستحواله و انصفوا و آن انیکه سلمنا که انسان از
 راه تواضع و شکست نفس البته نسبت را کما مطلق معنی خود میکند که من گنهارم و گناه ما از من
 صادر شده است این مقوله اگر خلاف واقع هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب
 و غالباً بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناس من حیث الواقع گفتن صحیح باشد لیکن این
 نمی باشد که که ام گناه مخصوص خود واقعی منسوب و ساز و مثل بگوید که من از شما شریم یا قمار

بسیارم الی غیر ذلک پس بن صحابی چگونه ای مثل اهداث را که در حقیقت لبان شرح بر غیر و
 تبدیل در دین که ملزوم کفر معنویت اطلاق بر می آید و بن خود نسبت میداد و بضر محال
 اگر از راه انضمام نفس اشخاص جایز باشد باری بصیغه مکلم مع القیر و گر صحابه جبراد چنین
 کثیرتر یک یک و این طرفه شکست است که صحاب سول با خود در انکساب چنین گناه عظیم شریک
 گرداند تخصیص که مخاطب خطاب بذات آنکس کرده بود که طوبی لک و صحبت و بایعت اگر یک گفت طوبی
 لکم و صحبت و بایعت تا هم جایی تا و بیل بود باقی مانده اشاره به فتنه نامی بعد عمر آن فتنه با و قسم اندکی
 ظلمها نیکه نبی امیه یعنی محال عثمانی بر مسلمانان کردند و قتل عثمان و حال آنکه در فتنه طبرستان
 یا ناصب آنها و کرمی داخل نبود و در محرکه دوم بجایه بر ابن عازب شریک قتل عثمان نبود پس نیست احدی
 بسوی خودش معنی ندارد خصوصاً در جواب کلمات صحیح مخصوص آنش که مکلم با و گفته بود و نیز اگر فتنه قتل
 عثمان مراد بود آنک لا تدری چه معنی داشت که بود که بر فتنه قتل عثمان مخفی بود و علاوه بصیغه مکلم مع
 الغیر اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل با خاتام باشد صفت جامع باشد و را می شریک
 در آن فعل و اینجا بقرینه قول قائل صحبت و بایعت البته غیر مکلم هم از صیغه مکلم مع الغیر اصحاب بود
 مراد اند لا ریب فیه و نیز واجب است که در آن فعل مکلم هم شریک است و داشته باشد و علم ازین جهت
 مراد بر ابن عازب نیست بلکه امر خلافت چه جمیع صحابه بعضی بطوع و بعضی بکراهت شریک اعدا شده بود
 حتی آن اشخاص که علی بن ابی طالب خلیفه مابصل میکردند آنها هم بایعت خلفای مکرر کردند و چه
 ظاهر شریک اعدا شدند و مخافت آنها ازین مرجا بود که خدا می کریم بسبب جمیع اجتماع عدو کلا
 برای جهاد و احد از آنها را و اعانت امیر علیه السلام و شرکت احدی من حیث الظاهر محذور دارد
 و از اعتراف بر ابن عازب معلوم میشود که او هم از جمله عارضین بحق اهل بیت نبوت بود پس جواز
 قائل که او را مع الجملاتی کرده بود که خبر عاقبت از آن استقامت میشود بیان کرد که ازین اعدا شده
 اصحاب کردند و من هم شریک آنهایم آنچه تو یقین خبر عاقبت دار ندانم و سرسری

مشکوک الغیر واضح شد و منوطا ما و نیز وجهانک ملا تدری هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و چه
 او سرگزید است که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و خلافت حق و صلی هم انبیین بود و لهذا
 گفت که توفیدانی که مایلین چه کردیم و آنچه وجه ضرورتی احداث معارضه ائمه ائمه ائمه ائمه
 بر تبه من الزام بذیل بیان حدیث اولین گذشت اینجا بطریق اولی ثابت است چه روت قبل
 را که چندین عرصه گذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت قریب سب و دو سال واقع شده پس
 حقیقی بعدیت بدو را اگر فتن خلافت اینجا هم صادق نمی آید و چون با عمار ابلست نبوت بغداد
 و الله متم نوره حق بر زبان مخالفین جاری میشود همین مومنی فراسحق بعد کلام منقول سگوید و در بعض
 حواشی بخاری گفته اند که برابرین عازب از بهرمان علی بن ابی طالب بود مقصود او سنا و احداث
 مخالفان علی بن ابی طالب است و تصریح کرده از ترس احتیاط و سلوک کرده مسلک کنایه که این
 من تصریح است انتهی و الله الحمد علی تمام الدست چه یا علی بن ابی طالب علیه السلام خبر در اثر
 احدی را مخالفی نبود و احداث درین امر بدون اینکه خلافت حق خباب و ولایت آب بود و
 احداث منتفی عکس کردند صادق نخواهد آمد و متوهم مباد که کسی اجمال آن باشد که تفسیر مخالفان معاویه
 و تبعاش تواند که چه اول این احداث بعد الرسول واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت قطع نظر
 ازین هم قائل روح برابرین عازب صحبت رسول مع بیعة الرضوان کرده بود و او را انتهیت گفته اند
 اگر عیاد با بعد برابرین عازب مجنون یا سقیه بود البته احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا
 حال تو که بشرف صحبت رسول رسید و بیعة رضوان کردی بگوید ای برادر زاده توفیدانی که
 معاصی غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المؤمنین بعد الرسول کرد و الا فلان عایش اینکه اگر
 قائل میگفت که طوبی لاصحاب رسول و اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که ملا تدری
 با احداثا بعد احتمال داشت که در معاویه را میگرفت فله کفتم تا که مکمل را بنوع با ممول در فعل
 نباشد این جمله نمیتواند گفت علاوه قید بیعت رضوان ابایی صریح دارد که از احداث معاویه

توان گفت چه در صورت تفسیر کلام قائل و جواب برابرین عاقلین احداث متصف
بصحب رسول و باعیت تحت الشجره خوانند بود و حال آنکه لما نرا نجا و بظایر هم مشترک و فضلا
بقیه رضوان چنانچه نوی نور الحق لمجا شده بعد عبارتیکه نقل است بعض حواشی التجاری ما زو نقل
شده می گوید پوشیده ماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیت رضوان جمعی داخل
مخالفان امیر المومنین علی علیه السلام باشند و بالفعل معلوم نیست که کہا بودند یارب برگزینت
بصحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت درین معنی چنانکه مذات می لمفظه التوجیه او بن سحر
العنکبوت و احمری بحال من یذعن انه لا یؤخذ بالخصر بل یظن انه لا یموت و با این همه جمع
که نبات و ناخت بعض عرض رسید این کلمه باز هم اعا و کجا جواب سابق بکنم و میگویم که اینهمه
تحقیق حاصل است کسی لله ولا رسول النصف کند و عجز سازد که مفاد این هر سه حدیث است
الا در کما احد ثوابه ک ولا ادری ما متحد ثون بعدی خطا بالابی بکر و اعتراض برابرین عاقل
بقولش لا ادری ما احد ثوابه چیست و فقط همین احادیث بهیئت اجماعی بگو بهتر از هزار
دلیل نیست و المنته لجرى الحق علی لسانهم که ازین عبارت مولوی صریح ثابت شده که همراهان
بنها بطالب صلوات الله علیه نسبت احداث لمخالفان جناب امامت انتساب بیکدیگر
پس بجا یاره رد و افض که راه اسلاف خود میر و ند معذ و راند و نیز بوضوح پیوست که نسبت
رضوان و امثال آن بدون حسن اعمال الی آخر العرفه نماید و انتهی کلام الخالف اقول
و استعین بالرفوف الرحیم درین اوزاق نیز بحث و نظریست بوجه بسیار
نظر باختصار بر بعضی از ان الکفایتیم چنانکه در سایر این سالک طمع نظریست بحث اول آنکه
عنقریب بدلائل ساطع و برابرین قاطع واضح شد و درین نزدیکی بختبرین و جود روشن می شود
که مبتلای حامی تعصب به ادکیت و معنی خط خط و تدلیس بیست و از بحث و جدال
بی سرو پا که دست نمی کشد و تیرهای حکم و زخار اشکاف که در کیش خود دارد که کجا هرزه دریا

و از چنان بیدوز و بلکه تشنه‌ی خمرین که یکسره سوز و محبت و دهم آنکه سمول
 مؤلف ساله چنانکه دانی بران قرار یافته که در صورت و همیه خویش نشانهای نماند که او را از
 بدیهیات و لیهیم و هول و تهور و امید بدین حدیث چون لفظ احداث منحل گشته فهمیده است
 که این معنای حدیث که در حدیث محض علمی حقا اعراب احتمال یافته و لاسلم که هر جا که لفظ
 احداث استعمال باید مراد از ان همان کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر دین معبر از سنت چه
 در اسبقین صوره ظهور یافته و بر تو بروز یافته که این لفظ را بسیار از بزرگان دین در حق خویش
 بلکه انبیاء سابقین آورده اند هر چند اقسام احداث در سابق گذشته لیکن بر تفسیر مؤلف باز فکر
 بعضی و اعاده بعضی دیگر مناسب بنیم نخستین حدیث حضرت امیر است و قد مر من قبل و تازه است
 که در کتاب طبایر الاله انما عن خلافة اخلف مروست عن المسیب بن عمیر عن ابیہ
 قال قام علی فقال خیر هذه الامم بعد نبیها الوبکی و عمر وانا قد احداثا بعدهم
 لانه ما انما یفرض الله فیها ما یشاء و از انجمله حدیث امام صادق است که طینی در کافی ثبت کرده
 و در اسبقی گذشته انفاطش نیست عن ابن یعفور قال سمعت باعبدا الله علیه السلام
 یقول وهو لا یفعل فی السماء رب تکلم فی انفسی طرفه عین ابدا و الاقل من ذلك
 مما کان یاسرع من ان اتحد الدمع من جوانب الحیثیه ثم اقبل علی فقال ان ابن
 ابی یعفور بن یونس بن مثنی و کله الله تعالی انفسیه اقل من طرفه عین فاحداث
 ذلك قلت فبلغ به کفر اصلح الله تعالی فقال لا و کذا المؤمن علی ذلك الحال کما
 مذهب کما و از تعلیقات ترجمه مجار و دیگر کتب سنده قوم دریافت میشود که لفظ احداث و ترک او
 استعمال یافته و الا سباید که حضرت مؤلف معاذ الله کفر معنوی حضرت یونس علیه السلام
 اعتقاد داشته باشد بحث سوم آنکه نخبه مؤلف بگوید که اکنون کجا مانده است بر مقام خود
 و عین صدق سزاوشت بر آنکه بعد از طی این مراحل گمان دود حدیث محض در حق جنات

اعراب باقی نمی ماند بلکه مهمل بقیه میشود چه بر این عارض هرگز بر اصول الحق مورد بحث بود
 نتواند شد و این امر بر اهل حدیث بظاهرست زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایات معتبره
 است که فرمود بدو رخ نخواهد رفت احدی را ایشان که زبرد رخ خرابیت کردند چنانکه گشت
 و دیگر مناقب نیز در روایات معتبره منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 جنتی است محال آنکه ملکه عذاب بر او مسلط شوند و او را برائی عذاب و عقوبت صحت و دوزخ
 برند و اگر در معنی حدیث مذکور شرط صدور اعمال صالحه مثلاً افزوده شود پس بر مقبولین
 انسانی بامیه نیز این حدیث علی لا ینطق بنبی نباشد و حال آنکه تتبع کتب ایشان مثل
 فهرست شیخ و خلاصه و تلخیص تذکره و منهج المقال میداند که آخر علایم رجال بامیه مثل این
 بزرگان در مناقب مقبولین خویش و توثیق و تعدیل اینها این مور که فلانی در سببه الرضوان
 حاضر بوده و فلان در جنگ بدر و فلان را حدیثی شده الی غیر ذلک مطلقاً می رند و قید اضافت میکنند
 و نه حسنیت او را تتبع می نمایند و حال آنکه مقبولین ایشان برایت ابو سعید که فرات بن ابی اسیر
 در تفسیر آورده از صدق سدا و بلکه تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر غیر نیار اما چه
 مذمتند تا با اعمال صالحه دیگر چه رسد به خصی و ابی آنکه هر گاه آید که می یابند الذین آمنوا و اتقوا الله
 و کونوا مع الصادقین زوال جلال یافت حضرت بیاران خویش خطاب فرمود گفت استید که این
 در حق کیست حضرات الناس نمودند که بخندان که یابائی الهی را علم نیست مگر او بد جان گفت که جمیع اصحاب
 تو باین صفت تصف اند و ایان تصدیق تو نموده اند حضرت تکریم نمود و آیت را بذات مرصوفی
 فرمود و وجه لالت این است و آنچه گفته ام از قسم بدسیات و لیه است علما و رجال بر این عارض است
 رجال اهل سنت خود معلوم است که خیلی متورع و متقی بوده و خوف و خشیت الهی بر او است مثلاً
 اگر نظر تو اضع و مضمر نفس امارات را بنحو و نسبت داده باشد عجب نیست آنف گذشت که خود خطاب
 امیر با آنکه در خلافت خود بر راه صواب رفت میفرمود و احداثا و تحسیر معنی بود که ازین

فتنه بانوبت بهما د کفره و شکر کن رسید و مخلصین مقلدین خود را بصیغه شکام مع العین تر شیک
 احداث میگردد و معاذ الله که دامن سرکش بلوث احداث مؤلف یعنی تبدیل و تغییر شرح و کفر
 معنوی بلوث باشد و از اینجا است که در حق عارفین واصلین نظم کرده اند شعر عبادت را برقع نیل
 زدن شتی اعمال لوح و قلم دشتن پس بر عیان است که از خرم فیض صحبتها رضوی کرم الله
 وجهه خموشه بار داشته اگر نسبت احداث بخود نماید بلکه و روزبان باز دل بخواهد بود بحث
 چهارم آنکه انساب صبی کنایه مخصوص لطرف خود موقوف بر اختصاص قرآن و تفسیر
 اوقات است مثلاً اگر فایزین احباب سخن اندان سرود که فلانی خیلی متقی و پرهیزگار است پس
 می گوید استغفر الله من سخت کنه کارم و شهادت است. تفرع و تقوی برین سطح دارند الی غیره
 من عبارات و هرگاه سخن و تعریف عبادات و افعال حسنه جاری میشود که زید کمال عفت دارد
 و راه احسان گامی یعنی می سپارد و پای ثبات در معارف شمعان فشرده و در جهاد کفره قصبات
 سبق از مثال او ان خود برده میگوید که من با انواع فقر و محاسنی مبتلا می باشم و در
 نزدی مثل منی که کیاب و نادار الوجود می شمارند بلکه به روش عتقا میدانند و چون کلام و دستها و علوم
 و فضیلت و تبحر میکنند میگوید که من جاهل مطلق و حرف ناشناسم بلکه کنده نا تراشم الی غیر ذلک
 آنچه حضرت مؤلف گفته که این نمی باشد که کنایه مخصوص را بخود نسبت دهند در حیرت است بلکه
 میتوان گفت که این انساب معاصی مخصوص بنجام مردم هم موقوف نیست پیش خالق الارض و السموات
 و دانی نهان و آشکار نیز از کتاب معاصی معینه را ابتداء نسبت بخود مینمایند گو فاضل جالبی
 کتب مطبوعه خویش مثال نیمه را از باب خوشه معاذ الله بپارد و قابل مضحکه شمارد و نه بینی که
 جناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین در ادعیه صحیفه کامله که عند الامامیه زبور و نحل
 اهل بیت ظاهرین است و قد تم تفصیل فی صدر الاوراق میفرماید قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عَنَّا فِي
 فِي سَوَاءِ الظَّنِّ وَضَعْفُ الْيَقِينِ وَإِنَّكَ لَسَفْهُوٌّ سَوَّاهٍ وَرَبَّاهٍ وَطَاعَةٌ نَفْسِي لَكَ

و استقصای مضمون کتب ازین کلام هدایت و خلوص الیام صابدا و هویدا است که
 اعتقاد حضرت امام درباره خود آن بود که شیطان بعین عثمان نفس مبارکش را بقبضه خویش گرفت
 و سبب و ریش آنجناب بمهرین حرمان بلکه ضعف یقین و اذعان که راسن جرم و خطاست
 اکنون حضرت مولف ارشاد فرماید که درین منساب نسبت گناه مخصوص بالا
 از معاصی و اصول کبار باشد است یا نه و این دو قسم اول یا بدشروع یا قسم ثانی و اگر این کلمات که تحت
 تصریح و زار بدرگاه بار عزوجل عرض کند خارج از مایه انزع گرداند سخنی که رو برو اجاب صما
 کسانیکه در صد و بیست شخص باشند که در شوق و نیز از ما سخن فیه خارج خواهد بود چنانچه بویامنی از مجلس
 پنجم شبیه ثالثا میاید باغ نکته سخنان بسیار بحث و محرم آنکه هرگاه جایز نیست که ام گناه مخصوص
 غیر و قوی را با منسوب بخود سازد خاصه و قیقه انساب ن باغیار هم باشد پس همه حیرتم که حضرت
 معصومین گناهی محو باشد بلکه در حقیقت بر تحقیق مولف طسان شرح بر تغیر و تبدیل در دین و کلام
 کفر معصوم است اطلاق می یابد بحضرت یونس علیه السلام چگونه نسبت دادند چنانکه در موضع متعد
 و استی اکنون اگر مراد از احداث ترک اولی است که باید علیها و رد فی الجار پس اعتراض
 حضرت مؤلف اصل مقلوع و مضموع باشد و الا کفر معنوی حضرت یونس کفر ظاهری و باطنی
 کسانیکه درباره آنجناب چنین زبان دراز کردند لازم می آید معاذ الله من آن آدم بر نیکی
 چون حدیث درباره حضرت یونس علیه السلام مروی شده بنا بر ضرورت اعتقاد عصمت انبیاء
 لا محاله بزرگ دلی محمول خواهد بود و هرگاه برابرین عازب شرکار و یا لاتفاق معصوم
 محل حدیث بزرگ اولی و مایا نکه و یقار به لامخی از جوابش هر چند از فصول سابقه می آید
 بعنوانیکه فی الجمله نازگی داشته باشد آنکه اتفاق فریقین بر عصمت انبیاء علیهم السلام تا بمقدار
 که باه لا شکر خواهد بود و هو نهالا یسمین و لا یطیعون جوع کما لا یخنی علی من طالع
 کتب الاصول الفروع بلکه برناظرین کتب قوم مخفی نیست که نهضت علمای طائفه بر امتناع صد

صغیر از انبیا و ائمه هدی با هم قیل و قال دارند و کسانیکه برین استماع اقامت اوله می نمایند
مثل خدا و مانند او علی بن حسن شد قمر که در بحار بر قبولیتش شاعری رفته در سوره لایکه نزد فضل
عالمی فرستاده بران عرض میکند و میگوید اَمَّا الصَّغِيرَةُ فَلَوْ جَبْنُ اَمَّا اَوَّلًا فَلَا اِنَّ السَّهْوَ لَكَيْسَ
اِخْتِيَارًا يَا قَالَا لِكُلِّ تَرْكَةٍ فَلَا يَعْدُ الصَّغِيرَةُ مَعَ مَعْصِيَةٍ وَجَنَّةٍ فَلَا يَعْصِي تَابِعَهُ
وَلَا يَجِبُ نَفْسُهُ وَلَا يَنْتَفِي فَاِنَّهُ الْبَعْدُ وَامَّا ثَانِيًا فَلَا اِنَّ حُصُولَ الشَّقَرِ يُوَفِّعُهَا مَكْنَ
لِلنَّبِيِّ وَامَّا سَهْوًا فِي الْعِبَادَةِ وَغَيْرِهَا فَمَنْعُ خُصُوصًا مَعَ عَدَمِ الْكَثْرَةِ
وَامَّا الْمُبَاحُ فَلَا اِنَّ التَّفَرُّدَ فِيهِ بِالسَّهْوِ مِنْهُ اَشَدُّ اَعْدًا فَارْتَدَّ عَلَى اِطْلَاقِهِ لَكَيْسَ
بِهَذَا اَعْدَاءُ تَحِيُّمًا وَلَا اَقْصَا فِي عَرَفٍ لِنَا اَعْلَمُ اِلَى اُخْرَى عِلَافَةٌ قَبْلَ اَزِينِ كَذِبُهُ كَمَا كَرَفُطُ
شُبُهَتِ مَحْضِ نَحْضِ تَاوِيلِ تَوْجِيهِ بَارِي حَضَرَاتِ مَاسِيَةِ دِرْبَارُهُ تَوْجِيهِ تَاوِيلِ اَقْوَالِ تَقْدِيَا
خَوِشِ كَمَا كَثَرُ عَلَى زَانِهَانِ شَيْطَانِ الطَّاقِ وَغَيْرِهَا بِاعْتِرَافِ كَابِرِ عِلْمَائِي قَوْمِ ثَقُفِ بْنِ اَلْعَابِ لَوْ دَهَنُ
وَاَعَادِيثِ صَحِيحَةِ حَضَرَاتِ ائِمَّةِ مَعْصُومِينَ دُرِّ مَكُوشِ لَعَنَ اَنَّهُ صَادِرُ رِيفَانَةِ جِبْرِ مَعْصَلَاتِ شُكَايَاتِ
كِبَرِشِ نَحْيِ اَيَّدِ مَعَ ذَلِكِ جَوْنِ بَرَا اَحَادِثِ مَنِينِ نَفْتَادِ سَفَادِ تَاوِيلِ تَوْجِيهِ بَايْدِ كَرْدِ خِيَانَةِ دُرِّ اَقْوَالِ
عِلَافَةِ نَفْسِ مَجْلِسِ اَصْحَابِ بَعْجَرِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ وَاَلِهِ وَسَلَّمَ بِالْخُصُوصِ حَضَرَاتِ اَئِمَّةِ عَظِيمَةِ حُرَا اَزِينِ مَنِينِ
بِي بَصَرِهِ بَاشَنَدِ وَجُودِهِ دِرْبَارُهُ تَاوِيلِ تَوْجِيهِ دُرِّ اَشْيَانِ دِرْبَارِ بِي بَايْدِ كَرْدِ اَسْمَاءِ كَرْدِ دِينَ
مَقَامِ مَنُورِ دُرِّ اَعْيِ اَهْلِ اَپْجَانِ نَيْسِتِ كَمَا مَعْرِضِ نَهْدِ كَحْشِ شَمِ اَنَّهُ مَحْتَمَلِ نَيْسِتِ
بَعْضِ اَزْزَلَاتِ لَمْ اَزْ بَرَا بِنِ عَاذِرِ بَعْضِ اَزْ اَسْبَابِ وَاَزْ اَصْحَابِ بَعْجَرِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ وَاَلِهِ وَسَلَّمَ
سَرُودِهِ بَاشَنَدِ اَوْرَا بَرَزَلَاتِ اَنِّ يَكِيدُ وَكُلِّ اَطْلَاعِ حَاصِلِ كَشْتِ بَاشَنَدِ اَوْرَا نَهْدِ وَفَتْ اَبْنِ قَبْلِ
وَقَالَ حَاضِرِ دَاقِعِهِ بَاشَنَدِ اَزْ نَجْمِ بَصِيغَةِ تَكْلِمِ اَلْغَيْرِ تَعْيِيرِ مَنُودَةِ تَابِرِ عَوْنِ نَفْسِ كَرْدِ مَشَايِدِ
مَشْرِفِ حَاضِرِ شَدِيدِ مَحَبَّتِ رَضْوَانِ كَرْدِ مَحْمُودِ فَرِيقَةِ اَشْشُودِ وَبَرْدِ اَلْحِ وَمُحَمَّدِ مَرْدِ مَرِيبِ خُوزِ دُرِّ
كَلَفِ جَوَابِ بَرَا نَهَانِ نَفْتَادِ اَزِينِ اِلَازِمِ نَحْيِ اَيَّدِ كَمَا كَثَرُ عَلَى اَصْحَابِ بَعْجَرِ اَهْلِ اَحْدَاثِ بَاشَنَدِ

وَهَذَا الْحَقُّ الْحَقُّ عَلَى الْمَوْضِعِ لَهُ كَانَ صِغَةً أَمَّا مَعَ الْغَيْرِ فَحَقٌّ عَلَى ثَلَاثَةٍ
 فَصَاعِدًا يُطْلَقُ عَلَى الْأَشْيَاءِ حَقِيقَةً بِأَجْمَلٍ أَوْ لَفْظًا بِإِبْرَاهِيمَ عَزَّ وَجَلَّ ثَابِتٌ غَيْرُ مُبْتَدَأٍ وَكَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ
 زَلَّاتٌ وَلَوْ فِي خُلُوصِ الْعِبَادَاتِ زَوْجِيٌّ لِبَعْضِ أَرْزُقَائِي هِيَ كَمَا تُرَكَّبُ بِغَيْرِ الرِّضْوَانِ بُوْدُ مَبْدُورٍ
 بِأَشْدِّ شَيْءٍ أَكْثَرُ وَأَقَامَتْ صَلَوةً وَابْتَارَ زَكَاةً وَصَوْمَ رِضْوَانٍ مَبَارَكٍ وَادَامِي مَنَاسِكَ حَجَّ الْغَيْرِ لَكَ
 مِنْ الْوُجُوبَاتِ الْبَدَنِيَّةِ وَالْمَالِيَّةِ وَالْمَرْكَبِ مُنْهَابٍ خِلَافَ عَادَاتِ الْبَنَانِ وَزَمَانِ سَبَدِ الْبَنَانِ وَجَانِ صَوْرٍ
 وَفَنُورِي رَفْعَةٍ بِأَشْدِّ أَنْ يَأْبُدِينَ لَفْظًا تَعْبِيرِيٍّ كَرْدَةٍ بِأَشْدِّ لِسَانٍ تَبْنِي ثَوْدٍ مَكْرَعَامٍ وَتَدْعُوفَتِ مَرَارٍ
 إِنَّ لَدَا لَالَةً عَلَى الْإِنْخِصَانِ حُدُودِيٍّ لَدَا لَالَاتِ الثَّلَاثِ وَازْجِجَاهِمُ رَفْعُ شَدِّ الْخَبْرَةِ حَضْرَتِ مَوْلَانِ
 لَا طَائِلَ بِنَا بَرْدَةٍ وَكَفْتَةٍ كَمَا أَنَّ الْبَنَانِ يَنْبَغِي بِأَشْدِّ نَجْمٍ بِأَشْدِّ زِيَرَةٍ كَمَا أَنَّ مَعْنَى قَوْلِ بَرْدَةٍ
 عَازِشِينَ زَيْنِ نَيْسَتِ كَمَا أَنَّ زَلَّاتِي وَكَمَا هِيَ بِوَقُوعِ آدَمَ وَبِسَبَبِ خِلَافَتِ وَتَوَرُّقِ حَاشِيَةٍ
 بَيْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لِلطَّاعِنِ الَّتِي قَرَّرَتْ الْأَمَانَةَ فِي حَقِّ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ كَمَا لَا زَمَ
 مِيَّ يَدُ بَايَنْهُمْ وَرَقَابَتُهُمْ شَيْءٌ يَتَوَانُ كَقَوْلِهِ كَمَا أَنَّ صِغَةَ تَكْلِيمٍ مَعَ الْغَيْرِ أَزَانِ قَبِيلِ سِتِّ كَمَا أَنَّ حَسَابَ
 يَنْبَغِي عَلَى عِلْمِهِ وَكَأَنَّ لَفْظَ الْأَمْرِ مَعْنَاهُ بِصُورِ خِيَالِيَّةٍ عَامَّةٍ قَوْمٍ كَمَا أَنَّ مَدَاخِلَ تَامَمَ وَرُغْلُومَ أَدِيمٍ
 بِنَا بِرَ تَعْظِيمِ خَوْشِ الرَّشَادِ مَنُودِيٍّ أَنَّكَ صَدُوقٌ بِأَمْرِ تَقْصِيٍّ بِأَوْرَانِ مَعِيَّتِ دَخْلِيٍّ بِأَشْدِّ جَنَابِ حَقِّ
 تَعَالَى جَابِجًا وَفَرَانِ مُجِيدٍ مَخْفِجٍ جَمْعُ بَادِرِ حَقِّ خَوْشِ تَعْظِيمًا وَاجْهَلًا لَا اسْتِعْمَالَ مَنُفَرَادٍ وَبِهِرِ حَيْدَرٍ
 مَلَاخِظَةِ الْبَنَانِ لِقَرِيْبٍ وَصَفِ كَمَا طَوَافِ وَكَمَا نَفْسُ بِنَانِ مَقَامٍ بِعَبْدِ مَنِيْمَا يَدُ جَنَابِ خَوْشِ وَبِوَلَفِ
 حَاشِيَةِ نَهْمِهِ أَهْلِ سَالَةِ خَوْشِ كَمَا أَنَّ خَانَةَ صَدِيقِ الْيَمَانِ مَقُولِ مَهْمَانِيٍّ بِدَسْتِ نَبْدَةٍ تَنَادَى وَتَعْلُومِ
 كَمَا أَنَّ حَبِيبَتِ كَمَا أَنَّ مَصْلَحَتَهُ طَبِيعِ الْبَنَانِ بِطَبِيعِ مَوْلَانِ تَحْسِنُ مَنُشْتَةٍ مِيَّ فَرَادِ بِرَسِيكَةٍ أَدْنَى سَلْبَةِ وَجْهٍ وَجَارَتِ
 عَرَبٍ أَوْ دُخْنِيٍّ نَيْسَتِ كَمَا أَنَّ عَزَارَ بَايَنْكَ أَوْ صِغَةَ تَكْلِيمٍ مَعَ الْغَيْرِ لَفْظُ وَتَشْرِيفٍ مَرَادُ كَرْمَتِهِ لَا غَيْرَ قَابِلِ صِفَاتِ
 بِحَقِّ مَقَامِ عِظَمَتِ تَأْنِيَسَتِ كَمَا أَنَّ خَوْشِ رَاقِعِ تَعْظِيمِ ذِكْرِ سِكْرِ مَلَكَةٍ مَقَامِ مَقَامِ فَرُودَتِيٍّ هِيَ كَمَا أَنَّ حَرْفَ بَزَلِكِ
 الْفَاعِلِ أَنْ يَكُنْ بِرَكْعَةٍ دَقِيقٍ مَعْنَى عَمِيْقٍ مُشْتَمِلٍ سِتِّ كَوْزِ بِنَانِ سَلِيمِ حَضْرَتِ مَوْلَانِ بِنَانِ

و آن اینکه بر این عازب را اختیار این صیغه اشاره بصدد وزلات و لم خویش تکرار نماید و شمار
 میکند که پنجاه از من تنها صدر یافته و تکرار و کثرت گو یا فعل چند کس بوده و این نکته در تواضع و
 نفس اول خواهد بود و نه شافی آن در عوشرت دیگران این فعل هم لازم نیاید و این تاویل محض از
 جانب ایشان مفسد است بلکه از تفاریج مجلسی در بجا ماندن استیلا تو ان کرد و احمده علی فلک
 بحث هشتم آنکه شرکت حضرت عثمان در آنچه بعضی از اعمال و کردند و اهل تواضع فعل آن مانند
 وقتی باشد که تدارک آن از ذی النورین نهی نبوت نرسد و این قیل و قال منجر بطاعت عن نجابت و خصوص
 میشود اگر این فقره در بی مقام باز کشایم و جوابها الحق که الزاماً و تحقیقاً نوشته اند تحریر نمایم و من بعد
 لغیر شهاب بعضی از ناواقفان فن کلام گویند و اکابر امامیه بکثرتی موضوع باشند بر نگارم از مقصود
 اصل و علت غایب کتاب محروم مانم لهذا آن را موقوف داشته بذکر ابحاث دیگر مشغول میشوم
 بحث هشتم آنکه در حال بر این عازب چندین احتمال موجود است کدام شرط منها پس بدون
 ابطال نیمه احتمالات مرخلافه او درین بحث درج کردن خلاف قانون مناظره و مضاد و تعجیل
 حضرت مؤلف است که با جاد و عوا ابطال بقبر و قطعه میکند بحث نهم آنکه هرگاه بر این عازب
 از جمله عارفین حقوق اهل بیت و معتقدین خلافت بافضل امیر المومنین بود پس شرکت و اتحاد
 و بیعت خلفا و بعد از آن خواهد بود الا تبقیه و تبقیه چون در مقام بدلائل بسیار خاصه
 بجهت تقلید و اتباع و اطاعت حضرت امام الائمه و تشیع و تحتّمات بود و تارکش شهاب
 بحکم حضرت امام رضا خارج از دایره تشیع و دین ایمان است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری نیز
 بر آن گواه پس میباشد که محل مزید عزت و افتخار باشد و چون حضرت مؤلف گفته که خوف ترس
 بر این عازب ازین امر بجا بود پس میتوان گفت که بارک الله من حصول گفتی بلکه در تحقیقی
 قدس سر که نه درک چنانچه این مقام بنیاد جمیع اعتراضات که تعلق این امور و شایسته زیاد و اند
 نه بنی که چون تبقیه مشوم افضل عبادت حق فیوم و در کثرت ثواب قریب متع النساء محسن

این خوف و خطر باشد و لفظ کفر معنوی بران اطلاق یابد اگر بر بعضی از زلات و لم اصحاب
بسمه صلی الله علیه و آله و سلم خوفی داشته باشند چه استبعاد باشد بحسب و هم آنکه از نسبت احد
که بر این عا زب بسو خود کرد و او را از معتقدین حضرت امیر کمان دین از جماعه عارفین حق اهل
بیت نبوی شمرن کما هو الظاهر دلیل این معنی است که حضرت فاروق را که او هم بر تصریحات
مولف نسبت احداث بخود مینمود از جمله عارفین و معتقدین گمان برند و این هر دو بزرگ امیر و اولی
واحد خیال کنند و الحمد لله علی ذلک بحث یازدهم آنکه چون بر این عا زب در باره این
بیعت که از متحمات و واجبات بود بحث خوف و تلقیه لفظ احداث ارشاد فرماید کما نص
المولف علی ذلک پس اینجا به معرض ثبوت سیر که لفظ اطلاق احداث بزرگ اولی نیست
بلکه بزرگ است از اطلاق میباید حیرانم که این تا قضاات صریحیه و نهائات قبیحه بکدام حضرت
حضرت مولف ایش می یابد و علتش خیرین نیست که چون در حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
افتاده و تقیم حقیقی در هر مقام جزای آن در کنار وی میخاوه لکن اب لاخره اشد و ابعی بحث
دوازدهم آنکه معنی و وضع سر تکلم مع الغیر آنست که این هر دو احداث بر پنج واحد
باشد و چون بر سنده طائفه بر صبح و سنا ند کو میشود که این احداث لظ تبقیه از واجبات
بود پس میباید که آنچه از اصحاب سنده زیافته نیز از متحمات باشد و علتش خیر و دیگر باشد کما
الاشارة مرارا فیما سبق بل صریح بی فی مواضع فلیتدبر بحث یازدهم آنکه ضرورت سابقه
و لاحقه کما مینمود جهان مقصده آنست که بعدیت را در مقام بر بعدیت منفصله حل کند و غنای
هرگز نبض صلی الله علیه و آله و سلم از اهل دنیا ندانند چه جای آنکه از غصبین فتنه و محزون
دین تبیین محققین قرآن برین زمره معاندین عفا و غماوند فاعبروا یا اولی الابصار بحسب
یه چهاردهم آنکه حکم جاب مولف بتقلید جلالی اما در فتح اهل معلوم شد که صحابه را خبر از
با علی بن ابیطالب خلافت نبود و از پیغمبر میبویست میبوند که اصحاب پیغمبر اعتقاد توحید باری

عز وجل ونبئت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بانما عصب فوق ال بیت و حاتم
 بنکاب جن جن بن رساله انهمه فرخرف و وای بر اید ثابت شد که ایشان خیم بودم احمد علی دلیک
 بحث با نرو هم آنگاه آنچه خدام مؤلف در حل این احداث خلیفه شام و صحاب اعراض است
 کرده و ملخص آن اینست که جواب الفاظ حدیث برابر بن عازب از تحمل نیست نه به معیار آن نه به
 بر سر چشم گدشته می گوید که اکنون حدیث معاذ المدخلی را شریکین یا جهات اعراب و متفکرین
 منسوب خواهد شد باز به مقبولین اهل تشیع خواهد افتاد و چون بنیادیت سبحانی و تابع
 آسمانی امرا و اهل باطل است ثانی با ثالث التبع معین خواهد بود و وجه بطلان آنکه نزد مؤلف
 احداثا و متحدون همان حدیث و نسبت فاعلی هر دو آنکه در حدیث الحوض واقع است پس چون حدیث
 الحوض صحیحگونه بخلاف بر اصول اهل حق و اهل تشیع کما یجی مفصلا منطبق نیست اینهم منطبق نیست
 و هو المطلب بعد ازین حضرت مؤلف اختیار کلی است خواه حدیث برابر بن عازب را بر حسب
 اعراب تطبیق دهد و در تاویل فیود حدیث مذکور باب تسویل کشاید با کمال طیب خاطر مقبولین چون
 منطبق گرداند و انشاء الله تعالی عقرب رسالت ثانی و دلائل این امر اخیر مسامح امامیه میخورد
 بلکه ناک بر جرأت ایشان می باشد و تجد الله که برین هیچدان این محصولات دارد نمی شود
 زیرا که احداث را در کفر معنوی حصر نیکم خلاف مؤلف کما عرفت مفصلا شد و تشکیک
 بحث شانرو هم آنگاه اینهمه حادث را گرد آورده و دعوا آن نمودن که برای حدیث
 خلفای راشدین جمع این همه حدیث بهتر از نه دلیل است حضرت مؤلف را بقریر یکد انفا
 گذشت مضرت در وزیر که چون بر دو حدیث لاحق را جمع بحدیث سابق باشد کما مض علی دلیک
 مراد و آن ایهصول فریقین بر خلفای سید المسلمین بنیام منطبق نیست پس غیر از جهات
 با مقبولین شیعه از زمره اصحاب مجمل بر آن قرار خواهد یافت کما عرفت مجمل است مفصلا
 انشاء الله تعالی و بر دل انش و پیش مخفی نیست که چون با بنهار مؤلف این دلیل که رساله

بمن ثبت بهر از هزار دلیل بالمدح حال سائر اولیای علیهم السلام و اما عظمیای حضرت با
 این کتاب بهت وضوح میاید و الحق را مستقیماً بخشنه الطالان نمی دهد بحث هفتدهم آنکه
 هر چند حضرت موافق باطلاق لفظ رخصه و رخصی خود و سلف صاحبین خود معنی تعریف نموده
 مکن البته لوجی بحق علی سانه جث بلزم ما اطلقه فی شانہ ما انا بصدد اثباتہ و اتقایہ بفضیل
 و تحقیق تمام آنکه جامع تفسیر حضرت امام حسن عسکری دروغ بگردان را و یعنی ابو الفضل بن ا
 بن جبریل بن میل فی در ذیل تفسیر کریمه بلی مرتب سینه و احاطت به
 خطبتہ کا و لولا انھا لکان لھا فیها حلدون میگوید و فی الاصل و علیہ السلام ان
 عماد الدھنی شہیدیما عند ابریکے قاضی الکوفه للشہادۃ فقال لہ القاضی قم
 باعمار فقد عرفناک لا قبل شہادۃک لانک را فضی قائم عماد و قد ارتعدت
 فرائضہ و استقرغہ البکاء فقال لہ ابریکے انت رجل من هل لعلم و الحدیث لکما
 یسؤلان یقال لک را فضی فتبرأ من الرخص فانک من اخواننا فقال لہ عماد
 یا هذا ما دھبت اللہ حیث دھبت و لکن بکیت ملک و علی ما بکای علی
 نفسہ فانک سیتنزل الی مرتبۃ شریفہ کست من اهلها زعمت ان را فضی و یحاک
 لقد حدثنی الصادق علیہ السلام ان اول من ستم الرافضۃ السحرۃ الذین لکما شہدوا
 ایہ موسی فی عصاه اموا به و اتبعوه و رضوا امر فرعون و استسلموا لکما انزل
 بهم سماهم الفرعون الرافضۃ لما رخصوا دینہ فالرافضی من رخص کل
 ما کره اللہ و فعل کل ما امر اللہ فان فی الزمان مثل هذا فاما بکیت علی نفسہ
 خشیۃ ان بطاع اللہ تعالی علی قلبی و قد تلقیت هذا اسم الشریف علی نفسہ فعاقد
 ان عزوجل و یقول باعمار کنت را فضی لا باطل عاملا للطاعا کما
 قال لک میگویند ذلک مقصرا الی عن الدرجات اسما محکم و موجبا لشدید

العتاب علی ان نافسینی الا ان یتدارکونی موالی یشفاعة عظیم واما بکاد
 عليك فلعظم کذباک فی تسمیتہ یقال سحر و شفق لشدیدة عليك من عذاب
 الله ان صرفت اشرف الاسماء الی ان جعلتک من ارحلها کیف تسمی بکذاک علی
 عذابک لکناک فقال الصادق علی السلام لو ان علی عجا من الذنوب ما هو اعظم
 من السموات ولا ارضین لحیت عنه بهذه الکلمات و انما التزید فی حسناته
 عند ربی عز وجل حتی یجعل کل خیر لک منها اعظم من الذنوب الالف مره انتهى
 یعنی روزی که دست امام صادق علیه السلام را بر روی عمارت عمار و نهی بزرگوار عرض نمایند که قاضی کوفه یعنی ابن
 بعلی شهادت و را قبول نکرد و گفت که تو ندیده ای پس از ره براندیش افتاد و اگر
 زاری آغاز نهاد قاضی خطاب نمود که اگر ترا نام رفض بدی آید باید که بمقتضا علم و عمل تو کنی
 و از برادران ما باشی عمار گفت گریه من بدی نیست نیست بلکه برای تو و برای نفس خود است چه
 اول آنکه از حدیث صادق علیه السلام معلوم شده که این لقب بر کسی است که از جمیع بنای الهی
 دست شوی و جمیع اوامر و نهی را بجا آورد و ازینجا است که اول این لقب بر اسحق فرعون و یحیی
 که ایمان آوردند و بعد مشاهده عجاز موسی و ازین فرعون جمع کردند و مقرر شد پس
 خود را لایق این لقب مبارک نمی یابیم اگر برین لقب سکوت کنم خوف آنست که در قیامت
 در جلت من کمتر شود یا بعد از آنکه گرفتار آیم و گریه من بر تو بحیث دروغ گوئی تو و صفت
 است که اشرف القاب از اول آن قرار دادی چگونه بدان تو بر عذاب بن گناه صبر تو اندر و اما
 صادق فرمود که اگر گناهان عمار از آسمان و زمینها زیاده تر بودی سیرکت این کلمات محوشتی
 و روز قیامت عمار چندان عزت خواهد یافت که هر یک از آن هزار بار از دنیا بزرگتر خواهد
 گردانیدی مفاده و ازینجا حال مولف و کابر علمای او که بنابر استحقاق این لقب البنیان
 می باشند و خود را از ان دور دور می کنند کما سیح الشار الله تعالی بوضوح می پیوندند

حالیا لخص مکید و روایت و حدیث جناب خاتم المرسلین بخطاب خاتم خلفاء الراشدين و رباب
 رفضه فرموده از کتب الطحاوی یا شنید که قومی پیدا شوند و اصحاب مراد گویند و در جمیع و جماعت حاضر
 نشوند لقب بخار افضله باشد باید که ایشان را بجزای اعمال شان رسا و مختص باشد بدیهات و لیه
 روشن میشود که حق بجانب است که این لقب از بدترین القاب اهل آن را بمقتضای احادیث
 بلکه آیات قرآنی نیز اخلاص افراد کائنات اند زیرا که حضرت زید شهید که در تقدس و توح
 ایشان شک نیست شیخ مفید و ارشاد و دیگران در غیر آن مبتاقب جلیل آن بزرگ طب
 اللسان اند این لقب مبارک را در حق کارنامیه باطهار محدثین فریقین علی رسول الناس زبان
 آورده اینجا بکلام صاحب البحرین و مطلع النیرین و مانند او گفته ایم که استیعاب
 اولی محبت کثرت معذرت و هو هذا فی الحدیث فی الرافضة و الرافضة و هو فرقة
 من الشيعة رقصوا زید بن علی علیه السلام حين قُتلهم عن الطغر في الصحابة
 عرفوا مقالتهم و انه لا يتبرئ من الشيخين رقصوا ثم استعملوا هذا اللقب في كل من غلب
 هذا المذهب فاحل الطغر في الصحابة انتهى و از اینجا خیال مولف در بعضی از اوراق که از سبزه
 صدیق یامانی او بهر سید یعنی مثال این حادث که در کتب بنیان در مذمت روض مروت
 بحول و موضوع ایشان است زیرا که در و افض و رافضه محاوره مستحدث است که در زمان بد
 شهید واقع شد انتهی همراه حدیث عمار و نهی که در تفسیر امام حسن عسکری روایت نموده اند
 برآمد زیرا که مراد از لفظ حدیث که در عبارت مجمع البحرین واقع شده اگر حادثی غیر از
 صلی الله علیه و آله و سلم كما هو المبدأ و عند الاطلاق فهو نفس في المقصود و اگر حادثی حضرت
 ایلمه است افریضای سترم المطلوب گردیده که اصول رجب بلکه اربعه و نه را بخاطر
 صریح ثابت کرده بلکه ابواب فصول در بعضی عقد کرده اند که جداول علوم این متبحرین بهمان بحر محیط
 منتهی می شود و كما قال الله تعالى فان فجر فمذنبه انتا عشر عينا و بعضی زکات کا بر شیعه

صدر این اوراق در میان گذشته و بعضی در سبک ثانی خواهی شنید انشاء الله سبب این
 بدون آنکه در فاضل و احوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اخبار از غیب بود و آنکه از دست حکمران
 حضرت حکایت آنجا بیان نموده باشند چنانکه جناب قدس جویدون و آیتی بسجراک باین خبر
 جنبی نگشوده اند و علی ای تقدیر مراد ازین که قدح روافض است کما هو المقادیر یا بدیع جناب خجسته کارزنی
 آفرید و چون حق ثانی باطل است اول متعین باشد اما ابطالان ثانی پس از آنکه مستلزم ناپسند
 حضرت زید نبی است که بشهادت مقبولیت بلکه رستگاری هزاران کس از گناهکاران شفا
 او در تصانیف بن علم و مجالس المؤمنین تصریح واقع شده پس چه بدگشت که قدح روافض را حاد
 سید الرسل و رود یافته بضمیمه مقبیه قدما انشاء عشریه باین لقب که بزبان حضرت زید خید
 ظاهر شد نور اعجاز نبوی یافته و سلب فضل از انشاء عشریه که در بدگویی ملازمین پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم خصوصاً خجسته بنیاد از مثل انشاء ذات است پس معنی قول حضرت زید در فضیلت
 خاتم الرافضین همین است که چون شایسته است پیغمبر خدا را ثواب بنده شستیده و بجهت عدم برهان
 ایشان معیت مرا گننداشتند پس لا محاله همان فرقه هستند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهور
 آنها خبر داده و زمان و قبل از آنها یاد فرموده علاوه عقل رزقین که تجویز این معنی تواند کرد که حضرت
 سید بن افضلی را که بدگویی اصحاب دست به نیکی یاد فرماید و گوید همین است حدیث آخر که در
 کتاب جامع الاخبار روایت و مضمونش اینست که هر کس که مراد بدگویی او را قتل کند و هر صحابی
 مراد بدگویی او را زیندوش این حدیث خصوصیتی بجناب مذکور ندارد بلکه صحیفه رضوی بنابر آنست
 آن فرین گشته که صاحب به محمد بن ابی زید بن عرشاه العلوی لورامینی فی تصانیف بنی است که آنجه
 اصل حق از جناب مصطفوی صلی الله علیه و سلم خطاب مضمونی در زمان روافض روایت کرده اند
 و قد عرفت من قبل عن حق و جواب روایات مدح ایشان مستلزم عقوبت و عذاب و محمد الد
 که جناب امیر المؤمنین بمقتضای امر خاتم المرسلین صلعم در ایام خلافت خویش مهاجرین و انصار

اعمال موجد این مذہب اتباع او کوشش فرمود نظر بر روایات فریقین گفتند درین آیه از
 شقی را بعد نهدید با حراق جلالتش سوخت فاضل کشمیر در جلد اول ترجمه دعای امرنا
 شده و گفته که در کتب خبره منی و شیعہ تصحیح است که حضرت امیر المومنین عبد الله بن عباس
 او را با آتش سوخته و برین دعوی شواهد ذکر کرده که در زبان واقع است **فَصَلِّ لِنَفْسِكَ طَائِفَةً**
مِنَ الرَّاغِبِ الْمَسْأَلَةِ اَدْعَا اَنْ عَلَيَّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَنْهُ اَللَّهُ وَكَانَ رِضْوَانُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ
بِزِينَةِ وَكَانَ يَهْوِي حَيْثُ مَا خَرَجَتْهُ مِنْ اَيْتِهِ فَخُصِّلَ بِسَرَّاتِ خَيْرِ بَنِي مَثَلِ كُنْزِي عَزِيزَات
 کرده که حضرت امیر المومنین را با آتش سوخته و برین دعوی شواهد ذکر کرده که در زبان واقع است
 انیمقدار و بنشین سابعین ناظرین شده حال یاد و سه حرف کلام مجلسی در مذکره الائمة بذیل
 احوال حضرت زید شهید باد و شنبه تا در عتبات مرقوم صاحب مجمع البحرین هر یکی را اطمینان طلب
 و بعد و افزونی که فاضل مجلسی در آن مقام پیش آمده بلکه کلام او متناقض گردیده بر هر کس سمت
 و صبح باید و آن کلام اینست بدانکه اهل کوفه جمله منافقین بودند و دعوی شیعی میکردند و با حضرت
 امیر المومنین امام حسن امام حسین آن ماجرا را کردند که تنگید اید و آن ملاصقین دشمن نبی امیر
 بوده اند هر چند خواستند که بر ایشان خرمن کنند نتوانستند و رئیس بدشتند آن طایفه را
 و پیش یک از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بالمعروف است و این ظلم
 که بنی امیه کردند و ما را از خلق برآوردند این فرض عین است که بر ایشان خرمن کنیم و اگر خرمن
 نکنیم کافر باشیم فومی از شیعیان فریب خوردند عرض ایشان آن بود که بقیه اهل بیت اطهار
 کنند جمله رفتند پیش پاد و چندان محاج کردند که زید غیبت کرد در خرمن با وجود آنکه مکر حضرت
 سجاد باو گفته بود که مبادا خرمن کنی که بیدانم کاری نمی سدی تو را می شنید و بناسه کوفه را در
 میکشند که گمان با تو یاری نخواهند کرد و این کار تو کام نمی شود و از تو نیست از اولاد عباس
 قبول نکرد و مردمان را و از آنکه اشتند و برین دشتند هزار کس از آن مدبران نابکار

سوار و پیاده با سوگند خوردند چون بدید خروج کرد و با آن لشکر بدر جامع کوفه رسید جلاله ازید را
 میده استند و اگر بختند مگر قلیل چون بدید حال بدید گفت فضونی یعنی مرا گد استند و مرا گد استند از این روز
 شیعه بر افضی موعود شد انتهی قدر الضرورة من کلامه لتاخذ قول صاحب مجمع البحرین ازین بیان
 عاقل یعنی بشارتی تازه بدست آمد که اکابر امامیه قد یا و حدیثی می گفته اند که کوفیه همه شیعیان
 بودند و کوفی الاصل بودن دلیل تشیع است و هرگاه محبت و ولایت ائمه اعراض کرده بودند
 غیر از کوفیه اختیار نکردند چنانچه از مجالس غیر آن واضح است و خود ملا مجلسی رساله تحفه الزائر
 گفته که در حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل شهر ما
 پس قبول نکردند مگر اهل کوفه و در حدیث معتبر از امام حسن منقول است که بقدر جای پا و کوفه نزد
 من بهتر است دوست یارم از خانه که در دینند داشته باشم و در حدیث معتبر از صادق علیه السلام
 منقول است که سون پنجم یعنی از ستونهای مسجد کوفه تمام جبرئیل است انتهی بلفظ و ازین قسم
 احادیث بسیار در تصانیف و از حضرات ائمه عالمین کان کیون مندرج است چون ملا مجلسی خود
 حکم بنیاق جمیع اهل کوفه کرده چنانچه از عبارات تذکره و استی التبه بدر جبرئیل رسیده که شیعیان
 منافقین اند و معلوم شد که مثل سایر برائست اهل حق که هرگز از شیعه کافیه منافق برآید یعنی بر
 تعصب نیست و اگر خدای عز و جل بخواهد اوله دیگر بر نفاق کا بر این قوم که بنیاد مذاهب
 را در ابتدا موسس کردند و خاتمه مسلک ثانی خواهی دید آفسوس که قلوب اهل نفاق ازین مقدس
 حقه تبارخی شود و هنوز و بخورند و لا اهل بیت و روزبان میگردد و یاک حنیث بکده بو صوفی
 و از سبب این فصل است آنچه در کتاب اخبارین تاویل توریه و لقیه مروی شده که زوری بعضی از اهل
 روبروی امام صادق علیه السلام یکی از شیعه گفت که در حق عشره مبشره چه اعتقاد دار اظهار
 نمود که ایشان را به نیکی یاد میکنم سائل گفت من ترا بحیث لغض صحابه افضی می بیند شعیبی جواب
 داد که لغت خدا بر کسی با و که احدی را از صحاب شمرن ارد و هر که با عشره مبشره سوختن بهر سانند

لغت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بر وی باشد و هر چند جامع تفسیر امام حسن عسکری هم از این
 روایا آورده لیکن تا و بلا تشابه نیز دارد کرده پس واضح شد که تفسیر امامیه و جین حسین گفتند که
 فروختن از انعام این لقب مبارک که از قدیم الایام نزد حضرات کتمه نیز بانفساط امام مذکور شد
 بدتر از دشنام دارد و خواهر و پسر جلیل و با تجلیل کار بر شیعہ دلالت دارد چون کتب قوم برین یاد
 بلید و عواید خبر یکدیگر است نمخوانند که دست الحق بعبارت هم دهند از وصایای فاضل جالبی
 است که کتاب در هرگز نباشی نباید داد و بگوید که هر چند در احتیاطی بمطالب حق افر تقدیر است
 فائده بران مرتب نمی شود و ناموس مختص کار بر قوم بر باد میرود و از بجا کالشمس فی رابعه لنما
 آشکارا شد که افادات فاضل طبرسی یعنی حسن علی صاحب کل جانی که آب چشم ندانسته و
 عصبت بر بصیرت گشته است از جنس مضحکات و خرافات بلکه خطرات بعیر و قنوت حمیر است
 قال مابہر وقت که اہل سنت امامیہ را فاضلی خوانند شیعه ایشان را افاضی خوانند و خدای تعالی
 زیاده کند اول خارجی دوم ناصبی سوم نیریدی چهارم جبر و پنجم شیعہ ششم منافق هفتم مروانی
 نهم دشمن اہل بیت ثانیام آل محمد و ہم خطب جنم با مانند آن انہی بلفظ خدا را اندک انصاف
 فرماید کہ تلبیہ اہل سنت بلفظ افاضی بکہ ام معنی ازین هر دو ممکن است بیہاتار در تعصب
 مانع از حق بینی و حق گوئی شده و عداوت و عناد صحاب مجاد علمای تشیعین بلکه اکابر ایشان
 چنانچه بر اطرین مجالس المؤمنین پوشیده نیست از کجا بکجا برده چون قاف کوہ عمار را افاضی گوید و
 آن چہ از راه انصاف جناب میدہی معاذ اللہ تحقیق کسی لایق این اسم نمیدارد و قاف کوہ
 تذلایل این نام و کسر شان این لقب مستوجب جہنم عقاد کند حشر فاضل طبرسی و اتباع و شیاع او کہ
 اہل سنت را افاضی گویند غیر از نیرید و شمر و عبید اللہ زیاد دید کہ ہر کدام کس خواهد بود سید و چون
 و بالمرہ نہاد اللہ عزیز و دشنام آمانیت خروج و نصب چون ایشان کہ از کتب متداولہ فہرست
 در مقالات اہل عالم کا سبقت الیہا الاشارة فی صدر مدح العجالت طہا ہر دو باہر است کہ

خارجی کسی است که با عثمان ذی النورین امام المومنین جایسته صدایقه و حضرت ابو الحسنین همکار باشد
 همچنین در عقاید دیگر که تعلق با کیهیات باشد آن را در مثل انکار حوض و ریت و بودن سوره یوسف
 از قرآن مجید بجهت حکایت عشق زلیخا مخالف اهل سنت باشند و ناصبی شخصی است که با اهل بیت نبوی
 و ذریت من نضوی من حیث الاعضا و دشمن بود و در سخن خوان ایشان حلال دانند و در بدگویی آنها
 دقیقه فو نکند از یا با شیعیان ایشان از جهت انقیاد و محبت بایمه بدی نه از جهت مال و مال
 دنیا عداوت بهم رساند و علی ای قته ریزند و بعل سنت از بنده الواث شتر و واقع شده اند آنی که
 تنزه ایشان از امور سابقه مثل بدیهیات اولیه است اما تنزه ایشان از عداوت شیعیان بحیثیه
 المذكوره التي يدل عليها بعض وایاتهم الموضوعه کما لا یخفی علی من طالع التفرقه للکشمیر فهو نصیحا
 که لکستیر که قدا و حدیثا طایفه متشیعین را درین نسبت تکرار میکنند و بشیعه اهل بیت شیطان تعبیر
 مینمایند چنانچه تصانیف امام شمس الدین فی مبنای شیخ الاسلام ابو العباس صواعق محرقه این حجر
 قیمتی کی صواعق خواجه نصر الدین کابل و تحفه علامه و بهلوی رحمة الله علیهم جمعین بران گواه است و لفظ
 باله تشبیه او اگر با اینهمه طهارت فیل خلج قلوب اهل سوسه زوال پذیرد پس با برت و سرف
 مذکوره از روافض و خارج و نواصب هر دو معنی لعن میکنیم یا شما لعن آنها کنید و ما بیش با و گوئیم لیکن شما
 این لعن تیرا در باب فضله امکانی ندارد و ما هر وجهی مع ذلک است که حال ما میره در محبت و محضت
 اهل بیت به بنید و آنچه از اساطین این سرب در باره اهل بیت علیهم السلام صد و ریاقه بوعا
 و نهش نشیند بوی مخفی نیست که انتساب خیر و ناصب ایشان حسب است کما لا یخفی
 علی من تتبع کتب القوم و قد علمت سره مرا و تحقیق این بحث را که ناصبی حقیقی کیست
 در دو کتاب مطبوع مجتهد جالسی مفصل تر این نوشته ام چنانچه بر ناظرین پوششیده
 اما اطلاق لفظ نیریدی پس اگر از است که اهل حق معتقد استحقاق خلافت حقه
 اومی باشند پس بطالان آن را شرح عقاید و نفی و شرح مفاسد صواعق محرقه دانسان بایند

اتفاق علمای اهل حق بر حق و سبک کلام در نیست که او کافر شد یا نه بسیار کفر او استند
و بسیار توقف نمایند و جمعی لغوی او قائل شوند و ازینجا است که علم الهدی با جمیع جماعت هر کس که عدم حقیقت
و استحقاق او در شافی نقل میکند و قد نقل فی البحار الصواب در اطلاق لفظ یزیدی بر اهل
سنت مکنه عیب علم الهدی لازم می آید فاخته ایها شریک و اگر چه شریک است که بعضی ازت با
بیعت او کردند و بعضی از مناصب شریعی از نواب یا قلند باز انغزال اختیار کردند پس بعد از
تسلیم بیعت و مانند آن لایق تر آنست که این لفظ برای حضرات شیعیان اطلاق یا بدین که بر حق
روایت مجلسی در مجارود اگر کتب معتده فرزند ارجمند مرتضوی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
جمع اسم و کنیت خود را در حق می تجویز فرموده و بسیار از مناقبش در کتب ایشان مرصع
و سبحی بنده منها از دعوت شهید کربلا صبح غماض کرده بحال طیب خاطر نزد یزید رفته بلفظ امیر المؤمنین
بار بار یاد فرموده لکن در اینهم و معتد نفیس از او تحصیل نموده اما اطلاق جبری
پس حاشا که اهل سنت متصف بآن باشند بلکه اسفار و مجلدات معتده کلامیه ایشان بابطال
مذهب جبریه دلیل است روشن مگر خفاش نشان جعل سیرت را علما جی نمی توان کرد بلی این لقب در
حق امام یزید است که حدیث طینت را بجهت حسن سیرت معتقد اند کامر گویند که
عبادات اهل سنت بجانب بازمی گردد و گنایان با در اعمال سنیان محسوب شود و اهل بدعت
الاجبر صریح و ظلم قبیح الی غیر ذلک من الروایات و الاعتقادات الفاسده اما اطلاق
لفظ **شبهه** بر آنهم و باره قدیمی اما حقیقه و متاخرین ایشان بعبادت و اکثر توانی
قلوبهم الخجل آخری البقی باشد زیرا که بشیوایان ایشان مانند شیطان اطاعت حضرت
جل مجد را بجهت بخی عبادت و صف میکند و بجهت شریک تمام جسم او را تعالی عما یقول المظالمون
علوا کبریا بایشان نمایند و اعلام او بر او غل خالی و کواکب قرار میدهند و بر این همه کفر است
اصول ایشان مثل کلینی و غیره دلالت تمام دارد و لکن کردن اینها علیه السلام بعد از جماع

که حاضر و استیاض مثل طبری مذکور گفته که اگر جمله اهل عالم جمع شوند و خواهند که بر شیعه حرمی و
خطیعی اثبات کنند نتوانند کرد الا که گویند ایشان ابو بکر را خلیفه ندانند یا از خلافت او تبرک کنند
اینهمه متاع سبحان بعد از اینهمه عیوب و گناهها مثل طبری قصد اطافه درین عبارت چنانکه ظاهر است
و عوی عصمت بر اشیعه میکند از اینجا معلوم تو انکه در عصمت از خصائص انبیاء و ائمه سیده
الانسا ازینها ربوده فلیضح اقلیدارنده من جمله المطایبات هرگاه معنی رفض و صدق آن
باده قاطعه تحقیق شود و هیچ باطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی ملقب باین خطاب
نمی تواند شد پس اگر من بعد امامیه هر جا همین لقب دکنم عین حق و صواب و اگر مولف و دیگران
بلا خطه آن در تشیع فیکوشتند و شکر ریزی را گذاشته سر که فرو شدند خلاف را اولی الالباب
لیکن بعضی از این بزرگان این لقب را بدتر از دشنام مادر و خواهر میدهند لهذا فقیر را در تحریر
این جزا که از مقتدا و در گذشته کلیه از این جناب الا ان فلتة اللسان فرتة اقدام لا فلاح
لیس خلافی الحسب بحث بجد هم آنکه حکم با نیمی معنی که بقیة الرضوان بقید شری و طریست
اکابر خود را و باره مقبولین خویش را و دادن بر اکابر قوم خویش نام حماقت و سفاهت
نهادن چنانچه قبل ازین شعار بران رفته و بر تقدیر شتر اطمی بایست که علایم شیعه بی فعال
و اقوال شان می برداختند که دلالت بر حسن سیرت و انقطاع آنها بسوی الهیت میکند و در
و توثیق التفایرین نمیداشتند و مناط عدالت و ثبات این اعمال را نمی گردانیدند از گفتن
امور که فلانی در جنگ حاضر شده و فلانی در بقیة الرضوان چه میکشاید کمالا نجفی بحث
نوز و هم آنکه اگر نوبت خدایم آمد گویند که مادر باره ای که محبت دلالت عبارات او عینه
حقیقه انجیل الالباب و مانند آن مجامع شان عقدا و داریم و این بزرگان معاذ الله بخون و شماریم
گفته مولف راه صوابه باشد اغنی بالله من خلائک و اوثب الیه من الممالک قال لا ادری
حقهم جمیعاً ما حک فی التذلیل عن مالک قال لافضل المبتحر

الحکیم بده الله تعالی لی صراط مستقیم و ستر مبارک که این اعتراف است
از بزرگواران نبی صلی الله علیه و آله است بلکه خباب روق اعظم خود تعریف نمود در بخاری فی باب
حیره النبی اصحابه الی المدینه مدینه طویل از ابی بزرگوار بن ابی موسی لاشعری نقل کرده که آخر این است
وَاللَّهِ قَسْرٌ عَسَیْکُمْ وَوَدِدْتُ اَنْ ذَلِکَ یَلِدُ لَنَا وَاَرَاکَ کَشَیْ عَمَلْنَا بَعْدَهُ
خَوَ مَا مَنَکَ کَمَا فَارَا نَسَاکَ فَقَالَ اِنَّ اَبَاکَ وَاللَّهِ حَسْبُ مِنْ اَبِی ووجه دلالت این حدیث
بر آنچه گذاریم او شده پوشیده نیست چه بظاهر است که اصل سنت زانرا از سن عدل و ورع و تقوا
عمری است اعمال خیر از کثیر مسلمانان فتح بلاد و دانش کفار و ترویج دین پس آن نقد را از دست نشانی
که متون واضح اصل سنت زانرا منسوب است ای خصم خلافت وایلزمه که ام گناه سرگ صادر شده
که سگت بخدا یاد کرده تمنای نجات کفاف را سایر اسان دهند و عدم ضبط اعمال زانرا سعاد
تو امان نبوی را چنانکه از جمله پیر و لنا ظاهر است معتمد می بیند هستند و اگر گویند که عمل حضوری
جناب سالک است شرف دارد که میم که اولاً لا اسلم بلکه اعمال زانرا غیب یا ده شرف دارد چه
اولین حضوری جناب نبوی رب رسول تائید است پیغمبر و او ترصد و سحر جرات که ام گویند که اعمال
خیر از و صادر نمی شد و در زمان غیبت محض قوت ایمان باعث بران بود پس عمل ما بعد از
انرا یومنون بالغیب توانست و ثانیاً آنچه اعمال خیر مفیده باسلام در عهد خلافت خودشان
از فاروق اعظم سمعتم ظهور یافت عشر عشر آن در زمان نبوی صدور نیافته چه هرگز فرمودی
که سرگروه بخزوه باشند یا از دست بجزئی آشنا کافری را کشته باشند یا قبیل از قبایل عرب
بوسط شان شرف باسلام شده باشند پس که ام نسبت بن العلیین است که اعمال سابقه فرستی
داشتند و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث نیست که اعمال نیک
معمود بوقایم و برقرار ماند و عمل خیر و شر ما بعد کافی شوند پس آن عمل شهر حبیب که با اینهمه اعمال خیر تکافؤ
داشته باشد و هرگاه مثل ابی موسی شعیری اعمال حله ما بعد زانرا نبوی را زیاد به پیشتر باشد

پس آن عال زمان خلافت خود عمر رضی الله عنه و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند صدیقی
که اهل سنتی فقره اخیر اخذ شد ازین خواهند گفت که گفت ابو برده که پدر تو بهتر است از پدر من
سیاق حدیث بخواند که ضمیر فقال را جمع بسوی عبداللہ بن عمر باشد چه را و حدیث خود ابو برده است
و مقوله عبداللہ بن عمر را حکایت میکند پس میداند که مقوله خودش را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث
فعلت باشد نه که فقال مگر آنکه تکلف گویند که این مقوله را وی است که از ابو برده روایت و حکایت
نمیکند لیکن باز میگویند که با وجود این تاویل سوتی کلام ازین ابا دارد چه ابو موسی اعمال
ما بعد را بر اعمال سابق تفضیل داد پس عمل خیر او بسیار شد و جناب فاروق اعمال ما بعد را اگر چنانچه
عمل سابق بنفید مقتضی است پس محل آنست که عبداللہ بن عمر بر بیان خود تفریع کرده با ابو برده
بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است که بالعکس و قضیه شکستنی تقدیر تو واضح
و عوی بیدلیل است و همین باینکه ازین توجیه تخاشی دارد و بنا بر علی بن ابی طالب حدیث با شریعت پیوسته
که ادعای ترقیب فضل محض فضیلت است چه بگوید ابو موسی خود و خلیفه مثل ابو موسی که انیمه بآلت قدس
در صحابه کرام بکمال است هم مروت از فاروق عظم الفضل است فاما نظریان جلد الاصحاح اینست که
توجیه کرده شود که ابو موسی در عدا و بغض جناب لایزال یا خیانت از خصوص صحیح طایفه است و حضرت
عمر افضل بود لیکن شکل نیکو مخالفت یعنی را هم قبول نخواهد ساخت و عوی خواهد کرد که جناب فاروق
در بیان ده که از صدیق اکبر تفضیل داشته چه جا که ابو موسی نهی کلام بعینه اقول استعین
بالرؤف الرحیم برین تقریر هم علی بن ابی طالب استیفاء اعتراضات و کالات متوجه
است اول آنکه ازین هر دو اعتراض چه خواسته اگر مضمون را بر حق افرازد او توبه و ندامت
است کما یلیح ما قال فی حق برابر بن غازی جواب ان التائب من الذنب کما یزول
و نمیدانیم معنی است آنچه در بعضی از کتب جباریت هم کلمات ابو توبه و ندامت برابر بن غازی
فرود آورده اند لیکن توبه و ندامت فاروقی بر عموم مولف هم معنی نیست و توبه و ندامت
در حدیث خود آورده اند

الحجاب کمتر از تحسّر و ندامت بر این حازب نیست بلکه مراتب زیاده تر است و عجب عجاب
 آنکه مجرب و معتبر را برای جوان و ضارب خلفاء و شهیدین که دقیقه بر اصول مایه و نظم و جور و
 اهل بیت امر می نداشتند و همراه خلفا باشد و اینها پیر و خشنه کما اعترف به المؤلف فی القول
 السابق علت توثیق دانند و این همه ندهت و تحسّر فاروقی را بجوی بشمارند پس بدان که حضرت
 مؤلف آنکات بعمل آورد و این اعترافات از باب ندامت و توبه بشمار و مثل عده استکمالین طایفه
 خویش یعنی مامون الرشید علی صاحب به القاضی فی المجالس در حق خلفا معتقد باشد که روزی
 با حضار و ارکان دولت گفت میدانید که من پیش عیسی را از که آموختم گفتند گفت از پدر خود
 مامون الرشید فر گرفتم گفتند این چگونه باشد زیرا که او سادات امی گشت گفت مگر ندانید که
 الملک عقیق و اگر از اعتراف این معنی اراده کرده که حال این بزرگان که مکنونات ظهار این زبان دارند
 و محدثات خود را بر ملا گفتند بخلاف جمعی است که بحال تعنت و عناد و گزند و گاهی اعمال قبیحه
 خویش اقرار نکند و لیکن باینهمه نروما این تحسّر و ندامت از قبیل توبه نیست گوئیم پس میدانید که توبه بر این
 حازب بجهت تحسّر و ندامت او از عدم معیت امام حسین بر زبان مایه مقبول نباشد و او را در مضن
 اهل بیت طاهرین محل سازند و از تتبع کتب مایه خلاف آن ظاهر میشود و مع ذلک این تقریر
 ثابت می گردد که مرتبه عمر فاروق در عناد و دشمنی اهل بیت کمتر از آنها باشد که گاهی اقرار با جد
 خود نکردند و بر کمال تعنت زیستند و این فضلا تصریح اکابر امامیه سیما حضرت مؤلف است زیرا که
 در همین اوراق تصریح کرده و گفته مگر آنکه توجیه کرده شود که ابو موسی و عناد و بغض جناب لایت
 چنانکه از لصوص صحیح طاهر است از حضرت عمر افضل بود و لیکن مشکل اینست که مخالف این معنی
 قبول نخواهد کرد و دعو خواهد ساخت که جناب فاروق در پیاده از صدیق اکبر تمیز داشتند
 چه جا که ابو موسی انتمی با رخا یا مگر گویند که توبه نفس باز پسین مقبول نیست و لیکن مؤلف خود را
 وار و اطمینان میکند که فاروق اعظم هم در حیث هم در حال خصما و معترف محدثات

خوش بود و مطالعه کتب مایه نیر بران گواهی میدهند کمالا یحیی عکاده مخاطبات فاروقی بابین
 عباس که در حالت نفس ناز پسین بوده کما هو الظاهر و اگر توبه و قناعت که آدمی زخم کاری خورد و
 از آن چند روز زنده ماند ثم فو ابد و شجاعت عا باشد لازم می آید که چنین بزرگان بحسب کمال
 مبتلا باشند و یا بهره ازین تحقیق نداشته باشند و همین سوا الطن فی محض الایمیه علیهم السلام و حجتی
 تفصیل انشاء الله دوم آنکه افتخار و نازش اهل حق بر بقوم عدل حضرت فاروق
 و آنچه از دست او بطریق اشارات سید الانبیاء از رواج دین بسین لمعان ظهور داده و خدایان
 کفر و شرکین بنصبه بر فرج خود فاشد اتباع سنن خیر البریه است که فاروق اعظم بنابر کمال خود
 نسبت الیه بتقلید انبیاء علیهم السلام چنانچه از احادیث انانیطیه خواهد انشاء الله تعالی این اعمال
 سنده نصیبین نداشته باشد پس اهل حق چگونه افتخار و نازش کنند بمع و کمال جناب مرتضی و ائمه
 ایشان نخل غلظه که بدستوان نور چشم رسول قبول با و می اختیار کرده و حسین بجان سید مقتدر
 بزبان حال و حال کمال مدح و ستایش فاروقی بزرگان خویش آوردند چنانچه نو فاضل مولانا محمد
 حسینی موسو مشکفیل بیان آنست بر یکد و روایت از روایاتش قصار میر و عن عقبه و علی
 رَضِیَ اللهُ عَنْهُ قَالَ خُطِبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى نَبْتٍ لَمْ يَنْفُضْهُ وَ أَكْثَرُ تَوَدُّهُ إِلَيْهِ فَقَالَ عُمَرُ
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا عِنْدِي إِلَّا صَغِيرَةٌ فَقَالَ عُمَرُ مَا يَحْكُمُنِي عَلَيْكَ ثُمَّ تَرَدَّدَ فِي الْمَنَازِلِ
 إِلَّا أَنْ تَمَعَتْهُ سُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ كُلُّ حَسْبٍ وَسَبِّ سَبِّكَ وَ سَبِّكَ
 مَنْقُطٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسْبُكَ وَ سَبِّكَ وَ سَبِّكَ فَقَامَ عَلَى رُجُلَيْهِ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ
 فَأَمَرَ بِأَنْتَرَهُ مِنْ فَاطِمَةَ قُرَيْشٍ وَ بَعَثَ بِهَا إِلَى عُمَرَ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَاهَا قَالَ
 إِلَيْهَا فَاجْلِسْ فِي حَجْرٍ وَ قَبْلَهَا وَ دَعَا لَهَا فَلَمَّا قَامَتْ أَخَذَ بِهَا وَقَالَ لَهَا قُرَيْشُكَ
 قَدْ ضَيَّتْ قَدْ ضَيَّتْ فَلَمَّا جَاءَتْ بِجَارِيَةٍ إِلَى رَجُلٍ قَالَ لَهَا مَا قَالَتْ لَكَ جَارِيَةُ
 الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ لَمَّا رَأَيْتُ قَامَ إِلَيَّ فَاجْلَسْتَنِي فِي حَجْرٍ وَ قَبْلَكَ دَعَا لِي

امام عظمای طوسی در نهذیب استبصار اقرار بر جناب سید المرسلین نمود و گفت یا دارم که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم در بکومت گوشت خرد متعه النساء را هر دو حرام ساخته لغو بانه من بد
 البیان الصریح والاقرار التامیح تا کجا مقررات قوم را کسی یا کرده باشد که گوشت خرد و ندان سبک
 از بنجامانند آفتاب نیمروز هوید اگشت که مقتضای نور ایان کدام یک فخر و نازش است و کدام
 یک ازین استوجب کفر و نفاق مصرحه فکر هر کس بقدر همت است + علامه دهلوی نور الله
 ضریحه در رساله وسیله النجات بخواب بعضی از سائلین و متقیدین چه نیکو فرموده عبارت سوال
 و جواب ستطاب بنی مقام ثبت میشود سوال در بیان اهل سنت و شیعه گفتگو بسیار واقع شده
 سنیان و نحو میکنند که مذہب بر حق است و موافق قرآن و حدیث و کتابهای شیعه مبطل و
 اقر است و مذہب اهل بیت بلکه مذہب اهل بیت است که میداریم و شیعه هم همین دعوی کنند
 که قرآن مذہب است و طریقه ماطریقه امام جعفر صادق است رضی الله عنه و کتابهای سنیان
 غیر معتبر میگوبند و این ماده جواب شافی از آیات قرآنی که در آن جا و فردن کسی نباشد و حجت منقطع
 گردد باید نوشت که طالبان نجات بران عمل نمایند و از مذہب باطل دست بردارند و جواب
 اسی بر او را اول بنامی هر مذہبی دریافت کن کتابهای هر فریق را یکسو گذارد و طاقی نه و چون
 بنامی هر یکی واقف است آن بنا بر آیات قرآنی مطابق کن و بنامی هر که ام مذہب که محکم و واضح
 یعنی آن مذہب حق است کتابهای آنها بخوان و بعد از رو بنامی هر مذہبی که باطل است کتابهای آن
 و سائش مطانی داشته و آید از گرد آن گرد و آنها را پاره پاره کن و تعیین کن که آن مذہب است
 رضی الله عنهم اجمعین نیست بلکه مذہب طاعت است پس بدانکه بنا بر مذہب طاعت بر ایان و تقوی
 و راستی ابو بکر و عمر و عثمان و علی و غیر ایشان از مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین
 علیه و آله و سلم که هزار سال پس از دود و همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه خدا
 و نماز کردند و امدت حیات شریف همیشه در نصرت و حمایت او بودند و بعد وفات

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خلافت مصلح و انصاف و راستی گزیدند و خدمت الطبیعت
 و محبت آنحضرا بجا آوردند و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه همیشه با آنحضرا نشست و خیرست نمود و هم
 آنحضرا با کفار جهاد کرده و درین نهان نماز خوانده و همیشه با آنحضرا صحبت داشته و بیعتات بنهاد و حق آنحضرا
 و عامی خیر نموده و بسیار روح و مناقب آنحضرا بیان نموده و بنیاندیشید و بکفر و نفاق خلفای ثلثه و
 غیر هم هزاران صحابه سید ابرار است که اینها میگویند که همه آنحضرا ایمان نفاق آورده بودند و هجرت بهم
 ریاست و طمع دنیا کرده بودند و همه جهاد و عبادت آنحضرا برای ریا بودند نه برای خدا و بیعتات آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم با این بیت او ایذا رسانیدند و مرتضی علی بابا یاری نکردند و حق او را بر سر گرفتند
 و متابعت نماز علی رضی الله عنه همراه آنحضرا بنا بر خوف و یقینه بود حتی که علی رضی الله عنه و خضر طاہر خود
 در کجای عمر رضی الله عنهما برای یقینه او و نام پس بران خود و ابو بکر علی و عثمان علی و عمر علی برای یقینه
 انصاف و صحابه مخلصین اندک بودند و بود و در وقت او و سلمان و عمار و جابر و چند کس دیگر آبی برادر
 چون بنا بر دو مذہب یافتنی پس بداند که دلیل بر بنا مذہب اهل سنت آیات قرآنی بسیار اند که
 هر یکی از ان برای اثبات احکام آن بنا کافی است و بنا بر اختصار در بمقام حیدر آیت نوشته می شود
 قوله تعالى وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ اُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ اُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ اُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ و سابقین که اولین اند از مهاجرین و انصار و آنانکه سر و می نیست
 سابقین کردند و نیکی یعنی بیان طاعت را شد خدا از انصار و ارضی شدند آنحضرا از خدا و آنحضرا
 جنات تجرئی تحتها الاثمار و مهاجر و انصار را شد که جبار اند و بر بنات و درختان آنحضرا
 خالده فیها ابد این مهاجرین و انصار و سابقین کنندگان بنهاد و بر شت باشند همیشه این آیت بر لاند
 می کنند که مهاجرین و انصار سابقین همیشه اند و متابعت کنندگان آنحضرا که بعد آنحضرا بودند و طریق
 آنها اختیار کردند آنحضرا هم شهادت و شک نیست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه از مهاجرین است
 که وقت هجرت همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و عمر و عثمان علی رضی الله عنهم و بسیار دیگر از مهاجرین

اولین اند و هر که ابو بکر را از مهاجرین اولین خوانند بسبب اظهارت غار کا فر شد قال الله تعالى
اِذَا جَاءَ الدِّينَ فَرُؤَاكُمُ اتِّفَعْنَا فِيهَا ثِقَنَ وَفِجَارًا لِّغَارٍ يُدْقُ الثَّانِيَةَ لِيَأْخُذَ الثَّانِيَةَ بِصَبْعِهِ كَيْفَ تَحْمِلُ
اِنَّ اللَّهَ مُصَاقِقٌ جَوْنِ بِيْرٍ كَرَفَعَهُ رُسُلُ خَدَارِ كَفَارِكُمْ وَرَحَالِكُمْ دَوْمٌ وَكُسٌ بُوْدٌ جَوْنِ بُوْدِنْد
هر دو در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مر یا خود را که ابو بکر صدیق است
اند و همین شوهر ریشک خدا بااست و متابعت کنندگان آن خوابوا فی مهاجرین الفجار اند که بعد
اینها ایمان آوردند و هجرت و نصرت کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که همیشه در بهشت خواهند
بود پس ثابت شد که ایشان قطعاً بهشتی اند هر که ایشان را بهشتی ندانند بسبب اظهار این آیت که فر
باشد و اگر در مقام شیطانی بیاید و ترا و سوسه دهد که شاید مرا ازین آیت آن مهاجرین باشند
که شیعه در حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابو بکر و غیره برای
طمع دنیا جواب بگو که امی بلین دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود و خداوند
آینی که اول بعد هجرت در باب قتال نازل شده فرموده اِنَّ الَّذِیْنَ یَقَاتِلُوْا فِیْ سَبِْلِیْ لَیْسَ لَهُمْ جَزَاءٌ وَّ لَا یُغْنِیْ عَنْهُمْ ظُلُوْمًا
اون و و سوسه داده شد و جنگ کردن کفار مر کسان را که میخواهند کارزار کردن یعنی مهاجرین
بسبب آنکه آنها از دست کفار ظلم کشیده بودند و اِنَّ اللَّهَ عَلَیْهِمْ لَقَدِیْرٌ و بعد سبب
خدا بر نصرت کردن آنها قادر است الَّذِیْنَ اَخْرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَبَغِیْرَ حَرٍّ اِلَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
و بِنَا اِنَّ اللَّهَ اَنَا که بیرون کرده شدند از سرزمانی شان بغیر حری مگر آنکه گفتند آنها که بیرون کرده و با الله
است یعنی از ایشان هیچ گناهی صادر نشده که بسبب آن بیرون کرده شوند مگر فقط بسبب آنکه آنها
را بیرون کردند پس ازین آیت ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصاً الله بود نه برای طمع
دنیا پس ثابت شد که همه مهاجرین رضی الله عنهم مغفورانند امی برادر هر که ایمان بقرآن دارد
چون بر وثابت شد که خدا تعالی کسی را جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت بر سبیل او میروند
باشد تمام اعتراضات او در حق وی ساقط گشت چرا که حق تعالی عالم الغیب است

و میداند که از طمان بنده در طمان وقت حمله سیه لظهور خواهد آمد و با وجود آن اگر او فرماید که
 این اجتنبی نمودم درین ضمن اشاره بمنحضرت جمیع زلاتی متحقق گشت پس بگزینندگان او
 حق آن کس طعن نشین نمودن اعتراض بنسب لک کرده است گو یا که اعتراض کننده میگوید که این بنده
 بدخستد او را چرا هست میکند و ظاهر است که اعتراض کردن در مقام کفر است بنده را که
 خدا هسته خوانده است البته وی هسته است اعتراض کسی در حق می ضرر نمی نهد و او را در حق
 نمی کند لیکن اعتراض کننده کافر است پس باین وجه تمام شبهات و دسائش شیاطین با قاطع شد
 و احتیاج نماند که جواب آن پرداخته شود اما برای تسلی سائل رجم الشیاطین کرده می شود الی آخر کلام
 المقدس بار خدا یا مکر مولف شرکارایانی او بتقلید فاضل طبری در کامل که پرده حیا از هر ظلم
 برداشته و غشاوه ناصبت خروج چشم کند آینه خوانند گفت که شیخین کی از مهاجرین بودند بلکه کجین و
 حال حضرت بعل زهر افریفته بنیت تزویج وطن خود را گزشتند و در حقیقت جواب این نهیان برخیا
 سیفی ستانی با سقلین طبری که تمامی این بیت اصحاب سالتاب رسو کرده است اند که لوزین و
 اسلام افر و نشانند **وَاللّٰهُ مُّتَمِّمٌ تَوْرَهُ وَكُوْكَرُهُ الْكَافِرُونَ** چیزی دیگر نیست و غالباً که نزد مولف
 رئیس النوصب اختیار لفظ تزویج نسبت بقدر خود که الفاظ معلوم در حق ام کلثوم روایت میکنند
 راه کاملی و در باره خاتون جنت رفته فخر اہم الله جمیع التحین عن الرسول و الاولاد و الطہین
 الطاہرین و ہم انکہ حکم مولف ترجیح آمان ان غلبت غایت پیغمبر بطریق اہل سنت فقط با خود
 است پس رشت اول نماید که اگر بتجدد اہل سنت ثابت فرماید و چگونه گویم که بر اثبات بکنشی داشته
 باشد از کتب اہل تحقیق ترجیح اعمال حضرات سالتاب بر آید چنانچه خاتمه تحفه اثنا عشر تیر سیرجیل
 مسئلہ تفصیل نام دارد و همچنین رسایل دیگر و کتب دیگر و لیکن اہل تشوین بلکه در تحفه اثنا عشر تیر تصریح و
 باین موجودات افا و العلما کہ ہونا را امدانہ نقل با احتیاز از آن کہ در اینجا و فیقہ اید است و طبع انبیا
 علیہم السلام از انجمن کفر و اہم است و در سبب صحت کفر و درین برگان با فیتہ نمیشود و تعظیم و توقیر و حسن و قبح

دارند و چون جامع باشند از مومنین که اسباب العظم باشند و گناهای ایشان را مغفرت
و تکفیر نص قرآن ثابت باشد باشد بالیقین اجتماع هم در حکم انبیاء علیهم السلام خواهند بود و در مرتبه
سبب تحقیر و انانیت و بدگفتن نهایت کار آنکه انبیاء را سبب تحقیر موجود نیست و اینها را بعد از وجود معدوم
شد و معدوم بعد الوجود و چون معدوم اصلیت درین باب ندارند تا یارب گناه او تعبیر کردن حرکات
و عوام امت غیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر است یا مغفرت گناهای ایشان را با قطع از وحی
و تنزیل معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلل رضای الهی با اعمال ایشان با تخصیص نیست باشد
پس چه صحابه نیز اند و میان انبیاء و میان اینها اند و بهر صورت است که غیر از صحابه هر چند مطیع و متقی
باشد بذبح ایشان نمی رسد این نکته را با ملیت آن در خاطر باید داشت که بسیار نفیس است
بلفظ المقدس و وجه دلالت این عبارت بر مقصود جهت شتر اک علت و قیاس و لوی اظهر من الشمس
مال بسیاری از احادیث امامیه بر آیات کلینی و صدوق و دیگر محدثین جامعین اصول همین امر ناظر است
که حق تعالی برای نیکوکاران از سابقین و لاحقین در جای مقرب فرموده که خاصه هر فردی که دیده و هر چه
تا آخرین کثرت اعمال خیر نمایند لکن بدراج بها جرین اولین نمیرسند و علت فضیلت ایشان خبر سابقین
و صحبت با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مستدعی و متبانی تمامی تمامی الهی بود هیچ معلوم نمی شود پس با اعمال
بهره پیوسته صلی الله علیه و آله از صحابه و یافته همه از اعمال با بعد خواهد بود و بهر مقصود و نهایت سعی علمای امامیه
در رد افاده علامه و بلوی قدس سره العزیز چنانکه بر کسیکه نفوات شکی و کثرتی دیده اند که بعضی
از علما خلاف این تحقیق گفته و جوایش بعد از اخوان بر سبب ادنی بهره از تتبع کتب داشته باشد
مخفی نیست توضیحا للمرام بمشالی روشن کنم که شیخ حلی امامیه هنوز در مسئله تفضیل امیر المومنین از انبیا و اولو
العزم از متوفین است چنانکه علامه و بلوی رحمه الله علیه اشاره بان کرده و صاحب انقض گفته
قَالَ بَرُّ الْمُطَهَّرِ الْحَقُّ أَجْمَعُ لَا مَإْمِيَّةَ عَلَى الْعَلِيَّ الْعَبْدَانِ سَيِّدَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَاللَّهُ أَعْلَمُ
أَفْضَلُ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ الْأَعْزَمِ وَ تَفْضِيلُهُ عَلَيْهِمْ خِلَافٌ قَالَ وَأَنَا مِنَ الْمُتَوَضِّعِينَ

فی ذلک و کذا لک الحمد لله انتم ہی مع هذا صاحب صمام ایند بیت مذہب منصف قرار داده
 معلوم شد که خلاف بعضی و توقف بعضی دیگر قاضی نمی باشد اگر چه آن بعضی مرتبه امامت غلطی بدو نیز پیش
 شد که گفتوری بخیر و نور منعی ندیدند و نیز یافته بود کلام علامه و بلکه نور المصباح در اختیاری خود باسد
 من بده انحرافات و برش ثانی نقطه بر عقدهات جنالات خود الزام اهل حق در خواستن کار حضرت
 مؤلف است دون بخیر و از نجاست که دلائل و بر این این رساله سختی نظام افتاده اگر چه نسبت
 بدگر رسایل حضرت مؤلف عالی مقام در تکلیف زیاد تر اتهام فرموده باشد و مناسط اینهمه خرابیا آنکه
 مجتهد جالسی با وجود دعوی سیادت در حق کسانی که بدون سمات اهل سنت قصد الزام و سر
 دارند در کتب مطبوعه خویش اصدق دل و نیت صمیم دعای بد فرموده مع هذا ازین حکم مؤلف
 که اعمال زبان غلبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف ارد بر اعمالیکه در حضور مقدس نبوی صد و فتر
 لازم می آید که صدقات تاخرین که بحال خلاص را راه خدا داده باشند تیر از اوقات صدقات
 یومون بالذکر و یحافون یوماً کان شرف مستطیراً و یطعمون الطعام علی حلیهم مسکیناً
 و یتیمات و اسیران باشد سیاقی که روایات کتاب کشف الغم عن معرقه الامته و مانند آن که ولایت
 شکیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بیوقت و صدور امر و تاکید شرف عطا رسالین در و کما
 سبقت من قبل ضمیمه این تقریر شود همچنین در فضائل دیگر از همین و او سخن خواهد رفت پس آنچه ازین
 بزرگان اعمال صانع صد و یافته بحسب سول صلی الله علیه و آله و سلم و تاکیدات شرف و تواتر
 صد و معجزات بود بخلاف تاخرین که آنچه از حسن بر روی کار آورند در یا و صمه و در این اخبار
 و غلی نیست محض قوت یانی و اثبات تصدیق غیبی علت آن گشته معاذ الله من لک علت اینهمه غلط
 بنف و عناد با صاحب جوارین سول خدا عزوجل است که باعث شرمندگی متشیعین خصوصاً مؤلف قدوة
 المتعلمین از روی این بیت طاهر گردیده چهارم آنکه حکم مؤلف که در وقت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم کدام بس نبود که اعمال خیر از وصا در نمی شد دلیل این معنی است که احدی

و جمعی از صحابه خصوصاً لازمین صحبت در زمان آن سرور و قریب نیا و قریب بجای آنکه مره بعد اولی گرفته
بعد از تواتر و اتصال ظهور و مجاهد که راه تنوک وقت مراجعت شریفیت بها اندازند تا و قریب
رازم و بنده و زهر طایل الحاشی که از بزند و در وقت منع دعوات و قریب من چرخ مخالفتها که بر حصول اناس
از کتب بطون باریگاه ظهور و یارند الی غیر ذلک من المنکرات پس معلوم شد که حضرت مؤلف این
از منقربات طالع خوش نصیب و بلکه تصدیق میفرماید چنانچه در مقدمات سابقه شعاری و بحرینی
رفته و الحمد لله علی کتب بار خدا با مگر مناط بر الزام اهل حق باشد لیکن بعد از تنزل تسلیم بر صریح
فاضل جالسی میتوان گفت که چون الزامی فرع تحقیق است چون اصل نباشد فرع چگونه متحقق خواهد بود
انتهی ما افادنی الکتاب المطبوع تخم آنکه انکار از سر کرد کی فاروق و قبل و قال مؤلف مجاهده
سبغی در سنج و دعوا الی لا اسلام بعد از فرض نقد بر جناب بنین میکشد چه هرگز مروجی نیست که در آن
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بحسب هر مطلب می نمودند و در واقع بعلم و شجاعت و در کسوفات
عالیه نظیر خود نداشتند و در آنچه از مشال نهایی آن بودند که قال لا دوستانی و غیره بلکه از
بچار مجلسی و در تصانیف ثابت شده که ولادت ائمه بر خلاف بنی آدم اتفاق می افتد
یعنی از زن مادر بوجود می آیند و نشو و نما می یابند چنانست که در یک هفته مثل طفل یک ساله
مینمایند سر کرده عرومه باشند یا در حالت اختیار کافر می آید باشند یا قبیل از قبایل عرب
یا عجم بنو مطشان بر روایات معتبره از فضلاء علمای اصولی و اخباری و منزهات میران
سید و ارشاد با سلام شده باشد بلکه خلاف آن از مصادر معتبره هرگز و کشیدن این مبارک
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سوره شدن پیغمبر و شکر آن سرور و مدد و هروله و در کوه حاکم
مدینه منوره بچار و غیره منقول است قطع نظر از این همه کاش وقتی که باعتبار و در شش ماه
مصدق حتی اذ ابکع آنکه اگر دیدند و در حروب لشانه پیش از مد و حضرت امیر معین فرج و
کشی محتاج شد آن زمان اثری از قوت از و در پنج و چهل و سی و سه سال از ایشان تحول می گشت

باینماظره خواجه ملا حسین نامزد می شدند و غالب می آمدند اینهم صورت نه لبست بلکه این عباس بن
 عبده مامور شد و نظیر و نضو باز کردید و محمد بن صفیه را در حضور قلیکه صفوف قتل کرده و سر
 و محبت از میان جلاسته شد چنانکه لفظ علییه الرحمه فرمایند شمس آبی در و سر و جزیر ناپ
 نه مهری در و گرم خبر افتاد از حضور مر تصوفی جازت قتل و استعمال سیف و نصال عنایت
 گردید پس او سمت مبارزان لشکر مخالف که در میدان جولان می کردند و جز خوانی آغاز نموده بودند
 روانه شد و در وقت صبح یاری بر هم کردن لشکر شام متوجه گشت و گوئی شیر در کله کوبیدن
 افتاد و یا بازی بکلیت کیوتران رو نهاده تا آنکه بحال مرد می مردانگی و شیر و فز انگلی گردان
 لشکر حاوین ابی سفیان را بضر ب تیغ بید رنج و طعن کسان جان ستان ره نورد
 بیابان عدم گردانید و یلان فوج او را بر خاک اهل طلائید چنانچه ابوالقاسم طوسی شایسته
 گوید شمس بر و زبیر و آن ملی زورمند و بشمش خنجر بگریز و کند و برید و درید و شکست
 بلست و یلان با سر و سینه و پا و دست و محمد بن حنفیه بعد ازین محاربات قویه چون دید که
 مبارزان یمنه و سیره مخالف قدرت مبارزت ندارند بلکه رو بفرار می آید متوجه شد که حضرت
 امیر شد و رکاب سعادت انتسابی را بوسه داد شیر خدا خنجر و بجوی و غمخواری افشوده
 باز حکم کرد که زود تر بر لشکر مخالف تاز و و پروین و اربابان الغش سازد گویند که دیار دوم
 شیر پیشه بیجا و نهنگ دریای و غاف و الف حیدر کرار از غلاف کشید و جهان
 سرعت تمام تاخت و رو که از کشته پشته باروی زمین مانند کوه النود بلند و دریا خوانند و موج
 و یل چون روان و از صفوف در گشت بقلب آمد و او شجاعت و ثبات قلب و در بحال
 غلبه بطلش که جان طلب آید بود و کالبرق انخاطف از لشکر باز گردید لیکن درین مراجعت هجوم
 فوج ماران تیر مجروح شد جناب مر تصوف استمالت او نمود و با بسیر او را سیر فرمود و دست
 که باز بمقابله مخالفین او شجاعت و دلیری و دلاوری گوید که مقارن این حال محمد بن کور است

و چشم گویند و بدو عرض نمایند که و ای مجانبان عرب و عجم حسین را بمبارت طلب میکنند
 در مصداق ایشان صاحب بر زبان می آرند می پذیرند گوارا ایشان را اجازت کارزار میدهند و نام
 عارونک بر خود می بخشد حال این چنین در جسد سید و هنوز دامن شمشیر نمی شود گویند که جناب سید
 نمود که همان پدر تو فرزند منی و حسین فرزند من نمی برند و من ترا بمنزل دست خود می پندارم ایشان را
 مثل هر دو چشم خود می نگارم فخرالدین بنی خیر اصل بن حکایت در کتاب منتخب مجمع المراتب و خطبه
 کرده و مورخین بحال شرح و بسط وارد نموده اند و از نجاست که محمد بن حنفیه علی ابن حسین را رضی الله
 عنهما جمعین فیکد و عمو علی است بر او شلی کرد از صبیان اطفال شمر و خود را از شجاعان البطالان انجیر
 از روی فرج و جمل صفین صدور یافت در باره استدلال است آورد چنانچه ابی صبدیه همی زیاده
 و حضرت زراره الله اصحابه از امام ابو جعفر در کافی شاهد عدل این عمو است و هذا کفایه
 ارسل محمد بن الحنفیه الی علی بن الحسین علیهما السلام فخلایه فقال له یا بن ابی قحط
 علمت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رفع الوصیه و کلامه من بعدی الی میرالمؤمنین
 ثم الی الحسن ثم الی الحسین ع و قد قتل ابوک و لم یوص لنا عمک و صنوا بیک و کاذبی من
 علی و فی سببی و قد نیمی احبها منک فی حدایتک فلا تنار غنی فی الوصیه و ایها ماله
 و لا تحاجنی شرح در شافی شرح انجید گوید و کاذبی یکسر الواو من علی ای سلا و اسطی
 و فی سببی بتقدیر و انما و سببی و قد نیمی یفتح القاف و کسر الهمزة ای سابقی و کما
 صدق عی من الجهاد فی و قتله حبل و صبیح نخودها و از نیقام حال تا ویلات قوم سید
 شازعت این هر دو خرد و بزرگ که متصور این جنفیه اظهار جلال امام زین العابدین بود و خوبی عیان شد
 القصه بقدر تسلیم این معنی که فاروق اعظم نه کافر می گشته و نه بدعتش احدی از قبایل مسلمان گشته
 و بهات امور بحضور حاضر نمود و خلیل بود و باینه و جناب خیر البریه بن بزرگان السبع بصیر کامی نیست
 می نمود باین حال شان مثل حال حسین خواهد بود و لکاشه شش چنین همراه خویشان هم در جنگ خیر علی و می

الشيخ ابو الهيثم و غيره و هم و ديگر غزوات هم را جمعيت نشان شما ميکند بآنکه معمول گزيده
 ايزدي ميست که چنانچه در مقابل دشمنان اهل شجاعت ما ميگرستند همچنين هم را خوش اين قسم واقعه ديده
 را نگاه ميدارند و العجب کمال العجب که علماي قوم لفظ احب در مد پي ميرانند آن دليل فضيلت و نجابت
 ميشمارند و با دوت محبت آنحضرت صلي الله عليه و آله و سلم را نسبت بجناب مرقصه بران ثبوت محبت
 بآن افضل ميگردانند و ميگويند که اين محبت از پيغمبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم بدون امر الهي نخواهد بود
 و سمع و ليد حضرت سيد المرسلين را که تخمين بودند و در ملازمت و حوايت آنحضرت صلعم بسر ميبردند
 و رتق و فتق امور اکثري بر صواب يد ایشان گذاشته بود چنانچه از کلام مجلبي رجا نقل ما من مسلم
 اليه بلکه به بداهت عقليه نيز در يافت مي شود از کفر و فحاشي منزله نميدهند فاعلمه و ايا اولي المالك
 و از ملاحظه روايتي که تعلق بحال محمد بن حنفيه و جناب حسين دارد بوضوح مي نمايد که چنانچه حسين را اجابت
 و رسيدان مصائب ميرفتند همچنين تخمين با بنده اجازت بودند بلکه نفس مرصنوي کرم الله وجهه اعتراف
 هر دو امام عظيم شيعه سابق از اين بدر يافت رسيد که ابو بکر صديق روزي شنبه از علفا کوشيد
 بسمت کافران حبي پدر خویش متوجه شد و در شش چشم انتظار باقي نبود ليکن آنحضرت صلي الله عليه و آله و سلم
 باز گردانيد و از صحبت رفاقت خود به طور مکرر کان مان که بفريد عقل و گياست و قوت قدسيه نصا دارند
 جدا نفرمود و نيز استصحاب تخمين در مخالفت فوات نظر بصراحت احاديث و روايات از ان قبل بوده که
 با دشمنان و زرا خود را جدا نميکنند علاوه برين نظريه بعضي از صوگه ازش است که حضرت ليد شخص را
 که حکم جناب پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم را در ادای قرض يهودي قبول نکرد و خواست که از عمر فاروق
 حکمي جدا بخواه از ان طلب کند او گفت تمامي کاسکما و در خانه خویش رفت و قبضه شمشير بپوشيد و گريخته برون
 برآمد و بارگراي شقي را از دوش ببرد و چنانچه قبل از اين از ناسير ايامي گذشت کافر ميدانند با شل مالک خود
 او را نيز نمون پاک اعتقاد و پاک اعمال مي پندارند شمشير را چنان برجا خود در قرآن مجيد و حديث
 ثابت است که حضرت مقدسه انبيا و رسل عليهم السلام و صف کمال قرب مرتبه عصمت مخوف و خشيت

ایزدی زاید از حد و غیره و بگوید بسیار از ایشان کاتبی انشاء الله تعالی شب روز و روزگار
 بر سر و پند و انداز خوف و عقاب نمی چندان گیرند که بر خضاره دانی ایشان زخمها پدید آید و حق تعالی
 بنا بجا و حکمت قرآنی خوف و خشیت ایشان احکایت میفرماید و از جناب استاید و در احادیث
 شریفه و سنن صحیح است که ملائکه مقربین از روز یکجهنم آفریده شد گاهی بجهنم شناسانند و بعد ازین
 بر و انبیا امایه خواهد آمد که جناب سید المرسلین صلیع فرمود که اگر کسی اعمال متقا و پیغمبر حاصل شد باز هم باید که
 اعمال حسنه را تحفه اند و از عذاب از احوال قیامت بمن نماند بلکه از جبار الاوار انشاء الله تعالی هویدا
 و آشکارا خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین صلیع فرمود ای کاش من رختی بی نوم الی غیر ذلک پس حضرت
 مؤلف بکسب خوف و خشیت فاروقی آنچه در بی مقامات گفتگو کرده خارج از قانون اسلام و شریعت
 خواهد بود و با اصل مذکور شیخ نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شروع شفا
 مذکور نبوده و قدریه همین منج نوشته اند که آنها اعتقاد آن دارند که جناب پیغمبر صلیع علیه السلام
 و باقی انبیا و مرسلین جز در رست که از عذاب و عذاب آبی تا وقتی که در دنیا باشند نمی ترسید و با شند
 خواهی جناب اندلس که ایشان با مومن فرماید و خواهی نه لیکن چون مذکور ایشان که با سها گویند
 پوشیده و در هر چهار و خزان بزرگ بنا طهری یافته حتی که اجماع حضرت مؤلف و برادر محصل یعنی
 فاضل اخباری اصفهانی بانی بعد از خرفشار بسیار در روزی از خدمت علمای بیهول
 و اخبار و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتم تجرید العقاید طوسی بلکه تحفه و توهمین که برین
 قرار یافت که خواجگان ایشان درین کتاب طریق هدیه و مدار می بیاید و براه اتفاق میرود و در
 چیزی دیگر و بر زبان شش چیزی می بگردد و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد اول چند از روایات
 دیده باشند که بر غم شان و لالت علیه ربمائی خلف داشته باشد با عتقاد و فرمود که در
 شروع شفا مذکور است قائل شدند اکنون که علیه خوف و خشیت این بزرگواران بر آید که
 باینجه کسب کنند که علیه خوف از ملائکه کفر و نفاق است شمس نیز بچشم عدو خود بزرگتر است

کل است سعد و در چشم دشمنان غار است و علاوه میتوان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی
 الله عنه و عن ابائه و جعین و صحبه کرامه منفر باینکه کلام من در تفسیر شیطان است لیل بر آنست که عملی از اعمال
 آنجا نیاید و قبول محلی نشسته پس اعمال شر کدام کدام است که بحسب حد و رآن شیطان را بر خود حاکم
 و خود را محکوم او علی الاطلاق می شود جز آنکه کمال طیب خاطر است بحسب قدوه و اریان باز
 ساختن بکلیه شیعیان را بر استعدا آنها مقدم داشت یا آنکه در واقع حربه خلف آنجناب از منفرین
 یزید شمارند و نیز می گویند که آن معاصی کدام کدام اند که حسن محبتی علیه التحیه و الثناء وقت مرگ گیرد
 و بکمال خطر آن آغازنها و چنانچه مفصلاً خواهی داشت انشاء الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم آنکه آنچه از آثار
 در زمان آن سوره صلی الله علیه و آله و سلم در اعمال خیر مثل حجرت و معیت پدرش که فو صدقات
 در راه خدا و مثال آن صدور یافته باین بر اعمال با بعد فرستی و هشتمه که قبولیت آن اعمال
 با خصوصیات را بر زبان می ترجمان گذشته مفصلاً و قطعاً بخلاف اعمال بعد که خیریت آن برین است
 منصوص نیست و کتب رجال فیه شیخ و کتب حدیث ما بجا او مانا الیه قبل ذلک هم نصرت
 در تکیه آنچه از صحابه کبار بحسب سر و دو جهان از اعمال و عبادات اتفاق افتاد و هیچ عملی را بر آن
 نمی تواند شد بل ثواب تبرאות الله خارج از بحث استثنای از جمیع فضائل است که هیچ عملی را
 بر آن نیست بکلیف که از مرتبه چهارم در گذرد و بدایت عقل نیز آن حاکم است که اعمال خیر
 صحابه و زبان جانت شریف غیر آن ترجیح نام دارد چه بالقطع در محل خود ثابت شده که اعمال
 شایسته بین از اعمال دیگر آن زود است فضلی شریف بر آن حالیکه صحابه یک را شریک در آن است
 و اود هیچ اعمال مساوی آن نمی تواند بودند آنی که مشارکت جماعت آن عمل است و حدیثیه حاصل
 می شود مانند کیفیت که هر جزو از اجزای مرکب بدی آید چنانکه اهل تحقیق تقریر آن کرده اند
 هشتم آنکه آنچه در حدیث ابو جوده قبل و قال نموده یعنی نسبت که در خانه آن بجای صیغه تکلم یعنی
 فعلت لفظ فقال باشد و آن نیست مگر بدین مؤلف یا ذوالان صدقانی یا بانی بود که حدیثاً و

عبد العزیز راجع کنند زیرا که قبل ازین در کتب اُمیه مذکور شد که اهل سنت بر مذہب صحابہ کبار اندرین باب
 که افضلیت ابو موسیٰ ثمری مذہب آنها باشد چه جای آنکه از احدی منقول نباشد بخلاف آنکه صریحاً
 بسوی او بی مذکور برگزینند که ہم عدم تکلف است و ہم مطابقت اصول و عقاید و ہم آنکه دعوی
 که ابو موسیٰ شمس در اعمال حسنہ ما بعد را بر اعمال سنی تفصیل داد و دعوی بی دلیل و عاقلان چنین
 باشد جبرئیل که او اعمال لاحد را متساوی ندانسته باشد چنانکه فاروق اعظم پس با وجود این شمال
 ظاهر دعوی تفصیل معنی خواهد بود و مستهملی تمنای فاروق چنانچه از کافری و دیگر شرح بوضوح
 می بخشد آنست که هرگاه میزان اعمال قائم شود و یکی و دیگری شمار آید این هر دو با ہم متناسب شوند و هر
 آورند و پس از آن اندکیر توسل اعمالیکه براه پنجم خیر البشر بجا آورد مجات با هم و نعم ما قال بعض
 العرفاء شجر طاعت ناقص ما سوجب غفران نشود و راغبیم کرد و علت عصیان نشود و از سعی و تقیاً
 در باب مزید خوف و خشیت از بارگاه کبریا عجایب قصیه ما در روایات صحاح مرویست بر سر از آن کتاب
 عِنَّمَا يَوْمَ عَرَضَ نِفْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَعْنَةُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْكُفَّارِ قَالَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ كَانَ كَانَتْ جِبِلٌّ كَأَنَّ
 كَانَتْ قُلُوبَكُمْ يُسْبِغُ الظُّلُمَ عَلَيْهِمْ قَالَ لَا هَلْهَلْ إِذَا أَنَا مِتُّ كَجَزَائِي فَدَّرُونِي فِي
 الْهَرَمِ فِي يَوْمٍ صَارَتْ فَعَلُوا بِهِ فَجَعَلَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ مَا حَمَلَك عَلَى الْإِنِّي صَنَعْتَ قَالَ مَا حَمَلَك عَلَى
 مَا أَفْطَكَ تَقَفَّرَ وَأَصْلَانِ حِكَايَاتِ هَمْ تَتَقَرَّقُ عَلَيْهِ فَيَقِينُ سِتْ جَانِحَهُ مِنْ مَطَالَعَةِ كَانِي كَلِمَتِي تَصْنَعُ
 صدوق اُمیه بلهیمان بخاند و از محاورت قرآنی و آیات بیانات کتاب خطاب بر ذریع شرح میخوان
 یافت که کثرت خوف و خشیت دلیل مزید علم و معرفت است قال الله تبارک و تعالی مَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ
 عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ چنانچه از مجار فاضل مجلسی غفر خیر ابد آورد و آنست که گفته که حضرت پیغمبر صلی
 علیه و آله وسلم فرموده که اگر شخصی عمل حق را پیغمبر کرده باشد باید که آن را حقیر شمارد پس آنچه از حضرت
 فاروق مکتوب است باز در خلائی رشیدین مثل حضرت صدیق و امیر المومنین مرویست اتباع سنن
 نبوی است شجر نبدیه همان بد که در تقصیر خویش عذر بد رگاہ خدا آورد و در تضرع و ارخدا و خدش

کس تواند که بجا آورد با کلمه چون مقدمات حضور حلالیه مؤلف از قبیل بنابر فاسد فاسد است
 نتیجه آن که عبدالمعتمد اعتقاد کند و گوید که ابو موسی اشعری از فاروق فضل بوده نیز فاسد باشد
 یا زوهم آنکه توجیهی بر نفس رجوع بمنع می کند کما سبق مراراً این موضوع مانع پس از ادعای
 مدون و از دلیلی طلب شدن دلیل نیست که مطلب او با وجود ظهور تقسیمه تا بطلان و مقیده
 و و ازوهم آنکه بعد از از توجیه مذکور تهاشی و استن نیز موقوف بر مقدمات سابق است
 و فساد آن نیز شکلی درین بر قانون مناظره نیست پس و هم آنکه دعوی ترتیب فضل خلاصه
 ضعیف است و جمیع محض فضولی استن فضولی محض است چه دلیلش نیست مگر شهادت عبدالمعتمد
 عمر با فضیلت ابو موسی بر عمر مؤلف و موایضی علیه النواکی بل الشکلی کمالاً یخفی چهار و هم
 آنکه توجیهی در باره فاروق ابو موسی بجای آورده چون مخالف اعتقاد اهل سنت است و ذکر آن
 دروس غلام را بخت و سخن بیوت گفته بلی بر اصل تشیع که تکفیر دشمنان در مقصود آن منافاتی ندارد
 متبعی تواند بود و چنانچه از تصانیف سی علم الهدی مثل تبصره و غیره مسمت ظهور دارد یا نیز و هم
 آنکه غرض از آنکه عبدالمعتمد بن عباس با صفت گویند که پیوستی و انحراف شدید از اهل بیت نبوی
 تصحیح مؤلف و قولی که خلقی را از تشیع حاصل است نه لیسکه بنیاد این قسم توجیه بر تشیع باشد
 تبیین بدان که ائمه ذنبک ذنوبیاد و نور ائمه طلبک و طوبیبا که حضرت مؤلف در مقام عداوت
 معصومه خویش حاشیه قلمی کرده که مستمر میباد که مفضولیت حضرت فاروقی عظم از او صاحب
 با عادت صحاح اهل سنت ثابت است فقط بر حدیث منحصر نیست که مخالف با دلیلی کرده و چون
 بوده باشد بجا بکلمه لطیف بود ازین حدیث هم بر آورده شد تحت بعینها اقول و در اینجا
 نیز خباب مؤلف بر اجمال اجمال محل بجای آورده و مورد تشیع مجتهد جالسی کما سبق فی صدر زمره
 الزیاده شده کاشل مشارقی به بعضی از ان حدیث می نمود و در این تفصیل تمام می شنید و لیکن
 فقیر با غصه ای نظر ازین جهت میگوید که اگر مراد از دلالت این عادت فضیلت عزتی است

فمن سلبها لكن لا يفتح في المقصود زيرا المقصود از فضیلت فاروق اینست که جمیع وجوه و جمیع
 صفات راجع است بلکه در مجموع صفات فاضل که در دنیا بکار آید من جمیع این محکمات که در
 مقصود چیز از او صاف کمال ممکن باشد که در ذات فاضل نبود چنانچه در کمال الایمان و دیگر کتب این
 تصحیح واقع است و اگر مراد فضیلت کلی و کثرت ثواب و ثمرات که منافع آن باصل دین شریعت جمیع
 کند فهو فی خیر الممنوع و محمد که در این فیض نیز مرتبه فضیلت بنام فاروق عظیم با عترت او بوده حکم
 چنانچه فاضل بن عمر عقیلی در فتح الباری تصریح بیان نموده حیث قال قوله فقلت للفاضل هو
 أبو بزة و خاطبته بذلك ابن عمر فاراد ان عمر خير من ابي موسى و اراد من الحديثية
 المذكورة و لا فيمن المفضل ان عمر افضل من ابي موسى عند الجميع لكن لا يمتنع ان يكون
 بعض الفضلاء من فضله لا يستلزم الا فضلية المطلقة و مع هذا فعمري هذه
 الخصلة المذكورة ايضا افضل من ابي موسى لان مقام الخوف افضل من
 مقام الرجاء الخ یعنی ابورده بیان عمر گفت که ازین حیث نیز عمر بهتر از ابوموسی است که مقام خوف
 بهتر از رجاء و هر چند محال نیست که مفضل بعضی از صفات فائق بر فضل باشد لیکن این نیز عمر فاروق
 در ضم نفس هم بدرجه رسید که ابوموسی بآن فائز نگردد و علامه اهل تتبع نگاشتند که امامیه
 بسیار از امور را که ناطا فضیلت ایمنه بدی بر تمامی خلایق خصوصا حضرات انبیاء علیهم السلام
 گمان می بودند از خصایص ایشان می نمودند و دیگران هم یافته شده و خصوصیتی و اختصاصی باقی نماند
 چنانچه کتب مجلسی از بخار و مانند آن شهادت می دهد و اگر با اصول موضوعه ایشان که در باب این عقائد
 دارند و منطوق آن روایات است که ایمنه بدی موجب فضیلت است گردیده اند کما سبق بطریقها
 او فی غرر و تامل بکار برده شود عیان گردد که معاذ الله البیت طاهر الزمان جمیع ائمه بدرجه اند
 بر یک و شریح دلالت می شود که معمول تمامی نبی آدم است که در باره مقتضای این خویش روایت
 شکر است و عظمت و کبر و این روایت خویش می آید از حضرات امامیه که حل است ایشان

بنا بر تقدیر این سبب بودی حقیقتی بودی که این بیان مصروف است و در کمال ذلت و خوارگی ایشان
انسانها می عجیب باشد که این قصد انحصار نیکو دارد که این کار و جهان را بسیار می رهول مایه
در خط فقر از دیر باز ممکن است از قوت قبل شده و این توفیق بریده از منتهی قال الفصل
المبتهج حکیم بده الله تعالی الی الصراط المستقیم چون از خوانی حدیث عزیر
و عویم را صدق یافتی پس از بنهم اجل و این بشنو که در صحیح مزبور فی مناقب عمر بن خطاب ابن عباس رضی
عنه با خطاب ابن خطاب مذکور است بعد عبارت طویل و اکثرا مآثری من جناتی فهو من الجلال
و من اجل صحابک و الله لو ان لی طلاع الا ارض هبلا فتدبیت به من الله عزیر
قبل ان ارآه و این حدیث چنانکه می بینی نص صریح است در خوف شان از غصب خلافت زیرا که هیچ
مستحق تبار بن عباس و اصحاب شان که البته مراد خلیفه همین جناب است یا بن موسلمان جناب است
انتساب معنی اشمال حضرت سلمان البور در متقدم او بوده باشند و اینی اشترع حکما از سید سرور نبی ماست
نرسانیده بودند و نسبت با حضرات چنان تقصیر کرده بودند که اندکی طلاع الارض در باب بعض
ان اراده داشتند و از مواخذه روز قیامت چنانکه از قول قبل راه نابت است خواه ضمیر معقول
راجع بسوی لفظ الله باشد و خواه بسوی موت یا قیامت بقبریه معنوی ترسند و اگر کسی بلفظ
اصحاب کتبت صحابه نبوی مراد گیرد و لا شکر لهم من ابن عباسی اصحبه بقول ابریم بیک در این جهت بنابر این
اضرا و تقصیر نیست چه بنوع خود چنین گناهی عظیم سوا عی خلافت و یا تیفرع علیها از اخذ فک و شمس
الی غیر ذلک فارق عظم واقع نشده و اگر باشد اظهار این بدو حضرت اهل سنت است توجه رکعتیست
که ضامنفسه فرموده چنانچه از کربخاری بخدایت را در مناقب عمری ترا و بعضی علی السبیل الی شکل اندک عاری
انصاف است وقت که در این حدیث موجب صریح جابر خوف غالب میباشد بلکه این معنی است مشیت و ان سیر مرم
طالی حسب علم شان که اگر شخص نگارم باشد از جهت مظلومیت خطما او میشود و چنین وقت خرج و فرغ
اعتراف با نیکو این خرج و فرغ بجهت این عباس و اصحاب است و سوگند است که بزرگوار است سلمات

خوردن که اگر تمام روی طیار و پیش من بودی بعوض من عمل خدا میکردم قبل از ملاقات
 خدا یا گفت موت اینها بنده با بهر ضامن نفسی شد ز منی انصاف غلط گفتیم خاک برین عشتا و نیز
 سبا و که از حدیثین اولین شکر نسبت احداث با صحابا که بطریق حدیده مشکوره مرویست حتی که
 اگر دعوای قریب از کرده شود بعد ندارد و هم ازین هر دو حدیث صحیح میرسد پس گشت که حدیث
 بشارت عشره مبشره دعوی است چه در اول لای با هر مضمون حدیثش که علمای ملت حدیث کرام الله تعالی
 بیان کرده اند هرگاه بهر این توییه با ثبات رسیده که در حدیث لاتدری ما احد ثواب بعد از احداث
 بهر غصبت خلافت مراد باشد جنت بهر اصل بعد است که جنت شد او باشد و چون جنتا محض صاف
 انکار از یقین مغفورت جناب ابن ابی قحافه بحکم لا ادیری ما تحت ثون لغیر و اخبار بالغیب احداث
 محال است یا جعفر بنهم فرموده اند تبشیر جنت در صورت ارشاد حدیث فرمود از حدیثین که کورین هم حکم
 با جمیع انقیضین است کلف آن و تقدیم حدیث تبشیر و نیز اگر حدیث تبشیر صحیح بودی جنتا فارق
 اعظم وقت مرگ چرا که امثال من قریب بر الکعبه نمی فرمودند که بالعکس گاهی در حال حیات گمنامی نجات
 از اعمال کفایا را سبب بر می آیند و گاهی در اوان جنتها جرم و فرع نمایند و حست کنند که اگر تمام
 روی زمین و زو من می بود خدا میکردم انتهی کلامه بلفظ اقوال و استعین بالرفوف اگر جرم
 ابن معقولات نیز مثل حکایت و افسانه بتقلید شیخ حالی که راه اصولیه و از جناب مولف برزده بر
 بیاد فقیر آید که حللی که در بعضی از تصانیف این حدیث و مطاعن خلفای شریفین عنوان شده است
 علیهم السلام از صحیح بخاری و دیگر کتب مثل شیخ از کتب دیگر آورده و زبان دراز کرده و گفته که
 ذکی باید که این رز و را به بنید که مثل آن رز و نامی کفار صید و یافته و قول جنتا مرصود و در وقت
 انگاه کند که قریب بر الکعبه یعنی بمطبخ پیش سیدیم با بحال الشا و اخر اصنافا بشمار بران شوی او تا
 لا اخصا بر حلی از کثیر انکفا می کنیم نخستین آنکه بر اطران این اوراق البته صد و عو و غیره
 کا صبح او از غرضی تملک دارد و نعم ما قیل فی امان هذا المقام عصر و دعوی انجر باشد و در و هم آنکه

که بعد از آنکه استین روایه متعین است گفتیم بی واسطه یونی راوی گوید یا خدیجه گفت که آیا غیر من است
این روایه را خدیجه گفت خوبید است چنانکه میدانم که شب مرا فرستادند و آمده است و آنکه
من حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را نقل کردم که هرگز منقطع را می بود و چهار را در آن گنجایش نیست
می گوید که خدیجه مردیست و قدرت نیافتیم که از وی پرسیم که مراد از دروازه که بود پس روق
که در علم منزلت و علم و عمل و نگاه رفیع حاصلش بود و در سوال جراتی تمام داشت اینک در علم
پس او پرسید خدیجه گفت که مراد از دروازه مخلق که مانع از فتنه بود ذات عریض است
از مطالع اخذ شد نیز بوضوح می بخشد که چون روق اعظم بحديث نبوی میباشد که بعد از من قتها
و قوع خواهد یافت کسی خلیفه ساخت تا دامنش از بغیر او که درت نمره باشد چنانکه حضرت اقبال
تشیع گمان می برند که مقصود از شوری صرف خلا از حضرت امیر است عا شاکلا ایدم بر
شهادت فاروق اعظم پس آنکه خود امام محمد بن محمد بن جابر و در کمال حدیث نیز در حدیث
و می ضعیف حدیثی آورده اند که در شهادت و نص قطعی است و هوذا انت امسک شاکلا یزید بن
سایع ثنا سعد عرفت انه عن انس بن مالک قال قال سعد النبی صلی الله علیه و آله
احدا و معه ابو بکر و عمر و عثمان و رجف بهم فقال اثبت فما علیک الا انبی و
صدیق او شهید یعنی روزی جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله سلم بر کوه احد روق افروخته و هر
صدیق و فاروق و ذی النورین بودند پس کوه بلززه درآمد حضرت فرمود بجای خود باش و متنزل
مشو که بر تو کسی بنیاده مگر یک نبی و یک صدیق که فی الحال این وصا تصف اند با عمر و عثمان که
آخر شد خوانند شده و اتفاقا بعضی مفرور است که در فعل تنبیه و جمع بر است و بر همین معنی و لا انت
صیغه تنبیه که در بعضی از روایات واقع است فان حدیث یفسر بعضه بعضا کما صرح به المؤلف مرارا
و نیز در این شبها انتخاب بلکه دیگر حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز قصه جلی است که در کتب
واقعه شده و حضرت امیر و طلحه و زبیر هم شریک بوده اند چنانچه سلم رحمه الله علیه در صحیح خود روایت

مبنی بر کمالی علی محمد بن هرگاه بر حدیث خدیجه و آنچه بدان تعلق دارد احاطه کردی حال بعض
 از عو حضرت الخ می کند که سربازی شریف است بلکه از مضاعف اسلام و بدو سابق از خیالات علم
 من بعد که شروع بخاری بدست آمد و مراجعت این مقام واقع شد و یافتیم که سبیل اکثری را بنابر همین این
 کتاب طالب سومی هست که باو کردم محمد و سبب بعد طاعت بشیرین جای آوردیم و گفتیم الان طاعت
 بالمطلوبت منی که صاحب غایت التوضیح شرح الجامع الصحیح می گوید قوله من اجلک ان تفرس النفس من
 ستم بعد یعنی خزع حضرت عمر بن الخطاب بن عباس و مانند او از ان بود که بفرست و است که
 فتنه زدوی بعد از من بر پا خواهد شد و اما یعقوب بانی صاحب خبر جاری می بینم مقام تفصیل و
 تصریح زفته و گفته که لا قرب ان یقال ان مراده رضی الله عنه ان جنی حکم که لا یکت
 بابا ما افغان حدیث الفتر و ظهور ما حکام سابقا من حدیث حکیمه فاذا توهمت
 یظهر الفتر فیما بینک فی حدیثک و کم لا انفسی و انما لخصه بالذکر لان الکلام کان
 مسوقا معه و لا ینه کار حدیث السن فوقه بقائه الی ان حدیث الفتر و من جعلها
 قل غمار رضی الله عنه و وقوع الحرب من اجل الضیق و اماره یزید و قل الحسن بن
 علی رضی الله عنهما و قل ابن الزبیر و فتنه حکم و احتجاج یعنی در توجیه بخدایت فتنه
 که گفته شود که او فاروق است که از همه بقراری من بر اقامت زبیر که فتنه نازان
 منوع بود بعد از وفات من و میانه اهل اسلام فتنه نابر پا خواهد شد پس حال شما جز می کنیم و تخفیف
 با سبب دو جهت یکی آنکه مخاطب بود دوم آنکه سبب جوانی طین بقا ابن عباس است تا ظهور
 فتنه یا مثل مثل عثمان بن عفان و وقوع حرب مثل صفیر و سلطنت زبیر و قتل شهید که باو از
 زبیر و فتنه است حاجت عال بود ازین کلام که صاحب خبر جاری گفت وجه اصالت ابن عباس
 و نیست بر فتنه و یکران در کلام فاروق اعظم نیز بود یا گشت و معاذ الله اگر مراد خوف منصف است
 و ایصال خبر را این بیت الطهری بود و چنانچه طایفه از احتجاج بان میکنند اصالت ابن عباس

و بحسب جناب میر و اولاد طیبین و قلب موصوع میشد برین تقدیر یا سستی فرمود که امام اتری
 من جرنجی من ایاک من علی بن ابی طالب و اولیس طیس خدا یا بگویند از موعود و گمان مولف حصول
 موضوع خویش باشد کدام وسیع فی المسک الثانی انشاء الله تعالی و توهم میباد که شاید و دیگر ثمارین
 توجیهی و ین مقام کرده باشد که با حد از اولاد امفید خیال مولف شد زیرا که خلاصه ای تصحیح حفظ
 عسقلانی و شیخ جلال که برین سوانست که خرج فاروق را می اصحاب بر باره استخلاف بود ایشان
 بحسب سبب که قیام فتنه فیما بین المسلمین در خلافتش توهم نباشد فاین بدها فاینکه کتب
 آنکه انچه مولف از خرج خلیفه ثانی رضی الله عنه و قول من اجلک من اجل صاحبک نمیشد یعنی
 بر آنست که ابن عباس مع خلافت بلا فضل حضرت امیر مثل علمای شیعه باشد و این از اهل حق مجرب
 و ینشان عظیم ابن عباس است که احوال ظاهر هر شرح کتب الی حادثه اسماء الرجال مثل الاستیعاب
 و اسد الغاب و الاصابه فی تمیز الصحابه و غیره اما لا ینبای ایا عند الامامیه برین متبعین کتب معتبره
 نمی نماند که بر توفیق او فراموش نمانده اندانی که کشی و غیر او و توفیق تعدیل آن بزرگ گفتگو دارند و
 احادیث نه هیک ایراد میکند خباثت فقیر بجهان بسیار از آن روایا بخاطر خویش محفوظ و لیکن
 بحسب تحقیقات فیه بر اشاره کفایت کرد و چون با عراف موفی با بجا و برین است و صحت یافته که
 از اصحاب سید المسلمین عمل به صادر نشده جز عصبانیت و حتی طغی اهل بیت مال اینهمه و ایا و یل
 و قال بدان میکشد که ابن عباس که با اهل بیت بنو النقیان ندشته و تفسیر اهل بیت علیه السلام
 نیز بزرگ و سبب استی و در اوردی او دلالت تمام دارد که صحیح انشاء الله تعالی پس اگر ابن عباس مثل
 احوال انصاف خلفا بنو و آخر چه بود باعث قبح او اگر چیزی دیگر باشد بجز این روایا بجا و ایا
 زنا و اولاد میکرد یا شرب خمر می نمود یا مانند برادر امام حسن عسکری که او را علما امامی بجزند از طاعت
 اند تصریح بحدی و بر حار و حق یقین قمار می با و ظنور منوخت الی غیر ذلک من الکجاسه چهارم آنکه
 احتمالات جو غرض را بقول کردن آن نرود و سبب منوخت دلیل قوی نیست که بنور حضرت مولف

اصدقای بهانی او که در روایت کشی و ورق گردانی شرکت بن افادات که انجمن اهل البصیر
 بلکه اصح که در کار است بودند صحیح بخاری را چشم ندیده و صد و مناظره با علامی اعلام گردیده و بعضی
 از عبارات مولف نیز که نقل بخاشی دارد با معنی تطبیق است که اسطرها انشاء الله تعالی و کفایتها انما
 میبیند که جسم آنکه هرگاه بجای خود ثابت گشته که حصول رویت الهی نزو اهل حق نیست مگر برای
 انبیاء و ائمه برای کفر و شکیان فانی و حق تعالی رقیب یومئذ الحق یقول پس عتاد برویت یزد
 مسلم دعوی صلاحیت خویش باشد فیعارض ما فهم المولف قطعاً خدا پاک را و لیکن مولف بجای
 دیگر انتقال سازند ششم آنکه دلیل مولف بر خوف حضرت امیر المومنین از غصب خلافت خوف
 بر آنست که لفظ جرعی من اجل فلان رخا و در استعرب باللفظ و معنی باشد که کلام انضام
 الیه لفظ اصل خوفی مثل قتلیم داشته باشد و هر منوع بلکه این لفظ در محاورات ایشان معنی غمخواری و کسوف
 و باره استعمال بسیار و از قاموس مجتهد صحاح جوهر نیز همین امر دریافت میشود و از خطایه جزیره
 در حل بعضی از لغات احادیث بنویس علی علیه و آله و سلم مترادف لفظ من جمله و لا حله
 و وضع تمام دارد همچنین از شرح جامع بخاری بسیار از خبر جاری کمالا بنجی علی من تنبها بلی اگر
 لفظ فکناک می فن اجلک اطلاق می یافت و خرج بعضی خوف میبوی قبل قال مولف کنناک
 سید است و از لیس فلین ششم آنکه در صورت عموم اصحاب خیف حضرت عمر از جمیع صحابه در باره قتلیم
 اعتقاد شیعیه هم است نمی نشینند فضلا عن اعتقادنا معاشرنا است و الحاقه زیرا که هنوز در قتلیم
 عباس نظر باصول سه خوفنا و کلام است چه جا آنکه جمیع اصحاب متاثر از فاروق باشند و او را بنی
 جمیعاً خوف عظیم داشته باشد و حال آنکه از عدل و داد او تمام جهان و جهانیان مریض و احوال فارغ
 باشند و در وفاتش انجمن گیرید و کجا ناپند که بر جنازه واحدی از بیت منقول نباشد چنانچه
 شیخ ابو العباس فرمود **لَا أَنْ يَضُمَّ إِلَيْهِ الضَّمَّةُ الذِّمَّةُ وَ يَجْتَمِعَ إِلَيْهِ الْأَحْكَامُ**
الرَّكِيَّةُ السَّقِيَّةُ ششم آنکه در عموماً خدک جا بجا نموده دلیل بر آنست که خوف مولف

بر روایات موضوعه رواه خویش فریب خورده و اعتقاد آن داشته که جناب سیده المنصورین
 فکر قابض و منصرف و کیدانش بعد از خویش مشغول بودند و این هم و نحو بلا و دلیل و ادعا بلا و غیره را
 بلکه اول میباید که فکر را معین کند که باغی بود از باغات مدینه یا دمی بود که زراعت و باغات داشته
 یا شهری عظیم مثل سمرقند و بخارا یا بلکه محیط و شملیر بلا و عظیمه یا عالمی را اگر قسمة خیال بود و ابیات کلینی و
 محاسن شوسکه و تالیفات هاشم بن آن گواه است پس این مخالف است از میان طرف که تصحیح
 منصوب نماید و قبض و تصرف جناب تبول زهرار اصالة یا وكالة ثابت فرماید و در خط التماس
 در باب منع خمس تقریر طعن بر حضرت فاروق العنوانی کند که از کدورت نقص و معارضه منع مصفی باشد
 عصمت و عمار و اچنانچه کثوری اختیار ساخته و قدمت الیلا اشاره گنجایش ندیده هم آنکه بیان اخبار از
 ذمه اهل سنت وقتی ضرور باشد که اول خوف خلیفه ثانی رضی الله عنه از غصب خلافت ثابت کند و بایشان
 رساند که منی کلام او اظهار حصول خوف از مخاطب است نه غمخواری و پس نیز به بنابر فاسد برساند
 خواهد بود و هم آنکه ذمه اهل حق چنانکه استیجاب از بیان توجیه خرج حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 ابن عباس رضی الله عنهما نظر بقای او و اوقات فتن هرگز مشغول نیست بلکه ذمه مدعی خوف
 حضرت ثانی در باره غصب خلافت هنوز مشغول است و محب علیا شایسته بدلیل مخلوع غبار المنع و
 المعارضة و التقصیر و انی که ذلک یاز و هم آنکه از کجا دانسته که امام المحدثین بخاری حمه الله علیه
 ایضاً در مناقب فاروق از انجنت و رده که او برای شکست و تحقیر او از احوال قیامت متعلق
 بذلک می رسید محتمل است که بخاری ایضاً در مناقب و بدین بیان منوب که متضمن بر فضائل عظیم است
 که ابن عباس بذکرش رطب اللسان مذاب الی بیان گشته و بلا شبهه آنچه او یاد کرده با مریت عظیم و
 سقبت است پس فحیم که با فوق آن تصور نتوان کرد و تقریر فاروق نیز ضمیمه آن گشته بخاری بخاری
 تمام و کمال ملاحظه شود حدیثنا الصلوات علی اکبرنا السلام علی من اتبع الهدی و علی آله و
 عن ذمک که عن المنصور بن محمد قال قال لک اطمین من جعل یاکم قال لک ان علی بن ابی طالب

واکه وسلم از تو در حالت خورسندی وفات فرموده و فاروق گفت که من از تو و علی بن ابی طالب
 بهر دوستان مهتداه خوف میکنم و الاحمال سیدانم که شما بامن عدالتی سیدارید پس بنا بر خوف و او را
 در دنگو نباشد باشد و تقریر او بر خلاف این کند و لایالت اردو میفرم و التناقض فی مقدمه اطلاق با ممکن
 فی قلب المؤلف و محمد بن علی که چهاردهم آنکه سنان که ملاست بایان غلبه بر خوف است لیکن
 از این غلبه در عین وقت حضور قاضی لارول است که در وی مشکوٰۃ المصابیح علی البیاض
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللَّهِ وَقَالَ الْحَقُّوقُ
 الدَّاهِلِيُّ فِي شَرْحِهِ هَذَا حَتَّى عَلَى تَحْسِينِ الظَّنِّ بِاللَّهِ فِي حَالِهِ الْمَوْتِ عِنْدَ أَهْلِ أَصْلِهِ
 وَكَوْنِهِ قَالُوا مِنْ عِلَالَةِ السَّعَادَةِ أَنْ يَكُونَ الْعَالِمُ فِي مَدَّةِ الْحَيَاةِ الْخَيْرِ فَلَمَّا
 جَاءَ الْمَوْتُ يَغْلِبُ الرَّجَاءُ بِمَنْ لَفَازَ كَمَا بَانَ بِاتِّسَابِ سَائِدِهِ كَمَا حَتَّى عَمْرٍو عِنْدَ مَوْتِهِ
 است نه قبل از ان بلکه لفظ لما طعن عمر جل یا کم که عنوان حدیث مذکور است که معاویه بن صفوان اظهار
 بر آنست که در روز وصال از زخم بلغمی که از شکم او خارج شده بالاتفاق حضرت عمر در آن روز وفات
 نموده بلکه یکروز پیش یافته بخلاف جریح امام حسن کما یسبح فی المسک الثانی مشروحا انشاء
 تعالی و در مقام لطیفه است پس فیتی که حضرت مولف رحیل رساله که از برادران مشهور میان
 بدست آمد و در همین جای حدیث شکوه و قول ساج که فیض بلما رجعت باصل بعینه ذکر کردیم دلیل بر وجود
 خود آورده لیکن وقت طبع رساله بعد از انظار جدید چون دیده که ذکر حدیث و قول محقق و دیگری
 لابل الحق لا علیه هم بهمان اجمال درین برداخت تا عوام و دشمنان باه افکنند و دانند که حال دشمنان
 خلیفه ثانی خالی از علامت یا فی بود کسب مخفی نماید که در اصل رساله مذکور که تا وصال بلکه زیاده از ان
 در کشاکش و اثبات فتاوه بود و این عبارت هم اندراج یافته بود که آری کلام حضرت بعد از علی
 مَا كُنَّا الْعَمَالُ فِي مُسْنَدِ الصِّدِّيقِ عَلِيِّ الْحُسَيْنِيِّ قَالَ الْبَصَرُ الْيَوْمَ كَمَا تَرَاكَ عَلَى شَيْءٍ قَالَ
 طَوَّافًا بِأَطْرَافِ نَاكِلٍ لَمْ يَكُنْ عَلَى شَيْءٍ لَوْ دُونَكَ عَلَى شَيْءٍ يَقْرَأُ الطَّائِفُ الْيَوْمَ

قره‌السیه بنی‌مفضل الشیخین و مثاله چو خوف و حشمت الهی بر ایشان غالب بود حتی که حضرت صدیق
 بنا بر روایات که از اعمال علی بن ابی‌طالب از مسایره و جزا و احوال شد باید قیاس کرد و کمالات
 زینهار بخمال نمی‌آورد و آرزوی بنایت و عبادت میفرمود باقی ماند آنکه این قسم تنها نامزد دیگر
 صحابه مرویست پس این همان شهید است علی بنی است که با طهارت صاحب تره و در سنا طره رشید
 الشکین انار الله برانه الی یوم الدین کما یدل علیه کتا بخره الراشدین و افاده دیگر مجتهدین و
 متقدمین مثل کنزوری فاعل صغاری باشد خصوصاً حضرت مولف که ملایم بکتاب صحیح بخاری هم
 بغیر و محال مراجعت نموده مع ذلک چون حضرت مولف در فن کلام و تتبع احادیث انبیا
 و ائمه علیهم السلام طفلان مجید خوانست او را کی اتفاق افتاده که آنچه از صحابه کبار با خصوص
 مقبولین لسانی امامیه مرویست بچشم عبرت بیننده التون حسب له بجله عاشر بخار که حقیقه میوه خوش
 ذکر و افضله کربلاست این آرزو ما از کتب معتبره مروی و نقول بنید که سلمان گفت یا لیتنی کنت کعبه
 لا هلی فاکلوا لکمی و مرقا فاحلک و کما استمع بذاکر الشارح یعنی کاش من بی عیال خود گرفته
 بودم دوست مرا پاره پاره می‌کردند و گوشت مرا می‌خورند و ذکر و رزق گوش من نمی‌رسید طایفه تخصیص
 عیال و آلات بر آن دارد که سر سستی و خدنگنداری ایشان اید الوصف الا ویدمت علیک شان
 بود و در اصل خلعت خود بخالی داشتند و خواهانند که دیگران خصوصاً آل عبا و بن عبد الطیف را بکشند
 بی حقیقت همین است که اول خویشین بعد و پیش آنکه انان صدق ز جهان حضرت شهید
 لفظی منقول میگردد که هر چند بدالات مطابق برین آرزو و بدالات ندارد و مگر بدالات التزام آخر
 ما شایسته می‌بماند چیزی کشد چنانچه روایت امامی صحیح صدوق مسیح شوم و حدیث محمد بن موسی
 ابن المکول قال حدثنا علی بن محمد بن اسعد ابادی قال حدثنا احمد بن محمد بن
 زید بن محمد بن سنان بن الفضل بن عمر بن المصداق جعفر بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن
 علیه السلام قال سئل الحسن بن علی فضیل که کیف اصبحت یا ابن رسول الله
 قال

قَالَ اخْبِتْ وَلِي ذِكْ قَوْيْ وَالنَّارَ امَامِي وَالْمَنَّةَ يَطْلُبُنِي وَالْحِسَابَ مُجَدِّدِي
 وَاَنَا مُرْتَعِدٌ بِعَلِيٍّ لَا اَحَدًا اَحَبُّ لَكَ اَدْفَعُ مَا اَكْرَهُ وَاهْلُؤُنِي بِسَيِّدِي عَمَّا كَانَ شَاءَ عَدُوِّي
 وَاِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّي فَلَا اَرَى خَيْرًا اَقْفَرُ مِنِّي مَحْصَلُ حَدِيثِ اَكْبَرِ كَسِي اِيَّامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 كه چو من فرمود چه بر سر خدا بر من رخ رو بروی من موت طلب کند و حساب بخار می نماید
 و من گرفتار اعمال خودم انچه را انچه بهم نمی رسد و انچه را کرده دارم دفع نتوانم کرد و جمیع امور بر دست
 خداست خواه خدا بکند و خواه در گذر نماید هیچ محتاجی زیاده از من نخواهد بود چون جزای خال
 که بلا گوش کردی خدا را حریف دیگر از من نامی حضرت خلیفه بلا فصل شنودر میان مجله عاشر بجا است
 قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاللَّيْلِ السَّبَاعِ مَرَقْتُ لَحْمِي وَكُنْتُ لَحْمِي لَمْ تَلِدْ لِي وَلَمْ يَذْكُرْ لَنَا
 ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَجَعَلَ يَبْكِي وَيَقُولُ وَابْعَدَ سَفَرًا وَاقْتَلَهُ زَادَاهُ
 به اسمی خدا اندک انصاف نمایند که درین کلمات طریبات مرتبه من از بنا بیت در گذشت بهر جاویت
 و اسی جلوت کشید زیرا که هر گاه درندگان باره باره میگردند اگر تمام اعضای مقدس نمی خورد
 آخر چپ که از آن است می خوردند و آخر بعد بهضم فضله هم دفع می شد سبحان الله اینهمه امور احباب
 امیر که کلامش فوق کلام مخلوق است بجهانی که ابلیس است او فرمودند بلکه دست مبارک بریزند و
 زار زار گریستند اکنون که ما ندانیم حقیقی که وجود بشر اخلت نکردم و تشریف از کاخانه عتبات
 قدیم خویش پوشانید حالیا از حالات انبیا علیهم السلام بگوید و حرف بید شنید که در مجله
 از مجلدات بجا که در ذکر انبیا علیهم السلام است احادیث بسیار از خباب بن صلفه علیه السلام و الله
 وسلم و حضرات ائمه به مروی است که مختصر آنرا درین چند خط می گنجایم که حضرت یحیی هم
 در خرد سالی بتقلید عباد و از آن وقت که در بیت المقدس مشرف بودند پیر اینی را می شنید
 و کلامی از ائمه بر خنده بلکه غالباً از بخیر کردن خود کرده و بر تن سجد بستم خدا ان عبادت
 نمود که حوصله بشری تحمل آن تواند شد و اینهمه گریه و زاری بیان نماید که از خضای خداوند

[illegible]

عرس و کرسی افلاک عناصر و الی و ملائکه و جن و انس و غیرهم منقول است ختم کن عن ابی حمزه رضی
 الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم انی اری ملائکة یرون و اسمع ملائکة یسمعون
 اطراف السماء و یخبرون ان تبسط ما فیها من ریح اربع اصابع الا و ملائکة و اضع جبهته لله سجدا
 و لله لوفاء ما اعلم الحق کم قلیلا و لیکون کثیرا و ما نلکذا ثم بالنساء علی المهرین و خرجن
 الی الصنح و یخارون الی الله لوددت ان کنت شجرة تعصدا قال الطیثی فی قوله
 لوددت انی کنت شجرة تعصدا هو کلام ابی ذر اشبهه و النبی صلی الله علیه و سلم
 اعلم بالله من ان یتمنی علیه مالا اوضع عما هو فیه انتهى قول هو اظهد الحق فیه
 و هو کینای الی القریب یسبحانه بل یوکره انما یحسنى الله من عباده العلماء انتهى لفظه
 یعنی بود در مختار و است میکند که جناب خیر صلی الله علیه و سلم فرمود که من بجهنم خبری که بنظر شما می
 میشود خبری که شما از منی شنوید همان تقدیر چار انگشت هم خالی نیست مگر که فرشته بیانی خود را بسجده
 خالق بخواد و بخداسو کند میخورد اگر شما میدیدید آنچه میدیدم کمتر خنده میکردید و بسیار میگفتند و باز نا
 معارف نموده و از کاران صحرایر رسید بدینیکه من از روی آن ارم که درختی میبودم که مردم را میخواست
 آن را برای حوائج خویش قطع می کردند و برگهای آن را برای علوفه انعام می بردند ملا مجلسی بعد جل افات
 این حدیث از نحای جزیری که حاصل مضمونش گذشت میگوید که طیبی درین حدیث متفق علیه میگوید که بهتر آنست که
 خاتم حدیث یعنی تمنا بودن درختی کلام ابی ذر باشد نه کلام جناب سید انام که ازین رو تا میرا و متره
 است ملا مجلسی روان مینویسد که مقصود از ان طهار خوف و خشیت الهی است که بنا فی تضرع
 عظمت نیست بلکه این را بت موکد و شدید نمایند یعنی که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که
 خوف خدا نمی کنند از بندگانش مگر علمای انتمی محصله آخر العباد و ماکن زبان خود را مثل شمشیر
 و جانی غیرها بکمال خشونت الاید اگر کسی دیگر از اهل حق متوجه جواب خرافات مولف میشود
 و قلب قیل و قاشق متعلق تمنای صدق کبریت چه سخنان نوح که از غلش غی حکید یا بجهنم

مولف و اگر علمای هند پیش ازین قسم تقیر با جز آنکه اصل شریعت را که تهنید نفس و کتاب
اخلاق حبلیه و تواضع و فروتنی است برهم زنند و بر شکست خیز البریه و اولاد طاهرین
و اصحاب طیبین او خیره کنند و خدایش هیچ خیال نمی رسد حیرانم که مرجعیت خلاقین و کهنه چهره
تشییر او کی کرد که دخل در معقولات نمود و از انهم در گذشته علم انبیاء و اوصیاء را که ماثور و منقول است
بنخیالات خویش راجع گردانید و قرآن حدیث را از دست تابرقت ضرورت شرعی اصلاح و هراس
اجابا بحت توجه جوالش گردید و در آن فقیر بزدان کشید و الا حقیقت همان است که شیخ شریز علی
الرحمه نظم کرده مصرعه جواب جانان باشد خموشی و چون علمای زمان طلب عیاش جمع بمولف آوردند
و بعضی بخت و جوه و دیگر طمعانش را می نمودند و اجرات تمام تبالیف هم رسیده اگر این امور را از علما
که برای قیامت و خروج حضرت امام مهدی قرار دهند بعید خواهد بود و اللهم ابدل اللدین و المسلمین
بظهوره عاجلا و تدریک لا من اعذاته رکبا و ارجلا و افخ له کفونا الملائک
و الملوک و الافاق و غلبه علی من اعرض عن سنن جنیه من اهل البیوت و النفا
و بشره بخنده یحکم بشارت جد خیر الوری و قلت له انا انفعنا لک فقامینا و سجد
و جوههم فی الدنیا کما سجدت وجوههم فی الاخره و اعدت لهم عذابا مهینا و در علم من
کدام مرت علی قدما هم تدبیرا فلا یضلکون الا قلیلا و لا یتکون الا کثیرا و یعیشون ذمنا
و یصلون سعیدا یا نرد هم آنکه قید حرم با اعتبار مضموم و لالت بران دارد که فعل او
لو لو عین عدلی و او و حکم نظم او که از اهل سنت صد دریافت سخت نظم و بید او است لیکن فقیر حرا
که چون بر مجوسیت او روایات فریقین ناظر است حتی که در کامل جامی نیز اعتراف مجوسیت او
موجوده آنکه سرپستی او از حضرت مرقضوی نقل کنند مقصود اصلی شان شهرت با نجاست کمالا نفی
علی بن طالب افضل روایات اتی و در الفاصل الطبری فی الکتاب لم یورد نظم او که نام نظامی است
قال الله تبارک و تعالی ان الشیء کظلم عظیم قطع نظر ازین چون از احادیث سابقه که در مذبح

امامیه هم مستغنی از حدیث نبوی است که مجاهدات فاروقی مثل غزوات صدیقی صدوق
 رضوان الهی گشته و برقی و محاشش زیاده بر سابق عالمی افزا گرفته کسب کرده و اکتفا این نور کوه
 البته ظالم و جفا کار خواهد بود و همچنین حادثه دیگر بر کمال ظلم و جور و انص صریح و قهرت فتنه که اول
 علایع چون مصاهرت خلیفه ثانی بخاندان اهل بیت رسول ربانی متحقق است از سنج این سبانه
 جو و جفا که بر فتنه کبد بتول گذشته تمامی اهل الش و پیش غیر از خفاش نشان مثل صدیا آفتاب
 رابعه النهار است پس قول الظلم آن مجوسی خانه خراب عین صدق و صواب طرفدار می سرسختی آتش
 برست بلای شنی اهل بیت رساند از بخا قیاس یارید که در هر سال مراسم این عید با جماعت
 بجا آوردن و با شکل محول مان جا ملاکرون که آن مجوسی بیدین برعم تشیعین اهل آن ورده عین محبت
 و بیروت است که از ابولولو و ابن سبا یاد گرفته اند بار خدا یا مگر چنانچه بر اصول شیعه شرک باشد
 و نبوت جمع تواند شد و اتفاق بهر معنی که باشد با اناست متفق الاجماع است چنانچه بر بنندگان تقسیر
 اهل بیت و کتب کلامیه امامیه مخفی نیست لکن این مجوسی صحن نزد علمای طائفه بابا شجاع الدین لقب گد و عبید
 نباشد و نیز اگر بر مذاهب مجلسی که این هم کرد و بلا و کذب افزا را گنجه است مثل جان بصورت ام
 کلثوم قائل شوند در مناظره اهل حق جان اسلامت بر نذریر که نزد دروغ گو هر کس لا جواب است
 شش اثر و هم آنکه تفسیر جرح که برای این عباس و در صحابه بود از حدیث بخاری و ضعیف تمام است
 حاجت اعاده نیست حالیا حال این جمله قسمیه بید شنید که تواند بود که تمهید جرح مذکور باشد و فتنه را
 بغداد بغیر فرموده باشد و از تفسیر فریضین کا پیدل علیه مجمع البیان صحت این استعمال و اطلاق
 نیز صحت ظهور دارد و تحمل که از راه صیغه ماضی از باب فعال بود پس فنی است که قسم بذات کبریا
 اینقدر فتنه انتم قبل از آنکه حق تعالی بن فتنه و عذاب نماید و مقصود از این بیان عظمت فتنه است پس
 جواب این عباس که فاروق را در باره نفس خودش گرفتار جرح دانسته و تمام شد یعنی خبیث من بر نفس
 خویش نیست بلکه برای شامت در فتنه واقع نشود و همانا مگر آنکه عالمی است که معلوم شد که

جزم تو برای اصحاب است فقط برای نفس خود خوئی داری پس جواب داد که خوف شدید دارم
 و اینکه در بیستم قبل از آنکه عذاب بر منیم و نشان لایبیا و الا لایبیا اعرفت سابقا و
 شارحین مثل مایعوت و غیر او یعنی خیر است کما لا یخفی بقصد هم آمده اند و عری قریب از حدیث
 سابق که از صحیح بخاری مالک منقولست که گفتا بر نفس صحت در روایتین لا یخفی بلا شبهه و در
 بخاری موجود دلیل است که مؤلف آنچه در منی صحبت صحیح فرمود و بار در صدر رساله علمی فرموده یعنی
 احادیث مندرجین پیش از زبان منبر صادق است بخاطرش مرکز نیست چنانچه این عبارت قطعیت
 صد را از حدیث بعبه صلی الله علیه و آله سلم می کشد و این قطعیت بدون آنکه معقول نمی شود چنانچه از کلام امام
 نووی رحمه الله علیه قبل ازین موضوع انجا می رسد که تواتر او دلیل بر عدم تواتر آخرین یعنی حدیث یا
 مگر صحبت منحصر درین حدیث اول باشد و این مضحکه بیش نیست علاوه بعد از حکم بقطعیت و
 از حضور فالص النوراضافه لفظ قرب موجب حیرت میگرد و محذور هم آنکه بر عقلای عالم مخفی نخواهد
 بود که این مؤلف نزد دعوی مؤلف موضوع بودن حدیث ثبوت عشره مبشره از ان سیل
 است که در صدر اوراق رساله خویش بحق مالک کش گفته بود که عدم دلالت علمائی کاشمیر
 نصف النهار روشن ساخته اند و حال آنکه بعد از تحقیق این نتیجه ترانه ما زبده غیب فضلا واقع بر آمد چنانکه
 ناظرین بر اوراق ایشان معلوم قطعی نمیدانند لیکن چون معمول است که بعد نقل کلمات مقتربات قوم ظاهر
 به چندان با اتصال و ابطال آن سخت بغیر میشود و معارضات و مناقضات آن از حصول شیعه بخاطر
 جوش میزند و رفته رفته نزوانبای زبان که هم نشان بحال قصوف و فتور گرانیده بطول میکشد ناچار از تکرار
 سهفت و تعصبا علما قوم در مقام اعراض و اغماص نمودم و بزرگتر مؤلف عقوف دادم چه خوش بود
 که حضرت مؤلف بکبر دلیل موضوعیت آن نقل میکرد تا قدرت الهی در جوابش ظاهر شد و محنت
 انتظار باقی نماند و نوزدهم آنکه بکدام دلیل ثابت فرموده که مراد از حدیث همانست که صحاح
 بعد از وفات سرور عالم سرور کار آوردند و محبت نیست که هر چه بر آید عرض در بر شود و بهر صورت

مؤلف بوده بلکه بادل قویه لمبرض ثبوت رسیده که صدق و صواب منحصر در امور است که علمای
 اهل حق تفریش کرده اند پس جنت بر اصل از مالک نامیده بعید است که جنت شده باشد و بشهادت
 قرآن و حدیث مالک با ملوک آن خودشن با جنت چه کار و مویده است تصریح بعضی از کاتبان استمال این
 قسم احادیث بفرق ضلالت از خوارج و و افض فاحمد علی ذلک قسم آنکه جایکه در حدیث طاقیل
 و قال کرده انهم مبتنی بر تحکام است اما است دلیل استنباط بر آن کجا صورت بسته و قبل از بگفته
 که مؤلف خود را مانع و اهل حق را و حدیث محض استدلال قرار داده فاین دلیل را بر این بگوید باید
 من بخرات الشیطان است و یکم آنکه معنی جمله لا اوری الخ بغضوانی است قم یافته که هرگز خیال
 اجتماع نقیضین لمجاظ حدیث بشیر در آن بنظر نیست فدموعی جعله نقیضین عجیب طرف جدا
 است دوم آنکه آنچه فرموده و نیز اگر حدیث آه حرف بحرف بر حال حسن مجتبی مطبق است
 کما سجد انشاء الله تعالی نه سرفاروق عظم که خرج او ببارتیب از حالت مرگ بوده چنانکه گذشت
 است سوم آنکه آنچه گفته که اگر بشیر صحیح بود قدرت بر باب لکعبه میفرموده آنکه در حیات
 کفاف میدو و وقت حیات خرج نماید دلیل بر آنست که آنچه حدیث بعد از خم صادر شده بلکه در
 فرموده و حال آنکه از جمیع روایات شیخ الاسلام ابو العباس معلوم میشود که آنچه حدیث هم
 بعد از خم و قتی زبان آورده که اصحاب کرام سابق مدائح او متواتر و متصل میکنند و عدل داد و انجذاب
 در حین خلافت یاد میکردند بعید قال المؤلف فی الحاشیه الی وقت فی غیر موضعها و قد رأیت بعض
 الرسائل لفظ الحدیث بکذا الا قدیت بر حین اب له عز وجل و ذلک صرح دلالت علی ما قلنا است
 بعینها **اقول** من بنده دلیل در این و راق حال این دلیل بخوبی بیان کرده حاجتی باقی نمانده که باز
 با بطلان آن متوجه شوم لیکن آنچه در اینجا مقام واجب العرض لغویان گفت اینست که رجوع به لغت
 بعضی سائل و عدم رجوع او باصل کتاب شریح آن که باعث مفاسد گردید جماعت متفصل
 حقیقت کثیر است کاری آدمی بطور و در اطور العقل از اینجا بحال تبحر و فطنت است و درین

مؤلف اصد قالی یانی اوپی باید برد و شاید درین صنعت شرح و احسان بحال اهل حق و الهام
 کمال قوت خویش در فن کلام مقصود باشد چنانچه در اختیار نسخه اناناکا نون منظور شد و محقق
 همینست که اینهمه عجایب و غرایب اسط حضرت مولف درین زبان آفریده می شود و اطال الهی بقاء
 و یسر لنا لقائه قال الفصل المتبرح حکیم بده الله تعالی الی الضرط المستقیم
 و بعد المتی و الی میگویم که اگر صدیق که در صاحبه با وجود منصب خلافت من جمیع الوجوه از شالاب
 خصوصاً عدوت با مور و نص و ال من الاله و عا و من عا و نه کافه امم و منهم الشیعه بر می آید
 و احادیث فرآورده در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بجا خطه اش از خط طریقی عظیم دست میدا و راه
 تاویل مسدود بود لیکن معیندها مکن تاویل و توجیه می برداختند و هر گاه نصوص خلافت
 یعسوب الدین امیر المؤمنین و شالاب غاصبین یعنی ثلث مساوی الاضلاع که ثبوت عدم تنقاس
 و احدی از آنهاست تلزم عدم تنقاس مجموع است در کتب اهل سنت بکثرتی باشد که از حد
 توأتر معنوی در گذرد و صد ماحدث معاضد یکدیگر باشد و وفات مروی بطریق شیعه که هرگز بحصل
 سلیم معمولیت آن همه طوایف که بطریق مختلفه از زبان اشخاص متعدده که با مکن متفاوتی میکنند و در
 از سنه تجالیه مروی باشد زینهار قبول نمیکند علاوه معین از جان باشد عاقل و نیدا و رگر و زینبار بیجا
 نمی نماید و التبه از تاویلات یکدیگر بارده دست آستین میکشد و الا انکار استوار بالمعنی که مدار امان
 کما یهوطا بر علی المهره بحال المعجزات البتویه لمر و یخبر الاحادیر کانت بالبداهه بدم اساس امانش می
 کند فمشیان بر برب من المطر و یقوم تحت المیزان فایخار بریده انتی کلامه علی نه العباریه
اقول اشعین باروف المرحوم این خاتمه هم منقوض و مخدوش است بوجه
 که تعدادش شوار باشد مگر بقصد اختصار که در اجا شاین رساله لمخوط است بعضی از آن
 الکفای کم و قصه دراز گویا میگردانم اما اول این از آنکه چون لامحال مراد از خلافت خلافت
 با فصل است پس وجود و این چون هم توأتر معنوی انکار و کتب اهل حق از عجایب مضحکات است

کاش بنا بر لاف می خویش و عوی وجود و خصوص بروایات امامیه اگر چه احاد باشند می نمود تا بمقابله
 اوعی گفتیم که اگر مراد یا فتن این خصوص بلا معارض است فتن منجبل ندعی نه خلاف الواقع و قد فرست
 دلائل بجهه الله عوی فی الفصول السابقه والا فعارضت و تساقطت و مخفی نیست که چون این
 خصوص که اشاره بدان کردیم از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر شریف واقع است پس
 لا محاله تقیید و در آن مدخلی نبوده باشد چه جائی آنکه ایما امامیه علی الاطلاق سلب کلی نموده باشند
 چنانچه ملا مجلسی در جارا لا الوارثانی سید مرتضی بجواب قاضی القضاة نقل میکند که ملخص آن بقا
 اینست که قیاس نبی بر ائمه و باب تقیید قیاس مع الفارق است زیرا که مبدا جمیع احکام شرعی و است
 پیغمبر میباشد که معترض بدون اظهار او نمی تواند شد پس تقیید نبی جایز نباشد بخلاف آنکه حکم ایشان
 بخلاف نبی است بقدر حاجت اما ثانیاً پس از آنکه اگر مراد از مثالب ما یم واقعه خلفا باشند پس
 است پس معاذ الله و حاشا و کلا که در روایات صحیح که مناط اعتبار تواند بود وارد شده باشد چه جا
 آنکه از حد تو ابر معنوی هم در گذر و حدیث معاضد یکدگر باشد و اگر مراد از مثالب مطاعین در حد
 امامیت پس عقلای عالم بغایت و شن است که این طائفه بنا بر فریاد عدوت صحابه کبار از امامان
 و انصار بی شائبه بانه از ضروریات بدیهات هم انکار میکنند و در بیان آن هرگز مرتبه انقیاد بین
 الرطب و الیابس و النفع و الضرر بر انی ایشان باقی نمی ماند بلکه کار و بین شریعت که مبنی بر نبوت
 انبیاست بحجت و قبح ظلم درین اصل هم بر باد میرود و مقصود انبیان بسا تشیع عرفی همین است یعنی
 که حضرت مولف بسیاری از مذایع و مناقب و تواضع و تسلیم خلفا را که صین اتباع منین بلیک عین پیرو
 سید و سرور ایشان بود و صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از قسم بدعت اعدا و کفر و نفاق
 شمرده و همل هذا لا العدایة و العناد برین تقدیر نبوت رسالت بیجوت پیوند و نه
 امامت ایما در صورتی نبود و فاحترایهما شمت باجمله خارج از خبر امکان است شیعیان
 کفر و نفاق خلفا سواد ثابت کنند و مراتب انبیاء از حضرت آدم ابو البشر تا حضرت شفیع یوم

مختصر از جناب تصوف حضرت مهدی بجال خورشید باشد و او ایلا که مولف بنا بر شمه عاقبت اندیشی که
 از اکثر مقامات ساله اش پیدا و آشکار است و خود تواتر شال خلفای می رسیدن میکند و هنوزش خبری
 نیست که اگر ال حق و ایات مباح و احادیث معاده ارجح نماید یا جمع کنند از الوف هم در گذرد بلکه اگر
 باره معاده خلفا فقط اقوال و احادیث این است یا فرایم و آثار اولاد و اهل فرات ایشان
 پس بریم باز هم تعداد و شمار آن شوار آید در این مقام حکیم که بگوید **لَا يَدْرِي كَمْ كَلِمَةٍ بِرَأْيِهِ** تصدیق
 مولف که زبانش گاهی بی غوغ و غوغ آلوده می شود بعضی از روایات به خصوص بی محبت خلفای رسیدن
 قلمی بگویم گوش شنوا چشم بینا ملاحظه کن **روایت نخستین** از جماعه محدثین شوار است و بسند صحیح از امام
 محمد باقر رضی الله عنه و عن آباء کافه اجمعین منقول که شخصی از ان جناب پرسید که در باب شیخین چه
 میفرمائی فرمود که این ایشان دوست دارم گفتندش که گمان طائفه در حق تو آنست که اینها از راه
 خوف و تقیه سر میزند جواب داد که خوف از احیاء باید نه از اموات این گفت و در شیعیات شلم بن
 عبد الملک خلیفه وقت خویش و شروع نمود و افاده فرمود که اگر خوف می کردم بایستی که از
 سطوت و شوکت او که معادلی این است کشته ایشان ترس میکردم هر گاه من را بدیگویم
 تقیة از شیخین و تقیة ایشان چه می دشته باشد **روایت دوم** از محمد بن جابط است که حال
 عثمان بن عفان از حضرت امیر استفسار کردم فرمود که امید دارم که من عثمان مصداق آیت **وَمَنْ**
بِأَسْمَاءٍ وَنَحْنُ كَمَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ عَلِيٍّ وَنَحْنُ كَمَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ عَلِيٍّ **روایت سوم**
 از سالم بن جبهه است که روزی نزد محمد بن خفیه نشسته بودم جماعتی منقبت عثمان را عاز کردند پس
 غمی کرد و خطاب بن عباس نمود که یاد داری که من بدست راست حضرت امیر روزی جل حاصل الوالد بودم تو
 بدست چپ و که ناگاه خبر آمد که ام المؤمنین عائشه برقت که عثمان لعنت میکند حضرت امیر که
 دستها خود برداشت فرمود من هم قلم عثمان لعن میکنم خدا لعنت کند آنها را هر جا که باشند و
 سهل باجل ابن عباس زبان تصدیق می کشد **روایت چهارم** از امام محمد باقر است از پدر

بزرگوار خود را به جبرین امام زین العابدین صلی الله علیه و آله رسانید که جماعتی در حق خلفای پیش از خود
کردند و فرمود شما از هاجرین آید که حقتالی در محکات کتاب است طایب و مدح آنها بنمایید
که از اموال شهر و دیار خویش بر آن اعلان کرده بعد شدند و فضل و ضوان الهی طلب کرده
درین خصوص رسول او انصرت نمودند و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** جماعت مذکور گفتند که فرمود آیا شما از هاجرین
انصار آید که انواع عافیت بحال فقر هاجرین بنده دل داشتند و مقتضای طوع و ان
عمل کردند و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** گفتند فرمود هرگاه حال شما برینوال است که چشم دیدیم و گوشت
خود شنیدیم پس طاری آن کرده ثابت که بعد ازین که کرده صریح قرآن مجید اند و در کفایت
برای فغان میکنند و از عداوت و کینه هاجرین انصار پاک و صاف می باشد نیز نخواهند
یعنی راه ضلالت اختیار کردید و از دایره اخلاص ایمان آمدید روایت پنجم از امام صادق
از امام محمد باقر است که شخصی نزد امام زین العابدین آمد و گفت که خبر کرده مرا از او بود فرمود خبر از
صدیق بخوابی سائل گفت تو در این لقب یا میفرمائی فرمود بگوید او را جواب داد
صلی الله علیه و آله و سلم تمامی هاجرین انصار را این لقب ستوده اند و هر که او را صدقت
نداند حقتالی در دنیا و آخرت او را صدیق نگیرد و با شخص بیست ثور و ایت ششم
از کثیر که با ما بود گفتیم که آیا شخص چیز را از حقوق شما غصب کردند فرمود نه سوگند کسی که
قرآن مجید را بر بنده خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده که بمقدار دانه خرد
چیزی از حقوق ما غصب کردند گفتیم قربانت شوم تو ایشان را دوست میداری فرمود بلی و
مرا که محبت ایشان اختیار سازم و دوست خود بگردانم و زود فرمود که هر چه از صیبت آید
در دست ایشان بگردانم بگردان نیست بجز از آن خدا و رسول از مغیره بن میمون که بر او طاعت
عداوت شخصیت است نسبتا آنکه مردم را نسبت با آن پیدا شد روایت پنجم از امام موسی
او را پرسید که فلان بگوید که بزرگوار تو می گفت که آیت دانی به این که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

که کلام امام بقرآن و غیره مافی و بعضی شیخین فرموده و گویند حدیث این را دوست بدارم و مستطاب را به ایشان
 می گویم و کسی از اهل بیت یا منم که او را ایشان بوالاقت نهشته باشد و اینست که پیرو هم ترا و معلوم
 است که هر دو را از جناب پرسیده که کسی از اهل بیت بود که شیخین را بیگیت فرموده و معاذا الله که چنین باشد
 چگونه کسی ایشان محبت میدهند و ترجمه ایشان میکردند و اینست چهارم نیز از جناب
 است که در جواب عبد الله فرمود که در حدیث سیف هیچ باکی نیست زیرا که از ابو بکر صدیق به ثبوت
 پیوسته و او می گفت تو او را صدیق می گویی مگر فرمود که او صدیق است یکبار و باره او چنین عقاید
 ندارد حق تعالی او را و کونین تصدیق نفرماید و اگر این مضمون در احادیث امام باقر و صادق صلی
 الله علیهما الفحص کنیم بتواتر معنوی خواهد رسید و بحمد الله که هر چند علمای فیه و ادبی پوشی نهند لیکن
 باز هم کلام حق بر زبان ایشان جاری می شود صاحب کشف الغم نیز مثل این روش را آورده و هر چند صاحب
 منقبری در صدر احقاق الباطل هیچ و تاب بخورد لیکن کوشش و بجای می رسد چنانچه منصفین و متبعین
 کتابی که رخصتی نیست از نجاست که ملا اردبیلی در بحث امارت تصریح و تبیین بیان کرده که انچه
 صاحب کشف الغم ذکر می کند مقبول و مطبوع فریقین میباشد و قد تقرآن ان تقراد العقل
 حجة علی انفسهم و اینست پانزدهم از حضرت امام جعفر از امام باقر است که اولاد
 الفیاط طایفه زهرا رضی الله عنهم اجمعین جامع بر حسن سیرت شیخین و بزرگی ایشان دارند و ایادی
 خلاف آن نکرده و اینست شانزدهم از سالم بن حفصه است که پرسیدم از امام باقر
 از جناب من جعفر صادق علیه السلام را هر یکی فرمود که ای سالم من ایشان محبت دارم و از دشمن ایشان بچیز
 زیرا که آنها امام هدایت را بنا و بودند و اینست هفدهم از حضرت امام محمد باقر است که
 هر که فضل ابو بکر و عمر نداند از احادیث شریفی غافل و از سنت نبویه جاوید است و دیگران نیز اینست
 تصدیق کردند بلکه قسم شری خودند که انچه از جناب فرموده من صدق و خدا و بودند و توریه و قیقه و نشان
 در باب فقه نیز از ایشان در احادیث سرد در این باب است و در جای مجلسی بجای خویش

ثابت شده که امامی است که خلاف سنت و احادیث نبویه بود و همه موضوع و مضمون آنست که
 روایت است بحمد هم نیز از امام مدوح و فرزند و بلندش منقول است که مردی بنی
 شرف خدا عرض کرد که آنچه در خطبه خود میفرمائی اللهم اصلح لنا احوالنا و اصلح لنا الخلق و اوسع لنا
 المقادیر انما نکتند پس اشکال جمعی مبارک فروخت و فرمود که اینا حبیب بن ابی
 ابوبکر و عمر که امام می دیند شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند هر یک با ایشان مقتدی شدند بعد وفات
 سرور کائنات محفوظ ماند و هر یک اتباع آثار ایشان بنود بصراط مستقیم دادی گشت و تسکین این
 از خیر جمعی باشد یعنی فلاح و دستکاری انصاف قرانی در حق ایشان است روایت نمودم
 از مالک بن انس که صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شام مردان و شیرزبان
 روز وفات فاروق بر جنازه اش ایستاده فرمود که زمین بر داشت کسی از آسمان بر سر
 آفتاب کند که دوست تر باشد نزد من آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و انچه دینش نه باشد بی شهوت
 مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد و بعد از آنکه کتب مستفیضه را از زمین بر آید گاه است و
 مذہب ملا محلی کا بر او در سبب انوار مشاهده کرد نیست خلاصه مقالات لاطاله شان آنکه
 حضرت میر ازین صحیفه معلوم مراد داشته صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عبارت از
 که صنادید قریش که خلیفه ثانی از انجمله بود با همه کشوری کردند و بعد تمام نوشتند که مارت و
 رانجام آن الهیت مدخل ندیند و حضرت امیر از حق خلافتش نصرت سازند بر اهل تصفیه و
 مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار و تفسیر مرویست که هر گاه که در دیده ظهور اسلام را دیدند
 تأیید دین باین حضرت حمزه سید الشهداء و فاروق اعظم نیز ان محفل سجیدند و در افتند که را از
 بر اصحاب پیغمبر بسوی حبشه مفتوح است و حاکم انجالی یعنی نجاشی بواسطه مدارات اهل اسلام
 بوجه اتم بجا آورد و انو طالب ایشان از نبی با شتم و نبی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم اتفاق محبت بیکدیگر حاصل گشته اند هر گاه که در آنکه رشته محبت این امر منقطع باید کرد و این امر

صحیح از طبع شده است و در این کتاب باید نمود و بعد از اتفاق بفرموده نوشتن کتابی نوشتند که بعد از اخرج
 رسم کتاب و ثبت طبع نام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و این و شرایع موقوف باید نمود و اگر آنکه حضرت با
 دوست از نصر تشریف بردارند و این کتاب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنویسند و بنویسند
 اینجانب بیرون برآمدند و در آن شب اقامت کردند و این اقامت تا سال کشید پس تشریف
 ارضه را بر آنجخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از نام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت بنویسند
 علیه و آله و سلم ابو طالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابو طالب کردند و هرگاه صحیفه را کشیدند
 و همچنان میدنایند صحیفه پاره پاره کردند و از آنها بد خویش در گذشتند پس حضرت با تمامی قوم خود
 بدست و سابق در کعبه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
 بس کلان و متعجب است بگرد و نیز را بابت واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه
 که منصور بن عکرمه بن هاشم بود کشیده و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز نشان
 پیدا است ضبط و اتفاق رواه شیعه باید دید که از کجا بجا رسانیده اند این صحیفه ملعونه را جزو آثار
 معجوله و روایات موضوعه و اذیان طائفه که طعن برین اصحاب در خیر ایشان افتاده و وجود نیست
 فَاَسْبَغَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ فِي سَكْرِ الْكَلْبَةِ دَفْعَهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَى مَنْ افْتَرَى وَاَنْهَكَ كِتَابَهُ
 خَيْرُ الْوَرَى تَوْحِيدَ عِبَادَتِ بَحَارِ نِسْتِ در وقتیکه عمر بن ابی سلمه صحیفه ملعونه مدفون بر سر آن در
 و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تناسی آن کرده در وقتیکه عمر فوت شد و پیر چاش بر سر
 پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت مَا احْبَبَ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى هَذِهِ الصِّفْهَةَ هَذَا
 الْمَسْجِدَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كَمَا كُنْتُمْ تَقْرَأُونَ مِنْهَا وَ كُنْتُمْ تَقْرَأُونَ مِنْهَا وَ كُنْتُمْ تَقْرَأُونَ مِنْهَا
 امّا که بخند و امانه مردیست که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در و کتاب ایشان بود آنها را
 صحیفه بود و از یکدیگر را دوست و ولی گرفته و صدوق در میان اخبار از مفضل بن عمر
 رده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام که کتب بنی امیه را
 در کعبه آویختند و آنرا محو کردند و آنرا در کعبه آویختند و آنرا در کعبه آویختند

ثابت شد که امامی که خلاف سنت و احادیث نبویه بود و هر موضوعی که منتهی است از حد
 حدیث روایت مجدد هم نیز از امام مدوح و فرزند و بلندش منقول است که مردی بنام
 شریک عرض کرد که آنچه در خطبه خود میفرمائی اللهم اصلحکم الله اصلحکم الله الخلفاء الراشدين
 المهديين آنها کفایت پس اشکال جهت های مبارک فرورخت و فرمود که آنها جیب من اند
 ابو بکر و عمر که امام پی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند هر یک با ایشان مقتدی شدند بعد وفات
 سرور کائنات محفوظ ماند و هر یک اتباع آثار ایشان بودند بصراط مستقیم هادی گشت و تمسکین ایشان
 از خرفه ای نباشد یعنی خلاص و دستکاری نبض قرآنی در حق ایشان است روایت نو و حکم
 از مالک بن انس سند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیرین
 روز وفات فاروق بر خبازه اش استاده فرمود که زمین بر داشت کسی را و آسمان بر سر
 نماند که دوست ترا باشد نزد من آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و این حدیث نبی است
 مستفیض گشت که حاجت بیان داشته باشد و بعد از آنکه کتب محمدی الفین هم بر آن گواه است و
 نهیب ملا محمد علی گار و در بحار الانوار مشاهده گردیدست خلاصه مقالات لاطاله شان آنکه
 حضرت میر ازین صحیفه صحیفه ملعونه مراد داشته صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عبارت از
 که صنادید قریش که خلیفه ثانی از آنجمله بود با سپهر کشوری کردند و بعد تمام نوشتند که مارت و
 را بخاندان ایلیت مدخلی ندهند و حضرت امیر از حق خلافتش نصرت سازند بر اهل تصفیه و
 مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار و تفسیر مرویست که هرگاه که وارد دیده ظهور اسلام را دیدند
 نمایند و این بیان حضرت حمزه سید الشهدا و فاروق اعظم نیز از محفل سجده نمودند و اخذند که از دست
 بر اصحاب بنحیر بسوی چشمه مفتوح است و حاکم انجالی یعنی نجاشی بواسطه و مدارات اهل اسلام
 بود و با هم بجای آورد و اهل طالب ایشان از نبی باشند و نبی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم نظامی است که هر جا بستاند هر که در آن رفته محبت این صاحب قلم باید کرد و این است

که حاج از کده اقصی شده و خارج باید نمود و بعد از اتفاق بزمی و توفیق کتبی نوشتند که بعد از ارضای
 رسم نكاح و نفی طعم امالی غیر ذلک منقطع باید کرد و این و شرایم موقوف باید نمود و اگر آنکه حضرت با
 دوست از نصر تش بر دارند و این کتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنویسند و بنویسند
 انجاء بیرون برآمدند و در آن شب اقامت کردند و این اقامت تا سیال کشید پس حق تعالی
 ارضه را بر آنجخت تا تمامی حروف آن صحیفه خیر از نام مقدس او تعالی محو گردد و حضرت بنی
 علیه و آله و سلم با بطالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب کردند و هرگاه صحیفه را
 و بچنان دیدند این صحیفه پاره پاره کردند و از تمام خویش در گشتند پس حضرت با تمامی قوم
 بدستور سابق در کعبه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
 بس کلان و تخمیناً ششصد و هشتاد و هشت و نیم در یافت میشود که دست کاتب صحیفه
 که منصور بن حکمه بن هاشم بود شش شده و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز نشان
 پیدا است ضبط و اتفاق روایه شیعه باید دید که از کجا کجا رسانیده اند این صحیفه ملعونه را جزو آثار
 معموله در روایات موضوعه و اذیان طائفه که طعن بر صحاب و خیر ایشان افتاده و وجود است
 فاعين الله من كتبها و فساد الكعبة دفنها و غضب الله على من افترى بها و انهم كذبوا
 خبر الكورى ترجمه عبارت بحار است در وقتیکه عمر متولى شد صحیفه ملعونه فرو نهان و بر آن
 پس بن صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تناسی آن کرده در وقتیکه عمر فوت شد و پاچه اش بر آن
 پشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت ما احببنا ان الفیقه صحیفه هذ
 المصحف انهم غصبوا و نیز گفته که از ابن شهر آشوب در کتاب قب از بار علیه السلام تفسیر بالقرآن
 اموا که یحیی و امانه مردی است که اعلام فرموده خدای تعالی آنچه در و کتاب ایشان بود و آنها
 صحیفه بود و یکدیگر را دوست و دلی گرفته و صدوق در رجال اخبار از مفضل بن عمر
 کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام ان الله
 لا یحب ان یغفر الذنوب الا لمن یحذر الذنوب

فرمود آن صحابه بود که شما همان در کعبه بنویسید که من آن را میگویم و من آن را میگویم
 عمر میفرمود و فرمود آن بود که حال آنحضرت صلوات الله علیه و صواب علیه السلام مقصود سال را نیست
 منصفه حیدر اربابان فرمود و مولف صراط مستقیم گفت که تا میبیند آن چیزیکه میسازد کرده است میسر
 بسوی معاوی بن جبل آنکه او نزوفات خود بغیر غرود عاگرد و او ایلا کسی پرسید گفت بمهرت
 بالو بکرو عمر برنگه باز دارم خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از علی علیه السلام الی غیر
 ذلک من قرأت القوم مورد الملائه واللوم و انهم جاءوا العجیبا و انما انقضت
 علی غضب طفره برنگه برین بیتان هم پایتات و قرار نمی فشارند و بمقتضای تناقض اخبار خوش
 احادیث دیگر مخالف آن در کسبه یا نگارند چنانچه بر اهل تصفح و تفحص و آیات قوم مانع هیچ وقت
 روشن است بدوایتی از کتاب سلیم که اقدم فضل از جمیع اصول اربعه ایه و صحاح مضطلم ایشان است
 چنانکه بدلائل عقلیه و عمرف عاید طائفه عنقریب خواهی انست انشاء الله تعالی الکفا نموده
 می شود که از معصومین و غیر از اسامی لاحقین این عبارت مروی است و فی الاخرین الذین
 و هو الکتاب الخمسة اصحاب الصحیفه و الکتاب و جنبهم و طاعواهم الذین تعاهدوا
 علیه و تعاهدوا علی عداوتک و این حدیث چنانکه می بینی انقض است در آنچه گفته زبر که جنت
 و طاعت و طاعت از اصطلاح این فرقه عبارت از شیخین است و این هر دو را از اصحاب صحیفه جدا کرد
 مقتضی آنست که اینها و زمره شان معدود و محسوب نباشند چنانچه باقر مجلسی در بحار جلد اول این
 الفاظ اقرار بان کرده و البته الله تعالی و تقدس که توجیه آن تخصیص بعد تمیز با عرافت سرچین و اعلما
 متبحرین باین تکلف و تعصب افکنند و انما انقض و اول الکتاب و اگر بایست که
 و توفیقات ازلی شامل حال می شود عنقریب بر سامعه مخاطبین مجبور میکند که این کتاب بغیر این
 مرتضوی بر این تالیف نویسنده و زیاده بنیام گرفته و الله بدو علی احد بعد احد مدح آن بزرگواران
 جاری کرده اند پس این عامی عدم استقامت عبارت از بیعت و این که درین است مصرع

در کفر هم ثابت است و از راه رسالت و روایت مستقیم از ابو ذر و موسی و امثال او با بر سر نهادن
 سبکبار و در طرف تواف و کفری از احباب بر تصور این باب الصین و یلینان بدین فکرت معلوم کرد و آنها
 را محکم و جید می کنند جناب ابی المصنوع ازین سبک عظمی خبر داد پس حضرت او را همراه خویش و در منزل
 فخر و معجزه برآمد و پیش مبارک را بدست گرفت و از راه سبک است با طرف مسجد می نگرست تا آنکه
 مردم جمع شدند تا نگاه خطبه طویل لذیل بر بخند و ارشاد کرد که چه حال است تو شکر که و در برادر و درویش
 و در و رفیق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بدیگونی و قدوه قریش و ابابکر مسلمانانند و نیست کنند
 رفاقت سید المومنین بعد و صفات نمودند و حق امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجای آوردند آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم مثل ایشان که می دوست داشت و نیز ابوبکر و ایشان را کسی نمی دوست داشت و با او نکات
 ازین هر دو بزرگ شست و بود پس هرگز حیات و ممات کن سرور از جهان آرای سید المرسلین بخار و
 نکر و بد بکبر یا را که می که دانه و شکافت و نفس ناطقه را از کرم عدم بوجود آورد که دوست نخواهد داشت
 ایشان مگر مومن بزرگ و بیخیز خواهد بدشت اینها را مگر بدیگونی محبت ایشان نزد یک خادم است خدا و
 ایشان بعد از رحلت و تعالی آنحضرت تقدیم الی بکر صدیق که از جناب پیغمبر پذیرفت و کفر فخر و
 گفت که من حاضر بودم در و بر سر و چون او نکر را برای امامت برگزیدند باز قصه بیعت خود زبان آورد
 و فرمود آگاه باشید که هر کس که حاضر شنود که مرا از اینها افضل میگوید جدا قرار بخواهم و چه چنان
 کسی که اینها را بدگوید و در بعضی از طرق بقضای الحدیث بقضای بعضی بقضای ابی که حضرت
 را بعضی از یارانش گفتند که جز آنکه ما را به نصیحت چنین نیابراست که آنها اعتقاد دارند که حق تعالی
 می کنی فرمود نه اینها هیچی از اینک ظاهر من چیز باشد و ما طعم چیز دیگر خدا گفت که کسی که در دل خود چیزی
 از طبع ایشان چیز دیگر داشته باشد بعد از این بنیال عیدین را خارج کرد و فرمود که اگر دشمن من نگردد و
 بشهری که باشم بر رسولی بن نشود و بسیار از عیان الوهیت خویش بدگوینان صحابه بکند و از پیش
 طایفه آن شیعیان آورده و از آنش نهاد و هرگاه که حال را می بیند مثل کشی و غیره چنین اظهار تواریخ ایشان

کشاده شود پس اتفاق و اتفاقاً مجازم حاصل آید که جناب امیر در اجلاس و هیات امین
 در انشای نخست و نزد جمعی از همه کس تقام و اجبی گرفت و استاد و شاگردان و ترو حاکم و شایان
 بسوخت و انیم در کتب محمد و حضرت امامیه وجود دست که امیر المؤمنین بر فضیلین و غیره و باری
 حدیث و حدیث و حدیث در سابق باسبب تفصیل در بر کرده و از اینجا است که اکابر امامیه مثل شریف
 ثانی و غیره و تقدم با حفظ کرده گفته اند که جناب امیر در ایام خلافت خویش هم سالک راه تقیه بود
 اما شاهد این در سیاه بجهت عم شأن اتفاق یافتند و از نوایات این حدیث تفصیل است که چون
 سیاه المبحر و بعضی از مخالفین گفتگوی روایت حدیث و اوقع شد و آنها بسبب عدم اطلاع علی و
 الا شهادت گفته اند که اگر از کتب و آیات ماحدیث مذکور حدیث مذکور تطبیق نماید بر آید از راه خوب دست
 برسد ایم و ملوک پس در گردن اندازیم و آخر بخوانیم یا امامیه که نسبت به یکایک شایسته و غیر از این
 نور دیده رجوع کرد و از او را خویش آگاه نمودند و زجر شد و فرمود و با قرار این ایت که بسیار که
 کتب و اسامی علی و کتب و این حدیث و آنچه در باب فضیلت چنین از این حدیث آمده حدیث و تفصیل
 که تا کید تمام فرمود که مرا خلیفه چارم بگوئید و هر که لفظ خلیفه اول در حق من می گوید گفت و چنین و چنان
 و تصدیق این دعا از کتب امینیل جمع البحر و غیره روایت امام رضا از امام کاظم از حضرت صادق
 از ابا قریب علوم اولین آخرین سید الساجدین شهید که با از جناب علی رضی سر دست حاصلت خبر که
 فرمود که من همراه حضرت ختم المرسلین راه می نیند بودم که بزرگی کشت اللیحه بعد یابین الشکین این حضرت
 صلی الله علیه و سلم سلام کرد و مر حبا گفت پسر من التفات کرد و گفت سلام بر تو باد ای خلیفه
 چهارم و رحمت خدا و برکات او باز حضرت گفت شد و گفت که ای خلیفه چهارم منیت حضرت
 فرمود بی راستی گویی که او خلیفه چارم است پس برگشت و نشان پیدا شد و بعد از آنکه حساب
 اوانع نیز بهیچل این حدیث اعتراف دارد و در این مقام نیز تعبیریت محدثین قوم را ملاحظه باید کرد که
 در خانه حدیث مطبوعی افزونند که حضرت میفرماید که بعد رفتن این کلمه که در این کلمه است

معرفت استنش که خیزد و او را از پیش خود برانند برافرا این مغزی کسی که پدر خود را محبت
 نصیحت نموده سوخته باشد حرکت چندان از وی دور نیست **روایت** است و یکم از ابوبکر
 ابو جحیفه است که من از جناب امیر برزنجیر مسجد کوفه شنیدم که بهترین است بعد نبی آن ابوبکر و عمر را
روایت است و دوم از دلقطی از جماعت صحابه و از صحابی مذکور است که روزی من
 خدمت امیر المومنین شرف ندادم در وقتی که خانه خویش بودم گفتم ای بهترین مردم بعد از عالم صلی الله
 علیه و آله و سلم جناب خوش نیامد و فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شیعیانند ابو جحیفه
 دوستی من دشمنی ایشان همچنین عداوت من محبت ایشان در دل مومنی جمع تواند شد **روایت**
است و سوم نیز از دلقطی است ابو جحیفه که من جناب مرتضی را افضل امت گمان می نمودم
 چون از مردمان خلافت شنیدم متحزین و عکین گردیدم حضرت امیر دست من گرفت و مرا
 در خانه خویش برد و از وجه طلال پرسید قصه را بیان کردم آن روز نیز با فضیلت ابوبکر و عمر
 نص قطعی فرمود پس من عهد کردم که این حدیث بعد این همه تصریحات مردم نزدیکی و در خواهیم رسانید
 چون این همه خلوتها هم از باب لقیه و مخالف نفس الامم باشد پس این است و ارشاد امامه خصوصاً
 جناب مرتضی در کدام وقت جلوه ظهور گرفته **روایت** است و چهارم از
 محمد بن حنفیه در صحیح بخاری که حضرت امیر نه فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 شیعیانند و این خصم بن بلاری است حضرت امیر در ایام خلافتش که نزد هیچ عاقلی زمان همان حق
 و لقیه نبود و بدعتش نه از سر آمد اشیای یهود یعنی عبداله بن سبا از کمن بطون بنصنه ظهور آمده بود
 با جبار تواتر المعنی ستفیض و مروی گشته چنانچه تصانیف شیخ الاسلام ابوالعباس و دیگر بزرگان از
 محدثین و تکلمین بیان نموده است و اعتراضات بارده را یکله فاضل طبری از آغاز تا انجامش شنود
 و محدثش بلکه بعد از اندک غور و معانی کمال نفوس را که تا آخر سبقت مرتضوی هم بعد تسلیم و قطع نظر
 از جمیع و تطبیق کما مر فی الصبر تلزم بطلان این اعتقاد نیست که بروایات متواتره از امیر نه
 که

کرم المدوجه بهجت سیده چه میل که در بخت بخت وقوع اثباتی که مقتضای حقیقت
 بشر است با سبب غور و اسعان در اول احوال فضیلت باشد و این تقسیم شتبات است که در تصور او و بعضی
 شتبات حواس بصیرت حجاب سیده روز قطار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیا بچه گذشت و در حسن خشم
 خویش که معرفت قبل از آن اتفاق افتاده و قس علی هذا حال آمد دیگر که در بعضی از احسان از ضرورت
 مذمت اصول امامیه نافع شد نه حتی که حضرت شهید کربلا در باره امام حسن مجتبی وقت خلع خلافت
 آنچه گفت و قدم تفصیل ملک است اضطراب قلوب فانیات حضرت خیر الدین که کمتر از روز محشر نبود و دیگر که در بار
 تحول حضرت او که الهیت سید انبیاء که هوش نایب و بیانیان می رود تیر خمیر آن گزیده باشد نیز
 صنایع اعداد و دیگر شتبات شریف ثانی و آنچه در بحار منقول است نیز از معرض قبول است و خواهد بود
 محمد سکه از جناب امیر در انکار استحقاق محمد صدیق اگر حدیثی به ثبوت نه بیست و پنج است افشا
 از احادیث آمده انجاد که مخصوص بان جناب تمام از افادات مولانا محمد حسینی موسوی برایت محمد بن عبد
 بنجار می و ارفطی و ابونصر هر دو حافظ عسمرین شیب و طبرانی و سید سهو و ایراد افتاد و در تائید آن
 بعضی از روایات و احادیث معتبره مطالعه که نسبت محفوظ فقیر و رقی از اشجار و برگ گیاهی از سبزه زار فطره
 اند و ریای ناپیدا کنار باشد اگر واقع شود و اگر از دیگر کتب الهی که تالیفات بسیار ناقص است و اهل
 بیت و فقهاء و مصنفان ایشان خاصه واقع شده مانند کتاب المواقفه و ریاض النضره و تالیفات
 محدثین خدای و حفاظ جمع روایات صورت بند و کتابی بنحیم پیش از هزار جزو میاید و پراخت و اخبار یکی
 بواسطه اولاد اجماع حسنین بجان سوال الثقلین و فرزندان دیگر بزرگان اهل بیت که امامیه بصیرت آنها
 قابل نیستند بلکه از اکثر آنها زبان هم مخرب و میرا می آرند باز به عجز مزید و لا اهل بیت سید انبیا گردان
 می کنند و طرق ستمه اهل سنت سیده و روایات چه نام توان بر و بر محال عقلی است که الهی این انقضای
 اهل بیت نبور که غیاب در مصروف روایات کتاب مجید روشن بقرآن جلیم بلکه دلائل عقلیه بر این است
 و اسننه حضرت امامیه که عمومی قیسه آمده دارند بصحبت آنها ناطق است پس پشت اندازند و روایات

و با جلد اول اطلاق و البواجار و اعمی باب النوع الاول کفر و نفاق کما یجی انشاء الله
 تعالی فی آخر الاوراق مطمح نظر ساخته از احادیث حضرت خیر الواری صلعم دست دراز شوند و حال آنکه
 و بجار و دیگر کتب معتدیه شیعه بجای خود مدلل گشته که مدار اعتماد بر آیات قرآنی و کتب نبویه رسول بانی
 و احادیث ائمه ابرین هر دو عرض نماید که بشرط الطباق و موافقت قبول کردنی ورنه بدو دیوارند
اما روایات اتباع و شیاع حول برادر خود اعمی که مخدین این فرق بعد از تخریج آن حدود
 رقص نمایند و مدین خویش را یقین کامل در دماغ و مثال صحابه کبار می افزایند بر بعضی از این
 اشاره می نمائیم که از انجمله قصه خیاط است که دو قمیص حضرت صادق علیه السلام آورد و عرض
 ای فرزندی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر سوزن یکی از آن کرکاهی کرده ام و دیگری می تبارازم
 نموده ام پس هر چه قبول تر باشد آن در بر خود بپوش گفت الله علی من کذب و اقتری که حضرت
 امام صادق قبا می لغت پوشید و از انجمله روایت دیگر است که روزی نزد سید الساجدین سلام الله
 و علی بانه و ابنا نه جمعین شخصی بخورد و لعن نبراکر و رفت دروغ بگردن را و که حضرت
 او را بخواند و گفت اگر خبری از تو طلب کنم بطیب طری تو آند او عرض کرد که من فدایان تو ام
 هر چه رشاد فرمائی در انجراح آن عبادت گوینم میدانم حضرت فرمود که ثواب این کلمات بمن بده
 و ثواب عبادات من که درین شب روز کرده ام بگیر انشی مصلها زیاده مروجب **توحش**
 اولوا البصائر است که فاضل مخفی باب بعد نبوره در مصائب غیش قمیص و م را در سبک و از
 وجود قمیص اول سر کشند و حکم المریقین علی نفسیه می ذکر الهی را از خیاط صاحب القمصین
 حَبِّ قَالَ وَالظَّاهِرُ الْمَنْقُولُ هُوَ مَجْرُجُ خِطَاةِ الْقِمِصِ الثَّانِي وَالْقِمِصُ الْأَوَّلُ مَثَلُ
 خِطَاةِ صَاحِبِ الْوَقْفِ بِلِسَانِهِ تَمَوُّنًا عَلَى مَنْ حَفَّ حَوْلَهُ مِنَ الْأَصْحَارَةِ وَأَعْوَانِهِ
 بِصِدْقِهِ مَثَلُ يَوْمِهِ بِلِسَانِ الْعُظَمَاءِ هَذَا كَلِمَةُ شَيْءٍ هَذَا مِنْ شَيْءٍ ثَالِثٌ أَمَّا يَوْمُهُ
 نِسْتُ كَيْفَ يَقْسَمُ مَا وَثَّقَ صَاحِبُ الْحَرِّ لِلْعَيْنِ عَلَى زَعْمِ النَّحْلِ فَمِنْ جَمْعٍ كَرِهَ وَبِأَوْدَادِ

انبلی و شیل و حال بن سالار علوه شون ساخته حنی از ان بنا بر ضرورت بلجیه و تبریه صاحب
 التواضع که از جمله ساو و شرفا است و رنج او را و کرم کارا بر قوم سموح است که تصنیف این رساله
 قبل از این است که شیخ غالی علی بن عبد العالی تالیف کتاب سهرار الاوهوت و وجوب الحجت
 و الطاعت که نامش در بجا هم مذکور است و در اید و پرتا هر است اگر سلف و خلف حضرات امامیه
 این کتب رسالت نمی برد اختصار و ثواب این صنادید صحاح و غیره خدا را صل الله علیه و آله وسلم
 مشاکل ثواب متعه النساء می ساختند که در مرتبه اولش ثواب شهادت امام حسین و در چهارم آن
 فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین و پس علی بن اعلی فانی خلاصه المنهج بهم سپرد هرگز این سبک
 شیطانی و حیالات غولان بیابانی در صبیان مجانبین هم رواج نمی پذیرفت تا بعضای روی کار
 چیده علاوه بر گاه بعضی چنین ایجاد با بعد اصول طائفه و کتب مصنفه ایشان واجب باشد بخلاف کمالی
 پس در قیصر اول و اختیار قبایلی است بر اشیایان حال کار هرگز نخواهد بود و شمرنی فریخت
 محکم آید اصول و شرم باد از خدا و هم رسول با جمله خبر کسانیکه البصیرین علیهم السلام و الفقه
 عقل و دین بخاطر اطلالات مبدل کرده کیست که با مثال این و آیات مفریات و قصه خیاط که بد از
 نه زیات سوز نیست گوش نمیدارد اما روایات سر حوب است که تعامی از حق و کوری ملین
 ظاهر بمقتضای آیت کریمه **كَانَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ فِي الْأَرْضِ أَهْلٌ وَ أَصْلٌ سَبِيلًا**
 جبلت او بود پس عقرب و سبک ثانی قریح صحاح هر یکی از سامعین ناظرین شایق خواهد کرد و تخفیر الله
 که کسی زایل حق بر محدثات آن کور باطن شقی و مضل و مغرور و خبیث و کما قال الحافظ السیر از علیه الرحمة
 ع کی روند اهل نظر از بی نابینائی و تقلید از کثیر قناعت کرده باز بر اصل سخن سرورم و گویم اما
 ثالث این محولست آن طوایف و موضوعیت آن ساطع که مخصوص لطائف شیعیه است هرگز خلاصه
 عقل نیست زیرا که علامی ایشان عماد زناد و سر آمد ملاحظه را که بر السند ائمه امجاد ملعون و مطرود
 و بدتر از شمر و عبید الله زیاده بودند چنانکه کتاب توحید قمی کافی کلینی بران گواهی می دهد و در

احادیث آمده بی نظیر نبوده اند پس اگر چه کثرت روایات و تفهیم کثیر باشد نسبت به ما و دیگر
 اهل سنت از آنکه در پی وجود ما این احادیث مستفیض حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم و آیات قرآن
 بی کم و کاستیت میکنند کما عرفت نمود و جها لیکن نزد عقل بسبب جنس عقاید و تفاهات متوسطین
 مخالفت آن اخبار و بیهجتاب معین و احادیث غایب البینین بجوی نمی ارزند چنانکه از حصول
 اربعه و چهار الانوار ظاهر میشود و اگر قلب سامعین ناظرین در کفر و زندق آن متوسطین هنوز خفا
 داشته باشد باید که بسکانتی این محاله نافع ملاحظه کنند سجد و نه انشاء الله تعالی
 مطابقاً لما قلته پس عاقل و بین از تاویلات و کیگه علمای قوم را بلارایک و مفرخ فواهد
 دانست لا اقل طبعاً لطفاً و بضحکه ارباب قیل و قال عقاید خواهد نمود و محمد صلی الله علیه و آله که از کتب اهل حق
 سیما این اوراق پریشان شل الشمس وسط السمار بدست که دعوی خلافت ملا فضل حضرت
 امیر ملاریع البخاری تواتر بالمعنی و در حقیقت اتباع بنفوات ابن سبا و ادعای شالک خلفای ایشان
 جن بر هم اساس این مومنین است بلکه انکار نبوت و آیات قرآن معین فمن شاران بهر بسک
 المیطر و یقوم تحت المیزاب فایضار بیده و لکنکف علی هذا المقدار من الالجابات و الانظار فانهما
 کافیه لا ولی البصار و الا بصار تبلیه بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که موقوف غایت
 تیر علی العاده المعهودة حاشیه نوشته عبارتش آنکه مستتر مباد که انچه برای عرض بر کرده از سوانح
 وقت است که این سجدان صلا بکتابی ندیده و از کسی شنیده فقط حدیثین را البته بمقام اثبات
 مشایخ صحابه امکان آن دیده بود پس اگر محووضات کثرین ایما ناطاق با کدام کلامی از علما
 سابق داشته باشند نمی فخر و مجود توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید انتهت بعینها
اقول کثرین نام بمطالعہ حقایق شومتری و مجلدات نثریه شیمی و غیره اذ عانی در آن فخر و
 حاصل بود چنانچه حاجا اشاره بآن نمودم بعد از مطالعہ کتاب محمد شیعیه که چند روز اتفاق افتاده
 اطمینان طلب خبر رسید مضمون این حاشیه بر همان قطعی دلالت میبانش آنکه حاصل خبری که در زمره

خود علم چهار برابر فرشته و طایفه اولیه را و را فادات خویش از داور شایع ایم می بدر ساخت
 چنانچه غفر خجای داشت انشاء الله تعالی و بحث سوم از کتاب عقده خود که در حساب غیبت
 راشدین و دیگر اصحاب کبار بر عمر خود قرار داده در طعن چهارم میفرماید که در شکوه و فصل اول از حضرت
 شفاعت است عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني فرطكم
 على الخضر من مر على شرب ومن شرب لم يظأ ابدا ولیدن على قوم اعرفهم وبعرفتي
 تمحوال بيني وبينهم فاقول انهم مبي فقال انه لا تدني ما احذوا البعدا فاقول
 متحفا متحفا من غير اعتد متفق عليه وسم در فصل اول از باب جسر از کتاب سلو
 عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال انكم تحسنون حفاة عرقة عنكم انتم
 فركم ابدا انا اول خلق لعبد وعدا علينا انا كنا فاعلمين واول من يركب يوم
 القيمة ابراهيم وان انا سامن اصحابي يؤخذ بهم ذات اليمين فاقول اصحابي اصحابي
 فبقالا انهم لم يزلوا يرتدون على اعقابهم منذ فارقتهم فاقول كما قال العبد الصالح
 وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم الى قولها العزيز الحكيم متفق عليه وابن عبد البر رحمه
 بشر بن الرطاة اين حديث آورده و گفته که در معنی اخبار بسیار آمده و از حدیث اول مفهوم شد
 که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سلام ظاهری داشتند و در باطن آنها نفاق بود و
 است که محروم از شفاعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برورجرا خوانند پس انبیا هر یکی
 از آنها با وجود امکان داخل بودند در میان آنها که از آب کوثر بی بهره خواهند شد صحیح نباشد و از
 حدیث دوم که مروی بطریق کثیره است بظاهر و عدم نجات خلفای ثلثه و تابعان موانع ان
 ایشان که غاصبان خلافت حق امیر المؤمنین علیه السلام بودند بدلات قطعیه انقض شد تبای این
 مدعایر بگونه است که این حدیث دلالت نمیکند بسیار از اصحاب بعد از وفات حبیب الابرار
 مرتد شدند و امری و درین انقضات نموده که غیر مقبول و نامرغبی خدا و رسول بود

چون آنحضرت در حدیث بنویسد علیه السلام و از ایشان تقابل است که از انداز صحابه بسیار است
 علت آنکه الانبیا سر زده باشد و حال جمعی کثیر از صحابه هم چنین است باشد و از انداز ظاهر هر کسی آنجا
 از خود غیبت رسالت است از هیچ یک از صحابی بعد از آنحضرت صلعم صدور نیافته و اگر چه سبیل قدرت
 و قلت باشد که بعد از او است و اگر از اکثر صحابه جدا و میشد با مقتضای عادت التبعه مسموح و مروی
 منقول میبود و پس از آنکه از انداز او نخواهد بود دیگر از انداز باطنی و ظهور آثار فراق که فیض کلمه
 اسلام بر زبان در دل سیاه گریه نبیان باشد و آن مهاو ق بی آید الا نیکت کنندگان از بیعت
 گیرند و در حدیث این هر سه تا بر و ایشان خود از همین مره بودند و اینکه بعضی از اهل سنت این حدیث را
 محمول نموده اند بر آن کسانی که از ادامی کوفه با بوی کبر در خلافت و نموده بودند و او با خاتمال
 و از اهل رست قرار داد تا ویل و توجیه کند که رفاست چه آنجا اتساع از ادامی کوفه به سبب اسلام
 یا امری از ضرورت و این نموده بودند زیرا که کلمه بخوانند و غازی کردند و قابل عدم و جز کوفه نبودند
 بلکه از خلافت ابوبکر منکر بودند و آن با تعارف اهل سنت موجب کفر و ارتداد نیست و دلیل برین میباشند
 چنین نموده بودند پس واضح شد که ابوبکر را صلح گرفتن از کوفه بسبب عدم صحت خلافت او نیست
 شمرند و نیز میگویم که تأیید اراده همین صحاب از حدیث می نماید حدیث دیگر که در جامع الاصول
 در فضیلت شهادت و شهادت آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لشهداء احد هؤلاء
 شهداء علیهم قال ابو بکر الصديق المنان يا رسول الله ائمتنا سئلنا انما اسلموا
 وجاهدنا كما جاهدوا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بل و لكن لا ادري هل تعدون
 منكم في ابو بکر ثم قال انما لکم من بعدی اثنا عشر نبيا و انما اشد
 و این حدیث منزه از نص است که با وجود سلام آوردن جهاد کردن ابوبکر و ثمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حکم بجهت بودن اینها نکرد و گواهی او قسمی که بر این شهادت گواهی او مینماید باینکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و سلم خوف اندازد اینها بعد وفات خود میداشت و پیشتر قطعی نمیدانست و احادیث منقول سابق

هم مثل است بر لفظ احدی و البکر و احداث صادق بنی آید الا بر همین اصحاب که بعد هم غریب
 بشکستند و ظلم دیگر ساخته مرتد گشتند و ما نصیر بن کوه مخاطب بن خطاب نبوده اند بلکه مخاطب بود مگر
 ابوبکر و مثال او علاوه میگویم که لفظ ان یزال فی الامر تدلّین که در حدیث آمده دلالت مینماید بر یک
 اصحاب کذا فی زنده و برین ارتداد قائم بوده باشند و این مفهوم صادق بنی آید بر انحنان کوه
 جبرائیل و خلافت ابوبکر متصل زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقبول شدند و
 زنده نماندند پس با صدق علیه غیر از ثلثه و متابعان ایشان کسی نخواهد و ازین حدیث فایده
 دیگر بر آید که انچه اهل سنت نجات و دخول جنت بر اعرشه موسوم بمبشره روایت نموده اند
 مطعون الاقرار و الواقع است و مخفی نماند که انچه حدیث اهل سنت تمسک بر اثبات محبت او
 با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردانند که او بر سنین خود بعد غیر صلی الله علیه و آله و سلم
 گریه کرد این استدلال ضعیف است چه محتمل است که ابوبکر از روی خلع و مکرو و نفاق گریسته باشد تا
 بر سایر الناس محبت او با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شود بلکه میتوان گفت که گریه اش گریه
 اندوه و غم نبود گریه سرور بود یعنی هرگاه از حضرت نبوی شنید که بعد از آنحضرت زنده خواهند
 و امری بدین حدث خواهد کرد و پس از آن وقت و جاه مضمیر خود میدشت مستر بنیاب است
 و او تا شک و دیده اش جاری شد و گریه چنانکه از غم و اندوه می آید از وفو رشاد دانی هم لکن
 دلیل صلح تمسک دارد و محاربان هر صنفین حمل با امیر المؤمنین تنها با صد علیه این مفهوم متون
 گفت چرا که در حدیث لفظ منند فارقه هم آمده است و این لفظ برای بیان محبت است از زبان فعل می آید پس
 است از زبان رتداد معارف آنحضرت یعنی سفر از بیخ جهان جدا بود برین میل که مجرد حلت آنحضرت
 ارتداد آنها صادر شده باشد جنگ جل و صنفین بعد انقضای بیست و پنج سال باست و بیست و شش سال از وفات
 سیدنا ت رود او بود و بنا برین لفظ منند فارقه هم درست می آید پس لا محاله صد حدیث مذکور
 مردم شاراب هم خواهند بود و الاخر مخبر صادق علیه السلام دروغ باشد علاوه اگر آنها را از

این کلی بودند قائل شوند بکفر و لفاق مساوی و عایشه و طلحه و زبیر و اشمال آنها و اینهم نروا اینها باطل است
 چنانکه بر عارف عقائد ایشان کثوف است پس این توجیه و تاویل مرضی اهل سنت نخواهد بود و در جواب
 نمائند که این حدیث را قدما علی ما یقید کس هم دلیل بر رفع مال بسیار از موسومان بهجا بنظر نگردانند
 اند و احتجاج و تمسک آن بر از حد و خلفائی شمه مخصوص از ان تبیل است که فخر بنی بقتلعت بان
 متفطن شده و اگر ناظران از انصاف رنگد زبید بزند که لا شظی الا من قال و لا ظلم الا قال
 دارد و است انتهی بلفظ ازین اشارات و عبارات با سهل طرق بر تاملی عالی و ادانی عیان باشد
 نتایج طبع نقاد مولفان از اد جز ترین و تسبیح بعضی از فقرات عربی و فارسی که برایشان
 علمای اعلام در تحریر آن رفته و بر عزم خودش انکار فصاحت و بلاغت بسته و حقیقت نمیتوان گفت
 بلی شاید پیرامون خواطر جمعی که بحقیقت حال بی نبوده اند گوید که چند امر و نقصان عیاف تمهید کلام
 نتایج انکار مولف عالی مقام است نخستین دعوی صحت کتاب بطوطا و صحیح بخاری مخالفت جعفریه
 با احادیث آن که اثری از ان در افاده است صاحب معتد الشیعه یافته نمی شود و هذا الوجه
 کسر کسبیه بحسب الظن انما یحق اذ اجابوا له یجدها شکینا ج این مضمون
 نظر از آنکه مانند مضامین شعریه بلا حجت و برهان است کما لا یشرک الاله فی التصدیق و یجوز
 کتابی که فاضل خبری قصد جمع اغلاط بخاری در آن نموده و خواست که سفری ضمیمه بر عزم خودش
 جمع کند و نقد ایرادی مساعد نظر نمود بلکه بجهت یادش انتقام توجه شد که درست بخاری آن در آن
 برایشان که در خانه شیخ منقول همان دیده ام هنوز موجود است و وم نقل قول
 شارح صحیح بخاری در توجیه و تطبیق حدیث انکوض که هر چند صاحب معتد الشیعه به تخیل
 اشاره کرده لیکن کلام و از ایراد عبارات شرح خالی است و اینهم مغلطه پیش نیست
 زیرا که از حاشیه منبیه فاضل خبری درین مقام چنان کسوت ظهور می پوشد که او در عزم
 نقل آن عبارت بر عزم بودن مجلدات شرح را در تمهید معذرت آورده و از مخالفت گریز دارد

متعلق حد ۵۰۳	بسم الله الرحمن الرحيم	سین اللفظ الجوابه
--------------	------------------------	-------------------

و اگر متوجه بحث قهقری کنند و گویند که هنوز یکد و تقریر از افادت مؤلف باقیست که در کتاب مستند الشیعه بلکه در هیچ کتابی نقلی و اثری از آن بدید نیست مثل استدلال او بحدیث مخزن حضرت افضل الراشد بن رضی الله عنهم اجمعین بحديث كثر العمال که از سعید بن بریقع روایت کنند و گمان بر دلش که قول آن جناب آنست و آن حدیث اخرون علی رسول الله علیه و آله و سلم منی کذب صحیح بوده و قصه غار و خرمن صاحب سول مختار را با مورد دیگر ضمیمه ساختن بایز قشنج فاروق رضی الله عنه بدو احتیاجی که بعد از انکار وفات شریف سومی مستفیض و در حدیث را برای صدیق مقرر نمود گوئیم که از مزید ادب آزار مقلدین دودمان مجتهد ماضی و حال و استقبال حدیث میکنم و رنه فاش میکنم که لاریب بن مضمون را در طعن صدیق اکبر باین تقریر و تقریر بنیت زیاده آن از تسبیح انکار مؤلف است فاضل جالیسی در کتاب طعن الساج که بنام نامی اکبر اولاد خویش مرقی بن سبأ نموده که مؤلف رساله فن کلام را در اضعاف اعلام از دمار و اتباع اشعارش فراموش کرده باشد از رساله حدیث الحوض و زدی نموده این سرقه هر چند مستلزم صدور کرامت خرق عادات از جناب مجتهد فانی مثل اول ثانی باشد چنانچه کرامات ایشان بر بنیده کتب رجال مخفی نیست لیکن نشان جنابش از ادب از آنست که این مورد النسبت با و توان کرد که اعترافه حسین سمعت و آیه الامامیه و او در عجم فی باب السیاحه محاله موارد قابل باید شد و در باره مؤلف که فقط بقوت باطن خویش بنا طره علماء اقدام نموده چنانچه خواهی دانست بعد در کرامت مقصد بایگشت اکنون بدل جان سومی دعوی مؤلف دیگر و بد عبارت کتاب مذکور شنید که در کثر العمال از سعید بن بریقع روایت نموده جابر علی بن ابی طالب بوا متصیقا متحارفاً فقال ابو بکر اراک متحارفاً فقال له اعنای ما لم یکن فقال سمعوا ما یقول انشدکم الله ترون احداً من علی رسول الله علیه و آله و سلم منی خلاصه اش آنکه ابو بکر روزی حضرت امیر را محزون دیده از

حزن استفسار نمود فرمود مصیبت از جهت وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر او داده که آن
 مصیبت بر تو نیست پس ابو بکر گردان گفت بشنود که علی چه میگوید من میگویم میگویند هم شمارا بخدا که کسی
 از من زیاده تر محزون بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده است همان الله شهادت جمیع اهل اسلام
 آنحضرت و قول خود صادق است پس من قول هم صادق خواهد بود لا محاله در کذب ابو بکر آنحضرت
 کذب نیست و رسول صلی الله علیه و آله وسلم است با آنکه کذب ظاهر است زیرا که مزید حزن او بر حزن این
 بصیر از عقل است معنی از رفتن او بقیفه برای طلب خلافت شاید عدل بر کذب است و عجب آنست
 که حال حزن خود را که از امور قلبیه است از دیگران می پرسید و توقع شهادت آنها بود اگر مقصود او استنباط
 بر ظهور آثار حزن بوده از قبیل خرس و نوحه و بکاه و فیهو عاصی علی الشکلی زیرا که احتمال تصنع درین مورد
 است علاوه آنکه اجزای سقیفه و غیر آن شاید بر انتقامی آثار مذکور است و کاش بر همین قدر احد از
 حضار گواهی میداد عجب که شهادت خلافت پناه باز هم بی ثبوت نمی رسد که کسی گواهی ندهد با و دلایل
 کذب بدقی سنیان آنست که عمر بسبب غلبه حزن اظهار موت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نموده کما یومعوم
 اهل سنت و ابو بکر چون غلبه حزن نداشت اقرار بوفات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نمود پس حزن
 باشد نه ابی بکر اللهم الا ان یقال لیل زیاده حزن ابی بکر با جرای غارت کن این احتجاج متبجح عار است
 زیرا که خطاب آن حزن و لالت دارد بر سیکه حزن ابو بکر حزن مذموم بوده نه مذموم شعله پس کن حدیث غایب
 که عار است نزد عقل آن حزن به قرار شیخ محرم: الی آخره بلفظه القصه مؤلف عالی مقام
 را که بدون مطالعه فقر و ریات فن کلام مثل تحفه انما عشره بی چنانکه خودش متعرف بوده در سائل او هم شهادت
 بآن می نماید و بعینه بدین تصانیف مجتهد جالسی فاضل خبری و قدما رشید محض با شوق باطن کیف
 سائل برداخته و نوراده و بر این براحت ضمیرش بطور کشف مشهود یافته در زمره امامیه بجا شیخ الهی
 حکمت شرافیه قرار باید داد و باور السبب عینی بن همه توار و خاص مانند ملا شید ابابنه میگوید که مولد او قند بار بود
 و در هندوستان نام بلند پیدا کرد و در شامی علم شهرت برافراشت و در عراق مضایق صراحت داشت و قبال

احقر العباد را از قبل تعرض منشی فیروز که در بروی جمعی از فضلا و شعرا با وی همزبانی کرد و عادت ملاطفت
 و نظافت داده و مظهر و غیره ز گشت باید دانست مختصر این حکایت بطول را که محفوظ خاطر فقیر است خالی از ارباب
 و انشعاش طبایع طریفان نیست بنویسم که روزی ما نیک که کمر جهان گیر پادشاه در سواد گجرات بود اگر می
 از علما می پهار و شعری هر دو بار در آن ایام که نهجبار روزگار و نوع و سبب مصارت توان شمرد بموکتب پادشاه
 مجتمع میشدند روزی با اتفاق حسن بعضی از بزرگان که ملا انور ناظم این شهر را بیات درین صحنه بجا
 خزان هم آغوش است و زانه جام بدست خازه بر دوش است به بجرم باد که گشتند باز انور را که کفن بدوش
 صراحی بدست مدبوش است و ملا اعطای گوینده این بیات بیات مرگ آمد و بی هیچ بدست رخا کم
 چون غارتی از خانه ارباب توکل هر لحظه خشنو خیر اند نظر آید و همچون خطا و ستاد که مبنی تامل و ملا
 محتج صاحب این بیت بلیت در شکستم چند کوشی ای ب نامهران و من پریشان خاطر مظهر لطف پریشان
 نیستم و از آنجمله بودند و خانه شیخ فیروز منشی صحبت داشتند که ناگاه ملا شبید از دور پیداشد چون در آن
 و گران جمعیت او باران بیج و تاب میجوژند و از دعوی توارد او کاس زهر بلابل می نوشیدند و میبستند
 که اکثر مضامین مبتذل مانند فرزندان تبسبی لباس بیای می راید و در نظر مردم جلوه میداد چنان قرار دادند
 که استندگاه اشعار از نماینده منشی مذکور که احاطه تمام با اشعار قدما و متاخرین ارد با او همزبانی کند و
 و قتی که او قریب نگاه که فی الحقیقت زرمگاه بود در رسیدیم و توقیرش ز اند الوصف بجا آوردند
 و اگر ام تمام او را بالادشتانند و از هر دوری سخن زانند و توبت با لشار رسید ملا گفت بلیت
 جیست و با ده گلگون مصفا جوهری و حسن از پروردگاری عشق را پیغمبر منشی فرمود این شعر از
 شعر رودکی است شعر عشق ای پیغمبر و لیکن حسن از فریدگار قوی و رود در هم پیچید و مطلق این حرف
 التفات نکرد و بر خواند بلیت ز بسکه که رحمت بند در جگر ناخن و جوشت با هم از پای با بخت
 منته گفت این مطلع از شعر غنایانی حلوانی جریتم و شیرین تر است بلیت از بسکه سینه کدم
 ناخن بر پشت و چون پشت را بای سینه ام و بر هم خور و طبع بر شعر فنی همه اهل مجلس دوست

المؤمنين

مدین اهل حق در تحریر مطالب راه اجمال سپرده بخلاف مولف که با وصف اعتراف
 نعم آن نسخ کا عرفت فی مواضع و مصدر سالت به عبارت مذکور آن عبارات کرده و در نقل و فهم آن ز راه
 صدق و هوای بغایت و در افتاده بلکه نزد ارباب دانش و پیش روانده آری راست گفته اند
 که از خوان خطا و از بزرگان محاسن و ذکر احادیث و دیگر مثل حدیث حرص علی
 الامارة و بودنش باعث انفعال ندانست در روز قیامت که در کلام اخباری شاره بدن
 هم نیست تا بصراحت چه رسد و اینهم خیال خام و از وساوس نفس بدین فرجام است زیرا که باید دارم
 که فاضل مذکور حدیث مزبور را در کتاب خویش بر روایت بخاری از مشکوٰۃ شریف تعیین با فضل
 و نام دایمی اخی ابوهریره و در تقسیم مطالب صرف کرده و آنچه مولف در خاتمه از نتایج بودن مثال خلفا
 اهل غیر ذلک را از نفسی نموده در اوراق کتاب معتد بر او همین اوجا بجا بتفاریق مسرود است از جمله
 ظن غالب آنست که اگر کتاب مذکور چنان در تتبع فقیر میماند تلخیص بسیار از بقیه متفردات مولف
 نماید بر اصل سه لال است تا بر واقفان این اسرار آشکاف میشد فرق نیست که در کلام فاضل
 اخبار عبارتات سلیس این نوع مقاصد که نزد عوام از واردات طبع سلیم مولف آن گفتنی است
 زینب قیم پذیرفته و در کلام صاحب السراپد علما اما سیه نیست مجموعی در بحث حدیث حوض
 بصارت دقیق که دست عوام از تناوّل آن کوتاه است یافته میشود همچو به نیکو علامه و بگو
 نور الله مرقد و با وجود عدم دعوت و تفرد بلکه تصریح بر بعضی در دیباچه تنقید استماع به که گفتگوی
 قرون با ضیاء ابن البرقیقین درین کتاب ذکر کرده ام نزد مولف سارق باشد و خود حضرت
 که دوکان افادات خویش را با ناث و دیگران خصوصاً فاضل اخباری کفر فرقه سهولیه مخج ایشان
 از دایره تشیع ایمه چیده بتالیف این ساله تفرد باشد و اینهمه مطالب کثیر محمول بر توار و فائز
 معاشرا لعل لکمالی حقوات هو لا یکادون یفقهون حدیثاً و از بخار فرقه حضرت
 مولف سبب تحف و توار و بدلیل لغینی ثابت شد و این صاحب نسخه ازین تمسک پاک و پاکیزه

گفت چه نهایت کار است که او را فادات سابقین بقبرستان نشان برین سارفتن و
 القسین سرگاه حال و نحو تفرد و توار که مؤلف نموده بنزدین هر کس از خواص محام و رآمد کنون
 برای تصدیق و عوسی فصل اخبار که تسکین حدیث عوض در باره از مد او خلفا را شدن بنصیر از شایع
 افکار است کلام جامی ذکر می کنم بن یاد است که چنانچه درباره تصدیق صورت خانیة مؤلف مطالع
 عبارت بعد از تبعیت اجتماع بنده است از دعان بقوله بر او میران مشاهدت محذات قاضی نور الله
 سوریه کافیت و هی هذه اقوال من المعلوم ان من انهم ابو بکر بن الردة لا متنا عدم عن اداء
 الزکوة اليه كانوا يوعدون ويصلون ويتكلمون بالشهادتين ولهذا قال ابو بكر والله لو منعوا
 عقلا لقاتلهم وانه يقول والله لو لم يتكلموا بالشهادتين او لو لم يرجعوا الى الاسلام
 لقاتلهم لانهما انكروا خلافة ابوبكر ومنعوا عن اداء الزکوة اليه لا الله
 استحلوا منع الزکوة مطلقا ولهذا فرقه اسوق حنيف الفقهاء قومهم ووقفها
 اخرون الى تقرير امر بالخلافة على من يستحقها وعلى ان يقدرا استخلاصهم من حركات
 كانوا قائلين بالشهادتين كما رو عنهم فاطلاق الردة عليهم لم يمنع كان
 باعتبار انكارهم للزکوة التي هي من ضروريات الدين ولم لا يجوز ان يكونوا اطلاق
 الردة على الصحابة الغاصبين بالخلافة المطاهرين بالاسلام القائلين بالشهادتين
 ايضا باعتبار انكارهم بعض ضروريات الدين وهو خلافة علي الثانية عند من
 بالنظر الجلي في يوم الغدير وغيره كما مر فانما المتبادر من الاخذاف في كلامي
 اخذوا بعد كما يكون فعلا كغضب خلافة النبي صلى الله عليه وسلم واخذوا من انوار
 هضم اقدار اهلبتيه واكل سال فداك ظما وجور اعلا فامة ولهذا قال الله فمستحقا
 لا يكون وكان منع الزکوة عن ابوبكر وايضا قوله عليه السلام ان الزمان قد تداركهم
 يدل على طول مدة المنزلة واستمرارهم وهذا انما بطور غنا صلي بالخلافة

وَوَن طَوَائِفِ الْعَرَبِ الَّذِينَ امْتَنَعُوا عَنِ الزَّكَاةِ فَكَانَ ذَلِكَ لِمُتَيْدِلٍ إِلَّا اشْتَرَيْنَ
 أَوْ نَكَحْنَهُ وَأَيْضًا قَدْ امْتَنَعُوا فِي الصَّحَابِيِّ حُرُوجَهُ عَنِ الدُّنْيَا لِيَاكُمَا رَدُّنَا حُرُوجَهُ عَنِ الدُّنْيَا
 امْتَنَعُوا عَنِ الزَّكَاةِ عَنْ كُفْرِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ الْإِسْلَامَ قَوْلًا بِأَمْرٍ بِيَكْرٍ وَخَرَجُوا عَنْ الدُّنْيَا مَتَدَلِّينَ
 فِي عَقْدِ النَّاصِبَةِ وَالظَّاهِرِ مِنْ خِلَافِ لَفْظِ اصْحَابِ فِي الْحَدِيثِ مَرَكًا أَنْ مَعْرُوفًا
 بِذَلِكَ عِنْدَهُ وَكَلِمَةً تَدَارُكًا إِذَا خَرَجَ بِهِ مِنَ الصَّحَابِيِّ بَلْ مَنْ لَمْ يَخْلُ الْوَدَّةَ فِي سَلَامٍ عِنْدَ
 بَعْضِ الْحَدِيثِ بَلْ مَرْوِي الْحَدِيثُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا شَرَطَ بَعْضُهُمْ بَلْ مَنْ
 أَقَامَ عِنْدَهُ سَنَةً أَوْ سَنَتَيْنِ وَغَرَّ عَزْفَةً أَوْ غَزْوَتَيْنِ كَمَا شَرَطَ بَعْضُ آخِرِ هَذِهِ الشَّرَاطِ
 مِمَّا لَمْ يَحْقُقْ فِي كَثَرِ الْمُتَمَنِّعِينَ عَنْ آدَاءِ الزَّكَاةِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ اشْتَرَكِ الْكَلِمَةُ دَهْنِي وَبِ
 السُّنْبُورَةِ الْخَبْرَ بَعْدَ إِزْمِنْ رِيحِ حَدِيثِ قِيلَ قَالَ كَرِهَ دَلَالَتِ صَاحِبِ بَرَانِ أَرَادَ أَنْ يَصْبِرَ عَلَى
 حَدِيثِ نَجْوَى مَحْمُولٍ نَحْوِ مَا كُنْهَ فَفَصَّلَ خَبَارِي تَحَالٍ نَحْوَهُ وَجَوْشَنَ شَانِ أَسَدَ الْكِرْمَلِيِّ بَرَانِ
 بَرَادِ بَرِ
 كِي خِلَافَاتِ اسْتَوْحَى أَنْ يَصْرَفَ نَحْوَهُ نَحْوُ فَفَصَّلَ خَبَارِي فَقَطَّرَ بِمَقْدَرِ عِبَارَاتِ قَاضِي مَضَرِي قَوْفِ
 نَيْتِ بَلْ كَيْتَالَاتِ وَعِبَارَاتِ تَرْسِيْمِي دَرِ بَرَامِ طَعْنِ حَدِيثِ الْخَوْضِ كَمَا حَبَّ نَحْفَةَ قَدَسِ شَرِ الْعِزِّ
 جَوَائِشِ أَوْدَ بَرِ ثَبُوتِ دَعْوَا فَاضِلِ مَعْ كُورِ شَهَادَاتِ مَسِيدِ بَرِ وَازَانِ تَفْصِيلِ تَامِ مَعْلُومِ مِي يَبُودُ كَمَا
 حَدِيثِ حَضَرَ بَا حَدِيثِ شَهَادَةِ أَحَدٍ وَغَيْرِهِمْ جَمْعُ كَرُونِ اسْتِنَاجِ اِزَانِ نَحْوِ غَالِبَا اِزْمِنْ قَوْفِ
 اَوْسَتْ دَرِ جَوَابِ بَابِ جِهَارِ مَكَلَامِ اَوْ دَرِ بَرِ مَحَبَّتِ مَعْنِي بَرِ اِحْجَالِ اسْتِ زَرِيرِ كَمَا مَوْضِعِ اِنْ اِخْبَارِ
 وَرِجَالِ اسْتِ وَدَرِ بَرِ اَوْ اِنْ نَزْدِ فَعِيرِ مَوْجُودِ اسْتِ نَزْدِ بَعْدِ جَمْعِ اِحَادِيثِ حُضْرِ بَيَانِ كَثَرِ طَرَفِ
 وَاخْتِلَافِ رَوَايَاتِ حَدِيثِ اَحَدٍ رَاضِي مِمَّا خَشَعَتْ قَالِ اَلْكَ مَوْطَا رَوَايَتِ كَرِهَ قَالَ مَرَّ
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَهْدَاءِ أَحَدٍ فَقَالَ هَؤُلَاءِ شُهَدَاءُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ يُؤْبِكُ
 السَّنَا اِخْلَا هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْمَلْنَا كَمَا اسْمَلْنَا وَجَاهِدْنَا كَمَا جَاهَدْنَا فَقَالَ

صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمْ لَکِنْ لَا اَدْرِی مَا تَحَدَّثُوْنَ لَعَلَّی فَمَعِیَ اَوْ یُکْرِہِمْنِی
 ثُمَّ قَالَ اِنَّ لَکَ اَمْرًا یَجِبُ عَلَیْکَ مَعِیَ کَذَلِکَ یعنی گذشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر شمعند
 بفرمود که اینها آن گروه اند که من گواهی میدهم بر اینها یعنی نباتات دین قوت یابان پس گفت
 ابو بکر آیا ما برادران اینها نیستیم ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسلام آوردیم چنانچه اینها
 اسلام آوردند و جدا کردیم چنانکه آنها جدا کردند پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی
 ولیکن معنی دینی یا جم که بعد من چه خواهید کرد پس گریست ابو بکر باز گریست پس گفت آیا بدینکه
 ما بعد تو باقی خواهیم بود انتہی فوس که جواب در مطاعن تحفه اشاعره یہ کہ مرزا محمد کشمیر
 نوشته و قیل از تہذیب و تبصیر آن پمانہ اجلش کمزیر گشته نزد فقیر موجود نیست چو خوش بود کہ
 بعضی از دوستان بطریق و عدہ حتمی خویش در بلدہ شاہجہان آباد تجسس کرده یا از بعض سکنہ بیرون
 گرفته نقش بردارند و نزد فقیر بفرستند تا آن فرد این مرد و خرد و بزرگ زیادہ تر فاش گردد و تھا حضرت
 مولف برادر او را این قسم تصور از مطالعہ ترمیم بہم نہ رسیده کہ مجتہد جالسی نیز درین باب
 یکمانہ روزگار است بر مہرمان بہار و کاشفان ہمارا کاشف الشمس رابعہ النہار کہ باومی جواب
 علامہ دہلوی قدس سرہ الغریز مرزا محمد مذکور است ہر گاہ مجلدات خمسہ او در بلدہ لکھنؤ رسیدہ
 مومن جالسی برو باب پنجم و ششم از کتاب صوف عیان عزیمت خود و سبک ساختہ و بتار و
 بود ضواری و ستام پرداختہ اگر تفصیل این قصہ اشتیاق داری بروایت از تہذیب و تبصیر کہ از خط
 مصیبت قضاوت مجتہد جالسی ہوا خواہش عقاصفت بزادہ عزالت نشسته است بلکہ در برو
 این مرد مہتہ و قبل ازین بجلال و صفا و مزید زہد و توکلش اشعار در مطا و عبارات فترہ
 اصفا کن بکبریا الکی اغالیط را دران را ہی نیست محصل روایت یکذلول بواسطہ بعضی
 از شیخ این بہرمانہ از ہم از تحفہ اشاعره یہ کہ در تولا و تبر است بہت فاصل جالسی ہست او
 و از اتفاقات ستم و کثرت مطالعہ این جزا مشرف شدم و پرسیدم کہ کلام کتاب بہت اجزا

بن نمود و فرمود که شخصی درین زمان کتابی در مناظره فریقین تالیف کرده خاتمه ابواب
آن نیست گفتم که آنکس مولا محمد علی است علیه الرحمه جواب داد که حال آن نزدیک نیک
سید انجم اورا کجا باری این نوع تقریر و تحریر بدین علوم است بپسیر گفتم که شاید فلان فلان باشند
که در علوم تحصیلیه علم اشتباه را بر فروخته اند فرمود عا شاکه علمای این شهر درین فن دستکار
داشتند باشند قصه کوتاه دوران زمان شخصی مریزا با فر نام و غلطی بود و خود را درین معرکه بیکه تاز
وانست این جز را در یاد الاری وید و گفت که جوابش پس سهل است من بعد چون آن جز استفسار بخانه
خویش برد و دانست که عشق سان نمود اولی افتاد مشکها به اجزا مذکور را باز پس دو غرض
که هر چند نقص این جز است اما نسبت لیکن شهر پر آشوب خوف از مردم فغان خصوصاً عبد
خان است همچنین بعضی دیگر از علمای فاضل که نزد الحاس علیخان تقرب داشتند و خاصه حاشه
آنها لیکن درین فنون می بختند امتحانات واقع شد چون همه کس درین معرکه سید خندان مری
نباختند و از رو نقص آن که شکل ترین جمله مشکها بود و رو بر یافتند و معنی سپهریم انجم
یو کوز الدین شکار ساختند فاضل جالسی کتاب الفکار تالیف کرده و تالیف انجم
جوان خنده ناعشره از آغاز تا انجام از شاه جهان باور رسید و لذت و از در کام جهان جهانیان
انداخت و غلظه فضل و بلاغت شاه صفا از هر کوه و بازار بکند گرفت فاضل مذکور هر خموشی بر
و فضل سکوت بر لب زده بود تا آنکه من باب خیم الهیات از خمسة مریزا محمد طلبه ششم و چند شهر
برای مساعده کا تبین سال ساختم و همچنین جواب اول رابع و تاسع و خواستم و حسب الفلق
جواب بیانات در صحن تعطش و اشتیاق بمعرض بیع آمد شهر جمادی خید و دوم با خید
بمحمد الی که پس از ران خریدم با بکار فاضل جالسی تصنیف و تالیف صوارم و حسام و غیرهما
بعد از آن بنموده که از خرمن مریزا محمد خوشه چینی فرموده و منتهی مقاله و باخیر مالک این حال
مستحق که با و نامی بطلد ان تا بطلد ان اخبار می و در طلبه علوم چه رسد که بعد مطب النجوم

وحسام از کجشک حوصله بدر آمدند و تالیفات مرزا محمد فاضل جاسی را نصب العین داشته و
 مناسطه بلکه کار به بدست آوردند و بدو فقر و عوام را از راه بر دند بجهت آنکه لاف نه نماید طایفه
 از خود تا بزرگ دروخت و فقر و توارد و باره حدیث الحوض چون آبجیات از طلمات بیرون
 آمد بلی اگر فاضل خبری در بعضی از مطاعن که از کتاب بیغاف کر کرده و فاضل طبری کامل
 بعضی از روایات این طعن اشعار نموده و فقر و می کرد و جوی سید است چه این استلال
 فی الجمله تجد و تازی دارد که در کتب سید اوله مثل تالیفات ابن معلم که هوایه بوجودش در فتا
 دارند و گویند که توفیق و قیام حضرت صاحب الامر در باره اوصا جلیله و شمایل حمیده او از ناحیه
 مقدسه برآمد و الحال آنکه یدل علی خلافه کما کلف علی من طالع کفوات المقوم و قد
 اعترف به الفاضل الاخباری فی رسالته لئلا یبطل مذهبهم از نظر فقیر نگذشته و در
 تالیفات سید مرتضی مثل شرح حدیث روایت موجود باشد لیکن این تفسیر که غرض
 از تعدد الشیعه منقول می شود بحال فقر خالیست بجهت تعارض نسخ الطایفه و افادات ابن قیوم
 ازین روایات تاخرین از حقائق شومتری تر به کشی و سرفات جاسی مثال هم شرح این
 محمل در کتاب کورید بل مطاعن فاروق بدینگونه است طعن ششم آنکه در بیغاف بمقام مرتبه
 عبد الرحمن بن عوف منقول است باینکه از ام سلمه رضی الله عنها قالت دخل علیها عبد الله
 ابن عوف قال قال يا امي قد خنت ان اهلکني كثرة مالي انا اکثر من اهلک
 قالت يا بني انفق فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان من اصحابي من كان
 نفداً فافارقهم فخرج عبد الرحمن فلقه عمر فاخبره فحجاء عمر فدخل علیها فقال له الله انا انهم
 قالوا لا والله ولن ابري بعدك لاحدا و در روایت دیگر قال لا والله ولا افعل لاحد بعدك
 هكذا و در حدیث تدبیر کرد که مراد از ندیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد وفات باک
 ناری شد نیست بطریق کنایه چه کسیکه ناجی و جنبی است و نیست با نجاب یکجا خواهد شد

آنحضرت را خواهد دید من بعد باید فهمید که عمر بمقتضای کرمیه کل الکسان علی نفسه بصیرت
 بلکه آدمی بذات خود میناست از حال خوشتر نیکو آگاه بود تا سمع انجیث از عبد الرحمن بن
 بیتا بن مضطر بن پیشام سلمه رضی الله عنه را دیده آمد و بر مضطر ابی دلالت دارد و دیگر عبارتها است
 که هم در نیتقام سبیل اختلاف متن و ابی بیان نموده و نظر بر قصار ترک شد هر که خواهد اینجا
 به پیشتر عمر بام سلمه رضی الله عنه را سگند و او به سینه که من از جمله همچنین صحابه استم یا آنکه در حدیث نام
 هیچکس نیست و نام سلمه رضی الله عنه نام کسی برده و اینها ام سلمه در جواب کلامی که گفته است
 سیاق آن واضح است که مدار او داشته بکار برده کلمه ان بری بر زبان آورده و آن در بعضی
 احتمال دارد یکی آنکه من پیش نخواهم آمد و تعرض نخواهم نمود بعد از تو کسی چه در لغت بر این
 پیش آمدن تعرض شدن هم آمده و این ظاهر است و برین تقدیر حاصل تمام ام سلمه رضی الله
 نیست که من بعد تو با کسی بخین گفتگو پیش نخواهم آمد و این دلیل ظاهر است بر شپانی ام سلمه
 گفتگو می خود و تا پیدا بعضی نماید روایت دیگر ان فیصل لاحد بعدک بکذا دوم آنکه من بر این
 از باب تسلیل باشد از تبریه یعنی من کسی بعد تو سری نخواهم کرد یعنی ترا ازین امر بر پاک گردانم
 دیگری بری نخواهم کرد و العلم عند الله بهر دو تقدیر محقق نیست که اگر قضی قطعی بودن عمر و دخل بود
 در ان اصحاب ماصداق علیه انجیث بودند معلوم ام سلمه میبود بعمر میگفت که تو بهشتی قطعی هستی
 و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان تو خیال و چنین فرموده است این حدیث در باره
 دیگر است لیکن ا و حرف پہلو گرفت و از غلطت و بد خوئی و کج خلقی عمر تر سید سخن ستر
 گفت و ازین قرآن و شواهد معجز شهود رسید که عمر خود را از مالکین میدانست از حال
 خالی نیست اینک همچنان بود که گمان بر فیه المقصود و یا این چنین نبود بلکه بقول بنیان منصوص
 بدخواست بود درین حالت اضطراب و پرسید ان و از ام سلمه معلوم بوده است بلکه مستندیم
 بکلام رسول صلی الله علیه و سلم می شود زیرا که بر تقدیر حتمی بودن عمر از نجات ام سلمه

قطعاً در شان عجز عمر میباشد و در اینجا فائده دیگر برآمد که حدیث مشهوری که در صحاح اینها که شریف
 بزاجی جنتی بودن کس از فقریات ایشان است چه اگر واقعی می بود مال چرا جمع میکرد بلکه عذر را
 بنمونه که از عشره مبشره است لاک خود بسبب کثرت مال جرمی بمیرسیم سلمه رو عفت با نفاق مال چرا
 می نمود بلکه اگر عبدالرحمن بن عوف از اهل بیت قطعاً می بود اعمال صالحه از وصده دریافت و مال کثیر خود
 ابعداً از کوفه و دیگر واجبات فقراء و مساکین و مستحقین میرسانید با وجود این هم اگر در کسب مال
 کثیری مانند ضرری باو نمی رسانید و جای خوف نمی بود انتهی کلامه بلفظ **قول** قطع نظر
 از آنکه در اعتبار خاتمه این روایت که اساس طعن اخباری برست نظر با استقرار کتب جالب
 گفتگوی بسیار و تعیین ثلوق بعضی از رواة آن شود و اغراض همین از زلات او که در بیان
 معنی حدیث از وی صادر شد کمالاً نمی میگویی که کلام این بزرگ مبتنی بر چند مقدمه است هر یکی را با
 خلش منوی نخستین آنکه فاروق خود را ناری مبد است پس باید که همچنان باشد و الا این
 اضطراب جزویش نزد هم المؤمنین بر کشف حقیقت مهمل خواهد بود تعیین المقصود جواب از
 فصول سابقه که عبارت بحار و غیره در اینجا نقل شده و سلسله سخن و در فرید خوف و خشیت این بر
 گزیدگان بارگاه احدیت در از گردیده استنباط می توان کرد که لکن بعوم فائده بعضی از وجوه
 اشاره میکنم **اول** آنکه جناب امیر چنانکه دانستی هر گاه ذکر و زخ می شنید بجهای می می گزید
 بلکه مبارک میکوفت و آرزوی جادیت که تفصیلش هر جا خالی از سواد نیست میفرمود چنانکه
 صاحب عقبات الاخره نیز این روایات را آورده و تازه اینکه از روایت ابودرداء که مجلسی در بعض
 احیاء ترجمه آن نموده و عیبه بر او می ضلل اخباری و معلوم میشود که آنجناب و ستان خویشان
 کنار کرده و در مجلسان نبی النجار میرفت و مناجات و خارج از مناجات گنا مان خویش را باو میفرمود
 و از شداید طبقات و فزع خندان زار نالی می نمود که عبارات کاتبین ابیات ناظمین از تعبیران کوتاه
 است راوی می گوید که در پشت رخسان پنهان شدم شنیدم که میفرمود اگر بخوانم در نامه

احوال خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی بجا آنکه که گمیده
 او را دانی چنین است که نه خویشان و راجات تو اند نه خشی و نه قبیله و بغیر با دش تو اند نه خشی
 اهل عشر برود رحم میکنند و او درین بقوات گرفتار آه از آتشی که جگر با بریدن کند و ارفرو
 ریزد همچنین تا دیر نوحه می نمود تا آنکه صد و حرکت مفقود شد و دل گفتم که خواب غلبه باشد نزدیک
 رفتم تا برای نماز صبح بیدار کنم هر چند حرکت اوم حرکت نمود نو گوئی چو بی خشک زین فضا بقیتر
 داشت که راهی ملک نشاند انسان و خیر آن نزد فاطمه زهرا رسیدم فرمود چون بود حرف عرض
 کردم فرمود با کی نیست این غشی غالب و فوات از ترس عذاب او را رو میدید پس باری بر روی
 مبارکش زنده چشم بکشاود و باز جان نوحه و خطاب جبار را غار نهاد و کیفیت گیر و دار قیامت احوط
 ملائکه عقوبت خوف از حکم قاضی و فرج را مضمون آیت کریمه **وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا**
يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ بکمال بکاواری یاد نمود این همه بر اصول مختصره فصل
 اخباری و ال نیست که خود را مالک فاری میدانست بمقتضای **بَلَا كُنْزَانِ عَلَى نَفْسِهِ**
بَصْدِيقٌ می یابد که اینهمه مقالاتی است و الا این اضطراب و مقبره را که شنید و سوال از جناب
 سالناب علیه السلام که خاتم من بجز است کما اثر است سابقا و مزید فریاد و فغان
 چنانکه عرفی گوید شهر گوش اهل آسمان و حلقه نام یکیت و شیونم تا کشید آهنگ با نامی من
 بی معنی خواهد بود و فجعین المطلب اری فرق نیست که حضرت امیر و قیتکه استغاثه نمود و احوال گرفتار
 خویش بدست ملائکه عذاب عدم نجات بشفاعت کسی حتی جناب سالناب خبر داد احد از صحابه کبار
 و حضرت خاتون قیامت نگفت آنچه ام المؤمنین رضی الله عنهم اجمعین برافروقی همراه قسم سر
 گفت کاش ایان غلام باد نمی کردند و مجروح تسلیم میفرمودند اینهم صورت نه بستی بلکه وقت
 حکایت این قصه آنچه گفتند اعتراض فصل اخبار بجا حلقه آن دو بالا می شود زیرا که می گفتند
 این نوحه و ماتم از ذکر تا هم و نصب العین داشتن شد اید جهنم هرگز از صحابی دیگر صدور نیافت

از اینجا بر اصول بران نابالغ بنیاد تمامی مناقب هر قصوی بلکه آنکه دیگر نیز مکید و حرف از حالات
شان مذکور خواهد شد از هم می ریزد و انوس که فاضل اخبار برای تحصیل ثواب آخر و که بر طاعت و احسان
و اهل بیت رضی الله عنهم جمعین است بشد کمال عجلت و نیاز را بدو کرده و الا ازین ادب بوسیده عرض
میگردم که حضرت اینهمه زار و الیها و تطبیق حدیث انحضرت بر ذات مقدس خویش آید بنا بر اینست
که کالیسی خلفا و دنیا می دون یا باعتبار علم یا کان و یا بکون خست بسیار کرده اند قال الله تعالی
وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا حَقَّكُمْ مِنَ النَّارِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن شَافِعٍ ۚ لَّيْسَ بِكُم مِّن شَيْءٍ
لَّا تَتَصَوَّرُونَ و خود را با تمامی اهل بیت لیل نمودند و مانند جنین رحم پرده نشین شدند مثل
خانسان بدلالی قطع حدیث حضرت زهرا و خانه که بختند چنانکه کالمین مذکور است همین امور را
معاد الله شایطان کثیر انجناب بگردانیده اند یا بجهت کبار دیگر اگر شوق ثانی اختیار فرمایند و هم عرض را
مشغول بپایان خواهد بود پس فاد فرمایند که آن کبار چه بود یقین است که فاضل اخبار
جز آنکه بنده این سبب را کنی فرماید کند خیری و بگوید و ایل و توجیه و او را هم غیر سید زری که دستگیر قدیمی
ایشان یعنی تقیه شوم در مقام از پا خود و زطلات عدم فرو رفته کمال انجمنی علی من شرب غنمته من عین
احتیاج دوم آنکه تقریر فاضل اخباری در باره حضرت حسن مجتبی چنانچه خواهی دانست زیاده تر
جاریست سوم آنکه این اعتراض در باب سید الساجدین هم وارد میشود زیرا که قبل از این از بزرگان
اهل بیت گذشته که انجناب خود را محکوم شیطان نسبت و این دعا را با بلف و جود ثابت فرموده جان
که گفته نگام من بدست آن حسین است و حکم آیات قرآنی شیطان بر جسم دشمن نبی آدم است خصوص این
نفوس قدسیه که گاهها آنهی چنانکه در حکایات اولیا منقول است بر اشیال ایشان میسازد
کمال جدد و جهل از نعیم خست و ثواب نعیم آخرت باز می دارد و از انصاف نباید گذشت که قصه
فاروق و قمر و دلش باز آمد برین کلام است یا زیاده از حکایتی است که صحنی از ان امام عالی مقام
می نماید که شخصی در آخر شبی شایسته که بخت زیاده و الله شرفا و مکرمته او بخت بود و در باره استغفار و سزا

چند ان نضرخ و زاری و استغاثه و بیقراری نمود که بر زمین افتاد و گریه و زاری کرد
 پس بر رو قتل رسیدم و شریک در کنار خود گرفته و در یافتیم که حضرت امام زین العابدین
 است گفتیم ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا با این همه قربت و جرات و کمال تقدس فرزند
 و عبادت نمیدار گریه و بکا که باعث انزلاق روح و کاهش جسم است از بهر جلیت پس شد ایستاد
 قیامت یاد فرمود گفت ای صمیمی مگر در قرآن مجید نخوانده که حق تعالی میفرماید فَاِذَا نَفَخَ
 فِي الصُّورِ قَالَا اَنْسَابُ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَاَلَا يَتَسَاءَلُونَ یا هَؤُلَاءِ ظَلَمْتُمْ اَنْزَلْنَاهُمْ
 است که ابو بکر صدیق و ائمه را راه با وی ملاقی شد و پرسید که چرا طولی گفت چگونه ملوانانم
 که بلا ریش می گشتم زیرا که جنود اهل نبوی نورانیت و ضیاء برکات بی اتها در خود می یابیم
 بعد از معاشرت اهل عیال آن حالت را که میگویم القصه طبیب ذوق و حاکم و صباهانی یعنی رسول با
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اجتماع این تقریر تسلیه پرداخت و از اتفاق سوره و نیت یا سناجات
 حضرت بولس حدیث آورد عدم اعتماد بر وعده ایزدی فرد تر از نیست کامرانی کلینی یا بکار
 خوف و خشیت این نفوس فسیه بشمارم کتابی بر آن تصنیف باید کرد پس طرح فاروق را بقیح بدل کرد
 شبهه یابی خود در دست و این مہوات فاضل اخباری مختص با این مہه ثلثه بعد از خلفای نخست
 نیست زیرا که درباره ائمه دیگر که در اظهار معاصی خویش همین جاوه مسلک میکنند برین مہوات
 بخوف است انفعو بالهدای خرافات فاضل مذکور که نارت این مجامع انوار استلزم باشد
 بار خدا یا مگر گویند که اینهمه فریاد و زاری و بر و خالق ارض و سموات و افراد کائنات را
 تکلیف سیات طائفه شیعه بود و بس لیکن این قسم تاویلات و باره خلفا نیز جاریست بلکه بطریق
 اولی زیرا که سنیان گنایان خویش هم اعتراف دارند و کتب ایشان هم دلالت بر آن دارد که اگر
 کاتبین معاصی ایشان را می نویسد بخلاف امامیه که مقتضای طیف ایشان چیزی دیگر و گنایان
 ایشان خارج از قریب معلوم شد که استغاثه و فریاد خلفا و حضرات پیغمبر برای سنیان

و این بحث در صدر اوراق مفصل گذشته فلانصد هجده و آخری مفصلاً و تحقیق حق فرین
 مقام آنست که دوزخی و جنتی بودن شخص بحکم احکامین موقوف است بر این و ببار و جنتی بودن
 خویش کفایت کند علاوه بر این بزرگان این قسم کلمات بر انفس خویش نوحش و تسلماً مقبول
 گردیده دلالت بر جنتی بودن بر برگزیدگی و کمال خلوص ایشان میکند زیرا که قبل از این گذشته که
 سوطن بر باره خویش عین اتباع انقیاد صاحبین خود را بچشم حقارت و بی ادبی از سنن انبیاء و سلفین
 است در وصایا ابوذر غفاری صبح است یا اَبَادٌ یَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَجْمَعُ
 عَلَیْهِ خَوَیْرٌ وَلَا أَجْمَعُ لَهُ آمَنَیْنِ فَإِذَا آمَنَیْنِ فِی الدُّنْیَا اخْتَصَّ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَإِذَا
 خَافَیْنِ فِی الدُّنْیَا آمَنَتْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ یا اَبَادٌ یُرَاوَانٌ وَجَلَّ کَانَ لَهُ کَعْلٍ سَبْعَیْنِ نَبِیًّا
 لَا حَقْرَةَ وَخَشِیْنِ أَنْ لَا یُخْبِرَ مِنْ نَبِیٍّ یَوْمَ الْقِیَمَةِ لَمْ یَعْلَمْ بِعَیْنِ بَحْثَاتِ رَحْمَةِ أَنْ بَارِ عِبَادِ
 میکند ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمیع غنی کنم بر بنده خود و خوف را و جمع نمیکند برای او
 اینی را پس اگر در دنیا از من آمین است و خای نیست در روز قیامت او را ترسانم و اگر از من ترسان است
 در دنیا او را در روز قیامت آمین میگردد انم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل منقاد و پیغمبر داشته باشد بدینا که آنرا
 حقیر شمارد و ترسان باشد از بنده مباد انجات نباید از شر روز قیامت انجم با بخله در مقام انشا انفس
 حسرت و ندمت بزرگ احسن امور آنچه ازین حضرات صدور یافته عین محبت این بزرگان است و قابل
 اخباری که غیر طاعتین و لایمن است از راه اعتساف انیمه را بر دوزخی بودن این بزرگان عمل نموده
 اِنَّ الَّذِیْنَ جَاؤْا بِالْاِفْکِ عُصْبَةٌ مِنْکُمْ لَا تَحْسَبُوْهُ شَرًّا لَّکُمْ بَلْ هُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ لَکُلِّ
 اِمْرِئٍ مِّنْهُمْ مَّا کَتَبَ مِنْ اَلَا تَعْلَمُوْنَ الَّذِیْ تَوَلَّی بَرَاءَةً مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِیْمٌ
 اقتضای نفس سرکش موجب است از عذاب همین است که همیشه در خوف و ترس باشد و دنیا بحد و آب
 نجاست غیر محفوظ است جز به حر و دیگر اطلاع میدهم که بیست و پنج طوسی حضرات ایمان یافته شده که در روز قیامت
 میرود عراق بعد از صبح بفرموده میگردانند و در قیامت نیز میگردانند پس سوگند خدا بآباد فرمود که بچشم خود

دیدم در زمان شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم گردی را که در هر صبح و شام گرد آلوده و بولیده
 میبودند شکمها گرسنه شده و از کثرت نماز پشیا نمهای شان مانند زانوی گوسپند گشته
 انواع حبلوت الهی شنبنده و در بودند و سوال تمامی ایشان همین بود که از آتش دوزخ بجات
 یابند و کمال مرتبه ایشان اینست که با بنهر عباد از عذاب الهی همیشه خائف می بودند و در هیچ وقتی
 از بچین نمی آسودند و محصلها یکی از دایب نفوس سیئه است که هر چند متعلی بجلال و تنجلی از اول
 باشند لیکن خود را به تکلف در دماییم می گنجانند پس فرار نخواهد شد که فاروق که در کمال زهد و سیر
 می برد و از کثرت مال منزه بود چگونه درین عید دخل تواند شد تا نوبت باین قبیل و قال رسید
 مقدمه دوم آنکه حضرت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها بجهت و شت خوئی فاروق
 راه نقیه مدارا سپرد و جوابش آنکه مدانه و خوشامد که بنص قطعی بغیر صله الله علیه و آله وسلم
 و صابائی علوی حقیق است بجناب قبله دین ایمان اهل سلام امنی امهات المومنین که
 بلا ریب گوی از لوازم ذاتیه ایشان بود سیما در امور شرعی چنانچه بحواب عبدالرحمن که
 قدوة الضار خلیفه ثانی و ثالث بود و یغفر مودفوع تشیع است و ثبات آن اصول ملحوظ
 تکلف و نصیح و اگر بر اصول خویش الزام اهل حق میخاهد پس عا مجتهد جالسی علم ربی اثر نخواهد
 و اگر کسی اشتیاق کمو مشرد و دینی در سر باشد بخاتم کتاب عین بحیات رجوع کند و درستی که در مزاج
 فاروق بود حاشی بر و ایات شیعیه گدشت حاشا که او بر مومنین فی حد ذاته فط غلیظ باشد و چنانچه
 مادر مومنین بلکه تواضع و فروتنی او نسبت با حاد انانیت مومنین معروف است گوشل انبیا علیهم السلام
 بجهت کثرت خوف الهی چنانچه در احادیث فریقین است همبهم باشد بلی درستی او بجهت کثرت
 و فساق بود علاوه و لیت بجار و مجمع البحرین و کلینی مکرر و نداری که جناب سید حاشا چنانچه
 عربی لک با مصاحبت با و نمود و گریان و کشید و و تعرضی نکرد بلکه راه تواضع بیوفای ملک
 عند ام المومنین بر و ایات شیعیه که متضمن تکرار مصاحبت فاطمی است بهتر آن بود که ام المومنین

خطاب فاروق میفرمود که ای فرزند انجمن در باره خویش خیالی دارم من حق و صواب را جابجا
 باری حق را بر زبان تو جاری کرده اکنون هم ندانم که مافات میتوانی کرد خمس را ضبط کنی فدا را
 با دل و فاطمه بده و نزد امیر کل میر که خلافتش روز حدیث غدیر مخصوص گشته حاضر شود و توضیح
 اختیار کن **فَاِنْ لَكَ تَابِعٌ مِنَ النَّاسِ كَيْفَ تَكُنْ لَكَ ذَنْبٌ** که سخن بعد گذارش است که بر تقدیر ابرار
 تعرض که جناب خبار می فاده فرموده هم در این فاروق بجهت قسمی که جناب ام المومنین کنه در اهل
 اسلام در صدق و صفا او سکی و بر بی نیست پاک است هم در این دیگر اصحاب صاحب لولا که در
 تقدیر ثانی نفی این تبریه خاص است که در باره فاروق از ضمیمه قسم مرتب فرمود و مولا استلام
 نفی العام مقصود ام المومنین آنکه چند آنکه ترا ازین وعید پاک میدانم در حق دیگری عقدا نمی کنم و
 چگونه چنین نباشد که فاروق را از زمان فضل خلاق بود بود وجود او باقیست نه مسدود با جمله این تبریه
 با ضمیمه قسم می که زانند بر همه تاکیدات است در حقیقت شهادت طبعیت جنت بر فاروق است
 زیرا که محال است که با وصف اعتقاد و ناریت و ام المومنین در حق او قسم خورد که تو هرگز در جهنم
 نخواهی رفت و هرگز در عذاب سالمت داخل نخواهی شد پس معلوم است که عقل این فاضل در وقت
 تحریر این افادات کبی بود آری کلام او از ابتدا تا انتها در باره جناب مرتضو نظر باصول
 مذکوره او که خالی از تبریه بلکه تسلیه نیز هست جار است که اگر جلتی قطعی بودن او را نبل نبودن
 جناب امیر در زمره مصداق حدیث اخوض معلوم جناب معصومه و ابودردا و بعضی دیگر از اصحاب
 و اهل بیت می بود البته در خطاب میگفتند که تو بهشتی قطعی هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 در شان تو چنین چنان فرموده و تو خود ساقی حوض کوثری بلکه بالاستقلال برتبه
 جنات نفیم و طبقات جمیم بالکی الی غیر ذلک من المراتب التي مرت من قبل و این گهوار و احاطه
 ملائکه عذاب در باره دیگر نیست **الْآخِرَةُ مَقْدَمُهُ سَوْمٌ** آنکه اگر فاروق مخصوص بدو خول جنت بود
 لازم می آید عدم تصدیق بر او اینهم مستلزم ناریت و علی ای تقدیر مدعا حاصل جواب است

آنکه جو شای از طرف شهبه که ملا بلکه حسن محبتی بلکه حضرت علی رضی جواب از فاروق است و عدم
 تصدیق بکلام جبر صلی الله علیه و سلم و میوان مذکور بحجت زیادت عتابی یاده تر لازم آید
 کمالا یعنی از این مقامات طلعی که بر عبد الرحمن بن عوف نمود مثل طفال لبسان بن ادرک و
 شعور گفتگو کرده از هم بحجت و مسئله قبل قال از هم چیست می ماند انچه در باب کینه مال قال
 کرده و آن در برده حضرت ذکری بن علی بنیاء علیه السلام وارد میشود زیرا که علما قوم اتفاق خوش
 بر بعضی نقل میکنند که مراد حضرت ذکریا از وراثت در اثبات مال بود و اگر هیچ خوب زکرت مال
 معنی ارد انجا بلاست قطع جینی می باشند زیاده برین نیست که مال را بعد ادا و اجبا مستحق
 میرسانند من بعد اجتماع مال کثیر تر و تخفیف کند زحمت کند و نه پیش تجارت و در بلکه از سبب معاش و از
 بود معقول نمیشود سئل که از کسبه مبارک باوصف بنهم سخات و جو اغرومی جبر نمی گاه لیکن
 خوف از زنی عام اکنون بحال اهل بصیرتی آید تا برسی حفظ آن غازی از خباب انهمی طلب فرمایند
 لا تزوا و از زنی و زنی آخری عابا باره از حال عبد الرحمن بن عوف یاد شنید و ترجمه ایشان که
 در استیعا جلف یوسف بن عبد الله بن محمد عبادیه فرست که با بوعمر مشهور است موجود که در یک
 روزی سی برده آرا و دو با اینهمه رفت طواف کعبه و عامی کرد اللهم قنی شیخ نفسی
 بار خدا یا مرا از بند خجل نفس از او کن در مرض الموت بیکر است برسد مذکره و اوقعه و
 گفت ببن عمیر از من بهتر بود بار چه گفتن از من و که او بر نیاید و عمره سید شهدا از من نه بود
 برامی او گفتن نیافتم می ترسم که بسا و اضییب او دنیا بکثرت مال اده باشند و از ثواب بیکر محض
 مانم و از بخا میتوان یافت که فضل مذکور در استیعا ترجمه آن بزرگ را با الاستیعا نید یا اند
 او را هم صدقا ایانی بوده باشند که مطالعه ناقص شان عین مطالعه این فضل کامل بود و اگر حال
 مزید احسان سخاوت کثرت صلوات او در راه خدا زیاده از این نخواهی روایات و بیکر بشنو
 عبد الله مبارک از سحر از هر می ایت میکند که عبد الرحمن بن کور در عهد سلطنت مهد بنیر صلی

علیه و آله و سلم نه سال خود را در راه خدا صدقه کرد باز آنقدر و در چهل هزار دینار بیشتر از سهم
 زیاده تر که نوبت بار کردن برانصد و ششتر فی سبیل الله رسید و در مرض موت برانصد و شش
 حضار جنگ بدر وصیت کرد هر کس را چارصد دینار و چون حدیث ابشارت خویش از اجماعات
 المؤمنین شنید تمامی قافله را که از ملک شام تجارت آورده بود با قطاری می شتر در راه خدا انصراف کرد
 چنانچه برناظرین کتاب سید الغایب اصحابه فی تمییز اصحابه و رجال مشکوٰۃ شریف و معجم نیست مخصوص
 چند روایت در اینجا وارد کرده و از دیگر فضائل و کمالات او چه نام بریم فاضل اخباری بقدر
 امکان خویش کتب و تفاتی در طینت شان بود با این بزرگان افتاده و از خجست نصیب عرویش
 بغایت آید و بر هر کس عیان گشته و اینجا گفته اند شهر چون خدا خواهد که پرده کس رود و پیلش
 اندر طعنه با کان برود این همه که بخدمت جناب عارف پیشکش کردم تعلق باصل رساله و حوائی
 سهیده است حالیا آدم بر ملتهات و بیانش برین پنج است قال افاضل المتبحرون
 اهل الخوض فی ملحقات رسالته التي تعلق بحديث الخوص برابرک
 انصاف مخفی سباده که بعد مدتی در از از تالیف این رساله نسخه فتح ابزاری بغایت بار
 عز اسمه دست آرم افتاده و این مقام که در آن دیده شد چنان ندع گشت که اگر کسی زاولو الالباب
 اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف باحرر نظر کند در اثبات آنچه این همه چیز در صد و آن بودیم
 کافی بسند البکار و بحسب اتفاق در همین دان اتفاق طبع این رساله دست داده بود و نه بدون
 اینکه تعرض به بیان نماید ما قلت فی تلك الرساله بهذه العبارة کرده شود عبارت مزبور را هم
 بطبع رسانیده شد قوله **وَإِنَّهُ سُبْحَاءُ بِرَجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَابُ الشِّمَالِ إِلَى**
جَهَنَّمَ النَّارُ وَوَقَعَ ذَلِكَ صَبْحًا فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي أَخْبَارِ صِفَةِ النَّارِ مِنْ طَرِيقِ عَمَلِ
بُرَيْسَ رَعْنَةَ وَلَفْظُهُ فَإِذَا ذُرْمَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي وَبَنِيهِمْ وَفِي حَدِيثِ أَبِي
هُرَيْرَةَ عِنْدَ مُسْلِمٍ وَلِإِذْنِ رَجَالٍ عَنْ حَوْضٍ كَمَا زَادَ الْبَعْضُ الضَّالُّ أَنَا ذُهُرُ الْأَهْلِ

قولنا قولنا رابا في رواية احمد فلا قولنا وفي رواية احمد في رواية احمد في رواية احمد
 بالنقصين وكذا هو في حديث ابن سيرين هو خبر مبتدأ محذوف تقديره هو كذا قولنا
 انك لا تدري ما احدثوا بعدك في حديث ابن هريزة المذكور انهم ارتدوا على
 ادبارهم الفقهى وزاد في رواية سعيد بن المسيب عن ابن هريزة ايضا فهو انك
 لا علم لك انما احدثوا بعدك قولنا فقال انهم قد بدوا بعدك فاقول سحقا سحقا
 او بعدا بعدا والتاكيد للمبالغة وفي حديث ابن سيرين باب صفته النار ايضا فقال
 انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول سحقا سحقا لم يغير تعدي وزاد في رواية
 عطاء بن ريسار فلا اراه تخاصمهم الا مثل حمرهم لا نعم ولا حمد والطبراني من
 حديث ابو بكرة رفعه ليرد على الحوض رجاله من صحيحى ران وسنده حسن
 وللطبراني من حديث ابن الدرداء نحوه وزاد قلت يا رسول الله ادع الله ان يجعلهم
 منهم فقال است منهم وسنده حسن قولنا فاقول كما قال العبد الصالح
 وكنت عليهم شهيدا الا قولنا انك لا تدري ما احدثوا بعدك في رواية غير زيادة ما مضى فيهم
 والباقي سواء قولنا قال فقال انهم لم يزلوا مرتدين على اعقابهم وقع في رواية
 الكشي عن ابن سيرين وقع في ترجمة من من احاد شيوخنا قال لم يزلوا مرتدين
 عبد الله البخاري عن قبضة قال هم الذين ارتدوا على اعقابكم فقال انهم انما
 يعني حتى قتلوا وما اعلوا الكفر وقد وصله الاستيعاب من وجه اخر عن قبضة
 وقال الخطابي لم يزلوا من الصحابة احدثوا وما ارتد قوم من جفاعة الاعراب مبالا لا نصر
 له في الدين وذلك لا يوجب قدحنا في الصحابة المشهورين وبدل قوله اصحاب بالنقصين
 على قوله عندهم قال غيره قبل هو على طاهره من الكفر والمراد يا ممتي امة الدعوة
 امة الاجابة وفتح بقوله في حديث ابن هريزة فاقول بعدا بعدا سحقا سحقا

كونه حتى عليهم حالهم وان كانوا امرأه لا يجابتهن عرف حالهم يكون انهم تعرضوا
 وهذا رده قوله في حديث انس حتى اذا عرفهم وكذا في حديث ابن عمر قال ابن
 التين يحفل ان يكونوا مناضحين او مرتدين الكبار وقيل هو قوم من جفارة الاعراب
 في الاسلام عبه ورهبه قال الدودي لا يشع دخول اصحاب الكبار والبدع في
 ذلك وقال النووي قيل هم المنافقون والمرتدون فجوز ان يحفل بالقرعة والتجمل
 لكونهم من جفارة كونه فيناديهم من اجل السبب التي عليهم فيقال لهم بدلو تعذر
 اي لم يمتوا على ظاهر ما فارقتهم عليه قال عياض وعبره وعلى هذا فتذهب عنهم
 القرعة والتجمل ولطفاء نورهم وقيل لا يلزم ان يكون عليهم السبب بل يناديهم
 لما كان يعرف من اسلامهم وقيل هم اصحاب الكبار والبدع الذين ما تواعلوا هذه
 وعلى هذا فلا يقطع بدخول هؤلاء الناس يحفل ان يردوا عن الحوض ولا عقوبة لهم ثم
 يزعموا ولا يمنع ان يكون بهم علة وتجمل معرفتهم بالسبب سواء كانوا في زمنه او بعده
 مع عياض الكاخي وغيرهما قال في قصته راوا الخبر انهم من ارتد بعدة صلى الله عليه
 وسلم ولا يلزم من معرفتهم ان يكون عليهم السبب لا بما كرمه يطهرها عن المسلم والمتردد
 قد حط عليه ضد يكون عنهم بل عياضهم لا يصفهم باعتبار ما كانوا عليه قبل ارتدادهم
 لا بعد ان يدخل في ذلك ايضا من كان في زمنه من المنافقين وسبباني في حديث
 الشافعية وبقية هذه الامة فيهما ما فوقه فدل على انهم يحشرون مع المؤمنين فيعرف
 انبيائهم ولو لم يكن يصح تلك السبب فمن عرف صوته ناداه مستصحا حاله التي
 فارقه عليها في الدنيا ولما ادخل اصحاب البدع في ذلك فاستبعد تغييره والخبر
 لقوله اصحابي واصحاب البدع انما احدثوا هذه واجبت محل الضجة على المغني لا عظم
 واستبعد ايضا انه لا يقال للمسلم ولو كان مبتدعا مستحقا واجيب بانه يمنع ان يقال

يقال ذاك لمن علم انه قضه عليه بالتعذيب على معصية ثم يرجعوا السفاعة فيكون
 قوله صحفا تسليما لامر الله تعالى مع بقاء الرجا وكذا القول في اخبار الكبار و قال
 البضا وليس قوله مرتدين نصا في كونهم ارتدوا عن الاسلام بل يحمل ذلك على
 برادتهم خصوصا مرتدون عن الاستقامة سيدنا الاعمال الصالحة بالسياسة التي
 قد اخرج ابو يعلى السندي حريجن ابي سعيد سمعت سوك لله صلى الله عليه وسلم قد ذكر
 حديثا فقال يا ايها الناس اتقوا الله على الحوض فاذا اجتكم قال الرجل يا رسول
 الله اننا فلان بن فلان قال اخرنا فلان بن فلان واقول ما السيف قد عرفه ولكم
 احذتكم بعد وارتدتم واولا حذر الدار الحرة من جديد جابر وساذكر في اجاب
 صفة الدار ما يحتاج الى شرح من الفاظ الاحاديث التي اشتركت فيها ان شاء الله تعالى
 واز عجائب اتفاق بكرة در طوا اين رساله كلامي در باب تقدم و تاخر حديث صحابي وحديث
 لا ادرى ما تجد ثون بعد مذكوره وهم در اواخر رساله زناقات بين عاديث حديث نشارت
 بعشره بشره بيان بگونه و در اوان تصحيح رساله بطن و بياض بهر در مغفور محمد ابراهيم خان خلف
 الصدق مير الامام اعلى مر و ان خان مرحوم اسكنها الله بحوضه جانده و بده شد كه حديث لا ادرى
 ما تجد ثون بعد و در قرب ان انتقال روح نبوي با على عيسى بن بزبان كه بار نبوي گذشت
 و هي نده قوله لما شهد على شهداء احد مخفى فانه كه شهادت بخير بر شهداء احد نزد يك نياحت
 ان سرور از دنيابود چنانكه تصحيح كرده بان شيخ عبد الحق دلموي در مدارج النبوة باين عبارت
 رجوع از انجا بازگشت و از دعا حيار و اموت فارغ شد صداع طار كشت و بار شد ايضا
 فاك البياض في موضع اخر وفي هذه السنة ازار النبي صلى الله عليه وسلم شهداء احد
 فقال هؤلاء اشهدوا عليهم فقال ابو بكر لسنا يا خواتم يا رسول الله اسلمنا كما
 اسلموا و جاهدنا كما جاهدنا فقال النبي صلى الله عليه وسلم بل ولكن لا ادرى ما تجد ثون

بَعْدَ فَبَكَ كَمَا قَالَ إِنَّمَا كُنْتُمْ بَعْدَ كُمْ أَجْعَلُ الْمَرْيُومَةَ وَظَهَرَ بِهِ الْحَقُّ كَيْفَ تَوَفَّاهُ
 اللَّهُ بَعْدَ عَذَابِهِمْ وَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ مَوْطَأِي بِالْكَتِفِ شَاهِدًا وَلِي الْعَدُوِّ لَوْ أَنَّهُ نَزَلَ
 أَدْنَى بِلْسَانٍ تَبَارَكَ وَجْهَهُ لَأَدْرَى مَا تَحْدُثُونَ بَعْدَ زَعْدِ تَبَشِيرِهِ وَالْإِصْطِحَاجِ تَأْوِيلِ
 تَوَيْقُفِهِمَا كَمَا شَاحَ مَدْرُوحٌ مَنَظَرُ بَيْنِ مَضْلُومٍ مُسْتَعِدٍّ أَنْ يَكْرَهَهُ أَوْ يَرْكُضَ أَوْ يَأْتِيَهَا مَاتَرُهَا
 سَعَهَا تَأْوِيلُ شَرْحِ فَطْحِ نَظَرِ زَاخِرِ أَيْمٍ بِهَيْمِ زَيْشِجٍ وَبَسْطِ تَامٍ بِأَثَابِ سَائِدِ دِلٍّ بِطَلَانِ
 زَهَبٍ بِرَبُودِهِ وَبَذَرِهِ نَكْلُ عِبَارَةٍ أَقُولُ تَعْلُقُ بِحَدِيثِ أَبِي النَّضْرِ مِنْ فَضْلِ مَنْ مَاتَ فِي
 زَمَانِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَنْ بَقِيَ بَعْدَهُ وَهَذَا اخْتِلَافٌ يُؤَثِّرُ مِنَ السَّلَفِ وَلَكِنْ
 الْمُرَادُ فَضْلُ جَزَائِهِ لَا بِصَادِمٍ الْكَلِّ وَيَتَّبَعِي لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَتَأَمَّلَ فِي مَعْنَى هَذَا الْحَدِيثِ
 حَتَّى يَنْدَرِجَ عَنْهُ الشُّبُهَةُ أَعْلَمُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَبَشَّرَ صَحَابِيًّا بِالْجَنَّةِ فَلَيْسَ
 بِشَارَتِهِ أَنْ لَا يَحْتَاجَ الْمُسَيِّبُ مِنْ أَسْبَابِ حَوْلِ الْجَنَّةِ أَصْلًا بَلِ الْبَشَارَةُ إِخْبَارٌ
 عَمَّا تَوَلَّى إِلَيْهِ لَا مَرُ بَعْدَ حُصُولِ أَسْبَابِ لَحَاقِهِ وَكَذَلِكَ وَعَدَ اللَّهُ نَبِيَّاهُ بِالْجَنَّةِ
 مِنَ الذُّنُوبِ فَلَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ ذَنْبُ الْبُتَّةِ وَلَكِنْ مِنْ مُقْصَدَةٍ لَا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ سَبَبٌ
 فِي خَارِجٍ يَكُونُونَ بِهِ أَنْفُسُهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ بَلِ وَعَدَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ جَنَّاتٍ بِأَسْبَابِهَا
 لَا تُحْصَى مِنْهَا نَارُ أَوَارَةِ الْجَنَّةِ وَالنَّارُ وَتَعْرِيفُ وَخَامَةِ الْعَصَاةِ وَالْحِيلَةُ بَيْنَهُمْ
 وَبَيْنَ مَا يُرِيدُونَ فِي مَضَارِ الْأَحْيَانِ بِإِرَاءَةِ بَرَاهِنِهِمْ وَصَرَفَ قُلُوبَهُمْ وَتَحَوَّلَ ذَلِكَ
 كَمَا أَنَّ اللَّهَ وَجَدَهُمْ بِالْفَتْحِ يَوْمَ نَزَلَتْ الْقِتَالُ كَأَسْبَابِ الْفَتْحِ وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ
 جَمْعُ مَوَاعِيدِهِ وَإِذَا تَعَمَّدَ هَذَا فَقَوْلُ الْمُبَشِّرِينَ بِالْجَنَّةِ أَكْثَرُ النَّاسِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ
 أَشَدَّهُمْ فَحَرًّا مِنْ مَقَاتِلِ الْعَطْفِ وَأَوْفَرَهُمْ خَشْيَةً مِنَ التَّغْيِيرِ وَالتَّسْبِيلِ وَ
 اعْظَمَهُمْ اتِّجَاءً إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشَدَّ اعْتِنَاءً
 بِوَعْدِهِمْ وَتَذَكُّرِهِمْ وَتَرْكِيهِمْ أَنْفُسَهُمْ وَالتَّوْبَةِ عَلَى مَوَاقِعِ الْغَلَطِ مِنْهُمْ وَغَيْرِهِمْ وَرَبِّهَا

بِرَجَاهِمْ عَنْ مَبَاحِثٍ وَمَكْرُوهَاتٍ لَا يَرْجِعُ عَنْهَا غَيْرُهُمْ وَهُوَ أَقْوَمُ لِمَا صَلَّاهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 لَا يَنْبَغِي لِلصِّدِّيقِينَ أَنْ يَكُونُوا الْعَائِدِينَ فَإِذَا فَهِمْتَ هَذَا السِّرَّ كَانَ هَذَا الْحَدِيثُ وَكُلُّ
 مَا يَجْرِي مَجْرَى هَمَزٍ مَنَاقِبَ الْبَشَرِ مَعَ مَا لَيْسَ لَهُ خَوْفٌ وَالْجَمْعُ هُمْ وَلَيْسَ لَهُ إِعْتِبَارٌ
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذِكْرِ تَقْوَاهُمْ وَأَنَّكَ كَانَتْ مَرَكِبًا لِكَاثَمَةِ أُمِّهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَكَرَّمَهُمْ وَجَعَلَ لَكَ آيَاتٍ لِحُكْمِكَ وَجَوَّالٍ بِعِبَارَتٍ مَرْبُورَةٍ تَاخِرًا وَحَدِيثٍ مَرْبُورٍ أَزْهَبَ
 مَصْدَرُ بَاصْبِحَانِي أَصْحَابِي وَحَدِيثٍ مُفْتَعِلٍ بِشِيرَازِ سَفِينَةٍ صَبَّحَ بِلَ مِنْ الشَّمْسِ عَلَى كَيْدِ السَّارِ وَشُنْ
 كَشْتِ فَمَا يَلْزَمُ مِنْ ذَاكَ غَيْرُ خَافٍ عَلَى مَنْ لَمْ يَدْنِ سَكَّةً وَقَدْ بَيْنَ قَبِيلٍ مِنْ الْكُثْرِ فِي هَذِهِ الرِّسَالَةِ
 أَقُولُ بِالْمَدِّ لِتَوْفِيقِ بَرِّ الشُّوْرَانِ قَبِيحٌ وَرَوَّ شَنْدَلَانِ سِرَاجٌ كَمَا لَبَّارَتِ عَيْنِي وَ
 بَصِيرَتِي قَسْبَةً وَارْتِدَادَ سِتْرَتِي سَتِ كَمَا دَلَّحَاتِ سَهْمٍ حَلَّةٍ وَاقَعَ تَحْتَيْنِ تَصْغِيمِ عِبَارَتِ فَتَحِ الْبَارِ
 بِطَبَقِ سَابِقَةٍ أَشَارَتِي كَمَا أَرْفَعُ قَبِيرَ اتِّفَاقٍ أَقْدَادَهُ دَوْمٌ كَفْتُ كَوْدَ لَالَتِ عِبَارَتِ مَذْكُورٍ بِطَبَقِ
 مُؤَلَّفِكَ كَمَا حَدَّثَ الْحَوْضُ بِلَابِي بِرَبَّارَةٍ خُلَافَتِي رُشْدِيْنَ هَتَّ وَكَسَمْتُ أَيْنَ عِبَارَتِ رَابِعَةٍ بَيْنِي
 أَوْ رَاخُودِ بَحْرٍ وَبَقِيْعٍ بِصَلِّ مِي شُودُورِيْنِكَ حَضَرَتْ مُؤَلَّفُ الْخَمَةِ دَرِيَّالَهُ نَوَاشَةِ عَيْنِ حَقِّ وَصُوبِ
 سَوْمِ بَحْثِ وَنَظَرِ وَدَلِيلِكَ بِرَقْدَمِ حَدِيثِ نَجَارِي وَتَاخِرِ حَدِيثِ سَوَاطِ أَقَامَتِ كَرِيهِ وَ
 مَا يَحْتَقِ بِذَلِكَ أَمَّا مَرَحَلَةُ أَوَّلِ سَبْعِينَ أَلْفَةً نَسْخَةِ فَتَحِ الْبَارِي كَمَا بَدَتْ فِقْرِ لَعْنَاتِ
 بَارِي آتَمَةٍ أَرْفَعُ مَابَرِيْنَ هَمَزِ حَدِيثِ كَذَشْتِ وَبَاصِحَتِ وَتَقَابُلِ هَمَزِيْنِ كَشْتِ خَانِجَةِ حَالَتِ
 أَرْبَابِيْنَ أَعْرَضَاتِ فِقْرِ مَعْلُومِ خَوَابِ شَدِّ وَرَقُولِ أَوَّلِ شَائِدِ كَمَا نَسَخَ نَسْخَةِ مُؤَلَّفِكَ كَمَا غَلَطَ بُوْدُورِ
 سَطْرَ كَذَشْتِ يَادُورِ هَلِ أَنْ يَنْ قَسَمِ غَلَا طَرَاهِ يَافَتِهِ يَاشَرُكَ مُؤَلَّفُ أَيْنَ لَالَتِ وَعُرَاتِ رُو
 دَاوَهُ وَطَلِي تَقْدِيرِ أَنْ سَطْرَ لَعْبِ لَفْظِ مَبْنِيْهِمْ أَمِيسَتْ فَقَالَ هَلُمَّ فَقُلْتُ أَيْنَ قَالَ أَلَا لَيْسَ
 الْحَدِيثُ وَبَلَّغْنِي فِي حَدِيثِ لَيْسَ الْمَوْضِعُ وَكَذَلِكَ لِيَرِدَنَّ عَلَى نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِي الْحَوْضِ
 حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ أَحْتَجِجُوا فِي الْحَدِيثِ وَفِي حَدِيثِ سَهْلٍ سَعْدٍ أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى

الخوض من شرب على شرب ومن شرب لم يظلم الا ابتداء الكيد على قوم اعرفهم
 يعرفونني ثم بحال بنيهم طاهر است که اگر این عبارت نباشد دعوی شایع که در حدیث
 تفصیل احوال و تطبیق احادیث رسول تعالی است حکم نه صورت مند و آن دعوی نیست که مراد از
 ذات شمال جانب و فرخ است و ایند عار الجذب ابوهریره که از عطاء بن سیار و در بخاری و بیهقی
 کرده و نسخه مؤلف از الفاظ حدیث که در ثبوت این دعوی بخاری آید عاریست و در اینجا
 اشکالی است که حل آن بضرورت تا وجو ام و در شباهت نیستند و آن اینکه در
 روایت محمد بن اسمعیل بخاری این هم واقع است که یونخه بر جبال من اصحابی ذات الیمین و ذات
 الشمال اگر این لفظ را بر جهت نارفرد آرد ذات الیمین که جهت پشت است چنانی نوشته باشد
و حل این عصال آنکه مراد از اید هر دو لفظ است که موکلین عقوبت هر دو جانب را از
 یمن و شمال هر دو طرف را از اید هر دو لفظ است که موکلین عقوبت هر دو جانب را از
 روید چنانچه مجاز را از هر دو طرف بدگاه پادشاهی کشیده می برند و جایگزین لفظ ذات شمال
 کتاف موده ابر او را ندان بخا بسوی جهنم است فاندفع المحذور قطعاً و یقیناً لان الیمین
 واحد از شایع محقق دعوی دیگر کرد که مقام این گیر و دار حوض کوثر است و برین مقصود
 نقل نمود و از صحیح بخاری و یکی از صحیح مسلم پس چون عبارت کثیر ضرورت و الا دعوی بدلیل
 یا دلیل بلا دعوی خواهد بود است باید دانست که لفظ یداون که بذال مجمله شتی از زدود
 بمعنی راندن است در هر دو مقام بزم مجمله شتی از زیادت در نسخه مؤلف ضبط شده معنی
 اول است که التبعه خیمه کس از حوض کوثر مطرود خواهند شد و نسخه مؤلف بلا ترد و تامل نقل
 است این لغت در سوره قصص هم وارد گشته حیث قال له تبارک و تعالی و سجد
 مِنْ دُونِهِمْ اَمْزَأَتْنِ تَدْوَانِ عَجَبِ حضرت مؤلف با این لغت گوئی و لغت نویسی
 لغت نویسی که زبان مردم است هرگز نفهمیده که اشتقاق این زیادت در مقام بمعنی محض است

و در قول ثالث لفظ قبول بعد از لفظ ایضا بی محل است و محل جای آن لفظ افاعا و عبارت نسخه معتد متصل لفظ
ایضا نیست فقالت انك لا تعلم انك ما احدثنا بعدك و يقال لهم قد بدلكم العبد اعلم
و در قول رابع افطحه سوی لفظ عمل لغو و مناسبت است و اینهم بدستور است و چون و مهمل مذموم است و غیرت
این مقدار غم که شمر که معاینه محبت آن شتر است که از کلمه خویش دور افتاده و راه کم کرده باشند و خود
چنانکه قبل ازین گفته است که ناچاران یکی برودار گشته اند چنانکه سبیل را در شتافان می گشته اند
گله خود جدا شود و راه کم نماید این معنی از حد و مرتبت شروح و کتب ایضات حد مثل نه نه بر نه غیره بیان می شود
باجزا زیاد لفظ محض از اطلاق خاشیه می شود و در قول سادس تنزلوا از لفظ تنزلت بجای القصرن الصغیر محض بیان
لین المار و ال الصغیر غایب چون یافته و هو ایضا من له اعلام این سخن من کبر مجرب هم من الصغیر یعنی بجای نفوی
فریری باید نوشت که نسبت را و صحیح بخاریست حضرت مولف در استداره لفظ عمر بن ثابت کرده است قال
انصار الکرام و قال محمد بن سلف العزیز و اعرج حمید بن عقی قبیله و باجمعه و لفظ نسو شهاب و غیرت
مولف و خواصان و این کلمه فصل در فاسطولا کلمه کما تنسب الیه الاشارة و حقیقه در کلمات مضعکات در
فرست که مولف غایب و لید و است کرده و در مقام تعلیم الی بکر لفظ ابوبکر بعد از رضع بالستی نوشت و در موضع
مالا انصره که یعنی یاری او است مالا بصیر یعنی بنیامی شاید و در جمله و یوده که کوهم خفی علیهم لفظ علیه بنمیر و
باید که با نظام و در جمله بعد از بنی لکانوا من امه الاجابة بصیغه ضارع مخاطب غایبه از معرفت و در مصنف
واقع است و دلالت بر حال عرفان و میکند زیرا که صیغه غایب ضعی مصدراطم تا کید بطریق نسخه فقیر مناسب نماید
بکون عالم تعرض علیه لکون العالم تعرض علیه ضبط باید موقوف است که اعمال ایشان بر خاسته بر غیر صلی الله علیه
و سلم عرض شود و بر تقدیر تخمین جمع کجای دلیل و کجا و خود یا زود تر این قسم عطا بر حضرت مولف کسی عرض کند
تا معلوم نماید که اعمال صدقا با بانی او که شرک با نیاید و بد باعث اینهمه تحریف است ندانا با اعمال کسانی است
و عرض حال آنها بحث می شود و در باره مولف که بهر حال عایت و ملحوظ می است جلوم و چه نویسم و لفظ
مرکبین ان کبار و نسخه صحیح بدینان ضاقت و کجای قبل موقوفه ضمیر جمع و کجا اسم لفظ سلام علیهم

باید کرد و الا فسد المعنی کما لا یخفی و لفظان بیداد و عن الخوض بدال المعجزه باید فهمید چنانکه تفصیل گذشت
 و مقام ششم بعد تعبیر فاستبعد تعبیر بلام جار مجوز و در محل حیث یقتضی لا یقتضی ضرورت چنانچه برادرم مخفی نیست
 بجای آنکه لفظ ما لیسبک صیغه غایب معرفت صیغه ستم از نیابت باید فرو بجهنم اجلا و دیگر که با دنی غور سبب
 و سابق عبارت بر می بید تعرضی بدان کردم اما مرصع دوم پس طی که درش نیز تعبیری غایت الهی است ازیر که بیان
 وجهه لایعبار که مطابق صومعه مؤلف اول مقصود موضوع رساله است حال آنکه منبک که در پیش ازین روایت
 و نیافته کاغذ شش و حار و در دست پس از خدمتش باید پرسید و طلب چه باید کرد چنانکه گفته اند که مع تصنیف
 مصنف نیکنو کند بیان و لیکن عزیز که در صد لطافات و عبارات کتاب فتح الباری کرده حیث قال و جاتی فاق و همین
 او ان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهند بدان نیکه تعرضی به بیان نماید با طاعت فی تلک الرساله بنده العباد
 کرده شود عبارت فرو بر این طبع رسانیده شد انتهی قابل نیست که اطفال بجه خوان هم باستماع آن قریب
 خورند چه جا آنکه اصحا تحصیل در باب مدین این ام گرفتار آیند زیرا که اگر طبع رساله از بهر سیدین عبارت فتح
 الباری مقدم است باینست که یکدور در وجه دلالت هم می نوشتند و بعد عبارت نیکو می فرودند و در کمال
 کسی آید که عجلت طالع از تسویدش مانع شد زیرا که طالع خود تابع بود بتبع و ظاهر است که او با احاد الناس
 نمی تواند کرد و کلف تلف مرجع خلایق که در تق و تقی تمامی تقیر و تقیر بدست او باشد بلکه بسیار از غرضش نیز کار
 مؤلف متعلق بود و تقیر یا خیر مثل این وجه نیز سنگ راه تواند شد اندم و مرتبه زمانه پس آنهم بکار مؤلف
 آید زیرا که می بایست که در زمانه که رساله حدیث طبع شده بود لطافات بعد میمه و دلالت و بیست و شش
 خواه بعد طبع آثار سائل که استند او بر آن گذشت بود هرگاه از طبع فارغ می شد نه لطافات جای می ساخت بهیاض که آخر
 وضع و ترتیب سائل در حلقه بعد طبع و تجویر مؤلف به بود قبل از آن که اینها واقع کند لکن جمله برای تدبیر عموم
 نسخ این عبارت و طعنان مملات رساله ضرورتا و تا عاف فرجی نبند و در این بند که اوله آمد و صحابه که ام رضی الله
 عنهم جمعین قصد بودند این بر احدث الخوض منور تمام نشده و توده و از کتب بیان بر آید بار
 خدا یا اگر مسلسل شد و مؤلف آن باشد که چون لا اله الا الله هم حسیا و فقه حقیقیان عسای برای سائل

کافی بود از جهت تعرض به این اتفاق بفتاده و این دعوی در حیز منع است بر بداهت بلای و بیانی
 بیانی و کار است بدو خطرات و کمال عجز کتابی است ابار و ملالت به بدعا او سبک و احتمالاً خضیه دیگر هم سبک
 و لیکن غریب جو است که عبارت این کتاب که مؤلف اول دلیل مطلق خویش بر بداهت وین تلقای نفس و عوی
 بداهت کرده جایگاه منگنه است چنانچه در اجزای سابق و اجازت مقدم اسعار باین مضامین فیه اکنون بنفقا
 بتقصای هوای کمالی و موثوق است به مفصل میگویم که برگزین عبارت معلوم هیچ دلالتی از دلالات اری
 مدعا مؤلف کفایت نمیتواند کرد بلکه منافعی مطلوب و مفید است اما قول اول که تعین است با
 موضع این که بروداردان مذکور است پس التبع خارج از باب النزاع است بلا تهر کسی را در آن قایل نیست
 اما قولانی بر آن نیز از همین باب مفصل است ما انکار نمیتوانیم کرد احدی را از حرفه این نیست که
 یا صیغی خبر مبتدا آمده است اما قولانی است بر حضرت شدیدی بملف میرند زیرا که او درین باب همان
 جهه سعی تلاش در آن شده که مقصود از سلب است چنانچه تمام حالت جمله لا یتعد احدوا بعد کفی علم تفصیل است
 و این قولانی است بر جنس علم و در فیکون قضا الفرضه و نفی جنس علم از محدثات بدعا این مضمون مفید است
 الحق افتاده اما نظر با اصول خویش این غایت ظهور احتیاج به ترتیب مقدمات ندارد چنانکه قبل ازین همه که جمعی
 اند علیه آله و سلم را بنور انیت وحی معلوم بود که در زمان خلفا راشدین سر و معانی بنیامین مکرر بطون یا بکا ظهور
 خواهد رسید این اثبات حدیثی چه هرگاه حدیث جناب یزید تا کی ثابت فرمود معلوم شد که بود حدیث بجاهد
 نه خلفا را التماس مقتضای اصول اما مکیه موبد بطایر کتاب باطن نیست غیر این اصول موضوعه است حدیثی است غیر
 مفصله انشاء الله تعالی این است علم تفصیل محدثات خلفا دارد هرگاه نفس حدیث نفی علم دارد باشد بطریق
 معلوم که خلفا نخواهند بود و این حدیث قبل ازین گذشته و صحیحی عن فریب لا فرید علیه انشاء الله تعالی هم حدیث
 عرض حال جناب رسول متعالی آن نفس مدعای تواند شد زیرا که از ان کلیت بخیر آید و مسلم آن نیست که
 هر کس علی الاطلاق عرض کرده باشند تا لازم آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حال حدیث و ابداع انما
 بودی نقد است که از احادیث عرض حال احادیث نفی رایت حضرت خاتم فیض رسالت بعد از جمع و تلفیق

چنان معلوم میشود که هرگاه غالباً منظور خطاب قدس الهی بجات بعضی ازندگان خویش از گمراهی و
 قیامت میباشد حال خراج آنها بر جناب ائمه مسلمین بواسطه فرستادن باج واسطه منکشف میفرمایند تا بتوسط تقاضا
 و شفاعت شریف از سر و آگیزشان بگذرند و زلال غموض صفت محو نمایند و التماس و دلخواه من و نه در طلب است
 نجات هر کس خصوصاً الارشاد انبوی در کتاب مجید که لا اله الا الله محمد رسول الله و التماس جمعین است
 توسط تقاضا بر سر افتد و از نجات بعضی از عباد و مدلول حدیث عرض اعمال مولف حاجایان
 گردیده گفتگو کرده اند مع ذلک عرض اعمال هر کس مقتضی علم تقصیر بمحدثات شود و معاشان است پس در این
 بجای نمی نشیند باجمالی حدیث عرض اعمال لازم نمی آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام محدثات مصداق حدیث انما
 که جفاه عراقی و ذنوب است آنچه دانستی که بعضی از محققین این حادث را نظر با حادث دیگر در اوایل آخر بقوه ندیده اند
 پس مولف نمی آید که اگر اولین قیود باطل سازد وانی از ذلک اما قول این پس هم چنین است زیرا که دلالت دارد
 که بعضی از اینها ازین گرد و غبار خلاص نمیشوند و چند قدما تشیعین درباره خلفا راشدین پس ملکان شده و لیکن بدین
 و مجتهدین بان نیست پس از این ظلمات بجز علامه حطایی و فاضل کرمانی و جزو شما هم نمیدانم از اجابا که استنباط
 مکرر بآورد و الی الی و الی بود و او جاسید الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم را مولف فایده می بخشد و جواب این
 تامل همان نظر بر می آید و این بحث نیز قبل ازین فصل قلمی شده اما قول خاص پس بجا می آید و این
 است فلا یصلنا ضراکما لا یجیدیم نفعا لیکن اگر قلیلی از نظر و فکر بکار رود بحث بودن من سفارش ثانی
 و یقیناً سفید علما اعلام از مضر زمره خصام و سبخی شرعاً نشاء الله تعالی اما قول سادسین ^{نقص} پس
 مدعی نیست ازیر که دلالت قطعی بر این دارد که مصداق این حدیث نخوا بود و نه در وقت صدق که بیاد
 خود رسیدند اما قول خطابی پس عین عامی است نقیض صورت لایم مولف جمیع مدوثران است پس نیز
 احدی محدث و غیر سیدال گفته بلکه جفاه عراقی چنین کرده اند فینطق علیهم و قد تم فیصل اما قول آخر او
 که کفر مراد است از استقامت عتیه پس درین قول هم تأیید مولف نیست زیرا که او قصد حمل آن
 بر خلفا است که بدوینیا از جمله مسلمانان بودند و قائل توحید و نبوت لیکن بسبب انکار امامت مرتضو

در حقه پنج و پنج که در حال آن نبرند هیچ را وی گوید که بعد از استعمال این همه اختلافات شهر
 کهن جامه اند صنف آخرین و بفرش را که جو شیرین که آنی حاشه برین تفسیر اول خلاف
 قرینه و مضاد عقل برین است زیرا که در کس از لفظ واحد بدون قرینه لفظی یا معنوی مراد نتوان
 گرفت و روایات آمده بی مثل امام محمد باقر و لالت بر آن ارد که مقصود از لفظ کسین کفایت
 و دیگر هیچ پس یکی از حسنین یا قیامند و تفسیر ثانی هر دو برادر از فقر حساب خارج میشوند و حساب
 نمی افتد مگر آنکه که ازین هر سه لفظ یعنی تین زیتون طور حسنین خلفائی نشانه باشند بی نام
 کفار و منافقین مراد باشند چنانچه لفظ تین هم برین شعار دارد که همین کس مراد اند و در غیر
 از عتق فیه وجود طبع و طرافت همه کس چنان شدند و تقریرات بیابان سید اما قول او
 که ممکن است و خول اصحاب کبار و بدع پس لطباتی آن بر مالک امامیه و غیره می تواند شد کما من
 قبل مطلق بلفظ عدد خلفای راشدین سید المرسلین از کجا اما قول امام نووی پس
 قول ابن التین در تجویر منافقین یا به فهمید و حاصل آن فساد سابقه تفصیل گذشت که در حقیقت
 مسرت بدع مؤلف میسرند اما قول باینکه یقین تباید دخول ایشان در جهنم نیست بلکه احمیت
 برای ایشان می توان است پس بید علامه خطابی و قائل گریانی و مانند ایشان است و سر
 استیصال افادات مؤلف میکنند که قائل تباید عذاب صدق حدیث الحوض است و دنیا
 تیر زبانی ماورایه متبحرین نموده چنانکه پیش ازین انستی قس علی نه ترجیح قاضی عیاض و غیره اما
 بعضی آری کجاست این عبارت را نمی تواند که بگویند عیاض با عیاض هم و لا یصفیهم باعتبار ما کانوا علیه قبل
 ارتداد هم چنانچه بلفظ دلیل مطلق خویش فهمیده باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا
 با عیاض هم و احادیثهم می شناخت مگر بجهت فطاعت امر و غیره مجمل فرمود که لا ادعی ما تعدون بعد
 و فصل گفت که خلافت عکرمه انصب خواجه کرد پس کن مطلب است که کور این است که جایز است
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می شناخت باعتبار اسلام سابق و صفات

ندر یافته ازین جهت اخبار را آورده و سفارش آنرا نموده باشد مطلوب مولف اخبار لازم
 نیامد که در وارد دنیا وقت نشاء و حدیث شریف و ائمه را بسید و هم صفای فایده مطلوب غیر
 و الثابت غیر مطلوب اما نفی استبعاد از دخول منافقین بآن سعاد نشان آن حضرت
 علیه السلام دلیل بر این صحت تجویز این التین و مانند اوست و مادم ساسر قدمات سائر
 مؤلف کما عرفت سابقا و لاحقا من بعد اقول الیک در عبارت فتح الباری مسطور است و در این جواب سوال
 مذکور تا مشن یا پیش از آن مذکور شده راجع می شود پس چون بقضیه آن غیر ضروری است شقوق آنکه
 بطبیح حله سوم مشغول گردم اما هر حله سوم به جای این بر می قطع آن عنان و هم نامه انصاف
 باید که بدانم اولی که استدلای علما نا فعا و نهما کمالا که مؤلف در سابق چنانکه انی در فقه لکه کلام
 چند تقریر کرده که خصم و توقف آن تقدم حدیث بخاری فهمیده و لیست بران طلبیه مقصودش
 آنکه احتمال تاخر حدیث بخاری ممکن است پس تا انتهاض دلیل تقدم که قابل استماع باشد کلام مؤلف
 قبول گزینی نیست و مؤلف در آن مقام با خلل حواس سزا باشد تا جاره جزین بد که
 مدعی مساوات شود و گوید که هر یکی از تقدم و تاخر در هر حدیث مجرب است پس تقدم و تاخر هر دو مساوی
 و ندانسته که قبل از آن تفسیر بودن حدیث موکا برای دفع ابهام حدیث بخاری قائل شده پس مساوی
 مقتضی است که تاخر حدیث بخاری یا با دو معنی جمال و بهایش آنکه جناب سالتما صلی الله علیه و آله و سلم
 حدیث شد را صفع ابهام قصد نموده اند آن سکنید که تاخر بر آن جای نباشد یا تاخر بر آن است تا قصور
 آنکه در این مقام مدعی شده که دلیل بر تاخر حدیث بطریق وجود است پس اولی است که تاخر حدیث بخاری
 تجویز میکند منافقین و عویله و دلیل مخالف قول مذکور است اما التناقص الشانی تا ناقص سوم آنکه تقدم
 بطریق حدیث بخاری حکم مساوی است که گفته باینکه حدیث بخاری تاخر شده حدیث بخاری تاخر شده حدیث بخاری
 زیرا که تاخر حدیث حوض زینت ازین باب ساینده پس ممکن است حدیث بخاری تاخر شده حدیث بخاری تاخر شده
 علی الشی مقدم علی لک الشی پس باین تقدم حدیث بخاری تاخر شده حدیث بخاری تاخر شده حدیث بخاری تاخر شده

اما مسالك تائيدى تفصيلش برين عنوان است كه ميشود از زبان
 تشييع بدانان و ابا هم چنان قريح صحيح نقل کرده بود و اگر اکتب قبل بياض عثمانى كافى خبر طبعى است
 كل العجب كه اين قول خطا زافات است مقتضى افزوده اخباريه كه در بار هندوستان وجود ايشان بدست انضمام
 يافه است بلكه قول شيعه حضرت امام عظيم على كه درين انليم كبريت موجود اند و لطائف هوليه موسوم بطريق اطبا
 سولام حسين علي بن علي حضرت مولف مذمت خزين ايشان مستحدث و متدعي است كه تعرفه انشاء الله
 نيز بهرست و حال آنكه معظم اعمال ابن طافيه را بخلاف مضمون حاو ث و ديگر كتاب مژ نورسل رو ايات مذمت آراء
 و قبايس توان گفت و صيرت است كه بگونه تفصيل از اين عضايل خواهند جست كه اگر كتاب كور بخت و ثلوق رده
 و عدم تطرق تحريف در حاو ث ايمده موسوم بصحرا صبح اكتب قبل بياض عثمانى است يعنى حاو ث مذكور
 از زبان مخبر صادق بى زايست نقصان است اين خلاف آن عمل كردن اعتراف عمل بخلاف حكم الهى است
 و اگر معمول مطابق حكم الهى است البته بشير حاو ث صحيح ضرور كه بر السنه قوم بوصف صحبت و تواتر و بهرست
 معبرند و كاسمى نموده انشاء الله بكار اكرست صحت عارست فضا الصدق انقيضين كرنه عكس و در
 قبايل از جناب بار تعالى عن لك علوا كبر اشل ترك صلح و حق عباد و ارتقا ظلم صريح مانند سلف اتيات
 از ائمه مجا و سيما از حضرت صاحب العصر الزمان اعطاي قوت و كسب بر استخاره و در بلاد متعدد
 ايران جايز رسيدانند و نتيجه اين كال ستميه و مضروب عقبيه را مجد كيه نروا وسط الناس بلكه اكر و مضمر ايشان
 قيامت صغر و مصيبت كبر توان شمرد يعنى ايشان نشد خدامى تعالى در سبج خيز خياجه ايشان در بار
 امامت زبان مى آرند صدور حكم بالانقيضين بلكه بقا يرض كبره هم روا دارند و از اين منبيل كه امام صادق عليه السلام
 فرموده على كبر و كشكول خودش تر حبه آن بهمين الفاظ نموده و الله الاسلام اماميصل اين قصه برخنده
 انضمام و كبر خرافات در شما دارد و كرده هويدا ميشود كه حكيم على الاطلاق حلت نعمانه و تقدست سمانه بمقتضا
 شكم بهر جام كه تو ان تاختم كه جاما سبر بايد انداختن و بر اصول اماميه با ايشانى و در
 شيد چر اينچنين نباشد كه ملاصقات رايح كافى در تفرد نسخ از بدلى انقال بجه گفته تالش بآن مى نشد

که در اول انساب از حق بسوی حق در کار است بخلاف ثانی که گاهی در ان جمیع از خطا
می باشد و بوی این تحقیقات افادات و معقنات بانیان نه می باشد که قدس خود را به
شهری بمانند و این حکایات در روایات مذکور در حقیقت کثر از خرافات ملاحظه کن و نیست
القصه در این مقام در خلاف داب مولف مقام دلیلی دارم و بر کمال بر دعو مرقوم الصدور می دارم
که اگر دست از دهن انصاف جدا نمکند قفل خموشی بر لب زنده باشد **لانا موف**
در کتاب نه الاجتهاد مع خبر از این مقام اهل الفنا که نام نامیش از حقیقت سخی خبر به مرقوم
بجهت مخالفت ایشان با اصول اخباریه اهل بیت طهارت از کاسه لیسان ابو صیفه می دارد و جهت طلب
خود را با خرج تمام اقصای داد اینها از دایره تشیع ائمه علیهم التحیه و الثنای می کارد و همیشه ارشاد فیض
بنیاد او در باره مقام حضرت امام اعظم علی است که مختص بحث بذات این سرکان به صد تقریر واقع
احتمال اول و قبول باقی نگذاشته چنانچه عتسراسر شارت آن بزرگ فایده ها و از فوائد کتاب
مستور این است به آنکه علی ائمه زمان غیبت مرد و قسم اند حارین اصولین طریق اول قدیم و
موافق مسلک صحابه علیهم السلام است و نه سبب هم جدید و ما خود از عاصه است تفصیل این اجمال می باشد
انتشار الله تعالی انتهی ایضا در سبک فایده را بعد در بیان مقدم طریقه اخبار و سجد و مسلک اصول سلفی باید بود
علی کلمات گفته اند که ائمه در عهد ائمه علیهم السلام و بعد از آن احوال عیبت کبر عمل اخبار صحیح و ترقی
از معصومین بگردند و بر اکثر از اصول دین هم شلال از آن نبودند و اجبار در تقلید و تنبهاط مسائل
غنیه مثل تاخرین سوم قدما نبود چون از علی ع الله اصحاب طریقی مذکور شد تا مثل ما علم کلام و فقه و
سبب مدلال منضبط نیست و خبر روایات منقول ائمه علیهم السلام خود تا آن اید بر دفع این عار که و به
تاخرین ائمه کتب بن فخر بنی تصنیف کردند و بنا بر افکار عقلیه گذاشتند و با فلشند از آنکه ائمه علیهم السلام
نبی فرموده اند از علم کلامیکه بنی بر چنین افکار عقلیه باشد و امر علم فن کلام از جناب طهر خودشان فرموده
از این غفلت در اکثر مواضع از مباحث کلام و اصول مخالفت با روایات متواتره و از عتسرا طاهر نمودند

بیشتر از مسائل فقهیه خلاف باجای صحیح از اینها سر زود و اول یک مصلحت این غفلت در کس و نه محمد بن احمد
 بن حنبل و حسن بن عقیل عانی بجز شیخ مفید حسن بن ابی دوک و تصانیف پیش سید مرتضی و رئیس الطائفة
 شاگردان فخر و این طایفه شایع گردید تا اینکه فوت بجای رسید که در تصانیف خود التزام اکثر قوا
 و اصل عامه نموده آخر با افاد و اجاد بجز در فواید دیگر سیما فائده را البته کوه انچه در خدمت محمد بن احمد
 فرموده نقلش خالی از سلب نیست مع ذلک است که حال نقل آتی اند شد مگر متنی از اینها آن مقام را ذکر میکنم
 شعران علو اجماع است شوریده به مجتهد خود را نمودن به زور و قتل زحوا این شعر را محال میتوان در یافت
 که فاضل موصوف در خدمت گذاری اصولی هیچ دقیقه نامری نگذاشته و مضمونی در تفسیر و تشریح فواید
 این طایفه در دل نگاه داشته باز در فائده ساسه غیر باید که مقصود از قیاس است که قابل طاع باشد دلیل عقلی
 شنیدن از مصومین علیهم السلام و مراد از اختلاف روایت او این است که در بعضی مسائل استنباطات فقهیه را
 چه آن احکام بمعصوم و روایت است اما لفظ قیاس پس چند معنی باختلاف موارد و مواقع استعمال
 فقهاء اهل سنت یعنی تفسیر مصطلح نموده اند که عبارت از تعدیه حکم یک جز به جز دیگر باشد و تطبیق است
 بریکه قیاس قیاس است مرکب قضایا که چون تسلیم کنند آن قضایا را لازم آید حجت است آن قضایا که دیگر
 عرفت عام که شامل است قیاس قول مؤلف دیگر قیاس ام اوله را میگویند و همین معنی مقصود است
 که ممنوع است در شرح چنانچه در احادیث اشعاب این معنی رفته شیخ خرمی در جلد آخر وسائل شعبه از محاسن
 نقل کرده که باین خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده و نیز در عیون الاخبار حضرت
 امام رضا علیه السلام نقل نموده انچه حاشی است که هر که اعتقاد و عبادت کند خدا را بغیر از شنیدن در یک خدا
 انرا از بر خلق خود پس مشرک است و در یکجه تمام کرده شده است برومی خدا محمد است صلی الله علیه و آله
 و در معانی الاخبار باینسان خود از ابی عبد الله روایت نموده که هر که دین خدا را اختیار کند بغیر از شنیدن
 از راست گوئیم خواهد کرد خدا و او را با فای عالم انهی از بر صیفت ظاهر شد که انچه مجموع از خصوص مذموم است و
 حتی الامکان احادیث تطبیق باید نمود پس باید که در این است قیاس مراد از این معنی باشد و این را

قبول نمیند و هم شیخ سابق الذکر در سایل آورده از کتاب محمد بن الحسن که او با سنا و خود از امام حسن عسکری علیه
 السلام روایت نموده که آنحضرت از کتابهای نبوی فضائل پرسیدند بجاواب فرمود که اخذ کنید هر آنچه آنها
 کرده اند و ترک کنید آن که برای خود می گویند انتهی از بن حدیث تقابل روایت بار اظا هر شد پس می صلا
 روایت باشد و نیز میگویم که برین دو عود دلیل عقلی است آن اینکه در احادیث بسیار وارد است که اول مرتب
 ابلین یعنی نخستین کسیکه قیاس کرد ابلین و علیهم السلام و یقیناً نیست که قیاس ابلین از قیاس ابلین مصطلح فقها نبوده بلکه
 شکل اول قیاس ابلین منطقی بوده است چرا که معادش چنانچه از قرآن مجید استفا و میشود اینست که بعد از
 بسجاده علی بن ابی طالب علیه السلام بخیا بقدس او سبحانه عرض کرد که من آدم تهرم چون آتش آفریده شده اند
 از خاک و کسیکه از آتش باشد تهر است از آنکه خاکی باشد و این دلیل بدیهه بصورت شکل اول است قیاس فقهی
 باشد نیست غیر مقصود و احادیث ذم قیاس مخصوص قیاس منطقی هم نمی توان گفت زیرا که معصوم با وحی و دیگران
 خطاب نموده میگفت اند که من سیده است که تو قیاس میکنی زینهار قیاس کن که اول قیاس کننده ابلین است طایفه
 است که قیاس مخالفین بر صورت قیاس ابلین بود این از قبیل شکل اول آن از باب تمثیل است چون مخالفین
 بشکل قیاس شیطان نمیکردند نهی از مجتنب قیاس با خصوص زسان امام علیه السلام نیست بحث و لغوا
 بلکه هیچ عاقلی صاحب فهم و اندازد که شخص تحصیل علم منطق مثلاً می کرده باشد و او را نهی از تحصیل حکمت
 نمایند باین نحو که من شنیده ام که تو این را میکنی زینهار این کار کن بلکه قرینه کلام سابق از امام علیه السلام
 شاهد برینست که قیاسی نمی زان میفرمایند مخاطب میکرد و حال آنکه قیاس مصطلح منطقیین معین بود و ازین باب
 بر معصوم لازم میکرد و عباد ابا له لیل را در هر وضعی قیاس این جاوت باطل شد و باقی مانند مکرمان بحر که عباد
 از دلیل عقلی مقابل عامی است قیاس فقهی و منطقی و غیر آنها را و لفظ قیاس با شتر اکل انطی نیست
 سه معنی اطلاق می پذیرد و چون قرآن اول استفا و معنی در احادیث موجود است اراده می شود متعین گردید
 این معنی باشد اکثر اوله متصرف صولین از قسم ظواهر ابا حلیه است صحاح و غیره که با عتراف خودشان مفید
 ظن است یقیناً اصل قیاس و مفهوم زبان معصوم علیه السلام خواهد بود اگر کسی بگوید که مراد معصوم از او قیاس نیست

که کلمه مجرورای خود بغیر ملاحظه شواهد الفاظ قرآن و حدیث و اوله عقیده و بلا استنباط بلکه از روی ملو و غیر
نفس کند و حال استنباطات ظنی که مهملین باقی آن را ندانند چنین نیست شواهد و علامات و امارات آن در کتاب
و سنت موجود است گوئیم که اطلاق این قسم حکم قیاسی مجمع علیه در بیان اهل اسلام از ضروریات دین محمدی است
الیه علیه و السلام و عامه مجتهدین نمیکند بلکه در قیاس فقهی که تمثیل است علت مشترک میان اصل و فرع تفصیل می نمایند
تا امکان حاصل می شود و ملازمه مقابل فرض قیاس باطل می نمایند و قیاس طریقی از همین جهت مردود نمیدارند و هیچ
گاهی مجرور و خواهش نفسانی شواهد و قرآن کتاب سنت حکم جایز نمی انگارند پس این قسم قیاس نهی باطل
السلام بفرمانده تصور میگردد و طعن محصوم علیه السلام بر ابو حنیفه و تابعانش غیر متوجه و از باب تمهید بی
اصل شود معاذ الله من هذا انتهى كلامه و اگر بر سماع مجتهدین ناظرین هم مردود مستولی شود که انچه از سال
نذمه الاجتهاد قبایح و فضایل طائفه اصولیه و کلمات مجتهد مذکور شد بر مقام خویش نمی نماید زیرا که مهملین و
اخبارین مانند اهل کتاب سبب همدگر را لاشی میگویند و مشایب عیوب یکدیگر را میجویند بلکه اهل اخبار و کفر و
تقصیل اهل اصول تصباً سبق می ربایند و کمال غلو در نیمنی می نمایند پس کلام کلی در بگیری خصوصاً کلام
جست باشد گوئیم ایراد کلام صاحب مته الاجتهاد برادر همین مؤلف سر دفتر اهل خلاف غناد که دکان تالیف
این سالک بکمال او را که مکتوبه چنانچه عده سابق را که در صدر اوراق مسکول بزبان فارسیه و فارسی
سطر تناقضی و تهاقی عظیم است که در کلام او کلام مستفیدان و وقوع یافته کمالاً بخنجی مع ذلک از فضائل
موصوف و اثبات آن بذیل چند حدیث حضرات معصومین ثبت کرده گویند از بدیهیه اولیه توان شمر و برای
و لیس معنی لفظ تنبیه بر زبان باید آورد و بر بانی که از بر این عقیده قامت نموده و در ترتیب مباحث آن جهت
تبع مقالات و کتب فرائد و کثرت و کلفت پیوده کار علامه که اهل اصول از هندوستان تا ایران فادان
افتخار میدارند و آنها را در زمره خوش می شمارند تصدیق نماید آن فرموده اند حضرت مولف علی نقی
حرفیانش کی مجال آید که شرح ابطال آن رد و قبح آن بزبان زند اگر باورت نیامد مجله اول از کتب
الانوار امامت آخرین شجره جمع کن و در یک اورد و ذیل شرح بعضی از احادیث و معانی که بخط حضرت

ابو حنیفه رحمہ فرمود از بعضی میگوید قیاس در این باب بحث دارد
 و اگر میگویند که مراد از قیاس مفهوم قیاس اصطلاح فقہانیت ندارد استحضات و آراء مسدود و طریق اولی
 سلوک کرد و بکلمه مقصود از ان قیاسی است که استحضات عقلیه و آراء و ابیہ و کلام غیر معیہ را شامل باشد
 و راجع حضرت ابیہ علیہم السلام است که در طریق عقلی بیشتر خطا روید و در این باب بنیہ اعماد بران بنا کرد
 بلکه در جمیع مسائل اصولی و فروعی رجوع باطلیت نبوی در ریت طاهره و مقتضای لازم است و قیاس که علیہ
 و الغالب بکار برد و بر ترتیب ماقبل متقی لعمریہ و در دیگر مدعیان قیاس منطقی است زیرا که آن متقی اول
 بمحضرت و افضلیت داده خود از ماده حضرت آدم است لال که ده باز از اصغر قیاس دانند و شکل اولی
 ترتیب ماده خیرین داده آدم و کل کان و در خیرین داده غیر و کیون خبر از ان ثابت کرده که او از
 بهتر است باز فاضل محلی محل قیاس مذکور را بر قیاس فقهی ضعیف و خفیت داشته و تقریر این
 کرده که علیہ اول متبادر که علت بزرگی آدم است طینت او است باز قیاس مذکور که گرامی بودن
 ماده در کوز زیاد تر از آدم علیہ السلام است پس باید که او را سجود سازند چه جا آنکه معامله بر عکس کنند و در نگاه
 این تعلیل باعث کفر ابیہ بر بطلان معنی از معانی قیاسی این اصول و دلالت خواهد کرد و تفسیر کلام بعد از این
 خواهد یافت آن محصله چون بر نحو کلام این ترک اطلاع با بلاریب شک متیقن شد که تقریر حاصل اجاز از
 مسلمات است علی اصولیه مجال سرتا از ان اندر و واضح شد که تفسیر لال طائفه اصولیه بشال این اتحاد
 که در مذمت آراء و مقامین راصح الکتب قبل صحیفه عثمانی مروست بر بطلان قیاس اصطلاح فقہانیت و در این
 نفس در طاعن الشان و ان آسان از زمین و در بر خیز را بکمال تعصب نمره از غبار مخالفت ایله بدی کان
 بردن بعد تسلیم و اقیات این حدیث اگر حنفیه را معتبر میسر سازد اصولیه را معتبر میسر میسر بد بلکه بر این
 سم طایل است فیه بعضی ضووح انجا مید که اگر اصولیه قیاس مذکور را بر ثانی با وصف ضعیف آن عمل
 کنند و لالتش بر بطلان قیاس حنفیه را منوع است غایه الامر دلالت آن بر بطلان قیاس الفارق است و اولی
 و لالتش من جمیع حاشا که حنفیه این قسم قیاس را اعتبار کرده با کما اعترف الفاضل الاجازی الضیاء و احمد علی

ذلک بر اهل تصنیف مخفی نیست که تصنیف دیگران اکتفا بر اصولیه هم دلالت بر آن ندارد که اینه جهت کثرت
 استعمال اود عقلیه از پیرو ایدیه دین محاصل دور افتاده اند و لیکن بنابر وجوهیکه در صدر کلام اشارت به
 کردم قطب بر کلام بزرگ حضرت مخا طباتی است حبیب الانوار الکفا وزریدم و کرد تطویل کرد دیدم من بعد
 گذارش است **مجموع** مجتهدین اصولیه در باب حجیت قیاس اختلاف است ابن حنفیه که در حکایت
 و نحو اود در علوم و حسن بلیقه اود در تصنیف دو کرماد و کلامی نیست و وفاتر مسبو طه علی قوم بت انش او
 ملو و شون است و او عامل اسرار ایدیه ارباب مخصوص حضرت صاحب العصر و الزمان بوده حتی که با نخبه
 شمشیر مبارک بطور امانت نزد خود داشته کافی کتاب حسن بن داؤد و فرس الشیخ و مجالس المؤمنین بحجیت
 قائل است و بجز این رای رای شاع ایز که در فنون نیه بلکه ساخته داشتند و کوس من الملک الیوم
 بنوا نقتند تا آنکه بعد از متع رو آید و مفا و معلوم میشود که حسن بن ابی عمیل آنی که در فقه بلکه جمیع علوم میان
 علی طائفه اصولیه مانند شمس بن النجوم اساتذتین طریق است و دیگران قیاس مذمت کنند و صراحه
 البیخاس را موجب این قیاس نند لیکن این وجه نکار و مذمت با قرار و محبت ببدل میشود و به ثبوت میرسد که
 اصولیه در اظهار بطلان قیاس صدق بقولون افوا هم بالیس فی قلوبهم اند چنانچه از کلام فاضل اخبار
 و مولف کما هوید اند و نیز ذلک بیانا و تفصیلا و توفید که تأیید اکثرا ما أجر الله تعالی
 علی من عمل حسنات علی سبیل الخیر و هو فی علی الصدقه و من القدر الدائم یؤمن
 انار الا ماله الا خیار و یستشیر و یأذی بالاحادیث و الاخبار و لا یجوز ان یتعلم الا رعا قضا
 الا هو امثال المناظر من الدلائل سلکوا طرق الشیاطین و ذلک صلا کلام ابنه مثل النص ایچ **الحمد** **الصالح**
 انتمی مصلو احسن من مغیه در باره ابن حنفیه قائل بحجیت قیاس که تلازمه اونیست بلکه تشدید می بل گردند و
 انوارش که مذمت عمر طاهر و بیهوده که اصولیه در تصحیح قیاس صحت خوبش را نمی کنند و اظهار نهی که اینها
 ابن حنفیه مثال اود مستبد و ایم تشبیه بر پا خود نیز تر پس قیاس انش اول حق آن است که ایشان در استنباط
 مسائل فروعیه مطلق قیاس نمایند لیکن این را فی القرآن حدیثی نیز اند بلکه جفتش را بل کثیر و ثابت کرده اند

وهو ليدل على ان برزبان خویش کوشش می کنند و از مسکنش منور دست بر می دارند چنانچه مقتضای اصل
 الامر است و این است که در دل چیز دیگر و بر زبان چیز دیگر و هر چند موجب ابطال این است که کسان باشد که تمسک
 بعضی از جمله قیاس را بر این مگرین میسایل مقصود عمل بر مثل سایر الاهی که لا یرک کلامون یا بر تمسک
 این مسلک زبان بعضی از اکابر معاصرین حضور و بنمایند فاعلم ان الکلام الحاقا قاتل الذم و المکانه
 دلالت علی القیاس نحو ان لا ارض ظهر اسفل النعل و القدم فالحقوا به ~~فقطعه~~ قطع و سفل
 العصا و سكة الحربة نحوها و كذلك ما روى ان الشمس تطير الارض و الحصر و البول اذا
 فالحقول بذلك كما ينقل ولا يحول نحو ان قلوب الاحشاش لا و تاد ولا تنجار و النمل
 اني على الشجر و كل ذلك قیاس لا ینکره الا من لا یعرف معنی القیاس و غیر ذلك فانه
 فی شرح الشرائع عن العلامة انه منفع فی التذکره من اخرج الروايتين و لا یجوز ان
 الطریق فی التأیید اذا استلزمته لا شرف علی جاره وان لم یضرب بالمارة و قال السیوطي
 فی هذه المسئلة بالخصوصية تضام من الخاصة و لا من العامة و اما ضربت الما قلت عن
 اجتهد من ذلك ما فوضک من الخلع من الشرائع فی مسئلة العوض اذا كان معجبا
 ثم ظهر فيه عيب لم یکن کما وصف کان بكون عبد اعلى له حشيشه فبان زنجيا
 ان شاء رده و طالب بالمثل و القيمة و ان شاء امسكه مع الارش قال شارح بعد ان
 ذكر اعتبارات القریبات العقلية و للنظر فی هذه المطالب محال ان لم تكن اجماعا غیر اذ
 نصفها و اما احكام اجتهادیه ثم قال فلو فی فوات الوصف تبعین اخذه بله ارش كان
 حسنا انتهى قال بالرای الا سحسا معا لواجبها فاذا شفع و كتابه هذا لانه لا یراد قول
 قال الشهيد الذم لهما من عمار الصاد و علی السلام ارجل یوذون و یقیم یصل و حده
 یفی رجل خفی قول یصل جملة هل یجوز یصلیا بذلك الا اذا و لا فامة قاله و لكن
 یوذون و یقیم یصلها انی الا صحاب لم ار الا اراد اسوا الشیخ ثم الذین فانه ضعیف

سندها با هم فطرت و قرب الیها و بالادار و الا قامة اولیها قد ثبت بحوار الخیر
یاذا غشی فماذا لنفسه اولی انفع و قال فیہ ایضا قال لفاصلک بکرة لما روی عن
النسائی صلی الله علیه و سلم قال ان احبنا الی الله ان یصلی فی المصلی فافتح السور اربعا ان تمسها
فاستمع کما وصی فالتفت فی صلوة فی غفلة انشئت من امه فاذا اجاز له خضار رعایة
بحر الطفل حازب و زیادة رعایة لیس فی ذلك من الاحکام الغیر الاول و فیها حکم
مرسود کما کان و فیما یؤتی کما لیس فی حضرت ابو خنیس بدین رجس بدینا که حرفی از ان ناسی نرس
طعن و لوم بر اجاب مقلدین و کشادین عین کفران نعمت خواهد بود و کما قال شاعر شعر و جد و منبع
ای ابد چه کافر نعمی است و دشمن بودن بمن که سنان لیکن و ازین مقام مرتبه بدی اولی سیر که از هر
در سوره حدیث اشدین باره قطع سابقین از ان زنی لغبات یزد و تاسید سواد بجای که بدینش لغباتی
و بعضی شاره بحیث قیاس بخان اول که وید اندر جمع میکند و حقیقه خطاب با همه خوش واقع شد و حق قال او دعا
اینکه قیاس تنبسط از آیات قرآنی است مثل الاعتد و الا اول الاضداد من عین این نیست که عامه همین است که شود
که الاعتد و الا اول الاضداد در یک باب که باقصص صلیه متضمن استلای امم سابقه بمالک زامان
نیاید و ان بنیاد مثال ان بیان فرماید و انهم لعل علیهم طبعین باجبت امور ساز و دیشان ان نیک نفعی
مراد گیرند این الزمی که باو شد لان حدیث معاذ بن جبل ازین تم شکوف تر است که اولان جنین ام مخطور را که
حلالا و حراما و نفی و ثباتا هر ان از اسس و دینیه بران متفرع میگردد و با وجود آنکه احادیث صحیح و معضوف
با لقرآن بلکه متواتر خبا بجه محدثین اما میسر می بمان کرده اند و قد عرفت سماعا و نزع قیاس می باور باشد بر
احاد و شاد و نواد و بنیاد و نهان که نام تدبیر ثانی از مفاد آن حدیث چگونه ثابت میشود که معاذ بن جبل
مسئله فروعی علی کل جهاد را می خود عرض کرده بود بلکه احتمال قوی نیست که جلال را حاکم من فرموده بود و
او گفته باشد که در امور و نس و رقی قوتی انجا که از باب جیاد و محرمات باشد و حکم خدا و رسول برین سیده است
بران عمل میکنم و در انچه حکم خدا و رسول نمی باشد بر خود جهاد می سازم و اما جلال ابطال لا استدلال

و آنچه ثبوت این احتمال می کند و تقریر عرض می گشت قیاس المین بان از سر اصل میکند بلکه از دعائش بجا می آید
 اینست که اگر بالفرض قیاس جائز باشد آیا در حیات سول مختاریم جواز داشت لا والله در حیات سول اتفاقاً
 من المخالف للموافق نهزار رسول و حبیب و کارشند الیه قوله **فاسئلوا اهل الذکر عنکم**
 لا تعلمون و افضل اهل الذکر خاتمی است صلوات الله علیه و الله اگر قیاس حیات آنحضرت صحیح بود
 سوال چرا واجب شد وجه امکان داشت که عاقلین قبل از سئوال بشک در اصول و فروع و این پیش نبود با وجود
 مجال از آنحضرت بخواه عرض میکرد پس هرست که عرض بچاره می نمود که در مبارک سیارستان اگر امر
 در پیش شد که حکم نه از رسول در اینصراحت صادر نشد و عهد اجبت ضیق وقت بسبب احتمال فساد مبادت است
 از رسول مختار نخواهد بود موافق را خود حکم کرد بقدر الضرورت و ضم بعضی الفاظ الذی نیاسب یا دینا
 لا کلا بل لعل من صحت حجیه القیاس المین الیه یا جملة آنچه در ورق سابق گفته شد و شال قیاس از سائل
 بود اما حال دلائل عقلیه بلکه بر این سفیه این رسید که باطل فاضل مجلسی در بحار الانوار بعضی از افاضل و افاضل
 او فتوی می اندازد که ادویه نموده را اگر ترکیب نمود همچون سازند علی الاطلاق حلال میشود و بیای که علماء در سفار خود
 ضبط کرده اند که در صورتی که باطل وقت ترکیب اهل میشود و در مستقامنا مذکور که فی الحال بعد از ترکیب آن
 دیگر فایض و صوت نوعیه یکبارم رسیده و غالباً یکبار دیگر بر شاخه عشریه در تحلیل معجونیکه علامه مذکور نموده در بار
 اعلی از هفتاد و شش عشریه بر ترکیب اشاره فرموده که در اینجا فلان چیز با سجاده و فلسفه انضمام یافته و بول بار آورده
 حیض آنجه طریقه تجویز می رسد و حال هم بعد از ترکیب می برد درین نگارده با و همچنین معجونیکه برنجاسات عشریه
 باشد اخیر ذلک القبله و اششاع و بر فطر عمار و فطره منیت که تنها این فطره و فساد مسائل و فواید
 بلکه از نتائج این خرافات است صلی علیه که بحسب طعنه ایان بان واجب است هم انواع فحشاء الیه علیه السلام
 و محض که دیده و آید بر سده سده می می اندازد که ابوالقاسم موسوی که او را بعلم الکبد لقب داده اند که اعرف
 قس طایفه اکابر دیگر هم جنب او از خبر میثاق که با عترت من مشی صلی صاحب کار و دیگر صاحبان
 بلکه بعد تو از هم در گذشته حتی که زیاده از هزار حدیث در نهاب بخت معتدله حدیث نشان می دهند انکار روا

دارد و برقی هم اورامی سناید و در ولایت کابلین از اصحاب میرالموینین که او را داخل می نماید و فراموش است را با وی
 در هیچ گفتار نمی بیند و معتقد در مریض دل نمی کارد و آن بزرگوار تباری سلاف خویش را بگویند
 سید بن بندارد و چگونه چنین نباشد حال آنکه جامع آن با عرفان حضرت امام عظیم علی و خلاصه الاقوال و علامه محمد تقی الد
 ماجد فضل مجلسی در رجال و فضیلتین از خلص اصحاب تصوف بوده و باطنها بعضی از اجله بفرمایش میرالموینین مجمع
 تصوف آن قیام کرده از بحار الانوار مجلسی هم برایت عمر بن ذینار ابان این عبادت که غفرت به جلد و سمع
 خراش خواهد داشت صدم روشن است اگر احتیاط سلیم معاذ الله بجا رسیده بود که تبار برایت حضرت امیر اصحاب
 یعنی سلمان ابودرهم و مقداد و عمار و می کرد آنکه از دیگری پرسید که حال نیکو است چون که گاه این بطنها بجمع
 شدند و در کتاب خود آنحضرت درج میکرد و چنانچه الفاظ حدیث سلیم مطالع فرموده و می فرمود که اهل الحق و
 الصلوة و البر عن علی بن ابیطالب علیه السلام ان الفارسی وانی در الفخاری و الفخاری و الفخاری و الفخاری
 و لیست من احادیث اسمعه من احمد و الاساکت عنه الاخر حتى جتمعوا علیه جمیعاً انهم فی البصر
 و در آخر ابان که در نسخه سلیم با جناب سید الساجد بن سید در صبح تا شام من مبتدئ الی المنتهی عرض کرده و البقیل
 بغیر صلی الله علیه سلم و فیمن تصوف و عمر بن سلیم فرزند ام المومنین ام سلمه نیز هر روز شریک بن مجلسین شد ابان
 جناب این هر دو بزرگ ستایش سلیم مشغول گشتند و صحبت تمام کتاب قرار کردند و این هم در کتاب معتبره می رود
 و ضبط است از همان تاریخ بخانید سطر درم قال ابان و فحی من عامی ذلک قد خلعت علی علی بن
 الحسین و عنده ابو الفضل عامر بن و الله حدیث رسول الله کان من خیار اصحاب علی علیه السلام
 و لیست عنده عن ابن ابي اسیر علیه السلام و عن النبی صلی الله علیه و سلم فعرضته علیه و عرضت
 علی بن الحسین ذلک اجمع ثلثة ايام کل یوم الالف لیلة فبیتها علیه عمر و عامر علیه السلام ثلثة
 ايام فقال لصدیق سلمی حجه الله هذا حدیثنا کله نعرفه و قال ابو الفضل و عمر بن
 ابی سلمه کما فی حدیث الا و قد سمعته من علی و من سلمان و انی ذریع من المقداد
 و امام محمد باقر علیه السلام لهذا السماع ایضاً و انی کتباً و مؤلفاً ان ابی و صداد و در شام است و در بطن

و صیدان گاهی مخفی نبوده که بچاره یعقوب کلینی که از خرمین فیض سلیم و آتش خوشه آبرو داشتگی باری بر
 اهلای فاکر گشته و کتابش که از روایات محمد بن یحیی و سایر حضرت زراره و شیطان الطاق ملو و شون است باین
 قصوی سیده و ظاهر است که رواه کن سلیم در احادیث صحابه الانبیاء صلی الله علیه و سلم و نشان نشان که حضرت
 امام رضا کا سابق فی المساکین اندخوم سبایا در حکم آنها باشد محصور و مقصور اند و امیه بدی این کتاب اند
 تا منتهی مقبول نموده اند و جامع آن نسخه هر کس بسات است حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب و ده و
 محل اصحاب طایب و گذشته علاوه بسیار از واقعات که از زبان امامت نجابت امام است نام علی بن ابی طالب
 بر روی کار آمده سلیم بن محمد سر دیده و کلینی از زبان دیگر شنیده و بر آن اعتماد و دفع استباه و التباس مردم و
 تحقیق حقیقه امام بجا نبیند که در دیده کافی اعتقادات صدوق استحقاق و حقیقه استحقاق این خبر کماله است
 پس باین وجه یقینی اگر کسی بصدق صحبت مجموعش کند حاشا نکند و در این مقولات عشر باعث ذرا و ان حجت
 که در میان کتاب یعنی بچاره الانوار حضرت کا محال فاده فرموده که بعضی از عظمای امامیه این کتاب با قبح می کنند و
 را طعنهای از نفع ذکا از تصریح حضرت امام عظیم در خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال زیاده تر بنویسمی انجامد
 حسن بن علی بن اود که او را در قرن نقید امام و مقتدی شیخ الطائفه و افقه و اعرف با حدیث گفته اند
 معقول و موضوع بودن این کتاب خطاب رجال شیخ تفکر و حجت قال بکتابه الکتاب المشهور و هو
 موضوع و باعث اینهمه مذم و قدح و لوم و جرح که اینجور کار حق کتابش بر زبان آورد و اندوختل حضرت امام
 علی و اسامه او نیز در خلاصه الاقوال مغیره دریافت میشود و اینکه نسخه او مثل بر اقره امام عظیم و بسیارها نیست
 نسخ اینهمه در حقیقت امیر و فتنه پریش ابو بکر صدیق پیام اجل نو رسیده کلمات عوطف و نصیحت
 انعکاس و اعتقاد توحید نبوت و حقوق اهل بیت کجور ابر و بد خود یاد و با نیده و باره امامت امیر المومنین و
 این از علم کان و با کون و کماله با ما که وضع استبعاد مردم در پیش از آیات قرانی که در عیسی موسی و غیره از ایم
 علیه السلام را هم تعاف افتاده سبب جلیل و معانی ظهور و او چنانچه شیخ حسن بن علی در کتاب کمال فی تفضیل
 قصه محلی را بار و بگویند با فقر بهم یافته که ابو عساکر لکس بن اسماعیل الهندی و او را است و سبب بگویند که

بن ابی کز در حالت نزع پدر پیش او رفت و گفت که ای پدر ترا بحالی می بینم که پیش از این حالت ندیده
گفت یا بنی لرجل علی مظلمه که اذ احسنه فها جنتا ان افق حدیث او ششم است و در او آن است که
پسرک من و دیر ابر بن مظلمه است و بحق او که فارم اگر از این مظلمه حلال کنی امید دارم که پیش از او درود و حاجت
یا هم محمد گفت آن کیست ابر گفت علی بن ایطالب علیه السلام محمد گفت من خیال من ام که می باجویم و حلال
نخواهم که او مرد ~~محمد~~ پس محمد پیش امیر المومنین آمد و گفت پدرم بدترین حال است چنان و چنین گفت و
چنان شنید و ام که حلالی نخواهم از تو اگر است تو باش و مرخصت فرمائی او را حلال کن امیر المومنین گفت که ام
ایا پدر بگو تا بر منبر رود و این حال اخلق گوید تا من را حلال کنم محمد باز آمد و گفت حق تعالی اجابت دعا کرد
علیه السلام چنین بگوید ابو بکر گفت احسب ان لا یصلی علی احدک اثنان الا من چنین کنم تا روز قیامت دم
طلب از منست کند بر من بر منی علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسید پدر تو بوقت مرگ چه گفت محمد گفت یا بنی
و جنت سکرة الموت یا لحنی ذلک کنت ضدک تعید و آمد سکه موت بحق نیست آنچه تو از ان گیزان
محمد گفت احذ یا بنی ان یسمع منک طائفة من الجاهلین قال ابو بکر سمعت خذ کن امی پسرک من انکه
باشند و از تو پسر ابو طالب آنچه گفته پدر تو پیشانت کند با امیر المومنین علی عقیبی کرد و محمد را خبر داد از این حال
گفت صدق یا علی و گفت ان سمعت یلعنک و یقول انت اورد تو را لموا سر که فقال ~~الله~~
ابو بکر با عمر گفتی ای که این جمله تو کردی از کتاب فعلت فلان ثم مولف کتاب مذکور نقل میکند که ابو بکر و عمر و
سعد و حیل و سالم و سلامی ابی خدیجه و ابو عبیده و جراح در حال مرگ جمله ویل و شور گویان کردند محمد بن ابی
گفت پدرم در حال مرگ گفت محمد و علی اینجا حاضر اند و مرا بشارت میدهند بدو فرخ و در دست محمد علی
علیه السلام صحیفه است که ما در اینجا عهد با خود نوشته بودیم می بینم که صحیفه میخوانند و بشارت میدهند مرا و عمر را
معاذ جل و سالم و سلامی ابی خدیجه را و ابو عبیده و جراح را بدو فرخ عاشر عبد الرحمن بن ابی بکر و عمر حاضر بودند
جز بگوید لیکن این از او شنیده و در میان علی یا بنی یا ششم بر شامشانت محمد گوید پدرم گفت یا عمر هر چه بگویم
نه من غایب بودم که محمد گفت من بر من جسته نفعیه جعفر می بینم که بر دیار است من کنتم یا رسول الله من

دست چشم من باید من نزدیم و با خود گفتیم که این مرد سحر است و چون بدینما دیدم با تو که عمری این حال باز
 گفتیم ای مهدی تو بران جمع شده و سحر از آنجا بر آن محمد گوید که من گفتم یا ابی قل لاله الا الله گفت
 بخدا که گویم و خود نمیتوانم گفتن تا بدوزخ وید و در تابوت شد آن چون که تابوت کردن گفتم محمد بگو یا زویر سیدم
 که تابوت چیست گفت تابوتی باشد در زیر حلقه بطله دوزخ و در کات در آنجا دوازده تن باشند من ابوبکر و عمر و
 عثمان و معاویه و نیزه تا آخر ایشان باز گفت چون حضرت عالی گوید که دوزخ تباران تابوت ایها محمد خوش کن عشق گویند
 بیرون و نزد محمد گوید یا ابی نه گفت **قَالَ اللَّهُ مَا أَهْدَىٰ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ صَهَابٍ هُوَ الَّذِي صَدَّقَنِي**
عَنِ النَّبِيِّ كَيْفَ أَذْجَأَنِي فَبَشِّرْ الْقَرَيْنَ لَعَنَهُ اللَّهُ گفت ای پدر من بیا من میگوئی گفت بخدا که
 ندان منی گویم لعن خدا بر سبب ضمه اک است که مرا باز داشت و ذکر خدا بعد از آنکه آمد من بسجده قرینی بود
 گفت خدا برو روی بر زمین نهاد و زار میکرد با ویل مشورتا محل جان او را و عمر و برادر عمر عبد الرحمن را دید
 و از من سیدند که او دیگر چه گفت من باز گفتم عمر گفت که زنه را با علی باز گوی محمد گوید معلوم بود که رسول خدا
 هر شبی با علی در خواب سخن میگویی و حلقه حالها اعلام میکند او را و از خبر جامع او را معلوم میشود نیز ملک او گوید که
 با مادر عیسی مریم و مادر موسی زن ابراهیم سوره که با ملائکه مکالمه میکرد و ایشانرا میدیدند این همه در قرآن موجود
 است و جبل بوقت مرگ گفت ما در حجه الوداع با یکدیگر عهد کردیم که بعد از رسول نگذاریم که علی حاکم باشد پس
 و اسید برین نیز عهد بود چون رسول تنو شد سعاد گفت مرا نصیرا کفایت کند شما قریش را کفایت میکند تمام
 شد آنچه حکما طائفه درباره تدبیر او و عظم و کالت محمد بن که در حق اعتقاد و درباره بنام حضرت قرمال الله و طلبا
 مرضیه از بن خود خستند و بر تنی شیطانی نظار اتفاق افتاد و الفیغ تفصیل المصنف کتاب الحسن البکری فی فقه الامته
 الا که این محمد بن زید شاشین را بر آورده اند مخالفان نیزه که بر شد و عدم اعتبار حمل کنند و بجا طریقی شوق کرد
 معتمد تفصیل بسیار از این موجود و نسخه سلیمه لایق بقی موجود من و غیرت ایها فاین نام منی اک و این اسمال من
 اسمال زید که محمد بن بکر اتفاق خواص عوام اجتماع آثار و اخبار مر و عند الفریقین حجه الوداع برود
 کلینی از امام باقر و صادق علیهما السلام اظهار کشتی بخاشی عثمانییر و امام عظیم طوسی و علی حسن بن داود و صاحب

منج المقال و سلفه بخص لا قوال و قاضی نورالدین شری و مجالس المؤمنین و ملا باقر مجلسی صاحب کمال الانوار
 و غیرهم که باور و انساب آنها را دفتر باید بطول کتاب بدرد از وجود آمده و در راه با سنده بیشتر از صحت حضرت جبرئیل
 علی اختلاف الروایا پیدا شده و خلافت ابوبکر صدیق و رسالت و چند ماه پیش از میلاد حضرت عیسی مسیح سالکی محمد بن
 ابی بکر و عمو عیسی و تنبیه ابوبکر و ضمانت و فیما بین این بزرگان اتفاق و نحو اصل امت و علوم و حیرت جامع الی غیر
 و کمال طرح از تفصیل ایشان بدو آدم فکر و راوی از کتب مقدمه مشهور است و جماعت پس این که حافظ متوجه عقول
 و فتح الباری فرمود: **أَنَا وَلِدُكَ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ قَبْلَ وَفَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَأَيَّامٍ كَمَا تَلَبَّطُ الظُّلُمُ أَنْ أَمَّهُ اسْمَاءُ بِنْتُ عَمْرٍو وَلَدَتْهُ فِي نَجْدَةِ الْوَدَاعِ
قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ مَكَّةَ وَذَلِكَ فِي أَوَّلِ حَرْبِ الْفَجَاءِ سَنَةَ عَشْرٍ أَلْفٍ قَبْلَ وَازِلَتْ بِكَ بَنِي
 معلوم میشود که محمد بن ابی بکر در وقت کالت سیال هرگز نام نگشته بود سمر التماس است که کسر بن خلدی و بنی
 که مصنف کتاب فیلت فلا تم که و کتاب کابل بهای و آتش مذکور است از مصنفش عینی و اثری بد نیست ترد
 بود آخر بمقتضا شمس هر خوش و شل شاه گویندگان که باند گانند جویندگان بدو هر شیخ طوسی
 ضبط اتحاد البرابره آمد که این کتاب استاد و استاد این امام اعظم که نام او طفه بود و ترقیه اخبار و التفت
 اسفار بد طولی بهائیه اولی و شمس تصنیف کرده چنانچه حضرت شیطان طاق کتاب فعل و افضل تصنیف
 فرموده و از جمله اقراآت سلیم بن قیس طالی حصه دیگر قلمی میشود که بانها حسن بن علی بن اود و شال و سلیم
 امامت زیاده امام تفریافته یعنی زید بن ابی حمزه که از دست و انیان شمس شهادت شیده و کمال فر
 خداوندی حیات جلوه و فایز گردیده نیز از ایمه اهل بیت است که خبر ذاک پس این که از انصاف ایشان
 و هر چند فرض حال ابرهول بامیه حضرت زید شهید کمال در مع و تقو و زید و علم و نجابت سخاوت مصنف
 لیکن چون معنی امانت بر ایمه اثنا عشر به ختم شده پس و عوان ابریمی به معصوم زو اما نمیه زمینی ترد و احد
 و ضلال کلمه صریح فرموده و خواهد بود **عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ ادَّعَى أَنَّهُ إِمَامٌ وَ**
لَيْسَ بِإِمَامٍ قُتِلَ الْقِيَامَةَ تَوَرَّى الْكُذْبَ بَعَاكَ اللَّهُ وَجُوهَهُمْ مَسْوَدَةٌ قُلْتُ

وَأَرْكَانَ عَلَمِيَّافَا طَبِيعًا وَأَرْكَانَ عَلَمِيَّافَا طَبِيعًا وَفِي اخْتِفَادِ الصَّدَقِ وَالظُّلْمِ هُوَ
 وَصَحَّ الشَّيْءُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَهِيَ إِكْرَامُهُ وَلَكِنَّ بِلَامٍ فَوَظَّالَهُ الْمَلْعُونُ وَمَنْ وَضَعَ
 إِكْرَامَهُ فِي غَيْرِهَا هُوَ ظَالِمٌ مَلْعُونٌ وَفِي الْفُضُولِ الْمُهِمَّةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 قَالَ ثَلَاثَةٌ لَا يَكُونُهُنَّ لِلَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يَكُونُهُنَّ لِعَبْدٍ ابْنِ آدَمَ إِعْلَامُهُ عَنِ
 وَلَكِنَّ سَلَكَهُ وَمَنْ جَدَّ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبًا بَرَّجَانَهُ عَمَّا
 سَنَاقِبِ جَلِيلِهِ بَرِي سَلِيمٍ كَمْ غَيْرِ مَسْخُوفٍ أَمَامَهُ قَرَادُوهُ وَمَقْضِيَا أَيْلِ احْدَاثِ مِنْ إِسْلَامٍ بِهِرٍ وَمَلْعُونٍ ظَالِمٍ شَدِيدٍ
 وَكَيْفَ مَانَدُ لَا وَكَزَفَ عِلْمَ قَوْمٍ بَرِي تَصْحِيحِ كِتَابِهِ كَمْ حَتُّو بَرِي كَفَرِيَا كَمْ مِنْطَوِي بَرِي كَذِبَاتِ اقْرَآتِ بَارِدٍ
 تَرْقَامِ حِرْتِ وَنَهَارِ انْبِسَتْ كَمْ جَوْنِ كِتَابِ جَالِ زِيصَانِيَّتِ خَيْرِ مَوْلَانَا حُسَيْنِ وَفَاوَاتِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ
 عَقِيقَةٍ وَعَلَى ابْنِ طَالِبٍ قَبْرِ وَانِي كَمْ نَزَّ جَمْعِي زَامِيَهُ لَوْ شِئْتَ حَسْبُ شَهَادَةِ حَبَابِ تَقْضُو مَسْئُوبُ كَشَدِّ وَأَوْدَرِ
 خَوَلِيشِ جَامِعِيَّتِ عِلْمٍ شَهَادَتِهِ بَارِفَرِاشْتَهُ بُوْدُو تَعْبِيرِ مَنَامَاتِ حُلْ مُشْكَلاتِ هَمِّ وَكَا مِثْلِ عِلْمٍ وَشَدِّ حَتْمِي كَمْ
 اَمْرُ نَفِيسٍ نَبَوِيِّ عِنِّي كُلِّ لَوَاوِدِ بِلَا شَاهِدِي اَطْلَاعِ اَزْ عِلْمِشِ بِلَا كَيْتَنْدِ فَهْطِ بِلَا وَشِ عَقْلِ وَخِلَالِ
 پَذِيرِيتِ وَأَنَا صَحِيحِ بَرِي اَنْ تَرْتَبِ فِتْ حَالَا نَكَلِ شَهَادَتِ اَمَامِ تَفْسِيرِ كَبِيرِ مَعْبَرِ اِنْ تَعْبِيرِ اَصْلِ بَرِي سَبِيتِ
 كَمْ مَرَاوَزِ غِنْدَاوِ دَوَابِدِ كَمْ مِيكَاشَرَفِيَّةٍ وَكَأَعْرَافِيَّةٍ رُوعِنِ زِيُونِ سَبِ مَرْجِعِ فِتْ وَانْخِ وَرُشَنِ
 شَدِّ كَمْ سَلِيمِ نَسْخَةِ كِتَابِ خَوْدِ رَاكِبِي نَمُو وَهَرِ گَاهِ عَمْرَاوِ آخِرِ شَدِّ وَازِ زَنْدِ كِي يَاسِ كُلِّ هَمِّ سِيدِ اِلَانِ بَرِي بِيَاشِ
 مِي كُوِيْدِ الْعَهْدَةِ عَلَيْهِ اَوَاكِنِ رَاكِبِ بَرِي دَوَابِدِ تَقْوِيضِ فَرْمُوْدِ كَلَمِي بَرَاوِ سَبَبِ حَقِيْقَةِ بَرُوْمِيْدِ اَرْمِيْ عَمْرَاوِ
 ظَلَمِ ظَلَمَةٍ دَرِ كَتَفِ طُفْلِ كَمْ فِتْ اِيْنِ كِتَابِ اِيْتُوْمِي سَبَارِمِ وَخَرِ كُو كَسِي حَالِ اِيْنِ سَرَارِ غِيْ اَمِّ نَكَلَةِ دَقِيقِ
 بَشَنُو كَمْ بَعْدِ زَوَاتِ مَرْكُوْلَانَاتِ تَامِي صَحَابِ عَاجِزِ اَلْمَدِينِ كَيْتَنْدِ وَبَرُوْتِ وَارْتِدَاوِ سَبَبِنْدِ وَخِلَالِ
 كِسْ اِيْنِ سَاخِ خَبَرَاتِ نِيَا فَنَدِ عَمْرٍ اَزْ اَبَانِ بَرِي عِيَانِ كِسِي دِيْگَرِ اَوَاكِنِ اَبِ نِيَسْتِ اَزْ رُوْتِ بِيَاشِ
 دَرِ كَالِ ظَهْرِ سَبِ كَمْ اَحَادِيْدِ كِتَابِ سَلِيمِ رَاكِبِي شَبِيْعِيَانِ هَمِّ قَبُوْلِ عَمِي كَرُوْدَاوِ تَامِي صَحَابِ مَحْمُودِيْ خِلَالِ
 مَعْدُوْدِ وَشَاوِيْ هَمِّ كِي بَاوَرِ غِيْ نَمُوْدَاوِ نَكَلَةِ اَوْدَاوِ اِيَامِ مَرَضِ رَاوَدِ حَتْمِي كَرُوْدِ نَسْخَةِ خَوَلِيشِ اَبَشَرِ

سوز باز بخیا لیس را سخ گشت که درین صورت که کار خواهم شد احدی محدثات و راجز ابان مذکور
نکرده بلکه او هم بعد طالع آن کتاب تدوین مباحین و لنین انصار سابقین مستبعد و در آن کتاب
حال نزوح کبر بزرگم آیت فی هدایت و کُلُّ اِنْسَانٍ اَلْوَناءُ طَارُوْهُ فِی عَوْقِهِ وَ
مُخْرَجٌ اَلْیَوْمَ اَلْفَتْکَةُ کَتَابًا اَلْبَلْقَةُ مَشُوْا وَرَوْعٌ بَرُوْشٌ که حسن مذکور در آنوقت از شیب
بود بعد اجتماع احادیث مسلم گریه و زاری از غار نهاده و زبان خود تصدیق و کشاده چنانچه عبارتین
و لالت میکند و بی نده قد عانی و خالابی و قَالَ اَبَانٌ قَدْ جَاوَزْتُکَ فَلَمْ اَرْمِکَ لَمْ اَجِبْ
وَ اَعِنْدِکَ کُتُبًا سَمِعْتُهَا عَلَی النَّفَاقِ وَ کَتَبْتُهَا بِیَدِیْ فِیْهَا اَحَادِیْثُ لَا اَجِبُ اَنْ یَّکُوْنَ
لِلنَّاسِ کَانَ النَّاسِ مِنْکَ رَوْنَهَا وَ یُعْظَمُوْنَهَا وَ هِیَ حَقٌّ اِلَیَّ اَنْ قَالَ وَ رَاقِیْ هَمَّتْ جِلْدُیْ مِنْ
اَنْ اُحْرِقَهَا فَاَنْتَمَتْ مِنْ خِلَافٍ قَطَعْتُ بِهٖ فَاِنْ جَعَلْتُ عَهْدَ اللّٰهِ وَ مِثَاقَهٗ اَنْ لَا یُخْبِرَ بِهَا
اَحَدًا اَدُمْتُ حَیَ اَوْلَ اَحَدِیْثٍ شَیْءٍ مِنْهَا بَعْدَ مَوْتِیْ اَلَا مَنْ یُّثِقُ بِهٖ کِفَیَّتَکَ نَفْسُکَ اِنْ
حَدَّثَ بِکَ حَدِّثْ اَنْ تَدْفَعَهَا اِلَیَّ مَنْ یُّثِقُ بِهٖ مِنْ شِیْعَةٍ عَلَی سِرِّ اَبِیْطَالِیْسٍ مِثْلَ ذَٰلِکَ دِیْنِیْ
فَضَوْنُکَ لَکَ فَدَفَعَهَا اِلَیَّ وَ قَرَأَهَا کُلُّهَا عَلَیَّ فَلَمْ یَلِکَ سَلَمٌ اَنْ هَلَکَ فَظَنَنْتُ
فِیْهَا بَعْدَهُ وَ قِطْعَةً مِنْهَا وَ اعْظَمْتُهَا وَ اسْتَصْعَبْتُهَا لَا یُؤْفِقُ هَٰذَا کُلِّجَمِیعِ اَمَلِکَ صَلَی
اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم مِنَ الْمَاجِرِیْنَ وَ لَا اَنْصَارِ وَ النَّاعِیْنَ عَلَی سِرِّ اَبِیْطَالِیْسٍ اَهْلَ بَغْدَادِ
عَلِیْہِمُ السَّلَامُ وَ شِیْعَتِہٖ فَکَانَ اَوَّلُ مَنْ لَقِیْتُ بَعْدَ قُدُوْمِیْ اِلَیَّ الْحَسَنَ بْنِ اَبِی
الْحَسَنِ الْبَصَرِیِّ وَ هُوَ یَوْمَئِذٍ مُتَوَارٍ مِنَ الْحِجَابِ وَ الْحَسَنُ یَوْمَئِذٍ مِنْ شِیْعَتِہٖ عَلَی بْنِ
اَبِیطَالِیْسٍ مِنْ طَرَفِہُمْ نَادِمٌ مَّتَلَفٌ عَلَی مَا فَاَنَّهُ مِنْ نَصْرِ عَلِیٍّ وَ لِقَائِہٖ مَعَهُ یَوْمَ الْحِجْلِ
فَخَلَوُا بِہٖ فِی سُرِّیْ دَارِ الْخَلِیْفَةِ الْحِجَابِ بْنِ اَبِی غَنِیَّاتٍ مَعْرِفَتِہَا عَلَیْہِ فَبِکَیْ تَمَّ قَالَ مَا
حَدَّثَ بِہٖ شَیْءٌ اِلَّا حَقٌّ قَدْ سَمِعْتُہَا مِنَ النَّفَاقِ مِنْ شِیْعَتِہٖ عَلَیٍّ وَ غَیْرِہُمْ اِنْ سَمِعْتُہَا وَ اَحْبَبْتُ
مَذْکُورِیْتَ اَبَانَ وَ مَضِیَّ تَامَ اَلْکُنُوْنُ بِسَرِّ اَیْمِہٖ مَضِیَّ لَکَ وَ حُرْفٌ وَ رَجَعْتُ اَوَّلَ اَیْمِہٖ وَ حَاجَ اَبَانَ مَضِیَّ

ابن داود و دیگر اکابرین تفقید بضعف او تصریح میکنند و مجموعی در اسنن می دارند و بعد از آنکه در سنی و دیگر
 اقوال صحیح بر سلیم نموده و این کتاب را نام او وضع ساخته تا غیر از او اولی الاصل آن الیایضه سطر از دست
 حسن ابراز است نه در تحلیفین شعبه باید شنید و از آن دریافت باید کرد که روی نسخه سلیم و دو نسخه او
 که ابی بکر بود یا نه و کثرت عهد و ثباتی از وی صادر شد باین طبعی حسن ابراز علی با عارف محمد بن حسن ابراز
 فی کتاب المسمی الثانی عشر فی الروایة الصوفیه بگوید لکما فرغ امیر المؤمنین علیه السلام من قتال
 اهل البصرة من الحرس البصري وهو مصداق قال له يا حسن لقد كثرت من اراقة الدماء
 فقال لقد كثرت من اراقة الدماء فقال سبع وضوءك فقال والله لقد قلت
 يا امير قوما كانوا يصلون الحرس سبعين الوضوء فقال امير المؤمنين عليه السلام
 قد كان ما رايت فما منعك ان تعير علينا عدونا فقال والله لا صدقك يا امير
 المؤمنين لقد خرجت في اوليها وغسلت وخطت وصببت على سائرهم وانا
 اشك وان الخلف عن ام المؤمنين عائشة هو الكفر فلما انتهيت الى موضع نادى مناد
 يا حسن ارجع فان القاتل والمقتول في النار ورجعت عرا وجلست بكتي فلما كان اليوم
 الثاني لم اشك ان الخلف عن ام المؤمنين هو الكفر فخطت وصببت على سائرهم و
 خرجت اريدا القتال حتى انتهيت الى ذلك الموضع فنادى من خلفي يا حسن ارجع فان
 القاتل والمقتول في النار فقال امير المؤمنين عليه السلام صدقت انت من ذلك
 المنادي قال لا قال ذاك اخوك ابليس صدقك ان القاتل والمقتول في النار
 ملا باقر مجلسی نیز این روایت را در مناقب بن مذکور این مقدار حدیث را در بیان حیات ارد
 مفادش آنست که جناب پیر بعد از تعجل بر حسن گذارد و او در وضوء بود و بسیار از آب بخنجر گفت
 بخلاف آنکه خون بسیار از بها ریختی فرمود تمام کن وضوء گفت چنین میفرماید و قومی را که حق نماز و وضوء
 بجای می دادند گشتی فرمود چرا جا آنها نکردی گفت بعد از غسل وضوء برین است که وضوء

که روز انصرت صد لایقه فقط برافتن عین کفر است مالتی در راه آواز داد که برگرد قاتل مقتول هر دو
 در آتش اندر زد و گریز عین آتش در کاسه قنار فرمود که ای حسین او تو راست گفت که قاتل مقتول را لشکر
 عاقله در جهنم اند هر چند ملعان وضع از جهنم این حدیث می پذیرد که محال است که ابلیس کن اقبال بگیرد
 حال بر عزم شیعه کفر است بجان آنرا که با یقین بدراج فرود از آن است برگرداند و لیکن حج بن ابی نمیه قوم را
 میسند بر سر می کشید و عوامان که در آنجا اندیشید و داشت مفید افتاد و الا قاتل این معنی باید باشد
 با جوت ابلیس جمع می شد غیر ذلک من الخفا صد اگر بعضی از وجوه نیز سایرین را طریقه زرقه اعلیه احتیاج حوز
 داشته باشند بر مانی و دیگر کشیدم و بجانب سینه مخالف کینه کشش نامی کنم که حدیث که عالمی و کتاب مذکور آورده
 کذب است و هو الله لنا فتح امیر المؤمنین البصره اجمع علی الناس فیهم الحسن البصری و معه
 الا لاجل فکاک کما لفظ امیر المؤمنین علیه السلام لفظه کتبها فقال امیر المؤمنین
 بالکلی صحت ما تصنع فقال نکتب انما که لحدث فابعده فقال امیر المؤمنین علیه السلام
 اما ان کل قوم ساء و هذا ساء من هذه الامه الا الله لا یقول الحسن و لکن لا
 یقول لا فقال یعنی جوانی بر در جنگ محل شرح یافت مردم بر جناب هجوم کردند و در میان ایشان تاجی طلوع
 رومی شد حضرت بانگ بر زد که چه بینی گفت احادیث شامی نویسم تا بر امتحان بکار آید فرمود برادر اسام
 می باشد و اقی و سائرین حسن بصیرت فرق این است که اول اساس میگفت یعنی کنی نبی مردم ملایقان کند و
 حسن گوید که قال روایت بلکه غلط و از او باید نمود ازین حدیث دریافت شد که او هرگز مقبض نشود و نه در هیچ
 اعتقاد داشته و الا شیخ عبارت از آن باشد که جناب امیر را در جنگ محل بخطا انکار نمود و بار از مذمت
 حضرت مکتوب بصورتی بخیر و بکج حرام اند و لغو قال لم یکن المعنی کما روایت نیست بر این مطلق بط
 ازین معنی و ابیات دیگر در طریق امامیه یعنی طایفه است که حسن بصیرت را در میان علمای زمره مخالفین اسلام است
 عرفت در زمان امیر دیگر خصوص این اوقات که حضرت سید جبار اسرار امامت بریت بود و ابان که با و بی قیامت
 کرده چنانچه خودش متعرف است عبارتش که در این اوقات حسن بصیری حج گزاردم و خدایت امام زین العابدین است

حضور دریافتیم که امر قبل دلیل نسبت نیز بر آن مخالفت ایمیرفت چنانچه کلام ملا مجلسی در عین اینست
 نقل از بعضی شیوخ که باید شنید سگوید که چند قصه طولانی در باب حضرت امام زین العابدین نام محمد باقر علیه
 السلام با نقل کرده است که دلالت شجرات و میکند و روستا ابی حمزه ثمالی نیز که در کتاب ثانی غنیه میروست
 مخصوص اینست که امام باقر علیه السلام و از مخالفین خویش می باشد بر همین عادات دلالت دارد بلکه عا
 در کتاب طوطی مخالفت در باب شیعه و حضرات میمعمول از علومات و مشهورات نموده و باید این معنی است
 مطالعه دیگر کتاب تصانیف علما قوم که در در صوفیه نوشته اند الی غیر ذلک من کتاب الروایا و از کلام
 حق شناس که جمعی از امامیه و از بعضی شیعه تراشید میکنند چنانچه از ساله برادر همین حضرت مؤلف که در
 اخبار و چند ورق نوشته است صریح دارد هم عدا و نفرت عموما بر می آید پس نسخه سلیم را پیش حسن که در آن
 و دو حاشیه او کردن بلکه آنرا جدا فراموشید آن فراموشی است که مزید بر آن موهوم نباشد و متضمن بزرگداشت
 و شوق بعد تو کید و او اسیر عظمی مصیبت کبر است که حضرت ملا باقر مجلسی که اهل لایت تحقیقاتش افشا و اند
 و وقت استفسار بر زبان می آرند که مذہب هب باقر است بعد ذکر اسباق نسخ سلیم که باره آن
 شنیده طبیعت نقاد خویش بر تاویل و تسوئل توجه ساخته و شمه انصاف را بر پشت انداخته غنبد و در ظاهر
 کانهم لا یعلمون رعایت آن و بیانات جای که گریبان طلبه علوم دینی تا دهن میرسد و کاخ و مانع اهل انصاف از
 میکرد و بجای آن برود که هرگاه بعضی از اجداد طائفه بطائفه اعداوت سلیم بلالی و تفصیل کامل بجای کار با اعدا
 و تحقیق ملا مجلسی که سببی آنفا فایز گردید اند انگشت تحیر بدندان تحسیر گرفته اند و کفهای دست بر هم ساییده
 خونی لجه تفکر و جوش گردیده آنچه در آن وقت بر زبان نهاد و حوال بن بزرگان صدق جا شده مذکارش خالی
 از سواد نمی بینم خلاصه و بیانات فاضل مدوح تصحیف ناخین و تحریف را وینست یا اینکه بنا بر عجز از امر مؤمنین
 ابی بکر اگر چه قطعاً و یقیناً سال هم نرسیده بود و لیکن امر معظمت و کالت و غیره را با تمام رسانیده با و از بعض
 افاضل نقلیه و الد با جبه خودش نقل فرموده که در نسخه سلیم کجا ابو بکر لفظ عم و در مقام نام محمد مذکور لفظ عبد
 با و نه یعنی عبد الله بن محمد خویش را وقت حلت حق معظمت بجای آورد که اکنون هم هیچ است نسبت تری

توبه و انابت باید نمود و از شر و فساد باید گذشت چنانچه تفصیل این قصه مفرات که شامل قصه عیسی است
 بنی بکر است نیز در کتاب ابن عباسی که در حقیقت تالیف آن بر تفصیل آنرا واقع شده است بمقتضای
 عبارتش این است پس این عمر گفت که پدرم بومرگ علی حاضر کرد و از وصایای خود گفت من را حلال
 کنم تا دهم در بر خود گواه گردانی پدرم رو خود بدو یاد کرد و عتی ثانیاً کلمه استحلال عادت کرد علی نیز شهادت
 عدلین عاده کرد پدرم رو بدو یاد خواند کرد علی برخواست از خانه بیرون رفت چون طعن بر وی شد شوقی و اند
 باز خود جگر از بیرون بد جمع می مثل و فتنه و بشارت می دادند بهشت عمر آه سر و بر آورد و چنانکه در کتاب
 که روح او بر آید پس گفت الله که ان لم اذکر من صفراء و بیضاء الا قد اتيت بها من هو المظلم
 خدا که اگر با من بود هر چه در زمین است از زرخ و سفید بقدر خود و آدمی از هول آنچه مطلع شدم بر آن
 این روایت ابن عباس است و روایتی قال لوددت ان لم ادخل في النار و شدم که در حال نش
 نشوم اشال ابن ابی و لائل ابن ابی المونسین ما زلت مظلوما منذ فوض رسول الله صلى الله
 عليه وسلم و لقد مات و اتى الله لا ولى للناس بها ان يقبض هذا و اياكم الله لو كان حمزة و جعفر
 حيين ما طمع فيها ابو بكر و عمر و لكن ابتليت بحليفين حافيين عقيلا و العباس بن عبد المطلب
 حمزه و جعفر زنده بودند ابو بكر و عمر طمع خلافت نکردند می لیکن من مبتلا شدم بدو گویند زنده یا بر سینه
 که عقیل و عباس اند و آدمی بن ابو جعفر محمد باقر است علیه السلام انتهى بلفظ باز حضرت ملا باقر مجلسی و بن
 مذکور افاده نمود که حق نیست اشمال کتاب سلیم بر اشمال ابن مور که و کالت و عیسی محمد بن ابی بکر و مانند آن
 باشد و عظمت و جلالت افضل است که تا قانع نیست الا ابو جعفر کلینی و شیخ المشایخ ابو جعفر قزوینی
 قداما چگونه بر این تمام می کردند و اگر این کتاب حدیث مقدوح باشد پس اکثر اصول مایه که در این بخش
 اعمام آخراست بد شد زیرا که اکثر اصول ایشان کتابی خواهی یافت که با اشمال بن عباسی باشد یا با اشمال بن عباسی
 مخصوصه نیازم فضل و بلاغت و فرید است خدا مولا تا عالی مقام که بر تصحیح تفصیل نسخه سلیم بر سینه کردند
 که مایه صو خوار بهم زنده بلکه معتدل نمودند محمد که حق بر زبان جاری شده فان لا اکثر حکم انقل کواشمال

عرب با یعنی بنی نصر او پدرم نصر انقط برای ایشان موضوع گشته و آله ما بعد این فرزند ارجمند یعنی ملا محمد
 تقی اصحفاً بعد از تامل بسیار و تدبیر بسیار و غلط و نصیحت محمد بن بکر را بر تعلیم و درس سمانت عمیل میفرمایند
 ان هذا الشی عجاظ قبل ازین ملا فی بعضی زققات شفیقه و کتاب معتدله ما میبردیده شده که این که و ده خط
 تشیع سماند که قابل بودند اکنون ریافت شده که افادات ملا محمد تقی از مادر کرم محمد بن بکر که بدلی و راز
 در آن ایام نیز در تصرف بکر صدیق بود که بر ملک مجلسین با سبجی میشو اهل رند او سر است این نوع معجزات
 و خوارق و ادعای که تعلیم و تلقین و اطفال و ساله کار و کامل حاصل شد صدور یافت و با و صحت این امر و خوارق
 معجزات نقصاً منطبق شد و العجب و ما اوریک العجب که پنجاه مونه با همی بر افادات روایات امام اعظم
 طوسی و مستنبضات و هذیل حکام و تصحیح دیگر علمای اعلام روانیت بلکه خود این بزرگ در خلاف و بطور جمعی
 از اکابر تشیعین مثل ابن دریس سلا و ابن هره و سر اسر و غنیه اجماع بر معنی نقل می کنند و معنای صفا و حد
 و تحریر و ارشاد و تبصره و مختلف و تنقیح و کثر العرفان غایه المرام و نهایت المرام و مذهب شیعه نیز همین است
 کما لا یخفی علی من طالع از عالم المعاندین پس این امام نواصب و خوارج و اهل رند او شرعی علی زعم الروافضی چگونه
 صورت جواز پیدا کند و محمد بن بکر چگونه لطیف و لادیت تصوف نموده و قوه طافه امامیه باشد و کیف که لفظ آجب
 بخدا و هرف شرفا در حق و دارد گردد بلکه لفظ صلوات الله نیز ضمیمه آن شود و آبا کرام و سران امام بسیار
 از سادات کرام را بر اصول موضوعه تشیعین حصره از طریقت لادیت بدست نیاید که استحقاق این
 تعالی نگردد نیده که قاضی نور الله شمس و در مجالس المؤمنین از ابو عمر و کثی و در حق و نقل میکنند و غشاد
 عصبت بر ابر بصیرت خود می تند که در مجلس شریف حضرت امام صادق علیه السلام که محمد بن ابی بکر می
 گذشت آنحضرت بر فاصله و رحمت فرستادند و نیز از آن جناب ابیت نموده که میفرمودند نجات محمد بن ابی بکر
 از جانب دین سمانت عمیل است از جانب دیگر روایتی دیگر فرموده اند که در هر طریقت یک کس می باشد
 که بدات خود نجیب است و انجب نبخا از آن ابیت سو محمد بن بکر است الی غیر ذلک من الروایات و هر گاه حال
 نجات و شرافت و کیفیت طریقت محمد بن ابی بکر در یافتنی لوازم و مواضع فایده این قسم طریقت که

که در کتاب محاسن تجر و کما بحال اتصال بهم مروی و ضبط است بر اهل منبع محقق خواهد بود
 قال الصادق علیه السلام يقول ولد الزنا يارب ما ذنبی مما کان لی فی امری
 صنع قال فیما ذنبه مناد فقول انت شرا لثلاث اذ ذنب الداء فذنت علیها اولی
 حرجی وکن فی الجنة لا طاهر ورايه از امام باقر روایت میکند قال سمعت ابا جعفر
 العتبی فی ولد الزنا وکذا فی شعره وکذا فی کلامه وکذا فی حدیثه وکذا فی شیء منه وعن
 ابي عبد الله قال لو کان احد من ولد الزنا یخفی علی سلیح بنی اسرائیل فقیل له واما سلیح
 بنی اسرائیل قال کان عابداً فقیل له ان ولد الزنا لا یغیب عنه احد ولا یقبل الله منه عملاً
 قال فجعل یسبح بین الجبال ویقول ما ذنبی وعن علی بن الحسین یقول لا یدخل الجنة الا
 من خلص من آدم وبنی المصا وعلیه السلام قال خلق الله الجنة طاهرة لا یدخلها
 الا من طلبت وکذا فی غیر ذلک من الروایات التي اوردت فی الکتاب لذلک
 وازمطاعیل فضول مهم یوضح می یونید وکه جمعی از امامیه علیها بر این حدیث اعتقاد داشته اند و بعضی
 توجیهها را یکدیگر دیده اند و محمد بن ابی حاتم یخرج این روایات مبره و نمره اند خیارها را که اهل
 که در موضوعات حدیث جمع فرموده می باشد خود با اینهمه که آنمی مالاف ذاکا را طایفه باید دید که جامع امامیه
 عدل را نمی کشد و اهل سنت علیه را از قائلین با ظلم نمیدانند و اعتقاد و ایام معاصر المصنفین و از
 مطالعة باری جهان روشن شد که شیخ صدوق سید مرتضی و ابن ادریس ایام متشیعین را عقاید و کفر و ولد الزنا است
 اگر چه طایفه اکثر کفر و متقی و برینه کار باشد مگر بعد از آنست که ملا محمد تقی مجلسی در همان کتاب یعنی روضه المتقین
 دست و پا زده و کوشش تبلیغ کرده برای عدم حصر نسخه سلیم در روایت ابان منسری کتاب بیست و هشتان
 جوابی بر آورده و آن اینست که ابراهیم بن عمیر یانی نیز را وی کتابی کورستانتهی و بنده کمر بن
 خلایق و درین کتاب هم باقی است خدا را یکدیگر و حرف دیگر کمال اختصاصاً باید شنید و با صنعای آن کوشش
 باید نهاد که حسین عسائری و دیگر بزرگان نیز اوستح کرده اند و حکم بضعف او نموده و از نیجات

که حضرت امام عظیم علی نظر بان شگافا تود می ر باره او بمرسانیده هر که خوابد نماز خاصه لافون الحرج و سید
ثانی متشعین تعلیمات خویش ز ترجیح تعدیث بحث میکنند اما اولاً فلتنعارض الحرج والتعدیل
و لا کول فرج مع ان کلام الجراح المعدلیم یدک مستنداً لِنظر فی امره و اما ثانیاً
فلان الجاشی نقل توفیق و اما ما یسعدن اب العباس و غیره کما یظهر من کلامه و اما
باب العباس هذا اجماع معتقد و هو یدلک لکن هذا یعمد علی توفیق و یفقد الصواب و لکن
من منتهی لفظ الی بن کرش بر بسم یا فرض محال و بگری هم از و نشنیده شود که عضال را نمی شناید
جایی آنکه عزیز یانی بعد از بنی ثقیف سنی است کلامی صفائی حدیثی نیست و عجب است که امام عظیم علی برین غیو
خود و بلکه قدما و اورا نسخه صحیح کتاب مزبور با وصف قریبانه و تقریبانده و دیگر سلاطین سنی افر و سبب
نشود و اما متعنی بهل نسخه او بی بر و بقرینه تا و بلائیکه این بزرگان این مقولات لا طائله ایشان هم خطی از
وقعت بدست و تخلفی نیست که چون من تا و بل را می خست اما سخیلی و سخت از ابو عمر و کشی و اتباع و شیاع
او همین مهلات طر خود را شاد کرده باشند زیاده تر محو حیرتم که چون سلیم مذکور و مباد او قاضی است حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بیکر مبولانی و جابر خشیع ظلمانی را نهی کرده و نیز او کتاب غیبش را قیست
احضار نزد ابان مصدر ریتان سبده کما فی التلخیص و کتاب بن ابودین عیسی که این نسخه را امام بن
العابدین علیه السلام قرات کرد مدین قول جبریت بنجاب آن وان چگونه سمی مکان با بدگلا آنها
کلیه و هو قائلها و سید افرایان است که سواد کتاب سلیم را بحسن بصر نمودم و اما رافا زید که این قول
اول دلیل است بر آنکه احمد عهد میثاق از دست داده و آیات قرآنی را مثل لا تقضوا الیمان بعباده
توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفایا پس شتاند اخذ و زمره اذاهم ینکون با عیون
و اخل شده و لیکه بر شیخ او قائم کرده یعنی تلف برک رفاقت مرصو غم و شیعه از عا بان
ندارد و الا باینکه در باره عبد الله که عکیر بودش فوت قتال فیه باغیه زیاده بر عیون دیگرین و کما
و می نویسد المجلد الثامن الجا و فاروق را عظم نمود و در تفهیم معاویه کوشید و بر زید حروف ک و جانیخ در

مسکول دانستی میکنند و هو بود من شیعه علی بجنین سعد و قاصد که ماسفاد و بجاییش از پیش
منقول بن مجروح و ملاقات حق و تلف تو از حجاج که بسیار از قدما علی نیست گشته چگونه اطمینان بهم
رسیده چنانکه سلیم گفته بود که زینهار کسی خبر من مگر و فیکه او را مانند خود عقدا و کسی را بدی الاخص العهود و بلع
الیه و من خا بنده ابان بر ارج این شاع کاسد بر حسن کبر تمت افراط شیع نباده و من حضرت السید جدین
و بعضی از اصحاب **سید سلیمان** یا بلوط این خیانت لوث گردانیده حاشا جناب هم در لک گام حال
کتاب سلیم و اعتقاد اکابر قوم در حق آن من نشین شد اکنون درباره کتاب دوم یعنی تفسیر المیزان است و
جامع آنست آنچه علما امانیه گرفته اند و دیدنی و در هر دو بحال صیاط نگا بدشتنی است مخلص آن
نام نامی لقب می باشد نور بر شایق طور هویدا است مع ند اصفا فواید مدینه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی اس و رئیس امامیه قدوة المحدثین و کتاب و معتد علیه است کما فی فی الباری و علی بن کتاب
از افادات ائمه معصومین عفا و میکند و میگوید و هو نفسی صمیم یخون فی الشریعة الا اعتماد علیه و
ما احوذک له من احوال الصلوة علیکم السلام و در حقیقت مرتبه این کتاب بطلان اصول امامیه نیز هم
گذاشته زیرا که گویا تمامی تفسیر مذکور افاده حضرت باقر علوم اولین و آخرین حضرت امام خلیفه طایف حضرت صادق
که و کتاب مخوم بخوایم انداخته شار علوم نبوی و علوی می بوده اند و اگر صحف آسمان را واقع تحقیقی و صلی بوده
هو و خود هم در بر زبان این حضرات خلافت لایم گذاشته بخلاف می دیگر که معاذ الله اصول مدین مدینه و لا
اهل بیت طاهرین و العرم علی کر الشهور و مراد هو باطلها حق است انگشته اند با اینهمه جامع تفسیر کوفی بن
ابراهم قمی است که ابو جعفر کلینی یکی از ملائذه او چنانچه مطالعه فواید مدینه و دیگر کتب معتد بلکه خود کتاب کا
بران گواهی است ایضا و از اصحاب امام است بخلا کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کافی کتب الی حال تنها
صاحب اب مدینه بره مدحت کتاب منور زرقه بلکه دیگر بزرگان را اصولیه اخبار نیز اطوار و روح آن عمل
آورده اند از انهم بر صطوبه جلوه نمایست که این تفسیر در مرتبه عظمت جلالت از کافی کلینی نیست ملا باقر
در حال الانوار در کتاب از مقامات لایان بنمایند این کتاب از کتب معتد و سایر اسفار مشیه می اند

و این قبل و قال شهادت علی بن ابی طالب و در این حدیث که در این کتاب است زیرا که جل و ابی
 کتاب صوفی از ابو جابر روایت کرده که بلا سبب طاعت در تدقیق ضرر بود و بر سه طهر حضرت امیر علیه السلام
 مطرود و در هجوم و در و بلکه بر زبان محصور بنام بعضی از شیاطین لقب موسوم است چنانچه از این تقدیر با
 کلام که در این سمار حال مرئی تحقیق دارند و بهر مجموع مقالات اهل عالم می گارند و این امور مذکور و اتفاق
 نموده اند به غنی که از مطالعة تصدیق العوام و تذکره الائمة علیهم السلام و منہج المقال خلاصه الاقوال باشد
 آن از کتب حال ظاهر است که آن سوره اهل ضلال در جمل تفسیر علیهم السلام و منہج المقال است عبارت از
 کتب مختلف طول نشان هم قابل سزا با وی ز کشتی نقل میکند لا عنی الشیخ بالشیخ الممکنه
 للصفوة والاراء الممکنه والباء المنقطه تحتها نقطه واحده بعد الواو و مذموم
 لا شبهة فی ذمه سنی سرجوب یا سیم الشیطان لا عنی تسکن البحر باز اینهم در کتاب کورایت
 شده که او را تفسیری است که با نام محمد باقر نسبت میکند و از ابو بصیر و امیر نماید قال ابو عبد الله علیه
 السلام کثیر النوا و سأل عن ابی حفصه و ابی الجارود و کذا ابون مکنه و یونکفار علیهم لعنة الله قال
 قلت جعلت فداک کذا ابون قد عرفتم فما مغیر مکنه ابون قال کذا ابون یا ثوبنا یغیر و ثوبنا
 اقم لصدیق و ثوبنا و امیر کذا و یسمعون حدیثنا فیکذبون یعنی حضرت امیر علیه السلام و او را بنام طاهر
 که در ریاضی ماند و بنیانی ندارد و لغت و نه ابو بصیر میگوید که روزی صادق علیه السلام در حق کثیر النوا و سأل
 انحصار ابو جابر روایت مذکور را شاد فرمود که این هر تن کذاب مکتب که او را اندر ایشان لعنت خدا باد
 گفتیم قربانت شوم نمی کذاب بیدانم لیکن معنی مکتب چیست فرمود کذاب مذکومی آیند نزد ما و اظهار میکنند
 تصدیق می نمایند حال آنکه خلاف واقع است و احادیث ما را می شنوند و دروغ می پندارند و از کتب دیگر نیز
 دریافت می شود که او عقابا با ما نیست و منکر امامت حضرت صادق علیه السلام بود و موجد و مخترع و قهر
 جبار و یزطافه زید که اخراج امیر علیه السلام از دایره امامت و خال زید و اولاد او در این امر و او را مذهب و
 برای محمد بن عبد السلام بن محمد بن قاسم بن الحسن بن ابی بصیر را حاذق و پیغمبر علی خلافتهم فی ذلک و

اعتقاد صحابه الباقی از انبیاء مذنب اینها می باشد همان که باطن و ظاهر است امی صاحب شریعت مسلمان
 قریب است که طوطی شمس از جانب خیر و بد و تابع به مسدود گردد و ملا باقر صاحب بحار با وصف شهادت و استقامت
 بروایات تفسیر این مذبح آفاق بلاد کلان شیطان المطایق با وصف بیعت خونی آن در همین کتاب آمده و این عقیده
 فرموده و در تذکره الامتیر نیز بسبب این حافظ بعبار فارسی آورده و ششم تناول نموده و اللفظ لکتاب را با خبر
 حجت قال فی البحر الخروزی و زیدیه چند فقره اند جاودیه ایشان سر جویند نیز خوانند بلکه ابوالحار و زیدیه مندر که
 رئیس ایشان است از صاحب حضرت باقر علیه السلام است و از رواته احادیث است و زیدیه آنحضرت علیه السلام
 احادیث میخواند و می شنید و مردم میگفت و در کتب اشعیه اقوال بسیار است و در آخر قریب شد و نوافی بود و گویند
 بود و حضرت باقر علیه السلام او را سر خوب اند می فرمود که سر خوب نام شیطان است مسکن او در راست ایشان
 و اصحابش بگویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نص خلافت علی بصفی کرد و به تسمیه تسمی لطیفه و ملا محمد تقی
 در مصنف خود باین موصیج فرموده که الا یخفی علی المتتبعین از اینجا تا قضیه و تهافتها می آید بطایفه زیدیه
 و لاف گران قوم در باره رواته اهل سنت و جاهل افتاد و ایشان را پوستان اهل حق بمنزله عقلان بنامید
 عارف شیراز و دیوان فرخ قال خوشی چمنی لطیف نظم فرموده شعر پس تجربه کردیم درین دیر کافات
 باد و کسان هر که در افتاد بر افتاد اگر خوف تطویل کلام و اهل حق را نام بکشید البته از کتب این قوم
 باب حرج و قبح رواته کلام بسیار می آید که موجب حیرت کافه عالم باشد و محالست و عناد و خصومت و کید او
 این صحن مزید و لا اهل بیت مجادیل نیز در بر نامی صغیر و کبیر و شیعیان و مجادیل و بوضوح تمام و بطریق الاکلام
 انجاسید که حضرات امامیه را باخذ احادیث این مذبح غیبتی انقسم ملاحظه و زنادقه را که جمیع هزاران عجزی بودند
 گزیده اند و در فن حدیث و تفسیر این نوع کفره مده را بر جیده لیکن نقیر باغضای نظر ازین شرگر به بتناقض و بیست
 غیر متناسبی بگویند که صحیح طایفه این هر دو کتاب خطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اهل بیت و صحبت احدیها علی
 سبیل نفعه اخلو گو یا اجماعی محققین نیست و هر که ام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است اینها صحت
 تالی مع کذب مقدم جایز نیست و در احادیث مندرج این هر دو کتاب بعلم یقین از زبان شیعیان می باشد

چنانچه جدول علوم ایمان و قدس بن یحیی و خازن بنی خود و انچه از سنه مقدسه ایشان گذشت به این جهت
 خاتم الانبیا میراث رسیده که ما شرفا البیه و بهرگاه این مقدمه که با وصف او و اعجاز و قوت بطول کشیده و نزد عوام
 کالافانج بلال سماع ناظر انجا رسید جاگزین بر که سماع گشت خدا را حتمی و اگر گوش بسن آن بن هر چه رسیده که در
 کتاب سلیم بن قیس بن مهران از امام لایحه و خبر الامیه و المومنین تا و انبیا و ملائکه مقربین علی بن ابیطالب سلام
 الله علیه و علی اتباعه و اهل بیت علیهم السلام حضرت ملا باقر مجلسی امام المتأخرین مجلد نهم از انوار الاحدث
 حوض بن ابی غانم مرسل قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يحب من قوم من اصحابه
 من اهل نعلبه و لکن انتم مني ليسوا على الصراط فاذا ارايتهم وراوني و عرفتهم و عرفوني
 اخبروا ووني فاقول اي رب اخواني فقال ما تذكري ما اخبرنا بعد ان اقمنا اعداءنا
 على اذ بارهم حيث فارقتهم فاقول بعدا سمعنا و ربحه که در فقیه است بجا قال بقول ابی جابر
 ملائکه در و مقام شریف صین بعد از استخفاف عطف و اقص است محالیا ترجمه این حدیث شریف زیاده
 معتمده از ما گوش کن ملا باقر مجلسی بجا میفرماید که من در کتاب سلیم باقم که گفته است که حضرت امیر علیه السلام
 که روایت اصلی علیه و آله و سلم فرمود که التبه خواهد آمد و روایت کرد از اصحاب بن ازال شرف مندرج بشین
 بودند از اصل طریقه بگذرند پس و فیکه بنیم ایشان ایشان بجهت مراوشن با اسم ایشان ایشان را ایشان از
 نزدیک میکنند و از من جدا سازند پس خواهیم گفت بر و درگاه اینها از من اند و باران من باشند پس من
 جواب خواهند داد که تو نمیدانی که بعد از توحید بدعتها ایجاد و در تحقیق که ایشان گشتند بطرف پشت سر خود
 از و فیکه تو از ایشان میخافت کردی پس من خواهیم گفت در و در بلاد استی بلفظه و در کتاب فی بعضی
 نصیر بن ابی سیم قمی در ذیل خطبه نبوی بروایات اهل بیت ظاهرین مرویست که اوانه س کرد
 على الحوض منكم رجال فذفون عنى فاقول رب اخواني فقال يا محمد اقمنا اعداءنا
 بعدك و غيرك استنتك فاقول سمعنا سمعنا و شيخ امامیه در رساله اعتقادات می نویسد که
 اعتقاد نا فی الحوض نه حق وان عرضده ما بین ائله و صنعاء و هو النبي صلى الله عليه

وَسَلَّمَ وَأَنَّ فِيهِ مِنَ الْكِبَارِيِّ عِدَّةٌ مَجْمُوعٌ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَالْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَلَى بَنِي إِسْرَافِيلَ يَسْفِكُ مِنْهُ أَوْفَاقَهُ وَيَذْذُرُ عَنْهُ أَعْدَاءَهُ مِنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَا يَظْمَأُ
 بَعْدَهَا وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيُخْتَلَجَ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِي دُونِي وَأَنَا عَلَى الْخُرُوفِ فَيُخَذُّ
 بِهِمْ ذِكْرُ السَّمَاءِ فَأَنَادَى يَا رَبِّ أَصْحَابِي أَصْحَابِي فَقَالَ لِي ذَلِكَ لَا تَدْعِي مَا أَحَدُهُمْ وَاعْدُ
 وَلَا بَاقِرٌ مَجْلِسِي خَيْرٌ مِنَ الْقَوْلِ فَبَدَّ بَنُو دِهْلَوِ مَسْأَلَةً فِي رَأْسِهَا بَيْتٌ نَزَّاهُ مَا سَلَّمَ الثَّبُوتُ اسْتِ
 وَجَعَلَهَا وَصَحَّتْ أَنَّ كَلَامِي بَيْتٌ عِبَارَتُهُ بَيْنَ أَمُونٍ كَوَيْدِهِمَا وَفَضِيلَتُهُمَا كَوَرَايَاتٍ وَحَاجَتُهُمَا
 صَحَابَةُ مَهَا جَرِيْنُ النَّصَا وَارْتَدَّ هَتِ بَرَاءَتُهُمَا اسْتِ أَزْدِينَ بَدْرُ فَرَسْتُهُمَا وَنَافِقِي نَبُودُهُمَا وَنَافِقِي
 غَيْرِ خَلِيفَتِهِمَا لِمَنْ لَمْ يَنْسَبْ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرَدُّهُمَا وَنَافِقِي كَافِرُهُمَا بَدْرُ فَرَسْتُهُمَا وَنَافِقِي كَافِرُهُمَا
 يَارِي كَرَدُّهُمَا كَافِرُهُمَا بَدْرُ فَرَسْتُهُمَا وَنَافِقِي كَافِرُهُمَا بَدْرُ فَرَسْتُهُمَا وَنَافِقِي كَافِرُهُمَا
 خَوَانِهِ كَرَدُّهُمَا وَنَافِقِي كَافِرُهُمَا بَدْرُ فَرَسْتُهُمَا وَنَافِقِي كَافِرُهُمَا بَدْرُ فَرَسْتُهُمَا
 بِاسْتِنْبَاطِهَا خَوَانِهِ كَرَدُّهُمَا وَنَافِقِي كَافِرُهُمَا بَدْرُ فَرَسْتُهُمَا وَنَافِقِي كَافِرُهُمَا
 خَوَانِهِ كَرَدُّهُمَا وَنَافِقِي كَافِرُهُمَا بَدْرُ فَرَسْتُهُمَا وَنَافِقِي كَافِرُهُمَا بَدْرُ فَرَسْتُهُمَا
 وَصَاحِبُ كَشْفِ الْغَمِّ عَنْ حَقِيقَةِ الْأَمْرِ كَبَابُهَا فَاضِلٌ وَنَافِقِي كَافِرُهُمَا بَدْرُ فَرَسْتُهُمَا
 اتَّفَاقِيَاتُ حَقِيقَتِي بِرُؤْيَا شِدَاكَ الْغَالِبِ الْغَالِبِ الْغَالِبِ الْغَالِبِ الْغَالِبِ الْغَالِبِ الْغَالِبِ الْغَالِبِ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ خُفَاءَ عِلَاقَةٍ عَنَّا قَدْ قَرَأْتُمْ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ ثُمَّ عَدَدْنَا
 وَعَدَّاءَ عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ الْوَاقِعُ الْوَاقِعُ الْوَاقِعُ الْوَاقِعُ الْوَاقِعُ الْوَاقِعُ الْوَاقِعُ الْوَاقِعُ
 السَّمَاءُ فَأَقُولُ أَصْحَابِي أَصْحَابِي قَالَ فَقَالَ اللَّهُمَّ بِرَأْسِ الْأَمْرِ تَدِينُ عَلَى عَقَائِهِمْ مُنَادٍ
 فَأَرْفَعُهُمْ فَأَقُولُ كَمَا قَالَ لَعْنَةُ الصَّالِحِ عَنِّي كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ إِلَى
 قَوْلِهِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَارْتَدَّ هَتِ بَرَاءَتُهُمَا اسْتِ أَزْدِينَ بَدْرُ فَرَسْتُهُمَا وَنَافِقِي
 أَصْحَابِي أَصْحَابِي أَصْحَابِي أَصْحَابِي أَصْحَابِي أَصْحَابِي أَصْحَابِي أَصْحَابِي أَصْحَابِي

خواهد شد و درین لباس هم فی الجمله مضمون شفاعت او خواهد فرود عاقل طبعی را باید که معانی این باب
را بحواله الفاظها و قبو و قوت شریک او در توجیه استماع دیگر مطالب محصنه و مقاصد جمعه شود و بیجا بود با هم که مترین
نظر نموده بدین حدیث حضرت امیر انظر انما قال و لا تنظر الى الصنف قال عمل کنه کنه بمانند چون کمالی عظیم از محامی
این حدیث بر این تشیع دارد می نمود یعنی التهان چنینی بودن بعضی صحابه و بعضی انصاریان بعضی اهل کفر اراکان و بعضی
علیه مکه و لال عقلیه و نقلیه سخته افروز کانون سینه می گرد و همها اگر فی راطفای این ناسره افواه خود را مسدود
کنیم هیچ جای جواب میدهند و ما باید در علیه حجاب از حدیث که احادیث و رد آن خود مخالف
الکلیه من تبعهم و اساسهم و یجری فخرهم چنانچه در حدیث ملا باقر مجلسی است لال ایشان بر حدیث
دلیل شون برین مدعا و نموده آن از حیات القلوب بر جا خویش گذار شین فیه و لا تعدی صفا
در لامع صاحبها بلکه در ایشان اتمام علم حلی کشف الحق و دیگران در غیر آن مصداق این مرشد اند بلکه بر
تقدم با مختصر این هم حادث را جمعا فرادی به عورت حلقا کله و مخلصین اینها از کمال جهارت دوری
بناظره الحق یاد کرده اند تا باشد که ایشان در تاول آن شمول شوند و در فکر جواب در اعتراض متلاکروند و غیر
از او دیگر اشخاصی اهل حق در ضمن کتب اتصال مذمت میکنند جان بسا بزرگ عباد امام عظم و کتب
مذوب این لحاظ حسن ثبت فی سلاطین الخامس فیمار و اه الجمهور فی حق الصحابه روی محمدی فی
الجمع بین الصحابه من مسند سهل بن سعد فی الحدیث الثامن والعشرون من المتفق علیه
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا فطركم على الحوض من ورح شرب
من شرب لم يظم ابدا وليدون على اواء اعرفهم ولعرفوني ثم بحال بنی وبنیهم قال
ابن حزم سمعت النعمان بن العباس وانا احدهم هذا الحديث فقال هكذا سمعت سمعك
يقول قال نعم قال فمهد على الى سمعك الحديث سمعته يزيد فيقول انهم من اهل فقال
انا بحال كذا في ما احدهم واعد لك فاقول مستحقا استحقا لمن بدل بعد باز درایت دیگر این
اومان کما اعلام اهل سنت و عمل شد و گفته روی محمدی فی الجمع بین الصحابه

مِنَ الْمُتَقِينَ عَلَيْهِ فِي الْحَدِيثِ السَّيِّئِينَ مِنْ مُسْنَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ إِنَّ
 النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا وَانَّهُ سَبَّحَ الْوَرَجَالِ مِنْ أَمْتِي فَيُؤْخَذُ مِنْ حَارِبِ الشَّعَالِ فَأَقُولُ يَا
 أَصْحَابِي فَقَالَ أَلَا تَدْرِي مَا أَحَدُ تَوَابِعِدْكَ فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَ
 كُنْتُ عَلَيْهِمْ مُشْهِدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَقَّعْتُ فِي كُنْفَتِ الرَّقِيبِ عَلَيْهِمْ وَنُتِ
 عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ تَعْدِيهِمْ فَأَتَهُمْ عِبَادُكَ فَقَالَ لِي فَالْتَمِسْ كَيْدَ الْوَأْمَرِ تَلَابِثِ عَلَى
 اعْتَقَلَهُمْ مُنْذَرًا فَرَفَعْتُمْ بِطَرَفِ الْبُرْجَانِ حَدِيثَ وَاسْتَدْرَجْتُمْ كَرْدَهُ قَرِيبَ بِلَازِهِ رُتَبَ بَرْزَخَانِ قَلَمِ سَبْرِهِ
 وَفَاضِلِ بَرْزَخَانِ نَارِ السَّيْرِ بَارِزِ قُلُوبِ الْبَحْسَاتِ بَرْزَخَانِ دَرْجِ الْبُحْسِلِ بَامِ عَظَمِ الْأَمِيرِ مَسْجُوعِ بَطْنِ بَرْزَخَانِ
 فَرَادِ السُّبُورِ دَرْجِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ
 وَجَوَانِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ
 ابْنِ بَاجِرِ اسْتَعَارَ كَرْدَهُ بَوْدِ الْوَأْمَرِ بَرِجِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ
 قَدْ مَرَّ أَنْ الْأَحَادِيثَ الَّتِي دُرُجَتْ فِيهَا اسْمُ الْأَصْحَابِ كَمَا يُحْتَمَلُ الْخَلْلُ عَلَى مَا نَعْنِي لَوْ كُنْهُ يَحْتَمَلُ
 الْخَلْلُ عَلَى غَايَةِ الْخِلَافَةِ بَلْ قَدْ دُرُجَتْ سَابِقًا مَرَّحَاتٍ ظَاهِرَةً لِحَلِّ الْعَمَلِ عَلَى الثَّانِي دُونَ
 الْأَوَّلِ إِنْ تَمَّتْ عِبَارَتُهُ مَعَ الْوُتُوقِ عَلَى تِلْكَ السُّنْخَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي أَيْدِيْنَا غَالِبًا وَحَالِ الْبَحْسَاتِ
 قَرَأْنِ مَرَّحَاتٍ كَمَا مَرَّحَاتٍ كَمَا مَرَّحَاتٍ كَمَا مَرَّحَاتٍ كَمَا مَرَّحَاتٍ كَمَا مَرَّحَاتٍ كَمَا مَرَّحَاتٍ
 وَالْحُكْمُ كَرْدِهِ كَمَا قُلُوبِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ
 رَافِعِيَّةُ الْحَادِيثِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ
 بَلَدِ بَرْزَخَانِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ
 بِرَحْلَةِ الرَّاشِدِينَ حُلْمِي نَائِدِ وَدَرْجِ الْقَامِ تَدَلُّلِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ
 بِنِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ الْبَحْسَاتِ
 عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا وَانَّهُ سَبَّحَ الْوَرَجَالِ مِنْ أَمْتِي

فَمِنْ خَلْقِهِمْ ذَاتُ الشَّمَالِ فَأُولَٰئِكَ رُفِعُوا إِلَىٰ نَبِيِّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذَ اللَّهُ الْعَبْدَ فَأَقُولُ
 كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَكَنتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتَ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ أَرْفَعُ
 عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَنْ تَعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ فَاقْضِ لَهُمْ فِي ذَٰلِكَ مَا تَرْضَىٰ
 أَعْقَابَهُمْ مِنْ دَفْنِهِمْ وَفِي جَمْعِ بَيْنِ الصَّحَابَةِ أَيْضًا فِي حَدِيثِ السَّابِعِ وَالسَّيِّدِ يُعَدُّ مَا يَتَّبِعُونَ
 مِنَ الْمُتَّبِقِ عَلَيْهِ فِي مَسْنَدِ أَبِي هُرَيْرَةَ مِنْ عَدُوِّ طَرَفٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَنَا
 كَانُوا إِذَا مَرَّ حَتَّىٰ إِذَا عَرَفَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ هَلُمُّوا هَلُمُّوا هَلُمُّوا هَلُمُّوا
 إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ مَا سَأَلَهُمْ قَالَ رُبُّهُمْ رَزَقَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَلَىٰ أَرْبَابِهِمْ التَّحْقِيقَ فَلَا
 أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مَثَلُ هَلَالِ النُّعْمِ وَضَمُّ يَدَيْهِ بِحَبِّ ثَبَاتٍ بِسَبْرٍ أَكْثَرَ صَحِيحِ الْإِسْلَامِ سَطَوِي
 أَهْمِي لَطْفُهُ وَتَأْخِذُهُ بِرِجْلِ الْخَيْرِ دِكْرُهُ بِرِجْلَيْهِ قُلْتُ قَالَ نَمُوهُ أَنْ تَقْطَعَ نَظْرًا مِنْ أَيْدِيهِمْ أَنْ يَكُونُوا سَبْعِينَ
 بِرَأْسِهِمْ وَفَرَسَيْنِ ضَمُّ فَا تَمَّ بِرَأْسِي تَسْلِيَةً حَتَّىٰ أَمَامِي شَدَّ حَبْلِي ثُمَّ يَتَوَلَّى كَرْدُكَ سَدَاقِ فَمَا لِي بِجَانِبِ
 هَبْلِي حَقًّا لَمْ يَكُنْ رِجَالِي الْأَصْدِقَاءُ لَمْ يَكُنْ لِي لَمْ يَكُنْ لِي لَمْ يَكُنْ لِي لَمْ يَكُنْ لِي لَمْ يَكُنْ لِي لَمْ يَكُنْ لِي
 وَلَا تَقُولُهُ جَانِبُ شَيْءٍ شَيْءٍ أَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَكَنتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا لَا إِلَهَ إِلَّا
 هُوَ هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي هَبْلِي
 وَبِحَبْلِي خَلْفِي شَدَّ بِنِ الْبَلَدِ كَرْمِشَانِ أَوْ بَلَدِ صَدِيقٍ بُوْدُ بَلَدِ خَالِ تَمِي ثَابِتُهُ رَمَزُهُ رَمَزُهُ رَمَزُهُ رَمَزُهُ
 أَفْجَعُ الْمَدِينِ يَقُولُهُ خَلْفِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي
 عَلَى أَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَغْضَبْهُ وَلَمْ يَعْجَلْهُ فَإِنْ فَعَلَ شَيْئًا مِمَّا ذَكَرْتُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلَيْهِ وَاللَّهِ وَكَفَرْتَ ظَاهِرًا أَيْضًا وَلَيْتَنِي كُنْتُ شَيْئًا مِنْ أَحْكَامِ الْإِسْلَامِ وَوَجَّهْتُكَ لَمْ يَغْضَبْهُ
 كَمَا بَرَكْتُ بِنِي أَنْبَاءَ بِرَأْسِهِمْ سَلَامٌ مِنْهُمْ وَبِحَبْلِي خَلْفِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي
 أَمِيرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَدَّ بِنِ الْبَلَدِ وَبِحَبْلِي خَلْفِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي عَادِي
 عَلَيْهِ وَاللَّهِ وَكَفَرْتَ ظَاهِرًا أَيْضًا وَلَيْتَنِي كُنْتُ شَيْئًا مِنْ أَحْكَامِ الْإِسْلَامِ وَوَجَّهْتُكَ لَمْ يَغْضَبْهُ

بجزوف و ناسا و غایت حدیث لفظ مریدین صحیح بر وجه است و این نص است در اینکه این حدیث ثلث حدیث
 اخری از حدیث اصحابه کلمه جمع است الا ثلثة جمل اول روت وارد گردیده و بنده بر محمد بن و
 بی تعدا و محض کتبت فی ذیل و شیاعت عربی از این هر دو قصیده بر تبعه بدی اولی واضح میگردد و کتب
 و در میان باقر مجلسی که سابقا از شیخ القلوب انفا از حجاب بقول شده و چندین احتجاج و در بعضی معاصرین میگوید
 خلفا در جمیع احکام خود و ذیل کما گرفته اند بدی بطلان است بلکه در هیچ حدیثی از ایشان بعضی از کبرایان
 تشیع که بعضی از آنها بنامه مضاعف در برین و بعضی بحیث خفایان کثرت بجای و طبع زخارف کمین
 بموجب حدیث جعفری در دو باب است با تفصل مراد و حقیقت آنجناک بطلان خلفا غاصبین و متغلبین بر سید
 صدوق صاحب حسنه شدند و در کلام صدوق التیام ایله عدم لعیب گو ساله پستی و دراز و تسی محبوب
 گردیدند و بیافقت علوی سرتراشیدند کما فی البحار و غیره من کتب الرجال سببی تفصیل از اشار
 الکبیر المتعالی وارد است بجا به ابو بکر و عمر و ثمان و بن یقوم مقام مهم و چه حساب اند و این مراتب فیض
 که تشریف امحوض روایت سلیم رقیس ملایمانند و بر این لایات از اخبار را که حاصل بود و فال نظر الی
 مَا أَتَتْ بَعِثَ الْأَنْصَارِ بِرَسُولٍ جَدِيدٍ وَكَانَ عَسَافٌ غَيْرَ زَاهِلٍ أَوْ قُلُوبُهُمْ أَضْغَالٌ
 بَلْ نَاقِدُوا قَوْلَهُ الدَّلَالُ فَأَقُولُ مَا أَدْعَاؤُا رَتَدَاءُ الْحُفَاةُ وَمَنْ يَمِيلُ كَيْفَ يَمِيلُ نَظَرُ الْأَعْيُنِ
 الْحَدِيثُ وَالطَّبَاقَةُ عَلَيْهِمْ قَفَرٌ يَكْلَاهُ مَرِيَّةٌ جَرَّ حَبَابُهَا لَهَا طَائِرُ الْجَاوِثِ وَقِيْدُكِ دُرَانُ سُرُوتِ
 ازین را در بعضی آبی است و روایات نامیده که در باره خلفای ثلثه بصورت خیالی علمای شیعه
 و حتی سمانی و احادیث رسول بانی می توان گفت نیز ازین مدعا مستنکف است و مطلوب فقیر
 و پیچیدگی در برابرین شیار قائم است بر آنکه کی از سبب بازگشت می رود دلیل اول فقط یحیی بن قیوم من
 اصحابی است که در حدیث کتاب سلیم رقیس ملایمان واقع شد آن بابی نام دارد و ازینکه اصحاب رو
 مراد باشند به از و حال خالی نیست از اصحاب عجب نام که بار و صاحب نبی و نبوی میگویند بر لو باشد
 با عرف خاص یعنی شریع و بدیهی است که معنی اول از طلاق بن لفظ بر اهل روت و رت نیست چه

از اهل خلافت و شقاق و ارباب عداوت و تفاق بودند و بصیرت قلب شرف حضور نبوت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم نمی یافتند و انواع مکر و حیل و قسام حمل و طعن می قتل جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم می ساختند که در هر روز بر روی او یا منقش یا با نیکو طعام می کردند و نام بکار می زدند و در غرزه تنوک با شخصی وقت معاود راه کمال حداد و عناد می کردند و بزبان صدق تر جان می زدند و جان می ریختند پس آنجا التماس صحبت می نمودند بلکه وینوی نیز می نمودند و در مقام بعضی از روایات مشارالیه تصریح می کنند و از ترجمه بجا تو هم کما بره را دفع می نمود و تفسیر عیاش روایت شده از عبد الصمد بن بشیر از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود میدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پیش از موت مسموم شد تحقیق که آن وزن یعنی عاشره و خضه هر خوراندید ندید با حضرت پس ما گفتیم که آن وزن پدران آنجا یعنی ابوبکر و عمر بدترین خلق خدا هستند انهمی و برین روایت شریف مکه تفسیر کرده و تفسیر خود از همان امام عالی مقام روایت حسن می بیند و شهادت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سلب نقل کرده و در باب مکر دان تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد کشتن آنجناب وقت معاود از سفر مذکور روایات عجیبه را بنان شیخ طبری صدوق شیخ صدوق دارند که در فقه طحطاوی تحریر آن فاضلی کند از آنجا که شیخ اول است که چنین قول قبول صلی الله علیه و سلم از غرزه تنوک مراجعت نمود و را نشان راه دوازده نفر از منافقان در محضر نجیب شمسند که آنحضرت را لاک کنند پس جبریل نازل شد و خطب نشان حضرت را نمود که آنحضرت که نفرسد کسی که برومی تیران ایشان نهند و برگردانند و در آن شب را یا شتر آنحضرت را بکشید و خدیفه از عقب آمد پس حضرت خدیفه را گفت که بزک رویشان نهاد که بر عقبه سیاده اند چون خدیفه آنها را دور کرد و بخدمت حضرت آمد حضرت پرسید ناشی ایشان را گفت نه یا رسول الله حضرت فرمود که فلانی فلانی فلان بودند و او را و قتل می شنیدند الی آخر الروایه المصنوعه بطولها و از آنجا که شیخ ثانی است که شیخ المشایخ لقب او نیست و معتبر از خدیجه بن الیمان که آنها ما قد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و او را دگر گایک از جناب تنوک مراجعت می نمود چهارده نفر بودند ابوبکر و عمر و عوفیه و البسفیان بدو و طلحه و عبد بن قاص و ابوعبیده بن جراح و ابوالاعور خیر بن شیبه سالم مولای ابو خدیفه و خالد بن لید

و محمد بن عاصم ابو موسی اشعر و محمد بن الحسن بن عوف و ابی تفسیر امام حسن مجتبی علیه السلام و در این کتاب
 مقبره امامیه که در اینجا صاحب کتاب ذکر کرده و در بعضی از کتب مثل حیات القلوب ترجمه آن و بر اخیر و محراب
 تهاشها و غیر اینها مشتمل اند گویست که در عهد مذکور آن تواند برآمد چشمهای ناظرین از مطالعه
 بر آب بلکه قلوب ساجدین را که آن خوش است با بجز اصول موضوعه امامیه ایشان را بمعنی اول صحاب
 نمی توان گفت و علی بن القیاس از اجلی بدیهیات است که معنی ثانی هم بر مردان زینهار صادق نمی آید
 چه در نصیحت موت علی امام شریعت است و در اینجا حضرت اهل انصام اخبار امامت علی الکفر حقیقی میکنند
 و بختن خود را به سبب تداوم و معلوات مرتضوی واجب میداند و محله فی النار عطا میکند و اینجاست
 و شریف معنی علم الکمال طائفه نیز با عارف مجلی در حق البقین همین جاوه می نماید و هیچ کفر دارند او شریع
 خلفای عیاد اباسد نماید و آنانکه فی الجمله عایقی در حق این بزرگان می کشند آخر ساقض و نهافت تقوی
 شان بدین و او می کشد چنانچه بر ناظر حق این رساله مخفی نیست و چون منقول شرعی نیست که محبت
 معنی مناسبت لغوی قرار دهند بلکه التبه ماخذ شرک کتاب سنت و احب است پس منقول شرعی حقیقت
 شرع است و بی صرف صراف خلاف آن مراد نباشد آن گرفته در نصیحت معنی ثانی املی بالمراد خواهد
 بود و عدم صدقه علیه المرتبة من الذین سخر قول بیت سید المرسلین و سخر قول انما
 القرآن للبین و بکالوا شعائر الذین و سکر کوا مسلمک ایلیسک للبعین غیر مناف علیه
 اهل الحق و البقین کما بینه و هرگاه در معنی اصحاب اهل و متابع نمی آید اما محاله جامع از اصحاب همین
 بالا حد مراد خواهند بود که بر سنده امامیه سابق و محامد آنها علی و س الناس جاری می شود و ش حضرت
 صدیق امامیه یعنی ابوذر و برادر بزرگ ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و حدیفه و ابن مسعود و غیره
 و المشاهدین عامر بن ابی له و سعد بن عباد و حضرت عباس عا شرف الناس و فرزندان ایشان آن
 کسان که باقر مجلی ایشان را اندیشیده اند دلیل دوم آنکه تصور از لفظ یارب صحابی مراد و من بدست
 بشیر و نذر شفاعت در کما محبوبین آن را در گریست کما اعتد فیهم علی انهم سیم الملوک

التَّحَرُّمِ وَابْنِ جَرِيرٍ وَابْنِ أَبِي بَرَكَةَ وَابْنِ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنِ أَبِي حَتْمٍ وَابْنِ أَبِي عَرَبَةَ وَابْنِ أَبِي حَتْمٍ وَابْنِ أَبِي حَتْمٍ وَابْنِ أَبِي حَتْمٍ
 که برای نامین ظاهرین که باره وصف آنها بر اصول موضوعه اما میعلم آمد و باره دیگر حکم شدند صورت نیران
 خانه قنویض خواهد یا شفاعت بخارش فرماید و خواهند که این چنین قوم که اصل شریعت در دست آنها بود
 منقرضات شیعه خراب شد بدو رخ زود خدا را اندک انصاف باید کرد که اینها بر سبک شریف رضی و مجلسی و دیگران
 اما سبب محمل شفاعت بوده اند و چون کفر از کعبه برخیزد و کما ماند سلمان و طرفه آنکه در حکمت آن
 ارشاد شده که از نشان پیغمبر و مؤمنین بر بعد است که برای اهل کفر شفاعت برخیزند و بعد از توقف
 آنها از اصحاب و فرخ اند دست بد آن قسمت نبرد آویند اگر چه آنها قریب فریبند و تابشند و جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره شفاعت این مردم تفسیر فرموده و فرماید و امر الی الله و بالحق الشیطان و غیره
 کما یحیی النصاراء الله تعالی و حقوق فی القلوب خویش را فراموش نماید بار خدا یا مگر گویند که انجبات در شناختن
 آن قوم و عسی عظیم رود و لیکن این احتمال محض لیک و ابی ناستی از غفلت و خود را می است بلکه خاکستر شفاعت
 بر سر خود بخشن و بخوان اینها را بخشن است ندانی که قرآن مجید بیان طاعت است که اهل اعراف هر یکی را از مؤمنین و
 کافرین بجلالایان کفر از بیاض و سواد و جوه خوانند و شفاعت است که الله تعالی فیہ و علی الاعمال
 رَحَالُ تَرَفُورُکَ لَا کَسِبَ مَا هُمْ بِوَادُوا وَاصْحَابُ الْجَنَّةِ اَنْ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ لَمَّا دَخَلُوا
 وَهُمْ یَطْمَعُونَ بِحَالِ عَمَلِ بَعْلِی است که خوابید المرسلین اشتباه دهند و بر بقدر یک که حضرت زنده از قوت
 طاهر السبین باشد باز هم قوت دلیل بر جای خویش است کما لا یخفی و لهذا این هم در جمال خلافت
 حدیث سلیم بن قیس است که از کتابین را آمده چه بدالت صحیح از آن معلوم شد که این شفاعت بعد از حضرت
 ها اگر خواهد بود و کما و نیز مطلق این خیال خام حدیثی دیگر است که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر المؤمنین علیه
 السلام روایت کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه مست و تهیاج و نصا شریعه و احکام
 نموده و ثواب علی بنده آنکه خود تعالی قرآن مجید فرموده کُلُّ لَدُنْکَ کُلُّ قَوْمٍ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ
 وَ الْمُشْرِکِیْنَ قُلْ اِنَّهُمْ خَالِدِیْنَ فِيْهَا اَوْ لَمَّا کُنْهُمْ مُثْلَ اَلْیَوْمِ کَیْفَ یَا رَءُوْلَهُ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ

امام صادق عليه السلام ان حضرت امير المؤمنين كه در روز قيامت من با حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
 خواهم بود بديگر كه ما دو ستمگر از حضور خود دشمنان خود را در دوزخ كنار يكديگر دهست كه آيت كريمه عظيمي نازل
 شده بود كه يا محمد يا علي ايضا از حق تمام كل هار عبيد و از اين آيت عظيمي كه در كامل الزواجر از امامان
 عليه السلام مروى است قال لما استسقى بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم و لما فعل الكرام الله مخبرك في ذلك ينظر
 كيف صبرك قال سكره في ذلك و لا توفى على الصبر الا بك فما من قبل او لم ينجح ولا ناره
 على نفسك و على اهلك اهل الحجة قال قلت يا رب غضبت و سلمت و منك التوفيق الصبر
 و اما الثانية فالشكر يا رب الحزن المشددا و بذلك محبتك في و محاربة اهل الكفر و الاك
 و نفسا في الصبر و لما يصيبك منهم من لادى في من اهل النفاق و لا لم في الحرب و الجراح
 قال يا رب قلت و غضبت و سلمت و منك التوفيق و الصبر و الثالثة فما لي اهل
 بيتك من بعد عن الفتل ما اخوك فيك من امتك الشتم و التصديق و التوبيخ و
 الحزن و الجحد و الظلم و اخر ذلك الفتل فقال يا رب سلكت و قلت و منك التوفيق و اما ابتداء
 فظلم و تحرم و يوحد حقها غضبا الذي جعله لها و اضرب و هي حامل و يدخل على
 حريمها و منكر لها بغير اذن و تمسكها هو و دل ثم لا يجد ما نعا و يطرح ما في بطنها من
 الصبر في موت من ذلك الصبر قلت يا الله و انا اليك راجعون الى ان قال اما انبئني
 فان اوقعت عند عشي فقال لها ان الله قد حكمك فخلقك من ظلم و ظلم ولدك فاحمل
 فيه بما احببت فان اجر حكونك فيهم فسيها لعض فاذ اوقفت من ظلمها فمرك الى
 النار فيقول الظالم و احسنا على ما قرط في جنب الله و يتفق للكرة و يبيض الظالم على يدك يا ليتني
 اتخذت مع الرسول سبيلا يا ويلتي ليتني لم اتخذ فلانا خليلا و از اين آيت مانند آياتي صفا
 بود و اشكار شد كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وسلم راجون شب معراج قرب الهي زايد الوصف است او بعد از
 وقت از غضب خلافت و محرومى جناب لايت و ظلم و جور و حق ان حق امامت و كشته شدن

و راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و قورق شدن فک و ما تعلی بنید و ضربات تازیانه و قسط شدن حسن
 و موت آنجناب بخت این سانحه همداران مانده تفصیل تمام خبر داده و فحوائی خاتمه اخیرت طول الفیل
 آنست که جناب قدس احدیت همداران شب علام فرمود که در روز قیامت خاتون خبت را نزد یک
 عرش عظیم بحال غرت و تعظیم جادیم و در حق ظالمین و غاصبین حقوق و احکام سازم و اختیار کلی بدست
 او سپارم پس بجز و حصول اختیار حکم فرماید که اینهارا ازودت بدوزخ اندازد و باصحاب عیترتی
 سازید آن وقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت افسوس بر زبان بزنند و دوستی باکم کنند و دوست بدین
 الحاح زنند و ابوبکر صدیق بطریق روایت اجله مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر خلیل
 نگذاشته و معیت و رفاقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را اختیار کرده می طلبیدم و کیا شریفی می نصیب
 و ملا مجلسی حضرت مولف اصحاب النماست که شفاعت خلفا مثله و انصاف و عواشان بلفظیات
 اصحابی صحاب قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد از آن بر تقدیر بعدیت هیچ مناقضت و مخالفت
 جناب فضل الانبیا با فاطمه زهراست بلکه حکم خدای تعالی زیر که او تغلبین و ظالمین ایسوی محرم می کنند
 و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن جناب نجات می بخشد و بر تقدیر اول چون معلوم بود که حق تعالی در
 باره خلفا فاطمه زهرا و علم از خویش حکم ساخته و معامله غاصبین خلاف را بطور او گذاشته و او را محال
 بر طبق اخبار الهی که قطعاً و یقیناً حصر و غاشاک دروغ را در آن بدخالی نیست حکم بدخول ایشان بعد دوزخ
 خواهد فرمود پس مناقضت و مخالفت زیاده تر لازم آمد مگر قابل شوند که جناب شفیع المذنبین که در هیچ
 مقامی سهولت نموده از انبیا و مراد نموده بوده لیکن در قیامت که حجاب ده هیولان کثیف از میان برخیزد و
 اشعه دافعه که از دوزخ بیرون می آید هر یکی را از زمین می آید طاهرین خصوصاً انبیا و مرسلین باشد
 البسیں بحال نورانیت صیابرا نگیزد و علم هر یکی را بر کمال عروج رساند و شیای مضحیه مثل لامکه در آید
 مانند محسوسات دیگر گردانند و علوم اخبار از زمین شریف حتمه للعالمین فناء باشد و این بعضی از احوال
 هیچ و و از الهی توان کرد و بار خدا با مگر حکایت برل قیامت را از غایت اضطراب و اختلال

در بیان آن زند تقصیری و ربانی خویش را از آفات مصائب این بجای حکم العزق تیشبت بکل شیش منحصراً
 در صورت پندارند لیکن کثرین جلایق لشکر اند نعمت حفظ قرآن مجید بآب حیات لطیف جاودانی دارد
 حضرت امامیه گویند آن از دل نباشد تلاوت خواهم نمود که آن الذی تسبقت له من هذا الکتاب
 اولئك عنها مبعدون لا يسمعون تحسینها و هم فیما اشتبهت أنفسهم خالون
 لا یخففهم الفزع الاکبر و تتلقاهم الملائکه هذابا مملکة الذی کتمت و وعدون
 خصوصاً حضرت مهبط وحی رب العالمین سجاد و وقتیکه بر حوض کوثر باشند دست خود را از شربش
 سیراف نمایند از بول و پیشا و خوف از لکه عت در این ان چه نام توان برد نمود باسد من الامام السجاده
 و الهفوت الکاسه و النشار السدکار و آیات بکر و ذیل لیل چهارم رب قم خواهد پذیرفت و لیل
 سوم تصغیر اصحاب است که در آن عهد سلیم که نزد فقیر است موجود کما اثرت الیهما بقا و طایه عبارت
 فاضل جالسی رسوایم نیز مشعر تصغیر است علاوه بر آن بعضی از متاخرین کما افادات نشان از مسلمان
 طرفین نیز عم اکابر امامیه میباشد روایت نموده کما لا یخفی علی المتصفین بایش باعتراف حضرت سید
 انکه چون مقام تمام شفاعت و دعای که جناب شفیع عشر تصدیر کلمه که احب سهار کیست با جنات
 بیای می شکم جناب نیز شفاعت آنها خواهند کرد پس انجا تقیل عدد چه ضرورت دارد مگر جنش این بود
 که اینها چند کلل اصحاب اند اگر بکثرت می بودند کمتر از اینها بر تودشوار می بود یا من بنحو است چون
 قلیل اند بامرو التبه عاقلی یا بنی ضا نخواهد داد علاوه مخاطب عالم الغیوب باشد هده است اشاره
 بقیل و تکثیر عدد حدیث نیست مگر اینکه مثل لفظ یا بنی یعنی تصغیر مراد باشد جناب سالما استغفار
 و استغفار بکلمه تصغیر ذکر کردند پس گوئیم که تخمین از اینها نیز حضرت امامیه بود و عطف و مشفق بود حالیا
 نه شش که قبل ازین کرافت از حکم بوجوب قبل ایشان منصف بودن اینها بر دست هر محل حکام در دنیا
 و آخر جمیعاً او فی القیمه فقط که بیه تواند کرد و این صحیح محاوره با جناب است واقع شده که عله دین انار را
 خود نمند که در شبت غیر شربت همراه خود ببرد و از آب حوض کوثر که برای اینها حرام است سیراب کنند

و تجویز کردند که ملائکه عذاب بر سولین عقاب برده ناموس آن نهاد و رعصات قیامت زنده و هرگاه چنانچه پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم قبرش بخین بجوار فاضل الانوار خویش مستعد باشند تا عذاب الهی ایشان قهر و ملاحظه
 فرماید چنانچه حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاده فرموده پس عجب که وقت فتن اینها بدو رج که نفوذ
 بالمدین لک منتهای آن روی شریف بود و شفا سست شدند آن ملا الشی عجب ایضا هر که اصول امام سید را
 نیک دیده بود و محتجبی ماند که از جناب شفیع العالین صلی الله علیه و سلم این منمونی را حادثی مایه تواتر
 و استفاضة رسیده که هر که با این ملت من مخالفت عناد خواهد کرد و غضب الهی حقوق خواهد بود و اندک ظلم
 جور در باره ایشان خواهد شد و است من از وزیر ارم او سخن عذاب الهی است روز قیامت مخصوص
 متوجه خواهم شد و هرگز شفاعت و نخواهم پرداخت در بنیقام بر یکدیگر حرف از ان حادثی تصریح نکنم
 باید دانست ملا سلطان حسین کتاب عیقات الاخره که در بیاض اش جمع احادیث قطعی العباد
 از ائمه علیهم السلام قمر کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند قال علیه السلام لا
 قُتِلَ الْمَقَامُ الْحَقُّ شَفَعْتُ لَكَ كَبَائِرُ مِنْ أُمَّتِي فَنُشِفَعْنِي اللَّهُ فَيَرْحَمَهُ اللَّهُ
 لَا شَفَعْتُ فِيمَنْ أَدَّى حُرْمَتِي إِلَّا تَرْتِي بِالْفِطْرَةِ بِلَا حِدِّثٍ عَوْضٍ شَانِ خَلْفَانِي ثَلَاثَةَ بَرَابَرٍ وَرَدَّ
 پوشد کند ای صده و العواقیر لازم بدینا که بتکلیف در زندانبانان اصفویه تقریر کرده اند و این احادیث
 موثق و مضمی گردد پس این کلام چه خواهد اعتبار فرماید و عجب تر از همه آنکه حضرت ملا باقر صاحب بدکورت
 و عیبات زنده کرد و در دنیا و جبهه انند و محل شفاعت را خرت گمان نبرد و جناب پیغمبر شرف البریه
 زعم امامیه بقدر هم علم نداشته باشد دلیل چهارم لفظ لا اندر است یعنی جناب خلاق عالم روایت ملا
 مجلسی علیه ما توبت علیه من تسخیر سلیم و حیات القلوب بر و شفقت خواهد فرمود که ای نبی تعزانی که اینها چه بگویند
 بر و کمالی آفرید و این کلام نفی علم و روایت جناب باره احد این صفا نصرت و کذب حق تعالی در ذلک
 علو اکبر الاحد از تکلیف بکلمه اسلام تجویز کرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت با بر احدی از اهل
 نبود و این امر خلا ضروری نیست زیرا که علم جناب افضل از ان تفصیل هر چه تمام تر جزئیات

و اسلام خویش را بپوشید که در خدمت حضرت امامیه با خطه آن چه شب بستم که در حق ایشان را امید داشتند
 جز قاضی روز جزا نیست که بداد اهل حق رسد و معرفی به سید بن سید المرسلین که برای اصلاح دنیا و آخرت
 عوام با محبت این بیت پوشیده اند و درین پرده با سببصال شریعت پوشیده اند و در حد خود و شلند و از
 این جا و بٹ را بیا و افرا سازند حدیث دوم از جناب بانماست و در خطاب از غفاری که آیت کریمه و
 اِذَا خَذْنَا مِيثَاقَهُمْ لَنَفْسِكُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ لَنَفْسِكُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ لَنَفْسِكُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ لَنَفْسِكُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
 وَاَنْتُمْ شَاهِدُونَ لَكُمْ هُوَ الَّذِي تَقْتُلُونَ اَنْفُسَكُمْ وَتُحَرِّجُونَ قِصَابًا مِنْكُمْ دِيَارَهُمْ تَظَاهَرُونَ
 عَلَيْهِمْ يَكْفُرُونَ وَالْعَدُوَّانِ دَرَقِ عُمَانِ مَعْنَى رُوِيافته وای ابوذر عثمان ترا از منزه خراج خواند
 و بدین نام یسوی زید که بعضی قری نزدست خواهد فرستاد و عبارت انجیدیت و تابعین که لک علی
 بسیار دارد از نخبه قهر حاجت شخص نمودم اینهمه اخبار غیبی است که ابوذر را پیش از مرگ و مو خبر دادند و
 بجهان افش شد حدیث سوم آنکه آیت کریمه و مِنَ النَّاسِ مَنْ يُّجْعَلُ لَكَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 وَيُشْرِكُ بِاللَّهِ عَلَى مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَهُوَ الَّذِي يَخْصِمُكَ وَاِذَا قُلِيَ سَعَى فِي لَكَ رَضٍ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ
 الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يَجِبُ الْفُسَادُ و در حق خلیفه ثانی رضی الله عنه وارد شده حدیث
 چهارم آنکه مراد از طاعت در کرمیه و مَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ يُعَذِّبْهُنَّ بِمَا كُفِّرْنَ وَهُنَّ
 دَعْوَةٌ وَتَقِي الْقَطَاعُ ان تصومیت ثلاث حضرت امیر المؤمنین است و پس علی بداد را بامیدان یعنی
 اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يَجْزِيهِمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ عَلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ هُمُ
 الظُّلُمَاتِ يَجْزِيهِمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
 و اینهم از افادات جامع این تفسیر است که بایمده بدی منسوب کند و معاذ الله بر ایشان نسبت کند
 که بعد لفظ خالدون باشد و رب العالمین نیز ضمیمه آیت مذکور بود جامعین آیات قرآنی همچون
 این جلید از کرسی بزرگوارند حدیث ششم آنکه قول الله تعالی اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ يَوْمَ الْاُتْرَاقِ
 الْفُسْهُمُ كَلَّ اللَّهُ يَوْمَ الْاُتْرَاقِ و در شان همین خلفائی شده است که خود را بجهان تبلیغ نمودند و

که از جمله آنها خلفا باشند عبادا باشد و لفظ حدیث مغری این است الفلقی و جمیع
 اهل النار و بنید قهر ه سال الله ان یاذن له ان ینفسه اذن له فتنفسه و آخر و حتم
 قال و فذلک البحر صندوق من نار یتعوض منه اهل ذلک البحر من حر ذلک الصندوق
 و هو النایت و فی ذلک النایت سبعة من اکابر و سبعة من الاخرین فاما السبعة من
 اکابرین فابن آدم و ابراهیم و نوح و ادریس و ارمیا و یونس و عیسی و اما السبعة من
 الاخرین فالحولاء و الذی یقولون انهم من الاخرین و اما السبعة من الاخرین فاول
 و الثانی و الثالث و الرابع و صاحب الخراج و ابن عیسی و حاتم و ابو حنیفه و
 در قول و اما او کلمات فی بحر الحی بعینه موج من فوقه موج من فوقه سحابة
 بعضها فوق بعضها اذا اخرج بیده لم یراها و من لم یجعل الله له نورا لم یکن له نور
 خلیفه اول نانی مستند و مقصود از فی بحر الحی بعینه موج خلیفه ثالث است و فوقه موج بطریق
 است و انظرا ان بعضها فوق بعض معادیه متن نبی امیه او گرفته اند اذا اخرج بیده و شان طلحه و عتبه
 الی اخر الروایة یعنی نماند که چون صدیق این حدیث را شنید و با تمام حقان جعفر صادق علیه السلام را و از
 بعضی جناب امیر و از ما فوقها یعنی عکبوت و با جناب امیر و نذر بر باشند حالیا از حضرت امامیه تشبیه طلفا
 را شنید و چون که اصحاب کبار هر چه زهوات و خرافات سر زد عین عبات است محل سکون سکایت لیکن از
 بعضی و عکبوت و ذباب غراب بجز موج و خرافاتی است طایفه مشهور و خواجه حافظ شیرازی اگر درین مقامین
 طور انشا و گفت بسیار است نماند تشبیه فرقی است از بعضی که طلمات جا است و اما آنکه بعضی
 اکبر است و فاعترفا با اولی الالباب قولوا ان هذا الشیء عجاب این تشبیهات اصل نه تشبیه به غیر
 که گویند هر دو جناب مثل کس و زاغ از هم جدا گشته نبوده و این مشاکلت باعث اشتباه جبریل و امیر
 موسی که میکنند و اما این روایات امیه قوم که شیخ کلینی و مانند او باشند رجوع به حدیثی که بر زبان امامیه
 و ائمه کثر از او صحت و خارج نباشد می کشد و آنچه بعضی از اکابر و مجتهدین تضعیف این تشبیهات است و

حکم را بر خیر کرده نبوی قانون مخالف حکمت و خدا از قبیل عزت است بدست از گناه شایسته از انچه سودا و
 ظلمانیه زیرا که از ان لازم می آید که جامع تفسیر حضرت معصومین است و کلینی علی بن ابراهیم قمی از تفسیر این
 آیه و تفسیر الفاظ و معنی این زیگان باشد و خبریست بعین تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام که در تفسیر این آیه
 دلالت دارد که معرفت من قبل منعی نیست حیث روی فیما بینهم قبل الباقی علیه السلام ان بعض من
 صول الله علیه و آله و سلم ان ما فوقها وهو الذی با محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فقال له باقر علیه السلام سمع هو لا شیء لم یضعف علی وجهه انما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم فاعلم ان ذات قوم و علی علیه السلام اذا سمع قال لا یقول ما شاء الله و شاء محمد
 سمع الله یقول ما شاء الله و شاء الله و شاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شاء محمد علیه و آله و سلم
 یا الله عز و جل و لم یقل ما شاء الله و شاء محمد ما شاء الله ثم شاء علی بن ابراهیم علیه السلام
 الیوم و شاء و لا تخاف و لا تدان و ما محمد رسول الله فی الله و فی قدرته الا کذا بآیه تطیر فی هذا
 الما لا یطو او یضعف ما علی فی الله و فی قدرته الا کما یضعف فی جملة هذه الاما لا یضعف مع ان فضل الله
 علی محمد و علی الفضل الذی لا یفیر به فضل الله علی جمیع خلقه من اول الدهر الی اخره هذا ما قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ذکر الدبارک البعوضه فی هذا المكان فلا یدخل فی قوله
 ان الله لا یستقیم ان یضرب مثلاً ما یضعف بلفظ از حدیث صحیح معلوم شد که غارتگران صول
 روایات بر خیر را بر هم کرده و فرات خود را با سامی نه که آن طبع برین نسبت کرده اند و تطبیق با طبع
 صدق من است که این حدیث است و هو فی الاخره الخی و اصل مسیلا که برین معنی خود قرار داده و
 اهل حق از ایشان با برده شده اند با خصوص بن بیج مدان همین است و از بخاست که در شان اقراریه
 الفاظی ضافه می کند دلالت بر این دارد که اینهمه از فقرات و تلبیسات اکابر قوم است و ارباب تفسیر این است
 نبوی قطعاً و یقیناً با کینه است بر خیریت از روی دون گفتگو حاصل است و احمد علیه و آله و سلم و ذلک بحکم
 احادیث و ما زوده گانه که در قالب جمع و تفسیر در آید از تفسیر اهل بیت است که بر حر از ان کتاب

اتفاق شد و اگر بغور و اسعان ملاحظه رود گویا بطور قاعده کلیه خواجی یافت که رئیس المشعلین در این
 کلیه در هر مقام که لفظ کفر و شرک ارتداد در آیات و آئیه استعمال یافته خلافاً لایل الحق و صبر و تقید
 شیخ شایع الکلیه الا عورتها ما جهای خلق را شدند که بنیاد کفر و ارتداد و دشمنان مردم
 بروایات مقتضیات از جانب معصومین که ساخته و این حدیث که زبان قلم رفت و در این اوراق مندرج
 اگرچه اکثرش زعم او از ابد الابدیت مروی باشد لیکن چون علم ایشان نظر بصریحات قوم از جناب خاتم النبیین
 ما خود است و وراثه باین بزرگان رسیده پس اعتقاد شیعه علم تفصیل بنجیر صلی الله علیه و آله و سلم درباره
 محدثات و مبتدعات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذاً بالله ثابت خواهد بود و الا لازم آید که ابوبکر
 و مثالش که با نقاب ابالیست و مشاطین طبع بودند و در تفسیر آیات قرآنی از جناب رسول ربنا شریف امام
 پیشوای سبیل + امیر خدای مصلحت جبرئیل + زیاد تر علم داشته باشند و این حدیثی اقصای ادواتی منصفین
 بحسب ظاهر مسلم الثبوت اگرچه حضرت قدوة البشرین المنذرین روایات امام الایه ایشان شریف با
 و عنکبوت است پس اگر خلفای اهل سنت را از حدیث الحوض مراد گیرند با وجود این علوم تفصیل چگونه قول خدا
 عز و جل لا تدری ما احد ثوابه کما یطابق حطی از واقعیت حاصل خواهد کرد و این اجابیه است اکنون
 عنان شب زخامه ادریدن استغفار بقیه روایات مطابق حد و موعود منقطع میسازم و در وادی کار
 احادیث متنازع حدیث سیر و حکم روایت ابن عباس است بسبب طویل عبارت موضع حاجت از ان نقل میکنم
 فَقَوْلُ عِنْدَ ذَلِكَ بَارِئٌ قَدْ سَمِعْتُ الْحَكِيمَ وَسَرَّيْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيَا فَإِنْ أَحَقَّنِي بَأَنِّي فَيَكْفِيهَا اللَّهُ عَنِّي
 وَجَلَّ بِي فَتَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يَكْفِيهِ مِنْ أَهْلِ بَنِي نَفْعٍ عَلَى مُحَمَّدٍ فَتَكُونُ بِي مَعْقُومَةً مَقْصُومَةً
 فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَرَمِينَ ظَلَمُوا عَاقِبَ مَرْغَبِي وَذَلَّلُوا ذَلَّيْهَا فَقُولِ الْمَلَكُ
 عِنْدَ ذَلِكَ كَمَا مِثْلُ رِيحٍ حَرَارَةٍ وَطَلَانَةٍ وَاعْتَدِ كَيْفَ جَنَابِ نَجْمٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمَ ذَرِيَّتُهُ
 طاهره خود را جمع فرمود و فضائل ایشان را شاد نمود و آنچه بر آنها دست اعدایا عتاب نگذاشته بودی را
 از ان خبر داد و درباره جناب سیده الفاروقین امور را بر تخرید که چون اقبال الامام نبایت مقصود رسیده

و باید نامی قوم بر تهاوه اهل بیت اجماع علیه السلام من رب العباد باشتها اجماع فاطمه زهرا علیها
 کبریا عرض کند که خداوند اکنون این پیغمبر خود طاق کن پس این از تمامی اهل بیت در کمال خزن غم و فیکر
 او را غصه کرده باشد و او از اشتیاق شهادت رسیده نزد من حاضر شود پس منی عابد کنم که خدا یاد و کلان رحمت
 قوی که در حق باره جگر من ظلم جوید و او هستند و حقوق و تلفات منند پس ملائکه میرانند و آثار اجابت هر
 هرگاه جناب سید الشهدا از نیمه امرو طلوع باشد و در حق ظالمین غاصبین حق اهل بیت تبرأ و لعن فرماید
 و دوری ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این ظلم مجمل سبیل شود و انجناب با اینهمه که درت غبار
 و عدوت و بعضی با شفاعت ایشان که رحمت محکم بر بند و دنیا و شفقت و عطوفت که در باره
 فاطمی مرتضی و شست ز دست مبارک خود بر بند و این و سببها لانه در می رساد نماید حد چهاردهم
 نیز روایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که شیخ امام عظیم طوسی را مالی خوشتر از شیخ اشباح اخراج کرده قال
 لما حضرت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اوفاة بكي حتى نلت دموعه فحيته فقتل
 يا رسول الله ما يبكيك فقال بكي لذيتي وما يصنعهم شرار امتي من بعدك كاتي
 يعاطمه بنيتي قد ظلمت بعدي وهي تتادى يا ابتاه يا ابتاه فلا يعينها احد من امتي
 فسمعت ذلك فاطمة عليها السلام فبكت فقال لها رسول الله صلى الله عليه واله
 تبكين يا بنتي فقال لست ابرك ما يصنع بعدك ولكنك ابكي بفرارك يا رسول الله
 فقال لها انبشها يا بنت محمد بن عبد الله الحاق فالتك اول من يلحن في من اهل بيتي ابن و
 شل تر اول و محله فتران جارست و با و از بلند میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از طرد و جوار
 و الام جناب بنده علیها التحية و التنا و محذات محدثین تفصیل تمام و انت و حتی که الفاظ نوحه مبارک
 حکایت فرمود حدیث پانزدهم روایت کتاب الی است ابولیلی موضوع حادث و ان است
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي بن ابي طالب الضغائن التي لك في صدورهم
 يظهرها الا بعد موتي اولئك يلعنهم الله و يلعنهم الذين آمنوا ثم بكى النبي

صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم فَجَاءَکَ یَا رَسُولَ اللہِ قَالَ خَبَرَنِی خَبْرًا لَمْ یُکَلِّمَ اللہُ
 اَنْہُمْ یُظَلِّمُوْنَ وَیَمْنَعُوْنَ حَقَّہُ وَیَقَاتِلُوْنَ وَیَقْتُلُوْنَ وَکَذَبَ وَیُظَلِّمُوْنَکُمْ بَعْدَ مَا جِئْتُمُوْا
 وَاَلَسَ بِرَیْکُمْ دَاعِفًا وَجَبَابٌ یَغْمِیْرُ صُلَی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم فَمَصِبْنِی حَلَا وَکَاتِبِیْ اَبَاتِ لِمَیْ اَزْجَاوِیْتُ
 مَوْدِ اَوَّلَکَ یَلْعَنُہُ اللہُ یَلْعَنُہُمُ اللہُ اَعْنُوْنَ یَحْسَانُ بُوْدُنْدَ لَعْنِی سَتَحِی لَعْنَتَا کِدَ بَا سِنْدَ اَزْ عَذَابِ اَلْمَیْ نَحَا
 سِنَا سِدْ وَاَبِی رُبَّیْ وَبُوْحِی اَلْمَیْ وَتَ ظَلَمَ رَاہِلَ بَیْتِ دَا رَکُنْدَ حَدِیثِ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ
 اَبُو سَیْدِ رَسِیْتُ مَضْمُونِیْ اَلْمَا ظَرِیْمِیْنَ کَا رَا کُنْدَ کَفْتُ خَبْرًا دَاوَسَ لَیْسَ اَصْلَ اللہِ عَلَیْہِ وَسَلَّم یَحْضَرُ عَلَیْہِ
 طَالِبِیْ یَحْضَرُ فَوْتُ دَاوَسَ یَدِیْ وَخَشَا یَکُنْ اَزْ طَرَفِ اَمِیْتُ وَجُوْدِیْ بَیْدِیْ جَمْعِیْ عَلَیْہِ بِنِ اَبِطَالِیْ عَلَیْہِ سَلَامُ کَسِیْتُ
 وَکَفْتُ یَا رَسُوْلَ اللہِ اَلَسَ کُنْتَ اَزْ تَوْحِیْ مَنِ تَبُوْدُ حَقِّ فَرَاہِیْ غَوَیْشِیْ مَنِ یَا تُوْدُ حَقِّ مَصَاحِبِیْ کَ یَا تُوْدُ اَرَا کُمْ بَدَلِ کَا
 حَذَا مَیْ عَزْ وَاَصْلَی کَا کُنْیَ کَا مَرَا کَسُوْ خُوْدِیْ بَرُوْ قَضِیْ حَیْثُ یَا بَیْسَ رَسُوْلَ اللہِ عَلَیْہِ وَسَلَّم فَرَمُوْا کَا یَا رَسُوْلَ
 یَسْکُنْ کَا مَیْشِیْ رُوْدَا رُوْدُوْ کَا کُنْ اَزْ بَرَامِیْ تَغْیِیْرِ اَوَّلِیْ مَرَحْمَیْ کَا تَغْیِیْرُ شَرِّیْ مُمْکِنِ یَسْکُنْ اَخْرِیْ اَلْقَصْدَ اَزْ یَحْضَرُ
 کَا کُنْ اَنِ کَا رَشْدَ کَا دَاعِفًا رَسُوْلَ الْعِبَادِ اَنْجَا رُوْسُ خُلَفَا رَاہِلَ بَیْتِ کَا شَہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ
 وَحِیْ تَرُوْدِیْ لَطُوْرَ طَعْنِیْ دَا رَا کُنْ اَلِیْسَ مَیْشِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ
 حَاطِلُ بُوْدُ وَاَزْ طَالِیْ اَعْمَالِیْ بِنِ حَدِیثِیْ بَدِیْنِ اَلِیْ الشَّرِّیْ نِیْشِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ
 تَجْهِیْمِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ
 نَبِیْتُ تَغْیِیْرِ اَمْرِیْ خَاطِرِیْ اَزْ قَعْبَہِ اَمَانِیْ مَجَاوِلَ اَفْرِیْدَ کَا رَجَاہِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ شَاہِدِیْ
 قَالَ نَبِیْنَا اَنَا وَفَاطِمَہُ وَالحَسَنُ وَالحُسَیْنُ عِنْدَ رَسُوْلِ اللہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم اِذَا اَلْفَتْ
 اَلِیْنَا فَاکُنْیَ فَاکُنْیَ مَا یَسْکُنْکَ یَا رَسُوْلَ اللہِ فَقَالَ اَلِیْیَ مَیْ اَلْیَصْنَعُ بِکُمْ بَعْدَ مَضَلَّتْ
 وَمَا ذَا الْعَدَا رَسُوْلَ اللہِ قَالَ اَبُکُمْ مَنِ صَبَّحَکَ عَلَی لَقْرَانِ وَکَطَمَ فَاطِمَہُ خَدَّیْہَا وَ
 طَعَنَہُ الْحَسَنُ فِی الْتَحْوِیْدِ وَالسَّمُ الَّذِیْ یُسْقٰی وَقَتْلُ الْحُسَیْنِ اَوَّ دَاہِیْنَ وَاِیْتُ نَصْرَتِیْ وَرَیْکَ
 اَنِ جَنَابِیْ اَمِیْ اَنْظِلْ ظَلَمَ وَاَبِیْدَا کَا بَرُوْرِیْ نَبِیْہِیْ فَرِیْتُ اَتَقِفُ بُوْدُ وَاَبِیْ بَیْتِ خُوْدِیْ اَوَّ اَوَّ اَتَقِفُ

اندک برین امور واقف می نمود چنانچه مقتضای مصلحت است و بعد از جمع و تلقین این احوادث و آنچه
 بعد ازین می آید در معرض فقر خاک راهی که از تباب بدلی نمی انداخته و لا ینفی حدیث سجد ستم و
 امام اعظم طوسی کتاب الدلی با عترت شهبانث در مجالس المؤمنین است از قیس بن سعد قال سمعت
 علی بن ابی طالب علیه السلام یقول انا اول من یحیی بن یحیی لکدی الله عز وجل فی
 القیامه لخصی یعنی حضرت امیر المؤمنین بود که من اول زنده شدی تعالی جهت خصوصیت مخالف
 خود را بر زمین خواهم زده جان بعد خواب تصوی قسیم حبت و بار برداشتی آنها پیش قاضی روز قیامت
 مبارک بر زمین زده خواهد که کمال جد و جهد مخالفین خویش را بدو زده و رسید المرسلین با وصف نیمه علم
 تفصیل که در حقیقت علم تصوی در حجب آن مثل قطره از دریا و ذره از صحر است شفاعت آنها که در
 عطف و اقسام شفقت درباره شان مردار حدیث نور و سحر روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم
 که چون حضرت سول صلی الله علیه و سلم بلار اعلی رحلت نمود مردم کردند آنچه از بکر و عمر و ابو عبیده آمدند
 و مخاصمه کردند با انصار و حبش که علی بن ابی طالب گفت ای ائمه ای که او را
 قریش احق از خلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر از شما زیرا که
 خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را افضل داده است و حضرت سول صلی الله
 علیه و سلم فرمود که اما من از قریش اند سلمان گفت من نفتم بخداست امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن
 حضرت سول بود زیرا که آن حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله
 که اعانت میکنم را بر غسل تو گفت جبریل پس عرض کرد که حضرت یحیی است که بشوید جبریل میگردد اندام
 داد طاهر میگردد و چون از غسل و کمر و خنجر فارغ شد مرا طلبید با او ذره و مقداد و فاطمه حسن حسین علیهم السلام
 مادر عقیب او صفت بستیم و بپا و نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود جبریل شیم او را گرفت که آن نماز را ندیدیم
 حضرت را و صحابه را که ده نفر داخل میشدند و بر دو حضرت عیسی و علی علیه السلام اتهم الله
 و ملائکت یصلون علی السبی را تا آخر بخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه

همه مهاجران انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و می رفتند و نماز میخواندند و نماز بود که اول
 کرده شد و اگر ایشان را خبر پیش طرح میکردند که ما است نماز را ابو بکر بجزای آن گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین را
 با آنچه آن منافقان کردند و وقتیکه مشغول غسل بود و گفتم بحال ابو بکر بنیشتن است و مردم شایسته بودند که
 بیکت و ملاذمت کنند و با هر دو دست با او بیعت یکم حضرت فرمود یا مسلمانان که او را که با او بیعت کرد
 و وقتیکه منبر حضرت **صلی الله علیه و سلم** با رفت که بود گفتم نه و لیکن سقیفه اول کسی با او بیعت کرد بشیر بن
 سعد بود پس ابو عبیده و پس عمر پس سالم و ابی ذریفه پس ازین جنصل حضرت فرمود او را میگویم اول کسی می گویم که خبر
 با او بیعت کرد مسلمان گفتند ایام ما دیدم مردی را که تکیه بر عصا خود کرده بود و در میان دو خوشی علامت سجده
 و لبها متعبه مینمود چون ابو بکر بنیشتن اول او بالا رفت و اگر گفت و الحمد لله مردم ما را از این مکان
 دست را ایجاد و دست را دراز کرد و با او بیعت کرد و گفت این جز نیست مثل و زاردم پس منبر فرود آمد
 از سجد بیرون رفت حضرت فرمود یا مسلمانان که بود گفتم نه و لیکن سخن او مرا بد آمد و چنان می نمود که شامت یک
 بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان است **صلی الله علیه و سلم** خبر داد مرا رسول خدا **صلی الله علیه و سلم** که اهل مدینه سر کرده
 اصحاب بن حاضر شدند در روزی که حضرت رسول را بخلافت نصب کرد یا مر خدا خبر داد مردم را که من اولیام
 بالیشان از حاکمان ایشان امر کرد ایشان را که حاضران نمایان برسانند پس تابع آن بعین متمردان اصحاب
 او با او گفتند که این است مرحوم و معصوم اند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود را و ما
 خود را بعد از پیغمبر نیستند پس شیطان غلبه مخزن و گشت حضرت امیر فرمود که پس صلوات **صلی الله علیه و سلم**
 فرمود که چون من دنیا روم و ظلمه نبی ساعده یا ابو بکر بیعت خواهند کرد پس سجد خواهند آمد و آن کسی که بنیشتن
 بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصوت بیرم که متعبد می چنین خواهد گفت پس بیرون آمد رفت و شایان
 فراتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان را سجد خواهند گفت که ای سید بزرگاتوئی که آدم را از بهشت بدر کردی
 پس این در جواب خواهد گفت که که است آنکه بعد از پیغمبر خود که راه نداشتی گفتی که من ایشان را می دارم و هر
 چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق شما فرموده است **وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَیْهِمُ ابْنُ ابْنِ**

ظنه فالتعقبات لا يخرجها من المؤمنين بنبي تحقيق كرهت كرو بر شيان شيطان كان محمودا ببر
 كروند اورا كرو بر شيان بنبي ترجمه حديث سليم على لسان الباقى المجلسى كذا به حق اليقين والاثبات
 حديث بطول بيان ان حاجت بيان اود حديثهم وتفسير امام حسن عسكرى عليه السلام از حنا
 اميرت وبحث طول عبارتش بر طلب صورت انما نموده مى يد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يا اهل ان احباب صونى اتخذوا عيالا من بعده وخالفوا خليفته وسعوا خدامى بعد
 عيالا ويحالفونك وانت خليفته على هؤلاء الضاهور اولئك في اتخاذهم الجمل كذا
 فمن وافقك واطاعك فمضى عنا في الرفيق الا على ومن اتخذ بعدى الجمل مخالفاك ولم
 يتب فاولئك مع الذين اتخذوا الجمل زمار موسى عليه السلام وكلمة يتوبون في نار جهنم
 خلا ليدخل الدين وانما حديثهم ورد عاى سابق ولاخى نصرت يرا كمد لوش انست كيد باعق
 افضل البشر تبه از غاصير حلف اتخذين عمل سامرى كه لى توبه بجهان فقتل در قيا يكسان و منهم
 منطوق حديث مرقوم كذا اين هر قوم با صبار علم بنور و درخ مخد خواهند بود پس اينها عجب با و
 با حنا احديت و بدل علم بجهل و شان بغيران خصوصا خاتم المسلمين منزه از ان حد است و هم
 روايت ضا كشف الغم از جابر بن عبد الله انصار است قال دخلت فاطمة عليها السلام على
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في سكران الموت فانكبت عليه فبكت ففتح عينه ووافق
 قال يا بنية انت المظلومة بعدد وان المصعفة بعدد فمن اذ لك فقد اذ انى و
 من اظلم فقد اظلمى ومن سرك فقد سركى ومن كك فقد ككى ومن جالك
 فقد جالك ومن صالك فقد صالك ومن قطعك فقد قطعك ومن اصفك فقد اصفك ومن
 ظلمك فقد ظلمك كذا مثنى وانا منك وانت بضعه مثنى ووروى الترمذى بن حبان كذا
 عليه السلام الى الله اشكو ظالميك من امي ثم دخل الحسن والحسين فانكبا على رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وهايكبار و تقولا انفسنا انفسك الفداء يا رسول الله فذ هربا كينيهما

عنه فرفع رأسه اليه ثم قال عظميا يا اخي كتمانوا شتمهما ويكرهوا دارا واثر واد
منهما فارتفعوا مفتوكا ربعك ظلموا وعدوا انا فلعله الله على من يفتلهم اثم قال يا اخي
انت المظلم بعدك وانا خصمك من انك خصمك يوم القيمة راجعت نيزا برابرين بقتنيه وخصم
قطيعة مدعا ففترت تقررت تقدم زيرك ان حضرت صلى الله عليه وسلم در بيان فضائل و محامد فاطمه زهرا
العليها و اما انما انما من اين است و ارضا و ارضا من فضاي او عمن جفاي من اينهم ارشاد فرمود
كه مكوه ظالمين غاصبين حقوق تو و بروي ضماي غروصل خواهم كرد و دشمن كسي خواهم بود كه دشمن او و علي با
روز قيارت اينهم ارشاد فرمود است كه حضرت از اين سوره و حوادث بخوبي مطلع بود و حدس است و
دوم در كتاب مختصر از تصانيف حسن بن سليمان نقل كذا مرز كتاب الكذبة للشيخ
في هذا قبل اهل البيت بروايت عبد الله عباس و اينهم طولاني است مقام ضرورت انما
كه جناب پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود كه اي بن عباس اگر ملائكة قهر بين انبياء مسليين سمع شود بر بعض
حق تعالى البته ايشان را در قوت خود انداز و عرض كردم كه حضرت كسي است كه و شي دشمن او و فرمود بلي قومي را
مراند خيال دارند كه دست مستند و حال آنكه بچ بعضي از اسلام بر ايشان نزد او تعالى مقرر نيست
عجب است كه خود از اين امور خبر دهند و روز قيارت مخاطب خطايا را تدري شوند و عجب است كه انبياء عليهم
السلام در صورت بعضي از المؤمنين خواهي خواهي بچنم روند و بر فرض و تسليم شفاعت كسي يا در حق ايشان
قبول كنند و جناب سيد المرسلين بحق محققين است اهل بيت محرفين قرآن مجيد و قائلين و معصوم
الي غير ذلك بعد شفاعت شوند كذا مرز كتاب الكذبة للشيخ مرز اقول هم ان يقولوا و كذا كذا
و مرز اين مطالب است اين بودي بجا الانوار متضمن بانه جناب فدوه الانبياء بعد از بيان علما و صفي خود
فرمود كه اوسى سال بقيه حيات خواهد ماند و انواع ايداع و علل از دست غاصبين ايد و ارشاد است و آخر يا خج
الو بكر قال خواهد كرد و فحيا خواهد شد انتهي لخصا و هم از اين حديث بخج و تفسير عباسي از حضرت سيد الجواد
كه پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم خطاب با امير المؤمنين نمود كه هرگاه ابو بكر را خليفه سازند چه خواهي كرد

که این شمشیر خواهم کشید و منع خواهم کرد و فرمود اگر صبر اختیار کنی ناید ثواب بهتر است از آنکه شمشیر بستی و غیره
نمانی غرض که چون نیز بنیست صبر و سکوت اختیار خواهم کرد و پسر عمر و عثمان را همان پنج مذکور ساخت
فرمود چگونه باشد حال تو و فیکم درم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در انوقت باید اختیار یکی از دو کار
یا شمشیر کشی یا آنکه اگر چنین کنی آتش را برای خلیش میا و آماده دانی انتهی مخصوصا حدیث نسبت و سوم
روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمه آن بر زبان لایح باقر مجلسی بن الفاظ و حیات
القلوب بی زینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین بود
که حضرت امیر المومنین کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود که حضرت بر او القابیکه دو او نوشت
و جبرئیل ملائکه مقربین گویا با او و حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شدند و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفتی
و لکن چون وفات آنحضرت قریب شد جبرئیل از جانب خداوند جلجل نامه نوشته تمام کرده و هر کرده آورده بآستان
خداوند عالمیان ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند آنها را که نزد تو اند بغیر وصی تو علی
ابی طالب بلکه نامه آسمانی را از ما بگیر و وصی تو و گواه گیری تو را با آنکه نامه را با و سپرد و او صفا من شود و کمال یافت
با آنچه در آن نامه است پس امر کرد حضرت رسول الله علیه و سلم که هر که در آن خانه بود بیرون کرد و بغیر علی بن ابی طالب
فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام بفرست از او بفرماید که این نامه جبرئیل است که در
و غیره از او عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم با آن تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود
با آنکه من کافیم از برای گواه بودن امی محمد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چون این سخن را آنحضرت جبرئیل شنید بکمال
بدن مبارکش انخوف ازید و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من السلام است از همه نقصها و از دست همه ملاتها و
سوی او برگردد و همه بجهت است گفته است پروردگار من فابعد خود ندوده است من بده نامه را پس جبرئیل علیه السلام
نامه را بحضرت ادا و امر کرد که بحضرت امیر المومنین ناید چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم این حضرت تسلیم کرد
فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف خواند تا با آخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود که این عهد پروردگار من است بسو من شرطی است که هر کس گرفته است و تا است از روز من

نزد من برسانیدم آن را و آنچه خبر خواستی بجا آورد و او ای سالتی خدایم حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام فرمود که گوی سیدم از بر او بدو دارم خدا تو باد که تبلیغ رسالت کرد و خبر خواستی نمود تصدیق
 می نماید ترا آنچه گفتی و گوی سیدم از بر او گوش چشم و گوشت و خون من بجز بیل گفت من نیز از بر او شاهد و آنچه
 گفتید از گواهانم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی گرفتی وصیت مرا و دوستی آنرا و ضامن آن را بر خدا
 و از برای من شد که وفا می بجز عهد که در آن بنا نوشته است حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بلی پدر دارم
 تو باد برین آضمان آنجا خداست که مرا بار کند و توفیق دهد که با بنای عمل نام من حضرت رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود و بنوا هم که بر تو گواه گیرم که جوانی ز قیامت نزد من آئی بر این گواهی دهی که حجت تو تمام کرد و حضرت
 المؤمنین فرمود که جبریل میکشاید آن ملائکه مقربین که حاضرند میان من تو گواه ده حضرت امیر فرمود که گواه دهید برین
 نیز ایشان گواه گیرم پدر دارم خدا تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان گواه گرفت از حلالیه و
 بر آن حضرت شرط گرفت با هر چه میل از حایض و نذاریان آن بود که گفت یا علی نوه کنی آنچه درین نامه است از
 دوستی کسی که با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و بر آن فرمود آن ایشان بر آن مصرع
 بر فرود خوردن مسلم ایشان بر فتن خویش غمگین نمیشد و ضامن کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی رسول الله
 بر این المؤمنین من بود که گویند یا میکشیدم محبت خداوند بکدام شکافه و خلاقی آفریده است که شنیدم جبریل
 که می گفت یا رسول خدا که یا محمد اعلام کن که هر که تنگ حرمت تو خواند و حرمت از خدا و رسول
 در بش و از خون سواد خضنا خواند که پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که جوانی بیا که شنیدم از
 جبریل امین بشنوشم و بر دانه او حکم کنم که بی قبول کردم راضی شدم هر چه تنگ حرمت من میکنند و بنای
 سوطل گردانند و بر شمر از خون نمیکشند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجازت پروردگار خواهم داشت
 تا آنکه مظلومم نزد تو آیم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم من احببید
 و ایشان اعلام کرد و مثل آنچه حضرت امیر اعلام کرده بود و ایشان خبر جوا گفتند مثل آنچه حضرت امیر جوا گفت
 پس وصیت نامه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام سپردند چون حضرت امام موسی علیه السلام سخن را

تا با بخارسان را وی پرسید که در آن وصیت نامه چه نوشته بود و حضرت فرمود که منتهای خداوندی
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را وی پرسید که آیا در آن نوشته بود که منتهای انصاف است از من و من
 کرد حضرت فرمود بلی و الله جمیع آنچه که در آن نوشته بود مگر نشنیده قول حق تعالی را که اِنَّا نَخْلُقُ
 الْمَوْتِی وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَیْءٍ احْصَيْنَاهُ فِیْ اِمَّاكِمْ مِیْنٰی یَوْمَیْ زَنَدَهْ کُمِ اَنْتُمْ
 مَرُوْکَانَ و می نویسم آنچه پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان بر اعمال ایشان ثبت میشود و هیچ چیز را احصای
 در امام حسین بنی لوح محفوظ یا حضرت امیر المومنین پیش فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم باز حضرت
 امیر المومنین فاطمه صلوات الله علیها فرمود که آیا فهمیده ای آنچه شما گفته ام و قبول کردید که با نهی غل نمایند
 گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردیم و صبر میکنیم بر آنچه بر ما دشوار باشد و از این خشم آورد و آه
 و لالت ای حدیث انضمام قسم امام صادق علیه السلام برده عانده که جناب غیر صلی الله علیه و سلم بمقتضای روایات
 مقتضای شریعت و حدیث است و عاقلان را شدن بتفصیل تمام و قبضه بودند مبنا تبی است که در ظهور و روشنی
 از آفتاب شد حدیث و چهارم با عتراف ملا باقر مجلسی در حق یقین و غیر آن با ساندیه مقبضه
 او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در وقتیکه گریبان حضرت امیر علیه السلام میکشیدند و فرمودند
 می آوردند چون نزدیکی فیه ظهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید این بیت را خواند یا این که
 اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْا وَكَادُوْا یَقْتُلُوْا نَبِیَّیْنِیْ رَقِیْرٌ شَرِیْفٌ یُّرَوْنَ مِنْ جَانِبِ الْوُجُوْهِ
 حضرت امیر علیه السلام که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و صد غلام هر شد که شناختند که صد حضرت رسول است
 که اگر نبی بود که خلق من را کشتند من را کشتند که سواد را بکشتند یا کافر شد بان جداوند
 که ترا آفریده از خاک پس از نطفه پس در ست مرو کرد و بلفظ و دلالت قطعه ای حدیث شریف هم برده عاقل
 به اینجا است که محتاج ترتیبات باشد حدیث و بیستم از عبد الله بن بکر است که این قول بود
 و کما قال لاریات وایت کرده در حرمه بن زبیر بن جعدی در حق یقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام مقبول بود
 از مدینه تا که پس فرود آمدیم که آن اعشکان گویند پس گذشتیم که سیه ها مواز جانب پناه

انتم يا ابن رسول الله بسیار و حشمت از او این که در حشمتی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای سید
 سید که این چه کوه است گفتیم نغزو این کوه است که آن کوه بگویند و آن واو می از او جدا و جدا
 و درین کوه می باشند قاتلان پدرم حسین علیه السلام خدا ایشان را در خفا سپهر است از زیر ایشان جا می شود
 جمیع شهرها جنم از غلین و حمیم و انچه برین آید از چرخ چن خون از فلک از اناام از طنبت حبال از
 جهنم و از لعلی از حطی و از سقر و از حمیم و از نادی از سحر و در هیچ وقت ازین کوه بلند نگذشته ام مگر آنکه ابو بکر و عمر
 می بینیم که آهنگ می کنند بسوی من نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم بن ابو بکر و عمر میگویم که ایشان بخداوند
 بسبب یاستی بود که شما گذشتید چون حاکم شدید و بارحم نکرید و ناراشتید و از حق خود محروم گردید حق
 ما را غصب کردید و جمیع اموار انصر شد بد خدا رحم نکند کسی که شمارا رحم کند بخشد و بال بخدا پیش
 فرستاده دید و خدا ظلم کننده نیست بندگان گفتیم خدا تو شوم این کوه به کجا منتهی میشود و فرمود زیر من
 و جهنم در انجا است و طاعت میکنند جهنم زیاده از ناره نامی سمان قطره مائی را از قطرات آید و ما خاکی
 و هر ملک کل است با ما از انجا وقت نمیکند انتهی لفظه اگر خلفا بودند البته بال این عابد بجا مصطفی
 میکند لغو و بال بدین ک حدیث بسبب شوم که خاتم این دایه است فاده حضرت سلیم بن سنان
 اللَّهُمَّ قُلْ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رَأِيْتُكَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كُلِّي رَأَيْتُ عِبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ شَدِيدَ الْإِلَامِ
 مَا قَبِيَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشْهَدُكَ أَنْ لِعَبَّاسِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلَدَهُ وَلِيًّا
 وَلِعَدُوَّهُ عَدُوًّا مَرَّةً وَوَلَدَهُ بَرِيًّا وَكَانَ سَلَامٌ لَكُمْ مِنْهُمْ وَلَقَدْ خَلَّتْ عَلِيٌّ بِنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذِي قَارٍ فَخَرَجَ لِيَصْحِفَةً وَقَالَ لِي يَا أَبَا عِبَّاسٍ هَذِهِ صَحِيفَةٌ أَمَّا هَذِهِ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَطُّ مَبْدِي قَالَ فَعَلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَأَيْتُهَا عَلَى فَقَرَاهَا
 فَأَذَانُهَا كَلَسْتُ مِنْ دِقِّ رِسْوَالِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَيْفَ يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ وَمَنْ
 يَقْتُلُهُ وَمَنْ يَنْصُرُهُ وَمَنْ يَسْتَشْهَدُ مَعَهُ كُلُّ بَكَاءٍ شَدِيدٍ وَأَبْكَاءٍ وَكَانَ قِيَامًا قَلِيلًا
 يَصُغُرُ كَيْفَ تَسْتَشْهَدُ فَاطِمَةُ وَكَيْفَ تَسْتَشْهَدُ الْحُسَيْنُ وَكَيْفَ

تغذیه که گفته فلما قرأ مقتل الحسين ومن قبله اكثر البكاء ثم اخرج الصحيفة
وفيهما ما كان وما يكون الى يوم القيمة وكان فيها قرا امر الرب وعمر وعثمان و
كنه يلك كل ناس منهم وكيف يقع على علي بن ابي طالب وقعة الجمل ومسير
عائشة وطلحة والزبير وقعة صفين ومن يقتل بها وقعة النهروان وامر
الحكمير وملك معاوية ومن يقتل من الشيعة وما يصنع الناس بالحسب وامر يزيد
بمعاوية حتى انتهى الى قتل الحسين فسمعت ذلك فكان كما قرأوه نقص
ولايت خطه في الصحيفة كما يتغير في الخبر الحديث اين را بر ابراهيم فاطمه واوله ساطع و
ابراهيم است که خبريات وکليات خلفا را سه بن تفصيل رجه تا سر علم سيد المرسلين سوح تمام است و زير که
عباس بعد قتل امير اهل بيت حجاب شهيد که لا گريز از راي غار نهاد و گفت که روزي در ميرالمونين حاضر شدم
صحيفه که اطلاق از جناب ثامن النبيين بخط خوش بود و من نمود و عبارتش به سخن اندر يافتيم که انچه از سوانح و واقعات
از دست خلفا بر ايلت سيد انبيا صلي الله عليه وسلم گذشته مفصل مکتور است قصه شهادت فاطمه زهرا و
انچه بر حسن مجتبي شهيد که لا گذشته تفصيل تمام واقع است حتی که اسامي ناصرين و مخبرين و همدان مندرج و مندرج
است و واقعه جمل و صفين و اسامي قولان جنگ و خروان سلطنت معاوية بن ابي سفيان و ما هامي شيعيان که
در زمان کشش خوانده شد و در آن صحيفه سطوخته پس اگر مصداق اين حديث خلفا ثلثه باشند علمای
اماميه بيار اقرار دهند پس نفی رايت از جناب سالت صلي الله عليه وسلم درباره محدثات و مخترعات
چگونه راست آيد با حمله از اين حادثه ثابت شد که آنحضرت صلعم غاصبين خلافت اميرالمونين را بدو قسم
و ما هامي مني ساخت و برنامي حور و خفا و احد او ابدل عبادا باله عليه و خبر تيه اطلاع و اسباب
ابن علوم از جناب بنيمير صلي الله عليه وسلم بر تقدیر کور مستلزم که اب تعالی است بجا نكند ابراهان عظيم
بر دشمنان مستتر است که هر چند بعضي از اين ابیات را بر اسامي مقدمه آيميد هر بافته باشند
وليکن چون علوم اين بزرگان خود از جناب سالت و مصداق رو خدا من جبريل عن الباري است

فما عرفت صدر السلك الاول وتارة تراى صاحب تبة المريد از شهرام سالم وحماد بن عثمان بن عيسى
 رايت كنه قالوا سمعنا ابا عبد الله عليه السلام يقول حديثى حديث ابنى وحديث
 حديث جدى وحديث جد جدى وحديث الحسين وحديث الحسن وحديث الحسين وحديث
 الحسن وحديث امير المؤمنين وحديث امير المؤمنين وحديث رسول الله صلى الله عليه
 عليه وآله وحديث رسول الله صلى الله عليه وآله عليه وآله قول الله عز وجل انتى بعينه وصاحب
 التقيين بعد از اكمه روايات ايمه معصومين صحيح كرده كه مراد از من رضى بن سوان رقول وتعالى فلا
 يظهر على غيره احد الا من رضى من رسول حضرت اسيرت كنه كه مراد است كه رسول خدا
 الله عليه وسلم علم كان باكون اقياست بان حضرت تعليم كرده اتمى بلفظ رسول از جمله محالات كه سلف
 اينهمه علوم تفصيل در حق خلفاء شياع بان سلب ديات از جناب پيغمبر واقع شود و انجاني عبت شفا
 اينها قاطع رحم قريب حق ال مجا و غيبي باشد بار خدا يا مگر باصول موضوعه طافه اين معنى چندان
 نيست دير كه از قديم الايام در با حضرات ايمه كه مظلومى طهوفى از روايات ايشان است بهر طريق جز
 مسلك بود نگاه نمى لقب حضرت ابو ابار عليه الحية والسناء اعنى اود هم معنى السام الامهات يعنى حضرت حوا
 كه حسد بر حضرت بر نود و دشمنى ايشان نبوده چنانچه تفصيل از احاديث كتاب عبوان اخبار الرضا
 معلوم توان كرد امام حديث علوى بن بايع السديت اخذ عبد الواحد بن محمد بن عبد الله بن
 العطار قال اخذنا من محمد بن قتيبة عن محمد بن سليمان عن عبد السلام بن صالح
 الهروي قال قلت للرضا عليه السلام يا ابا رسول الله اخبرني عن الشجرة التي اكل منها ادم
 ما كانت هذا خلف الناس فيها فمنهم من يروى انها الحنطة ومنهم من يروى انها
 الغنم ومنهم من يروى انها شجرة الحسد فقال كل ذلك حق قلت ما معنى هذه الوجة
 فكل اختلافها فقال يا ابا الصديق ان شجرة الجنة شجرة نواعا كانت شجرة الحنطة و
 فيها عنب وليست شجرة الدنيا وان ادم عليه السلام لما اكرمه الله تعالى اكل من ثمرها

ملكه له وبلد خاله الجنة قال في نفسه هل خلق الله شيئا افضل مني فعلم الله
 عز وجل ما وقع في نفسه فغداه ارفع راسك يا آدم فانظر المساق عرفني فرفع احمسه
 المساق العرش فوجد عليه مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علي ابن ابي طالب
 امير المؤمنين وزوجته فاطمة سيدة نساء العالمين والحسين سيد شباب اهل
 الجنة قال آدم يا رب من هو الا فقال عز وجل هؤلاء هم ربيك وهم خير منك ومن
 جميع خلقي ولولاهم ما خلقتك واخلقت الجنة والنار ولا السماء ولا الارض
 وانا ان تنظر اليهم بعين الحسد فاخرجك عن جوارى فظن اليهم بعين الحسد
 فتمن منكم فسلط الله عليه الشيطان حتى اكل من الشجرة التي هم عنها وتسلط على
 حواء لظواهرها فاطمة بعين الحسد حتى اكلت من الشجرة كما اكل آدم فاخرجها الله عز
 وجل عن جنته واهبطهما عن جوارى الا انضمت لفظه يعني راويها گفت از خدا
 كه درخت گندم بود يا انكورا حسد فرموده من حق است در دل گندم بود و خوشه هاي نكور هم او و من حق
 جوان آدم يديست بر نذر ملاكه حبه كردن يديست كه همچون ديگري نيست آمد تا آدم سر بلند كرد و
 كه بر ساق عرش مكتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن ابي طالب امير المؤمنين وزوجته
 فاطمة سيدة نساء العالمين والحسين سيد شباب اهل الجنة بر سيد اينها كيستند فرموده فرزندان تو
 بهتر از تو تمام خلق بدون ايشان از حبت نار و آسمان زمين نشاني نمي نمود پس حنوار بايد بود و چشم
 نبايد بود الا از پشت برون خواهم كه در دل آدم سلب زال يده حواس سلب نزلت فاطمه زهرا بر ابي حنيس
 خواستند پس طيان اسلطان كردند تا انكه از درخت نذر كودانه ما خوردند و از همساگي جدا گشتند پس چيست
 كه خبا نجر و حديث علي بن ابي طالب و جابر مجلسي از ائمه هدي ثور گشته كه اگر آدم گناه نيكو و احسان اولاد او
 ترك ميديان نمي شده اين گناه خاص بدخواهي رحي اهل بيت سالك بنا در اولاد او عمو ما خصوصاً
 زهرا و محمد و علي و حسين متوارف باشد چنانچا نسي كه جابر الشكري رعونت شيعه و پير نيز اوست اين مقام

هم شنیعات صاحب ت قدس یحییٰ محمد ثنائی را بجهت بانی بکار خیالاتی است
تعرض برده و نوشتن و علی سبیل الاهیال برای تحمیل این جزا ضروری نماید تا برین بصیرت بلکه عوام
هم مانند خلق صبح بگوید اشود که جالسی نگوید هر چند کوشش در حسام جوین لغایت قصه
رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و محرمان اسرار جز پنج زنی و یافه درانی بیش نیست و اهل
اما حدیث حضرت آدم که در کتاب مایه مروی شده و تسبیح ناصب اوت عمره طاهره شریفان این
گرویده پس جمله احادیث صحاح نیست تا اعتقاد کردن آن و تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات زوایا
باشد و ایضا گویند که گوش این ناصب اوت این است زبیده که حسد در قسمت یکی معنی غبطه و دوم
حسب معنی استند عاز و ال نعمت اول صباح است نذوم و میدانم که اگر مجرد اوست این تقسیم کتب نام
ناصر اوت عمره طاهره مکنه خیال نموده و لهذا ذکر یک حدیث صحاح ایشان که دلالت صحیح دارد بر این
او عالموده ام بر دوزم و بر این را بر این تهریب و زم که گفته اند ع و من سگ بلغمه و خسته به
و لسانک بعد ذلك ان يقال في حقها الذئب فها كانه النقم الحمر وان
که بخاری روایت نموده از ابو هریره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا حسد الا
فالاكثر رجلا تاه الله القرآن فهو يتلوها انا والليل والنهار سمعته جازا فقال
كنت اوتيت مثل ما اوتيت فلا فعلت مثل ما فعلت ورجل تاه الله ما لا فهو
ينفقه في حقه فقال رجل كنت اوتيت مثل ما اوتيت فلا فعلت مثل ما فعلت
تفاوت قریب بن خنوعیث دیگر است که از بخاری و کم و زید روایت کرده اند پس جایز باشد که
حدیث حضرت آدم ازین قبل بوده باشد و جمله چنین است و حال آنکه حدیث فضل بن عمر که ماصی بن مذکور
ساخته متضمن کلمه و جمله ما علی منی من التهم است در قوت تفسیر معنی حسد است لیکن چون غبطه خبر صباح
اما نظر بعلو منزلت شرف مرتبت جناب عمرت سید المرسلین عظیم ایشان از قبیل ترک اولی است
حق سبحانه و تعالی علی حسب العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضا خبر محمد و انیک

بمقتضا بشریت عاقل شود مادامیکه بمقتضا آن کار نکند آدمی بکار بران نمی شود چنانچه در جمیع
 احادیث از ائمه عترت ما ثور گشته و اینها معلوم است که حضرت آدم تمسک کرده بکلماتیکه تفسیر آن
 بنا بر احادیث بسیار با سماء ال عباسه پس بن قرینه برین حسد معنی غبطه که از قبیل ترک اولی بودیم
 اصرار نورزیده انتهی قول لنا صلب لکما علیه یا استحقه اقول این کلام محسن بحث و کلام اول کلام
 است بوجه بسیار که تعدا در شوار است مگر برای نشاط ساهین و نظار بر خند و چه قصه میکنم اول آنکه
 اگر معنی منع صحیح از خرج حدیث مذکور از روایات صحاح نیست که حدیث از اصول را به شایع نیست
 نیست و جامع کتاب که هر چند جامع فقیه است لیکن چه ضرور که هر کتابش بهایه آن باشد یا مردان
 بدلائل اتم انکار اعتبار و لیاقت احتجاج پس قطع نظر از آنکه در این بحث را بر اهل حق
 وسیع و بر اهل باطن اندوخته و فرقی که نیست زیرا که وقت احتیاج و قصد الزام اهل سنت و جماعت چه
 شتر گر به که نمی آید و چه مطلب باینکه حکم انفرق بقیست لکل حدیث بر این است نمی اندازند بلکه
 او مطالعه جلد اول از بحار است زیرا که از این معلوم میشود که مجلسی بعد از آنکه فصل بیان اصول که مباحثه کتاب
 است کتب صدوق را بر صفتا سار محمد بن مقدم داشته و از جمله آن عیون اخبار را مقدم باریست
 شرف مباحثه اعتقاد آن دارد که کتاب فرور با چند کتاب دیگر مثل علل و احوال توحید خضایان اما
 و ثواب الاعمال غیر از اینها بر صفتا و فضائل شیعه و اشهر و مصادقه الاخوان بر اعتبار و شهرت با اینده
 ارباب باشد چنانکه قال لا تقصروا فی الاشیاء و کتب لا تکتب الا بالحق و علیها المداکر
 و هذه الاخصار و هی اخله فی اجازاتنا و نقل منها مکررنا و غیره و الصدوق و مراد از اخله
 الاحیاء و محتجبت که مراد از شهرت و شهرت و افتاد و ان ساجی ان را فواء و اتم نیست بلکه اتحاد
 و اعتبار و علمای علامت چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی و هی اخله فی اجازاتنا و مراد از عبارت دیگرش
 بدلائل مطالبی جایز است و احتیاج و استدلال بر روایات کتابی که از خطای صحیح نخواهد
 بود و تمسک اصحاب و ائمه مجاد یعنی قائل جالبی که کتب غیر مطبوع نیز بر باد خواهد رفت

مع ذلک فقط از مطالعه کتاب بطور معلوم توان کرد که شیخ صدوق بعد از روایتی که مستحق تکرار
 و تذکره باشد و کما یبغی لم یقتضه اعتبار و اعتماد و سرحد خود تعرض میکند کما سبقت الیه الاشارة و از آنجا معلوم
 توان کرد که عدد قدیم حضرت طایفه این کتاب نیز شرف نشده و اگر مراد منع و ثبات و عدالت
 رواه است مثلاً پس حالت دارد بر آنکه چون کتاب نصیحه المؤمنین و نصیحه الشیاطین روایت مذکور
 بدون آن که سند مسطور است گمان بد بهر سانسیده و کتاب بی چون بعین بصیرت و جلال العیون علی البصیرات
 بلا غشیه زیرا که در سند حدیث نام چهار محدث واقع شده نخستین عبد الواحد دوم علی سوم محمد بن
 عبد السلام اکنون مجمل از حال ایشان یک کتب حال احوالیه خبر دار باید بود حال جلالت و سعادت بودن
 را و بی اول خود ظاهر است که فرد کامل مایه علی الاطلاق برافادات و در جمیع توفیق احادیث این کتاب باره
 حاشی در یافتنی اعتماد و کلی داشته و در کتب این فن علمای مایه برین مرکه علانی از شیخ صدوق افتخار
 می کنند مع ذلک شهادت شهیدان که نزد مخالفین از اخبار نه اوقات است و قول او مثل قول است
 نیست خبر راوی مذکور بلا شبهه صحیح است و تنها انجام بر گوای و موقوف نیست بلکه دیگران نیز توفیق
 بودند شش شخص میکنند و باید فقیرنی آید که کسی خبر او را از بانی اعتبار ساقط کرده باشد خایه بر ناظر
 افادت مجلسی را سائر رجال مخفی نیست اما بقیه رواه بر کتاب خلاصه و تلخیص و کما فی غیر این وجوه
 است هرگز احتمال جالی بر عین الاعداء اهل بیت سید الانبیاء که اصحاب ائمه و شاخ محمد بن باقر چشم حقا
 دیده بر نابدلی اعتقد است که بعضی از اهل تنقید درباره راوی اخیر گفتگو دارند یعنی بقسنن عبد السلام
 مائل می شوند و برادر و السلام نمی روند و لیکن بن ناظر جلد آخر رهنه پوشیده نیست که مجلسی درباره خلوص شیخ
 آنکه او در لباس سنن بخار خویش مشغول بود بلکه عیاناً و جهره در بعضی از اوقات معجزه تفسیر را از
 طیلان توری از دوش بر می داشت بغایت علیا کوشیده و سعی افر تقدیم رسانیده و دوم آنکه
 از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهاییه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابوالقاسم حسین
 محمد بن الفضل مشهور با نام غنی صراح و مجمع البحرین اعتراف و اظهار و اظهار جمیع البیان

و دیگر جمله مفسرین شیعیان و کثر و منتخب غیر یاجنان معلوم میشود که اراده زوال نعمت را
 و معنی حسد و حسد در مقام نقل عبارت مجعین که اول مقصود است نیز نم قال صالح
 الغبطة لكثير حسن الحال وهو اسم من غبطة من باب صماد اذا اتممت مثل ما لا
 غير ان زواله منه وهذا جائز ولكن من الحسد لا اذا اتممت زواله و طرد
 صاحب البیان در تفسیر معنی لغات است که میگوید کثیر من اهل الکتاب که لفظ حسد را می آورد
 آنچه در عبارت مطبوعه گفته میشود است که حسد اراده زوال نعمت را محسوس است صورت آن چهار بار
 خود و گاهی حسد را فقط بمعنی اراده زوال نعمت اطلاق می کنند و غبطه معنی نعمت بعد زوال آن است
 و حسد مذموم است و در جای دیگر نیز همین تحقیق کرده و تصریح و عبارت نموده که حسد غبطه باشد که در مقام
 اندیشیدن لفظ حسد که در حدیث آمده است بمعنی غبطه نظر با محققین مذموم است چنانچه گفته اند و با عترت
 در صواریم و حسام تحقیق کلام اهل بیت علیهم السلام فوقتی زاید الوصف از آنجا که صحت معنای هر کلام
 حدیث حشر سید المرسلین تصریح می نمایند که اطلاق مذکور از قبیل سافه و مجاز است چنانچه از فتح فیضی
 و خبر جابر است در صورت هم قسمت فاضل یا صبیح تحقیق متدقیق است زیرا که گفته اند و حقایق
 است مجاز سوم آنکه قول جاسسی آن نیکه کلمه و علمای علی بنی ستر لثم که در حدیث دیگر است و قوت
 معنی حسد دلیل دیگر بر آن است که حضرت مجتهد فانی مطالعه کتاب عیون نموده و کلام را بهانه ای که جمله معنی
 من لثمم ملافا صله در روایت عیون بعد جمله فطر البهم بعین حسد چنانکه دانستی مروی است پس تفسیر
 مرغومی بلکه اقرب کند استن و بر بعد بلکه بعد است از خشن کار و من جاسسی است و حبش لفظ
 قوله تعالى فقد ضل الضال لا بعید گویا این معنی نظر بر است که او تصد جواب این ابواب بعد از آن
 که مثل فارون و ثمانی از کثرت انبار در هم وینار و حمل اسفار بسته آمده و از کلام مشن جایز است
 اگر کتب فنی که بدیش درین مباحث بر ضرر و لو بطلان بناورد و چهارم آنکه جمله مسطر بعینه
 و تثنی من لثم که ضمیمه فطر البهم بعین حسد است و احتمال دارد که یکی از این توهم است که آدم

علیه السلام فقط است محمد زوال نعمت از اید و حوا از فاعله بود و چنانکه طبری گفته که کاهی سدر
 بر معنی اطلاق میکند دوم آنکه فاضل جاسسی بخاطر حدیث نجاشی آن بوده یعنی حضرت آدم فقط
 آرزوی مرتبه میسر بود و دیگر نیز چون جمال ثانی باطل است بخند و به اول متعین خواهد بود اول آنکه علیا
 طائفه در حبس است غار بدین و در محلی التخریق یا و حدیث ثانی است که نه که خزان باب معصیت بود که جاسسی
 المسکات (۱) مفسرین بر مقام که کمال گیرد و ایراد عمد شد بدفعه از تنی یعنی از حسد ابرو اولی
 ثانی است که حسد حقیقت خویش محمول است و المقصود ثانی آنکه مقتضی این تصریح کرده اند که حسد غبطه
 است که واقع شده اند و مؤلف هم چنانکه انی افاده نموده که بنی التفسیر و التاکید و التوکید لظواهر است
 و کسانیکه حسد را معنی غبطه در حدیث جامع صحیح گرفته اند تصریح کرده اند که معنی مجاز نیست و ضرورت این
 آن است که شید با رخسار یا مگر گویند که در اینجا هم ضرورتی یعنی عنایت حضرت آدم است که برست گویند غبطه
 است غریب است فیضیه سلم الثبوت که حدیث ^{بیشتر} ^{بعضی} ^{بعضی} که محدثین را میسر جابجا وارد
 میکنند و خود مجتهد جاسسی در اینجا کار بران بسته است خواهم کرد که در اینجا ضرورت مقتضی آنست که حسد
 او اعم باشد نه ثانی و اگر فرضی تقدیر این هر دو ضرورت کفا فاعلا را سازد باز هم نقد عاید
 اهل حق بنا بر حقیق الزام شیعیه موجود است زیرا که مجاز حقیقی ندارد و چنانچه بطلان علوم غنی است
 آنکه چون این حسد بمعنی غبطه است غبطه ام محم و چنانچه عبارت مجمع البحرین در مقامیکه مقصود لغزش است
 تحقیق لفظ حسد بدلالت ثانی الی الترتیب و تخیر کتب بکثر من مجمع طبری لو بدلالة الترتیب پس در
 برام محم که مرتبه ایشان از سراج بلارین تر و معنی اولویت از سراج آن نور است چه معنی داشته باشند خصوصاً قتیله
 حسن و قبح ایشان هم محتمل باشد چنانکه در کتب قوم و اهل غزال مضبوط است شرعی و دینی و در اینجا
 تصریح میتوان کرد زیرا که خود حضرات ائمه شیعیان کتاب پیدا کنند است این غبطه فرموده اند بلکه از جمیع احادیث
 این گزیدگان بگاه علم زلی و طالع کتاب و ادو کتب حادث بر دایت حضرت امام صادق (ع)
 بر مرتبه عیان میرسد که غبطه مقتضای بیان مؤمنین است و جاسسی ان در جبر رسیده

که روز قیامت خود و حضرات انبیاء و ائمه و اولاد و اهل بیت خود را از خطبه بر بعضی از مقر بن تحصیل الثواب
 معذور نخواهند داشت غلط گفتیم چون حضرت امیر اجمال جاه و جلال طلب کرده بخت نور خواهند
 نشانید جمیع انبیاء و سلفین غبطه خواهند کرد کما فی المناقب العلویة پس نشان کسی که لایطمع استقال ذرة
 در شان او پس امید بنماید که حضرت آدم و حوا را بر مقتضای کمال ایمان بدین لیت و حوا که چند بگ از نور
 انجیر بر سر گاه نهاده باشد تشبیه کنند و از نام جوسن تقصیر خند و راند از ند و با وصف جبار شدن چشمه از چشمه
 ایشان توبه ایشان قبول نمهند و اینست از حدیثی که علی بن اهل صاحب مجمع البحرین کشف است
 ان محمد محمول علی تحقیق و عداوة العترة را با کمال از متبع کتب و روایات قدما می امامیه شیخ
 صدوقی زخرف نهایی نشان خوشه حسن است و استقرار تصانیف و مطالعة نور الشفیعین چنان بوضوح می بخشد
 که چون آدم و حوا علیهما السلام مراتب غنیمت حضرت امیر براق عرش دیدند الهی در سید که از اراده وال
 این مدارج عظیمه و از روی آن بر انفس خویش بر خد باید بود و گرنه در نهی و عصیان من مبتلا خواهند
 و از ظالمان و ستمگاران محسوس خواهند گشت پس بدینکه خدا با ظالمان کیستند حکم شده که ظالمان بنقودند
 که و عوشرت امیر بدین غیری نمایند عرض کردند که خدا چنانکه نزلت این مرقه مقدس در بهشت با من و اسید ایم
 ظالمان در روز عظیم پس در روز حکم الهی لوف غدا بها و صنف عقاب بر ایشان ظاهر نمود و تمامی حالات
 ظالمین و عاصمین بر ایشان عیان گردید و حق تعالی فرمود که ظالمین و عاصمین بنیاصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 و کافران و کلمه الکراد و ان یحسوا منها ابعدا فیها و کلمه انضجت جلودهم و بدلت
 سیواها لیکذ و فقا العذاب اکنون ای آدم و حوا بعد اینهمه معرفت و ارتقاء حجاب از روی
 بغیر از ایم خواهند کرد و از حوا خود و در خواهم اکلند و کمال هوایی و لذت کمال شما خواهد رسید باین عم که
 شنید هر دو بزرگ بر ناصب این بزرگواران حسد برند و آخرت خود را بشکوب گردیدند و از اجل بدیهات
 که آن ظالمین که خوار دم و حوا بعد اتمام حد در میان شان محسوس شدن بخت آنها کما فرید کار جهان یعنی
 ایما کما کان تنظره الیقین بعذر الحسد و تمسبا من ذلک بعد عتدا و محکمه من ذلک

فَتَدَّخَلَ فِي ذَلِكَ فِي هَيْئَةٍ وَصَحْبًا فَكَوْنًا مِنَ الظَّالِمِينَ ضرور بود کسانی بوده اند که
حسب معنی مطلوب این آنها صدقه یافته نه کسانی که فقط بر تمنی قناعت پس این هم احادیث در
ثبوت آنچه گفتیم و برای الزام این قوم و ابطال تقریرات و هفوات جایی نبود که در حر از این زبان قلم
آوردیم نص قطعی خواهد بود فَطَعَمَ دَابُّ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ كَلَّمَ اللَّهُ الْغَافِلِينَ
و دیگر آنکه اینان که حضرت آدم و حوا را در حوض شمی غارت سید بسیار بنموده بودند از وجود
شهادی این حضرت معینی و اثری بودند از آلات و طریق جنگ جدان قبل و قتال ملاهی و جبر و زنا این مرد بزرگ
بر اصول موضوعه شیعه که تا کنون بپایان نرسیده اند و علی الخصوص که بدون استعمال سوف و اتصال حق
خدا را بر عجم طائفه یا مال کردن یا فرازمی خلاصه مع هذا اسمی متبرکه که اید از نور ایزدی بر سابق عرش
مکتوب بود تا هر چند آدم دست باز نداشت لیکن دشمنان برسد پس گفتند آنکه آدمی تا بقضاء حوائج
نمیکند آنم نمیشود و خرافاتی بشتن حالیا برین چند بحث اکتفا نموده باطل مدعا مشغول بشویم و میگویم
دلیل پنجم آنکه لفظ احد ثوابی تلفظ رخصا منطبق نمیشود چه بپیدا که معنی لفظ احداث پیدا
کردن چیز تازه است احاده امر را احداث نگویند و لهذا لفظ احاده معدوم و رکت قوم شایع است
احداث معدوم صورتی از جواز ندارد صاحب صراح در ترجمه لفظ احداث میگوید آن چیز که نوده باشد
و این نص است و آنچه گفتیم و نیز کریمه لَعَلَّ لِلَّهِ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ كَمَا مَرَّ وَ ذَكَرَ مَرَّةً أُخْرَى مُحَمَّدٌ
که مفسر تجدد و مجدد است شاید صدق است بر این دعوی زیرا که این جماعت جبر و خیاریه اصول
حضرات امامیه در وقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و دشمنی با این است و هستند و جناب سیده النساء علی مرتضی
و حسین و اگر محبوبین سید سلیمان از پیغمبرین جدا شدند و جناب خاتم الرسل از حجت مخالفت و عداوت
اینها در نصب تصوی یا وصف تکرار نزول جبریل تا کتبت احضرت جلیل هر روز تسبیح میخواند و ما
تفصیل فی المسائل الاول چون مضمون است مرقوم تقریر این شواهد یا دلایل بر این مرعوبه و یا هستند
مجلس خالی از اخبار با تعبیر و تالیف مجلسی بجای آمده و شیاع او در دیگر کتب است و از آراء مستند و صحیفه معلومه

با اتفاق همه نگاشته و متفق الکلمه گردیده باشد هر قسمی غلط و ایمان شده او باید گرداند که خلافت
 را از خاندان نبوت کند و علی بن ابیطالب را در میان غلبی دهند پس بخصیصت و تفرع علی بن
 حقیقه امیری تازه نباشد بلکه آن عین تضامی صحیفه مذکوره و تصریحات قوم و حیات آنست و صلی الله علیه و سلم
 باشد که حکم احادیث نبوی بر عجم شجره در قبال و محال صحیفه مذکوره بود و باز بقلم آوردند نگاه و خانه کعبه
 مد فوش گردید پس بنمونه عاده امور است که در زمین پیغمبر صلی الله علیه و سلم یکسان نبوده و امر و نواهی آن
 حضرت را گوش نمی نمودند و مواعظ و مصالح شریف بجوی میخیزیدند چنانچه قصد قتل فرمودند و تحلف از
 جیش اسلام منع دو و اولی جزو لک اصول مایه و تقریرات کتب کلامیه لالت تمام دارد درسی احادیث
 مقبولین اهل تشیع کما هو لظاهر هر یکی و در و نیست چنانچه عقرب خاست و هرگاه اینها باقی پس نمی ماند
 که احادیث بر آید و بمغنی احادیث کفر زینهار صادق نخواهد آمد و علی نه اما احد که بعد کمال بر غلط و آید
 بعد نخواهد بود و علم نیز او امر تدین علی اعتبار هم نفس و تاکید جمله اولین یعنی کافرن بعد الاسلام هرگز نمی تواند
 افتاد و در معنی احادیث وارد و انحراف است و بین التفسیر و المفسر و التاکید و التواضع تطابق و اجتناب است
 او بلیضی لوح و لفظ مرتدین در وقت محاسن است چنانچه از لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی توان گرفت
 و الا لفظ علی عقاب هم شود و لغو خواهد بود چنانکه ملا باقر مجلسی بجا و بعضی از علمای کبار امامیه بدان فتد و این
 مذکور است اخبار نمود و جعل شریعت بر همه میزند زیرا که مقدمه سناکت یا صحاح کور از سر باطل میشود و وجه است
 که بران لازم نمی آید مثلاً اکابر امامیه شیخ الطایفه من اتباع سنجیه بن القدامه و التماخرین کما فی بحار الشریع
 مقدمه کل حضرت امام کلشوم با عجم غنی است که زید از ایشان بوجود آمده و بمانده عجم و پسر و زمان
 خلافت خلیفه ثانی در یک وقت که بزرگتر معلوم نیست که ازین هر دو مقدم که بود علی و صاحب الکفا عین
 الصاویق همین تاویل تسوئیل میگردند و میکنند که نظر بطایفه اسلام خلفه ثانی درست گردید حالبا که این
 معاذ الله مرتبه اسلام نیز نصیب ندشته مرتد شرعی گردیده باشند البته این نکاح تبر از فاحشه زنا
 خواهد بود معاذ الله من آن بسیار می از مقبولین امامیه که مورد صلوات الله اشرف شرفا و نجیب نجیب استند

در نصیحت و قرار و انصاح کمال بجهانی کما سجد الشاربه تعالی ولد الاحرام خوانندند انی غیر ذلک کن
 المفاسد التي انحصر علاوہ آنکہ احادیث علی الشریع و دیگر کتب معتبره بروایت ثقات شایسته مخفی
 است کہ حضرت امیر از ان جہت با خلفاء و احرار ان شان جہاد نکرد کہ اسلام آنجا برقرار ماند بجز من متذکر
 است و جہت نقل باشند زو تا می عمت لا عالم علی شیخ المشیخ از علی مستقره خواهد بود و عبارت
 حدیث مشار الیه است حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ
 عَنِ الْعَاسِمِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ جَمَادٍ بْنِ عَيْنٍ عَنْ حُرَيْرِ بْنِ يَزِيدٍ عَنْ مَعْوِيَةَ بْنِ جَعْفَرٍ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَعْلَمُوا عَلَيْهِ السَّلَامَ كَمَا يَتَّبَعُهُ مَنْ أَنْ يَدْعُوا إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا أَهْمَ أَنْ
 يَكُونُوا صِدَاقًا لَا يَجْعَلُونَ عَلَى الْإِسْلَامِ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ أَنْ يَدْعُوهُمْ فَيَأْتُوا عَلَيْهِ قَصِيدُونَ
 كَفَّارُ أَهْلِهِمْ وَهَكَاهُ بِالْإِتِّفَاقِ بِرُكْنٍ وَهُوَ خَلَقَ بَعْدَ تَحَالُفِ سَوَلِ الْمُتَعَالِ مِنْ جَنْدِ سَاخِرِ طَوْفِ
 لا غیر یکی امر غلام و متفزع علیہا و مرد و شریک بعضی از قبائل عرب سوم ساخر یاغبین کون کافر فی المسلم
 السابق جبارم انحراف مقبولین بانی ایشان جقیقہ و سبیل آنجا بخلفائیم ثلثہ قاطبہ پسین سہ امر اول مراد توان
 گرفت لامحایا چار مرتبین خواهد بود اما بطلان او ثانی پسین امر شریکست زیرا کہ سفاحت خلفا خوا
 مرتد شریعی باشند علی لا اطلاق خواهد و احکام آخر و فقط هیچ گونه متصو نیست کما عرفت با بطلان الش
 بر ازینکہ یا اکثرت نویر و اتباع و شیع اور عقائد مؤلف مومن باک عقائد منکر خلافت مخصوص حضرت
 صدیق اکبر بودند و تفویض صدقات و زکوٰۃ بہ محام نصب کرده ایشان جائز نمی بندشتند و برین کہ سید
 باہنا انجیر سید خبا نچہ علما نہ پیش باعتقاد او کاشم فی رابعہ النہار عدم و تشرار و شرین ہنہ و شرین الاطلا
 فلیرجع الی کتبہم الکلامیۃ یا مجملہ و سبیل امر اول مراد توان گرفت آخرین من خواهد کہ انفس علیہ سیدیم
 و شہیدیم نور اللہ الشہید فی مصابیحہ صحت قال ان مراد الکشی من الصحابۃ مع علی
 ذوی القربی من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم من عدم ما ذکرہ من مشاہیر الصحابہ
 المداومین علی ملامتہ النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم المستوعین النضر النجلی فی

سائر اهل المؤمنین علیهم السلامه لا یجوز ان یخلفوا فاطوره و معاشر المؤمنین کيف
 ابطال راده در حقه جناحه الا که از سید هم و سند هم بل ما هم الا عظم اعنی ابا عبد
 الکفره و من فرقتیه و اقترعوا بان المردم ان اصحاب المشهورون یصحبهم و
 المردم من بر قاتیه صل الله علیه وسلم و التسمعون للنص الحلی فی يوم القدر علی
 امامه الا جبر و قد وقع ضمه الخلف عن بعض المحاصرات و استحقاقه لیس فی السفر
 کما دل علیه الاثر من الذی یکنان ذلک الخلف کان سوا الخلف عن سفینه
 عتقه سؤل الثقلید و جعل الحسنین حتی صار سببا للعار و الشن بلی لخر و فی لجه
 النفاق بلا مین و ای واجب الخلف عنه یدخل اصحاب الرسول فی محکم ولا یشفع
 من الشفیع المذمومین صل الله علیه وسلم و یترک شیخ یومضی حدیث صریح نام دارد یعنی تومضی
 که چه حدیث کردند بعد از وفات عباس بن علی و ترک احد الثقلین بل کما بالابن بقوله رسول صلی الله
 علیه وسلم گفته میشود که بودند آنها برگزیده برایشه نامی خود از و تنبیه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی عبد
 بنی و طغی و عداوت که موالا طاعت تو اختیار کرده بودند نزدیک بهمان شیوه قدیمه رجوع
 و طریقه شد که را بی سبب کردند که اطاعت ترا در باره اعتقاد حقیقت خلافت بلا فصل متصری
 که استند بحقیقت میل رعایت خلفا نکه و طمع ز خرافه نبوی حکومت را بر اهل کوفه و بصره و شوش
 الی غیر ذلک علم تعنت عداوت بر فراشتند و مقوله بنوی را که قرینه معنی اودت قرار داده اند از قلت تعنت
 است فذلک علیهم السلام چه اگر امت علیوی را از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین ارشاد و حیاتشان
 بازمی آمدند و بعد از عروج خواب بروج اندیسه باران عقیده را از سر میگرفتند البته حکایت قول
 عیسی قرینه اراده معنی از نداد می فتاد و او لیس غلبه امت فرو برد هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد
 الوهیت خضر مسیح نمودند و بت محمد صلی الله علیه و آله علی صاحبها که است حاجت بودند هم احداث امر تازه یعنی ترک
 وفات حضرت طاهره و گویا ساله بتی ملازمت خلفا اختیار نمودند پس مقوله بنوی نیز عدم اراده معنی از ندادن

احدث است نه بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابق مریدین علی عظامهم کافرین بعد
 الاسلام است لیکن زند او شرعی هم فردا از فردا بر او اعتبار است و ما من عام الا و يجوز ان يراو منه
 انما صرح کلام مانع است که از مریدین علی عظامهم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوئیم جزاک
 الله عننا خیر انما این خود عین مطلوبش نیست که بی رواج اعتقاد اصل الاصول یعنی امارت ایمان کامل حاصل
 نمیشود چنانچه ترک اسلام اروت میگویند ترک ایمان کامل بلکه تبدیل اخلاق حسنه را بسیه و ترک زافات احدی
 میل بخلافت شیخین و ذی النورین هم مرت خوانند گفت چنانچه از حدیث ابن سحر و عمار و مانند ایشان نقل میشود
 اسافی ما یصد و شد و انشا الله تعالی تفصیلش عنقریب عرض میشود لیکن عرض این است که انما احدوا بعد
 از زند او شرعی مراد گرفتن لم یزالوا مریدین علی عظامهم را مراد فکان قرار دادن چنانکه از عبادت بحال باقی
 مجلسی و اتباع و ایضا استعداد میکرد مستقیم نیست و اینکه را ما احدوا بعدا احد امور جدیدی که تفصیل
 مع وجه تعیین المراد افانگه شد از مریدین علی عظامهم ارتداد مقبولی با سیه حجت الترتیب علی الاثر و
 مراد باشد فخذ الاتفاق و نعم و افاق و نیز اگر خاطر کسی خلجان کند که سلبا که از احدی بمعنی ابداع اعتقاد
 نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب صلاح اهل شرع مراد نتوان گرفت گوئیم که حد واحد چنانکه مراد فانی
 باللفظ بحث و ابداع و ارتداد شرعی هم دارد صاحب مجمع البحرین در ماده حدف گفته و فی الحدیث
 انما یصلی الله علیه و سلم لعن من حدث فیها حدنا و اولی محمد ناقیل فیه الحدیث که المراد الحد
 المنکر الذی کسب بمقتاد و لا معروف من السنه و فی الحقیقه و ما ذلک الحد قال
 القتل و الحد یروی بکسر الدال و فتحها علی لفاعل و المفعول فمعنی الکسر من بصر جائز
 و اداء و اجاره من خصمه و حال بنیه و بنی ان یقتصر منه و الفتح هو اداء من مبتدع
 نفسه و یکران ان یؤاء فیها الرضا به و الرضا علیه و فانی اذار منی بالید عده و و قرا علیها
 و لم ینکرها علیه فقا و اء و لا یخفی علی ذی صسکه عدم صدق هذا المعنی
 علی که از زند او نیز و از هر طرفی بخیر است مانند روایت سلیم بن قیس حدیثیکم شیم و ما فاقا

امام رضا و عیون روایت کرده الفاظ بعد از صحفاً و صحفاً و تبدیل و تغییر واقع است مؤید آنست
 که از احداث ارتداد و مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد و پس تبعیدت بلکه عبارت است از
 تبدیل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر اعتقاد و حقیقت خلافت علی بن ابی طالب
 علیه السلام که آن با مجروحان و وفات سه و کائنات به نبرد و شکست ساختند و در اختیار با خبر و هتند
 از آنچه تصحیح ال است بر اینکه از احداث زینهار ارتداد و مراد نتوان گرفت و وی بعضاً کابر هم
 فی معنی الحدیث المشهور عن الصادق علیه السلام انه قال رسول الله صلى الله عليه و آله
 سلم بعد کلام کنت احسنی علیکم ان کثرت کواکب لکن احسنی علیکم الدنیا ان تافقوا
 فیها و وجه لالت در غایت ظهور است زیرا که هرگاه بعضی نبوی ثابت شده از بعضی صحابی احداث واقع شود
 و بعد از بنیم نفس واقع شود که مشکک خواهند شد بلکه مخافت تافس و دنیا بود پس صراحت ثابت گشته که آن
 احداث و رای شرک که بقرینه مخاطب با مسلمانان انجام او را فایز است خواهد بود و علی بن ابی طالب
 مسلمانان مطلقاً بعد از انتقال رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده و یا مرتدین اهل صحاب بودند و این
 قول مخبر صادق لازم آید و ذلک محال است و هرگاه از احداث ارتداد و مراد نباشد لا محاله امریکه
 بخلاف مثل صوبه اگر کوفه و قضای و شوق و مانند آن که درینا صوبه نبوی مرتبه علیاد و خواهد بود
 تافس که درین باب حسب اخبار نبوی واقع شده از غایت ظهور حاجت بیان ندارد که اکثری مقبولین
 شیعه غیر از حد او بر گوساله برستی و بعضی باخذ مناصب نبوی جان او انداخته و واقع امر غیر از حد
 یترتب علیه حدیث الحوض یطین علیه استحقاق النار علی هؤلاء الکبار کما
 در تحف مرآت و اگر کسی تصحیح و فصل کند و کتب شیعه اما نیست شرعاً و حدیث خواهد یافت که درال فروع
 عصافرمودن خبر صادق است و باب تطهقات خلافت و این معجزه نبوت که بر هر معقل متنبه بودند
 و همچنان واقع از جمله که کمال حد و لائق بود علیاً قلنا و ای کذا له حدیثی است که مثل حد سابق
 در مطاعن اصحاب که کم که نزع علمائشعین فریقین از اتفاق ارتداد و فسادشان حکم و کتبهم

الکلامیه مرویست و شواهد آن در بحار الانوار و حیات القلوب بجز همانند و است قال
 النبی صلی الله علیه و سلم استخضون علی الاماره و انما استکون ندامه یوم البعث فم
 الموضع و بنسبت لفافه که پس صفی باید ناند که نامل سازد که ازین باده ترخار از سبل
 غاصبین خلافت اجرت چگونه میفرمودند آیا نمی بینی که اید و بین بر استقبال قریب است و بخاطر
 کبار اما میبایست جمع چگونه دلالت دارد و ینگونه حرص امارت عاقرین حکومت کوفه و بصره و شوش
 غیر ذلک عبارت از بعد وفات سول مقبول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد و اذ است
 ذلک فقد و ظمک غایه الوضوح و ظمک غایه الظهور ان ادعاء الفاضل
 الخلیفه و الله محمد بنی و البحار و الکوا مع انه علیه السلام اراد خواص اصحابه بل المرتبه
 و المناقضین الذین هموا بالتمینا و قالوا عند طلب الدفاه و القراطیر ما قالوا النیس
 یستقیم بل اراد بعضا منهم بلاریب کما انص علیه الفاضل نور الله الشیخ و لکن
 و غیرهما و قد مر سابقا و گفته که باید دریافت که اگر کسی باوصفا نیمه تصریحان تنبیهات رب
 تو هم در گیرد که تصغیر لفظ صحابی علی ما فی نسخه تسلیه تر قیس فی درج قبول است پس اگر مقبولین
 جرم و دو خواهند گویم که غرض اینها صیانت از مقبولین خویش ازین حال بلکه نارست حال که شیخ
 این قول بر هر کس ادنی او را که از ظاهر است چه مقام مقام شفاعت دعا است که جناب شافع محشر
 تصدیق کرده یا رب که احبها الی است باضافه باین حکم بجناب او است شفاعت آنها خواهند کرد
 بر این اقلیل عدد چه ضرر دارد مگر سفیش این خواهد بود که اینها چند کس از اصحاب اند اگر کثرت می بود و نیز
 اینها بر تو دشوار بود با این نحو آتم چون قلیل اند یا مرز و البته عاقل با جمعی ضایع خواهد و علامه محاسب
 عالم الغیوب الشهاده است حاجت اشاره بقلیل و کثیر عدد و حیت این نیست مگر اینکه مثل لفظ یا نبی که
 بعضی تصغیر او نباشد بخار التماس فافاد استعطافا کثیر تصغیر ذکر کردند و هر چند این قد را که بعضی
 عرض سیده و منصف اینست اثبات ها که اکثر کلام کافی و بسند بود لیکن شفاء

لِلْعَلِيلِ وَالْإِسْفَالِ نَزْدًا وَكَرْبًا وَكَرْبًا لِمَنْ يَسْتَعِينُ بِهِ لَمْ يَكُنْ يَسْتَعِينُ بِهِ لَمْ يَكُنْ يَسْتَعِينُ بِهِ
 و عناد و عصبيت و عداوت و ولداد خویش گذارد و دلیل ششم آنکه جناب سید المرسلین
 حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود تباروت است کرد و گفت قَلْبُهُمْ شَهِيدٌ لِّمَا دَعَتْ قُلُوبُهُمْ
 فَلَمَّا تَوَلَّيْتُمْ كُنْتُمْ أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
 از تقدیر و فاهم عباد که طر تعجب که فَاِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ مشغول خواندند
 و این شعر بر آنست که از سفارش تو بسته و قبل ازین تفصیل هر چه تمام تر بقید علم آمده که شفاعت خلف
 مدلات مطابق باشد یا تضمین التزام اصول قرار داد حضرت ماسیه کبار هم از جمله مخالفان است چه جا
 مره بعد از ذکره بعد از آنکه در آن مضمون مفهوم است که توان بر که جناب سالت متفرماید که خدا
 تا و تنگ من بقید عیا بودم ازین مردم احدی مشاهده نکردم بعد از وفات من ازین گروه آنچه سبزه تو
 خوب سید اینهم با می میج دارد از بودن خلفا نشسته بود حدیث الحوض چه از ایشان اصول مخصوصه
 شیعه است روز محذات بدعا و اقسام نفاق و انواع مخالفت سر نیز و چنانچه مطالعه بحار الانوار
 مجلسی آن گواه است بلکه روی حیات القلوب نیز تفصیل این مطالب سباه است در شخصیت
 دوم از شیخ مفید است و حضرت امام اعظم طوسی و شیخ طبرسی مخالفینهای شخص را در باره معیت
 و تحلف اینها از لشکرش بائی امامت سجد شریف بعبارات طولانی آورده و در اینجا آن نقل میکنند
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدست مبارک خود با بکر اشاره کرد که پس ایست و خود داخل محراب سجد
 و نشست و با مردم شسته نماز ادا کرد و نماز از سر گرفت و اعتبار نکرد با بنده ابوبکر کرده بود چون سلام تمام
 گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان طلبه و فرمود که من گفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
 رو کنید یعنی رسول الله گفتی فرمود که پس اطاعت کردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و گفتم بر آنکه خود
 را با تو ناز کنم عمر گفت یا رسول الله من بگویم که نمیخواهم که خیر بیا ترا و دیگری پرسید پس حضرت فرمود
 حوا که کنید لشکر اسامه و بیرون بیدار لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی که خلفا بد از لشکر اسامه مرتبه

این سخن را فرمود و در پیوسته از لقب فتنه سجد بر پشت و از سخن اندوخی که عارض شد آن حضرت را
 بسبب آنچه مشاهده نمود از اطراف افسانیده منافقان دانست از مینهای فاسده ایشان پس مسلمانان را
 اگر بسند و صد اگر نه و فو از زمان فرزند آن حضرت بلند شد و شیوانی از زمان مسلمانان برخاست
 پس حضرت چشم بیکر کشود و بگویشان نظر کرد و فرمود که بگوید از برای من دانی و گفت که سبند
 تا بنویسم از بر کلماتی که گواه نشود بر گزینگی صحابه برخاست که فوات گفت ای بار و عمر گفت که
 که این مرد بیدان بگوید بسیار بر غیال شده است تا کتابت است پس اختلاف کردند آنها که
 در اینجا بود بعضی گفته اند که قول قول حضرت بعضی گفته اند که قول قول رسول خداست و بعضی
 و آنرا و سلم گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا را با باشد پس اگر چیدند که آیا بسیاریم آنچه بگوید
 فرمود که بعد از این سخن که از شما شنیدم حاجت باین نیست لیکن میت میکنم شمارا که با اهل بیت من
 نیکو سلوک کنید و در از ایشان بگردانید ایشان خبر شدند الی ان قال ای عزیز آیا بعد از خود شایع
 مجال آن است که شک کنند در کفر عمر که کسیکه عمر مسلمانان اند و اگر بقالی غلامی خواهد که صحبت کند کسی
 مانع صحبت او شود مردم بر طعنهای میکنند هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواهد که وصنی کند که صلاح جمیع است
 در آن باشد و کسی مانع صحبت او شود و در میان حال آن حضرت آزرده کند و نسبت بیدان آن حضرت
 دهد چگونه خواهد بود حال و در حال آنکه حق تعالی بفرماید و کما یطو عن الله عز و جل و حق تعالی
 یعنی سخن نمی گوید آن حضرت از خواستش نفس نیست سخن و مگر وحی که با و فرستاده میشود و میفرماید آنها
 از امری نشد خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان در دنیا و آخرت پس معلوم شد که بعد از کفر و
 بعد از حضرت عمر فاروق اتباع و شیعیان او در صحن جیات سر و کانات با اصول تا تبشیر مخصوص
 بر حقیقاً احلام مجلسی که خلاف فهم مولف باشد اظهر من الشمس این را لا مست و از بنیام کفر و کفر
 مقام عیاض و بسیار از بندگان کافر که قائل با سلام حلیقه ذکر خلفا هستند بزبان مجلسی خام الحین
 انات میگردد دل فقیر از ادراک آن مانند کیاست شود و بنا بر آن بر اتصال خرافات

یکدو حرف بیگویم که معلوم نیست که این لایحه بر مردار و باره جناب بر نصوی که دشنام غیر صلی
 الله علیه و آله و سلم از زبان عمر رضی الله عنه نفوذ بالیه بطریق اجتماع نمود و بران سکوت و زبرد و حال
 در صیغه تعالی نمیدیدیم که اذاکشیم چه عطا و دارد یا بخدا یا اگر معقدین مجلسی تطبیق گفتوری
 گویند که حضرت امیر وقت طلب قرطاس بجای حاضر بود لیکن اینهمه نظریه و آیات بحال انوار حیات الطریق
 آن رسک اول گذشت سخاقتی و خفاقتی بیش نیست زیرا که از ان اضمح می شود که امیر المومنین با وفات
 الشیدین بنیخارجد ان شده مگر و قنیکه هرگز در ان وقت قرطاس و دوات طلب نفرموده انصوح لک السلام
 حاضر است حدیث مرصع در ان مقول است که نص در مدح عاقل که بر حضور مقبولین یا میهم دالات نام دارد
 تقدیر کفر بچاره مواف که خدای عز و جل عاقبتش بخیر گرداند و زبانش را مثل دشن بر قرص حقیت ندان
 سنت جماعت جبار سازد و از اختیار عار او را باز دارد و این کفر بدشمنان جناب بر نصوی بر میگردد
 واللهم باطل و المکر و هم مثله من عجب موافک باطن بهائی هم نصیح تمام بارتداد ایشان و زبانشان
 انصوح علیه السلام و سلم خلاف منطوق حدیث سرور کائنات قائل شده و گفته که رسول الله صلی
 علیه و سلم هنوز در میان بود که ایشان مرتد شدند الی آخر الفقه لیس لولایت آیت کریمه که و از شما مقوله
 هیسو که با عتراف موافک ساله و تمام کبار را میبرد و گناه از پیش بعد عروج بر آسمان چارین مانع شده اند و
 بودنش زمین چگونه منطبق شود زیرا که کفریات این مردم خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم تذکر
 تمام ملاحظه میفرمود و کمال انقباض و انضجاری میبود پس اگر چنین فرمایند که خداوند از ما و از ایشان
 بودیم هیچ خرابی ندیدیم بعد از وفات نبی بر ایشان گنهای بودی کند صحیح خواهد بود و متوجه نشود
 که صدور این کفریات مختص بزمان اجساد خباب سید ابرار بود و پس قبل ازین از روایات امامان و مجلسی
 و رافضی که این گروه در ملاک پیغمبر صلی الله علیه و سلم هیچ دقیقه نامری نگذاشته اند خبانچه با جبر اسف
 بنوک مانند آن که انضیض و حیات الطریق است و لیلی است روشن جنتی است برین بر مقبولین است
 اما اینهمه میوه الفاظ حدیث متنازع فیہ الطریق کلی خواهد یافت که اسطره انشاء الله تعالی فصل

و لیل حضرت و در بعضی از روایات است و ال بر آنکه از او گیر ملائکه عنایت مولا ان عقوبت
قلیله از ان مردام که حدیث الحوض در شان آنها جاریست نجات خواهند یافت الطباقی این مضمون
نیز در خطابی شدن بر یک مجلسی اتباع او و کسانی که این بزرگان را معاند و در احکام او خردمانند گفتار
و شکر کین می دانند از محالات است بخلاف مقبولین پس می آید که اگر بعضی از آنها زودتر بجا
آیند و بعضی بر آن اعتراض نمایند بجهنم روند و نیز گوییم مخالفت اصول ما را لازم نمی آید زیرا که روایات
ایشان بعد از این جملی است که معنی بعضی خوف تا تم جمعی باشد و در بخلاف حال خلفای پیشین
شعیه که بطریق واحد این نجات بعضی دیگر فاری بعضی دیگر در هیچ حال امکان ندارد و کسانی که حق
شان قابل تخلیه خدا نیست تفصیل نمیکند که بعضی از ایشان نجات خواهند یافت و بعضی عذاب الهی
خواهند بود و جمعی قابل دخول عارف اند نیز بر این قاطعیه بین عطف و دارند و طائفه که نجات می
آنها نیز تفصیل بجای نمی آید پس اگر نجات بعضی از آنها در فاری برخی دیگر قائل شوند خرق اجماع
لازم می آید و در مقام برامی دفع توهم مبارکه عبارت کنایه فایده او امام اعظم علی التمام می آید
الْحَارِبُ لِعَدْلِكَ أَوْ يَقُولُ لَيْسَ حَرَبُكَ بَأَكْبَلَ لِي حَرَبِي وَلَا شَكَّ فِي كَفَرِي مَنْ حَرَبَ
النَّبِيَّ وَأَمَّا مَا فِي الْإِسْلَامِ فَقَدْ اخْتَلَفَ قَوْلُ عُلَمَاءِنَا مِنْهُمْ مَنْ حَكَمَ بِكَفَرِهِمْ
وَلَا يَهْمُ دَفْعُهُمْ أَعْلَمُ ثَبُوتُهُ مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةٌ وَهُوَ النَّصُّ الْحَقُّ عَلَى الْعَامَّةِ مَعَ تَوَلُّوهُ
وَدَعَا خَوَرًا إِلَى نَهْمِ فَسَقَةٍ وَهُوَ لَا قُوَّةَ اخْتَلَفَ هُوَ عَلَى أَقْوَالِ ثَلَاثَةِ أَحَادٍ أَنَّهُمْ
مُخَالِفُونَ لِي لِنَدَارِ لَعْنِهِمْ اسْتَحْقَاقُ الْجَنَّةِ الثَّانِي قَالَ بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ مَخْرُجُونَ مِنَ الدَّارِ
الْجَنَّةِ الثَّالِثَةِ أَنَّهُمْ أَتَوْا نَجْمًا وَجَعَلَهُمْ عِلْمًا بِنَا أَنَّهُمْ مَخْرُجُونَ مِنَ الدَّارِ لَعْنَهُمْ الْكَبِيرِ
الْمُجَرَّدِ الْخَالِصِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ لَعْنَهُمْ لَأَيُّهَا الْمُقْتَضِي اسْتَحْقَاقُ الثَّابِتِ وَلَيْسَ
أَنَّهُمْ مَرْدُونَ وَبَعْضُ رِوَايَاتٍ بَلْفُظِ اعْتِبَارِهِمْ وَبَعْضُ رِوَايَاتٍ بَلْفُظِ مَرْدُونِهِ كَمَا دَلِيلُ رِوَايَاتٍ
از این وثایق است و این است فذلك هو المقصود من كثرة ما منع من حمل

علم الخلفاء فانهم كفوا على اصولهم المقتضية ان في حكمهم كما امر الله عند جمع منهم
 ولا كلام علم مذموم في هذا المقام، انما قصودنا ان اثبات كفرت بسبب ما زاروا انما لغرض
 مرتدین اولی و مقصود بود گذشتن بر باطناب گردیدن بلا ضرر و شکر و عرفی از انصاف نصحا و اطلاع بفاکه
 کلامش فرق تمامی مخلوقات تحت کلام حضرت امیر و خالق و معبود و سموات از جمله سبقت بلکه محال است
 خلفای شیه و اتباع و شیاع شان بنیاد نباشد و هو المطلق و محمد است که مولف الهامی علی عقاید
 و صورت ارتداد و شکر و اراده کفر خسوف و لغو قرار داده و در لزوم این قباحت نظر بحدیث اصول
 فریقین فتراتی و اختلافی پذیر نیست کما لا یخفی علی المتأملین و دلیل خصم
 آنکه جمله که می آید اقتصای آن می کند که استبداد بسیار احداث دارند و آنها گذشته باشد
 استبداد زمانه الغیر و کون که با طهارت قاضی نورالدین شمس در احتیاجی شده بود و او فرمود آن استبداد
 با عتقاد و حضرت مولف تواند شد فعلی ندای گویم که از این استبداد که انی خلفای شدین که با این طریق
 ابو بکر صدیق سیال کل هم برار یک خلافت قرار یافته منطبق نباشد بخلاف مقبولین سانی حضرت عیسی
 ابو ذر و عمار و سلمان و خدیجه و عبید مسعود و حضرت عباس و فرزندانش که بی شبهه تکلف بر اینها منطبق
 چنانچه بر آیتا امیر برجا خود ثابت است و سببی انشای استبداد و دلیل هم آنکه صدق حدیث
 اخوض کل سامعین یخضعون ذوات الشمال در روز قیامت ایشان خواهد گذشت از اصحابی که در بیت
 و زین الکمان و جلیل شان فرج اند بود و چنانچه در سیدیم و ترجمه اش کتاب حضرت مجتهد الزمان قبل از این گذشت
 تازه در آخر نسخه سیدیم بعد از ساق حضرت امیر ابو ذر و سلمان و مقدار مکر این حدیث موجود و دلالت تمام
 دارد که این سامعین بر مقبولین خواهد گذشت الفاظ حدیث بطریق نسخیه فقر نیست لکن ان الخوض قوم یمن
 صحبه و من اهل الکماله متقی و المذنبه عند الحق اذا قفوا علی قرآنهم و راوی از احادیث
 دونی و اخذ بهم ذوات الشمال فاقول یا رب اصحابی اصحابی فیقال انک لا تدعی
 احدی بعدک انهم لم یزالوا یترددون علی عقابهم الفقهی من ذلک فارقهم و این خبر

نیز از محل انجیدت بخلای مثلثی است چه رفت مراتب جلالت مناسب بر مقبولین سانی است
 سلم الثبوت است بخلاف ثبوت فی النورین که این عوی بصورتی الیه ایشان او هن من تسبح الغنکما
 اگر هنوز حمله سماع روایات باقی باشد فقیر از تحریر آن بنا بر حق ضرورت طبعیه خارج در تمام این کتاب
 افتاده و معنی گذرد فی تفسیر این بابت و بقیت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم یا نسبیته بنت
 کماله زینیه و كانت تخرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فی غزواته و نکاح
 الجرح و كان ابنها معها فاذا ان ينهم و يتراجع فحلت عليه وقالت يا بنی انی یفر
 عن الله و رسولہ فخذته فحمل علیه رجل فقتله فاخذت سيفاً منها فحملت علی الرجل
 فضربت علی فخذه فقتله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بآراء الله فیک یا نسبیته
 و كانت تفر رسول الله صلى الله عليه وسلم یصلها و تذلها و حتی صابها جراحات كثيرة و
 حملت فی قبیة علی رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان یحیی ضراً
 علی جلی عاتیه و ان یقتل محمداً و اللات العربی و نظار رسول الله صلى الله عليه وسلم الی
 رجل من المهاجرین قد اتى ترسه خلف ظهره و هو فی الضمیر فماداه یا صاحب الدنیا لقی
 ترساک و سئل انک افر علی ترسه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا نسبیته
 حذی الدنیا فآخذت الدنیا و كانت تقابل مشرکین فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الیه سلم لمقام کسبیه افضل من مقام فلان و فلان و فلان و انتهى موضع الحاجة انون
 باسماع ترجمه این است و اما بلا با و توجیه بدید می نماید که از زمان نسبیته حضرت کاتب نبیه در حدیثی که مازید بود
 او را بگفتند ای که خود بخار اید او کند و بشیرش همان جنگ همراه بود و چون است که بگزید و نسبیته را و او را و حکم کرد و گفت
 ای فرزندان خدا و سول بگزیری او را برگردانید تا آنکه مردی مشرک آن را بپر حمله کرد و او را بشهید کرد پس به پیش
 پر خور گرفت و بدان کننده پس خورزد و او را گشت حضرت او را تحسین کرد و گفت خدا تو برکت و باری
 نسبی خود را و بر شین و می حضرت باز داشته بود و سینه و پستان خود را سپرد کرده بود که آسیبی بآن حضرت

تا آنکه جراحات بسیار با و رسید این قیسه بر حضرت محمد کرد و میگفت محمد را بمن بنامید من بجای
 نیام اگر او از من بجای باید پس ضربتی بردوش حضرت زد و فریاد کرد که ملات و عزم سوگند میخورم
 کشتهم در آن حال نظر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنامد از چهار جوان فتاد که سبک تخت و سپر خود را بستند
 او میخست و حضرت را ندانند که ای صاحب سپر بنماز سپر خود را و برو بسوی جهنم او سپر انداخت و حضرت
 سبک تخت گفت که سپر را بردار پس سپر برد و با مشرکان قتال می کرد پس حضرت فرمود که مقام نسبیته
 دفاعی او اسر و شهر است از مقام ابوبکر و عمر و عثمان تهی کلامه فی حیات القلوب هرگاه علی روئین
 نسبیته بر خلفائی ثلثه ترجیح دهند و فرار ایشان را بآوار بند بیان کنند لغت و جداد و قرب نتر ایشان
 نزد سرور انجمن و جان کجا باقی ماند و بدین منتهی مسکین قطعاً و یقیناً میرسد که هر چند این بها و تسلیع
 برای کسی و شخصشان خلفائی مثله این وایت او فعلاً القدر النسبیه کمال شد بدین مقام فیه باشند ولیکن مقصود
 اصلی شان خط مرتبه شجاعت و شجاعت جناب میر و عین خروج و نصب بود چه این قصه علی الظاهر و کلام
 بر آن دارد که حفظه صبیانوی بگوشتش و شش نسبیته واقع شد و ثبات قلب بر همان شاکر بر آنحضرت
 از وی بگویند و یافت که کسی از مقبولین لسانی امامیه حتی که جناب میر کبریم هم و شریک منصب او
 تواند شد با وصف آنکه البسیر به زودست کفار شریک شهادت حشید لیکن هرگز نسبیته تعزیری و محترمی
 رند او بلکه بعد ملاحظه این همه سوانح بگافوشی متوجه شد و مانند شیر میخیزد و هرگاه او را شمشیر بدست آید
 چندان او شجاعت و سیر و مردانگی و دلیری داد که قصه ستم زوال و جنب این پیرانانند فسانه عمر
 فی اصل و بی ثباتی نماید و العجب کل العجب که ذوالفقار ربی او نزول جلال نیا و گزیده
 آثار تهور و دلاوری او چنان بنمود که هرگز احدی از کفار از دستش جان سلامت بیرون برادر از فلان
 فلان ظان اصول شیعیان جناب میر عمار یا میر خدیو یا دیگر مقبولین لسانی امامیه باشند که در جناب
 شکی بودند و پشت او ندانستند خلفا ثلثه علا و ه لفظ آهتند از مقام و کلامی بحسب ظاهر هر چند
 انجمنی رسیده که هرگز خلفائی ثلثه را او از ضرر و در این صورت می باید که این همه بزرگان در اصل و تحت

شکسته باشد و چگونه و لهائی امامیه که هر کس را بکمال نامردمی و بزدلی وصف میکنند
 برین معنی قرار خواهد گرفت بخلاف مقبولین شیعه فتدبر الضف این همه که مرید حریفی
 جنگل حد بود اگر حال دیگر غزوات از کلام مجلسی روایات معتبرات قوم در با جفا باشد
 با تو گویم فی الجمله بر تفصیل بوی معلوم خواهد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در اکثر غزوات ایشان را ذیل
 و خوار فرموده و اینها از دست مبارکش خوارها کشیده اند مثلاً در غزوه ذات السلاسل و تثنی عشر کلینی
 مفید امام عظیم طوسی طبرسی قطب راند و در صفات ایشان بعنوان است که با قبر مجلسی در حیات القلوب
 ترجمه آن پرداخته مخصوص آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر را با چار نهزار نفر بر سر کفار فرستاد
 و فرمود اگر اسلام قبول نکنند و مار از زور کار ایشان بباران بوج نیکر یا گروهی از مسلمانان ملاقات
 کرد و پیام او انمود و گفتند بلات و غیره اگر قرابت نماند نمی شد ترا با جمیع اسلحه می کشیدیم برگردید که با شما کار
 نداریم و بنحوا هم که محمد را با علی نقل ساینم ابو بکر یا لشکر خود گفت که سومی ندیده قصدید اهل عسکر هر دو
 و بی تحریرین جمل و میگرد قبول نمود چون بدین رسیدند حضرت فرمود ابو بکر مخالفت من
 کردی آنچه گفتیم بعل نیاورد و عی شدی پس بدین برآمد و گفت معاشر مسلمین ابو بکر را امر کردم که
 اسلام اعرض کن بعد متناع بجای و مشغول شو و بجهت نامزد از لشکر ترسی طاعتم نکرد اکنون بکم
 جبریل عمر امیرستم ای عمر برو چنان کن ابو بکر کرد القصه و هم گیت و جبریل خبر داد و حضرت بر سر
 و مضامح او معاذا الله در ملا فرموده باز خطاب بفرمود که نافرمانی کردی و خلا امر من بجا آوردی و عیان
 رانی خود نمود و خدا قبیح گرداندمی ترا اکنون عذر امیرستم الی آخر القصه بطولها با بجمه مقصود
 در فیضان بود که عدم تطابق وقت منازل خلفا بر او ایام و صومعه جدید ثابت کرده شود و سابقا و نفا
 گذشته که خیا پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدست حق است زبان صدق ترا خود اصول امامیه چنین در او است
 سجد نش و هم وقت طلب داشت و طاهر حین از دلیل خشاکه خزر و پوشی جاره ندیدند الی غیر ذلک فی المقامات
 التي لا تحصى کثیره طرفه ترا نکه در بنیاد نبی ندیدان شدند و حال نکه حکم با سلام ایشان نمودند

روز قیامت که در آنجا است رسوایی که بنا با وصف کفر مقرر می‌شود در آنوقت رواندند و اگر با اینهمه
جلالت شان و بخت این بزرگان بحال خود باشد عجب نیست که اینها نزد خواجه میرزا علی بن ابی طالب بحضرت
منزلت جلالت قدر و رفیع ذکر لیاقت علامه شریف کما هو فی الواقع کذلک حیرت دیگر آنکه بحضرت علامه
خاتم نبوت و ادویه شخصی الاطلاق موجب کمال اسلام او و در بحث امام چند از ائمه اخلاصیت و خلاص
مرقصونی از آن کتب و تالیفات شیخ مفید علی و روی بحالسی فی حصاره در بعضی از رسائل خویش میگوید که معلوم
است اینکه محبت خباب حق سبحانه و تعالی نسبت بهندگان از قبیل محبت مخلوقی به مخلوق دیگر از ره گذر
مشبهات نفس باشد نیست بلکه بایر استحقاق و اوصاف محبوب بصفت کمالیه است و هرگاه کسی بحضرت
خدا باشد نصف بحالات صورت و معنوی بلا شبهه خواهد بود الی آخر تقریر و در بعضی از کتب و رسائل از
جزایات اعتقاد کنند فاعبروا بالاولی الالبصار والنظر والی نهوات هو لا العباد و تکلف علی بنده الاولی
انما حق القاطعه ملک عشره کامله باقی ماند تطبیق اوصاف عشره بزرگ مقبولین است متشیعین تمام
این گویم که بهر صفت مذکوره در حق ایشان بر جا خود مثل بدیشا اولیای است اما الصحابه
نصیان الاحتیاج الی دلیل در بیان لا یتوقف علی التوضیح و البیان زیرا که فهرست امام عظیم طایفه یعنی شیخ طوسی
و کتاب ابو عمر و کتب حسین عضا کثیر و نقد الرجال بن داود و خلاصه الاقوال حضرت امام عظیم و دیگر
تخیص الاقوال و ترجیح المقال و مجالس المؤمنین و بحار الانوار و همچنین دیگر کتب معتبره بیا بلکه بشما و الاکتاف
حصول این مرتبه برای حضرت سلمان ابو ذر و عمار و غیر هم من المقبولین و اولغوا اینکه ظهورش مثل آفتاب است
النهار هویدا و اشکار است انشاء الله تعالی نمونه آن زکات شد اوله قوم در حق بعضی از آنها بعد از این منقول
خواهد شد اما رفعت منازل و کثرت فضایل بر آن نیز بر السنه مخالفین از همین ادوی است لیکن هر
چند حرف در این مقام اکتفا کنیم ملا باقر مجلسی در بحار با خصوص در باب پنجاه و نهم از کتاب حیا با لقلوب میفرماید که
بسنه معتبر منقول است که نبی امیر المؤمنین از حوالا بود و عمار سوال کردند فرمود که علوم و ادب است و شرف علم
است که از آن چیز بیرون نیاید پس بحال ضایع رسیدند فرمود که ماهی نهانها را باید گرفت پس بحال عمار را

برسیدند فرمود که موسی است که مقرر استخوانی است از ایاان است و فراموش کلاری بود که چون یادش
مآوردند زود متذکر می شد پس آن حال عبدالمعصوم رسیدند فرمود که قرآن خواند و نزد او نازل شد
گفتند خبر ده ما از حال سلمان فارسی فرمود که دریافت علم اول و علم آخر را و در ریاست بی پایان
الی آخر حدیث و نیز در حق حدیث از انجانب ولایت که اسامی منافقین را خوب بید است و عذر مجذوب و
الهی بود و نیز از جمله متبوعین که درین دیدن رقم است که حضرت امام عظیم صلی خلاصه الاقوال و خلاصه
لمخیصل و از عارضین حقوق حضرت امیر المومنین سابقین استند و از منشی عین بر داده که کوفال
جاسی بر وجهه سیرده هم در صوامر جوین بنابر تخری و جهاد یک در سر و از بد مذکور از جمله
و نبار و اعدا حیدر کرار شمرده باشد و اگر مرادش است که وی بنابر اتماد و احداث بمقتضا حدیث
اطهار از حدیث الصحاح کلمه الاطلاق فلان بنده عمار از مره معاندین این بیت و مخالفین ایشان محسوب
پس در سنات این تقریر کلامی نیست حبه الاتفاق و نعم الوفاق المختصر محال عقل و خلاف نقل است که شیعه
مقتضی نصف خلوص عقیدت نزد حضرت مصطفی مقبول نباشد نظر کنی بحديث امالی و در بیت
که او را بحفاظت مقبست و بوجوه و شرف افتخار عظیم دارند از این عباس بن قلال قال قال رسول الله صلى الله عليه و
العليه و آله انا منكم فانتم مني و روحك روحی و شيعتك شيعتي و اولياك اولياي و قال
اولياي و قالک مضمون روایت ابن عباس در باب صحیفه که بنگش محموظ محل هر طریق و باین بود
و بن ساسین بنیاده شده و از جمله ایشان بلال خادم رسول تعالی است که خوبی و بزرگی و خلاص و سنج و او
زبان کا برای رسالت گذشت فلان عیده مره و آخر و مجابوس سوسنیز از فضائل کمالات و مغنیت
و از انجمله جابر بن عبد الله انصار است که بقول بن عقیده که حضرت امام عظیم در خلاصه خود نقل آن کرده است
البلیت بنو منقطع بود و از انجمله حضرت عباس عم جناب افضل الناس است که علی مذکور و دیگران نیز مدح
پرداخته اند و در سابق از زبان مخبر صلاح و ایستاد و وفاتر مبسوطه دارند و ازین باب استلاحام
عظم طوسی است بنده معتبر از امام رضا علیه التحیه و الثنا که آنحضرت صلعم فرمود که حرمت مراد حق

عم من عباس عایت کند که او یقین بدان من است و ایضا بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده
 که فرمود هر که از ارکان عباس از من کرد و در دنیا که هم آدمی شبیبه بد را و سبک غیر ذلک من ارباب است
 آورد اما مجلسی که کتابه الکبیر اعنی بحال الانوار و کتابه الصغیر اعنی حیات الطلوع جلیلا ما میرزا فتح محمد
 عباس از انقبای اصحاب زمره سلمان غیر او مرده حال علمای قوم درباره عایت سحر آن بزرگوار
 که صحن حرم مصطفی بود و مختصر بطریق اجمال و بجزایر با تو خواهم گفت که این بزرگان در ملک ولایت
 انجناب نیز خرفشار و گفتگو دارند فاقول و اولیاد و افعی الی الشیخ و از آنجمله حضرت عبدالعزیز بن
 که پیش از بیج علی مصوب خالی از او از محبین تر نشود و اجله ملانده انجناب است حیث قال فی خلاصه
 الاقوال کان محمدا علی علیه السلام و کلبه و ماله فی الجلاله و الاخره
 المؤمنین علی علیه السلام اشهد من ان یحیی و از آنجمله بعضی دیگرانند که در ضمن اثبات احادیث
 و انطباق آن برین بزرگان درباره تراجم شان نیز خواهند و حالات استماع و احادیث
 آنها بحواله مدونه مفصل نقل خواهم کرد باجماع در وقت منازلین کرده صدق حدیث خصوص السیما
 علمای قوم پیش از بیج بیرون طایفه کسی نمی کرد و از نجاست کتوری در ارام مطاعن حکم فاعل جاکو
 سگوید قوله صلی الله علیه و آله وسلم لم یزلوا امر تدین علی عتبا بهم منذ فارقتهم و لا ینکین مکرر بیکه و سرکار
 و در حق مردم که حضرت رسول خدا بنظر ظاهر حال آنها در روز قیامت مکرر خواهد گفت که اینها اصحاب
 من اند خواهند گفت که اینها همیشه فرید بوده اند بر ایشان نه می خود را از و فیکه تو مفارقت کردی این
 نمی شود مگر کسیانیکه از او اخبار بر همه کس ظاهر نبوده باشد زیرا که کسانی که از او آنها ظاهر باشد حال آنها
 بر مجلس خفی خواهد ماند و کفیف علی النبی صلی الله علیه و سلم و نیز مکرر گفتن آنحضرت صلعم لفظ اصحاب و حق آنها و کس
 میکند بر کمال قرب و خصوصیت آنها در خدمت آنحضرت صلعم کما هو الظاهر انتهى لفظه اما بودن ایشان
 محل شفاعت خاتم پیغمبران مقام عطا و سبب الشرف جان پس گویا از اجله بیات است
 نه جای آنها و خرفشا بلی سخن مخالف و خصوص من مقام انبیت که شفاعت از کتاب صحیح و خوف از کفر

و شدت و تکیه اخروی بر نصیحتات فاضل مجلسی در حق البقیع و غیر آن مقتضای دلالت حدیث شریف
 که ذخیره شفاعت مختص بر امی است که با سرت صوت نمی خندد و در کتاب کبار و صد و محدثات از ایشان
 در اصول کمروست جوایش که بگذرید مخالف یکایست بلا محبت عوالمه علم می شود که اما احش
 بر لایل بسیار و بر این بیشمار بر اثبات آن قائم می توان کرد و عموماً و خصوصاً اما اول پس از آنکه جل تقدیر
 ایشان با او عموماً و کثرت در کتاب سما الرجا و اتباع و شیع از امام باقر و صادق علیهما السلام
 روایت کرده اند که تمامی اصحاب از جناب بالتمام مرتد شدند مگر کسی که مان و ابوذر و مقداد را و
 گفت که عمار را چرا که نفرمودی حضرت فرمود که اندک میلی کرد و بزد و برگشت باز فرمود اگر کسی را
 خواهی که هیچ شکی نگزیده و ترود می رود و متابعت مرتضو بهم رسانیده آن مقدمات و پس این روایت
 در اکثر کتب ایشان منقول و مرسوم است و مضمون آن با وصف محفوظ بودن بقبر این و دلائل متواتر
 معنوی سید نبی از آن داده و اصل جمیع مقبولین امامیه غیر مقداد ثابت شد و اینهم به عرض شریف
 که ابوذر و سلمان نیز از مالکین خلفا و تارکین یافت مرتضی و ترودین و باره کفایت است
 سید اوصیا و کواکب نظر الی بعض الوجوده بودند سکن که نظری بعضی از روایات شامل مقداد باشد و لیکن
 بنیاد این تمسیل بعد از ملاحظه و جان اصول احادیث معنی اصنافی و رجوع است یعنی تا ته مقداد است
 نسبت به دیگران بعد از انابت حقیقی و الا این حادث با هم که متناقض و مکنذ یکدیگر خواهد بود و این جمیع
 مسلک محذوران ایشانست و اینجاست احادیث دیگر که در شناسایی این نازل مطلق اندازد برده و علیهم السلام شهادت
 جلوه گرفته شود که در این بین نوسه و مجاز و رجوع این گان بعد از او است عملی که در توبه عمار مرتد شده
 عوف آنفا غالباً نسبت نیست که بر زرد و بر آه آورده و نه مدلول و ابابک خراز این بیت اظهر آن
 که او در صفیر منبر گشته و در نشاند او بسیار کشیده که میبایست انشا الله تعالی و بنویسد او است و اباب
 حق البقیع که لا یخفی و آنچه در کتاب بی تلخیص بهجت مرتضو و بر مرسوم است که التماس از همه مایه بود
 و خلفه ثانی و ثانیها حواله نمود و در بسیار این خلافت بخانه کارزار اگر غیر مایه نفس است و می کند

بصمیمه تشهاد مرصوفی در باره حدیث ثابوت و ناظر بهین است که عمار یا سر در ارکان بعد از
 نبوده بلکه زیره که در اوقات بر فاشن بائی ثبات فشرده و از مطالعه مجاورت حرمه آن صبح معلوم است
 و زمره راجعین با بقین البوساسان انصار و غیره اندر عمار یا سر را پس عجلت التیبه بر محض انصاف
 محمول خواهد بود و بر مقتضای مخالفین عیان است که زیره با وصف پوشش از اهل عقوبت و کمال انصاف
 شال ستنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود ستنی بودن بدو که قیامت گرفتار آید اصول
 اما بعد نباشد و محقق نمائند که بر این اخراج عمار واد خالی بر در ارکان با بعد چگونه برین
 بسند گنم زیرا که نسخ مسلم که نزد فقیر حاضر است در صدر آن این حدیث از سلمان مروی است قال فلما
 كان الكيل حمل علي فاطمة علي حمار واخذ بيدي الحسين والحسين عليهما السلام
 فامسك احدهما من اهل بدر من المهاجرين واهل الانصاف لانه مني لو ذكر حقه دحا
 المنصر له فما استجاب له الا اربعة واربعون رجلا فامرهم ان يصيحوا تحلفين رؤسهم
 معهم سلاحيهم على ان يبايعوا علي الموت فاصبحوا بوفاء منهم الا اربعة فقلت
 لسلما اني لا ربعة قال ناكوا ابو ذر والمقداد والنضير بن العاص وبن مال كثر في
 ارکان ربعة علی مقدار جلال خویش باقی ماند و این جنی مستبعد نیست زیرا که او این سو بود و ش مثل فولاد دل شود
 قسوق طوق دیات ایامه مجاد کمالی علی بن نظر الی فادان الکشی بودار الاعمال و از نجاست که بنده کثرین
 نام در او ربن مرده با نکرده پسر گذار سبکی است که شهید ثالث در باب دینهم معنی حدیث و ثبوتی از این
 الا فلان فلان جنید غفطان موسی بنی که بکده احاطه نماید و قوالان کجای و در مصایح پیش از خود حقیقت
 ان مراد الکشی من الصحابة من عدا ذوی القربى من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ومن عد
 ما ذكره من مشاهير الصحابة المدائني عليه السلام في النبي صلى الله عليه وسلم واليه السلام
 للنصر المحل في شأن اهل المؤمنين عليه السلام لا جميع الصحابة من كان هو واصرا
 ولهذا لم يذكر حلياً وفاطمة والسبطين عليهما السلام ومن كان معهم من بني هاشم

و تَابِعِيَهُمْ وَمَوَالِيَهُمْ مَعَ ظُهُورِ الْكُفْرِ لَمْ يَقْعُدُوا تَبْدَادَهُمْ فَقَبِيتَ الطَّائِفَةَ الْكَثِيرَةَ
 الْآيَةُ لَمْ يَكُنْ تَوْأَمٌ مَعَ شَاهِدِ الصَّحَابَةِ الْمُشْتَمَعِينَ النَّصْرَ مَالَيْنِ عَنْ شَبَابَةِ أَمَّا تَبْدَادُ الْيَوْمِ وَ
 أَنْ حَاكُو الْفِتْنَةِ تَابِعِيَهُ لَمْ يَتَّبِعُوا شَبَابَةَ أَمَّا مَرَّ عَلَيْهِمْ نَتْنِي تَمَامُ خُرَافَاتِهِ بَلْ أَرْتَحِصُ بَابَ
 مَقَرِّ شَيْخَةِ رَأْسِي كَمَا فِي نَفْسِ الْأَمْرِ خَالَفَ رَأْيَ سَعْدِ عِيَّاشِي أَرَامَ مُحَمَّدَ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُتَ زِيرُكَ الْمَعْرُوفُ
 بَاقِرٌ جَلَسِي بَحَارِ مَعْنَى أَنْ خَبْرَ بِنْتِ كَمَا فِي رَجَالِ الْبَيْتِ اصْطَرَّاهُ أَرَادَ بِشَيْءٍ فَتَنَدَّ مَكْرَجًا كَمَا فِي
 بَنِ الْأَبِي طَالِبِ مَعْدَاوِ سُلَامَانَ وَالْوُزَيْرُ الْخُزَالِ شَرِيكَ بَابِ وَخَيْرُ فَرْضِ تَسْلِيمِ أَرَامَ وَحَضْرَتِ عَمَّاسُ
 عَمِيلُ وَفَرْزَنْدَانِ الْإِشْبَانِ مِنْ يَأْهُمُ مِنْ نَبِيِّ مَاشَرُ رَادِرِينَ حَدِيثُ خَارِجِ أَرَامِ بَحْثِ بِنْدِ أَرَامَ بِدِيمِ كَسِي
 صَحَابَةِ بَارِسَا نَحْدَ أَرَادَ وَاحِدًا سَوَايَ مَعْدَاوِ مُسْتَشْفِي تَوَانَدُ بُوَ زِيرُكَ الْقَبُولِ لِسَانِي شَيْخِ كَمَا فِي سَامِي تَبَرُّكَ الْفَقِيرُ
 أَرَامَ قَبْلَ أَرَامِ مَعْدَاوِ شَرْدَ بَاطِلُهَا رَاكَا بِشَانِ طَلَنْدِ مِنْ مَحَبَّتِ شَرَفِ الْمَبْرُورَةِ وَخَوَاصِ الْأَنْجَبِ شَمُوهُ مَشِي
 وَدَرْ شَهْرَتِ الْبُخَيْرَاتِ وَاسْتَمَاعِ أَيْنَا نَفْصُونَ طَلِيمُ مَكْتُورَ بَنِي شَكِي وَرِيحِي بِرِ السَّهْلِ أَمَامِي هَيْتِ مَعْدَاوِ
 فَصْلُ بِالْأَجْمَالِ حَالِ أَرَادَ وَاحِدًا الْإِشْبَانِ بِأَفْنَى أَكْثُونَ مَفْصَلًا أَحَدًا هَذَا مِنْ صَحَابَةِ كِبَارِ أَرَامِ حَدِيثِ رَدِ
 وَغَيْرِهِ نَحْوِ تَبَرُّكِ وَجْهَ بَنَاتِ بِيَرَانِمْ بَارِ خُودِ رَاكِبُوا أَحَدًا حَضْرَتِ مَعْنَى الْإِشْبَانِ بِالْخُصُوصِ مِنْ حُصُولِ
 تَشْبِيهِنِ مَوْجِهُ سِكْرٍ دَانِمُ لَكِنْ بَعْضِي أَرَامِ حَدِيثِ كَمَا فِي طَهَارَتِ وَطَبِيبِ لَدَاتِ الْإِشْبَانِ فِي طَرِيقِ الْأَمِيرِ
 خَلَطُ الْفَقْرِ وَرَاصِحِ الْكُتُبِ قَبْلَ الْفَرْقَانِ مَلَالَتِ دَارِ طَرِيقِ سِيحَا وَسَانِمْ أَرَامِ سَكْرَ تَادِرَافَتِ شُودُ كَمَا فِي أَحَادِ
 رَفَضِهِ دَرِ بَارِهِ بَزْرُكَانِ شَرَفِ الْمَحْلُوقَاتِ بَرِينِ نَجْ وَارِدِ هُتَ دِيَا بِنْدِمِ عِيَّاشِي كَمَا فِي طَلِيمَا عَلَا طَائِفَاتِ
 وَبَنَدِ بَرِ أَرَامِ الْعَرَشِ عَظِيمِ مِيرِ سَانَدِ وَبَدَعُ مَزِيدِ الْوَلَايِ اِلْتِمَاسِ مَقْتَبِ الْإِشْبَانِ كَرُونِ فِي فَرَاوِ
 بَسَنِ كَمَا فِي أَرَادَ بِيَرِ وَوَسْطِي كَعْنِي بِرِ كَشْتَنِ أَرَامِ سَلَامِ وَخُوفِ شَدْنِ كَمَا فِي بَيَانِ تَبْدِيلِ خَلْقِ
 حَسْبِ كَيْدِ نَوْنِ الْغَيْرِ فَاكٍ مِنْ الْعِبَارَتِ صَادِقِ كَمَا فِي دَوَاهِرِ كَاهِ تَصْرِيحِ مَرْزَا مَحْمُودِ كَشْمِيرِي وَتَرْجُمَةِ
 بَزْرُكَانِ اِنْجَامِ بَارِ مِيرِ مَرَاوِنِ سَلَامَةِ اِلْمَحَالَةِ نَافِي مَعِينِ خُودِ بُوَ وَغَضَرِ بَنِي مَعْلُومِ مَشِي شُودُ
 اصْحَافِ نَذِيرِ كَمَا فِي مَرْجَمِ تَبَدُّلِ سَلَامِ اِيْمَانِ اَزْدِ سَتِ نَدَاوِنْدُ وَدَرْ كُفْرِ وَارْتَدَاوِ شَرِّ نِقَادِ نَذِيرِ اَزْ

بعضی سید شهادت و رضوی در باره حدیث ثابوت و ناظر بهین است که عمار با سر در ارکان دیر در
 نبوده بلکه زبیر که در آنوقت بر فاشش با می شبات فشرده و از مطالع مجاور حمیه آن صبح معلوم است که
 در زمره راجعین سابقین ابو ساسان انصار و غیره اند و عمار با سر را پس عجلت الیه بر می خیزد
 محمول خواهد بود و بر مقتضای مخالفین عیان است که زبیر با وصف پوش از اهل عقوبت نکاح اصحاب
 شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود استثنی بودن بدو که قیامت گرفتار آید، اصول
 امامیه بعید نباشد و محقق نمائند که برای اخراج عمار و احوال بیرون ارکان دیر چگونه برین
 بسند کتم زبیر که نسخه سلم که نزد فقیر حاضر است در صدر این حدیث از سلمان مرویست قال فلما
 كَانَ الْكَلْبُ حَمَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَى حِمَارٍ وَ اخَذَ بِيَدَيِ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
 فَلَمَّ يَدَ أَحَدَا مَاضِلٍ بِلَدِي مِنَ الْمَاجِرِينَ وَ هُوَ لَا نَصَالَ إِلَّا أَنَا هُوَ مِنْ لَدُنْكَ حَقَّةٌ دَعَا
 الْفَضْلَ فَمَا اسْتَجَابَ لَهُ إِلَّا أَرْبَعَةٌ وَ ارْتَبَعُونَ رِجَالًا فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُصْبِحُوا مُحَلِّقِينَ رُؤُسَهُمْ
 مَعَهُمْ سِلَاحَهُمْ عَلَى أَنْ يُبَايَعُوا عَلَى الْمَوْتِ فَأَصْبَحُوا لَمْ يُولَافَهُ مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ فَقُلْتُ
 لِسَلْمَانَ مَنِ الْأَرْبَعَةُ قَالَ نَاوَابُؤُنَا وَ الْقِدَادُ وَ النَّبِيُّ بْنُ الْعَوَّامِ وَ بَنِي الْحَارِثِ
 ارکان دیر علی مقداد و جلال خوشن باقی ماند و این چندی مستبعد نیست زیرا که او این سو بود و شل فولاد و شل
 قسوق طبق روایات اید ایجاد کمالی علی بن نظر الی فادان الکشی بودار الا غملا و از نجاست نبیه کمتر بن
 نام و در بن مرید و نکرده پسر که از سبب است که شهادت نه با سینه در فم معنی حدیث و یعنی آید انبار
 الا غلامان چند قید خطان امون به بی آنکه بکه احاطه می نمود و اما بن کار و در مصایب پیش از خود حقیقت
 أَنَّ مَرَادَ الْكُشِيِّ مِنَ الصَّحَابَةِ مَنْ عَمِدَ ذَوِي الْقُرْبَى مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ عَدَا
 مَا ذَكَرَهُ مِنْ مَشَاهِيرِ الصَّحَابَةِ ابْنِ الْمَدَائِدِ وَ مَنِ عَلَى لَدُنْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُسْقِعَاءُ
 لِلنَّصْرِ الْجَلِيِّ وَ شَرَّ الْأَعْدَاءِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا جَمِيعُ الصَّحَابَةِ يَوْمَئِذٍ كَانُوا وَاصِلِينَ
 وَ هَذَا لَمْ يَذْكُرْ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ السَّبْطَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ مَنْ كَانَ مَعَهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ

وَتَابِعِيهِمْ وَمَوْلَاهُمْ مَعَ ظُهُورِ الْكَثْبَةِ لَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَدَاخِلَهُمْ فَكَيْفَ الطَّائِفَةُ الْكَثْبَةُ
 الْبَنِي لَمْ يَكُنْ تَوَاصُلُ مَشَاهِيرِ الصَّحَابَةِ الْمُسْتَمْعِينَ لِلْبَصْرِ مَا لَمْ يَكُنْ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا زِدَادُ الْيَقِينِ وَ
 أَنْ حَكَمُوا لِقَاءَ الْعَبِيدَةِ لَمْ يَدَاخِلُوا شَيْئًا إِلَّا مَرَّ عَلَيْهِمْ ثُمَّ مَرَّ أَقَاتِلُهُ بِرَأْسِ الْغَضَبَانِ
 مَقَرَّ شَيْءٍ رَأْسُ كَرِهٍ وَفِيهِ الْأَمْرُ خَافَ رَأْيَ سَعْدٍ وَعِيَاثِي أَزَامَ مُحَمَّدٌ بِأَقْرَبِ السَّلَامَةِ زَبِيرٌ كَالْمَعْرَا
 بِأَقْرَبِ مَجْلِسِي بَحَارِ مَعْنَى أَنْ جَزَائِنِ نَيْسَبَتِ كَيْسَرُ زِي جَالِ طَبِيعَتِ اصْفَارِ رَاهِ أَرْدَاوِشْ كَسَنَدُ مَكْرَجَارِ كَسَلِ
 بِنِ ابْنِ طَالِبِ مَقْدَادِ وَسَلَامَانَ وَالْبُورِ الْخَزَلِ شَرِيكَ بَارِ وَخَيْرِ فَرْغِ تَسْلِيمِ أَرَبِمَ وَحَضْرَتِ حَبَاسِ
 عَقِيلِ وَفَرْزَنْدَانِ الْإِشْيَانِ مِنْ يَأْهُمُ مِنْ نَبِيِّ هَاشِمٍ رَادِرِينَ حَدِيثِ خَارِجِ أَرْبَحَثِ نَدَارِيمَ بَانِ كَسَمِي
 صَحَابِ بَارِ سَاخْمَ أَرْدَاوِشْ سَوَايَ مَقْدَادِ سَمْتَنِي تَوَانِدُ بُوَ زَبِيرُ كَالْمَقْبُولِ لَيْسَانِي شَيْخُ كَالْمَقْبُولِ لَيْسَانِي
 أَرَايَنَ قَبْلَ أَرَبِ سَطُورِ شَدِيدِ بَانِ طَالِ مَنِ صَحْبِ شَرَفِ لَبَرِيَّةِ وَخَوَاصِ نَجْمِ بَانِ سَطُورِ شَدِيدِ
 وَدَرْ شَهْرَتِ نَجْضَرَاتِ وَاسْتَمَاعِ أَيْنَا نَصُورِ حَلِيمِ مَقْصُورِ لَبَرِيَّةِ وَرَبِي بِرِ السَّامِ مَنِ نَيْسَبَتِ وَصَدَدِ مَنِ
 فَضْلِ بِالْأَجَالِ طَلِ أَرْدَاوِشْ اِشْيَانِ بَانِ يَأْفَنِي أَكْثُونَ مَفْصَلًا أَحَدُشْ أَيْنِ صَحَابِ كِبَارِ أَرْبَحَثِ رُودِ
 وَغَيْرِهِ نَجْوَ تَبَرِينَ وَجِهَ بَانِ بَاتِ بِسَرْنَمِ بَارِ خُودِ رَاكِبِ أَحَدُشْ أَحْضَرْتِ مَنِ اِشْيَانِ بِالْخَصُوصِ مَنِ صَوْلِ
 تَشْيِيعِينَ تَوَجُّهَ سِكْرِ دَانِمَ لَكِبِ بَعْضِي أَرَا أَحَادِيثَ كَبَرِ كَمَالِ طَهَارَتِ وَطَبِيعَتِ لَوَاتِ اِشْيَانِ بِرِ طَرِيقِ اِشْيَانِ
 خَلَطَ لَقَمُ دَرَا صَحِ الْكَتَبِ قَبْلَ اَلْعَرَفَانِ لَمَالَتِ دَارِ طَرِيقِ سِجَاوِشْ بَانِ دَارِ سَكْنَمَ تَادِرِ يَأْفَنِي تَوَكُّدِ أَحَادِ
 رَفَضِ دَرِ بَارِ بَرِزْكَانِ شَرَفِ اَلْمَحَلَّاتِ بَرِينَ نَجْ وَارِدِ هَتِ وَبَا اِبْنِهِمْ عَوِي خَالِكِيهَا عَلَا طَائِفَاتِ
 وَبَقْدِيرِ دَارِ اَلْعَرْشِ عَظِيمِ سِيرِ سَانِدِ وَبِدَعُو مَزِيدِ وَلايِ اِبْنِ بَيْتِ مَنَتِ بَيْنِ اِشْيَانِ كَرْدَنِ مَنِ فَرَاذِ
 بِسَرِ نَكْبَةِ أَرْدَاوِشْ وَوَعْنِي كَسَمِي بِرِ كَسَمَنِ اَزْدِينَ اِسْلَامِ وَخُوفِ شَدَنِ كَمَالِ بَانِ تَبْدِيلِ اَخْلَاقِ
 حَسَمِيَّةِ نَمُونِ اِلَى غَيْرِ ذَلِكِ مَنِ اَلْعِبَارَتِ صَادِقِ مَنِ يَدِ وَهَرْكَاهِ تَصْرِيحِ مَرَا مَحْمُودِ كَسَمِي دَرِ تَرْسِ مَنِ
 زَبِيرُكَانِ اَزْ مَحْمُودِ اِمَامِيَّةِ اَوَّلِ مَرُوفِيَّةِ اَلْمَحَالَّةِ ثَانِي مَعِينِ خَوَانِدُ وَغَضَرِ سَبْجِ نَبِي مَعْلُومِ مَنِ شُودِ
 اصْحَابِ نَذِيرِ كَرِ جِهَ مَرْتَبَةِ اِسْلَامِ اِيْمَانِ اَزْ دَسْتِ نَدَاوَنْدُ دُورِ كَفَرِ وَارْدِ اَوَشْ مَحْمُودِ نَقِصَاوَنْدُ مَكْرَازِ

کمال اسلام و ایمان و خلاص روح بهره بدست نداشتند عبارت کتاب کور که دالالت بر مدعی
 مسطور و قبل ازین رسالت اول گذشته تا زمانیکه کشمیری مذکور در جا دیگر از کتاب مسطور منویسید که
 روایتی از سلیم بن قیس لیثی از ابی انصاری از ابی العباس یقعد صحبت قدسی نمیکند بخند و جد و لا آنکه مراد از
 از ادوین است که گوید باخبار مجرب صادق است بوقوع از مراد از صحابه بنابچه و صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
 صحاح سته و غیر آن مرویات چند حدیث از آن ساجده کوشیده اعم است از از مراد و منی و از مراد و اعمال و احوال
 صاحب حاصل معنی روایت اینست که بعد از ارتحال آنحضرت بعضی از صحابه از دین گشته انکار بعضی از صفات
 دین الهام نمودند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
 و خصوصیات اهل بیت نبوات که انجوامی قلل لاسالکم علیه ابرار الا الموده فی الله لی جبر رسالت است دیگر
 کردار شود و اطوار محموده که در عهد کرامت مبدء آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن مفسور و مجبول بود
 برگشتند و انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان انجمنی و عناد و جور و تعدی و طغیان صدور یافته نیکو می بود
 احسان که در حق کافران عایا مروج و محمود است در حق اهل بیت نبوت ترک کرده غضب و حسرت هر دو بخانین
 خاطر عطر لصبیه حضرت خیر الوالی از بعضی بوقوع آمده بنابچه صحیح سته و کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است
 و انکار و قوع از مراد با نمیشی نگار به صریح است انتهی کلام بجنبه آدم برین که برگردیدن از کمال
 ایمان و خلاص و تبدیل خلاق جمیده با خلاق و ذلک و سببیه که از مقبولین امامیه صدور و رسالت جماعه
 و شعره انشاء الله تعالی یا بحسب میل بسو خلفائی نه معلول طمع زخارف دنیا بوده با خبر و دیگر اگر
 مراد اول است پس حد ایشان زبانی مخالفین ثابت شد و ذلک عین المطلوب اگر مراد چیز دیگر
 است بیانش بوجه خصم است فقیر اقل اللام میگوید که چنین معنی اول است و برین دعوی قطع نظر
 از آنچه مولف عاجب الصبح نموده که از صحابه بنابچه از عذر بیوفائی درباره خلافت اهل بیت چیز بظهور نیاید
 و لا اکن بسیار انتهاض متیوان کرد و در مقام برکد و دلیل گفتا نام صاحبین المقال از حضرت ابو حمزه
 علیه السلام جمعی روایت نموده که مهاجرین انصار و جمعی دیگر روزی در حبابه مرتضو آمدند و گفتند که

بخدا کند بخورید که تو ای مسلمان هستی و خلاف بافضل تر از او است هست خود را و از کن
 بیت کنیم حضرت امیر فرمود اگر بدین مرئوس و در دست میگوید پس و بعد از من تر باشد
 تا با مخالفین جفا و کنم پس ای المؤمنین و مسلمانان مقداد و ابوذر تر باشد ندو دیگر کسی تر باشد پس با و
 شرف حضور یافتند امیر المؤمنین همان فرمود که در روز اول شاید که بود با تخلف بکار برد و خدا را گفت پس
 و در زندان بود امام فرمود که بعد از این بنوا و امیر المؤمنین قتال که دستگیر شد لیکن نه تر باشد پس
 شد که قلوب این مفسرین غیر محققین و هم حتی عمارین با نیز بجانب خدا بود و هو المطلوب این مقام اینم ظاهر
 که حضرت عمار با سر چنان در حج محوط غفلت متفرق شد که از سالها در از بیاید اگر دیدت خروج حضرت
 امیر المؤمنین اتفاقا عسکرین در حصین بسیار شد و بر ساحل غایت رسید باید بگران که از سر تا قدم ملو از این
 بنود یعنی این صف با نشان و رویت چه و خیال بنده اقل الخلیفه چنان تکرار بود که شایسته
 حضرت سلمان و ابوذر و بقیه و محمود و جبار و تصوف شرف حضور یافته باشند پس عمار را تفصیل شد ایشان
 در مقام آتی بعضی زوایا ملو و خواهم کرد لیکن طالع روایات کتابت تصانیف و تخشیم ندال انجید
 باقی نگذشت زیرا که مصنف آن عمر و بن ثابت روایت میداد قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
 لقول ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما فضر اشد الناس على اعدائهم كذا قالوا فله
 سلمان و المقداد و ابوذر و الضحاک و انه لما فضر رسول الله صلى الله عليه وآله حواء
 اربعون رجلا الى علي بن ابي طالب عليه السلام قالوا لا والله لا نعطي احدا طاعة
 بعدك اكدا قال ولم قالوا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في يوم غد قال لا
 تفعلوا قالوا نعم قال فانوا في عدا تخلفين فاما انا فله لاهل الله الثلاثة قالوا عمار بن ابي
 الطاهر بن ابي عاصم قال له مالك ان تسمع من هؤلاء الغفلة ارجوا فلا حاجة اليكم
 انتم لم تطيعوا فحولوا ان فكيف تطيعوا وقتال جبال الحديد فلا حاجة اليكم
 ازین روایت معلوم شد که هر چند حضرت عمار در موعود بعد وقت ظهر حاضر شد لیکن چون پیش

بروقت مطلب نبود محلیست و عدم محلیش هر دو برابر افتاد و از نجاست که جناب میرالمؤمنین فی اولاد طیبین
 و طاهرین و عمار از متخلصین شریفند اکنون رویت بگزاین کتاب هم از امام حق ناطق جعفر صادق
 علیه السلام در باره ابوذر و سلمان توجه تام و اصفا ما لا کلام باید شنید و باید دید که دلالت بر
 اقل البرایا دارد یا نه عن ابن عباس رفعه عن ابي عبد الله علیه السلام قال سلما ان كان
 منك الاثر فاعلم ان الله اعلم من الله ان وحي علقه صدق كهيئة السلة حمرا و ابودر
 منه الى وقت الظهور فاعلم الله الى ان سبط عليه عثمان حتى حمله على قتب اكل لحم
 اليه و طرده عن جوار رسول الله صلى الله عليه وسلم فاما الذي لم يتغير منذ
 قبض رسول الله صلى الله عليه واله حتى خلق الدنيا طرفة عين فلم يقدح في احد من
 قائما ايضا اهل قديم السيف عينا في عيني من المؤمنين يظن متى يا مكره يغيب
 وقتی بخدمت میر حاضر شد که آفتاب بلند شده بود و وقت جهشت خورشید پس را منتقم حقیقی در دنیا بنمونه
 عذاب خروشنا کرد که گردش زلکده احوال انصاف خلفا بلکه تفا فلک بخش گوید تا اگه مثل طوق نشانی پیدا
 و ابوذر عمار تا وقت نماز پیشین بجهت انجذاب رسیده هر چند دنیا دار انجذاب نیست مگر از دستخوا و برانیز در عالم
 بیاد افرا ساند و عثمان را بر سبط گردانید تا بر شهر تبریز تدارقار سوارش کردند حتی که سرینها او محروح
 گشت و قبول مصائبات حق گشت نهائس از هر خیر و عاوه ز جوار حضرت سیدالابرار او آواره کردند و بر
 افکندند که انقضای قمری نروا و بود بی مقدار و حالت اصلی نروا و حاضر بود شیر شیر بدست گرفته
 و چشمها خود را چشم مبارکش در خنده تا در جهاد چه فرماید و کدام وقت در نصار و بر و اهل عتساف لفظ
 بل من مبارز بر زبان مقدس جگر نماید و این هر دو حدیث در بخار نیز در مقام تزلزل و روت اصیاء
 و عدم تغییر و تبدل مقدارند کورست نیستند که حالیا در روت و احداث ابوذر و سلمان با تندی
 با سکرام حالت منتظره و کدام هم درود یا است اکثرین انام قطع و قطع موده آن متوجه شود و از روت
 اخیر صحیح و یقین می توان کرد که این بزرگان مجرور و فاسد و کائنات در باره جناب

مقتضی مصدق تغییر و تبدل گردیدند و بی درنگ کتاب تکلف و مجاز فرمودی سولات مندر فارقهم را ایشان را
و انهم از بنجانب نبوت پیوست که تهر متقم حقیقی در خلا عثمانی بحال ابوذر صدیق با میه توجیه شده و هر چه
بومی رسیده از خدا رسیده حضرات امیه ریش مطاعن می نمودن که تعلق لواضع ابوذر دارد و بر حصول او ایما
خوش سر مجادله با حکیم مطلق و اراده عداوت با حضرت امیر خلیفه بر حق بردارند و مظم کلمات ایشان را
متنبه بر راز جانی و با فیه در است احمد شد علی ذلک شحر خرد شود سبب جنیر که خدا خواهد غیر میاید و کما
شیشه گرسنگ است امی معاشه منصفین احداث واقعی میبولین ایل تشیع تا شاکر و فی است
که روز غدیر رض قطعی برخلاف بلا فصل امیر کبیر بگوش خود شنیدند و واقعه غدیر را با هزاران عجزات و کرامات
و در کفوض قطعه خلافت مقرر و اثبات روز بر عزم شیعه ششم خود دیدند و اعتقاد راسخ با ما نشینند
و تا زندگی خباب خاتم النبیین بان عقیدت ثابت قرار دارند و بعد وفات سرور عالم قلوب ایشان منجم
شد و ساکنان مخالفت مقرر گردیدند و حقوق واجب انجانب یکسره فراموش نمودند و جایگزین صلی الله
آله و سلم را که داخل من خند است بر خود منطبق فرمودند بر یب تردید این امور از امور متحد منکره بود و از
البته ادعای واحد اباید گفته انجاء خلقا را شدن بر اصول تشیعین صدور یافته که بصر صورت مخفی اجاده
و نباش نمی گذارد و کما سبق تقریر و مخفی همانند که هرگاه بتصری در هر سه روایت اختصاص
المقال بانند که عور و احان بنید البینه تطبیق این قصص مختلفه در روایات جدا گانه باین طور برگزیده که لغی
تحلیق از عمار یسار در مباحرین حقیقت معنی خویش محمول است همچنین اثبات کن بر اسلمان ابوذر
مقداد لیکن فرق درین مباحرین و عمار را با یقین عزمین همین قدر است که او سر تر اشد ولی بعد از عمار
بخلاف اینها که سر تر اشد ندونه حاضر شدند لیکن غیر مقداد احد از ابوذر و سلمان بوقت موعود حاضر
گشت و بر حقا عالم مخفی نیست که مقصود حضرت امیر از حکم سر تر اشدان فقط اتمام حجت از انشان
که سلسله جهاد را حرکت میدادند بودند خبر دیگر کاش بدون تخلیق مسجد نبضه شمشیر دست گرفته حاضر
با بجمه بر سر تقدیر مخالفت مقرر از ایشان جدا شد و در بای آن هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار آمدند

ملاقتش پوشیده نیست که این همه مخالفتها و احداث و بدعتها که ازین بزرگان رفع یافت
 علی بن نسیان نبوی بود و در هیچ چنانچه قبل ازین محدث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شد و تفصیل
 بعد ازین فصل غایبی نیست انشاء الله تعالی اما فی نخستین تقضائی عده ساقی و دست
 باب طیب ولایت حضرت عباس بن محمد ثقات ایشان محاذ الذناب کم لیسین بلکه انکه ابو جعفر
 بسند معتبر روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که فایده ما در حاس کنیز ما و زبیر بن عبد المطلب
 ابو طالب عبد المطلب بود و عبد المطلب او مقاربت نمود و عباس از او بهر سید پس سیر با عبد المطلب نمود
 که این کنیز از ما و با ما میرا رسید است قوی رخصت او با او مقاربت کرده و این فرزند می که بهر سید
 است بنده ما که عبد المطلب کا بر قریش انبساط بنزدی فرستاد تا آنکه زیر ارضی شد که
 از عباس و او را بشریک نماید نوشته شود که عباس و فرزند او و در مجلسی ما و فرزند او باز نشسته
 و مجلس نشینند و در هیچ امر با ما شریک نشوند و حصه برین پس این مضمون نامه نوشتند و کا بر قریش
 مهر کردند و این نامه نزد ائمه علیهم السلام بوده است حضرت صادق علیه السلام آن نامه را برای سوادین
 علی عباسی ظاهر کرد انبند خدا هم حضرت ملا باقر بعد از این زیور و سقیان و تقضائی
 سنک اندام و سنک الخیر و سنک المرح و سنک المطر میخوانند که با بی شمی شغول شوند و خود
 در تامل و سوسل بر عادت ندیم خود معذورند از این منتها می است و یازون ایشان کتاب صغیر و کبر است
 که انچه در بسیار غریب است و چون عبد المطلب او صیا بوده نباید که از وی حرا صادر شده باشد
 پس محتمل است که عبد المطلب ولایت تقویم بر خود نموده باشد یا ما و زبیر کنیز را با و بخشید باشد و بهر
 خبر از آن گذشته باشد و علی را حال نسبت خطا بر سوادین همان تراست نسبت او این عبد المطلب
 عبارت بر عاقل نیز بهوش حق نیز شریف پوشیده نیست که با جماع محدثین اخبارین را میباید که کلینی قاطبه
 طعی المصدر است و صحت احتیاج و استدلال با حادین کن اصولا و فروعا کاشتمس انهم که ملاقات
 مجلسی از اخبارین باشد پس حکم غایت حدیث مذکور را لایق احتیاج نه بنده شستن خالی از استیفاء و

ثبت علامه ابو جعفر کلینی علامتی برای این مکان در کتاب خویش گفته است که این کتاب البقره
 فوائد بدیهه که ملائقی مجلسی الدلایه باقر قزوینی نامی نازد بینه درین حدیث پنداشت پس حکم غریب من بقا
 النفس الاماره حکم محض خواهد بود و چون من اهل حق از شمال این خرافات اعتقادات و حق مطهر علی دنا
 حضرت عباس عم جناب شرف اناس منزه است احتمال تفسیر رواه و امه بداهه و بیان نیست چه حکم
 روایت مزبور از امام صادق علیه السلام باشد که در کتاب مختوم ما مو باطهارا هو حق بود و اگر طاهر مذکور از حق
 است کما یقول المعاصرین پس نیز محال است که در سند این حدیث قبح تواند کرد چه خود من عنوان این حدیث
 سطور اعتبار و اعتماد آن اعتراف نموده کلیف بعد ازین هویدا خواهد شد که خبر مذکور مخوف باقر این ملک
 باوله قاطعه بر این طوطی که در صورت خالیه اکابر اماره قرار یافته مدلل و میر کشیده باقی ماند آنکه حضرت علی بن
 حله اوصاف بر عین تبارک و تعالی است زیرا که هنوز وصایت حضرت ابوطالب ایامه برای تبارک آن
 مسامحی بلین که برومی کار نبوده اند و بدو مات است بلکه الی الان در ثبوت ایمان آن بزرگ مجرب است
 اکابر امیه مثل مشایخ کلینی و تفسیر این حدیث مانند آن حرف است غلط کفر بلکه بسیار از روایات که نهان
 کفر و کذب است تا بوقت حضرت عبدالطلب معصوم بودند از آن تسویه گیر چه در مدور مقام بری نفع کار
 عوام بلکه انحصار و تمت فراقل لانا نام بودی از روایات تبارک الیها اکتمای میکند و مبلغ کثیر از حواله
 تتبع ما یرین می یم فی تفسیر القیامه محمد ثنی ابی عن اعمد عن یوسف عن عماد و عبد الله بن سنان
 و ابی حمزه الثمالی قالوا سمعنا ابا عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام یقول لما حج رسول الله صلی
 علیه و سلم حجه الوداع نزل بالاحط و وضعت و ساد فجلس علیها ثم رفع یدیه الالسم و قال
 لا یبک احدکم بعد انکم قال یا رب انک وعدت فی اخی و اخی و اخی و اخی ان لا تعذبهم بالذکر قال
 فافح الله الیه انی انیت علی نفسی ان لا یدخل جنتی الا من شهد ان لا اله الا الله و انک عبد
 و رسول و کن انت المصطفی فنادهم فان اجابک فقد جبت کفری فقام النبی صلی
 علیه و سلم و قال اللهم انی انیت علی نفسی ان لا یدخل جنتی الا من شهد ان لا اله الا الله و انک عبد

عَنْ رَسُولِهِمْ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَزُولُوا هَذِهِ الْكُرْسِيَّ الَّتِي أَكْرَمَنِي
 اللَّهُ بِهَا فَقَالَوا نَشْهَدُ أَنَّكَ اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا خَلَقَ وَإِنَّ جَمِيعَ مَا أَنْتَ بِهِ
 مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَهُوَ الْحَقُّ فَقَالَ لِيَجْعَلُوا الْمَضَاجِعَ حَكُمْ وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ وَ
 قَدِمَ عَلَى بْنِ أَبِيطَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَدِينَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَبِطَالٍ
 يَا عَلِيٌّ فَقَالَ لَهُ أَبُو طَالِبٍ الْمُؤْمِنِينَ يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي كَمْ تَزَلْ مُبَشِّرًا فَخَالَفَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَنْبِيَاءُ قَدْ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَفَرْنَا هَذَا وَآخِرُ الْخَبَرِ فَقَالَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِلَفْظِهِ
 يَسْنِي أَمَّ صَاحِبِ السَّلَامِ فَرَمَوْهُ جَوْنُ كَذِبٍ بِغَيْرِ صَلَاحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَجَعَهُ الْوَدَاعُ بِرَفْعِهِ بِرِوَايَةِ عَمْرِو بْنِ قَتَادَةَ وَكَرَّ
 بِدَرْكَاهُ بَارِعِي غَاثٍ فَرَمَوْهُ شَفَاعَتِ الشَّيْءِ نَمُودِي أَتَكَلِّمُ مِنْ قِسْمِ خُورَدَمِ كَمَنْ سَبَّ أَوْ أَوْ تَوْحِيدِ سَائِلَاتِ
 جَنَّتْ تَوَافُوتِ وَكَلِمَتِ تَوَافُوتِ قَبْرِ عَاصِمٍ أَوْ كَلِمَتِ بَدَنِيَا أَوْ رِزْوَتِ تَوَكُّسِهِ بِرَحَالِ زَارِ أَخَارِ حَمِّ خَوَامِ
 بِرِ حَضْرَتِ شَرِيفِ أَوْ بَاوِازِ تَلْبِ الشَّيْءِ زَادَ حُكْمُ دَهْنِ تَجَمُّعِي زَقْفِ بَرِيذِ دَنْدِ أَوْ تَوْحِيدِ خَدَايَا
 أَوْ حَضْرَتِ صَلَاحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرَمُ كَرَمِ بَارِعَاتِ نَمُودِ جَوْنِ حَضْرَتِ أَمِيرِ زَقْفِ لَمِينِ بَاوِازِ بَارِ بَارِ
 مَبَشِّرِ شَدِيدِ شُكْرِ زَقْفِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ
 كَفَرِ شُكْرِ حَضْرَتِ أَوْ بَطَالِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ
 كَمَنْ مَبَشِّرِ عَقْلِ مَبَشِّرِ عَقْلِ مَبَشِّرِ عَقْلِ مَبَشِّرِ عَقْلِ مَبَشِّرِ عَقْلِ مَبَشِّرِ عَقْلِ مَبَشِّرِ عَقْلِ مَبَشِّرِ عَقْلِ
 وَرِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ
 أَمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَوْهُ كَمَنْ أَمَامِ بَطَالِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ
 سَبَقِ رِشْتِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ
 نَقَلَ كَرَمِ كَمَنْ شَخْصِ بَرِيدِ كَمَنْ شَخْصِ بَرِيدِ كَمَنْ شَخْصِ بَرِيدِ كَمَنْ شَخْصِ بَرِيدِ كَمَنْ شَخْصِ بَرِيدِ
 عَمَّ تَوَافُوتِ بَطَالِ بَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ Bَارِ
 أَحَدِ جَوَادِ عَقْلِ خَدَايَا كَمَنْ جَوَادِ عَقْلِ خَدَايَا كَمَنْ جَوَادِ عَقْلِ خَدَايَا كَمَنْ جَوَادِ عَقْلِ خَدَايَا

خویش نقل کرده و تاسیس و تاسید تاویل بر او عقد از مطالبه آن صاحب است که اینهمه رنزد و اناست
 و باره ایمان فقط از بر تقیه از قریش بود تا مساعدت جناب ختم المرسلین بخوبی تواند کرد و مختصر چه را که
 که اگر از ایمان خویش جناب سالما بلکه فرزند ارجمند خود را نیز آگاه می نمودند که ام حضرت وین و اخرو می
 شویم بود یا این بزرگان حافظ سهرابنی و شهند و قراوان حیرت نیست که فرید مساعدت در صورت تقیه
 از قریش و پیغمبر خداست یا در صورت اظهار ایمان بر جناب اخفاء آن از کفار مع ذلک اطمینان و تسلی غلبه
 هم در نیست پس معلوم شد که روایات حساب محل عقد ساخته و پرداخته شیخ نجدی و ابی شعیب
 تقیه ابوطالب از آنحضرت هم کمتر از آن حکایت نیست که نظریان گفته اند که مردی ز دیون مطالبه میکرد و قاضی
 بطرح شروت بدیون آن موخت که وقت مطالبه خبر لفظ بپاس هیچ مگو علی و س الناس خوا هم گفت که بخون
 مرفوع القلم می باشد القصه مدعی از بپاس مدعی علیه در جلوت خجل شد و جناب خاسر باز گردید چون نوبت
 دعوی قاضی بجلوت رسید آن شخص باز لفظ بپاس تکرار کرد و در حواس او بپاس انداخت تا آنکه قاضی
 مایوس شد و گفت که با من هم بپاس و چه در و هم با عتراف مجلسی آنکه اشاره کرد با صبح مسجد کلمه
 لا اله الا الله محمد رسول الله تایدن بر وایت این شهر آشوب باز ندرانی عقد کرده آن نیست که چون
 چون مختصر شد حضرت پیغمبر را خواند و گریست که جو غم تو غمی از دنیای من برم حضرت فرمود و عجبکه بر او تنیم
 خوف میکنی و بر نفس خود از عذاب خدای تعالی ترسی پس خندید و عقد حضور و نصر و عقد ایهام بوسطی نمود
 بسجده کرد امیر المؤمنین خاست و گفت الله اکبر بخدا سوگند که بدست یافت به برکات تو و مال قول
 حضرت جعفر نیز آن می کشد و ازین جبهه که فاضل مجلسی چشم ضا دیده ضا هویدا شد که حضرت
 ابوطالب در وقت مرگ هم به بلا تقیه گرفتار بود و آنوقت نیز با اشاره اجد و عقود و ایان کرد که در
 حساب آن بسیار از سنجوان با عتراف مجلسی کتابی بپور سربهمان نگرفت و میبندد بسیار خجالت بیند
 و این همه و تاویل از اجد و ایالات که گاهی محاسن جل فرود آوردند و گاهی محاسن عقود و تاویل
 شدند و در حقیقت به کجا نبروند و باره تاویلات دیگر که خود مجلسی کاکت و سخافت آن نص نموده

چه گمان توانی کرد و ازین مقامات سر معنی اسلام آن بزرگ فقط نزو اهل بیت آشکارا شده که از احاطه
 درود بوار خانه بایرون نگذاشته که الا یعنی آله هم بر تامل دیگر درباره حضرت عبدالمطلب یعنی پدیده کنیز و
 ولایت تقویم او پس بدایت عقیده غیرستقیم است زیرا که ستمندم مثل سارست که مدعی است گواه حجت
 اگر ازین درو چیز و واقع نامی نشانی می بود البته حضرت عبدالمطلب بطریق ذیل خود ازین فاحشه قبیح و اثبات ولایت
 فرزند و بختیش بآن می فرمود اگر زبیر قبول میکرد و حاصل میشد و الا و نه و بحلیف شرعی شغول اولیتر و
 روایات دیگر که در افتاد است و همتی بنظر قاصر رسیده نیز میگوید همین است که این جزو نشان است و بسیار کشیده و
 نامی فریاد سید و لیکان نامی امیر و جبرئیل یا یقیناً بزرگ مصدق ترجمان حضرت عبدالمطلب میا خوانان و نگذشته
 معذک که در واقع معاذ الله چنین نباشد بر آوردن کج غلط و نمودن بد او و بجای که از حضرت صادق علیه السلام
 سرزد و چهل شته باشد قطع سیرت برای حضرت عباس و فرزندانش و بعد فاحشه حضرت عبدالمطلب و ابا باشد
 و عدم طیب لولت حضرت عباس شاه چون ملک کافی ندارد و خود با الله زند سیکه آبار و اجداد و مجاورت و مخلوقات
 در آن زمان و افاق متعجب این افعال ناشایسته و در حق حضرت عباس که مضیوعی از آبار آنحضرت بود
 چنانچه حاصل معجزه تفسیر منج السدا و لطالب الشاد و میفرماید که دوستی که چون جناب سالتا با صلی الله علیه
 و سلم قبل از عام الفتح عم خود حضرت عباس را بکفر ستاد که اهل آن طرف را بطرف دین حق دعوت فرماید و در آن
 آنحضرت تا خیر شد آنجناب فرمود که در و اعلی ابی و نیز درباره او فرمودند البقیه آبابی و چون ظاهر است که بقیه
 از نصف همان شش می باشد لابد که حضرت عباس را وجود بکرم آنحضرت بود و دخل آبابی آنحضرت باشد از پیوند
 احاطه بر کلام این چنین روایات را در عهد کتب دینی ایمان خویش خرج نکند پس بر عقلای مسیح و رکاب
 محتجب نماند که اگر بر صوال نامیده را بیدم طیب ولادت آبابی جناب سید المرسلین عیاذ الله عن سواد
 الشیاعین و اکثری از بنی هاشم و علویین بلکه سادات فاطمیین بلکه بنیاد و مرسلین قبل قال کنم کتب الی
 بالاستقلال بیدم نوشت ناچار در اینجا بر قاعده کلیه که بر تمامی جزئیات خویش نشیند و بر هر فرد و هر طبایع
 گزیند اشعار ناظم من بعد چند از احادیث که اصل این اصل است بر شما هم آشکارا تو ضیحاً للمرام حسد

اشغال با بیجا ز تمام در سر حق بیان آرم پس بنام نکه قانون موعود که از باب شخص بر بی ناصبت اکابر
 جنگ بران میزنند و در دوه عشاق نشسته مضایب می نوازند و در گ جان اهل سماع را از زخمه حرویت چون
 تار طنز و نغمه عفا با نوا بچاک و بشور و فریاد می زند اینست که حضرت مجلسی و دیگر بزرگان امامیه مثل فرد کامل
 علی الاطلاق و هر که لیاقت نیا تبشیر داشته باشند با حادث مرعومی نموده می با ثبات رسانیده اند که
 عدالت اعلیٰ علیهم السلام لعل عدم طیب لاوت شخص باشد چنانچه از عمل الشرائع و بحار الانوار و
 و اشکاء است و فاضلی فکب المندنبوره و امثال این مقامات بذل خرافات کتاب مجالس شمس
 محبت مردان مجوز پس بدی که دست غیر گرفته است یا مادر و دیگر علامت ایشان می باشد و دیگر
 آورده اند که نقل آن خالی از تطویل نیست و چون بابت حضرت عباس فرزندانش و حضرت عقیل و دیگر
 ما شمر غفران کتب امامیه ثابت میکنم پس هر کس این هم عیان گردید که روایت کلینی در باب فتوی و مجور
 حضرت عبدالمطلب و عدم طیب لاوت حضرت عباس و ماؤالد بر جا خود به بر این قاطعه فرموده امامیه است
 از دست باز و در مجلسی که می آید دست انداز این عانی رسد و ایضا بعضی وضوح انجا که گاه
 آبا می کر ام سر و نام و اولاد و مجا و سلامه خاندان ختم نبوت و صطفی و خلاصه و دوان صفوی و ایضا
 چنین چنان شنبه چهاره ابو بکر و عمر و عثمان اتباع و شیاع ایشان که می رسد اکنون بعضی
 از احادیث مشارالیه باید دید و بغیر دهان ریزه ان عقل فراست باید بخشد که دال بر عانی
 مذکور است نه و الحاسن عن عبد الله بن الصلت عن ابي عبد الله عن النضر بن عمار عن ابي عبد الله
 صلى الله عليه وسلم كان ذات يوم جالساً على باب الدار ومعه علي بن أبي طالب إذ
 أقبل شيخ فسلم على رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم انصرف فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم علي اتعرف الشيخ فقال له علي ما أعرفه فقال هذا إبليس فقال علي لو علمت يا
 رسول الله لضربت بك ضربة بالسيف فخلصت أمتك منه قال فانصرف إبليس إلى
 علي فقال له ظلمتني يا أبا الحسن فاسمع قول الله عز وجل وشاركتموني أهواي أهواي و...

ما شربت احدا احبك في امه ويزيد ذلك بيانا ونفسا وما روى صا و هم في
 العيون عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال كنت جالسا عند باب الكوفة واذا شيخ
 محد ودك قد سقط حاجباه على عينيه من شدّة الكبر في يده عكاز على راسه بين
 احمر عليه مدّة من الشعر قد نال النبي صلى الله عليه وسلم مسندا ظمرا يا الكوفة فقال
 يا رسول الله ادع لي بالمغفرة فقال النبي صلى الله عليه وسلم خاب سعيك يا شيخ وهل علمك
 فلما اولى الشيخ قال لي يا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاك المعين المنسل
 علي عليه السلام فعاد وت خلفه حتى كفته وصرعته الارض وجلس على صدره ووضعت
 يدي في حلقه لا خفه فقال لا تفعل يا ابا الحسن فاني من المنظرين اليوم والوقت لمعلم
 وقال الله يا علي لا حباك وما البعضك احدا الا شربت اباك فوعد به فصار وكذا
 فتصوكت وخليت سبيلك انتهى بلفظه من احاديث علوم مفهومه كه به بعض نجاست
 واطاعت و بجهت نظره شيطان له الحرام وسيد على نفى و حاشي على شراره و توحيد عدم دخول ولد الوفا
 ببيت من غير ما يدور مقررت ولد الزنا محب لميت نادر خالي باشد چگونه در ابد الدنيا اين محشي ها كيه فادور
 اير المؤمن شرح حد يسكن انا الفادى الكبر در ان دوست كره از نجاه داغ ميكرد كه حضر امير مكنه
 در ولد زنا بودن شخص له اعلان بودن بلا باقر مجلدى كذا حليه المتقين حضر امام زمان كرده كه انجنا فو كره من ان
 بنيت مگر كيه ولد الزنا باشد در حضر او عالمه شده با وزير حله و بكار ان امام زمان كرده كه را و بر سجد
 غير ميتوان انست كيه شيطان شده افرويه كه را و ميتوان شيطان در نيكه است كه و شمن با شيطان
 در شربت نهي محلى و كرا برايشه بريت تنافضه كه او امرعوا يقدا ما و كويمكنه و نرسخ صديق
 الشرح از امام زمان اب نموده قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اجبنا اهل البيت فليحمل
 اول النعم قبل ما اول النعم قال طيب الكوفة ولا يجنبنا لا مؤمن طابت له دته و نرسخ طرس
 احتجاج حضرت بنو ديت ارد كره فرمود يا دوست دارو كره كيه دش نيكو با كيه شدم نميدار و نرسخ كيه كيه

و در باشد و قاضی طلق در صایح خویش جای که صاحب الوافض بر امامی طعن کرده که ابو جعفر طوسی
 در صایح و دیگر اکابر امامیه رزبارت امام حسین را می کند که بر او اربعه هزار ری است و میگوید
 هَذَا الْفَضْلُ يَكْتَفِي عَنْ نَصْبِهِ وَعَدَاوَتِهِ كَهَلِ الْبَيْتِ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَيُضَعُّ عَنْ سِرِّهِ
 وَوَيْ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَا تُحِبُّ نَاغِضْتَ أَوْ لَدْنَا أَوْ لَدِ حِضْنِ
 ازین قضی مذکور در مذهب نبوده است و در مشام لعن تبرعاً بایست که کوشیده که لا یخفی علی ناظر ندانید
 ازین آیات حال طائفه شیعه که جمیع رجال از جمیع بن عیوب صراحتاً از محنت بودن برخلاف تجربه با هر منجمل
 فَأَهْمُ يَقُولُونَ رَفِيقًا مَا أَفَادَ وَجَادَ الشَّيْخُ الْبَاقِي فِي وَارِدَاتِهِ شَهْرٌ جَلَامُ قَوْلِهِ الْفَقِيرُ
 بَاهَا مَقْصُودُهُ لِلْأَحْلَاءِ بِكَافِرٍ مَشِينٍ مانند نیم نور روشن شد و اگر حصول صدق از صدق
 بردارند و مضمحل خواهند شد که در تطهیر اذیال شیعه حادث عجبیه بر آدمی نماید و لیکن درباره معصومین آنچه
 کتب و بیان خویش شل مجاد و غیر آن روایت میکنند هیچ مسلمانی را بار نمی ذکرا آن نیست باشد ضرورت
 باره از آن روایت طایفه طایفه مجتهد جالس که از جهت ناصبیت اندیشی با وی این واد شده آورده هم که لا یخفی
 علی من طالع با اینهمه که شنید در با صحابه که ام کاید عجبیه مجید و جان منجل البیس در صنادیق خویش نگارند
 اعادنا العین ذلک هر گاه برین چند روایت حاطه کرد و حال بعضی از روایات که دلالت
 رغبت و فریفتگی حضرت عباس و عقل برادر حضرت امیر دنیا خلفای ثلثه و ترک محبت مودت و نص غیبه
 عداوت نصبت ایشان با جملہ المذبت بشیر و نذر دشته باشد باید شنید نقد المحدثین طایفه ناصب حسرت است
 کرده و مجلسی در حیات القلوب ترجمه آن نموده که سدید از حضرت امام محمد باقر العلوم پرسید که کی بود عزت کثرت
 و شوکت نبی ما شتم که حضرت امیر المومنین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از ابوبکر و عمر و سایر منافقان
 مغلوب و بد حضرت فرمود که از نبی ما شتم که مانده بود جعفر و حمزه که در غایت ایان یقین از سابقین اولیون
 و بعالم تقابلت کرده بودند و در وصف البقیقین دلیل النفس تازه مسلمان شده بودند عباس و عقیل و انصار و جنگید
 اسه کردند و آزاد کردند ایان خویش قوی بنیدار و بخدا اسگند که اگر حمزه و جعفر حاضر می بودند انقضاء ابوبکر و عمر را

آن ندانند که حق امیر المؤمنین غضب کند و اگر سعی میکردند البته ایشان را می گشتند انهی از
منطوق نغیث مفهومی میشود که عباس و عقیل بر دو محکوم قرار داده اند و جهت طمع و دین و کالیسان خلف
سنگ شکنند و در باب خلافت رضو و انحصار ائمه به بذات عالی صفاتش انفرادی است و انفرادی است و انفرادی است
ایشان از میان ایشان است بکلیفین جافین تعبیر نمود و وقتیکه حضرت عباس گفت مدد یک هرگز بران
نفرمود و بر اصول امانه است که از قلب صمیمیت و اگر خمره و جعفر که ایمان خالص و حقیر کمال شنیدند زنده
می بودند مجال خصم خلافت مخالفین بهم نمیرسید با جمله ضعیفان و ذلت نفس عیان بر بعد از وفات جعفر علیه
علیه و سلم است و در زندگی انجذاب الاجریان منافقین بر زبان مخبر صادق که از عباس کرامت را در دست
بدرفتاریست و رعایت کنند و تعظیم و توقیر او بجا آرید و منی اندازید و بظاہر است که اگر ساطع منتهای مجمع و قرا
باشد منافق حضرت میر و خنایند و مثال ایشان نیز از محل عیاد و ساقط خواهد بود و از ربه عباد را بطریق انصاف
که مراد از نصف حقین ذلت نفس همین سبیل علی ایشان بجا نخلها و نصیبت و حد او ایشان با بل بیت السید
است اگر برین سبیل بحث کنی و گوش بزرگوار آن بکار ببرد و مجادله نه نمی دلال دیگر اصدات و نصیبت
نیزگان پیش خود و از دنیا بجملة وایت تمام و کلینی است حضرت السید جعفرین امام زین العابدین و حق غلبه
بدش عباس بر آن بتزلزل شده و در کان فی هذه النعمی فوفی بالآخره النعمی و در کل سبیل که غیر کرد
دینا کورست و راه حق انمی بنیدل و در آخرت کورست و در این راه نیست گمراه است و در حقیقت لایه الکرمه علی
صاحب القلوب اگر مراد از کوری این بدو بسعاده اندر ک فاقه مر تصد و کل دنیا خلفا جعفری نصیبت
فداک علی اند عا و اگر چه دیگر باشد مثل انکار توحید بیوت و بافتن و فحور پس است که اصل حق و تفسیر بر حریران
و در تمام ظاهر اظهار آن سازند و از روید الاموال است بجه در سبک و ال اشاره بآن فتد و آن وایت نیز از سناد ابو
کلینی است و تفسیر این بیت فی الفاظ هذه النعمی ای جعفر قال قال امیر المؤمنین بعد فاری سؤل الله
للمسجد و الناس یحییون یصنعون علی الذین کفر و اصد و لعن سبیل الله اصل نعم الله قال
قال له بن عباس یا ابا الحسن لم قلت ما قلت قال قرأت سیما من القرآن قال لقد قلته لا

قَالَ نَعْمَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَمَا أَمَّاكُمْ الرَّسُولُ لِحُدُودِهِ وَمَا أَمَّاكُمْ عَنْهُ فَاَنْتَهُوا فَتَشْهَدُ
 عَلَى سَوَالِ اللَّهِ أَنَّهُ اسْتَخْلَفَ بِأَبِيكَرٍ قَالُوا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ أَوْصَى بِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ هَلَا بَالِغُنِي
 قَالَ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَكُنْتُ مِنْهُمْ فَقَالَ مِيرُ الْمَوْتِ بَيْنِي بَيْنَكُمْ أَجْتَمَعَ أَهْلُ الْعَمَلِ عَلَى الْعَمَلِ
 هَهُنَا فَتَرْتَدُّ وَمِنْكُمْ كَشْرُ الْكَلْبِ لَكُنْ أَسْتَوْقَدُ نَارَ أَفْلَكِ أَصْلَوْتُ لِحَوْلِهِ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
 الْآيَةُ وَأَبِي حَبِيبٍ نَصَبَتْ وَزَيْدٌ عَبْدُ بَدِينِ عِبَاسٍ لَكُوْسَارِ بَرْسَانَ بُوْدُو أَحَدَ زَيْدِ عِبَانَ مَامُ عَطْمُ حَلِي هَانْدُ
 اَرَايْنِ مَعْنَى قَالِي نَبِيتُ كِهْ خَصْرُ عِبَانِ شَعِيَانِ مَرْتَعُو بَاشَدُ وَفَرْزَنْدِ اِيْشَانِ عَبْدِ الْمَدِينَةِ كُوَارِ عَوْنِ
 وَابْنِ خَلْفَاوَارِ اَنْجِلِدِ وَابْتِ قَاضِي نُوْرَانِدِ شُوْسَرِي هَسْتِ وَبِحَالِ مَسْخِ مَسِينِ كِهْ صَرِيحُ ظَلَمِ وَتَقِ مَعْنَى جَنَابِ اَمِيرِ
 خَصْرَتِ عِبَانِ مَقْدَمُهُ عَقْدَامُ كَلْتُمُومُ بَاخْلَفَةُ بَانِي صَادُشِدِ دَا زِيْجَا هَسْتِ كِهْ قَاضِي نَدِ كُوْرِعِدَا زَا يَرَادِ وَتَجْهِيْ مَعْنَى
 نُوْرَانِدِ ظَاهِرِ اَبُو سَهْلٍ وَكَانَ اَبُو اِيْشَانِ خَصْرَتِ اَمِيرِ عِبَانِ بَاشَدُ وَبِكُرِ يَارَانِ كِهْ اَوْ دَا سَمِخْ وَبِحَبْتِ خَلَاصِ
 مَسِيْنِ هَسْتِ لَهْدَا اِيْجَانِكِهْ سَا اَتَقَادِ اِحْوَالِ شَيْخِيْدِ اَرَنْدِ كُوْشِدَا خَصْرَتِ عَلِيْهِ السَّلَامُ اَزْ عِبَاسٍ وَحَقِيقِ اِيْجَانِ حَاضِرِ اَمِيرِ فَرْمُو
 اَنْدِ اَنْهِيْ بَلْفُظَةُ اَزْ اِيْجَانِ هَسْتِ رَسِيْدِكِهْ مَرْتَبِ خَصْرَتِ عِبَانِ مَحَبْتِ اخْلَاصِ كِهْ اَزْ اَبُوْرُوْ عَمَا وَبَانْدِ اِيْشَانِ هَسْتِ كِهْ زَا اَسْمِ
 بَارَكَ اَنْ اَوْدَاوَارَانِ كِهْ اَعْبَرِ شُوْنِدِ كُنُوْنِ اَحْدَا اَوْدَا سَمِيْنِ بَرْكَ دَسِيْلِ اَوْدَا سَمِ خَلْفَاوَارِ كِهْ حَقُوْقِ اَبِ اِيْشَانِ وَ
 شَرَاكِ وَدَرْ مَلَكْتِهَا هَسْتِ حَتَّى غَضَبُ كَلْتُمُومُ وَكُوْسَا كِهْ پَرْتِي كِهْ اَمِ شَكِ شَبِيْهَ اَبْرَصُوْلِ شَعِيْبَةِ بَاقِي بَانْدِ اَفْصَا بَا يَكُرِ
 كِهْ اَكْرِ كَسِيْ خَرِي كِسِيْ اَغْصَبُ كِنْدِ بَاشَدُ كِهْ غَا مَكْرَبِ دُشْمَنِ اَوْ مِيْ بَاشَدُ بَا اَزْ اِيْجَانِ حَالِ اَغْصَبِ اَحْدَا خَصْرَتِ عِبَانِ كِهْ دَرْ
 غَضَبِ فِدَا اِعْمُرُ بُوْدُو فَوْلَدِهْ كِهْ بُوْلِ اَلْمَصْدُقِ صَدَقَةُ خَاتَمِ حَدِيْثِ شَبِيْهِيْ كَلْبِيْ كِهْ اَرَنْدِ كَارِ اِيْشَانِ اَتَعَادِ جَلِيْ رُوْمِيْدِ
 اَكْرُوْدَانِدِ قِيَامِيْنِ اَبُوْ لَكُوْرِ اَمِيرِ اَلْمَدِينَةِ فَرْزَنْدِ اَرَشِدِ اَوْدَا سَمِيْنِ اَيَاتِ كِهْ صَرِيحِ دِلَالَتِ بِنَا صَعِيْبَتِ اَرُوْدِ كِهْ كَسِيْمِ فَاخَرِ
 طُوْلِيْدِ فَا يَمَكْنَدِ وَكَتَابِيْ مَخْتَمِ قَطْعِ دَرْ بِنَا اَلْبَصِيْفِ كُرُوْدِ اَمَا عَقِيْلِ اَبِ حَالِ اَعْدَمِ رَسُوْخِ وَخَلَاصِ نِيْزِ اَزْ اِيْجَانِ اَوْ هَسْتِ
 قَصْدِ كِهْ قَاوَمِ خَصْرَتِ اَمِيرِ كَالِ مِيْمِيْ بَرَا قَاتِ عَاوِيْهِ اَلْحَسَنِ عِبَانِ كِهْ كَارِ اَوْدَا زِيْجَا اَلْفَتِ اَمِيرِ كِهْ شَدِ بَحَارِ اَبِ هَسْتِ
 طَمَحِ عَقِيْلِ بَرَا اِيْشَانِ مِثْلِ مَشْتِيْ اَبِ اَمَامِ اَفْصَاوِ اَيَاتِيْ قَدَمِ رُخْطِهْ اَتَوَانِدَاوِ اَزْ اَعْقَابِ اَصْدُقِ طَالِيْفِ جَنَابِ
 اَوْ مَخِ مِيْ شُوْدِ كِهْ عَقِيْلِ اَبِ وَصْفِ اَعْمَلِ وَتَبِيْرِ دَرْ مَعْنَى اَعْمَلِ خَصْرَتِ اَمِيرِ نِيْزِ حُسْنِ عِدَاوَتِ مَضْمُونِ اَبِ اَمِيرِ اَبِ هَسْتِ وَاصِحِ

ظلم بر آنجناب بنمود حتی که چون بر صحن مد گرفتار میشد و میخواستند که دو او را پیش افشانند میگفت که اول
در چشم من علی را افشانند پس چشم من را بر کش و او می انداختند لیکن اگر رد می شد بهیچ وجه عبارت حدیث مضمون در بیان
اینست صارت مظلوم مانند و گدای می حتی آن عقیده که کان حصیب و مد فیقولان تذکره
حتی تذکره و علیاً فیکذرنی و ما مد که چون برین چند سطر اطلاع دست او را صیبت لوازم آن بر
حضرت عباس عقیل سجاد الله اصول معین فرموده و الا اهل بیت نبوت رسید اکنون این دیگر بطریق شایسته و
صدر تقریر یافته بین که اکثری از اولاد و خواص امیر که انصافان یک صل و اوراق بکفر ع بودند و نسبت حکم عمومی
و در کتب حضرت اوصیاء و تندر اصول ماسیه حایتهائی این بزرگان پیش خلفای هر کرده باعث شهوات
گردیده یا سلب نیت جاودا یعنی نسلت امامت ازین طبعین طاهرین قصد کرده پس غیاب حضرت که نقصان
منفصله نفعه انخلو جمیع احادیث موضوعه شیعه ملتبس شده بود که دست دارد این بیت را که کسی با یونان و احرار
ولد انحصار باشد و شمر این بیان با بصورت که ازین حقوق نیست که باید سید سکنایه و بال و نکال حصیت اول نبی بود
افتاد و علت این علت مطابق صور خیالی که با امامیه ملحق من الحبار و غیره جز نصف و تسنن جزیر قرآنی است و یکبار
ثانی ثالث چگونه باین فرزند منسوب باشد صحت قهر و انتقام عادل حقیقی ابرهقی لاخرین فتد که در برده
محبت چند از اهل بیت خاتم الانبیا از ایل معصومین باین لوث لوث کند حال یاد و سیه تو گویم و مبلغ کتب تحف و
استقرار متبعین و گذارم باین عاقل السد و ایا عن المتشیعین که از انجلیه زید بن عیین بن سبط است که در سب
تو طم از عربی و فارسی و حاشی این صیقل کرده که او باعث شهادت امام محمد باقر علیه السلام شد مجلسی تذکره الامیه نوشته
که زید بابت میراث او خنیا کرد و در کشید و نوبت شجعه و قاصد رسانید و از نزد هشام عبدالملک بلکه تمام فوت
مستعمل گردانید و با برادران هر گردید و از انجلیه علیه السلام حضرت صفی است بوائیه مجلسی در کتاب
بحکایت اتباع و متبعانش و کتب دیگر او بر خلا پدر زید گواخیش اکثر خبر مایل داشت و فیل بود از بنو اقطح
میگفتند و فطیحه قه از فرق شیعه با و منسوب اند و در ایام ما صادق علیه السلام با طایفه حشو جود و محسن
در شد قه قله از مرمره بشت و ما خود و مله که در انتهم و قه از زید با صوا شجعه ناست که در

ام چنانکه دانی که هر که غیر از ائمه شاعری دعوی ابامست بر خود کند که علوی فاطمی باشد بشهادت
 تفسیر قمی بر یک نوع است هر چند فی الناس است و مواضع این نصیب بین ما و خاص با بعد اصادق
 مصدوق و ماوریکر بعد از آنکه در سید چنانچه در اول بیان جنتی و ما در مظهر زید تفسیر احوال هرگز از اهل
 حق و انبی توانست و از آنجمله علی بن سجاد بن جعفر و ابی اکره ی از ثقات محدثین طایفه کما بدیل علیه مذکوره الا انه من
 من کتب مجلسی و محمد بن سید علی و درین بر و این از ایشان مثل ابوالنضر چنانچه در کتاب جمعه الطائفة از جابر
 مجلسی در کتب معتبره امامیه باره توصیفش همراه توصیف مصنف این عبارت منقول است الْعَلَمُ الشَّيْخُ
 وَالْفَاضِلُ الْعَلَامَةُ حَمَّالُ الدِّينِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ عَيْنَةَ صَاحِبُ مُحَمَّدٍ وَالطَّالِبُ
 نَسَبُ الْإِبْنِ طَالِبٍ شَهْرُ الْكُتُبِ أَوْ تَقَعَا فِي النَّسَبِ نَجَاطُ مَارُونَ شَيْخِ عَاسِي
 ممکن گردانید که امام کاظم اراده سلفیات از و دارد و احوال و سلج جمع میکند تا کار بجائی رسید
 آنجناب نیز هر ملاک نشند و بر و ابوالنضر عجمی گردانید آنچه گردانید و از آنجمله جعفر بن طاووس است که هم مدعی
 امامت شد چنانچه از کتاب حق البقیع مانند آن بر آید و هم حاکم ای ناهیه مقدمه بر علم امامیه
 خلیفه عصر خود کما فی ترتبه کشید و بر همین منوال از او نقل و قال در باره دیگر سادات و حشمتیه
 بلارعب الفریقین یخارعتا و امامت بخلافات شیعه داشتند فراموشی شود کما لا یخفی مع
 اندکی بیش تو گفتیم غم دل نرسیدم که دل زده شوی و نه سخن بسیار اگر چه چندانی نبود شقیای
 که راس و رئیس آنحضرت عبدالکبیر بود و حال و در باره گمراه کردن شیعه غفران کتب معتبره ایشان
 می نگارم اینهمه خرابیها و دین محدثان ابلیس لعین بر مقلدین خویش با دگر گذارنده اند با و دیگر
 کیست که از آن اهل فرست بسوا مبتدا خواهد شد طرفه را آنکه منی نصبت بر جماعت طرد او و عکس آن
 اختتام نیافته بلکه اصغر واکا بر قوم مرتبی کرده بطور سلسله جناس تا حضرت آدم صغری رسید و گاهی
 از بغایت تنزل نمودن سلسله انواع تا بخت خاتم الانبیاء میگرایند زیرا که از روایات ایشان که با خود
 اصوات بجانیه است ساخته و پرداخته سر آمد بهود جهان و بوضوح علی بخاند که در زمره انبیاء و مرسلین

اصحاح بن عبید که بار بار تذکارش خالی از ساری نیست منزه نبود و غیر از اولو الغریم من الرسل کما نسبت
 اعدا و ایشان بسیار از انبیا نسبت قطعه به بحر محیط احدی مقتضای راجع از امام ابو جعفر علیه السلام
 و تفسیر ایل بیت و ایشخ الشیخ و جعل بر لایت فضایل ایل بیت سوخ و غرض مذکرات تلذذ ایل
 لقب بلفب شد و غیر اینها ازین دولت محروم ماندند و مؤید همین است روایات محمد بن صفار و
 حضرت ابوالابار و غیره از زمره انبیا که ایمان بولایت ائمه کده آوردند و از احادیث دیگر که نمونه
 او را قیاس است خواهند بود صریح خواهد بود که درین تشابه گفتگو باقی است بلکه جمیع و تلفیق احادیث
 و عیانا معلوم توان کرد که این بزرگان حق سوخ و اعتقاد صمیمی بجایانیا و روند و شبیدند آنچه شبیدند
 القصه در کتابهای اصول که اشارتی بدان کردم و بصورت خیالی که شیعه اکثرش بر سینه اوصیا عبور کرده
 بلکه این ملاحظه شان را کرده موجود است که از آدم تا سرور آدم و نبی آدم هر که از انبیا و اعتقاد قبول آوا
 ائمه بد روضه شایق توقف تا مل غوده در سوانح عظمی و مصایب کبر مستلایه و علی هذا القیاس بولایت
 وقت سبب هر نبی عرض کرده اند هر که توقف کرده باشد ایشان بقید رسد با لام به جا و جسمانی گرفتار آمد
 و این تعبیه که ماده تمام مساوات عام بود تا آنکه لوب بخت یونس سید و او بر تو بخت شد و لیکر بولایت
 قبول نکرد و ایمان نداشت و وجود حی الی عیاد ایا الله مانند البلیس با و سبکبار و زید و آنچه در الوقت
 بخطاب الی غلط گفتیم بروحی گفت تا شایان لفاظ میرسد که قبول کردن لایت سیکینه او را دیده باشم
 نه اوصاف او شنیده بمخفی شخص است تا آنکه در زندان شکم باسی میجویش و در تحت لای می بمقام قارون رفت
 و ناصبت انبیا بر اصول شیعه که در جمیع کتب ایشان بایت اریکینا لکهدی الظالمین
 یعنی حکما خلفای ثلثه علی الهی مشهور هستند لال میکنند احوال قی نیست اگر درین مقام ایل خصوص
 و عنا و احوالی باقی است همین قدر باقی است که نشان میدهد که این احادیث که مقتضای نظر بسیار
 درین تفصیل است کجاست و کتب عمده و اوست یا غیر آن علمی منع این احوال را با و ازستی است
 از کتب معتبره شیعه دارم ولیکن و اما اختصار کرد و رویت از ملائی مجلسی صاحب بحار که جامع

این مژده اسرار تواند بود و او می کند بگوشت عجزت باید نشیند بگوید که ابو حمزه ثمالی روایت کرده که روزی
عبدالله پس عمر خدیج نام بنی الحارثی آمد و گفت تویی که می گویی که یونس از برای بنی سلیم ای خدا
که ولایت جدم میراث یونس را بر عرض کردند و او توقف کرد و در آن حضرت گفت بی من گفته ام ما و شما جز
تو نشیند عبدالله گفت اگر راست می گویی عاقبتی بر سر افتاری خود بمن نباش حضرت فرمود ما عصا
بر دیده من استند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بکشاید چون دیده های خود را کشود و خود را
در کنار یابی که موهبش بلند شده بود دیدیم پس عمر گفت که ای سید من چون من در گردن نیست
حضرت فرمود که اضطراب کن که حال علامت بر آگویی خود تو بینایم پس فرمود که ای یابی گاه ای
دریا بیرون در مانند که عظیم میگفت لیکن می لی خدا حضرت فرمود تو گویی گفت من با یونس می
من فرمود که ما را خبر ده که تو لیکن چگونه بودی گفت که ای سید حق تعالی این پیغمبر سبوت کرده از آدم
ناجی تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه ولایت ثمالی است بر او عرض کرد پس هر که قبول کرد سالم
در هر که ابا کرد و بتلا کرد و دید تا آنکه حق تعالی یونس را به پیغمبری مبعوث گردانید پس حق تعالی وحی کرد و ابوالکلام
یونس قبول کرد ولایت میراث یونس علی و این را شد بنی انصاریان بخندان میگردد و وحی نمود یونس گفت
نه تغییر کنیم ولایت کسی که او را ندیده ام و نمی شناسم و رفت بکنار دریا پس خدا امین وحی فرمود که یونس را فر
بر سخنان او راست کن پس چهل روز شکم من ماند و او را سبک و اندام در دریا تا او را یکپا ندانند و میگردد
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین قبول کرد و ولایت میراث یونس را شد بنی
از فرزندان او پس آن را در ولایت تمام کرد و پروردگار که او را انداخته بر ساحل دریا ایضا تمام
زیرا بعدین فرمود که ای مای بر این سبب استخوان خود را بترک گرفته انبی از عبارات صامنا و سبب
از جمله امامیه بعد از آنکه غرور معان خبر آید که این قسم حادثی مثل قصه انتقام جوت بخت سرنامی از ولایت
خواب بر مکتوبه معلم ملکوت و نجات از انواع عقوبات بعد رجوع متواتر المعنی و مدار ثبات فضیلت
بدی نیست بر حق معاندین مکار برین بقتل شدند و عدم لیاقت این حادثی در با متقد اعین

بوالهوسی و بوالفضولی خواهد بود و سخت حیرانی است که روایات مذکوره در باره انصابت و است
 ایست که بهر از نبوت رسالت انبیا و مسکینت بکار آید و عقاید دیگر بکار باشد مع ذلک طبع
 جدل الزام خود با عاف مجتهد در کتاب طبع اختراع کردن در سناطه الطبی روایات ضعیفه بارده
 بحسن و دل اکنون چنین مخرجات غلط خود را شایسته نمون غیر از سناطه هر چه ضعیف محمول تواند الغرض
 از روایت بخاطر صریح در باشد که یونس علیه السلام ایمان بولایت امیه از اصول خمس بلکه اصل الاصول است
 سنی داشت تا آنکه درین مصیبت گرفتار شد و از جمله روایاتی که بر نفاق آن جناب دلیل است بهر از
 است بطرف حضرت امیر حاشا هاعنی که نسبت میدهند کافی الحار و غیره محصلش انصابت که حق قابل
 عرض کرد ولایت مریضان زمین پس فعل کرد هر که قبول کرد و الحار کرد هر که الحار کرد و چنانچه باید بود
 نکرد یونس اتمی چه از حدیث صحابه نمی آید که نه یونس را طائفه اولی بود که بزبان دل ولایت قبول
 کردند و نه از گروه ثانی که بزبان دل الحار نمودند بلکه او از مذهب بدین **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **وَاللَّهُ**
أَعْلَمُ بود و نه از هر عین النفاق و از جمع روایات حتی چنان صریح می یابد که اولاً او الحار صریح و
 استکبار قبیح بلکه اعتراض جناب بزرگو اختیار کرد و چون بداند و معاند شدند تا گزیر ولایت امیه
 را مثل منافقین بدون شهادت قلبی قبول نمود و هر گاه در طین باری ز زندگی او خبر جامعی باقی نماند
 وقت باطنش باری اصل گردید از سکا تا سبک سید اسپر بد آنکه ملا باقر مجلسی که احد من جیشا است
 مثل او در گروه متشیعین پیدا شده و الحق مرتبه او ازینهم در گذشته حتی که اگر برای دخول و خروج از
 امامت که شند و خلف خروج و اصابت شدند و سلم ولایت بزنام او به بران سلمی سلم شود هرگز بعد
 نماید بعد از این روایات بر طبق محمول خویش که آتش زدن بران زمین آن نقطه افسانه و آب شنی مشغول
 گشتن از عاوه استمده او است بمیه شرم و حیا را میگویند گداشته میخواهد که با آن اصابت نزد عوام از حضرت یونس
 علیه السلام بدارد و عند الخواص سره تشیع و تقبیح از ادنی با علی رساند هرگز خاطر کمترین نمی آید که بذر
 آن بر دازم و بقیع آن خود را متوجه باز میگویند چون بل خلاف جهل و عداوه خموشی بر عجز حمل

خواهند کرد و اصغر به فاسمعو که و الفشتو ابا بد و است که آنچه از کتاب صغیر و کبیر شکر لا یغادر
 صغیر و کبیر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر
 منظور خطاب قدس الهی از حسن یونس در طبع این بود که مرتبه او عظیم گردد و بمنزله معراج رسانا
 برای او باشد و در مقام الحاقه ارباب علوم و حکم از عزت عجم صلی الله علیه و آله که بر پیش این بزرگ خندیدند
 مشیت از زبان حقیقتی که حضرت یونس علیه السلام در باره ولایت امام الایمه کفر و زید و چنانکه مدلول حدیث
 الساجدین است با اتفاق اعتبار ساخته کامیو حاصل حدیث الساجدین و منسب منسب عفو متبکیه مثل غدا فایا و است
 چنانکه خواجی است کشنده و با این همه خدام ملا آن عذار برای او معراجی بر وصول خویش قرار میدهند
 این خشک و مرغی رسیده بود و بهیئت ناصبیت علایی نمی توان کرد از روح ملا استفسار باید نمود
 این معراج فی حد ذاته بود یا نسبت بدیگران اگر شوق اول اختیار کند باید گفت که این قسم معراج نصیب
 فرقه نوصب این مان با که بدعو مزید و لا عترت طاهره کردن میکنند و اگر راه ثانی اختیار نماید با
 عود باید که که معراج مذکور را یا نسبت بخارج و نوصب است که خاتمه شان بر عداوت اهل بیت است
 اگر قبول کند باید گفت که انا علی فلان الشاهدین و اگر گوید نسبت به عیال است باید گفت که شما
 با وصف ذوق مرارت متودید عذاب قبر هنوز شمیم رستی مایل نمیشوید و اتباع و شیاع خود را این
 و رطبه می انگیزد انقدر رسید اندک که مرتبه کسی که بعد از این عقوبتها ایمان بولایت ائمه اعد و ظاهر اعد
 و القیاس صدق آیه کریمه فلیک یتفعنهم ایما هم کذا و اوا با سنا باشد با ایمان حضرت
 تشبیه کن صفت یونسون بالغیب خصوصاً درین غیبت کبر از خواص ایشان است بر اینتر تواند
 چه جای آنکه خدای عزوجل یونس علیه السلام را زبانه بر لواط شیعیان ثوابی که امت میاید بر ظلمی است که
 با ایشان بدینست و اهل انرا نام عدل و او بر آن نهند لا مشاخره فی الاطلاق ع بکس نهند نام زکی
 کافور پس با آنکه معراج حضرت یونس نسبت بعقوبتها می خواج و نوصب خواهد بود
 فاعبروا با اولی الالصباح بعد ذکر این مقام بر بعضی عبارت اکنایات و مقابله

که اشارتی در سطر و کلام بسوی آن رفته نظر افتاد چنان ندانم که حاجت به ترتیب این مقدمات
هم نبود و ضمناً این کتاب بعد از ادعای آنکه لقب ستا چنانچه مرصع یعنی لفظ امیر المومنین در ازل
صدور یافته برایت کلینی آنچه در عبارات مطبوعه گفته نص می است که در بنی نوع انسان قوسیکه این
صیغ نشان بدزوه اعتبار تصدعه نموده مورور میثاق باین عطیه کبری مخصوص بوده جز طائفه باجین
عشره یک کسی نمیتواند شد و ذلک بیان آمد عا و از کتاب غایه المطلب نیز سمت و وضع دارد که غیر از فرق مذکور
کسی امانت و امامت پیدا نمیدانند بلکه لیکن نظر بر آیات کتاب بنای فقیر را چنان معلوم میشود که محدثین
امامیه اختلاف در تعیین آن دارند که بوم دیگر جانوران شوم مثل فرج و مشوم بودند یا نه بعضی از روایات نیز
دارد و بعضی ثبانی بلکه ذکر بود نیز بر اصطلاح امامیه برمی آید پس در این مقام در باره ملا مجله که زیر کلام
زیاده تر از سنی است باید خواند شمس ماری که هر گاه بنی بزرگی با بوم که هر گاه استثنای کلینی و اکنون
حاشیکه در اصول المونس علیه السلام بمقام قارون و ملاقات این هر دو وارد و با هم ذکر مضمون است و بنابر
امام جعفر صادق نسبت میدهند چنانچه در تجارت بشنو که چو قارون صدایونس که خداوند است
انکار و ولایت ظلم کردم اکنون ولایت شاه ولایت و فرزندان بن جان و دل متفقد گشتم و از کفر و نفاق
و کذب شرم شنید از موهله عقیوب که هر روز او را از وقت حکم خف بقدر قامت یکم و وزیرین فرمودند
مهل می خواست گفت تو کیستی گفت منم یونس بنده که کار بس حال حضرت موسی شدت غضبش و سرگند
مازون وقت قلبش و اجرا و خرم ارج او حضرت موسی علیه السلام که یومی نافر شده بود و تفسار کرد و فرمود
جز نامی باقی نماند و این حکایت باعتبار آنکه قارون و ناول ملای مجله بسیار شبیه است قصه فیروز که
پاشا در انداز راه نغزید و بجای افتاد و غورش خیال نیک و حجره خانه خود رسیدم قضا را باینانی هم بر علی
اگر قرار شد ایونی با آنکه نزد کیست که خوانده شرفایی اجازت بیک گاه و خل شبه می گفت و در خیالی
اینچنین نیست بلکه جاه ایونی گفت خیر هر چه با او باد درست بگو که تیشه تو صیبت گفت قد فروشی گفت
از بهر خدا و انکی بکیر و قدی به آجله تا و ل معراج برای حضرت یونس بر اصول مضمون شیعیه

خرافتی است که زیادت بران مجمل نیست ولیکن حقیقت اینست که ملا مجلسی را درین تاویل طرفدار
 قارون مطمح نظر افتاد زیرا که او سیر عجا و غرایب و نظایر و طبقات زمین مشغول بلکه سیر اوسیب باوشت نامه از سیر
 جعفر فیه التیون باو بود و کیف که در احادیث شیعه خصوصاً خاتم همین حدیث جعفری که شش سال قارون
 است اینهم صرح باشد که از روایات افسوس نمودن قارون بیوت دختر عمران موسی و مارون عیسی
 السلام که ششهای سیر بود و حکم الهی موکلین عقوبت عذاب از وی برود استند پس حال هر دو درین
 معراج همدوش یکدیگر است و در آثانی تقریر و جبهه در شبیه اتقام حوت معراج شریف
 عالم لا بیت نجبال که مقصود ملا مجلسی را اختیار لفظ معراج تلخیص است باینکه اصل معراج که بر صاحب
 صراط استقیم از امامیه زیاده از حد مرتبه وقوع یافت تا کید و باره امامت مرتضی بوده آخر فرست
 نوب بدان رسید که حضرت خاتم الانبیا رحمت تعلیل و تسلیف خطاب عذبتک عذاباً الیما محط
 فرمودند که ما بتی قضیه پس صبر کن و در سکرم های بلاریشاکل معراج رسالت نباهی خواهد بود تا اول
 دیگر که با استقلال باقیمه اول باشد آنکه مقصود ازین صبر نمودن در باره غرایب کائنات تحت اثری بود و غیر
 درین تاویل هم بدستور سابق همه حیرت است که شخصی بوبال کفر و نفاق و ارتکاب کذب و بیعت و دومی
 گرفتار باشد عقوبات او را سیر و طغیانت تعبیر کنند این و نحو کذب دیگر است آیا یک سیر عجا
 زو کار مشغول می باشد همین پنج استغافه می کند که لا اله الا انت سبحانک انی
 کنت من الظالمین امنت بعلی امیر المؤمنین و تبت و انت عین
 الانک کار فی حبه و اولاده الصاهرین و نیز ناصب ارت اهل بیت سیدانیا بر گزینی
 اندیش که شکر لایتمه را در عجا و غرایب و می توان است یا در انواع عقوبت های زیاده بر دیگران حکم
 حدیث صنف عذاب نبی هاشم چنانکه در سلسله اول گذشت کفر و نفاق عدا حضرت یونس قبل ازین
 شده اما تفصیل کذب پس نگوی دیگر دارد که حضرت یونس شهادت حدیث اول یعنی روایت ابو حمزه
 ثمالی در رد و حی گفته در روایات شیخ الشیخ تا به آن می کند و چیز است بکلی نکره عن علی

بن ابطالها که دلائلش برین عرض کوی بحکم ندیده ام دوم آنکه او صفا و را هم نمیشناسم
 انتهی فقیر عقیده اول را تسلیم کرد لیکن اینجا را معرفت او صفا منقش ج معنی شسته باشد هرگاه بیهودا
 حضرت موسی درین تدریس کتب صحف آسمانی خصوصاً تورات حاوی اصول امت است مگر همة ائمه
 کبیر تا امام اکل سرور کائنات خوبترین وجهی زیاده از اینها خویش معرفت ایشان داشته باشند حکما
 فَاَكْفُرُوا بِالْأَصُولِ مِثْلَ لَكُمْ عَنْ أَهْلِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ
 طَوِيلٍ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَدَيْنَ اتَّبَعْنَاهُمُ الْكِتَابَ نَعْرِفُوهُ كَمَا نَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ
 نَعْرِفُوهُمْ كَمَا نَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ كَمَا نَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ
 وَهُوَ صَحَابَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَصَفِّ مَرْدُودٍ هُوَ بَلَكَا حَقَابَتُهُ لَالِ مَصْنُوعٍ قَرِيبِ بَرَامَتِ جَمِيعِ أَيْدِيهِمْ بِمِثْلِ
 وَتَدَارُوتُ خَرِيقُ رُومِ رَسَائِلِ رَانِ پُر از نذر و بیکار ازین جاوید که بیرونشامل نمیدهد می آفت
 بودند و تفاویر طبیعت مرو باشد پس نگار ازین معرفت غیر از کذب آنهم بر طبق مثل مشهور که دروغ
 گویم بر روی تو بر جبهه دیگر حمل نتوان کرد و معاذ الله که احدی از مدعیان اصول خمسة که حد است
 تجویز کند که تکلیف بمعرفت دایان بولایت مجهول مطلق که نه او را دیدند و نه او صفا او شنیدند
 داده بودند صد چنین بی اندامی خصوصاً در خطاب الهی غیر از ناصب اوت اهل بیت از کسی
 ممکن نیست اکنون احدا را مرین درین مقام باید کرد یا قابل شوند باینکه بودند و او صفا ائمه
 در کتب انبیاء سابقین بر طبق زعم متشیعین کما عرفت حرقا منها و اخذ منها فی انبیاء و مطهرین باریه
 ایشان اجنبانیکه دانی کذب فریغ و از افراطات اشقیاء بیو هست که برای تفصیح و تدلیل دوا
 مقدسه انبیاء و رسل متخریبین ببدع آن پرداخته اند یا آنکه حضرت یونس کذب صریح اختیار کرد
 چون اختیار شوق ثانی بر اصول موضوعه شیطان که مستحکم کفر و نفاق حضرت ذوالنون است سهل تر
 در ثبوت کذب این جناب بی مانند سبحان صلا و امامت با علم مطلقاً ممتنع الاجتماع باشد که سبق
 و نبوت در مواد غیر متناهی کما لا یخفی بالاضافه کذب مع شود و اینجا بر اصول متشیعین

میان یونس علیه السلام و ابلیس بدانجام مثل حضرت آدم و غیره از انبیاء کرام فرقی نماند و حضرت آدم و غیره از انبیاء کرام فرقی نماند و حضرت آدم و غیره از انبیاء کرام فرقی نماند
 است چه ابلیس بطریق ایشاد کتاب مجید و احادیث ائمه از قوم جن حضرت یونس زنی آدم است اگر او
 بمقتضای دهن خویش کشته و حدود عدوت در زد و درینا شد بخلاف حد و عدوت ماله کار یونس
 از ولایت جناب امیر کبریا تصنیع و سخاوت زد و یک شعبه از آدم اعضائی یک دیگر اند که در فرشت
 و یک گوهر اند مع ذلک انجی ابلیس عرض کرد که من از آتش جدا شده ام و آدم از خاک و غیر
 علم با عطا مهلت معلوم بذکر گذارش رسانید که من همه بدگان را گمراه خواهم کرد و دیگران را
 مخلصین که برخواستی آنها را می ندارم از امور واقعی و نفس الامر می است و از نجاست که حق
 تعالی درین کلام تصدیق و فرموده چنانکه از تفسیر این بیت بوضوح می انجامد و این هشتمین بابی است
 کلام عزیز سلام از ابلیس حکایت نموده اند و امام را از علیه الرحمه و تفسیر کبیر در تفسیر فائده این قید
 که تعلق باین مقام دارد چه نیکو گفته که عرض ابلیس از ذکر این هشتمین آن بود که کذب کلام او را بناید
 زیرا که بدون هشتمین معنی است که تمامی بدگان را گمراه خواهیم کرد و حال آنکه چنین نیست و اینها
 می شود که دروغ چیزی است که ابلیس هم از آن است و در زید و ابلیس مسلمان چگونه بران اقدام نماید
 از تهی از اینجا که حضرت یونس که میج اختیار کند و خطاب برورد گاه است از ابلیس لعین هم در گذشته
 نفوذ با سلازمه بیکه بر طبق اصول انبیا علیه السلام بدتر از ابلیس باشد سبحان الله این همه کفر است
 که اثبات کفر در دوحی بر انبیا بعد از بعث شدن می کند و هم کذب و نفاق ثانی عدم طیب و دت بعد
 این بزرگان ثابت می نماید در کتب معتده قوم موجود باشد که حرفی نسبت بحفظ خویش بخیرت سلیح و مظهر کفر
 و بر قاعده اصولی بخیر الضرر و بقدر تقدیر کار استم با علمای قوم بر جانش اهل حق خنده نیند و اساس
 انصاف و جمع طاعن اصحاب بکنند شجر از برون طعنه زنی برانزید و در درونت تنگ سید از برون
 تنها این همه احاد و کفر در باره امام است از انبیا علیه السلام در کتب پیشه خویش ندارند بلکه در کتب
 و قدرت باری عزوجل نیز این قسم احادیث مستفیضه می آرند لیکن بنا بر اجنبیت این از پیش در تفسیر آن

از لوم لایین ترسم القصه ملائی مجلسی در جارجا پیرامور اقصیٰ بایسن بحسانی می نایک شناس
این مجربانید کننا رسیکنه طر فذ از همه نکه خود مجلسی بعد برین اقصیٰ حدت ابن اقصیٰ هم مذکور کرده که مخبر
بی کلفت بین است که اگر بویسک و زید نفس قنار شده بود بر حال می مد هرگز نقد ایمان بسلامت نمی بود
استی و بر ظاهرت که شخص بد و اعتقاد بولایت ایدمون نمی شود پس بر معراج کجا گنجایش داشته باشد
بر کاروان حواس سه ملائی مجلسی عقوبت انکار ولایت نفاق و کذب با بر معراج تعبیر بیضا باید اول دشمنی که
می تا زو ظلمت ناصبیت و بر شب مجبور عداوت عترت است که از احاطه و غفای آن شعرت بر ص
خوشید و رسیکا شده بویسک اندر دمان مایه شد تا اولد یک که متن معادات اهل بیت سید
کائنات زیاده تر از آن می بود و ما عجم اهل الش و پیش از سخت برایشان می ماند و بر میل النواصب
آن بگویند خلعت سر خود را فرو نمی برد آنکه تکلیف ایمان بولایت حضرت میر و اولاد و مجادش بر بدیل و جو
بنود که ترکش موجب گناه باشد و جوایش جز این نیست که بلان الکن و کجا حفظه لکه خود ملا مجلسی
در حیا القلوب بجا و دیگر محله او اسفار احادیث موضوعه از ائمه اطهار از قبول طائفه خویش آورد و ملخص
و جواب بکلام از وجوب هم سابق لا قدم خدم ملا بعد از دل عظمیٰ گردید بمقتضای که میگوید لا یعلم بعد علم
و بعد از نادیده و شنیده را ناشنیده پیشند یا صغیر و خبره سوادی ناصبیت مانع ملا را مختل کرده عداوتش بر طوط
مستون خدا را می غیر از احتقان که بسیار از احادیث و باره توصیف و فصل هر چه غیر آن را صورت
مرویت چیز دیگر ممکن نبود آنچه را با حضرت آدم قبل از این کتب امامیه ارد کرده ام احاطه بر این نمی توان
نص صریح نیست درینکه ایمان بفضیلت ولایت اید از تحت است هر که انکار نماید اش جنم بلکه درک
اسفل از هر گاه او امر و لو ابا بنی کید است بدید قدغن بلخ هم در زو عتیاق و هم در وقت مبعث بواسطه ملائک
بلا و طه از ندا آفرید کار خلاق با بنیارسد و عید با سخت کمال زور و شور و در آن مره بعد از خوراید
هر کس که از این عرض نماید مثل طارونی انواع عقوبات گرفتار شود و انگاه وجوب حتم صدور و بر مجلسی عداوت
اهل بیت ثابت نگردد پس معلوم نیست که وجوب ایمان بتوحید باری تعالی و نبوت حضرت انبیا

و معاد و عدل ز کجا با ثبات خواهند رسانید فلیک که در روایات روضه و مثل آن کما مر سابقا
صحیح موجود باشد که ادنی توقف هم درباره ولایت مرکزداننده ولایت موجب کفر است
و اگر انبیاء محبت او را قبول نمیکوند با خرد عان بولایش نمی آورند ابد الایام و حطب و فز میگردید
آیا عدل داد همین است که محبت و ولایت شخص تحب باشد و در انکار آن انبیاء و رسل باین عقوبت کفایت
آیند **علاوه** سلمنا که نه بر حضرت یونس و جبر این ولایت تحقق شده بود و نه امرند که حقیقه بطریق وجود
بود لیکن آخر جناب ایشان در کتب آسمانی و زمانی انبیاء سابقین دیده و شنیده باشند که آدم و نوح و ابراهیم و
حسین و علی و محمد و جبرئیل چه گشتن که غیر ذلک سببی انشاء الله تعالی بگو ایان بود
بعد و چون بعد و لیکن این شش تا صبح یا هر چه نزد مجلسی رسل انوار شد بر تیره رسیده که تا رکش و عقوبات
زیاده بر فرض است باز چشم نمیکشوند باز هم عجزت و فرست و با سبک قصه شن و شنوی و شنوی و شنوی
شسته **مقطعه** شیر و گرگ و روبهی بھر شمار رفته بودند از طایفه نو هسار و گا و گومی و نر و خرگوش
زفت و بافتند و کوشان از پیشرفت گفت شنیری گرگ این بخش کن و سگ را تو کن ای
گرگ گشتن گفت شنو گا و وحشی بخش کن و آن بزرگ تو بزرگ زفت و سگ و بز مرا که بسیار است
وسط و روبه خرگوش بستان بی غلط و گفت پیش ای خرگوش بلید و پیش مدیخه ز و اورا وید و بعد از
رو شیر بار و باه کرد و گفت این بخش کن از بھر خورد و سجد کرد و گفت پس گا و سمن چاشت خودت
باشد ای شاه زمین و آن بزاز بهر میان روز را بخشی باشد شه فیروز را و آن دگر خرگوش بهر شام
شیر و ای شاه با لطف کرم گفت ای به تو عدل فروختی و چنین قیمت ز که سوختی و از کجا سوختی
ای بزرگ گفت ای شاه جهان ز حال گرگ و اگر این همه نصیرات بسبب کار بعضی از
بخمال حضرت مولف مکر نشود و طالب مضامین تجد و باشد اینک عادی و تر و تازه از کتاب است
مرتبصوی باید شنید و بحشم الضایف باید دید که دلالت بر وجود بار و یانه پس آنکه مولف این کتاب مذکور که
عمده کتب خویش را برای خواب ضماین انجمن جمع کرده و برای آن قدما و خویش باین احتجاج

دستمال خود را بر او افکند و بگوید که قبل از تصویر صورت نبی نوع انسان بصورت
 بشر و بکل عنصری امامت مرده است و این عصبه که معلقه لایطایفه انسانی عرض شده باقرار
 حقیقت آن مخالف محتاط است و اندر چنانچه در کرمیه و اخذ نکات الایه اشاره شده و حقیقت خلقت
 انسانی و اخذ معاینه از ایشان برین امر و وجهیکه چهره شایده این معنی بگلونه بیان کنر مضمر است
 شده است که قبل از آنکه آدم هم سایه نشین رخت طوبی و خلوت گزین نرسیده است و اجتناب
 کرده و معنادار و لکشی می بماند از ابواب بهشت که مسافت آن ساوی سبزه نهر ارسال است محل نونف گردید
 تا و زیت آدم هم می لازم الی لا بد از صلب بر صورت مورچه صغیره استخراج پذیرفته بعد از عطا
 حیات و فهم و علم که ساطع است خطاب قابلیت سوال و جواب هول مهمه و ینیه بر ایشان عرض شده
 انتمی بلفظ این و ابواب نظر را آنکه حکم قبول و ابواب می بر شما افراد کائنات که با ازان خلقت کسب
 صورت پیش از کارخانه غایت و اجوبه و یافتند و خوا و وجوب بود و ایمان و ابواب ایشان حصول مهم
 و ینیه بود و انچه ملائکه با صلب عنا و با ایه محو بخیا ال و رده و الا قائل شود که امر بجهت و تو حید نبوت
 ختم المرسلین هم بعد و چون سیده بود و بر صاحب سابق رکت خیرش و ابواب بسیار نقل کرده و در کتب
 مجلسه هر واحد از ان کافیه یک که بیست مجموعی ملحوظ گردد و حرفی زان کتاب نیست مع الصلح
 عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 حَدَّثَنِي جِبْرِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ مَنْ عَلِمَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدًا وَأَنَّ مُحَمَّدًا
 عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي وَأَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِي حَتَّى أَدْخُلَنَّهُ الْجَنَّةَ
 بِرَحْمَتِي وَجَنَّتُهُ بِعَفْوِي وَجَنَّتْ لَهُ جَوَارِي وَأَوْجَبْتُ لَهُ كَلَامِي وَأَتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي وَجَعَلَنَّهُ
 خَاصَّتِي فَخَالَصْتَنِي نَادَانِي أَنْتُمْ وَأَنْ دَعَانِي أَهْلُ بَيْتِي وَأَنْ سَأَلَنِي عَطِيشُهُ وَأَنْ
 ابْتَدَأَنَّهُ وَأَنْ أَسْأَلَ حُجَّتَهُ وَأَنْ فَرَمِي دَعْوَاهُ وَأَنْ دَفَعْتُ قَبْلَتَهُ وَأَنْ فَرَعْتُ بَابِي فَتَحْتُهُ
 وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدًا أَوْ يَشْهَدْ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنْ مُحَمَّدًا

تصویرش ناگزیر حتی تکلم علیه با خدا فی این همه که گوشت خورده تعلق لقبه حضرت بولس داشت و
 آنچه بر حسد و بدخواهی حضرت رسالت پنا بر حضرت آدم و حوا گذشت قبل ازین با آنکه لقبش شنیده
 و هنوز نه از ان از انبیا علیهم السلام باقی مانده اند که این بلا با مقتضای روایت بخار و مناقب مقتضای
 این شهر آشوب زرداری گرفتار گشتند و از جلال ناصبت و انکار ولایت رسید با آنها آنچه رسید نظر
 نکتی لقبه حضرت یعقوب که بفرار حضرت یوسف است از زمانه طول در آلام روحانی و جسمانی گرفتار بود
 حتی که بنص قرآنی هر دو چشمش سفید و جهان بینش بر روی سیاه گردید بلکه آنچه بر اینجانب رسیده است
 مجال کسی نیست که تعبیر از آن تواند کرد و ما احسن با قیل شعر شنیده ام نغنی خوش که سر کفایت
 فراق دوست نه آن میکنند که بتوان گفت و علمای قوم بعد از استیفاء و اطفاء آن بدکرد و دیگر اخبار قصد
 کرده اند چنانچه از معانی علی شیح المشایخ و کتاب نور العین و مانند آن ظهوری انجامیده چنانکه آن است
 که شخصی از صلحا و اعیان میانی نامی بسلا با انواع فقر مشهور به بیوائی حلقه برور یعقوب علیه السلام زوایا فاقه
 که سنگه خوش فریاد کرد و فیکه آنجانب همه اولاد خویش که با نه بنحور و پس چند از آنکه و هتانی
 و انکافا بجانش فقر و بقیه گوشت بریدن بر صبح نگاه داشت پس بر یای انبلائی الکی بولس آمد و در جانب
 حضرت کو خوابید و با خرسد برادران فوت بجائی رسانید که علم هر کسی خواص و عام بدان سیه زنی هرگز ندیدم
 در نمی آید که حضرت یعقوب را همین جهت در میان یک گرفتار فرمایند آری چون توار و علل معلوم اعتدال و اعتدال
 سمت جواز بلکه وقوع دارد و زایده برین نیست که قصه در پیش را ضمیمه آن گردانند آنگاه از همین سبب تبار
 پیش آمد و انکار و توقف و ولایت نامه هرگز دخلی نبود و الا و الله و متوهم نشود که فقیر غیر ازین است
 خبری نیست ازین که در مخصوص هم دلیل قوی با دارم نیک مناقب مقتضای موجود است مقام حضرت
 بعد حذف زوایا و چند سطر گنجایم پس بدانکه مؤلف کتاب مذکور از مناقب این شهر آشوب است آنچه
 نمائی را بتفصیل نقل کرده که این طور هم در ترجمه تقریری حضرت بولس و اخلاص است که از زبان حضرت
 البشیر تاشفیج یوم شهادتی از انبیا و خلعت منعت مخلص نکشته که ولایت اهل بیت را بر او عرض

نموده باشند پس اگر کسی بقبول نمودی از مخاطرات دنیویة تخلیص یافته در جریده سالیه منقح
 گشتی و الا بتاریخ تا دیوبند مقصود بودی و با ماحرمان آدم از جنان الهامی خلیل در بیان و بیست و
 کفایت علیه شهبود یون مجاز اخطیه بود و ازین بقوله است اگر الهذیان اکنون انصاف اندک می
 شود که از دست امامیه حضرت انبیا را اولو الضم که روایت شهو این عباسی کس اند حضرت نوح و ابراهیم
 و موسی و عیسی و غیره مصلی الله علیه و علیه جمیع النجات یافته اند و کجا ماند حدیث هشتم که استاد ابو
 کلینی رحمه الاسلام و شیخ المشایخ ایشان را ایت کرده بودند پس طبق احادیث این باب که در شان ائمه
 اشاره بدان کردم بر اصول امامیه ضرورت و تمنا و حضرت ائمه ای حضرت یعقوب در وجه بی انتفاعی
 بحال دنیا و از سوا سبب فتنه و فساد و علل این وجه بصائب حضرت یوسف که برادران ایشان
 راه رسانیدند و آخر کار بجاه تگ و تاراف کردند و انگاه نوبت به بیع و سر اوزندان انجامید پس هر
 فلیک فی السجین یصنع سنین مدت در از بران گذشت نظر بعدل عاقل حقیقی جاری نمی تواند شد
 که گناه از حضرت یعقوب باشد و یوسف با و صف صغری بیاد ایشان گرفتاراید بخلاف بلای ایشان و اولا
 که بلای یحیی بر ازان مراتب اید بر حصه مذکور است و تعلق باصول همه و ارونه بفرع و طفلان هم بدین
 سگافه اند شده باین جزیرا پس بالیقین ازین بزرگان در باره ولایت قصور و فتوری رفته و بدین
 المطلوب **فصل** در ملاحظه حکایت فیما بین صحیح در یافته باشند که بجا حسین بن علی
 خصوصاً فاروق اعظم در ایراد قصه اعرابی که نزد آنجا آمد و از بعد وطن و نبودن او در حل
 سکانت کرد و او گمان عدم واقعیت بهم رسانید و انجام کار عقبش روان شد و تدارک بقا
 بعمل آورد و چنانچه در شرح مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمة که بر کافیه مذکور است
 خیر ناعاقبت اندیشی بکار برده اند چه بعد از تسلیم صحت و یاقوت احتیاج بملاحظه حکایت
 مونیال که در عمل شیخ المشایخ که مرتبه اعتبارش علی ما عرفت سابقاً کمتر از اصول ربوبیت
 مروجی است بیعت نالود میشود و معلوم میگرد که خود انبیا علیهم السلام را انقسم باجران

پیش آمده که با وصف اعتقاد مجلس کل و شریعت طعام چنانکه دانستی در پیش خسته را کار از میان برد
 روزگار بود بحال حدیث خسران از در غلبه پیش انداخته اند آری فرق نیست که فارق بینا بشکست تمامه
 و کذب امتحان فرماید بعد از علم برستی زانو در راهله با عربی داد بخلاف حضرت یعقوب که از حال و خیال
 انما صریح اختیار فرمود و با وصف زانالی او هرگز بجانش نه پرداخت آخر متلا بمصیبت گفت مرفوعه
 این چند سطر تعلق بحال حضرت یعقوب است خدا را دوست حرف رقصه حضرت یو صبا بر که نظر بعضی از
 روایات کافی تفسیر الکاشانی و غیره در زمره اولو العزم معشوق و بروایت تفسیر قمی گوش کن که گویند
 بعد از طلوع نعمتها از اسوال داوود و عمارات بدان رسید که نام بد نش از پیشانی تا ناخن پاک
 آبله گشته بود و بعد از مدتی کرمان لا تعد ولا تحصى را ان افتادند و جنگ گشت بد نش میخوردند و مرتبه می
 بد نش محمدی بنجامید که است اجابت و خلصان را نش و را از قریه بیرون کرد و گفت در فرط از فرایل مندر که خارج
 قریه بعد از آبادی بود انداختند و حسن جوانات هم از یو بد نش متناهی بودند آیا کسی بر اصول اینها
 دانستی اعتقاد تواند کرد که علت اینهمه مصایب باین قدر باشد که رفعتی طبعی کن و حسد بد و عجز
 که خدا با شکر او این نعمت عطیات و نیو است و که هیچ اگر مرار بحال داوود و ذرا عاشر علیه السلام
 مسلط کنی هرگز شکر نخواهد کرد و طبعی بر ترقیب نه کور تسلط یافت و آخر کار حضرت یو بمان بود و
 شنیدی پس علت این مصایب غیر از انکار ولایت حضرت میر و ذریه طاهره او چیز دیگر نیست
 شد چنانکه از کتاب بناف بروایت السید جدین است یاشی چون هنوز حکایات هزاران از بنیای
 باقیست لهذا بر حال خاتم انبیاء جنتم میکنم و آن نیست که بروایت این جمیع و هم روایات ملا مجلسی
 کتاب منیر و کبر النواع اندازد بر بنجامید که است و عجایب متلا مخصوصا از روز بعثت پیش آمده
 بلکه اینهم مردیست که اجلای آنجناب اید بر استلای دیگر انبیاء است پس معاذ الله روایات و مقرر است
 رافضه در انحن فیه زباده ترجمان می آید که اشاره هم از ان کوتاه است تکلیف که زیاد از صد بار آسمان
 عروج فرمایند و در باره امامت مصلحت تا کیدات با و سبطه نشوند و تا آخر عمر در میان کن نیست بطور

نادر و رنده و حج و زکوة تعلیل و تسویف و دود و آخر مذکور است با اینها پیرایه و درود و برکت باز هم
 علیهم السلام تا فرمایند **إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِمَّا تَسْمَعُونَ أَلَمْ يَأْتِ بِهَا خَلْقًا** من عبارات و کلمات
 حق که خود حاضرین را انصار سابقین اهل سان لازم صحبت خاتم پیغمبران بودند و مع آنها خلوص
 محبت اهل بیت را که هم جمیع رجلاء العیون غیره از انهدی مروست بعد از قیل قال کردند و در حد
 و معالنه غدیر بحث نمودند و حقول بعضی برخلاف ثلوث جسمی برودت قرار گرفتند شاید مراد بر کسی نیست
 تا نوبت به دست خدا از رسول خدا رسید که سبج انشاء الله تعالی چه جا آنگاه در دنیا ظاهرین و باطنین
 با وصف علی تفصیل که سابق تقریر چندان قریب منزله دهند که خود کتاب سلیم و دیگر روایات بر فهم قدما
 و متاخرین تکلف بیان نیست و مجتهدی در ترجمه بجا حدیث الحوض کمال قریب منزله اقرار نماید و در روز
 قیامت که ما موضوع این فصل نمودیم باسد من لک یاد و تر بر فرستد که برای نجات شان شریف ذیل کتب
 بر عمل این مقدمات اطلاع تمام دست لعل بالیقین معلوم شد که ملقب اهل حق بلفظ نومید که سلف سال ظهور
 خود را ندان محدود نمیدارد باعث افتخار است موجب تلکی و انصهار کمالا یعنی علی فدوی لا انصافا لهذا
 که در صدر بحث بالکمال از مقامات خرافات و سخافات آن دشمن محفل دین باید دید که نور و جود و جلال
 که در همی شین نیست و با تو حیدار باب علم از هم می باشد بخواب اکثری از اهل بیت عظام و صحابه کرام انصاف
 عداوت بهر ساند و دین بی ایمان خویش را تقلید حبس از سخویان و فقریان و در باز و دار مذمت هم
 آباء و خویش که مصداق **وَ أَتَّبَعْتُ مَلَکَ الْإِبْرَاهِیمَ وَ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ** بود و بطنه با صفت
 این بزرگان است برادر و حیران تیر ضلالت شود و یاد کتب در سینه بدید و کلمه شریفی که از
 نیز ان بیضا و جابجا مذکور است که مذمت هر تارک نباید کرد و اگر باطل باشد اگر در مذمت حق تند نباشد
 بخاطرش راه یافته بود بایستی که دهن از برید اهن کج کرده تبارش حبیب و نه افتاد می به فراهم
 ساخته بمنزله گل نمیدانی کرد بر رنده و قدیم و جدید صیبا بدست آمد آنگاه میدید که در اصول و فروع
 تناقضها و خرافتها و در که لم فرقه زاید است عا شا که در نصیحت حقیت اهل سنت و اهل بیت است

مخفی می ماند بحال ایزد کریم و آنکه تقسیم و تعلق عظیم که در معانی بودن بن مذہب و
 مجسوسیت ذاتی این مسلک برخلاف تفرع المیزانین و بی و ترو نیست و در احوال مخصوص ایشان
 احادیث مخصوص ایشان معنی بیوت سرسختان و محسوس و کتب معتبره اینها خصوصاً بهیول اعیان
 قدما می شیعہ که صنادیدشان صنادیق تقیہ نگاه میدارند و در ویرا دل حق هنوز بر بنی آرند مذہب
 مخفی و مدسوس حتی کما در صحبت ایشان زلفاق و کما در محفوظ دارد و در رویان یعنی حضرت انبیا و صلحا
 و اتقیا خصوصاً اہل بیت و اصحاب بدکائنات و در روز قیامت شمرندہ کند عقلائی عالم را باید
 کہ بعد از مطالعہ اینہمہ کفریات و خرافات از لطف تقلید ایشان سر بر آرند و براہ الحق کہ بر ما
 انبیا و آل و اصحاب ختمی ماب صلی اللہ علیہم واد جان شاری میدهند و ہر کس را بر تہش
 بیگذازند و جزا ہر سہ را از ہمو و نصار و نوہب و حاج و در اخص بکنارشان می ہند مایل شوند
 بدینہ غفلت را از گوش حق نبوش ہارند و از سنت سنت تقلید بانیان سانی مذہب شیخ خود ر قبل
 طلوع الشمس مغربھا باز دارند کہ آخر در روز قیامت قاضی و خزائن ہر غیر و کبیر از قطعیات
 رویت انبیا و مرسلین سید و رشتیان آل و اصحابش کہ سورہ الذین امنوا معہ نوہم بسعی

ببین آید ہم و یا مائہم یقولون دینا اقم لنا نورنا و اعظم لنا انک علی کل شیء
 قدیر انما القینیات است زیادہ ازین جگہ ہم و ما علینا الا البلاغ البین شہر مراد انصیحت بود
 گفتیم و حوالہ با خدا کردیم و فقیہ سبحان اللہ سخن از کجا بجا رسیدل موضوع در فصل ثبات احدا
 بود و عمود و ضمیمہ ہذا حال دیگران از تصویب لسان امامیہ از فضائل و مناقب و محدثات و مثال سیکویم
 متوجہ باید کرد و بگوئد ل باید شنید از جملہ شان سامد بن زید است کہ جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 اورا محبوب شئی و بحال عطوفت و شفقت نواختی و انیمینی از کتب شہرت محتاج و دلیل نیست صفا
 حیات العلویہ آخر کتاب کہ کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حق و حق حامی خیر فرمود و گفت و انہ شو
 الی آخر القصہ فی باب تجرید جسدہ در زبان مدہی خصوصاً ما مورین باطن را با حق مثل حضرت باقر

علوم او پس از آخرین بنا قبضش جاری شده چنانچه از کتب رجال مثل تلخیص مشیونان یافت که در حق
او خبر خیر هیچ نباید گفت و او را از مقبولین باید شمرد و حضرت امام عظیم علی حسن بن اود و گویا هم شهید ما
المیة در بعضی از حواشی و شهادت شهید ثالث در مجالس المؤمنین میفرماید که امام باقر علیه السلام فرمود
که اسامه که از رجوع نمود و قبول شدش از جناب تصویف منقول است و آخر کار امام عظیم موصوف اخذ
روایت را و آنرا چنین است و از کتب رجال بلکه تفسیر البیت سوال تعالی نیز بدست که او از جمله اکابر است
که رفاقت حضرت امیر المؤمنین را در محاربات بغات ترک ننموده بلکه از تصدیق حضرت امام عظیم متشیعین
چنانچه از متن کتاب پنج الحق بلخص ثبوت میرسد که او هم مثل سعد بن عباد و بدعو امامت خویش کردن
افراخته و بیعت آن بکر صدیق مثل دیگران نه پرداخته و از نجاکتال تخر و تحقیق و امامت شیخ علی
الضمیمه اعظمیت نظر بانچه در احادیث سابقه وارده است بی توان برد و در باره دیگران از اکابر ائمه
جلویم و بعد بنو اسم حقیقت است که متشیعین چنین محدثین و متبعین از دست نهند و کمال و بالاضافه
به مقتضای حدیث المحض عن ائمه اهل بیت علیهم السلام که در حدیث مقبولین بالمعنی المعلوم خرمیه بن
است که با عارف اکابر قوم و غزوات و شایسته شرفه از بدو غیر آن برفاقت مصطفی صاعده بوده
نامی نه اند شومری نیز تاسی بالاسلاف و مجالس المؤمنین باین صورت تصحیح کرده است که اکابر
سید الکونین گویا می و را بمنزله شانند این اولین اعتبار نموده چنانچه لقبه بدو شهادت و تیرگی این
گواه است و نقل نور الله شوکت در مجالس المؤمنین و هم از مطایع کامل جهان ظاهر و باهر است که اول علمی
الضار را بر خلافت سعد بن عباد و بر فلانید خرمیه و اشراف تیرگی و گفت که علی کرم الله وجهه خانه
ساکن شد و تبعیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مشغول گشت و دیگر از قریش لایق این کار نیست
انگاه اضار باین نزد اجتماع این کلام و بسعی نهاده اند انهمی مقام حاجت و بدست که ازین حرکت
برکت احد از یار و نه بجز وفات خلاصه موجودات در عالم فانی کسوت ظهور و پوشیده فاعتمد
یا اولی الامر که هر چند محدثات و متبعات این بزرگان که بنیاد فتنه سیفیه نبی ساعده

نهاده ایشان است از حد در گذشته باشند لیکن حکم ضرورت اثبات امور دینی بلکه اقله فقهی و ستر محرم
 خانگی حضرت امامیه بعد از توبه بطلان اهل حق سرکشی این جماعت ضروری افتد پس حال شایسته
 شخصی است که قصه ایشان را در خاص عام است که او را خادمی بود بجا می آید بدو که بنیت
 خلبند بجا رساند شیراز و شایان است شمع ازین خضر فی هوئی کالبده + بدی هر که سر و
 مالیده + و دو قاضی به اندامی او در باره آقای خویش رفتار فرود لیکن چون آن شخص خادمی دیگر
 بهم نمی رسید در اشت جورو جفا او نمید تا آنکه روزی او را بخماره در گرفت همبند و بنشیند
 این بی نهر بدکیش لعاب بن خود بدین هوکا خویش انداخت آنکس بمقام حسدت فرین درآمد
 گفت چه خوشن ایقه و چه خاک سرد است آن ندو بهم برآید و گفت من از امور و جاگیری نمی گویم دیگر
 رانجه تجماری نگاه باید داشت که لعاب بن او گرم باشد و از جمله مقبولین السنه طایفه سعد بن عباد
 انصار است که بر زبان قاضی نورالدین شوسری تا سیاه افتد از اسلاف از اکرام اصحاب است
 او که باین روز کار بود و چنانچه ناظر مجالی بن مؤمنین برین معنی اطلاع کلی دارند و حال آنکه فتنه سقیفه بلند کرد و او
 و از اینجا است که در احادیث معصومین صادقین و را پیشوا اند ندین قرار داده اند و او را اگر حضرت امامیه
 این چنین متبیین امام المذنبین از کربان و زکار قرار ندیند دیگری است که قدراتی این جماعت
 تواند کرد و حالیا و زمره طایفه اصحاب سید انبیا که باقی ماند که اصول شیعه تصنف با و صاحبها شدند
 اصول فروع این بدین نقل نماید و در و ابانش در میان تجدید و شمارد آید بکده و در و ابان
 طبق ایاز ترجمه بجا از فضل مجلسی بایده شنید که روایت شده از ابان از سلیم بن قیس اللمی که گفت
 شنیدم از ابو ذر و سلمانی مقداد رضی الله عنه عنهم که می گفتند که رسول خدا فرمود که علی امام حق بود
 است سعد بن عباد و پیشوا ندین انهم بلفظه و قبل ازین روایات انیمه در کفر و ضلال شخصیکه مدعی امامت
 شود و خبر از آمدن آن کفر و کفر و گمراهی کسانی که حسن اعتقاد بوی هم رسانند غفر بکشته جماعت
 اعاده نیست ازین جاحال کفر و ضلالت قاضی شوسری اخوانش که سعد بن شخص نمیدانند و در طبع

[illegible]

بشیر و نذیر مخاطب خطاب لای تذری میشوند از حقیقت حال اهل ردت یعنی مجتهدین کی واقف میگردین
 صورت باعتبار اسلام آنها در حیات خود که بالاتفاق مسلم است و بقای حکم بالا استصحاب یعنی منقول شرع
 اطلاق لفظ اصحاب بر آنها کردند چنانچه از افادات فرزند طحاوی معلوم ظهور دارد و شعر فاضل انشا الله تعالی گوید
 که این دلیل چنانکه می بینی محکم صیانت است چنانچه می مایند از دنیا و حیات خود خبر می دهند که حال بعض
 اصحاب و دنیا قرب منزلت دارند و در آخرت چنین خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز بمن حال تندر
 شان معلی لا اعتبار خبر خوانند و او در نصیحت عدم درایت لامحاله مایل خواهد بود و فائز دلیل محجب
 علی التمسین فلیند و ظهوره علی انهم فی فطره بطریق الخشع عن ذکره فاعلم انه علی وجه اما اول السبل
 تذری ملحق باحداث و عدم احداث ندارد بلکه باین موصوفه متعلق است یعنی بنیانی که جاهل
 اند از بدیل زوفاات لو بس تفرقی و ایت غلق مطلق محذرات نیست بلکه تعلق تفصیل محذرات دارد
 مثل غلامیدن الضارب بعد خلافت و فریب دادن آنها برین معنی که حضرت امیر بعد ساختن وفات سرور
 نشانین اختلاف کاری ندارد و چنان تعزیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مشغول است اختلاف
 زینهار اختیار نخواهد ساخت غیر از شما احدی منصب خلافت را سر او را نیست چنانچه از خبر زینب و دیگر
 واقع شد و دعوی خلافت بر او و وضو و طاهره و باره امامت مرتضو بر پشت
 انداختن و مصداق کریمه فَبَدَّلُوا وَدَّاءُ ظُهُورِهِمْ گردیدن که از امام المذنبین بعد بن مجاهده
 الضارعی قوع یافت و با کراه تمام ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر و خواستین و برای طمع شقاق
 حلاج و تسلط خویش بجایه زمرم با خلیفه ثانی و ساختن بوکات فضولی و ولایت عهد نکاح
 مصطفی علیه را با عجمی بن خطاب بعد تلاوت آیت قرآنی وَ لَا تَتَّبِعُوا الْاَشْرَکَ کَیْرَ حَتَّی یُؤْمِنُوا
 وَ کَفَّیْكُمْ عَنْ خَیْرِ مَقَرٍّ مَسْرِکَ وَ لَا تَتَّبِعُوا الْاَشْرَکَ وَ سَلَا لَه اِن یطهرین را و شستن و با جمله خبر فائز
 امیر المومنین بودن سر سببی خلفانندون که حضرت عباس بن عبدالمطلب صدر آن شدند و اتحاد عیال و راه
 خلاف و شقاق مورد نص غدیر میبودن چنانچه از اکبر فرزند الشصا و رشید الی غیر ذلک سبیل

محدثانهم و مبتدیانهم اما ثانیاً پس این کلام بر حسب محاوره واقع است که هر چند مخاطب با خبر
 آگاه باشد مگر آگاه است که بحجت فطاعت و شفاعت یا بمصلحتی آخر یا بهرام می اندازد و معنی
 بر کسیکه سلیقه فهم کلام بلغا دارد معنی نیست و این کلام فقیر محض نیست محاوره عربیت بلکه از فصاحت و کمالی
 و اناربنوی هم مستفاد است اما ثالثاً پس نفی دلالت محمول بر معنی حقیقی نیست الا عدم ادراک روح
 بنوی بعد از قرائت و جهل لازم می آید و این خلاف عقیده امامیه است بلکه خلاف ظاهر عند حکما هم است
 عموماً اما را بجا پس بر عدم اراده معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر خباب بن غیر صلی الله علیه و آله
 و سلم و اصحاب او که در حق یقین مانند آن بجای خویش ثابت است و انی است و جنبی کافی و تسبیح
 این بزرگان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست و خلاصه امام عظیم قدّم و جدید و مجالس المؤمنین شهید
 ثالث طایفه از علمای شمس ابن علی است اگر چه در واقع او را باشد اما مگر از شفاعت تلاوت
 کریمه گفت علیهم شهادت و اعاده مقوله حضرت عیسی پس الطباقی آن نیز بر این اصحاب ظاهر است
 محدثات و مبتدعات ازین بزرگان بعد وفات در عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم صد بار و در حیات
 آنجا که در آن عالم است ظاهرین بر زبان امامیه قبضه نام می نهند پس حضرت رحمة اللعالمین و شفیع
 المذنبین که مکرر معنی شفاعت در حق این گروه که در دنیا کافر بودند و در احکام اخروا و اگر بمقام
 خود است بخلاف خلفا ثانی بر او یا غیر یا قوم که محل مطلق شفاعت نباشد تا شفاعت ثانیه
 و جلوه طاعت یعنی رویت می بخند فتن از این طاعت و نیز بهین طاعت که مورد حدیث کسان است
 بود که حضرت سر را ختم رسالت گمان یک نسبت با ایشان میداشت و از همین حسن طریق رجای ایشان
 روز قیامت توجبه شفاعت شان خواهد شد اما امتداد و زمانه بسیار بیروت و احداث ایشان
 که با ظهور موقوف دیگر علمای امامیه لول جمله بزرگوار است پس با از خصائص این حضرات است و چون
 غیر هم چه صحابه مذکورین حیات و بیوفات با یقین و مقتضای قول و تعالی و نقلی که
 از کتب معتبره معتبرین مهلت و مدت بشمار نصب ایشان شد اول فضل ایشان سلمان محمد است

که طول عمر او از جمیع اصحاب ائمه است و بعد از صد و اصداد هم قریب به گشت با جمیع ائمه کثیری از ایشان
عبداللہ بن خلفه ثقفی از اصحاب ائمه است که گفتند هیچ عمار را بر خود نصیب نماند و ایشان و عین علمین
و ثقه و عبداللہ بن ابی یونس البصری و جابر بن عبداللہ اشلم و بعضی از بنی زبایان نام سجاد و کرام
محمد باقر و جمیع او را که در آن زمان بودند کمالی بن ابی جعفر و بن مسعود و ابوذر و خلافت عثمان بن عفان
جهان گذران بعد از آنکه هر سه خلافت بدو گردید و حضرت عباس هم در زمان ایشان خلیفه است
از دنیا می نماند برای جلوه ایست که قبل از شهادتش بدو سال برین و عمار که درین سال بودیم
کتاب حال ما سید شمشیری و تذکره و مجالس و غیره بران قطعی است و هم دلیل لطیفی نگشته و دقیق برشته
احداث بقول مولف باید شنید که کلمه لم نزالوا اقتضای صحیح دارد که ان احداث و از او
الاعتبار با مری باشد که زمانه متمدنی برای صورت بگذرد بخلاف ارتداد خلیفه اول و دیگران از
اہل بیت که زمانه محنت بران نگذشت که اکثری از آنها در میان نزدیک بیعت موندند و یا در میان
راه عدم سیر و ندوانها التبعه مصداق مضمون ابن حدیث نیستند و جمله لم نزالوا الی آخره با کلام الهی
چنانچه بر روایت مجلسی در صدر اوراق گذشت یا بقوله ملائکہ و مقصود از اضافت لفظ لم نزالوا تعظیم
آنهاست که گناه کردند و ستم بران نداشتند پس اگر حدیث بحق کسی که قبول مجلسین بر برد
و مقصود گشتند و در گذشتند و او باشد التبعه کلمه لم نزالوا بی محل بلکه مشرّف و بود و کلام الله عزوجل
علو اکبر او و حاشا ملائکہ محشر مثل بند او اسطبلین قدر میشود که از بند و العبدک و اما تو علیه لم نزالوا
مردن خیر فایده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امری متعلق بخلاف که تا زمانی دراز بران حدیث وارد شود
علی الاعتبار بر این دو فایده دارند بلکه معنی شان الی ایناندا حقیقه بران سوخ دارند بعد از این محبت نماند
که احادیث ارتداد صحابه بعضی اند که از احادیث مشهوره فیضیه است و متناجر و لواسع و روضه و غیره
لا و ارتداد و محبتی که اگر با طایفه بعد از جمع و تلفیق قد تقریران البقیع لا یزول لا یقین شایسته خارجین
کتاب اصول و حال محقق نیست چندانکه اگر دیگر هم از امور مهمه است آن نیکه بسیار ازین بزرگان

خلافت بر می کنند و بعضی خود مدعی خلافت گردیدند و بعضی برای سرکشی خلفا هر خوشامد و بداشت
 که از قوت فعلی ناخوار شدند تا اینکه ظاهر در مخزن محمل محسوس گشتند و واقع شدند آنچه واقع شد و ازین بدست
 عالمی از اهل بیت سر موجودات خوف شد و بطریقین نسبت که اگر نص فدری در واقع معلی شدت این
 و عاود سر سرنی خلفا هرگز بر روی کار نمی آمد چنانچه علمای کبار شیعیان تصریح و تائید آن میکنند
 مَا قِيلَ فِي عَمَادِ السَّلَامِ أَنَّهُ لَمَّا دَاوَى النَّاسَ فَعَلَهُمْ وَهُمْ وَجَعُوا الصَّغَابَةَ وَمِنْ خَيْرِ الْبَشَرِ
 عَلَيْهِ وَبَدَخَلُ الشُّعْبَةِ بِفَعْلِهِ تَوَهُمُ الْكُذِّ هُمْ أَهْمُ لَمْ يَتَلَسَّسُوا بِالْأَمْرِ وَلَا أَقْدَمُوا فِيهِ
 مَا أَقْدَمُوا عَلَيْهِ لَا يُعْذِرُ سَوْعُهُمْ ذَلِكَ وَبِجَوِّهِ قَدْ خَلَّتْ عَلَيْهِمُ الشُّبُهَةُ وَاسْتَحْكَمَتْ
 فِي نَفْسِهِمْ وَلَمْ يَمْنَعُوا النَّظَرَ فِي حَقَائِقِهَا مَا لَوْ سَأَلْتَهُمْ وَسَلَّوْا لَهُمْ وَكَيْفَ لَعَارَفُوا بِالْحَقِّ وَالْثَابِتُونَ عَلَيْهِ
 غَيْرَ مُتَمَكِّينَ مِنْ أَظْهَارِ مَا فِي نَفْسِهِمْ انْتَهَى مَوْضِعُ الْحَاجَةِ وَقَدْ لَبَّيْتُ
 مِنْ أَفَادَةِ الْجَلِيشِيِّ بَعْدَ اضْطِلَالِ عَالَمٍ وَكَرَاهِ كُرُونِ بَنِي آدَمَ حَكُومَةَ تَضَدِّقٍ بِكَلْبَةِ نَصْرِ سَلُوجٍ كَرْدِ شَبُودِ
 که این جماعت بلا مواضعه و عتاب رحمت داخل شوند بلکه دهمی شین نسبت به حضرت مجتهد جالسی خلا
 رساله نامطوبع میفرماید که در بعضی از احادیث وارد شده است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی علی
 مدت مدیدی سعی بولوی تحصیل دنیا از وجه جلال نمود چون در امید نشد تا بکویت و دیگر از وجه جبرام بذل احد
 وجه خود و تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بر او خود نرسید شیطان محسوس شده بدست او و گفت که
 تا این نیست از امر حلال و حرام طلب نیاکروی و ترا دنیا بدین شد احال اگر کفیه من عمل نمائی التبه بر لول
 خود می توانی رسید و کام جان بشهد مقصود شیرین می توانی ساخت چون آن شخص از آن امر استفسار نمود
 شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و برخلاف طریقه نبوی مردمان دعوت باید نمود
 آن مرد در فتنه دنیا بر طبق آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان اضلال انداخت روز چند بزرگ شد
 که دنیا باین جمع نمود و از احوال و اسباب نبوی زیاده از آنچه که متمنا می بود پیش خود آماده و مهیا
 یافت بعد مدت مدیدی چون خواب غفلت بیدار شد با خود فکر می کرد که واهمه چه کاری کردم که دین

خود را بدینا فروخته و خود را مستحق عذاب بگوید و در سیمای بزرگرفت و بصورتی فرستاده
 گوشت و خود را باین بست اظهار توبه و استغفار بدین راه حق سبحانه و تعالی نمود و خواب حق سبحانه و تعالی
 از غیر این خود را وحی نمود که برویش این بند من بگو که اگر خود را بقدر بسته نگه داری که گوشت و پوست
 و استخوان از تن جدا شود و تا که آنها را که در ضلالت انداخته بدایت نهائی توبه تو هرگز قبول نیست
 بلفظ مقصود مجتهد فانی ازین منوط و خوش باینی آن بود که تضرع و زاری مرشد البریه صاحب
 اشاعره در غایت کتاب مزیل هرگز قبول شدنی نیست آنچه مجتهد مذکور در کتاب شهابیاق
 باب عدم قبول توبه صوفیه بر وایت کلینی افاده نموده و در مآخذ فیه بطریق اولی بکار آید بحال
 احتیاط و در عارفین بکار آید شمس است پس باینکه جالسی مزیل بعد از آنکه جامع را از زمره علمای
 خویش طعن و تلافی از صوفیه فایزین بود و در طبق صاحب فتوحات شمرده و نام حیدر اعلی محمد را
 سیر از محسن کاشی بر زبان آورده می گوید و مرعات احتمالی التوبه متفرع علی قبول التوبه
 و کما فی الحال لکن نظر الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبه اهل البدع کما هو فی الکافی
 و غیره و تنویر شود که فقیر در معنی فقط همین تدویر از اقوال اهل جالس و رفیق خود محفوظ دارد و در این باب
 محدثات بجا دارد و دیگر کتاب اسفار بسیار از احادیث ایه اطهار در میان نیست که نمونه آن نیست
 فی الجمار نقل عن علی بن شعیب الشافعی عن ابن مسعود عن ابن عمر عن محمد بن محمد بن محمد بن
 جمهور القسری باسناده رفعه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انی الله کصا
 البدعه بالتوبه قبل یارسول الله و کفیت ذاک قال انه قد شرب قلبه حبوا
 و غیر از افادات مؤلف بکار روشن گشته که ثواب الاعمال بر وایت ابن ولید از صفار از ابن زبیر
 نیز مثل این حدیث مرویست و در کتاب محاسن این حدیث را مثل این سند روایت کرده و تخمین نماند
 که حکایت این شخص که حاصل جالسی را از خود و الفقار و ارد کرده و بی سند ذکر فرمود و بکار از اصل
 است و شدن تلخیص ابی صمد علی السلام نیست ابی عن ابن کثیر عن ابن ابی عمیر عن هشام

بن الحاکم عن ابی عبد الله علیه السلام و نیز ابن حکایت و احمد بن ایشان در کتب دیگر وارد کرده اند
 که آنحضرت علی من تبع البهار و کلامی در توحید عدم قبول و بطلان دعوت و حدیث نبوی چنین فرموده است
 بَيَانٌ لِّعَلِّ الْمَلَا أَنَّهُمْ بَوَاقُ التَّوْبَةِ كَمَا يَظْهَرُ مِنَ التَّعْلِيلِ وَلَا يَقْبَلُ تَوْبَتَهُ قَبْلَهُ كَمَا لَا يَظْهَرُ
 بَعْدَهُ بِسَبْقِ مَقْضَاهِ إِيَّائِي ابْنِ بَابٍ بَعْضُهُ إِزَانٌ فِي مَقَامِ بَابٍ وَ كَرُمٌ بِطَرَفٍ فِي يَدِ كَسَانِكِ
 بر این بیت شوریده کنند و باعث خصیصه و فساد و انچه بدان تعلق دارد شوند و کایدستان مندرج

اما پیش از این که بگویم شیخ ما ذی قَالِ لِلْإِنْسَانِ أَكْفَ فَلَمَّا كَفَرَا لِي بِرَأْيِي مَقْنَنَكَ
 اِنِّي أَخَافُ اللَّهَ كَرَبِّ الْعَالَمِينَ بی و اگر که بخت روند و توبه ایشان بمرتبه بحال سدا و شد
 ثم لا والله جلاده مای گفته ایم که تمامی بن اصحابی خواهند شد پس محتمل است که در حق بعضی شفاست
 صاحب مقام محمودی محال بکار آید که فوراً از ان اگر که نجات یابند و در حق بعضی فی الممال که بعد از
 تعدی نماندند زیرا که هیچ یکی از الفاظ حدیث مخصوص بواب احد از محدثین یا مثیل سلیم بن قیس و غیر
 و تعدی نصیحت و عقوبت یا دقتی در بایاب آید انشاء الله تعالی اما خلاصه بعضی از علل از ان
 دار که شفاعت بشیر و نذیرین غیر برین اصحاب منطبق است خدا و النعل بالنعل و القدره بالقدره یعنی
 کسانیکه در شان اخف بود پس آنها از ان مواضع همان وقت مای خواهند یافت کسانیکه در باب
 این بیت سید سلیم بن افضلهای شده اند و عداوت و مخالفت و زیدند و نیز عم خود تدارک بعمل آورده اند
 ربانی آنها بدون عذاب خواهد شد با کمال لفظ لفظی و خود بهم ذات الشمال دلیل تخلیه آنها در تفسیر نیست پس
 کردن دست بر کفر و تعمی از بداد شرعی اصحاب فتوی و احکام و نیز بر وجوب قتل آنها دادن کماستوفی کنند
 بحار الجاسسی سخت ضعیف و نحیف است فلا یجوز رکاکته و تخافه بلکه باعث فور حیرت میکرد که از ان
 شخص هم از فضلای بلکه از کبار علما و ائمه مایست ابر و کلام باین سخافت که غالباً هیچ سببه مگر عامی هم
 مشهوره چنین سخوات کرد و یعنی چه غلط گفتیم از غایت انصاف و عصیبت و گمان حق حال جسمه هلاک عالم
 اهل تشیع مگر نه است چنانچه بقول قاضی نور الله شهید ثالث شعبه کای و زرنجی عزرا لوزنما و خروج

و نصب موعود میسر میگردد و زهرنی کار و ابل حق می نمودند و خود قاضی ظل الحق که بوجود او تکمیل
 ایشان نیز دست افشانند آنچه در کتمان حق و انبیا باطل و دروغ زدن و افرا کردن کوشش طبع نموده
 و بهای امامیه بکس و داند آخر فاضل خبازی هم اعتراف افرا و پنهان و بر زبان جابر ساخته کلا بخفی
 علی من تبع تا لیفات و اگر خارج از مقصود نمی بود نظایر کثیره برای این نفوات و ابا طیل مفصل نقل
 میکرد و اگر چه بالا جمال سابقا و لاحقا گذارش یافته با جمله این فاضل جلیل اقتدار و دیگر بزرگان از
 مکفرین خلفا این قدیم خیال نگردند که در مفتوح حدیث که جمله فیو خذ بهم ذات الشمال موجود است
 و آن بهیچ دلالتی از دلالات ثلث بر تخیل ندارد الیست پس اگر تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آن
 از احداث مراد باشد چنانچه در باب ایل بیتا بوقوع آمد مگر بر تفسیر اقم صحابه رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم چنین تفسیری اندوخت پس اگر بدو رخ روند چه قیاحت لازم می آید و کدام دلیل بر شهادت آن عند المناظره آقا
 می توان کرد و بعد از این هم غرض نگردد که جناب شافع اند بنیر و رحمة الله علیه شفاعت نماید و نگذشته
 کلا سیکه حضرت روح الله در حق است خود میفرماید خواهند فرمود و تلاوت کریمه فرموده مشغول خواهند شد که
 اجماع معنی شفاعت را موجه است و از سجا است که در جواب حضرت رسالتا ب رشا و خواهند که اقم اقم اقم
 حضرت زین علی اعقابهم و الا حاجتی باین کلام بصیرت تاکید و جمله اسمیه نمی شد بلکه دیدن جابریانی با خصوص
 مذکور سوال مایه براراده معنی شفاعت قایم توان کرد و آن نیکه صلاح و تکو و کمال سلام و ایمان صدق
 حدیث المحض یعنی البطالان اجماع ایشان را بر مضمون صورت فسق و کفر خواهد بود و چون شق ثانی
 باطل است شق اولی بالیقین تعیین خواهد بود اما وجه بطالانش این است که جمله ان تخذ بهم آبی از است که در
 حق کفار وارد شود زیرا که ایشان بلا ریب محل عذاب اند استعمال شق اولی شان ایشان بر محل خود نیست
 آنکه ان تخذ بهم نیز مناسب نماید زیرا که آنها البته مخلوقی النار خواهند بود و حال حضرت شان معنی دارد
 چنانچه طلبه علوم فصاحت بلاغت مخفی نمیتواند شد بخلاف اهل فسق که تعذیب حضرت هم و در باره ایشان
 محتمل البته حکم حدیث نبوی که متفق علیه بر یقین است معنی شفاعتی که اهل انکه در ان مورد شفاعت

مقصود الاول بهما المطلب لثبات دقایق بیانیه در ایراد غرض حکیم بجای لفظ غفور و رحیم نیز نموده مصمم
 شفاعت هرگاه ثابت شد که آنها اهل شفاعت بودند پس اگر مراد آنها از خلوات آنست که مبعی شفاعت باشد
 مشود و کلام صاحب جمیع الکلام لازم می آید و بطلان این البیسیات الاولیه پس کفر دارند و شرعی بکار نمی آید
 کرد و هم بر این خاطر این نوع خبر ضد هم است که نگردد که فتوی بکفر دارند و شرعی و وجوب آن
 دادن در حقیقت مستلزم تخطیه غایب بر تفسوئی که برای بقای اسلام آنها کی جنگ و قتال باشد که سابق
 سرانجام و غیره و در زمان وانی خویش احدی از قبایل جماعت بعثت مذکور که نیست یا نیست و غیر
 نیندیشیدند که احداث موقوف بدعت است کما بینا انفا و مبتدع سختی جهنم است ولیکن خلوص
 بگیر است پس این امور محل منیوان کرد و نیز برین معنی هم نظر نفرموده که ابهام ما اخذ و از بر حق
 امر محدث دلالت دارد ولیکن چنانچه آن امر کفر دارند و شرعی نیست تا خراج بعض حقوق و تفسیر در این
 ما اتفاق هم نیست مگر گفته شود که تفسیر در حق قبول عذر ادا المنة الخبایر و حضرت سید اوصیاء ما باشد
 تا البته خیل چنان می آید مگر با مدعی کنی که تقدیم سعد و تاخر مورد صحبت می آید فعلی می آید
 و آنچه بر آن متفق شده است عظیم و غنی است المختصر بنهمه محیط یکبار کسی انصاف کند که ارتداد و علی الاعقاب
 با تاخر و تفسیر در حقوق اهل بیت آیا نسبت لفظی معنوی است یا نه انتهی از ادای او به بنا علی کلامها
 و انشاء الله تعالی چیزی دیگر هم در قید علم خواهد آمد اما تطبیق علی عقاب هم بر آن ز غایت ظهور محتاج دلیل
 و بر آن نیست بر آن تفسیر بقید علی اعتبار هم بر آن قصد است و شریعت است که با وجود احداث رو
 ایشان برگزیده و بهریدل و شریعت بالفتن و الامی بایست که میفرمودند لم نزلوا من قبلین و وجه هم کلا مخفی
 اما لفظ منند فارقتهم پس تطبیق آن بر زمره مسطورین باصول امامیه بر کار سهل است نه بدینی که کی
 از مقبولان ایشان خریده بن کتب است که با عتق علمای شیعه کرده انصار را بر دعوی خلافت و فتی
 بر آنجسته که در تفسیر از شیعیان نشانی نبود خیال احداث بدعت مجرد وفات سرور کائنات بر خویش ختم
 واحد که متصل وفات شریف باشد زباده ازین سانحه خواهد بود که انصوص قطعیه خلافت بر تفسیریه

بشت اندازد و انواع تقاضا و مکر در الوقت بر روی کار آرد و گویند که او هرگز خیال خلافت و جانشینی
جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در سر ندارد و بر ظاهر است که اگر آن بزرگ انصار را برین کار
سنگ بزدنی داشت و بهمت خود بر یافاق و یکدست نمی گذاشت قننه سفید از دست سعد بن عباد و بر تن
بلکه مدتها بیدار نمیشد و چنین با صاحب مردم جواد فیض این فتنه را قصد میکرد و چگونه کار بهت و فتنه
ایشان در دست سعد و همچنین باز جمله آنها سعد بن عباد است که مقارن ضلالتان و تمکین و التماس
دست انصاری یقینیه برداشت و انقدر چشم بزخارف میخورد و دست که سالهای دور از بلکد دست العز
و خیره سعادت خلاصه بکمال است نبوت برای خود انداخت و همیشه مدعی امامت خود ماند و مردم
با این حالات خواند و راه مدینه بدست احدی برید و قدم از راه طلب خلافت باز نکشید و از اینجا است که می
دیدیم امام التکلیف و پیشوای مذکور بدین منافقین قرار دادند و اگر بر بنیوان بگزاران بر شمارم و از سر خود
تقریر بسیار وسیع شود و از آنجور صدد و آثم محروم مانم اینهمه که دیدیم می لالت بران اردو که از احدی از انصار
خلفا را نیست بلکه ترک رفاعت بر تصور و بر این مختار انصار را بر این خصیصه خلافت مقرر و ما نیز علی بن ابی طالب
که اعرف مرار که میزند فادیم نصرت در قیوم آرد و علی را صاحب مجبور و منافقت رسول گریه از همه و التماس
صاف بر معنی تحقیقی محمول خواهد بود و بر ظاهر است که اگر باقر بن خلیفه نبی شد بران تدا و واقع شده فاما که گفتند
بمعه من انما من انما الرسول علیه السلام و الملائکة عند الخلق بعض الاخصاء
و تشبیه هم بدلیل ابی بکر الصدیق و عمر الفاروق و عثمان غنی و انصار و التماس
بکد فضا ارا التمس التمسفة کما لا یخفی علی احد من طالع الروایات الی ذکرها و التمسک
الا اول خلافت قبول بر این مبدء که مجبور و منافقت روح طیب و بی روی از بدن طهر جسد منور را بی غسل و غرض
گذشته برای سقیفه سار بسقیفه نبی ساجده شتافتند و بر او خنجر برداشتند و ساختند از خنجر
جانی سنگ بر سر زدند که ذوالشهادتین یا مینه مجروح طهران روح نبوی با جلی عیدین بسقیفه نبی ساجده
کام و اینجا بخت و جدال بر دزد و سحر آید و خلافت بر انگیزد و او که در مقبولین شیعیان

الثلاثة وانفقوا على ان يدفنوا في البقيع ويجعلوا ابا بكر امام الخزانة ويصلوا خلفه
دعوة على سبيل العادة فاسرع العباس الى عليا واخبره بما رآه فقام فخرج
من البيت مسرعا وقال للناس مخاطبا ان سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول يقول
ادفن حيث قبض فانه امام في حياته وبعد مآنه فمن تقدم ويقوم اما عليا خازنه
فصار سببا للتأخير حيث صلى عليه اولا ثم رخص عشر ان يدخلوا البيت ويقيموا
حواله ويقروا ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما فمضى على غيرهم بقية يوم الاثنين ثم الليل كله ثم يوم الثلاثاء من اوله الى
اخره حتى لم يبق احد من اهل المدينة ولا من اطرافها الا وقد صلى عليه ولكنهم قالوا
بعد ذلك بقليل ما يدل على انه لم يظهر منه شيء بما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة
وقد طال مكثه في البيت قبل ان يدفن وقالوا بعيد هذا ثم دفن كيلة الاربعاء
وهي اول ليلة من ليالي الاول عند من يقول بنقضه واخر ليلة من الصفر عند من
يجري دعوى الكمال على مسانده وقيل انه دفن ليلة الثلاثاء حين غابت الشمس وهو قول
حزب رفاة الطوسي وهو الامام الا عظمه لا قدم عندهم عن باقي علومه والذين والاخرين
لا عمن مخاف عن التغليب فالنظر معاشر المنصفين الى تشييعات المؤلف وغيره من
المتشييعين على ان يصلوا لصديقي عليا فانه اقرب الى النبي صلى الله عليه واله تسليما واكثر
اد من حيث مضى لتعظيم عائشة ابنته هو انه اخرج منه عليه السلام الى نكته ايام
يقلون ان التشييع راجع في الصدوقين الى علي بن ابي طالب القاسم هو ظنوهما كما سئل
انتهى ملخصا باجماع الكثر اذ زمره النصارى نزوح حضرات امامية مقبولين كما في شند ووشن ثماهي
انها تحت خوف طول خوف واثم ابتداء بارادة اخذ خلافت از جناب مير كبر در قيفض جمع شند وعباد
ابن لوي گرديدند پس از تد او على الاعتناء با ابتداء زمان فراق جناب حمي باب اوين دار حسن

مزید و لایم زداده و صلاحیت استحقاق چشم بر آن بوده باشد از شروع همین یک سر و جامه و سجدات
 احتمال دیگر باشد که جمیع قیود بر آن بی مصلحت انطباق یابد باینکه بر همه طرف تالی و تائید دست خط
 اتباع و شیاع شریف مرتضی و مجلسی اصحاب واجب است و الباقی نیز در دست انیک کوی انیک
 میدان انچه در بار داشته باشد معروض اظهار آرد و چون تفصیل اندوخته از بیان اینک حدیث مزبور با
 و بعد قیود و تمام الفاظ دلالت سرحد دارد در آنچه دارد و دلالت دست داد و مذنب شریف مرتضی
 کامل بیانی و اتباع اینها شایسته مجلسی محمد تقی که کفر و ارتداد شرعی خلفا رفته اند و با مثال این حدیث
 مستکش و این بزرگان واجب القتل دانسته اهل کرد و در بطلان مذنب گیر که از افاضل جا
 و فاضل اخباری برادر همین حضرت مولف و خود خادمانش مرعاد و ذوالفقار و جوبال الصلاح
 مذنب تصور نموده اند یعنی خلفا و احکام دنیوی اند اهل اسلام بودند و در احکام اخروی در رنگ
 کفار اند حالت منتظره باقی نماند پس خیال نمیکند دیگر مذنب کیست قائل بدخول خلفا و احواف با و یاند
 جمعی دیگر که گویند بعد التعزیر بجهت خوانند رفت لکن چون تخصیص بحث بجهت است که درین بلاد وجود
 باشد و بندرت و شد و ذوالنصاف ندارند و اهل این مذنب بحسب معدوم اند و صینی و اثری از اینها در
 هندوستان پدید نیست بلکه اشیاع اسلام درین تعلیم احدی از متدیان این مذنبان نیامده و هرگز
 و در یکمده فیض آباد بعضی را از اهل ایران در زمان نواب ابو المنصور خان شان می بیند اهل این بلاد
 و طبیعت این حدیث برین برد و سلک بخواهر الفاظ و دلائل دیگر تحقیقاً و الاً احوالی از فضول تطویل
 لاجرم اکنون برین آخر که اوست و اعلی است خطه کفتم بعضی صریح برین می گردانم که حدیث مزبور در
 شان صدیق مایه و شرکا و مدکاران شان قطع است و حاجت محتمل است دلالت که بکار رفت نیست
 زیرا که صاحب تفسیر منهج السداد و دیگر بزرگان شایسته روایات چند آورده اند متضمن آنکه چون خاستگی با
 مع متاخرین بیان نمود و در میان آن گفت لولک انو اصحاب که اهل لسان بودند ازین صفت
 بدوات متاخرین تعجب نمودند و گفتند که یا رسول الله ان انو انکه می توانم اصحابی هم خود ازین

اجمال گاه میر که سائل این سوال حدی از طحانی نقل کرده باشد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 نظر بفرمانی داشت باطنش معاذ الله خوت ایمانی او را سلب و خدایا که جامعین بیاض را بر این می گزیند
 و بر نفسی سگش را لیل رده اند ملک از او این شیخ محمد ابو جعفر بن محمد بن علی القمی زری دری که صاحب صفات
 المعارفین و غیره از کتابش نقل نموده اند چنان واضح و واضح نمی گردد که حضرت ابو زر صدیق علیه السلام
 خود باین سوال کشته الفاطمه زهرا قال علیه السلام اندرون ما عتبه و فی ای شیء نقوی
 و الی شیء استخیر فی قال اصحابه لا یارسول الله ما علمنا بهذا من شیء اخبرنا بک
 و تفکرک و شوق قال النبی صلی الله علیه و آله سلم اخبرکم ان شاء الله ثم تنفس و
 قال هاء شوق الی اخوانی من یغدی فقال ابو ذر یارسول الله السنن اخوانک قال لا
 انتم اصحابی و اخوانی یحییون من بعدی شانهن شان لا نبیاء قوم یفرون من الایمان و
 الهامات من لا اخوة و لا اخوات و من القربا بات تبغوا مرضات الله بكون ائمال
 لله و یزکوا انفسهم بالتواضع لله لا یزعمون فی الشهوات و فضول الدنیا یجمعون
 ببيت من یبیت الله کاهم غریبا ترهم محزونین لحول لذار و حب الجنة فمن یعلم قد هم
 عند الله لیس ببنینم قرأ به و لا مال یعطون بها بعض یعطون سفیرا بن علی الولد الولد
 علی الولد من لا یخ علی اخ هاء شوق الیه و یفرون انفسهم من کد الدنیا و
 یعمها و یجارت انفسهم من عذاب الابد و دخول الجنة لمرضات الله علم یا ابا ذر ان
 للواحد منهم اجر سبعین شهید یا اذیرا و احد منهم اکرم علی الله من کل شیء خلق الله
 علی وجه الارض ثم یقول النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی کل مرة یا ابا ذر ان شئت
 زیادة علی المذكور فازید فیقول ابو ذر یارسول الله زخاوصاهم فقال صلی الله علیه و آله
 فی صدق احدهم اجر سبعین من عمرامی فی عمره بموت و ان بکی احد منهم بکیت
 میلا انک کة السماء السبع لرحمتهم علیه و تم بکی صلی الله علیه و آله وسلم لکاء

مشدند بنگار منی زندی پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم از همه باده خود مستقر شد که میدانید که علم من مدیت و فکر
 منی چه چیز و اشتیاق من بسوی کیست صحابه عرض کردند که یا رسول الله هیچکدامی در نیمه و متوقع آنیم که از
 امور با خبر دی فرمود اگر خدای عزوجل خواسته است شما را گاه میکنم بهر حضرت که سر و ازل و پرده
 بر کشید و فرمود سخت شتابم بسوی برادران خودم که خواهند آمد بعد از من و عشی اخوت من حضرت
 بذات شان از حجره حضار ابوذر غفاری عرض نمود که آبا ما از برادران تو نیستیم که اسلام آوردیم و تو
 تو اختیار کردیم فرمود شما از اخوت من بجز من ندارید بلکه شما از حضار و صحابه من می باشید و برادران
 من مرا اشتیاق آنها زاید الوصف حاصل است بهم خواهند رسید بعد من که از شان آنها شان انبیا علیهم السلام
 ظاهر و هویدا است بجزو طلب رضات خدا و خوشنودی خدای عزوجل از پدران و مادران و برادران و
 خواهران بیکه از سائر اقربای خود می گیرند و هرگز در ادا حقوق دینی دست باز نداشتن نمی آورند
 بجز و فرستی و تو واضح بدگاه ایزدی نفوس خود را پاک و صافی کنی و بخواهشهای نفس و فصول امور خود
 ندانند و کوه مال بعدی دهند مثل سافران و ساجد جمع میشوند بشوق جنت و خوف نارا ایشان معذور
 و معذون می بینی کیست که قدر و منزلت شان که نزد او تعالی حاصل است تواند داشت با وجود این همه
 محبت و اتفاق کلی قرابتی با هم نگردانند نه یکی از ایشان مروگیر بر اجمعت خرج مال بر خود اشتقه کرده
 بروگیری زیاده از عطا برادر بر برادر و پدر بر پسر و عمو و مخطوطه او را بار آورده نجات از خدا طلب
 سردی و خیال دخول جنت نمیشود و یا پوی از کدورات و نعامی نیا فایز دل نشسته اند می بیند
 برای هر یکی از ایشان جز و مقدار شهید جنگ و در عالم الهی مقدر است هر یکی از ایشان پیش حق تعالی
 از هر کسی که بر روی زمین مخلوق گشته گرامی تر است با این همه شرح و بسط حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و بر بار می فرمود کلامی ابوذر اگر خواهی زیاده گویم و عرض می کرد که حضرت زیاده کن فرمود و سر
 هر یکی از آنها آن قدر است که مقدار مجاهد همراه من در غزوه تبوک یافته اند و انهم را شاد شد که
 اگر کسی از آنها آه می کند و دلش بفریاد و بغیر می آید ملک بخت آسمان بکاف و از می آفر می نیستند

من عبد خباب خاتم المرسلین و زاری از حد زیاد خود هرگاه بر خیزد پیش خداوند دست او و کمرش
 در خاطر جا گرفت معلوم شد که بر فم طای امامیه مثل جاسمین یا صنوبر و قلدین شان مخصوصا
 حضرت فاطمه علیها السلام آمد که ابوذر از مرتبه رکال ایمان اخلاص بلکه اخوت ایمانی نسبت بجناب
 نبوی و در گداز عیاش مثل اختیار هجرت در راه خدا و از از او با قریه بطلب رضوان الهی و تکیه
 نفس و تواضع و فروتنی برای خدا و اعطای زکوة محض بخوف و خشیت یزدی بی بهره و غلبت تمام
 بشوآت نفسانی و دنیا غنی گانی داشته باشد الی غیر ذلک من القیام و الزواجل چه جا که مقتضی
 اقتضا باشد امامیه بر السنه خود در حق می آرند کما یسبح فی فضیلها انشاء الله تعالی با سجد صدر انجذبت
 ناطق است بر آنکه ابوذر خصوصاً و شرکا و اخوانش عموماً از مقبولین لسانی امامیه مثل عمار یا سر و سنان
 و ضعیف و حیدر و سحره از کمال سلام و تمام ایمان نداشتند زیرا که مراد از نفی اخوت نیست مگر اخوت
 ایمانی پس اینها البته نظر با اختیار اسلام مورد اصحابی باشند و چرا نباشد که جناب خاتم النبوة در دنیا
 وقت طلوع و ذوق و همین نظر را بر ایشان کرا عاده خواهد فرمود و آنچه بعد از نفی اخوت در شان
 حدیث مذکور روایت لیل بر آنست که ابوذر و برادرانش بر گزدر طلب رضوان الهی از خویش
 اقارب نه بریده اند مرتبه تواضع و فروتنی فائز نگزیده یا نیت ایشان در تواضع مشوب
 بر یا و ممعه بوده و زکوة بهم نمیدادند یا مال طیب بدست ایشان نبود و لذات دنیا هم حصر
 کلی داشتند و با همه که محبتی و غلو صبی هم ایشان حاصل نبود بلکه هر یکی در حقیقت و شمن دیگری بود
 و بر همین حدیث تو علم ابوذر را فکرتان فتنه گواه عادل است همچنین احتمال این که ایکب شاذ این
 احادیث در باب بیان دیگر کاستر فاضل انشاء الله تعالی پس تو هم نشود که شاید این معانی و ادوات فقط درین دو
 باشد زیاد برین نیست که ابوذر غفاری سبب نسی که در مزاج خویش داشت از دیگران سابق اقدام
 بود پس اصول تشیعین بر پنج رکن که جناب نبی صلی الله علیه و آله و سلم بیان اخلاق عظیم ایشان را
 از دانه اخوت ایمانی و اخلاص و محبت بر فرمود و باطلع و جوه یعنی سلوک راه کنایه متالیه و

و صاحب ایشان بزرگوار صدق حدیث الحوض خوانند بود و لیکن از حدیث احمد که حضرت مولف
 برای تنقیص صدیق آورده تا این حدیث فرق بسیار است زیرا که مقصود اصلی از آن بریدن ایشان
 حق بعین است که حسن خاتمه مجموع است مرا معلوم نیست نه اینکه شما اسلام نیاوردید یا برادرین شما
 متعبد بخلاف این حدیث که اول بسم الله ان فی اخوت ایمانی از مخاطب است و اتم بهم این برکتی که کتب
 معتبره امامیه که نامش این وقت از دشمنش افتاده حدیثی مثل حدیث موطا از ائمه بدی چشم خود دیده مگر
 فرق نیست که در حدیث مالکین انس ابو بکر صدیق سائل بود و از آن روایت واضح میگرد که این حدیث
 از حضرت صدیق امامیه یعنی ابوذر سرزده فرق دیگر آنکه در حدیث مالک گفته در آیت احداث است و
 در آن حدیث نظریات مذتب امامیه اختلاف رواه واقف است بعضی نخی روایت میکنند و برخی
 با بیانات آن بلام تأکید و مودید اخیر است آنچه در کتاب کامل بسیار مکتوب است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم
 خطا حد بر سر نهاده استاد و فرمود که حسن خاتمه آنها گواهم بعضی از صحابه عرض کردند ما نیز مثل ایشان حدیث
 کردیم و اسلام آوردیم و مقصودشان آن بود که جناب خاتم النبیین آن الفاظ را در حق ایشان گفته و فرمایند
 حضرت فرمودی که اگر در حدیثی که در آن گفته اند که او تقطع عن وجهی یعنی من التبیید انهم آنچه شما خواهید کرد بعد از
 من و هرگز در حق ایشان حد و ستایش نفرمودا منتهی محصله و ازین کلام صریح معلوم توان کرد که فی طبعین
 مقبولین امامیه بوده اند نه حلقه را شدند نیز اگر بعضی ابو بکر صدیق مانند او در روایات متوهم هم میبود
 مولف کامل بپاک فرید تعصب و عناد و بد رجحان قصوی رسیده حتی که قائل بارند و صحابه درجات حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و چه خرافات که را فر او بهتان بر صحابه خاتم پیغمبران چا وید و چنانچه بکار
 دانسته قطعاً و یقیناً تصریح بنام او میکرد چه جا غن و یقین از همین سبب نقل روایت ابو جعفر طوسی از پیغمبر
 صحابه که مجلسی آنهمه حدوت و ابو موسی بدون تعین نامش در میان آورده و دلالت بر آن دارد که در حدیث
 در ایمان و اخلاص گوی سبقت بود و صحابه انصاری ایشان محروم مانند پس کا بر امامیه تغییر انصاف
 مقبولین راه حق پوشی نمودند بلکه آفتاب را بکل اندودند و کمالی نخی و بر اهل فہم و ذہن است ترشیت که

چون بدلائل حدیث نمی که عرقه و دیگر احادیث معتبره منیع کما شرفه الله تعالی ابوود عقیق
 در زمره مقبولین است بخانقا الفت جو صلی الله علیه و آله وسلم معدوم التظیر است توهم خطاب حدیث
 که دو کامل بهائی مانند آن محال بهم مرویست بسوی او اولی نزد هر صغیر و کبیر است از بخا بود باشد که
 اما میانه و مناقب مدائح حضرت ابو و اخوان و نقل میفرمایند مثل آنکه جناب سالکات فرمود که از جناب
 حق تعالی ما مورم محبت ابو و اشال و از برکات ایشان باران می بار و گیاه می خورید و در پایا و
 جوش می زندالی آخر حدیث کافی البهاره ترجمه از اشهر موضوعات باشد علاوه اگر آنها واجب
 باشد بشاید که ذمه جناب سید المرسلین نیز بر وجوب محبت آنها مشغول شد پس بطریق استدلال احتجاج
 امام عظم علی در الضیق لزوم العصمة خواهند بود و هو باطل عند الفریقین چگونه واجب المحبة باشند که
 روت ایشان فی الجمله معلوم جناب اقدس در غیره آخر زمان بود که تفصیل آن خبر حلام الغیوب و قف
 و نیز اگر برکات ایشان منشأ انتظام عالم و مبدای حیات آدم باشد پس خصائص بیه بدی خصوصاً
 قائم آل سید انبیا و سیمادین نبوت کبری هم از دست می رود و اشک خویش از چشمهای مخلصین جاری
 می شود و کما لا یخفی علی من در سر اصولیم الاربعه التي صنفها خلفائهم الثلثه و نظر بعض اصول و بعبایه بین یقین
 رواه امامیه که آب چشم نداشتند و آتش در بلاد می انداختند و علم حشامه و تبقیه در طراف کاف عالم
 می افروختند و قلوب آنها آغشته بعد از غبار بود بر جلب منافع ناپایدار و در وقت حکومت و ربان
 ابو و در صورتی که مولف ساله بر تعلق النفس الاماره مفتعل نمودند چنانچه تفصیل این مورد بگیا می گیریم
 و انت نشاء الله تعالی باجمله سلم الثبوت است که حدیث خود تفسیر حدیث می باشد و در ضمن فیه این معنی
 غایت صریح دارد چه صراحت لادری ما خود لون او فاعلون بعد تفسیر و تبیین با احد ثوابه است و
 بشهادت حدیث از رجال مکورین هیچ الغیب حدیث سلیم بن قیس و اسناد کلینی و مانند ایشان که مرجع صحیح
 ما احد ثواب باشند و مرجع آنها مجیم باشد مخاطبین مذکورین در حدیث حسن بن علی بکری و کتاب کامل مراد
 و از نفی درایت حدیث المحض نفی درایت حدیث علی الاطلاق مقصود نیست لاستغرا

التماسه پس این است متعلق با جلال است و نفی آن بتفصیل فالطبق اللفظ علی المعنی و غایت توجیه
 حدیث دیگر محمد بن ابی اسامه که حرف نفی دوران مرویست نیست که این حدیث بطریق احتمال واهی وارد شده
 لکن نزد اولوالالبصار که رضی تعصبشان مانع عین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که
 حدیث حضرت سلیم بن قیس طائی صمد آمد این تاویل میکند چه حدیث طائی که از زبان مجرب صادق
 آمد خبر از مستقبل سید پس قیوم آنی اجب هرگاه همان کلمات را صرف تفرقه ضمیر غیبت و صغیره خطاب
 بحق مخاطب من ضامن او اعاده فرمودند و معجزه ابد الرسول صلی الله علیه و سلم از اصحاب حدیثی رقم
 نشده الا همین حدیث مختص مخاطبین که درباره خلافت مرتضی و در راه دادند و موافقت و موافقت
 بر طاق نهادند الی غیر ذلک من المنکرات کما عرفت سابقا پس بر سرین گشت که این کلام اخبار بوده است
 از مستقبل نه احتمال واهی اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است تا قول
 الصدیق علیه السلام که و سلم بطور احتمال تم خبر از امور واقعیه میدهد آیا نمی بینی که در غرضه موته بر و ابی
 قوم خصوص شایسته خبری که نقل شد بحال مجلسی بطایفه بر سبیل احتمال عقلی فرمودند که اگر جعفر طیار رضی الله عنه شهید
 شوند زید بن حارثه سردار لشکر باشند و اگر ایشان بدرجه شهادت رسیدند عبد الله بن رواحه سرگرد و مسکین
 و اگر ایشان هم شهید کردند مسلمانان هرگز خواهند باشند سر او قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگ علی
 اله تبارک المنقول فی حدیث الرسول صلی الله علیه و سلم شهید شدند و اهل فوج خالد بن ولید را حاکم خود فرستاد
 و ساعتی رو بکنک نهاد و بارانشان را بر زمین او قرار دادند و هر چند زید بن حارثه که الله تعالی نعم الله علیه
 اکتمت علیه در کتاب مجید بخواند نازل و لیکن بشوایان با میه الصده علیه در عین وایت متفوه می شوند
 که چون ید مذکور و عید مذکور بر قرآن مرگ را قریب یقین یافتند فی الجمله و از جهاد کفار تبارفتند
 از اینجا است که جناب سید عالم شال مجوه و حقائق شان کج دید آری حضرت جعفر طیار را می بیند
 و ستقیم الغدا یافت که نقل فی البحار پس بعد باشد که گویند هر حکم علی سبیل الاحتمال و بشرط وقوع بود
 مگر در حقیقت اخبار غیبیه ده است علاوه اگر از برگذرا احتیاط صرف با احتمال عقلی صحت برود

خصوصیت این محرکه بود بلکه بطور متواتر العمل می بایست که در هیچ سرا یا میفرمودند و هر در هیچ سر
 فرو گذشت میفرمودند پس بنا علی هذا همان اینجا هم لا ادری علی تخلفون و اقولون بعدی خبر از احدث
 یقینی میدهند مجرود احتمال و هیئت و دلیل بین برین مدعا اگر آنست که اگر بر مجرود احتمال و محتمل
 کند روایت دیگر که در کامل برائی بلام تا کید مروی شده مناقض خواهد بود زیرا که آن مصدق بلام
 تا کید و مثبت است این منفی بطور احتمال و هیئت از ترجمه صاحب کامل چنانچه گذشت نیز صحیح معلوم گردید
 است که بلا شبهه لا ادری مقرون بلام مذکور است بقصر لامی فیه چنانچه بعضی از محدثین بر لفظ
 لید اوج و حدیث الحوض واقع است روایت و تقریر کرده اند و محال است که در کلام مجبیه چه
 الا نام تناقض و تباخت راه بابد و بیان دیگر برین مدعا آنست که اگر فقط ما بین حیثیت و محال
 میفرمودند که اینها شبیه شدند و خاتم انشان بخیر شد شما و انشان چگونه یکسان باشد که هنوز زنده اید و
 نیست که بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود پس انشا و میشد که حسن خاتم انسا که از جهان فتنه
 بیست و شما هنوز زنده اید و الا ادری انصاف و اقولون بعد الیوم این لفظ احداث و تعیین آن لفظ
 صحیح و دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران بعبثت رسول بر روی کار آوردند و الا انشا
 سور که میخواند لَعَلَّ خَلْقَ عِظَمٍ وَمَخَاطِبَ خَلَا فِي جَدِّ لَهْمَ بِالْكَفَى هِيَ احْسَنُ پس مستبعد که
 تعدد است که مجرود احتمال و هیئت حق چنین بار عکسار صدق است در جواب سوال حسن خاتم خود شما
 طر اشاد سازند که از ان شبهه تام در خیر عافیت پیدا شود بلکه اگر کلام دال بر شک رشا و کرون ضرر بود
 میفرمودند که انشاء الله یا بشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتم شما هم بخیر است که عدم اوهان مخفویت یا قهراً
 احدث امری خیر متعال خود مدال فرمایند و مقتضای بعضی از روایات بعضی بصدور افعال تسبیح
 مخاطبین مصدر بلام تا کید و قسم نمایند که اینگونه کلام بدون احتمال بر بلای از ادب بخا بلکه اوصاف انسا
 بر بصیرت چه چاکه من کلام دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار به مستقبل نباشد قید
 بعدیت لغو محض باشد کمالاً یعنی علی اللبیب و نشان این نشان سول الملک العلام و سول الملک العلام

پس آنچه در ابطال احوال می گذارند اوده شده برای آنکه این محمدان بر خود مختار ساخته که آنچه دلایل
 از جانب شیخ بخاطر مگذرد از آن فرنگ گذارد بلکه بغیر و غیر فکر کرده باطل آنرا در آورد و احتمال می نمود
 غیبت پوشیده بباد که معلوم را در اودی نظر شبیه افتد که تصدیق کلام اوستی علی فی بعض احوال خود
 و اهل بیت شریک احوال می سازد از آن بعضی چنانکه در نظر و قیاس می رسد که تا بنی فصل با بطلان از اخبار
 بالغیب بدون حدیث بادر توهم گذارند اوده شده بود است تا حدیثی که با تفحص در جمیع کتب و کتب
 احداث بعضی از صحابه کما غالب بود مثل عمار یا سر و خزیره و حدیث قطار حضرت شیخ اول و ثانی از ارکان
 مسلم بود بلکه میتوان گفت که با مجاز بنوی از زبان سائل سوال بصیغه شک مع الفی که استعلام از احوال خود خود
 مستحق بود بر آنکه هم جواب بمطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صورت پذیرد
 اگر کسی را هم توهم دیگر که این قتی درست است افتد که حدیث مروی فی نسخه سلیم اول از زبان صحابه
 بنوی رسیده و حدیث کامل بعد از آن این تقدم و تاخر از کجا با ثبات میتوان کرد گوئیم که ازین قبلیت
 بعد از اشراف حدیثین روایات امامیه که با عتقاد امام اعظم قدم در مساجد کتاب کبر حدیثی در رد نیافته
 که مخالف مضاد آن با اوصاف او شده باشد فرق در اصل مع عار و مفید بدو در ترقی تقدم حدیث اول و لا
 بالا هم حال بعضی از صحابه را در دوزخ و بعد از آن ایام را بعد از ثانی تفصیل فرمودند که آن حال گشتند
 و در صورت تاخر حدیث اولین را اشراف کردند که فلا اینها بعد اشتغال من حدیث امور میکنند و اینها حال
 آن محدثین آنچه در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و از نیست که در حدیث سلیم تفسیر لفظ رجال من استی
 لفظ محالی فرمودند تا سماعین به اشتباه میفتند که رجال من را از اصحاب نباشند بلکه بلفظ تصغیر یا
 فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشفاق نبوی بوده اند کما مرند از احاد الناس فانی فرق بین تقدم و تاخر
 و تاخر و احوال لا جلنا الله من المتعصین و ایاک و ابنا الطیفه الیک من قیوم که در حدیث مثل سلیم از احداث
 ازینها را تدوین می توان گرفت و الا در حدیث شیخ ابو جعفر قی و مقام نفی فوت اثبات بسیار ثواب و قیل
 حدیثی که امامیه بسبب آن راه گنایه که المبلغ من الصحیح است هم در حدیث فاضل طبری که درین امور

الفصحیح بتأکید بلخ است هم چنین ارتداد و کفر مراد باشد لیکن باز فراطوب حیاسیست نمیتوانیم کرد که حضرت
 خیر البشر صلی الله علیه و آله را عنی ابا ذر بطریق خبرم و یقین نمودن احتمال عقلی کفر و ردت و نفی اخوت ابائی که
 زبان علم از میان بنده از تفصیل لازم و محو اضرائی کم بلکه قطع و اخیر است فرموده باشند و اگر احاطه
 امامیه بر پرورش سخن در بیان حوادث معنی احداث و نفی اخوت مذکور ارتداد گیرند و مقام جدان اهل تشیع ماعذر
 نداریم و میگویم لازم و لازم نیست لیکن باز هم وجود وقوع در ارتداد همان حسب اهل خلافت و گویا سالی برتری و
 شریک شدن که جبار و مخالفت علیه اظهار خواهد بود و لا غیر و هرگاه اینها بافتی بر تو کاشمیس و سطلها
 روشن گشت که از ضمیر غائب احدی او را نیستند مگر فی طبعین خطاب انتم لستم خوئی الی آخره از مقبولین است
 و فی طبعین را اوری ما تعلقون بعد بر اصول و روایات امامیه که فضیلت و قیاس بسیار در دنیا و آخرت و نیز
 هویدا کردید که هر احد ازین هر دو حدیث با برادر دال است بر انچه دال است دلالت یقینیه و اگر با برادر دال
 بر دو احد اقوی نمی بود تا بی شبهه کل واحد منها با تضام الثانی قوی تمام تر رسید اسیر و مخوف با تقریب
 میگشت عقیق هم آویزان فی هذا الباب غیر خجسته الی تضام الثانی بلا ازین آیه متکاظفات
 اذا اجتماع علی معنی و لحدیثا و مقتضای حدیثا بلا آخر مقتضای حدیثا عن البراهین القاطعه
 و لا دلالت لیساطعه الی لا تعد و لا تحصى تدل علی احداث تلقی لاین الذین عدتهم
 او کما میته من اراکان و اوتاد مملکه سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و صرح الله عنهم
 اجمعین و لهذا اگر بای انصاف رسیان باشد و ازین نکست اکتفا قلوب اهل خلاص را نه خراش
 همین قدر رسند و کافی است که حدیثین بطور ابالا اجتماع بغیر ضمیمه ذکر کرده آید باز سامع منصف از همان
 دست بهم میدهد که جناب خبر صادق از اجزای متعلقات خلافت اخبار بلکه قریع خصا فرموده اند لیکن
 حجه و طمع ریاست بصره و کوفه عراق و قضای دمشق و شام برای مقبولین لسانی امامیه زکات
 لسان خلق را شدن مرجعیت خلافت دیر کوفه و سندان پر ملازمان مؤلف سرانده منشیعین
 خان مالکان دست حضرت در ر بوده و بنا علی ذلک از ذکر مویدهات کثیره بلکه بزرگترین

عده در اصل تشدید و استقامت می‌مصارعتند حریف مخصوص بود که با عرض تشبیهی هر چه با تر
 هم برای مخالفین واقع شود از آنجمله اینکه ابو جعفر علیه السلام محمد بن شیعہ و کافی که اصحاب الکتاب قبل افرغان است
 که با معرفت سابقا و این یکند که ترجمه آن بر زبان ملا باقر مجلسی در جانا الطوبی است که روزی ابو زر عبد
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول الله هو مدینه مشرف با من موافقت نمیکند آیا خدمت
 سید می که من پیغمبرم بر او بیایم بسوی قبیلہ فرزند و در اینجا بسیر بریم حضرت فرمود که میسریم که غارت
 بیاورند بر تو گردی از سواران عرب پس بکشند بسیر برادر ترا و بیا فی بسوی من و ولیده و دوش
 من بایستی بر عصای خود تکیه کرده و بگویند که گشته شد بسیر برادر من و حیوانات مرا گرفتند ابو زر گفت
 یا رسول الله واقع نمیشود انشاء الله مگر آنچه خیر است پس حضرت او را رخصت داد و او با بسیر برادر خود
 زوجه اش بیرون رفتند از مدینه چون قبیلہ فرزند رسیدند بعد از اندک زمانی گروهی از سواران قبیلہ فرزند
 بر ایشان غارت آوردند که در میان شان بود عینیه بن حصین پس حیوانات او را گرفتند و بسیر برادرش را
 گشتند و زن او را که از قبیلہ بنی غفار بود گرفتند پس ابو زر عیان بسیرت تمام آمد تا خدمت رسول خدا صلی
 علیه و آله وسلم رسید و استاده و طلعه نیزه بر زده بودند که بخوش رسیده بود پس عصا خوش تکیه کرد و گفت
 راست گفتند خدا و رسول او چنانچه فرموده بود گرفتند کله مرا و بسیر برادر مرا گشتند اکنون تو و عیسا
 خود تکیه کرده استاده ام پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صد از دویسان مسلمانان ایشان
 سبادت نمودند بیرون رفتن قبیلہ فرزند و تعاقب نمودند و مالها ابو زر را پس گرفتند و جمعی از مشرکان
 بقصص آوردند انتهی ترجمه حدیث اکنون اندک نامل بیاید غلط گفتم اصلا ناملی و حدیث بر کانیست مگر از جمله
 بدیهیات است که این صدیق امامیه از ابتدای شرف شدن بدولت اسلام هرگز از عافان و انق و ایقان اسخ
 و در اشادات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر احوال امامیه داشت و در بابی و زبان دراز کمتر بریل
 او در مقبولین نشان می‌آورد چنانچه قصه سرگستن کعب جبار که از غلصین ابن بیت بود و حدیثی
 المسکال اولی دلیل قاطع بر راستی این بزرگ صدیق امت مرحومه چگونه تواند شد بل حدیثی است

این چنین می باید و با این همه ضعف اعتقاد در تصدیق خدا و رسول بلکه تکذیب ایشان معاذ الله
 مصداق حدیث غاتم المرسلین باطلت الخضره و لا اقلت الخبره علی می آنچه صدق من بلی در جهان
 بد نظر آنکه قبل از این زبان ثقات مامیه و آثر شنیده و در کتاب ایشان دیده می شد که معنی صدقیت
 اهم سابقه گرفته تا این است لاحقه مقصود و محصور در سه بزرگوار است یعنی خرقیل میر آل فرعون و حبیب
 نجار و حضرت امیر صاحب و الفقار و حویر تم که اگر ابو ذریا این همه ضعف ایمان و محدثات صدیق است
 باشد و صدیق بودن ابو بکر رضی الله عنه بر اصول و فصد چه چیز مانع خواهد شد از بدیسیات او که
 حتی که اطفال بل سلام هم تواند فهمید که هر گاه اصل فاسد باشد فرع بالیقین فاسد خواهد بود و حال
 ایمان بدون سخی عقیدت بنجاب نزدی حضرت نبی امی ممکن نیست پس احداثها که ازین بزرگ
 بر اصول مامیه زیاد تر از بعضی بزرگتر و پیوست از خبر نیات همین کلی و از فروع همین صواب از آنکه
 قانون است که بزرگان علما مامیه چنین شایسته و با و صاحبیه و اخلاق برگزیده تصف بوده باشد
 و از نجاست که تصحیح روایات صاحب منج المقال فی تحقیق الرجال و اشارت بر جوان در اختیاری
 تصدیق و سلوک راه مدارا با مخالفین و شریف و متضوی قبول نموده و گردن بر طاعت و نجاست نهاده
 قهر آگهی هم در دنیا بحال و توجه شد که در شایسته متن و حوادث و محن گرفتار گردید و از دست جوان خلفا
 بباد افرازد و سید و نجاط کثرین خلایق میخیزد که شاید علما طائفه اناعشیه بخیا این معنی باشند که چون او را
 در دنیا رسو کرده اند و قیامت مانند انقیاد و صلحا می شمع خواهند بر انگشت و اصلا از نقص او دور
 حقوق عباد و بلکه اهل بیت اجماع و هرگز نخواهند پرسید نه بنی که فاضل مجلسی الت حدیث جعفری گفته
 چند نفر از بدترین خلایق شمرده که سر آید بمقابله بیل اسرار و علیه السلام که با بیل از کشت و در حدیث
 دیگر از آن امام عالی مقام در کتاب کبیرین بسند معتبر روایت که قابل طاعت ابدین مدد آتش
 پرستی بنیادین و ابهرندان خود غیر از شرک و آتش پرستی چیزی میراث نداشتی مختصراً در حدیث امام
 علیه السلام بطریق معتبر روایت که او را تا قیامت پراگند و در چشمه قناب یکدواند و بدین همه

اخروی و دنیوی بالمعنی الذی قروہ ہم از متواترات است آیا حال تباح و تحلیح حبیب الله بن زیاد و
 احوال الضاری دید نهاد بر کسی از خواص عوام شیعه مخفی است که هر دو دنیا کمال مذلت و ضمیمت عمر نگاه
 خلافی شدند و هم در آخرت با نواح عقوبت گرفتار آمدند **سلسلہ** عناجیکه برای ابوذر رخا لغت حضرت
 مقدور بود بجهت عذاب نبوی سبک شده آنکه طبعی مرفعت گشت چه محتمل است که مراد از نفی عذاب خودی قابل
 در حدیث امام باقر تخفیف عذاب قیامت باشد نفی آن را سنا کا یلح من البحار و بر تقدیر نفی مذکور هم بکار شیعه
 نمی آید زیرا که اگر حضرت صدیق امیریه باین سبب خاص یعنی ترک تقیه و عدم اطاعت مراضی و در بیان
 سکونت هرگز مغذی نشود تنزیه و تبریه او لازم نمی آید چه قبل ازین گذشت که محدثات او درین امر مختص
 کما عرفت ندانی که بسیر تراشیدن خود کارند نیست و سر بگنجانای شکست بلکه خواست که سرش را زدن
 بر آورد و استخوان پایی او را از کتیب بر د بکند بکند و رسولش نمود الی غیر ذلک و این جواب هم از افاد
 مجلسه در بخاری می آید کما لا یخفی علی الناظرین اکنون استبعاد نماند که هرگز مقبولین با مورد حدیث حضرت
 و دیگر شال و معاتب نتوانند بود و متاصل شد آنکه در حدیث دیگر از احادیث خاتم النبیین کون خطاب
 با ابوذر بود لیکن مراد جمعی گیر اند که اهل سنت آنهارا به مقدمه و بشوای گیریدند و با بابت غلطی درست
 کبری بر جیده و نهایت بد آن عهد در تامل حدیث کلینی بحالفت مصطفی کما از ابوذر سرزد آنست که با مجلسه
 رئیس المتأخرین در میان کتاب یعنی حیات العلوی تبعاً لاسلافه الیما ولین المسلمین تصدیق آن شده است
 قال مخالفت کردن ابوذر حضرت رسول اصلی الله علیه و آله و سلم منافی جلالت است و محتمل است که این
 در اول حال ابوذر باشد پیش از آنکه یا نش کل گردد و غله دره و معتمد ابی الصافی او هم دیدنی است
 که با وجود اعتراف این امر باز میگوید که ایضا احتمال دارد که عرضش ظهور محجّه آنحضرت باشد یا ختیا
 کرون ثواب بخت بر احوال نیا انتهای لغاطه بحرفه و عجب است از ملائکه با اینهمه تجرد و عمو انصاف
 عقلایی عالم انحراف نیند و از ذکر انفس کلمات یکیکه نمی کنند بر نامی انشد ان روزگار ضعیف است
 کمتر از ضعف عقدا و صدق اگر امامیه نیست چه اگر مراد حضرت ملا مجلسه از دعوی جلالت است

با حاد و منافق و صمدی بود و نشو و مانند آن کما اشترنا لیه سابقا پس مجمل قبل ازین
 اینهم گذشت که آن منافق خالص حضرت امیه مدعی است غیر ذلک کفری به شهید اعلی بطلانها و صمدی
 و اگر مراد بخیری دیگر است پس یانش بر اولیائی فاضل مدوح ع که گشت و گشت کفر آن بود و شیخ عظیم
 و جلیست حتی تکلم علیه از کتب رجال صحیح معلوم میشود که این بزرگ و رشاد شریفه که غالباً مدار جلیست
 سابقیت است حاضر نشده از کلام ملاهم واضح و واضح است که وقتیکه او در مدینه منوره بنحایت علم و سلطنت
 شده و مخالفت آنحضرت نموده مرتبه ایمان اسلامش در زمان قوت اسلام در غایت ضعف بود
 لیکن ملا در عبارت فرمود عوی ن سبکت که اسلام و بعد از آن از خصیص خطا با وج کمال رسید و
 و آنکافی ایمان و در اول حال بود چون معلوم است که مقاملات با کفار بعد از هجرت رسید ابرار است
 صلی الله علیه و آله و سلم و از افادات ملا و دیگر اکابر این فرقه خواهی المنت که ابوذر و فقیه ایمان
 آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسبب اعتقادش انقامت او در مکه که محل ورود انواع مصائب است
 قریش بود و بنظر من ضعیف اسلام ابوذر را بقبول حال کردن اجماع ایهام نمودن کار ملا در حال
 و در غیره اکنون تحقیق این معنی متوجه بدینست که حضور او در مدینه و نشستن بحمت مخالفت سر و جهان
 بسوی قبله مزیه در کدام وقت بود تا حال ضعیف قوت و انخطاط و کمال بر هر صغیر و کبیر عیان گردد
 و طشت از اینم برافت پس آنکه فاضل نورالدین موسی در مجالس المؤمنین ترجمه ابوذر را بدو تکرار کرده
 که او بعد از آنکه ابد و احد خندق در مدینه بخیمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف حضور یافته اکنون
 از جبات القلوب تحریف ملا با قریب ریافت که غرور خندق که آن غرور احزاب نیز گویند در سان نهم از هجرت
 و اکتع او آخر بعد از سعادش حضور فاضل النور هم زمانه گذشته باشد تا آب هوایی مدینه که مدوح جمهور
 اهل ایمان و افضل از انجی نیست شکوه و کثابت بهم رسد و بجهت القیاس خلط صفا ظاهر گردد که بنابر
 اسلام و ایمان فرموده خدا و رسول کوشش ننهد و داد مخالفت نکند و بجا باید آید به هجرت
 هدیه و اقامت ایشان در مبیله مزیه هم چیز و از زمانه سپر شده باشد و لو کان قلیلاً بس

بانی نماز زمان حیات سرور کائنات و محبت شریف نبوی که اکسیر سعادت است و دلیل برین
 افراز و اعتراف بضعف اسلام در آن دوران ثبوت قوت و کمال ایمان بود زیرا که زبان و اما سیه
 مستعد و اول دلیل برین استبعاد آنکه حدیثی که بر نفسی ایمان بود در لالت ارد و صحت نام
 و ثبات بندش ثابت میکنند چنانکه دانستی بعد از غزوه تبوک که آخر معاز می حضرت نبی حجاز نیست
 ارباب سیر و فراغ از آن قریب سال حلت شریف اتفاق افتاده بود و اما انجمنی علی بود ضعیفی رود و ثبات
 کما اثرت الیه بن حسن ایمان بود بعد از غزوه تبوک بسبب ضعف شرف اتفاق محجود و ک باشد بلکه مسلوب و
 نقص موثیق و عمده کالتی نقصت عن کما من بعد قوتی انکافا معلوم نیست که باز و کدام وقت
 اسلشن تار و دو کار که ابانش بقوت مبدل گشته بار خدا یا مگر اعتقاد مجلسی این تبدیل تحولات
 احد او تر اشیدن بمجبول سیه باشد الی غیر ذلک من المحدثات عجب در هم از علما طائفه که در حق
 خلفای راشدین مجرد احتمالات ضعیف و آیات بلکه تحریفیات در انفسیه با کار بر بند و دایره مقهور
 خویش قضیه طویل کوتاه کنند اگر حدیث شیخ ابو جعفر قمی انصب بعین اید اساس جلالت و فضیلت بود
 متصل میشود المختصر خود چنانچه غیر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر شایده آنا ضعف اسلشن که از
 مسیر سعادت قرین و لمعان ظهور داشت از ابتدای بی همتای همان محاطه فرمود که باضعفای نمود و قوتیک
 انواع مصایب شد انداز دست کفار سیه قامت و هرگز بخیر نفرمود و او را بطنش خنجر
 و اینهمه مضامین و ارشاد نبوی بخلاف بود در غفاری که بعد از قیام اسلام حاضر باشد در حجاز و حیا
 القلوب و دست از افاد و رسائل جلاله و شعبان المعظم اما سیه نیز بمعنی که کمال و کمال اللفظ
 الاول حبیب فاد و من کرامات صلی الله علیه و آله و سلم ان ابدا بر صلی الله علیه
 لتاجاء الیه و اسلم علی بیده قال له ارجع الی بلادک و فلان ابن عمک قد مات و قد
 خلفک و افاحق علیه و البت فی بلادک و ارجع الی قریبت کذا و ارجع الی یمن کذا
 کما اجرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی المال و فی فی بلادیه حذر ظهر

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَتَى إِلَيْهِ وَأَوْجِبًا بِاعْتِرَافِ كِبَارِ عِلْمَائِهِ شَيْعَةً وَاضِحَةً
 كَمَا ظَهَرَ وَقَدْ جَاءَتْ بِهَا خَيْرُ صُلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوُثِنَ سَلَامٌ بِمَقْبُولِينَ ثَانٍ ثَلَاثًا بُوذِرَ كَرُّ وَتَوَجُّعُ نِيَامٍ
 بِكُلِّ أَمْنٍ وَدَقِيقَةِ غَلْبَةٍ كَفَارٍ وَأَوَانِ مَشَاقٍ وَمَحْنِ نَزْوِيٍّ بِطَرْنٍ وَشُغْلٍ بِصَحْتٍ بَدَنٍ هُوَ دُونَ خَوْشَا جَالٍ بِزُورٍ
 أَهْلُ سَنَتٍ وَثَنَانٍ كَمَا فِي دَرَجَتِ عَجْرَتٍ وَجَانِحَاتِهَا فِي فَاوَقِ حَضَرَتِ سَالَتِ نِيَامٍ أَرُوسَتِ نَدَاوَنَدُ وَجَانِحَاتِهَا
 خُودِ دَرَاهِ خَدِ الْبَيْتِ بِزُورٍ وَبَاعِلَا كُلِّ الْمَدِ بِرَجَائِشِهَا كَمَا فِي كَرْدِ وَدُجِ عَوَاثِ وَصَابِ كَيْ زُوسَتِ كَفَارٍ
 عَانَتِ أَنْ هَرُورِ بَرِزْدِ شَتَنْدِ كَمَا سَبَقَ شَطْرُهَا أَخْرَجَ عِلْمَائِهِ كِبَارِ أَمَامِيَّةٍ مِنْ لَحْجَرٍ وَدَاوِدِ زَبَانِ خُودِهَا عَجْرَتِ
 إِنْ هُوَ سَيَكُنْ شَانِدَازِ جَلِ الْإِثْنَانِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ خَدَاوِيٍّ هِيَ فِي دَرَسَالَةِ كَمَا تَبَانِدَ إِخْبَارُ بَرِزْدِ وَتَبَسُّطِ
 بَعْضِي أَزْزَارِ بَرِزْدِ نَقَاتِ مُقْبِلِينَ عَقَبَاتِ عَالِيَاتِ بِمَرْسِدِهِ مَعِي فَرِيدٌ وَكَاشِفَةٌ أَقْوَى عَلَى الْبَاهِلِ مِنْ
 هَذِهِ الشُّبُهَةِ إِذَا جَاءَ وَسُئِلَ عَنِ الْخَلِيفَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجَابَهُ
 مَا نَزَلَ الْقَامِرُ الصَّالِحُ إِلَيْهِ لَمْ يَكُنْ مِنْ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ فِي سِيَمَاهُمْ أَثَارُ الرُّهْبَانِيَّةِ وَالَّذِينَ
 قَتَلُوا أَبْنَاءَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ دُونَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجَانِبُوا كَوْنَهُ دَوْجَرٍ وَاقِيٍّ مَعَهُ
 الْأَعْلَى طَيْبُ الرِّقَادِ وَصَبْرٌ وَاعْلَى مَصْصِ الْجُحْمِ وَمَشَاقِ الْحَرْبِ بَانَ الْخَلِيفَةُ هَذَا الْعَالِيسُ
 عَلَامُ مَبْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّذِي بَعَثَ الْحَقُّ وَاحِدًا لِاسْلَامٍ وَكَلَبَ
 الْأَنَامَ وَأَوْصَحَ الْأَحْكَامَ وَخَرَجَ كَلَامًا يَجْمَعُونَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ إِلَى الْخُرَاقِ قَالَ بِأَجْدِ بَعْدَ
 رَسِيدِ الْبُودِ بِدِينِهِ كَمَا لَمْ يَكُنْ خَرَابٌ دَاوِدُ خَيْرُ بَنِي سَالَتِهَا بِمَجُوسَتِ كَمَا وَجَرَتْ نَمْدُ وَبَانُوا لَهَا
 نَوَارِيتِ وَضِيَا بِأَدْنِ دَرْغَادِ وَدَلِ بِخَالَفَتِ خَدَاوِشِ خِلَافِ بِمَنْبَرِ كَسِيٍّ هَرُزِيدِ كَمَا فِي كَرْدِ
 مَنَزَلِ نَخْوَاهُ رَسِيدِ وَنَسِيرِ دَلِيلِ اسْتِعَاذَتِ مَدِينِ وَبَدْرُ كَرْدِ مَدِينِ إِشَارَةِ بِشَانِ مَدِينِ
 رَوَايَتِ بِنَا عَلِيٍّ أَقْرَبُ شَيْعَتِ السَّلَامِ وَأَعْلَمُ أَهْلِ حَوَائِيٍّ وَأَتَى مُسْتَأْذِنَهُمْ فَلَيْسَتْ مَسْأَلَةٌ
 بِحَالِ اللَّهِ وَبَعَثَهُمْ إِلَيْهِ وَيَجْعَلُهُ فِي الْعَمَلِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَاضٍ عَنْهُمْ بِمَا هُمْ لِلْمَلِكَةِ لَا تَنْهَمُ
 وَقَوْلًا عَاهِدَهُ اللَّهُ بِعَطْرِ كَصَفْوَةِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَأَخْبَارُ وَعَلَى الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ

والله لا وصاروا على المكاري فمينا مع الاذوق سواد الهول فيقوم فكرهم رجما
 جازي حديث بدالات مطايعه ماني بخانكه ابو ذر خلص شعبان من تصوم نمود زير كه سيم الله وصاعنوا
 اخوت خبايا الم سلميت اسير خي سدا كنهانقص قطعي محمول بخلاف ابو ذر كه اين صنف از ويحيي سيات
 مسلوب نكده استي ويز درافيت ميگيرد كه وقا بعد كردن ز موافقت موعيدت ستر فتن از لوازم استخا
 بخلاف ابو ذر كه عفته و محنين حال ديگر و صا از خلوص بودت صفامي محبت والا فكل اين همه سلم
 صنف ان مان مويديا نمغي باشد كه حديث لا ادري در شان او مثال دست و سائل ان بزرگ بود
 و خوسته كه حضرت پير صلي الله عليه و آله وسلم وقت مدح شهداء احد نيز موح او كند و اگر برين دل
 اكتفا كنند و حديثي ديگر در صريح آنحضرت صلي الله عليه و آله وسلم بصنف اسلام ابو دلالت مطايعه
 در خواست انبثان ميد هم كه حضرت ابا باقر مجلسي امام اعظم طوسي لسند معتبر روايت كرده
 حضرت سول خدا صلي الله عليه و آله وسلم فرمود كه اي ابو ذر بدرستي كه من دست بيدارم از بركا نوا سنجاز
 خود دوست دارم من تر ضعيف و ناتوان مي غنم بركا مير شود بر دو كس مستكمل مال يتيم مشوحي ترجمه
 مافي الحار و وجه دلالت اين حديث بصنف مالان عدم رسوخ اسلام در غايت وضوح است زير كه
 بر نقد بصنف حبه و ناتواني بدن تفرج آنجناب كه بركا مير شود تكمل مال يتيم كن درست است
 زير كه بسيار مي زلا غرا ن ضعيفان از رسوخ و مشابه را برين امور متعبد كوند پس متعين شد ضعف اسلام
 و ضعف ايمان بسبب غلبه حرص نوي زير كه حضرت ابن امير اين چنين ضعفا رشدي الطمع السنت
 فاعل هم زياده تر است علكا و جبارت ظاهري و شجاعت باطني اگر چه در اوقات جهاد و با كفار كوا
 سمت ظهور نيا بد چنانكه در جبار و تراجم آن است و در مسلك ل سخني از زين باب هم رفته لكن در مقابل
 اصحاب كيار و تابعين اخيار نه مجدي بود كه اگر چهاره كوچك كريت نشر ل بر دوش ميگذاشت پس طاعت
 سلمنا كه در ايت بعضي از اهل تشيع و تهمال در شرح نهج البلاغه حضرت فاروق بعضي از اصحابه اخيرا بعد
 توضيح كمال قوت ايمان ضعيف گفته ليكن بيدار است كه تحمل ثقاتان عامي كبري جيزي ديگر است و اسير

شد. ان چندی کس بلکه تفضل باین تلمیذی جزو دیگر و انضامی ثانی موجب تقاضای اول و ثبوت مطلوب است و لا محذور
 القصه در تالیفات حاصل خبری مثل معتدله السبعه علم نجدیث موجود بلکه دلالت بر این دارد که بود و غفای
 بعلیه جرحی حق میخورد از سوال معذورند شسته بطنی جاذب روحا صلوات الله علیه کاشف موهبت
 و سبب دست مبارک خود را بر سبکبش نه و فرمود یا ابا ذر ای لایک ضعیف و انما امسان تکرار
 و انما یوم الفیامه خزی و حکامه الا کم من اخذها بحقیقها و اذنی لکن علیها
 فیها با جمله حال بزرگ نا گفته به اگر کتابا میاید است اهل استقامت افتد روشن تر از آینه سکت در
 بلکه آینه خاک و گرد که نفی اخوت و انبات مثال بود و قریب صلت شریف واقع شده و میاید است
 خطبه آنحضرت صلعم که مجلسی بحار آورده و متصل آن مدح متاخرین است آنکه توقع مثال این حدیث از انضام
 نسبت باین قبولین داده بود و از کتاب جزو توانی است که این خطبه متصل زفات وافر موده و آخر
 مختصر آن قریب حدیثی است بحجابه ملاکه دعوی تجوید بحار الانوار بر زبان تسلیم می آید و روایات
 مثال بود و اگر خود روایت کرده پیش نظر ندارد و از روایت ابو جعفر و مثالش که درین فصل ابراهیم
 هنوز خبرش نیست که بقیض این جمال دلالت تمام دارد یعنی تا آخر حیات شریف بود و غفای
 را مرتبه اخلاص و صدق نیت و صفات طوب و حسن سیرت حاصل نمود و اولیا عصمت را نصیب
 کجا بکجای می برد که چنین تاویلات خفیه و تسوایات خفیه که او بن زبوت غناست دست میرسد
 کاف الضاف و سداد را بر میکنند این همه کیس و آخر نفی دین ایمان از کسی که نفی کند و خود را در
 ستر خلف انگند و کاف و دانی و صفای آبا از مشهورات و تواترات است بانه و اگر درین باب اندک
 و تنبیح واقع شود کمتر از هزار روایت مثل روایت لادین لمن لا نفی له و لا ایمان لمن لا نفی له و اصل
 امامیه نخواهی یافت و خود ملا باقر مجلسی که در ضلال متاخرین مثل عبد الله سباده متقدمین است در حیات
 القلوب و دیگران و غیر آن لایعبار و اگر شعوره با بنگ بلند می سرانید و در مقام استخاره بر این نه گشت
 اظهار می نمایند که او برگرد از خلفا خونی نکرده و در اظهار دماغم ذمی النورین کار بلاغت است و میرسد

رو بروی او و ارکان خلافت و احیان امارت شکسته و لهذا غضب الهی بر اشی عیث خلافتی بجای
 متوجه گشته و عیث و موافق را در باره مرتضو شکستن دل بقضای ملا و عظیمه برتن که مصدق و موافق وقت
 بود و ماناست بمضون بیات و ردیش سفای بخاری ابیات طرف کلاه و کامل شکین شکست
 بست و صدقش زده جهان زین شکست بست و با ما شکست عهد و باغیاریست لاش
 و احسنر که گشت مران شکست بست و پس دیان ایمان ابوذر بلکه ماد صلی و نیز کجا باقی ماند اینهمه
 و در زمان خلفا از وی سلوک گشت بنا علی نه سخن سازی ملا و مجلسی در باره حصول قوت ایمان کی
 مسامحه داشته باشد مگر شاید بر بد سبیل رجعت باز و دنیا از عالم برزخ رجوع کرده مثل شیطان الطاق
 و برادرانش چنانکه از تاویلات صاحب تریه در جلد چهارم و پنجم نظر باصول امامیه از متاخرین آمده
 شان او و سبب لازم می آید تدارک نافات جعل و درده باشد پس معلوم شد که هرگز نزد عقلای ایمان
 ابوذر کمال نرسید که فرمود که حضرت مسطوف صلی علیه و آله و سلم و برادر با سبب بالمعروف و نهی
 المنکر تا کید شده و فرمود که قل الحق و ان كان منكم اقل فليكن اقل و لا يجرؤ احدكم على ان يخطئ
 لیکن خطای این مورد او را از غضب العین اشتماع احادیث اطاعت خلفا را و ایامت و توفیق را پس اثبات
 انداختن قصه پارتیه لمحدیر و در باره ادعای حریت نازسته لا بالکرمه لا تقربوا الصلوة و انزلوا من
 است علامه و نجد در باره امر و نهی بخلاف امام وقت خلیفه باطل را نشان داده و البته از ناکید ابوذر را اند
 بود چنانچه بر ناظرین کتب بعین محقق نیست هر گاه امام نام نصیحه فرماید و پشت سر خلفا و نارنجگاه
 اقتدا سازد ابوذر و خواست در چه حساب خوانند بود که باطنها حق پر از نده علامه این همه را بالمعروف
 و نهی عن المنکر و اعلامه الحق در وقتیکه حضرت مورد نص غدر ابوذر را طلبید خاطر نشین بود باینکه
 که ابوذر بر خلاف و بر عکس کان الی الامم خلاص را خراشد و لیکن سر خود را نه تراشد در نی مقام بر و اتی از
 روایات بسیار که در باره اطاعت خلفا مرده و گفته اند میشود بعد از این ملاحظه منطوق اظهارش خیال
 کرده شود که آیا معاملة ابوذر با خلیفه ثالث و زقیای او دلالت بر اشتغال ایمان و میکند یا بر نقیض آن

احتمال دیگر که مقصود ابوذر از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ظهور اعجاز مصطفی و امداد کی ثواب جبرئیل
 بود و این طریقه تاویل است که حضرت ملافاطمه فرموده این فاضل جلیل و اوجدهیل بن قهر هم خیال نکند که تاویل
 باضعف اینان کن و نفس حدیث منصوص است کما سبق و خود مجلسی آن بعد چند سطر از تاویلات خویش میگوید
 منافق است رکمال ظهور است که شخص غیالمایان بر اظهار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقتیکه از آن
 معجزات او را مردم دیدند و این نوع تعاقب و اسرار بر آثار خیرش مجوز تواند کرد و ملاحظه آنرا که
 از اقامت مدینه سرگران بود و از برادرزاده خویش هم سرگران باشد چنانچه از ادب این نیاست و خیال
 آمده باشد که اگر خبر حضرت صلعم مطابق افتد و برادرزاده کشته شود و فیها والا از تکالیف اقامت مدینه
 رفاقت شریف نجات کلی حاصل پس اختیار سفر از احدی حسنین خالی نیست و خیال ثواب آخرت در اختیار
 مصایب شخصی که نقطه عیش و نشاط خود را بر صحبت منیف ترجیح دهد و مرتبه فناعت بدست آورد و گاه
 به خود الکبیر یعنی سلمان الفارسی و مدینه بانی فی المسک الاول با وصف منع آنگاه از اختیار حکومت
 بر ارتقاء آن مصروف نماید و ضرورت بلجیده داشته باشد از عجاایب است با بطل و مخالفت و تکذیب
 ایرومی صلعم ادخار ثواب فهمیدن کار ابوذر و مردم به حاصل ملا باقر است معاشه سیدین و خاثر ثواب
 صحبت آنگاه بود و در رفاقت قطع نظر از این همه امور بر نفس خویش باستی کردن یا بر
 برادرزاده خویش که مفت او را در معرض تلف انداخت و وبال خویش برگردن خود گذشت که اگر
 نوع سعادت سمع جواز داشته باشد که سیدانام علیه الصلوة و السلام بگوید که ای فلان تو از بنجام و دو
 القراته خود را همراه ببر که دشمنان برای بدخواهی در کمین گاه نشسته اند و برار او قتل و اسیر ساخته
 تو مجروح و آنها مقتول و محبوب خواهند شد و آن شخص قبول نکند بلکه تکذیب نماید و گوید که هیچ نیستند
 واقع نخواهد شد و حضرات امامیه احوال خفیضا و تاویل کنند که اختیار این مخالفتها بر اظهار عجا
 بود پس میتوان گفت که قتل عمار که از لشکر معاویة اتفاق افتاد و شخص را بر اظهار پیغمبر نبوی بود یعنی اخبار ظنی
 یا انما تقتلک البغیة یا بحسبین و عمار انضار نیز بدست آمد و شهادت الی غیر

ذلک من المناکیر این طرف اظهار حجه و ادعای او است که باعث قتل یکنواختی موجب اسرائیل است او شود
 و فاعلش متوقع ثواب فرید و در جوار رحمت باشد کاشن برادرزاده خود است و از بنی امیه میگوید و گفت
 ای برادرزاده و فرزند و بنده ترا هر حال زنده نیز رسول حال هجرت باید کرد تا گشته شوی ناموس تو قرار
 نماند که در صورتی بفرید و در جوار خودی فایز گردی گنایان تو کان لم کن می شوند ندانی که اظهار حجه و
 که در یک اندیش که فرید و بنم شد برین جریقی یعنی اختیار سفر طویل موقوف است و این انبیت همین
 اراده محفوف اگر آن اصل سیده قتل و اسرائیل است خویش لطیف است انبساط نفس قبول میکرد و اطاعت
 سید تعلین صلعم اختیار می نمود و در می زدن می ثواب عالم آخرت می کشود و از نجاست که حضرت امیر
 علیه السلام با فرزند ارجمند خود حضرت اسمعیل فرمود یا بنی امانی ادری فی لکننا انی اذبحک فاقض
 ماذا تری و جناب سید المرسلین صلعم در مقامات رجحان خویش اعنی شهید که بلا علی را و الهجد فی الجا
 و غیره فی غیره من لاسفاره نمود که ای فرزند کرامی و تر کوفه باید رفت که نوزید بعد شهادت بدو این سفر
 اختیار شست کافی ندارد و بار خدا یا مگر حضرت ابو ذر مطالع لوح محفوظ سید است که بر تقدیر اهل عالم و ابا و انجا
 خواهد کرد و حجه شریف در پاره اختفاء جناب خواهد ماند پس ناچار هر حال در او عرض مالک انداخت
 که هرگاه این کار را میسر صدر چنین تا ویلات رکنیکه برای سرپرستی مقولین خویش میشوند باز یکبار
 زبان مطاعن صحابه بخیر تقریر و تحریر می آید و می گویند که فلانی را از اصحاب میکه مخالف نام او شون
 حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم موسوم فرمود و او متنبی کرد و سیکه از اطاعت بنو اسکبار و
 استکاف و زود و چنین و چنان است و چه عجب از و مخالف جناب صلی الله علیه و آله و سلم و باره تصور
 خلافت مرصوم صدر و باید الی غیر ذلک من المطاعن التي اوردنا فی اصل الجائسی سیاه با سلافة فی عمار
 الاسلام با جمله سخافت این تو چیستا نه چنان است که حاجتی به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون
 سکوت و انحال از رگدزدی القضا و نظر عامیان محمول بر عجز و انمی بد اشارتی بسخافت توجهی بطول نظر
 بود و حدیث جناب سید المرسلین صلعم را با ضعیف الی غیر ذلک نمود و شد و اگر بر مبنای فائده توفیق که ام مبتلا

علی تصدیق امیر کبیر کو جو حق بینی نہ برد و از محبت و جلال امیر و پادشاهی کشته بود این کینه تبری
 و اگر جگر و دل و بی کار بیکش کینه تو زد و کیش دارد که لہبائی ہرزہ درای را بہم نیدزد و آن نیکو صفا
 بجا روت آورد و ترجمہ آن کہ برای فارسی خوانان بجا آید بزرگان بعضی از اقا ربانیست کہ خدای تعالی بدین
 بود از جانب عثمان چون مصلحت طاہری بامیر المومنین منتقل شد عہدی کہ خدای تعالی نوشت کہ اورا مطلق
 سازد از حکایت خود و بیت مردم با و خدای تعالی بجا بود و در شہادت و سہ مرتبہ گفت بخدا قسم کہ والی و
 بادشاہ شمارد یا امیر المومنین چہاں جہانی برخاست گفت امیر ایام را مافزون میسازد و سخن گفتن
 گفتہ گفت ایام روز امیر المومنین شدہ یا ہمیشہ بودہ است خدای تعالی گفت بخدا قسم کہ ہمیشہ امیر مومن
 و بہت جہان گفت بچہ چیز این از تو قبول کنم خدای تعالی گفت بدینکہ حضرت رسول صلعم فرمودہ بود کہ کجا و جہ
 کلینی از مومن بیدار کنی و من نہاید و من روز بخیرت حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود کہ بدینم و جہی را
 و ہمیشہ ہم را بہم گذشتہ گشتہ و بخیرت علیہ السلام رسیدم فرمود خدای تعالی کجا می آئی من حکایت عرض کردم فرمود
 برگرد من امید دارم کہ امروز حجتی بر خلق ظاهر شود منی خدمت آن سرور گشتہ و برگرد ایستادم آن سرور
 شدہ گفت سلام علیک و رحمۃ اللہ و بکائنہ گویدہ در جواب سلام گفت علیکم السلام و رحمۃ اللہ و بکائنہ یا امیر
 و پرسید من کیستم امیر فرمود گمان میکنم کہ وحیہ باشی گفت بیکر سیر عمت اگر نہ او را تر با و از سرنگ
 شدہ درین اثنا حضرت سر برداشت فرمود یا علی سر مرا تو از او من کہ گرفتی حضرت امیر گفت از من
 و وحیہ فرمود بلی او کہ گفت و نوجہ گفتی حضرت گفت من سلام کردم و او این پنج جواب سلام مرا گفت حضرت
 خوشحال تو ای علی کہ سلام کردند بر تو ملائکہ بارت نمودن آن جانب پروردگار عالمیان بعد از آن حضرت
 امیر بیرون تشریف آوردہ فرمود ای خدای تعالی یا شنیدی گفت من بلی شنیدم فرمود چہ شنیدی من پنج شنیدہ بودم
 عرض کردم بعد از آن جہانی را سی بخدای تعالی گفت بکجا بودی شہر مانی شہاد و روبریت ابو بکر خدای تعالی گفت
 این لہبائی بود کہ غفلت بر آنها غالب شدہ بود و از بر آنهاست انچکہ وہ انداز اعمال خیر و از برای شہادت
 انچہ کردہ اید خویشہ سوال کردہ نمیشود انچہ آنها بد کرده اند تہی صاحب حقہ التیقین بعد ذکر این روایت

که سلطان پسند و نهر است پس باطل شد و اما بیکه علمای امامیه در معارضات مقبولین لسانی
 بابو بکر صدیق با ایشان مجموع سیاحت اند و در آیت هم ولایت بر وضع اشال این دایت اردو زیرا که
 چون طبع زخارف نیاسکو برین قوم باشد بعد که گوش ایشان را که چشم ایشان را که و نور نیت مثل را
 مسلوب و زندگانی دنیا را از بین نیت بد و سود صم کیم عجمی گرداند بعد که بیضا و امیر المومنین غفر
 و شکر خود را نترشند و قیامت مرگ قبول نهند معارضات که اسبیه ایشان در مجامع اصحاب کما یجی
 تفصیل با خلفا کجا راه بسته باشند ندانی که بزرگان گفتند شعر عالم که کامرانی و تن پرور گشت
 او خوشنیت گم است که اگر هر کس که دین فرموده اند قطع هر که هست نه نقیصه پیر و مرید و وز زبان آوردن
 باک نفس چون بدینا و دین فرود آمد و اصل در بانه بگویم سوم آنکه اگر بعیت ایشان از جهت تقییه بود و حکما
 طبع و بیو چگونه حد فیه برین نفسین با بر این نفسین دخل می آید و بگرانه خود و باران خود چرا مخالف می بود خود
 با اتباع و شیاع چرا از مخالفین مرگ قبول فرامید او کما سبق منضلا اکنون بران رتبت
 موضوع اعلام بنمایم حصول محلی آن که از طول حادث کتابتن است حتی که در یک جزو متوسط تمام
 شده در فکر دارد میگویم که ابان تغلب از صادق برسد یا در منکرین ابی بکر کسی بوده فرمود خالد بن
 سعید و سلمان ابوذر و مقداد و عمار و بریده همچنین شش کس از انصار ابو الهیثم و سهل و عثمان و خزیمه زانی
 و ابو ایوب بعد که شوری کردند که بگاه ابو بکر بر بنبر ایستد او را بیدلت فرود آید کیم جماعتی گفتند خود را و در
 میندازند و او را از حضرت امیر بر پدید پس حاضر شدند و اول طاعت کردند که حق خود را با وصف او گویند
 و صد و حدیث که حق تالی است هر جا که باشد ترک کردی باز گفتند که دل برین اراده نهادیم پس جدا
 پس بفرمود و بعد از آنکه که این امر از شما سرانجام نمی شود و آنها شمشیر کشیده بر سرین خوار شدند رسید
 که بخیر و صحت کن و الا گردن منبر نیم پس و در دست آن حضرت بر تقدیر نقدان انصار را منع فرمودند
 ندارد بد که اول شغبان تهنیه بودم باز بر جمع قرآن قسم خوردم باز دست فاطمه و حسین گرفته و بر گردید
 کسی قبول نکرد مگر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر و لاجرم در خانه نشست و شدم پس گرد این اراده

هر کسی که از این خلافت من برود پس فتنه و انصاریان میگویند که شما سبقت
 کنید که خدا نام شما مقدم داشته لَقَدْ نَابَ اللَّهُ بِالَّتِي عَلَى الْهَاجِرِينَ وَأَهْلُ انصاریان گفت
 سنیان چنین تلاوت میکنند لَقَدْ نَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْهَاجِرِينَ وَالْمُصَافِرِينَ فَمِنْهُمْ
 این وقتی درست افتاد که از پیغمبر گناهی صد در یافت و در این ایام که بنی هاشم وقت و فاشتریف غایب بودند باز
 به بنی هاشم آمدند و نزد ابوبکر رفتند قصه مختصر اول خالد بن ولید را گفتند ابوبکر از خدا ترس نیست ای کوه پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم روزی فرمود که صنادید کفار در دست گیرشته شدند فرمود ای مهاجر و انصاریان صبر
 نگه دارید که علی خلیفه من است و الا دین شما خراب خواهد شد و این صحبت از آسمان نزول یافته و از
 من اهل بیت اند باز برای مطیعین عاف فرمود و بر بنی هاشم دعا بد نمود و گفت خاموش باش که ترا
 در مشوره خلافت دخلی نیست گفت این خطاب گویایی تو از زبان یک بیکر است حسبه خراب
 و منصب او فی و قدر تو کمتر است بنام منی لایم بودن مشهور و مانند شیطانی و عاقبت شما خلودنی
 انما ریس سنان فارسی خواست با بنگ ایرانیان اول زبان فارسی حذر زد که کردید و نکردید این غلط
 بعد از آن بود که نمونه قهر الهی بگردش رسید ابوبکر کار خلافت از تو انتظام خواهد یافت و آخر سال
 رجوع بحضرت امیر ضرور خواهد بود و موافق بودین نزدیکی شکستید و خلیع العنار کشتید او را زیر
 رایتا ساسانه را میداد و اکنون بر بنی هاشم برآمدید برین گناه دینی نگذاشته توبه کن از سر و خمی بشکن که بر کعبه
 برخاست گفت صحبت غیر باجیال و دید و قمارت را ترک نمودید اگر امر خلا در اهل بیت ماند شکوک
 او تمام در دین خواهد یافت و آخر جمله و ظلمه مسلط خواهند شد و انجام کار بسفک ما خواهند بود و خود
 که حضرت فرمود که خلافت بعد من علی است یا حسین یا زدریت طاهره من این قولان خیر را بر پشت
 انداختید و دنیا را نصب العین استبداد و تعظیم آخرت را پشت باز دید و پیوسته بنی هاشم را کوه پیغمبر
 و بال خواهد کشید باز مقدار او و غفلت او و گفت از ظلم و جور باز کرد و توبه کن و خانه من فرو شو
 و امر خلا با میر تقی میر غایب اندازی که اول بنی هاشم را کوه پیغمبر را که محمود و جاحص است و باقیات

استوار نشانی که بگویم در حق او دل و دشت رعیت کردند پس با جملگی که نام توانید شنید زین
وینا فریب خوردید و حق را بر سر کنش نشاندید که رسوائی خواهید دید باز بریده استرجاع کرد و گفت با فرستاد
کرد و با خود را تحلف از اهل نسیان فرمود و بادی که آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی امیرالمومنین
بناد و بارافرو که او قاتل قاسطین است هنوز وقت از دست نرفته زود منته شود و برادر مجرب و ظاهر
پس عا گرفت اگر میدانید منها والا اکنون بدانید که اهل بیت نبوت اولی خلافت و قیام امور دین
بر قبل ازین که بنیاد و دین ایمان بجزش در آید و دستهای عظیمه بر پا شود حق را مستحق سپاید
و حال خصوص خلافت از سد الوابل باب علی و فضا و کثرت خطبه فاطمی و بود نشانی علم حکمت محتاج
بودن شما بسوی و خود میدانید پس از تدوین علی الاعقاب اختیار میکنند فتنه قلبها خاصه نیست
لا تنوكون احسنه مدبرین باز این بر کعبه طویل مختصر کرد که و بابل عصیان در باب صحی
آخیزان همه بسوی تو راجع خواهد شد زودتر در کافات بعمل و خلافت را با اختیار اهل بیت
و الا در نظر قیامت گرفتار شوی و ما از یک اخطار العیید باز خرمیه شهادت همه خصایب
خود را ثابت کرد و گفت گوش خود از نبی صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که اهل بیت فاروق و بشوای
و ما علی الرسول لا الکره الا لکلبین باز الوالیهتم قصه عذریا آورد و گفت من بعد از
همه که گفتند این قامت بر خلافت است و بعضی گفتند که مقصود آنست که بدهند که هر که حضرت را موی
داند علی مولا اوست پس خوض بسیار واقع شد آخر کس بسوی حضرت صلح فرستادند فرمود بگویند علی
مومنین است بعد از این الفصح مردم اکنون بعد از شهادت هر که خواهد مومن شود و هر که خواهد کافر گردد
و انکم الفصل کان صیقا تا پس سهل خاسته و حدیث بجاء آورد و گفت که من بخشم دیدم در میان
آنحضرت را که دست علی گرفته بود و میگفت مردم این امام شما بعد از من آید و در حیات و ممات من قایم
دین و منجز عهد من اول کسیکه مصاحف کند یا من چیزی که را خواهد بود و شایع انصروا و یل علی من
و خادان و باز برادرش گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود اهل بیت نجوم

زمین اندا ایشان را در کتب مقدس بنویسد بر با خاست و پرسید که اینها کیستند فرمود علی و زین العابدین
 او چون خود خلفا را بیان کرده بنمود که کنگر اول که فرمود لا تحقوا الله و لا تحقوا الرسول و تحقوا امان الله
 و انتم تعلمون پس ابو ایوب عظیم را ختم کرد که بار داشتید هم که تصحیح با ما میست فرمود و گفت که علی امیر
 و قاتل کفارست مخدولان و خاوال و موصو با و ناصر و قوی و قائل الله من خلقکم ان الله تعالی بحکم
 و کلامه و اعنه متعینین اما صادق علیه السلام فرمود که ابو بکر سبک است شد و اما که در عجم گفت ای
 احمق تو لایق این کار نیستی حالیا سالم را خلیفه میکنی پس اهل ثنائی بر عیبه شدند و تا سه روز کار خلافت بلکه بود
 متعلقه سید شریف مطلق بود و روز چهارم خالد بن ولید با هزار کس آمد و گفت چشمه سدید که بنی شام طمع حلا
 کردند بخواران حال سالم هم با هزار کس رسید همچنین معاذ بن جبل تا آنکه چار هزار کس شدند و پیشتر با هزار
 کردند بقدره همیشه بود اول اخطیان با میه یعنی خالد بن ولید و گفتگو بلکه بدشنام با عمر و اوجیت و بنی
 مصاحبت سینه عمر علی گرم شد و گذشت آنچه گذشت پس سیر صاحب خود گفت خدا رحمت کند شمار اکنون
 داخل شدند در مسجد کبریا بنجد موسی و مارون قتیله اصحاب گفتند که برو با برادر خویش با کفار جهاد کن هرگز
 همراه تو نخواهیم رفت و عجز از وضع این دستان که بر امان تغلب بلکه امام صادق را اینمزد و غوغی فرغ بستند
 ندانسته که آثار جعل از سیما حکایت پیدا و علامات خفت را و ناقص و مخالفت این جماعت با حضرت امیر
 از فحوائش بود آنچه لول محمد صمد است که الشیخ است بود که صدیق از سبب بر آوردند و او را بکشتند
 و حضرت امیر حکم آنکه عرق عدا و خلفا بجوش ناید و طلب بیت یا قتل متوجه نشوند و اس لقیه از سبب
 منع فرمود و جز این قدر تجویز ننمود که لغو من جمعی بیاید ابو بکر دهند و از اینجا است که متحقق جلالی و فتح ابل
 بر همه بعضی از فقرات اخذ شد در مقام گفته که حضرت فرمود که والله اگر شما این کار کنید از عید پیرو
 نتوانید آمد پس خوانست که با شمشیر می کشیده جنگ من آمده اند و بلفظ و وسط حکایت دلیل بر آن
 که این جمیع در جبهتی خلفا سخت بی باک شدند و دقیقه باقی نگذاشتند و در بفرقه تفصیل نشان این بدو
 کوشیده از اراده القاب ابو بکر زیر سبب با فراتر نهادند و حال آنکه در وقت سفینه قوم عجم از مدینه

وہی

مهاجرین سگری نکردند و انصار هم گفتند که در اول فیل که گویا بودی عالمی طبع نصرت از ما نیاید و هست
 که جز فتنه جز دیگریست و قبل ازین گذشته همه که مشه هم بروقت معهود سرت ترا شنیدند پس اگر این
 جماعت طعن صدق میکردند چنانچه این طومار بران مظلومیت جانشین ابوبکر صدیق و مخلصانش که
 معرکه حاضر بود بسیار آسان بود که ایقوم مورد لوم هرگاه این همه نصرت مایه بختی خود بود شما اول
 روز چرا کافر خداید و بگوشش انصار چرا پیسید که علی بن ابی طالب خلافت قبول نمی کنند باید که از شما
 کسی متولی این کار شود و حال آنکه عصمت باد دیگر شرط و طو در امامت در کار است بازول بخلافت معهودید
 و تا میر بین المهاجرین الانصار قیل و قال در سر بود و کسی نگفت که شما کیستید که با وجود امام منصوب
 خلیفه شوید قطع نظر از منیم هرگاه اتران فرزند خویش را بر درائی شما حاضر گردانید و احاج و زاری که
 تَكَاذُ السَّمَوَاتِ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهَا وَرِشَانِ اَوْتَارِ حِدْ كَذَرَانِ بِرِشِي كَلَالِ اَرِشِ نَكْرُ وِدِ و گفتید که
 اکنون فتنه عظیم بر بنحز و سب علیا حرات فتنه و فساد میکند مگر باید و ندارید که در محکات تشریح
 میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ وَلَا تَقْنُؤُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ وَكَانَ تَنبِيْهُ
 فِي الْأَرْضِ لِقَبْلِ أَنْ يَنْبُتِهَا وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ بِنِ هِمَّ مِيسُودِ كَرَانِقِ كَرْدِه بِلَهْتِ اَمَامِ و
 مشغول شده بودید که چرا حق خود تلفت میکنی و او با شما گفت که فلان وقت سرترا شنید و حاضر نشوید و بخیا
 عمل بران نکردید اکنون زوایا فرزند یارید و غن و جن شما مانند آفتاب هر کس بجایانست می خواهد که
 ما و علی دشمنی بدید آید و بگامه ظلم و ستم بر در اهل بیت بر باشد و در شویید که غنقریب مباد و در عمل
 خویش گرفتار سب گردید و آنرا که میگوید يَا كَا فِرْنَكَ الْغَيْثُ ذَلِكْ مِنَ الْمُنْفَارِ و چون
 مصحابی دران معرکه عظیم بر زبان نیاورد و بلکه واضع منقری برخلاف حکم بداهت اولی افعالی
 تا طای صحابیه شده بالیقین بطور بعضی از استدلالات مؤلف کما مرفی المسلك الاول معلوم شد که مشایخ
 چندین داستان را مثل قصه عمر و عیار از پیش خود یافتند فرق این است که وضعین حکایت عمر و مثل
 فرزندان شیخ مبارکه خیابان سحر بانی بکار بردند که مردم روزگار از اهل اسلام بلکه کفار از حواج

خدوایه خویش با تئیاق استماع آن است میدارند و ششبر می افشانند و حکایت مفرطی کار با برابری
 مانند اقراآت دیگر مشملایان صد اول سلامت شکوه است که احد از عقلا گوش بر آن نمی خفت
 با بجله کسانیکه ادنی غور در اشال این خضریات میکنند بر آنها واضح می شود که این مقبول پسانی نامایه درین
 دراز نفسها غیر از تماشای مظلومی و سبکی این است چیز دیگر ملحوظ نبوده و اول دلیل بر آن این است که
 چون میدقالنسا خواست که دعای بد در حق نمائند و آثار اجابت هم ظاهر شد که دیوار ایا تقدر
 اندر اساس خوشی بلند شد و فریب که تغلبین خود بخود زنده در گور شوند همین بزرگان سیرستی خلفا بجا
 آوردند و انتخاب از یکی رخیز باز داشتند چنانکه خواهی نوشت افشا الله تعالی و چنانکه است که اگر
 چنین میگردند مناصب جلیل از بیگاه خلعت چگونه می افتند و عجبت که بهر این است المقتسم
 خلفا را هم بر نام مرتضوینند علاوه آغاز و ستان نذران میکنند که جناب میر با جصف ملا خط
 عذر و صبر قوم مرقه بعد مرقه اینهمه اخلص اصحاب الست برای تذکیر احادیث شریع و نذر فرستاد
 و انجامش و الت بران میکنند که ایشان مثل علی بن ابی طالب و کت و کت فکاکلانا همتا
 فاکلونا تصولک تصدیق نمود فاعبر و ایا ولی الالبصار و از عجایب خرافات که ازین
 حدب جوش میزند یکد و حرف دیگر باید شنید که امام صادق مجاز الله در باره آیت مذکور فرمود
 که قدرت عامه موقوف بر صد و گناه از جانب نیست الا لازم باطل فالملزم و مشکله نیازم بر دلیل
 چه قدر شین و متواتر واقع شده اگر لفظ تاب بعد علی فلان دلیل صد و گناه باشد عفا الله له و فعل
 کدام دلیل بر آن خواهد بود پس معلوم نیست که امید بر وایات تشیعین درین است یعنی عفا الله عنک
 که اذنت له و محرف کرده باشند و ازین است صحیح معلوم میشود که از کتاب جبر بوقوع آمده که اسلام
 بدان توجه است ادنی ترک اولی است پس اگر نظر برین ترک اولی لقننا الله علی التبی و روایه که
 در قرآن یکی نیست چگونه دلیل صد و گناه خواهد بود و اما مطالب البینه و چون این بحث طولی میخواهد
 بر بنده گفتار نمودم اگر تقسیم نفوس از صحابه کبار سر میر و حضرات ضمه علم و تقاره بر آن می نهانند

و ازین خبر و آیات و افادات بر اصول موضوعه پیش از پیش است اگر اجل مهلت دهد و کتابی
 دیگر ضبط کرده بخصوص مؤلف نگاشتن میکند و همچنین بر طبق اهل خلاف می نهد و هم از عجایب
 خرافات آنکه واضح حدیث و روایاتی آن دعوی در و دانی میکنند که این اهل عین روفاست
 شریف حاتم بوده اند آه و این دفعه دخل مقدس است که چون در حدیث موجود که وقت شد و جز
 جابر که حق تعالی نکر و جمع شدن این بزرگان بر این دفعه صلیق و فقر بر این کفر خلا و امع می نماید
 بحال مخفی نگذشت که در عهد مذکور کذب آیات دیگر است که دلالت صحیح بر حضور ایشان میکند
 چنانچه گذشت و بر ناظر روایات ائمه استغنیست که در زمره و اعیان نام زبیر و خدیجه هم در
 از احادیث مرویست فلا تغفل و با این همه حج که غایت و طاقت بمعرض عرض رسید باز
 بگویم که نسبت احداث با بدع فقط بر عرفان خدیفه متوقف و مقصور نیست بلکه حال دیگر آنست که
 لسانی نیز همین است تا کجا شرح آن توان کرد لکن چون بغیر است از دلالت حال سیمای عین ظاهرین
 این نهج که اهل عیال عیال عیال عیال گرفته اند و بعکس افادات او گرفته شده می یابیم که غرض بر این
 قال خواهند گفت که بر این عیال که متعلق حال خدیفه خصوصاً و دیگر مقبولین عموماً و از خداوند
 هتاد و نبشود بلکه باستماع حال برابر عیال خاصه که بروایت محمد بن اسماعیل بخاری است با حد خود
 میفرمود و عیال خویش بر ملاطاف میکرد و بر اعمال زبان سعاد تو امان سرور السو جان اعتماد می نمود
 بر اصول ائمه شتاق گشته ایم و دست بدامن تو او خینه پس از او غل و شفا علی ایشان بخوان و قوت
 الهی بدین تیرید و تدبیر ممکن است که ائمه عظام و شایخ کرام ائمه عشریه که در فن تنقید حال عدم النظر و
 بمشال بدش کشی و غیر او تصحیح کرده اند که بر این عیال بدعایا خباب مسرور شدند و مانند انبیا و اولاد ایشان
 فضلالی طائفه نمونه با دامن حال گرفتار آمد و در وجه و غبطه و غصبت هم کرم ابر عظام و روایات
 سوفیاتی بطریق خصیصه این جماعت آنست که روزی بخوابیده بودند که در خواب امامت بلا را
 خود را از واقعه روز غدیر شهادت برابرین ثابت فرماید او کتمان شهادت نمود و از وعده ای

این قرآنی و کلامی الشهادۃ و من یکتبها فاکلها اربع قلوبا و فی کلام و در کتاب انصاری
 الا قول کار چند می نشود صحیح آن مفسر و تفسیر آن موجود است ندانم و نیز سمت و صوغ و اوزان
 قرآن عبارت از این همه چیز می گردد حال آورده اند خان جالی می شود که هرگاه او را از مترشش سوال میکردند
 و او متعجب میشد آن می نمودند هر یک را یک حسرت برد و عجب نیز این بیشتر و گاهی همراه حرفان مثل حلف
 بی جان گاهی با خصوص حق خود می گفت چگونه رشد یافته اید با بد شخصیکه نه عای هر شخص بخت مستحق
 کوشود عبارت کتاب بسبب رند گورنیا در دم تا مثل مورد ملام نشوم اکنون اندک تا مل
 باید غلط گفتن صلا تا ملی در کار نیست بلکه از اجلای بدیهیات است که این صحابی جهان
 اعتراف و قبح مضمون لاتدری ما احد تو ابعدهک و لا ادری ما احد تو کن بعدا و تفعلون بعد از
 اکنون که با نندگان آنکه حدیث دل در حق علفا را شنید واقع است نشان مضمون این با سیه از نسبت احد
 پس از مع است در محین تو هات دیگر و نهایت بدل جبه در باره بر این عازب بر او نش از قبایل
 سرپرستی او در مخالفت حضرت امیر و قحمان شهادت واقع عذیر است که حضرت امام ثانی یعنی شیخ
 علی خواجه الله تعالی با عماله مثل خیرا عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصه الا قول فی معرفه الرجال
 تصدق آن شده است حیث قال البراء بن عازب مشکوٰۃ بعدا ان اصحابه بعد عنک ما
 المؤمنین علیہ السلام فی کما حدیثا غدا یحکم فحی انقی یلیظہ نفسی اگر
 مدعا و رضوی شخص مذکور سلامی کوری مبتلا گردیده و لیکن با معاشرا امامیه نصیرم قلب عقاد و نیکو
 او داریم و بجا بن اول شکر او میگذاریم انتهی تحفیه و ادبیا و مصدیت با عصبت و عدا و اهل بیت عجا
 علما طی ایضا سیما امیه عظام ایشان را در سرپرستی گوران باطن و ظاهر هر چه بود کوران می برود چه بود که با بوس
 این مخالفین صین مزید و کلا اهل بیت ظاهرین کرد و بر و خلائی انام می درو اینست حال حضرت شیخ
 جلی حسن بن علی صاحب دگر که او هم از اهلین فن است کسی دران سخن نیست چاره کار جز این نمی بیند که
 این امور بر گیرند و او را تپاسی و تقلید ابا له از کور می و کوران که مبرر اسما از

و دعوی عمومی است و دعای مرئوسین کرم الله وجهه بسبب پوشیدن واقع غیر خارجیه که ثبت بند
 اهل حق اندازد در کتاب تنقیح گفته که این بر روایات اهل سنت و روایات اهل امامیه از
 علی و ائمه نیست خارجیه عبارت است از دیدن کلمه یا چیزی که کفر است علیه السلام
 بلحظه و ذلک بعد از زوال العامة آنکه دعا علیه السلام علیه لکن تالیف الشهادة بیوم
 عبد یزید فمحمی انهم یلفظ بحال و لکن او هنوز در نمی آید که این اقرا و بینان نظر بذات است
 امامیه یعنی نفاق و تقیة نسل مرئوسین لیکن لزوم کند باینکه عظام امامیه از قدما تا آخرین پس
 کار نیست مشکل باجماع سخافت این توضیحات و غرافت این تاویلات بلکه اقرا آن نه چنانست که حاجتی
 تبیین و تفسیر داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از یکدیگر فی النصفانی و نظر عاصیان محمول بر محجود
 نماید اصداغ باحق فاستحقوا الا انصفوا و ان اینکه سلمنا که انسان از راه تواضع و شکست نفس البته نسبت
 ارتکاب مطلق محای بخود میکند که من گفته کارم و گناهای من صادر شده است این بقوله اگر خلاف واقع
 هم باشد من حیث الشریع ممنوع نیست بلکه مستحب و غالباً بجهت حصول عظیم السلام این جمله جمله ناس من
 حیث الامتیة گفتن صحیح باشد لیکن این نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود
 و ترتیب آن را بر نفس خود قرار کند مثلاً بگوید که منی انیم یا شارب خمر یا مثل برادر یا من بزرگوار
 المحسنه البجا و حق البقین فارسی بازم و طنبوری نوازیم و میروص بودیم از آثار افعال است که مخالفت و
 عداوت فلان بنی فلان صلی از من صد و رافیه الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل اصدات و گناهای
 شهادت نفس نبور را بر امانت ملک که در حقیقت بلسان شریع بر تغییر و تبدیل و ردین که ملوک کفر منسوب
 طلاقش می آید و پس خود نسبت میداد و میگفت که بلامی کوری نتیجه دعای مرئوسین که بر گمان شهادت
 و طایفه و سخت تحریم کثیر علی و منی منسوب به و ایقوم مقام نسبت گناهای شهادت و آنچه بران متفرع
 شده کمال است که قدم آنرا که علی الاطلاق از اکبر کبار است کفایت در واقع فیه و نفس
 انبیز و نذیر و خلافات امیر کبیر و انگاه وقت است شهادت آن امام مطلق بی ملاحظه اصول و

[illegible]

چه جمیع اصحاب **بجای طبع** و غربت مثل حضرت صدیق امانیه بر قوا احد مقرره عدلیه و من معجز از
 سلمان و عمار و خنجره و ابن سعود و غیر هم و بعضی بکوه شریک ایداش بودند حتی آن شخص که علی بن
 ابیطالب را خلیفه بلا فصل میدانستند و بر گردین عتقاد و مصداق خاص حقیقت نکشتند مانند مقداد و غیا
 هم بحیث خلقتا ثلثه کردند و خطاب هر شریک ایداش شدند پس مخافت کرده اول زمین را بجا آورد و کوه را
 کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی برای جهاد نظریه بعضی روایات هم واحد را از آنها در احادیث امیر
 السلام و شرکت احد ششم تعزیر و جرم با دارو که قیامت معذور و در بخلاف گروه ثانی که اذعان می
 مرتضی بودند و توره توره تقیته می بودند و با حمله طاعت و القیاد امام خود را مد نظر داشتند و مفسد
 شیر از معجز احوال ایشان شش شهر بی سجاده زخمین کن کت بر سخنان گوید که مالک بن خنیس
 ز راه و قسم منزه با این جماعت بطریق حال ابو طالب را طهارت و بختان بیان بودند و
 بر وفق روایات فرعون می حضرت ائمه نقل اصحاب کف بود و ثواب نیمه از اهل اجتهاد تقیید حق
 تعالی در لالان حلویت اهل بیت طاهرین مصداق گردانید و با خبر روایت محمد بن یعقوب و کافی و غیر
 ابن ابویه قمی در کتاب فی الکمال درین آئی عز و دلک من الکتاب المعبره عندهم از خطاب امیر المومنین
 حضرت امام صادق علیه السلام ثابت است لیکن معلوم نیست که اصحاب کف فرعون می امانیه در کدام
 شهر بودند که ابان در قلوب خلیفان نگاه داشتند و کفر و شرک را اظهار کردند زیرا که نفس امارتی
 آن ناطق است اگر این موضوع درنده بضموس بعد نقصان و زیادت لایق اعتبار نیست اما در
 روایات و تحقیقات مجلسی چگونه روخواند بر یافت و بجا و قصه شان می رود که آنها هرگز بت ستم
 و حکم بادشاه وقت را قبول نکرده و کجایه اشکار از شهر بدر فرستند و هجرت برگزیده و غاری
 آمدند القصه گروه ثانی بحیث اختیار تقیید و تعلیه حضرت امام الایمه امید و از مرید ثواب ترقی
 باشند خائف از غدا بجهت اتبع مرتضوی رعد و ریعت خلفا و ما تعلق بذکات کما هو عزم
 المولف و موناث من قصو متبعه فی کتب الاصول الاحادیث از اعتراف بر این مجاز

معلوم میشود که او هم از جمله حاضرین محترمین است نبوت بود بود مثل حضرت ابوذر و عمار و غیره تا این جواب
 قائل که او را هیچ کجایی کرده بود که خبر عاقبت از آن مستفاد میشود بیان کرد که از این احداث که اصحاب
 مثل بزرگان مذکور کردند من هم شریک بنمایم آنچه تو یقین خبر عاقبت دارد و ما را از دو اخلین حجت بدو
 تعذیب مطلقاً می شمارم و سرحدی حکم مع الغیر واضح شد و صوحتاً تا ما و نیز وجه آنک لا تدی
 هم ظاهر گشت چه قائل تا بی بود و سستی او هرگز نمیدانست که خلفای شش غصب خلافت کردند و ابوذر
 عمار و سلمان بن ریح غصب عباد با بنی شریک بودند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود و از جانب خدا
 منصوب و مفروض چه بعد از این خواهی دانست که علمای رجال از کبار امامیه در وفات مرتضی علیه السلام و خلیفه
 و تنصیف نامند که این بقولات از مختصرات عبداللہ بن سبا پیوسته است هرگز در اسلام قبل از این
 طاعت بزرگان کسی از صحابه جابر گشته پس بنی عمویان باین مخرجات مائل تواند شد مکلف
 تابعی غالباً که هزار زبان سیر از تبریزی از آن پیوسته اتفاق پیش میگرداند ایرادین عازب با گفت
 نمی دانی که ما بان چه کردیم بلکه از قرآن حدیث خلفای تسنن جوان فارسی نیز میتوان فهمید چه شیعی
 بزعم خود میدانند که امره مؤمنین رحیات نبوی علیهم السلام و سلم بر نام مرتضی علیه السلام و پس حقیقه
 سوال از حدود و قدم لامعنی که مکلف که بر قول و سکوت نکند بلکه بر بانی طلبه علی از قبیل حداد و باره
 خلافت امیر مثنی خیال کرد که شاید خلفایه بر سابقین طعن میکند پس مفصل پرسید و بعد استماع آن بعد
 الزام شد و ثابت گردانید که حشر خلیفه محبت کوری و کرمی باطل نباشد و علما و شیعی شیعی طاعت
 نمی نمود علی سنی یا شیعه تواند گفت که با وصف اعتقاد غصب بکر چرا قتال نکردید و مخفی نماند که هر شیعی
 قائل بحط اعمال سنیان بلکه خلفایه نیز نیست فتنه و آنچه در ضرورت وقوع احداث مقارنا لا انتقال
 الرسول لا بعد بر تیره من الزمان در ویل بیان حدیث اولین تفصیل هر چه تا سر بر اصول حضرت امیر گشت
 اینجا بطریق اولی ناسبت چه در وقت قبایل را که خندان عرصه نگذاشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت
 قریب است و دو سال نزد منافق واقع شده پس معنی حقیقی اجدت مذکور بر صورت حلیه

مؤلف بدون مراد گرفتن اموریکه متعلق بخلاف باشد اینجا هم صادق نمی آید پس لامحاله مراد از احد
 و مانند آن درین حادث کتمان شهادت نسبت بخود و مخالفتها می مرقصه نهجهائی دیگر و نسبت
 بزمینت کما و بنا نسبت بحرفان خویش خواهد بود و چون با عجز اهل بیت نبوت بمقاود الله متم نوره
 حق بر زبان مخالفین جاری شود در باض فخری مروی است **اِنَّ عَلِيَّكَ التَّقِيَّ** **اَللّٰهُمَّ** **اِنِّ**
وَقَالَ لَهُ يُقْتَلُ وَلَكِنَّ الْحُسَيْنِ **وَاَنْتَ حَيٌّ حَاضِرٌ وَلَكِنَّ نَصْرَهُ** **وَرَزَقَهُ** **اَنْتَ كُنَّا فَاَهْلُ**
الْحُسَيْنِ **كُنَّا** **اَللّٰهُمَّ** **اِنْ** **عَارِبٌ** **بُحْبُحٌ** **لِلْحُسْرَةِ** **وَالْتَدَامَةُ** **وَيَقُولُ** **حَدَّثَنِي** **سَيِّدُ** **عَالِي**
اَبْطَالٍ **لَّيْنِهِ** **يُقْتَلُ** **وَلَكِنَّ** **الْحُسَيْنِ** **وَلَكِنَّ** **النَّصْرَ** **وَوَظَلَّ** **يَكُونُ** **لِلْحُسْرَةِ** **وَالْتَدَامُ** **مُدَّةً** **عُمُورًا**
 تخلف ایشان و سخره امیر مومنان بنهادین کتاب مرو شده بلکه دیگر کتب مثل مجمع البحرین هم مذکور
 که حضرت امیر مومنان است و تشیع فرمود که دعوی تشیع میکنی و حرف جان شامی زنی در واقع
 که بلا هرگز حضرت حسین نخواهی کرد چه خوش گفت صابای تبریزی شهر ناله حزینت کو آه
 تشینت کو * لاف عشقبار می چند عشق را نشانیهاست * و از نجاس معصوم منکوره بودنش نزد
 امامیه بر دعوی حضرت امام عظیم کما مر من خلاصه بر دشوران جهان مانند آفتاب درخشان شد
 و مرد دعوی مزید و کما اهل بیت سید انبیا سیما خراسان عبادی لافند که حضرت امام
 عمو ما و جناب مؤلف خصوصاً جابجا در تالیفات خویش می آرند و از روایات کلمات اهل حق
 و قاصحت نماند و بار بار ذکر و لامی بن خاندان صفوت و صفا نموده بر خود می بایند آشکار گشت
 شهر که امام دل ازین آفتاب جگر خون نیست * که امام دیده که خونبایه جگر کون نیست * پس کجا باقی ماند
 احتمال اینکه معاذ الله اهل حق بربا بن عازب کتمان شهادت اقرار بسته اند و کجا ماند شبیه
 آنکه او بشهادت امیر المومنین قطعاً جنتی است و در قیامت هرگز رسوا نخواهد شد و الله اعلم
 تیمام الدست جبهه علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد او و جوارح خلافت حدیث اهل
 امامیه مخالفتی نبود اعتقادات همه بزرگان از صحابه اهل بیت کما صحت خلافت با شهادت

در الهیات هم در باب نبوت مسعود و متعلق بها بر هیچ واحد بود کما نظیر حزن کلام المؤلف و در هیچ
 متوجه الصافی نه البتة بل الحق اجمالی و احداث حدین مریدون انیکه حتی جناب لایب مایه بود و چنانچه
 تمام با وجود استماع لغوی متواتر جماعت انصار را بخصب جور بر خلاف بند و جمعی در حصص و مضامین
 و آخر سر برستی خلفا و کالیس علی التیان و نهاده و محمود و موافق بلکه با اهل بیت موافق و موافق کرده
 بودند کان لم یکن انکاشند صادق نخواهد آمد و توهم مباد که کسی امامیه خلفای ششگانه را در یک کلمه
 یعنی باین عازب با احداث تواند گفت زیرا که نزد مؤلف رساله ازین نسبت احداث نمودن باین
 احداث نسبت فاعلی مراد است که در حدیث الحوض واقع است پس چنان حدیث الحوض بر خلفای
 راشدین هیچ گونه منطبق نیست کما عرف مفصلاً اینهم نزد مؤلف برآمد اهل معان و خوض البته خلفا
 منطبق نباشد آدم بر سیکه احدی را مجال آن نیست که از شکار حدیفه و برارین عازب مساوی
 و تبعه و تبعه تواند کرد یا تواند گفت که این احادیث مشاکل حقیقتاً آبار نانی سبیل هدایت است که
 خطبه شریف امیر المومنین با عتراف صاحب باض السالکین واقع است یعنی چنانچه نسبت قبل
 بسوی جناب امیر نمیتواند شد زیرا که آبار امجادش کافه جمیع مؤمنین بلکه اوصیا خلفای دنیا را بقبول
 بودند پس لا محاله او دیگر اصحاب اند که در کشتن پیران خویش صرفه نکرده اند و بعضی را قتل نهاده اند
 خویش هرگز در بیع نه نموده اگر فرمان اجب الازمان حضرت خاتم النبیین حائل نمی شد کما عرفت
 المسک الاول و قد تکرر کثیر المعتبره همچنین حدیفه و برارین عازب بر این مورد خلی ندارند یا تواند گفت که
 انطباق است و این پنج خویش و پنج بران تصریح شده بصیغه وحدان کلام کافی بقدر روایات الامامیه
 علی البز اگر چه خطاب بر خصوصیت متکلم را با احداث مقتضی است لیکن ممکن است که از باب عام
 معصومین یعنی الهی عصیت و طاعت توانست باشد مگر فرق این است که در این معصومین تکلیف است کلام
 از علم و عصیان و توانی که از تشیبه صمد و یافت کلیه مفسره بود بخلاف برارین عازب اولایان حدیث
 بعالم رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت سوال جوان فارسی خدیفه که گویا

ششایمی نماید و سبب آنکه بگوید جواب جذیفه اول دلیل بر اثبات کوری می گزینی بخت احد است
 بعد وفات شریف است متصلا و احتمال شریکیت معاویه جذیفه و برادری لالت بران دارد که این هر دو همراه
 معاویه یا امیر المومنین مقاتله کرده باشند و هونیانی کتب ارجاع قطع نظر از اینهمه قابل هیچ برابر بن عازب
 بصحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع بقیة الرضوان کرده بود و او را تهنیت گفته و همچنین در صحبتها دیگر
 اعمال حسنه او از نیکویشم و ندکما عرف سابقا پس اگر عیاذا بالله برابر بن عازب مجنون یا سفيه بودی سبب
 احتمال نیست که در جواب قول قابل که خوشا بحال تو که شرف صحبت رسول رسید و بقیة الرضوان
 کوری نگویید که امی برادر زاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت با قبال و جدال یا امیر المومنین بعد
 الرسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد و لا فلا غایتش آنکه اگر قابل میگفت که طوبی یا صحابه رسول
 و صحابه الرضوان این شخص میگفت که لا تدری احدنا بعده ضمانت است که در این معاویه را و سبب
 غلط گفتن تا که مستکرام را بنوع ما شمول و ضل نباشد انچه حقیقت نمیتواند گفت با خصوص صغیه و حدیث
 حکایت نفس کلمه کواکامیه بر سخن ساز کجا بود و اینهمه صبیح مستکلم واحد بر جمع غائب حمل کنند علما و قیام بقیة
 الرضوان یا می صحیح دارد که از احداث معاویه مراد توان گرفت چه در نصیحت به قرینه کلام
 جواب ابن عازب علیه السلام این احداث نصف صحبت رسول و سیاحت تحت الشجرة خوانند بود که ما میسر
 زبان خود و محمد شان می رند و حال آنکه تا آن زمان معاویه بطاهر شرک بود و ضلال عن بقیة الرضوان
 چنانچه علمای امامیه بان تصریح کرده اند بلکه گاهی یا ان بر اصطلاح خود نص نموده بلکه او را بدترین
 افراد کائنات و اعدای اهل بیت رسول الله علیه و آله و سلم شمرده اند چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار آورده که بدترین
 خلق خدا پنج کس اند پس قایل در معرجه شخصی نمی سران از خود برگزیده و ضلالتی نیست که بکفر و عتوت
 خواهد کرد و در شام معاویه بن سیمان بنی تميمه مر جانی القلوب و ملأوا هنی که نبرد بدید بر آید شقیار
 بدترین خلق است شمرده و در خروج ناصبیت اند طر فو انکه مولف در حق محمد بن عیسی بن عمار علیه السلام
 روایت لفظ فقه در حق اهل طایفه چنانگوید و در مقام غالبی بجهد تمام طریق با و ل رسول جوی

باجمعه حال معاویه بر اصول ضاعی مایه بدین هیچ هست پس محل حدیث مخصوص کلام بر این طرز معاویه
 منسب العکبر و احمر کمال بن عین نه لایواخذ بالحق بل عین نه لایموت با این هیچ که نبایست فایض
 عرض سیدان کینه باز هم عاده جو سابق سینه و گویم که این هم تحصیل حال است که لایسوال نکند و غیر سازد
 رفا و غیره حادث است که لا یوما احدا نجا بعد از که لا ادری ما انفعلا و لا یعیس خطا که لا یخیر
 او و هر چه میخواند و انتم کسند و این خوانی خطا او که صدیق مایست و شد حد فیه سر آمد و فقیهین سر
 محدثین منافقین که درین حق غلبی بر کار و مستقیم و استوار بود و احترام بر این عازب بمقولات مذکوره و غلبی
 تکلم ما احدا بعد از که لا یشتد من اصابتک دعوت علی بن العزیز که بیت نقطه بر این حادث
 به بیت جمعی مگر بهتر از هر اولی نیست المنة لجری الحق علی سانهیم که از کتاب بحار الانوار و صحیفه المتقین و مجمع
 و بیاض فخر الدین نجفی صحیح ثابت شد که عمران علی بن ابی طالب صلوات الله علیه یعنی مقبولین کسان
 اما سیه بارکان او ناد تعبیر از انها می شود و در باب شکر گذاری شان رکت رجال چه ظلم و ستم
 بر جان کاف و ظلم از دست امام اعظم می رود و بعد از خرابی بصیرت و کوفه بلکه صبرین شریفین را در میان
 شرفا و تکریم بر اصول شیعیه عظام ایشان بر اظهار اقبال این بزرگان مضطرب و محامی کردند
 احداث و کفر مغربی بدعت گو ساه که برستی بسوی نفوس قل و سه خود میکردند و حضرات ائمه به بلکه امام
 الا ائمه شایسته قبایح شان و خصوص مخالفت عداوت خویش را ملا اظهار می نمودند تا عافیت نمود
 سابقا پس طاعت و انفض که کنون اه اسلما موعومی خود نمیزدند و بر عایت مصالح حمید در برابر و سستی
 با سبقت ان احوال را خواستیم که کلام سید فتوی بفتوی نمیدهند بلکه حکم بکفر مخالفین علیه الاطلاق میکنند
 بحسب هر معذور باشند حق تعالی چنانچه ایشان را بطا هر انابت و رجوع انصیب کرده باطنایم توبه
 نصوح روزی گردانند و نیز بوضوح پیوست که بقیه الرضوان حضور در مشاهد مشرفه هر کتاب سعادت
 خاتم مجتبه این افعال آن برون اعمال الی آخر العمر نروان و ذوالاجلال هیچ فائده ندارد و از اینجا مغلط
 و خطیبه و سطره غیر عیان شد و محققان بخیل و کافر خوان زگردید که حضرت امام اعظم طوسی صلی الله علیه و آله

اینهمه سیرکات و توسل خفا ظلم المسلمین است والا اینهمه واسطه باشد که در از نزد و از انبیا و اولیای اهل بیت
 و کسانیکه علم و معرفت انبیا و اهل بیت را یافتند اصلاً قبول نمی شد بلکه به بلای سخن گرفتار میشدند و شفا
 و احیای انبیا اولو الغرم در باب آنها بدیده سانسیر میگرفتند که بنابر مجلسی در جلد اول بحار انوار
 علیه السلام و اینست که حضرت موسی علیه السلام را جلبی بود از اصفی که علم و فضل بسیار حاصل کرده و انار و
 اطراف النهار از نیت صحبت شریف بنموده و فضا را بعد از حصول علوم و در خاطر او شوق اضطراب و ملاقات
 و موسی کفر و اجابت دید آمد و جاذبه اشتیاق کثبان کثبان بر آن آرد که از انجمن اجازت خوا
 که باین نیت غم سفر دارد حضرت وقت خست و عفت نمود که خبر و دانش و علوم خود را در صحبت
 اهل دنیا ضائع کنی و قبول کرد و رفت تا آنکه مدتی بعد بر آن گذشت حضرت کلام الله شریف
 و کسی خبر نگرفت روز از جبرئیل علیه السلام پرسید فرمود گفت که مجلس تو چنین میبویست که بر دوت بنشیند
 بشیوه پس از آنکه شریف افتاد و همان دم بمصلا خود ایستاد و انواع تفسیر و تزیین می نمود و حکم
 که موسی اگر تمام عمر خود در این یاد و تفسیر بگذراند هرگز دوباره این مدیحت که علم خود را بدینا فروخته قبول
 نخواهد کرد و **تتمم** و کثیر از حدیث و مذمت در باب کمان شهادت و افسوس و
 درباره تخلف از نیت سلطان که بلا و اظهار معای و کوری نعامی خویش و شرکاء فقط از بر این جانب
 و خلیفه و مقررین شیعه صادر شده بلکه خلیفه اول بنیان نه بدالات عبارت کامل بهای و غیره
 اعتراف بظلم و جور خویش و تحسین مذمت بر فعال خود میکرد و میفرمود که یا کشتنی که کشف نیست
 فاطمة و اولیاء علی مظلومه و قبل ازین هزار زبان گفت که آفیلو فی آفیلو فی کشتن غیر
 و علفی که و آخر می که از مهاجرین انصار را امانت بهر حال بر دوش او سبک داشت و عمر
 فال بنام او می زدند و بر هم متوقف نیست بلکه فاروق عظم خود باین موقوف بود و خواجه کتاب فرمود
 بلکه روایات سیم تبریکانی است بلکه با عتقاد سوانف عمر خلیفه ثانی مدنی بخاری فی باب بحره البی
 علیه السلام که در حدیث طریقی از ابی بریده بر آن موسی را شتر می افکند که در آن خیرین است

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَوَدِدْتُ أَنْ خَلَّكَ لِي بَرْدًا وَأَنْ كُلَّ شَيْءٍ عَمَلْنَا بَعْدَهُ لِي نَمُنَّ كَمَا فَجَا
 رَأْسًا بَرْدًا فَقَالَ رَأَى أَبَاكَ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ وَجَدَ لَنَا لَيْسَ بِرَأْسٍ بَرْدًا وَوَدِدْتُ أَنْ خَلَّكَ لِي بَرْدًا
 وَجَمِيعُ مَوْلَى بُوَيْشِدَه بَسْتِ جَبْرِيْلُ هَرَبْتُ أَنْ سَلْتُ نَارَ شَيْءٍ عَمَلْنَا بَعْدَهُ لِي نَمُنَّ كَمَا فَجَا
 كَيْفَ مَسْلَمَانِ فِي مَتَحِ بِلَادِ مَا شَرَّ كَفَارٍ وَتَرَوُجُ دِينَ هُنَّ أَنْ قَدْ رَأَوْسُ ثَمَانِ شَدَّ هُكْ تَمُونِ تَوَارِيخِ أَهْلِ
 اَزْ أَنْ شَوْحَتِ بَرْدِ لِي عَصَبِ ظِلَافٍ وَبَايَلِرْمَهْ كَدَامِ كَنَاهِ سَرَكِ صَادِرُ شَدَّ هُكْ تَمُونِ تَوَارِيخِ أَهْلِ
 تَمَنَائِي نَجَاتِ كَفَافِ دَسَا بَرْدِ شَتَنْدِ وَعَدَمِ حَبْطِ اَعْمَالِ زَمَانِ حَادُثِ تَوَامِنِ نَبُوِي رَاخِيَا نَكَلِ اَحْمَدِ
 يَسْرُوْنَا ظَاهِرِ اسْتِ مَعْتَمِدِ مِي پِيدِ اسْتَنْدِ اَكْ كُونِيْدِ كَيْفَ عَمَلِ حَسْبُ خَبَابِ سَالْتَابِ شَرَفِ اَرُو كُوِيْمِ اَوْلَا لَامِ
 بَلَكِ اَعْمَالِ زَمَانِ عِلْمِ يَادَهْ تَشْرُفِ اَرُو جِدْرِ اَوَانِ حَسْبُ نَبُوِي بَرْدِ رَسُوْلِ وَتَاكِدِ اَتِ بَرْدِ صِلِ اَلِ
 عِلْمِ اَلِ وَاَسْمِ تَوَارِيخِ رَصْدِ رَحْمَتِ كَدَامِ كَسْبُ اَلِ اَعْمَالِ خَيْرِ اَرُو صَادِرُ عِلْمِ وَدَرْ زَمَانِ عِلْمِ مَحْضِ قُوْتِ
 اِيْمَانِ بَعْدِ اَنْ بُوْدِ لِسِ اَعْمَالِ اَبْدِ اَزْ اَنَارِ بُوِي سَمُونِ بِالْعِلْمِ اَنْ اَنْ اَسْتِ وَتَاْمِنِ اَنْ اَعْمَالِ خَيْرِ
 اَمْقِيْدِ بَا سَلَامِ دَرْ عَهْدِ ظِلَافِ خُودِ شَانِ اَزْ اَفْرَاقِ اَعْلَمِ سَمْتِ اَعْلَمِ رَا يَنْتِ عَشْرِ عَشْرِ اَنْ رَزَمَانِ نَبُوِي صَدُو
 نِيَا مَقْدَهْ هَرْ كَرْمُوِي عِلْمِ كِهْ سَرُوْهْ خُودَهْ بَا شَدَّ يَارِ دَرْ تَمَزِيْقِ اَشْنَا كَا فَرِي كَشْتِهْ يَا شَدَّ يَا قَبِيْلَهْ
 قَبَا اَلِ عَرَبِ تَوْ سَطِ شَانِ شَرَفِ بَا سَلَامِ شَدَّ لِسِ كَدَامِ سَبْتِ بَيْنِ الْعِلْمِ اَنْ اَعْمَالِ سَابِقَهْ مَرْتَبِ
 وَهَسْتِهْ بَا شَدَّ وَعَلَاوَهْ اَيْنِهْمِ دَرْ حَقِيْقَتِ خَارِجِ اَرْ سَبْتِ اَمْضَمُونِ جَدِيْثِ اَيْسْتِ كِهْ اَعْمَالِ اَيْكِهْ عَمَلِ
 قَاوِمِ وَبَرَقِرِ اَرَا مَنْدِ عَمَلِ خَيْرِ وَاَعْبَدِ كَا فِ اَنْ عَمَلِ شَرِّ حَسْبِ كِهْ بَا اَيْنِهْمِ خَيْرِ بَا فُوْدِ هَسْتِهْ بَا
 وَهَرْ كَا هِ مَثَلِ اَبُو مَوْحِي شَرِي اَعْمَالِ حَسَنَهْ بَا عَدِ زَمَانِ نَبُوِي اَزْ يَادَهْ مِي اَمْرَهْ بَا شَدَّ لِسِ اَعْمَالِ زَمَانِ خِلَافِ
 خُودِ عَمْرِ وَعَهْدِ ظِلَافِ صَدِيقِي هَرْ كَا هِ اِي اَرُو هَرْ خِيْلِ يَقِيْنِي سَهْ كِهْ اَلِ سَنَتِ مَعْنِي هَقْرَهْ اَخِيْرِ اِنْ جَدِيْثِ هَسْتِ
 خَوَانِهْدِ كَفْتِ كِهْ كَفْتِ اَبُو كَدَهْ كِهْ پَدَرْ تَوْبَهْتِهْ اَسْتِ اَزْ پَدَرْ لِسِ لِي كِنْ سِيَا قِ حَدِيْثِ هَسْتِ اَيْنِ مَخْوَاهْ كِهْ ضَمِيْرِ اَعْمَالِ
 بَسُوِي عَجِيْدِ اَلِ بِنِ عَمْرِ بَا شَدَّ جِدْرِ اَوِ حَدِيْثِ خُودِ اَبُو بَرُوْهْ هَسْتِ وَتَقُوْلَهْ عَجِيْدِ اَلِ بِنِ عَمْرِ اَحْكَامِ مِي كِنْدِ
 لِسِ مِي بَا يَدِ كِهْ تَقُوْلَهْ خُودِ تَرْ اَلِ بَصِيْقَهْ كَلِمِ اِيَا نِ كِنْدِ وَ لَفْظِ حَدِيْثِ قُلْتِ بَا شَدَّ هُكْ تَمُونِ تَوَارِيخِ أَهْلِ

بگویند که این مقوله را وی است که از ابو بردیه مروی است و حکایت میکند لیکن باز میگوئیم که با وجود بعد این تاویل
 سوق کلام ازین آباد دارد چه ابو موسی محال حسن با بعد را بر اعمال سابق تفضیل داد پس عمل خیر است
 شد و جناب در حق محال بعد را اگر حابط عمل سابق نیست معتقد نیستند پس محال است که عبد الله
 بن عمر بر بیان خود تصریح کرده با ابو بردیه بگوید که پدرت از جهت گفتن اعمال خیر از پدرم بهتر است
 و بالعکس قضیه شکسته نفس و تواضع و دعوی دلیل است باین بعد ازین توجیه تا حتمی دارد چون از نحو
 حدیث مرور بر صورتی که مؤلف اعتراف خلیفه ثانی بخصب خلافت و تحسین و ثبات شد لیکن اعتراف
 بر این عازب حدیث من حیث هو توبه و انابت باشد می باید که اعتراف خلیفه ثانی بهم ازین جنس نباشد
 بلکه بطریق اولی زیرا که فاروقی مخالفت اهل بیت بر اصول موضوعه برای زحمت گیری که از حجاب
 شریف تا ملک قیصر و کسری رسیده بود بخلاف برابر پس باید که این همه پاک و صفا ازین جهان فاصله
 باشند و لا یقول احد من الخلفین محال اگر چه تحسین و افسوس بر اصول مایه توبه و ندامت کافی است
 لازم می آید که نیرید لیسیم هم بدکات اسفل سافلین واقع نشود و از عذاب لکال خلصی بد زبر الکر
 هم در بعضی از ایام حسرت و افسوس بر شهادت امام حسین نمود و بعلت این مرعانه زجر شد بد کرده
 چنانچه مطالعه بخار و غیره من لا سفار و لالت برن ارد و از مقولات حضرت محمد بن حنفیه که درین
 کتاب بعد ساخته کربلا مروی است ظاهر میشود که نیرید بید خبرین عیبی نداشته که خمر میخورد و عریه
 میکرد و سلمتا که بر این عازب شهادت است از نا بعین ثقات وقت مرگ خود گفته که من از
 کسی که جناب مرتضی تقدیم کردند بزارم چنانچه قاضی نور الله شوشی در مجالس المؤمنین ذکر کرده
 لیکن برابر بجهت و انصاف که مقولات مؤلف در توبه عبد الله بن عمر مطالعه در آورده اند مخفی
 نیست که اگر این توبه در وقت مرگ مفید باشد جمیع خلفا و اکثری از اعیان انصار ایشان را بر
 اعتقاد امامیه مفرقه طاعت حجت می باید داد و از ظاهر شهادت اقرارنا بعین ثقات که قاضی نو نقل کرده
 الکامل بهائی در وقت قبل ازین حال فرار و پناهنش امین من لا سفار و لالت برن الشمر کرده است فادامی

میشود که تبری و بیزاری او را مطلقا معاذ الله در همین وقت بود که حصول فائده و نفع از او و معنویات حاصل
شد پس آنکه او را محدثات و مقدمات و در زمان مرگ باشد و در آن هنگام نقل فی کتبهم قطعه است و است
سیدش و هیچ موثرت سیاه نماند و این چنین تو که بنیان کردی که بر احاطت گناهان و علل و
مخفی نیست که مجرد تبری از اعداء اهل بیت و رنجات طبعیت و دخول جنبت بالمعنی که از مرمرار است
بلکه ولایت و محبت و تشیع خالص اهل بیت هم چیز درست چون شهادت حضرت امیر علیه السلام تشیع
از وی مسلوب است مجرد ترا خود کافی نخواهد بود و شهادت امیر المومنین قبل ازین است و ذکر یافته پس معلوم
که او با وجود گمان شهادت از تشیع خاص بهره بدست نیاورده و از حضرت امام حسین که بحدیث بنوی
هر دو حالت تمام و قعود انصاف با است داشت و بسیار از آیات قرآنی در باره وجود حق تعالی
در وقت خروجهش بریزید و از تعالی در محکات قرآنی نازل ساخته چنانچه مطالعه بکاربران گرام
است هم خلف نموده و اگر تشیع امری از گمان شهادت باشد آن را زیر بارین عارضه و غشی یافت
از امام حسین فکده کید رسول ثقلین بمقتضا انصاف است که نقطه این تخلف بدوین ضم نهاده و در
باب گرفتاری او بایدی ملائکه عذاب را که نشانی بجانب سقر و محروم بودنش از خواص کوشش و کمال
شفاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کافی نبود لیکن نعم عشاء و عصبت و ناصبت تشیع بر سر
نیت و از حدیث حضرت امیر و نقل بجانب سبیل بلکه برین گشت که حدیث بشارت این بزرگ که حضرت
امام عظیم طوسی و فهرست آورده و حسن بن داود و کتاب خویش نقل کرده فقط مناعی محض خراسانی
است چه به بر این قوی با ثبات رسانیدم که در حدیث لا تدری ما احد ثوابی که از لفظ باشد از همین
شکر و مدح و نصرت خلقا و خلف از این که بر مراد است چنانکه بر اهل بیت است که خست شد و با عظام و در
باشد چون محصل و انکار از اخوت ایما و با از همین مغفورت مقبولین فی جملہ انتم لستم اخوانی الی ما
و بکلام لا در مافعلون بک و اخبار بالغیب احداث کما ثبت با احترام هم فرموده باشد و حجاب
امام الاوصیا حضرت علی مرتضی منکر تشیع و فدائیت و اخلاص بن عازب شود و او را زهر

متعلق از شهید که بلا اکتفا گفتیم قاضی عظیم الشار و از اعلام حدیث است
 از یاد افتد چنانچه گذشت قبضه محبت در باره حضرت ابو ذر و صریح بشاق بودن دوس بر این
 کافی للبحر و غیره من الکب المعتمد بهر اذات من تصوی در باره بر این مایه کما ادا هم الامم المظهور
 و رسومات تا خزان حدیث نفعی اخوت و حدیث عدم درایت حدیث کور دیدن بر این مایه
 دعوت و حدیث نخل از سید الشهدا و در هر که که بلالی غیر ذلک هم حکم با جمیع نقیضین بلکه نصرت
 است و محال است عملاً و فعلاً فلیت که در حقیقت تاثر مثال این بزرگان عدم اختیار تقیه و یا مایه
 مخالفه الامام المطلق از قطعاً و یقیناً با غضب بر از روایات که بر ضعف ایمان و یقین بلکه تکذیب
 ابو ذر و استیلا حرمی و استکلاف از مشوایات اخرو و کور می نقامی امثالش دلالت دارد
 و اگر احادیث قبضه این بزرگان صحیح بود چنانچه صدیق اکبر امامیه و صاحبیه چرا از حضرت اقدس
 احادیث در خواستند که ایشان را کاش در ربانایات و جادایا میگردند در بنی نوع من المهر المملکت
 تصانیف کما بر مثل الحار و بر این مایه وقت مرک ملاقات قاضی الارواح که مصداق و کافی
 الکلی است چرا از کوساله پرستی و ظلم و درازت توبه خود ظاهر شود و مدة العمر جمیع فروع در باب حدیث
 و بدعت خود دارد و این شرح و فوسوس وقت مرک تنها از این بزرگان صدور یافته بلکه سلمان فارسی را در
 در ابلهیت شمارند نیز از هول مرک فشار کور و کور که متعلق قیامت است مثل لیتادن مثل قاضی
 جزا بر احسان ابد الوصف می ترسید و بویل و شور میگذاشت بلکه سر آمد این رگان حسن مجتبی
 که هم در صوب اعتلال وقت ذکر موت و قبر و لعنت و نشور میگذاشت بلکه وقت حدیث حضرت امام ابراهیم
 اقدس الهی لغره جانگاه میزد و بهوش میگردید و هم در وقت احتضار احترام به فرات ابن عباس می نمود
 آنچه از رسول مطلع بعد از مجروح شدن زبان فاروق رفته بر زبان مقدس ایشان هم جاری گشته بلکه
 زیاده تر زیرا که از مطالع بسیار از روایا امامیه جلوه ظهور میداد که انجذاب حال احتضار صور میون
 میدید و می ترسید چنانچه بر اهل تاریخ پوشیده نیست بلکه از کتب کلامیه ایشان هم این قسم امور بعد از

تسبیح و خور و اسکان بر آید طرفه آنکه در عیال و ملائحتی قوم موش و حواس را طیف کند آنست که بپوشد
 پشت پازده افتخار برین چیزهای غایبه و از جمله سابقه انتخاب پیش از آنکه باور نمایی بختیاست
 از دست خارج کن بعد از این و منافق سخن گفته از زهد و سخاوت و علم و تواضع و کثرت عبادت
 میگوید و بدین قیاس را عبادات آنحضرت سجدی بود که بغیر از حدیث مصطفی و پدرش مرتضی
 باه میبرد و با وجودیکه جدی چون سول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چون در شرف غلظت و عظمیاء
 داشت خویش مرتبه بود که چون برادرش امام حسین در حالت احتضار بود اگر باین دیدار نمیکه زیاده بران
 برای تسلی او ذکر که در گذران کریمه و آله باز نماند و گفت در آخر داخل میشود و شهادت میدهد که لا اله الا الله
 مثل آن ندیده بودم و از مخلوقات الهی جمعی را در میگویم که بایشان و مثال ایشان رسیده ام و منتهی مختصرا
 ازین عبارت و روایت صریح هوید است که امام حسن از مشاهد صور انجم است که وقت احتضارشان
 حاضر بوده اند می رسید و این حالت بران دارد که صور آنها مثل صور منکر و نیکر و بدیه و شبیه و کثیر
 مومنین با طهارت مجلسی بجا نظر شده اند و مؤید همین معنی است آنچه بعد ازین بخیر و صوغ میرسد که
 معاینه صور مجرب و آله و ائمه مومنین موجب انس و اطمینان میشود و مخالفه انبوع دیگر آدم بر اشیاء
 آنرا پس بدانکه اسفار معتبره امامیه برانهم شهادت میدهد از انجمله آنکه شیخ المشایخ در کتاب او روان
 علی بن ابیطالب علیه السلام کان اشد الناس زمانه و از حدیث و فضیلت مومنان اذاج
 حج ما فیها و در بیان مشایخ و اذاکر المومنین و اذاکر القبر بکی و اذاکر البعث بالنشور
 بکی و اذاکر الامم الصراط بکی و اذاکر المعصومین علی الله تعالی ذکره شهن شهقه یغسل
 علیه السلام و هم فاضل مجلسی در جواز طریقه شیخ المشایخ و انجمله عطاء القان و عیسی بن محمد
 عن علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن ابائه قال لما حضرته الحسین بن علی بن ابیطالب الوفاة
 بکفیل که یا بن رسول الله تبکی و ما کانک مرسل الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی انزل
 و قد قال فیک لا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما قال و قد حججت عیسی بن محمد

ما شيا و قمت مالك ثلث مراتب حتى التعل قال انما انك من خصلتين ليعول المظلم
 و فراقك حجة جوان حسن بيايم مرگ و رسید گریه و زاری غارتها و حصار عرض کردند که چرا گریه میکنی
 حال آنکه نیکو نیت هستی و الله و سلم هستی انجانب ثوابت محامد تو بار بار ارشاد فرموده علما و
 برین تبارج کردن می نازد نیت ناکم یاده قوی و سیه بر تاملی ثبات البیت از دریم و دنیا و مانند آن بر راه
 خدا بر نظر اوسا کین فسر منصفی حتی که با بی افزا را هم نزد خود نگذاشتی فرمود گریه من برادر و حیرت
 یکی از آن هر که با قیامت و انچه بدان تعلی داد که من بران مطلع شده ام دوم فراق دوستان و حو
 دلالت این عبارات بر انچه گذار من داده شد پوشیده نیست چه ظیهر است که اهل تشیع را از من و در نقاش
 و خلافت امام حسن باشد بانه لیکن تمحار ایشان بر باره حفظ نفوس را با تشیع و صیانت ناموشان که
 دست کن امام نام شده انقدر راست متون کتب کلامیه مثل کتابت ارباب است بلکه حادث
 متشعین این متون است تا آنکه حضرت شیخ المشایخ نیز در مثل قدیمه خویش و ابنت آن میکنند با کماله الی
 من اجلها صلح الحسن بن علی معاویه بن ابی سفیان و داهنه و کم یجاهد الی قال حدثننا
 سعد بن عبد الله عن محمد بن ابی عبد الله عن ابن فضال عن ثعلبة عن عمر بن ابی نصر عن سدید قال
 قال ابو عبد الله علیه السلام و معی ابی یاسد یأذکر لنا امرک الذی انت علیه فان کان
 فیہ اعتراف کفناک عنه و ان کان مقتصرا ارشدناک قال فذهبت ان اتکلم فقال
 ابو جعفر علیه السلام امسک حتى اکفیک ان العلم الذی وضع رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم عند علی من عرفه کان منی و من یحدها کان کافرا ثم کان من تبعی الحسن
 قل کیف بک المذلة و قد کان فیها ما کان دضرها الی معاویه فقال سکت فانه اعلم بها
 صنع لولا ما صنع لکان من عظیم و مروا زین عظیم بر تقدیر قال ما و غیر از سفک را شمعیت
 زیرا که روایت ابو سعید خدری از حضرت حسن مجتبی و عمن با اهل و اهل نیست الفاشن که لکما انت لکما
 ترک من طبیعتی الی حلا در ضاحک الا و قبل یسیر اگر من زور بصاحت معاویه بروی من

و تن مجلعه خلافت و دوم تمامی شیعیان را ششمی شد و سواد از آنها باقی نماند و بنی هاشم
 و با شیعه و پرورش بنی امیه و ذلیل امام حسین بجان رسول شقیق کایدل علیه تولد و قتل و سب و کلام
 بلکه راندن خیمه گوی مبارکش و تفرع علیه خیمه بعضی از شکار که در کتب شیعه از ابو مخنف صاحب
 جامع اخبار اهل امار شیخ الامیه ج ۱ الکوفیه فی التلخیص و غیره من کتب اهل حال نقول است و شعار بر این
 که و همه کربلا از دست امام حسن محال شد است ایات فما ساء فی الحکما کما ساء فی
 الحق و کم اضر الله الذی کما جعلنا و لکن اذ اما الله مضی ضا لیه و فلا یبکی ان
 تسکنا کما و افعلا و لو کما فی قبل حین بموسی و کما الفتن بالصلح باجاء کما گناه سر صا
 شده بود که با بن کیدات و صحابت علی و رسول الشهاد و در حین حضار میگریست و ناله و زاری و فریاد و بیقرار
 میفرمود تا آنکه موالی و احباب سابق علیه شایان بیکان شمر و ند خاکنه انسی باز هم علیه را جصول شیعه
 بلکه وجه خود را مفصل گفت که محبت فراق دوستان هول مطلع یعنی عذاب قبر و قیامت میگریست و ناله
 و جراین بجا انکشاف و همه کربلا و مصائب امامیه تا ظهور قائم آل عباس تا نه مضحکه القتل و آلا
 با نستی فرمود که ای برادر بر مصائب و استلای شیعه گریه خدا یا گویش را بدی خدا که ظاهر
 کربلا علیه السلام را ملول نماید ولیکن جناب سید الانبیا تفصیل این واقعه بکبر سوره شرح بیان نموده
 رو بر و امام حسین بیادقت طفلی و چنانچه از کتاب و ستانی و ارشاد مفید مستفاد میشود چرا فرمود پس
 باطل شد آنچه شایع کافی و شافی بی ادراک شعور است لعل کرده تجوز و بیکان رفرل حین مجتبی و علی بن موسی
 و گفته و کلام عباد عن کما کما من مقصیده الحسن و اخوان و اهل بیتیه و اصحابه و
 الحدیث من کما علی بن ابی طالب و جدت که الجنة و هم اهل الجنة و یجوز کون المظلم
 عباد عن جمیع مصائب اهل کما فی خطبه القايم بفظله و اگر او شایع است که و همه
 کربلا و قتضار شریف شد و امام حسن بن حسین است که از تمامی سلسله بعد از سید است صریح و ناک
 احوال بنی در سلسله کربلا و در باره شهادت کربلا و زوفا و غایب خشنود شیرین میبارک آفتند

و از آن باب در یاسم ضنائف کردند و در دنیا مثل صید نه زیاد بمصائب عظیم گرفتار و در حق تعالی نرسیدند
 شدند پس بیگانه ای گریست و بخاطرش راسخ شده که دارو گیر قیامت در پیش است گوئیم که این مرد خود غفر
 بطاعت است از دیر بآوردن این نزد که بود پس که بر آن چه گرانیکه معاذ الله یا رب الناس که از بیگانه ای در
 بمقتضا حدیث مذکور در این ثواب باشد لکن کونست که بداد معروضه صفت بر حصول فقر و غلامیه
 و گوید که هر گاه اطفال ایشان از بسادگی افتادند شوق بر زحمات خویش در باره حضرت بر غفلت
 اعتقاد حاصل داشتند بلکه از ضنائف خویش قرار دهند و بسوخ کامل یقین کنند که خدا تعالی فعال
 اضطراب بریه مواخذ میفرماید و تعقیب آنچه از شخص صدور می یابد با موره بلکه واجب لازم حتی که اگر خلاف
 آن بعمل آرد و دین یابان بدین امام حسن بلکه در کتاب مختم مامور با این امور هم بود چنانچه
 پس معلوم شد که دعوی کتاب مختم از وساوس احتمالات موهوم و پرورش نبی امیه و خلع کردن از
 ایشان که از قریش هم نبود کافی الیها لکنون قلبی و واقع که داد انصاف دادند چون تعقیب
 خلق بودند با قفای اثرشان خلق را برین شبهه کبری می باید گریست و خاک بر سر باید خجست و گریبان
 و برین تم چاک باید کرد اگر چه در کتب معتبره مدعی و کاتامی آل عباس مثل فضول همه و در اصول
 خبر بر واقع شهید که ملانار و ابا باشد و اندک که انصاف است که این نفوس مقدسه و ذوات مطهره را که
 اعتقاد کامل بعد از جناب ماسخو اسم حاصل شد بی از کتاب معصیتی جا خوف و هراس نیست چه جا
 گریه و بکا و آنهم در وقت تعارض حق اعلی که در آن چنین موجب خصوص ظاهره صریح بر جوار خون غالیست
 بلکه این معنی علامت معصیت است چه جا امامت و جلوس بنده خلافت و انگاه عموم شدن کیم علی
 که اگر شخص گناه را هم با از جهت مملویت خط معاصی او میشود و میا و قتی که تا پارک با جگر و خنجرهای دل
 مواضع اصلی جراح شده در پشت افتاده باشد و احتمال اینکه خراج و فزع بجهت فراق امام حسین نهند
 ایشان از برادران عزیزان خویش بعد و بهای می گریستن و از تسلیه احباب مطمئن نگشتن و مناقب می
 خود را که از آن ضنائف گذشت کان لم کنی النتر از قبل انضام نفس میتوان گفت چنانچه از کلام او

اردستان در یافته باشی ای علما شریفین اگر انیمه از باب انهم صام باشد زهی انصاف ^{کلمه} کمتر
 خاک بر این اعتنا و قس علی هذا فراق امام حسین علیه السلام زیرا که آنجناب اگر با سلطان که با حکومت
 و صد اقامتی می بود می بایست که خلافت را با اختیار او که غلبت تمام تحصیل آنست و سید و نیکوکاران
 و بازار کما شعیان یوفاکم نمیداد آنکه بر پرورش نبی امیه و آنکه مشوره ملعونه فی القرآن مشغول میشد
 سکن که مراد از جناب امام حسین و آل ایشانند لیکن اینهاست اگر موجب رقت و چکه از اجابت
 آخر باعث موصلت با جناب سیده النساء حضرت علی مرتضی بلکه جناب سیدی ماست نه مینی که چون
 جبرئیل امین جناب سید المرسلین را مخیر کرد و مرفیق اعلی را خواهم یعنی انبیاء و اوصیاء و دوستان
 چنانچه ملا باقر مجلسی در حیات القلوب تصریح کرده و در بحار تقریب جل معنی رفیق اعلی که در حدیث
 بنی خرد اصله علیه آله وسلم وقوع یافته از نهان آورده و گفته قال الجبرئیل فی حدیثه ^{الکلمه}
 الْحَقُّ بِالْقَوْلِ الْغَلِيظِ جَمَاعَةُ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ يَسْكُنُونَ أَعْلَى عِلْمَيْنِ وَهَذَا سَمُّ جَلَّةٍ عَلَى
 فَعَلٍ وَمَعْنَاهُ الْجَمَاعَةُ كَالصِّدْقِ وَالْغَلِيظِ يَقَعُ عَلَى الْوَحْدِ الْجَمْعُ وَمَعْنَاهُ قَوْلُهُ تَعَالَى الْوَحْسَنُ
 أَوَّلُ الْحَاكِمِ رَفِيقًا فَفَعَلَ نَظَرَ زَعَمَ عَلِ بْنِ مَنِيَّةٍ جَدِّ مُحَمَّدٍ نَوَافِلُ عَجَبٍ أَنَّهُ كَرِهَ
 أَنْ يُوَالِقَ بَاضَ شُودٍ وَهُوَ أَمَلُ رَفِيقِ أَعْلَى عِلْمَيْنِ أَنْبَاءُ كَرِهَ دَوْفَ قَصْرٍ وَصَفَ قَلْبَ عِلْمٍ
 بِرِصُولِ مَوْضُوعٍ مُتَشَبِّهِينَ تَعَالَى كَقَوْلِهِ فَالْبَاءُ مَرَادُ أَجَبَةٍ كَفَرِيقِ شَانِ بَاعِثِ تَحِيْنٍ تَدْرِي
 مَوْجِبِ أَنْبِيَاءٍ زَارِئِهِمَا بُوَدُ زَانِ كُلِّ نَدَامٍ وَنَا زَكِ بَدَنٍ دَخَرِ انْ سَمِيقِ رَشَكِ انْزَامِ تَرْوِيْنِ
 قَوَائِمِهِ بُوَدُ كَدَرِ دِيَارِ عَرَبٍ وَجَمْعُ شَهْرَةِ حَرَمِ حَالِ شَانِ قُلُوبِ عُلَمَاءٍ بَاخِرِ اشْدَدِ وَلَدَتِ ابْنِ زَبَابِ حَسْبَتِ
 مَلَا حَتِ أَنْبَاءُ مَسَامِعِ مَقْدَسِ حَسْبَتِ بَرِيدٍ بُوَدُ مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَأَعُوْهُ بِمَعْرِ الْوَحْدِ الْوَحْدِ
 زِيَارَةِ آنجناب نه نقد شفقی مباشرت نسار میدشت که توان پوشید که زانی که مهادنه افعال
 معتبره مایه بر میخیزد که ای سید که آنجناب برات کثیره بصیفه نکاح بعد الطلاق با و صد نیکوکاران
 اتفاق افتاد و جناب سید که دنیا را علقان بکنی و کما فی حق و غیره خیال از ملاحظه این من و ننگی داشتند

بصره فرستاده بود که در حرمین عریض را بخلع او نداده باشید می کردند پس هم میوست عریض
 عبد الله عليه السلام قال لا تخلعوا علي السلام قال وهو على المنكر من ذلك ورجل الحسن قال لا تخلع
 وطلاق استغفر الله عن خطيئتي ما من حزن قول شيخ سعدی هم در گذشت شهر زن نوکن
 اینجا بود در چهار که تقویم باریکه ناید بکاره اکنون تفرق حباب پیدا شد و بعد از اندک عمارت
 کثرت نکاح و طلاق محبدا مام حسن در باره مام حسین یکصد نگاه میکنی بجا یابان سالی که بکار چهار سال بخی
 مروست لالت بران دارد که سهر بانورا حسین علیه السلام بتقد نکاح و او دوشهر بانوهر شبی بکرب بود همین
 دوران بهشت رسول الله علیه واکه وسلم خبر کرده بود که از میان حسن و حسین هرگز ازنی نهد که شرب نکرود
 ایام از صلب و ذریه و باشند حسن و حسین بسیار کردی حسین را در با حریفی ای برادر ظلم بخوان
 که آنچه طلک کردی از تو در گذشت و من با فتم حزن است که ایام از پشت او نیستند انتمی کسی از عهده تو براند
 کرد که خدایه بخواری این بیت علیهم السلام را قطعاً معلوم باشد و نه از ان حدیث در اصول رتبه عقل
 شیخ و امالی و کمال و شرح آن شد که اگر دو که ایام از نسل شهید کر بلا خواهند بود و بعد از وی علی بن
 محمد پسین حضرت سنی نامهد می نامدی سر بر امامت نوبت نبوت خواهند آراست و حجت سنی را معلوم
 نباشد و کتب و لالت بر کثرت نکاح و طلاق بعد از اعلام مام حسین تا بی نامی و دارد و بلکه از غیر
 هم بر دایت ند کور بقیمه و هر علی بنسیر بلکه نبض بعضی از شاعرین آن معلوم توان کرد که امیرالمومنین و عتقا
 خویش مانع شده پس قول عمومی و سینی اعتماد و عتقانه ننوده باریقتین بن جسد و رخ مثل جسد خوه
 یوسف علیه السلام و اوقات معلوم از لوازم ذاتی بوده پس اعتماد به بدایا در سلام است ایام بدو
 جسد و باره امام حسین برین آورد که نوبت بصحت صدام از زمره نسوان سید و محتمل که با میان توان
 از بر معلول احد و جگر و در از حضرت اینهم باشد که اگر ازین تعیش و نلذ و پریده شوم جوابی مقبول
 میسر نیست زیرا که طلاق هر چند مباح باشد لیکن نزد باری عزوجل مغضوب است کفایت که از حد و خطا
 تجاوز باشد سیاه و باره که سیکه منبار نکاح و طلاق او تعیش و نلذ و بلکه جسد سلطان کر بلا بود و ازین است

جناب مرتضوی منع می فرمود و اگر این طراح و طلاق را تاویل و تشویل کا هر شاهنجه متبعه باز کردیم
 معلوم نیست که احادیث فضا نشین را که در مرتبه اول درجه شریفه که بلا و در رابع درجه ختم نبوت و رسالت
 شیعیه رفو جزایه است آید و تعبیر از مافوق آن عبارت از اشارت زینبار نمی باشد و نه از ان هر اثر
 که از فطرات غسل دستبهم میدهند برای تسبیح و استغفار بآن برین میرسد کافی تفسیر الگاشانی غیره
 و اولاد صلیبی این مردون که بادل علیه روایات الا ما تیسر و قد نظمها سدا لکهم مرة و آخری
 یحذرون و یحکم ابیات هم نسل متع است محشور از بجز جواد خدمت نوره آن جمیع نسل متع باشند
 باید که عدد و زهم بشنند و بمقتضای مثل شهوت مندی حبیبی روح و سی فرشتی یعنی قابضان و اوحی
 آدم بطریق اعمال شان مثل شکل میشوند و بطریق روایات مجلسی در باره خاتون زینبار و مانند الی الام
 مهدی عاخر خواهند آمد در کدام صندوق تعبیه و توری در فن خواهند کرد و بار خدا یا هر چند اضحی که و عجوب
 مگر به قول محضر می توان گفت که اینهمه تکرار و احتفاظ نفس خراشد بکار و دشواریگان روزگار بود
 و از احادیث ائمه اطهار چنان آشکاری شود که این نوع متع یکبار هم موجب عیب عارست چه جای این
 اعدا و بشمار و از نجاست که جناب تکرار سرگران بود گوئیم قطع نظر از آن که این همه عیوب بجانب
 حسن محبتی میکند نه از تخصیص این باب تا تمام است می بایست که این قصد نجاه زن بقید عدم بان
 هم مفید میگردد زیرا که در تهنید شیخ محمد علی بروایت صحیح از حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام مرویست
 که فرمود لا تمتنع بالموثقه فقد لهما و احادیث دیگر این مثل صادق علیه السلام و غیره او بیرون بود
 و دلیل عقلی هم نماید آن میکند زیرا که هرگاه فقط بکوبدن زن علی الاطلاق موجب حقوق عیوب
 باشد مقتضای ایمان آن است که در باره مؤمنه زیاده تر سرستی و غنچاری بعمل آید و عیوب متع
 که منبأ آن شهرت است و خانه ویرانی است در باره او تجاوز نکنند و لیکن حیرت نیست که شیخ مفید
 رساله متفحه نظر بر دو احادیث امیر مثل انچه از امام صادق علیه السلام در تهنید بطوسی مرویست
 ولا تنزوا جهلا عن صفة فتوی بران اده که دقت اراده متع خروج بعضا بینه من مینا و مورا

طرفه آنکه در احادیث دیگرین کتاب حضرت ائمه بطریق متبعه بیان خود را با فاسقه فاجره هم رد
 داشته اند عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام نسائه اهل المذنبه
 قال فواستقلت فانتزج منهن قال نعم وروایتی دیگر در متعه فاطره باخصیص درین کتاب
 و هم در استصار و استسجان آمده از اخبار حضرت ائمه در باره ساکنین مدینه طیبه باید دید که
 نسائه اهل آن خیر البلاد را که به برکات خیر النساء قبول زهر او از وراج بمطهرات سید بن طاووس
 زیاده بر دیگران ازند فواستقم نام نهاده حاشا بحکم عن ذالک و توسعه که در باره متعه بکار برده
 برین قدر مقصود نیست بیکه از تمهید بی طوسی مراده میتوان یافت که چون بخاطر فضل مولی محمد بن شتر
 لحاظ قرآن را نسخ شد که زنیکه اراده متعه او مصمم شده شوهری دارد و بعد از تفقیش بچنان برآید امام
 صادق علیه السلام فرمود که چرا تفقیش کردی و همچنین سر نش نمود شخصی که مردم باو گفتند که فلان
 زن شوهر دار است آن شخص از وی هوال نمود و از غرایب عجایب نکه بعضی از اصحاب کبار بحث
 آنجا است سینه ند که کی از جاری بیک مرایجواید و از پدر مادر خود پوشیده می دارد فرمود هر چه خواست
 بکند و کونش بزن مگر از موضع فرجش هر قدر باشد بلجوق عار قلوب اهل و راضی و این کتاب است
 و کتب دیگر از تصانیف بی طوسی مامیه بر آیات قطعیه و نصوص یقینیه دلالت بر آن دارد که لو اطلت باذن خویش
 رواست ائمه همی جلالت آن زایات قرآنی استدلال میکنند و معاذ الله تا بحضرت طایرین
 که مراد او ازین قول هو لا یبائی از کونتم فاعلین است که باو خزان بری فعل
 شفع بکن و آنچه بعد که این اهل حق ازین خسر و شکاک منزه است بلکه همه جمعا و فراوی ازین
 محمدین که تمهید کور را بر این است رسالت در باره حضرت لوط بسته اند بهر از زبان تبری میکنند
 زیاده برین نیست که از بعضی تفاسیر میتوان یافت که بعضی از مجتهدین تجویز برین فعل نسبت بنگوشت
 رفته اند ولیکن لایب این آیات ضعیف است کما لا یغنی بآیه متعه باز انیه جائز است علی الاطلاق از
 خلاف و سر این شرح ارشاد و غیره جواز آن سمت ظهور دارد بلکه از مبسوط و مانند آن فاق فقهاء

منقول است که گفتگو درین است که ثواب عبادت متعده که بر طبق طایفیات علامه همدانی تفسیر
مرفعه بشیند نفل عزبان را لغو و دیگران اهل امام و عید بد و تصویر این سله در حق اکثر جوانان
حکم معجون لبو یکبار و زرعونی صغیر دارد و بر این متمم که بزین زانیه در ساخته مرتب میشود یا این
فیه اگر چه بنا بر تفسیر عموماً کلی طائفه خویش نصیحتی آن می نماید ولیکن کلام فاضل متبحر خاتمه الحمدین ابیه
ملا باقر مجلسی علی صاحب الاطعام دلیل بر حصول ثواب است و بنیاد این تقریر اثبات ترمینا قصر
اجبار است و با اینهمه ائمه هدی علیهم السلام بر ادنی اختلافها که در مذاهب اهل سنت دیده یا شنیده باشند
بر عزم نامیه عن طعن مجوده اند و درباره افادات خویش چنانچه قبل ازین التی میفرمودند احادیث
احادیث با اینها اما آنکه این سله را بجهاد حدیث معاذ السید میسایند و برینهم نص میگویند که خلافت
موجب این است مادی طبقاً شیعه اختلاف انداخته ایم کما من مفضل الامی غریزان حال
تتاقص و تحافت اصول مایه قبلاً مذکور است تا کجا گویم که فروغش نمی دیگر دارد و حصولش نمی دیگر
ناچار با فاضل مد عامیر و م که این جوه که درباره طلاق امام حسن تقریر کردیم در احادیث مذکور
صحیح است اگر چه حضرت رضه در انبان میناد و بقی تفسیر مخفی از اخبار نگاه دارند و در حدیث مذکور
صاحب الغوال عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تطلقوا النساء الا من کبره فان الله
لا یحب الذواقین والدواقات فی مرفوعی ایضاً عن ابی جعفر علیه السلام قال من سئل
لله صلی الله علیه و آله و سلم برجل فقال ما فعلت امراتک قال طلقها یا رسول الله
قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فتریه النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال
تزوجت قال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امراتک قال طلقها قال من غیر سوء
قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله عز وجل یبغض او یلعن
کل ذواق من الرجل و کل ذواق من النساء و روى ایضاً عن عبد الله بن عبد الله
ما یما نلک و ترکک اذ کرمه مخافه الا طنار و لا شهاب از خبا میسر که چون

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شخصی که دوبار نکاح کرد و طلاق داد اینقدر خشم فرماید و ارشاد نماید که حق
 تعالی بغض سیدارد و لعن میکند کسی که بنیاد طلاق و نکاحش بر ظن باشد **فَمَا ظَنُّكَ بِحُجَّتِ الرَّكْبِ**
وَمَا تَكُنَّ وَخُسَيْنَ مَلَائِكَةِ بَرٍّ لَا تَبْدَأُ بِإِثْمٍ إِلَّا جَاءَتْ بِهَا عَذَابٌ بر آنچه اشاره کردیم مثل الشمس و سطل السمار است
 آمدیم تفصیل در جودم که هول مطلع باشد و محمد بن قوم مثل باقر مجلسی در بحار و غیر آن گفته اند که مراد از آن
 هول قیامت و قبرت است چون این هول مطلع بر خشم نفس محمول تواند شد گماشته اند که لا محاله
 نص قطعی خوف حق مجتبی از عطائی حکایتی است امیه باز پرس در قیامت خواهد بود که شما با وصف جمعیت
 فرج و اتفاق باجموع کتب فی علل الشرائع و غیره این شجره لکونه فی القرآن چرا آب دید و نه حال
 گلشن امانت نوباده همین خلافت و ابالت استاصل کرده قطع رحم و اخوت نمودید و از آیات قرآنی
وَيَقْطَعُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ هرگز خوف و ترس نکردید ای آیات کام نرید و آوده از شتر
 حسین بنکر که اقبل کرد و شاد کرده بهر خسیکه خار و دخت تفاوت است بدو باغ دین چه گل و چه شمشاد
 کرده بهر که خوف ازین معنی بود بار ارشاد شود که آن گناه شرک جرم بزرگ حدیث که از جهت آن هول
 مطلع است و اگر بهر و بجا نمود و بتسلیه احباب طینت میکشت و اعمال زمان سابق را و آنچه از قرب منزلت با خدا
 سید البشیر داشت بخیال نمی آورد و خار دیگر بدامن لم آن می خلد که محمد بن امامیه مثل باقر مجلسی
 در بحار و دیگران مانند شیخ حر عاملی در فصول مبره از روایات مرعومی خویش که با نظرهاشان بحدیث
 و تواتر عملی است با ثبات رسانیده اند که محبی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین نزد کسان
 مومنین کافر برای تبشیر اول و تهدید ثانی وقت احتضار حضور است بجا امام حسن ناله و زاریشان
 از هول مطلع نص است برین معنی که بلا تخف لا تحزن مانند آن بشارتی بگوشت حق نبوتش ایشان رسیده
 بعضی از روایات فصول مبره را بنی صلی الله علیه و آله وسلم و الامیه بخضرون محمد کل مومنین کافران
عَنْ عَقْبَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ الْإِسْلَامَ إِذَا وَقَعَتْ رُوحُهُ فِي نَفْسِهِ وَصَدَّقَ
رَأَى فَقُلْتُ قَدْ آتَى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ

و استقامت و ولایت که از علامات ایمان است انبساط و طلاقت و جود و شستی چهره نسبت بسابق
 و انقباض و اندوه و غم و خلاف آن لالت ارد و قریب انقباضی در عقبات و اسطغان حسین هم مذکور است
 با جمله مرویدان کسی است که بر احادیث و اصول موضوعه امامیه ثابت کند که علت کما حسن مجتبی غیر از این
 چیزی می گیرد و فعلیه البیان علینا قلعه و قلعه بالبرهان بعد اللیتا و التی می گویم که اگر صدیق
 امامیه و صاحبیه یعنی سلمان و ابوساسانی من فی حکمهم با وجود کوه ساله پستی و مخالفت اهل بیت و نزد
 خلافت بلا فصل جناب امیر انکار از اختیار تقید و اطاعت مرتضویه من جمیع الوجوه از مثال خصوصاً
 مخالفت با مورد نص الدیلم و ال من الا و عا و من عا و اده یعنی علی بن ابیطالب نزد کافه احم و منهم شریعت
 بر می بود و در احادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بلا خطه اش خط را بی خط می نوشت
 میداد راه تا و بل مسدود می نمود لیکن بعد از امها امکان تا و بل و توجیه می برد و چند و هرگاه انصوص حکایت
 یعسوب الدین امیر المومنین و شایب خدام خاصین و مترودین شاکین در حقیقت اهل بیت طاهرین یعنی
 شلت متساوی الاصله که ثبوت عدم استقامت و احدی از آنها مستلزم عدم استقامت مجموع است
 در کتب شیعه تکثر می باشد که از حد تواریخ معنوی و گذرد و صد با حدیثی روایت معارضه بیکدیگر باشد بلکه
 درایت اول عقایده هم نمایند آن کند چنانچه بعون اله تعالی درین ادراک پریشانان خوف جبهه بزرگان قلم
 رفته و دفاتر مرویه بطریق شیعه که هرگز عقل سلیم محمول است آنهم طو امیر را که بطریق مختلفه از زبان شیخا
 متعده که با ما کن تفاوتی سکنی و هستند در از منتهی الف موی باشد زیرا قبول میکنند علاوه بر عینان بنده
 دین از را بر گزینی نمی نماید البته از او بیانات لیکه بارده چنانچه ملا مجلسی با رکعات در بحار و نبات القلوب
 و غیره کار و بر و عقلاً عالم مرتبه تجرد و عزت خود را دو بالا خسته کما اثرنا الیه سابقاً است و در همین مکتب و الا
 انکار و تواتر بالمعنی که مدار ایمان کما ذکر فی تصانیف الکلام بر است و هو ظاهر علی المهره بحال المعجزات
 النبویه المرویه بخبر الاحاد بالبدایه هم اساس امایش میکند فمن شاء ان یحرب من المظلم و یقیم
 لئلا یلینوا فالحیاء ایدیه و لا ینفعه نذکر ان الذکر ان ابدان من بعد من تنبیه

مستمر مباد که انچه بر این عنوان برگزیده و بعد ازین در مدخل خود آورده اند که در سواحل وقت است که این سیمچان به
 بجای نندیده و از کسی شنیده و در روایت کثیری وصف گردانی است امیر و تحسینات الزامیه و تسوید
 و تبیین عبارات و تطبیق فروع با اصول است از طلبه علامه که بغیر نبود نقطه احادیث را بمقتضای
 اشیات مثالب صحابه و ایشان دیده بود پس اگر با اینهمه معروضات کثیرین برین در آید
 تطابق کند کدام کلامی از علما سابق داشته باشد زهی مغرور و مجرور خواهد بود و الصد علی ما نقول شهید
حاکم و اگر تشبیه عسید یا کو دنی بیک با وصف ملاحظه اینهمه لائق برای این صواب
 امامیه بر عدم اخلاص حسن افعال قبولین شان یا قاست کرده تطبیق حدیث محض کاین بنی بر ایشان
 نموده شد فعل بکوت برب یرو و دست بدامن اهل حق آورید و در دوت واحد اشاین بزرگان
 استبعاد نماید و مناقب مجاهدین را اعاذه فرماید معلوم نیست که او در مناظره اهل حق کبکلم زبان
 مشایخ بلفظی را شد بر این تفسیر خواهد کرد و چگونه چشم برین نخواهند گذاشت که از پایی خود در گور افتاده آیا
 در صحاح ایشان از حدیث متواتر المعنی و مناقب این بزرگان و عوالم انصار شان خلفا عن سلف و سن
 از چشمه خاوری بیکه میباید بآیات قرآنی وجودی ندارد و مع ذلک بعقلای عالم مخفی نیست که جوایز
 حدیث المحض هرگز بر خلفای راشدین منطبق نمی شود بخلاف قبولین اسانی امامیه چنانچه تفصیل کامل
 در باقی کتیب که هزاران دلائل بدانان نماید و اگر ازین همه قطع نظر کرده شود و غرض بصرف خود آید
 سیمچان زو بی همت تفصیل بنده علی زبان مناقب مجاهد و باره بعضی از سردشان که مرتبه او
 تالی مرتبه حضرات ائمه بیکه از اینهمه زیاده تر است آورد و او انصاف از طلبه علوم دینی بیکه تمامی روشن
 عالم امید دارد و ملاحظه فرمایند که بدالالت عقلی یا نقلی بر اصولی امامیه این مناقب مجاهد که بحسب
 عوام را فریب میدهد مجعول و منقری است باینکه پسندید و انست که افتخار رسانی شیعیه در حق
 سلمان فارسی که او را زمره قاصد اهل بیت می شمارند و باقر مجلسی در معین الحیات آورده
 با قصد حدیث در شان سلمان بیکه هزار کمال قرار کرده بخوارق و محاسن کثیره است که

عمده آن چند چیز نخستین دومی ظهور امور علیه و صدور کرامات و معجزات از دست زبان اوست و در بعضی
 حکایات بسیار قصص و اخبار در کتاب ایشان مرقوم است از اهل صفا و اهل طهارت و از اهل کمال و از اهل کبریا
 از علمای حال از حضرت امام صادق علیه السلام که روزی ابو بکر در گروی از قریش ایستاده بود که بکمال
 سلمان مگر برین جماعت گذشت و ابو بکر خطاب کرد که ای بنده خدا رجوع کن از عملی که دیشب در خواب خود
 کردی متعصبی چند نفر از حال خود بپند که ابو بکر را در باره عدویش تحریص کنند ابو بکر گفت لا ریب فی
 سلمان بمن نسبت کرده مطابق نفس الامر است و چیزی که از من بوقوع آمد غیر از خدای تعالی کسی بران
 اطلاعی نبود و از آنجمله نیز روایتی است که سلمان قبل از جنگ تل بدتهائی در از چون شیر را
 که عسکر نام او سید تازیانه بران میزد و گفتندش که چرا جانور بیگانه را اندامی بران جواب داد که این بود
 نیست بلکه بر کفان منی است که باین صورت تمثل گشته و درین سبب مرا که در مختصر بموم را از راه خود
 برد و همچنان واقع شد زیرا که فرج عاشره رضی الله عنهما او را شمس غالی خریدند و بسو او را بر گزیدند
 و از آن جمله روایتی شخص کور است که چون در زمین که بکار رسید مردم را ازین واقعه جاگذاشتند و
 بر دوازده تفصیل تمام آگاه کرد و هرگاه گذشت بر جرور اقتصاد که خارج بیدین وقت خلوت یافتند و
 در اینجا جمع شدند و نسبت فساد و محکم کردند ازین خصوصیات نیز اعلام کرد و از آنجمله حکایت دیگری است
 طولانی مختصر آنکه چون حکومت بعضی از بلاد بر نامش مسلم شد و او را بر شتری همراه غلامی
 صورتیانه کردند و قضا وقت دخول شهر نوبت سوار غلام بود و سلمان با رصف صفت و بر کمرها
 شتر را می کشید و بیاوری عصا کام میزد و مهران هر قوم که برای استقبالش آمده بودند
 بمعاینه اخیال از حکومتش راضی نشدند و کسی در هیچ امری از حاش و معا و سلمان فارح رجوع نکرد و آن
 رعیت از تطاول و دزدان غلام و طغیان و در هر کج و دوازده که کشتی دزدان و شنی ایشان بزیان
 خلایق جاری بود قضا را شخصی از کهن سالان آن قوم صلاح داد که نزد حاکم اگر چه ضعیف و ناتوان
 و در جماعت ظاهری نداشتند اما محاله باید رفت اگر بیداد مظلومان بدارد و دمار اندوزگار دزدان بدارد

منبأ والا سرخویش گریه القصد خدمت سلمان از حقیقت حال خبر دادند فرمود که سکی را پیش من آرید
 می طبعین کا قد جمعین ز عدم مطابقت جوابات بدیدند و واقع سوال نبی اسرائیل و جواب حضرت
 موسی الی قوله اعود بالله ان اکون من الجاهلین از سزا زده شد یکی ازین طاعت
 استخوان سکی را پیش سلمان آورد و فرمود ای سگ از شب خبر دار باید بود آورده اند که در آن شب هر دو
 بکار خویش برآه گمان بخشید و دیدند و به نهر سی و صفت درندگی خویش استخوانش را بریزه ریزه
 نمودند نام دزدی از شهر بر طرف تمامی سکنه شهر محفوظ گردید و بجان دل مقتدر شستند
 و از آن جمله حکایت فاعی است که ازین هم اطول است از این بر پنج مختصار چنانکه معمول
 دارد میگویم که صنادید اخبار این شیعه بر یافته اند و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نیز یافته شد
 که سلمان تبار بر جماعتی از یهود گذشت از رو کرد که از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبری شنید
 بیان کند پس ضمن بعضی از احادیث قدسیه از فضیلت حضرت سید سلیمان امیر المومنین میگفت و احسان
 خدائی تعالی در باره اجابت دعای خویش توسل این بزرگان می شمرد گفتند که تا زیاده تا بر تو میرسد
 نه بنیم که دعای تو چگونه قبول میشود سلمان برین بلا خبر صبر از درگاه باری درخواست نیکو و بود
 سیران بودند که با وصف این ضرب شلاق چگونه تعلق روح انسانی تعالی غصری تا میاید پس خبر
 شدند و ناعنی استراحت کرده گفتند که اکنون چندان تا زیاده ز بیم که بمیری مگر آنکه بیوت خدایا
 کنه پس کار خویش شغول گشتند و باز عاجز شدند و گفتند که اگر تو غریب بودی و تعالی نارا ازین راه
 باز شدت سلمان غریب و دعای نمی کرد و بار سوم در ایذ او از حد گذشتند و گفتند نصیه چرا نمیکنی
 هر چند درست است و لیکن عزیمت بهتر است بار چهارم خون از بدنش روان شد و سحر ایشان از سکی
 بهزار کشید که چه اهلان از خدا میخواهی فرمود شاید کسی از شما در علم آتی سلمان باشد گفتند وی را
 بپشت بکن برین نشاند و او را خانه تسکاف سلمان بدید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرماید که مثل لوح در حق
 ایشان در عاکن که احد از نبیا ایمان نخواهد آورد پس طبق خواستش بود عرض کرد که خدا ایااتی زیاد را

با فاعی منتقل گردان نخبه بنور افروزد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معجزه سلمان را پیش من
 بیان فرمود و سیر و نقش سید افغان بران ضمیمه سلام کردند و گفتند یا مسیح که اولین و آخرین
 و السلام علیک یا علی یا سید الوصیین و السلام علی ذریه نبیاک الی بنی جعفر علی
 الخلق قوامین باز قصه اعاده کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فضائل سلمان را و فرمود او را
 بنوح علیه السلام شبیه و افغانی آرزو کردند که حق تعالی برای تخریب کافران را با فاعی جهنم طعم فرماید
 فرمود که باز وی خود بر سید و با فاعی جهنم طعم شود لیکن اعضای یهود را بریدن بگفتند تا ذلت شان بآید
 شود و سر نه دیده اهل بصیرت و محبت کرد و دلیل قربانی یهود آمدند و بدین برداشتند و بسیار از کفای
 مسلمان شدند و تقیاب سحر و شعبه بازی تعبیر کردند و حضرت سلمان فارسی خطاب فرمود که تو از خواصم در
 مانی و محبوبم و کافران و دشمنانی و در محبت حق تعالی و عرض کردی بلکه ماتحت الشری از افتاب هم زیاده تر
 مشهور و فضل مورد کریم الکریم یوسف علی بن النبی استی و از ان جمله روایت بخیران آمده است
 پسند مای مقبره از امام محمد باقر علیه السلام بر زبان باقر مجلسه در کجارت حیات القلوب و دوزخی ابوذر
 تاجان مسلمان مد و قرآن سلمان بنی نار بود پس ما شناسی آنکه با هر که سخن میگفتند فرقان سرنگون و بود
 زمین فتاد و هیچ از مرقم جز آن بر زمین نخت پس ابوذر عجب یار کرد از ان سلمان باز فرقا را برگردانید
 و حال خود گذاشت مشغول سخن شدند پس باز فرقان سرنگون و هیچ مرقم جز آن بر زمین نخت پس ابوذر عجب یار
 زیاده شد و از جای سلامت بود و ابوذر را بعد و غیر این خیال گفتی نمودن گاه حضرت امیر المومنین در خانه
 سلمان دید چون نظر حضرت امیر ابوذر افتاد و گفت ای ابوذر چه باعث شد ترا که از نزد سلمان بروی آمدی و چه
 سبب است تو بودی ابوذر گفت یا امیر المومنین سلمان دیدم که چنین کاری کرد و باین سبب محبت من کرد و
 ام حضرت فرمود که ای ابوذر اگر سلمان ترا خبر دید با خبر میداند هر آینه خواهی گفت که خدا رحمت کند
 کند و سلمان ای ابوذر بدینکه سلمان مدانه خدمت پر که او را شناسد و من است و هر که او را شناخت
 نماید کافرت بدینکه سلمان را اهل بیت است و روایت بخیر چون حضرت نیز سلمان آمدند

که ای سلمان مدار کن با صاحب خویش و نزد او ساز چیزی را که او ناپایاورد و در معجزات و خوار و عبادت
او حکایات بسیار است که داستان عمر و عیار و جنگ آن شمرنده و بیکار است لیکن آنچه مذکور شد اهل
بصیرت را کافی و بسنده است و چون که در سلام آوردنش ذکر می کنند بر عجایب قضایا و تعانیها شال
است معجزه از عجایب طایب طول کلام محل خاص و عام است که از عهده بیان آن فارغ تواند شد و هم
افتخار المصیبه بر آن است که شش بزرگ بتعجب با او سخن میگفت چنانچه با جناب بر وین
روایت کشی از امام محمد باقر علیه السلام است سوم مایه افتخار ایشان آنست که او اکرم عظمی است
و این حدیث امام صادق است که این بزرگ نیز بر او پیش بر اختصار چهارم اختصاص است
بعلوم اول مع آخر و ظاهر و باطن و آشکارا و نهان بر وایت صاحب اختصاص از اهل کمونین علیه السلام که
در تمامی اصحاب غیر صلی الله علیه و آله و سلم کسی ز واقعه در عالم پیدا نشده چنانچه در منبع المقال فی تحقیق
الرجال مذکور است و سببی تفصیل انشاء الله تعالی مختص بود و نشان فضیلتی است که از این است
هم شریک و سهم او در این معلوم نمیشود بر وایت صاحب اختصاص غیر از جناب مرتضی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در مدائح و مناقب سلمان شایسته فرمود که جبرئیل علیه السلام هرگز نزد من نماند
نباید مگر آنکه از جناب قدس الهی مرا امر کرده که سلام او بگو و تقدیر با و رسانم ششم معجزه و کوشش
از زمره قاضیه الطبیعت نبوت بر وایت محدثین ایشان گفته اجماع از جناب سید المرسلین علیه السلام هرگز
حضرت غم غم بود نشان لطیف جناب بر تصور می آید و مقارنت روح او بروح انجلیات و ایت صاحب
اختصاص غیر از محدثین بنفیس ششم تناقض و جفت با و بعد از خدا و رسول و عشق و عاف
فردوس باره آن بزرگ بر وایت صغار خسته از جناب سید المرسلین علیه السلام فرمان فرما
او بر ملک الموت بر وایت این معلم با و گوشتی از صلوات علیه السلام که جوانی در شهر کوفه باز آمد و از
گزارش می آید که در وضع را یاد کرد و در پیش گشت سلمان بعد از انکشاف حقیقت با وی عقد موافقت
عدا نماز عبادت این را بطلان می نمود تا آنکه وقت اختصار بر بالینش آمد و بر ملک الموت با گنج مذکور

حق او ملاطفت و مدارا کنی او گفت که حاجت سفارش نیست با هر مومن چه باقی میکنم الی غیر ذلک
 المناقب الحامد التي كاوت من الكثرة ان لانا هي **وفيه اقل الخليفة** تصور باغ و قد ان اتباع
 و شياع بلكه استعد و لياقت اول بعضي از مقولات مؤلف را که در تهنيد رساله کبير افاد و فرموده
 نبغات بسير کرمي نديدن اعبد باشارات اجمالية چنانچه لائق اين اوراق بر شيان است در باب وضع اين
 سناقب که در حقيقت بعد از آنکه عز و تامل مثال بر ميگردومي بپرداز پس اين الکره حق نيست که ستم
 دو قواد و غوغا ري و حق گذاري بر فرقه متشيعين ختم است که چون رتبه اتباع و اقتفای آثار
 اصحاب ثلثه خود را زيب قاب خویش ساختند بجهت مساعي جليل که نه برد خندند مگر او حقيقت کار
 و شين محو بر غيبت کانه که اگر که عيان و متنی که مجيد و افق هم مناقب فاختلفوا من تلت
 انفسهم و ان كانت تغو مثل البکم من ثلثه حدث منهم في الاسلام مشهور
 الذليل لا يسيد فها و کم من خصه و وقعوا فيها و کم من فضيلة اختصت بها البکيت
 عليهم السلام فلم يأتوا بها في مدح المتقدمين و کم من رتبة ظهر فيها
 لم يورثوها في قدح المتصوفين المتقدمين و کم من اخصها طفا نور الله باقوا هم غافلين
 ان يمد الله نوره و لو حرر الواح و من في اشباههم ثم انهم بدوا الحكم عن
 من اضرعه فيا و لو تا و لا يعيد او حررها عن مواده فاستلکون خلاف قول
 قوا و لا سديدنا فها و ان حديث النبي صلى الله عليه و آله و سلم اغنى اصحابه عن الكلام
 بآيهم امتد بهم و هم و در رؤشان اصحاب الثلاثة و من يجد و حد و هم من اهل الحديث
 ان بلغوا مبلغا كثيرا و لا يتخصص من قال الله تعالى فيهم انما يريد الله ليهذب عنهم
 يحر اهل البيت و يعلوهم كظهير قد سخطا قلوب المصلين فها و جعلوا اكبادهم
 بل لقد يفرح بها چنانچه از تفصيل اين اجمال که پاره ازان مذکور شد طو امير حاوین و فاعير
 بن قثم شون است و در اول اضافيد است و استيفاء اين خرافات بر طرفان بن دره بمقتدار به ميرز

چهره روزگار باره ازین باب بطرزیکه فی الجمله خبر داد و باین صفتی ارباب بصیرت میسازند و شرح
 این طلب استغنون مقدمه محمد میگردد و آن نیکه برتجالت سیر و تواریخ بنی آدم کانی علی العلم منجلی است
 که هرگاه شخصی از حقیقت کسی برتری بقدری مانع بر باست و رغامت میسر فرود رفته بحکومت کسبت
 مملکت او متکلا و دران هنرمندان زمان بقصطنای حب و دشمنای تقریب باجلا و مانع نسبی کسی بر
 آن کس هیچ دارند و لای صدای دل کشان کلمه ان تقریر بنی سبیلان مغرور و عیبه خود می سازند و توهم نشود که
 اینها که بر بدیعت شاعرانه دارد بلکه اثبات بطرز اثبات منافق مدافع آنکس اسلافش افضل و در وقت
 میکنند و هر چه در احوال حال بر باقدان سخن جال کند با اختلاف کی ستور میماند که عوام از تبادیست خرد
 میباشند و بعد طول مدت سلطنت در محتاج چنین شخص بنی خواص و عوام کیان صحت آن را
 رسوم بگیرد و الا من شد و شباهه نظائر معروفه و فقیر لا تعد و لا تحصی است اگر انبیا علی الا نقول پادشاه
 نمیشدند و خودش از نبات لکونی بود که بود که العیاذ بالله بحضرت مریم علیها السلام شبیهش بود
 و آفتاب بجا نشین مشوب ساخت این کند فاش که بطرافش از آفتاب روشن تر است و بعد
 در اذان این سخن بود که میگویند شهر شد اول علی السند الی الدلی شهر از ان بلند شود قدره تا نه
 که آفتاب قدم می خرد بخاند و بر علام دولت سلاطین نهاد از سلسله صاحبقرانی تبارز می خستند
 او زنگی عالم گیر که از دوات زمانه و پاره علم آشنایان بود این نقیضه که جده اثرنا بر تبه دوات عالم
 می سازد و بسندیده است از شهر بود بر نشانها گذاشتند و القیاس صاحبقران اعظم عرب شاه مشرق
 چها که در سبب سیر کبیر شنانییا آورده اهل سیر شایسته را ده پنجه را ساله می پسندند و سلاطین
 مالک جیو نهادند و ان حسن نامی ملازم بر معنی موسوم میگذا بود بموجب جده با آقا خود صاحب
 مشهوره وقت بافتن سلطنت اسمش را داخل آفتاب خود ساخته سلطان صلاح الدین حسن کاکو می نامیدی
 نقیض قرار داد و بعد بر تبه می اوردان سعاد عصر لفظ کاکو را محو و منسی ساخته با منهی با تصحیف بهمنی
 بنسبش را بهمنی سفید از اتصال نمیشدند و قد رفتند و بعد می شهر شد که اولاد و اولاد الدین منسوب
 ایشان

اهل سیر بلطین همینه موسوم اند و حالیکه ملوک همینه که در نجا بود و کلکند و سلطنت میدیدند
 برای آنها هم شرفی برای سلاف آنهاست بنیف میدادند و همچنین حال با اهل سلا و سقا
 و خوارزم شاهیه یکسان میدادند و این که کسی اینها فی الواقع حبیب بوده است و شرف
 از بکند رساختند و الا بافتند و ساختند و متاخرین چون خلفا عن سلف این حکایات را شنیدند و
 و عادت گرفتند هرگز شاهیه بر این خاطرشان نیگوار و متکبران و ایات نزدشان مثل مکر و تراش
 بسط یکدیگر خون منسوب میکرد و بتخصیص کسی که رقبه تعلیه عظمای مد و صحن با حق از آنها در گردان
 اینها باشد و اذارت بد افایقن این حال صحابه ائمه اند که درین محدثین الهی است خارج عین
 الهیه که چون انساب بر جانب آباء محفوظ و ملوک و سلاطین درین صنف کمر گزیده اند بحسب غربت
 عرب بعلم انساب میر که حال ضعیف بیشتر معلوم بوده است کنجایشان خلاق شرف در آباشان یافتند
 بمت بر اثبات شرافت که ازیم حسبی مناقب اتی جناب مد و صحن مقبولین خود که نزد خلفا رشدین
 تقرب داشتند بر گماشتند و او صافیکه بر زبان خواص عوام شهرت یافته بلکه بتواتر رسیده
 بود و فی الجمله بر خاسته و قباحت اعمال و لونی اچا بلتیه او فی الاسلام و التی داشت و تبدیل
 آن چه سماعی جمیل که منبذل ساختند حتی که لفظ فارسی که شعر بلکه دلیل بر محبوبیت آتش پرستی
 سلمان بود چهل فارسی تصدیق سر آمد و موغان ملاطین کاینه پیر در خان عینی ابو القاسم فر دوسی
 طوسی بنا بر شهور از روضه قریسطه بود از تابیین مقتدره این دشت بوده و آتش پرستی و لوازم و هوایل
 آنها بود بجهی بدل کردند و از نیم تجاوز نموده بر نام مجری حقایق حضرت بصیرتین مختلف فرمودند که او را
 فارسی نیاید گفت او سلمان محمدی است و هر که او را فارسی گوید چنین چنان است و حدیث تقیه در باره
 محبوبیت او نیز وضع کردند تا ثابت شود که او شیخ زمانه کافر و مشرک نبود بلکه مانند حضرت امیر علیه السلام
 و دیگر ائمه اجماله مشرک کفر نموده طاهر و مطهر از شکم ماوراء طبیعت پاک بر شرف فرید
 جنت در سابق هم که طرقة احب را کتاب کفر نگذاشته و او را داخل ساختند و صریحاً که این چیزی کان ملوک

معاشرت منتقص نموند همچنین در القاب صفات مشهوره دیگر از نجایان یاد کرد که در صفات و اعمال
آخر که بدیده شهرت و تواتر رسیده بود بعد از آنکه او را خنضرنیکی میبود بحدی که بعضی از بلاد فانی شدند
گروه چند چون مضمون این تمهید پیش در غلب طبعین جاگزین شد حالیا تفصیل بعضی از وجوه محمله
اشاره میکنم بعضی از جمله مهبده را بر زبان قلم حواله می نمایم بمرامات بمیه انصاف و خجسته حساسیت
احقر اناس گوش کن خدا خود را دمی فراموش اما قصه خبر غریبه در باره صدور
بلوکه صدق این عقلای اهل عالم روشن است که اعدا او وضع ساخته اند بقصد اصلی نهائات نیست
فخر انجذاب که شان حضرت ولایت است یعنی مردم چنانکه این اخبار غیبیه که از لایک متعین سیر
خصائص عالی قیامت بلکه دیگران از اصحاب انبیا نیز به علیا و درجه تصور حاصل نموده و در
سجده و مستعرب نسبت که شخصیکه یا بنیاد اول العزم یعنی حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه علیها و آله
نص حدیث سید المرسلین علیه الصلوٰه والسلام شایسته تمام دارد و در محکات قرآنی محدث و
جایجا دارد شود و بلفظ اول الفضل علی الاطلاق معبر گردد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امام است
و نیاز هیچگاه نه تا یکید تمام در سجده شریف خود قرار دهد کما تم فیله و در مقامات بسیار مثل قصه هجرت
البصره و الاس من الحبه تعبیر فرماید و او را بحکم الهی بار خا سازد و از راز انهمه هجرت اطلاع دهد و
فخر است بلا باشد و خبر سلمان فارسی بران اطلاعی نیاید حتی که این خدای مهربان جل جلاله آخر عمر خبر داد و آنخبر
در نجایا و کردم در سلسله فصل گذشته مگر قصه هجرت آنجده بدان تعلی دارد که هنوز در مقام خفا و
است و برائت این است تفسیر امام حسن مسکری علیه السلام رسوله بقدر دلیل خافی است آن است
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ عَلَى نَقِيرَ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَلَقَوْلُكَ إِنَّكَ إِنْ أَجَلَ
وَلَمَّا دَخَلَ مِنْ قُرَيْشٍ قَدَهُ بَرَّ وَأَحْلَيْكَ فَرَأَى إِلَيْنُ قَالَ وَأَمَّا أَنْ تَسْتَعِيبَ بَابَكَ فَإِنَّكَ
النَّاسُ وَسَاعِدَكَ وَوَارَكَ وَنَبْتَ عَلَى تَعَاهِدِكَ وَقَدْ أَفْدَكَ كَانَ فِي الْجَنَّةِ مَوْجِدًا
وَقَدْ عَمَّا فَاتَكُمْ خَلَعًا عَلَيْكَ إِلَيْنُ قَالَ قَالَ يَهْوَى اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْنُ نَكْبُ

اَرْضَيْتَ أَنْ تَكُونَ مَعِيَ يَا أَبَا بَكْرٍ تَطْلُبُ كَمَا أَطْلُبُ وَتَعْرِفُ بِأَنَّكَ أَنْتَ الَّذِي
 تَحْمِلُنِي عَلَى مَا أَدْعِيهِ فَحَمَلْنِي عَلَى أَوَاعِ الْعَذَابِ قَالَا يَا أَبَا بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَنَا لَوْ عَسَيْتُ
 عَمَلًا لَدُنْيَا أَعْدَيْتُ جَمِيعًا شَدَّ عَذَابِي يَنْزِلُ عَلَى مَوْتِكَ مَرْجٌ وَلَا مَرْجَ وَكَانَ خِلَاكَ
 وَمُحِبَّتِكَ كَمَا كَانَ خِلَاكَ لِحَبْلِ الْإِسْتِغْنَاءِ وَأَنَا مَا لَكَ بِجَمْعِ مَالِكَ طَائِفًا وَغِيَا لِفَتَاكَ
 وَهَلْ نَاوَمَانِي وَوَلَدَاكَ الْإِفْدَاءُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَجَرْتَنِي أَطْلَع
 اللَّهُ عَلَى قَلْبِكَ وَوَحَّدَكَ فِيهِ مَوَاقِفًا لَمْ أَجِزْ عَلَى لِسَانِكَ جَعَلَكَ مَتْنِي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَادَّارَ
 وَالرَّاسَ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنْزِلَةِ الرُّوحِ مِنَ الْبَدَنِ عَلَى الَّذِي هُوَ مَتْنِي كَذَلِكَ وَعَلَى فَوْقَ
 ذَلِكَ لَزِيَادَةِ فَضَائِلِهِ وَفَسَّرَ خَصْلَهُ يَا أَبَا بَكْرٍ أَنْ مَنْ عَامَلَ اللَّهَ كَمَا لَمْ يَنْتَكِ وَلَمْ يُعَيِّرْ وَلَمْ
 يَبْدُلْ وَلَمْ يُحْسِدْ قَالَا اللَّهُ بِالْفَضِيلِ هُوَ مَعْنَا فِي الرَّفِيقِ أَعْلَى وَإِذَا أَنْتَ مُضِنْتَ عَلَى حَرْفِهِ
 حُجَّجًا مِنْكَ لَدَيْكَ وَلَمْ تَتَّبِعْ مَا يَسْخُطُهُ وَوَأَفَيْتُهُ بِهَا إِذَا بَعَثَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ كُنْتَ لَدَيْهِ
 اللَّهُ مُسْتَحَقًّا وَلَمْ تَقْتُلْ فِي ذَلِكَ الْخَبْرَ مُسْتَوْجِبًا أَنْظُرَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَنَظَرَنِي أَفَافِي السَّمَاءِ وَفَرَى
 أَمَلَا كَامِنَ النَّارِ عَلَافٍ مِنْ نَارٍ يَأْتِي بِكُمْ رِمَاحٌ مِنْ بَارِكُلْ يَنَادِي يَا مُحَمَّدُ مَرْنَا بِأَمْرِكَ فِي
 غَايَتِكَ نَظَّطُ هُمْ ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ عَلَى الْأَرْضِ فَتَسْمَعُ وَأَدَاهِي تَنَادِي يَا مُحَمَّدُ مَرْنَا
 بِأَمْرِكَ فِي أَعْدَاكَ غَمْتَلُ أَمْرًا ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ عَلَى الْجِبَالِ فَسَمِعَهَا تَنَادِي يَا مُحَمَّدُ مَرْنَا بِأَمْرِكَ فِي
 أَعْدَاكَ هَلْ كُمْ ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ عَلَى الْخَارِ فَخَضِرَ الْخَارُ خَضِرًا وَصَادَ أَمْوُجُهَا وَقَالَتِ الْخَمَلُ
 مَرْنَا بِأَمْرِكَ فِي أَعْدَاكَ غَمْتَلُ ثُمَّ سَمِعْتُ السَّمَاءَ وَلَا أَرْضَ الْجِبَالِ وَالْخَارِ كُلُّ نَقْوٍ أَمْرًا
 رَبِّكَ يَدْخُلُ لِعَارِ الْعَجْرِ كَعَرِ الْكُفَّارِ وَلَكِنْ أَعْتَمَدْنَا وَابْتِلَاءَ لِيَخْلُصَ خَبِيرُ مِنَ الظُّلُمِ
 هِبَادَةٍ وَأَمَانَةٍ يَا نَاتِكَ وَصَدْرِكَ وَجِلْدِكَ عَنْهُمْ يَا مُحَمَّدُ مَنْ وَفَى بِعَهْدِكَ فَهُوَ مِنْ
 رَفَقَاتِكَ فِي الْجَنَانِ مَنْ نَكَتْ فَمَا يَنْتَكُ عَلَى نَفْسِهِ وَهُوَ مِنْ قُرْبَاءِ الْبَلْسِ الْعَبَسِ فِي
 طَبَقَاتِ الْبُتْرِ أَنْ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَعَلِّي يَأْعَلِي مُنْتَهَى مَنْزِلَةِ

السمع والبصر والرأس من الجسد والروح من البدن حيث أتى كالماء البارح إلى
 الصادق عليه السلام قال يا أحسن نفس بردي فاذا أتاك الكافرون فجا طوبونك فإن الله يفرق
 نفاقه وبه يحبسهم فلما جاء أبو جهل والقوم شاهرون سيوفهم قال لهم أبو جهل لا تفعلوا بل
 هو كائما لا تشعروا ولكن رمي بالاحجار لينتبه بها ثم اقلوه فرمى بالحجار فقال صابرة فكشف
 عن راسه فقال أما إذا سأنتم وعرفوه فاذا هو على عليه السلام قال أبو جهل ما ترون محمدا كيف أتاك
 هذا وبجانبه تشغلوا به فينجز الله ما تشغلوا به على الهدى فرمى ليخجلوا له فلهذا
 فمأمنه أن يبيت في موضعه إن كان ربه يمنع عنه كما يزعم فقال علي عليه السلام
 تقول هذا يا أبا جهل بل الله تعالى أعطانى من العقل ما أوقسم على جميع محملى الدنيا ومحاذينها
 لصاروا عقلاء ومن القوم ما أوقسم على جميع ضعفاء الدنيا صاروا أقباء ومن الشعاع
 ما أوقسم على جميع جناء الدنيا صاروا شجعانا ومن الحكماء أوقسم على جميع سفهاء الدنيا
 صاروا بهو الحكماء ولو كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امرئ بأن لا أحد
 حدثا حتى القله كان لسانه ولكم شأن ولا فتلكم قتلا وبذلك يا أبا جهل محمد
 قد استأذنه في طريقه السماء والأرض والبحار والجبال في هلاككم فإني لا أن برقي
 بكم وبذلك ربكم مليون من من في علم الله أنه ليوم من منكم ويخرج المؤمنون من أضلال
 وأرحام كافرين أو كافرت أحب الله تعالى أن لا يقطعهم عن كرامته بأصلا بكم
 يعني جبريل عليه السلام وحى ورد كرامى في حق تعالى يغريه كرامته فترى بالخصوص أبو جهل تدبير قتل نوصمكم
 انه بديك على لابرش خود بگذاري او در جان شاري نند اسمعيل است ابو بكر را رفیق خود گنى كه اگر او نبوت
 كند در تعاهد خود قرار گیرد و در جنت بكمه اعلیٰ مطین رفیق تو خواهد بود حضرت جبرئیل علیه وآله وسلم جناب
 امیر ابا بن حجر اعلام فرمود قتل خود را ضعیف شد و ثوابها علی حرت كه چشم گشایی بده و بگوش اجد می رسیده
 میسر گشت بستر جناب جبرئیل علیه وآله وسلم با ابو بكر متوجه شد و فرمود كه راضی می شوی كه دین

سفر همراه من باشی و کافریش چنانکه مرا برای قتل طلب کنند بچنان در پی قتل تو متوجه باشند و شهید
 شوی که تو مرا بر این کار آماده ساختی و بر دشتی پس انواع انعام و لام بحبت رفاقت من ز دست کفار
 توست انو بکر عرض کرد که من آنم که اگر در راه محبت تو باشد عذاب استلا با شرم و قیامت آن عذاب
 زنده مانم اینهمه نزد من بهتر باشد از اینکه در مخالفت تو بر تمامی مملکت دنیا مالک شوم جان و مال
 اولاد نیستند مگر فدای منی تو حضرت فرمود اگر زبان تو یا آنچه در دل است موافقت دارد با یقین و تعالی
 ترا از من بمنزله سمع و بصیر و مثل نسبت بحسد و مانند روح نسبت به بدن خواهد گردانید مثل علی
 که نسبت بمن همچنین است بلکه در جهاد بحبت زادت فضل فوق این است هر که بر عهد خود در کسرخ
 شود و براه نکش نزد و زوال نعمت کسی که از دمی اضل باشد نخواهد او همراه است نظر کردن رفاقت
 آسمان پس بدید که ملائک آتشین بر آبان آتشین سوارند و با و از بلند میگویند که ای نبی حکم کن تا منی اضل
 بجا و از من ساقیم همچنین من آن وارید بدقت علی نه اجمال نیز بیا که بدید بر سید از دمی بجا و از من ساقیم
 و هر یکی میگوید که امر آتشی بدخول عاری بحبت عجز از کفار نیست بلکه خالص کردن خدایت از طیب است
 هر که بر عهد خود رسوخ یا بد از رفاقت است در حیات و الا از قنار الملموس طبقات تیران باز فرمود ای
 علی تو بمنزله سمع و بصیر و اس و روح نسبت به بدن و محبت تو مانند آب سروت نسبت تیشه بکار خنجر
 جادو من بر کشتن چون کفار خواهند حق تعالی توفیق خود را شامل حال تو خواهد کرد و هرگاه کفار بیا که
 بر عهد و آیدند او بجهان بکشد که خنجر را کشید بلکه برمی حصاره بیدارش کند پس بیا که می بیند که علی است
 ابو جمل گفت دیدید که محمد چگونه ویران یافته و خود نجات یافته حضرت امیر و صاحب شجاعت فرست خود
 بر شمر و گفت که اگر از سل سبقت نمی شد شمارا می کشتم و خانی بنمیزد علی اندک علیه و السلام با شما کامل
 رفیق مدارا اختیار کرده و الا از من آسمان بجا و جبال ملائک همه ملائک شمارا میخواهند و خطر امر
 آن سرور بودند قبول نفرمود و بعضی از شما توفیق ایمان سندی و احاطت آگاهی بجا آورد علی آخره انصت
 اگر سماع جبین و ناظرین را و او همه بگیرد که تضایا بشر طبعی کی بر وقوع دلالتمی دارد و استیجاب

و بعد از این بمقام خویش خواهد آمد که درباره سلمان فارسی که گفته بود روح او بر اه کمال سالن میروند حرف
 شطرا فرو رده اند و بر عکس عالم مخفی تواند ماند که از اضافه شروط و حدیث بجز ثایق و تنبیه بر قصه
 هم منظور بود و گویند این جناب از دلفرو و کمال قابل تعالی است ای در تو میگویم دیوار تو هم بشنود
 و مویشت آنکه جناب سیر هم مثل صدیق نذر ملائک و غیر هم شنید و آنچه ابو بکر دید او هم دید چنانکه خانه
 حدیث صراحت بر آن شهر است و قدر قضا الفاسع نذر ایمان الهی است که مانند مفسرین طائفه مثل
 صاحب جمع البیان و غیر او بر وقوع انیمه شروط یعنی حصول موانع و موازات و تعاد و
 تعاقب صدیق نذر بود نشان این جناب جان مال او را که در فاقش با جناب سید سلیمان در اعلیٰ عینین
 متفرع است در اشراقه بصری ابو بکر صدیق و اعراف از در نجار عبارت فارسی خلاصه المنهج
 که در اعتبار زیاده تر اصل است بر آنکه در و بیاجه اش فاضل کاشانی و حده قصیر بر روایات معتبره کرده
 است اکتفای و تا عوام و خواص هر دو بهره از آن بردارند و عبارت تفسیر است **الَّذِينَ تَتَذَكَّرُونَ**
فَقَدْ تَضَرَّعُوا لِلَّهِ اگر نصرت بپذیر نخواهید کرد پس بدینیکه نصرت داد او را خدا اذ آخره به الدین
 کفر و او فیکه برون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج قتل او کردند از مکه حق تعالی او را دستور
 خروج داد **ثَانِيًا** آنکه ای ذی القادر و عاقل که دوم و دوبر یعنی با او نبود مگر ابو بکر در فیکه او ابو بکر
 عاری بودند که بر اهل جبل ثور اطل است در جانب یمن که بمسیر عتی ز ساعا و در الوقت کسی بخانم
 و شبانان اهل صحرا در آن نزول بکوند بن خیمه صلی الله علیه و آله و سلم در شهر که امیر المؤمنین علیه السلام
 را بجا خود بخوابانید و خود بر قات ابو بکر بیرون آمد در میان شبان غار تو بجهت و در آنجا بزرگوار
 حق تعالی در آن شب رخت غار بغیلان بر در غار بروانید و جفتی کبوتر و خشی امر کرد تا باین در غار
 آشیانه گرفتند و تخم نهانند و عکس قوتی را الهام داد تا بر در غار تنید تجا بد گوید که رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم شبانان در غار باندازد و در آنجا است ابو بکر اگر گوسفند خند بود نماز شام عامر بن قهیر آن
 گوسفند از در غار انداخته و ایشان شیر گوسفندان خوردند و قاده گفته که عبد الرحمن بن فضیه را بشارت بجا

که در مثل آدم علیه السلام نبات جان آوار شد و خلقی نبود بلکه در حور اکرام نامی بر کرم فام میگرفت
بود با شیف و با نشت عقد بستند و از اولاد این هر دو نسل نبی آدم بهم رسید پس درباره صدوق با هم
از خد مقرر کرد و عکوبه حافظی باشد چاره توالی کرد و تجمیع آنکه زیاده از صد و ایت در کتاب اصل
ایشان بطریق مختلفه و سبل متنوعه موافق روایات بدل است که اکثر ناالیه نظام و نیست که با اظهار حق
مذکور بدتر از دشنام مادر خواهد در حق انبیاست اینهمه برگزیده و فراخی آمده و تهمیه محبوس میکند و داد
به شان میدهند لغو فایده من شرف و نفی ستم بگویم شکر خدا است که بحکم روایت سابقه غلط و غصب
سلمان رضی عنهما و بدل مثل اسیر کفاح خبی آورده بهیچگونه در باب و جه مطهره سید سلیمان
لیکن علامی طاهره در حق نجاشی که بدین تقریر تبدیل جمله مطهره او با جلود ساک صاحب کفایت
و کمال احسان فرید تنهان و مخصوص نجاشی تمام رسالت گردانند و نیز می گویند که حضرت قائم آل محمد
معاذ الله بران طاهره مطهره حد و شکر در مجامع صحاب جبار خواهد کرد و کجادی شیخ
الشیخ فی نوادر علیه عن عبد الحمید القصیر قال قال فی ابو جعفر علیه السلام قال
قائمنا القدره تالیه الحمر اء حتی یجلدوا الحمر عجب است که درباره ام المومنین این همه
اعتقادات فاسده بهم رسد و بر کسانیکه بر عم امامیه بیگانه گرفته و دست مرد طم ز جهان فرستند
احتمال تبدیل مسطور بر اسون خواطر قوم کرده و الله عز و جل و انتقام و آنچه در بارش تبعه بر این
مطهره المومنین صلوات الله علی زوجها و علیها غبار کند و قرا و خاشاک به شان عظیم فرود رحمة اند
هیچ مسلمانی را بعد از رقصه آنک عبور بر یاتیکه در کند منب فقیه و تطهیر و تصدق حنا و قدس المومنین
در محکات قرآن مبین رفته جساتی بزرگ آن نمی تواند بود و کمالا جنتی علی من طالع هفتا قدس اکرم
سیمار و آیات الفبی و قد اوردت لها للصوره الملیحة فی الکتاب الکبیر عند الجلال
حرفات الحاشی علیها ما علیه و با اینهمه مزید جا طاهره بجائی رسیده که اگر احیاناً روایتی
و لو كانت غیر معتبره در کتاب است و رود باید و احتمالی ضعیف بر شان حضرت صدقه داشته

بشد بحال نگردد و می کشند و لغوه و اولاد و صیانت میسازند و آنچه که انون بر بقدر امکان
آورد اند که حال یا بعد و دو تغییر فل و در شریک هر کس و من مقدسش را این لواط کاشانی بد
رفتار کرده کند که بیات قرانی است پس کذیب تکلیف و ما خود که عده و اسطه اخذ و این ایان از ایه
فرعونین شان باشند من حیث الاشعرون میکنند و هذلمین عجایب و فراق الحوب و الغوی خالی
الصیغ و لکسا اما و هم اخبار عن الغیبی ساخته که بلا و خروج خوارج خصوص
الی بحیر و لک مثل آنچه در بلده شترام المومنین از سلمان نقل میکنند پس از عجایب بات و غریب کلمات
چه اینهمه بر تقدیر واقعیت و با محض اوق گوش کرده بود وقت مرور بر فرکر بلا و مجبور بر دم حور و یاد
آورد و چنانچه حضرت ام المومنین ام سلمه رضیه الله عنها شیشه خاک طاف از روز عاشورا یا فرمود و خبر گناخ صفت
این مدح از زبانه زان واضح و آشکار شود که حضرت سید کائنات سلمان فارسی همچو خدایه بر خوار و قاروم
و در واقعات فتنه های ناقصین که در این است بهم رسید مطلع میفرمود پس مقام مدح و ستایش بر حصول
امامیه شده و نه جاتو هم خرق عادت طرفه آنکه سلمان فارسی نیمه کلمات قصص را که یکدو بار از زبان
سید ابرار شنیده باشد در تنجید خویش نگاشته است برای التماس دم بایان کرد و نصوح قطعیه نوی
براست بلا فصل مرقعیه تا کلمات و تصریح بای و اطاعت علویه علی که الشهور و مراد بهو بسامع علیه
بیر رسید بلکه با عجز و خرق عادات و با حیوانات خصوصاً انعامی که بدعا او کفار میور و فرزند و همچنین
از حیوانات دیگر بلکه اشجار و حصاة می شنید یا نه نموده و حقیقه سرچشمه تراشید بلکه ترودی بهم رسانید
حال آنکه طوبیامیه بخیرترین جوه می شنید که ادنی تر و در باره حضرت امیر عوین است پس معجبه شد
و آنچه در تنجید گذارین یافت که منی لم یجد و افهم مناقب خلفو امین بقا انفسهم و الکائنات تعود و شاکت شد
عیان گردید و شل شنیده صبح صادق پیدا گشت که در نصیحت حدیث نقش یعنی در دل سلمان بر وقت
ملکی نقش میکرد که چنین باید کرد هرگز از تناقض و نهافت حسابی بر نهشته اند و التعلاتی بان نگوده الا
قابل بد شد که عدم حضور او بر وقت طلب امیر المومنین از الهام ملائک باشد و قس علی هذا و او در فیه

الفساد بالاجتناب اما واقعه در زمان بود که بعضی کسان بر آن بزارین موعظه
موجب محبت افزاید و بهوش اهل خبرت را میرساند که برای شیخ شریزدان از قومی که چندان حقوق شان نیده شود
نداشت این بهره مجاز و خرق ملوت بودی کار آورده و فیکه اهل بیت اجماع از دست صحن تطهیر و انواع
مصائب آن بنبلا شدند کما مر غیر مره کسان کار خود را بر نگاشت تا دوا را از رذیله کارخانه این بیهوده بباریدی
آورده اند و تر آنکه چون جناب سیده الشاهراست که درین وان و ما بعد ایشان کنند ملک شان باز جناب
منظم حقیقی سالت نماید چنانچه در لایحه های عمارات مبنای اساسها خویش جدا شد و قریب بود که مشور قیامت و
زلزله ساعت رخسار و محال انضا شان بر باشد و یکنون التامک الکفر انش و
تکون الجبال کالبحر المنقوشین برین بزرگ یعنی سلمان فارسی جناب باجماع تمام و فواح مالا کلام باز
داشت و سر برستی خلفا بنیوان محب بکار برده و اذنا صبت او کما فی تألیفات کما م
اعظم الطوبی و الباقی المجلسی و اللفظ و الروایة للادول فی اختیار الرجال عن ابي عبد الله
عليه السلام عن سلمان الفارسی انه لما استخرج اهل المؤمنين عليه السلام من منزله
خرجت فاطمة فظا حجت فقالت سلوا عني ابن عمي هو الذي بعث محمدا بالاسلام لانكم
تخلوا عنه لا نشرن رأسي ولا ضعن قميص رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
على رأسي فما آتاه صلح لا كرم على شهيد ولدي قال سلمان فرأيت والله أسأل
جبار المسجدة تفلعت من أسفلها حذر لو اراد رجل ان ينفذ من تحتها لنفذ فدونك
وقلت لست بكا ومولا في ان الله تبارك وتعالى بعث ابا رحمة فلا تكون نفقة فخرجت
الخطان حتى سبطعت لفظة من أسفلها فدخلت في خيانتها الخ ليكن بر اصول حضرت
که جناب امیر بر تسلیت شیعیان خود بسیار از معجزات و خوارق عادات و عطاوات ظاهر می نمود
چنانچه روزی موالی آن جناب بذروه عرض ساینده که با این همه عجاز که بر کربا بر شستی و عمارا بر شمر همراه
گرفتی و بعد سیرت ما دنیا و نظاره عجایب صنایع ارض سما مثل سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم در یکدم

کردی

دری برای جهاد اهل شام بر حجاج بن محمد بن جلال و سیف و نصال مشهوری حضرت فرمود که این
 برای تعبد هر یک از اولاد خرومی است و الا حیواتهم که همین وقت باین دست کوتاه خود را بشناسند و بدست
 معادیه برکنند و این را شاد و فیض نماید دست کوتاه را و از فرمود و بگو محلو به با صحنه باز نهان
 صادق خبر دادند که در میان و در محاصره در شام از تحت سلطنت بزرگان و دتا و در غشی بود و چنانچه به
 تفصیل این قصه و کتاب السام و العالم از بحار موجود است و نیز جناب ظاهر العجایب بعد از انحراف به گاه
 حفظ جان و ناموس شیعیان بلکه فضیلت از محبوبان انواع سحره و بر روی کار آورد و در وقت خطبه
 و جان سلاطین اهل بیت سید الشهدا جان فتنه جنین حم در پرده نشند و مثل خاشاک گر خنجره در خانه جا
 گزیدند کافی حق یقین و سحره ملهاج و غیره ماسن الکلب لعنه الله علیه شکوه و شکایت از سلمان و صاحب
 بجای ایشان نخواهد بود بلکه آنچه از تهاصد دریافت بر اصول موضوعه متشعین صین کمال خواهد بود و کالایخی
 تفصیل قصه محوسی بد خدا که فاروق اعظم را کشت و جانی بیک سر برستی او خرق علوت نمود و بابت
 اکابر اصحاب ائمه مثل فضل بن شاذان و غیره که نزد سبیار از علما می رسید و متا کمال اصحاب
 بعد نقل آن محققان بصحتش ندارد بلکه در صورت خیال و جهان مکرر است که عمر نگذشت که مردم او را
 بکشند و گفت شاید که غلامی یا در عرض خون من قتل کند پس فرمود تا او را از او کردند انیت که
 چون عمر غنیمت قسمت کرد و بولو فرزند نام بجهت میفره بن شعبه افتاد و او بقتل گردید و بجهت این
 تردد می نمود میفره خبری بومی نهاد و هر روز در دایم می داد به نیم و نیا کردند آنهم میداد پس چهار دانگ
 رسانیدند نیز قبول کرد و تا نوبت باشد از عمر بن حنظله دانگ میداد و سر نه زود درین اثنار و در می کشش عمر
 رفت و گفت با خلیفه ترا بجهت آنکه که حل را و ذوالفقار است من از برای تو بهتر از ذوالفقار است که بدارم
 لیکن تو بیکه مراد خود است و حاجی مانعی نباشد عمر از فرزند زفت چنان می طلبید و آهنی چند بدست
 آورد و هر روز چند نوبت بخدمت عمر رفتی و آنچه ساختی بومی نمود می تا شمشیر تمام کرد و روزی سرد و
 خنجر پیش او رفت و شمشیر بدست گرفت فلان آن چوبی بود سفید و ترو یک قاتل که سوزنا

بلکه مرادات حکم حکیم علی الاطلاق و بیان باشد لقوله تعالى وما ينطق عن الهوى ان هو الا
 وحي یوحى چنانچه تفصیل و تصریح آن در کتب کلامیه خصوصاً طبع قیاس نموده اند پس حال است
 که این محدوده اخلاقیات و خرافیات باشد علاوه چون سلمان از عرش عظمی تا تحت اثر شری طاعت
 مقصودین از اقیاب بهم مشهور تر باشد که ایدل علیه غایب صفت الانعامی نصابت کند که طاهر الصانع
 بدی خصوصاً مناقب حضرت علی مرتضی که بر روایات معراج سید بهار تعلق دارد که باقی مدنی اندر مع
 عامل طبعی بسبب ملاحظه حکایت قاضی بکال پریشانی دوست فکر بیان میشود که بعد از ترقی دین شن
 قوت و شوکت اصحاب سید طهر سلیمین بود بیدین که طاعتی بر رختن خون سلمان شسته باشند که مال
 علی بن نظری روایات سلام سلمان مزید اخلاصه کمال یانه کاش و ضحی این دوستان تصدیق
 می کردند که او در که با بیان شرف شده و لزمثال اقران خویش گوی می بود و این همه فواید
 از دست کفایتش برداشت از دست بود با حق اقرار بالاستیعاب ادا می شد و کلام از تخلص و
 بیخ افتاد اما حدیث نزول **شیر و کالمه** او با سلمان پس تصریح
 علامی امامیه که این مراد خالص نموده چنانچه صیده النساء حضرت سید طهر سلیمین که کافی است
 و قدوة اکابر هم عن الصادق علیه السلام من خصائص حج ائمه تکرار دون غیر هم کند باین دعوی است
 او خاصه الشی با وجه فیه و لا وجه فی غیره و جمیع زاکا بر ایشان مثل شیخ نشی چون بر ایشان بن خلیها
 سینه شد روایتی دیگر از انبانی زبیل خویش بر آوردند که مراد از محدث بودن سلمان آن است که امام
 در نور امامت خود بدو می آمخت و بعد که این دعوی کالمه ملاکت با سلمان از شیخ
 چنانچه روایت شیخ الشیخ در علل السلام **کان محمدنا فی الصادق و نحن خلاف**
وقال الامیر محمدنا فقال رسول الله و امیر المؤمنین و انما صاب محمدنا و نحن
مترک محمدنا و غیره که این حدیث را به کمال احتیاط از غیره من محمد و علی الله و ما کنون
 و لیکن بر بعضی از مؤلفان مخفی نیست که این مضمون جدید مخالف دلایل حاد می است که در تفاسیر

بحار الانوار قرار یافته یعنی محدثان سنی که نوشته با وی حرف زدن و قصه امر و نهی سلطان حضرت
 فاضل الارواح خود قبل از این رنایق و سمع ذکر یافته و از اصحاب الکتاب امامیه نیز معنی از حضرات
 مصونین بجنبه ظهور مگر است حیثی که می بینیم فی الجمله الحدیث هو الذی برئ من الملک
 فیکلمه و یسمع الصوت و لا یرى الصورت انتهى اعادنا الله عن امثال هذا الخلفاء
 و التناقضات علاوه در بار اسرار امامت از گروه مخلصین بدان که بروقت معهود حاضر نشدند و در
 بهر سائید چندی او را باین رموز مخصوص شنیدن مقدار که خلاص کامل موضوع اعتقاد اول این
 مفصل معلوم شد و بطریق بیست که او دو فاد و خلاص و کمال این حسن اعتقاد و اطاعت اهل بیت بعد از
 انظیر است قلب موضوع و معین مخالفت با احادیث مستفیضه که اسرار و غوامض از انانیا بدو پذیرد و از
 دروغ نباید که چنانچه روایات بجا بران شده عدل است مؤید مزید و فاد و خلاص مقدار و آنکه مثل او درین
 باب کسی نبود مطالعه وافی است زیرا که از ان موضوع می انجامد که معاصر او مانند خلیفه ثالث در
 اطاعت و انقیاد مرخص واحدی شرک یک سیم او نمی پذیرد و در باره او چنان معتقد بودند که از اطاعت
 خدایا میزدان میکنند که مطلع خود را مثل خدا ساخته با آئینه بلاط هر قسمی جامع را اعتقاد آن است که
 این عالم سلور و نور مخصوص سلمان بود و درون غمزه من الاصحاح الکرام حضرت امیر علیه السلام در این
 اختصاص اختیار نموده بود و دیگری باین معنی صلاحتی نداشت و از نجاست که در حدیث آمده که
 اگر بود اطلاق یافنی الضمیر سلمان یافنی بلا صحت و اقل کردی باید عا غیر حق کشنده او نمود و چنانچه
 از رساله فارسیه او عیان میگردد و از این محقق است و میگوید که هنوز این همه کار امامیه بر جا و بیامیه
 می طلایم می ستیم نداده که بقیض این محقق است دلالت دارد بر یکی از بسیار و اندکی از بشمار اکتفا
 می نامیم که فاضل استر ابا و در منبع المقال از ابوالصیر آورده که او از امام ابو عبد الله روایت میکند قال قال
 رسول الله صل الله علیه و آله و سلم یا سلمان لو عرض علیک علی مقداد لکفر
 یا مقداد لو عرض علیک علی سلمان لکفر پس فیکه حال هر دو بزرگ ساو باشد باید که این

علم اسرار و رموز امامت حضرات ائمه اطهار که نتیجه آن بر اصول موضوعه امامیه مقامه سید و سرور و کبریا
 احدی از ائمه است و حق سبحانه و تعالی در باره مقدار هم لفظ محدث بر آن نهاده و در روایات
 حضرات تشیعین تقدیر شده و از نویس فلسفیان و اخبار ائمه اتم بر روایات شاعشریه که در باره
 مقبولین است قبل از این گذشت و در آید که در حدیث شریف لفظ محدث اسم فاعل از حدیث ابو بصیر
 رساله در تحقیق آن تفصیل کشیده و مراد از حدیث قرار داده و لیکن محدثین و رواة متحققین حدیث
 و تقرب خود نزد حضرت سلمان که حکو متشیر بر طاعت است و او یافت تا زمانه در از کشید عبادت قدس
 و تبدیل نموده باشند و فقره تشبیه بحدیث امیر از طرف خود آورده پس در این صورت هم ضامن هر
 محظوظی اند و هم احادیث حدیث این بزرگان کا ذکر فی الصدور و محال خویش بعنوان شایسته نشین
 و حاجتی تا بدیلات خفیه و مقولات لا طاعه صغیره نمی آید تنها این عبارات و عشرت و جعل محال
 حدیث هیچ مقال مانند آن ملاهی قومی تابع و شیاع اورا پیش نایده بلکه این معنی و زلات افعال
 و موال و مقتدا فحول معنی ابوالقاسم موسی لقب علم الهدی نیز در باره جابجه فاعل است و او در کتاب
 مذکور میفرماید و اعلم ان السید المصطفی ذکر فی بعض قولی که الجواب عن الحدیث المتضمن ان
 ابا ذر لم یعلم ما فی قلب سلمان لقتله و هذه حصیة لفظ الجواب و بالله التوفیق ان
 هذا الجواب اذا کان من اخبار الاحادیث لا یتوجب علما ولا تشیع صدرا و کان له ظاهر
 ینا و المعلوم المقطوع بنا و لنا ظاهره علی ما یطابق الحق و یوافق ان کان ذلک مقولا و فی
 نسخه لذلك سبیل کما لا یجوز حجه و انطاله و اذا کان من المعلوم الذی یختلف
 سلامه و سبیل کل واحد من سلمان و ابی ذر و بنیام صدرا و کل واحد اصحابه و اصحاب
 ما کان من المذنبین فی الدین و لا منافضین فلا یجوز مع هذا المعلوم ان یقتضی ان
 الرسول علیه السلام یشهد بان کل واحد منهما لا یطلع علی ما فی قلب صاحبه و لا یقتضی
 علی سبیل لا یستخلل لایده و من اخرج ما قبل فی تأویل ان العاقل فی قلبه لقتله

بنا بر ضرورت سابق که مخالف بر عجز و زبونی محل کند بر چند بحث التماس می رود نخستین آنکه از اجلائی
 بدیه است که بیان معنی کلام او آنکه از تهافت و تناقض کمتر خالی می باشد یعنی می باید که سیاق و سباق
 تحمل بود و الفاظ و غیره که در آن سرود شود هرگز مخالف افتد چه جایان حدیث خاتم المرسلین که بجامع الحكم
 اختصاص یافته عجب شریف ثانی می که در مسلک اول حال تجرد کثرت علوم او بر مروتات امامیه گذشت
 چنان در سخن ساز متوجه شد که او را از الفاظ حدیثی که در همه خبری مانند مطالعه بحار الانوار و دیگر تصانیف
 علمای کبار امامیه قد بیا و حدیث بران گواه است که در آخر حدیث ابوذر و سلمان که از حضرت امامیه بدست
 علیه السلام مرویست این جمله هم واقع است و لقد اخار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منها فانطلق
 بسائر الخلق فان کلام نقص است و سبکه ما و بلی شریف شیعین که آنرا اجمود حسن فراداده خطی از صحبت
 چه جای اجمود حسن بود نشنید که از اهل بیت طاهرین بر رویا محدثین ایشان فرمودند که اگر ابوذر و توفیق مکتوبات
 سلمان باید فی الفور را بکشند و حال آنکه عقد مواخا با هر که حاصل بود پسین طبقات خطایق که محبت مبنی
 ندارند چه سید شریف تصنیف گوید که مقصود از این حدیث آنست که اگر ابوذر بر کنون سلمان وقف شود
 محبت موت خود و دلش باید که کشته محبت او گردد و فاعبر و ایا اولی لا ابصار انصاف باید کرد که برین
 تقدیر خاتم مزبور چگونه مرتبط خواهد شد آنست حال خوش فهمی علمای طائفه که معاذ الله خباصت
 و تعلیم و طبع ایشان معی افرو کوشش تبلیغ فرموده تا به علمای دیگر چه رسد این همه یکطرفه باری منجم
 بخیال شیعه او نگذاشت که کلام سبیل که شریف تصنیف بجوابش تمام نموده چنانکه دانستی در کتاب که حقیقه شتم
 خاتم است چه صده سواش نیست که بخت صادق نسبت میکنند که فرمود مواخا که نمی میان سلمان
 و ابوذر و حال آنکه اگر مطلع میشد ابوذر بر کنون خطایق سلمان سبکست او را پس معلوم شد که معنی فاعل آنکه
 در حدیث هم معنی و ملحوظ است و هرگز شریف اتفاقی بدان نمی کند و لیسند اول قاروره کست چه
 قطع نظر از احادیث که از تواتر لفظی معنوی هم در گذشته الفاظ مستعین زبان می رود و خیال میکند
 این شایعات یکجائی شده چنانچه بر متبعین دروغ و غرض منافی نیست فاعبر و ایا اولی لا ابصار دوم آنکه بعد از

رساله در مواضع بسیار بدارک علما قرار یافته که احادیث مرعادیت را تفسیر میکنند و در روایات دیگر کما
اشهرنا ایضا است که اگر ابوذر بکنوزات قلب سلمان تاف شود و ما خیر در حق کشنده او کند و اینهم مست
و مضاد این توجیه تاویل است اول دلیل بطلان آن است پس شریف ثانی در رد و نحو جودیت احکمت
این تاویل موجه باطل کرده بعد اولی و مره بعد از وی در هیچ خطایا بحثی نگرفتار شده که اولیای و را
امید و اصول کلماتی باشد که شاهر شریف یکیم موج و گردابی چنین نایل به کجا باشد حال آنکه حکمای
ساحلها به سوم آنکه نصیحت کند که در چنانچه از مشاهد این امور تعامی اختیار کرده از روایات دیگر که
در باره تکفیر مقدار و سلمان با هم گرد بر تقدیر اطلاع احدی با علی مافی قلب الی خرد هیچ المتعان غیر آن
مزویست و قدر مرین قبل نیز تجا بل نموده و کول عوام و خواسته زیرا که لفظ توجیه و یا و توجیه
سخا فتهای بلکه مخالفهای ایمه که دست می رلفظ نقلیه باشند در لفظ لکفر و سبیت که لو علم فلان فی
قلب بقلبه و لکفر باعتبار رابط معنوی شاکل یکدیگر است و مناط دعوت تفسیر حدیث مرعادیت دیگر را آخر
با متا بر معانی شده با عقبات لفظی آخر علما امایه علی لفظت به سبتم چنانچه سلمان ابوذر را
اصحا و محل و لیا سبتم بخین مقدار و نیز پس معلوم نیست که شریف مرعادی درین حدیث بر که ام تاویل قبول
کار خواهد بست خدا یا مگر احباب معتقدین شریف ثانی گویند که مراد از تکفیر احدی بعضی سلمان
یا مقدار و حدیث منجم المتعان نیز همان است که شریف رضی تفسیر آن کرده یعنی مقدار و علوم سلمان
اگر مطلع شود و مکتوبات خاطر شریف مقدار و عرض کرده آید مقدار و کافر شود یعنی خیانت و سب و خطا و تهاکم
کرد که در باره رسول حدیث و قرآن امامت می دهد کاری با نماند یا از همین سب تکفیر نماید که بزرگان
گفته اند شاهر اگر خود به تنج از بر خوانی و جواسفته الف با نماندانی چهار هم تلمه کضعف
ابوذر و سلمان که بد کول روایات مایه است قبل ازین رسول معتبره ایشان گذشت شاید هنوز سب
نصیحت عرب و نیکو دهن سب و یقین بر العی الضلال است که اگر قول ثانی در باره صحاب
کنم نصیحت که او را مقرر و مقرر می باشد چنانچه در شنیدن عالم طایه است موزج آن بعد کتاب

اگر ما طلب علم و نبی تفصیل را از ان اجمال استنباط نمایند و آن نیست که اکثر روایات شکیه در باره
 مطاعن و مثالب خلفای راشدین تکلیف بامتیاز میکنند اگر از احادیث و نظایر معنی آن مخالفت
 چیزی که قطع است پس و این ضرور خواهد بود و بعضو اینکه مخالفت واقع از میان بر خیزد و الا
 و الطالان ارجح باشد چه با قطع از آیات قرآنی و احادیث متواتره رسول ربانی معلوم است
 که اصحاب کبار از مهاجرین انصار خصوصاً خلفای راشدین اهل اتفاق نبودند و علی و سلام شدند
 پس حال است که یکی مدحی را و ثمنی را و قد قال الله تعالی فی حق علی و غضب حق علی
 ابی طالب بنایند و خلاف اخبار الهی و کفر الکفر و النفاق و الضمیر علی بن ابی طالب و فاطمه و زینب
 پس روایات اجمالی فرو باید آورد که با سواد مخالفت نمایند خباثت شرح حدیث اهل سنت و ستم
 متکلمین ایشان میکنند و غالباً نظر با مثال این بجای صاحب منبر اهل حق بعد از کربلا شریف قمی
 گفته فقه برنی ذلک شاید اگر در خاطر کسی خلجانی پیدا شود که افاد شریف قمی و درباره کسانی است
 بر روایات فقیهین مقبول باشند و حال خلفای ثلثه چنین نیست گوئیم این هم هرگز برناظرین این اوراق
 مستور نخواهد شد زیرا که مقتضای اصول و روایات اساسیه بر صور خیالی ایشان درباره خلفا ثلثه تفسیق بود
 و مانند است خباثت سابقا تا آنکه شش مع فلک و مسلک اول واضح شده و درین اوراق نیز نقد ضرورت
 بر زبان قلم حواله شده که مناقب خلفا راشدین در کتب فقیهین ضبط است و شیعه از قبول آن بدلا باین عقیده
 و نقل چاره نیست اگر نظر انصاف و قرآن مجید اندک غور و تأمل بکار بند آیات بنیات بسیار خواهند یافت
 که اصل هر شیعه برمی ندارد و در حدیث ایشان باقی نمی گذارد و کلمات الهیه الاشارة این چنین است
 بتقریر شریف قمی مرتب بود و قدما و اخیر و ادانها و ثمنی و لواء خباثت او لیا شریف کتایب کور از جمله و تاریخ و کتب
 بر آن پرداخته اند تیرا که مختص قال که کنیم تا چند طرد گیرند غور و قدما مثل خبر شریف قمی و فزون
 شود و آن که بود مطلع علیه که علم است قتل کند دوم آنکه مکتوب سلیمان را بکشد یعنی در کمال ضلالت و انداز
 اول از این محل گفته که مسلمین مکرر از این مکتوب و لفظ قتل بی محل چه مطلع بقلب غیر نخواهد بود مگر عالم

و نامی را از آن محل قرار داده که شقاق سلمان لازم نمی آید و سوال سیل عود میکند زیرا که ظاهرش اخوت بود
 بود و باطنش کلفت و مضر و نه اصل النفاق انتهى قرآنی فطانت مخفی نیست که چنانچه مجموع کلمات جمعیت
 مبهلات شریعت متفرق بسیار و بعضی از آن بنیاد این تسویات نیز بر جای نماند و اما معاصرین
 کمترین پس بعضی از آنها مقتضای ناعاقبت اندیشی چنان فاده فرمودند که مقصود آنست که اگر
 بود و حال سلمان آگاه شود یعنی بگوید که فلان و فلان منافق اند و بهره از دین ملت اند بلا مهربانی
 را بکشند انتهى درین صورت باید که اهل تبر او تمامی نظامی شیعه که نفاق و کفر اصحابش به خصوص
 انحصار از عین انجذاب سخن تمکین خویش گردانیده اند بحکم این احادیث کشتنی باشند و ما اول کفر خویش
 فتوی بد و خون خود را بر نماند پسر بد انکه وجودیه امامیه از مثال این احادیث بد کا خویش را با ثبات
 رسانیده اند چنانچه احقر الانام در رساله که در سنه چهارم و صد و چهل پنج هجری تبانی صوفیه نوشته
 و انکار شطلم الله که که هیچکس از تبیین ساکنین مسلک نیست باطل نموده اشارتی بدان کرده و بنا بر این
 بعضی از عماید متغافل بطول بقائه و رفع تعطش بعضی از سرمد صوفیه قدرت اسرار هم بر روایات قوم تکلیف لغو
 نموده که با نموده که با وصف قلت در آتش تملک بر ناقب این حضرات است که فریدی بران تصور نباشد یعنی
 قاضی و مجالس مصایب سالی کار خود گواهی می دهد که مرتبه ایشان تالی ذوات عالی بسیار است
 و تشیع حقیقی بی اختیار تصوف از محالات هم محتوی عبارات شیخ بهائی در کرامات شان آنکه بر
 طریقت بر اصول اهل حق کشف مسک و حدت وجود از ضروریات و هم منطوی بر او یلایست و الله
 ملا مجلسی در پنج و بازی صوفیه جواب طاهر قمری زینب قم ساخته و هم محیط بر تصوف خواجه خاکیان شیعه
 کلمات اوست که در رساله اوصاف تبانی صوفیه صدر یافته و هم حاوی بر درم خرافات ملاطاف
 قمری و اتباع و شیاع اوست که در باره ماویلات حدیث ابو ذر و سلمان متفوه گشته و هم شامل بر سائ
 اکثری که متشیعین نامهای شان بحال تعظیم بر زبان می برند و صفات شان بر تصحیح عقاید اعمال
 خویش بجا نماند می خرد و هم متضمن بر آنست که منتهای مراد است مومن جالبی در تالیف شهاب

نکات یعنی اخراج بعضی از علمای شیعه از ادعای کاذب که زنجیر صوفی
 بنود بلکه فقط سید حسن بصوفیه هستند و این نیز بجهت آنکه جماعت مذکور را صوفیه نمی پندارند
 تا کارگاه مذاهب اصولیه که جاسی مذکور در آخر اختیار آن نموده و نشود نامی و نیومی بر وبال
 طاهری پیدا کرده چنانچه صور این مضامین را آینه حق نامشروع است تبوّل این مقولات کاذبه بر هم
 نگردد و ادعای جمعی دیگر خصوصاً بعضی از اخباریه بدائیه مذکوره که نوم و لفظ آنها نزد او برنگردد
 و قول بعد قبول تو به ایشان حقیقه نباشد لغت و عناد و دشمنی آنها همراه یزید و شمر و عبید الله
 با برادر و ایات اردبیلی در باجه ذوالفقار از دعای باطله و غدر است که بدتر از گناه توان شمر
 و از نجاست که موجود عده و نفوس سیده که ثلاث عشر کنگ او که کجاست از است نامی
 خرافاتش فقط بجمع اقوالش بدخل مقدمات اجنبیه با فحش طرق و بری تغلبت به الی غیر ذلک من
 لیکن چون در اوراق محل ابرقال متعال نیست برادر این فصول از باب فصول است بر رساله مذکور حواله
 نمودم و بجان فقیر جناب مژگز است که بواسطه بعضی از سرآمد صوفیه و هم بعضی از عاید ذکر حضرت
 خامس آل عبا که هم در تشیع دارند و هم ناب تصوف بلا خطه آن علی اخیر فی بعض الثقات خیلی خورند
 میباشد حضرت مؤلف و اگر اکابر معاصرین فایز شده باشند پس ضرورت شدیده هم باقی مانده نهاد باز
 بر اصل سخن میروم و سببیکم که فاضل زرداری و ملا باقر مجلسی اصفهانی چاره کار چنین نمیدانند که متبطل
 و تاویل را می دیگر سلوک مفتوح فرمایند و آن این است که در احادیث معصومین که نقلی کماله ملائک سلمان
 داده شده مراد آنست که خدای تعالی بواسطه ملائک سخن سلمان میگفت و انکار کلام و غیر باقی فرشته
 با سلمان مخالف بسیاری از احادیث معتبره است انتهی و سخافت و دهن این تاویل خود از کلام این
 بزرگان که بلفظ اللهم و لفظ امکان آورده اند کمالاً انجفی علی من طالع البحار و حیات القلوب و غیر ما و افصح
 پیدا است هرگز این سخن سازد و این آیات تمثیلی نمیشود چنانچه از ملا خطه حدیث جعفر باشد چشمه خالص
 و قد نقلت من علی الشیخ فیما سئلت من ناضح بحالیه باقی است چون فضا یضضات امیه امجاد و غیر الانان الخ

بجای خویش ملازمت ثابت است دریافت شد که احادیث مکالمه محدث بودن سلمان محض
 مکذوبات و مفتریات قوم است که در توجیهاتش متاخرین ایشان بدعاها مخالفت میزدند مثل متصد
 کینه گذار سینه کار میشوند و کسب و دار البوار میروند آسفی کسی از کمترین خلائق بروح بر فتوح ملا مجلسی
 یا نجات او کیا ایشان عرض نمی دهد که آیا کلام بواسطه فرشته مقرب مرتبه کمتر است از آنکه بواسطه
 با و کلام فرماید پس یکبار از انبیا که غالباً کلام او تعالی می شنیدند از جناب حضرت با صند احمد علیه
 وسلم که غالباً کلام مقدس بواسطه فرشته کوش میفرمود فضل باشد و لا یقول عاقل شیء ذلک چون
 حضرت امیر با مخصوص جناب میرزا بواسطه جبریل امین پیام و سلام حضرت العالیین عباد با رسد
 الهی با ایشان فایز گردود و هم بواسطه فرشته محادث و مکالمت سر انجام باید پس ختم نبوت بحاج راه
 داشته باشد مع انی الامانه من حیثی فضل من النبوة کما و از انشال این مقامات عاقل گوید
 می تواند فهمید که عبد الله بن سبار اس و عین بود شقی و اتباع و شیاع انوار باب سمعه و رایا هم صو
 عقاید کار خود را حکم کرده اند و بنیاد و خدایان و تبلیغ العنوانی بنویسند و شنیده نموده که مقلدین ایشان
 هرگز کشف حقیقت نتوانند بدو الا من فقه الله تعالی مثل اهارونی مکایح من دیباچه تهذیب
 الطوسی نگار شده که چون آن پیروی شقی و کور باطن غوی چشم خود دید که سفیده صبح دین خود
 از شرق خلافت خلفای راشدین سیده و آوان فتوح و دولت شرقی اسلام از هر طرف فرارسید
 طناب سر او فات سلاطین عالم از هم گسیخته و عمارات خواقین عجم فرو رختة انواع مکاید و صل
 برای شکست اسلام و فتح کفار لیام بر اینکخت و سود بران مترتب نشد اخبار را ده فتنه انگیزی
 چنانکه صاحب مجمع النجرین اعتراف آن کرده در لباس اسلام درآمد و از مذہبیت مجسب ظالم هر توبه بفسوج
 اختیار نمود باز موالات مرتکب ظاهر کرد و داد غلو دادن گرفت و انچه در یهودیت اعتقاد خود
 درباره بوشع و صی حضرت موسی علیه السلام ظاهر میکرد برای حضرت امیر تجدد نمود و ادل کسی که
 قول بخصیت امانت تلا فضل انجیای زبان آورد همین مفتری کذاب یهودی خلی خراب است که

وزیر اول کسیکه رسم تبرادر عالم سید اگر دو گفت که خلفای ثلثه و احوال انصارشان ملائق تولا
 نیستند بلکه معادات ایشان از ضروریات است و مخالفین حضرت امیر کافرانند و بهر از ایشان بداند
 همین ملعون آید و مردود و سید است و از نجاست که بر سنه نبوی و در اطراف کثافت عالم شهرت تمام است
 که نذر بغض با خود ازیه و شقیات فاضل ستر اباد تبا سلی سلان و کمال سرور و شایط و طبیب
 خاطر این همه مطالب یاد کتاب خودش یعنی نسخ المقال فی تحقیق الرجال نقل میکند و بکساده بکس
 و تحریر آن مبارک نماید فانظر الی عباد الله و اشارت به الک شیء ذکر بعض اهل
 العلم ان عبد الله بن سبا كان يهوديا فاسلم و قال عليا و كان يقول و هو على يهود
 في يوشع وصي موسى بالغلو فقال في اسلامه بعد و قال رسول الله صلى الله
 عليه و آله في علي مثل ذلك فكان اول من شتم بالقول بفضله مائة علي عليه
 السلام و اظهروا لبركته من اعدائه و كاشف محالفيه و كفرهم فمن ههنا قال من
 خلف الشيعة اصل التشيع و ان فض ما حوذه من اليهود يلو انهم كلامه حياه
 عنها و عكاف لما مسلمة في يهود التناد فانه قد افاد و احاد اما ادعائ
 تعلق علم سلمان باسم اعظم سبب نهم اقراي عظيم است برافض شان سلمان مفسد تا كه بر
 نخواهد شد وجه مناقب و خصائص به كه از دستهای مدعیین مزید و لا براد نخواهد رفت كتب ایشان موجود است
 روايات ائمه ملاحظه نمایند كه آيا اين علوم مخصوص حضرت معصومين است يا نه و بسيار از احادیث و کلمات بران
 دارد كه اسم اعظم سبب از كی نیست قد بر قطع نظر ازین همه حدیثی دیگر برفیض دعوی كور باید شنید كه هر
 جناب امیر را بر بیت طلب كوند و حقوق و را غصب خود ند و آخر بنا بر این ضرورت الحاشیه و دست و سبب
 و از فرمود بطلب همان میگردد كه بلوصف استن اسم اعظم حرا و دست مخالفین خود و اذلیل كرده بیک
 گروه چشم نمیتواند كه نار و بود خلافت را بر هم زند و فاصبین ظالمین را بگویند انهمی بخش فی الحجام
 و غیره من الامصار پس واضح شد كه اگر اسم اعظم بگوید انهمی حفظ ناموس آل بیت خصوصاً

جناب سیدة النساء حضرت علی مرتضیٰ سلطت خلفا را باقی نمی گذاشت و معجزه مایا هر سید
 با رخ خدا یا مگر گویند که سلمان بنی اسم اعظم بعد از این سانحه و مخالفت مرتضیٰ حاصل شد چنانچه برادر بزرگ
 ایشان صدیق اکبر امامیه بعد از مخالفت خدا و قول هجرت از مدینه فوت ایان بدست آمد کما
 و برنجیدت فائده دیگر که پنج و بنیادند بر قوم را می کنند ترتیب یافت که اگر حدیث طویل الذی
 را که در احادیث سابقه دارد کردم اصلی می بود استبعاد سلمان بحجت لقیه امیر و عدم بذت
 با خلیفه اول محال می نمود زیرا که حدیث مشارالیه برخلاف قواعد شایعست غرا و درایت
 عقلا دلالت بر آن می کند که از خلفای ثلثه هر ظلم و جور که صدور یابد بران صبر و سکوت باید کرد
 و در رسم نباید که در وقت اقراران اهل البیت البصر یا فی البیت و قبل ذلک ان سلمان مجمع علم
 الاول و الآخر عجب تر آنکه با وصف انبیا و اهل بیت و نقلی بریده هم حصول اسم اعظم بعضی از دست
 طائفه مثل ملاطافه قومی غیر او کما یظهر من سألته گویند که بنا بر این اسم اعظم حدیثی که از ابوزرقانی
 سلمان نقل کرده و بنویس که در بنی خلفا نقل جبرائیل که اسم اعظم اگر موجب محبت صدقات نباشد
 باعث گشتن این بزرگ عدم انشال که خود جناب رسول تعالی عقد موافقت با ابوزرقانی است
 و مراعات حق او را ندیده ابوزرقانی واجب گردانیده چگونه خواهد بود و آنکه گفته که ابوزرقانی بر علوم مرتضی
 که بر اجماع و شیعه باعث انتفاع شکم مبارکش گردیده و کما روی شیخ المشایخ فی علاقه هذا عباداً
 الْحَدِيثُ قَالَ اِمْرُؤُ الْقَوْمِينِ وَاَمَّا كِبَرُ بَطْنِي فَاِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِمَنِي
 بِأَبَا مِنْ الْعِلْمِ فَفَتَحَ ذَلِكَ الْبَابَ لِي فَأَتَيْتُ رَجُلًا فِي بَطْنِي فَفَتَحَنِي عَنْ صَلَواتِي وَتَوَفَّي نِيَّةً
 وَاَلَا عَجَبٌ لِمَنْ زَادَ وَلَوْ ابُو سَمٍّ وَكَذَلِكَ شَرُّهُ وَرَأَيْتُ كَيْسًا اَزْ اَهْلِ مَدِينَةٍ يَمْلِكُهُ شَيْءٌ عَجَبٌ لِي بِأَسْمِ
 مخالفت این بزرگان بر اذن اطاعت مرتضیٰ شاید منبری بر عین مروت و اسرار امامت یا اسم اعظم یا
 و نهایت استعجاب و استغراب نیست که چون مخالفت و حروب صحابه از اهل جبل و صفین با حضرت
 این منسین نبود مگر بحجت خلافت و امامت کما قال الامام مراراً و مقتضای اسرار و مروت

امامت نیست مگر برین قیل و قال و قیل و قال و در حقین یکی با دیگری پس هر یک که اکنون
 حضرات رضه بکدام دلیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بدخواهند گفت و در ایشان خواهند
 و ابوذر و سلمان ازین عیون یک خواهند کرد بلکه می باید که اعتقاد بر ندی علم و عمل صحابه و پیغمبر علاوه
 مطالعه حدیثیکه در سابق کتاب منج المقال ابو افا و اوضح می شود که اصحاب ائمه یا پیغمبر که صاحب
 غبار نبودند تا آنکه سلمان اگر به علوم مقدس مطلع شد تکلیف او میکرد و همچنین مقدار و از توجیه شریف
 که حاشا در سابق بوضوح انجا مید و بظاہر است که در حدیث شریف بود در باره سلمان ابوذر قیل و قال
 مرویست حَبِطَ كُلُّ فَلَاحٍ مَعَ هَذَا لَلْعُلُومِ اَنْ يَتَّقُوا اَنْ الرَّسُولَ اَنْ يَشْهَدَ اَنْ كَلَّمَ حَبِطَ
 مِنْهُمَا لَوْ اُطْلِعَ عَلَى مَا فِي قُلُوبِهِمَا لَقَتَلَهُ وَ هُوَ نَظَرُ كَمَنْ رَئَا يَدَهُ كَاحَدٍ اَوْ مَقْعَدِ اِيْمَانٍ قَابِلٍ
 با نیغنی شده باشد که مقدار و ابوذر هم هم عظم را میبند پس تلمه بعد که در صورت خیالی طایفه بر نمی خوان
 چگونه برین توجیه نیست یعنی حصول علم هم عظم برای سلمان محمول تواند شد که در چهار موضوعه منقری
 در و یاد بان الدایه خیر من الروایه اما حدیث جامعیت او بعلوم اولین آخرین
 پس مراد از ان علم حضرات انبیا را نبیین و پید النبیین باشد با نقطه علم حضرت و البرهانین علی مرتضی
 ای تقدیر لازم می آید که سلمان با جمیع جمیع علوم انبیا سابقین و لاحقین ائمه معصومین با و خاص
 ائمه با خصوص جناب بر تصور در هم شود زیرا که فقط علوم جناب سیر که آثارش نظام نیز بر اصول ائمه برود
 ندوز با و از علوم انبیا سابقین است چه انبیا گذشته اقتباس نو از علوم بر حصول موضوعات
 از حضرات ائمه با خصوص حضرت میر نموده اند و وجود مقدس نهایت جیت و اثبات ایشان بوده چنانچه و اما
 صدوق و دیگر اکابر ائمه معانی الاخبار و امامی غیر ان نص بر این امر واقع شده اند فاطمه علیها
 جمیعاً و بر نمید عانصو نقل میکنند از ائمه ائمه اهل بیت علیهم السلام و تا و اهل این حدیث تفسیری
 ارشاد فرموده اند که او جامع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جناب میر بود و مراد از اهل است
 و معصومان آخر حضرت امیر المومنین و حدیث دیگر در منج المقال است که گفته اند افضل برین و انست

گفته قال لا شك في كماله السلام رجل منكم فاما الكمال فكان ان افتقر بسلا
 الفارسي و ظاهر حديث كه منداور على الاطلاق و مقتضى نسبت ان ترجيح او بر جميع افراد است محمد
 ص عليه و آله و سلم و اين جامعيت علوم مقتضى آن بود كه آثار صوري هم براي سلمان قادر تر
 ميشد بحكمه و دعوى اين جمعيت در باره سلمان مذكور نايند و به ترتيب آثار در باب حضرت سير قائل
 باشند پس كه حضرات راضيه بنا بر خوف و تقيد كه از اذاتيات مذاهب است بر زبان نيارند بگيرد
 حقيقت بفرانح و صلكي سلمان فاكه بقليد بنو صله عليه و آله و سلم و نك حمله جناح تصور
 سعاد الله قائل اند كه فقط تعليم بجهاب علم باعث انتفاع بطن واقع شد بخلاف سلمان كه مجمع علم او ان
 بود و جمله الان كما كان معبر از حال و طرفه ترا كنند از حديث علت كبر بطن شريف مرقضوى صفا
 پديد است حضرت مير قطره از دريا و بابي از علوم است پيدا حاصل شد و ابو جعفر كليني امام محمد بن شيخ
 بابي در كافي بروايت ز راره كه اصل موده فتنه و فساد و بدعت و احداث در وقت خویش است
 ملعونيت او قبل از دين از كتب معتبره اماميه قلمی شده و هم بروايت ديگران از محمد بن مفضل بن محمد كره
 اسير المومنين بر ابر علم سيد المرسلين بود و در نصف همد گريوز و اليعازر هذه الالباب التاسع
 فلا يعجز باب ان الله عز وجل لم يعلم نبيك علكا الا امره ان يعلمه امير
 المؤمنين و انه كان مريكة في العلم و در نياب حديث و روه بروايت ز راره ان صفاحي و
 عن ابي جعفر قال نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
 بر ما نئين من الجنة فاعطاه اياها فاكل واحدا و كسل اخرى بنصفين فاعطى عليهما
 نصفهما فقال يا علي اكل ما انه الا ولى لتي اكلها فالنبي ليس لك فيها شئ و اما الاخرى
 فهو لعلم فانت مريكة فيه و اگر نه بنص صيات غاض ما بم لا اقل كه حديث تضام كه علي
 ال غير ذلك الاما و ب بعد و در مثال اين بنات سلمان فارسي و دعوى انكه اصدى سلام
 افتد از دوى بوجه و نياده بلا شريك بدون معارضه باقى نماند تا مضاميل لاهيخين كه كبر از مرتبه

جناب میرزا حسن مستشرقین بودند چه رسد آن دم برینکه او از جهت عدم عصمت منقول باشد
و جانش عفری است آید که او از جمله اهل بیت است این صغری قایلین بد کرد و کبرکی نکه هر که چنین با
معصوم است لقوله تعالی و تطهیرکم تطهیرکم کافی کتبهم الکلامیه التي صنفها اکابر الامامیه پس عصمت
هم از دست نیست و برین قدر مقصود نیست زیرا که خود علمای شیعه در صد اثبات عصمت شسته اند و نور
شبهه لای در مجالس ترجمه سلمان فارسی از شیخ الموحیدین محمد بن عربی که مانند جمعی از علمای
خود او از شیعه شمرده اند لال عصمت سلمان کمال طریقی طرور و منا نفس نقل کرده که لشکان
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عبدًا محضًا فی خاصًا قد طهره الله تعالی فی
اهلبیت تطهیرًا و اذهب عنهم الرجس و کلم ما شئتم فان الرجس هو القدر
عند العرب علی ما حکاه الفراء قال تعالی انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرًا فلا یضاف الیه الا تطهیر لا بد ان یکون ذلک فلا المضاف
الیهم هو الذی یشبههم فما یضیفون الی انفسهم لا من که حکم الطهاره و التقدر
فها شهادة من النبی صلی الله علیه و آله وسلم سلیمان الفارسی بالطهاره و الحفظ
الاهلی و العصمة قال فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سلیمان اهل البیت
شهد الله لهم بالنظیر و خهار الرجس عنهم و اذا کان کذا یضاف الیه الا تطهیر
و حصلت له العناية الالهیه بحججه الاضافه فما ظنک یا اهل البیت و نفوسهم
فهم المطهرون بل عین الطهاره انقضى ما کما شرحنا فی تهاوت ما لا یستیعون
که یکجا قابل عصمت سلمان نمیشوند و جامی دیگر روایات احداث مخالفات و با جانب بر نصوحی
الاتصال و ارمی نمایند و بر اهل حق ریشخند میکنند و بالکسب هر گاه میزنند و کسب غرور و محان
معلوم میشود که بر اصول امامیه قایل بامت سیزده کسند زیرا که حکم جلالت کافی با عراف صاحب
شانی کما تعرف انشاء الله تعالی هر که از اهل بیت اوصی جناب پیغمبر است پس سلمان

فارسی ضرورت است که ضمیمه اینها عشر نماند و با امانت ثلثه عشر قائل شوند و حال آنکه بر اصول ایشان
 مستبعد نیست که بگوید یکنویی که با اظهار امام اعظم علی و غیر او امامت نبرده امام در نسخه سلیم که آید و فصل از
 بر اصول است که سابق تقریر یافته و لکن مشکل این است که برادر خود ایشان صدیق اکبر شیعیان بموجب
 از احادیث معتدله امامیه چنانچه عقرب خواهی و است انشاء الله تعالی امیدوار است که بداره است
 و عمل شود بلکه اگر شرک بر نیارند و بصفت همی قوت شایسته رجوع نکنند نظر بانچه در حق کرده است
 عینا نیز زیاد تر توسیع دارند که کورائل شوند و سیحی حدیث الایمه فی باب لهر و انشاء الله المستعان
 لکن بدین علی بن الحسین اصول بن بزرگان بلایب شرک کافر است معاذ الله من ذلک شاخچه از مطا
 شانی و بجز این نظر می بخاشد حدیث قال مؤلفه ان من کتم عنیف امام زمانه و اتبع الظن
 مشرک لکن بمسئله حقیقه در بجز محلی که کتب صدوق انهم و است که زید وقت علت امام باقر
 است که امانت خویش کرد و گفت که پیروی من محبتی کن و امانت بمن بده پس محال است که
 مرتبه وصایت امامیه او مقرر شود اگر چه برای که به سکین بطحاظ وصف عنوانی نزد خدا
 ممکن باشد لا حول الا قوه الا بالله اما دعوی این معنی که در سیر و حجت امام سلیمین
 امامور اسلام سانی آدمی شد پس ظاهر بطلان است و محتاج تبیین نیست چه با اقا
 دلیل بر بیان ملاحظه این حادث بر اصول مصنوعه امامیه خارجی عضه در جگر نمی کشند که برای
 حضرت امیر کبیر سید الوصیین قائله الغر المحجلین که حدیث بحکم الحمی و کف می در باره
 بر آیه ورود پوشد بلکه حق استناد او بر وجه حضرت جبرئیل ثلث باشد صدر بهم امیرین اسلام و امام
 نشود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز از ان مراتب جانب پروردگار را مورا سلام رسانید سلمان
 فارسی باشد و قید الوف از لوازم حساب قرانی ملائقی اصغهاست فاد میگردد کامرانی المسک الاول
 با رخدا یا مگر چن حضرت جبرئیل مذکور می بلا واسطه بجانب امیر محمدی و ما با استداره و انتهار میرسد
 نور و نور و از امیر سینه حاجتی توسط انبیا باقی نماند بود اما وایت سلمان من اهل

اهل البیت اوسن اهل البیت پس اگر حقیقتش مرا گیرند مقام کمال استغراب است
 و استعجاب زیرا که حضرت ام سلمه با وصف ام المومنین بودش بنص قرآنی و در فواو خلاص و مختصر
 بنحیف خصوصاً در باره شهید طف از اولیای باختر کمالاً بخشی علی من تتبع افادات اکبر و المجلسی الحاکم
 تا آنکه بر ادب مشایخ حاصل صایا و کسب طمان کر بلا بود و خطاب الهی با بذات باشد از در جایی که کتب طمیر
 دارد است تعلقی دارد بالیقین خارج از اهل بیت باشد و در داخل کردن جناب سیده النساء بضعة سید
 الانبیاء و زمره مقدسه اهل بیت هنوز زیب شک بر امون اهل فضل گرد و موجوسی تشبیهی که
 گوشت پوست و بلکه عظم بد نشاید تهائی در راز از لوازم و عوارض آن بدست و نمایافته باشد
 کما قال الخلفون حق الخلفاء و الاشدین بعد از اسلام زمره نرین مشاهد مشرفه که مدار فضیلت
 و اکملیت تواند بود محروم مانده و زبان تنایر بصحب شریفی می رسیده و آخر الامر بمقتضا بقیة معنی حق
 که کل شیء یرجع الی اصله بمجروفات سید کاینات نزد می بر باره حضرت میر بهر سانیده و وقت معهود
 سر هم نه تراشیده باشد کما تفصیل در زمره قاضیه اهل بیت و خلایق شد فاعتر و یا اولی الانبیا
 و قولوا ان نذالشی عجاآب و دعوی اهل بیت ملاحظه کافی بر می رسد و کافی و اما دعوی ثانی پس کلام صاحب
 شافعی روشن میگردد و حقیقتاً در نجی فی الرابع و الخمسین من الناصرین و الماکولات اهل بیت
 کُلِّ نَبِيٍّ وَ صَيِّبَةٍ وَ عَلَى هَذَا مَكْرَهٌ أَنْ يَكُونَ دَخُولُ فَاطِمَةَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ بِاخْتِصَارٍ
 أَنَا وَ سَبِيكُهُ وَ صَايَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ كَمَا صَرَفِي تَوْضِيحِ آيَةِ سُورَةِ الْآخِرَةِ أُولَئِكَ أَهْلُ
 بَيْتِهِمْ أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ فِي تَرْجُحِ أَوَّلِ السَّابِقِ وَ يُمْكِنُ أَنْ لَا يَكُونَ دَخُولُهُ فِي أَهْلِ الْبَيْتِ
 یعنی در حدیث پنجاه و چهارم از باب جد و شتم خواهد آمد که اهل بیت هر نبی خلیفه او می باشد و چون جناب
 سیده امام و خلیفه نمی تواند شد پس بن اعتبار که ما در این اظهار است و وسیله می بود و ان حساب
 ممکن است که او را در زمره اهل بیت بگنجانیم و ممکن است که در اهل بیت داخل نشاند و منتهی خلاصه بر
 عاقل نیز هوش مخفی نیست که قطع نظر از آنکه صاحب فی باید و لفظ مکان حکم بشیر کنند فاعلم

اخذند گردید زیرا که معنی اول بر دیگران از شیعیان مرعوم می‌نماید صادق می‌آید و حضرت
 او درین امر باقی نمی‌ماند و معنی ثانی بعدی استند است که اخس حیوانات مثل سگ و گربه در آن
 شریک گشته اند پس فضایل بر ذایل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی رفت آید هم بر ذکر
 حدیثیکه دلالت بر دخول ابوذر غفاری که حالش از اصول شیعیه مفصلاً درین مسکنات سینه نبره
 مقدسه اهل بیت دارد پس آنکه فراموشی از فراموشی و شیخ ابوعلی طبرسی در کار هم لاف
 مرسله است و آن را روایت کرده اند و اللفظ للثنا **كَمَا لَا يَحْفَى عَلَى مَنْ نَظَرَ إِلَى عَيْنِ**
الْحَبَابِ الْفَاضِلِ الْمُجَلِّسِ يَقُولُ مَوْلَايَ أَبِي طَوَّلَ اللَّهُ عَمْرَ الْفَضْلِ الْحَسَنِ هَذَا
أَبُو ذَرٍّ مِنْ وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَرَّ بِي ذَرٌّ لِنَفْعَارِي إِلَيْهِ أَخْبَرَنِي
هَذَا الشَّيْخُ الْمُهِدِيُّ أَبُو الْوَفَاءِ عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَقْرِيُّ الرَّازِيُّ وَالشَّيْخُ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ إِجَارَةً وَقَالَ أَفَلَا عَلَيْنَا الشَّيْخُ أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
الطُّوسِيِّ وَأَخْبَرَنِي بِذَلِكَ الشَّيْخُ الْعَالِمُ الْحَسَنِ بْنُ الْفَتْحِ نَوَاعِظُ الْجُجَّانِيُّ وَمُشَاهِدٌ أَيْضًا
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الشَّيْخُ
أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الْقُمِّيَّانِ
قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ جَابِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبُ سَنَةَ أَرْبَعٍ عَشْرٍ وَثَلَاثِينَ وَفِيهَا مَرَاتٍ
قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْمَيْمُونِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْبَهَانِيُّ
بِزِيَارَةٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ الدَّهْلِيُّ عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ
قَالَ قَدِمْتُ الرِّيْدَةَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي ذَرٍّ جُنْدَبِ بْنِ جُنَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَحَدَّثَنِي أَنَّهُ
قَالَ دَخَلْتُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي صَدْرِ نَهَارِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنَسِيتُ
فَلَمَّا رَأَيْتُ الْمُسْجِدَ حَدَّثْتُ النَّاسَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ
الْإِسْلَامَ إِلَى جَانِبِهِ فَأَعْتَمْتُ خَلْعَ الْمُسْجِدِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا أَبَايَ أَنْتَ قَا

الحی اوصنی و صلی علیک و علی آئالتک و سلم یا ابا ذر انک من اهل
البیت الی اخره بلفظه اما حدیث علوی که طینتش از طینت است
آخره پس هویتیکه مراد از این غیبت عدم اختلاط خمیره نواصب باشد مسبوق الکفر بودن خاندان نبویه
شیخ المشایخ ابو جعفر قمی از امام کاظم علیه السلام من است و تعرف محصله انشاء الله تعالی له
مع ذلک صدور مخالفت مرتضوا و می که بتواتر معنور رسید و قد مر مرارا بچیزی از دین مبنی که در مسکن اول
ذیل حدیث طینت تفصیل تمام گذشت که اتحاد طینت موجب عصمت است مانند عصمت ائمه و عصمت
همین است که از طینت پاک و پاکیزه پدید آید اند که از عینین هم رسیده و هلا و قطعاً غلط در واقع نشد و اگر
سخنی حدیث نصرانی بجا ببرد حدیث امام صادق از ابصار الدراج ناقص فرماید که مولفان بطریق معتد
فضل بن عیسی است که کند که من همراه پدر خود شرف حضور بجانب امام صادق علیه السلام دریافتیم پدرم
او بچسبید و گفت که درباره حدیث نبوی یعنی همان اهل البیت چه میفرماید فرمود صحیح است گفت ای مسلمان
از اولاد عبد المطلب بود که او را در اهل بیت فرمودند حضرت ارشاد نمود که او از اهل بیت است باز گفت
اولاد طالب بود باز چنان جواب شنید و از فهم این نکته عاجز گردید پس فرمود که مقصود حدیث پدر منی در نیايد
انیر و تعالی خمیره را از عینین پدید آید و خمیره شیعه را کمتر از آن یک رنگ زرد پس این معنی از اهل بیت اندکی از حق
مختصاً پس دعوی رفعت منازل عظمت مراتب طهارت و عصمت مسلمانان بلکه است لالان رتال این حادثه
عصمت احد از ائمه صورت نخواهد بست زیرا که چون احتمال از حادثه دیگر که طینت ائمه از طینت پیغمبر خدا
جاری نخواهد شد و صدر رعای و ارتکاب آثار حضرت مسلمان ضرر خواهد بود و گویر اصول حضرت امام علیه
غداً بکمال محقق و بالانیمه بر عناق اهل حق واقع شود زیرا که از حدیث طینت هویدا و روشن گشته
که طینت شیعیه با طینت نواصب هم چنین بلکه مخلوط شده و بر محو صفت خرافت خویشانی مانند و محال
است که مقتضای خصوصاً مقتضای طینت نواصب که مخالفت عداوت علیه اهل بیت است اتفاقاً بجا
اجلا ل منافق و اهل ثنائیات پدر شد و درین معنی گناه از شیعه باشد و اهل حق بیاد اشرار آن

گرفتار آید حکایاتی عجیب و غریب در کتب ظاهر و باطن و نظر احقر الناس در آمده بزرگ حکایتی از ان
 بر اعانت ادبی عایت با حیات و نبوت بنمایم حکایت لطیف امیرزاده شنیدم که بنزد حسن جمال است
 و اعتدال انشاؤ است چنانکه گفته اند شهر مکر ملائکه بر آسمان گزیده بشهر مجسم طلعت او بر زمین نخواهد بود
 اتفاقا یکی او باشد و هوائی و صافش در آنش عشق و در جگر افتاد آنرا دلیل و اطراف النهار یک
 از دیده میر بخیت و خاک حسرت پیر بخت و چند آنکه وسیله کاری حسرت نمی یافت هیچ تدبیری
 مفید مدعای افتاد قصار و در عین یاس یکی از دوستان صداقت اساس گفتش که اگر نام فلان را
 و طیفه کنی و در زبان بازی بیاورد کاست که ظاهر اخراج از لقیقه نکاست آسان کرد و القصه شنیدی
 که آن جن سخنر شد و گفت که من بیکر آمو که در پی جلالی و خوبصورتی مثل عقاب باشد متمثل می شوم باید که
 مراد نظر محبوب جلوه دهد چون عطش تمام بخیزدین بر آن را بهر سده توانا کن تا آنکه خلوتی خالی از غبار
 آید و کامل بخوبترین جوهر گرفته شود الغرض آن پیدل حلقه رستی بگردان آن بر محکم بسته و سر رسیده است
 گرفته نزد امیرزاده حاضر شد و بطارحه آمود و از دست او این مرد راه خویش گرفت امیرزاده
 پرستاران موالی خویش را بانگ زد که از جای خویش مجنبید خود در عقبش و دید تا آنکه خلوتی خالی از
 اغیار بهر سید و دست صفاست و بختی بد عار نگین گردید شهر گل از غنچه خندید و در سفته شد و سخن بین
 که در برده چون گفته شد و راوی گوید که چون نام اختیار آهوی غفا تا بدست این غزال غنا و کمال
 شادمانی سوی گوی خود خرمید بر گاه قرب یافت و او آهوی بگل بر سر و ریش درازی در آمد و فریاد برآورد
 که ای حاشا عطار بداد من سید این سانحه عجیب را ببیند که فاقی بد که با این نازنین بسجمع شود و حلقه بر آن
 با این تیری گردن من بکنانه افتد و غریب از خلق برخاست نعره قاه قاه ایشان فلک اطلس سید با جگر و جد
 طینت خصائص لیه و باره عصمت و مایه علق بها از دست میرود یا اختصاص حضرت سلمان باطل را بی
 اصل می شود و فاخته را ای که ما شستیم و یا معاشر النبیین و ان سمعتموه عطفی و تذکری
 یا یا رب الله تعالی و احادیث رسول الله بدید الدجی نور الهدی فلیکنکم یا ثناء اهل بیت

الطاهرین و الشیخین بر ادب الایمان و الصادقین و الخلفاء الراشدين فان ذلك هو
 الصالح و كما قيل في الامم تخلف عنهم مقتصرين غير محققين محدثين غير محدثين فان
 هو الحسن المبین اما قضیه شتیاق حبت عشق و عاشقی و با حسن سلک
 بر مقام محبت و حیرت است که آیا این شوق که حبت را نسبت بسلمان فارسی داد و در زمان نبوی بود
 با و تنبیه او و مکرر احداث و تبدل و مصدر قصیر و حقوق اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 شد و سر سببی خلفا بکار و جنایت که در این و آن عشق سلمان بجنبت زیاده نرود یا بالعکس و نیز
 در حیرت هم که مراد از این حبت باغهای قوم شود و عادت است چنانچه با عقدا و با بویه و اعتقاد و این حبت
 آدم علیه السلام با عباد دنیا مراد است اگر چه جمعی را مایه در نیاب قبول کنند کما فی منہج السدا و
 بسیار از مفسرین ایشان اعتقاد آن زند که بهشت آدم بهشت خلد بود که اهل یان بجزای اعمال خوش
 در عالم آخرت در آن داخل خواهند شد کما فی بحار الجلسی غیره یا مقصود از این حبت لولضر بر التاویل
 اعراف خواهد بود و علامه مقصود واضح حدیث اشتیاق که بهشت بعد از ایمان خدا و رسول است
 شتیاق تراست نص صریح درین است که او هم اساس خصائص جناب امیر المومنین را تصدیق نموده زیرا که
 لفظ بعد تبصر بجات مؤلف رساله در بعد بیت متصله حقیقت واقع شده و بظاهر است که مقتضای
 نیز همین است همان است که تا کار از اصل براید بصیرت بسوی فرج روان باشد و کفی شهید اعلی
 بطایفه و احمد که حدیث مرصع ضحک بحال مایه منطبق شد اما خبر حکومت را نیز
 ملک الموت پس آن نیز بادم خصائص شیر خدا است بحال متبدل عین محدثین است که بر ملائک
 مقربین و ملا اعلی خصوص ملک الموت فایض الارواح حکم فرماندار عقل و شریعت و در و بیفایست و غایت
 رای بر نزدیکی است هر بنا با ملائک مقربین معصومین و مقربین اختصاص یافته و در غیر هم سلمان را چه
 یا را باشد که با فرشتگان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه با حکمرانی کمال انجفی علی الاطلاق
 و الا و عتوب هم نشود که این کلمات قسم احتمالات عقلیه است و با حاد و اهل بیت نبوی موکد و

يستدرك. ورسابق سميت كذا بانه كذا بانيب سيد انبيا و اوصيا او تاييد و تيسير محض من اوطاف
 تشيعين نمانه و تازه تر انيكه و تفسير امام باقر عليه السلام و يستدرك المؤمن للموالي محمد و آله
 الطيبين اتخذ بعد محمد امه الذي يتخذ في مثاله و سيده الذي يصدق
 اقواله و يصوب افعاله و يطيعه بطاعة من يند به من اطائب ربيته و امور الدين
 و سياسته و احضرت من امر الله تعالى ما لا يرد و نزل به من قضا الله ما لا يصد و حضرة
 ملك النبي و اعوانه و جند عند راسه محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و هم و من
 جانيب اخر عليا سيدا الوصيين و عند رجليه من جانيب الحسن سبط سيد
 النبيين و من جانيب اخر الحسين سيد الشهداء اجمعين و حواشيهم بعد هم خبايا
 خواصهم و محبيهم الذين هم سادة هذه الامه بعد ساداتهم من آل محمد صلى الله
 عليه و آله و سلم ينظر العليل لمقر من الله في طبرم بحيث يحب لله صوته على اذان
 الحاضرين كما يحب و يتناهل البت و روية خواصنا عن غيرهم يكون ايمانهم
 بذلك اعظم ثوابا لشدته المحنة عليهم فيقول المؤمن يا بني انت و امي يا رسول رب العالمين
 يا بني انت و امي يا وصي رسول رب الرحمة يا بني انما و امي يا شيعي محمد و خضر غمامته و وليه
 و سبطيه يا سيد شباب اهل الجنة المقرين من الرحمة و الرضوان مرجبا بكم
 معاشر خيار اصحاب محمد و علي و ولدك ما كان اعظم شوقا ليكم و ما اشد فرح
 لان الله اترككم يا رسول الله هذا ملك الموت قد حضرني و لا اسأف في جلالي في
 لمكانك و مكان اخيك فيقول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كذا لك هو ثم يقبل
 رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم على ملك الموت فيقول يا ملك الموت استوص بوصية
 الله في احسان الى مولانا و خاد منا و محبنا و مؤثرنا فيقول له ملك الموت يا
 رسول الله مرر ان ينظر الى ما اعد الله له في الجنان فيقول له رسول الله صلى الله عليه

وَاللَّهُمَّ انْظُرْ إِلَى الْعُلُوِّ فَيَنْظُرَ إِلَى مَا لَا يَحِيطُ بِهِ إِلَّا الْبَابُ وَلَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْعَدَدُ وَلِلَّهِ
 يَقُولُ مَلِكُ الْمُوتِ كَيْفَ أَتَى بِمَنْ ذَاكَ نَوَابَهُ وَهَذَا مُحَمَّدٌ أَعْرَضَ عَنْهُ زَوَارُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 كَوَلَا إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْمُوتَ عَقِبَةً لَا يَصِلُ إِلَى تِلْكَ الْجَنَّةِ إِلَّا مَنْ قَطَعَهَا لَمَّا تَنَاوَلَ رُوحَهُ
 وَلَكِنْ خَدَّاهُكَ وَمُحِبِّكَ هَذَا أَسْوَءُ بَرَكٍ وَسَيِّئُ رَأْيٍ لَكَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَمْلِكْ لَهُمُ الَّذِينَ
 أَذْ يَقُولُ الْمُوتُ يَحْكُمُ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ يَقُولُ مُحَمَّدٌ يَا مَلِكُ الْمُوتِ هَذَا أَخَا نَاقِدٍ سَلَّمَكَ إِلَيْكَ
 فَاسْتَوْصِرْ بِخَيْرٍ أَنْتُمْ تَرْفَعُ هُوَ وَمِنْهُمْ عَلَى الرُّوحِ الْخَنَّازُ وَقَدْ كُشِفَ عَنْهُ الْغُطَاءُ وَالْحَجَابُ
 لَعَنَ ذَاكَ الْمَوْتَ الْعَلِيلُ فَرَأَاهُمُ الْمُؤْمِنُونَ هُنَاكَ بَعْدَ مَا كَانُوا حَوْلَ فِرْنِسِهِ يَقُولُ يَا مَلِكُ
 الْمُوتِ الْوَحَا الْوَحَا تَنَاوَلَ رُوحِي وَكَلَيْتَنِي هَاهُنَا فَلَا صَبْرِي عَنْ مُحَمَّدٍ وَأَعْرَضَ عَنْهُ
 الْخَفِيُّ هُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَنَاوَلُ مَلِكُ الْمُوتِ رُوحَهُ فَيَسْلُمُهَا كَمَا يَسْلُمُ الشَّعْرُ عَلَى الدُّفُونِ وَإِنْ
 كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّهُ فِي شَيْءٍ فَلَيْسَ هُوَ فِي شَيْءٍ بَلْ هُوَ فِي رَحَاءٍ وَلَذَّةٍ إِلَى الْخَلْقِ
 يَطْوِلُهُمْ وَيُفْسِرُ مَسْعُودِي زَعْبِ الرَّحِمِ وَاسْتِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا أَحَدُكُمْ
 حِينَ يَبْلُغُ نَفْسُهُ هَهُنَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ مَلِكُ الْمُوتِ يَقُولُ مَا كُنْتَ تَرْجُو أَفْعَدَّ اعْطَيْتَهُ
 وَأَمَا كُنْتَ تَخَافُهُ أَمَنْتَ مِنْهُ وَنَفَعَهُ لَهُ بَابُكَ إِلَى مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُقَالُ لَهُ الْظُّرُّ
 الْمُسَكِّنُكَ وَالظُّرُّ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى الْحُسَيْنِ وَ
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دَقَاءُكَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الدُّنْيَا
 فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَمَحْسَنُ بْنُ رَوَايَاتِ زَيْدِ بْنِ جَابِرٍ الْإِسْمَاعِيلِيُّ
 دَعَاكَ قَطْلَ مَا قَطَبَ ابْنُ مَيْمُونٍ مَوْلَى ابْنِ مَرْجَانٍ وَرَضَايَا قَامَ عَظِيمُ مَوْلَى بَعْضِ
 أَهْلِ تَابِ مَرْوَيْتِ قَالَ قُلْتُ لِي عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلَتْ قَدَائِدُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا تَاهَا مَلِكُ الْمُوتِ يَصْطَرِّحُ
 حَزْبَهُ عِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ مَا لَكَ الْمُوتُ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعُ فَوَافِدِي بَعَثَ

مُحَمَّدًا صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم لَا اَبْرَکَ وَاسْتَفْنٰ عَلَیْکَ مِنْ قَالِی
 رَجِیْمٍ لِحَضَرَ اَفْتَحْ عَیْنِیْکَ فَانْظُرْ قَالَ وَیَمِثْلُ لَہٗ دَسْوَلٌ لِلّٰہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ
 وَاٰلِہٖ وَسَلَّم وَامْرِئٌ مِّنْہِیْن دَوَّاطِلُہٗ وَحَسَنٌ لِّحَسَنِیْنَ وَکَلَامٌ مِّنْ ذُرِّیَّتِہُمْ
 عَلَیْہُمْ السَّلَامُ اِلٰی اٰخِرِ الْحَدِیْثِ ہر گاہ جناب غیر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وایمہ بدیہی متنا
 ہر احوال کے بشیر و از الہ خوف ملک الموت برالین مختصر تشریف آرد و خود حضرت قاضی الارواح
 دیگر مانند تفریق بشارتہا ہند و گویند کہ امر و امید بستہ تو برآمد و خوفیکہ در جہان فی دشتی بحیر
 ازان بجاتی در نامی بہشتی تو کشادہ و سبب عیش وادی ہر ماہ و انیک سرواں ہا و سید
 اوصیا و حسن مجتبیٰ و حسین سید کربلا برافتہ تو حاضر اند چشم خود بکشا و بسوی ایشان نظر نما سو گندہ بکشا
 احدیت کہ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را تو می عالم برسم رسالت ستادہ کہ ملکی بدو توفیق و رحیم
 تر مزین ہا خوف کن و خرن اند و در بخود راہ مدہ جگونہ رفق و مدار انکم در بارہ کیکہ حیات برانی
 بیاریند و انواع نعیم و لذایذ عظیمہ برائی او مہیا نمایند و سید البیتین اوصیائی و برای زیارتش نعیم
 زنجیر نمایند و مختصر ہم باین بشارت بعضی واقف و اعتقاد جازم حاصل کند و بخت غرر ارجل گوید کہ انوک
 و قبض روح من تا خبری کن تا ہمراہ این بزرگان روم و منتہا کی زدوی خویش سم و انجہ در بارہ
 او شاید خود جناب غیر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بی کم و کاست ارشاد نماید پس خدا را سائمتی سر
 بگریبان فرو برند کہ شفاعت سلطان بارہ این برادر مختصر کہ لامحاله از شیعیان خواہد بود و امر خوش
 ملک الموت کہ عطفوت بحال و فرماید کہ گنجائش دارد و از نجاست کہ جواب ملک الموت دلیل قوی بر آنست
 کہ این سفارش محض عیب و فضول واقع شدہ کا عرفہ فی الصدہ و اگر حادثی ترنگہ احوال راجعہ بر
 تفصیل آن شمل ملحوظ دارم یعنی ایکہ لاحقین احد بعد احد بسا بعضین میرسانند تا آنکہ حضرت امیر
 سبحان بشیرند بر عرض میکنند کہ مقطع از شیعیان من است آنحضرت مجرب بل سفیر باد و بر ملک الموت بارہ
 ملافت و نصیحت نماید و سفارش فضولی سلمان زیادہ ترنگ میشود و از نجاست حکما گفتہ

این شرح جو کار بی فضولی من بیاید به مراد وی سخن گفتن شاید بهار خدایا
 مگر سلمان امامیه هنوز معرفتی باین عادت معیروند داشته باشد پس حدیث جامعیت و اعلیوم
 اولین آخرین و آشکارا و نهان نسبت و نابود میگردد و بر تقدیر معرفت و خرافت و تاویل
 و تحریف اخبار مصونین کمال انجمنی علی من طالع افادات الشریف المقتضی ما قال تناخروهم فی کشف
 طبعیات و تبلیغات لازم می آید پس در حقیقت اینهمه از الفضولیهایی است که باین احوال است که
 بسیار از مجربین قوم دعوی توانرو استفاضه آن آید کمال انجمنی علی من در اصول و فصول
 البحار و حرات و جبارت سلمان فارسی تقدیم او برین یک الله رسول شاید بر این است که او با وصف
 حجاب غیر از ملک الموت اعوانش کسی از جناب سید المرسلین اهل بیت طاهرین مجسم باطن ندیده
 نقل پس قاعده کلیه حضو این بزرگان برای شنیدن شیعیان است منتقص شد و معلوم کرد که بشوایان
 اینجه حجت تسلیه فدیج اص و عوام انواع یکیدت و عجایب فریب بر رو کار آورده اند و مسائل حجت
 و مانند آن نیز برای تعویج خواطر مقلدین خویش پرداختند و چنانچه از شرح اربعین مجلسی از کتب روز
 میشود با فیهم احداث و غیرا ابتداء سلمان کماله تقی به خبر هم وقد عرفت سابقا گذشته است که او بر ویت
 این بزرگان قانیر شود با جمله حالیا علما طایفه دست ازین روایات متواتره بردارند یا از منقبت
 سلمان مسترانه و قاعده اصول بلکه حدیث رسول مقبول من ابلی بکلیتین یختلا اهو کهنما
 مقتضای مثنائی است سرسری بنوعیکه مادم فضایل و خصایص امامیه شود ناظر اول است آری کار
 مخلصان همین است که بشا باشند صد آفرین اما حدیث مروی می آید در باب لغت و
 که سلمان فارسی بناید گفت بلکه او را سلمان محمد یاو باید کرد و چنانچه در عهد شام
 بدان نمودم و دستنگ ایما باستماع لقب سهو و نسبت النکار محبوبیتش بنجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم چنانچه از روایت امام عظیم طوسی صاحب اختصاص هویدا میشود پس که بیت برین و افزائی
 است پیغمبرین اول تفصیل برین آیت که هم از بحواله جمالی اشاره نمایم پس باید دانست که در کتاب

قصاص کند مقبره از امیر المومنین تضاعف سلطان منقول است و دانایان واقع شده که در روز
 نزول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و سلطان خدشش بود ادعای آید و او را در روز
 بجائی او نشست حضرت در عین شهادت غضبنا مل و با و فرمود که دور میکنی مردی که جبر بران کرد
 مرا اسلام رساند او امور ساخته اعرابی گفت بخاتم و نباید که این مراتب بر ارجوسی مسلم باشد حضرت
 بر آشت و فرمود که شرک سلمان تقیه بوده انهی ملخصاً مختصراً بر عارف بصیر و متوقد غیر که بشیر
 بحشم خود کشید و بقوت قدسیه تقیاتی امور آشنا گردیده مخفی تواند بود که و اصناف این حادث
 را خبر خوش آمد و لقب سلمان را و ان حکومتش چیزی دیگر غیر از برهم که ان موردی منظور نبوده
 اصلی شان اینست که او را از عجب محب سید یک سازند و لقب شهو یعنی لفظ فارسی که در محبت
 او مانا نصیح است بلقب دیگر مبتدل فرمایند چنانچه در قصه مهده سمت که گفته که نه زندان
 زمان فراخ سلطنت و حکومت شخص جم مناقب و مداح که مجبول و منفردی نمی نمایند اگر و این
 از لقب شهو مجبول موضوع نباشد معصیت نقص است باید بر اصول ماسیه لازم می آید و
 معصیت محرم خود و قبل ازین یاد استی که نمی بر تصریح اکابر طایفه دارند نمی شود مگر بر
 صد و لقب شهو منی عنه از حضرات امیه پیش از پیش در احایث تشبیه این درست نه منی که در حد
 کاظمی که شیخ المشایخ آنرا ردایت نموده و لقب شهو وجود است بعین در حد فیکه این شهر آشوب و باره
 عبارت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سفارش امارت سلمان یث قم فرموده و با عراف
 مذکور هنوز آن نامه که است ثمامه در دست او لا و یافته می شود و قس علی بن ابی طالب را و اینست که
 تعلق با خبر واقعه که بلا و نه روان دارد و هم برین منوال است قصه اعمی و تفسیر نامه حسن مکی
 علیه السلام زیرا که غوازش نیست از سلمة ان الفارسی من یقوم من الیهو فسا لوان یحس
 الیهو و یحیدهم من محمل صلی الله علیه و آله و سلم فی یوم هذا المجلس الیهو و یحیدهم
 علیه السلام و قال سمعت محمداً صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الله عز وجل اخرجنا

باقر مجلسی اگر چه در ترجمه این حدیث در حیات القلوب لفظ مذکور نیاورده لیکن در اصل تفسیر که نسخ کرده
 آن بحال صحیحی است نزد فقیر موجود است واقع است که امر آنفا در برین خط است روایت صاحب خاصین
 معتبر کما عرف المجلسی شاکل بر حدیث است روایت کتاب فضل بن شاذان بن جبریل در باره موت
 سلمان که بر عجاوین و غرایب است و از احوال حادثات این باب است و اگر اندک تصحیح روایات باقی
 یا دینی بخود و اسماعیل را بنجند مذکور شد کرده شود واضح گردد که حضرات بالغین با اختیار خود درین معصیت
 شرکت نه اند و بر عزم تبیین مورد نظر نشاء است که میله تأمل من الناس بالبر و تشنون
 النفس و انتم تنفون الكتاب فلا تعقلون گویید که بعضی علی من در کتاب
 القوم و وقف علی انهم یقولون ان اصحابنا لا یعتقدون فی الاکابر الا بما صدق من
 الاکابر لا اهلها و ما روی عن واحد منهم روی عن عبد الله بن جعفر عن
 منقول منهم صدقنا انما یثبتون فیما ذکرنا که سابقا و لاحقا کفایه لللطائف و حدیث
 المسترشدین در هر گاه حال می بین باشد حال علما طائفه ناگفته به چه هنوز لقب مشهور طبق مثل
 جمیع که فلان فرس از مطروقه تحت المیزاب السنه نالائق اینها و راست خانیچه بطایفه
 احوال بدین بعنوان و حلل شیخ المشایخ و کتاب غیبت نام عظیم طوسی لغامی و احتیاج طبری و حاکم
 و جابر مجلسی دلیل است روشن آدم بر روایت انکار محبیت اویس میگویم که اگر مقصود از ان نفسی شرک
 است مطلقا و نحو این معنی است که طینت و از صین طینت ایتم بهر سیده و گاهی و شل جانی
 حدیث اسلام بوقی الکفر نبوده پس با قطع نظر از امور که در سابق گذشت حدیث کاظمی که راوی آن شیخ
 با بویه است منافق است در اینجا محض روایت طولی الدلیل که جای با بخار خواهد بود و میگویم که خاست
 رضی الله عنه نزد بعضی از اصحاب که در تفسیر منوره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمده بودند قصه سلام رسان
 فارسی بر سر عذر که هرگز گفتنی نیست لیکن چون این اشغال را بجا میگویم که در وطن خود یعنی شیراز همراه پدر
 رحیم گاه زتم اتفاقا از صنوعه و از راهی می آمد که از کافران الله و ان عیسی فرج الله و انجس

حبیب الله طبعی گرفته صبر و قرارم در بود و از آفتاب پرستی بزارم کرد بعد رجوع دیدم نامه حضرت
 خانه آویخته بود گفت همین وقت بدیدم که گوش کرد و الا بدت خواب داشت چون خفتند بجا رفت خواب
 طبعم شدم در نامه بعد اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که ای روز بوقی عیسی هستی ایمان
 قبول کن و محسوسیت و کبریا بگذارد و پدید هر چند اصرار و احاح نمودند لیکن از شرک سر باز زدم تا آنکه نقل من
 متوجه شدند و در چهار تنگ تار یک مجسمه کردند و بعد از مدت طویل روزی توسل نام نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و امیر المومنین علیه السلام بجات یافته تا دو سال نزد راهی بودم آخر لوجی بمن داد و حال من در آن
 یاد کرد و بدریغ آن نزد راهی طلب کی که بیش قدم آن سر و علیه الصلوة و السلام بود و دو سال بسر کردم
 پس مرا بر این بکنند ری سر و بعد و دو سال جلش نیز فراسید بدستوریم گفتم مرا که ميسار گفت ظهور
 خاتم نبوت قریب سیده و رباب و حجاز او را طلب کن پس کار دانی بطور خدا و مان روانه شدم گوشت را
 برسم کفار فروش کشند و کبابش خوردند من از صحبت کباب شراب پیچیدم اراده بکشتنم مصمم گردیدم
 بندی شما اختیار میکنم مر السید در هم بدست بود فروختند قصه محبت حضرت رسالت جناب لایت
 باو گفتم بغایت گرم شد و گفت که از شام تا صبح پشته بای ریگای که بر دم سر با سمان کشیده بجای دیگر
 نقل کن الا ترا خواهم گشت در شنائی این ریخ و تعب عا کردم فوراً بادی تند وزید و مقصود حاصل
 میگرد چون صبحدم ساعت خود را مانند فلک اطلسم صفای بیند مرا بجا دوگر نسبت میکند و بدست نه
 میفروشد که باغ خود را بمن بفض می نماید روزی در آن باغ جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من
 کباب شریف را طبعی از صدقه و خرابا بجا رفت خاقان مش بر دم اصحاب بخوردند حضرت و اقر بایش دست
 تناول نمی بردند دانستم که علامتی از علامات پیغمبر زمان موجود است که صدقه نمی خورد و باز بدیدم
 آوردم تناول فرمود و من در عقب آنحضرت بار بار می نگریستم خطاب نمود که ای روز به مهر نبوت میطلب
 مهر بمن نمود و در قدش فدا دم فرمود خاقان خود بگو که غلام را با بفروشن بر جای صد از وخت خرمای رخ
 وز در اضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حسته با خرمای ابر زمین می نشاند و امیر المومنین پیشش

میگوید در دم بمهر درختان میوه دارندند خاتون گفت همه خرمای از میوه ام جبرئیل علیه السلام با شجر
 زرد گردانید پس مرا از او فرمود و سلمان نام نهاد و این حکایت هر چند نزد عوام افسانه نماید ولیکن فایده
 عظیم از مطالعه آن بدست آید که همچنان در صد و اثباتش بودم یعنی اثبات محسوسیت مشرک بودنش و انهم
 در وقت کمال عقل و گیاستاد کمال انجمنی زیرا که از کتاب اسبیه با خصوصیت شهادت شهید ثالث در مجالس
 واضح است که بمعاذ اکثر روایات عمر سلمان تا به صد و پنجاه سال رسید بود و قید او ثبت و اثباتش
 بدلائل اصول ایشان یاد و تر از ما بی کشیده چنانچه روایت قطب و نندی بر تصحیح اکابر قوم بزرگ
 معنی نص قاطع است و مداول باید می همان بر روایت صدوق که او توفیق روایات است چنانچه از جای
 و معین الحیات میتوان یافت از شش سال پیش نیست را سبب ذکر گفته بود که ظهور نبی آخر زمان قریب
 شده پس اگر ظهور را برخلاف ظاهر بعضی وجود گیریم و تمامی مدتهای ولادت شریف بانضمام صبا و کمال
 جوانی که مستعد برانست آید و غیره را احتیاطا حساب نمایم قریب شصت سال می شود بعد از آن
 اگر بحسب سالی اوقات گذشتن در صوره و محبوب شدن در چاه محقق فرض کنیم آخر عمر او که در آن خلعت
 ذلی لغزین بنا بر شهر اقبال و خلافت فاروق بر روایت قطب با مایه ایشان با خلافت
 المؤمنین بر عایت اصنع که ملا مجلسی نیز در جابر مخالف حدیث مشهوره دانسته کمال انجمنی تا به مدتی
 صد سال هم منطبق نخواهد گردید اگر بخلاف ظاهر خلاف روایات ایام طائفه کما اشرنا البیه حسن چاه
 محقق نام و مرد و زن و هر فرض کنیم تطویل عمر والدین و اهل سیر و تواریخ خلاف آن
 نوشته اند پس حق اول باطل شد و انتساب عراقی مذکور محسوس است که در بعضی از روایات بنوعی
 منقری بمحضت فاروق تعبیر کرده اند و کتمان نام را بر تفسیر امیه فرو آورده بر جا خود خواهد بود و الکما
 محسوسیت خلاف انصاف از حدیث میرین شده که کیر بم و صی او ابو العزم میشود پس بیان قاعده
 سلخ خلافت داشته که باید که وصی و دوقی مصداق ظلم و کفر نباشد از پا در آید و در این نسبی امیه ذکر کنیم
 الخیال لایه که نامه شد و انچه بعد علی ذلک و اگر در معنی وصی تصریفی بکار نرید بسیاری از احادیث

در مصابت مکتور ایگان خواهد شد و مخفی نماند که وجوب معرفت این زوی نژاد امامیه محلی است و هر
 قدر دیگر خاندانی اعتراضات و احتمالات هنوز در این قلوب سامعین غنا طربین منجمله بکار حدیث
 جعفری ملاحظه باید فرمود که صاحب کتاب اختصاصاً آورده و نص قطعی بر مجوسیت اوست بآنکه
 روزی پیش امام صادق علیه السلام در باره سلمان و جعفر طیار سخن میرفت و امام علیه السلام فرمود بود
 جامعنی جعفر را بر سلمان بن فضال گفت سلمان کبر بود سلمان شد حضرت از کعبه جدا گشته بغض
 تمام فرمود که ای فلان خدای عز و جل سلمان را طاری کردی بعد از مجوسی بودنش و قرشی گردانید بعد از فارس
 بودنش پس صلوات خدا بر سلمان باد و جعفر مرتبه عظمی دارد که با ملائکه در طیار است اکنون بر مجوسیت او
 بر صور خیالی قوم و مطاع علی حلقه اصحاب سلب مرتبه امامت از ایشان چه انتظار باقی است و ایضا حدیث
 کلینی و کشی امام عظیم طوسی از امام باقر علیه السلام بطل شمس اول است ترجمه این زبان مجلسی گفته و در بیان
 در سجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جامعنی از قریش نشسته بود پس ایشان شروع کردند در ذکر جهنم
 خود و قبایله می خود را بالا بردند تا آنکه نوبت سلمان رسید پس عمر بن الخطاب باو گفت خبر ده مرا از آنکه
 که تو کیستی و پدر تو کیست اصل تو چیست پس سلمان گفت من سلمان بنی سنده خداسم گمراه بودم پس حق تعالی
 مرا هدایت کرد بکرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم من بر ایشان بودم پس خدای تعالی منی گردانید محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم من بنده بودم پس خدا مرا آزاد گردانید بکرت محمد و اینست حسب نسب من بنی مخزوم
 که حضرت رسول بیرون آمد پس سلمان گفت که یا رسول الله چه شدیم من این جماعت با ایشان شریکیم
 شروع کردند که یکسبها خود و فخر کردند به پدران خود تا آنکه بمن رسیدند بر عمر از من چنین سوال کرد
 حضرت فرمود که توجیه جواب داد سلمان جواب خود را نقل کرد پس حضرت رحال محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که ای کوه قریش رستگاه مسروین است و در این فتنه است و حال می غفلت است حق تعالی
 یفر ما یا نخلنا که من کی و فاشی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا از کتاب
 عند الله اهلکم به سبک ما آفریده ایم شمار از مردمی در آن و گردانیدیم شمارا شعبها و قبایل

آنکه بشناسید یکدیگر را بدستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پیرترین شماست پس حضرت سید
صلی الله علیه و سلم فرمود که نیست هیچکس این جماعت را ضعیفی مگر به پیریزگاری ز معای خداوند عالمیان
و اگر تو پیریزگاری را از ایشان باشی ضعیفی از ایشان نهی لفظه دو وجه لالتش به عاقلان است زیرا که سلمان
بگمراهی خود درین حدیث قرار کرده و آن تواند بود مگر محسوس است و زیرا که احداث و ابتداء از وی درباره
امامت اطاعت مرتضی صا و نشده مگر بعد خباب سالک است صلی الله علیه و سلم حال آنکه وی و قس علیهما
احادیث دیگر که درباره اسلام سلمان آورده اند متضمن بر تهاضمی بسیار است و دلالت بر محسوس
آدمی کند تا کجا شرح این حکایت حد و نهایتش توان کرد اکنون در بطلان شق اول حالت متفق
باقی نیست و اگر مرد آن است که در وقتیکه او در غنچه باغهای خاتون سلیمه بود و بخدمت حضرت صلی
الله علیه و سلم حاضر و از بندگی او رهایی یافت و بنام سلمان نامور شد کام مشرک نبود و در واقع تقیه
می نمود پس مثل عرب بر سلمان الطباق تمام پیدا کرد که صلوات علی الاسد و ملت عن النقد زیرا که در وقت
توجه و الدین قبلش و گرفتار کردنش با فروع اقباب لایم در جاه محقق تقیه نکرد و دست سوار و شیب
بوالدین بکار نه برد و از آتش با آفتاب پرست سر باز زد و همچنین چنانکه او را کاروانیان کو فتنه
و از او قتلش مصمم کردند بطعام و شراب نهام رافقت نمود و علی بن اذ القیاس مسکینه او بدست بلعید
از یهود گرفتار شد و جماعت یهود مدینه از ضرب سوطا خوش روان کردند و در کشتن او هیچ دقیقه با
نگذاشتند و در آخر بالتقام فاعی بسرای خویش رسیدند نیز بر قول خود را سخ دم و ثابت قدمند و باقی
مکروه که درین وقت هم غریمت از تقیه بهتر است اعتقاد می بود و آن بلکه استیجاب هم نداشت کمال آنجی و
همین بنو الی رزمانه خلافت فاروق اعظم چه بخت گویند و درشت خویند که در مخاطباتش در خطاب
او نه نوشت چنانچه از کتاب جنجالی احمد بن ابی طالب طبرسی با عرافت قر مجلسی در بجا هم بود و او سکار است
حالیا که ام حاطی بخونیر تواند کرد که چون نوشتن بخلافی خاتون سلیمه رسید که با عرافش بر روایت ابن بابویه
قال عطف شفت پیش نمود و سلامت در شیمه و بود تقیه و استتار اختیار کرده باشند آن تهاش

باب مگر شاید که حضرت سلمان بسبب حدت ما و تشبیه جانان سلیم صدق مودت و صفا
محبت بهم رسانیده بخان دل تابع فرمانش گردیده باشد کما قال الشاعر شعر القوم اخوان صدق منهم
من المودة لم بعدل بنسب یا جناب فرادیس جان بروی عاشق بودند او بر حسن طلعت خاتون
سلیمیه مالک فرادیس جان بود دل از دست داده باشد و بر طاعت است که حکم مادر و پدر آقا
و بادشاه حکم دیگر است و حکم قهرمان عشق امری دیگر است لکن انصف من قال سمع هر چه
سلطان عشق آمد نماند قوت بنام زوی تقوی را محلش پاک است چون بدید بچاره و او فتاده گریه
در وصل و آن محمد مد که حضور اتفاقی او بخندمت شریف خواججه هر دو سر اصلی الله علیه و آله و سلم آخر
بکار آمد و با عجز نبوی از ان گرداب باصل نجات رسید با حله بھر حال معنی تقدیر است نه نشیند
و ازین شواهد و دلایل بالخصوص حدیثیکه از امام صادق علیه السلام در باره مناقب او از کتاب اختصاص
خری است و غیظ غضب آن امام بر حق در حق کسانی که او را کبر و مجوسی گفته بودند محکی است ثابت که علماء
طائفه چه افرا تا که در مناقب بزرگوارند حتی که او را جلالت و قرینت ساینده و اکمل ناشی است و من
المؤمنین المقدمه الممهده اما اعجاز سلمان در سرگون شدن قرقان و رختن
مرق و جیبی آن پس اگر دلائلش بر مناقب سلمان فرض کنیم البته شال الیود بر او صغیر
ایشان دلالت دارد چه اولاً از جیبی و آنکه او بیرون براند نشانی از خانه سلمان گرفتار گردیدن و بجز
و حشمت چنان دریافت میشود که هنوز او با وجود این همه مراتب زصیقت و مانند آن کما اشیرنا الیه عقاب
و محله کرانایا و حق آتش ناگفته بود و نه سلمان برادر خود را لائق صدور این عجزات و معدود
در زمره زنده دلان مرده تن می دانست و نه او را در زمره قاصد اهل بیت گمان می کرد و نماند
با اعتقاد ملاطاف رحیمی که صوفی کشف لب است بعضی از افادانش قبل ازین گذشته مراد ازین
علوم و اسرار که بعد از دریافت آن حضرت صدیق امامیه درباره قاتل سلمان بخبر طلب بدگاه باری
و بر علی خبر بردار و فضائل حضرت امیر نیز بود و چنانچه رساله او بعبارت فارسی

برش بودند با جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اوست قدیم داشتند و بعد از سلام مجدد او را بابت
تسویه بپردازست و او انواع مصایب و ای برقاقت رسالت بنای از کفار شرک شنید
و از وطن شهر و دیار خویش قطعاً و یقیناً هجرت گزیدند و در اوقات جان نثار دادند حتی که بقتل
آبازیم متوجه شدند و در آستانگی عساکر اسلام حرف اموال هرگز در نیج نکردند الی غیر ذلک من المحامد
ذکرت فی کتب الشیعه الصنادیق نصب میگردید و باره خلافت شریک شوی ند که ام حنیف عقیلی فاضل لازم
میاید اگر چه بعضی از تبهات عبادت منام کرده و سمر غروره از سبک جان میگردید و عاقل سید ابی انیس
شیعه اقرامی نمایند که اسلام شخص لوحی حدیث ارادی و قهر برود و بر استرا جناخته فاضل معاصیان
الساد میفرماید که چون تو از مسلمین گمان کرده بودی که هر که بعد نفاق و عدا ایاکان و در ثواب او
شوکت بکند در اول رسد کما غنیا و طریقه مرضیه بان نماید انقص و اجرا و اقل می باشد در نصیبت
این بیت یعنی ان الذین امنوا و الذین هادوا و الذین صدقوا و الذین امنوا و الذین هادوا و الذین صدقوا
الآخرین علی صلاتهم اجمعهم عند ربهم و اخوات علیهم و اجمعهم یحزنون نظر بانکه ثبوت
سادات ثواب است بطلان خواهد بود و انتهی بقضیه بعد از خود و معانی در مناقب سید هدایت
میشود که معدود بود و ایامت و اصول خمسة مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و کما عارف این کما
موسوی جعفری زایشان کافر است تکلفات بعیده از اصول و آیات بر آید کما لا یخفی علی من طالع حدیث
معه الامام فی کتبه المصنفون فی فن الکلام بخلاف حدیث شریف معرفت سلمان که بدلائل مطهر
دلیل بر آنست که عارف مرتبه مرتبه منکر او بلای کافر است و دشمنان بنیاد بلکه در مسکن اول
بعضی از احادیث از کتب معتبره امامیه منقول شده که خود حضرت سید المادین و الاخرین
خطاب و صحبت اجله اصحاب بنیاد نموده که اطاعت و تمثال علی بن ابی طالب رضی الله عنه بگز
نباید کرد کما عرفه مفضل متقدم حقیقه و ضعیف و مفسرین با سفل و افلیح می سازند که در ضلال و اطمینان
آدم بر اصول موضوعه خویش چه کردیم که در انبان نماز و چه رو بیا که از کمن بطور انبیا گام

است فاعلی بحشم و دیده و یا از زبان و بیان شنیدم یا بشنیدم و گوش از او را گونی و گونی
تر نخفتن شور با چه معنی دارد و با وجود اخوت و یگانگی با این همه یگانگیها چه محل اشعه باشد بل گره
سبب سلمان را در شمار آرد برادر دیگر یعنی صدیق مذہب خویش را بنقیضه کفر و ارتداد و اعدا سازند و تبیر
آنکه حضرت مولف سلمان با قنبر وکیل و جابر جعفری رشید تاسی حکما خویش که صوفی نبودند مخرج کنند چنانکه
ملانی در رساله فکر افاده نمود و با بجله بر ابل بصیرت و انصاف محبت است که بعد از فتح باب طاعت اهل صحاح
کبار یا خلقت و شدن عنوان لم یصلهم اجمعین اگر علمای امامیه معاصرین یا شرقا و جنوبا و شمالا و غربا
اجماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنه قلم و حضرت صاحب العصر و الزمان مصداق عرضها کعرض السما
و الارض کما فی علی شکه صاحب البحار را دشمن نمایند بلکه سلیم ملالی و شالین و شیطان الطاق و فضل
شادان و حسن صفار و برقی و سلمار و قمی و ابو جعفر بن قبه با ابو جعفر ثلثه جامع اصول ربیعہ و ابن معلم
ثانی و بنی و نغانی و کراچی و دلمی و کسید و در ارم و زید نرسی و بری و فضل و سعودی و دلمی و نجفی و طبری
و زبیری و نصیری و طوسی و حسن جلی و هر دو طبرستانی را وندی و مسعود عیاشی و ابن جمہور و ابن فہر و ابن طاووس و
مشہدی و شامی و عالمی و آملی و لاجی و بحرانی و استرآباد و شوش و دهر و مجلسی و ازدرانی و کاشانی
و دیگر خوانشیان از غولان بیابا کانه و قاطبہ از مضاجع و مقابر خویش جعت نمایند و خوانند که فضایل سلمان
و ابودر و امثال ایشان بر کرسی نشاند و اوله و بر این بران امامت نمایند شاید مدعا آنها در آغوش
آید و دستها ایشان تا دامن مقصود نمی رسد این چند حرف که بقالب صنیف و تخم و خاک مدلت و جار
بر فرایق حکما قوم بختیم حال سلمان می بود اگر مناقب که مقبولین لسانی گویم و معارضات آن در کتب
جویم کتابی ضخیم باید پرداخت و لیکن در بیرایه اجمال کلیتہ در دستہ حرف دیگر باید شنید و با شماع علی بن
ول باید گردید شمشیر صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار با بسی گردش کند گردان بسی لیل و نهار آرد
و هر چند مناقب آنها فی نفسها اکثر باشد مگر مناقب که ارات حضرت سلمان هرگز نمی رسد و این خود نزد
عقلی است چنانچه در تمہید اشارت بدان شد که نه زندان و زکار و دشمنان هر دیار چندی شربت و

یکی بر اینست که در این کتاب
 فرستاده و بر او ایات شیعیه مبارک است و من جمیع کتب که بر زبان زندگین با مجرات حماریه
 که حکومش بر کوفه و زمان حلقه را شدن کافص علیه التفضی فی الشافی و المجلسی فی البحار سلم است
 حال آنکه در کلینی فصل امام باقر علیه السلام موجود است که امی ابو بصیر از شیعیه و یابی امیه فنی بدست
 یابد از دین و شل آنرا از امام کاظم و است که اگر من آن کوهی برانتم و بریده سوم باره باره بهتر است
 من از آنکه عامل شوم از جانب سلطان جابر اثنی الخصال محمد بن علی سالیان القزوینی بلکه بعد از ورق
 که شیعیه و تصنیف روایات ایشان هم باید و فیضی که بدست میخورد و خرق عادت را از مقدار نقل کرده باشد
 و این نیست مگر بحجت عدم فرماندهی مقدار و تصمیم داده او بمقتضا بلکه خلفای ثلثه خواجه از مطالع حیا
 القلوب لوالقمری او وضع تمام دارد و سکنا که این قسم روایات در باره دیگران هم جستجو
 بعد از تلاش کتب امامیه یافته شود مگر تحلی سلیم هر گز خبر و یا بتعداد بر اصول مجهول باور نمی کند
 با حمله واجب بود که برای او و یلهه ترا از جمیع مقبولین خویش مناقب محمده را روایت میکردند کمالا
 بخشی عکلا و در بعضی مجلسی در بخار قدیم الاسلام است و از منین سابقین و مع و در بر طیبیه مهاجرین است
 در شاد به مشرف ثواب رفاقت شرف صحبت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم یافته پس معین مناقب
 سلمان ابوذر اگر راست خواهد و نفس الامر کی مجال و عموما است مشارکت از دجه جا آنکه لاوت
 زندگین نیست مقرر یان در و علویان که ابو جعفر کلینی و طبرسی و محمد بن اسماعیل از جمله شان ندا اعلام است
 که با همه نسبت میدهند که ایمان او درجه مقرر است مقدار و شتم ابوذر در نهم و سلمان در نهم
 واقع شده اند معلوم است که اکنون یان بر صور علیه با ظنی خویش چ قرار داده اند اگر کاشن و ن
 این است و غیره القیاد و اطاعت و امر ایشان حاصل میشود چنانکه بر زبان قوم است از اصوات
 بر ظا بالینی که در همه مقدار و مقرر میشد و احسن که با نشان قدیم و احضار اطلاع علی بن ابی طالب

او میل قلبی داشته باشند زیرا که موافقات فضل شادمانی کتب دیگر از تالیفات قدما نشان موجود است و در این
بذکر محصل یکی از معجزات او که در تفسیر امام حسن مکرری در ویست و باقر مجسمی در حیات القلوب بجهارات مطنبه
ترجمه آن بسیار مژده حقا که واضح حکایت را در پیرایه مزید و لا کسر نشان کننده و نیز مقصود بوده است که
که بهر دو بعد جنگ که خدایه را گفتند که مقدامی شما بی غیره تواند شد زیرا که هر میت یا نیت پس از جفا از قضا
دست بردارید خدایه نشینان این خرافات را غوغا شد و بغیض تمام برخواست و عار بخواهد تمام نمود که چشم خرم
از آن رسید که بعضی از لشکریان عهد شریف را رعایت نکردند و بهر شیخند گفتند که تو اگر انقیاد میکردی بنی
خفت خفته که داری نظم میشد گفت پس فضائل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المومنین که در آن
با و کرد و گفت بوسل ایشان تو آنم که آسمان بر زمین فرو آورم و زمین بالائی آسمان بر زمین
جلسه منقضی شد و عمار شرف صحبت بنو صلی الله علیه و آله و سلم دریافت فرمود که خدایه بر اصرار بنی و
از صحبت باطلین است بر دشت و تو در جهاد مشغول بودی در اثنای این کلمات بهر دو بیدار شدند و عمار
عمار را بر شمر دند و گفتند که ما همین قدر از عمار میخواهیم که این سنگ که دو صد نفر بر تیر کمان قدرت
ندارند بر او در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضائل عمار یاد فرمود عمار سنگ را بالا برد و گفت که
این خر سنگ بدست من هم سنگ خلا است و در گنج پس با اشاره شریف آن سنگ را بر هوا انداخت و سنگ
بال بلند شد و بر تیغ کوه قرار گرفت باز عمار با اشاره آنجناب یک گام بر قیله کوه رسید و سنگی پس عظیم را گرفت
یک و کام فرو آورد و بغضانی بر زمین زد که غبار شد بر هوا آسمان رفت چند آنکه بهر دو که غنینه و بعضی
مسلم شرف شدند با بکل حال صحاحی را التماس صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول ما میثیل بدیبات و کینه
گوید که احدی از آنها با وصف کثرت افراد که بر دایره مجلسی بنده کمره الایمه چهار صد نفر بودند جز
خسته آیان نداشت چون بر جا خود ناست است اشارتی قبل ازین هم رفت که حدیثی در حدیث

کتاب شیعیه آمده ام اگر بشنوم با یقین جوابی هست که اولیاد ملاحظه تقریرات شیعه در مطامع جلفای
 راشدین زبان سید انبیا بسکنت بیند داخل نمیتواند شد چنانچه متبعین بکار بلکه حیات القلوب نیز مختص نیست
 سلسله حدیث از جناب خلاصه موجود از هم بحث و قصه افتخار اما سید باین مقبولین از هم بحث مگر شاید قوت
 رجعت این جماعت پاک صفا گردیده از قبور برخیزند و دست کمال جان نثار می غمخواری بدین مقدر است
 که تمام روی زمین در تصرف آنها خواهد بود و آونیزند و لیکن نظر خالیة قوم چنانکه استی باور نمیتوان کرد که در
 وقت هم به تنزیه ایشان پروازند و اوایل اینها را بالوات مخالفت آن طبعین طاهرین آلوده نکند بلکه
 حسن باقیل شمس کس نماند که دیگر به تیغ بازگشتی مگر تو زنده کنی خلق را و بازگشتی مگر نماند که هر چند
 رجعت امید ظهور مهدی می بین باعث بساط طوبی است عین بحسب ظاهر باشد و لیکن در معنی باعث رقت
 و ارتداد و کفر اهل طاعت زیرا که عقاید رجعت شیخین هم دارند چنانچه از کتاب اوایل لات نیز ظاهر است و چه
 تحسیر و تاسف بر آئینه ظریفان نکر روزی مجتهد جاسسی نزد ولی نعمت خویش فکر کثرت شیعه در حجاج این
 بود به خلافت امام محمد میکرد تا آنکه فوت رجعت شیخین رسید گویند که جبر سوخته در گوشه مجلس متواری
 بود و آهی سرد از دل برزد و بر کشید چنانکه تمامی مجلس بر خود لرزیدند و چشم سپیدند جواب داد که بعد
 رجعت شیخین قیسط امام مهدی قوت احتیاج من باقی نماند زیرا که هرگاه این هر دو شیر خدا را مغلوب کرده
 باشند خلافت از کترین فرزندان بنی عباس است پس این دیوار باید لرست و سرور و خور و نباید
 این قبیل را احوال صحیح خیر البریه از مقبولین فی بود که اصول این فرقه انضاد شن بگشت
 رسانیدم اما حال آنجه این کلمات من شان کوفیان باشند چنانچه از ضحاک طبری و ابوالحسن طوسی مجاز
 شیده و محمد الزائر مجلسی اند آن معلوم میشود که در تشیع کسی برابر ایشان نبود و چگونه کسی را بر او اند شد حال آنکه
 وقت عرض ملائکه اینها مراتب خلوص و ادانار طاعت و انقیاد و عنوانی تقدیم رسانیدند که در حاضرین

است که ولایت اینک را اسکند بلاد هرگز قبول نکردند مگر اهل کوفه و خود کوفی **امام** وون علی بن ابی طالب و اهل تسبیح
است و آنچه از بنی شعیان و فاکیرات مرا ط زود غا و دخل انواع نکاند و صنوف حیل در او قایم معصومین
صدور یافته ناگفته بهر ازان حادث که نهایت اعدا و دفعه او ش مرتبه بدایت احاد و ارد و کتب معتبره
مثل صل و مضال و مالی و اکمال و ریاض و سائل و شروح اصول ربه و کتب متعالی غیر ذلک تا الیاف
بجمله مثل البحار بران گواه است حتی که بعد تکرار واقعات از جمله وصایای اهل بیت آن بود که قبول
و فعل کوفیان اعتمادی بنیاید کرد و یکی مرد دیگر بر این صیت مینمود خود حضرت علی مرتضی در خطب پنج ابلا
که برادر شریف مرتضی جامع است آنچه در باره این شعیان جفا پیشه و مدعیان غایب از حکایت
شکایت میفرماید احد در عالم چنین فایده و شالک که باین عبارات ضمیمه و محاورات بلغه به زبان آورده
باشد از هر لفظ و معنی آن بیدیت که بعلت بیوفای و بدعت آنها تمامی جگر مبارکش خون دریم گشته است
آنچه بر جناح حسن محبتی از نفاق و شقاق این شقیبا گذشت در اصول ایشان بنوعی مصرع است
که کسی بعد عثور آن ریبی نمی ماند و در روضه الکسا لکین هم چنانچه خواهی و است انشاء الله تعالی از بی ادبی و
اندازه ایشان که مجرب و شجاع آن باعث کاشن جسم و جان است خردار ما موجود و ترسزیه مرتضی در ظل شیخ
المشایخ هم مسرود است که این جماعت غلط استه بودند که حسن محبتی کرده بدست معاویه سپارند و در محو فرموده
اهل بیت طاهرین را بدلائل قاطعه مدلل فرمایند و آنچه حضرت شهید کربلا ازین کرده و بی فروش گشته
نه گفتی است نه هزارند بر نهفتی است طرفه آنکه چون از کشتن بجان سول تقطیل و غنیمت امانت خاندان
فایز شدند و نوبت بدان رسید که اهل بیت را اسیر کرده بکوفه برونند کمید و بیکر احاز کردند و در هم نام و
جای و نهادند و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام البحار بعد از ملاحظه گریه و زاریشان فرمود که هرگاه شما خود را
کمید پس کمیت که مار کشته باشد این افعه جگر خراش بآنکه باصول موسیقی و منقبات و لکیر و ضمیر
شود صبر و قرار قلب اهل خلاص میراید چشمه چشمها ایشان از کثرت موج مانند بحر محیط موج و صبر و

و اگر این جهان که از قدر این مشرب بود به دست کسی که نتواند از این عالم
 تشیع خارج کند و بر مایل از او و خالی نماند از تعداد بسیار از بی باشم بلکه فرزندان جنگا
 اولی لازم می آید و العاقل تحفیه لا اشاره پس بر آنکه از او می شود رسیدن با م از این بدن
 که با عرف صاحبان این حق و غیر او در بر و مردم بسته و بگوشه حزن و ملال نشسته بود معلوم
 بیونفا این خدایان این و بد محمد بن قوم خانه کن بود تا آنکه مردانیان نیز علی صاحب
 رموز الصالحین بنده نامی گران بر یکا مبارکش نهادند و غل بر دست گردنش گذاشتند خود احوال
 و دیگر اصول ایشان که است عرف نمود جهانشاء الله تعالی نص درین است که آنجناب اگر قبلی هم ازین
 می یافت هرگز غلخت اختیار نمی فرمود بلکه معرکه نامی راست بر سر بدیشان می باخت و سر باده
 می برید و سینه با ایشان می درید و دست ایران می بست و بجه شیران می شکست باز در وقت حضرت
 کاظم و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی و ضوان الله علیه علیهم اجمعین پنجه بر صفه روزگار دست نامرد
 این شهر نقش بسته از جنت باطنی اینها بطه پیوسته را غایت و صیغ مانده شمع و از خمین است
 بلکه مثل آفتاب نیم روز روشن این بزرگان هم با وصف تواریخ حسن خلاق و تواضع و حلم نمایان
 در سعت حال و صیغ محال بسیار از ائمه ما میز محال بر خویش نهاده اند و در حق شایر یک یک وقت
 سه بار لغت خدا و خواسته و بشیاطین محمد بن هزاران بار تعبیر از آنها کرده چنانچه پاره از این اوراق
 پریشان نهاده که بشکند چه شو که بنا بر طمع نذر نیاز عوام شیعیان نند فوج مکر از مکان قیامت می شود و در
 یس کار می یسید و وقت قید و بند چون باده بخانه های خویش میخیزند و آن محمد که این هم بر
 اکثر می از معتدنی ایشان مخصوص است که مجروح مخالفت عداوت ایام بد بصری که اتفاق افتد بی آنکه فتور
 اعتقاد و خطای چتها و می دران خلی باشد موجب کفر و لعن است و خود تبصره رسید متضمن بر این گو
 است که امام هرگز لعن نمی کند مگر بر کسی که کافر باشد و از حال تاخرین و محاصرین چه گویم و چه نویسم

و او جبر بر اینها عتقاد می کرد و غیبت کبری این مقدار است او نمی گفت هیچ دو کلمه ای بجا و حق نیست
 نصیح میکند و صاف صاف می نویسد که اکثر شیعیان با ایم غیبت امام مهدی مثل یهود مدینه اند که پیش از نبوت
 انبیا علیه السلام ایان با ایشان می کردند باز بسبب غرض فاسده انکار میکردند انتهی وافی الکتاب بعد کور
 حق تعالی در حکمت کتاب مجید خویش آنچه در باره یهود مدینه و اتباع و شیعیان ایشان میفرماید بر اهل اسلام
 نیست و لکن آگاهان کتب من عند الله مصدق کما معهم و کما نوه قبل سست فتن علی
 الذین کفروا فلما جاءهم ما عروا کفروا به فلغنه الله علی الکفرین مرعوبانند
 که صدای قوم در حق اصحابی که مذکورین بحال مبالغه و غلو که طغیت ایشانست افتخاری ندارند آری بنایه
 سفاخرت و علو ایشان صحیح و امام ندیک حضرت محمد باقر و دوم حضرت صادق رضی الله عنهما که اصول و فروع
 ایشان را روایت می نمایند و احادیث و مایم و مشایخ جری و لیس انصاف سابقین را کما عرفت نمود و چه
 المسکات الاول مخیر میکند و خیال اندازد که ارشاد و تلقین این هر دو موصوم بدالات کتاب محمود علی و در
 انسان بخوف براس بود کما و کثرت اصحاب و براه سجد اتفاق فتاوی عالمی بافر گرفت اگر نصف دنیا نیز تعبیر از
 ایشان و عین ترجمه حدیث کافی خواهد بود کما یحیی انشاء الله تعالی و از افادات فاضلی رطل فوق در مجالس
 که تیراجم بزرگان خود آورده اند که شایسته این بزرگان هم برین قیاس موضع علی بن محمد و خصوصاً اصحاب امام صادق
 علیه السلام آنچه نقل کرده صوت شخصی آن بن است سوال اگر مذهب یمنه انما عشق علی بود چرا حضرت جعفر نسبت
 میدهد جواب چو اهل امام جعفر و زبان عباس بود و نقد خوف که از بنی هاشم و شهنشاه از ایشان می شنیدند بلکه در ما
 عباسیه در باطن همیشه می بودند لاجرم کفار را ارشاد مردم نمودند بنا بر این مذهبیه با هم نه ایشان نسبت
 یافته و در توانیچ ندگوست که در کوفه و نجد و ادیان احادیث آنحضرت زیاده از نهضاد و نهرا بوده اند انتهی و مع حد
 طول السؤال بعنوان جواب من کلام محسن گاه که بیشتر بنقطه دین و شهر چنین باشد غیر عموماً فاضلی هر گاه
 مکه و مدینه زادگاه ائمه شریفان و مکرّمه را هم بخلاف ابیات مجاز تشبیه قرار داده این کثرت را قیاس

روایات پیش ازین دیده بودم و تهور بسیار از این روایت نشان می دهد و چون ایراد همه عالی از طلال
 ناظرین نیست چه این زمان بحیثیت نوریت و تصور نظر بعد از عبوس سیری بر اوراق کتابت
 کما هو مالا الیه سابقا چه شکستید و باطن با طول حرف گرفته حرف بیلودار میزند لند اعنا
 او هم خامه سبک نموده بر یکدیگر روایت که از اجله بلکه امام الاثمه شیعه مروی است قصه میکنم شاید
 و التست که در محله چهارم از بجا که ملقب بکتب السماء و العالم است بخدیث وارد شده
 فی الکافی عن اربعة علی محمد بن محمد بن خالد علی بنیه عن النضر بن یونس عن الحلبي عن ابن کان عن زارة
 عن ابي جعفر علیه السلام قال رايته كما في علي راس جبل والناس يصعدون اليه من كل
 جانب حتى اذا اكثروا عليه تطاول بهم في السماء وجعل الناس يساقطون عنه كل شيء
 حتى لم يبق منهم لخلعة عصا به بسيرة ففعل ذلك خمس مرات في كل ذلك سقط
 عنه الناس ويحيى تلك العصا به اما ان قيس بن عبد الله بن عجلان في تلك العصا
 فما ملك بعد ذلك لعله انما من خمسين حتى هلك بيان كان رايته بل لرواها الفان التي حدثت
 صلوات الله عليه في الشيعة فاذله اقول وروى الكشي عن محمد بن محمد بن زهير بن محمد بن
 عيسى عن النضر بن عجلان و فيه اما ان ميسرة بن عبد الله بن عجلان في تلك العصا
 فما بكت بعد ذلك لعله انما من خمسين حتى هلك صلوات الله عليه وقيس بن عجلان في
 كتب الرجال انتهى بلفظه انكون يقصون اين هر دو حدیث کلینی و کشي و آنچه در انسانی آن مجلسی گفته بعد
 فارسی شنو که امام باقر علیه السلام فرمود که در خواب دیدم که بزرگوار کسی را گرفته ام مردم از هر طرف بران گوه
 بلند میشوند و چون بکنند کثرت تمام رسید بلند می گوی که بزرگوار کسی را گرفته ام مردم از هر طرف بر زمین فداوند تا آنکه
 قیاس ازین جمع غفیر که کمتر از نهقه باشند باقی اند قیس بن عبد الله بن عجلان البته درین زمره بود و این

تجدید از آن سال که در کتب کتبی مذکور است
بنحلیان میبرد فرق دیگر آنکه
واقع شد و روایت کشی فریب سال مخفی ماند که صاحب تخلص الاقوال از روایتی ز اور ترجمه عبد الله
بن عجلان نقل کرده و از اینجا حال مدعیان کاذب از اتباع و شیاع امام محمد باقر مثل صبح صادق روشن شد
فاما طبقه جمعین بخیر از شاذی لا علی التعیین که مثل شبور یعنی چه غفنه و چه بیدار در شان آن نبی است جز یکدک
باقی نماند و از کلام مجلسی که تفسیر در کتب جلال مذکور است فائده دیگر برآمد و آن اینکه اتهام شان بر کسی سانی
نموده اند که در احادیث و زندقه معدوم نظیر بودند و عدوت ائمه از ادبیات مذنبان خباثت بر شامین شیطان
علی الاطلاق و زاده و دیگر برادران صورتی و مضطرب و ملعون ائمه و انقدر گشته اند و دست از اسلام
شسته تفسیر که بنص اصح الکتاب قبل الفرقان بعد از آنکه او و کفر بود که می سپید و از وجود و عدت
که حساب جزو باقی ماند حال مدعی عبد الله بن بعضی از روایات لالت بران میکنند که عبد الله خالی از
تذکر است و بعضی از حامد و باب و سخن دارند و چنانند از آنکه او از همایان امام بود و گوشت بر سر او
میسر باشد و بر سوال با اگر گویند که بسیار باشد که شیطان در سنات معصومین از مکان مذکور
نمی آید و عجایب و غیره که بنمایند خباثت مسعود عیاشی خواب جناب ظمیر هر علیها السلام که حسین را
کردند خلاف واقع برآورد و روایت نموده و باقر مجلسی در مجلد کتاب السعاده و العلم نقل فرموده نیز در
تفسیر اهل بیت علی بن ابراهیم قمی مصاحبه جبهه انحراف آورده اند که جناب سیده النساء شریع خواب دیده
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آلی عبارت از همراه خویش هر دو دیده بود و آخر وقت سجده کرد و در حین
خواب چشمش بر بدن جبار بود و گوشتی را خردیدند و کبابش خوردند و جان کبابی که بین دست و پا بر داشت
خون لال بر فراست و در گفت مسجد خباثت و انیس از شریف آورد و در ظاهر همه را در گرفت

شد و جبریل علیه السلام در سجده آن بخت را از شیاطین است آنرا می فاطمی شده بود و
 نیز ایشان را میزند و عاقلی موافق و آیت کریمه ایضا **الشیطان له شرف**
 یافت پس اگر خواب با هم باقر ازین جنس باشد از تمام جمیع شیعیان **الشیطان له شرف**
 اولاً نسیم که این خواب بر خوابی جناب سیده قیاس بیان کرد زیرا که **الشیطان له شرف**
 بیت نهمی است بخلاف جناب سیده که در معنی خارج از ایشان کما سمعت سابقاً کفایت که امام باقر واقع
 نسیم شیعه را پنج بار دیده و کلیه آثار واقعیت همین ترتیب یافته پس این قیاس کمتر از قیاس اول برقی
 نیست معین اگر شیطان اصول مایه نام محمد باقر را و سوسه نماید بار بار که جناب در مقام فلسفه
 اند از حسن ظن زبید اگر او با اعتقاد امامیه نیز خواهد برخاست و در عموکل چون روح القدس
 ایمنه که تادیر هم ایشان را موفق گرداند و از وساوس و ظنون خطا باز دارد و چنانچه در قیاس دوم
 و غیره امت خلاف واقع خواهد شد و در باره جناب فاطمه که انصاف با ما نیست داشت اگر انقسم خیالات
 وقوع یا بد قبا حتی لازم نمی آید که مصحفی سه برابر قرآن مجید شمله جلالت و حرام بر آنجا فرمود آید و
 بدستیار خواب میرجمیع شود چنانچه در کتب معتبره در نور الصحاحین است و بعد تسلیم هم مدعا با جمیع
 زیرا که غیر ثابت نشود که اگر مقتدره کس بلکه قیاس هم از آن هم در گروه شیعه مخلص بودند امامیه را گوشه
 مخالفین استین می آیند و چون امام باقر خروج نکرد و نسیم که اصحاب فرمودی و انسانین بودند و بهر هزار
 ایان شد و بهر مطلب علی که این قیاس شیطانی و فتنی مفید می فتاد که تعبیر این خواب را محلی نام مشهور
 ذکر نمی کند هرگاه خود در تعبیر این خواب از ایداد اصحاب قمر نص قطعی فرماید چنانچه دانستی

آن مصداق با امام باقر علیه السلام است که در حدیث آمده است که هر که در این کتاب
شریف نیز در المطلوبت او را در این کتاب بیابد و در هر روز بخواند و در هر روز
که بر کفر طاری علی الاسلام نماید یا بدگاهت بدلت بجهت محبت و محبت امام مدوح سلم
عدالت این جماعت نیست لغت الواسطه و فی التبداع و الاحدث فندکرا نیجا که دیدی
حال صحابا امام باقر و در برای خدا یک حدیث از کتاب تفسیر الحدیث ایشان نیز بر اصحاب عمومی امام
علیه السلام دیگر به من بعد از این شنیدن ربابات هرگز کفنی نخواهم افزود و احاج نخواهم نمود که بعینیت
از وی قمر کلام تمام شده و مجلس بیان رسیده شهر غنیمتی شکر شمع وصل بر دانه که این عالمه تا صبح تمام
تا بعد از نماز و استماع آن مثل عرب لطف الصباح فقد طلع الصباح بی اختیار از زبان تو بر آید خاک بخت
مدین مزید و لا که هنوز آبی بجام میخورند و آتش میزنند در آید کس بداند که سید صد الدین حسینی علیه
ریاض السالکین بعد از آنکه از الوالضج اصحاب در شرح و بیابان صحیفه کامله نقل کرده که سفیان ابی یحیی بعد
صلح امام حسن با ماست مدید کرد و ندل المؤمنین لغت گذشت و همچنین کلمات دیگر بر زبان آورد و در حسن
و بود که معمول این است که هرگاه علم حق حاصل می گنیم تشبث بدان می نمایم شنیدم از حضرت معصوم
الله علیه و آله و سلم که بسی بر نیاید که اتفاق مردم بر شخصی حریص یعنی معاویه واقع شود چون آن شهر
در تقدیر الهی چنین قرار یافته تن بصلح در ادم بگوید که امام حسین نیز سید است که درباره خلافت
نیز بداجل مردم رفته پس چرا خروج نمود باز و جواب ده خلاصه اول تلامیه تابع کتاب مخوم بود و درین
کتاب در خاتم امام حسین حکم خروج و جهاد و شهادت برآمد پس چون چرا گنجایش ندارد دوم آنکه تکالیف غیر لفظ
یا موطا هست و بنیادش بر حصول یقین نیست چنان ظاهر اهل کوفه دلالت بر عت و اطاعت و شهادت
روان بود پس خروج فرموده یعنی که چون خبر شهادت امام رسید خواست که رجوع کند قدرت بر آن نیابا رضایت
ریاض بی آنکه متغفن بن تناقض این شود زیرا که اول لالت بر آن کند که امام حسین بر مرتبالت

لا امام حسين مصدق انوار
اول هو جاب اجتماع شيعيان
الى خذلان اصحاب تفرق هوا

بعضی از ان اشقباء انجذاب مجروح کردند و بیدار شدند و جاب جمع خلافت
نمود و بصلح معویة اصرار شد تا ضرر با نخبای شیعیان و نرسیدن بعد شایع مذکور می نویسد حال
سائر ائمه همین بود که هرگز یاران مدوکاران از قوم شیعه نباشند و اگر ایشان را مثل امام حسین و امام حسین
به هم میرساند هرگز در خانه نمی نشستند و منکر نمی گشتند و با وجود علم بحقیقت حال که شیعیانی وقت نخوهند
کرد و تفرق خواهند شد با تمام تمام خروج سبک و نذرین و عمو نیز رویت ثقه الاسلام الامام ابو جعفر
می آورد می گوید یَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ مَا رَوَاهُ ثَقَّةُ الْأَسْلَامِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى سَيِّدِ الْمُسْتَضَرِّقِ قَالَ
وَدَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ وَاللَّهِ فَإِسْعُكَ الْفَقْرُ فَقَالَ وَاهِ يَا سَيِّدُ
قُلْتُ لَكَ مَوْلَاكَ فِي شَيْعَتِكَ أَنْضَارُكَ وَاللَّهِ لَوْ كَانَ كَهَذَا الْمَوْمِنِينَ مَا لَكَ مِنَ الشَّيْعَةِ
وَالْأَنْضَارِ وَالْمَوْلَا مَا طَمَعُ فِيهِ نِعْمَةٌ وَلَا عَذَابٌ فَقَالَ يَا سَيِّدُ رَوْكُمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا قُلْتُ مَا يَكُونُ
الْفَقْرُ قَالَ مَا يَكُونُ الْفَقْرُ قُلْتُ نَعَمْ وَمَا يَكُونُ الْفَقْرُ قَالَ مَا يَكُونُ الْفَقْرُ قُلْتُ نَعَمْ وَنُصِيفُ الدُّنْيَا قَالَ
فَسَكَتَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ يَخْفَى عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعْنَى الْيَتِيمِ قُلْتُ نَعَمْ فَأَمَرَ بِحِمَارٍ وَبَعْلَانِ سَيِّدٍ
مَبَادِبَتٍ وَرَكِبْتُ فَقَالَ يَا سَيِّدُ بَرِّ تَرَى أَنْ تَوَدُّنِي بِأَحْمَارٍ قُلْتُ الْبَعْلُ أَرَى
وَأَبْنُ قَالَ الْحِمَارُ أَرَأَيْتَ بِي فَتَرَى قُلْتُ بَرِّ تَرَى الْبَعْلُ فَضَيَّحَتْ الصَّلَوةُ
فَقَالَ يَا سَيِّدُ أَنْزِلْ هُنَا نَصِلُ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ أَرْضُ سُبْحَةٍ لَا يَجُوزُ الْعَمَلُ فِيهَا فَفَسَّرَ
حَتَّى جُمِنَا إِلَى رَحْمَتِهِ وَنَظَرْنَا إِلَى غَلَامٍ رَعِيٍّ جَدَاءٍ فَقَالَ وَاللَّهِ يَا سَيِّدُ لَوْ كَانَ لِي شَيْعَةٌ
بَعْدَ هَذِهِ لَجِدْتُ مَا وَسَعَنِي الْقَعُومُ وَنَزَلْنَا وَصَلَيْنَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ

المعتز اخذنا من كتابه...
تروا نام صاوق...
اند و اگر بر مقدار از مولی...
استفسار نمود که چه قدر باشد عرض کردم صد هزار تعجب نمود گفتم بلکه دویست هزار باز استعجاب کرد و گفتم بلکه دویست
پس خاموش ماند بعد از دیر فرمود که تا منبع رفاقت من بر تو آسان است یا نه گفتم دشوار نیست خدا مان
باشماره شریف زین بر خرد است خداوند محبت کردم و بر خرسوار شدم فرمود مرا خبر نمیدی خود بر سر سوار
نمی شوی گفتم هر دو زینت و نجابت از بهر سرت فرمود این همه مسلم لیکن جز مراقت زیاده تروا و از خرد
آیدم و بر سر سوار شدم و حضرت خیر شمس پیش روانه شدیم تا آنکه وقت نماز در رسید فرمود خود اگر نیاید
گزاریم بفرمود شعری در زمین شور سنبل بر نیارود و در چشم عمل ضائع نکوان پس ایتم
رسیدیم بزین سرخ حضرت بسوی کپردید که بزغال نامی چراندیم شعر یاد کرد و گفت و الله
سید اگر شیعیان بر این معین مقدار می بودند هرگز خانه نشینی مرا درست نمی بود از مر کسب فرمود آیدیم
نماز گزاردیم هرگاه فارغ شدیم ملتفت گشتیم سوی کلمه کور پس آنرا شمریم معلوم شد که هفتصد و اندک
بیست شمس مذکور بعد نقل این حدیث گفته که این روایت صحاح و لالت بر آنچه گفتم دارد و درین باب
بسیار است که اگر ذکر کنم کلام بطول انجامد از اینجا هر شد که بعد از امام حسن امام حسین جدیر از امام
این مقدار نیز شیعیان است باشد و اندک محبت هر دو جنگ جوی گوشتند و خند و در میان بودند
و قصه شمس بدست گیرند و سپهر شمس و نیزند و نزد امام حاضر شوند و تقلید قدما خویش گویند و قتل فاجده
مَعَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْفِتْيَانِ لَا تَقَاتِلُوا قَالُوا بَلَى
لَا تَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءَنَا فَلَمَّا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ لَقِيتُمْ قَاتِلَهُمْ
عَنْهُمْ مَدَّ يَدَهُمْ فَوَلَّعُوا عَلَيْهِمْ جَارِحَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و از روایت ثقه الاسام

با حق تعالی میگویم و لیکن چون میفرماید و ایضا از راهی که در این کتاب
 نقیصه باری مبارک بیرون نکند آیتها و آیات جمیع است که از این کتاب است و هر چه از این کتاب
 است و باشد چنانچه از ورق گردانی کتاب متصالحین این رسوست بر وایتها و این چنین که جناب
 ضعیف علیه و آله و سلم بمن فرموده بود که اگر استغفرین نجس باشد با غاصبین خلافت جهاد و این چنانچه
 آن حضرت ارشاد نمود در کتاب مجید بنقیصه است حیث قال الله تعالی ازیك منکم
 عشرون صابرا و یعملوا ما اکتبن انتمی محضی که اکنون حدیثی که معلوم شد که یکی
 بنفقه حق کافی بود مانند لیکن حیرت نیست که روایات و احادیث دیگر اصحاب ال بدایت است که امید
 هر سه گفته اند که اگر در محسن از شعبان می یافتیم جهاد اقدام میکردیم و هرگز از تو اعتقاد نمی نمودیم
 و افراد آن تجربه است که احادیث مستفیضه دیگر که در اکثری از کتب معتبره مثل کلینی و احتجاج مشهور
 دلیل بر آنست که اگر حضرت حمزه الشحید ار و جعفر طیار بعد وفات رسول مختار صلی الله علیه و آله
 و سلم بقیه مباحثی بودند مجال غاصبین نبود که حقوق اهل بیت را تلف کنند و ابو بکر را خلیفه
 سازند بلکه حق هرگز خویش را با فضل قرار می یافت و بدون محبت جناب امیر سر خلافت را
 آراست و اگر چنین و غصب یافت می کردند هر دو بدست آن هر دو کشته شدند از بی مقام
 هیچ و یافت شد که فقط فاقه حمزه و جعفر رضی الله عنهما کفایت کرد و سید بر صیر بر خلاف پیش خود
 جید را از روی تمیز نکرده چنانکه در روایت امام محمد بن شیعیه گفته که اگر جناب امیر را این مقدار احوال
 و اضطراری بود و چنین طمع بر اینست خیال نمی آوردند و معلوم شد که سید بر صیر مذکور نقد روایات

فروردی که احادیث دیگر هم که بعد از
بحکم حدیث ابو صلی الله علیه و آله و سلم
بدین طور روایت کرده است که
شوند و او غالب است و هرگز از کثرت اعدا
که در کایتینج البلاغت مراد است که مؤید است که خدا سوگند میخورد که اگر با دشمنان شما مقابله
و کثرت هجوم شان بر دوزمین پوشد هرگز وحشتی انگیز عالم نکرده و بحجت رسوخ دینی و هدایت کمال
یقین ثابت قدم باشم و بحسب اب پروردگار شش ماه منتهی غلبت از خلقه اول و تابع و شیاع او
نسبت شان حکم قطره آب زده داشته باشند و جبرین خوف غلبت آنها باشد و بارها آنجا که او را آن
توم را بدو انگشتان شان را بشمارد که تنهان زرد کنند کافی البقا و حق تعالی اینان با وصف تنهای
بطریق اولی نزد نباشد که زده را میتوان و از مؤیدات این احادیث روایات بسیار است از جمله
قصه عمارت است که محمد مسکری بن محمد نفی انحراسانی الکونا بادی مخاطب بود افکن خان روزگار صاحب
کتاب حسن الکبار که باطهار او علمای امامیه این کتاب را تعقیب صاحب ازمان میدهند نقل کرده است
انست که ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها گفت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد من
خواست فرمود چون علی باید بگو که مشک آب کن و میان هر دو کوه پیش من بیار علی و الله
نیز عامل کرده و بنی بجلین رسید و از شش پرسید که رسول خدا کجا رفته گفت حول کبست گفت محمد
عبد الله گفت هیچ رسول ندانم شنگ بر سر نزن و بجز و فریادش عسکرا جوشقیه یللاک و عسکرا کونند
ذوالفقار خلافت آورد و از جوی است لشکر طبرستان جمعیدار البوار رسیدند و وقت السیف برآه
رفند پس قطع منزل مشغول شد بکناگاه زنی مصداق بیت که یکه کاغذ اغشیت و جبهه هم
قطعا من الکلیل مظلم که سرش گمان رسیده و شعله های شش طبعی نار کشید و در دوزخ
او گنبد گمان چیدن از تار یکی در آن کوه بدید آمد دست بر زمین زد و فحش گفت با شش غرضش

ار سخان می بود بعد چسبند چاوشان بر حقیقت آنست
 تا درین بید و بر خطبه نزد پادشاه رسید ملک ششم می فرمود آید و جوان بدست ملاوان نهاد و آنرا
 تیر و مانی و بر بد نشست و پادشاه سفارش و زیر خویش از سر خوان و در گذشت و تکلیف بالا لطافت
 قتل جناب میر مصابرت و را سعلق نمود و جوان و بکوفه نهاد اتفاقا جناب میر بر کنار در بای کوفه عجب
 صنیع آفرید کار را شده می نمود که جوان پشاه مردان بر خورده حضرت او را تا سه روز ضیافت نمود و باز
 که از کجانی و چه کسی چه میهمان در پیش فرار گفت از زمین میر سم و در انجاد و پادشاه اندکی مؤمن و م کافر بر خور کار
 و اله شده شده ام و تمام قصه اعاده کرد و گفت چشم آن ارم که بخانه علی را دعائی فرمود و بغایت ستم
 حضرت و را بر لب ریاء و در ذوالفقار بد و عنایت نمود و فرمود که علی بنم و دستش از حرکت فرس ماند
 باز بد عامی انجناب بحال اصلی خود کرد و جوان پائی مبارک بوسید و گفت اگر چه در عشق و جان بسکت
 نمی برم لکن این قدرت جدا نمی شوم حضرت بسوی یمن و الفکار کشید و در مکتوب سعی و شاه مؤمن
 یاد فرمود که کافر اکتسم و سلطنت و دخترش این جوان دوم جوان بدین نعمت غیر مترقب نیر شد
 که آن ملک همه مسلمان شدند این قسم روایات که جناب میر را حاجتی بجمع رفقا بنود و در کتب طالع بنیان
 بنشین می است و مضبوطش تو آن مضوی رسید که حدیث خضر خندق که قبل ازین یکم یافته و دولت
 بدان می کند که منافج ملک یمن ابقیضه پیغمبر آخر زمن سپردند تصدیق روایتشانه نماید لکن
 حکم مذکور بکار خاکساری آید و بعد از ملاحظه آن استبعاد شصت و شصت و قضی و مجلسی شافی و بجا
 که شخص واحد بدین موالی و مفسد رسید ان مقاومت جماعت پیشیار چگونه بکران رکابی قدم گذارد
 و در مقابل بهر آن کس با بر جابا شد بسو شیا طین بکرایه عجب آنکه این هر دو بانیان مذکور شیع

چون مریدان و سادات بر سر این مجلس برآمدند و در وقت انقضا جمعین را بریدند و حضرت امیر شریع که چون شریف و القفا از خلافت
زهیت قدم از زه بر گزید و قاف به بحاله ولید که شجاعان عرب زباده از سوز فلج هر شصت مقابل
گروید مانند سید بر خود لرزیدند و غیر از جابلوسی چاره ندیدند انقضای اگر امیر المؤمنین با بر و هم
مرتضی و مجلسی بارقهای قدیم و بزرگان اندک و این تا قبال نباشد لازم آید که شجاعت حضرت حمزه
جعفر طیار و عثمان و قلو غاصبین با و ترا باشد زیرا که امیر معصومین صراحت فرمودند که حمزه و جعفر
زنده می بودند هم ایشان را کفایت نمودند چنانکه استیغیبه کرد و را از امامیه کسی در تواند کرد که انقباض جبر
طلحانی و شبیحور را ایستد و بر قرار دهد زیرا که هر چند جناب مرتضوی نسبت باین مرد و بزرگ و شایسته
ولیکن سیر بخدا است آنچه از انجناب ظهور میسر این مرد و چه حال داشتند که بصورت عروج هم از قوت
بفصل می آوردند بل نصیب میسر اصول امامیه می دیگر است که در قسمت سیر می نیفتاده که امامیه
سابقا و این هر دو نموده بدرب است که هر قدر شجاعت شخص زیاد باشد خوف او در قلوب مردم زیاد شود
بود بر قتل بکفایت این مرد و بزرگ و در مقابل خلفا بطل خط احاطه و شایسته بود و عدم قتل اوقات قدس
شیر خدا لا معنی له مع ذلک این را می آید که حضرت حمزه در باره منصب عامت کبری بوسی علی مرتضی
رضی الله عنهم جمعین کوشش میکرد و چون وقتیکه امیر المؤمنین را حکم سکونت در مسجد خلف بن شد و در وقت
همه کس که متعلق باین بودند بر آوردند حضرت حمزه بر تم شده و آخر قوت شجاعت جناب سلامت شایسته
رسانید و غرض خدش مانند حضرت عباس کج فرس آمد چنانکه در کتاب مایلات الآیات و غیر آن منقول
است پس چگونه خیال توان کرد که وقت امامت جناب امیر که خود بسیار کرامت معبد

است لاحواله اعتقاد بان باید کرد و بنیافت رسیدن به آن که شجاعت شمر که جناب پیران
 کوفه در اهل حال حادثی صبحه نبوتی و طوی حنفی اخلاف گردیدند به حال تامل باشد طریقه آنکه تا بنیادی
 توانیج قدیمه اینهمه ندیدند که رستم فرزند زال بارها با وصف تنهائی بر سر کربانی عظیم شکست خورده و
 جایی نرسید که بر اصول مایه کرامت فی المسکات الاول کارش بخدائی رسیده بلکه از اینهمه تجاوز کرد و
 زیاده برین نیست که گاهی وقت شربت رفاقت یکدیگر در کار باشد بخلاف آنچه دیگر که حقیقتش
 غالباً بر آنها غالب بود و مثل خطب علویه که منصور حلاج حرفی از ان بر زبان آورد و بطریق حکایت
 شهرت پیران اقرار رسید بکثرت استفاضه از آنها مروی نیست با جماع شیعه احتیاج داشتند
 و لیکن بفرج بسیار بلکه ده پانزده کس هم از اهل خلاص کفایت میکردند چنانکه دانستی لیکن چون
 اکثری خروج نه فرمودند و بعضی از دست میان پاک طینت مصائب عظیمه پیش آمد و هیچ معلوم شد که از
 طایفه شیعه قدیم یا جدید یا چند مخلص هم بر نیامدند و نه از اولاد و نه از احتیاج آید متوهم نشود که
 در مرتبه شجاعت از حضرت مرصو کتم باشند زیرا که از کتاب دستها کما سبق عبارت است
 بودی است که علمای امامیه خود متروک اند که از جناب میر مثل شجاعت امام حسین در مقابل محاربه و
 یافتن یانه بلکه افاده اول دلیل بر آن است که بعد ملاحظه شجاعت امام حسین شجاعت شیرزبان
 و شاه مردان زیاد مردم رفته و شجاعت سلطان طغی زرشال مشهوره و خل شده و بران قوی بر هم
 شمشیر که چار بنر را سپاه پوشانند شمشیر الجوشن از دست آن امام سر و عین شمشیر افتند
 و آنکه بعد که روحانیت دیگر که زیاده از بستن سوار از شمشیر آیدارش بدرک غلغله فرود کنند

نصفین سید صاحب کون و نام کامل و بیست و شش سال از سن رسیدن
مرتضوی این لطف و اولاد صاحب باطنی تر نمانده بودند و این خود بدیهی است چه شیعیه که بفرقه طریقه
ولادت آنها حریفی نیست اگر خود نمی آمدند واقعاً که بلا چگونه بظهور رسید سید جهان الله محافظت
شیعیه که حال اتفاق و محکمات آنها طشت از با هم افتاده است این قدر ضرور باشد و حفظ جان
و آنکه جناب سیده النساء و اولاد و مجاورت و صیانت نسخ قرآن مجید که ناموس و کبر و عظم تقصیر بود و کمال
تقصیر و عجز و خیال مقدس بناید استغفر الله ربی من کل ذنب اقرب الیک کاشان حادث
ایم که برای محافظت شیعیه با ملا فی جنگ نکردیم کمال اهل حق مراد باشند که حق بر مرکز خوش فرما
می باید و سبعا و غیره من هر طرف نشود و الا از طواف و جانب مختبرین و جود احاطه کردی
نفاق شیعیه از اتفاق بود هم در گذشته که عزیزی با اینهمه تناقضات بشمار که مایه رهبرانند
با اعتقادشان چنان رسوخ یافته که از خود و خویش جهان آفرین فقط ایشان را برای اتفاق و محبت ندید
و اما بر این ترتیب نهاده و احکام بینیم نماند چنانچه از تفصیل طایفه محمدیون ترجمه آن که از ملا محمد مصوم است
است سمت وضع می باید و هم او که کلینی و کتب فقهی مثل علی بن ابی طالب و کتب فقهی مثل علی بن ابی طالب و کتب فقهی
پیشینه که احکام طایفه بر او است صاحب و افی و ضمیمه مجید بعد از الحمول یعنی احکام استی بر دایه علی
شیعیه ان غنی موسی جانی در شان او گفته از قصه آن جولان نیست که تیری در سینه او تا سوار فرود
اشنا را میگفت که خدا این افعه را دروغ گرداند القصه حال تناقض و تضاد این قوم استهای نماند که فقه
که در کتب فقهی و کتب انبیاء حضرتان ایمان است در از بود و الواح بدو حسب نفس اس شیعیه خدا هم
از کفر قبیح و لیکن خدا را حاضر و ناظر نیست از انصاف بگذشت و اندک غور باید کرد که خلفای معصومان

وستم گشتم و الادعای و هول مومن پاک افتاد و ستم از آیه شیخ از آیه ای خوش فرا اگر فیتنه
 که قتل می دهد و کشتن ایشان شیوع آنها بود و کافی الحاد و خرافات گرفت و بدین شیخ و مزید
 و لاف و بدعای رسید که اهل خلاص خلفا و سلفا بگوشت نمول شستند بلکه دست از القاب خود
 شستند لیکن المنته تعالی که در کتب مقدمه شیعه از عجایب ایل بیت نظایرین کلمات حقیقه زبان
 اکابر طایفه جاری شود حتی که مجلسی این همه عدوت اهل حق بوالهوسی بخیر درجا روند که الا که با عراف
 قوم هم از تصانیف او ستاد کرده است خود از ان پیداست که جمع فضائل اهل و سستی ایشان در مقابل
 اشقیاء و توصل اهل بیت خوانی صادر شده که هرگز از شیعیان صدور نیافته است و این امر خود
 بدیهی است زیرا که در اوقات امامیه جنگ و اصب و خراج زنگین میشدند و آن بحیل نفسانیه موسوم
 به تقیه می ساختند من بعد مانند جماعت قاص نظران خیال نباید کرد که مناظره فقیر بامولف سالک
 و مکر مخالفین از معاصرین و سابقین بر انصرت اصحاب سالک صلی الله علیه و آله و سلم است و پس از آنکه
 اعانت اهل بیت علیهم السلام که اگر بخیر بر روکار افتد متیقن شود که شیعه بعد از دعوی مزید و لای
 ایشان آن کرده اند که خراج و لواصب و داند و جوهر هم بلکه دجال و ابلیس لعین هم بدین و
 شیند تشهر بگریبان حیرت فرو برده اند همچنان مخطوط است و فقیر با وصف قلت عمود بسیار
 از حوادث آزموده و قبول حلقه شیرازی رحمه الله علیه من چرب الحرجت بلند آه
 چلبه برده شده و بعد تمیز انسته که حقیقه مزید و لای تمامی اهل بیت سید انبیاء و صفی کمال و روح
 و شهادت فرار در حضور غیبت و فراخی و عسرت و ستر نوشتن اهل سنت افتاده و در مصاب بهم بای

اینجا پیشانی
از خنده از خنده
در نظیر باید



والتسلل والله لا ينجي الفساد اين سال سال صاحب فرعونى يده مصوبين و مقدين
ايشان اصولا و فروغا و از بنجاست که در کتب معتبره حضرت اماميه از متاخرين و متقدمين مثل
الا نوار مجلسي و محاسن قهر و امالي قمي و غير آن صد بار و اب لطيف مختلفه و اسانيد متنوعه مرفوعه است
که متنهاي کي نوزدي يده يدي اين بود که رازداري و دين طائيفه بهر سده که بوئين ندر و ناگفتي را بر اعدا
نکند اغوا مضل سراروي گوئيد همچنين حکايت اين قوم باين پنج قريبت تر منقول است که اين قوم
پس بجهت افشا راز و اذاعت اسرار را در اول ع مصائب گرفتار کرده اند و در حقيقت کشته گان اين
جماعت اند زیرا که گروهی از ائم سابقه فقط افشا را از انبيا عليهم السلام نزو اعدا کرده بودند پس اين
آن ذوات مقدسه را تقبل سايندند و خداي سبحان کي و قرآن مجيد آن مذبح را با شتر قتل آن
عمر را و او فرمود ذلک با انهم کالوا يكفر قن يا ايات الله و قتلوا النبيين بغير الحق
و اينهم در انصوح عمرت طاهرين بر ايت عناوید کورين موجود است که قتل اربست تشيعين که
اذاعت و اظهار کردند کوجه و بازار رسانيدند قتل خطا بنایید فهمید بلکه خون عذبت انهي و بر کعد از
خاصه غار مخفی غيبت که در آنجا نهي بر محرو قتل مومن فرموده اند که و من قتل مومنا متعمدا
فجرانه جهنم خالايها و عصبه الله عليه و لعنه و اعدا له عذابا عظيما آج قتل
بدني انهم مريمه با آخر عجب عجاب آنکه افشاي راز که از ائم المومنين بکبار اتفاق افتاده
انهم بکمان آنکه امر و نسي شريف لغبي فاکتمی و لا تنفيه درباره خلوت صحبت باره برضی ان شهابا
دارند بقعه تحريم مع ذلک نایه الامر صده گناهي است که بغض قرآني بر لال و با بابت نموده اند و کيد

و حضرات مصوفین ساینده بخت برین جوهر عیان شد بطوبی با بس اینها باقی نماند بخلاف اهل حق که
 تمامی اهل بیت و اصحاب و آنکه در روایت حدیث با یقین از وضع و اثر امیر بوده اند اتفاق دارند
 بر اینی فرات اقامه شان بابر شریعت در باره محاربات مرتکب محال صحیح بدلائل عقلی و نقلی و حکم
 در این روایت پیدا کنند کتاب مجید حضرت العالمین بر کف ضحایل صاحب خصوصاً ما هاجرین
 و انصار و اهل بیت سید ابرار مصداقاً لما فی قلوبهم در مجلس شایسته برای فحام و الزام طین
 و مفرطین از شیعه و مذهب خارج بی دین گنایند که اگر کسی فرق بگیرد که هرگز از حقیقت غیبت
 و جماعت و مفهوم تشیع و نصب و خروج و ائمه نباشد بلکه از اسلام هم اطلاع ندارد بمفادات لغتش علم
 بهم رساند وقت سوال تباهید بلیغ میگوید که این آیات ببارت مدح اصحاب اهل بیت پیغمبر وارد است
 و بدگویان ایشان براه مخالفت این کتاب میروند و البته خارج از گروه سوم اند که دعای مغفرت یا بقیه
 از انصار و مهجرین در دعا و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا و انک روف
 رحیم و در زبان شان است و آنکه بعد که بارها علمای برای تمام حجت و الزام این فرق ثلثه شیعیه
 فرایانین حجاج نور دیده اند پس حق بر کسی نیست و باقی نماند مگر چنین مغالطات که فلا
 دیکر زیند بلید بمقابلت طاهره حاضر شده بود و فلان محدث از اهل سنت حدیثی از روایت
 کرده اهل ایشان دشمن اهل بیت باشند چه جا آنکه از محبت و صداقت و مروت و مقصد
 این سادس غایت شوخ جیشی و تنگ بقیه ناموس قدما را از دست خویش بر گردانند و این بی کاران
 خوشی نمی بکنند و آیات ایشان بجوی نمی ستند و اگر بعد از ورق گردانی کتب غیر متناهی

بی آنکه ضرورت بجهت اشتباه این مور بود با امر آخر با جمله برای فریب اهل حق مکنایه گوناگون حیل و
زنگار رنگ تزیینات وند و برای انبات قدم و حدیث مذکور خبیث و اهل حق جمعی را سنی و گردی شعیبی
و خبر دهند با آنچه پرداختند تا آنکه رفته رفته بدین مکنایه و حیل نبرد عوام و مراطره و مجاور و نفی تمام حاصل
و هزاران کس را عیان فرمودند بلکه با بیعتی از علما و رفیق تنقید رجال و مانند آن حکم شریعت لغزیده و کمال لغو
و کبر سیکه روایات سابقه درباره تشیع اهل کوفه یاده اردو و تحقیر اخبار و تراجم آن چنانکه باید نماید
مخفی تواند بود که فرمود و مخفی این خوان معنوی آن مطر و از شیعیان کوفه بوده اند و نحو صحبت و شعیبیت
مرا تصور می کرد پس اگر در مذمت یه از روایات احادیث هم باشند استبعاد و نمایی نماید جز این
و اینها درباره تشیع این ظلمه و فخره کنند که خود حاکم این شور و خجالت عبید الله زیاد و مورد شمشیر مشهور
انجی اده زیاد و مکر و دست بیچگاه و فرمود این عمل که توشه او کرده به محکوم تشیع بود بلکه عمر بن که کرده
شکر شقاوت و اثر بود و فوج سنگین بر کوشواره عرش عظیم و ریحان بول کریم سلی علی علیه و آله کشید و از آن
در باب هم مضایقه کرد تا آنکه اطفال شیر خواره اهل بیت علیهم السلام جان او را بخت بدین جامعین اصول و ماسیه
از دمی حادث بسیار روایت کرده اند و احکام از آن تنبیه نموده و این امر بنا بر ظاهر شاد و آتش فم
عبود الجواهر و افادات سید ابن طاووس در کتاب النجوم تجنی اند شد اگر علمای شیعه را هنوز حیل و حیل و حیل
فرید و لا در سربا و انگار و اینک سیدان کتب لغزین در مجامع شایسته باید کشاد تا معلوم شود که این
و هواخواهانش از متعلمین کشندگان شهید کربلا و اولاد امجادش از سبکینه کوفه از راه کینه معتبره
ایشان توانستند بود با اهل حق و تعداد و اینها در طایفه شیعه باید یازد و زمره اهل سنت باید بعضی از اهل

[illegible]

بسنگ را ریش سازند و بکین در سرب کمان مباد و چنان مرکز است که حضرت مولف بگوید
 هرگز ندیده و برده و عاقل مدین مزید و لا اینه فرب خورده چون در زمره اذکیا و اهل فرست و می شود
 اسد قویست که اکنون بعد از عبور برین و قمر و خوض بهر حث اسعان تدقیق در قیود که در نفاط شر
 و قیقه مستور است در معنی خبیثت نامر و بار مار تشیع محدث دست بردارد و بسبک راه مستو که از غول
 اشکال افراط و تفریط پاک است آرد که هنوز شاه خا و رطلی مشرقی انبار و در قویه بغنایت نبوی است
 و اگر با اینهمه سوا عطف و تذکرات اطهار و حقائق کشف استیجا بر خطیات خویش هر روز و وار و صومیه خود
 و بگذرد که سر و نشت لطمه با نصیحت بجای خود کردم روز کاری برین بسر دیم که بنیاد بکوش غیبت
 رسولان انعم باشد برین یا قوم ان کات بر علیکم مقامی و تذکیری با آیات الله
 عجل الله توجلک و اجعلوا امرکم و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم عمه ثم اقصوا
 ولا تنظرون هذا یوم لا تنطقون ولا یؤذن لکم فتعذرون هذا یوم الفصل
 جمعناکم و لا ولین فان کانتکم فکیدون رب یتی دعوت قومیک
 و تها را فکم یزد هم دعائی الا فلا و اتی کما دعوتهم لتغفرهم جعلوا صبا بهم
 فی اذ انهم واستغفروا انیابهم و اصروا و استکبروا و استکبارا ثم اتی دعوتهم
 جهاد ثم اتی اعلت لهم و استغفروا لهم سر را فقلت استغفروا ربکم انکم کان غفارا
 یوسل السماء قبل الرجعه علیکم مدارا و یمدکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات
 و یجعل لکم نهارا رب انکم عصونی و اتبعوا من لم یؤده ماله و ولده الا حسنا
 اومکر و امکر انکبارا انک من تذرهم یضلوا عبادک و لا یفلحوا

و
فَدَلَّامُ
مَعَ الْأَبْرَارِ
رَبِّنا وَأَيُّها مَا
رَبِّنا أَمْرُغْ عَلَيْنَا
وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ لَا تَنْكُرُ إِلَّا كَمَا لَانَ عَلَى
وَالْمُسْلِمِينَ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاهَدُوا الْكَافِرِينَ وَالْفَاجِرِينَ آمِينَ
دَهْرًا لَدَا أَهْرَينَ

الحمد لله الواهب المنعم والصلوة والسلام على سيد الانبياء العظام واصحابه الذين هم بدار
الاسلام اما بعد كتابنا بطلب سبب منتهى الكلام والملقب بتبيينها لبل الخوض
لا عثر اضعهم على حديث الخوض تصنيف عجوبة روزگار وناوړه عصاره جبرم مقام الموبة
من الملك العلماء جامع معقول و منقول اقف فروع وصول حافظ كتاب الرحمن خادم كلام سيد
الانسان الجان مولانا حيدر علي فيض آبادي قد ظله الملك المالك لكل مران مجاهد والباء
وادام الله تعالى بركاته ما دامت العيس نحن من صوت كحادي كه برامی فرقه روضه
زمام شرف و زخم صمصام و در تبیین فواید این فرقه شنیعه و بیان تعارض ادیان
طمانه با بیاض تمام کاشف الشام لسان خصم و در جواب مناقضات و معارضاتش مثل صوت قصص
لا ابله الكلام و برافواه مدحین طوال الكلام در مقابلتش مخر خاموشی و ختام است در سینه بکیرا
بجاء عجز بدار السلطنت لکنه بفرمایش خان علی الشان سخی لکان فقیر محمد خان مرحوم غفر
الله له با تمام حاجی مولوی محمد حسین عفی الله عنه حلیه طبع پوشیده با ختم تمام رسیده بود



